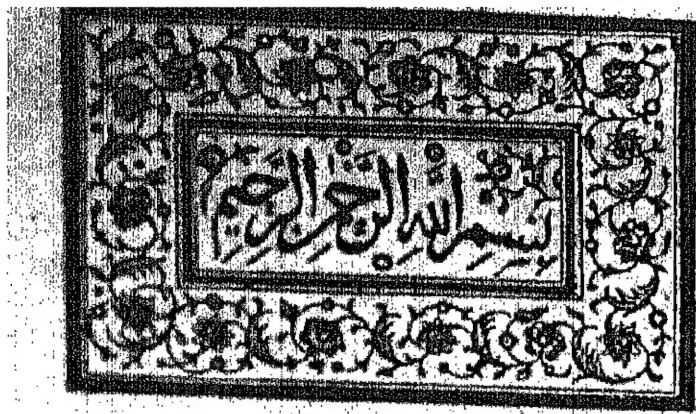


[illegible]

۵۹	تحويل مادون مثقال به درهم	۴۵	دستور آغا میدان ماه الشهور و عمره
۶۰	تحويل اوزان دیگر با اوزان مثقال	۴۵	دستور اخلاص دمان و گرفتن عرقها و عطرها
۶۱	تحويل موزن درهم در بیان بعض امور ساده و پیچیده	۴۵	اتخاذ قدخان آکلدر
۶۲	و طبیعیا	۴۵	اتخاذ قدخان حصی لوان
۶۳	فصل چهارم در بیان امتداد طب حال مایه مرلف	۴۵	اتخاذ عمل بلاد
۸۰	روانک مایه مرلف	۴۵	دستور اتخاذ اسفیل اج
۸۱	باب اول در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است	۴۶	دستور اخلاق درونی و توجا
۸۲	فصل الف مع الالف	۴۶	اتخاذ توجا
۹۲	فصل الالف مع الباء	۴۶	اتخاذ راجح
۱۰۰	فصل الالف مع القاء المتألف و الفوقانیة	۴۶	اتخاذ در سگوند
۱۰۳	فصل الالف مع الاء المثلثة	۴۷	اتخاذ در عذر ان الحدید
۱۰۶	فصل الالف مع الیمین	۴۷	اتخاذ در نیکو که شیخ و فامیل بد و ن احرار
۱۰۷	فصل الالف مع الخاء	۴۸	اتخاذ در جعفر و طرین احرار بنار
۱۰۷	فصل الالف مع القاء	۴۸	اتخاذ اسراف
۱۰۸	فصل الالف مع الدال	۴۸	اتخاذ مله باقی
۱۰۹	فصل الالف مع الذال	۴۸	اتخاذ مرد در
۱۱۱	فصل الالف مع الزاء	۴۸	دستور سجد
۱۱۹	فصل الالف مع السین	۴۸	اتخاذ زنجار
۱۲۳	فصل الالف مع الشین	۴۹	اتخاذ سر کده
۱۲۸	فصل الالف مع الصاد	۴۹	اتخاذ حود
۱۲۹	فصل الالف مع الطاء	۴۹	اتخاذ ذیل
۱۴۱	فصل الالف مع الظاء	۴۹	اتخاذ طس
۱۴۲	فصل الالف مع القاء	۴۹	اتخاذ ماه ال
۱۵۷			اتخاذ
۱۶۱			فصل دوم در بیان
۱۶۲			آداب و ترتیب حروف کیمی
۱۶۵			فصل یازدهم در بیان
۱۷۱	فصل الف مع التون	۵۲	به ترتیب حروف کیمی
۱۸۴	فصل الف مع الواو	۵۸	فصل دوازدهم در بیان اوزان طایفه و فنی به و اهل اوزان
۱۸۶	فصل الف مع الهاء	۵۸	در یابی
۱۸۹	فصل الف مع الباء	۵۸	اوزان مندی
۱۹۳	باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها با است	۵۹	اوزان متعارف
۱۹۳	فصل الباء مع الالف	۵۹	تحويل درهم
۲۰۶	فصل الباء مع الباء	۵۹	تحويل مثقال به درهم
۲۰۸	فصل الباء مع الخاء	۵۹	تحويل مادون به درهم

[illegible]

[illegible]

است و نقلی در ضمن کتب را بر او واجب و حصول و بعد از تمام آن بعد از الله و حسن نویسنده از جانب امام علی علیه السلام
متوجه جمع و تالیف کتابی و از ادویه مفرد ذکر کرد و این کتاب نیز در ترتیب حروف تبی از الف تا یاء در ضمن ابواب و فصول منقطع از
کتب معتبره مثل اوله مانند قانون جمیع الرؤس و ادویه قلبه او و جامع الالبی مشهور باین بظا و نقل کرده جمیع یوم بعد از این
موسوم به الا یسع للطیب جهله معروف است با مع نقل اند و نقل کرده شیخ داود انطاکی موسوم بتذکره اولی الالباب و از شاد
شیخ اسمعیل بن حمید الله و ترجمه تذکره ابورحمان بیرونی مشهور بترجمه و اختصار است و بعد از این حاجی زین الدین عطار و ترجمه
المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن تکلفی و نقل از مقر دات توار با حکیم معتدل الملوک سید ملو افغان قدس سره و غیره
از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستورات الاطباء موسوم باختیارات فاشی حکیم محمد قاسم ملقب ببنک و شاه مشهور
بدرشته و مجربات اخلاصی حکیم میر محمد انقل و چند کتاب دیگر از ادویه منک به و حواشی که حکیم میر عبد الحمید بر تحفه
نوشته در ادویه منک به و آنچه از زبان معجز بیان جناب ارشاد مآی مد ظله العالی و از نقل معتدل شید و مؤلف خود دیده و ماهیت
و خواص آنرا در ریاضه و بتجربیه و نقل از حدیث و اولی از احمد و از ابقید اعراب و بعضی لغات و از در آن ذکر بسیار پس
ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن یا عموم و الاجمال پس یا الخصوص و التفصیل زد و اکثر مراعات بتوزیب امراض
مختصه از خرق تا قلم نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بد آن پس بیان مضار و اصلاح زد و بعد از آن پس مفاد از خواص و بد آن
آنرا و نیز اشارت به مرکباتی که آن در اصل و عصاره است در آن و در قراباد بین مجموع الجوامع ذکر کرده و نیز اشارت به ادویه مجهوله
الما صیه کرده شود و از سایر کتب در مورد موافق آن حیثان کتابی را شناسد که آن در اختصاص بملک او شان بوده یعنی در بلاد او شان
بسرمد و ریاضه و سایر بلاد و از خود دید و مشاهده ماهیت و کمیت و افعال و خواص آنرا بتجربیه و سائنه نقل نه آنچه
در آن در آنرا از آن کتب بعضی نقل و استماع بی تحقیق نوشته اند و برای آن کتاب نقل مد و خاصه قرار داد و اساسی
مستند و ادویه را در آن کتب مذکور در این جایجا ذکر نموده اند از آن مذکور ذکر دیگر دیگر در آخر کتاب در خاصه در ضمن
ابواب و فصول است تمام آن و آنکه در احتیاج یاد و به مریکه و جوع بکتاب دیگر نشان برای آن قرا یا دینی و در کتب
حروف تبی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله متقسم ساخت * مقاله اول * در ادویه مفرد ذکر کرده نامند * مقاله دوم *
در ادویه مرکبه که در این خواص مذکور است از ادویه و نقل کرده اولی از کتب کرد و این توقع از ناظران مصنف آنکه هر جا قسم
و خطائی مشاهده نمایند بعد از عمل و تحقیق بالغ بظلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرد و کبر در ریاضه و ناقص و ضابطه نگارند
جزایم الله عنی غیر الجزاء لاجل و لا قوه الا بالله منه المبدأ اولیه انتهی * مقاله دوم * در بیان اموزی چند که اطلاق بر آنها
پیش از شروع در مطلوب و در دست در ضمن چهارده فصل * فصل اول * در بیان دوا رغذ اوذ و الحامیه
و مرکب القوی و خادزه و رسم و درای مهول و عین و اقسام مرکب بالا جمل * فصل دوم * در بیان مرکب القوی
و ذوالنیامه و تالیه مرکب از آنها از غا ذهری و سبی * فصل سوم * در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات
آنها * فصل چهارم * در بیان طریق معرفت امزجه ادویه و غلیه و تجربیه و ریاض * فصل پنجم *
در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه و اساسی کسانیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه
شد و از بالا جمل * فصل ششم * در بیان طریقه اخل ادویه و حفظ و حصار آنها * فصل هفتم *
در بیان اعمار بعض ادویه مفرد و زمان بقای قوت آنها * فصل هشتم * در بیان اداب طعام خوردن و آب

[illegible]

لطیف صا لی	لطیف صا لی	لطیف صا لی	لطیف صا لی	لطیف صا لی	لطیف صا لی
الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر
قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء
حالت آ ناس	حالت آ ناس	حالت آ ناس	حالت آ ناس	حالت آ ناس	حالت آ ناس
بر شنه و گوشت	بر شنه و گوشت	بر شنه و گوشت	بر شنه و گوشت	بر شنه و گوشت	بر شنه و گوشت
کبک و شراب	کبک و شراب	کبک و شراب	کبک و شراب	کبک و شراب	کبک و شراب
کثیف صا لی	کثیف صا لی	کثیف صا لی	کثیف صا لی	کثیف صا لی	کثیف صا لی
الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر
قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء
ما نند پنیر	ما نند پنیر	ما نند پنیر	ما نند پنیر	ما نند پنیر	ما نند پنیر
تازه غیر کپنه	تازه غیر کپنه	تازه غیر کپنه	تازه غیر کپنه	تازه غیر کپنه	تازه غیر کپنه
معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی
الکیموس من	الکیموس من	الکیموس من	الکیموس من	الکیموس من	الکیموس من
معتدل الغذاء	معتدل الغذاء	معتدل الغذاء	معتدل الغذاء	معتدل الغذاء	معتدل الغذاء
ما نند گوشت	ما نند گوشت	ما نند گوشت	ما نند گوشت	ما نند گوشت	ما نند گوشت
بیچ شتر	بیچ شتر	بیچ شتر	بیچ شتر	بیچ شتر	بیچ شتر
معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی	معتدل صا لی
الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر	الکیموس من کثیر
قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء	قلیل الغذاء
ما نند شتر	ما نند شتر	ما نند شتر	ما نند شتر	ما نند شتر	ما نند شتر
کلم در می	کلم در می	کلم در می	کلم در می	کلم در می	کلم در می

* ذواخصیة * آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری در رای کیفیات و امور ظاهر و مخفی و در همه باند و در همه صنایع و امری بعیار لطیفه و دقیق خطی مانند جمل مقناطیس و الکتریا آهن و کاهرا و تاثیر فاد زهر و سم و در بدن که نفعی

[illegible]

بعد از این خواست آمد مالک حجر التیس و جد و از وجوب چینی در دوا حذر و ماء ورد را اکثر ادویه صادر می‌بودند و بانه درین
ادویه با همه غیر مثل هفتاکل و جوشن و فوزید آن و جوز براور را و کد مدحرج و طویل و زنجبیل و زرنیه و مانیک ایسایدر این
چنین در امان نیانی اکثر رطوبت فصلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آن را گرم معطر و روغن میگردانند
و نه آنکه رطوبت فصلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز گامیستی متوج کشیده باشد و مانند رمانی
بعضی از آن تحلیل رود و جرم آنرا منشق سازد و بعضی بتعین صورت گرمی یافته جرم آنرا بخورد و در رفتن تمام آنرا فانی
گردد آن * و اما آن * و الخاصیت پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثار نوع را نامند و را امکیات اولین از
حرارت و برودت و رطوبت و یبر مستکه از حی ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترشیق و اذا به و تحلیل و امتثال
اینها و افعال و آثار ثواله را نیز نامند مانند تفتیح حصاة و طرح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر بموانعت و مناسبت
مزاج و ارواح و هیوة باشد آنرا نادزمر و تریاق نامند و اگر بمضادات و عدم مناسبت باشد آنرا اسم گویند که ضد افعال و
آثار تریاق از آن ظاهر گردد * و بی بیان دیگر * آنکه ذوالخاصیت چیزی را نامند که تاثیر آن به یک کیفیت باشد بلکه بصورتی بود که
آن چیز بآن صورت امتیاز از سایر اشیا یافته نوی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که
بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیر و رای تا شود یکی مینمایند و اما اشتغاض هر نوع نوع در آن تاثیر متصل
اند مانند جذب مغناطوس آهن را و کوه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحبه و جد و ارور
حب الغار و نیش سانس و مشرود بطول مثال اینها از ادویه نادزمریه تریاقیه مفرد و مرکبه که در رسوم جاریه و
بارده و امنر و ... موثر اند خواه بواسقت و مناسبت مانند نادزهر و خواص بمنافرت وضعیت مانند سم قبرا که
ذوالخاصیت آن ... ناچیز ذکر انت ولی الحقيقة مرجع ما بالکیمیة و مرکب القوی و ذوالخاصية وما بالطلع عند
التفتیق و الا ... بلکه يك امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب
الا آنکه تاثیر ... ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی از آن زیاد و متکثر و تاثیر ذوالخاصية از آن بیشتر و
بالاجمال و تاثیر ما بناطع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و شامل از همه اقوی و ارفع و اعلی است و بدانکه * تاثیر بعضی ادویه
که بطریق تعالی داخل بدن نموده و شرطی مقروء همچنین از برای مسکت و یا عداوت مثلاً در زیر سر و یا در خانه یکی
از آنها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن و یا سوختن و یا خورد داشتن و غیر اینها مر چند قوا علیه طبیعه و تاثیرات طبیعت
را چند آن در آنها دخلی نیست ولیکن از تاثیرات نفس و توهمات ان بیرون نیست خصوصاً شعفاء انعقول را و حکم کل اهل
و آنکه کتاب نیز خالی از اینها نباشد جایجا بعضی از این قبیل خواص مذکور مکروه * و اما تاثیر نادزهر و تریاق پس بدانکه
تاثیر نادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بصوری خود و میل
هم بصوری آن و هم از جهت مضادات و دفع و ابطال و افای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مضاد خود که حرارت غریزه
وقوی و ارواح باشد از جهت اسود مذکوره در نادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب
سم از آنها بهمان جهت * بدانکه چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه با هم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد
و حمل انی و طبیعت مدبر بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند قبض و حفظ و اجتماع و حمل انی و لهذا بسیار
ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در چنین ضعف و گرمی کمی بسیار بسیار در رد

[illegible]

[illegible]

این است مثلا اگر کسی گویند که انما مرکب است از عناصر پس اگر غالب برشی مرکب مستخرج عنصر را است با آنکه در آن شی
جزا را در وی می بیند غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که
میکویند فلان چیز از عناصر پس است در بالبرد و یا از طب و یا ایمن را حیات که گرم یا سرد و یا تر و یا خشکی بسیار
می نماید جز آب آن است که آنچه مرکب است یعنی اجزای ایمن و یا اجزای طب و یا ایمن را برود و ایمن است
در هر يك از آنها يك عنصر غالب است و کیفیت آن مختصه یکی فاعله و دیگری متفعله باشد از آن برز و ظهور می نماید
مثلا اگر در آن مستخرج عنصر را غالب است پس آن اجزای ایمن و یا اجزای طب و یا ایمن را برود و ایمن است اجزای طب
از آن خواص بود و همچنین آنچه در آن يك کیفیت غالب است که منفرد باشد و عنصر غالب است مثلا در اجزای طب
و عنصر غالب است که نار و هوا باشند و کیفیت متفعله آن مورد و زکوة طریقت و برست باشند با هم فعل و انفعال نمودار
به هم انداخته اند تا قاطع فعل و اثر مرد و مرتفع میگردد پس باقی نماند مگر در جزو حار از آن مرد و پس آن شی مستخرج
اخر ما یبقی خواص بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث می نماید بسبب شدت تحلیل و تعظیم خود در تلبس آن پس
در جنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض استخفه بالذات و بر همین تلبس نماید اجزای طب و ایمن را برود و ایمن را لا یتعین
و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمع الاجزاء در جسم است که تصور ادراک آن موجب تصور و ادراک
اموری خارج از آن نباشد و نیز انتضای سمت و یا نسبت در اجزاء حاصل در نوع خود نماید یعنی قسمت بد بود باشد و است
اعلم * و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها پس بدانکه آنچه وارد بدن است از اوج و با غریب
باعث ال جوارن ذکی الحس با ادراک کرد در حرارت غریزی او در آن تاثیر نماید و کیفیت معرفت
کیفیت حمله اگر مسائل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکرار مقدار اثر بر بدن و با هم
اهدای آن نکند و رواج و قریب را متغیر نماید و کیفیت از کیفیت اربعه و ناقص و مختل نماید و در بدن
و الاغراض از اهدای و خروج آن اگر بر تبه است که مقل از کم آن در بدن احداث نماید و غالب در بدن
و تکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص و مختل نماید از افعال و آنرا درجه اول گویند و اگر مغف از کم آن احداث
کیفیتی غالب و زائد نماید اما زایدتی مقل از کثرت استعمال آن بر محل ضرر و فساد در بدن آنرا درجه دوم گویند و اگر باقی
بسرحد ضرر و فساد نقصان و اختلال معلول کن مهلك نباشد آنرا درجه ثالث گویند و اگر در بدن بسیار و عظیم و رواج و فساد و
بسرحد هلاکت رساند و مهلك باشد آنرا درجه رابعه نامند و مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا بدین سه بیان نمودند اول آنکه
چون بدن مشتمل است بر اعضاء مانند معد و بر عصاره جاری مانند هروق و بر اخلاط مخصوصه در عروق و بر طریقت نازله مخصوصه
در عروق شعریه و قرواات موافقی و بر اعضاء رواج که در جمیع اعضاء مل گورد ساری الی بدن هر چه بیشتر از این عروق و رواج
و تفریط وارد بدن گردد بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای متعالی انفسه گردد و ماحدود
الاثر می گردد و یا اثری از آن باقی می ماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصرا در رواج و عصاره است و ثالث اگر
از آن نصیرا لیسود درجه اول است و اگر تاثیر در رواج و اخلاط نیز می نماید درجه دوم و اگر در رواج و اخلاط و طریقت
ثانیه تاثیر می نماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کلی اعضاء را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر است
بدانکه * هر يك از درجات راسخه مرتبه قرار داده اند و عرض اول در وسط و آخر کیفیت غالبه در هر يك از اول آن در راسخه

بالنسبه نسبت آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از این زیاد و در آخر از همه زیاد و درجه را بعد از این مرتبه از کیفیت
 را در طول هم گفته اند و آن شی را همی مگو آنکه بحسب صورت نوعی توانی باشد و آنچه از نسبت و نسبت آن در اول انبساط
 آن درجه باشد تا این اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح بدین جهت و این تقسیم و مراتب و درجات کیفیات چند این اصلی
 ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرارش است نه تحقیقی **فا تکه** * بدانکه مقرر است از آنکه که شی خارج طبع تجار و زیاده
 حرارت آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن را اند شود بر آن مقلد ارفائی میسازد در طریقت آنرا پس بر این است
 که نسبی باشد و این گرم در درجه دوم رسوم در اکثر مکرر باشد و هر چیز که خارج در درجه سوم و چهارم باشد البته باین است در این
 درجه و تاثیر سمیات اکثر صورت نوعی خود است که خاصیت میماند و بهمان معنی که مذکور شد نه کیفیت محض چنانچه ذکر
 یافت را اکثر اجزای خارجی قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشک میماند و همچنین رسوم حیوانات پس زیرا که تاثیر هر یک از
 فاعلتون که حیوانات و پروردت باشد یا بدوست یا بر دشمن و یا بر طریقت اندک و ضعیف **و نیز** * مزاج و رابطه است اولی و دو
 نوع قرار داده اند اول اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر از بعد و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبت دیگری و دوم ثانوی
 صناعی حادث از ترکیب اجزای مفرد یا مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی همچنانکه
 کیفیت اولی اصلی می باشد ثانوی صناعی نیز می باشد چنانچه ذکر یافت همچنین بحسب صورت نیز بود و نوع است یکی اولی
 اصلی و دوم قوی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام ترکیب قوی مستحکم و غیر تام ترکیب ناقص ضعیف و رخو غیر مستحکم
 اما تام ترکیب **جزای** و سایر اقسام و لطیف صغیر صافی باشد و با هم نعل و انفصال تام نبوده
 کیفیت و صورت **باید** باشد که حرارت غریزی یکی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنرا از
 کثرت جدا و متماثل از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحد مهم
 از آنکه معنی از این ماد و رو ظاهر گردد مانند صفت و باید شواری توانست قدرت شود مانند سایر نباتات
 و متغیرات اما ترکیب ناقص ضعیف و رخو مستحکم نیز بواسطه می باشد معنی از این را تقریب اجزاء از هم بسیار
 سهل می باشد مانند گوشت و نمک و بعضی را یک شواری و دیگر آنکه ناقص ترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب عمل و
 شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبع بسیار اندارد مانند انیسون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبع
 بسیار اجزای خارجیه و غلبه لطیفه ناقص مفتحه آنها مفارقت نبوده و تحلیل یافته اجرام بارد و غلبه اکثر و مسلطه تقیه
 کثیفه آنها باقی میماند و عمل انهمی وارد شک است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطایفه و قریب شستن کاسنی
 و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال منضمه باینها مانند کوشش مرغ و عدس و قوی و نمک که
 جوهر لطیف جالی بود و قوی تحلیل آنها از ماده ارضی که از طبع در آب جدا میگرد و در آب می آید و باقی میماند
 ماده ارضیه تا بقیه آنها و اولی آتش همین مرتبه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که محکم و قابض است و نیز استعمال
 بعضی آنها مانند کلم و زعفران و غیره از خارج محمول و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی و نیاز و سر است که استعمال
 آن مرد و از خارج منضج و متفوح است خصوصاً بعد از پخته و سرخام و درجه قوی و سر و نیاز و در خارج از قوی و انضاج و غیره
 بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیک جاساکن و مستقر میماند و در طریقت بر قویه حاره و جالبه و حرارت آن تاثیر
 در جمل بدن کاینه میماند و اولی ابا است و تفوح میگرد و داخل بحسب علم مستقر در سگون که طبیعت مدبره

امرای مختلفه متضاده و از لطافت و از زمان و تصور و انسان متضاده بنا برین فاعل و آنچه ظاهر در حرارت و
 برودت و رطوبت و یسوسیت حکم بر آن کنند که این در او یا آن فعل اعتکاف است یا آن کیفیت که از این ظاهر گفته **سوم**
 آنکه باید که قوت آن مقابله با قوت علت آنرا اندام بود یعنی مقلد از آن در کیفیت و کیفیت و شدت و ضعف مساوی مرص باشد
 نه کمتر و نه زیاد از آن زیرا که بعضی از ادویه که استعاضه عاجز می آید از معارضه با شدت خود و در آن تاثیر نام نمیتواند
 نمود پس اولین آن است که مجرب اگر خواست که کار بر او مشکل نشود باید که اولاً بر طبعه طبیعی مقلد از کسی تجربه نماید و در هیچ
 قوت علت قوی و مقلد از زیاد و ترقی نموده قوت آنرا معلوم نماید هم به تنهایی هم با معین و مبدی **چهارم** آنکه مراعات
 زمانی نماید که فعل را در او با عمل در آن ظاهر میگرداند مثلاً اگر در اول استعمال از آن فعلی را اثری ظاهر نکرد در آخر اثر
 قوی ظاهر میشود آن در او را قوی اند و مرکب انقوی چنین است مانند چوب چینی و اگر ادویه قویه و اگر در اول استعمال
 از آن فعلی را اثری خاص ظاهر کرده و در آخر فعلی را اثری دیگر مانند انقباض و ادویه منحل در دهان که اولاً بحسب نفع
 و شدت سام احد است حرارت میسازد و در آخر احد است برودت و اما تعاقب قوت و از راجع با هماد حار غریزی و تجسید و تجذیف
 رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را با عرض دانند و ثانی را با لذات و نیز در بعضی ادویه را نفع به ممکن است که آنچه
 اولاً اثر آن ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر با عرض مانند اکثر ادویه که قویه حرارت حاده مختصره که اولاً اخلاط
 را گرم میسازد و احد است گرمی میسازد و **سبب سوختن و سردی** را مادیست و ساینده آنها احد است برودت یا عرض
 میسازد **پنجم** آنکه استعمار و فعل بر یکم آنرا امری دارد یعنی باید که ملا حظت نماید فعل آنرا اگر اشیای دیگر را
 است آنرا از این **ششم** آنکه در احوال عارضی را بعرض **ششم** آنکه باید که حکم کند برودت را بغیاس باید آن نوعی که آن
 در او را در این **هفتم** آنکه انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخیر نماید حکم کند که آن در او گرم است در بدن
 انسان در پس **هفتم** آنکه باید که حکم بکرمی آن نماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در
 بدن آن مایه حرارت **هفتم** دیگر مانند آنکه اگر بفرس یک الله باد ام و یا خرم یا بخورند احد است گرمی بسیار نماید و هرق
 بسیار میکند و همچنین اکثر خضایش و ادویه سببه خاره شدیدی حرارت را برودت که غلای اکثر حیوانات است چون
 شوکران که غلای **هفتم** است که آنرا از زرد و کوبند و لوبق که غلای جانور است که آن را سمانی خراشند و بیش که غلای
 جانور است که آنرا موش میخورد مانند و مار که غلای اکثر حیوانات است مانند بزگرمی که در جریحه آن نادر و مرکب
 میباید و طاروس نیز و همچنین **هفتم** آنکه بسیار به بدن انسان مضر و قاتل و مهلک اند **وید** آنکه **چون** در تجربه ملاحظه
 بسیار است چنانچه حکم استاد بقراط اشاره بدین نمود زیرا که بما است که بدن مراعات شرایط و غفلت موجب
 هلاکت میگردد **پنجم** آنکه میتوان بود که آن در از **سوم** ثلثه مطلقه باشد که بسجود استعمال اندک آن هلاک گرداند
 و این اطباء مانند و صیت نمود و اندک که دوائی که اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظه
 رائحه و طعم آن نمایند **هفتم** بسیار ناخوشی و یا طعم گرمی داشته باشد بداند که آن در احوالی از مضرتی نخواهد بود
 و با احتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بحیاط از آن در طبیعت یا بدن البته آنرا استعمال نمایند بدن تجربه
 و باید که علت تجربه اولاً بصورت آنکه مزجه آنرا قریب بمزاج انسان باشد مانند پوزینه و غیر آن که مهوراک آنها
 ادویه سببه از گیاهها و حیوانات همی باشد بخوراند و تا سه روز نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لائق بار بدن

برودت بموجب غلبه جوهر نارد مانند آفتون که تلخی آن از جوهرها و تأثیر برودت آن از جوهر نارد آن است و این چنین
شیء را مرکب القوی می نامند و امثال آن بطریق مناعت آن است که چون اندکی منور و در بسیاری از ذراتش حل
نمایند البته طعم آن را قاع می سازد و اما مزاج آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق مناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی
را منحرف کرد اندو مزاج آن را متغیر سازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است مرچند در مثال
من کور سخن است پس استدلال بطعم کایه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مظهر است میسازد و که اجماع
میگردند و طعم در جرم شیء واحد مانند هر ارباب و قیوضت مجتمع در حدش و این را بطبع و غناست می نامند و مانند
مزارع و ملوحت در اراضی سیخه و آب دریای شور و این را از حرقت و زهاق میگویند و مانند مزارع و حرارت
در عمل مطبوخ از حد در کدشته و کهنه اجروش آمد و بعضی اشیاء غیرین از حد در کدشته و مانند خصوصیت و حرارت
و قیوضت در بعضی میوه ها مانند مزارع و حرارت و قیوضت در باد بجان و مانند مزارع و غناست و اینها را امثال این
مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خصایص و در هر یک از اینها علم با حقایق طبیعت و اشیاء
که جمع آن روائج است که استدلال کرد و میشود پس در ذرات و اشیاء مرکب و مزاج و اینها را در بعضی نوشته اند
بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج آن را در اشیاء و در ذرات و در اشیاء مرکب و مزاج و اینها را در بعضی نوشته اند
ضعیف برودت و بوی غلایم بر اعتدال و همچنین ولیکن این است که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
واقع میشود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعضی کبابی خوشبو که نمی آید و در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
و کیفیت شان و رای آن باشد و آنکه در کباب است و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
مشتطابها گفته اند شامه میرسد و بعضی گفته اند اشتراک لطیف آنها است که جدا از هم
و فی الحقیقت شاید بعضی اشیاء فی الواقع چنان باشد و بعضی در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
بالحد یهود و یهود بود که هم اجزای صغیر و هم اشتراک لطیفه از آنها جدا از هم و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
هل رک کردند اما اکثر اشیاء کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که طایفه از آنها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
لطیفه از آنها جدا از هم و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
و حیرت و قوت و الحاس و زمر و غیرها و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
میشوند پس اولی با اعتبار چیزی که مقارن آنها است از طعم و در اکثر امور و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
بموجب شدت مقارنت آنها با یک و گویانند آنکه میگویند بوی دو شامه و شکر و عمل دیگر که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی خوش و همچنین ماثو طعم و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
درم استدلال بجایست و منافات آنها است چنانچه گفته میشود که این رائحه غلایم و مزاج و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
است مانند رائحه غیر و کلاب و کبابی خوشبو از زرد استمر و در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها را در اکثر و آنکه فلان رائحه گویانند و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
است مانند خلط متشن و ثوم و جمل و مانند اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند
ماده آنها را غالباً از اجزای سوم با اعتبار فعل و تأثیر آن است در حقیقت شامه چنانچه در کلاب و شکر و اینها را در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند که در بعضی نوشته اند

با موردی که به آنها بیرون تأیید بتجربیه دیگر آن و تکرار استعمال باطن و نائبات و حکم بالجزم نمیتوان نمود. با اینها
 بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین به معنی ظن غالب حاصل نمیکردند از آنجا که میتوانست بود که شین و سبزج مرکب وارد
 باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن مرکب جدا دلائل بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آن باشد آنکه
 ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بود و بجز اجزای باشد و در سبزج همان ظاهر
 کردد چنانچه در ترکیب انیونی و یا نظراتیه و یا راتندیه و یا کانونیه و یا رائحه انیونی و کانونیه و لون انیونی و نظراتیه که هر یک
 و لون را دارند که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین روایحه و الزان و طعم نیز و اما انیونی و کانونیه که لون آن من در
 بقولی دلائل بر هر دو تدارک و در حدت و رائحه و طعم آن سرد و دلائل بر حرارت و بقولی لون انیونی نیز دلائل بر حرارت
 میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشأ توهم بعضی کشته و آن مورد و یا حار و استعمال و میتوان تولید و جمع بین الخواص و بعضی
 طریق نمود که آن مورد و یا جملة ادویه مرکبه القوی آن که در آنها دو جز و غالب است یکی لطیف و یا حار و یا حار و یا حار
 صل و یا فعال حرارت کشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و حد و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 لطیف و یا آن بسبب فعل و یا فعال با طبیعت اثر خود نموده و زردی و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 ارضی بارد آن مدت و یا فعال برودت از آن صادر میگردد و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 لون را بدین صفت در حالت کمال خود اتصاف نمود و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 اسمرقانی و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 شروح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این من کوراست و چون اینجا که بحث در آنجا بود و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 استدلال ما خود از افعال در چنان است که آنچه در آن تفتیح و بعضی باطله و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 با غلبه حرارت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند گامبی دایل آن است که جزو حار و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 الامور گاهی لا نه ناعلمها و خالفها چنانچه **فصل پنجم** در بیان سبب اختلاف اقوال و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 ادویه مخفی نماید که چون اکثر ادویه سبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تر و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 زمین کی و اما مثال اینها مختلف الصور و اما هیئت میباشند پس هرگاه شخصی مثلاً در بلاد و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 و یا در چین تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و یا در خشکی و یا در هنگام بختگی در میان و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 مشاهده نمایند و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل در رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها از آنجا که در آن طرف در هر آن
 بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نمایند و اما هیئت و طبیعت و منافع و مضار آنرا مرافق محسوس نمود و ذکر سبب و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 پس احوال من کوره مرکب لا محاله مخالف یکدیگر خواهد بود و یا حار و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت و یا فعال برودت
 واحد نیست و همچنین هر یک یک خاصیت و دفع و ضرر و آنرا بحسب اطلاع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است که در این
 محصر در آن نیست و بحسب اوضاع فیزی و تنهات آنها اختلاف در مزجه و خواص ادویه واقع میشود و یا فعال برودت و یا فعال برودت

ماهیت و قدرت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکور است و الله اعلم **بدانکه** آنچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول
 آنست که مترجمان و جمع و تالیف ادویه کرده و به حقوق و بیرونی برده اند که بعضی مردم از اهل لغات حکیم میدانند و از
 کتابی بمسئله مقالات سه در بیان حقایق تالیف کرده پس قریب حکیم است و از او و دیگران جمع نموده پس اندک و باخس اصغر
 را و توفیق اکثر را جمع و ترکیب نموده پس جانتوس مانتب بر اس الذقل که منابع ادویه مکرر را ذکر نموده لیکن متعرض بدال و مصالح
 و سایر امثال آنها نگشته اند که که مترجمان ترجمه و نقل از عربی و یونانی شده اند و در وی منتهای باطنی است و از زیاده از
 ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین لیسا پیروی از عربی و یونانی نقل کرده و از زیاده ای فادات و ترجمه او
 مسی بنقولات اسحق کشته و حنین را که او را غلبه را از ادویه جدا کرده پس نیشه در آن باب تالیفات بسیار کرده
 اند و اول کسی که او را علم اسلام مترجم تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب که عمل الادویه و کتاب شامل فخر بن
 نمود پس شیخ الرئیس ابوعلی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه و پیروی پس شریف پس عیسی بن جریر صاحب منہاج
 پس جرجیس بن یوحنا پس حاتم بن امین الذول و پس ابن قلیف صاحب منہج پس ابو ریحان یونانی صاحب تلک کوفه عربی
 پس مترجم آن پس شیخ ابن بطار پس حاجی رین اقل بن عطار صاحب اخذیات رات و یس پس شیخ بو سلف بغدادی
 مؤلف ما لا یسع للطلاب جملہ مشهور و جامع بغدادی پس شیخ داور دافاکی مصری مؤلف تلک کوفه یونانی الالباب پس حکیم
 علی کزازی شارح کتابی در ادویه دانست پس حکیم میر محمد مؤمن تکیانی صاحب تحفه السو مس و از نیز عطی داده
 پس نواب معتمد الدوله خان قلم من مره و لیکن از مولفات او شان آنچه معجزه دین و اکثر حشر و تمام
 است و ذکر کنی و در این جملہ و خطابی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند
 و در ادویه مذکور و الاطباء موسوم با اختیار است تا حدی حکیم میر محمد تا هم حلقه و بیهک و شاه مشهور و بدو شده
 و معجزات انسانی حکیم میر محمد افضل نسبت و لیکن این هر دو و دیگران نیز از اطباء هندی میج ملک مترجمه بیان ماهیت نموده
 اند و ماهیت و افعال و خواص را هم خوب بیان نموده اند و بعضی ادویه نقل به را که حکیم میر محمد السید و حاشیه
 تحفه نوشته همین قزوینی است و الله اعلم **تص** کلیه شش در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حتمات آنها اما بالا جماع
 پس بدانکه اولی و اصلی آنست که ادویه قویه و مشهور و در یک مکان که در آنجا قوی تر و پخته تر می شوند از بلد آن را اما کن
 دیگر از مانتیاد و زمان و فصل و لایق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نظم و رعایت آن اخذ و انقاط نمایند ما نقل آنکه
 اطلسان را در یازدهم تشرین اول از مالدروسی و مقوم نیارا از جیل انطاکیه رباعیه **اگر** بقول استاد بقراط که ما لجوا
 کلی مرض بقا قیرا غده و بلد **اگر** عمل نموده و معالجه امراض هرباک و مملکت را با دو به مختصه بصران بلد و مملکت نمایند
 بهتر است جهت آنکه جماعت انفع اند در جلب فائده و صحت از برای اهل آن بلد و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر
 و با التفصیل بدانکه آنچه معدنی و از قبیل اختیار و اطمینان است بهتر آنست که از معدن معروقه و مشهور آن را و اول
 زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشود اند از غیر آن مانند نقل پس از قریب و از اجاز
 کرمان و لاجور و داز کاغور و قزوین و از اینها پیروی و عمل از بلخستان و با قوت از کجور و لو از دریا و بحرین و هر موز
 و مانند اینها و هر چند که این قوی و حاد و صاف و آبدار و خالص و بزرگ و بیض تر باشند و در وقت و آمیزش چیز
 دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز بدین که رنگ و طعم و رائحه مختصه بربک مانند ماد زهر و اطمینان برقرار باشد

و در بعضی احوال و احکام آنها در دستور آشامیدن چوب چینی و مشبه و صاف را بر سر و شجره الهی و گدا کردن و غیره و غیره و غیره
 الاغ و لبن النساء و ناد و هرود و رخ و ماء الفعبر و ماء القرح و ماء الفخار و غیره و اما در صنایع بعضی اشیاء که احراق
 ادویه و احتیاج بدان از برای چند فایده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت
 و کسر حدت آن است مانند زاج و قنطاری و مرجان و صومع و ادویه عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت
 و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنها است بمزاج دیگر مانند اکثر نولات و حجر نوره و یسود و صندل و برک و تریا کبر و امثال
 اینها از املاح و مشهوره و مواد و جواهر ادویه مانند جواهر حصی لیان و غیره و یا از برای تلطیف جرمها آنها است مانند
 املاح و یا از برای تعلیه و رفع اجزای غریبه آنها است مانند اسفند و بوره و سرطاناته و شاخ ایل و امثال اینها و یا از
 برای مصلحت و فایده حقیقی کردن بدن آنها است مانند برائیت و ملا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه یا ملل گردد
 ردائیت و خفاقت و حمیت جرمها آنها مانند عرق جغت استعمال آن در ثقیب حصه و اربع و اسود صالح برای جد ام و خنازیر
 زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجرمها اند و با معتدل و هردو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها
 کم میگردد و بسبب آتایل جرمها در این حاد آنها مانند ادویه و یا گلیف الجرمها و غیره و یا حاد اند و بسبب احراق
 و کسب و یا از برای تقویت میباید هم در حدت و هم در حرارت و مانند نولات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در آنها
 رطوبت اضافی و یا از جهت رطوبت و سبب احراق و لطوبت ماسکه ملتهقه و لزجه آنها کم و فاسد و ثانی میگردد پس بدینولت و آسانی
 و برودن سالم این اجزاء در ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای فریجه است و یا آنکه اجزای غریبه آنها را ملل کردن مانند
 نظایر و یا آنکه سببی باشد که احراق در کف جسد را اصلاح ترک نکند هر آینه مسخر الطبع خواهد بود و اگر
 متارفت و نوری و ضعیف الجسم و متاعیل باشد بسبب احراق میل برودت کند و از غایت احراق که اعتدل
 و مادیت رسد و یا از جهت این که در او اگر کثیف الجسم و غیر متاعیل باشد از برودت میل بحرارت نماید و یا بماند آنکه
 در احراق آنها شریک است نه دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احبار و بانه نماید و غلات
 نباتات و حیوانات و اما حریر و صوغ و مانند اینها را ادنی احراق کافی است و هرگاه مراد بریدن جسم محترق باشد بعد احراق
 آنرا با دست کشیدن و یا و تصویل نامند و لایق و تصویل استعمال نمود و نکلیس از کلس است با اصطلاح اهل مصر که بقا رسی
 آنک فادک و آن سراج السحقی میباشد پس هر جسم صلب که قابل سوزاندن باشد و بسبب احراق قابل سحقی گردد آنرا منکس
 نامند اما اشیاء که قابل احراق اند و بدن احراق استعمال آنها جایز نیست پس از آنچه گفته است انهد را رست و یسود و رصاص
 که آبار مانند و اسود صالح و سرطان و طلق و عرق و اما آنچه را بدن احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم
 و آبار و حب الاس و ذاب و هود و کبریا و باقیات و اعتدل آنها است و بر یک از اینها در رسوم خود این شاه الله تعالی ذکر خواهند
 یافت و بعضی در صنایع کور میگردند * احراق بورقی * که نوره باشد آنست که قارفسدال را بر او حکر کنند و آن را
 در آن اندازند و اگر دانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه فاشی آفتی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند
 و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه فاشی را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردانند خاکستر * احراق * جبین
 و ریک الجرمها و مانند این هود و که مسدود و بطلین است آنست که بکیردن و مقلد را و هیک که خواهند و آب و نمک پاک بشویند
 و خشک نمود و در کوزه مطین بطنین حکمت کرده در کوزه آجری و یا تون حمام و یا تون بسیار گرم بر روی خشتی بکند آنکه

تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در آن میل باید نمود. **احراق حیه** و انعی را سود
 صالح که ماری باشد آنست که بگیرند ماری خانگی و یا انعی و یا نمود صالح هر کدام را که خواهند درخت و زنده در کوزه کرده
 بر آنرا بسته و بطی حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذرانند پس بر آورند که خشک شده و خواهد بود محقق
 نمود و باز بست خمیر کرده و بر خنار زر فساد نمایند. **احراق خطاطی** که خدا نیش است و بدار سی پرستوک نامند آنست
 که بگیرند بجه خطاطی را ذبح نموده بر آنرا کنگ و شکم آنرا چاک کرده آنچه در حفره آن است بر آورند و در آنجا بگذارند تا که
 شسته و نمک بر آن بپاشند و در کوزه کرده بر آن را بگل حکمت بسته و زنجیر یا در اجال بر آواز خاکرنگ از نل تا محرق گردد
 * **احراق ارنب** مانند احراق خطاطی است. **احراق زجاج** که بدار سی آنکته و زنده نامند آن است که بگیرند
 زجاج خالص سفید شفاف پاکیزه را که سنگ ریزه و خاک و غبار نباشد نرم نمایند و در کوزه عطس و یا بپوشانند و در کوزه
 میکم بسته در تنور حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد و در همان زجاج بعضی خاکستر آن بهتر آن است
 در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از آن عطس شده باشد جدا نمایند و باقی شده را گرم نموده
 در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام عطس گردد پس بکار محقق نمایند که عاده و بار و بار گردد و شعله آتش در آن
 منتقلی باد و از ده مثقال آب گرم برای تقویت حصه قوی الودع است. **احراق زرد نیم** آنست که قشر یک درخت را بر آتش
 خالص صافی را ریزه و ریزه مانند نخود و یا نل نموده و در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا خطاطی بپوشانند و در کوزه
 سوداخی برای بر آمدن بخار بگذارند و بر خاکرنگ از نل و مادام که از آن عاده جدا نمیشود بر آتش بگذارند تا آن
 سفید بر آید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود. **احراق ساج** آن است که ساج را در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 احشای آن را افکنند و پاک بسته در کوزه عطس کرده بر آنرا خطاطی بپوشانند و در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 و سفید گردد. **احراق سرطان** آنست که بگیرند سرطان لبری بپوشانند آنکه ساج و ساج را در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 و باهای آن را بپوشانند و مالی الجوف آن را بپوشانند و باهای آن را بپوشانند و باهای آن را بپوشانند و باهای آن را بپوشانند
 مثال آب نل دیده کرده بر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را بپوشانند که در آن سرسین و ساج و ساج و ساج و ساج و ساج و ساج
 گرفته خشک نموده در میان تنور که آن را خوب گرم نموده بپاشند آنرا بر تنور بسیار گرم بپوشانند و باهای آن را بپوشانند
 صبح بر آورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه بر آورده نمایند و در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 قسم است. **احراق شنج و صدف** آن است که بگیرند شنج سفید ملس و در عطس حکمت نمایند و بر آنرا خطاطی بپوشانند و در کوزه
 کنگ از نل تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد و اگر بیک نعل سوخته نگردد و چون در عطس حکمت کرده و بر آنرا
 در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آن را نیز بپوشانند و بر آنرا خطاطی بپوشانند و در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 و با قوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند از نل و مکرر بپوشانند تا آنکه سوخته گردد و باهای آن را بپوشانند
 خشک و مفتت و قابل محقق گردد. **احراق بسد و صرجهان** آن است که هر یک را که بخواهند در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 آنکه آن را ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بپوشانند گرفته در تنور بگذارند و باهای آن را بپوشانند و باهای آن را بپوشانند
 بیک دفعه سوخته نگردد مگر نمایند و این از برای حصول حدث و عوفیت آن است پس بر آورند و بر آنرا خطاطی بپوشانند و در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا
 * **احراق لؤلؤ** آن است که مروارید ناسفته را با قندری شهر در ظرف سفالی کوزه و در ظرف بپوشانند و در کوزه عطس حکمت کرده و بر آنرا

کد ارنک درین مقدار بر آردند که سرخشته شده باشد * احراق ملح * آن است که ملح را بگوشت و بعمل خیر کنند
 و در غرض کتابی کد ارنک را با پارچه نازکی بسته بکل حکمت گرفته و بشورتابند و بر روی خشتی بگذارند پس از مرود شدن
 تنور بر آردند و کل را از آن دور کنند و نرم نمایند * استعمال نباتی * طریق دیگر آن است که ملح را شسته خشک نمایند
 و جوش سرخسوده در یک سفالی کنند و اطراف سر آن را بکل حکمت بپزند و بر آتش گذارند و اطراف دیگر را از
 خاک پر نمایند و آن مقدار ارنک که ملح از جوش و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس بر آردند
 و بکار برند * احراق کهربا * آنست که کهربا را از زیره ریزه کرده در کوزه مطهر بکل حکمت کرده سر آن را محکم بسته
 شب در تنور گرم بگذارند و صبح بر آورده مرده بکار برند * احراق انلیمیا * نیز بر همین نحو است * احراق اسرب *
 که آب و نمک آن است که بپزند و درم امرب را ورزیده و بکند و تنک سازند و در تابه آهنی بر روی هم بپزند و
 تدریجاً آب معجوق بود و قبضه جوهر آن را بزنند و باقی بر هم زنند تا تمام سرخسوده شود و در آگوشی بمالند باز
 جوشی بر آن بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سرخسوده شود * نوع دیگر * آنست که امرب را صلیحهای نازک
 سازند و بر آن قندی کبریت سرخسوده بپاشند و سر آن را بر پوش سفالی که در آن مورایی باشد بپوشند و اطراف آن
 را بکل حکمت بپزند و در کوزه کد ارنک و درین مقدار تمام آن سرخشته کرده پس بر آردند و بمالند و بشویند و بکار برند
 و از آن در مرده و عمل معتبر باشد و باید که مغز از کبریت بارای هر صند مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد * نوع دیگر *
 آنست که امرب را بپزند و کد ارنک بپزند و در تابه آهنی کرده در کوزه حل ادا بگذارند و چند آن
 بل مثل که خوبست * نوع دیگر * آنست که امرب را بپزند و کد ارنک بپزند و در تابه آهنی کرده در کوزه حل ادا بگذارند و چند آن
 در سرکه تریاک * نوع دیگر * آنست که امرب را بپزند و کد ارنک بپزند و در تابه آهنی کرده در کوزه حل ادا بگذارند و چند آن
 بپزند و کد ارنک بپزند و در تابه آهنی کرده در کوزه حل ادا بگذارند و چند آن
 سفالی کد ارنک و بالای آن سرخسوده سفالی کد ارنک را شراب انرا بکل حکمت محکم بپزند و تا بپزند در میان هر کس که و صحرایی
 کد ارنک پس بر آورده تا در مرتبه آب و سرخسوده سفالی کد ارنک بپزند و تا بپزند در میان هر کس که و صحرایی
 و حر آنرا محکم نمایند تا مدت روز در میان آتش هر کس که و صحرایی کد ارنک پس بر آورده و صحرایی کد ارنک
 مردم در مرتبه آخر آهن را با صلابه نموده یک شبانه روز در میان ماست توش میگذارند پس بر آورده و با قدری نوشادر خاص
 محقق بلیغ نمود و مدت روز و کد ارنک در میان آتش هر کس که و صحرایی کد ارنک پس بر آورده و بکار میبرد و علامت جودت قتل ناز است
 آن است که بعد خوردن بالای آب ایستاده نشین نشود بزودی * قتل ذهاب * بدستور و معرودین بعد شجری آنست که بکند
 ذهاب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچه آهنی کرده و اندکی امرب سرخسوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک
 داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهاب بمالند پس علامت نمود و شسته بکار برند * نکات * که بهترین طریق
 است آنست که بکند ذهاب را و براده و نمالند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بجوشانند و باقی نمالند و آب را از جلد ا
 جلد بجوشانند تا معطل گردد پس در و جز از معقود آنک و نیم جز از معقود ملح و نیم جز از معقود قلی و یک جز از براده
 ذهاب و هر چهار جز را با هم بپزند و بعد از آنکه در ظرف شیشه بآتش سرخ کرده و باقی پس مد شبانه روز در جای
 گرم ناک بگذارند تا نیم برسد پس بدستور بآتش سرخ کنند و باقی بگذارند و در جای ناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس

در بوته کرده بعد از آتش یک من که بوته شریخ گردد پس بوته را بر آرد و بکند از آن تا خرد گردد و پس باید با آب گرم بخورد
 بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده صحت کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه
 در صحت بکبریت را آید قبل تسویه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته مرده استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این
 نوع طلا باعث طول عمر و رفع جميع امراض شود و به حفظ صحت است و درین امر رعایت نکند از دود و دهن او شربت آن
 یک نبر انداخته است نو عهد دیگر که طلا قابل صحت گردد و مانند ماد شود و اگر دینار باشد صورت دینار بر آن بحال ماند آنست
 که بکیرک دینار را در بوته کز از آن که باطن بوته را بر د است و است که با خرد شود و که آلوده باشد و با آتش گرم نمایند بعد که
 گل اخسته گردد پس بوته را بر آرد و بکند از آن تا خرد گردد و معکوس این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرده است که
 مرده تازه بیا لایند پس مرده شسته استعمال نمایند و سرب و سوره و سرب و سوره و سرب و سوره و سرب و سوره و سرب و سوره و سرب و سوره
 حکمای من است آنست که سرب را چندان مرتبه که در آب نوبشاد و بریزند پس طلای خالص را آنکه اخسته در این آب چند
 مرتبه سرد نمایند پس صلیحهای نازک ساخته مزاج سیاه و سوره آلوده و آتش گذارند و با شک آب بشویند و با سرب و سوره
 کرده در بوته که باطن آن سرد است آلوده باشد که اخسته با آتش آن ذوب در ظرف چینی یا زجاجی یا بر روی سنگ مرمرین
 آتش گذارند و بر هر وقت که از آن مقدار وقت نمایند پس شسته بر سنگ سیاه دیگر صحت نمایند و این کار را با آب
 ریزند اگر بر روی آب ایستند دیگر است استعمال نمایند و دستور چندان درین و رنگش نمودن اشراف و طلای نازک
 و خالص نباشند رنگین مانند خالص گردد آنست که بکیرک نوبشاد و در ظرف چینی یا زجاجی یا بر روی سنگ مرمرین
 مرشته بر آن نمایند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از آتش بردارند و بکند از آن تا خرد گردد و رنگش در این
 خواص بود نو عهد دیگر که آنست که بکیرک مزاج نماید و وزن شود و شک طعام از این خواص بود و طلا آب خالص
 نماید و اشراف و طلای نازک را با آتش سرج نموده بکند از آن تا خرد گردد و در این زمان که در این سالن ساخته
 پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و دوا فک کرم شود پس از آتش بردارند و بکند از آن تا خرد گردد و در این زمان که در این
 و خاکستر زغال را با آب نم کرده با لای آن بکند از آن و لایحه صبر کنند پس بر آرد و در آن و با تشویند اگر رنگش در این
 الا نکرار عمل نمایند تا رنگین گردد و احراق فضا که آنست که بکند از آن و لایحه صبر کنند پس بر آرد و در آن و با تشویند اگر رنگش در این
 باشد یعنی بوته را بسفید آب قلعی آلوده باشد و بکند از آن تا آب آن مرشته قابل صحت گردد و آنست که آنست
 که نقره را براده نموده و با آب و نمک در ظرف آهنی با آتش تن بسوزانند و اگر خوب سوزانده شود در ظرف چینی یا زجاجی یا بر روی سنگ مرمرین
 و بسوزانند تا جوخته گردد و احراق آنست که آنست که بکند از آن و لایحه صبر کنند پس بر آرد و در آن و با تشویند اگر رنگش در این
 کوسفند بپچیل در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشعل گردد و رنگ درین سوزانده بسیار پاک شود و در آب گرم
 یا برف مدتی برورده نرم ساقین بکند بریند و اگر برف نباشد مدتی در جوش آب گرم یا برف مدتی در جوش آب گرم یا برف مدتی در جوش آب گرم
 بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آن را صلیح رقیقه نموده بکند از آن و سوره آلوده و آتش گذارند و بکند از آن تا خرد گردد و در این
 بسفید آب قلعی آلوده بکند از آن پس سوزان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار سوزانند تا شک آب خالص رود پس
 کو کرد بر آن بپاشند و بر هم زنند تا مکس گردد و احراق قطران که جهت سوزانند آنست که بکند از آن و لایحه صبر کنند پس بر آرد و در آن
 حکمت گرفته و در آن قطران کوه بر آتش گذارند تا آنکه بکند از دود و بهت و دود پس بکیرک چوبی را صلیح اراغی و در آن

فرو برد که بدن آن آشفته گردد پس بر آ ورنند و در هوا بلند آرند اگر منعقد و بسته گردد و سوخته شده اجتناب از بالا بردن
 آتش کز آرند تا بران چوب و یا بآن سیخ منعقد گردد پس فرو برد و رند و نگار برند * احراق پشم * و موی سر آدمی و
 امثال آن آن است که هر يك را که خواهند پاک داشته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض و بزدریود نموده در ظرف
 سفالی و یا آئینی کرده و بر روی آتش کز آرند و چند آن بر هم زنند که قابل محق گردد * احراق اسفنج * آن است که
 اسفنج را مقراض نموده و همان دستور پشم و موی احراق نمایند * احراق پوست * کد و رختایش و بزور ریز مانند ابریشم
 ریشم است و اگر خاکستر آن را خواهند زیاد احراق نمایند * احراق صود هندی * و امثال آن از خشک آن است
 که بر آ و یا ریز و ریز و نموده و در کوزه کلی کرده و در شور و یا اجاغ آن مقداری صود زنند که زغال گردد و در محلول و مادیست
 نرسد و اما خشک گرم که برای تقویت حصه است باید آن مقداری صود زنند که مادی گردد * احراق مغرب * که مادی
 از مغرب نیز مانند آن است که مغرب زنند و در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را با خمیر محکم نمایند و در تنوری که
 از همدیگر دور و مانند آن که آتش آن حدت نداشته باشد گرم نموده و آتش از تنور بر آ ورده باشد شب بکند آرند و بعد
 تنور را بهوش صبح بر آورند و مسایند و نگار برون و یا بکند که تنور بسیار گرم نباشد که مغرب تمام سوخته خاکستر شود و مغرب صالحه
 برای این امر مغرب در است و علامت نوری ضعیفی و لا عری آن است * نوع دیگر * آن است که مغرب زنند و در شب که بکل
 حکمت گرفته باشند * نوع دیگر * در تنور که بسیار گرم نباشد مقداری از شمع سفید و نیمی بر روی شمع در آتش
 کز آرند اگر تا بهار * نوع دیگر * و الا در همه ساعت دیگر بکند آرند پس سائید و بشوید و بمشقه استعمال نمایند * احراق اهلایام *
 از برای ذرات * نوع دیگر * قطع خون بواسیر و زرق الدم و نفوس دندان و لاله و اندامهای کبابی درین امر بهر از اینها بسیار
 است آنست که بکند آرند و در خمیر کوزه بر روی ظرف در تنور زنند تا سوخته شود پس از تنور بر آ ورده و خمیر و اجک آگوده
 مانند مغرب را سودا استعمال نمایند * احراق خضر بیض * که نفس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را و اگر پوست
 چوبه بر آ ورده باشد و بهر است در آب نمک مکرر بمالند و بشویند تا بود تا آن روزی که غرق نمائند با لئام چل اکود و مطلق
 نمایند پس نرم گویند و در کوزه مطلق کرده و بسوزانند و بر آ و در شسته بکار برون و پوست شتر مرغ ازلی است * تکلیف مطلق
 بطور اهل هند آنست که مطلق را بمغز نموده و دو کیسه کوبایی محکم در آلی کرد و چند عدداخته خرما در میان آن کیسه اندازند
 و در میان شمع با آب گرم یک ست بمانند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را بجر علقه از آن بگیرند و آنرا خشک کرده باشند
 و عقاب مساری النوزن * نوع دیگر * بلخ نموده و در کوزه مطلق محکم کرد و سر آنرا مصل و کندن و آتش شد یک سه شانه روزی هند و
 انگاه بر آ و در سود نموده و در زن نمایند اگر عقاب با لئام زنند یا بشویند و الا باز آتش دهند تا با لئام برود پس با مساری آن
 شور و فلسی و لاله بلخ نموده و بلخ را اول در کوزه مطلق نموده و آتش دهند بسیار و مساری را مطلق خواهد شد جهت نالی و بواسیر
 دیگر برون مغز و مجرب است * احراق طاق * بطور اهل هند آن است که بکوزن طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است
 پاک شسته خشک کرده و بمغز نرم نمایند و در روز و شب که آنگوین گفته بسیار و بلخ سائید و بعد از آن با همان سر که چند چوشی
 بل هند و از سر که بر آورند و نرم بگویند و در کوزه مطلق محکم بکار بزنند و در ظرفی که بر آ و در کزند باشد بکند آرند و
 بل مست بمانند تا مطلق مضمحل شود پس آنرا کسه بر آورند و بر روی سنگ نرم بسایند و در صند یا سائیده و طرف سفالی کز انداخته
 ظرف دیگر بر سر آن کز آرند و تمام ظرف را بکل حکمت بکند آرند و محکم سائید و در میان آتش سر کین کا و صحرائی تا یک هفته بکند آرند

که خاکستر گردد پس بر آورد و با آب بپزد که کباب منجم است و آب بر کباب نهد و آب را به زایل نماید و آنکه هر یک جدا جدا
مکرم نمایند و فرمایند نموده خشک ساخته در ظرف سفالی همان طرز احراق نمایند و گفته اند که تا سید و از سنگ زیاد آتش
باید داد و علامت کمال احراق آن است که چون خاکستر آید را آتش بپزد از آن مطلق ظاهر نشود اما عصاره مستور
حلب و حل بعضی اشیا حلسه طلق آن است که بکیرند طلق را هر قدر که خواستند و آتش سرج نمایند و تا به سر ته در آب سرد
اند از آن و بگویند تا ریزه گردد پس در کيسه کوبیاس مستحکم نسوزد و سکر بر مایه بپزد و رنگ قی در آن آید بخت کيسه در عقوبت تمام
بماند و در آب گرم و یا در طریح یا قلی فشار دهند تا مثل شیره از کيسه تراوش کند پس بکند از آن تا نه نشین کرد و نه نشین را خشک
نموده استعمال نمایند * نوزدهم دیگر * که از آن اسهل است آن است که ما چون حلسه را بر مایه حلسه طلق نازک کرد و ساینده
در بر ته کرده بر آتش گذاشت و در آن فروزد پس از آتش بر گرفته بطریق جوهر بر روی سنگ ساقی بمالند تا ساینده و ساینده
پزد * حل طلق آن است که طلق را شکفته و رقیق و رقیق نماید و در آن سوزد و در ظرف آینه که در مایه حلسه طلق کوبد و در آن
انسانی بالا آن کنند آن مقداری که طرف معلوم شود و مدت چهل روز در میان بپزد و آنکه از آن در مایه حلسه طلق کوبد و در آن
بپزند پس از قبول بر آورده خشک نمایند و در مایه حلسه طلق و کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
بهمی که از سر که گفته بسیار وقت معلوم باشد معاق بسیار وقت که بسیار است و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
بر آورند بقدر زیت الهی که آخته حل شده باشد * نوزدهم دیگر * آن است که در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
طلق مخلوط را در آن بپزند و سر آن را به پاچه نوب مستحکم نمایند و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
آب سفیدی که آخته خواص بود * حل زهره بجهت که تا مدت و طول عمر در کمال است و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
طلا و در فادن طلا باد سته طلا با کلاب و بید مشک و قدری نبات حقیق و باغ ساینده و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
خالص خورده شود و بنوشند با کلاب و بید مشک * حل زهره با موی و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
در آن رسد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
را نیکو نموده که چون بر آب ریختن زمانی معتدل بر روی آب باشند پس هر دو را در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریختن آن مقداری که چهار یا هشت روزی آن است و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
دهند و آنچه مخلوط کرده صافی نموده بر آتش بپزد و باز آب تنوع یا عرق قلی می کوبد و در آن ریختن و آتش در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
چیزی غیر منحل نماند پس از حر بریزند و آن در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
و شسته بکار ببرند * صنعت حمام مار به بکیرند و یکی که اطراف آن بکشد باشد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
کند از آن نصف آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواستند در شسته کردن و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
بآن مظلوم بپزند چنانچه شیشه با آب نرسد و در زیر آن یک آتش بر آن فروزد * و بیست و دوم * که در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آن چیزی در حمام مار به باشد پس بر آورند * صنعت و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
که طریح سفید مگس را مقداری با نوزده درم حقیق نموده غسل نمایند و در شیشه کردن کیمیا طریح است و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
بکیرند و محفوظ دارند و طریح عبارت از دردی خمر است * و اما ما شوی و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد
و الا جمال بمعنی بریان بودن است و بالذات بل بالذات شریبه آنست که آنچه را بر آن باطل نموده و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد و در مایه حلسه طلق کوبد

[illegible]

باک شسته بد نشو و من کور یا فایله و آرد برنج با آب لیمو زهر خسته چرب سازند و یا حب از آب بن که موزج است در آب انیسون و
غاریقون و هشن سفید و مصطکی و حنظلش هفتاد و انستین و می و صبر سفید و بوی اجرامی بسیار می کوفته و پیخته با آب کوس سرشته و
دست را بر روغن بلسان چرب کرده چرب بند نه شربت از یک نیم تا دو درم و غل از برنج یا غل و این حب بر روغن غل و روغن بلسان
و ارجاع ظاهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب اصلاح پس من بر آب از حبیل تازه که بپزند و اد رنگ نامند در شانه و در
ماتیل و پس حبوب بسته هر حبی بقدر انشود کوچک و در سایه خشک نموده و عدل الحاح است که حب ناد و حب استعمال بسیار در وقت
را خراشید و بر روغن بادام چرب باید کرد و جربش گویند و از حبیل سرده یا استعمال آورد و تشویه و ح را در آب بسته و در کس
الایغ با آب جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشور نموده و در آب بپزند و ما در بون را در و شبانه در و در سرکه باید
که در پیستان و در بین در و در بار مر که را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته و بر روغن بادام چرب کرد و بهر نحو که خواست
استعمال نماید و در وقت بیرون یک به تفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت * قد بیرون کس که است که بهر نوع دیگر که خواست
که کپنده و بوسید و باک و با کپنه نموده و در ظرف چربی یا جلی یا لعاب از کپنه و سرکه انگور و یا کپنه و آب لیمو و در
آنمقل از که چهار انگشت بالای از بره آب پس یک روز و یک شب بکند از آن و در بین در و در آب لیمو و در آب لیمو و در
اندک بزیان کنند و آرزو خواهند که خشک گردد پس با رچه کر باس یا کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
کبر بست * آنست که ظریف را از شیر ما و قانیمه کنند بر سر آن با رچه کر باس یا کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در
پهن کنند و طبیب از سفال بالای کو کرد بکند از آن و در میان طبیب سفالی سر که در آب لیمو و در آب لیمو و در
و با آنکه پوزان خور کنند و در من تا از کرمی آن کو کرد آب شود و از با رچه کر باس یا کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در
شیر بردارند و عدل الحاح یا کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
در و در بر نموده و در که سه کندی و در یک که شیر ما و قانیمه کنند بر سر آن با رچه کر باس یا کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در
شیر بنصف قدر من پس بیش را بر آرد و بشویند و در کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
خشک نموده و مقل از حبه جهت نالی و تقوه و استرطاف و استسقا و جلی ام را میان اینها بپزند و در آب لیمو و در آب لیمو و در
الا کلک از من و قانیمه است و استسقا و جلی ام را میان اینها بپزند و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که با قش بخورند و در آن تا از او می کشند و در و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
سلاحه * که عمارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود آن است که در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
و بول کا و آنمقل از بول بز که انوار بود و شاد و در آفتاب و یا در آتش گرم در است و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
در آفتاب کل از آن تا مائل عمل غلیظ گردد * قد بیرون قانیمه * باب غوره است که کپنه و در آب لیمو و در آب لیمو و در
چربی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بر آن ریزند و بکند از آن تا که در و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
سنگ مساقی با آب غوره که صاف کرده و بپزد و باغ سرد کرد و با شاد و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
ز بول و یا بول تا آنکه بغایت نرم شود و شود پس خشک نموده و در و در آب لیمو و در آب لیمو و در آب لیمو و در
الکحل پل * آنست که حبیل الحیل را کوفته پیخته و لحت چهار در و در و در سرکه و در آب لیمو و در آب لیمو و در
برای کشیدن و طوسه بسیار بد چنانچه بالا ای آب یا استعمال و بزودی که نشین نشود و در قرابادین ذکر یافت * قد بیرون کس که است که بهر نوع دیگر که خواست

که جهت الحاح بد را نرم گرفته و بجهت ملحت چهارده روز در سر کشته بخیسانند پس برآورده در آب کهنه تا آمدن سر و زخم بخسانند و
هر روز آب کهنه تا تازه کشد پس برآورده خشک نموده خوب بپاشند و بر روغن بادام بریان کنند و با برفین خسته زرد الو را بپاشند و
و بکار برون و این است اراض بواسیر و شراست **تدبیر بر آن** و تنقیه آن **آنست** که آهن را بر آورده نموده در میان
مقال آب خاییده با تش مرغ سازند و بر روغن کچال اندازند پس برآورده مرغ نمایند و در سر کشته انگور می اندازند پس برآورده
مرغ نموده در بول گاواند از نیک پس در روغن ماسکه و ترش پس برآورده شسته نمایند و بکار برون **تدبیر بواسیر** پیوسته
آنست که تشریضه مرغ یا شتر مرغ را گرفته در آب شیرین بخسانند و بکند از دل تا متعفن شود و تشریضه اندازند و آنرا جدا
کنند و آن آب را از نیک نمایند و همچنین داد بکر آب متعفن نشود پس برآورده خشک نموده بکار برون **نوع دیگر**
آنست که آب و نمک و خاکستر و صندل و سر بخسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده بکار برون و برای این امر
بومست بپا بر آورده بپا است **تدبیر حساسک** آنست که خشک انده را در روغن تازه و شعله سه شبانه روز سه مرتبه بخسانند
و در مرثیه خشک نمایند و بکار برون و این در زخم و با بی عمل است **تدبیر و اصلاح محل** **بلادر** آنست که بلادر
بر از زبان دو بار نمایند و آنرا آهنی قوی را با تش خوب گرم نمایند و طمعیای بلادر را بر آن بکوبند و بزرور بپاشند تا عمل
آن بر آید و آنرا با دم کارد چوبی گرفته در طاری جمع نمایند و همچنین تا سر مغل از کله غوا کنند و با آنکه بلادر را بر بپاشند
آهنی کلد از نیک **و با غیر آنرا** گرم کرد ابروان کلد از نیک و بزرور بپاشند تا عمل آن با تمام بر آید جمع نمایند پس
چون خواهند که بزرور روغن کردکان و اگر نباشد روغن کارد بپاشند و استعمال نمایند و در دواء السنه و غیر آن
که بومست آن در **بلادر** که با نفع در اصل عمل آن با تمام نمایند و باید که در حین اخل عمل آن دست را بر روغن
کردکان چوبی نگردد و چون بعضی مردم را می خورد و بعد از بخار و عمل آن به بدن اعطای متورم میگرد و در بعضی
را نه باید که اول استعمال نمود و آن چنان کسی متوجه اخل آن نکرد در گفته اند در مشکه که جرم آن نوزد اخل است نرم
که بیک بلادر را با مغز کردکان و با با کچیل و با مغز با جمل معشر اصلاح آن است **اصلاح شبرم** آنست که آب را بکوبند
و بکشد و روز سه مرتبه بخسانند و در مرثیه آن سه بار بر روغن کچال بپاشند و بکار برون و جهت اروام و سد دا حشار و ماء
اصغر و استعمال بپا است و استعمال نمایند بعد از بزرور و بشیر سدر و زرد بکودر آب کاسنی و آب غلب و آب را از باقه
بخسانند و خشک کنند و بکار برون و با قواضی مرده استعمال آن حائز نیست **اصلاح ادویه جهت نشاط** مانندی بیخ
شیمی و بیخ شوران و امثال اینها که در غایت بومست و با سمیت باشند آنست که نیم گرفته سه شبانه روز در شیر بخسانند و مکرر
قبول در شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و بزرور روغن نیم کلد و بزرور روغن بپاشند و بکار برون و اگر آن چیز
خارج باشد در روغنهای بارده و بزرور در روغنهای خار و بزرور و کفیل و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر**
که حکیم می بیند مو من نوشته که معقول من است و در غایت که شاهان نموده ام آنست که ادویه کبره را بعد از آنکه دوسه روز در
افتاب یا هر ذیای مناسبه بخسانند و با شند بپاشند و آب آن را جهت معاجین با عمل بپاشند تا بفرام آید و ادویه آن
معجون را با آن بپاشند و هرگاه در حین استعمال کنند بدن که با بعضی از ادویه آن حسب که از جو شیدن رفع قوت آن نکرده
بپاشند تا سه آید و اینرا چوب بپاشند که از ادویه با کافور و در سه مرتبه بپاشند و این که مراد از شبرور روغن مواعع شیرین است
دوشیدن و با سرکه و تازه دوشیدن است و برای شیرین است **اصلاح دبق** آنست که بدن را از آنکه دانه آنرا بر آورده باشد

[illegible]

حقوق و کثرت و باطنی را که خواستند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آن نمایند و با استعمال آوردند
* فصل سوم * آن است که بکیرنگ موم را از کله آخته در آب سرد و بزرگ و بیک از کله آخته در آب سرد و در زیر آن
مجموع میگردد و در نمایند و با آنکه در آب گرم طبع نمایند تا کله آخته گردد و خوب بر سر اند و بیک از کله آخته در آب سرد و در زیر آن
بردارند و همچنین مکرر نمایند با صاف و خالص گردد * و عمل زفت خردن بین نجواست * و دستور سفید کردن شمع و حرارت
الشین در شمع مذکور میگردد انشاء الله تعالی * اما دستور آنست * دستور آشامیدن چوب چینی و آن با انشاء است بهترین است
بطریق تریقی است جهت امراض مزمنه خصوصاً معده داریده مانند بیک ام و قروح خنده و خوب است که در قوای تحلیل راجع
و مواد غلیظه و نفوذ است بدن و امثال اینها اما باید که جوایز و معجزه را از اجابت بی سبب و رنگ استعمال آن نگارند و بخورند
در رنج فیند دارند و آنرا در امراض بارداری و آلودگی بدن آن منفعلی نیست و همچنین پیش از آنکه بخورند بدن را با شستن از کله آخته باشد
و در آن بر میوز تا نمودن از اشیای غیر مناسبه و منافعه که در آن در حضورت بر آید و آنکه از کله آخته است و معجزه است
صعبه است و طرق استعمال آن با احتیاط بسیار است * از آن جمله آن است که چون چوب چینی را در آب انداخته اند و در آن
نمایند بجهت غلط غالب و چون نقایص تمام حاصل گشت بکند و در آن معجزه است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
احتیاج بخور روز هر روز پنج مثقال عرق کلابی و یک مثقاله الا جزاء در خشکی و شامی و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
دیاد در آنکه پر ریشه و نه بسیار و خوب است که خام سفید که اجزای آن در هنگام مرغان مانند آن که در آن شویج بسیار است
غیر منشی غیر کج راجع باشد که چوب چینی اعلی نامند بکیرنگ و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
نمایند و آنچه ریزه و آورد شده باشد و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
صبح بخورند و شام آنرا با آن مقل از آب که در خانه روزی و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
و صفاتی لعابند از کله آخته اما باید که آنطرف معاد از آب نگیرد و که چوب چینی در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
اطراف آنرا بخورند و شام شویج بسیار است که اصلاً بخورند و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
دارند و هر آنرا با کوفه صافند از آب نیز داخل نمایند و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
قرود آورند و بیک از کله آخته در آب سرد و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
نمایند تا بخور آن تمام سر و بدن و عرق شود و چون بخور آن کرد که در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
که هوا فرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقل از انشاء الله تعالی اما عمل مثقالی آنرا در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
همین مقل از وقت شام بخورند و آنچه را بجای آب بیاخشامند و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
زود را از چوب چینی که در آن در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
طبع در صاف کرده در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
اولاً قدری بر آید و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
مثقال چوب چینی با صاف مذکور را در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است
شش مثقال و پنج روز بخورند و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است و در آن شویج بسیار است

[illegible]

[illegible]

بیمه از ایند و اگر ترغیب زیاد مطلوب باشد یا اراده اندر او باشد و در آب خالص قاربع و بانصب آن بمقدار ایند وجهت دفع
حمیات متبقیه از معانیق در شروع نبات و روزی سه متقال بمقدار ایند قایلند که موافقت نماید و اگر این نیک و مورد و در
میز آن آب خالص و یکدوم و در زایل خبه که بفارسی خاکشی و خفتوک فاشند و نیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نبات
در روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بمقدار ایند چنانچه شمر را می افزایند تا به پنجدرم خبه و در درم شربت بنفشه برسد
در صورتی که شربت بنفشه گرمی نکند و الا شربت را نیز افزایند و با آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شربت به مع قشر موافقت نکند ترک
نمایند **در سستور اشامیدن مشیر الاغ** جهت مل و دی و ترطیب بدن و دفع هزال حادث از حرارت و احتیال اندھا آنست
که الاغ قاز و زائید و جوان را بجز خسانیل از غله ها و گیاه های با و در قوطیه موافقه تعالیف نماید و در سستور و شربت و در سستور و شربت
طلیل و بدن و شربت و گرم و زایل و درم و بیست و پنج و متقال قلیلی و متقال قلیلی که و در سستور و شربت و در سستور و شربت
بیا شامیدن جهت مل و ترطیب بدن و دفع هزال و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
بیمه از ایند و چون در ایند که نقل می نمایند و با و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
لین و سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
خفیه باشد و احتیال نماید از غله های تقویه و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
و اعراض نفسانیه و بده نده و امثال اینها **در سستور اشامیدن بن دندان و در سستور اشامیدن** جهت دفع هزال و در سستور و شربت
و قوی و باه آنست که چون او را به نباتی باید کرد و اول فصل بهار و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
فصل آرد به سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
داد و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
یک آنک و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
علا به کرد و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
ماتر و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
بد و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
مستور و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
المراج باشد و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
یکهفته قبل و یکهفته بعد از آن از غله های غلیظه و حبوبات و حبوبات و حبوبات و حبوبات و حبوبات و حبوبات و حبوبات
و اولی آن است که در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
دفعه خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
بر هر زیند تا کوه آن یا تمام بدن اگر در یکدوم و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
قاز و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت
امراج باید و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت و در سستور و شربت

درم پنجاه گرم در دوغ بپزاید و یک گرم از نان کم نمایند و همچنین هر روز آنکه در دوغ صرب بپزند و عادت بدن آن حاصل گردد و چون خواهند بکامند برعکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده می دانسته گفته اند از دوغ درم و یک گرم نان پزاید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یک گرم نان بپزاید تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستور یک افزوده اند کم نمایند و گمانیکه عادی بخوردن در دوغ یا شربت احتیاج باین نان ایسر نیستند بلکه همین مراعات قوت مضمر و آنکه با او حس تعفی نباشد کافی است زیرا که با حسی عفونی استعمال آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا در وقت وحدت ماده در غب خالص و امثال آن رجائیکه تعفی در اخلاط باشد یا قرص طباشیر و سنگ می که طبیعت ملین باشد و نلیس آن موجب ضعف گردد یا حبوب را قرص نابضه و یا با طباشیر و یا طرائث و امثال اینها از ادره فایده مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگتاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب خلاصه التجارب نوشته که گاهی فایده و حیوانی باد و دوغ نفع بخشید یعنی پس * و اما در ستور * آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الشیار و ماء انگشوت و ماء الشامروج و ماء صلب العنب و ماء هند یا و ماء ورق الخلاق و ماء البقول و ماء جلد احد ادر قر یا بدین کثیر ذکر یافت و در قر یا بدین کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد * و اما در ستور * اخذ ادمان و گرفتن عروقها و بطریقها و در قر یا بدین در حرف الالد مع الهاء و العین مع الراء مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قر یا بدین کثیر ذکر شد * اما انخازن بعضی ادره و صنایع آنها * انخازن خان کندر * جهت رو باندن مو آنست که پارچه های آن را بر روی هم بچینند و در زیر آن نشیله مانند قتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قلح یا طشت بالای آن معکوس کنند و هر دو دند که در آن جمیع گردد و در آنکه در طرف سفالی قطعه های آنرا بر هم بچینند و دند قتیله مشعل سازند و در بالای آن ظرف سفالی دیگر که صافی داشته باشد نصب نمایند بخوبی که دند که مواجد آن برسد که خاموش نگردد و با آنکه کاغذ برایش کلک باشد پس با لای آن کدازند و آنچه در آن مجتمع گردد بردارند که در خان و جواهر آن همان است و عند الحاجة کدازند * انخازن خان حصی لبان * که حصی لبه و بندی لبان نامند جهت تقریرت بعد و باده و دفع خلوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادره مفرد و در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند انخازن خان کدازند و جواهر آن است و این در خان مشهور و جواهر حصی لبان است و بندی لبان نامند * انخازن غسل بلاد * آنست که حرهای بلاد در راجد انشاء الله تعالی هر قدر که خواهند و در شیشه مطین پر کنند و هر شیشه را با لایف بدن نمایند و بطریق تکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بندی آن بمقدار یکشور باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند و شیشه را معکوس بر آن کدازند که کردن شیشه در آن سوراخ از زیر بر آید و قتیله شیشه باندرون ظرف باشد و بر بوسه شیشه ظرفی کدازند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که در آن است سر کین کاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا غسل آن تمام و کال از کردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر غسل از آن شیشه بچک و تمام هوخته گردد عمل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی قل بپزینند و بکار برند و در نوع غسل آن در بیان قل بپزینند و در حدیث فصل مذکور شد * در ستور * انخازن سفیداج * و آن بطریق احراق و جعفرین نیز میباشد اما احراق آن است که رصاصین یعنی قلعی و سرب هریک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی بر هم بچینند و بر هر صفحه قلری کبریت صوره بپاشند و باید که مقدار کبریت با نرخی هر صندل منقار باشد و آنکه زیاده نباشد پس بر آتش کدازند و برافروزند و بهیچ آذنی

بر موزند تا تمام آن سوخته گردد و زان رو آن محترق باشد تا سوخته سید آب گردد * تو عمل بکرات است * که هر يك از آن
هر دور که خواهند در ظرف سفالی بکند و با کفچه آهنی بر موزند تا مائید خاکستر گردد پس در کوزه ای مطهر کرده و بکند و زان
زیر آن آتش کنند تا سید گردد اگر خوب سید نشد و باشد قدری حرکت انگور و شنبلیله بر آن بپاشند و بکند تا مائید
گردد * دستور اخراق روی توتیا * که بختی نیست تا مائید نیز همین اخراست اصل مائید نیز یک من اخراق و سید مائید
که آن را قطعه های کوچک شود و در ظرف آهنی بر آتش میکند و بکند و سید و سیم آهنی بر موزند و در مین اخراقی که در
نیم الفار موزد و بر آن میباشند و زردی محترق مائید بنمید و میگوید که اگر آن را کمال آتش بکند که کباب مائید
است قدری مائید و نرم سائید و آب آن را بر آن بپاشند و بپایند نیز محترق مائید بنمید و بکند و بپاشند و بپایند محترق مائید
پس مرده شسته استعمال نمایند اگر مقبول آن را خواهند * و اما بطریق تعفین * آنست که بگویند جاذبه قاعی و با سرب
را با انگور و اما دانه آن گویند و بر آن مائید و در ظرفی کرده و در مکانی که آتش کزیده * و با آنکه سید مائید
و سرب را سوراخ کرده و با انگور گویند و آغشته در خمیر که با و بزنند و ظرفی در زیر آن بگذارند تا سید مائید
گردد و بر موزند و آن میترسد و در مین خمیر را محکم بپایند که بخار مین که بر موزند و در ظرفی که با و بزنند و بپایند
صفای سید آب کشته در آن ظرف و بپاشند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
* تو عمل بکرات است * که قاعی و سرب و در ظرف سفالی کمال آتش بکند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
بکند و زان محترق مائید تا تمام آن سید آب گردد * تو عمل بکرات است * که قاعی و سرب و در ظرف سفالی کمال آتش بکند
گویند آن است که بگویند صفای قاعی را با انگور گویند و با تخم بر آن بپاشند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
باشد و در خمیر که کمال آتش و سرب را محکم بپایند که بخار مین که بر موزند و در ظرفی که با و بزنند و بپایند
انچه سید آب شد و باشد و در آن آتش باقی ماند و زان نیز همان عمل بپایند پس بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
و در موزند و بکند و بپایند * انچه از توتیا * توتیا که مائید و در ظرفی که با و بزنند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
و مقولی یا کبریت اخراق مینمایند * انچه از توتیا * که مائید و در ظرفی که با و بزنند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
و رقیق سازند و در دانه های بر روی هم بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
نموده بکند و زان حشام بکند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
باشند و در موزند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
مین و چون کینه شکسته شد شبیه بر است سخت میگوید و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید
کبابه و مائید و مینای بر آن که موزند و باشد و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید
حشام آنرا با عمل قنارل نمایند آنست که بگویند حشام و بکند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
نمک سنگ از موزند و زان و در موزند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند
و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید
باشد و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید که آنرا کچلی گویند و جورت حشام و زان قاعی و سید مائید

و عیانه روز در سر کین کار محرابی خشک آتش دهند که اطراف آن سر کین بسیار باشد و اگر برای تقویت باد است نه شبانه
 روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد بارانچندین نمایند پس بر آورند آنچه در قه غریب و اطراف آن چسبید
 باشد بگیرند که آن رسکپور است * نوحه دیگر * آن است که بگیرند سیلاب بیست متقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج متقال
 و با هم در ماهون سنگی تیکو محقق نمایند و در شیشه کنند و هر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاک کستر
 و سوس بر پنج مایه خوراک گرفته و برین دهنند که در شیشه نشود و در آن آتش شد بدین آفرینند و اگر آتش سر کین کار
 محرابی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در همان آتش باشد پس بر آورند و بکند و بکند تا سرد شود پس اجزاء را از درون
 شیشه بر آورند و باد و وزن آن ادره آب نیم و محقق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بکند و بکند
 سر آن را محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دایک سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن کد آورند و بالامت آن نیز رمل نمایند
 که تمام شیشه در رمل پنهان باشد و در روزی که آتش کنند آنقدر که از یک سرخ کرد پس بر آورند و بکند و بکند تا سرد گردد
 از شیشه بر آورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شجر ف سد است و حسب مصنوع از آن و طریقه
 استعمال آن در فریاد بی گیرند که یاد * انتخاب از عطران السعدید * آنست که آهن را سوهان کنند در محاسن و بر کین و
 چند مرتبه با آب و نمک بشویند تا سیاهی آن زایل گردد پس با آب خالص غسل دهند و تا ربع وزن آن نوشادر محقق بلیغ کنند و
 بر روی لکه در ظرف چینی نمایند و در مکان نمناک در فن نمایند تا دوازده بوم پس بر آورند و در مائل بسرخس قابل محقق
 گردد * نوحه دیگر * اهل صنعت است * آنست که بگیرند صد متقال بودا آهن را یک ستور و در شیشه در قه
 مطبوع کنند و بر وزن آن از کافور و قی اقل یک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اقل کی بول انسان بر آن
 بچکانند که جوش آن فرو نشاند و انبیب بر آن رمل کنند و آتش ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تنز آب مقطر گردد آتش را
 تن کنند تا منکس و بهرانی و تک کرده پس از آتش بگیرند و از شیشه بر آورند بعد از سرد شدن و عند الحاجة بکار آورند
 * انتخاب از الجفر که شش بیرف نیز نامند بدین احوال * و انحاء مختلفه است از انجمله آن است که ملح قلا را در آب حل کنند
 و آب آنرا بجبر علقه بگیرند و آنرا مکرر بر آهن باز قلا تا زهره را در آن حل کنند و آب آنرا بجبر علقه بگیرند و همچنین این عمل
 را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش کد آنرا تا آب آن شعل گردد پس بگیرند
 بگوین ازین معهود و بگوین از آنکه سنگ کرم ما کرم آب ندین و با هم محقق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر
 آنرا از جوی بر دم زنند و بکشند و روزی که از آن آب پس آب زلال آنرا بجبر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی
 نمود و بر آتش کد آنرا و با مسکینی طرح دهند تا محقق گردد و باز سه وزن این معهود آهنگ کرم آب ندین و در اصل نوده
 مائیک و چهار وزن آب بر آن ریزند و بکشند و بر سه وزن این معهود آهنگ کرم آب ندین و بجبر علقه بگیرند و باز سه وزن این
 معهود آهنگ کرم آب ندین و با مسکینی طرح دهند تا محقق گردد پس این معهود مائیک و دو وزن دیگر در بسیار احاد اکل از برای
 حل اکثر اجساد و ارواح متعرب و چون مو را در آن ریزند محقق گردد و در شیشه ششینی متعوضاد آنرا و چون خواهند
 که شیخوف از آن سازند بگیرند کبر است اعلی که وزن و سیلاب خالص دو وزن و با این آب هر دو را محقق نمایند و در آفتاب کد آورند
 تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز آن روغن محقق نمایند و در آفتاب خشک نمایند
 این مرتبه آنکه کب سرخ و کد خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ و خوش رنگ گردد پس سائیل و رسته در نهانی و نورش

استعمال نمایند و این نوع شجره مستعمل اهل صنعت است * انخازن از لجن بطریق اجزای بنابر آن است که بکوبند
میاب خالص نیست مثقال کبریت زرد درازند مثقال زیر نیم لعلی در مثقال زیر نیم و کبریت را بیکو میانی میابند و با سبب
در ماهون بسایند تا همه چون عصار شود در کاسه که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در توری نهاده که آنش آن را
بیرون آورد باشند گذارند بر روی دوحه خشت و سر توری را محکم بندند و بعد از آن در روز سه شنبه و یا در ماه و یا در روز
شنبه زنی باشد در نهایت سرخی و خوش رنگی آن را در شیشه کنند و نگاهدارند * نوع دیگر * در سبب میابند و با سبب
خالص دوجز و با هم سائیده در شیشه مطین بطن حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را با سبب روح الکلی که در کاسه و یا در آن
آن کل حکمت بکوبند و خشک کنند و در دیک مدالی که در آن را یک پیکره باشد باشند در دهن باشند و در هر روز یک آتش بر آفرینند
تا رنگ مخرج گردد پیش بگذارند تا سرد گردد و بر آفریند و این را شنجیوف معده و خوارشک و در روز سه شنبه و یا در ماه و یا در روز
است و در شنجیوف می میابند و درازند و کبریت در شستند و در روز پنج شنبه است * انخازن از سبب میابند و با سبب
سرخی و دهن میابند و در خوارشک بسیار است از انجمه آن است که در دهن میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
کرد و در روز کوبند و آتش می و خاشاک گذارند و در دهن میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
و هر چند آتش بیشتر دهند مخرج میگردند و چون اندک مخرج گردد در دهن بگذارند و در روز سه شنبه و یا در ماه و یا در روز
آتش بر آفرینند و بغایت رنگین میگردند * انخازن از سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
آن است که بکوبند از زیرین خالص بود مثقال و از سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
مصلح نمایند * انخازن از سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
شوند در ظرفی کرده و در سر که اندازند و از آن عصار میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
منشق و مهر اگر در پس از جوید آید و چون خوارشک که آن را انداخته و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
هر روز دو مرتبه و هر سه روز یکبار آب نمک از خوارشک عصار میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
سفید کردن مرون است * انخازن از سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
پشم تجل و نمایند تا آنکه سفید گردد * نوع دیگر * آنست که سرخ است و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
در آفتاب گذارند و چون آفتاب شود آن آب را بریزند و در دهن میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
بگل از آن تا آنکه نشین آید تا آب بریزند و در دهن میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
را در آن تا مدتی باغ صم و مگون و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
مصلح است تا آنکه عصار بسیار گردد * انخازن از سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
کف اول در زمین که کافور یک و کبریت یک و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
که مس را بریزند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
سوزن است و دهن است و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
با کافور و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند
که کافور تا آنکه سفید گردد * نوع دیگر * آنست که سرخ است و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند و با سبب میابند

[illegible]

[illegible]

اشترک دارد * تصعیق * آتش شراب با آب است * تصعید * آنچه با آتش اجزای آنرا محو فرماید و لطیف آنرا
 اخذ کنند * تعلیق اوختن چیزی بکردن و بسا در اعضا * نقه یعنی بی مزه و مراد طبعی است که نه لذت باشد * تکریه و
 تکریر آن تریس و تلبس و او خد بسیار و تکریر بلفظ باشد * تکسیر ج بهار سی یا در گوشت و آن متغیر شدن طعم است یا بر
 یا مرد و تکلیس یعنی بازو و ج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهر برداشتن آمد و مراد از آن مهیا ساختن
 بهشی ادویه است بهر شد و سرعت تا فیروغ کردن و فعل و کافت آن خوا با حراق باشد و یا بعمل دیگر * خوف انشاء
 * انقیال یعنی گران و معنی گران آمدن بر طبع که در فعل بود و مراد از انقیال نیست * تهر یا رنجات است مثل غرغره
 میر و مال آن * تخشش لغت یونانی است و مراد از آن هر چه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد * حرف الجیم *
 جبر کسر عشر شکسته و اینست است * جریله بر راء مصله زمین شک لاخ * جریش نیم گفته که بغیر نامند * حفاف
 شک و خشکی * جمد به فتح اول و ثانی آب کرد آمد و جمع شد و بسته شد و از سردی و نیز جزر و جزرا نامند * حرف الراء
 * حامش یعنی ترش * حاد یعنی تیز است و آن مرکب از قحی و حر است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است * حب
 آنچه در پس بازو و در میان کتف باشد مثل کتف و جبر * حریف یعنی کزف * که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بگذرد و
 تفرین اجزای آن نباتات * حشیش گیاه خشک و رطوبه خشک شد و گوشت مخصوص نباتات است که بر روی زمین فرو رود
 با ساق باشد و بعضی نمش نرسد * حکا شکسته آیه از سائیدن دو چیز جدا شود * حلاق شتر و موس * حلو یعنی شیرین
 و هر چه زبان را سوزاند و اندک حرارت در آن است و لذت کند و لذت باشد شیرین نامند * حلیب شیر * حله و غیر
 آن و مراد از آن و این است که در نباتات است اعم از سرد و شاد * حاء * حرف الخاء
 حائز آنچه اجزاء خلط را اعم آورده و طبع آورد اند * حذر * مرکب از ح و ز و غیرها است * خفیف یعنی سبک و آنچه بر طبع
 استصال آن آسان بود و سریع الزوال باشد * خلط بر وزن رفتن مرا متشوران از مکان خود * خلطع اسم جمع است
 * خلطع سست * خضال * یعنی بر راء است و در او هر چه رطوبه بود بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روی ماه است
 * حرف البدال * دابق آنچه در طبیعت است و در دهن است و در دهن است و در دهن است * دسم هر چه زبان و غیر آن را نرم
 سازد و اجزای آنرا مایط سازد بی استعانت حرارت و بهار سی چرب نامند * دلوک یعنی مالیدن است و مراد از آن
 آنچه در طبیعت است با نکتست بر وزن آن و غیر آن و مانند * دوائی غذا آبی آنکه تا اثر کیفیت آن زیاد و بر تا قوت کمیت و ماده آن
 باشد * دوائی معنی آنکه بکفایت تا اثر آن موافق مزاج نرود و یا خاصیت کشند و باشد مثل اقویون * دوائی مطلق
 آنکه تا اثر کیفیت کند و جزو دهن نشود * دهنی آنکه در جگر و جریب موجود باشد و باعث اشتغال او گردد مثل مغزها
 و ششها و جریب حائل ایض و در دهن و جگر و ششها و اندک ایضا * حرف الدال * ذرور آنچه سائید بی مانعی بر صورت دندان
 و یا به اشتداد و مراد برائی * ذوالخا صلیک آنچه تا اثر بر صورت نرود و مشغول کند اعم از آنکه تریاق باشد یا نه * حرف الراء
 * راء * آنچه مواد را مانع و نفس بطن شد * راء را از لیل و رود آن سازد و در دهن متقابل جذب است * رجیع ضاعه مضم
 اول انسان است * رختل به فتح اول و ثانی بازو و در او هر چه نازک و زود شکن باشد * رخنوم و رخنوم
 * رخی الکیموس آنچه از آن اختلاف غیر متقابل القوام و کیفیت متکون شود * رخیی آر میله و مرد بر بار و در او به
 آنچه در ساق و شکلی و خورش جوهری تمام باشد * رسوب که اشیا را باعث و آنچه در ساق و شکلی و خورش جوهری تمام باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن وقت متصور به خلط از بدن و مسرود یا مضار از دود متعصبه بعضی امراض نیز در جدول اول ذکر خواهم بیاورد آنکه ادویه
که در جدول اول باطل است و رام و بشور و صاع را نافع اند مانند بخور و مرهم و اسطرطیوس و نخل و نیای صغیر و لونب البخیه و القروش و
سکینج و شاربون و ثوم و بصل و آنچه در عروق آنها نقبها باشد جراحات را نافع است مانند اسفطیس و پترنکار و ملسمار
اسطرطیوس و خرا و نیای و عین البصام و شادق و آنچه در آنجا تعبیه است و لزوجت و صغیریت باشد قروح و جروح را مانند
اسفطیس که بر و خطمی را کلیل و نس و انزروت و دبیق و صبر و سوزکند و ردم الاخوین و صغ البظم و
مصطکی و قوما لیمی و آنچه در مرکب آنها نقبها و خسوت باشد حکه و جرب و قویا و مثال اینها را نافع
است و آنچه آنها را مشابهتی با حیوان باشد نافع نباشد آن حیوان را از آنچه ذکر یافت دانسته
میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه را که استدل لال نموده میشود از بعضی احوال ظاهره
یا طبع آنها خصوصا بچیزی که در آنست از ملجیت و زیبقت و کبریتیت زیرا که اشیاء
حالی از این امور نیستند و طعم و مکی از ملجیت است و روایتم تمامی از کبریتیت
و روایتم تمامی از زیبقت آنها است و هر کس را احدا قتی در مذاقت باشد
میتواند که استدل لال نماید از امور ظاهره و برای امر و باطنه و میتواند
حکم آورد میان نسبت صورت ظاهره و باطنه خصوصا که تجربه
را بدان ملا حظله نموده باشد و انجیل بن مقل از دوریک
هر یک از مطالب و مفاد متفرقه تجربیه و طبیعیه
مستفاده مسائل ضروریه طبیعیه اشارت نموده شد
برای تفکرة صاحبان بصیرت

و علم و معرفت

[illegible]

[illegible]

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و غلغله و ریش و دهان و عظام و قرن	اوردن و مع	لحم و اعصاب و جفایا و اسن و دندان	شحم و عین و منی	اعصاب و قوت و اندک و اسرار	جلد و شعر و غلغله و دهان و اسرار
اعضاء مترکبه	طحال و انتیاق و استخوان و اسنان اعضاء از دهن و مفاصل و بول و دراز	کبد و معده و امعاء و اعضای غذا و حلق و نفقین	مغایان و مریه و کله سنان و مده و آلات بول	سرمه و عین و غش و دهان و دماغ و دماغ	ربان و پیشم و کوروش و انسی	عین و دست و پا
الات حسن	سبع و گوش و است و انیس گفته اند	حسن نفس و گوش چپ و راست گفته اند	شم و مشق و اسن و اندک گفته اند	نفس و چشم و است و اندک گفته اند	دور و است و است گفته اند	دور و است و است گفته اند
امراض	انفوس و طمانی و انسی و سوز	صفت و اعطال مزاج	حس و امراض خا و خا صبر و برد و سوز و زهر و اسهال و زهر و سوز و سوز	امراض صبر و برد و سوز و سوز و سوز و سوز	امراض صبر و برد و سوز و سوز و سوز و سوز	امراض صبر و برد و سوز و سوز و سوز و سوز

ادريه منسوبه يزحل

الف	آب حارب	آبوس	بيل اذان انداز	ابو ناس	ابرون نوع من الحياحم	اقل
اجاس اندخ	اراك	اسعل اندس	افنس	افاقيا	امريضا	امروخ
اميلان	اجريارس	ايل ارقا	الباء	بردى	برديارشان	بومايقي
استياح و ساج	بفس	بغم	بغلة خامشه	بغلة يوردي	بغم	بلوط
بلالچ	بمچ	بنوتاه كه ورق انظر زورق انظر فاعل	بنظ فاني	بولاموانون	بمچي	بمچم
الناء	نسر هندی	الناء	نمام	نلال	الجم	جار النمر
چنار	چليان	چوزاندهو چوزمانل	چوزيما	چولار	البحاء	حسك
حشيشة الزجاج	حصرم	حامس	حافا	حلق	حلاب	حماس
حشيش كه بقاء حامده است	حمام	كتاء	حي العالم	الحاء	خائق النورمايه خريق است	خائق الذائب
خائق ارقب	خريوب خلان	خه مان كه اقبال است	خستيم	خناريل	خنل ورس	خيزران
الذال	دوق	دخين	درياز	دروفيون	دلب	دم الاخوين
الذال	ذره	ذنب الحيل	ذنب الصبح	الزرا	رياس	الزاي

مرطبان	مستعملواي ذو رجة اخلاص	مليح	الياء	يروح	يسند	
	زمرجه بارد يابس است منسوب برحل است			ادريه منسوبه بمشترى		
الالف	أس	ابزار	اذان الارتب	ارجوان	احطوطيدوس	اسطيطس
اعلم	امرار	انتمون	افمون	اكليل الملك	ارمالي	اندرمان
انتليس	انفرا	انف العجل	اندرومارون	ايسار ايرطاء	الياء	بايونج
بادر نجبريه	باد آورد بتونكا	برنجاسف	برطانيقي	برسيانا	بسفاج	بحر
بشمن	بظم	بطيح	بقشورين	بقلة الارجاع	بلسان	بلوطي
بلسكي	بلك سوميرا	بولامونيون	بهار	التاء	تانبول	ترمس
تورنجين	تفاح	تسر	توت	تين	الجيم	جزر
جنجل	جوزجندم	الحاء	حب السمند	حربك	حزنيل	حلبه كه فانقا واميون لنقا مند
حلفا	حصص	حنطه	حوزكه حوز السر و كويند	الحاء	خصي الثعلب	حنفاكه برواق نيز كويون
خوارشور	الذال	دار شمشان	دختامويه	دوسر	دنياقوس	الذال
ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	رذل	رجل الغراب رياس	الزاي

زبيب	زفت	العين	جستان	مكر	مكر العشر	مائل
زرشك	مسم	مومح	مولان	الخبين	شاهنود	شجرة ابي مالك
شطبه	شعريت	شقاقل	شليم	شل	شليم و مسركه نوع من ارقط احت	الضاد
صاصلي صعتر	صع	الضاد	ضفايس	الطاء	خيلادون	العين
عنب	عنب العلب	عنايب	عورد العبد	عنبون القيقور	العجين	دار
الفام	فستق	فصه نوة الصمغ	الفاف	فاطافيلي	فاكلى	فازال
قرصنه	قصب السكر قرنفل بدستاني رد من آن	قطن	قرط	قائل	قواء	قال
قسط قطورين	قوطلينون	قوطلوما	الكاف	كافنج	كادى	كاجا
كوب	كران	كروحه	كردان	كسوفه	كثوت	كتدش
كف الصمغ كف الصمغ لامل	كف آدم	كف الشجر	ككوي	كافور كافور ووس	اللام	كثوت
لسان النور	لوز	لوزيا	الليم	محاب	مخاضه	مير حنايتو
مير حنايتو	مير حنايتو	مقاب	مسين	اللون	مير حنايتو	مير حنايتو
لمسين	لعل ليشا	لوايس	الراو	ورق	الليشا	مير حنايتو

دند	دوقس	دیزدار	الذال	ذاتی ونداس	ذلب المقرب	الرای
زاربانج	رعی الاذل	رتم	رعی الخضر	رحمان الکافور	الزای	زیب الجبل
زمران	زنجیل	زنجیل الکاب	زرفای یاس	زرفی	زوان	السیب
ساذج	سداب	سرخس	سطر و نیون	سطاقینس	سعد	معوط
مقونیا	مکینج	ساخته	مکسوریه	سولان	میعین	الشیب
شیرم	شورین	شعاق	شل	کوانور	شعروج	شبه
الضار	صوبه	صنتر	الضار	فیناج	الطاء	طانی
طرافین	طرمین	طریق و لیون	الطاء	طهرا	العین	عاف و لرحا
عشقی	عوطینا علق	عسل	عوسج	عقرون	العین	عاز
عالمین	الغاد	عشر	عاشر عین	عیل	عرون	عز و حنک
قتع	قعل	قعل موبه	قعل الساء	قعل عوداس	قو	قودوم
القاف	قورغل	قورین العادل	قسط	قسطون	قعد	قذ
قنبریا	قلمی	قنور و یون	قنوم	القاف	قنوم و یون	قنور

کیمک	کنم	کرات	کروبا	کف الصبح	کف الیوم	کون
کدش	کندریه	اللام	لاغیه	لامی	لبن مردان	لجنیس
لسان الایل	المیم	مامودانه	ماهی زهره	ماذرمون	مثنان	موزنجوش
مرام	مرعاجوز	مرتج	میرمه	النون	نانخرا	نهام
الوار	رج	رخشیزک	ولیا	الهاء	ملک	هیوفا ریغون
الیهاء	تودات	***	***	***	***	***
منسوبات فیراءظم وکوکب معظم شمس صاحب ضیائی عالم						
الالف	ایراز	الرج اذخر	ارقهطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس
اجاج الاصول	اقیقداس	اکامل اجمل	الیح	النجوه	انتاه	ایرما
الباء	بادرنجیویه	بادرج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایم
بظم	بقاقه الارجاع	بلروس	بلوط الارض	بل	بنجکشت	بهن
النماء	بوتریه	الجیم	ججات	جده	جفت اوریل	جل ندرین
جوزبوا	جوزالقی	جوزالتمس	جوزالشوک	جوزالارتم	جوشینما	الحماء

حب الكلي	حب السمند	حب النعم	حرفك	حرا	حل	حله
حبيب	حبيب	الحاء	خروج	خمس اليك	خلع	الادال
دارچيني	دارچين	دادي	دعادم	درايا هريا	الذال	دب الخرد
الراء	راحم	راوند	الزام	زرنباد	زروب	زوروك
زهران	زهر يعني مرارة	السيمين	عذاب بستاني	عذار كس	عذاب ليزون	صا
شندل	شندل رومي	شندل جبلي	ميهستان	سماوردن	الشين	شست
شندل	الصناد	سامريو اما	صير	الضاد	سرد	ضراع
الطا	طرخون	العين	عيران	عروق النعم	عود	العين
غاروخار يقون	القاء	قارل الرماني	قواسيون	قسطي	الثقاب	قسط
قناء البحار	قوا العين	قوظم	قصب القديرا	قند و قندوس	الذاب	كساده
كاذريوس	كندر	اللام	لسان الدعائم	المديم	محاب ميراث	مستعمله
النون	نارنج	نعم	الراو	نحاس	الهاء	مروا
نرمه	نعمت دمان	نعمت نون	الياء	يا مسمين

منسوبات بزهره

انجير	بيد انجير بصل الزيز	خمية الثعلب	مومن مديد	تركس	فيلوفر	ورد ابيض
-------	------------------------	----------------	-----------	------	--------	----------

منسوبات بعطاره

اظمي	بابونه	جوز	حشيشة الزجاج	حشيشة قرقن	دبق	عرعر
------	--------	-----	-----------------	------------	-----	------

منسوبات بنير اصفر قمر

الالف	احلامود	اسداناخ	اقميدون	الباء	باقلی	بزر قطونا
بصل	بغلة (بسمه)	بطيخ زرق	بندهج	بوش دريندي	الباء	تفاح
الحاء	بنارزي	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ
الراء	رمان	الطاء	مطلب	العين	عندس الماء	الفاء
نارانيا	نظر كرات	انفاق	قناء	قوع	الميم	مشمش
النون	فيلوفر	الهاء	دندباء	***	***	***

وهر چه سرد و تر بود رآب رو بد منسوب بقمر است

[illegible]

[illegible]

بر غزالان میگویند و بعضی شجره الجوه و ایلهها حر بطه بتشد بدراء مهمله و بلقت تنکابن * بلی داروان و لیل و زهر و انوکس و بافت
 جرجان و مرزمن و اهل مار و نهوان میسبان و اهل مندهکانین فاعند و بعضی مردم را فلن ان است که درخت انرا بهندی نشیب
 گویند و این محض توهم است زیرا که انشب که لیم نیز گویند در غیر منند و بد نشد ارا زاد درخت در جمیع ممالک ایران و
 روم و هند و سیاحت و غیر از بان آفراتوس فاعند رکل ان مرغ بنفش کمرنگ بنهایت خوشبواحت و نیز گفته اند که غیر بکاین
 است * طبیعت کل ان * در اول صوم کرم است و در آخر اول خشک و بعضی درد رم خشک و برک آنرا قریب بدان گفته اند
 * افعال و خواص و منافع ان * مفتوح و محلل و مدبر و با تریاقیت * اعضا * الرأس و الاذن * کل آن مفتوح است
 فای دماغی صالح است از برای مشایخ و میرودین و ویدن آن مسکن صداع و اوجاع و باحت و بد و حتر و صداد آن بر پیشانی و صد غین
 و چون آب برک آنرا با شوقی فاعند صداع با در طب و کونکی بینی را مدید بود و بطول برک و شاخ آن و با برک آن بنهائی
 مسکن صداع با در و ثمر و برک آن منقبی قروح متعجبه در قطور آب برک تازه آن در گوش دافع رطوبات و رافع وجع و در
 وطنین حادث از ریاخ با در است * اعضا * الغذاء و التنفص * فساد برک آن بر غم معده مسکن غشیان و بر معده و
 زهرات فاعل و بدان و شرب عصاره آن نیز مانع غشیان و مفتوح صداع است و آشامیدن عصاره برک آن مملکت حصاة و مد و بول
 و حین و فسلات رده و عرق النساء و استرخای انشبین و مفتوح صداع و رافع قولنج و محلل خورن منجمد و در مثانه و دافع حرم
 با در است و بنهائی و با با عمل و با با بهشت و با این مرد و بهتر و با که مقوم فعل آفتد و آشامیدن آب برک تازه آن با قدری
 آب زنجبیل تازه که بهندی ادراک فاعند دافع وجع رحم و چیس طمط و عقر عارضی و باحت حمل است * الجذام *
 البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع * گفته اند که حرم آن جذام و برص و قروح خبیثه
 و امهون و فساد برک و شاخ آن ممال خنازیر و بر اوجاع و اورام با در * مسکن و محلل آنست و صاحب دستور را لا طببا گفته
 که چون ثمر و برک رسید زرد شد و بکاین را مقل از نیم من بوزن هند بایک من آب بهمان وزن یعنی هندی و من هندی و با در *
 من تیرازی است در حسی کرده و هر آنرا بسته به هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یککاه آب خوری از آن
 بیا شامند بهترین دوائیست از برای جذام رسی و بخور آن بنهائی و با با برک نیم و فحشکشت که بهندی و بنهائی و با با برک نیم
 آب طبع نموده بخار آنرا بد ستور مقور بکیرند دافع اوجاع و محلل اورام با در است الزینه ضما د کل آن بر مرکبند و بهیش
 احت و دن مخور و محول با آب برک مطبوخ آن کشند و بهیش و دراز کنند موی است و فساد ثمر آن با قدری مردار سبک ساهون *
 و زرعن کل چند روزی هم بر سر که هر روز یکبار تبیل بد نمایند و هر سه روز یکبار حمام روئد و بعد از حمام نیز یک ستور
 بماند و سر را با باس خفیه پیوسته قروح آنرا زائل سازد و موی بر روئد و مرغمان آن کپلی و سبغه و قروح حرو و انا فاعند و
 موی است و صنعت مردم آن در قرا و این ذکر بافت المضار ثمر آن مخور صد و معده و اکثر آن باحت غنی رقی صفرا و می
 و کرب و فکی نفس و غشا و بصر و دوار و اهلاک است معالج آن تی فرمودن و آشامیدن شیر تازه و در خوردن سبب در
 انرا است و برک آن هم حرو و با ت و معالج ان خور و انیدن شیر و برک ثوب بود و الله اعلم

* اس * بدن و سکون مین مهمله اسم فارسی میانی است و لیجان نیز نامند و نیز بصریانی کر لیتسا یعنی خصومت
 کنند با قن خود و بیرونانی اس بستانی را مر سا امار می و قیطس و بر می مر سبب و بهیشی از و را و بهندی اذ فیره گویند
 و حب الاس را بنام رقاوس و عا دودنک آن را عنطرا طای مهمله خوانند و گویند قیطس نیز بک اس است * ما طبیعت ان *

[illegible]

و باغ اهل اوس نهایت محراب داشته اند و باد آن مجفف تر و روح و رائی کنند آثار جلد و نفوخ آن در بینی و یک ستر و غریب آن
 مسقط چنین و کو بند چون در فصل تابستان یک درهم آن را با عاقر قرحا و تربید و زنجبیل از هر یک دانگی با عمل سرشته بعد
 از تنقیه بمسهلات لا ثقه بیا شامند و در آنتاب نشسته موضع بر من را مکشوب دارند تا آفتاب بر و تابان تا مرق کند و اگر عطش
 غالب شود آب بنوشند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع بر من آبله کنند و بعد دفع زرداب از آن با لکله بر طرف گردد و مجرب
 دانسته اند و این بطار و صاحب اختیارات بدیع نوشته اند که بکرات امتحان کرده شد و این عری عجیب است اما
 بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که مرکه از مقدار آن هر روز سه درهم با عمل تا پانزده روز متواتر بتوشند
 و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقر قرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقینا دفع بر من نماید خصوص از مواضع
 لجمه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند به تنهایی و بعضی گویند چون یکجز روغن از آطر بلال و از پوست
 مار و برک سداب از هر یک یکجز و کوفته و بخته بنجر و زهر روزنه در هم آنرا با شراب انگوری بیا شامند و در آنتاب نشینند
 باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم با عمل یا شراب بدل آن در اطلیه بر من کندش
 مضر جگر حار و مصلح آن کنگبین و مضر کرده و مصلح آن کثیر است مالیقی نوشته که بد و ظهور منفعت این دروازه شربت آن از
 مغرب با وسط از قبیل بر بر معروف و به بینی و جهان از اعمال بجایه بود مردم فصل و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوی
 آن مرض و ضمت میورزی و بدند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم میکردند خلف از ملقب خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر
 نمود آنرا بر بعضی از مردم و شد و شد و شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا با تنجای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت
 * الاسمن * بدل الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را و در
 شام معروف بمشیشه النبیاء و حشیشه السلحفاة نیز است * ماهیت آن نباتی است ساقی آن بقدر ذریعه شبیه ساق
 رازبان و برگ آن شبیه برگ نر سیمرغ و از آن درشت تر و خارناک و رنگ آن مابین هر خبی و سیاهی و تخم آن مانند پسته
 و سبز تر و در غلاف ذی طبقه و از تر منس کوچک تر و در طعم بحدت و تند و تلخی ناخواه و کل آن مرغ مائل بتیرگی از
 زهر برگها میروید و گفته اند که آن شبیه بشیت است در ساق و برگ و بو و نبات آن زمینهای پست با سنگ ریزه و بیخ
 آن طولانی مانند شلغم دراز و زردک و در طعم آن اندک حلاوتی است * طبیعت آن در اول سوز کرم و در آخر اول
 خشک * افعال و خواص آن محل وجالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و کرده و وجع مفاصل و ورگین و انافج
 و عجب با عتدال و جود و برودت مغرط و فاد زهر سگ دیوانه کزیده و رافع کلف است * اسراض الراس و الصدر و مغرط
 طبع آن زکام و غریب آن جود و برودت مغرط و ضیق النفس و بطن مجتمع در قصبه ریه و رافع ریه و آن با عمل جهت جوشهای
 مرکه از آن زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباء و در آن بغایت مقوی باشد است مالیقی گفته چون بیا شامند
 مطبوخ آنرا تا فنی بد رنگ رسا کن کرد اند هم انطباق تخم آنرا چون بگویند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه کزیده باشد
 داخل نمایند زودتر آن است و زائلی گردد اند سهبت آنرا اجالیوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده گویند
 نکول دارند و بوقت حاجت مقدار یکسلفه با چهار و نیم اوقیه عمل بن نغات بگویند و در میان سگ دیوانه کزیده را بشویند بغایت
 مفید است و آشامیدن دود هم از اب بیخ آن سگ دیوانه کزیده و اصفی و همچنین شیر حلیم خیار زده آن بحدار مفید است
 هر چند که از آب بر من و بکری و در مشرب بر ملاک باشد و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید

میدانند و خلاف این باز هر که خلطک میباشد و سبب انداختن ثواب را باز بود و طعامها را در یکجا یکی از پنج امر است یا نداشت طعام است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طبعی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و مضم نماید آنرا زیرا که بلا و مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این مزه میباشد که وی را آنچه پس چون باز بود و آن انداختن و طعام را آنچه به سرساند قبول میکند آنرا طبیعت و در همه آورد بسوی آن و مضم میکند آنرا و سبب انداختن آن در طعام و حرمت و کراهت را آنچه طعام است تا آنکه بگرداند و آنچه آنرا طیب و بگرداند آنرا اجابتی که در دست اند طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و داخل گردد و میشود و آن باز بر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و با غلظت بود شوارب و هم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف و آسان گردد مضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و منتهج میاوی و جالبی معد و مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او و قبول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین احباب خمسه مزاج را رعایت استعمال باز مرد را طعمه اما باید که افکار در آنها نمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگرداند آلات غذا را آن آلاتی که مرد در میکند غذا را و نیز بسیار غذا باز بر اجدها میگذارد و در کیموس کیفیت عاده حریده و بسا باشد که بگرداند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب میباشد مضار کیفیت خون به سبب گردیدن از کیفیت طبیعی طبیعت بسبب مزاج آن شخص زیاده از مقدار آن زیادتی کمیت پس اصل آن است که در غذا داخل کرده نشود مگر مقدار آنکه حاصل گردید بآن اغراض حله کوره و غرض آخر از غرضهای خفیه و شبه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد از را اغذیه ملطفه هر قدر و اشبه است به بسیار از احباب پس ازین جهت استعمال باز بر حاره درین غرض میباشد که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما باز بر معروفه نزد اطباء طبایعین نمک است و سرکه و آب گندم و نفل و دارچینی و فاقله و خولنجیان و زرد کرمانی و کشمش خشک و کوربا و صندل و انجلیان و کاشمش و انجیر و بادیان و شست و زعفران و اشتراغ و زنجبیل و فلفل و شونیز و سادج و مندی و امثال اینها و مافیت و مزاج و انفعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما باز بر و افاریه که بجهت امربا و غذا داخل کرده میشود پس آن جر جیر و تنم شلغم و تنم کتان و حرف یا بلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و سوزیدان و لسان العصفور و تودری هر چه و تودری زرد و بهمن مرغ و بهمن سفید و خولنجیان و لب حب انقراط و مغز حب القطن است و میباشد محتاج بخلط این ادویه در اغذیه یا هیه از برای ادرار منی

* ابراهیمیه * ماهیت آن آشی است مرکب مانند زیرباج که حوائج آن ادویه حاره و قندری عود باشد که در کرباس بندند و در دیک انداختن و قند و بادام یا کلاب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند یا سرکه مصعد مقطر و قند زیاده باشد * طبیعت آن معتدل * خاصیت آن مفرح و معوی و موافق معد و رگ و حرار است و در قوا بادین نیز ذکر یافت

* ابریشم * یکسر اول و مکون بای موحده و کسرهای موحله و مکون بای مثلاً آختنا نیه و تنج بین موحله و بضم نیز آمد و بهمن در آخر بونانی برنی و بهمنی قزوینی شازیه و بترکی ابیک و بدار می ابریشم بهمن معجمه و بهمنی و بضم بحد ف همز و مانند

* ماهیت آن * پبله های گرمی است خاص و بتریت و خورانیکن برک قوت و زده کرد و نتاج از آن میکنند و آنرا از لعاب بدن خود بر خود پیاده میکنند و آنچه بر سر خود بدن و برورش بر درخت قوت یا کنار یا غیر آن مرد و پبله تنک آنرا ابریشم نمینامند و بهترین آن پبله های بزرگ بالید زرد رنگ و بایریشم مشکلی رطب کوچک و بهمنی است که گرمی درون آنها آنرا ابریشم را میگویند و بهشتند و سازند و آن غنیمت است که پبله آن بزرگ و بالید و در کین تر از اینها میگویند و دیگر میشود و مختار و مستعمل

بدید یا نه لباس سازند و آنکه ابریشم محرق ضعیفتر از مقرص آلت است در اغریه ولیکن برای امر این عمل نافع است چنانکه
ذکر یافت عقل ایشو است آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن مرزاید محرق مغسول است و دستور تقویض و اخراق و تراکب
آن از خمر و سفوف و شراب و غیره در قرابادین ذکر یافت

ابروین بفتح هاء و سکون بای موحد و هم زای موهله و سکون و ارون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و آنرا
خزائن نامند و در بی حی العالم و بقاری همیشه بهار نامند * **ما هیت** آن از جمله ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز
نورانی میباشد و کبیر و صغیر و یستانی و در می مثبت کبیر آن بیشتر کوهها و ساق آن بقدر ذریعی و زیاد از آن نیز بسطیری
انگشتی هفت و بار غوطی لوزج که بدست میچسبد و برک آن شبیه بزبان و بار یکتر از آن و بار طوبت و کل آن مابین زردی و
سفیدی و یستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر آنرا مثبت سنگ لاخهار و محوطها و پای دیوارها و مواضع سایه باشد و شاخهای
آن ریزه و از یک جا برآمده و بر برک و ریزه و بر آب و بلندی آن بقدر شهری و کل آن کوچک و زرد و مانند سرخس و تنم آن
مانند قشم خیار می و در اکثر بلاد ایران بسیار است و در یسقورین و س گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلانیون
نامند و در آن یک شبیه بخرفه و زغب دارد و عیار آن در * **طبیعت** آن در آخر درم گرم و در اول خشک و با قوت قابضه و در یسقورین و س
نوع صغیر آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته و صاحب اختیار است سرد در درم و خشک در اول و این بطا را از جانینوس نقل مینماید
که در سابقه نوشته که نوع اول و دوم آن با قوت تجفیف و برودت بسیار است و سوم و آنچه در یسقورین و س گفته در طبیعت
گرمی است * **افعال و خواص و منافع** آن مفتی سده کبد و طحال و رادع جهت درد سر و درم و او را مچشم و درد گوش
و سردی و تقویت معد و واسطای صفراوی و قتل دیل آن معد و اما منع نزف الدم و سحج و قطع رطوبات سائلة رحم و رفع
باد سرخ و نفوس و سوزش و رواج مفاسل و ترویح و جروح و رختاز و در قیله نافع * **امراض** الراس آشامیدن آب آن
مفاد آنچند رحم و نظیر عصاره آن با روغن تل مرخ و یستانی و باخل غمرا نیز جهت درد سر و در نافع * **امراض** العین
ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و آنکحال عصاره آن و در امین * **الاذن** چون عصاره برک آن را با روغن زیتون
بجوشانند و در گوش بچکانند و جمع خارا آن نافع باشد * **الصد** و آشامیدن عصاره آن سرفه دهنه را بسیار مفید و ضمد آن بر
صد و حار مسکن التهاب آنست * **الغذاء** و نفث الدم آشامیدن بیست درهم از آب آن صد و چار و هزار
را نکشاید و مسهل بود و میرد یک اوقیه از آب تازه آن مقوی معد و خارا و نافع نزف الدم و جهت اسهال و سحج و اشراب جهت
اخراج کرم معد و نافع و شرب برک سائید آن جهت رفع اسهال مریض مجرب دانسته اند و ضمد آن بر کبد و معد و خارا
مسکن گرمی و التهاب صفرا است * **الاورام و البثور و القروح و الجروح و المفاسل و حرق النار و غیرها**
ضماد آن با آرد جو جهت جروح خیمه و زخمهای کهنه را و اورام حار و نفوس و جوع مفاسل و سوزش و سوزش
آتش و جهت باد سرخ که ترغ زده و نفوس ایران موضع در آورده ایران ضمد آن با روغن مجرب و با خل جهت خارش بدن نافع نظیر
عصاره آن گزیدن زردی و همچنین شرب است در هم از آب آن و حمل آن جهت قطع رطوبات سائلة رحم و سوزش و زخم
برک آن جهت سیلان و رحم مفید * **صند** و شرب است از عصاره آن در مفاسل و سوزش و زخم و زخم آن تا پنج مافال
بدل آن کاهو است و گوشت مشوم و زرد و مصلح آن تل از می اسفند فو لنس کوبند و بنجیل در هم از آب آن با سکه بچین خدات دم
و صند را از زردی و نفوس است بدن ضمد آن و ضمد نوع سوم که در یسقورین و س گفته یا ششم همان میباشد و است

بلای از آن شاخها را بکنند که باقی شاخها و سر شاخها برین باشد یعنی بجز آب اندر بالای آن مقدار که کثیر و نال باشد
 خاک و زرد و آب میل داده باشند تا پنج شش ماه کس خوب ریشه بند و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت بکنند
 هر جا که خواهند غرس نمایند بزرگی شود مدد مخصوصا که آن شاخ مشرب باشد و قلم آن نیز میگیرند چون قلم نمایند و هر جا
 که خواهند بشا بکنند و تخم آنرا که بکارند در بزمی آید و شر آن مدتها در درخت میماند تا بزم موسمی دیگر و در بنگاه
 در موسمی که در بزم مدتی او اسطر مستان و دیگر در ایام کرما که اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام
 بودن آفتاب است و در او بجز نور و تا اوایل جوزا با اختلاف زمین * طبیعت پوست زرد آن کرم در اول خشک و در زم
 و بعضی کرم در زم گفته اند و تخم آن یعنی لجم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در
 در زم و بکن برودت آن زیاد است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و کوبند در اول سرد و
 تر و کوبند در نومی و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر در زم سرد و خشک و بعضی در سوم
 گفته اند و بزمی آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم کرم و در زم خشک و بزمی که شکوفه آن در آخر در زم کرم و خشک
 است افعال و خواص و منافع آن لطیف و قابض و صاف کننده ذرات و روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن قی صفراوی
 و مقطع مر و صفرا و مسکن حلات آن و مانع از تخن صفرا و بعد و اما معار و جهت خلق آن خار و تقویت جگر و معد و جهت تسکین
 حرارت احشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کبلی و کزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار و رفع برون و کلب و قوی و دفع
 رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زرد در خلق مانند مغیر و تریاق سموم است و در حلیت وارد است که داخل نمیشود
 ششمان در بخار که در آن افرج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبلی سرد و معد و احشا و دفع غمین و
 خونی و هان و تلبات و تحلیل و راج و اعانت بر هضم دفع خصوص مر برای آن با عسل مادم که اکثرا در خوردن آن نشود و
 الا تخم نسکورد در موسمی شیر مر برای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیعت خشک آن
 مسکن قی صفراوی و دفع آن خورشید کننده و نکست و شرب خشک کوبیده آن با عسل دفع مضرت همه زهرها است و آشامیدن
 عصاره آن که یا ششم گرفته باشند جهت کزیدن انعی و غلای متورق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر متورق
 آنرا در صندوق و حمامه گذاشتند مانع کرم زدن آن است و چون پوست بکنند اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا
 ترش کنند و هر که سازد مضر جگر و دماغ متورق المزاج و معدع مصالح آن عسل و بنفشه و یا شحم رحه آن خوردن مقدار شربت
 از خشک آن تا بخیل هر روز مر برای آن تا پنج سال است و روغن آن که پوست زرد خالص شش عدد آنرا در روغن زیتون و
 روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر باشد درد و رطل و روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذاشتند و هر سه شبانه روز یکم و تبه
 قییل بد کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند * طبیعت آن کرم و خشک در زم * افعال و خواص و منافع
 آن متخل و لطیف و با قوت تریاقه معوط آن جهت در سردی و در غلای و در سردی و در شقیقه و در همین بآن جهت استرخای
 ذلیج و نفوذ و ریشه و اختلاج و در دماغ و عرق المسار و مواض بارد و عصبانی و درد کوبه و در مثانه و خورشید و عرق و رو باندیدن
 سوز و رفع از تب و ربع و تحلیل او را و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفل و رو بپیدن آن در ایام و باران هوا
 مصالح آن است و مضربه بآن جهت در دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز معین از درد و لیکن روغن برک آن قوی تر است
 و یا ششم آن که مشهور در پوست بالک است را است نامند در هضم و قلیط است بسبب برودت و صلابتی که دارد و در باز

معدّه میگرد و خارج میگرد و حاصل میگرد از آن غلای بسیار از برای بدن اگر معقم شود و مانع مفود بخار است بدین مانع
جهت آنکه مطلق حواریت معدّه است و صاحب مرّه صغرا را از ابلع مضرات است حرارت غریزی و معدّه یار و ضعیف و مبتذل دفع
و قولنج و مصالح آن مرّه نمودن آنست با عمل دریا شکر و اما حاض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در وزن غلای تبین و لیکن مقوی
قلب حار از اجزای مانع ریختن صغرا با معار و ملطف و مقطع و جالی و مطلق حرارت کبد و مقوی معدّه حار و مبین و معینی طعام و مسکن
حدت صغرا و خون و زائل کنند و غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشای قاطع تیغ و اسهال صغرا و ی و کبدی و جهت خفایان
حار و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن تخمیا نند و بخورند جهت تسکین صداع و درار
حادث از خلای معدّه با نفع و از خواص شراب آن آن است که منع مینماید صعود بخار را بسوی سر و رفع آن میکند بسبب قوت تبخیر
که دارد و مانع است از برای درار و سدّ حادث از بخار صغرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کنند و بقایای بر آن آن
است و همچنین اکتحال بآن و غرغره مطبوخ آن در هر که جهت اخراج زلّ و در حلق مانده و ملاط آن مزید بر تان و کف و
قرب و ترک سیاهی و مرکب از جامه و مساد آن جهت کزیدن عقرب برند و مار شاخه از نافع و رب آن تیغ صغرا و ی را بنشانند و
دافع معدّه را شتهای طعام آورد مضربه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تبین و زلال آن آب ازج و آب لیسواست
و چون جوار مر را در آب آن مکرر تخمیا نند مفید میل سازد و خوردن آن در آن آب اترج باشد نافع است از
برای مالتخو لیای حادث از سودای متحرّک از صغرا و خون حادث از بخار سرد در ریه مجتوّه از دم و سرفه و مالتخو لیای مراقبه
را و لیکن بسبب شدت حموضت مضرات با عذاب بود از برای که ترشی صرف بسیار هیچ مرد است پس باید که اصلاح کرده
شود بشکر و حد یعنی اگر معدّه استعمال نباشد قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آنرا نگوید اندک و نشو و شسته بشویند و
اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقارم جمیع معوم است خوردن و مضاد نمودن و در انتقال از مشران گفته اند
قائم مقام قریاق فاروق است و در جمیع معوم حیوانی و قوی تر از قریاقی که بر دانه است و قریاق جمیع معوم ملک و قند و مشربه
است و با آب گرم یا با شراب جهت کزیدن عقرب مجرب و در دستور آشامیدن آن وضاد کردن بآن کدوم معوم آن بقایات
مد رجس و کشند و چنین و مخرج آن است و ملاط آن جهت تحلیل ورم و تبخیر و تبخیر آن جهت تهریت لثه و مرید و در مائر
افعال مانند تشران است و در غن آن جهت در اسیر طلا و در شراب بقایات موثر و با شراب معارم هر عقرب شراب و طلا و در دفع سده
کوش و صریح النور و در اعشای و محلل قوی و ملایف و چون کسی بآن قند همین کند آویزند عقرب نزدیکی با و نسکند و مساد مطبوخ
مجموع اترج در سر که یا شراب جهت جمع مفاصل و تقوی راد را و در بیلات نافع و مرکب آن فاضل طعام و مسخن معدّه و مقوی
احشای و معقم مد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکر نه آن در آن ل مانند برک آن است و از آن لقای ترش و خوردن و ترش
مقوی دل و مخرج و جهت دفع خلل در هوا و ریائی از موده و همچنین ترش کردن مرکب آن و مغز شیرین آنرا چندی این مشتمل
نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قوی تر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سردی و نافع و
در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با غسل و در تابستان با قند و در برجات
یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک و نمک و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافتم برای آن نوشته و قریا قات و حواریات و حواریات
ادهان و رب و کتچین و مطرف و اشر به و عرق و مر با و محلل آن در قرابادین ذکر یافتم

التمکین: بضم صیر و فتح نای چهار و قضاة قریا نایه هندی و ساکن نون و قریا نای فارسی و نین در خواص هندی انجیر است و در ابلع آمد

ازان هر دو خاطر انافع
فصل اول * الالف مع التاء المثناة

[illegible]

در مردم آن با کوه بعدی مشکه ناز و برک ناک جهت دفع صلابت انبیس و تخور آن باعث گریختن موم و تحلیل ابرام و ازین کردن
برک آن و بران نشستن کاسه قوت باه و کویز اند؛ موم است و بستن برک کرم کرده آن برورم بارد و نزل آب در بیضه و کویز و شکم
کردن بر ووب آن که از آن مشکا حخته بران تکیه نمایند مانع تعب و اطع شهرت جماع است و در زدنش خواب کلد استن مانع
احتیاج و دفع غوط و تخم آن لطیف تر از برک آن مضرا کرده و مصلح آن صمغ عربی مقل و شربت آن یک مثقال و در شراب
اندک که آنرا بدین مصلح آن که صمغ عربی است استعمال نمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدین آن گویند و روزی آن شاعله اند است
الله الله بکسر هم؛ و سکون نای مشکه و کسر میم و دال مهمله لغت عربی است و آنرا کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا
نیز و عیون نای طمس اس و ملا طینی و سوریانی صدیدا و بررمی کوخان و یقارسی سرفه و یمنی و انجین نامند * ماهیت آن
سنگی است صفاتی براق و اصناف الزان میباشند صنفی سیاه تیره صنفی اندک از آن کمتر و صنفی میاه اندک مائل به بنفشه
و صنفی سفید مریخ و صنفی سفید نیز در دند و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است
خمسایر انچه از انواع آنها به آنجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیره را و چون آن مخلوط با سرب میباشد لهذا طبع
براق است و چون با دند و آن از دند تیره را شکنند سازد و بهترین آن آنست که خوب میافروزد و براق و خالص از آن مشکه پیروی
غریب و بی وک و دند باشد و بسیار صلب باشد و زرد شکسته و مفتت گردد و عقید آن قله های اندک طولانی و با صافی و براق
در دند و انچه شبیه و در دند و براق و طلق باشد و لهذا بعضی آنرا از دند سفید دانسته اند و بهترین طریق استعمال ایند آن است که
روزی در دند نموده و بعد از آن خود در دند و دند و کوه سفید را اگر نیا شد در پرد؛ چربی که بالای شکنند و زود کوه سفید میباشد و در
ظرف آهنی با سبای بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس بر آورده پاک شسته مدتی در دند و برف با آب سرد پرورد و نمایند
پس با آب و برف و از دند با آب برک تازه آن با آب برک کشنیز تازه با آب برک کل شقایق یا آب خالص و با الحمله و با انچه
هائیک و مناسب باشد بر ساق صمغ میانه ها و غیره و در دند خالص و با انچه مناسب دانند از انچه اواد و دند و با انچه
مرد و از دند و غیره استعمال نمایند * طبیعت آن سرد و در دند و خشک در سوم و شمع الرئیس سرد و نازل و خشک در دند و کوه و
بخت این حسن سرد و خشک در چهارم دانسته * افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف و لذع و محرک مغسول آن
تغذیه تر از غیر محرک مغسول آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره و پیران و دفع حرارت و رطوبت
و چرک و از دند مال قروح آنست و بیست مصلح و نوزد الیم از دند و موضعی که باشد و تنقه چرک از دند و ویردن گوشت زائده و چوبان
حیض و از دند مال قروح معده و امقاق جراحت و سوختگی آتش و قتل سبب مقبل * العین اکنتال آن با اندک مشک جهت
تقویت باصره و احصاب آن و دفع ریح آن و با مرارید و سرکین خوردن و نبات سفید جهت فشاره و بیاض چشم و با خفص
و ساق جهت د معده و حرب چشم مجرب و چین با اقامه بوزن آن نرم سوده و با غسل که گرفته رقیق مزوج نموده با آن اکنتال نمایند
صداع را زائل سازد اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم را اگر یک جانب چشم آنجا نب و اکنتال آن با آب کشنیز تازه
خصوص که باندک کافور باشد در ابتدا ای احداث جدی و حصه باعث عدم بروز دند آنها است در چشم و مسکن اغارات
و گرمی و رطوبت و از دند مال قروح آن و دند متور با آب انار ترش معصور یا ششم و همچنین با آب صمغ و آب برک ناز و امغیلان
یا آب تقوع ماز و جهت امراض مذکوره و همچنین قطار آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زرد آن
و پره نای بینی و آب و گوش و حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حبه است در آن اعطای بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن

با آب بزرگ کشیز تاز و اندک کافور و قلیل کلاب محلی و دافع آن و با آب ساق نیز در مشور و مستاد آن بر پنهانی و صفت
 سرجه متقطع و عذاب حادث از حجب دماغ خصوص با آب بزرگ تازه رسته امپیلان و بر او رام محلی آنها است و در و ران
 جهت تجذیب و اندک مال قروح طبعه لرنیه چشم و قروح ذکوره و خصیه و سایر اعضا مفید. ولیکن بعد اندک مال دافع آن در مشور میماند
 و همچنین جهت حبس خورن و مالیدن آن با روغنهای بریدن جهت قتل موش مدین و بایده تاز و سفید آب جهت مریختگی
 آتش و منع نفخ و اندک مال آن و فرزجه و عسل آن جهت تلخین صلابت رحم و قطع جریان خون حیف و قروح مقعد و
 و یک مشور بار و رهن آن مضر با عظام مدبر و ریه و معاصر و صورت و خوردن آن باعث گرفتگی آرازا است و گوشت خورن بسیار
 آن قاتل است بمسبب سستی که دارد مصلح آن کثیرا و قارور و روغن دانه بدل آن در امراض چشم آبار است و دستور احراق
 و تقویه و عمل و بریدن و جواهر مرده و شایع و قراش و انگشال آن در و ران بادین ذکر یافت **فصل الالف مع الیم**
اجناس بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله **ماهیت آن** شریست مشهور و معروف بسیاری جاما اما و
 سنگ باد کوا فیلون و بلخ و رمی و مصقینون و اهل مغرب و اندلس ترش آنرا عین البقر و بنارسی آلونا نمید و آن اصناف
 و الزوان و بستانی و کرمی میباشد و بستانی آن اصناف و الزوان میباشد صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد آن است
 و صنفی زرد و این بزرگ و کوچک نیز میباشد و یونانی این را اد و ک و بنارسی آنچه نامند که مضر الزوانند و این نازکتر
 است و مرد تر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آنرا در مواتی شام و ارج خوانند یعنی شاه آلور و آنچه سلطان و صنفی سرخ
 و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و مرد است تا هم مقام ترشند و در تطهیر و تریق مراد آنرا کشیده نامند و چون خنجر
 گردد سیاه و از رقیق شود و صنف کرمی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیکرد و با قوت قابضه و در سخت آن کوچکتر
 از بستانی است و اجناس چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوم زرد بخارا و بنی اسپ که تازه آن زرد کهربائی شداف مضرش
 فیکو طعم میباشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در بخارا سان میشود و بنی و آنچه جامای دیگر میشود مانند آن نیست
 و بعد از آن آلوم سیاه فارسی است که بصری مشهور و قلوب المدح یعنی دل ماکان است و آلوم از آن طوری است که
 آنرا نمیشو گویند و مرد و مشق آلومی میشود که بر روی آنرا انقوش میلاس نامند و این نوع قابض بود **طبیعت** سیاه و کمال
 و مبدی صادق الحلا و آن مرد در اول و تر در دوم و مزیدی زرد مضرش آن مرد در وسطاد رم و تر در آخر آن و آنچه بعضی
 و بوی آن نازک و طعم آن اندک مائل بطنی باشد با اندک قوت قابضه است و با لجه برودت ترش آن زیاد از شیرین
 آن است و نارسی ترش آن مرد در وسطاد رم و تر در آخر آن بزرگ آن مرد در اول و خشک و با قوت قابضه **افعال**
و خواص و منافع آن قلیل الغذاء و ملین و مزلی خصوص تازه آن بسبب لزجیت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام
 بخورند صداع حار و قهقارهای صفراوی و امیل و مطلق حدت صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن
 و خارش بدن و معهل صفراوی و رقیق و دافع غشایان صفراوی است خصوص مضرش و ترش آن در بنی امور و شیرین آن در
 تلخین و از خارا طلاق بطن بیشتر رسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تطهیر زیرا که اشیا را جامده
 قهقهه ملطفه هرگاه در معده و اما نضولی یا بنی آنرا ناطیف و تقطیع نمرد و دفع نمایند و الا موجب قفس رحیم میگردند
 با آنکه معده و اما پاک از نضول نادر است پس آلومی میا از آن جهت و بسبب از وجت و رطوبتی که دارد تلخین بطن میباشد
 و مصلح است و آنچه کوچک و ملین و قابض باشد بد است خوردن آن بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین و مطابق نیست و اما العمل

معین است بر اخلاقی آن و دفع سرو آن از معدن سرد و سزار آن است که مطهر و تنار نماید آنرا پیش از طعام و یا صبحان
 کرد و میانه آن در خوردن طعام نباید و آلودگی خشک را چون بیزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و بلبل و یا فکریه می‌شوند
 ابلخ است در تلبین طبیعت و آلودگی سفید بطریق الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و معشوش و خوردن آن بعنوان تفکک از سبب
 نه بطریق دروازه علاج و آلودگی کرمی که رنگ بعضی از آن مرغ بود و ترش و آردا می‌بیزند و بدست مایه می‌کند از نازمانی که
 غلیظ و بر سر حد انعقاد در حد و از آن قرمها ساخته بشکل کرده آن تنک و بشهرها نقل می‌نمایند جهت اصلاح اغذیه و مزور و رات
 به از آن بکار آید و اجاس بری مضراست بعد از موجب حبس و عقل بطن است چون بالاب یا ملا جوش دهند و شکوفه آنرا
 چون بخانند قطع مواد نازله نماید و مساد آن بر هر جهت صداع حار و ناع * و فرغ و مضمضه بطبیع برک و بیخ آن جهت
 منع نزلات دماغی و ورم لوزین و لها و تقویت لثه آشامیدن آن جهت رفع کرم معده و رضا دبرک آن با سرکه بزیربان
 جهت کشتن کرم امعا مجرب مضراست بل ماغ مصلح آن عذاب و بعد از مصلح آن کلند و در میرودین مصطکی و کند و ماء العمل
 مقداره شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صغ آن را که صغ فارسی نامند کرم ترا از صغ عربی و پیوستن کمتر از آن
 و هر قدر اناغ و مفتح حسا و ملهم قروح را که کشال آن جهت حدت بهر و مساد آن با سرکه جهت قویا و جوشش بدن اطفال
 مفید است و اجاسیه و آتش اجاس و رب و مکنجین و شراب و لیمو و مر و مر و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در
 قرا بادین ذکر یافت * فصل الالاف مع الخاء المعجمة *

* آخر یض * بکمر اول و سکون حای مهمله و کمرای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیة و نهاد معجمه یای کل کا نشه و کل
 خنق و رنگ عقوان و بلبلت دیلمی کا جبر و رهندی کسم کا بهول نامند * ماهیت آن معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود
 بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در صوم کرم و در درم خشک و بستانی آن در صوم کرم و در اول خشک و قوت آن تا حد
 سال باقی میماند * افعال و خواص آن منفع و محال و با قوت تا به و منوم و مقوم کبد و کد از نذ و خون منجمد مطلقا و مساد
 آن با حنا بر کف دست و با جهت تلت بر در آبله قبل از بر ز و چغندر و مر و مر آن و با عمل جهت قویا و با مساد بر مثانه جهت
 احتباس بول مجرب و ملائی آن با عمل جهت بقی و بری و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و در ارام حاره و باد مرغ
 و ورم جگر مفید المضار منجور و مصلح و مضر سیر و مفسد معده مصلح آن عمل مقداره شربت آن یک مثقال الخواص چون با
 گوشت طبع نمایند باعث زود میرا شدن و لذت اطعمه است

* اخیون * بفتح همزه و سکون حای مهمله و بخام معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیة و سکون و از و نون در آخر لغت
 یونانی است بمعنی مراقبی * ماهیت آن شرکیاهی است ثمنشی شیهه مراقبی و بی مایق و نبات آن خشن و شاخهای آن
 کوچک و باریک و مزغب و خاردار مائل به سفیدی و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک راست شبیه ببرک ابو خاسا و
 کا و در ریزه ترازان باریک و بی لزج که بدست پیچید و نزد یک برگهای کل بنفشه و شراب آن شبیه بسرائعی و بیخ آن بقدر ارا نگشتی
 مائل به سیاهی و دراز * طبیعت آن کرم در اول و نزد در دوم * افعال و خواص آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و
 بیخ آن مقارم جمیع صوم حیوانی خصوص افی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسبت بیا شامند گویند جهت
 درد کمر مجرب است مورت خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است * فصل الالاف مع الخاء المعجمة *

* اخیاء البقر * بفتح همزه و سکون حای معجمه و فتح یای مثناة و الالف و همزه فارسی سر کین کا و رهندی قرو ناز و آنرا کوب

است * طبیعت آن دراز سرد در معدة آن دردم تر * افعال و خواص آن مسکن خلط سرد در معدة آن ملین طبع و نارس آن سهل بعضی و قاطع قی و آب در معدة آن جهت سرفه جاری صاحب دق بغایت مفید و آب بر کوفه آن کشنده کرم معدة و ارتفاع و مدد معدة مصلح آن کل قد است * فصل الف مع الال المعجزة

* اذراقی * بفتح میز و ذال معجزة و الف و فتح رای مسمله و الف و کسر فاف و بالفت سریان است و عربی قاتل الکلب و حسب الغراب و خاتن الکلب و فارسی کچله و کچوله نامند و یندی نیز بدین نام مشهور است * ماهیت آن تخم ثمر درختی است مدی و یقل از نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگداری بود و لخمی چندان ندارد و دانه های پهن مد در بسیار صلب و تلخ در دهان آن میباشد مانند تخم برهمل که نیز ثمری است مدی در جوف برهمل و هر دانه در غلافی عاقله و تخم برهمل کوچک است و لخم آن ماکول بخلاف تخم اذراقی که بزرگ و یمن و مد و در سبی غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بستاند درخت بیل مدی و برک آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و موثر از برک نارنج و مستعمل تخم آن است بدین نحو که در آب منجمه انداخته و پوست آنرا جدا کرده و بسویان براده نموده بکار می برند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بعضی است و در تنگاب و مازندران بکلاج دروینا من و برک آن از مرگ بنفشه سبز تر و کل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه مطبوخ و سرخ است و باری خواص و در دانه های بعضی دیگر شبیه بآن باشد نه آن * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک در سوم * افعال و خواص و منافع آن سم حیوانات و مد اراست و بالخاصیة مبدل مزاج بسیار سردی فاسد بسوی مزاج خارج صالح و یکن با این که جرأت بر خوردن آن نمایند مگر نزد حاجت قوی شد بد با مصالحت آن و جهت قاتل و استرخا و مایه امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته اند و در آن جهت کاف و جرب و قویا و عرق اندا و امراض مفاصل و مراض بارد و جرب متفوح و بشور لبنیه نافع المصار مسکرم و مشوش ذهن و بکمال آن کشند و مصلح آن شکر و ادویه خش و رقی فرمودن بشیر تازه و شیرین و آشامیدن امراق و اعلیل با جات همه بر وزن بادام و نباتات بار و رغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک انگشت تا دود انگشت و حب و معاجون آن در قرابادین ذکر یافت و اطباء هند برای آن خواص بسیاری بدان مینمایند

* اذراقیون * بفتح اول و ذال معجزة و الف و کسر فارضم بای مثناة تحتانیة و سکون و ادونون * ماهیت آن با اعتقاد جالینوس نوع چهارم زین الحشرات که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از ترک آوند شبیه بزمرد سیوس * افعال و خواص و منافع آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سوم قوی و مقلد و دود آن کشنده و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم در آب بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النساء و درم پستان و جرب و کلب و بتور نافع و اکتحال آن جهت راکه بنفشه کستوری مینامند این و با قریب بدین بوده باشد و در حرف الزامه در زین البحر انشاء الله تعالی من کوز و خواص شد

* اذخیر * بکسر میز و سکون ذال معجزة و کسر نای معجزة و رای مسمله * ماهیت آن دو قسم بود یکی مکی و آنرا عربی تین مکه و خلال مامولی و طبیب الغریب و بلغت رومی شمس و شمس نامند و بعضی اطباء گفته اند که شمس یونانی است و یندی کنگدیس و کندیل و کنشول و سولدهی و روس و سور و یار فارسی کورکباد و کاه و مکه و کزنده دشتی بفتح کاف و سکون رای معجزة و فتح نون و عا در آخر تصحیف کرده که کسیکه آنرا کوبند دشتی بشم کاف فارسی و سکون رای مسمله و فتح بای موحده خوانند

و در من آن و غراب آن و عرق آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکور از در و قرا باد بنی و شعله مله مذکور کنند
 با خواص و منافع و طریقه صنعت هر یک الف الفار گویند بسبب شدت اندازیکه دارد مضامعت بگردن و معرورین و مصدع است
 مصدع آن کلاب و عرق لیلر نور و مندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن را من و قسط و بدل قفاح آن قصب
 الذرین است **قصه** * الف مع الراعي الملهة

* اراک * بفتح اول و رای موهله و الف و کاف و واو فارسی سیهک نامند * ماهیت آن تخم است حیاء و مله و در غلافی
 و خرمیان کند مردم رعد من میورین * افعال و خواص و منافع آن ماین و محتل چین آنرا آرد کنند و با هر که آب مزوج
 خیر نمایند و هشت ساعت در آفتاب بگذارند پس با آب خالص بپوشند و با ورام بیمار صلب و مرجع فساد نماید تحلیل دهد
 و زوج آنرا زائل سازد انشا و ردی الف و الف و موز و قنوج و ریحی مصلح آن سرکه مزوج بشیرینی است

* اراک * بفتح اول و رای موهله و الف و کاف در آخر بقا ریحی درخت مسواک بزبان کرم میرما ایران چوب و بهندی
 بهادر و جال نیز نامند یکسری بای عجیبی و مکنون یا و ضم لام و واد در آخر و تخم آنرا بهندی بدل بدون را و گویند * ماهیت آن
 بدل آنکه آن بوی و جالبی می باشد بزمی آن درختی است شبیه بد درخت انار و درک آن عریض و بلند و راست و سبز و خرم و انبوه
 و چوب آن مست و خزان نمیکند و خا و دار و پختار نیز میباید و کل آن مائل به رخس و شیر آن بقل و بطم و خوشه دار مانند انکور
 و درختی می اندک تلخ و با معوصت بسیار و در آخر بعد از رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد پس میباید
 و با اندک خلایق و قنچی و عفو مست و حرافت و تخم آن ریزه و شیر آن بمقدار نخود می و خوشه شیر آن کوچک آن مقل اراکه
 در ریخته دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و واد و صحرایها است و در بلاد هند و کین و بنادر کرم سیرات
 ایران نیز می باشد و جالبی آن که تر از صحرایی و باخارهای متفرق و خوشه شیر آن بزرگتر از بزمی آن مقل اراکه در و کف
 دست آید و انشای آن ریزه و تر و بی تخم و بدستور در آخر شبیه و اندک شیرین و مفص و با حرافت می باشد و در بعضی
 بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انکور آنرا دریا زار میفر و شد و بعضی مردم آن را میخورند

* طبیعت آن بدل آدی گفته که درخت آن با پس است و شیر آن در حرارت و بیوست معتدل و انطاکی در و م کرم
 و در رسوم خشک و حکیم میزجند مؤمن در اول کرم و در آخر و م خشک دانسته * افعال و خواص و منافع آن جالبی و محتل
 و مقطع و مفتوح مله و جهت رفع رطوبات ازجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحامل ورم رحم و بواسیر
 و عسر البول و تنقیه مثانه و سهفه و ماشر او نماله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع غماد برک آن محتل و مانع نزلات و ماشر او
 نماله و ضد مذهب و شیر آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحامل ورم رحم و بواسیر و سهفه مفید و آشامیدن طبیع
 شیر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک
 محبوب آن جالبی و بدل آن و مقوی لثه و اکثار آن مروت جوشش لها و شرب آن باعث صحیح مصلح آن که را عقل و شربت از طبیع
 آن تا نیم رطل و از تخم آن ناعه در هم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطباء و دیگران گفته اند برک آن جهت جرب
 و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و شیر آنرا بهندی حال نامند تلخ و معسل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت شورش اعضا
 و استسقا و ورام و جذام و حسیات حاره و بدل آن و حب القروح نافع

* اربع و اربعین * بقا ریحی هزار بار بهندی که کصوح و نامند * ماهیت آن حیوانی است از حمله حشرات باریک و

بیش

بیش

در واد

نیز مانند شراب و مرار جوان بر مای آن در دریا بدن ذکر حالت

۱۱۴
آردق نابی بکمر همزه و مکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون تاء و فتح نون و تاء و کسر تاء و یاء و تاء یونانی است
 ماهیت آن نباتی است شبیه بکبریا و تنه و لا ذی در غایت تنه و حرارت و اجتناب از ان اولی است مگر
 در اطلیه و صاحب اختیارات گفته تناء الحار است بلفظ اندلس و صاحب مغنی گفته که ثمر آن در غلاف میباشد
 ۱۱۵
آرز بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب از راء و از یونانی است بر سر یانی و زوی و عربی ثمن و ثمار و برنج
 و تورانی کونج و بختی چا و نماند **ماهیت آن** گیاه آن مانند چو و کندم و برکها و حاق آن مانند تر و نرم تر و منبت
 آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نساک و جایهای نیکه در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار و آن برمد مانند آب چشمه و رود
 خانه و در آن و قنوات و بلندی که آن در اکثر بلاد قاره یقناعت و در بنکاله تا بد و قنات میرمد و در و فصل آنرا زراعت
 میباشد کی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثورتا و اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در
 زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غل و برما که بهند و چهل نماند و کنایه در یا و طغیان
 آنها و سیلابها و مقدار که آب بلند میشود آن نیز مانند میشود و مادام که مرکبها و خوشهای آن بیرون از آب است آن را
 خونی و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احیاناً فاع آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بهوشد
 و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و بوسید و میگرد و در بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب میشود بلاد
 هند است خصوصاً پشاور و کرون و در سورت و بانس و برایی که مابین شاهجهان آباد و لکنو است و عظیم آباد و خصوصاً مکه که
 دیه است از دیههای آن و بعد از هند هند و ایران است خصوصاً جمال بار و کرمان و از آن بهتر و در مراغه زیرا که برنج
 بار یک مدید مندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوصاً انواع مذکوره آن که خوشبو و خوش ذائقه
 میباشد و از این سرخ دانند درشت مندی و سندی خالی از ثقل و لزوجت نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان
 دیگر بسیار ثقیل و از ج و خضوب آنچه در جزائر و سواحل دریای شور میشود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها
 مطلقاً نمیشود و وجه مذمت اهلای یونان و روم برنج را ازین جهت است که در آن بلاد برنج و نورند و در خوب نمیشود و
 اکثر ثقل و لزج و فاح و بطبع الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل و زای این اماکن لطیف و سریع الهضم و ازین جهت
 دیگر است خصوصاً در امزجه حار و **در طبیعت آن** اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار و راول
 و بعضی بار و در بعضی معتدل دانسته اند و بایس در روم و درین اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی
 و قویست بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که
 بهار می چلا کش نامند میباشد جرم آن برنج سرد و راول و آن آب گرم و راول و اما چون آب آنرا بگیرند و دم دهند که
 آب بر نامند و اکثر بلاد و این نوع طبع میدهند میباشد مائل بگرمی و یکن باید که قبل از طبع زمانی آنرا با آب بجوشانند
 و خوب مالین و بچند آب شسته طبع نمایند و اما برنجهای ازج را چون چند مرتبه چوشند و آب غلیظ ازج آنرا بزنند
 استعمال آن جائز نیست و بالخاصه در محروم و ازاج احداث حرارت و در میرود المزاج برودت میکند و ازین جهت
 شاید قل ما و اکثر متاخرین مرضی را و زوره از برنج نغمه نموده اند و مخصوص با صفا دانسته اند که در مرضی احداث کیفیت
 متضاده و در اصحاب کیفیت متوافقه شرط است و احتمال که این مخصوص با زور غیر مندی و جیل باشد زیرا که بعضی مرضی

مفید گردد من آنها اندک صلب و تنه آنها نرم و پراز رطوبت لزجی خوب و درخت و کلاه و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل آنچه را بپایند میخورند و هر چه را که بخورند اطراف آن کل آلوده میباشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و شاید تمام تعاب در من آنها آنچه را میخورند همه کل میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی میگردد اندک خضر من کتاب و فرش و لباس را ماده تگون آنها بخورند محتفله محتفله در جوف بیوت و چند و اما و فروش و با تحت آنها احت و محل تگون آنها آن مواضع و زمینهای ششاک باز طریقی است که خاک آنها نرم و صغیف باشد و در آن اماکن آنچه میروند همه را میخورند و فاسد میسازند و در ماک بنکاله در را را بخورند بر سبب بزرگ و بالیده بلند بمقدار استه خرما میگردند و بر بر آورده پرواز میکنند و با اندک زمانی فانی میگردد و اهل منند میگویند که باد شاهی دارند و جسته آن بسیار بزرگ و بالیده میباشد بحجم انگشتی و بطول در بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باد است و در زمستان از اماکنی که محل تگون آنها است مانند صحرا ما و دامنه های کوه بر آورده میخورند بدین نحو که سر آنها را در آورند و تنه آنها بر روغن کاه چرب نموده می بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و یک روز بگذارد آن کد اخته آب لزجی از آن بر می آید و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه باد شاه آنها در کدام جا است آنست که در صحرا ما در مواضعی که دهقانان علاوه بر ااعت را کنند جایجا جمع می نمایند و رطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعدیل یافته از آن ارضه تگون میباید پس اشخاصی که معرفت آنها دارند آن مواضع را کند و بر می آورند در بعضی از آنها یک باد و عدل میباشد و و گویند چون آنرا در روغن سنام بقرحله کنند و بر بر اسیر بمانند نافع است و یا شیدن آب مطبوخ خورند و در کشنده آن است و د خان بر من مد و کرکی و کشیز ختک و فو تینج کر بزانند آنست

* ارسطون شریانی است غلیظ که از خمر و ادویه حار و تر تیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای بار د است و در قریب این ذکر یافت
* ارضامونی * بر وزن اطلاقونی بفتح مزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجده و الف و ضم میم و سکون و او و کسرتون و باد و آخر بغار سی ما میثا سرخ نامند و بپند می بین پوسته * ماهیست آن نباتی است شبیه بخششش بری و برک آن مشرف و شبیه ببرک شقایق انعمان و کل آن سرخ و سر آن شبیه بر بخششش و طولانی تر از آن و سر آن بهین و بیخ آن مستند بر و رنگ در معنی لبین آن زرد زعفرانی * افعال و خواص آن خار حاد و متخلل و منقحی قروح عین که آنرا ارغاسن و قروحی که آنرا تاقلیانامند و چون ضامد نه ایند تسکین دهد او را و چون د و نیم برک آن را با بیست و یکدانه فلفل سیاه سائید و رو با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهان و سیلان رطوبات از آن نافع

* ارقیطون * بفتح اول و سکون رای مهمله و کسرتاف و سکون رای منناته تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون و او و نون معرب
ارقیطون یونانی است و تر و سوتیون نیز نامند * ماهیست آن در سقورین و من گویند نباتی است برک آن شبیه ببرک کد و از آن بزرگتر و صلب تر و مزغب و بی ساق و رنگ آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید انطاکمی گفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از یکد ربع و آنرا الکلیای سرخ رنگ و تنه می بقول ارز و سیاه است و بهترین آن تازه حریف آن است و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است * طبیعت آن گرم و خشک در د و م و در م و م نیز گفته اند * افعال و خواص و منافع آن جالبی و صغیف و محلل و با قوت قایضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث المده و مفاصل و عرق انسا و شقاق و قرحه و انگشتان حادث از بر دت ر و زوال و حرق انار و قروح و بیخ ناخنهای نافع منضمه بطایع بیخ آن و نکاحه اشتل

آن درد مان مسکن اوجاع دله آن و ریختن طبع آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن بکدرم آن
 با حب الصبر بر جهت اوجاع صدار و له المان و چون کاش در سینه و نیم و طل از طبع آن جهت عصار البول و عرق النساء درد
 مفاصل و مسام تازان آن جهت شقاق و قرصه سراسنکشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و در در برک آن جهت کروح خبیثه
 که نه نافع مصر کرده مصلح آن و در فضا مقلد ارشیت آن تا شش درم بدل برک آن بیخ آن است

* ارطیبون * به فتح ازل و سکون راه مهمله و فتح فاک و سکون طای مهمله و هم یاء مشتاقه تخته اند و چون و از و نون و آنرا
 از قطن نیز نامند * ما هیئت آن که می است برک آن شبیه برک فلوس و زغب این لزان زیاد و بسیار مستند بر ریخ آن
 سفید و غیره و ساق آن و خوطولانی و تخم آن شبیه بزره کوچک * افعال و خواص و منافع آن بهار لطیف و مجذوب
 و جالی طبع بیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مفصله کردن و نگاه داشتن آن در دهان و آشامیدن آن
 جهت عصار البول و عرق النساء و ریختن آن بر سوختگی آتش و قروح بی ناخنها و شقاق عارض از سردی و مرانافع

* ارمال و ارمالک * به فتح میز و سکون راه مهمله و فتح میم و الف و لام یاء یعنی دیگر کاف بعد لام آمده بر بنایی ارمالی
 نامند * ما هیئت آن پوست درختی است خشبی شبیه بقرنه با عطریست و رنگ آن مائل بزرده و منتهی از قرنه است نبات
 آن مناجه قرنه و بهترین آن تاز و زرد رنگ خشبی آن است و شراب سید علویان مخاطب به متسل الملوک قلس حره نوشته
 اند که پوست درخت کادی است * طبیعت آن در آخوردوم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن ثابت
 حناب قر نفل و در ارچینی و قرنه دانسته اند و مقوی دل و احشای معین بر هضم و جمیع فواید اوجاع است حکم شده و اسراف
 دندان و بوی دهان و در منع انتشار زخمها و آگه و تسکین اوجاع و در افضلات نافع و بوییدن آن جهت نفی است دماغ
 و آشامیدن آن جهت تطبیق بخارات کرمه هرجا که باشد و بوی دهان و درم و در آید و در افضلات و لیس طبع و مفصله آن جهت
 استحکام لثه و امراض دندان و سوزن آن جهت درد دندان و استحکام لثه و غصه د آن جهت بشو و در ارمال و در مال قروح و منع
 تعدی اعشار و طای آن جهت اصلاح زخا و چون آنرا کوبید بر یا مثل آن آورد کدم و شکر خنجر کرد و در و زدن بر یا کوبیده
 کرم کرم بر عضو مومع و در د چشم دارد که می تواند در ساعت تسکین و جمع آن به ابل مصلح و در و زدن آن کشتن مقلد ارشیت
 آن به بنایی نادره و مال بدل آن در نکست که به و در غیر آن سلیمه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه نوشته اند که آنرا بهندی بوده
 بهضم لام و سکون و در و دال مهمله و ما در آخر نامند و شاید شبیه باشد ارمال غیر بود و است و استعمل که آن نوع زیور دار چینی
 و این قرنه و سلیمه باشد و لود پوست درختی دیگر قریب است و این و اهل هند در امراض مذکور و امراض و احشای
 و فم و طریقات و در رر حیف و غیرها و برای د رازی سوی در و د آن مستعمل دارند و این با عطریست و خوشبو نیست

* ارمنین * به فتح میز و سکون راه مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء مشتاقه تخته و نون است بر بنایی است * ما هیئت آن
 نباتی است بری و بنانی و هر سال میر وید بری آن غیر مستعمل و بنانی آن بر کاه آن شبیه برک اهل و ساق آن مربع
 بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن میا و در از تخم بری آن مستعمل بر و غیر و کوبید
 ارمین درخت قلقلان است و این بیطار نوشته که غیر آن است چنانچه مشهور راعت در زمان ماضی آن غیر صحت فلفلان
 است و در حرف الفاء خواص آمده * طبیعت آن در موم گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن محال و حادب
 آشامیدن آن و کال و زمین با شراب بغایت معبرک و اخلاص مطبوخ آن محال و در ام بلغمی و همچنین فساد آن با آب و غصه کاه آن نیز

و بطور آن با عمل جدیت از آن فرجه چشم معین یا رغامین ریاض آن نافع و غیر استانی آن درین افعال تربیتوار است و بطور جنین
 * از نسب ایرانی * بفتح همزه و سکون رای مملوله و بدفع نون و بای موحده معرب از آن بای سربانی است و بمعرب سربان
 برای مملوله و بیوتانی نر و میسون را غروس و غرسا و س و نیز سربانی لا عوسپی و بقارسپی خرکوش و بترکی دوشان و بهندی
 مسار و سه و کهرمه نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است آنچه کر به با موهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه
 بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و اندک آنرا خرکوش نامند و دمنتهای آن کوتاه تر از بایهای آن و مانند زنان حیثیت بلند و
 گوشت منقلب میگردد در آن پاد و با عکس و اصل ندارد بلکه یک سیال نر آن بسیار مست و قوی میگردد و در یک سال ماد آن
 و لعل شبیه نموده آنرا گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و گوشت آنرا بسیار پرمایه و ذبیح
 نمایند خون از منبج آن برقی آید و سفید یکنک و سیاه اغبر و ابلی می باشد * طبیعت آن گرم در صوم و تر در دوم و
 بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید ترکی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد
 نمودند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را و جواب گفته اند که مزاج آن
 هر چند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن
 شهرت افعال آن است از چین و خوف و سبب این مرد نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم
 حرارت جراثیم و جلاد و اقدام بر حرب است و آن جانوری خرد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزرگی از جنگ و
 غزاله لاک میشود چنانکه باری تقدیر و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده
 پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده و ضعیف میگردد و موجب چین و خوف او میشود و نیز
 حرارت اصلی مزاجی و حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انقباض و ضعف آن میگردد و ازین جهت
 با زور بسیار * و ازین روایت که دو صید چنانچه ماده آن میکند نمیتواند نمود و نیز شیر نر آن جلدهای و جلاد تی که شیر ماده دارد
 ندارد * افعال و خواص و منافع آن صرع و فالج و استرخا و لقمه و اختلاج و ارتعاش اغنیه متخلف از گوشت آن خصوصاً کباب
 و مشروبات هیوزیه با با زهر حار و مفرقه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صغیر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند اینهارا
 بصری نافع اند از برای فالج و لقوه و استمرط و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و ارجاع مفاصل و ساس البول
 و بول در فراش و همچنین قلابای آن و مولد خون غلیظ و غلیظ تر از گوشت کافور و کامیش و اگر مرقه باشد بی ترشی و چون
 قد رقابلی از انفعاله آن بطفل غرر اند ایمن میگردد از جد و تضرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب و لیکن باید
 که شیر در معدّه او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خوراندن آن با مسکه و بار و فغن کار با حرکت انگوری
 یا با عمل مصلحی معطل بخل خرمات نافع است از برای صرع و چون بکدرم انفعاله آنرا با بکدرم شب یعنی سرخته با آب طبع
 یا بونه و سد آب چند روز باشد مانند خون بسته را کشاید و آشامیدن و حمل آن بتنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال
 مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع میلان و طو بات رحم و شکم نافع و سه قیراع آن با شراب جهت رفع
 تب و رفع مجرب شمرده اند و آشامیدن بکدرم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراع
 یا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تعلیل شیر منجمد در معده و از بدن انقباض و ازین قیراع و با حمله فاذر جمیع مردم
 است و زهر آنرا تا امروز عکس یا پیرمایه آنست چون دانه است خلط کرده شود و بلع نمودن آن کو ما گرم و کام ذبیح و صید

جهت نفس الانقباض و استیکار خون ز قاع مزاج و با رطوبت و بدن نفس به میان زدن و با نفس از باری گشت نافع گفته اند و
 خوراندن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت موش که در بهلولی اطفال در ملک مند و بکاله عارض میگردد و آنرا به نفعند
 هرگز و چون زهره آنرا بنوشند خواب بجز قبه بر شارب آن غلبه کند که تا هر که نخورد اندک را اشتیاق نغمه مایند بهوش نیاید
 و چون با کندر و سداب سرشته حب مازند و بیا شامند وقت آشامیدن شارب خواب آورد و چون اراده اشباه و خلاصی
 از آن نمایند سرکه کهنه بیا شامند و چون خصیه آنرا با نیک تلخ و درین نیک سرود نموده دود آنرا سوطه خاند بقود را نافع بود
 و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه از موده و کوبیده چون زن قرصه آنرا بجخته بخورد در حال آمیزش گردد و
 همچنین حمل مرکب آنرا درین باب بسیار مؤثر است اندک و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورند و مشقه مرضی را مایند
 و مایند منقرض آن بر لکه و دند آن با عصاره عایت بر و فایند دندان اطفال میگردد و چون با سرکه و روغن زیت بخورند
 و از بدن ببالند حشرات الارض از آن شخص بگریزند و زرد یک او نمایند و چون هفت روز هر روز و زرد و حبه مغز سر آنرا با سر
 تازه بنوشند منع سفیدی موی میکنند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء اندلس و آب پیاز و عسل جهت رفع داء العناب مفید
 و جالوس و طبیح آن جهت نفیس و مقادیر نافع و ضاد خاکستر استخوان آن مطالی خزان و سرکن آن از بید و نم تا بکوبد و
 شربا جهت سلس البول و بول در فراش و تطویر بول آن در چشم جهت حل تشامره و طای خون تازه گرم آن جهت رفع
 کلف و بیهوشی و بیهوشی که آب سچ از آن قرص کند که در سر باشد و مسکن درد های کهنه و خوردن خون در سبب آن جهت قوی
 امعاء و سبال در رفع موم و کوبیدن که چون بچه تازه و زائید آنرا با عصاره بنفشه و خون آنرا در ارچه بکوبد و خشک نموده نکاهند از آن
 و عند الحاجة تدوی آنرا با شکر مرصعه مطلقه که آنرا ام الصبیان عادت شد و باشد حل نموده یا آن غلظت بخورد و عند الحاجة رفع
 مرض آن میگردد و طای به آن مانع اشتیاق مرد و بختن آنست و پوشیدن پوست آن مسموم بدن و معدن اسهال آورد و در
 اده آن قاطع بواسیر و مانع قاعیر بر و دند در بدن و موی حرق آن حایس خون همه اعضا الشیاء محروم از آنرا و در سبب
 آن کاشی و سرکه و اما و مغشوش و ماست و بختن آن اشکار آب گرم و شربت و خوردن آن با روغن و کفنه اند و بهیشتی نافع
 نیست اصحاب رجوع عصاره را مگر لحیم از لب و آهوی زبر که ایشان را نعلان طای با این و بختن عصاره اللؤلؤ و درین مورد
 از آن جمله اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و عصاره مقال آن را در اشامند جهت نفیس شدن کوبد و مفید و بختن
 بخور آن را پاک نموده و در سبب و بختن آنرا و با روغن کف سرخ طلا نمایند جهت رو باییدن موی موثر است و کوبیدن
 نکاهل اشک کعب آن جهت رفع چشم و موی و کوبیدن آنرا کوبیدن تعلیق فرد و چشم آن باعث هبیت در نشانها است و در سبب اخراج
 و دهن و طبیح و تغل به آن در قریب دین ذکر است

 * **ارنب بحوری** * بیوفانی عشر و ش و زده موی که سالیانست * **طبیعت** آن حیوانی است طبع فی کل مانی
 و سرخی مایه آن چیزی سبز شبیه برک ایشان و در راز و نیک می باشد گفته اند حیوانی است و در مانی از بید و در
 مانی ماهی * **طبیعت** آن بسیار گرم و حاد است * **افعال** و خواص و منافع آن تا کستر آن جانی بصورتند آن و
 فساد کوبیدن آن بیهوشی و با با فتم انیر و سیرند موی و همچنین طای روغن مطبوخ آن و طای خون آن جهت کلف و بیهوشی
 و خاکستر موی آن با پیه خرس جهت داء العناب بغایت مفید و همچنین بختن آن را این طای آنرا جهت کوبیدن زهر و
 از هر سر و ع اللؤلؤ و عصاره قاعی و جمع بطای و عصار البول و عصاره سبب و سر و قاع و

نقدی اندک رقیق صفراوی و یرقان هاض شود و اگر بول نکند اندک شبیه بارغوان باشد و بول و مری گوشت متعفن از بدن آن
برای دفع صفراوی مخلوط با اندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ و لا و خوردن ملائم برک خبازی و آشامیدن شراب
صاف و رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نگذرد باشد پس خوردن آبلبن آب مطبوخ برک خبازی و آبغ آن و بیخ مریم گوشت مقدور
و اگر طحال و خوردن سرطان فوری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن شعمو تبا یا قطران یا ماء العسل مقدور و اگر طحال و اگر
احتیاج به صل شود فصل نماید و تنظیم بطن نماید بقیه و اسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق و علامت هر صاحب آن آنست
که مکرر و نه تبا و اگر از شنیدن نام ماهی اول پس بدین آن پس خوردن آب آبلبن و خواب دیدن و خواب رفتن آن
* ابروسه * بفتح اول و ضم رای هندی چهار نقطه و سکون و از و فتح سین مهمله و هاء را آخر لغت هندی است و اگر با نسه
بفتح بای موحد و و نسه بفتح و و و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و هاء را آخر نیز نامند * ماهیت آن نباتی است
که در هند و بنگاله بسیار میشود و ما بین شجر و گیاه و بیلندی و در ذرع و زیاده بران و اگر که آن شبیه برک بید و اندک مرصع و اران
و شاخهای آن بر کوه و چوب آن مفید و اگر از آن خلال میسازند و کل آن بیشتر مفید و بعضی مرغ و بنفش نیز میباشد و
آتش چوب آن تنه میباشد و از زغال آن با نورد میسازند * طبیعت آن گرم و خشک است در اول و کوفته سرد است و
کل آن را سرد نوشته اند * افعال و خواص و منافع آن کل آن جهت دفع دفع صفرا و تسکین جلد و خون رسوزش بول
و ناریت آن مفید و گوشت بیخ آن جهت سرفه و ضبط النفس و دیورتیهایی بلغمی و صفراوی و غلیظان و قی و یرقان و حرقة البول
و قروح میجاری بول که بدین سوزاک و بفارسی سوزاک نامند و گفته اند تب دق را نیز مفید است و ثمر آن بمقدار چیز صحرایی
که بدین کوار چنگلی نامند میشود و سوزاک و تخم های آن و بزرگ کوبند تعلیق آن بویگری اطفال جهت سرفه ایشان نافع است
* آرید برید * بدل و کسر رای مهمله و سکون بای متناه تحتانی و دال و فتح بای موحد و کسر و او سکون بای متناه
تحتانی و دال هندی نفعه * ماهیت آن درانی است فارسی مانند یار شکافه که از سیستان خیزد غافقی و در هند بقلادی
گفته اند شایان که آن بیخ دلبوس باشد که موس احمد بریست و انطاکی گفته که بیخ موس سفید است که بفارسی موس
آراد نامند که زینتی صبارت از آن است * طبیعت آن بسیار گرم و حاد * افعال و خواص و منافع آن جذاب و
جانی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مد رجیض مقدور شربت آن نایک گرم است

* فصل سبک * الالف مع السین المهملة

* اسارون * بفتح هاء و سین مهمله و الف و تخم رای مهمله و سکون و از و نون لغت سریانی است بیونانی سرابون و بدیندی
تکر نامند * ماهیت آن بیخ گیاهی است پر کوه و اندک طولانی و کمی زرد رنگ از زرد چوبه باریکتر و قوی تر و نیز دیده
شده با ریشها و عطرب و ثقیل از آنچه و لذت و بعضی اغیر مائل بزردی و منبت آن چنگاها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و
برک آن شبیه برک نیل و ابلاب و از آن کوچکتر و مائل با سست از و کل آن بنفش و در زیر برک شبیه بکل بنک و تخم آن
شبیه بقسطم که کا و چوبه نیز نامند و نوعی از آن را ساق بقدر و رمی و مد و و برک آن مانند قنطور بون دتقی و بالای ساق
آن بر شعبه بعضی بالای بعضی و در اطراف شعبه ها چیزی مانند اندکهای کدوم و در جوف آن چیزی زغی و بیخ آن بسطری
مختصر و گرم کوه و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برک آن مانند برک نوع اول و اغیر و صاحب و شاخهای آن پراکنده و
باریک و برانجا و میچند و کل آن بزرگ و بنفش و شراب آن مانند شراب کمر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن ساری

دری از زمین در آن گره و تکیه دومی و تکیه و تکیه را این اعم مخصوص است به دفع کرم و کوبیدن مارها در زمین و ابرک از همه
 انواع از دره و تر و ماته های متعطر و روی زمین و کل آن بخش و بیخ آن نرم و بی گره و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریست و منبت
 آن کرمهای ماده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول است که از فزونی و اخلاط و غلبه و شام
 بخیزد و خوشبو و تند رائحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بگردد و مستعمل به آن است طبعیت مجروح آن در آخر
 کرم کرم و خشک و بعضی در کرم کرم و در کرم خشک گفته اند * افعال و خواص و منافع آن ملط و محل و مفتوح
 و مقوی و خنقی و دماغ و اعصاب و معد و جگر و معده و کبد است از اخلاط بارد و غلبه باطله مستتریه و آتش میدان آن بهیاست
 زیاد و به مناسبت جهت امراض بازده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و ناله و احتراق و تشنج امتلائی و خلد و تقویت دماغ و
 تسخین آن و اعصاب و مداخل ایشان کتب رحمت لسان و مخصوص با ماء العسل و جهت تسکین او جاع باطنی و استسقاء و بر تان
 سدی و در کرم و جگر و معده و تنقیه آلات دول در رحم از رطوبات نوحه و نفوس رده و تنقیه شک کرده و منانه و تسکین درد
 آن و عوارض و احتباس حص و ریح مفاصل و در کرم و عرق انسان و قمر منافع مخصوصا که جهت این امور و ماده و آیه
 انکو ریح با تله باشد که بازای مرده متقال از آن چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر شتر و گوسفند جهت تقویت با و
 می رود بین و مرطوبی و تسخین و تقویت معد و کبد و اخراج رطوبات نفعه با در و در کرم متقال آن با ماء العسل مسهل است
 مانند خریق ایض و بوفیدن روغن آن دانه جهت تسکین و اکتحال آن جهت امراض غلبه قریه و در آن جهت کوبیدن
 عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه و دوشیدن ابر کچران و پشت زمار جهت نعو ط مجرب و اهل عسل را عقید آنست که چون قبل
 از بروز آبله نیم درم آنرا با نمک برنج بپوشند آبله بسیار کم یو آید و مجرب دانسته اند و از جمله ادویه است که داخل کوبیده
 میشود در خوشبوئیها مضربه معام آن مویزج مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدلی آن موزن آن ریح
 با زنجبیل است یا نصف آن خولنجیان و نصف آن ریح جوارش امارون و شرباب و عرق آن در قرا با دین ذکر است

* اسد بفتح هـ و زه و معین مہمله و سکون دال مہمله بفارسی شیر و بھندی یا کبہ نامست * ماہیت آن حیوانی است مشهور از
 جمله معا طبعیت آن کرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن گوشت آن در هضم و مویزج شجاعت ضداد به آن
 بر کسر و کچران و انوشین و تصف و مقعدا مقوی جاع و طلالی آن جهت طلب و فطران بار و عن نیم انجود و استعمال جهت
 نعو ط معدیل و طلالی به روز مؤ آن بریدن یا عت کوبیدن معام از آن شخص و ضماد به مایین و چشم آن بر روی مویزج است
 در نظرها و سطو کوبیدن کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و با د است چون بشکافند آنرا و با بر و مرغ و منه تکی طبع خود
 خشک کنند و بر روغن زیتنی چرب کرده با آب کرم نماند تا بپوشد جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و نفص و وجع ظهر و بواسیر
 و درد جگر و رحم بغایت مؤثر و مفید است و زهره آن مقوی با صردا کتخالا و آشامیدن بکدامک زهره شیر و با زرد زهره مرغ
 نیم پوشت جهت کمی که آنرا از زبان بسنه باشند کوبیدن مجرب است و وقت استعمال آن در حصین هلال ماه شرباد است اند
 بر کوبیدن جالوس بر پوست آن جهت رفع نفوس و بر اسیر مجرب است و ستن پوست با موی آن بر کوبیدن اطفال پیش از بلوغ
 جهت از آنه صرع و بخور موی آن جهت کوبیدن معام و دفع تب نومی نافع و کاشتن قنطاریه از پوست آن در میان صندوق
 ریختن مانع کرم زدن آنها است و اگر کرم در میان صندوق موجود باشد با عسل قتل آنها است کوبیدن چون زبان آنم خشک نباشد
 و قله و باطنی از آنرا با نباتات ما اهل و عصا حب ضیق النفسی یا در رطوبت بخورد و با شفا یابد و چون بیستی شرباد با عسل و روغن

ما هیئت آن چیز است مفعول از فعلی و معنی آب هوای خالص است که با اندک موده و کم رنگ تر از آن بعضی مخرج شکفته اند که مائل بر زردی و صنعت آنرا طریقی بسیار است از آن جمله آن است که بکبریک سفید آب قلی یا قلی و سرب را در تابیه سفالی کرده و بر روی کوره آتش می ریزند و خاکها که اولت و کدورتی ندارد بر آن می افتند و با کفچه آفتنی بر مژنگ تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرختر گردد پس مود یکی کرده و بر روی کوره کلاه اندازند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا سرخ شود و بقایت رنگین گردد * طبیعت آن سردی آن کمتر از اسفند است که حقیقتا آب نامید و خشکی آن زیاد از آن * **افعال** و خواص و منافع آن محل و جانی و منفی زخمها و منیت لحم طلاهی آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت سردی دادن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و بریدن گوشت زائد و مرد و قطع بدن حیوانی آن رجعت میلان خون و موی خشکی آتش زخمه آن بایده و آب برک با و تنگ جهت ترخه امعاء و در ورم موده آن بر قویا بعد مالیدن آب برک هم مفعول و تکرار آن باعث زوال آفت و مفعول از مضموم قتاله است مدارای کسی که آنرا خورده باشد قریب بدن او ای احبیل است و ان شاء الله تعالی در احبیل است خواص آمد و مرهم آن در قرا و باد این ذکر یافت

* **اسروزیع** * یعنی مزره و سکون بین و ضم را و مصلحت و سکون را و در ضم بین مصلحت * **ما هیئت آن کرم** است که در مزره زارها و در یکزارها بهم میرسد * **افعال** و خواص و منافع آن ضایع است و منافع و در ضایع التام عدد * **اسطوخودوس** * بکسر میزه و سکون بین و فتح طاروی مصلحت و الف و فتح بین معینه و الف را که در م و سکون یا ف مصلحتا تختانی و بین مصلحت لغت یونانی است و عبری مغرب است و مطلب العقاب الابیض * **ما هیئت آن** این بیخ آبی است که کوچک اند که مفر و ش بر روی زمین برک و شاخهای آن شبیه برک و شاخ نخود و کل آن ریزه و بندش و این آن مستند بر شاخ و ترب شامی منشعب بشعبهای سیاه صاب مانند شاخ حیوانات خشک بعضی در بعضی و شمع بیخ آن با قیوضت منبت آن ناله از برف نشین و مواضع سایه این بیخ تر شده که در مازن از آن لیس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن * **افعال** و خواص و منافع آن بیخ آن قابض و سفت قروح و جایی بطن و مدر و بوله چون با شربت بخورشانند و یا با شربت و چون نرم نگردد و در زان و در ترقو و کشته باشد یا صلاح آورد در قطع نرف الم ناه و لیکن بسبب صلاحیت بدن شواری گوید که مضره

* **اسطوخودوس** * یعنی مزره و سکون بین و ضم را و مصلحت و سکون را و در ضم بین مصلحت * **ما هیئت آن کرم** است که در مزره زارها و در یکزارها بهم میرسد * **افعال** و خواص و منافع آن ضایع است و منافع و در ضایع التام عدد * **اسطوخودوس** * بکسر میزه و سکون بین و فتح طاروی مصلحت و الف و فتح بین معینه و الف را که در م و سکون یا ف مصلحتا تختانی و بین مصلحت لغت یونانی است و عبری مغرب است و مطلب العقاب الابیض * **ما هیئت آن** این بیخ آبی است که کوچک اند که مفر و ش بر روی زمین برک و شاخهای آن شبیه برک و شاخ نخود و کل آن ریزه و بندش و این آن مستند بر شاخ و ترب شامی منشعب بشعبهای سیاه صاب مانند شاخ حیوانات خشک بعضی در بعضی و شمع بیخ آن با قیوضت منبت آن ناله از برف نشین و مواضع سایه این بیخ تر شده که در مازن از آن لیس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن * **افعال** و خواص و منافع آن بیخ آن قابض و سفت قروح و جایی بطن و مدر و بوله چون با شربت بخورشانند و یا با شربت و چون نرم نگردد و در زان و در ترقو و کشته باشد یا صلاح آورد در قطع نرف الم ناه و لیکن بسبب صلاحیت بدن شواری گوید که مضره

میباشد و آنچه در لزجهای صفت مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جها نگیر نگارالنگاله میروند خشک بهی میانه تیره
و بعضی سفید مانند ک بتهشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مانند بزرگی است و نوعی از اسطوخودوس
میشود که دانه های خروشه آن با شان باریک اند ک بلند و بی زغب و اغیر و در بوشیه با نیچه ذکر یافت بلکه تند تر و لیکن
خروشه آن دین دانه که چه اند و میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در درجه اول و درد ورم نیز گفته اند و این اصح است
غیر ما چیز تازه قوی الراحه و تند طعم آن و شیخ الرئيس را بنی تلمیذ گرم و رازق و خشک در دوم گفته اند و مرکب
از جوهر ارضیه بارد و ناری لطیف و شیخ د ارد گرم در آخر درم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی
و اجزای بارد و آن کمتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضیه بارد
و ناری حار لطیف * افعال و خواص و منافع آن محلل و مطلق و جالی و مفتوح سد هاب قوت جزو حار لطیف خود
و با قوت بلغمه جزو ارضیه بارد و مقوی بدن و دال و دماغ و احتیاج و جمع قوای فاعله و باطنی و قوت ملک کره و مفکره و مصفی
روح و مفرج وجهت امراض سینه و معال و نزلات و سایر امراض غلبه و علل عصبانی بسبب افعال ملک کره و بقوت مسهل و
دافع خود اخلاط فاسد و بلغمه و طبع و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی
و طحال و معاری جول * امراض الکرامی و غیره آشامیدن یک رهم آن بتهائی جهت ریشه دماغی و در وارس و حادث
از ضربه و سقطه و نزاع دماغ حادث از ضربه و سقطه و تنگیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن
بتهائی و یا با شراب لیموی تازه جهت آنکه با وجود آنکه مقطع و مطبق است جایس الخره و مقوی معد است و ملک آشامیدن
طبیع آن با ماء العسل و همچنین اسهال با آن نافع است جهت جرع و ما لیخول و اجنون و نسیان و جعود و شش و وسواس
سوداوی و استرخا و تشنج و طب امتلاقی در عده و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع جهت آنکه استقراغ سودا و تنقیه مین
نماید نفوس دماغی و رطوبات مزخیه را و مانع عفونات را و تصاب نوازل است با عصاب و مقوی و مستح آنها است و تقویت
میشود دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغی را و همچنین ما یکنما جرم آن با ماء العسل و بدستور گنگنه یعنی مریدی کل
آن با شکر یا عسل چون هر شب آن مقلداری یا شامند که مقداری که انتقال کل اسطوخودوس در آن باشند و ملک او مت بران نه ایند
امراض ملک کره خصوص وسواس سوداوی و غم را با کل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقر قرحا و سکبیه جهت صرع و همچنین
با تخم حنظل مزوج نموده استقراغ بد آن نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه متعین معده بودن صرع بلغمی و
سوداوی را نافع و یک گرم اسطوخودوس سوداوی با یک گرم ایا راج قیقا بتهائی ریشه و اختلاج را نافع است و ملک او مت آن ناسی
و بشیر و زردیل ستور آشامیدن طبع آن با ماء العسل و معطر آن بتهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع جهت
تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضما د آن در هر جهت نسیان و جعود و شش و وسواس و چون بپزند از نذرش
تواریس آب انگور لیکن اسطوخودوس را در زخمی و سر آنرا محکم بسته شمشه بکن و نکه که تا برسد پس بیاشامد صرع
از آن با عاقر قرحا و سکبیه نفع میبخشد آنرا نفعی بین و گاهی بعرض آب انگور و سر که میکنند و درین هنگام چون یکباره در سر که
محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر ازین سر که سکبیه شگری و یا عسل یا سارن زان سکبیه بکنند و قیه یا در وقتیه
با عاقر قرحا و سکبیه استعمال نمایند بهتر است و یا لیمو اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فساد
روده بلغمه با ماء و مقوی و مقوی و محال کل الشتر و ریا ح دسل و مطلق از راج آن و کوبند که چون آنرا با نکه

و چون در طریقه مایا حاد است از سود این سدر اوی و با پاچه برده یا پاچه بزغال جهت دوار و مندرج حار و خوار و مندرج سرد و در روزه و سل و معال و با کشک الشعیر و ماش مقطر جهت ذات الحجب و حبس البول و حرارت آن و حیات حار و تسکین عطش نافع و تفصیل اعلیٰ به اسفنا خبیة و الوان آن در قرابا دین ذکر یافت

اسفلیناس بکسر همزده و سکون سین مهمله و فتح فا و کسولام و سکون یای مثناة تحتانیة و فتح نون و الف و سین مهمله ماهیت آن از ادویه مجهوله است جالینوس آنرا قناری دانسته و مالیقی غیر آن و گفته قناری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن را همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسفلیناس است و در یسقوریدرس در ثالفة نوشته که آن گیاه است شاخهای آن طولانی و میوههای آن برکهای طولانی شبیه بزرک تسوس که بلبلاب کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب و کم بود و کل آن ثقیل الراضی و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کرمستانها و رنگ لاخها و افعال و خواص و منافع آن آشامیدن بیه آن با شراب جهت زحیر و بیچش و رفع حموم جانوران زهر دوار و ضاد برک آن جهت ترویج خبیثه عارضه در بستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوار امن بتجربه نیارزیده ام را اختیار نکرده

اسفنج بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم میونانی صیدر فار بیری زید الطری و سحاب البحر و غمامه و غیر و نشافه و صوف انجمین و هرشفه و بقاریسی ابر مرده را بر کهن و نشکر دکا در آن و بھندی موا با دل و بترکی بلوط نامند **ماهیت** آن چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر میآید و آن در قلع میباشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن کشاده و نرم و شبیه بندر پیرسوراخ است ماده کوبند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن منغیر و تنگ است نرمانند **طبیعت** آن کرم دراز و خشک در درم **افعال و خواص و منافع** آن متخل و مجفف قروح و جروح عقیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نرف اندام و التیام زخه های کهنه و مفتوح افواه مروق چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه مزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بکند و التیام دهد و با تخاصی قطع نرف الدم کند از موعده و بکه باشد ضاد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخه ها و زور خشک آن مجفف قروح عمیق و همچنین کد اشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگر چه عمیق آن نرمد جهت آنکه با وجود قوت مجففه قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آن جهت منع نرف الدم و التیام زخه های تازه و بترور زور تازه آن بتنهائی یا با پنجه یا با ریشه کتان سوخته جهت نرمد یا بس و جلای بصر و فتح افواه مروق مضمره و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقدر البهره و بایزیت آلوده کرده یکسر آنرا با نش برافروزند و سرد بکر را بر موضع قطع یا بپا که خون از آن بند نشود بکند و آنرا که حرارت آن بد آن موضع برسد و داغ کنند آنرا که ساکستر آن بد آن ریخته شود در ساعت غن را بند نماید بسبب چسبیدن و گرفتن آن افواه مروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن بروغن زیت که چرب نموده بپوزانند و خاکستر آنرا در زور نمایند و شرب آن جهت نرف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آن را بغلریکه توان فرو برد بخیاطه ابریشمی و یا ریشمانی مضبوط بسته ببلع نمایند و سرخیاطه را بدست بگیرند و لخته صبر کنند که جذب رطوبات گردد باید کرد بعد از آن خیاطه را بکشند که از کلویرون آید قسمی که کلویرون را خراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد ببلع است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بر روغن زیت چرب نموده بکند از آن تا عرش بشورد میکشد آنرا و در مصر کا در آن آنرا در

خشن تر از پوست مفتقر است و عذای ورنل انحصاری بری است و مفتقر هم حیوانات برین مانند عذایات و هم ماهی دریا مفتقر
 و گوشت از نمل تساج است که نهنگ باشد برب و نهیل بیضه میکند و آنچه در آب میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ
 میماند مفتقر و آن غیر ورنل است زیرا که مفتقر و چنانچه ذکر یافت در نهیل و زرد یک آن میباشد ورنل دریا و نهنگ و مفتقر
 با ورنل گشت در آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی پوست آن املس و بعضی گوشت نلس دارد است و مر ورنل
 پهن ورنل آن ابلق از زردی و سبزی و پوست آن خشن و درشت ربن نلس و این جمیع گفته که مشاهد کردیم من در ورود
 آن بعد صید و شکارتن آن عذایات متغیر نشد و هم نهفته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آنرا
 در خصیه مانند خصیه خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آنرا در فرج است و تخم میکند از زیاده از بیست
 عدد و در فن میکند آنرا در رمل و تکمیل نام حیوان بحر است و زمل گرم شده از تابش آفتاب و صاحب جامع گفته مفتقر و تحقیقت
 آن چیزی است که این جمیع ذکر کرده در عضو مایه نت نمیشود در دیار مصر مکر در بلاد نیوم و از اینجا ظاهر میگردند و اکثر
 حیوان در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب کرختنه خشکی می آید پس بر آن طغیر می یابند و مکرر آن
 و بعضی گفته اند که نه یا نه میشود مفتقر و در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای فارس و ابوالقاسم هبل الرخس نمایی
 گفته که مشاهد کردیم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بمفتقر ورنل حیوانی طولانی بود سرای دنیا به بقدر و ذراع
 و عرض از کمتر از نیم ذراع ورنل از زرد مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نر است که قوی و تخم است و گوشت غیر معام
 آن مدتی میباشد و من گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن نابا صفتان و متغیر نشد بود و اصل آن بلاد گوشت آنرا
 با حیدر ذات مانند سر که و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال نمیشد و آن بسیار مقوی باد است بحدی که ساکن نمیکرد
 مگر بخوردن کاه و عدس و در وقت صید آن نمل ربیع که هنگام تهیه و سفاد آن است و باید که قبل از جدا شدن نمل و باید
 که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است و همان روز که صید نمودند ذبح نمایند و الا بعد آن کداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف
 میگردد قوت آن پس سر در دست و پای آنرا اینند از نمل و دم از دم آن و از ربیع نمل که قوت بسیار در دم آن است و در
 ذکر آن پس شکم آنرا بطول بشکافتند و آنچه در جوف آن است سرای کرده و خصیه و بیضه آن بر آورند و پاک کرده و پاک کنند
 و موضع شق را در دخته معکوس در موضع معتدل اهورایا و بزند تا نیکو خشک گردد و از نساد مفتقر طبع است و باید که در
 ملاء بید یا نعل متخلخل گذاشته و با و بزنند زیرا که موش و امحیت بسیار با تخم آن است اگر آنرا آریزان نکنند بقسمی که موش
 خود و او آن نتواند رسانید و اگر در غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود و او را رسانیده تمام تخم آنرا میخورد و بهیچانکه
 قویترین گوشتها و اعضای آن در قوت به کمرگاه و ناف و منبت دنیا و کرده و خصیه آن است و همچنین نهنگ آن مواضع
 قویترین نهنگ مواضع دیگر است مولف نمیزد و موش آباد در خانه بکه زار و بکشد و آنچه در زمان خواب شیخان آن و نه صوبه دار
 بنگاه در خلد مت عمه ایق و خود میل حکیم علی نقی خان مخاطب بعلیر افغان ثانی قدس سره مشاهده نمود که از نمل صید
 کرده آورده بود نمل طول آن تخمینا در ذراع عرض آن نیم ذراع و دم و منبت رهای آن کورتاد و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغیر
 و نر پوست آن مانند نلس چیزی نموده و در آن آنکه از آن نلسی جدا کرد و در نهیل ازین نمل صید شده که آورده بودند و بعد
 ازین نمل در ملام آباد نیز شنیده شد که میشود و هم میرسد ولیکن از کسانیکه تخم و نهک آنرا استعمال نمودند و سوا من چندانی
 مسموع نگردید  طبیعت تازه و بزرگ بود آن گرم و تود در دم و بعضی قریب از نمل گفته اند ورنل سرد آن گرم در سوز و خنده

در اول گفته آن در دوم **افعال و خواص** و منافع آن خوردن گوشت آن جهت تالیم و لغو در مفاصل و گزاف و لغو من و ارجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تخمین بدن و تقویت باه و مغلب و در امرباه و آوردن لغو و اودار و رمی بدن می ماند نموده اند که شاید بهلاکت رسانند خصوص که با عمل و با باطبیخ بدن و شراب و لبن و زیت و زرد قنم مرغ و لیمو و شست و یا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند و بتخصیص گوشت مواضع مذکور و ریه و ذکر آن و شاید در بلدان خارجه یا بسه و بعضی امزجه چنین باشد در بلادیکه هوای آن حار و رطوب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند و بنکانه تگون یا بد بسبب کثرت رطوبت و مصلح آن را چون بگویند و بزرد قنم مرغ لیمو شست یا تخم جرجیر سائید یا شنبلیله بخورند و همچنین نمک آنرا خصوص نمک پیله و سره آن یا در چینی موده و بزرد قنم مرغ یا شنبلیله جهت تقویت باه عظیم الفحل زیاد از گوشت و ریه آن مهر بارش گوید طلای خون آن با هلیج و آملج تغییر رنگ و برص میکند و گفته اند که سقنقر را انسان را میبرد و اگر آب میکند اگر نبات در آب میرود و اگر نبات بول میکند و در بول خود میغلطد و چون چنین گردد و رعایت انسان میبرد و اگر انسان هبقت کرد و در آب فرو رفت قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطید سقنقر بر پشت افتاده میبرد و انسان صحت مییابد و این خاصیتی است عجیب بر تقل بر صحت آن مقل از شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج رس و فصل و بلد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یا بسه خصوصاً که بی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بر مصلح آن عمل و بدل آن ممکنه صید او تضییع خشک و اکوهی و جمعی گفته اند خصیة الغلب است و اصلیند ارد و جوارش اسقنقر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

* اسقنقر یون * بضم هزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون و او را می مرحله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیة و سکون و او را و یون و آنرا اسقنقر یون بحال ف هزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحبه و معروف بشوم انکلب و هیر صحرائی است که بقا رمی میگردانند * ماهیت آن دو صنف میباشند صنف اول کوچک و بی دانه و پوست آن از ان جد انیشود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و آن را اسقنقر دیون حبلی و مصری و کوات بری نامند و برگ آن ریه و اغبر و کم عرض تر از سیربستانی و کل آن مائل بسرخ و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیربستانی بحسب شکل و برگ و یک دانه و طعم آن تلخ و لطیف تر و با عطری و حکیم میر محمد مو من گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرگ ساق و کل آن سفید است * طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت و باقیه * **افعال و خواص و منافع** آن محال و جالی رمد و بول و حیض و تریاق و زهرها و در جمیع افعال قویتر از سیربستانی و انشاء الله تعالی در حرف الفاد و ثرم مشروحاً مذکور خواهد شد مقل از شربت آن تاد و در هم بدل آن ثوم الذکور گویند غصص و منخال آن در افعال مذکور بهتر و ضمق و انفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مبهی میبرد و مزاج است

* اسقنقر یون * بضم هزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون و او را می مرحله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیة و سکون و او را و یون لغت یونانی است بمعنی مزبل الکفا و بمعنی کاری السوزن نیز گفته اند بجهت آنکه کدازند و زائل کنند سبزه است و اصل اندلس افربان و بمصر مشهور و یکف السراست و بشیرازی و زکی دارو نامند * ماهیت آن نباتی است بی ساق و بی غرشته و بی ثمر منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مشرب مانند برگ بسفایح و طرف اسفل برگ آن مائل بسرخ و مزغب و طرف اعلا آن سبز و از یک پیله و روئید و بهتر آن سنگین مرغ

آن است **طبیعت آن کرم در اول خشک در دوم و ما حیثی که کرم در دوم و خشک در سوم بوده** **افعال و خواص**
و منافع آن محل و مطلق و مفتوح و مد و ممتد و جهت مربع و رتاق و در تان و طحال و امراض جود او و طوبی و عباد ایتدیل
دیسقورید و من گفته که چون با غیر بزرگ و چهل روز به مانند و بر طحال ضا د نمایند تحلیل دهند آنرا و چون بسایند و بشراب
بیا هانند جهت تراق و بر تان و تغذیت حضا که کرد و مانند و تقطیر الیول نافع رکفته اند خوردن آن چهل روز یا صمد دافع
ورم موز است و مجرب و تعلیق آن مانع آهستی و سوزار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشت آن ماه
بیا شد مقداره شویب آن نامه در هم رها الخاصیه مضرب مصاحم آن صمغ عربی و مضر مثانه مصاحم آن عمل بدل آن پوست بوم
کبود و کوبند در وزن آن کاذ ریوس و کوبند مرجان سوخته و محار ریخت آنرا به کبریری دانسته و شیخ الرئیس نیز باین معنی
اشاره نمود **در مفودات ثانوی که قیل انه نبات مخمری نیست فی المكان اکثر الی و قال نوم انه ضرب من الاسفیل و قیل**
غیر ذلک و بالجملة از ادویه مجهولة الماهیه است

اسفیل **بکسر سیمه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای منبأة تحتانیة و لام لغت یونانی است و اسفیل و اسفیلانیز**
کوبند در بعضی لغات اطمینان و بعضی بصل الغنصل و بصل الفار و بصل البور و غنصل و غنصلان و بدار و من پاد و شتی و بیا و موش
جهت آنکه کشند موش است و بدهند کانه و کندی نیز مانند **ما هیبت آن بعضی است شبیه بیا و از هر دو می شکل بزرگ**
و کوچک و جلی و بری می باشد و بزرگ آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد و سا جان بانه اکثر نبات آنرا
جهت استحکام و سختی بر یسان تار و بود کویا من در وقت بافتن می مانند و برک آن شبیه ببرک زنبق و سوسن و زکس و اسفیل و کدنا
و بلند تر و عرض تر از آنها رسانی آن می تجویف و غیر مائل بزرگی و از بیا و آن ساقی اندک عریض بر می آید و بر سر آن گل های
سفید طولانی و وسط گلها سفید و هر گلی مشتمل بر شش برک و در وسط آنها خطار غوانی طولانی و در وسط گلها پنجه نامت حد
تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی شکل اندک پس زرد رنگ و بعد خشک شدن سیاه میگردد و بوی آن فی الجملة
شبیه بوی گل نیار و رنگی بعضی سفید مائل بسیاهی و تخم آن مانند تخم بیا و بزرگتر از آن و بهترین آن است و بوی آن شکل زرد
مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حلاوت و تلخی متوسط و بزرگی و کوچکی **طبیعت آن کرم در سوم و خشک در دوم و ماضوت**
نفاذ و در طبیعت مجرعه و مقرحه و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع آن جهت اکثر امراض سرمانند**
لیشرع و صرع و مالمش و شقیقه و د و سوزان و سبب و دوار و سرد و اختلاج و اسهال و نالی و لقو و و سبب و تقویت
باصره و حلاوت آن و منع نزول آب در چشم و در کوش و شقیق اندکس و مرده کهنه و در و خشونت سینه و تقویت حلق و رقیق اندک
و تقویت معد و هاضمه و کواریدن طعام و دفع استادن آن بر سر معد و بر تان و استفا و صلابت طحال و منغص و وجع معادل
و عرق النساء و تغذیت حضا که مانند و عرق الیول و ادرا و حیض و امقاط جنین و قروح باطنی و ارجاع اعصاب و در اعاد العذاب و جذام
و تفتیه اعصاب از اعلاط غلیظه از جهت نافع جهت آنکه جالی و هضم و ملطف که موصوفات غلیظه و جاذب فشری از عروق بدن و ملطف
و محال و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصاً مشوی آن که یا هضم مقدار آن نک و قد روی روغن سرشته و یک مطلق و نیم آنرا داشته
بخورند اجهال نیکو میسر ماید و امراض مذکور را مبد **امراض الراس** خوردن یک مثقال مشوی آن بتهائی و بیا
شراب عسل و بیا با عمل جهت دوار و سرد و صرع و مالمش و شقیقه و دوار و سرد و صرع و مالمش و شقیقه و دوار و سرد و صرع
و شریع و تهائی و بیا با عمل جهت دوار و سرد و صرع و مالمش و شقیقه و دوار و سرد و صرع و مالمش و شقیقه و دوار و سرد و صرع

و اناقه و تنبه او و مساعد سائید و یا تشن کرم کرده آن آفتل از که لذت آن کم کردد بتهائی و یا باند کی خطمی و قدر قلیلی استن و صبر و مرمکی و مصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسفیل بوزن مجموع باشد بر هر صاحب نسبه و بر عاقین و کین و یا فخلین و یا رکبتین او بعد از تیغ زدن بر ساقین او و کذاشتن محجمه و بر ساقین و کین و یا رکبتین او بیا صغیر فارسی و میوزج از میکه درم و بر ک خردل یک سته کوچکی همه را یک جانم سائید و بار و عن یا حین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود و بر اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون بر ثوایل رشاق عارض از مردی هوا بمالند اصراض الصدر و المعده و الکبد و غیرها چون باد و چند آن عسل کف گرفته پخته و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و کزنگی آواز مغی و چون تشویه نمایند در بیضه مرغ را در جوف یک اسفیل و یک ازند تا نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زائل سازد زمین کیر شدن مرضی را و چون نه تیرا ط آنرا در عسل پخته بخورند جهت درد معد و سوء هضم و تقویت معد و برقان و سرفه کهنه و ربو و نفاس الدم و نفه مد و رنه و مغص و احتباس بول نافع و نه تیرا ط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام و آشامیدن آب بزرگ آن که باد و چند آن عسل بقوام آورده یا شند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون اسفیل را کوبید و نشوده و با آب آن کر سنده را خمیر نمود و بنوشند جهت استسقاء مفید گفته اند چون اسفیل را بخمیر و کل گرفته در زیر آتش طبع نمایند و قدری از پخته آنرا با پیاز و میر کمی و نمک سرشته بخورند مقلد از مه مشقان با چلا و کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نمایند و یک تیرا ط از آن و از ریسه های آن که با هم بکوبند و بنوشند معقی قویست و چون مغز آنرا با سرکه کوبید و در حمام بر بهیمی که بهیج دو زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زیتق بخورشانند تا خشک و نیم سوخته کردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی و درد مفاصل و نفرس و درد کوش و سده آن موثر و با مرم و قلیلی کبریت جهت قروح شعله دار و جرب متفرج و با بس و حله و حزاز و بازفت و حنا جهت بشور یا بسته سرا طفال و ضاد پخته آن با سرکه جهت کزیدن افعی نافع و چون مشوی آنرا با نظرون بقدر ربع آن کوبید و در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چند آن بمالند که خون آورد کردد زائل کردد اند و موی بر ویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جواحت باز بمالند و کوبند بوی آن کشنده مکسهای کزنده است و یا الخاصیه قاتل موش در ساعت چون آنرا بشورد در داشتن آن با خود یاد در مکان موجب هرب سباع و هوام و مار و تم و مورچه و مکس و مالیدن متصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه و اذیت آن و مصلح آن مرد استک سائید و با آب و کوبند چون متصل را نزدیک تا ک غرس نمایند انکور را با صلاح آورد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع و بختن شکونه آن و تخم آن هاین طبع و جهت معص و درد مقعد و درد چشم نافع و چون کوبید و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و یک عدد آنرا در میان انجیر کذاشته بکروزد در میان عسل رقیق بنمیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بکند و بعد از آن آب کرم و یا آبی که در آن بوره جوشانید و باشند بیا شامند دفع قولنج صعب نماید مضر محررین و مکرب و مضر عصب صعب مصلح آن حما مار و معد و مورت غشیان و مقروح و مقطع و صامخ آن قند و نبات و بعضی گفته اند مصلح آن سنگچین و بعضی گفته شیر تازه و شیل و بعضی گفته شرابی که بسنگ تفته داغ نموده باشند و ربوب فراکه و اسفیل که تدهار سائید باشد در زمین ردی شد بد الحرارة حاد و قاتل است و مای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زرد و تخم مرغ و سرکه پخته و سماق و بزور روایات و ممکنه و سفوف مقلد آثار شربت آن تاد و در هم و زیاده بر آن مضر و مهلك خصوص غیر مشوی آن مصلح آن

تذقیف بدن بقی و آشامیدن اشیای بارده و لغایهای مغزی و آب میوه های سرد را برای چوب بدن آن کویند بوزن آن
استفرد بپوش که میر جراحی باشد و قرومانا نیز بوزن آن و مثل و ثلث آن و ج و ثلث آن حیاتا و بیج که راست و طریق خاصی
نبودن و تقویه و خل و مکنجینات و د و اما و دمان و اعزیه و عرعره و اقراض مستعمل در تریای فاروق و لغوات و معاجین
آن با خواص و منافع آنها در قرایادین بتفصیل ذکر یابست

* اسکنده تنکابین معد است کرمهای ریشه گیاهی را نیز نامند و عربی حسب الزام را گویند و آن بعضی مد و در و سیارک اند
و شیرین و بقدر نخودی و برک آن بار یکتر از برک کراس است و زیاد و بر سه عد و نمپا شد و بی شوری کل و در
ریکزارهای قریب با آنها میروید

* اسکنده * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف هجایی و خفای نون و دال و هاء نامند و ای مندی است * ماهیت آن
بسی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک ظاهر و باطن آن سفید مائل بزرده و بهترین آن
ناکوری آنست که بزرگ کرم ناخورده باشد * طبیعت آن گرم و خشک باریک و لطیف و نطفی * افعال و خواص و
منافع آن سرکه و ضیق النفس و درم اعضا و برص را نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و ترویج و تعویض با در
رحم و کسر و دفع قسا و بلغم و مرده و اهل اند از جمله و سایر مقامات بسیار است و این را اندک و دراد و ریشه
بامیه رد و ای زمان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند

* اصل * بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسوانی نامند * ماهیت آن نه آن است که از آن
جعبه مینمایند و در آنها و زمینهای آباد و قریب آن میروید و نورماده میباشد و نور آنرا کولان نامند و تخم آن سیاه مائل با سنگ اری
و زرد کثیر از تخم ماده و گیاه آن خشک و مطبوع تر از ماده آن و شامهای آن باریک و بی شعبه و در عراق و سیاهان و غرضال نیز
از آن میسازند و در سقورید و من گفته که آن در صنف میباشد و صنفی آن اطراف آن قسرو آنرا سقورید و این صنف است و در
قسم نرد یکی می شود و درم با شری سیاه مستند بود و صنف این صنف علی قشور و بزرگ است و تر از صنف درم و صنف سرم آن علی قشور
شامهای آن در سقورید و شازد و صنف اول و این را منجورید نامند و در این صنف اطراف آن میروید و شبیه به سرم صنف درم از
اول طبیعت سرد و صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائى خارا و ناک * افعال و خواص و منافع
آن ضما د آن جهت تحلیل او را م و تحکیم از جاع و سهر و مالتش و تیار است و آشامیدن شرمه و صنف آن بقدر رسد در هم
با شراب موز و جهت قطع احتیال و ترف الک و م رحم و اند و از اول و آشامیدن شرمه و صنف سرم آن بغایت منوم و ذابج در هم
آن مورد سبب و ضما د بزرگای تازه متصل به آن جهت کزیدن هوام و در ابتلا و خفا که شریب آن جهت قطع ترف الک و م و
جمع اعضا و تحلیل خنازیر و رفع مکه نافع است و صفت و معالج آن کفکین عملی و غلابی و روش نموده و صنف و تری آن که
ماده است جهت ابدان قریه و مستسقی و غلابی آن جهت ابدان با بامیه ملین

* اسکنده * بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که لخته انیس است و اصل
ند او را آن را ذاب التحیل نیز نامند * ماهیت آن بستانی و در می میباشد بستانی آن گیاهی است صفت آن زرد و زرد
شام آن در زرد رنگ و درک آن سیه و بزرگ که تر و بزرگ است و مستعمل با همان مغرب است و آنرا بپوش گویند و شامهای
آن باریک و زرد رنگ و شبیه بی با تیر و بزرگ آن باریک و اغبر و بزرگ بری آن کوچک و کثرت بستانی و مائل به سخی و سالی آن

یا شعبهای بسیار پس از روزی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار متراکم بعضی بالایی بعضی خفیه بعضیهای بیخ و لیکن از آنها نرم تر و کوتاه تر و اندرون آنها تنه های بسیار باریک سیاه و ریشه های آن بسطیری انگشتی و رنگ آن مایل سرخی روزی و بسیار تند طعم و منبت آن ریزکارها و کوه های بی ابرو این را با لطیفه الرنیا نامند طبیعت قسم بستانی آن گرم در صوم و خشک در دهم و بری آن در مرد و کمیت از آن زیاد * افعال و خواص و منافع آن بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاخ بیدل ضد برک مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی و بوردن آن مجرب دانسته اند و طلائی مطبوخ مزج آن با آرد جو جهت جمره نافع و نیمه گرم از بیم و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاخ غلیظ و گرم معده و قولنج ریخی و یک گرم آن جهت کزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و کوبیدن خوردن و ضاد نمودن آن انشیان را کوچک میگرداند و جمع مفاصل را مفید و چون با شیخ بالسویه و چند و کدش از صریک مثل نصف آن حب سازند و هر روز در دهم آن را بنفشند ریاخ الشیم و از ابل کد و مل او مت بآن بیشتین را با نکل دفع نماید مفروقه مصلح آن صمغ عربی مقله ارشیت آن از نیم مثقال تا دود در هم بدل آن مثل آن بخورنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قروماناود و صمغی بدل آن عصار و مستعمل در طب بیم و تخم آنست

* اسود سالیخ * نام مار سیاه است و بهندی کالاناکه نامند * طبیعت آن در آخر صوم گرم و خشک و در غایت نجیف * افعال و خواص و منافع آن کف از آن آنچه در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر صمد نموده باشند نشاء استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آنرا برج ملتهب مینامند پس اعمالی که در آن کرده شود نیز حرارت را در آنها تاثیر بسیار است قطار در پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد کوش و مضغه بدان جهت در دندان و دروغنی که در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده باشند جهت جدام و تایل سر یع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کد و باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع انج و طهورس و ذی مقرطین گفته اند که چون شکم آن را از سرتانیه شکافته احشای آن را بیرون آورند و از شامسفرم خشک که با آب غیسانیده نرم کرده باشند ملوساخته محل شقی را در وخته در آتش بیاویزند تا بخته شود پس آن شاهسفرم را بر آورده بر برص تازه ضاد نمایند و یکشنبه روز یکدل آرند پس باز کنند مجرب و آمین اند و له از عهد بن احمول نقل میکنند که استعمال زهره مار در بیم امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب مؤثر و تعلیق سلج الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانند بواحیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره از منی سائل اخلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال بیه آن مانع نزول آب و دمن ورماد طبع آن در قرابادین ذکر یافت

فصل * الف مع الشیم العجیبه *

* اشتر غار * بضم شمه و سکون شین معجمه و ضم تای منماة نو تانیه و سکون رای موهله و فتح غین معجمه و الف و رای موهله و صاحب برهان قاطع برای هوزد را خرقه نموده معرب اشتر خارا است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجیل العجم و زنجیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرانیون و آثاریون بنای مثلثه نیز و اهل مصر لحاح و بهندی اوانت کتاره نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه پیاد آورد و کل آن زرد و سفید و خارهای

[illegible]

میباشد و از آن روز آن عروج و گزند زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آن است که هر کجا میکه در جوار آن روید آنرا
 باطل مازد و منبت آن سنگ لاشها و قلها و هوا حل دریا * طبیعت سدید آن در درم کرم و خشک و با قوت و باقیه و سیاه آن
 را آخر درم تا چهارم کرم و خشک گفته اند * افعال و خواص و منافع سدید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون
 و صرع و توحش و هجده قیراغا آن با شراب قابض طبع و با طبیعت فودنج جبلی جهت اخراج حب القرح و طبیعت آن جهت معر
 البول و گزیدن هوام و اسهال زرد آب و استسقا مفید و صغ آن با شیر مقوی احشای و محال ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت
 تحلیل اورام بارده ظاهر و نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم و مصلح آن شکر و اما سیاه آن جهت آنکه بسیار محرق
 و تند است و مثقال آن قتل و در مشروبات غیر مستعمل و طلای آن بتهائی یا با کبریت جهت جرب و قویا و بیق و باروغنها
 جهت تحلیل مراد بارده و ضاد آن بر جراحات متکله منقی آن و لطورخ مطبوخ آن با سرکه و کو کرد و قیرا لیهود جهت قطع
 نایل موثر و مضغه و طبیعت آن مسکن و جمع اسنان و چون مخلوط سازند با مسامی آن فلفل و مثل آن موم و بودند آن بچند اند
 و جمع آنرا ساکن گرداند و ضاد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین و جمع دندان و با مزاج متکله جهت قروح خبیثه و متکله و چون
 آنرا با حویق خمیر نمایند و با آب و زیت بنوردد ملک و خنجر و درموش دهند میگذرد آنها از صغ آن جهت قویا دندان
 گرم شورده و خاکستر بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند

* اشاراس * بفتح همزه و بکسر نینز آمده و هکون شین معجمه و فتح رای همزه و الف و عین همزه لغت مغربی است و بفارسی
 هریش نامند * صاهیت آن یعنی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و کل آن سفید و هاق اشاراس
 بلند تر و صریحتر و برک بیخ آن قویتر و کل آن سفید مائل به سرخی و ثمر آن مستند و برودند طعم و با عفو است است و لیکن شیخ
 الرئيس در قانون در مبحث قویا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشاراس * طبیعت آن * در اول
 کرم و خشک و محرق آن در درم کرم و درم خشک * افعال و خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت درد
 پهلو و سرفه و برقان حادث از مفرای سوخته و معج و خشونت خلق و چون خورد کرده بیا شامند بول و حیض براند و محرق
 آن مدد بول و حیض و محال ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بیق مفید و ضاد آن جهت جبر و کسر و فتنه و قیله
 و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفته کی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلبین صلابات و بآرد
 جو جهت سعه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و کرم ترا از اصل آن و جهت نفث
 ادم و با ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع مورت سد و مصلح آن سکنجبین و مرخی معد و مصلح آن کلانل محقق و شربت
 آن تا پنج درم و از محرق آن تا یک مثقال و از تخم آن تا درم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است که بید منافات
 دیگر سینه و بیخ آنرا سائید و با آب مزوج نموده مستعمل صفا فان و مرا جان و صندوق و عازان و کفش کران و غیرها است
 زیرا که بسیار لزج و چسبنده و وصل آن مستحکم میباشد

* اسق * بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشه فارسی است و بفارسی او شه و کلبانی نیز و عربی اشج و در شیخ
 بتشدیل جیم و لزاز اند هب و بیولانی انا نقون بغای مثله بدل از همزه را مونیان نیز بعضی گفته و پر نقش نیز و
 بلغت مصر قنار شقی و کلج و بهندی کاند و نامند * صاهیت آن * شیخ الرئيس گفته که هو صغ الطرثوث و ربمایسمی
 لزاز اند هب لان انکوا غل و انکرار یس تل هب به و گفته اند نرم میگرداند و هب را مانند تکرار و بذا دی گفته

و آثار جلد و هماد آن با عمل جاذب خار و میکان بظاهر جلد بسبب قوت جاذبی که دارد الموم غلیج الریش گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکبی فاد زهر سموم است خصوص موی که آن را طبعی قوی نامند و حمل آن جهت اخراج جنین و ادرار حمض و احتیاق رحم و تنه های آن جهت طرد هوا و چون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک هوا برند میکشد آنها را و مرهم آن جهت تحمیل اورام و نفخ آنها و خوردن گوشت فاسد زائید و ریاضت آن گوشت صالح چید مفید و با جمله منافع بسیاری دارد مرهم مرکب با ادویه مناسبه مقدار شراب آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معد و اکثرا آن مورت بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر کرده مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکینج است یا جارشیر یا بر موم و نسج مرهم آن در قرابادین ذکر یافت

* ایشان * بضم حمزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر است عربی است و آن را حرص بضم حاء و سکون راء مهمالتین و ضاء معجمه و غا حمل نیز نامند برای آنکه ثیاب را بدان میپوشند * ماهیت آن انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برگ و شاخه های آن باریک بجای برگ رسته و در آنها چیزها شبیه بگریه میباشد و همیشه تر و تازه و پیر آب و گیاه آن بزرگ و چوب آن سطیر و میسوزاند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند و را نفع دود آن کرب و طعم آن مائل بشوری و قندی معتدلی از آنرا جمع نموده و زمین را مقدار کمی حفر نموده در آنها آتش میاندازند بانی و خار و همیشه سوخته از آن آبی جلد اکشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و با قطعه های بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و غارها و زمینهای خشک و دواب آنرا بسبب شوری نمیشورند بلکه بزرگ شده از آن در میگردند و نیز نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن قلاب و ذرع و شاخه های آن باریک و پوست درخت آن مائل به سرخی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یک طرف آن سبز مائل به بنفش و طرف دیگر آن سبز و تیره و باریک و پوست بسیار در رنگ آن سیاه و هر چه بماند آنرا سیاه میگرداند و طعم آن با شوری و حدت و زبردت آن همیشه تر میباشد و منبت این نیز شوره زارها و در سندان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه این بتما مه بدستور مزید و نیز قلی بعمل میاورند و سفال گران در سندان بعد از طبع ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا مالیده بر آنها میمالند سیاه میگردد و نوعی از آن سفید میباشد و آنرا خرو العصاره نامند جهت مشا بهت آن بآن و نوعی سبز این را غا سول فارسی و یا بس کویند و با آب آن لک را حل میکنند و بجای ملاد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابرقانس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرو العصاره است * طبیعت آن گرم در سموم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص و منافع آن جالی و محرق و منقی و مفتح و مد رتوی و محلل فضول غلیظ و مد ربول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرد آب و جهت استسقا نافع و یکد رهم آن مد و حیض و نیم درهم آن مد ربول و نیم درهم آن مسقط جنین زنک و مرده دود درم آن کشنده و طلائی آن جهت بردن گوشت زائید زخمها و سنون آن جهت بیلای دندان نافع و رمد و وقت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کله و و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عمل است

* اشده * بضم حمزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ما یونانی ابرویون و عربی شیهة العجوز و مسك الفرو و بغاریبی دواله و دوالک و دوالی و بهندک چوبیله و چوبیره و اکسیر و وسیع نیز نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بریسانهای باریک و بهن با هم پیچیده و در رهم با ذله و بر شاخه های درخت بارط و صوف و بر سافرد رختها مکنون میگردد و بهترین آن آنست که

مرد در وی آن غلبه و خورشید باشد و زبون ترین آن غلبه آنست * طبیعت آن معتدل و گرمی و سردی و با قوت
قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت با اثر رقیقی با اعتدال و گرمی کرم در رازل و خشک و در دوم و بعضی کرم و خشک
در رازل و بعضی گفته باز در غلبه الهی است و تخصیص آنچه از رخت بلوط بهم رمد و با جمله مختلف میگرد * طبیعت آن
با اختلاف آنچه در متکون میگوید * افعال و خواص و منافع آن مجموع آن با قوت قابضه و محله و ملینه مخصوص
منبر بری آن و بسبب عطری که دارد ملایم جوهر روح و مغوی آن و بسبب قهقهه که دارد موجب متانت روح و بلط فکته
دارد و زود نفوذ بقلب مینماید پس باین احباب و با الحامیه معوی قلب است امراض القلب را از مایع و سایر الاعضاء اشامیدن
طبیعی آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت خفکان و صرع و تقویت معد و زیاد و رفع
غلبان رقی و تقویت حصاة و روج کینه نافع جهت تلین و تحلیل رقیض آن و معد و از خورشید و کودان و رفع یست آن میباشد
و اشامیدن نفوع آن در شراب قابض و خراب فرق آورد خصص صیان را بر تقویت معد و از زائده نفی و نهش هوام می
نماید و حر آن جهت مداع و شقیقه و صرع و تکرار کردن در آن در بینی جهت مکنه و صرع و اختناق و رحم و شستی
در طبیعت آن جهت تسکین درد ها و اورام حاره و صلابت مفاصل و رجوع رحم و ادراک نمودن حیض و مساعد مستحق
نفسانید آن در آب جهت تقویت اعصاب ضعیفه و مسترخیه و تخوم لینه عاتق بنا گوش و زردی و مایه کتفین و کتفین و این
ورق آلام حاره آنها و تلین صلابت و دفع اورام و تقویت معد و جگر و رفع بل و یونی زردی و در آن جهت سرور و تقویت
منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و تقویت رقیق آن که از رخت بلوط باشد جهت جمره و سردی از چشم
و در آن جهت بل و یونی زردی و در یانیدن گشت نرم بر جراحتات و بدستور ملای آن جهت رفع بل و یونی زردی و رفع
و چون در روز غدهای مناسبه افتد اغماض نمایند و یا بیور شوند و یا با آن جهت رفع اعصاب و تحلیل اورام نافع مضرا عدا
متاع آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن نرم و مانا یوزن آن و داخل خورشید و شامانند از کجه و عاقل و شامان
زد و ادم المسک و الکحل و غیره بسیار است و تا آنرا انجمنه و نم آن باشد یا خشک آن کوبند و با آب و در و حواریش
و مرق و دهن آن در و قرا باده و کوبانند حکیم میر عبد الصمد در حواشی آنکه نوشته که در کتاب سرور است و در آن
شد است که آنرا بذر آن مرس کس از برم کوبند و قسم دیگر آبی نیز نوشته که در آنجا مایه مریحان و استخوان ماهی
و انجارد بکر از آنست و این الحاد و ترک است از آن و آنرا مرس کس مریحان و اینست * طبیعت آن سرد و تر و مساعد
آن جهت حرقت اعصاب و مفاصل حاره و مایه نافع است * فصل در بیان الانب و مع الصاد المصله

* اصابع الصفر * گفته اند معروف بکف عاقله و رک مرم است و بعضی میس بدل با عاقل * عاقله است آن دو قسم
میباشد قسمی ایچ کیا می است ترک آن شعله بکلی نارسای آن باز و بکلی و طل آن و عاقل از این مایه لای آن ترک
و این آن بدل از کف دست طاقی و متعصب به پنج مایه شعله شعله و آنچه کو چکن و مایه و رطوبت و در آن زرد و باقی
از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مائل زردی و طعم آن اندک شیرین است آن را عاقله و در آن از مایه تراب
بدل و با قسم دیگر ایچ است شعله با مایه شیرین و در آن کرم و در وقت تر از اول و آنرا کس عاقله و کف مریحان و عاقله
در آن کرم است آن کرم در دوم و خشک در سوم و تر و خشک در دوم که در آن افعال و خواص
و منافع آن ملطیف و تسلط قوی و در اول غلبه و بعضی اعصاب و قوی و قوی در دوم و جهت و در سوم و در مایه

خود اوری و بلغمی و نفوذی است منابت اعصاب و روح مفصل و رفع قولنج و معاد آن جهت تحلیل صلاحات و تحویر آن جهت
کریز اندیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط و منور و زردین
و مصلح آن سنگجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقلد ارشربت آن قاذ و مثقال بدل آن در جئون و امراض هود اوری
بک وزن و نیم آن مزار جشان و د و ثلث آن سعد

* اصابع فرعون * ماهیت آن سنگی است بمقدار انگشتی شبیه به نی مجوف و کوه دار با اندک پهنی در خاوت
چون بر مخرج رتد صد ای سنگ از آنها آید از اطراف یسن و حوالی شیر و عمان خیزد و صفتی از آن بارطوبت میایی
میباشد و این را نعل قائم مقام مومیا می دانسته اند و بهترین آن مخططه است زرد شک برآمده است و اهل مصر بدل قصب
الک ویره بنا و اقطان و د و نا شناسان میفرورشد و فرق میان هر دو ظاهر است بر خبیر بران * طبیعت آن گرم و خشک
در آخر دوم * افعال و خواص و منافع آن قاطع نرف الدم و اضمح جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون
جراحات سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیلند و در نطفه کئی نوشته که نوعی از آن را در مصر دیدم که
پیشتر ندیده بودم سبک و شریف و شاید که این بهتر باشد از آنچه ذکر یافت

* اصابع الاصوص * ماهیت آن مترجم صیدیه ابو ریحان وصف نبات آن کرده و گفته آن دوائی است منلی
تخم آن مستعمل بلادها و شبیه به شترک چون ساعتی در دهان نگاهدارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند
پنبه و در تجربک یا به بسیار مؤثر حکیم میر عبد الحکیم در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته باغت خاند یسن نمایان نامند و آن نباتی
است ما بین شیر و کما و دانه ای آن بقدر یک ربع و زیاد و برک آن شبیه به برک کل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشه
گندم و جو و بر سر هر خوشه کئی مثل کئی خرمی و رنگ آن سرخ کم رنگ و بعضی کل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو چون در
دهان نگاهدارند از آن باد آب بریزند پوست آن شق شده و صد اکند و مغز آن بیرون آید

* اصطارک بکرم حمزه و سکون * ماهیت آن در فنج ظاهر سه بی نقطه و کاف * ماهیت آن دیسقوریل و من گفته که آن نوعی از
میده است و بعضی گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کند در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجیر
زرمی است و دیسقوریل و من گفته بهترین آن اشقر چوب شبیه براتینج و سفید رنگ و خشکی آنست که چون بمالند مانند
عمل نرم گردد و وسیله آن بد است و خالص آن کباب و مغشوش پنبه و موم کد اخته با قندری خالص آن نموده میفرورشد
* طبیعت آن گرم در موم و خشک در اول * افعال و خواص و منافع آن مسخن و منضج و ملین و جهت زکام
و نزاله و سرفه و بصوحت صوت و انقطاع آن که از مردی باشد نافع و چون با قندری علك البطم فروریزند طبیعت را نرم گردانند
و روغن آن جهت صلابت رحم و تقویت سب * آن را در ارحیض نافع و مسیت و ثقل و اس آورد و اسقا ط جنین زن
نمایند مصلح آن تخم را زبانه مقلد ارشربت آن نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میده سائله است

الالفی ضع الطاء المهمله

* اطرا طیقوس * بفتح همزه و سکون ط و فتح را و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم فاف و سکون واو
و همین مهملة لغت یونانی است بمعنی شبیه انکرا کب و عربی معروف بحالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخصایع او رام
حادث در حالب و نافع است * ماهیت آن کیهی است ساقی آن که ترا از روی و صلب و خشن و بر اطراف آن کئی شبیه

بنا بر نه رطوبتی مثل به تنفسی و در آن بویکها و مجموع بویکها و گلهای آن شبیه بگواکب و بویکهای ساق آن باریک و مرغوب
و تنم آن اغبر و تلخ * طبیعت آن * در دم گرم و خشک و با قوت بسیار و قاطع و شمع الرئیس نوشته که در آن قوت
قبض نیست * افعال و خواص و منافع آن مختل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند
و جهت شقاق و فساد بویک آن جهت زرد چشم و برآمدگی جلد نه و تسکین درد آن و رجوع و درد کج ران و زردی آن بغایت
موثر مگر از شربت آن نادر و در هم است

۱۰
 * اطر ماله * بفتح همزه و طاء و کون راه و دوی نقطه و فتح میم و الیف و لام و ما لیه گفته که غا نفی نوشته که آن گیاه
 است ساق آن چیلندی یکدفع و بی شعبه و بران رطوبتی مانند عسل میباشد و برگهای آن در چهار صنف موازی یکدیگر
 شبیه بزرگ شاه دانه و بسیار زرد تر از آن و خوشه شمرا آن بمقدار یک شورو غلافهای شمرا آن مدور و در من شکافته بسطیل غلاف در آن
 و بسیار زرد و حاصل بجم یکصنف و بالای دیگری تا بافتوار شمرا آن نیز مانند فندق بمقدار نخودی و در و اندرون آن تخم سیاه
 و یکدست بسیار رنگ و کل آن باریک و زرد رنگ و نسبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و قسم آن نجیب است امراض
 عین مانند چوب و سلاق و اینک ای رمد باریک است لانا دفع

طریقه پختن سرکه و سگون ملا و کسر را به هم آمیز و غلیظ وانی مشتاق بختنا بجهت مالیت هر یک است و بهار و آب آش آن در درخت
نامی است و مزاج را نعال و خواص آن از اغذیه معروفه و فایده ایوان و خواص آن و تیزان است خصوص من اول بنوا سار
و شامل ما به وجه و رشته تشایق و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد کتان یا خلص یا از اندکین قسری که آرد را
با آب و نمک بقدر ضرورت و شکر سخت نموده بر روی نخته پهن کرده رشته های بسیار باریک طولانی از آرد پزند هر وقت از کتان بود
و در آب گرم جوشان یا در آب نختنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبع نماید تا بختی که در دست طعم خامی آن زایل
شود و مصالح حاره و انارویه بقدر ضرورت داخل کرده فرو برد و در آن و تناول نمایند زاین را به غار سی آن به سینه و سوزگی او مایه باشد
و اگر تن او مایه آرد خمیر کرده و بزرگ نموده با عدس نخته را با عدس و اگر آن را با عدس و دریا سریع و با باغشالی و انگور و بادام آن قسم
طبع نمایند بغار و غار سی آن برک و ما به وجه و ترکی طبع کوبند و خواص خمیر آن را از آرد سبب است که گرم است و با زردی
مورخ تکمیل کند و اندکین بن لحوکه خمیر را در جوش جمع برکورد و به دست یا با قتی زرد و در آن از سر و استخوان آن جمع مالی
خیاضه خمیر باریک شد و بیرون آید و با آنکه بکف هر دو دست نمایند و عدس نان های بسیار باریک سازند و خشک نمایند و
این را به روی شعیره و بهاندی میورین نامند و طبع آنجا جهت این را اولاً درون دروغ و در ثانی در میان مجسمه های ناله کی سرخ
و پخته گردد پس آب بقدر ضرورت داخل کرده دم میل کنند تا بختی شود پس در میان او و انار و در آن داخل نموده و بهار
در شید و جوش داد و بر آن نخته ناله سبب بر آن باشد و تناول می نمایند و به این آرد جوش را به شکر اول با گرم و با شکر آن
حصات خاده مانند دق و سل بی گوشت یا آب خلص از قلیه میل کنند و در قسم اول گرم در اول و بهار غار سی آن گوشت
آنرا که آش بر آن گوشت جهت مرغی و با گوشت جهت اصحاب یا بعضی امرانی که میورین گوشت در این سال سبب است که
و لیکن بطبیقه انهم و انهم را است جهت نظیر بودن خمیر آن و نازد بعضی و در بعضی نسخه بی خمیر مانند آن است و در قسم دوم
آن از قسم اول سنگین و بطبیقه انهم و بهار آن سرد و قلیل و دروغ و بادام سیورین و چون انهم نام ناله آن بسیار از آن
در سال و جهت نسخه و رجوع بهینه و بهار است آن و در آن و درجه امعاء و مایه و لا غریه کرد و نافع و سرخ و بهاندی و در آن

در آن بک حلقه یا اسفناخ یا روغن بادام بخفته باشند جهت امر این ملک کوراً موافق تروطنی بطین را آنچه از آن در جرم دارند
مرد و بار طریقت بسیار از همه بطیق الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و کامی در دره و قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا
بجهت زیادتی لذت بعضی جموعات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا آنار و یا آلو و یا زیتون
یا امثال اینها یا اندک شیرینی چاشنی گرفته و ترتیب میل کنند و این قسم را بتزکی آتش با ناطق نامند و بطیق الهضم تر و مسهل و
مولد بلغم غلیظ است و مصالح آن ثوم و ادویه حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قویه مثل آب صابون
و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میل کنند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد کدیم مصالح است از برای خاز
المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه نبوده باشد مسبب آن اخلاط حاره و آنچه با کوشش
باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمی بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند سبک و تر و
الهضم و قابض است و نوع دیگر که آنرا بفارسی رشته قطایف و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد برنج یا نشاسته و یا هر دو درهم
سازند و بن فحور که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده و صاف نموده در قعیه که سوراخهای باریک داشته باشد کرد و ریاتیل
مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیک سمت گرفته بموضع تمام بران بفاصله یکشیر و یا
کثیر بگردانند تا مانند رشته های باریک از آن بر آید و در یک بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند
اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا مادام و هر مقل آنرا که خواهند
پس آنرا در ظرفی کرده مغز کودکان بریان و مغز بادام بریان و مغز بسته بریان گرفته و جلاب شکری رتدی با دانه هیل
همود و بر روی وی ریخته بشورند و بعضی بجای جلاب شکری پالوده شکری رقیق که آنرا بفارسی ماقوتی رقیق
گویند بر روی وی کرده و مخمور آن آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده
یا نشاسته سازند کثیر الغذا و بطیق الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و این و اثبت اقرب و اطریه یعنی آتش
آرد نافع است از برای صدام خصوص صدام صفراوی و یا بس ماذج حادث از هم و غم و مالتخاریای حار یا بس و نسیمان
خصوص مطیب بدن و از قلیل و خولنجیان و یا بامریای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عمل جهت
نفت الیدم خصوص که در آن عدس بخفته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون باغمی
که مقاومت مینماید با سودای احتراقیه و تیرید و ترطیب بدن مینماید و متخیر نمیکردد از آن الخوره و از برای ابدان و مزجه
با رده و رطبه و معدی های رطب با امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب و کامی جهت اصحاب زیادتی لذت بخورد و دوست
و چه ندر در بزه کرد و یا کوشش قیسه و یا کوفته چاشنی بسبب و به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست یا کشک داخل اطریه مینمایند

و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت * فصل الالف مع الطای المعجمه

* اظفار الطایب * بدنه همزه و سکون طای معجمه و فتح فارالف و واء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و یای
موجده تحت عربی است بفارسی ناخن بریان و ناخن خرس و ناخن بویار و بوندی نکه بدنه نون و کاف و ها و بغرنکی افکن
اورطس نامند * ماهیت آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه ناخن و مائل بتند و در خوشبو
چند نوع میباشد بعضی سفید مائل بسرخ و این را مندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و یا تغییر و این را قرشی نامند
و بعضی سفید و بزرگ و باد هومت و بعضی گرد و نرمی بزرگ تر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه را این را بفارسی ناخن دهر

اعتباری معتوازان آید و در عمل از اقربطشی ضعیف تر باشد و منرجم مهمل به ابوریحان گفته که این را معتوی نامند چون نسبت بهوی آن کنند و چون نسبت بهعدن آن کنند جر معانی گویند و این زبون ترین انواع آنست و اقربطشی را انتطاکي نیز نامند زیرا که بیشتر از اجابا لطاکيه برند و از اجابا طراف و اقربطشی نیز لام بجای را گویند

طبیعت آن جالینوس کرم رخشک در موم دانسته و حنین و دیگر اطبا کرم در موم رخشک در آخر اول ربعی نیز خشک در دم گفته اند * افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتوح سرد و مهمل هودا و بلغم بنهائی و بیا بنفشه مهمل صغیر اند و جهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالمخولیا و مانیا و جنون و کابوس و ورسواس سوداوی و فالج و لغوه و خن و راجاع و مفاصل و سرطان متقرح و تفریح طلب بسبب تنقیه سودا و کرم معد و و راجع را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشائخ و با لخاصه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا و بیعدیل و رفع رازاقل کرد افند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتوح سرد است و در اسهال بطی العمل و چون ضم نمایند بآن فلفل و ادویه لطیفه امهال بسرعت مینماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آندند * امراض الراس و چون یک هفته مرور ندهد در هم آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشید و تخیساند و بیا نوزده مقال سنگجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالمخولیا و تشنج امتلائی و درخش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آنرا در قلری شیر گوسفند تازه دوشید و داخل کرده بپاشانند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نفع به منجیات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشاورکت قلب بسبب سوء مزاج هوداوی آن و بامثل آن انستین برای مالمخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حنبل جوش خفیفی داده مافی نمود و بپاشانند نافع است مالمخولیا و حادث از آشامیدن خمیر بسیار وادمان بران و خبیثت و ورسواس سوداوی و اخراج دبل ان طوالی اگر اضافه نمایند بران طبع سر بنفشه میباشد نافع و چون اضافه نمایند بر مده مفرحی مانند بادرنجبویه و کافور و بیا شد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالمخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشید و و شکر سفید جهت مالمخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالمخولیا و سوداوی با انتمون و شحم حنظل و اندکی سقوفیا بعد از نفع و نفع ماده موجب رستگاری از ان اعت و چون انتمون را گویند و ورم و منقی سرشته حب بسته فرو برند از ان پیچیدرم تاده در هم نافع است مالمخولیا و مراقی را و چون مفت درم انتمون را گویند در باده مفت درم سنگجبین ماده سرشته بپاشانند اسهال هودا بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالمخولیا و طحانی و مانیا و چون سرشته یکمرتبه ازین ترکیب خورد میشود میباشد نافع از برای مانیا و مالمخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی مخترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متجین بشیره قرطم که مقلد شیر در رطل باشد و حب القرطم گویند و بیست درم از برای مالمخولیا و مانیا و جنون و ورسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را گویند و شیر را قلری جوش داده در آورده چون نیم کرم کرد آنرا در پارچه کرده دران بمالند که تمام شیر آن دران بر آید و یک ارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بکمرند و با شش درم انتمون بنوشند طلاطلای در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالمخولیا و مانیا و جنون و ورسواس هوداوی که انتمون مخلوط با نستین و برک حنظل بآنها دادند شفا یافتند و نیست درائی نافع تر از برای مالمخولیا و امراض سوداوی از ان و چون انتمون را در آب یک و جوشی داده مالید صاف نموده در آب صافی آن کافتند حل نموده باز صاف

که بری آن بمقام شان برسد بیک لخته غیر بسیار از آن فرورفته در خشک جمع میگردد آنرا خشک کرده با طراز مبرک و بعضی صمغ درخت مار ریون دالسته اند و اصل آن در بهترین آن صاف تازه یا گستره رنگ مائل بزرده و رنگی بوی با حلاوت طعم آن است که چون بزبان بگذارد زبان را بکزد و معنی لذت آن باقی میماند و هر چند تنگ بو تر و تیز تر باشد بهتر و تازه تر است و زرد در آب و روغن زیت که آخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنه آن سرخرنگ اشقر بود و زرد که آخته نشود و بو قندی آن که تر باشد و منشور آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند باوصاف مذکور نیست و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتگی دانه بدن اندان برسد میرزاند آنرا پس باید که در آن حین دهان را بپوشانند و اول کمی بوی برده با این صمغ یوناس ملک بونیه بوده خود را آنکه اطباء در عصاره یافته اند * طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن ناپائمال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف و تازه سال باطل میگردد * افعال و خواص و منافع آن * جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدی که زیاده است از خلطیت که حادترین صغهاست مسهل بلغم از ج و زرد آب و منقی نضول بلغمیه از اعصاب و جبهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج احتلائی و رعشه و خلل و زرد و اروسدر و صرع و سکنه و گابوس و جمود و تشنجه و استسقا و سوز و قولنج و سردی کرده و هرق النساء و مفاصل و رجوع طهر و ورک که از یاقه باشد و دفع سموم بارد و تسکین اقسام ضربان مفید لقوه معوطه مقداره سی از آن مخلول در شیردخت جهت لقوه و مخلول آن در روغن حبّه القضا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و در ستور و ویدن حب معتوج از ربع درمی از آن و از سکنج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم جهت لقوه مفید و زائل کرد آنرا الفالجه و الاسترخا و اکثر بولیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تشنجه دماغ میکند و میل میل مل مواد را از جانب نخاع بسوی بینی و معوطه مخلول مقل از یک شعیرۀ آن بآب مرزنجوش یا آب افشردۀ چندین یا بآب انشردۀ سیرتر نیز نافع است فالج را بپایان جبهت و آشامیدن آن با دویه مناسبه نیز نافع است آنرا و استرخا را و تریخ اعتصامی مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقداره در هم انریبون حل کرده باشد مدت روز یا شش روز آقل سه روز نافع است آنرا و فالج را و اکثری از اعراض عصانیه را و اگر مخلوط نمایند آنرا بقیحری و طیکه شکسته باشند حدت انریبون را بروغن و تریخ نمایند بآن نافع است آن مرد را بجهت نفع و سزاوار نیست اکثر مزوج آن زیاد از مدت روز و مقل از انریبون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسطایار و روغن عار کرم نموده تدفین بآن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه سخن عصا است و ملایف و محال بلغم و چون بگیرند وزن یک اوقیه آنرا و نرم سوده در یکرطل زیت که در آن دواوقیه موم کد آخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمانند تا چون مزه هم شود و تمرین نمایند بقلیای از آن نافع است فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکنج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو بزنند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقل او یک انگ از آن و سائید بزرده و نیم مرغ نیمه پوست پاشید و بیا شامند نافع است استرخای اعراض نفعی بلغم و چون مخلوط نمایند انریبون را ببعضی از دهان حاره مانند روغن قسطور و روغن سد اب و تمرین نمایند بآن نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن چندین ستر و عاقر قرحا میباشد نافع و همچنین تمرین بقیحری و طی معمول از انریبون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دواوقیه که موم را در زیت کد آخته انریبون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائید استعمال نمایند الوعشه و التملد آشامیدن آن با دویه مناسبه نافع است رعشه بلغمی را و تریخ بیک در هم انریبون مخلول در دویه در هم زیت کهنه

[illegible]

السموم وغير ما و انزیه آغامیدن طبع آن جهت تها می من و مرکب و کهنه و با ناردین جهت داء الثعلب و داء العسل
اصلاح نساد مزاج و رتبهائی جهت لیکونی رنگ رخساره و بد متورضاد آن و آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت کزیدن
عقرب و با شواب جهت سم شوکران و دهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خنای عارض از شرب قطروضاد آن با آب
جهت شرا و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و کذا شستن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و
آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم رسوس و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده
باشند و طلای آن با زیت بریدن مانع مقارنت پشه است با آن کمن و ذر و آن جهت کزیدن انیدن هوام و با شیدن آب طبع
آن کشنده کیک و دلد هین آن با عسل طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف نم معد است سوای نبطی آن ولیکن ضرر
عصاره آن زیاده از حشیش آن است و مصدع و مجفف مصلح آن در مبرودین انیسون و مصطکی و در محروورین شربت انار
و امثال آن و شیخ لرئیس صاحب شفاء الا سقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای
معد و تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که محتبس است در حشیش آن نیست
ولیز صاحب شفاء الا سقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آن چون بیشتر از نفع
آن است بسبب قوت قبضی که دارد و با الجملة در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و در جوهر نیز یکی جوهر لطیف
هوای ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقد ار شربت از جرم
آن از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درم است اما باید که چون جرم آنرا بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال
نمایند بجهت رفع قبض آن پروغن یا دام چرب نمایند بدل آن در اسهال غایت و شیخ ارمنی است و جهت تقویت معد
بوزن آن اسارون و نصف آن هلیله زرد و بجهت جکوع عصاره غایت و جعله و تبصوم و عصاره آن که آنرا کربید و آب
آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اتون است و نیز محال و مفتوح سد و چکار و مجاری مابین معد و جکوع
مجاری امعاء جهت تهائی کهنه و مرکبه قلیمه و تقویت معد و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتلای طوره
القویه و استمقاریرقان و لیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح نساد مزاج شربا مقبل و جهت تهیح وجه و ورم اطراف و ورم طحال
و داء الثعلب و داء الحیه شربا وضاد اناغ و مورث کرب و صداع و مصلح آن ربوند مقد ار شربت آن تا یک درم و بدل آن سه
وزن آن افسنتین با غایت باشکامی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که
همین سبب مصرت آنست بمعد مصلح آن در مبرودین انیسون و در محروورین آب انار است و حب افسنتین و دهان و اشریه
و اضمه و عرق و غره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق
استعمال و صنعت هر یک

* افشرج * بفتح اول رسکون فاعضه شین معجمه و فتح راء مملیه و جیم مغرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند
و اصل آن افشوده بوده که بکثرت استعمال افشوده شد و آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و با کوبیده نشود
آب آنهارا بگیرد خواهر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب کنند تا غلیظ شود که عصاره گویند و بالفعل
عبارت از آب افشوده میوه های آبدار و سبزه ترش یا میخوش مانند انار و آلو یا لورثوت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و
یا سرکه انگوری و یا عرق نعناع و یا تمر هندی مخلوط با آب و یا آب انبه خام و فاسه و جامون که میوه های هند است یا سماق

معمول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقل راجحت قد یا نبات داخل کرده و آب بر آن مقداری که خوش طعم
 گردد و با طعام ریابد و آن بشویند یا هورب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق مصلاتی که از
 جملة الخرجا صیر فیة است و در آبادین ذکر یافت ^{طبیعت و انعال} و خواص هر يك را جمع با آنچه می است که از آن ساری
 * ^{افعی} یعنی ^{بفتح} موز و سکون تا رفتح عین مملو و یاد در آخر بلغت میرانی نام نوعی از حبه است و حبه امم جنس آن و انقی
 را بیرونانی احد یا را حاد یا نامند و آنرا امامی بسیار است ^{ماهیت} آن ماریست بقدر و در ع دشت و باد ثبات باران
 و کونا آن اند که کو با بر باد شد که بفارسی گفته اند نامند و سر آن بهن و بزرگ و مثل شکل که قاعده آن بطرف کردن
 آن میباشد و کردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست آنست اغلاق حیات دیگر که آنها
 را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زوردار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه مائل
 بزرده و بعضی مائل بسرخ و بعضی به قیر کی و بعضی ابلق و غیر اینها از الزوان و نیز بعضی شاد و السمیه و بعضی مائل با عدل آن
 و بعضی قابل السمیه و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دارند آن و نر آنرا دو دارند و بدین آن مستعمل در تریاق فاروق
 ماده اشقر مائل بسرخي جوان در راز انبوه و سارت و جمل و همیشه و شرف زیاد می کشار و بعضی سوسلب جسد مائل بیاورگی
 است که چشمش مائل بسرخي باشد و در آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده در وقت صید عربین و زخمی یا زهر سید در
 زود سرودم آنرا قطع نموده باشد که ضعیف و لا غر ضل باشد و طریقی قطع سرودم آن است که آنرا خشم آلود نموده
 بزرده و سرودم تمام سرودم آن را یکجا جمع نموده برشته و با نیر نجاری عربی و با ساطور قصابی و با بانی دیگر که بسیار
 تن باشد و دم آن جای بخار بسته باشد مثل ارچا را انگشت از هر طرف به ضرب پانگی جدا نمایند که در آن اصلا ز ملل
 دندان و لایقار تصویر اند آمد و کینه محاذی سرودم آن بد آورده که در آن اند و آنکس نرسد و رجاء سرودن به جدا کردن
 را گفته اند که بهیئت کورت سمیت آن است چنانچه مشهور است با کبرای آن است که در آن کبرای نبوت پس پوست
 آنرا جدا کنند و شکم آنرا جدا کرده زهر و امعاء و احشای آنرا بر آورند و احشای آنرا اند که زهره آن شکافه مگردد و در
 بطن آن فروزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بخار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب
 و نیک پاک شسته و با آب و قناری شست و اندکی مایه در دیک سبکی را که میباشد عصبی تازه قلبی گردد و با بقره یا اس ملازم
 بدین طبع نماید و اگر آتش اشک باشد و بتر است و با بل که سر آن بسته آب آنست از در آن باشد که با لاف آن آب و کوبیده
 شود و بسیار باقی نماید و بعد سر آن در یک از آن زهر در کرد پس سر آنرا با ز کرده کوششهای آنرا تمام از صفتوان جدا
 نمایند و بهر نحو که خواهد استعمال نمایند اقراض مازیل و باغیر آن را اگر اقراض سازان در قمارین سبکی نرم بگویند و با
 آرد نان خشک در ربع وزن آن سرشته دشت را بر روی بالغان بپوش گردانند اقراض از یک سازیل و بر روی عرطل خشک نمایند
 و در شیشه ناله از آن و عسل الحاجة بکار برای و علامت جو انبی آن هر صفت حور کتب و همیشه سر را بشکافد است و هر چه
 بعد قطع سرودن نماید درون کمی از آن آب و نیر حرکت باشد استعمال نماید و در راز اصاف و در با آن یک معربه است بعضی
 مانند از که از بدن آن بخون از معام و منافق مسوع آن جاری میگردد و گفته اند که بخون بزرگ و بزرگ میگردد و بگوید حاد
 است که نر و سرود در دمل و شفا مائل در آن مائل ماهی در آب و دیگر مایه مخلوطه از اس است که طول آن نهایت مد شیر
 خوراند و سر آن را یک و نیم گفته اند که سمیت این احد است که بغس و صابون شود و می کشد و هر اگر نظری بر آن اندک مجرب در

هر که نزدیک آن مرد وارد او نیز میبرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر آنی که کمتر آن کنند و از گردن آن باریک و
سر آن پهن را غیر بانه‌های سیاه باغ و دیگر بلوطیه که در بلوط می‌اند و بدو می‌باشد و کمی را که بگذرد پوستها و جلد امن
گردد و دیگر معطشه که عطش باغ را طوطی و حرق و التهاب بسیار عارض می‌گردد و مله‌سوع آن را بحدی که دانه آب می‌نوشد و شراب
نمی‌گردد تا بپذیرد و دیگر بزائیه که می‌کشد با آب دهن خود و بوی آن نیز مهلك است و دیگر سیاه مسمی با سود سالی و
ارقم یعنی ابلق و مرشش یعنی دورنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع و دینه و دیگر نیز می‌باشد و سمیت مار ماده
اکثر تویر از آن است و تاثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص تریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اهرق
است از اعضای بعید و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطه دندان آن سمیت را بعضی می‌ریزد دندان آن
معمول و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون
ماریکه دندان آن را بر آورده باشند کسی را بگذرد از موضع نهش آن قدری خون بر می‌آید ولیکن اذیت بسیار نمی‌رساند
و مسموع کشته ماریکه دندان سمی آن را بر آورده باشند اگر محبوس دارند بعد از د وصال و اگر سر در فلک بعد از شش ماه
باز دندان سمی مثل اول بر می‌آورد و کمی را که بگذرد بدستور ملامک می‌گردد اند * طبیعت آن بهایت گرمی و خشکی و
و نجیف و تحلیل است و آن که قریب با آب و حار است و با شش اگر محبوس دارند بعد از د وصال و اگر سر در فلک بعد از شش ماه
خشک در چهارم * افعال و خواص و منافع آن چون با آب و اندک نمک رشت بر رغن زیتون بر آتش اخگر بمالند
طبع نمایند تا مهربا شود و گوشت آن را با کند نا تن اول نماید مواد غلیظه را بطرف جلد دفع میکند و تحلیل می‌دهد و گفته اند در مبتل و م
این معنی تجربه رسید که بعد از خوردن بدن او متعش شد و از آن مانند نلس ماهی جلد آکشت و از آن مرض شقایق و نیز
از خوردن بسیار آن بدن متفرخ شد؛ مثل ماهی پوست از آن می‌ریزد و مثل ارکم آن اخلاط متعده لطیفه را مستحیل بشود
و کثیفه را بتفشر جلد دفع میکند و نفخ می‌بخشد و با کوشش بخت آن بنحویکه برای تریاق فاروق می‌ریزد جهت دفع عموم
مشروب و ملک و غه و ضعف بصرد و درد عصب را از آن برص و منع زیاده‌های خناری و حفظ جوانی و تقویت قوتی حیوانی و نفسانی
و نیکویی ذهن و فکر و جهت لغوه و رعشه و امراض بارد و عصبانی و طول عمر و مؤثر هر که بسال یکموت به تبادل نمایند ولیکن اکثر
در آن نمایند و بعد تقویت بدن و شروع بر رویدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعذار از اخراج بسالیدن مراهم و موم و روغنهای
مناسب و مسکه تازه و از داخل با شامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقه آن
جهت ضیق النفس بارد و طب و بایک که مرقه آن را بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهربا می‌گردد و ضماد گوشت کوبیده
خام آن جهت دفع سمیت افعی کزیه و اقسام مارها بهایت نافع و بجهت داء العطب و داء الحیه و خناری و اوجاع
مزمنه بارد؛ نافع و چون شکم آن را چاک کنند و کرم بپزند و آن کذا رنگ و جع آن را ساکن کرد اند و سمیت آن را دفع
نمایند و اکثر اکل آن محرق اخلاط و مصلح آن غیر تازه و شیل و آب فواکه است و بخود یک در حین جو شاندن
گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نسکی که در رجوف آن بر کرده باشند در افعال ضعیف و از گوشت
آن است و گفته اند که چون هفت عدل افعی را بر پستان پشم سرخ از غوانی خفه کرد؛ بازاری افعی گرمی در آن
بپزند بستان آن ریسمان بر کردن صاحب خنای جهت رفع آن علت بالخاصه می‌جرب و بدستور ریسمان کنایه افعی را بدان
خفه کرده باشند جهت خنای و او را م لوز تین دفع و خون آن اکثرا لا جهت روشنی چشم و منع نزول آب در چشم مفید

متغیر گردد و بهر خود نمود جل اگر در زیر آله ان علامات مبره ما را صلی آن است که ما دام که در این است عمل نکند و
و غیر بکه بران میوزن برید و متغیر میگرد و قی فرمودن بآبیکه نیل دران مقداری برطل حل کرده باشند و بستن قلندر دران
دران موضع و خوراندن آب بر برگ بر پایه که نبات عدلی معروف است و مغرط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک
آنرا سوده بشعوری معمول نمایند که با قصبی بینی و دماغ او برسد و نقل به سرطان نهری و زخمی میل با شیر الاغ و با زنان و گفته اند
اگر حال بد با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آن است اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد
و کسی که زهره افعی خورده باشد و او را بی در پی غشی عارض گردد و تبیر آن مکرر قی فرمودن با آب رتبه و مطبوخ ادویه
مفکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم یا با شیر کاه و یا بزویا تر یا قناری و قناری و مشردی طوس و دواء المسک و فاد زهر
فائق و امثال اینها و آشامیدن آب کوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فریده و سرطان نهری یا مشک خالص و شیر بز
یا الاغ یا زنان و امثال اینها است

عائرا جزای آن جهت رجح کبد و درم بارد غلطه آن و تمسک مد آن و سد طحال و تحلیل او رام و اخلاط غلطه و ریح و لذت طحال و احتیاط و صلابت سائر اعضا در دها و دفع جمیع سبب قتل و شر بار ضا د نافع و باید که سه روز با شراب خلط یعنی شیرین استعمال نمایند و معارفه پنج آن در جمیع امراض مذکور نافع و قویتر و باید که در فصل بهار و صافه آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن دوران در طریقتی نمیناند مقدار شربت آن تاد و مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار عسل آن است و آنرا زیت الطیخ نامند

۱۰ **افیمیدون *** بدخ * و کمر نازگون یا ی مثلاً آجنانید و کسومیم و سکون یا ی عشاء تحفانه وضع دال و سکون و اورد
اون لغت یونانی است و آنرا فایوس نامند * ماهیت آن نباتی است مابین شیرو گیاه و منجه در یک شاخه و برک آن
زیاده اورد را زده عدد نمیشاید و گل و ثمرین ندارد و در بعضی آن باریک و سبزه و تن برویی طعم * طبیعت آن سرد و
تر * افعال و خواص آن همداد آن مانع نزو که شدن پستان است خصوص بار و عن زینون نارس و آشامیدن آن
مانع تولد ذرین و مرد * نقل از ساریت از ابو که و بیم آن چیست تمام توالت سه ساله است که با شیر اندیز شود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

این مگر متنب اند و نه تانی آن بسیار کم بود و مکرر در مصرتها خاصه در موضعی از آن معروق یا بطور طرار یا طرا یا طرا می رود و آنکه
 سوم بر عصاره خشخاش سیاه که با قتاب خشک نماید چنانچه در دستوریند و من و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو عصاره
 نیز افیون میسازند و این نیز من و استعجا اما ضعف العمل و الشقایق النعمان نیز بدستور خشخاش این میگیرند و این بسیار
 کم بعمل می آید ولیکن بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون بر کاهای کل خشخاش ریخت و کوزه آن بزرگ شد
 و دانه آن بسته کرد بد و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک کرد و اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه
 چهار تیغ طولانی غیر آنکه غایب باشد و با آن درون آن بر مل و خوراکها کند زده شب میکند آنرا تا شیر و رطوبتیکه درون
 آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوای الجملة سردی و انعقاد بی ممانند پس صبح زود که آفتاب خوب
 طلوع نموده و هوای گرم نشده باشد آنهارا با انگشت میگیرند و بر کنار صدف یا پالای چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر
 میکنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنجا بر آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر و کاه مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و پس آنرا بدستور
 بر میزنند و بعضی مردم پس آنرا از صدف یا از پشت کاردی جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در آن جوهرات البته
 آن در آن پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش خراشیده داخل آن میگردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی این آنرا بر روی
 سنگ نیکو لایه میکنند و بدست میمانند تا بعضی از رطوبت آن بتخلیل رود و غلیظ گردد و قرصها و یا قشله و یا قلمهای پهن سازند
 اما طریقی اخذ عصاره آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آنرا میگویند و آب آنرا افزوده میگیرند و در آفتاب میکنند آنرا
 تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه میسازند و بدست میمانند و اقرا من میسازند و این را افیون سفونین میگویند
 و بهترین آن افیون متخل از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه با اعتباری
 بهتر و قوی و زبرد آن ماکوذا از عصاره آن است و از آن زیوتر ماکوذا از کاهو عصاره و علامت جودت آن تند و
 و تلخی طعم و قویست و ملاحت حرم و جوهر و در آب کد اخته شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی
 در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقیلی از آن نمالند و بوییدن آن خواب آورد و چون قطعه آنرا بشکنند رنگ آن سفید مایل
 بسرخ و سبکین باشد و چون در آفتاب کد آنرا نرم رکد اخته گردد و چون در آتش اندازند و با بشرد یک چراغ بدارند
 زود مشتعل و فروخته گردد و از آن جرم بسیاری نمالند و شعله آن صافی باشد و کد روتیر نباشد و چون آنرا خاموش کنند
 بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش بهامینا یا عصاره حسن بوی میکند و غش
 و صبر و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم و رائحه و حل نبودن در آب معلوم میگردد * طبیعت آن آنست که
 در مزاج آن اختلاف بسیار شده است چه هوای طبای یونان آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم
 است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در پیوست آن بعضی گفته اند که بابس
 است در سوم و بعضی گفته اند پیوست آن قوی است و جمله اطباء هند آنرا گرم و خشک و متاخرین اطباء فارس که تابع
 اطباء یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطباء است متخل از خشخاش سیاه و بوی
 بارد یا بس است در چهارم و متخل از خشخاش سیاه بستانی بارد یا بس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یا بس
 در اول سوم و متخل از کوزه شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آن است که افیون با وجود
 برودت در کباب قوی است یعنی در آن دو جز را است جز و طار لطیف هوا و جز و بارد کثیف ارضی اما این غالب است

مانند زخا جات بطنی معده و با شیره خثران و زعفران جهت نفوس حار و قلیه آن با مرکب و زعفران با طریقه جهت
 زحیر مجرب و با موم و روغن جهت حکه و مجرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه جانفایوت آنها است مضر قوام با طریقه و
 ظاهر به رحمت و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لا غریب بدن و زردی رخسار و تغلب ذیهم و فکر و کج
 خلقی و اکثر اوقات مغمو و مزخزون بودن و باند ک چیزی خائف و مرسان شدن و ضعف قوت با صره و ساعده و شامه و ذائقه
 و قلب و کبد و معد و رکوده و متان و با در احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بحسب مضرت آن باین اعضاء مصلح
 آن جناب یک ستر و زعفران و در ارچینی و فریبون و زنجبیل و جدار و فلفل مقلد ارشیت آن از یکدن س تا چهار قیراط
 زیاده از یکدن آنک آن مینوع و دود و هم آن کشند بدل آن سه مثل آن بزرالنج و بوزن آن تخم لجاج با پوست نیم آن یا
 عصاره آن و در حبس الم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهر با است و بعضی بدل آن بوزن آن بود و سیف گفته اند
 و مدت عمر و بنای قوت آنرا مانند مغمو نیا پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه
 یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از کرد و نه بار و آمیزش اشیا غریبه و غیرها که آنرا از صورت نوعیه خود
 نگرداند و صغیر و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقلد ارشیت آن بخورد او را خدر و انسردگی اخلاط و ارواح و فواق
 و ثلاث و صر و بر اکند کبی خواس و تنگی نفس و تنگی زبان و بیانات مفرط و غارش بدن و نور و تن چشمها و کزاز و عرق سرد
 آمدن را نفع افیون از دهان و نفس و بدن مخصوص که در وقت غاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس اهلاک مد آوی
 آن و آنچه بدن آن مانند قی کردن بماء الشبث و فجل و غسل و نمک هند و تحقیق بحقیقه حاره و آشامیدن شراب که در آن
 دارچینی سروده و عاقرقرا و چند بیل متروا خال کرده باشند و گرم کردن سر بتکمیل و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشاندن
 و خوردن ترپاق فاروق و منچرنیا و ترپاق اربعه و ترپاق لطین و منور و دیطوس و فاد و هر خایق و مقلد ارشیت که چند بیل ستر
 و مشک و فلفل و حاتیت و جدار و مجرب و در ارچینی و بیل سائید و با عمل سرشته و اگر قلیلی فریبون و زعفران نیز اضافه
 نمایند بدن نیست و خوردن این روغن با آب گرم و بزرگ و با شیر تازه و و شیک و با نازجیل دریا و مکرر قی کردن
 و بعد از آن عمل و چرب و شیرین و حبه های چرب و شیرین خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن
 اینها با هم و غل اغا و طعمهای چرب شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین
 که این خوردن و آشامیدن سنگین با افسنتین و کلال شدن که بخواب رود نیز مؤثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد
 و یا سرش بخورد گفته اند که معالجه پذیر نیست و ترشها و سرکه و مانست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج
 بحقیقه شود تحقیق فرمودن بحقیقه ای مناسبه و بعد از فراغ از حقیقه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزرالنج
 و شوکران احتیاج بحقیقین زیاده است از افیون و بمان افیون و طریقه اخلاط و منافع و مضار و دفع مضار و ترکیب افیونیه باند ک

فصل الالف مع القاف

تفصیل و دستخطی در قرا بادین ذکر یافت

* اقا قیا * بفتح همزه و قاف و کسر قاف و فتح های مشاء تحنائیه و الف بلغات یونانی اسم عصاره قرط است و قرط شمر سبط
 است که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و شران و آکه کرکارس و غیره کی اکیا فامند * ماشیت آن با صمغ اقوال عصاره
 نوعی از مغبلان است که قرط نامند آنچه قبل از رسیدن آن کو بیل ذکر شده باشد قبل از جفاف سرخ با قوتی رنگ و بعد از خشکی
 همز مائل بسرخ و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخلاط سرد و یا شاد سیاه می باشد و مستعمل نوع اول است که طیب

و تخم های مثلثه و مسکون و او درون در آخر زردید و شد * ماهیت آن نباتی است در گل و برگ غلبه بهاد آورده و حاکم
آن کوتاه تر و غلیظتر از آن در هنگام تری ملسر میشود و آنرا بخورند و چون برسد طعم آن تلخ مانده بحدت میگرد و گل
آن پر خار و خارهای جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصوم که قرطم نامند ریزه و رویش آنرا چون بخایند
از آن حرارت بسیار ظاهر میگردد و در او آخر تابستان میرسد و در اکثر مواضع میشود * طبیعت آن در درم گرم و در اول
خشک * افعال و خواص آن بسیار لطیف مقدار سه درم از برگ آن جهت کزاز و تشنج امتلائی را در ام کردن و شدخ
مصل شراب و صناد امجرب گفته اند و صفر صا با شراب و تخم آن با شراب جهت دفع سهرم مضر کرده مدافع آن شراب معده را
شربت آن مده درم تا پنج درم و از تخم آن تا دو درم بدل آن حکامی است

100

جهت حلق و تدوین دل نافع بدل آن مرد امک محرق مغرور است

*** اکارع *** بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون همین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آنرا با ر می یا چه نامند بهترین آن پاچه کوسند و بزیکه است *** افعال و خواص *** و منافع آن از جود بر عظم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناله بین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت خلق و شقاق لب و زبان و کوفتگی آواز و سرفه و یابس و دل و دق و لغت الدم و عسر البول و هزال مدرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و بامغ هر بی جهت پیش و اسهال مراری و منع لدغ مواد حاره و دفع مضره دوائی حار مشروب و آب پاچه جهت موندن حار و تلین طبع و یابس المزاج و حقیقه بآن جهت مغص و زحیوسه دی مجرب و تطول آن جهت بیروفت دماغ و تحلیل خنازیر و ادرام صلبه و غلای روغن اندرون پاچه با فرفرون و روغن کل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شواب که نه و سرکه و عمل و یخستن آن با کرفس و در ارچینی و مانند اینها را استخوان سوخته آن جهت رفع نرف الدم جراحات و بامر جهت اسقاط دانه بواسیر موثر است

*** اکتمکت *** بفتح همزه و کسر کاف و سکون نای مثلاً فوقانیة و فتح میم و کسر کاف و ناهوام فارس خایه ابلیس نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و مزارعها میباشند جهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنها نمیتواند شد و بهندی آنرا اگر نجوه و کرفنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانس کورت ساگر کهوله نامند *** ما هیمت *** آن ثمر درختی است پر خاری الجمله شبیه بد درخت انار و شاخهای آن پراکنده و بر کهای آن ریزه از برگ انار در طول کمتر و در عرض زیاد و بی تشریف و نوک اند و بر هر شاخه بر کهای آن بسیار از هر دو طرف محاذی هم رشته و تمام شاخها و ساق آن پر خار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف استه افیه و پر خار و در جوف بعضی از آن دودانه و بعضی مه دانه مثلث شکل و بی تولی و فاد زهری رنگ صلب و بوسر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بغزندق و دوبارچه و بی دهنیت و بسیار تلخ و برک و شکوفه آن نیز تلخ و صغیر و کبیر میباشند صغیر آن بزرگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند و چون صلب میباشند پوست آن صدام میکند و لهذا اکثری شبه نموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند مو حجری حجر *** طبیعت *** آن در سوسرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد *** افعال و خواص *** آن محلل اورام و حابس نرف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای و یابی و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و بادار فلفل و عمل سرشته بمقل از بزرگی ثمر آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمل آن با شیر دخترا ن سائیده جهت حمله شدن زنان عقبه موثر و تعلیق آن با رب سبان سرخ بسته جهت حفظ جنین و برادرخت مشرب جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطباء متفق اند بر آنکه مسهل و لا دت است و چون تا یک هفته و زیاد و بران روزی سه دانه ثمر آنرا در زیر خا کستر گرم نمایند تا پخته گردد پس بر آورده و معشر کرده نرم بگویند و آب بخورند جهت نزول آب در کبستین مفید است و حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید و هر دو در خواص و منافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت فوت با صره و دفع ریا و روغن تخم آنرا چون برون بهما اند و نورانی کرد اند و رونق دهد آنرا و دانه های مجرب را خشک کرد اند و بالتامیه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریا غلیظه و محتبسه در معدنه و امعا است و جهت دفع کرم

و مفعول در هم را تخمین و بدل شود مضاد بخت آن با میختم جهت اورام حاره و منکبه بتنهائی و با مخلوط با سبب و بیضه مرغ
و آرد خلبه و بزرگتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و اراده تحلیل را نصاج و قبض و تبرید و غیره
و ظهور مضاره تازه آن با روغن کل مرغ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن منه در هم عصاره آن با تخم آن با میختم
جهت ورم احشای بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین باز عفوان جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیعت آن
جهت ربو و تقویت عصا و حقیقه آن جهت تقویت امعاء و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیعت برک و شاخه های آن جهت
ادرا و ربول و طبع را خراج جنبین و احتیاج با آب طبیعت آن و سردیدن رابد آن شستن جهت قروح شعله و تسکین خارش
بیمستین نافع و آشامیدن آن مضربان تبیین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقل ارشربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درم بدل
آن بوزن آن با بونه است و فرامیون و لیان ذکر و نیم وزن آن برک انجیر در اصله نیز گفته اند و در مطبوخ آن در قیاض و ذکر یاقوت
* اکلیل الجبل * یونانی او قلا ارقا نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر ذریعی منبت آن بیشتر جنال و مواضع
همه ریه و خشنه و ازین جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میخورد و اکثر دریا و اسطاطاستان میروند و در بعضی
بلاد بیشتر در بعضی دیگر و برک آن در از و بار یک انبوه و مانده بسیار می و شاخ آن صلب و گل آن در میان برکها بسته و
ماند بسفیدی و در آن صلب مانده باشد و تخم آن در نزد برک و شکوفه آن با آن که تلخی و تند و خوشه و غیره در مانده
است * طبیعت آن در سرد و گرم و خشک * افعال و خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت سرفه و طوبی مزمن و
ربو و خفقان بارد و استسقای زرقی که با حرارت و عطش شده و مغرط باشد و تنگی صدق و جگر و مجر و تنگی ریه و تحلیل ریا
و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تقویت عصا کرده و مثانه و ادرا و ربول و حیض مضاد آن جهت تحلیل اورام
مزمنه نافع و برک آن در افعال مذکوره اتوی از سایر اجزای آن و آنرا چون بر درد چشم بارد پسچنانکه تسکین دهد و جمع
آنرا در ساعت و با صلاح آورد و در معر و المزاج مصلح آن سکنجبین مقل ارشربت آن تا سه درم بدل آن افستین و نصف
آن مر و گفته اند چون شکر صندل را از احشای کمالی کرد ازین گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند و در منع تعفن بحرم بهتراز
تمک است فصل * الانف مع اللام

* الب * باسراول و سکون لام و ای موحل لغت عربی است * ماهیت آن درخت خاردار است شبیه یک رخت اترج
الا آنکه برک آن ریزه و روئیده برک زیتون و خار آن بیشتر و نصارت و سبزی آن زیاده * افعال و خواص آن سم
همه حیوانات و از دلفی قویتر چون داخل اغلیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بکند و بخورد در
ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاههای بلاد تمامه و جمال شراره و نواح آنها مده است و علاج آن علاج شخصی است که خافق
النس و دلفی خورده باشد و ایکن درین باید که بلا فاصله از عقب آن ادویه دفعه آن را بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید
* النم * بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی اهل * ماهیت آن سم نباتی است شبیه بزرک
و ساق آن سطر و بقدر شهری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن که تراز و پنج و شبیه
بسر می و بر سر شاخه های آن قبه مستطیل بر مانند جوز و بزرگترین آن مندی آنست * طبیعت آن گرم و خشک و قریب با خردوم
* افعال و خواص آن گفته اند جهت شری مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیه سکنجبین ساده
وین ستور و زردوم نیم مثقال آن روز سوم یک درم آن را بر روشنی و جهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی

الومالی که شراب معالی است و گفته اند بقرص تمام آنرا اجزای مختلف و آشامیدن به آن مفید است در همه جهات لطیف

البول و طوبی مفید

* البوسن والوسون * بهنج میزد و هم لام و سکون را و در هم همین سهله و نون و بافت در هم میزد و لام و سکون را و در هم
مین و سکون را و در هم در آخر یعنی بدست بالکلب است جهت آنکه زائل میگرداند اذیت سک در بانه کزیده را * ماهیت
آن گیاه است شبیه گیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل آن مستطیل و مایه بین برگها تخمیه شبیه بترمس در میان دو پرده
و برگ آن مائل به مایه و مسطح و گوشت نرمی از عکس و ثیل است * طبیعت آن گرم و خشک و در اول نیز گفته
اند * افعال و خواص آن جای آثار و محال ادرام در مختلف با اعتدال و جهت کف و تحلیل کل آثار نافع با اعتدال
و با شکر آن جهت ورم خیمه محبت النفع و با الحامیه جهت کزیدن سک در بانه معرب دانسته اند و مصلح و معالج آن
مرزنجوش مفید از غریب است آن تا یک مثقال است

* الومالی * هم میزد و لام و سکون را و در هم همین و الف و کسر لام و با و ارمالی بحدف لام اول نیز درین شد و آنرا عمل
دارد نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت و دردم شناسانید او بود در تمام خود خوار * ماهیت آن و طوبی و طبیعت
غلیظ صافی شبیه به عسل مانند است که از ساق درخت در تر مذ حاصل میشود و به تر من آن بسیار و غلیظ ادرام صافی براق شود
آن است * طبیعت آن گرم و در هم و خشک در اول و گوشت نرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن معده و بطن آن
بانه اوقیه آب مهمل فصول خام و مره صفوا را خلاط را در ده و جهت جوب و قروح زد و در معالجات و شارب الومالی را
چون کسالت و هبات و بمرسد که لازمه آنست باید که فخر و آب و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد و مصلح آن مکعبین
و میوه درین و در آن که شاخهای درخت آن را در و روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بخواهند بخواهند و صاف
نمود و استعمال نمایند اکثرا آن جهت غلظت بصر و تک همین با آن جهت در درد عصب و حرکت متفرج مفید

* البوسن * بهنج اول و هم لام و سکون را و در هم همین و ثیل و نون لغت یونانی است * ماهیت آن و طوبی و طبیعت
کثیر از در می مائل به سرخی و شاخهای آن باریک و صلب و پوست آن نازک و برگ آن ریز و در درخت و کل آن نرم مائل
به سرخی و زردی و بهنج آن شبیه به عسل و در طوبی حریف و تخم آن شبیه به تخم انیسون است و جهت آن در یک زار و کاد
آنها در عراق و ایران بسیار است و در آن انیسوی شکل سفید مصغ آن است که چون شکست شکسته گردد در یک ترین
آن شبیه به عسل است و در هم بعضی گویند است و نیست چنین رد است و است که چون از زمین بر می آورند مغز آنرا بر آورده
می اندازند تا لیل بپوشد آن انیسوی شکل میباشد و مستعمل پوست تخم آنست * طبیعت آن گرم و خشک و در هم
نیز گفته اند * افعال و خواص آن جای و غسال و مفتح و آشامیدن بکدر هم نادر و معالجات تخم آن با آنکه و هم شک
و چهار اوقیه آب و یک که مهمل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مراوغ و علاج هبات و بمرسد و است و بهنج آن
درین عمل قوی تر و جهت بر آن احوال دفع و سودا و معج و مصلح آن کثیرا و صواب و معالجات آن در عده و هم و از پوست

در آن نادر و در هم

* البوسن * بکسر اول و سکون لام و در هم همین و ثیل و نون لغت یونانی است * ماهیت آن و طوبی و طبیعت آن
گرم و تر و در هم و معالجات آن در آن غلظت است * افعال و خواص آن محال ادرام

ماده و ماین اعصاب و بدن را ناشایسته مصلح کرده و چون یکمده دانه کوسندک ماه را سه حصه کرده و هر روز یک حصه را با عاقرقراط و زنجبیل و تربل بنوشند جهت رفع عرق النساء مجرب دانسته اند و چون دانه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج بدسی و کزاز و تحلیل مواد متعجّره و اعصاب بلند شده از جای خود و نفخ اورام مجرب المفاصل بطبی الهضم و مرکب و مغنی و مضعف قوت فاضله را نطاکی گفته که بسا باشد که در مبرود موجب موت فجأة گردد مصلح آن بریان نمودن آن با باز بر حارة مانند زنجبیل و قلیل و در چینی و خوردن جوارشات فاضله مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آب گامه است.

فصل الالف مع المیم

* اماریطین * بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیة و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است. این بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین و نزدیک از انواع قیصوم است و من آن را چنین شناخته ام بعینه * ماهیت آن نباتی است بقدر ذریعی و برک آن باریک و پراکنده و قبه آن مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر رفتن قی و بر کوبد قبه آن دایره زردی و تخم آن باریک و منبت آن کومهای خالی از اشجار و در تنگ بین لبار و نامند و در بلاد روم و ترک جهت صنایع تاج از آن ترتیب میدهند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ماطف و مقطع و مانع ریختن مواد دیره و در منشفه رطوبات آن و مدد بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النساء و شدخ عضل و شرب اطراف آن یا ماء العمل محلل خون منجمد در معد و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معد و تیغیف آن مینماید و با شراب ایدش مزوج یا آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النساء و شدخ ارساط و مضل مؤثر و در ارمط آورد و چون با شراب که معین بالموالی است بیهاشمند اذابه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آن را در ثیاب نگاهدارند حفظ مینماید آنهارا از خوردن گرم مضر مفعول مصلح آن آشامیدن آب مقدّر شربت آن نه قیراط است.

* امبرباریس * بفتح همزه و سکون میم و فتح یای موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیة و میم و موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیة و میم نیز آمده است بلغت بر بوی ابراز و باریسی زرشک و زارج و زریک نیز نامند * ماهیت آن درختی است خاردار و خارهای آن مثالث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یک جا باهم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامنه های کوه نزدیک آب و در غراغان و شیردان و اطراف شیراز شام و روم و غیره میباشد اما در خواسان و شیروان اکثری دانده و شا داب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دارد و هر چند هوای بلك سرد تر باشد بهتر میشود و برک آن شبیه بزرک یا سمین و بزرگتر و باریکتر از آن و کل آن زرد مائل به سفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل به بنفش و بنفش سیاه میکرد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن بقدر دوسه قامت و قریب بد ریخت سبب صحرایی نیز میباشد و ثمر این مدور و سرخ رنگ و بهترین و مستعمل در اکثر تراکمب منقی از دانه و بانی دانه کوهی آنست و در افشرد و رب و شراب دانه در آن نیز که آنرا افشرد و آب آنرا گرفته و یا خشک آنرا در آب خیسانید و مالیده صاف کرده با قند و نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند * طبیعت آن سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تر یا قیه و در دم نیز گفته اند * افعال و خواص و منافع آن طاع صفرار مسکن تشنگی و حرارت معد و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسهال و بواسیر و مری دل و جگر و معد و حار و مانع ریختن مواد با عصاره جهت

وخواص آن مسکن حدت صغرا و خون و با قوت تابعه

*** امره *** به فتح همزه و سکون میم و تنج راء مندی چهار نقطه و ما * ماهیت آن ثمر درختی است مندی بزرگی درخت کردگان و شبیه بدان در هیئت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برگ آن است و اول شکوفه و ثمر میآورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بزرگ و ترش و اندک غلظت و در قلیه و در پیاز و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشر و با عدس مقشر و با نخود و مانند اینها است از حبوب بار و عن و پیاز و بریان کرده با آب خالص و با آب یخنی بخته باشند داخل مینمایند ترش و لذیذ میگردد و غرض آن بعد از طبع بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند و سخت میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنی دارد و بزرگی ثمر آن بمقدار گردگان پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش و با غلظت بسیار و کل آن ترش تر از آن و لطیف و نیز آنرا مانند ثمر آن و برگهای نازک آنرا نیز بخته و بخورند و با ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود و صفت آن در رنگاله بسیار است و در بلاد دیگر نمیدانند و چون ابتدای موسم بوسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قائم میشود و ثمر میماند *** طبیعت آن سرد و دردم و خشک در اول * افعال و خواص و منافع آن جهت محرر المزاج و امراض صغری** و در سعال اسهال صغری نافع و پوست درخت آنرا اهل رنگاله جهت دفع غایله مرضی که مخصوص بدان است و میگویند که در بینی مردم میشود و راه مینامند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شکر بزرگ و در شیل خام سائیده صاف نموده می آشامند دوسه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا و نیز بر سر رکبت و پای او میمالند و می گویند که اگر شیرین سیاه بگردک باشد بهتر است

*** اسسوخ *** به فتح همزه و سکون میم و شمشین مبهله و سکون و اوروخای معجمه لغت بربری است یعنی انا بیب * ماهیت آن نباتی است که بر وجه غیر و کبر آن مابین شجر و کاه و مانند گی مجوف و گره دارد و صفت آن اکثر رنگ لاینها و گنار آنها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاد از آن و ساق آن خشبی صلب بسطری انگشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار روئیده که چون بگشود مواضع بدنهای آنرا شاخها از هم جدا کرد و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر یک نخود و بعد خشک شدن سیاه میگردد و در طعم نبات آن قیوضت با مرارت کمی است و بیخ آن خشبی صلب صفت آن نیز تنگ لاینها است *** طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک * افعال و خواص و منافع آن قایض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنج در نیم با شراب قایض جهت قطع اسهال و طبیعت آن جهت ذوق و قبله و منع علت های کرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شدخ عضل و با شراب و انجیر جهت هرنه و عسر النفس و چون خشک آنرا بجوشانند در آب نایمنه و رسا صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشای معده و صغیر و چون مدت بد آن نمایند و زنان مغرب تازه آنرا با آب انکور طبع نموده صاف کرده می آشامند هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فریبی بدن و تقویت رحم و اندک اسهال مینماید و نفع میبخشد ایشان را و در آن جهت قطع نزلات و جراحت و رو یا نیدن گوشت تازه و موثر و صاف آن بر قلیه باعث ضرر و کوچک و لاغری آن و اطلاق نوشته که آنرا از آن پس می آورند و گمان میبرم که در غیر انجا یافت نمیشود**

*** امیر *** به فتح همزه و سکون میم و فتح عین مبهله و الف جمع آن معال است بر بی معارین نیز و بفراسی رود و به مندی انثری

و اصل مراد از آن رود حیوانا است که از جمله اعضای معنایی است * طبیعت آن در رسوم مرد و خشک * افعال و خواص و منافع آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و هر که و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت منع * که صفای رقیق مائی در آن متولد شد و باشد مغذی قلیل الغذاء و در هضم و مولد خلط بارد و تولد مصلح آن جوارش بود کمونی و نالایی است که آنرا خورد خواب نمایند و بعد از خواب یکی ازین ترا کسب را بخورند

* امغیگن * بغم همز او تشدید میم مکموره و کسر عین معجمه و مکنون یا می مثلاً تحتانیه و تنج لام و ثانی و تون و عوام آنرا طبع را مل با د به سر و شوکه مصریه و شوکه اهرابیه نیز و بداری میگیلان و بهندی که کرو بیول نیز نامند * ماهیت آن درختی است خاردار و معتدل آن اکثر همراها و دانههای کوه در تنم میباشد یکی از رک و دیگر کوچک و سرد و در شکل و برگ قریب به هم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت صیب و پر خار و خارهای آن کج و صاق آن مطبوع و در اول میزدند و بعد از آن و چون گفته شد مانند آنسوی میاه مائل بعضی میکرد و ثمر این مانند باقلی و خربوب و در غلاف طولانی و کوه در این و خشک فانه مدد و زیاده نیز در هر گرمی دانه زمین بقدر تر می و به نواز از آن در سرخ و ثمر این را با غلاف قرمز و صاف نیز و غروب و غلاف و معتدل نیز و عصاره این را اناقا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ است و صمغ صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طبع چیزی شبیه به صمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت قطع نمایند در میان آن چیزی شبیه بخون باشد حیال و چون آنرا از آن جدا نمایند و با قیور بشویند در نهایت صفت می باشد و مانند ماریش علق آنرا بخانیند از آن آب شیرینی خوشتر جدا کرد در دانه و آنرا خوشتر کند و قسم دوم درخت آن کم خار و دانه در شاخه های آن انبوه و این را بهر بی علم نامند و صاق آن میاه رنگ تو از اول و ثمر این را نیز قوطی گویند و در غلاف مائل باقلی است اما مل و در بی کرا و پوست آن بنفش مائل به میاهی و در آن دانه های کوچک اند که بهین میزنند مائی و در هر غلافی از آن بازده دانه نامی و یکدانه با اختلاف بزرگی و کوچکی و در بین مردم آنند بود و سفید رنگ و مسطح و الا می آن دانه های و در میان آن بود و سفید و پوست بنفش مائل به میاهی و در قوطی لوزج چسبند و زرد رنگ و مل هر دو قسم زرد مل و زرد مائی تکه و خوشتر و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار زده است و در شاخه های باران معاذی هم در پوست زرد و طعم آن عسل و مستعمل بیشتر از اجزای قسم کبر آن است و نیز کسی دیکر میگوید در بعضی شاخه های آن کبر از آن طبیعت جمیع اجزای آن درد و هم هر در خشک * افعال و خواص آن حایس فضلات و رادع آنست بدن عرق کل آن جهت خلطان حار و بول دل و خوش و تقویت اعضای باطنی و تنهائی و با باد در ده و اشرد و مناسه مدد و برگ آن جهت قطع استخوان و تقویت مدد و طول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نفوق آب برگ تازه تر است آن که در آب خیساید و شب تحت آسمان گذاشته و صبح آب صافی آنرا گرفته بیا شامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و معاون برگ و پوست و کل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صمغ ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیمد و هم قانک و هم جهت رفع و تسکین و سردی و انزال و کثرت اختلام و جربان منی و هیلان رحم نافع و خوراندن قندری از برگ نورینه آن با انگ کی زیر و سفید و گند و مدد و شیشه کل انار ناشسته با آب سائید و صاف کرده صاف قانک نموده که بهین با دست سکر زده و با آب چندی خورند و این آتش هوش کرده در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصاً در نظام دلدان تر آوردن در او خور که بسیار زیاد می کند و ضعف آورده در اوائل و غیره افعال را نیز نافع است و باید که احتساب سن و قوت و علق او را بدان

ادویه بفرز آید و قند بزرگ تازه آن جهت التهام جراحات و رفع ادرام و جلوس در طبع آن جهت برور معده و رشف
 رطوبات رحم مفید و عصاره و برک شکر تازه آن قاطع بزک الدم و نفث الدم و فرزجه شکر آن که آنرا در آب جوش داده
 پارچه کریاس را بدان مکرر زو کرده خشک نموده زن بخورد و در رشف رطوبات و تصفیه قبل بعدی است که بر کینه بکارت
 می رسد و چون شکر خام آنرا گرفته شکافته تخمه های آنرا دور کرده عصاره اندودن آنرا بر پارچه کریاس نوی بما لند تا رطوبات
 و مغز آن بد آن خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم چاهه گردد و از آن پارچه هینه بند زنایکه پستان آنها آویخته
 باشد سازند و بر هینه بندند تا من قی رفع آن علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع
 و عمل آن اجزای روغن شیخ صنعا است و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهد نیم کوفته در ده چند آن آب بخیم مانند
 تاد و در وزن بسجوشانند تا بنصفه رسد و بما لند و صاف کنند و در ظرف چینی را بشیشه نگاه دارند و در ایام حیض بعد از بول
 هر مرتبه بدان احتیاج نمایند و بد ستور در ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد و برک و پوست آن جهت د باغت
 پوست حیوانات قائم مقام ماز و است و نیز پوست و کل آن جز و اعظم و اصل عرق تند و شراب آنست و در فند و نکاله بسیار
 مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن جهت
 صلابت و استحکام پایه گردون و رتبه و کاد می و غیره و آلت سلخه زمین نیز میسازند و قسم دیگر نیز می باشد شیره یقسم دوم در برک
 و شرور رنگ و پوست و لیکن بد بزر و پرنز ترازان هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنکاله است
 و ریشه آنرا چون نزد ما بر نرسد و از بر نرسد از دواندک سست آورد و آنچه اکثر اطباء و کتب ادویه مفوده ذکر کرده اند
 با اسم فرط و اغیلا و طلح شاید هر یک اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تا مل رفع شبهه میگرد

*** املج *** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور با ملج است بد الف و کسر میم باغت و در سنایز و بفارسی امله
 و بیدنی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند *** ماهیت *** آن شردرخت هند است طعم آن ترش و با عفو صفت
 بسیار و در تازی شبهه با آنو کرچه و تا بزرگی گردگانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بیریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسل
 و متکرج نشسته آنست که بیریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر رشت گردگان و برک آن سبز بسیار و روزه و انبوه از هر دو
 طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شمری رشته در بعضی جاد و شاخ و در بعضی جاسه شاخ و چوب آن جوهر دارد مانند چوبه
 چار که بعبوی دلب نامند و از آن صلب تر و مستعمل در معاجین و غیره آمله بالیده بیریشه منقی از دانه شیر پرورده است که
 جهت کسرتوت و بوض و اصلاح آن دوسه مرتبه در غیر میخسانند و شسته خشک می نمایند و غیر شیر پرورده نیز *** طبیعت *** آن
 در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است
 و در بیوست آن سه متفق اند *** افعال و خواص و منافع *** آن قابض و مانع رختن مواد معد و اعما و حانظا خلط از تعفن
 و مخرج سودا از بدن و مانع مخاطات سودا و انبساط سودا و به وصفه و به متصرفه روح و باین اسباب موجب ذکا و حدت ذهن
 و تقویت قلب است بالخاصه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه می باشد مقوی
 و سزاوار است که هرگاه استعمال کند آنرا باریک المراج از برای تقویت فعل بل کند آنرا بمسل یا در چینی یا مصطکی و یا مانند اینها
 و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعات آن در تقویت قلوب زیاد از منفعات آنست از برای توحش و از جمله ادویه
 شلید المنفعات است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا و بالخاصه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب رفتن از دهان و

مهرائی خارا ناک و زک آن شبیه بزرگ تمرندی و از آن کوچکتر * طبیعت آن سرد و تره افعال و خواص آن
 آشامیدن آب بزرگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذاشتند تا خوب گرم کرد و آب بزرگ آنرا ماف
 کرده در آن ریزند و مقدار یک و مائه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم شود و در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته
 دیگر مایه نامند تا پنجم روز نهایت تا هفت روز بماند این دستور جهت حمیات حاده و انتشار هوا و عروق مری که در
 بنگاله میشود بسبب آن حیات و التهاب و راعها و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حبس صاحب آنرا عارض
 کردند مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخته واجب و لازم دانند و اهل بنگاله بزرگ خشک
 آنرا نیز در آب حوضانیده آب آنرا میاشامند و بخار آنرا میگیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده

* ام و جمع الکبد * ماهیت آن کیامی است باریک و از بغله کل آن اغبرر بزرگ آن ریزه و اغبرر کوچک آن را دوست
 میدارند و می چرد آنرا در ربیعی است و تا اوائل زمستان میماند * افعال و خواص آن جهت ارجاع کبد
 صغری و کبد

* اننا غا لس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و غین مهمله لغت یونانی است و نا غلس نیز آمده
 و لغت یونانی آنرا کیر و بزرگی انگلی نامند * ماهیت آن کیامی است نرم و ماده میباشد بزرگ آن شبیه بزرگ مرزنجوش
 و مائل باشد از شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانه های آن بقدر دانه خشخاش و بسیار
 در و نایع و کل ماده آن لا جور دی رنگ و کل آن سرخ * طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن
 جالی و حاد ب و مجفف بی لذع و مفتوح سده غرقه آب بزرگ و ثمر آن جهت تنقیه سرازینم و تسکین رجع اسنان و سقوط آن
 در بک سوز و چون مخلوط با عسل نماید و در چشم کشد جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب و کمنه و سبل نافع
 و آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن انگی و رجع کبد و جنین و کزیدن نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و بیگان
 از اعما و منع زیاد شدن قروح خیمه و باد سرج و اصلاح جراحت مفید و بعضی کسان بپوده که ماده آن که کل آن لا جور دی
 است چون در مقعده برآمده نماید و در مینماید آنرا و آنرا که کل آن سرخ است چون ضماد نماید با لعل بر می
 آورد و شرب آن موزون است و مصالح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از زهر منقال تا یک منقال و بدل
 آن از زهر نانا است

* اننا غورس * بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون و او و کسر راء مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است
 و در بعضی معروف بخرنوب الخیز است و ثمر آن را حبس انگلی نامند برای مشایبه آن بکرده * ماهیت آن کیامی
 است شبیه در بزرگ و شاخ به تنج کلفت و بزرگ میشود تا آنکه بفرف شجر میرسد و کل آن شبیه کل کلم و بوی آن نجیل و ثمر آن
 مختلف المان و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان و وقت رسیدن آن کور است * طبیعت آن تسامی اجزای آن کرم و خشک و مینماید آن
 به شتر شام و طاکیه * افعال و خواص آن نماد بزرگ تازه آن که حیات آن کمتر از سایر اجزای آنست جهت تحلل
 و رمای رخ و نافع و چون خشک گردد قوت آن قویتر و تعطیع تیجیف آن زیاد و مکرر در و همچنین ریشهای بلخ آن و اما نیشم
 آن ملین و معفی و چون آب بزرگ آنرا مقدار یک و نیم تا یک سال با شراب یا شامند صداع را نافع و اخراج مشبه و جنین
 و دار طوطی نماید و گوشت تعلین آن میزان آبش منظم و لذت چشمت تسهیل و سرعت آن مینماید اما باید که بعد از ولادت

ام و جمع الکبد
 اننا غورس

اننا غورس

بزود می بازتابند و چون ثمر آنرا بخورند فی شدیل آورد و طبعی هماره آبج آن محل و منفع او رام است
 * آبج * بطبع موز و سکون بین و فتح با و سکون جسم مغرب اینه لغت فندی است و آب نیز نامند و بطورایی نگر
 * ماهیت آن * ثمر فندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت کوندکن و باختلاف اراضی و امویه بعد از سه
 چهار سال از خاک شدن ثمر آن در هشت و نه سال بشمار می آید و هنگام بهار آن که بهندی مؤل نامند اول بهار و وقت رسیدن
 ثمر آن نیز باختلاف بلاد آن هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه درشتصال ثمر میلند و ثمر آن در اوایل
 سال بسال بهر میوه و در درازا خربا عکس و برک آن طولانی شبیه بمرک حاذق فندی را از آن بزرگتر و در آنجه نیز شبیه بثمر آن
 و ثمر آن در ابتدا بسیار عظم می باشد و آهسته آهسته ترش میگردد و پس شروع می نماید بشیرینی و شیرین میگرد و در بعضی اماکن
 بعضی اشجار تمام سال ثمر میلند ولیکن بشیرینی و خربایی آنچه در فصل و موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعضی بلاد قریب
 لخط استوا در آنجا ثمر میلند و همیشه ثمر آن بود درخت می باشد مانند جزیره میلان و بندر تاجوری چنانچه و حوالی آنها
 و اکثر میوه های دیگر که در آن اماکن بهم میرسد نیز بدستور و لیکن بهر موسم آن مانند موسمی نیست در بزرگی و کوچکی
 و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بریشکی و ریشه دارای رطوبتی و گرمی آب با اختلاف اقسام آن هیچ میوه نیست چنانچه در بزرگی
 از قسم آثار و آثار که یکس نیز میوه است تخم ندارد و بنگانه دهن و در بعضی درختها بنگ آتش و سه با و و نیم آثار اکثر که
 یک چهار یکس نیز میوه است تخم ندارد و کوچکی برابر هلیله کابلی بزرگی میشود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک
 کبی و بعضی اندک و در طبع و بعضی مل و در اندک طولانی و بعضی فی الحقیقه شبیه بگرد و خیر آن و بعضی در با و خوش و رائحه و
 خوش طعم و رائحه آن شبیه بعنبر و بعضی رائحه آن شبیه بکاغذ و در بعضی پور شده و بد طعم و بعضی را رائحه شبیه بشیرین و رائحه و
 و بر از بانه و غیر اینها از طعم و زوایح و بعضی مختلف الا جزاء و قوام و طعم و در بعضی بتوقع کمی همین در محل اتصال ثمر
 آن بشاخ درخت و در بعضی بتوقع بسیاری حتی در بزرگترین آن نیز می باشد و بهترین آن بهار شیرین شاد آب مسری و انوار
 بی ریشه حرمی و نایل از تنوع آنست و آنچه برخلاف این اوصاف باشد مشکلی را بعضی در مصر و بهترین احوال و خورده آن
 آنست که رحیل و آبدار آنرا بدست بیاورد تا قیوم گردد و عرا آنرا بپزند تا بپزند که در آن است و در خوردن و شکم نانجام
 آب جانی آن خورد و ریشه آن خورد و نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و قاع و قابض شکم است و آب آن مایه و تنوع آن
 چون بزرگان و آنها بر حد باعث موزش و جوارحت میگردد و بی ریشه آبدار آنرا که اندک است و شکم سرد آنرا بر آنکه
 و نوعیت آن در خورد و خورد و طریقه آهسته آنرا بر آنکه در آن نیز بهارین طوری است و حسب است که آهسته بر ریشه
 قسمی ابل و آنکه در بنگانه بعضی جاها مثل مالد و اطراف مرند آباد که در جزیره کمال و آنکه در دیگر جاها و در عظیم آباد
 بر آنکه مشکلی میشود نرم گردد و بنگال برای مکیون آهسته شیرین خند و که آب و رقیق داشته اند و اکثر ریشه در هر
 باقی مشابه می آید و قسمی آهسته و بنگاله می شود که در بلاد دیگر نیست که آن را آهسته می نامند و بعضی در تمام آن
 شیرین میشود و بعضی از اقسام این در زمین کی شیرین و خوش میشود و بعضی در خشکی بد طعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر
 نیز آهسته میشود مانند سواحل بلاد چین و عدنان و هردان و محل و مالد و آب که مشهور است از انواع لای است و بعضی
 اماکن دیگر از طبعی بهم میرسد و آهسته بر بزرگ و خوش طبعی فندی و کهن و بنگاله است * طبیعت آن * آنچه تمام است سرد در دم
 و خشک در اول و موافق طبع و سرد و شیرین و آبدار و آن گرم و بنگاله در دم و موافق خون و طبعی که آنرا آب

هائیکه اقوام تر باشد و در آن زیاد **اعمال و خواص و منافع آن** معوی قوی دارو احوال و اعصاب و استخوانات
 تنفس و عری و معدی را معالجه کرده بخاصیت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کنند و رنگ رخسار و بوی دهان و دفع خفقان و سوزش
 وضیق النفس و درد و بیاریه و بواسیر و اسهال بواسیری و ضرب و قوی و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن
 و افزایه کرد آند و در این بول آورد و طبیعت را قبض نکند بلکه ملین دارد مضر محرورین خصوص در خلای معدی و مصلح آن
 آشامیدن سنگچین و خوردن جامون رسیده شاد آب یا شربت آن که میوه هندی است را آب دوغ و آب سود و قشع لجمی کم
 آب آن ثقیل و در بعضی و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حاکه و جرب و دامیل و غیر ما
 و مصلح نفع آن اهل هند زنجبیل گفته اند و نمک که با لای آن قدری بخورند از موده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مضرب
 جگر و مصلح آن مویز و شاید درین امر شربت زرشک یا سنگچین یا شربت جامون بهتر باشد و مضر نه و عذوق و دندان و مرقق
 منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه و دوشید و خام و با قدری جوش داده معین فعل آنست و خام ترش
 آن مسکن صفرا و منبه اشتیاعی طعام و بلغمی و سوداوی مزاجا نرا مضر و مولد سودا و بزرگ آن خار و مفرخ اعضا و راننده آن شده
 برائت حبه الخضرای خام نارس که بختاری نباشد و رسیده آن را این نامند و مصلح آن مالیدن روغن است بعضو بکه بدن آن
 رسیده باشد و ل آن و مغز هسته آن بسیار بار در ریاس و جابس اسهال و مجفف و مسکک منی خصوص که اندک بریان نموده
 یاد و به مناسبه بقل و حاجت بسیار باشد و چون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز
 یکبار هم آنرا با چهار درهم شکر بخورند در درونی و سرعت انزال را دفع نمایند و کوبند حافض سیاهی میوه است و مضربه با پیکه
 برک و ل آنرا در آن ساقین و باشند معوی و دل آن واده و مستحکم کنند و آنها است و استیاک بپوب آن رافع بوی دهان و در در
 خاکستر خوب آن جهت نوزاد اندم و بدستور و در برک آن در دهان برک خشک آن جهت دفع ریاخ کرده و بدستور دهان
 پوست انبه خشک کرده و نافع یا تکرار غسل که بعد از آن بران عمو و عوام سردن و سرد و نیز گرفتن درد آن در حلق جهت زخم
 آن و اگر برک درخت آنرا که خود از درخت و بخت باشد ما این در سرغایان ما نند تنها کوبش خشک زخم حلقوم را که منفع آن
 و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم با صلاح می آورد و چون برک تر و تازه آنرا از درخت چیده و به
 ساقه آنرا قشرده و طوطیکه از آن بر آید بردانه که در بزرگ چشم بر می آید بمالند و زائل شود و چون نه عمل د
 ما قه بهج برک آنرا بانه عمل و نفل سیاه با آب نرم رسیده خوب بسته فرورند اسهال و قوی عارض می شود و اگر که بدن نکرده و بدن نماید
 و طلای آب بر کهای نازک آن و همچنین زن همین عوی سوزن بر روغنی که در آن پوست انبه خام بپاشی و با با بعضی ادویه
 مناسبه دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشد جهت درازی و سیاهی مو و منع اسقاط آن نافع و آب انشرد و شرخام آن که
 امرس نامند و چینی را مجبور و موت و حلقه و شو شاپ و شراب و انشرج و عرق آب آن و قرص هسته آن و قلیه خام و موی
 آن در قریب دین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده و بخته پس بر آورده پوست آنرا عمل کرده و نرم
 میمالند و صاف کرده و در روی بدن سیاه که بدن می گز نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند و ناکا می که با دسموم و یا موی
 سمی و با عوامی و دی و با و بائی یکمی رسد بوزدی قدری از آن با و بخورند و در تمام بدن او میمالند و بوی عین الهی شفا میابد
انته و بهج همزه و سکون فون و هم تایی متناقه قوه انبه و قشع لام و با لغت عجمی اند لسی است و آنرا جلد و ارن لسی و
 بھندی نرسی نامند و صفت آن در صفت است و در آن کما المور و در برک بدقت از بهج کولان و فرو

تایک متقال آنرا در آب بجوشانند و با آن در می قند و یا میبخشند یا شامند و بل ستر و با ادویه مناسبت دیگر و در آن جهت
روانیدن گوشت و قطع ذرف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یک متقال و از عصاره آن یک درم و از برک آن
پنج درم مصر میرودین مصلح آن زاجبیل بل آن مانند آن زرشک و ربع آن کل ارمنی و عصاره آن در اکثر افعال قویتر
از پوست بیخ و بیخ آن است طویق گرفتن عصاره آن آنست که بکیرند پوست بیخ تازه آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و در
طبق صفالی کنند و در آفتاب کد اوند و شبها در زیر سقف که ششم آنرا فاسد سازد و چون بعد از بقادر رسد قرصها ساخته
در آفتاب خشک نمایند و از کرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجة بکار برند و رنگ این سرخ یا قوی میباشد حب انجیر
و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابا دین ذکر یافت

* انجدان * بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مفصله و الف و نون معرب اندان فارسی است و بسیارند رانی
انجدان طیب را کوله پر نامند و بیخ آنرا بعرسی محروث و ساق آنرا بترکی بالدرغان کوبند و چون انجدان مطلق مذکور شود
مراد تخم آن است * صا هیت آن دودسم میباشد یکی طیب و دیگری منتن و ساق نبات آن میوه و سطر و بلند آنرا از قلمتی
و برک آن شبیه برک کلم و از آن کوچکتر و کل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مد و درین
شبیه بل روم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را حلتیت طیب مینامند و قسم درم برک آن مانند صمغ سوخته و در سوراخ
و ساق آن ضعیفتر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بد بو و بیخ آنرا اشتراغ و کیافه آنرا کاه و صمغ آنرا که بسیار بد بو است
حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگزد جهت آنکه صمغ را بفارسی رد بفتح زای عجمی کوبند و عوام آنرا انگشت کنند
و چون هیک بگاف عجمی نامند و در بلاد فارس کوسفند آنرا بکاه آن میچراغ از بسیار دریده میشوند ولیکن گوشت آنها بد بو
میکرد * طبیعت سفید طیب آن در درم کرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را کرم و خشک در درم
گفته اند * افعال و خواص و منافع آن مفتوح و جالی و محال و ملطاف و مقاوم و سوم * امراض الراس عما دانجدان
احود با خطی و آرد کرسنه بر سر جهت سد رجاءات از اخلاط باره مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن ذهن را نیکو و حفظ را
زیاده و نسیان و بلاد و حلق را از آن میگرداند و قالج و لقوه و استرخا را مدیک و از توایل مستعمله در اغلیه صاحبان
این امراض است امراض الصدرو المله و غیرها چون غلیظا لجرم ردیر میماند در معدة مخشن معدة و میخف و طو بات
و ملطاف و لغام و مغیر را حقه دهان و مقوی معدة و مقطع بلغم و محال رباح و آنکه زانند اشتهاى طعام و مقوی فاضله و دافع
ضرراغذیه غلیظه و ادیه سمیه و مقاوم و سوم و سپرز و یوفان و استسقا و نواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مد و بول و حیض
و شیر و مخن کرده و رود و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصو صا محال آن که
سرکه آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جائز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با میبخشند بخره باشند
جهت تسکین ریح و تهیای بلغمی و مرکبه و در دینه و استسقا و برقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا میچرب و با شراب در اخراج
چنین قوی الاثر و صما د آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بقوت و با موم و روغن جهت خنار و جراحات و عرق النسا
و امثال اینها و باروغن زیتون بجهت کسنة تحت عین و ملای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و ذر و برک آن جهت
آکله و بوبیدن آن جهت نواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعاء مصلح آن صمغ عربی و مضر متوررین و مصلح
آن شربت انار و سکنجبین و مقدار شربت آن تاد و مثقال بل آن محروث که اشتراغ یا شد بوزن آن و حلتیت و داندک و کوبند

بوزن آن روزهاست و این است شمع دارد اطلاق کرده نوشته که گویند چون زن بعد از حیض بلا فاصله روزی یک گرم
شمع انجلیق را بخورد تا پاکهشته هرگز آبستن نشود و تخصیص ندارد که سفید آن باشد یا سیاه بیخ آن در افعال قوی تر از سایر
اجزای آن است طلای آن محال و آرام و مانع زیاد شدن حنا و پروستیم و رخها مقلد از شربت آن نایم مثقال گویند مضرش
و معد و بطایء الهضم و مصلح آن غسل است جواریش انجلیق آن و سنگجبین و مغزل حاقی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر
یافت و بیان صفح آن که حائض است در حرفه الحاح خواهد آمد ان شاء الله تعالی

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

[illegible]

و هر گاه ز مژه کوسند ان را بپند آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و شیراز بستان آنها بکشد و هر گاه کوسند این حیوان را بخورد در جماعت دیوانه شود و این حیوان را عادت آنست که در زیر درختی خسبید که آنرا انجیر آدم گویند و همیشه درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با میزم امیزند و بر آفرینند هر که بآن آتش کرم شود از آغشی افتد و بی خبر شود

* اندر و صا ر و ن * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء موهله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء موهله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران آنرا اذیاس و فاس یعنی تیر نامند بجهت مشابهت برک آن بشیر * ماهیت آن نباتی است ثمنی مثبت آن زراعتهای کدوم و جو و برک آن ریزه مانند برک نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و در میان آن نقطه سفیدی تلخ طعم با عفو صفت که آنرا ارعان نامند در غلای شبیه بغلاف خربوب شامی رد و تابستان می رسد * طبیعت آن کرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضه کمی * افعال و خواص و منافع آن مفتوح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بپاشانند از آن مقدار در درهم تقطیع شده احشا نماید و همچنین ما نیده برک آن و چون با زیت طبع نمایند و بپاشانند جهت طحال و عسر البول و اسهال و دیوانه نافع و حمل آن با غسل بعد از طهر قبل از وطی مانع آید و است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تسمی آن را لسان العصار فیرمید اند

* اذی اذمان * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء و فتح هاء و ضم و الف و نون * ماهیت آن درانی است گرمایی معروف * افعال و خواص آن بالخاصه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال مینمایند از آن يك مثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با کلاب و یا با آب کرم مقوصه فعل آن است بدل آن بوزن آن کل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است

* اندر و طالیس * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء موهله و سکون واو و فتح طاء موهله و الف و کسولام و سکون یای مثانه ثمنه و نیمه و سکون موهله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاج نامند * ماهیت آن نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهر آن نوعی از قلی باشد مثبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی بوک و شاخ آن با رنگ و زرد طعم و تلخ و در آخر میل بسرخ می نماید و تخم آن در غلای مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مفتوح و مجفف و مدور بول و آسانیدن تخم آن و طبع حشیش آن و جالوس در آن و غلای آن مجرب با طب است جهت استسقا و تقرس و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حوضه و صا با شراب مد ار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و مثال آن و از طبیعت آن با شکر یا هر که تا ربع رال

* اندر و طخون * بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء موهله و سکون واو و ضم طاء موهله و سکون واو و نون * ماهیت آن برکی است شبیه بپوک بید خشک شده از آن عریض تر * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتوح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده چون بپاشانند از آن مقدار در درهم تقطیع شده احشا نماید و همچنین ما نیده برک آن و چون با زیت طبع نمایند و بپاشانند جهت طحال و عسر البول و اسهال و دیوانه نافع و حمل آن با غسل بعد از طهر قبل از وطی مانع آید و است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که مؤلف جامع تسمی آن را لسان العصار فیرمید اند

* آنزروت * بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء موهله و سکون واو و و تایی مثانه ثمنه و نیمه و سکون یای مثانه ثمنه و نیمه و سکون موهله لغت یونانی است و در مغرب کلنج و ملاج نامند * ماهیت آن نوعی از نخود بری است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهر آن نوعی از قلی باشد مثبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی بوک و شاخ آن با رنگ و زرد طعم و تلخ و در آخر میل بسرخ می نماید و تخم آن در غلای مانند غلاف نخود در انتهای ساق آن روئیده * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مفتوح و مجفف و مدور بول و آسانیدن تخم آن و طبع حشیش آن و جالوس در آن و غلای آن مجرب با طب است جهت استسقا و تقرس و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حوضه و صا با شراب مد ار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و مثال آن و از طبیعت آن با شکر یا هر که تا ربع رال

و آثار قروح و طره و بیاض عین و کفایت ما را است مخصوص آب دهن ناشتا صراوی مزاج و با هر کون کفایت جهت قطع آثار اول
و گویا و پنهانی جهت قطع لزف الدم و اندک مال جراحتات و با غسل جهت کفایت و جلای آثار قرحه نافع و چون کند م را بر دهن
مضع نماید خصوص ناشتا و برآ و رام و د مامیل کمال از تحلیل و نفع دهند و چو که بین دهن آن ناشتا جهت رفع قویای تازه
و قویای اطفال و کفایت و آثار جلد مفید و زهره و مسمن بدن و خون حجامت و فصل را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا
نماید جهت تسکین رجح آنها نافع و آشامیدن آن مورث یلاد و طلاوی خون حیض جهت تسکین درد های صعب و التیام ناصور
مفید و خوردن آن سم قاتل و حمل و نفع و نفع حیض جهت رفع تب لرزه و مجرب دانسته اند و بول آن خصوص
بول اطفال و از آن شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سپهر و راستسقا و یوقان و عسر
البول و جرب متقروح و حکه و قروح خبیثه و قویا و با آب نخود و با ماء الغسل جهت رفع یوقان و قنطاری آن جهت درد چشم
و بیاض آن به تشخیص که با غسل در ظرف مس بسیار جو شافیه باشد و به جهت طرفه نیز و زخمی که اگر م آن بر زخم جهت
حیض خون و شستن چو که جروح و قروح بآن و جالی جرب متقروح و حکه و قویا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس
جو شافیه نمک از آن بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کفایت مجرب و در افعال مائیل شیر زق است در جلد است که از حضرت
صادق علیه الصلوٰه و السلام سوال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند نیا شامند آنرا سائل عرض
نمود که مریض محتاج است به آشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوائی دیگر نمی یابد پس باید که نیا شامند بول خود را نه
شیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر و گاو و کوسه و فرمودند نعم لا بأس یعنی
آری باکی نیست و فصل طفل که غلای لطیف با آن خورانیل باشد نفوخ خشک آن در خلق عا حب خنای و درم کل و بدستور
فساد آن با غسل جهت تحلیل آن و طلاوی آن جهت تحلیل حصره و التیام جراحتات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن
یک مثقال آن جهت رفع یوقان و سمیت جرح حبه زهره و در وقت اول و حکه و قطع اسهال و یعلیل و با غسل و شرب جهت
رفع کزیدن عوام و ادویه قناله و پنهانی دانه و آشامیدن یک مثقال آن با مثل آن نوشا و مصلح جهت رفع اذیت سموم
مصوله مانند دارا شکنه و زهره و مصلح مجرب دانسته اند و مسنون محرق آن جهت ازاله تعفن بین دهن آن مجرب و تازه آن
خصوص با نمک جهت آکله و فساد آن بر بین و بر ص تشخیص که آن شخص تر مس خورده باشد و در روز متوالی مائیل
در آفتاب نشیند و طلاوی آن بر ساقین جهت قروح آن و بیزیر ناف با خیر در آب حل کرده جهت رفع مغص و بن ستور آشامیدن
آن مفید و موی سوخته آن جهت رفع ریه و ویر و استسقا و سموم قناله و زهرانیل و سنگ کرده و مثانه و منع سفیدی موی
شربا و آکنه آن برای رفع بیاض عین و قنطاری آن با روغن گل سرخ جهت درد دهن آن زکوش و در و آن جهت آکله و نزع الدم
و تخیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و در ماد آن را کفایت و در و با شیر جهت آرام
ساعیه و در و آن پنهانی و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت تغوییت با مجرب و آشامیدن آن که خصیة انسان را بدن آن
شسته باشد جهت ازاله تب و درم جگر و رجح نواذ نفع عظیم دارد و مئی آن جالی یقی و بر ص و کفایت طلا و مشبهه آن
مورث جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سموم مالت بند ریج تغذیه نماید جمیع اجزا و انفس او قاتل بود و هیچ
حموانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن باین حد نیست و گویند چون انگشت خنجر مستطرا به بول وزن تعلیق
نماید مادام که با پوست است و پختن نکرد دشمن باشد که جراحتان را طهای اهل قریه دهن آن چو که وزر د شد و بسیار

بحرمان و آلات صاف و صاف و بر اقی میگردانند و دندانان کرم خورد و کج ناسد شد و رانیز تمایل می نمایند بدین جهت که
دندانان شخص جوان صحت را کند و دندانان ناسد آن شخص را بر صحت تمام دندانان صحت را بجای ناسد میکند از آن جهت
چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای بلیه و بر نمائیدن آب سرد و مراعات می نمایند و بخوردن شور یا
رشه و آب نسکرم اکتفا می نمایند و مستحکم گردد و در بلند بودن برای این امر دکانی است و همیشه بر در آن دکان قرار
فرز ما کان بر روی درخت دندانان خود حاضر میباشند و نیز مسوع شده که سابق برین که صفت حد و هشت حد سال یا پیش ازین
باشد بر اجساد ملاطین و حکما و نیز کان خود برای حفظ و عدم مرصع معاداد و به چند مانند صبر و نفوذ و نیرو و اعتبار و اعتبار
اینها از آمدن میباید و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالب های چوبی میگذرانند و بعد از مرور مدتی در حال صحت سال
جمع اجزای آن بلکه بعضی استخوان های نازک نیز مستحیل بد آنها گشته و چیزی سیاه براق چسبند و شبیه پودری می شود
و بعد از آن که آن عمل منتهی و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطباء و جراحان آمده و آنها در چند تجربه
را متحان آن آمده و برای موثری استعمال نمودند و بعضی موارد نافع مانند موثری یافتند و موثری انسانی
صارت ازین است

انقرا یعنی همزه و سکون فون و کسر عین معجمه و فتح واد و همزه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است
که چنانچه از دوخت آن در روزی آن سرحد و متابعت آن جمال و مخصوص در مانی است و ترک آن شبیه ترک بادام و
از این هر چه در دل آن مانند کل یا در از این از آن کرم و صیغ آن سبک و کوچک و چون خشک گردد بر روی شراب از آن آید
طبیعت آن معتدل و گرم با اندک حرارت لطیفه * **افعال و خواص آن** در وقت قریب از آن است در
تقریب و اسکار و قطعه سنگین و با لطیفه آشنایی در ترک و صیغ آن جهت دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد
در بدن انسان بجا می آید و در بعضی آنکه چون حیوانات وحش از ترک و صیغ آن در دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد
اشغال گردد و در ترک آن جهت دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد

آفتاب یعنی همزه و سکون فون و کسر عین معجمه و فتح واد و همزه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است
که چنانچه از دوخت آن در روزی آن سرحد و متابعت آن جمال و مخصوص در مانی است و ترک آن شبیه ترک بادام و
از این هر چه در دل آن مانند کل یا در از این از آن کرم و صیغ آن سبک و کوچک و چون خشک گردد بر روی شراب از آن آید
طبیعت آن معتدل و گرم با اندک حرارت لطیفه * **افعال و خواص آن** در وقت قریب از آن است در
تقریب و اسکار و قطعه سنگین و با لطیفه آشنایی در ترک و صیغ آن جهت دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد
در بدن انسان بجا می آید و در بعضی آنکه چون حیوانات وحش از ترک و صیغ آن در دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد
اشغال گردد و در ترک آن جهت دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد

الشمس یعنی همزه و سکون فون و کسر عین معجمه و فتح واد و همزه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است
که چنانچه از دوخت آن در روزی آن سرحد و متابعت آن جمال و مخصوص در مانی است و ترک آن شبیه ترک بادام و
از این هر چه در دل آن مانند کل یا در از این از آن کرم و صیغ آن سبک و کوچک و چون خشک گردد بر روی شراب از آن آید
طبیعت آن معتدل و گرم با اندک حرارت لطیفه * **افعال و خواص آن** در وقت قریب از آن است در
تقریب و اسکار و قطعه سنگین و با لطیفه آشنایی در ترک و صیغ آن جهت دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد
در بدن انسان بجا می آید و در بعضی آنکه چون حیوانات وحش از ترک و صیغ آن در دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد
اشغال گردد و در ترک آن جهت دفع نوحش و جانی و تقویت استخوان و در بعضی موارد

را انفعاله بسی نامند و آن خواص و منافع بران مترتب نمیکردند با کجمله طبیعت مجموع آن کرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت مرع و با هر که و با با مسکه و یا با عمل جهت مرع بلغمی خصوصاً انفعاله برین که درین باب افوی است که بیدارم آنرا در سر که انگور و حل نموده و بنوشند و چون صبیان را قدری از آن بخوراند این میگردند از صرع و انفعاله بجهت احب و انفعاله حیوان بحوری که قوی نامند و در دیای دوم بهم میرسد قوت و خاصیت آن مانند جنل بیل متر است بدستور و آشامیدن هر یک از آن هر دو آشامیدن تمامی اناج میباشد مانع از برای تملد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و کدازند و کل اخلاط منجمده و مجعد و مغلفه اخلاط رقیقه کل اخلاط شده است و لهذا محلل آن با سرکه محلل خون منجمد در معد و ریشهای و با با ادویه مناسبه محلل خون شیرکه در معد و مثانه و هائرا اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و خابس اسهال و با الخاصیه مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار کرم است مهیج غضب زیاده از فراح است و جمول آن بعد از ظهور معین بر حمل و آشامیدن مقدور نیست و هم آن با شراب بسبب قوت تر یا فیه که دارد جهت دفع غرر و هوش هوام و مسموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و ترخه اعضاء و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون در درماتو الی بعد از ظهور بیاضا منج جهت دفع صرع و گفته اند چون زن انفعاله از لب لری و یا خصیه آنرا با شراب مزوج بیاضا منج آهستن کرد و پسر زاید را از ماده دختر آورد و چون مقلد او یک با قلا از آن با شراب بیاضا منج جهت تب ریع و چون با خطمی و زینت سرشته بر بدن بکند از یک پیکان و بی و خار از آن بر آورد و علاها آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعریق آن بر ابهام صاحب تب جهت از آله آن مؤثر و انفعاله کور و خور و زکوهی و آه و واستر و کوسفند و غیل بقدری بخورد و بغایت میباید اند و امتحان خالص آن آنست که بیدارند بران هر انفعاله حیوان دیگر که باشد اگر کد اخلاط شود خالص است و الا غیر خالص و حب انفعاله و در و اسفوف و معجون آن در قرایا دین کبیر ذکر یافت

* اخگول و اسکول ماهیت آن حکیم میرعلی الحمید نوشته درختی است فندی برک آن شبیه برک شفا لور میوه آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و اعم آن تلح و با عفو صط طبیعت آن کرم رقر در دوم * افعال و خواص آن ضد آن جهت استسقا و آرام و دفع زهر جانوران زهر دار نافع و شر آن ملین طبع و دفع نساخ خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شمشوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از شر آن را با آب سائیده بر بستر آن پلان نمایند به خیریت کنند و شفا یابد و کوریند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب آمله معطر صفت مر نیمه تصفیه کنند پس خشک نموده از آن تخم رید ستور روغن کنجد روغن بر آورند و از آن روغن تا چهل روز سهو ط نمایند موی سفید راسیه کرد اند و اگر از چوب درخت آن سر بر سازند و شب بران بخوابند از شر حشرات زهر دار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بمسوع و ملانوع و صاحب هیضه ردیه را بخوراند شفا یابد

* انکیزه بفتح مزه و سکون نون و کسراف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفائیه خاوانی نامند * ماهیت آن نر و ماده میباشد حکیم میرمحمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است متبیت آن حریم جبال کیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابند روز دیگر انچه قسم نر آن است باز است مشابه کرد ووا نچه ماده آنست پیمان

طبیعت آن کرم ز خاک است **افعال** و خواص آن ضاد برک خاک آن با آب کوکود در کورن
 هق را زائل کند و تخم آن بکایت منظر تخم ماده آن موجب شدت شوق زبان و اندک آن از آن با غراب منور نمیشود بلکه
 تا به غبانه روز غراب آن بیدار نشود را غامیدن زمین و برون با آب مرغ خواب آن میکند مقدار غریب آن نادر و دریم
انسان بدیع میزند و درون اول ما کن درم مثل دوائف و حین مهله لغت معنی است **عاقبت** آن شریست
 هندی معروف در جنگاله بسیار میشود و خوشبو و خوش طعم نبات آن بی الجمله شیشه نبات میروکادی و بوک آن از بوک
 میروکادی کوتاه تر و نازک تر و نبات این از آن کوچک تر و نازک تر و بخاردار و از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بویالای آن
 ساقی بهم میرسد و بر سر آن نیز برکهای کوتاه انبوه و شید شک که در یک ساقی دو اناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت
 بهم میرسد و چون قوری از سر آن را با آن هر که ببرد و بشاقتد باز سر میگرد و از آن اناس بهم میرسد و از اطراف سر
 شریست نبات آن نیز مانند دخت لعل و موزیچه ها میروید و چون آنها را جدا نموده بشاقتد نباتهای دیگر نیز میروید و
 از هر نباتی سالی بکنم بعمل میآید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جزایر مرطوب آن است که موسم بارش است و آنجا
 و در نوع می باشد یکی را اناس کوتاه می نامند و این کوچک بقدر نارنجی میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رانحه و زرد
 رنگ طلاقی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیدن این چاشنی از و اندک نارس این ترش و پوست مرده و نوع در هنگام خام
 میروید و خانه خانه را طراف خانه اندک پوست نازک برآمده و بعد رسیدن زرد مائل به سرخی میگرد و دوائف
 برای صفا و در هر خانه قریب به پوست نخهای ویز از زرد تیره و در نوع آن با طریقت پورنی جانی بسیار و مخصوص نوع
 بزرگ آن و طریقت شور در آن این است که نوع کوتاه آنرا یک ورق از پوست جدا نموده با اندک شک و آب میشوند
 تا به ریخت آن کم گردد پس اکوری دیگر از بالای آن بود داشته که تخمها و خشکیت خانه های پوست آن که در جرم آن نفوذ
 گردد و زائل گردد پس مغز آنرا و و نه های نازک برید و در ظرف چینی یا شیشه برهم میچینند و بعضی بر آن قند و نباتات کوید و
 یا شکر و قند و قند و کلاب میومی باشد و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج به شیرینی از خارج ندارد
 یا به شیرینی طعم آنرا معروف میگرداند و نوع بزرگ آنرا به طور پوست خشک خانه ها و آنرا جدا نموده و در شک بر آن
 عسل و دوائف که بهمانی میکند از قند ناپوست آن قند درمی کم کرد پس شسته بکوریق دیگر از روی آن جدا نموده و برای
 از آن تخم ریخته است آن پس مغز آنرا از یک ورق که در نباتات با قند بر آن یا شکر و قند و بعضی که اندک قویتی
 غالب میباشد یا شک خوردن نیز از قند میباشد **طبیعت** آن سرد و تر و در **افعال** و خواص آن مسکن حدت
 صفا و مغزی معده و کباب خا و در طبع الهام مشر میروید و در طریقت منعم آن خوردن آن با شک و زنجبیل پیورید و با شک
 و با شک بالای آن خوردن است و در کور چاشنی دارد و آن و سر و شریست آن به خوب میشود
انواع **انواع** بدیع میزند و درون اول ما کن درم مثل دوائف و حین مهله لغت معنی است **عاقبت** آن شریست
 هندی معروف در جنگاله بسیار میشود و خوشبو و خوش طعم نبات آن بی الجمله شیشه نبات میروکادی و بوک آن از بوک
 میروکادی کوتاه تر و نازک تر و نبات این از آن کوچک تر و نازک تر و بخاردار و از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بویالای آن
 ساقی بهم میرسد و بر سر آن نیز برکهای کوتاه انبوه و شید شک که در یک ساقی دو اناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت
 بهم میرسد و چون قوری از سر آن را با آن هر که ببرد و بشاقتد باز سر میگرد و از آن اناس بهم میرسد و از اطراف سر
 شریست نبات آن نیز مانند دخت لعل و موزیچه ها میروید و چون آنها را جدا نموده بشاقتد نباتهای دیگر نیز میروید و
 از هر نباتی سالی بکنم بعمل میآید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جزایر مرطوب آن است که موسم بارش است و آنجا
 و در نوع می باشد یکی را اناس کوتاه می نامند و این کوچک بقدر نارنجی میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رانحه و زرد
 رنگ طلاقی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیدن این چاشنی از و اندک نارس این ترش و پوست مرده و نوع در هنگام خام
 میروید و خانه خانه را طراف خانه اندک پوست نازک برآمده و بعد رسیدن زرد مائل به سرخی میگرد و دوائف
 برای صفا و در هر خانه قریب به پوست نخهای ویز از زرد تیره و در نوع آن با طریقت پورنی جانی بسیار و مخصوص نوع
 بزرگ آن و طریقت شور در آن این است که نوع کوتاه آنرا یک ورق از پوست جدا نموده با اندک شک و آب میشوند
 تا به ریخت آن کم گردد پس اکوری دیگر از بالای آن بود داشته که تخمها و خشکیت خانه های پوست آن که در جرم آن نفوذ
 گردد و زائل گردد پس مغز آنرا و و نه های نازک برید و در ظرف چینی یا شیشه برهم میچینند و بعضی بر آن قند و نباتات کوید و
 یا شکر و قند و قند و کلاب میومی باشد و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج به شیرینی از خارج ندارد
 یا به شیرینی طعم آنرا معروف میگرداند و نوع بزرگ آنرا به طور پوست خشک خانه ها و آنرا جدا نموده و در شک بر آن
 عسل و دوائف که بهمانی میکند از قند ناپوست آن قند درمی کم کرد پس شسته بکوریق دیگر از روی آن جدا نموده و برای
 از آن تخم ریخته است آن پس مغز آنرا از یک ورق که در نباتات با قند بر آن یا شکر و قند و بعضی که اندک قویتی
 غالب میباشد یا شک خوردن نیز از قند میباشد **طبیعت** آن سرد و تر و در **افعال** و خواص آن مسکن حدت
 صفا و مغزی معده و کباب خا و در طبع الهام مشر میروید و در طریقت منعم آن خوردن آن با شک و زنجبیل پیورید و با شک
 و با شک بالای آن خوردن است و در کور چاشنی دارد و آن و سر و شریست آن به خوب میشود
انواع **انواع** بدیع میزند و درون اول ما کن درم مثل دوائف و حین مهله لغت معنی است **عاقبت** آن شریست
 هندی معروف در جنگاله بسیار میشود و خوشبو و خوش طعم نبات آن بی الجمله شیشه نبات میروکادی و بوک آن از بوک
 میروکادی کوتاه تر و نازک تر و نبات این از آن کوچک تر و نازک تر و بخاردار و از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بویالای آن
 ساقی بهم میرسد و بر سر آن نیز برکهای کوتاه انبوه و شید شک که در یک ساقی دو اناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت
 بهم میرسد و چون قوری از سر آن را با آن هر که ببرد و بشاقتد باز سر میگرد و از آن اناس بهم میرسد و از اطراف سر
 شریست نبات آن نیز مانند دخت لعل و موزیچه ها میروید و چون آنها را جدا نموده بشاقتد نباتهای دیگر نیز میروید و
 از هر نباتی سالی بکنم بعمل میآید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جزایر مرطوب آن است که موسم بارش است و آنجا
 و در نوع می باشد یکی را اناس کوتاه می نامند و این کوچک بقدر نارنجی میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رانحه و زرد
 رنگ طلاقی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیدن این چاشنی از و اندک نارس این ترش و پوست مرده و نوع در هنگام خام
 میروید و خانه خانه را طراف خانه اندک پوست نازک برآمده و بعد رسیدن زرد مائل به سرخی میگرد و دوائف
 برای صفا و در هر خانه قریب به پوست نخهای ویز از زرد تیره و در نوع آن با طریقت پورنی جانی بسیار و مخصوص نوع
 بزرگ آن و طریقت شور در آن این است که نوع کوتاه آنرا یک ورق از پوست جدا نموده با اندک شک و آب میشوند
 تا به ریخت آن کم گردد پس اکوری دیگر از بالای آن بود داشته که تخمها و خشکیت خانه های پوست آن که در جرم آن نفوذ
 گردد و زائل گردد پس مغز آنرا و و نه های نازک برید و در ظرف چینی یا شیشه برهم میچینند و بعضی بر آن قند و نباتات کوید و
 یا شکر و قند و قند و کلاب میومی باشد و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج به شیرینی از خارج ندارد
 یا به شیرینی طعم آنرا معروف میگرداند و نوع بزرگ آنرا به طور پوست خشک خانه ها و آنرا جدا نموده و در شک بر آن
 عسل و دوائف که بهمانی میکند از قند ناپوست آن قند درمی کم کرد پس شسته بکوریق دیگر از روی آن جدا نموده و برای
 از آن تخم ریخته است آن پس مغز آنرا از یک ورق که در نباتات با قند بر آن یا شکر و قند و بعضی که اندک قویتی
 غالب میباشد یا شک خوردن نیز از قند میباشد **طبیعت** آن سرد و تر و در **افعال** و خواص آن مسکن حدت
 صفا و مغزی معده و کباب خا و در طبع الهام مشر میروید و در طریقت منعم آن خوردن آن با شک و زنجبیل پیورید و با شک
 و با شک بالای آن خوردن است و در کور چاشنی دارد و آن و سر و شریست آن به خوب میشود

5

انواع

انواع

خاصیت آن نباتی است بلند تر از درختی و معانی آن مربع و بار یک و برگ آن باریک و خنجرور کل آن مائل
 بسوی راست و تخم آن در غلاف لطیف طولانی و از رازانه کوچکتر و سبز تر مائل بسوی راست و زردی و رنگ گل و مستعمل
 تخم آن است و بهترین آن سبزی تازه باید و آن است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در
 پوست بزرگ است و طعم آن تیز و تلخ باشد و مندی و رنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد * طبیعت آن گرم و خشک
 در آن خورد و در آن سوم نیز گفته اند و گرم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است * **افعال و خواص آن**
 ملطف و محلل ریح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تربا قیت و قابضه و مک ربول و حیض و شیر و عرق و نیکو کند و رنگ رخسار
 * **امراض** اگر اسهال و غیره از ترابیل مستعمله در اغلیه اصحاب خالچ و اقوه و اسهال و صرع است و بخور و معوط آن جهت
 درد سر بارد و شقیقه و دیوار و رعد و نزلات باران و درد کوش ناف و چون بزرگه انگوری تر کرده و خشک نموده بوداده
 در پارچه کتان نیلی بسته دائم به بیند جهت زکام و نزلات باران و خوردن نیم درم انیسون و یک انگ مصطکی کوفته در
 ده درم کلندر سرشته چند روز به هم بعد از استعراغ بلغم جهت لیثرخس و سیات بلغمی نافع برای آنکه میدان مزاج دماغ
 و مقوی معد است پس تولید نمیکند بلغمی که سبب لیثرخس است و چون در درم آن را در آب بجوشانند و صافی نموده
 در درم چهلچین عملی در آن حل کرده باز صافی نموده و بیاشامند جهت سیات حادث از برد خارجی و از آشامیدن
 ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غلای او نخورد آب و گوشت خور و ص جوان متبول بلایا بر حاره
 یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبید و سفوف نمایند و یا کوبید و با کل قند سرشته بخورند و اجوشانید و بتنهائی
 بیاشامند و یا کل قند در آن حل کرده صافی نموده و بنوشند جهت ما لبحول یا خصوصاً مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن
 با ماء العمل جهت کابوس ناف و سزا و آنست که در وائل نالچ یا چهار روز یا هفت روز یا بی که در آن انیسون جوشانیده
 باشد و بتنهائی یا با یک اوقیه چهلچین عملی در آن حل کرده صافی نموده باشد و اقمار نمایند و صا آن جهت اسهال
 نافع برای آنکه در آن حرارت هانک کم می باشد و این تقویت می بخشد اعضا را و اکتعال آن جهت سبل کهنه
 مجرب است و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بد بوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای
 میجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و غرقان بارد و تقویت فم معد و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب
 مطبوخ آن خصوصاً با اصل الموم جهت امراض صدر و بهر و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپهر زکرده و مثانه
 و رحم و استسقا و سوء القیه و تغذیت حصاة و قپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل و قراقریخ در معد
 و سایر اعضا و در شیر و عرق و بول و حیض و تقویت یاه و کرده و ازاله سموم قتاله و تهیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی
 خصوصاً بریان کرده آن در این امر و چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا با آب سائید استعمار نمایند جهت بواسیر ناف
 خصوصاً ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات باران و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائید و آن با روغن
 کل در کوش جهت تسکین درد کوش و کرمی و ثقل ساعه حادث از ضرب و ساقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن کل و آشامیدن
 طبیع آن با شکر جهت رفع زردی رخسار و زائید و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل ادرام و کشتن شیش ناف
 مضرا معاصیخ آن و از رازانه و صدع مختل و در مصلح آن سکچین مقدار شربت آن از در درم تا پنج درم بدل آن
 تخم شمشاد و از رازانه و کربا و در تقویت باه مثل آن انجرو است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیره

* **اوسبید** * بضم همزه و سکون و او و فتح همزه مهمله و کسر باء و موحد و سکون یای مثناة تحتانیة و دالی مهمله لغت فارسی است * ماهیت آن لیلوفرمند است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریح و مواد بارورده مقلد از شربت آن یکدرم ربیع آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لقاخ جهت تصداع و بواسطه نافع مضر مثانه مصلح آن عمل مقلد از شربت آن نیم درم بدل آن بیخ لقاخ است

* **اویمو ویدان** * بضم همزه و سکون و او و کسرها و سکون یای مثناة تحتانیة و ضم میم و سکون و او و فتح باء و موحد و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه بیاد روح و در مغرب معروف بلسیعه و بعضی اخمون نیز و کاه فیلاطاریون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بیاد روح و شاخه های آن بقدر شبری و مرغوب و ماثل بتیرکی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلاتی مانند غلات بزرالبنج مستعمل بیخ آن است * طبیعت آن در درم گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و مجفف ببلع یکدرم ناد و درم آن با شراب جهت نهش انحر و موام و یکدرم آن با مرصاف و فلفل جهت عرق الدسم مجرب دانسته اند

* **اویوما** * بضم همزه و سکون و او و ضم نون و سکون و او و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه * ماهیت آن نوعی از ابوخلسا است که هر جویه نامند برک آن در ازو بار یک و نیم تراز برک هر جویه دبی کل دبی ساق دبی ثمر و ماثل بسایمی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع خشک و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی اندک سرخ برونک خون * طبیعت آن بغایت گرم * افعال و خواص آن بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و مملای آن محلل مواد غلیظه و کوبیدن درم از برک آن جهت عسر و لادنه و ربیع درم آن جهت اخراج اجنه زنده و مرده مفید و تعلق آن بدستور

* **اویومالی** * بضم اول و نون در میان و او و وعاکن و نجا نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسرا و یای مثناة تحتانیة بلغت یونانی شراب عسلی را نامند * ماهیت آن آن است که بکینند شراب و چند و عسل یک و چند و بجوشانند تا بقوام آید و با عسل را یا آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع اخیر در جلا و تحلیل و تفتیح و انضاج قویتر و هر چند گفته شود قوت نهین آن کمتر میگرد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورد انقلاب معد است

* **اویوما** * بضم همزه و سکون و او و فتح نون و یای مثناة تحتانیة و الف لغت یونانی است * ماهیت آن عصاره نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برک آن شبیه بمرک قره تیزک و پوسوراخ که گویا گرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برک کل آن زرد و بزرک و عصاره آن شبیه بعصاره ما میثا * طبیعت آن گرم و تند * افعال و خواص آن جهت ظلمت بصرو تنقیه آن و در معده و سلاق بغایت نافع دانسته اند و اختلاف در عامیت آن ندوده اند بعضی گفته اند و طوطی است که از نباتات مذکور می چکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره ما میثا است و بعضی عصاره خالکدوس اسود است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره انزالس انشی یا عصاره بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند سنگریزه ها است که در صعیل مصر بهم میرسد شبیه برک مس و میگرد زرد و آن را چون پیشین و این قول بعید است و بالجمله از ادویه میچوله المامیه است

و نسیان و منع صعود بخارا تا به ماع را طغای ناثره سود که از احتراق صفر ایا شد و تصفیه رنگ را شمار را آشفته نوار و امین
 ریحی و خوی و رحیمات مرکبه در واسطه و او انفع و مسهل رقیق بلغم و صفر ابصر و بعضی در حیمات مطلقا منع کرده اند استعمال
 هلیجات را این قول مسلم و کالی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بجز آن مجوز نیست جهت آنکه
 لطیف و رقیق ماده را به عصر دفع میکند و باقی را غلیظ متخیر میکند اندرین ستور در حقیقه هلیجات و این نیز یمنید و یکی نیست
 و ملت منع عصر آنست و انضمام و تسدید مسام و عروق اعصاب و باقی مواد غلیظه در آنها و در حقیقه اثر دارد و از فیه است
 نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که آنرا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف
 هلیله و استعمال نمینمایند در حقیقه دارد و شرح اسباب در معالجه سرخام صفراری در حقیقه هلیله داخل است و در متن آن
 در درار و گفته اند که چون با بنفشه و خیار و شنبلیله و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی
 مضاد و مضعف و مبطل قوت دیگری نیاید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقیقه ها خصوصا جرم
 و مطبوخ آن که در حقیقه ها اصلاح آنرا نباید جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیجات را
 بسیار گرم نگویند بلکه در بعضی و جربش باشد یعنی نیکو گفته پس در روغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل
 گردد و فعل آنها و مقصود آنها کم گردد و بسبب روغن و ستون دانند آن جهت تقویت لته و خون رفتن ازین دندان و در زبانین
 گوشت آن مفید و عمل نقوع هلیجات خصوص کابلی در اسهال زیاد و از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صفت آن
 که جامل قوت اسهال آن است در آب می آید و جرم حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قوتی از جرم آن
 میماند و در سفوف تمامی آن و همچنین ریوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث
 قوتی اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثقل و حابس مصالح آن عذاب و مسهتان و مصالح قبض
 که لازم عصر آنها است روغن بادام و باک و قاز و قند و ترنجبین و با شکر و نقل و شربت از جرم آنها تا پنجم رهم و در مطبوخات
 و نقوع از هفت درم ناده درم بدل آنها در غیر اسهال پوسته نار و کوبند عصاره خشک هلیله کابلی و زرد

قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار میباشد و در قرابادین در اهللیج ذکر یافت

* اهلیج کابلی * بهترین آن زرد مائل بسرخ بالید و پر مغز کم ریشه خسته کوچک آن است که کهنه ناسل نباشد و اقوی
 انواع هلیجات است * طبیعت آن بعضی در برودت معتدل و در ارل خشک و بعضی گرم باعتدال میل افتند
 افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفر اخلاط و مدربول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس
 خصوصا حفظ ارد و صفراری با شکر سفوف و دوا و رسد بلغمی تنقیه بآن نمودن و مالش خویا و اصلاح حال دماغ و صرع
 و لقوه و تنهائی و با سه وزن آن عمل با شکر و رشته هر روز مقدار یک جوی و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند
 سفایج و اسطوخودوس و حجار منی و حجار لا جو رد و انیسون مطبوخ و یا معجون با سه وزن آن عمل و کوبند چون
 صاحب لقوه یکدل دهلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان کبیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین چون
 در جانب مائل کد ارنند یکدل دهلیله کابلی و نافع بخشد آنرا و کوبند چون یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی
 سفید نشود مخصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیله هندی دانسته اند و با لیسامیه جهت دفع ضرر آنها
 و بسیار خوردن آب نافع و در شربت از جرم آن تاسه منقال و در مطبوخ تا هشت منقال و بدل آن هلیله زرد است و بعضی

و برك آن با شراب و بدن شور و ماد آن جهت ضرر و هرام و آشامیدن برك آن مقدار يك مثقال ناشتا با ايم مثقال كندر و ريشه و دو مثقال و نسيم شراب كهنه گرم كرده چهار روز متوالي جهت يرقان و صداد آن با بور و جهت تسكين ادرام بلغمه را و در ايم خار و ريشه قروح و سخته و خوردن كبر و سوم از اشاخ نبات آن با برك هاي حوالی آن همچنان بيوسه بر زمين جهت حمن غلبه بدن شور و كره چهارم آن با برك هاي حوالی آن جهت حمن ربيع نافع گفته اند

اینه و لیس * بکسر حمزه و سکون یا ی مشتاق تحتانیه و صم ذای مثلثه و سکون را و نو کسر لام و سکون یا ی مشتاق تحتانیه و سین
مبهله لغت یونانی است * صا هیت آن مالیقی نوشته که دیستوری و سد را بعه گفته نباتی است برک آن شبهه برک قلموس
باز غیب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمد و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا مالیطا نامند یا ساق نباتی
که آنرا اریطون گویند و با آن گیاه بسیاری میروید و شر آن بغل رگ رسته در هر غلافی دو دانه میباشند و عروق بسیار از یک
بیخ آن میروید طویل و سطیح و چون خشک شود میانه و صلب میگردد مانند شاخ و منبت آن بلاد اسیاسارد رکوهیکه آفر
ایلی نامند * افعال و خواص آن آشامیدن طبع عروق آن جهت لغت الدم صدد و خشونت حلی و سینه و شش و عروق
النساء فم و بدست و لبرق آن با عسل که قریب نمایند

ایند ما عیسوی * بکسر هاء و سکون یای مثناة تحتانیه رد ال میله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و راه
میمله لغت یونانی است * ماهیت آن چیزی است شبیه بهشم و اژدر بسمزی و پر شاخ و پر شاخهای درخت جنگلی متکون
میکرد و در تنگابن داخیه نامند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت اسهال مجرب و ذرور
محررق و غیر محرق آن جهت نزول الدم جراحت کهنه و غیر کهنه و محرقی آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن
از د و صفال تا سه صفال

* اید یغون * بکسر ه زه و سکون بای مشتاقه تا اید و کسر دال مصله و سکون یای مشتاقه تا اید و ضم عین معجمه و سکون واز
 و تون نه تا یونانی است * صاعیت آن چیزی است شیهه بصغ که بر صاف یای بنفش جمع میگردد و خشک میشود و صباغان
 آنرا جمع مینمایند و استعمال میکنند و سرمه رنگ میباشد * طبعیت آن مرد * افعال و خواص آن * حال و علای آن
 جهت اورام حاره و تنقیه قروح خفیه چشم نافع

* ایذا آریزه * بفتح اول و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح ذال معجمة و الف و فتح هـ و کسر راء مؤخلة و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح ذال معجمة و الف لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه ببرک آس بری و از بیج و برک آن چیزی طولانی شبیه بنخود تاک انکور رسته و شکوفه آن بر سر آن خیرط میباید و طعم آن بسیار قابض * طبیعت آن درد سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن قاطع نرف الم و اسهال و قروح امعاء و حبس حیض و آشامیدن دو مثقال آن رطوبت را خشک آن و بیج آن سرد تر و قابض تر و قاطع نرف الم و اسهال و رطوبت و وقت مقدار شربت آن نادر و منقول است

* ایرینارون * یکسر همزه و سکون یا ای هینا تثنیه و کسر واء مجهله و سکون یا ای مشا تثنیه و فتح فاء الف و ضم راء مجهله
 و سکون و او و ان و در بعضی نسخ یهذف و او و یهذف و او ای معجمه دایه شکله لغت و ثانی است به منی الشیخ فی الیربع و اهل
 اهل الس انراثر یا هینا مذکور ای اجتماع کل آن و یسار ای و انوم * ما شیت آن ثباتی است ساق آن و یهذف و یهذف مائت

و با سر که جهت هموزن را مستحق گردانند هوام و تحلیل او را هم و قطع رطوبت با مالله از قروح لیس و تحلیل آنها در رفع کلسه و
 نیش و بهی و مفید و بد ستور باد و چند آن خربق مفید جهت کلب و نیش و بهی و با عمل جهت زخمهای غائره و در روز آن
 جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بد بوی زخمی که با صورش شده باشد و جلوس در طبیع آن جهت
 صلاحیت رحم و مفید و در امراض یارده و حقه بدن جهت عرق النساء و بد بوی بواسیر و قروح غائره با طسه و بردن لحم رائل
 نواصیر و نوزجه آن با عمل جهت اخراج جنین و حمل آن جهت دیدن آن و تب مین بر رغن آن جهت تشنج امتلائی و کشودن
 انوار عروق بواسیر و دفع اعیاء و آشامیدن آن با سر که با شراب جهت تشنج امتلائی و متک عضل و رفع سمیت فطر و نیم و کشیدن
 جبلی مجنون و بردن ناقص حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غیر غره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و قظور آن
 در گوش با سر که جهت رفع درمی و منع نزلات مزمنه و بتهائی در بینی جهت رفع بد بوی منخرین و چون در زیت بچوشانند
 تانسج یا بدودر گوش بچکانند کرمی که نه رازل گردانند و حقه بدن جهت عرق النساء و امراض رحم مفید بدل دهن
 آن دهن الفا و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از مومات مجریه است و اگر بیخ آنرا قدری بردند آنکه در د کتب
 یکن از آنرا پند از دما باید که بد آن دیگر نرسد که آنرا ناسد کند مقلد از شربت ایرساناد و مثقال بدن آن در اسهال
 ماء اصفر ثلث آن ماذریون بایست مثقال شمر شتر و گویند مضرش است مصلح آن عسل و جوارش و حب و دیل و دهن و

قرص و عروق آن در قزاقا دین ذکر یافت

* ایما را نوطالی * بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح راء و همله و الف و ضم نون و سکون و ا و فتح طاء و همله و
 الف و کسر لام و یالفت یونانی است بمعنی عشب مکره و در مصر زیتونه نامند جهت مشابهت برک آن با برک زیتون در
 ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهر از زمین گیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزان شاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه
 مل کو رخا و مد ش * ماهیت آن نباتی است زیاده بد رعی و شاخهای آن بر کره ر ساق آن با یک و برک آن از هم
 متفرق و از برک با و طیار بکتر و کوچه کتر و شرفه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن با یک و دراز و کل آن زرد و چون بر صحنه
 عس این گیاه را طرح کنند ظاهر آرا برنگ نقره گردانند بغیر غوص در جرم آن * طبیعت آن در آخر درم کرم و خشک و
 معتدل نیز گفته اند * افعال و خواص آن مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برک آن با شراب جهت نهش
 هوام و بد ستور ضداد آن و آشامیدن دو مثقال آن بانه قیراط کند و رنه اوقیه شراب که نه چهار روز متوالی جهت یرقان
 و طحال و استسقا و تغذیت حصاة و غیر غره بطبیع آن با شراب جهت قروح و بشور زبان و منع انبساط قروح دهن و تسکین
 اوجاع آنها و لاهة وضاد برک آن جهت تسکین او را م خاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته اند
 آشامیدن کره اسفل آن از جهت تب یومی و کرم و دم آن جهت تب نوبه بلغمی و کره سوم آن جهت تب غیب و چهارم
 جهت ربع و تجرب و تعلیق نبات آنرا اهل روم و فرنگه موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا
 دو مثقال مضر رائل مصلح آن کثیر است

* ایل * بکسر همزه و فتح یای مثناة قیستانیة مشدده و لام و ضم همزه نیز آمده لغت عربی است آنرا ایل جهت آن گویند
 که پناه داده خود را در مغارهای کوه سازد و فارسی کوزن و کاکوهی و بهندی باره سینکها بفتح یای موحده و الف و فتح را
 و ها و کسر سین و همله و سکون بای مثناة قیستانیة و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت ایشان در زده سینکه بمعنی

در چند آن رطوبت از لاله هوشنه آن بشامه و همچنین طلا میبوسد و گوشت را میخورد آن با شراب بر دگر و گنج از آن و ماله
جهت تخریک باه و نموظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر مالند و دمه یعنی چرکی که در ریه و کوفه چشم آن جمع
میشود و عوام آنرا ترناک کار گویند و در دفع موم حیوانی قویتر از ترپاق فاروق است و چون بطفل بعد از ولادت
قبل از آنکه شیر با و دهند مقدار یک حبه از آن چرک در غیر محل نموده در کامش بچکانند مادام الحیره آن طفل از کزیدن
هوام ایمن باشد و چون مادر آن طفل را ببیند هست شود و از حرکت باز ماند مجرب است و بعد از آن گفته که این اصلی ندارد
و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهیج باه و انعطاف نایب مناسب مقهور و المسته آنک
و یک مثقال آن ترپاق کزیدن افعی و مفتت حصاة و تغلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک بتدائی جهت منع کزیدن
مار و عقرب و زنبور و عوام مجرب و چون قضیب آنرا بر باز و بندند نزدیک حامل آن مار نباید و نیز مایه آن مقوی
باه و حمل آن سه روز بعد از ظهور مانع آبستنی است و هم آنرا چون بخور نمایند ز لور آبکشند نعه و مجرب و گفته اند سردم
آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلافاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر مورخ مار میهد و بوقت
نفس خورد مار را بشود میکشد و بتعجیل بیرون میآورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن میباشد از دنباله آن و چون
تمام آنرا بشورد حدی و سوزشی در چشم آن پیدا میکند و آبی از آن جاری میشود و در کودالی که در گوشه چشم آنست
مجموع میکند و بصورتی بام منجمد ریخته میشود و آن دمه آن ترپاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و
سمیت در خود باید سر طرا کوفته بخورد بجهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه در آن خود را میخورد لهذا
پوست آن علت نفاس و عقید است و چون کوزن کسی را بشاخ خود بخورج سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن
ذنب الایل عارغ میکند و کرب شدید و غشی و هم رسم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا باروغن کار و عمل نیم گرم و
قوی کردن پس آشامیدن نیل زمره و دانه آنک تا نیم درم با شراب بخوردن مغز بسته و فندق *

* باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء مرصده است *

* فصل اول الباء مع الالف *

* بابونج * بفتح باء مرصده و الالف و هم باء مرصده و سکون و او فتنه نون و جیم بغارسی با بونه و در مغرب با بونق نامند
* ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقد رذری و زیاد و بران و برگ آن ریزه و باریک
از یک طولانی و وسط کل آن زرد و اطراف آن برکهای ریزه سفید و از کل اقحوان ریزه تر و بهترین آن کل ریزه بسیار
خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد کل آنست * طبیعت آن در دوزم گرم و در اول خشک * افعال و خواص کل آن
ملطف و محلل بی جذب و مفتخ و مقوی دماغ و اعصاب و ریه و با قوت ترپاقیه و مد و عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض
دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رم و تحلیل ریح کوش و ربور و رقان و تسکین اعصاب و درد سینه و جگر و احشا و
مقعد و ورجم و تحلیل و تائین او رام آنها و بیضه و سایر اعضا و تقویت حصاة مثانه و اخراج مشجه و دفع عفونت سودا و باغم و
محصات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب و طیب و احتباس حیض شرابا و ضامد او خلا و نافع و بدن را
از اخلاط ریه پاک آورد و اندویند و نور جلوس در طبیعت آن و طول آن در اکثر علل مذکوره و بخور بخته آن با سر که جهت
رفع نزلات در اندام و در چشم یا مد اومت آن مفید اما باید که بعد از تمهیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان

والجمله در اماکن دیگر هم شبانکاره و لاج آن هم میرسد بسیار ضعیف و کم خالص است مانند کوهستان مند و کوهن و غیره
جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلصه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است
و در جاهای دیگر نیست و مقل از باد زهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شد و رنگ آن بیشتر
سبز زیتونی تیره و یا صاف براق و جرم آن تریوتیوم یعنی برده یا لای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف
آن حیوان بر می آید نرم میباشد و برسدن هوای خارجی صلب میگردد و بجز در آ و ردن در دهان می اندازند و
بقلب زبان انرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد بر آوردن از دهان و اعتقاد براق را ملس میباشد و شاید وجه
براقیت را ملسیت آن محض همین نباشد زیرا که پردای زیرین آن نیز ملس و براق است و بدانکه انرا جعل نیز میکنند
از صبر و کند و چند دای دیگود و هم کرده بشکل باد زهر میسازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در آن
غروبند اگر سوزن زرد شود و د زردی از آن مشاهده کرد د اصلی است و اگر سیاه جلی است و گویند امتحان
خوبی آن آنست که چون با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز بسته گردد و چون قندی سائیده در شیر
اندازند شیر را منجمد کرد اند و سائید آن سرخ مانند بسیاری باشد و سبز آن متوسط است و اصل آن است
که گسایکه مکرر آنرا دیده اند از دیدن جوهر و قشاش و رنگ آن در میباید که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت
حیوانی که در جوف آن تگون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنهها میگرد
طبیعت آن در آخر دوم کرم و در اول سوم خشک و افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع اعزجه و دافع
اکثر سموم بخاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معد نیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط
است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوت و ادواح و عمواس و اعضای رئیس و حرارت غریزیه و باد و مفرح
و منشط و مزید غم است شراب و طلائی آن با آب کشمش تازه جهت اورام خار و با کلاب جهت طاعون و اورام بارده و با
شراب جهت گزیدن مارا فعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند
با کلاب و آب رازبانه نیز در ستور و پختهائی جهت گزیدن هوام و زرد آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم
میشاید و ترشح دفع میکند و باعث انتیام آن میگردد و گویند چون ششم رازر خورانیله باشند و همان لحظه فاد زهر
آرموده را در دهان نگه دارند قطع تمام بخشد و اگر چند عدد فاد زهر موصوف را در کاسه چینی بکند و دای آن شیرکا وید و شند
و بعد از زمانیکه شیرکای قوت و کیفیت باد زهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم بخشد مثل ارشربت آن از یک قیراط تا دو قیراط
و در بعضی امزده بارده و یا با بعضی مضاحات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از آن کشتن مضر و محرورین و مورت التیاب و
اسهال د موی و احتراق خون و صلیج آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد باد زهر معدنی نوع اطلی و یا زرد صافی
شفاف کهنه و یا زرد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس وجود دارد و وقت و دستور خوردن آن در اول
فصل بهار و غیر آن و محبوب و مفرح باد زهری در قرآنا دین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت کول کند و تلکانه
که از حد و د ملک د کهن است از روده گلار کوهی و گلار میش جنگلی نیز بر می آید و بسیار و سبز زرد رنگ و کوچک و
بزرگ نابست مثقال و امکان بی رونق و بی جلا میباشد و جسم را ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هنل و چین
نوعی از فاد زهر میونیی بهم میرسد که از روده میون بر می آید و رنگ و رنگ آن نیز بزرگی مائل است و همگی شکل و باریک دراز

در شکل دل مرغ نیز و بادشاهان آن خدمت بنده را اعلام میفرستادند و در خواشن خود تکلیف می دادند و برای آن خواص و مغان
و بختیاریان نقل می کردند و یکسان خود مانند باد در هر بزمی شایان کاره می دادند

[illegible][illegible]

بعضی بسیار صلب مانند قند ماری و شاه ملا و دی و بعضی متوسط مانند خطائی و خلیجی و بعضی رخسار مائیل و کوهی و بعضی
 * طبیعت آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مانند مائل بحر اریتره شاید قول اول باعتبار این اقرب و جواب
 باشد و یا بس در دم بالاتفاق * افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم پیش و مقوی همه
 قوت و ارواح و حافظ آن جهت آنکه فعل آن بخالصیت است نه بطبیعت فقط و مانع ضرر هوای ربانی و اختلاف میاه و امویه
 و مانع تعفن اخلاط و از آله سمیت آنها و مقوی اعصاب و مفاصل و محال و رادع از ارام حاره و بارده و جهت
 مایه و لیاری و بر وضیق النفس و از آله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معدن و اسهال و قی و میغمه و طاعون و وبا نافع
 شرابا کلاب یا با عرق بیل مشک و یا عرقهای مناسبه دیگر و یا با آب خالص و چون آنرا با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط
 فو و برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای ربانی و اختلاف میاه و امویه و منع تعفن اخلاط و از آله سمیت آنها
 و تقویت اعصاب و با نافع را زی گفته که آنرا در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مغرده و مرکبه دیگر یافتیم و آن
 باد زهر زرد مائل بسفیدی و خرموج در اریتره مائیل شنبه بمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزویه خود نوشته
 که از غراب آذ آن این اسفکه شخصی از روی چهل در حالت نخمه نفس کرد و در شدیدی در جانب چکر و اضلاع او
 عارض گردید سه دانگ ازین فاد زهر سائید هسه دفعه هر دفعه یک دانگ با رخورانی دم هر دفعه آزار او تشفی می یافت
 تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیمه آنک از عرق آن که از تابش آفتاب بهر سو جهت از آله خفقان فی الفور و درین
 چشم و اشتغال حمی مجرب است اگر اصل داشته باشد و از آن این عرق را عرق براید و آنرا طون در کتاب جامع الخواص
 آورد که آن سم را چلب مینماید و شریانات و سائر عروق بدن را از آن پاک میسازد و خون را از سمیت خالص میکند و آن
 و هر سم فانی که باشد در وقت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراکنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد
 یا ملک و غ و یا مسوع و اگر آنرا بسایند بر موضع لسع هوا مار ضیه بپاشند سم را بتدریج دفع نمایند و اگر مسطوک گفته که اگر
 از باد زهر معدنی نوع اعلا ی آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با غرور نگاه دارند سموم با دارند و آن چند ان
 اثری نکند که در غو آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند
 و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم کنند و بکند آنرا نافع است او را گفته اند که اگر برین سنگ
 در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بداند و آن
 مضرت نرساند و نزدیک اگر نکرد و یا خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم کنند و بکند
 و یا بر موضع لدع عقرب و درام و علیا را ت ذوات السموم مانند شرابی به مانند نافع و مؤثر است و گفته اند که چون نوع سفید
 آنرا سائید جهت سموم بخوراند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع
 تورم آن نماید و بن ستر و انواع دیگر آن سفید ارشیت آن در دفع سموم از یک دانگ تا دوازده دانگ و رسا آنرا مور از یک
 قیراط تا دوازده دانگ ببل آن زهر جد اعلی است بوزن آن و زهر نیم وزن آن و این دوا غستانی یکوزن و نیم و حبوب و سفوف
 آن در قریب بادین کبیر ذکر یافت

* باد لیجان * بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون مغرب باد لیجان فارسی است بعبه مغنی
 و زهر و پهنی یکی با فنی یا فنانا من * ما هیئت آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی.

[illegible]

با نوم و رهن بر شقای میان انگشتان و یا شسته یا بمالد در حال زائل گردد و چون جوف آمد تپان زرد و خالی کنند
 و در رهن کند و برگرداند در تون تنور نیم گرم مقدار یک کو ز بکند ارند پس در رهن را بر آورده در گوش بچکانند جهت از آله
 رد آن مجرب و چون اقصاع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بعد بل الفاس سفید طولانی و یا پنبش پرتخم با حله
 آن روی و مضروازان در داءات زیاد نوعی است که در هند و بنکاله باره مسیانامند یعنی دوا زده ماه شرمید مد و شر
 آن همیشه بافت میشود و آن با رنگ طولانی است تا یک شهر و زیاده و غیر طولانی نیز و پرتخم و تنه میشود مگر نوعی که نیز دوا زده
 ماه یا ناست میشود سفید و مد و رو کم تخم میباشد بد نیست چند ان ضرر ندارد و از خاصیت پاد نجان احمد که چون آنرا
 بر خلاف جهت د و سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر یک رد و سوراخ دیگر که نکل رد و در آب نمک اندک جوشی
 دهند و در آب آن بکند ارند متغیر و ماسک نمیکرد

* با ن بجان بری * که بھندی به ست کتانی و بزرگ آنرا بهر تار و پود ناید کفیشون نامند * ماهیت آن نبات آن بقدر
 ذری و زاده بران و در شعبه و خارد ارموز و روع و خود در و استاده و مغروش و روعه مین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن
 کنار رود خانها و صحران و مواضع سیلها و شر آن بقدر زیترن و کرد کان و در خار و در رخا می میز و بعد رسیدن زرد میگردد
 و لعم آن بسیار تمیز و مائل بتلخی و با بود قیت * طبیعت آن گرم و خشک تر از بسائی و منسوب بمشتری است * افعال و
 خواص آن ضاد ثمر آن جهت ادرام بلغمی و سبب کردن مودر خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح نساد
 بلغم و صغرا و تپ و درد پهلوی و سر البول و بطلان حسی شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیقه نافع و کفنه اند
 چون کماه و پتنگه را قدری معتدل جمع نموده گرمی بکنند و در نعر آن کودی کوچک و دران ظریفی سر نکل بکند ارند و در
 کرد بزرگ گیاه به سکه را بر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سر کین کار خشک چیل و بر اخر و زن ناقدری سوخته آب
 از ان جدا کنند در ان ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی
 یا شامند جهت سرفه بارد و طوبی کهنه و منین انفس بارد و طب کهنه مفید است

* با ن یان خطائی * بفتح با و ال و کسر دال مهمله و فتح باء مثناة تجزیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء
 مهمله و الف و همزه و با ازاد و بجا بد است * ماهیت آن بصری است جوزی رنگ مشیت پره و بعضی هفت پره و هر پره
 د و بارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن نخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه و
 لهن آنرا باد بان خطائی نامند نه از جهت آنکه شکل آن مانند رازانه است و از جمال لیال و چین و زبر باد است و نه
 آنرا بد جهت و مستعمل باز و نه طعم و رائحه آن است و کهنه آنکه سبب رنگ و طعم و رائحه آن بر طرف شد باشد غیر مستعمل
 * طبیعت آن سرد و گرم کرم و خشک و منسوب بمشتری * افعال و خواص آن محلل و مفتح و مغوی معد و هاضمه و
 دفع ریاخ و نقل طعام و در داء احشا و تحلل بلغم و ریاخ و مد و بول و غصاری جهت امور مذکور با چای خطائی طبع نموده
 بد سودن کورد چای منوشدن مضروع و غصه سالیب و مصدع و مورق و نسکی متاع آن بران نمودن آن است

* با ر زرد * بفتح با و ال و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بصری نند و بوانی خلطانی
 و در کب قاسی و بھندی بر پیا و بلغتی کند و بهر دزه نامند و با ن نام معروف است * ماهیت آن صغ نباتی
 است برک آن معجمه درک چار مشاده با ک سبب و ساقی آن با رنگ تر از ان و سفید و زردی و شبیه بکند و بهر راز

۶
ج
ا
ب
ن

۶
ج
ا
ب
ن

۶
ج
ا
ب
ن

[illegible]

ما ایند معتد و قفل و دال را چینی و قونقل و قودلج و انجدان و امثال اینها خوردن و معدت خراشهای آشفته رخا رخس
بدان و با قلا می کشند نفع آن کمتر از تازان آن و همچنین نفع مقرر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر کاه با قلا جهت دفع
آثار جرب سیاه نافع

* با قلا ی قبطی و با قلا ی قبطی * نوعی ریو با قلا می معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده
و بیع آن مطهر مانند بیع نی و برک آن بزرگتر از برک با قلا می بستانی و کل آن مرغ بقدر کل مرغ * طبیعت آن سرد و
خشک با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معدت و بهترین ادویه است جهت قرحه امعاء و امعاء
مزمن و در افعال بلیغ تر از با قلا می معروف است با قلا می مصری و با قلا می شامی ترمس اند

* با کز * بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است مندی عظیم برک آن اندک عریض
طولانی بی تشریف بقدر برک تزیج و بزرگتر از آن و شیرد اریضی چون برک آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیر و رقیق
بر آید و چون تنه درخت آنرا بخرانند نیز شیر بر آید اما کمتر از شیر درخت پیهر و رقیق تر از آن و برک های نورسته در
شاخهای باران که در ابتدا اینچنین به شکل عنقه بزرگی میباشد اهل هند آنرا بخته میخوانند با کوشش و با بدن کوشش لذت
و چاشنی دار میباشد * طبیعت آن سرد تر باشد و شیر آن با قوت قابضه در آمده * افعال و خواص و منافع
آن میگویند جهت دفع دامامیل و یشور و جوشهها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در درد ع و تحلیل اورام
و دامامیل در ابتدا اقامت مقام لبن بر است نهادن

* با لسه * بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و بهالسه بخفای ما نیز آمده * ماهیت آن نرمی است
مندی فی الجمله شبیه با لوبانود رشک و رنگتهها و بچوب بسیار و یک کونامی پشاهها چسبیل و درخت آن قریب بد درخت
امرو و برک آن عریض و خشن و مشرف و در نوع میباشد نوعی اندک شاد آب و چاشنی در و اثر اشریتی میباشد و درخت
آن بقدر تانکغات و زیاد و برانست و نوع دوم آن کم آب و این را شکوی نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگ تر و این
و نور دارد نسبت بنوع اول * طبیعت آن سرد و در سوم سرد و در اول خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و
معدت و کبد حار و رافع اسهال صغراوی و قه و نفراق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غیره
آب آن جهت خنای حار و افشردن نوع شربتی آن بسیار لذت بخش و در مزاج را موافق تر و تقیع پوسه بیع آن جهت حبس
البول و بول الدم و حرقت آن مفید و یک متور پوسه درخت آن قریب به پوست بیع آنجا راست چون پوست درخت
آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا خراشند و مقداری چهار پنج قوطی چو کوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسند صبح
مالین و صافی کوبده در سه ما شد و آن سفید داخل کرده و بنوشند و یا بیطس را و چند کوبه شده باشد در سه چهار روز که بیاضا منلو
بنوع الله تعالی زائل میگرداند مضر میزدین مصلح آن انیسون و کلنیل و فلا سفه و کمونی است

* با لک جو هی * بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و با * ماهیت آن نهانی
است مندی تا بقدر بقاقت و برک آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کوبه الراضه * طبیعت آن گرم
و تر و منسوب به شتری است * افعال و خواص آن طلای آب برک تازان آن جهت بهق و کف و احیاناً باز غم مینماید
بسیب تله یک دارد و حماد و پوست بیع آن با صندل و زاج محرق و قفل و کلات مندی سفید که با کلاب و آب لیون نیکو

نارنجی

نارنجی

نارنجی

نارنجی

بهندی طوطی نامند * ما هیت آن مرغی است سبزرنگ و چند نوع میباشد سه از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ
آل را در رنگا له مد نه نامند منقار آن سرخ و بنا کوش و زیر حلق آن سرخ و سائردن آن سبز و بر کردن آن طوطی سیاه و بسیار
خوش منظر و تعلیم سخن گوید و دیگر بر چند نه گویند منقار آن سرخ و بنا کوش آن بزرگ کلی کاسنی و در کردن این نیز طوطی
سپاهی و پرمای آن بسیار رسبز و در نباله آن زرد پستی رنگ و از همه دراز تر و این نیز سخن گوید و دیگر بر آ کچله نامند
و منقار و سر این سیاه و تعلیم نیز سخن گوید و در خنثی این بنسبت مد نه اندک بار یکتر و یک صنف از کوچک آنرا از بزرگی
میانمند و نوع میباشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سائردن پستی و دیگر منقار زرد و همه پستی هر دو قسم بسیار خوش
رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول از تعلیم سخن گوید و میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صغیر
اغث را این شهادت و خوراک خود را معلق از زبان میکنند و یکی دیگر از آن کو چکتر و آنرا توتیه گویند کله این نیز بنفش و منقار
و سائردن آن سبز پستی را این نیز سخن گوید و هم بصغیر و هم بغير آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ
و مژرس و غیره و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنگل کیر از برای تضعیف صوت ایشان
ادل بنگانه بیخ بان یعنی بیخ تانچول که خولنجان است و چون فل و ساقه برک بان بنگله و فلل سرخ و بهنگره که گیاهی
اغث مدنی می خوراند و خوراک اکثر آنها شل توک و شیر با چلا و رومو ز است که بهندی کبله نامند و حیرت دیگر نیز
مخو رند و آنچه حکیم میر سید مؤمن در تحفه ابو منین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زرد تر سخن گو
میکرد این سخن در رنگا له شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یاد را بران چنین باشد
* طبیعت آن در دوزخ کرم و در اول خشک و منسوب به شیری است * افعال و خواص آن بسیار بطبیعی الاضم و مفرح
دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع تألیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورت فصاحت و سرعت تکلم
اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلب و آثار و نیکو کردن رنگ و خسار و خوردن آن جهت ازاله
بیاض عین نافع است

* بوم شیری است که در بلاد هند بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

* طبیعت آن بل و بلاء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یا عثناة لختانیة و فتح تاء مثناة فوقانیة و ما هیت آن
تشم ثمری است که از ارض چند ید میآوردند و ثمر آن بمثل انار نجی و اناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مائل بسپاهی
و در جوف آن تشمه بسیار سیاه رنگ صلب و مثلث شکل و آنچه به تحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زرد الم و بشکل آن و در جوف
هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و تشم و تشم همه تلخ است مغز دانه آن بتازکی
سپید و چون کهنه کرد بدست ریج مندی رنگ و سیاه میگردد * طبیعت آن آن خار و یابس در آخر سوم یا اول چهارم
* افعال و خواص آن با قوت تر با قوت و آشامیدن آن جهت میضه بارد بلغمی که باقی و اسهال باشد و تشم نشود و نیز تی
مفرط بدن میضه که بهیچ چیز بدل نشود مثلاً اریک حبه بارد و حبه از آن بتنهائی و یا باد و به مناسبه و یا باد و سه دانه فلل
با کلاب و یا آب و جهت خفیف النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریا حه و ریه و اسیر بلغمی و ارجاع مفاصل و غیره
و بالجملة اکثر امراض بارد و بلغمی و مغز امراض هاره و مری و رازاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دوحه
بدل آن نار حیل در یائی کهنه و فاد زهر مغزی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط

بسیار میباشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتری در بعضی زیاد و شکل تخمهای بعضی طولانی و بعضی گرد و بعضی
اژدگ مانند و مغز تخم آن سفید و تیره * طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند * افعال و خواص آن تغذیه و تقویت
و مولد بلغم و دفع صفرا و کثرت خوردن مغز آن محبت و حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلان منی و مضعف باد
و اشتیاق طعام و تخم آن ملین طبع افعال بدنهایی بدین قسم که یکسانه یاد و دانه آنرا سائیل با شیر مرصعه با و بخورانند
و با باد و دانه دیگر یک و دانه آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بتکاله و بدستور مقلان قلی از
شیر آن یا مطبوخ ذات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است

* فصل در الباء مع الراء المهملة *

*** بزر *** یعنی باور و اظهار چهره و نقطه مندی است * ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن
 مردمانی بلند آویزان بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگ تر و
 اندک ضخیم و بی شریب و بی شعبه و در میان تنک و نیکاله و در کهن کثیر الوجود و برگ گرم سیراب و بعضی بنا در نارس نیز میشود
 و بزبان مردم آنجا آنرا اول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت که نه شده که هزار سوار و در زیر
 سایه آن درخت ایستاده شوند و از هیچ برگ آن چون بشکنند آبی بر می آید چسبند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و
 خواص آن آشامیدن آبی آن مختل و باج و رادع ادرم و محرک باه و دافع بواسیر و چون لب آن را بر در و صمغ قند
 از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هم وزن آن شکر سفید مسزوح نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز یا زیاد و یا که شرب قند
 احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز آن را بیفزایند تا سه درم و باز یک ستور کم نمایند جهت بواسیر و بلوغ که باشد
 و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه دافع و محرب و ضا د شهر تازه آن برادر را در
 ابتلای ظهور و خصوص بزرگ کش را در رادع و محرب و در مایل ابتلا و اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار
 باشد منقرض نموده زود با انجام می آرد و بهتر از درهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده و بر زخم تازه که محتاج به ضخیم
 باشد دهن آن را بهم آورده بر آن کدازند و حکم بندند و ناسه زو زباز نکنند ملصق و ملتئم سازد و آشامیدن ریشهای آرنجیده
 آن مقلد از نیم درهم بایک درهم شکر سفید مسزوح نموده با قند ری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن دافع
*** بزدی *** یعنی با و سکون را و کسر دال مهمالتین و سکون یا نعت عربی است بقارسی پیر و دهنی کوندل و پخته و پیر از
 بافت اهل مصر قنبر و بلغمی خاص جهت مشابیه برگ آن بزرگ نخل و پسرانی با نورس نامند و قسمی دیگر از آن است
 که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و من و در مصر از بنه آن کاغذ میسازند * ماهیت آن نباتی است ساق آن
 غایب و زیاد و بر ذری و من و در نرم آنرا ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و کل آن مستند بر ضخیم و سفید و دهی
 و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و در از و ضخیم آن ریزه ترا ز خایه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نباتات آن ساقی
 میروید باریک و بر سر آن مانند شع قتیله و بقیه از شمیری و بالای آبی زغبی مانند گردی شکوفه و رنگ میباشند و آنرا از آن
 بدل امین نمایند و از آن قریصها ساخته میخورند و شند و منخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چدری مانند پنبه نرم
 و از آن کاغذ میسازند و بنایان داخل صابون می نمایند برای استحکام و با صفتی آنرا الوئی مینامند و آن کرد مخصوص
 به بزدی و درخت است منبت آن زمینهای که در آن آبها استاده میباشد * طبیعت آن سرد و سرد و در اول خشک
*** افعال و خواص آن آب آن چائی دند ان و فطاع نرف الدم عطشان و با سر که جهت سوز زدن ستور و به آن و خائیدن**

و اخلاط الارحام و معاصر طوالت و قروح و مخرج انسام کرم معد و اعضاء عروق و اجزاء الارواح
آنکه اتصال و اخراج کسب آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند بقم میگردد مقدار شربت آن تا سه درم که گویند
و پیخته با شیر تازه و شید و آمیخته بها شامند مضر اما مصلح آن کثیرا بدل آن بزین آن ترمس و نیم وزن آن شلیل
است و بزین آن نیز گفته اند

* **برونوف** * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح و سکون زار و غا بفارسی شایانک نامند که مغرب آن شایانج است
* **ماهیت آن** درختی است قریب بانار و پر شاخ و برگ آن شبیه بپوک زعفران و زان تیر و ترمس و رانج آن تین
و بدو شکوفه آن مانند خوشه بازویی و وسط شکوفه آن زغب دار * **طبیعت آن** در درم کرم و خشک * **افعال و خواص**
آن میل و محقق رطوبات و شکنند باد های غلیظ بارد و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان
و تحلیل راح و تقویت معد و تسکین ردا حشای ایشان شراب و نیل سائید با آب آن بر مفاصل و اصداع و پیرهای بینی
و کردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیدن و بدستور خوراندن مقدار یک درهم عصاره برگ آن محلول بالبن
مرضه ایشان بپزند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درم از عصاره آن با یک دالک جاوشیر
مسهل قوی بلغم مخترق بسوی سو داود اخراج و جاع حادث از آن است و یک مثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن و جمع
قوی مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سوط عصاره آن با عصاره سیب و چند پودر و روغن بادام تلخ
جهت جمود و نسیانی که بیونانی ابلیمیس نامند و تنقیه دماغ و روز متوالی و بوییدن برگ آن جهت تفتیح سده منخرین
و اغشیه و دماغ و زکام و ذر و برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن بازفت جهت حوز از نافع مضر اما مصلح آن
صمغ عربی بدل آن حوز نجوش مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درم و نیم است

* **برواق** * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح و سکون زار و الف و تاف * **ماهیت آن** بلغت اصل مغرب اسم خشبی است و بعضی
اسم سنگ سبک زردی است که چون بسایند مائل سفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه را با وسند روس کاه را
بر بایل * **طبیعت آن** در درم کرم و خشک * **افعال و خواص** آن مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفکان و سپر
شراب و ضماد نافع و ذر و آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و بپچیدن
آن در پارچه با سبک چقماق در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است و چون در آن روز مانجه گردند
و گویند مجرب است و بوقی بحد ف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن

* **بروانی** * بفتح با و سکون راء مهمله و فتح و سکون زار و الف و کسر نون و بالفت عجمی است بسریانی عبر و سریانی اسفوانس
نامند * **ماهیت آن** نباتی است پر شاخ و شاخ های آن مانند کمان کج و خمیده و کل آن سفید و شمر آن مانند زیتون و طعم
آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن بازردی * **طبیعت آن** در درم کرم و تر * **افعال و خواص** آن مفرح
و موافق سینه و دماغ و عمل روماتیسم و حصاة و جهت استسفا و براسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته
آن با عمل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمنه چشم نافع مضر اما مصلح آن انیسون بدل آن ریاس است
* **برهنا** * بکسر با و فتح راء مهمله و سکون زار و تاء چهار نقطه نو قایمه هندی و الف بلغت هندی نام کنائی بزرگ است
* **طبیعت آن** کرم و خشک * **افعال و خواص** آن مقوی دل و مشوی و کله ازنده اخلاط و دافع ضیق النفس

باز درین باد ام جهت امرای من کوزه در برسام و تسکین عطش و تلخین طبیعت صاحب برسام و تسکین آن باد که در درین کل
جهت جمع مفاصل حار و نفوس و تلخین ابرام ظاهر و دررم عقب کوش و خنای بر و خراجات و منع آنها از زیادت و خواص
عقب حادث از پوست و جهت دررم صلب و جمره و آب در من جهت تسخیر و العجارد مل و طلائی لعاب آن را بنام
کوبید و آن با کلاب جهت درد سر و یار و غن بنفشه جهت تسکین درد سر حار و کرطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی
و دراز و نرم کردن آن خصوص چون چند روزی در پی بمالد و با مثل آن روغن کل سرخ و پوست خشکانش بخته جهت
اورام حار و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقل ارد و درم و نیم تا سه درم خیسایند و آن در آب گرم تا اینکه
لعاب و لزوجت آن زود بر آید با شکر سفید و یا سنگچین جهت تلخین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب قیصر
جهت درد سینۀ حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون در یان نمایند و بر روغن کل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت
رفع اسهال و تبصیه شکم و باروغن باد ام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زائل کردن آن نیدن غم که موجب
آن احتراق صغرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را بکوبند و نرم و نرمه گردانند و لاغری حادث از گرمی را ببرد
و گفته اند بزرقطونای کوبید و راغبایند آشامید که قاتل است روجه آنرا بعضی حدت نخم آن و بعضی چسبیدن آن بسطوح
باطنی و تفرج آن گفته اند و چون کسی مقل ارد و درم از کوبید و آن را بیاشامد کوبند و اولاد بدن او سرد کرد و درخ و استرخا
و غم و کرب و غمیان و ضیق النفس او را حادث کرد و پس عشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بامعاعسل حار
و نمک و بیره چند مرتبه و خورائیدن زردۀ تخم مرغ نیمه برشت و اسفید با جات با نخل و نعنای و فو تینج و خورائیدن مثلث
است بمال بزرقطونادر قلیمن طبیعت و خشونت سینۀ و حلق و سرفه بهل اند و در تیرید و ترطیب تخم خرفه و در نصح تخم کنان
مقل ارشوبت آن از و درم تا و درم است

* بزغنج و بزغند * تخم یا و سکون زای و غم غین معجمتین و سکون نون و جیم و نیم یا و سکون زان و غم غین معجمتین و سکون
نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است * صاهیت آن کوبند بارد وخت نایسته پسته است و کوبند ثمر پسته یکسال مغز
می بندد و آنرا پسته می نامند و یکسال نمی بندد و آنرا بزغنج و این در خواص مانند پوست برون پسته نیست بلکه بسیار
سرد و خشک و قابض و مفرح و در انحال مانند اقا قیاست و د با غان از ان پوست حیوانات را د با غت می نمایند

* بزرقطون * بقاری بزرگ نامند و بیدنی السی و تینی و از مطاق بز و در من بز مراد آن است آشامیدن آن مبین
و معظ است و روغن آن ان شاء الله تعالی در جرف الکاف مع الشاء در کتان مل کو رخوامد شد

*** فصل فی الباء مع السین المهملة ***

* بسباسه * بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح باء مر حده و الف و فتح سین مهمله و حاد و آخر لغت عربی است بقاری
بز و ز و بیدنی حار و ترسی نامند * صاهیت آن پوست زردین پوست خشبی جو تیر و است که بیا لای پوست صلب مد فی آن
و بیدنی و میاشد و بیدنی آن اشقر مائل بسرخ و تنک بود و تنک طعم ضخیم تا زو آنست که یا اندک قهوی باشد * طبیعت آن
درد و گرم و خشک و کوبند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارغیه
غالبه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی معدۀ و کبد و باد و منعظ و زیاده کنند و منی خصوصاً در بارد المزاج و ماضی و
خوشبو کنند و دهان و معده سرد و معده غلیظ را طریقت و خارج غلیظ و جهت سلس البول حادث

عرب از رمل الطون یونانی است و در یونانی و بلغاری و آلمانی و عربی نامند و ما همیت آن
 آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی دارد بلکه سنگی است مرغ پر سوراخ مانند خانه زنبور و لیکن سوراخ های
 این از آن در یکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالک و یب و غیره در زیر آب نگون میاید و
 صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا بر آورند
 و موازل آن برسد سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک است زیرا که خوب نرم ساقی میشود و نه نشین
 ظرف نمیکرد و بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن صلب تر و سفید آن رخوتر از سرخ آن است و بهترین
 آن سرخ صلب شفاف بی رمل است * طبیعت آن در اول مرد در دم خشک * افعال و خواص آن مفرح و قابض
 و میبافد و دفع رسوا من و جنون و صرع و خفقان و ضعف معد و فساد اشتها و سنگ مثانه و کرده و سپروز و بواسیر و قاطع نزف
 الدم و نشت الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریا که می و قروح امعاء و عسرا لیل و نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی
 تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نشت الدم مجرب خصوصاً سرخته آن و احتمال خونیکه در دل
 منجمد شده باشد خصوصاً محرق آن و در زور آن جهت خوردن گوشت زائده زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف اندام
 ظاهر و تقویت دل آن و زایل کردن زردی آن و اکتمال محرق و مغسول آن جهت دفع بشورات و تقریت با صره و د معده
 و جرب و صلاح را مال آن و قطره آن بار و غن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کرمی و آمین الله وله گفته که چون سه روز
 هر روز چهارده انگه آنرا با سکنجبین بنوشند جهت رفع ورم سپروز و دل آن مفید و بدستور با آب محرق آن درین امر توین
 و همچنین در جمیع افعال دل کوره و محلول آنرا در دفع جل ام مجرب دانسته اند مضر کرده و هورث دھوع معلج آن کثیرا
 بدل آن جهت حدس خون و وزن آن دم الا خونین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع غل
 آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدری در هم کداخته افکند نری یا فکند دانی از آن تر تیب دهند
 و پس را در آن نصب کنند در حینیکه قمر و شمس در حد اتحاد خود قرار نیت باز مرده داشته باشند و صاحب صرع آنرا یا خود
 نکند دارد در حال صرع او بر طرف شود و در آن وقت آن را بر کزنی نرسد و از چشم بیاید و مائل و محرق مغسول نوع سیاه آن
 بغایت مقوی دل و صحت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزه خزنی مملین کرده در تنور کد ارند یک شب پس
 بر آورده ساقی استعمال نمایند و باید که بسودن رمادیت نرسیده باشد و اقراض بسد و معجون آن در قرا بادین کمبذکریافت
 * بسر * بضم یا و سکون سین و راء مملتین * ما همیت آن غوره خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب
 هفت گانه خرما در حرف الناء در تیران شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست و در هر مرتبه خوارق آن
 میافراید * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مقوی معد و حرارت غریزی و قابض و جهت
 امساک بطن و نفک الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لته و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و در برهم و
 مسدود و مولد خلط اخام و نفخ و ریاح خفیه و ما آنچه بسبب سردی هوای بال غام مانده باشد و همچنین صعیل آن و قهیر
 بسر زبده از قسب است و چون بسر را با عقیق آورد مانی که شراب مصنوع از آب باران و عمل است بیاض مانند التیاب را
 ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و زبده بسر بسیار خوشبو و سکر و مقوی معد و راعا و شدیل القبط و مسک بطن
 است و بهترین بسر رسیدن است بکمال و بعد کی رسید شروع بافتادن از خوشه نماید و مصالح نفع و تشعیر و زانض

آن مکیدن آب انار بخوش و انار شیرین و کهنه است و صورت و رسته و مصالح آن پخته اش زرد بر سر در مراح مانند بصر

است رحمت بی راهمال و صفت ملک و نافع

بستقاییج * بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یاء مثناة تحتیة و جمع بحر بی اضر من الکلب و ناقصا هجر و تسمین و یونانی اولو دیون یعنی کثیرا لا رجل و در مصر معروف با شتران و یهندی کهنکالی نامند * ماهیست آن یعنی است
 غیر مائل بسماهی و باریک و شبیه به زار یا و کره دار و از هر گرمی ریشهای باریک برآمده و بهترین آن آنست که ترغابی
 طعم و سطر یا اندک خللا و رقت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند مغز پسته باشد و سیاه آن زیون نامند
 رنگ ناز آن پستی میباشد و هر چند کهنه شود رو بر خبی و سیاهی میآورد و نبات آن بی ساق و یک شاخ برک دارد شبیه ببال
 طبر و مانند که در سرخس بقدر یک شمر و در کهای آن روزه العبر و مغز و در آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان
 و از بیخ اشجار خصوصا بلوط میر و بند و زبیدی است و در ایرانستان میوه صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای آن با و یک و
 سرخ شبیه به سیاه و شان و از آن غایض و برک آن نیز شبیه به آن است و حکم میر میوه مؤمن در کتفه نوشته که در رنگ این آنرا
 در چماز نامند * طبیعت آن گرم در آخورد و رخک در اول آن و بعضی گرم در سرم نیز گفته اند و بعضی خشک در سرم
 و گرم در د و رم و بعضی در اول گرم و در سرم معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است * افعال و خواص آن مسهل
 مرقه سود او باغم غلیظ و بهر خطای که ملاقات کند و محال نفع و شیر منجید در معده و قولنج و منجید کسب و شیر غلیظ و بهر جهت
 دفع سرد اوجدام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعاء آشامیدن آن با شکر و فانیل و با اطعمه جهت دفع کراست آن برای
 کسی که مکرر دارد آشامیدن او و بهر اخصوص بخشن آن در مہمختج و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و خلط
 غایط از جهه مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه
 خشن النفس و ریور و امت آشامیدن مطبوخ آن با عتاب جهت سقوط دانه بر اسیر فایب و موثر آشامیدن سه مثقال
 مطبوخ آن با نلوس خیال رشنیر یا ترنجبین جهت دفع ریاخ بر احمور و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون اصحاب ما بخور با
 و جل ام هر روز یک درهم و نیم آنرا با چهار اوقیه مغز نلوس خیال رشنیر و صفت روزیها شامند آن هر دو عدت را از آن کرد و
 آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشیر یا ماء العسل محلل قولنج و دفع و صالح العمل و بهر خطای که برسد و موجود باشد آنرا
 دفع نماید و جمیع علل سوداوی و نافع و مفرح بالعرض جهت آنکه استغراغ جوده سودا از قلب و دماغ میسازد و چون طبع
 نسیبند آنرا با خورس پیر سال خورده که خورس را بد و اندک تا خسته گردد پس ذبح نماید و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده
 بسته ایج نیم کوفته آنرا شسته طبع نماید تا هر دو خوب مهرا گردد و مطیب برنج پیل را اندکی را از نانه نماید و با شامند اسهال
 نیکو نماید چون طبع نماید آنرا مفر و با باقرا که خشک و حشایش تراصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و غذا آن جهت استوائ
 صحت و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر صفت مصالح آن بر سیا و شان و بانیج نبودن مریض آنرا با ماء الشیر
 و جفت و ریورم گوید و در آن باشد و یا شامند مضر گردد و مصالح آن فایله زرد مغز و شربت از جرم آن از یک درهم نازده درهم
 و در مطبوخ از د و دم تا شش درهم و صفت در هم نیز گفته اند استسب مزاج و قوت و سن بدل آن جهت مواد سردی و ضعف
 آن انیسون در ربع آن ملک مملی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که اسناد من گفته ببال پوست آنرا را شیل و اوم گوید و
 استعمال نمود تا آنکه مستحکم گردد و حسب مہمختج و صفوف و شراب و مطبوخ آن در قرآن است و ذکر یافت

فصل فی الباء مع الشین المعجمة *

*** بشام *** بفتح با و شین معجمة و الباء مهملة * ما هیست آن درختی است عجاژی یعنی منبت آن در اهل امتدادی عجاژی بوده و از آنجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه مشرفه به بیابان است و بالفعل بجای بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و در نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولاً بقدر درخت انکور میباشد پس بلند و عظیم میگردد و تا بقدر درخت ثوت و بید و شاخهای آن راست نمی باشد بلکه کج و اج و گره در او برک آن ریزه شبیه بصفت و بزرگتر از آن و بارطوبتی چسبند و شیرینی کمی و کل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه و چرب و تر آن خوشه دار و در آن دانه های مائل بزرده و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مائل به بی مزگی و اندک شیرینی و قبضی و اعراب بادیه این را میخورند و چوب آن سبز با عطریست و منعی از آنرا حب مد و مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاری و چون قطع نمایند آنرا در آب برک مرد و صنف آنرا آب سفیدی از آن برمی آید که در معده و لبن آن است و چون خشک شود مائل بزرده و بی مزگی میگردد و این بهترین اجزای آن است و منعی بدین بلسان است و ان شاء الله تعالی در حرف الف ا ل مع الهاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن کوبند بی نم است * طبیعت تمامی اجزای آن گرم و دردم و خشک در اول و برک آن بارطوبت فصلیه * افعال و خواص آن در معده آن جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجذیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و در دندان باره و در ار نمودن بول و حیض و حمل آن باز عقران جهت اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تعدیل ریح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطبیع الخروج از معده و جهت کزیدن عقرب شراباً و مضغاً و ضماداً نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سردا و مورت منص و برک آن بتنهائی و با بار و غنه های مناسبه خضاب نیکو است چون طبع نمایند و یا بکوبند و بر موی بمالند و یک شب بگذارند و یا برک تازه آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفته تن موجب نضای حاجت است و از این سبب آنرا خشب الیسر و عصای موهی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبویی دهان و تقویت استحکام لثه نافع و چون حب آن مورت کرب و امراض و دیه است اجتناب از آن اولین است

*** بشنین *** بفتح با و سكون شین معجمة و کسرون و سکون یاء مثناة تحتانیة و نون اهل مصر آنرا عوایس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برکشتن آب نیل و ماندن آن جانبا در آن میروید * ما هیست آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و کوبند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب برمی آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتا و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانه های شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آنرا در کوزه نان میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب و آنرا پیا رون نامند و خام و پخته آنرا میخورند و پخته آن زرد رنگ شبیه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و در صنف میباشد خنثی و اعرابی و اعرابی آن بهشت و بیخ آن با عطریست * طبیعت آن دردم سرد و در اول سوم تر * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با کبرشت طبع دهند و تا اول نمایند مقوی معده و بابه و جهت زحیر و اسهال صغیرای و با شیر جهت سرفه نافع و ردی الغلانیست و کل آن با قوت محله و روغن معمول از کل آن مانند روغن کل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب و غل و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محال

و در همه اوجیهات بواسطه نافع و کوبش مضوم شده و مصلح آن عمل مقدر از غایت آن تا محصله متعال بدل آن نیلوفر است و در
 مثل و بنگاله چیزی شبیه با این می شود در رمل بر ما را چیزها که نالاب و جهیل مینامند را و اهل هنگام طغیانی آب و آنرا
 کنول می نامند و نیز آن کفول گفته و هیچ آب اسلکی و کل آن شبیه کل نیلوفر و خواصش و بزرگتر از آن و طرفت در این
 بر کاه آن سفید و بالای آن کلابی و سر خرنوب و بسیار خوش منظر و همچون آن صنوبری شکل بهیچا بدل و ماتی آن
 محرف و بسیار طولانی و مرکب آن بهن و بر روی آب مفروش و شر آن بهیچا کوز و خشخاش بسیار بزرگی و سرفرازی
 و در اندرون آن دانه های مثل ارغوس و فندق و کوجکتر از آن که بهیچا می نیم تا مثل مد و رازدک طولانی با پوست
 اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و بسته و با قلاب و بارچه در آن
 زیاده نازک تلخ طبعی آنرا دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آنرا مخمورند و بعد رسیدن
 و خشک شدن صلب می گردد و آنرا در طوی کلی بالای آتش بریان کرده و نیز مخمورند و نیز آنرا اس نموده و نان پخته و
 بطریق سوزنی نیز مخمورند و هیچ آنرا نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته مخمورند و مسک و موس با آمیزند **افعال**
 و خواص جمیع آن در سبب نیلوفر است

بصاق * بضم با و زنج ماد مهمله و الف و قاف و ساق و سین مهمله و براق و زای منجه نیر آن و مراد آب دهان
 است مادام که در دهان است * طبیعت آن گرم و بارطوبت با فعل و یابس در آخر امر و در حین کوبشکی حرارت و
 بیش آن زیاد و در ریالت غلبه و ارتباض در کمال حرارت * **افعال** و خواص این جالی آنرا مانند بقی و کاف و
 قوی و سیاهی و کمون و طلا و قاتل کرم کوش قطار و اخیان کندم ناشنا جهت تصحی و اورام و تحلیل آب و مواد انافع و در حال
 کمال حرارت با دهن منوم و کشند و مار و انبی است چون در دهن آن ازل از آن و در انسان نیز خواص آن بالا حدال ذکر افت
بصل * بفتح با و صا ماد مهمله و لام مهمله و فارسی پیاز نامند و بهندی نیز بی بی نام مشهور است * ماهیت آن گرم و سستانی
 میباشد بر می آن دو چشم سار و با کوه و کثیر الوجود و طعم درک و بوی آن مانند پیاز و این را اترکی کوه مران نامند و قوی
 از سانی است و سستانی آن سفید و سرخ و بزرگ بالیده و کوچک میباشد بهترین * **افعال** و خواص آن در دهن است
 * طبیعت مجموع آن در آخر گرم و در اول سرد خشک و بارطوبت فصلیه * **افعال** و خواص آن در معده و مقوی
 شهنش طعام و با غصه و اختلال آن با کوشش چرب و دافع مضرت موی و بانی و طاعون و اختلاف آب با غصه و صا در سار
 و اول ورود در آن خوردن خام آن با آن و مل و بول و حمض و غلظت و صفای و مطبوخ موی آن کثیر الفل و ملین
 طبع و ممکن جشای و شش و شش آن با چربی دانه جهت تقویت و شش از اختلال طریقه و شش آن با حرکت و با برورد
 آن با سرکه جهت برهان و سر زرد را کشتن اشها و تقویت ماضیه و منع ضیان مفرای و بلغمی و سستانی سابع و دانه کوبیده
 و دافع سوسوم و آب آن جهت دفع ضرر و کد و دانه کرب و دافع غصه و صا و در یک از این دوزین خا و در عرض سده
 روز خوردن شود بغایت مجرب و قطار آن در چشم بعد تقویت بدن جهت دمه و حکمه و جرب و ابدل ای فزول آب و با عمل جهت
 بیاض و قرصه عین و ضعف و رطوبت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و غصه و آن مذهب دماغ و مؤیدن آن جهت دفع ضرر
 موی و بانی و قوی موی و مل و دماغی و تحلیل بخار و چنانچه آن آب آن در کوش جهت دفع نعل ساعه و طبعی و با ک
 کردن چرک و تحلیل و باح آن و خشک با آن جهت خنای بلغمی و آشامیدن آب کوبیده و معصوم آن مقدر است و در حال نا

بیمت منقال بحسب ضعف و شدت آن جهت دفع سمیت عقرب کزیدن و ضماد کوبیدن آن در موضع نیش مجرب النفع و
 نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلک و نمکوتی رنگ رخسار و با عسل و بارود و نسک جهت دفع بوم و تالک و کلب
 و قروح شعله کوبیدن مجرب است و باموی آدمی جهت زخم سک دیوانه کزیدن و بدستور بانگ و سد احب و عسل جهت
 تالک بر آمدن و با آفتیج جهت کزیدن عقرب و زهر و ضماد پخته آن بتهائی و یا باد ویه مناسبه جهت نصح اورام بارده
 و بازردن تخم مرغ یا روغن تازه بایه جهت دفع ارجاع مقعد و حکه و تحلیل ورم آن و باروغن کوهان شتر جهت دفع
 تشنج و شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و یازیت جهت رفع کبجی ناخن مجرب و حصول معشور و زردی آن در روغن زیت جهت
 کشودن دشمن رگهای بواسیر و زحیر و یازیت جهت رفع کبجی ناخن مجرب و حصول معشور و زردی آن در روغن زیت جهت
 سرخه آن باموی موخته جهت آگه مجرب و در جمیع افعال سفید بزرک آن قویتر از غیر آن مضر و رین و اکثر آن
 مورث نسیان و لیغرس و ریاح غلیظه و مولد کرم معد و مخاط غلیظ و جرم معد و تشنجی و مصدع محررین خصوصاً تازان
 آن و با کوا میع و مصلح آن شستن آنست با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بد بوئی
 آن با قلا و مغز کدو کان مشوی و نان موخته است و چون گوشت و بقول و حبوب رفته با سمیت و با پیاز طبع نمایند و با پیاز
 ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن می نماید و لذت میگرد و تخم آن در آخرد رم کرم و خشک و با رطوبت فضله و
 مهبی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهن نافع مقدار شربت آن یک منقال است و حشوی بصل و زرا و قیر و طی و لعرق و
 مراهم و منخال آن در قرا بادین کبیر ذکریافت

* بصل القی * بفتح قاف و سکون یا و همزه * ماهیت آن پیازی است ریزه و پوست آن میاه و برک آن شویه برک بلبوس
 و در طول ازان در از تر * طبیعت آن بسیار گرم * افعال و خواص آن چون در آب جوش دهند و آب آنرا بیا شامند
 قی را بپنجان آورد و چون قی زیاد از ازان بخورند و یا جرم آنرا بیا شامند از غایت شدت قی قله بقی دفع گردد و
 یسا باشد که منجر بشفای و سقوط قوت گردد و اولین ترک استعمال آنست خصوصاً صبیغ آن مکرر در هنگام شدت حاجت
 در شخص قوی المزاج مهالی البدن با مقویات معد و مانند حب الاثل و مانند آن نه بتهائی

* فصل * الالباء مع اطباء المهملة *

* بطل * بفتح طاف و سکون طاف موهله در آخر بغاری اردک بضم همزه و سکون و ارفق دال و هملتين و کاف و بهندی چینا بدک
 و بفتح نیز نامند * ماهیت آن اسم صغی از طيور آبی است ابلق مختلف الانواع کوچکتر از اوز که بغاری قاز و بهندی
 راج هنس نامند و بایه های آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی میباشد * طبیعت آن در د رم کرم و در رارل خشک مرطب
 و رطوبت فضله و اهلی آن گرم ترین طيور اهلی است و بعضی گفته اند در میرود المزاج گرمی میکند و در میرور مورث تب
 * افعال و خواص آن کهمراغذ او دفع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مکرر ازدهای آن مسمن بدن و کرده و مهبی و مولد
 خون غلیظ و سریع التفت و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاد کردن ماده منی و سایر
 قوی و خوردن جگر آن خصوصاً با زردهای آن مولد خون صالح و خفقان را معین و تصفیه صوت مینماید و ضماد کوشش آن بانگ
 جهت تالک و بیه آن بهترین بیهها است کرم لطیف و ملین و محال و با قوت نافذ و مغز سر آن جهت اورام مقعد و مغیل و ضماد
 آن با آرد یا قلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مل کوره دفع و سرفه و خشکی

هفتاد و نه صفت صوف و زلال و امعاء و اجزاء آن را حقایق بدن و همچنین آن که اخته آن با ادمان و با
 ادریة منادیه مفید و تخم آن را طوطی و در معده و معده تر از تخم مرغ و در اوج هزال و در دین و با کهر و جهت طمع میلان
 بخون و زحیر و برشته آن با عذاب و در خون جهت سوختن تکامل اطفال و سائید و پوست آن با مر و آید و شکر و نوشاد و جهت
 رفع بیاض قوی الاثر و سنگ آن آن در معده و از تخم دور و چون معده شود معده را احشا است و خاکستر بر و بال آن جهت
 تحلیل و تخریب و زایل آن بسیار کرم و جهت زوال کلف و نشی و خنار و بر نافع مود و بطوری معده رسد اوج مصلح آن سرکه
 و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب و کرفس و فو تنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه مذکوره در
 جوی آن کنند و بار و عن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسهال باج سازند و در جوف آن کشیز و کرفس و سداب و پیاز
 و یک ردانه و سرخشک کنند و از آن و با تخم و کند تا و در چینی طبع نمایند و بهر حال باید که خوب مبراخته شود و زهومت
 و بهر است آن زایل گردد و در آن جهت اوج مفاصل نافع و در قرابادین فکر یافت و چون از کبر الزهومت است
 باید برای رفع زهومت آن بعد از دفع دوسه ساعت در زمین دفن نمایند پس بر آورده پاک کرده طبع نمایند و از آن بدین
 قسم که دوسه دانه با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز و رقی کرده و افادیه و بقول حار و سیر
 طبع نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بطبری و صیراخی زهومت آن بسیار است اولی اجساد از آن است

* بطارخ * بطنج با طار الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم ماده تخم ماهی است که منور و تخم باشد و جامد او
 بقول و انکه شنی و سائل او نیز می باشد مانند ریک و بهترین آن تازه مائل بزریدی سائل آنست * طبیعت تلک سود آن در درم
 گرم و خشک * افعال و خواص آن قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت کرده و معطر و در راج نافع معطر و درین و صریح
 التعمین مصلح آن زنجبیل و با الحامیه قاطع تشنگی آن سکنجبین و ترشیها است مطلقا و آنچه در کیلان تخم ماهی را تحلیل می سازند
 قریب الفعل است بدین

* بطم * بطم با سکون طاء مهمله و میم درخت حبه الخضرا است و به ارضی و ترکی درخت سقر نامند * ماهیت آن
 درخت آن عظیم میشود و در خزانه میکند و برک آن طو لانی و در آن معطر و تخم آن شبیه بساقی و عدس و از آن بزرگتر
 و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و باد نیست شبیه بفسر بسته و از آن نازکتر و میرب تر و بالای مغز آن پوست خشبی و زردیوست
 مغز آن پوست صدفی شبیه به پوست بسته و از آن نازکتر و نوعی از آن اسوار نازک می باشد و طارسی که خشک باشد و نوعی
 اندک که مصلح و پوست آن سبز مائل بسیه و طعم آن ترش و غاری بن دامن و خام آن با عفو صفت و خوش را نشد و طعم و در
 شیر از بشته نامند و در ماستینه داخل می نمایند جهت خوبی و آنچه و طعم آن در رجه الخضرا انشاء الله تعالی و تحلیل
 مذکور خواهد شد و است آن سنگستانها و دانه های کوه و زهمت های خشک صلب * طبیعت درخت و برک و شاخ باره آن گرم
 در آخردرم و خشک در خراول و خشک آن در غوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مصلح رطاب و باطل و باطل
 و است آن محال از ارم و برک خشک گویند و به خنده و با سرشته آن خضایی نیکو است و با سرکه و دروغ جهت زهومت
 در آن گردن و انگشت و در معده و شوق موی و خاکستر چوب آن بار و عن و با غیر آن جهت داء العطب مفید و مسخ آری
 با سی و دیگر و سقر نامند و در عاک المظم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* بطارخ * بطنج با طار الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم ماده تخم ماهی است که منور و تخم باشد و جامد او

ما هیئت آن معلوم و معروف است و انواع میباشند بخارانی و حرارتی و دارائی و غیر اینها از اصناف جلد و گرمی که هلیون نامند و بائیزه از اصناف پست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طویلی دارد و با آنکه هر چند شیرین تر و لطیف تر و نازک تر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تنه تر و غلیظ تر باشد زهر نتر * طبیعت آن در حرارت معتدل و در درم گرم و شیرین آن در اواسط درجه دوم گرم و گرمی و تری معتدل و تنه آن در اول سرد و در درم در * افعال و خواص آن جایی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مزاج دماغ و بدن و عین آن و مفتوح شد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصاً گرمی آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحالة بخلط غالب و در درم و صفراوی مورت و در خصوصاً در بدن و مزاج حاره و اکثر تناول آن مسهل آنچه با و رسد از اخلاط موجوده در معد و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشاء و مصدع ناشتا خوردن آن مورت تپهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و باغذیه کشیده مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معد و منحل شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضمد لیم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضمد مجروح آن جالی جلد و جهت کلف و یهق و ضمد پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آتش میدان در درم پوست خشک آن جهت زبانه زدن خاصه و آنداختن آن در دیک باعث زود بخت شدن گوشت است و آزموده شده و بسته آن از یک مثقال تا دو مثقال مقوی قوی و ضمد آن با عسل جهت قروح شهنیه نافع و تخم آن در اول گرم و در درم تر و مفتوح شد و کبد و مد و بول و منقی کرده و مثانه را معالین طبع و مبهی و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه خار و رد سینه و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت تفسیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت بد رفه شدن قوت ادویه بجز کرم و میجاری بول بغایت موثر و ضمد کوبیده غیر مقشور آن بر رخساره و بدن بنایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب کوبیدن مضر سپر زرد معالج آن عمل و بنفشه مقل ارشیت آن از د و در هم تا پنجد هم و تخم پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از سرمازدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل بچ بسته باشد خصوصاً که تخم آنرا ناشسته با ریشهای آن در پوست آن گذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است

* بطیخ هندی * بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ انضرمیز نامند و بحر بی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی خوبوزة هندی و معروف بهند و آنه است و بهندی تر بود با منک * ما هیئت آن معروف است و انواع میباشند بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکند و بی ریشه آن است خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نیازی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بطیخ راع مومله و کسرتاف و باء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریه است از بغداد و در اینجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد بدست جاهای دیگر و زقی بکسوزای معینه غلط و تصحیف است * طبیعت آن در اول درم سرد و در آخر آن تر * افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مزل خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حبوبات معتدله و غلبه خالص و شخصی که در معد و کبد و صفرا متولد گردد خصوصاً که در کیفیت ردی و در رکامیت بسیار باشد و بدن اولاً غر و خشک مستر را مزاج باشد تعدیل مزاج او باین در و بهتر است از استعمال ترشیهها و مقطعات دیگر و آنچه در آن قوت قبض باشد و آتش میدان آن با سکنجبین جهت یرقان و مراد

صغرا و با محترقه و با مالیت بر مندم و از زار اول و تفتت منک کرده و با شکر توریک زیاد نماید و با شیو جوت امراض مود او بهر
 با کمر مندی جهت مراد صغرا و به و جوت و شک و با شیر خشک و امثال آن جهت تهیه جاز و طبع خلط ردهای الکیمیه که
 مقلد آن کم باشد معین بهترین اوقات تناول آن مابین در طعام است که طعام اول الحین از پخته باشد و بالایی طعام مفید
 مهم و با غده خوردن مضر خصوصاً که مرا کرم و با طش بسیار غالب باشد و چون سر منک و اندر اسوراخ نمایند و قدری عمل
 در آن ریخته مر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سر کمن اسب دفن نمایند مانند شراب مسکر میگرداند اما مثنی و مفید معد
 است و منک و اندر مزاجیکه صغرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل به مرا میگرداند مانند آب کدو و مضر و پرز
 بارد المزاج و معد سرد و مصلح آن عمل و کفند و در میرود المزاج بدن مصلح مضطرب باد و مورت درد مفاصل و امثال آن
 است و نیم آن در درم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مراد متحرکه مانند آن مقلد از شریت
 آن تا به یک درهم و جهت اخراج حصاة و انسداد از غلغله از معدله کویتد مجرب است و مر برای پوست منک و اندر با غسل و شکر جهت
 بر مام و وسواس و بهریمس و سرد سینه و ضعف معدله که از خلط کرائی باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرار دادن کبیر

فصل الباء مع العین المهملة

ذکر یافت و شراب آن نیز

* بنوع اسم حرکون حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرکین کوسند و شتر * بعرض بق صغیر است که بغار می

فصل الباء مع العین المشجدة

پشت خاکی نامند و بعیر اسم جمل است

* بغرا * بضم باء موحده و سکون عین معجمه و فتح راء مهمله و الف * صاهیت آن از جمله اغذیه اهل خراسان است
 که از آرد کدو مضمیر کرده و بر نخته پهن کرده و بقدر در هم هابیده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب تخم و با قلیه میریزند
 تا خوب بپخته گردد پس چاشنی سرکه یا در شاپ یا آب لیمو یا نند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل
 کرده و یکد و جوشی دیگر داده فرود آورده تا در می نمایند * طبیعت آن گرم مائل با اعتدال است * افعال و
 خواص آن مشبه و مسکن قی صدرای و التهاب و تشکی و مقوی بدن و مفتوح حله و مصلح حال کرده و صاحبان ریاضت
 و مولد خون صالح و بطبیع الهضم و مولد ریح است و مصلح آن در ارجینی است و آتش ماسچه که آتش بزرگ نامند در جمیع
 افعال و خواص مانند آنست و آتش رشته که خیر آنرا باریک و طولانی می برند و به سوراخ می کنند نیز مثل آنست

* بشل * بفتح باء سکون عین معجمه و لام در آخر لغت عربی است بغار می استرو و بند می خیزد نامند * صاهیت آن حیوانی
 است که از نزد یکی اسب و الاغ تولید میابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادریان باشد بعتر است و نادر بعمل می آید
 آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسب باشد از آن پست تر و کثرت الوجود و این حیوان تاب مشقت و بار برداری و سواری و
 اسفار زیاد از اسب و الاغ دارد و خوشتر نما میابد خصوص خوب آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال
 و خواص آن کرشت آن جهت درد مفاصل و به آن مسکن فقر و عرق الناس و چون بار و عن زیتون دل آبرای می دهند
 و سه روز هر روز چهار عقاب یا آب عصبی را می نوشند و در راعیم میگرداند و چون زن بعد از زحمت و فاصله سه روز هر روز
 سه عقاب چکر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بد ستور دل آن و بد ستور بولی آنرا چون جیاشانند نیز مسفتا آنست و موی آن
 و فرجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشقه و کرین اند و هوام است و همین بخور زیل
 و موی آن کرین اند و هوام است و بنجد و هم سم آنرا با روغن مورد مزوج کرده بهر جا که مور بختد باشد بماند و مور و یاند

و اما الغلب را از آنکه گودالک را با خود داشتن بوقت آن مضطرب چون استوار اگر عامله نماید مایع حمل است و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر آن را با ما زور بگویند در ریاض طبع نمایند و هر مو بهمانند مو را میاید و در آن گودالک و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن

* بق * بفتح باء موحد و سکون قاف بحریمی ناموس و بفار می پشه و بهندی می پشه را مانند و اصل مصر و یمن و حجاز کنان بضم کاف و تشدید ناء مثناة فوق الیه و اصل عمان بسمه و بحرین و لحسا و قطیف ضم بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند * ماهیت

آن بد آنکه درین اختلاف است از کلام صاحب ناموس که البقرة البعوضة وهي دریمة مفرطحة حمراء منثنة و البعوضة

بالضم و ریمة كالتخفساء وهي دریمة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البقی له اهم يقع عند نالی البعوضة اعني الناموس

وهو غلط والصحيح انه الغمافس ويعرف بالشام والمصر بالبق وهو حيوان احمر ورأسه اسود وله ارجل اربع صغار سريع

الحركة يتولد في الامكنة الحارة من الصيف بالخشب والحصى والارض العفنة معلوم میگرد که غیر پشه است بلکه حیوانی

است که بفار می شب کز و سرخک و بهندی که مثل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة البعوض

الذي هو صغار البق واشتقاقها من البعض لانها كبعض البقرة وهي ملخ خلفة الفيل الا انها اكثر اعضاء فان للفيل اربعة ارجل

وخرطوم واحد واربعة ارجل واربعة ارجل واربعة ارجل مصمت وخرطومها مجوف فاذا طغمت

به جسد الانسان اشتق الدم وقتل فتد به الى جوفها فقولها كالبعوض والحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود

و این درست است و آن اشتباه است و منشأ اشتباه اطلاق بق است بر فساد و بعضی لغات و آن د و نوع است بزرگ

و کوچک بزرگ آن بهیأتی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آن را بعوض و درنی

زار ما و بیشهای پر آب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و کزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای

نمناک و سمیت این از آن که تر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فساد را در بق ذکر نموده بد آنکه

خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب و مائعات را بد م در آن میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود

ریخته میخورد * طبیعت آن گرم و خشک و درم * افعال و خواص آن بلع نمودن زند و آن با احتیاجت

رفع عسر البول و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقی سوراخدار قبل از نوبت تب ربع مجرب گفته اند و نفوخ

سائیده آن در اخلیل جهت انداز بول و تفطیت حصاة نافع و چون باززد بسبب سمیتی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی

حادث گردد و علاج آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشا در آب پیچیده و هر شش چند روز در

مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از د و کاه و سرکین کاه و زاج و شولیز

و چوب صنوبر بکریزد و چرب نمودن صورت نیز باعث قات ضرر و الم نیش آنست

* بق و فرثون * بفتح باء موحد و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون و او کسر فاء و سکون راء و هاء و ضم ثای مثلثه و نون

لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ تره تیزک و از آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع

و کل آن شبیه کل بادروج و تخم آن مانند تخم کندنا و بیج آن سیاه مدور مائل بزرگی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه بوی

شراب منبت آن سنگ لاخها * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضما و برک آن

جهت خراجات عظم و ثوایل منکوسه و جالب بخار و بیکان از بدن و تخم آن قویتر از برگ آن و ضما د آن با آرد جو محال قوی

بسیار مستعمل دارند و زهره آن کرم در حدیث ثریب چهارم بلکه در ارائل آن آنکمال آن جهت جلای ایمن چشم و لغوی
 آن با عمل جهت خنای و خک و نار فارسی که آشک نامند و اهل مصر این را در آن مرض مستعمل دارند و در اینست ولیکن
 بی عمل استعمال آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خنای و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین
 رجوع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصاً با عمل و با آب سداب و زیت و طلائی آن جهت ساثر روح و با نظرون جهت زوال
 آثار جلد و کلف و پندیهائی بر مقعد و جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع میلان چرک از آن
 در حلق نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا انحرافیکه در آن عارض شده باشد و با آب کند فلج جهت طنین رسد اما نیکه در گوش
 بهم رسیده باشد و غرغره آن با عمل و با مرهم جهت جود بحیم و مانع تفتیح آنست و چون بر نهش جانوران سمی بمالند درد
 آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل گرداند و بعضی برای دفع سموم و مقدار یک انگ آنرا با مصلح آن که کثیر و عمل است
 جهت دفع سموم میاشامند و طلائی آن با عمل جهت قروح خبیثه و تسکین و جمع آن و رجوع قروح و ذکرها و غلاف انشیمین
 و معین بر تحلیل او را می آنهاست و ضماد آن با نظرون و طین قیمرایا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و کلف و آثار جلد
 نافع و با معالجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با دویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه
 در رخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزه آن که چیزی است که در زهره بعضی کاوان میکرد و نرم میباش و بعد بر
 آوردن و رسیدن هوای آن اندک صلب میکرد و آنرا حچرا البقر و بهندی کا و روغن نامند در حرف الحاد را حچرا و ان شاء
 الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و احشاء البقر در حرف الالف مع الحاد کربافت و خون ثور یعنی کا و در آن بسیار کرم و خشک
 و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلین و تحلیل او را می صلبه و طلائی مخلوط آن بخون حیض و کرم کرده آن جهت تسکین و جمع
 نفوس و مغاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخنای بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم
 حنجره رلوزین و سرخی زبان و کرب و غشی شدن و عارض میکردد شارب آنرا غشیان شدید و اضطراب و انصجار پس سرخی
 زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر آستان و رجوع نواحی حلق پس ورم و تشنج و خنثاق و کزاز و علاج آن آنست که قی
 او را فرمائید بلکه پنیر مایه یا سرکه حل نموده و تخم کرب و خاکستر سر و رجوب انجیر و شیر انجیر و برک طباق که بیونایی
 قوشر نامند و خلطیت و بوره با و بخوراند و یا چوشانید آنرا با فلفل و عصاره عوسج و تحقیق فرمائید بحقیقه حاد و مکرر بحلق
 او را دعوات و میرد است بریزند و تقویت فرمائید و ماغ و حلق او را بشومامات و اطوخت و بر شکم او آرد جو و ماء العسل ضماد
 نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که
 چون بخند و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم بندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن
 کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یک یک بگورند و یک کرم بمالند آن کرم سم قاتل است و نیم درهم آن در ساعت
 کشنده و چون با زرا اینج قدری آنرا سائید در بینی دمنده بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد
 دندان و چون با حرمل بخوراند و بشویند با آن عضو مخدور را خدرا آن زائل گردد و مجرب است و چون ناخواه را در
 بول کوسا له یکشنبه روز بخیسند پس بر آورده خشک نموده و نرم بگویند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت
 استسقامت و اغتسال دست و پای صاحب تب ربع بول آن با بول آدمی مزوج کرده زائل کنند آنست و قهیب خشک کرده
 کوسا له مقوی با و نهوظ و با ستر و خصیه خشک کرده بر آرد نموده آن و پیه آن جهت سرخه و ضعف و قروح قصبه راه و معدنه

و حرکت البول شرباد ر جمع افعال بهتر از همه حرک است و ملای آن بر بخار پرور روح و خروج و احوال مغیله و خاصیت
بول آن در احوال و لیکن آن در البان مله کور و عوامد شدن شاء الله تعالی و چون رود های آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمایند
و مر آنهارا بسته و بسته ای پاک نمایند و آن رود های پر باد را در حوض و یا غل پر و یا نهری که در آنها لوزها بسیار باشد و
پر باد کنند شب سرد مثل و حرکت دهند و زهرا خیال ما را نموده از ترس خاموش کردند و بگریزند

بقرا الوحش صاحب ثنیه نوشته که نوعی از ایل است و مذکور شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقرا الوحش
غیر ایل است و بقرا سی نیله کار و بهندی روجه بضم راء مهمله و او مجهول و فتح جیم و ما نامند و فی الجمله شبیه بگاواست و
شاخهای آن مانند شاخ آن بی نوع رمی شبیه و مشابهت بایل که بقرا رمی کوزن نامند اندارد و در خواص قریب بدانست
بقس یعنی باء موحده و قاف و سکون عین مهمله معرب از یقین و یاقینون یونانی است و اهل شام شمشار و بقرا رمی
شمارند مانند ماهیت آن درختی است عظیم برک آن مانند برک انار و مرورد و از آن کوچکتر و سبز تر و ساقی آن سفید
ر صلب و چون خشک شود مائل بزریدی کرد و از آن قاشق و عصا و متکی و شانه و غیره سازند و بسبب نرمی و صافی آن و در قیای
از ک مانند کاه و نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب مینویسند و شاخهای آن پریشان و خزان نمیکند و کل آن سفید با عطریست
بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الالبین و نفل طبیعت آن در د رم کرم و خشک تر سرد نیز گفته اند و افعال و
خواص آن برک آن سم حیوانات خصوصا شتر و خمار و نثاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق
شوون آن و داخلیدی تخم مرغ و آرد کدلم جهت استحکام مفاصل و در ثی و زمین و نظول طبع برک آن جهت خروج مقده
چرب و تخم آن قابض و مطبوع و آرد آن در معده و بواسطه قاطع سیدان لعاب از دهان و فساد مطبوخ آن با شراب که بعد توام
بعد جهت جمره و فساد معده و بواسطه و با عدل و محتاج جهت رفع آثار حال نافع مقل از شربت از تخم ناز آن که دانه آبر را
برون کرد و باشد قایک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوت تر از عرق بهاد و از تخم
مست و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فساد آنرا دفع گرداند

[illegible]

با اندک قوت قبضی * افعال و خواص آن برک و ساقی آن جالب و مسکن صفرا و قاع آن و مسکن خون و حرارت
 بجز و معده و حلت نهایی حاره و صفراوی و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و زک الدم و چرکی که از حنجره
 آید و مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و تنی باز دارد و نفثیت حاصله را در بول نماید و جهت سرته و قرحه و حرقت میجاری
 بول و مثانه را معالفا و صیر و بواسیر و امیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و رجوع آن و حائض بیض بقوت قبض و برودت خود
 رجعت حب القرع و باد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده و ده هم با نبات مقدار در درهم و یا شکر یا مانند رخوردن
 بخت آن با اندک روغن و یا زبرشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعاء و حمیات حاره و داخل مزورات صا حب
 تب و امراض حاره نمودن بغایت نافع مخصوص در بلد آن و فصول حاره و چون محرور المزاجان لا غر خشک تا اول نمایند ایدان
 ایشانرا ترو تریه کردند و با سرکه خوردن آن قلیل الغداء و جهت اوجاع کرده نافع و خائیدن آن جهت رفع ضرس
 و اکثر آن محدث ضرس و عصاره آنرا داخل الکحل و برودات نمودن نافع و ضد آن با روغن کل جهت تسکین صداع
 حار ضربنی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بشور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و زرمهای کرم چشم
 و مقدار سقا نوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انشیم و شری و جمره و به تنهایی جهت تسکین حرارت اعضا
 و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنظل بر کاف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق بشرط تکرار
 عمل نافع و بید ششور غلای آن جهت امراض مذکوره و در بختن آب آن با روغن کل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حنظل بآب
 آن جهت وجع انشیم حار و میلان فصول از امعاء و رحم مفید و ضد بیض آن جهت تألیل قویتر از نباتات آن و برک و ساقی آن
 مقوی باه محرورین و مضطربین و وضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقطا اشتها و اکثر آن مرورث تاریکی چشم مصلح آن
 مصطکی و کرفس و نعناع مقلد از شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نباتات آن مانع احتلام و نیشم آن در جمیع افعال مانند
 آب آنست و از آن ضعیف تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قویتر از برک آن در زور آن جهت نلاع و بشوردها ن اطفال
 و غیر آن نافع و گویند مضر سر و معده با زرد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سوزن مفید نوشته و چون پنجه در هم آنرا نرم
 گویند و بخت با شکر یا جلاب جهت حمیات حاد و سرفه حار و التهاب کبد و نزع معده و امعاء و شش نافع و تلمین بطن نماید و
 مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنجه در هم بدل آن در اکثر امور بزر و نظونا و بریان یعنی بوداده آن قابض و غیر بوداده آن
 ملین طبع و حریره و حلوائی بزر بقله الحماق در قرا با دین ذکر بابت

* بقله یما نیده * آنرا بقله عن بیه و بقله مائه و بر بوز و جر بوز و اصل اندلس و بلطس و یقارسی سفید و زو اصل بلخ منج و اصل بخارا
 و جر جان بود منی و بسندی و فانتیاری و بچندی چو نلائی ناهند * ما هیت * آن مالیقی و یغلادی نوشته اند که گیاه است شبیه
 بکاهنی و از آن ریزه تر مثل بسرخ و بی طعم و در آنرا آبها میرویند و حکیم میر محمد مؤمن در نسخه نوشته که در تنکابن و طبرستان
 اشکنی نامند و این تلمین گویند که تخم آن شبیه است به تخم بستان افروز و قسم ماده آن سرخ مرزاست و مترجم صیدیه ابو ریحان
 نوشته برک آن شبیه برک زرد آلو و مناسبت میان آن و بستان افروز با آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات
 من سبز و در تخم هر دو با هم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برک و شاخ آن سرخ و دراز تر است و آنرا پنجه نیز گویند
 و نوع درم را ماده و این قول اصح و چون نلائی چنین است و سفید آن در تنکابن بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین
 میباشد * طبیعت آن در درم سرد و تر * افعال و خواص آن ملین طبع و مرطاب بدن و قلیل الغل و عطشی حرارت

دریبه و مولد خطا صالح و مسکن و متنگی و مرده خارج چون آب آلوده در روشن بادام طبع نمایند و ملاطی عصاره آن بار و من کل
جهت مداع شمسی احتراقی و نماد آن جهت جرب و حكه و اورام حاره و خراج و خروج در درم چشم و ثل لیل در درم
باطنی و شهدیه و غلایان خون نافع و بطیقه الهی و مضمر میبردین و کا طبع باه و مصالح آن جوارشات حاره و جهت میبردین
نافع و مسکن سرنه و عطش ماری از حرارت و مره صغرا صغرا جرش داده و بخته آن بار و من بادام شیرین و آب انار شیرین
و گشیز تر ناز و یا خشک و ملاطی آب آن جهت مداع عارض از احتراقی شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و در ادع و جهت
امراض حاره و اورام گرم شرابا و صمد امین و صاحب دستور الاطباء نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند و بر عرق مدنی
که بفارسی رخته و پیور بدهند یا نارونا مند بماند نافع است مضر کرده و مصالح آن شکر مقدس و ارشوبت آن تاسه منقال است
* بقلة الحارمه * بفارسی لوله خرا حانی و حاقی ترنگ و بهندی ماک چو که نامند * ماهیت آن تمامی از حاض بزرگ
درق بی ساق است و از بزرگ کونب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش * طبیعت آن سرد و سرد و خشک
و گویند راول و خواص آن شکم بیند در مره صغرا را سود مند بود و اشتهای طعام آورد و مره صغرا نقصان از حرارت
باشد و محرور المزاج را نافع و میبرد را مضر و عصب را بدستور و مصالح آن عسل است

* بقلة البراری * آن را بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحرای رملی است * ماهیت آن نمایی
است از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن بهن بر روی زمین و کل آن زرد بخلاف قناری که بیخ آن بر زمین فرو رفته است و طعم
آن با اندک شوروی و تلخی در آخر زمستان میروید و در آخر بهمان ماه زرد می شود و در تخم آن شبیه به پنبه دانه است
* طبیعت آن * راول سرد و در رطوبت معتدل و گوشت گرم و خشک است * افعال و خواص آن عسل امزجه و سرخ
الهیم و جهت خفقان قلب و خشوئی دمان و استعظام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بین دندانها و تقویت قوت هاضمه
و معد و کبد و احشای نافع و صغرا را دفع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که
چون زیر جامه خواب کند از آن خوابهای خوب بیند

* بقلة الرماد * بضم راء مهمله و فتح میم و الف و ط * ماهیت آن نباتی است بزرگ آن شبیه بزرگ با رنگ و از آن ریزه
ترومانی بغیرت و بیخ آن باریک و در شعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و از منبت و جزائر
و جزایر است و در سال دوم بار میروید و تا او اسطفاستان می ماند * افعال و خواص آن برست بیخ آنرا چون بگویند و
بفشارند و عصاره آنرا گرفته طبع نمایند تا غلظت و سیاه مانند زفت گردد و بر هر پیکان تیری و حربه که بماشد و بهر حیوانی که
بزند و بخون آن برسد آنرا در سماعت میکشد و اهل اندلس بیخ مقشر آن را بجای کندش استعمال میکنند و در نهان است
گرمی و خشکی و سه درهم آن کشند و است بقی

* بقلة الاوجاع * بیونانی آنرا قاقایار اهل مغرب توجرد نامند * ماهیت آن نباتی است مغربی و در آن برادی
افریقیه در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی * طبیعت آن در راول درم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی
در هر زمانی مفید است

* بقلة الباقع * بفتح باء موحده و نون و میم * ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن سواحل هند و زیبا و دود کهن و رنگارنگ و بزرگ
آن مانند بزرگ بادام و کل آن سحر زرد و در آن گل و در مانل بسرخ و در آخر سرخ میگرد و بعد رسیدن سیاه و شیرین

بقلة الحارمه

بقلة البراری

بقلة الرماد

بقلة الاوجاع

بقلة الباقع

و چون در حدیث آمده است که در مقام خورشید رنگی در صورت کوبند عن ابی الدرداء یک تخم شمر آید * طبیعت آن در سرد
 گرم در چهارم خشک * افعال و خواص آن در ریز آن جهت التهام قروح کینه و جراحت ناز و قطع نرسد الدم
 و تصفیه قروح سائله و مسول با آب آن جهت لیکونی رنگر سار و تقویت مفاصل نافع و بنجد رهم آن کشند به پیس و سکون
 و بعضی را بخناق مقلق علاج آن مقیبات و مرطبات و حقیقتها و حملولات معتدله و نصد در صورت احتیاج است و گویند علاج
 پند بر نیست و صباغان چوب آنرا جو شایند * در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند * نصف الباء مع الکاف
 * بکا * بفتح با و کاف مشدده و الف * ماهیت آن درختی است معروف در مکه معظمه را دها الله تعالی شرفا شبیه به بشام و برک
 آن از آن ریزه تر و بزرگ تر از آن و در معده سفید یک از آن میچکد از ماندن مانند دمع بشام و سرخ نمیکرد
 * طبیعت آن در سرد گرم و خشک * افعال و خواص آن صماد شمر آن جهت تصفیه و ما میل صلبه و اورام بلغمیه و
 مرکبه و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع افات از دندان و دمع آن جهت وجع اسنان و تخم آن
 مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمیه و سودا و له نافع

* بلجی * بضم باء موحد و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و با بچی نیز گویند * ماهیت آن
 تخم است مدور اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب بهم
 در خوشه مانند عنب الثعلب و برک آن مانند برک بقله خراسانی و کل آن کلابی رنگ * طبیعت آن گرم و خشک و سرد
 و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن ملین و نفاخ و مشهوی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و رسا و خون و جدام
 شراب و ضماد ابتهاژی و با بادریه مناسبه دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول
 نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جمله رساین میدانند

* بکن * بضم باء موحد و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بهم نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است هندی
 مغروش بر روی زمین برک آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور و بیج برکها باریک * طبیعت آن
 گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب برک آن جهت رفع حمیات بلغمیه و عفته و سرفه بارد و حبس
 البول و حرقت آن و حفاة مثانه نافع و صماد آن منضج و ما میل و گویند چون روی تو تیارا کد اختد و در چین کد از یکن را
 ما تپد و قدری معتدی بر آن ریزند آنرا سوخته سفید آب میگرداند در غایت خوبی

* بکمون * بضم باء موحد و سکون کاف و ضم میم و سکون و اوزنون لغت فارسی است و بعمری هر لجه نامند * ماهیت آن
 از جمله يتوعات است و گیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بد درخت سماق و شاخهای آن زیاده برنج عدد نمیشد و مائل
 بسرخي و شیردار و از بیجیت آنرا د و خمسة الاغصان نامند برک آن شبیه ببرک کاج و پیچیده و کل آن سفید و در هم و تخم
 آن شبیه بشاه دانه و آنرا حب الغد می دانند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سد احشا
 و جهت سیر ز بغایت نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یک عدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر هفت
 سال بد آن مل اومت نماید هیچ وقت حامله نشود

* بکهریفت * بفتح باء موحد و سکون کاف فارسی و خفای ما و کمر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و دال چهار
 نقطه هندی و ما لغت هندی است * ماهیت آن ظاهر آن نوعی از خر و ع است که در بنکاله می شود و فرق میان این و خر و ع

آنست که شاخهای درخت کهنه را که از شاخ زنده میماند و بر کمان مانند برگ نیک الحیر و غیر این میخورد
 مد و راند که طولانی و بهر وقت آن میخورند و مغز نیمه این صفت و محله مانند تاوله **انفعال و خواص آن** بتوجع مائه
 مرکب آن ملین و ملحم جزا حیات فال و طالع از آن دم آن بهر وقت و مجرب **نفس سلسله الیاء الموحدة مع الیلام**
بلا در **بلای در** بلای موحده و لام و هم دال و سکون راء مهملین و بند ال میجه نیز آمد و لغت فارسی اجتهاد خود از بهلاوة
 اندک و بهر بی حب الفهم و حب القلب اجتهاد منابهت آن بقلب حیوان و بر روی القرد یا نامند **بنا هیت** آن شری
 است مددی درخت آن شبیه بد درخت بهایسا و شاخهای آن از بیع و حته مائل از زمین و بر زمین افتاده و هر جا شاخه که آن
 بر زمین میروند و بهر بی بند و متبیت آن جنگها و در نوع میماند یکی مغز و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در خلای میخورد و بعد
 و بعد از آن زرد میگرد و در آن رون آن لیس اندک شیرین با چاشنی کمی و صفت بسیار و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر
 آن مانند کلبل دانند متورب شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل آن میماند و بعد و بعد از آن میگرد و کل آن میزدند
 و در آن رون ثمر آن تخمها میماند و کاشت آن اندک شیرین چاشنی دار و صفت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند
 و اکلبل بالای آن که بلاد است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست و طوبی غلیظ از آن
 عمل آنست که در من بلاد و نیز نامند و طریقه اخل عمل آن آنست که هر آن که مانند قسی است بریده و نیز را گرم
 کرده بد آن بگیرند و بشا رند بقوت تمام و آنچه عمل از آن بر آید در صلبی و یاد در طوبی شبیه ریاضی جمع نمایند
 و همچنین دانند و یکنواخت و مطلوب بر آید و یا آنکه بر روی سنگ و یا نایه آفتی بکند و در صفتها و آن آفتی را گرم کرده برای
 و فشارند تا عمل آن بر آید و بد ستور و مذکور جمع نمایند و یا آنکه با کچل نرم بگویند و اندک نمک آبی بر آن باشد و
 در پارچه کریاس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه درهن در آن است بخوبی را آسانید بر آید پس جمع نمایند و بکار
 برند و یا بد که در جمع احوال و صفت و درهن و بینی را محافظت نمایند که با صفت تورم آنها نکرد و زیر آنکه در بعضی امزجه
 بسبب عدم موافقت بخار و راحته آن با صفت تورم ابدان ایشان میگرد و چه جامه رسیدن عمل آن پس اگر اولاً احتیاج
 نموده پس متوجه اخل آن گردد بد بهتر است و چون خواهد که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلاد در دست راد را آتش
 اند از آن تا پوست و عمل آن موخته گردد و مغز آن نیز زد پس پوست عمل موخته آنرا در زرد و مغز آنرا تناول نمایند
 و طریقه استعمال عمل آن آنست که بر روغن مغز گردان و یا کچل تازه یا روغن کارنازه چرب و خلط کنند و یا با بنز گردان
 و یا کچل معشرو یا نارجیل سائیده و سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و پتهائی بدون دهن و یا شای
 دهنی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و دهم کبیر که در رنگاه و هند مشهور و به بادام فرنگی است درخت و شیر
 این نیز شبیه بدان است الا آنکه اکلبل این که بادام فرنگی نامند بهشت کرد و بزرگ و کی آن میماند و عمل این کمتر و مغز
 این شیرین تر و ماکول و عمل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول
 بعضی د آنها کم عمل و خشک میباشد و این را بلاد رد ذکر میماند **طبیعت عمل آن** در چهارم گرم و خشک و بر صفت
 آن در سوم و مغز آن در دوم گرم و در اول خشک **انفعال و خواص آن** مسخین و محال و ملهات و مقروح جلد و جهت
 قروح و امراض بارد و دماغیه و رطوبه مانند فالج و نفور و ریشه و خدر و نسیمان و اختلاج و قطع تالیل و دفع رطوبات و ریاح
 و سلس البول و رشم و سایر آثار جلد و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و یا دافع مضر و محررین و محرق خون

و از بلاد هند آورند و بعضی بیل را بپوشانند آن را سنگه را اترال دیگر بپوشانند آن را ارد است و الجبله از ادویه معروف است و کچری معروف است و جهان است که ذکر یا صند و بعضی که بیل خشک قطعه قطعه نموده و بپاشند چنانچه معمول است از این اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کردند و میفرستند

پلاس * بفتح باء فارسی و لام زالف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا دماک و تیسو نیز نامند * ماهیت آن درختی است هندی مشهور و در دست می باشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بقدر آنکه قاصد بهی ساق و برگ هردو شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر برگ آن مکرر در میان آن باریک و پنجه کل آن سیاه رنگ و مزه بسیار و بعد شکستن زرد نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار برگ و منبت آن اکثر بلاد هند و نیکاله و مستعمل کل آن است و صمغ آن نیز * طبیعت بزرگ آن گرم و تر و با غرضت بسیار است بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن مذهب طعم و مزه و بوی و جهت تحال و مایه و مایل و بغور و دریا شکم و ریاغ غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و بجهت قوی و خلطه و دیدن آن و بواسیر و در رجه کسر عظام کریند تا تم مقام مویانی است و کل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بطن و صفرا و خون و مریض و کل مفید آن بهیاء مقوی باء وضما و مغبرخ آن محال ادرام و نزول آب در کیمس و برعانه جهت دفع احتیاس بول و حیض و تحال ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و ضاد سودا و بطن

پلاس * یا پیر * بفتح باء فارسی و لام زالف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و * ماهیت آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزرده و اندک نعیای بی طعم غالی و بعد خشک شدن بهی اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم گرمی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدن آن و حبس انقوع دافع و تطویر آن با ملح اندرانی و پوست ملایه بالموید در کلاب خیما نیک و جهت دفع بیاض عین مجرب

پلاس * سنطور * بفتح باء محمیه و لام زالف و فتح عین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤنثه مهمله و سکون و ادور و راء مهمله لغت فرنگی است و معنی شجرة النبی و آنرا در سنطور و لینیو حنطور نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجرة مبارک است * ماهیت آن از ادویه جدید است که طایفه نرنک درسته هشتصد هجری که ارض جلد بد را بافتل و در وقت آوردند و معرفت بدین را بهم رسانیدند و با طرا فایردند و آن درختی است شبیه بد درخت لسان العصفور بهیاءات مجری و باد و پوست بگی خارجی غله شبیه به پوست باو طارد و م نازک متصل به پوست یعنی مغز آن را این جزو زرد مائل به سفیدی مائل صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزل لوب آنست میا و حکین متین مانند آبوس و باد هیت که مانند چوب صنوبر با تش مشتعل میگردد و بلا سنطور را از نرنگان بومرا کب حمل نموده بقسط طبیبه میآورند و از آن در ایجا فیض کار و در شجر و ششیر میسازند و بهترین آن حکین بسیار دمنیت تازه آنست که کهنه و پوست نشاء باشد و مستعمل و شد و الفح مغز سیاه رنگ شبیه با آبوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد پس پوست خارجی آن * طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه گرم و بعضی یابس در صوم گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و مرقی و منطع و محال و مجفف و با قوت قریه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آهواز جهت صرع و نسیان و جمع نوازل و نزول آب در چشم و صمغ اندیس و نیکوئی بومر دمان و زوال اغر و تعویذ معده را معارفه معده را کبد و تحال قوی می کند و در د بهار و پشت

و لغزش و مفصل و الحاج اورام بارده و خنای بر آتشک که عجز نامند و سرطانات و انواع جرب و خفک که در الحلقه اکثر
 امراض بلغمیه و سوداریه رذیه را مذهب و مزال مدوطه و بیس آنرا را ائل گردانند و انعاش حرارت غریزی را تقویت
 روح و تعدیل مزاج نمایند و این بسبب صحت و آثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه و بلسان طبیعیه
 نامیده اند و از ضرورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت لفظ و آنرا مانند چوب چینی طبع نموده مفرد ایام مرکب مانند
 چوب چینی استعمال مینمایند و طریقه طبع و استعمال آن در خاتمه قرا بادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز
 * بلبل هزار دستان * بضم د و باء موحد و سکون د و لام * ماهیت آن طائری است معروف بقدر کنجشکی کوچک
 خوش شکل و سبزرنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت و لهذا آنرا در خانه ها نگاه میدارند و تربیت
 مینمایند * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و خشک در سوم * افعال و خواص آن بغایت محرک باه خصوصاً مغز من
 و بیضه آن و سرکین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضما د آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و از الکلف و شعر زانند اجفان
 و حمل آن جهت اسقاط جنین مؤثر و خاکستر بر آن جهت التهام جراحت و آشامیدن خون کرما کرم آن جهت تصفیه
 نصبه و نه و صورت مفید و مبرودین را نافع و مخرور وین و امراض است

* بلبلوس * بفتح باء موحد و سکون لام و ضم باء موحد و سکون و دروسین موهله لغت یونانی است و معروف نزد عرب
 به بصل الذئب و بصل الزیور و بفارسی زیر و تلخه پیا زو ترکی داغ سوغالی و در لرستان طرم نامند * ماهیت آن مانند
 پیا زو چکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیریکدانه است و پوست آن سیاه و متشنج و برک آن مانند پیا زو از ان
 عریض تر و در طعم و بوی شبیه به پیا زو است و از باران بزرگ میشود و در اندک تلخ و مانند بشیرینی و از ماکولات است و این
 تلخین گوید که مثل پیا زو است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و زمانی رازان کلکونه سازند و چون تخم مرغ را با آن
 بپوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیا زو کس شبیه و برک آن مثل کراث و کل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت
 و گفته اند بعضی از ان شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بی مزه میباشد * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی
 در آخر اول خشک گفته اند * افعال و خواص آن موهج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسکن بدن و ضما د آن
 بر کمر و حواله قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج بیکان تیروخار است از بدن و ضما د آن بتنهائی و یا با غسل جهت
 التوائی عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با غسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سک دیوانه و با فلفل
 جهت درد معده و باز زدن تخم مرغ جهت کینه الدم زیر چشم و با اودیة مناسبه جهت قلع ثآلیل مسماریه و حبس عرق
 و با نظارون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح و رابطه آن و با سکنجبین جهت بشور لبنیه آن و با آرد جو جهت شکاف عضل
 و ناخن و با خانیق النسر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهیه باقی ماند در بدن بعد از اندام جراحت و با سرکه جهت
 غرب و طلای پخته آن در زیر خاکستر با بوره از منی جهت نخاله سر و زخم های تازه و بدستور ضما د مشوی آن در زیر خاکستر
 کرم باروس سمک صغار بکه در مضر صبر مینامند بعد از سوختن آنها جهت قروح صغرا ویده ذقن که بعضی از ان دانه سرائین
 به بعضی دیگر نمایند و اکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض میکرد و در دیر می ماند و با سرکه جهت غرب که زرم
 مآق عظیم چشم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت و من عضل و حمل آن جهت اخراج جنین و مشیمه
 نافع المضار بطبی الهضم و مولد خلط غلیظ از ج حاد و مضر عصب و مورت منص مصلح آن کاهنی و شیر تازه با غسل و دافع نفخ

آن البقول و محلول آن بمی بر در ده آن در مرکز محرک با موطن است

بلغم * بفتح باء موحد و لام و کون خاء موحد و نون * ما هیت آن ثمر درخت طرما است که منور
از منور بر لبه و میل بخوبی نه نموده باشند * طبیعت آن در اول درم سرد و در آخر آن خشک و قابض * افعال
و خواص آن با عطریات و مقوی لته و معده و جگر و عصب منترخی و قاطع فی صغری و اسهال مزمن و اندر اول و سیلان
درم رخن بر اسیر شراب و صا د آن ماضی جراحات تازه و خور نم کنند و مری و عا بس آن و خاندن آن مقوی که و بد ستور
مده بطبیع آن و دما رمت اکل آن قاطع جل ام و در شش و مینه و مولک خا ط غایظ و ریا ح و سد د مالح آن میل و بندش
مز با و شربیت مقل از شربیت آن دو در هم و جز و اعظم ک و راک و اکثر و شوهر و هاست و چون آب آن را با آب
قوره بچوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمه و جرب و سلاق مجرب

بلغم * بکسر باء موحد و لام و کون خاء معجمه و فتح تاء مثابه و ثانیه و هاء و حاء موحد نیز آمده لغت مغربی است
ما هیت آن کیا هیت منبسط بر روی زمین و شاخه های آن با رنگ و سرخ و سیم پیچید و مانند پیچیدن کره ها بر روی
زمین بشکل دایره مستند بر زل آن سرخ و سفید * طبیعت آن گرم در اول و مانند خشکی * افعال و خواص آن
محلول و ملطف و معطر و غریزه و عصاره و طبیع آن جهت اخراج زلوی در خلق مانند و صا د برک آن مصلل قوی و هیت
نظول برک و مطبوخ آن جهت تحلیل الاورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست

بلغم * بفتح باء موحد و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده و هاء آنرا خلاف بلغمی نامند بسبب آنکه در بلغم
که از منکلت تر است بسیار هم میرسد و در امج نیز میماند و بغا و بی بید و شک گویند و در حرفی الخاء در خلاف مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی آنرا گرم در اول و مانند میوست دانسته اند منسوب به شتری است

بلسان * بفتح باء موحد و لام و شین موحد و الف و نون * ما هیت آن نوشته اند درختی است عظیم تا به کمال از شجره
الطبعم میرسد به تربیت و مانند انسان متاد میگردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تدبیر
نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا به کمال لایق خوردن و برک آن شبیه برک سداب و بسیار مصلحت تر از آن و مصلحت آن اول
چون الشمس بوده کدو می است از دهان و انطاکی نوشته که در کتب قداری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت
مسیح علیهما السلام چون گراخت بطاریه آمد و آنجا اقامت نمود نزد یک آن چاه ریشست ثواب خود را در ریخت آب آنرا
درخت بلسان از آن روئید و لهذا انصاری تعظیم بسیار مینماید و روغن آنرا با صغاف و زن طلا میخورند و ذخیره می کنند از آن نزد
بطارقه و رهبان و از ادویه مفیده نفسی مثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی منکمن و رخ رنگ
آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و آنچنان خورای آن
آنست که چون در آب اندازند ترور و در چون بنه یا بضمی را بد آن بیالایند و بشویند تا تمام منحل شوند کردد را از زرجبت
آن در آن چیزی نمافند و چون آنکشت را بد آن بیالایند و بچوبی و یا دالای ثوبی بیالایند و بچوبی ازیت بچوب و ثوب ترسانند
و در بین امر مشارکت خمر و عسل یعنی عرق آن و مشابه نقط است و از مد تیمست که بلسان از مصر بر طرف شده و عشا بن و عطاران
اجزای درخت بشام را از عود و صاب و لیس بجای آن میفر و شند و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و
بدل آن نمیتواند شد * طبیعت حب و دهن و عود آن و بد ستور خواص مرکب بجای خود ان شاء الله تعالی مذکور خواهد

شد اما هرک آن پس آنها میدان طبع آن جهت تحلیل دفع و ریاخ غلیظ و اخراج رطوبی در حلق مانند و قطور مطبوخ آن در
کوش جهت تسکین و جمع آن رنگه بد آن جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضداد آن جهت دفع صداع بارد رطوبی و
کوبیدن عقرب و ضداد پوست بیخ آن با سرکه جهت نفع تألیل و ضداد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع تألیل و
مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بپزند و آب آنرا
با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قائم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت
مزاج آن منسوب به مشتری است

* **بلسکي** * بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و باء مثناة تحتانی لغت عربی است و نزد اهل مغرب
معروف به صفی الرعاة و صید لایه آنرا قوت البریه نامند * ماهیت آن نباتی است پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای
آن دراز و برگ آن متفرق و شبیه برگ روناس و حائل با سدا ره و کل آن سفید و تخم آن صلب و مدور و میان آن
مانند یکجی و چون چوبان شیر را با آن از موی صاف میکنند این اصفی الرعاة نامند * طبیعت آن مرکب القوی حرارت
و یسوت بران غالب و بیس آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم اوقیه از عصاره
آن با شراب ابیض همزوج و یا با آب عجب النفع جهت رتیل و انعی و بنجد رهم از حشیش آن نیز در ستور و قطور مصاره و
یا مطبوخ آن با روغن کل یا بنفشه جهت تسکین درد کوش و ضداد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنار نیز مفید و بسبب حرارت
خود منسوب به مشتری است

* **بلنهار** * بضم باء و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و یندی بود ارنامند * ماهیت آن
چرمی است سرخ رنگ خوشنک ضخیم دانه دار خوشبو که از مشتری خان می آورند و سبب بوی آن کوبیدن آنست که دباغت آنرا
از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو است و در هوای آن بللجای دیگر نمیشود * طبیعت آن سرد و خشک
* افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود است و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوائی
مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تر اشه آن حا بس دم خصوصاً سرخته آن که در جراحات تازه پرنمایند
* **بلور** * بکسر باء و فتح لام مشدده و سکون و او و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف و اراکوبند * ماهیت آن
سنگی است سفید شفاف سست ترا از زمره و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صاب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد
مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد * افعال و خواص آن اکحال نرم سائیدن آن جهت رفع ریاض و سبیل
و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان مؤثر است

* **بلوط** * بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون و او و طاء مهمله بلغت طبرستان دارمازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه
در ام و بلغت عراق عصبیه و بلغت مصر ثمر القودا نامند * ماهیت آن ثمر درختی است عظیم مثبت آن کوهستانها و
سنگ لاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستند بر و این را بهش و شاه بلوط و بلوط السلك
گویند و این از قسم مستطیل لذیذ تر و ماکول اهل بلاد در درخت آن شبیه بندق است و موافق ما لایسع سه قسم ذکر کرده
و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستند بر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و ازین دو قسم یکی با حلاوت و ماکول
و دیگری با مرار و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس

فعل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میآورد و یکسال مازور و مترجم صید الله ابو رحمان گفته که ممکن است
درختی در يك سال نومي از میوه بار آورد و حال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار میآورد و مال دیگر
برنج چنانچه در هر پنج ذکریافت و در فستق آن شاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل به مغز پوست نازک
جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و نوزاده آنرا در آتش انداخته بریان کرده کرمها کرم یا نمک ریایی نمک
میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستایان و دهقانان نان پخته میخورند و تحقیق آنست که
یکسال ثمر آن خوب و بایده میگرد و یکسال چیزی شبیه به مازور و کرم مغز و غیر مازور است چنانچه در بعضی آن شاء الله تعالی
من کور خواهد شد **طبیعت آن** شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و نائیب
مناب بعضی و قایض است **افعال و خواص آن** مغلف و بطیقه و کثیرانند چون انهمام باید مسدود و حابس اسهال
مزمن و لزج الدم و نهض الدم و جهت خفقان و غشيان که حادث از کم معد باشد و سحج و قرحه و معا و سلس البول و تقطیر آن
و متحرک آن مدربول و حابس اسهال و ضاد آن بایده خورک نمک سرد جهت ورم حالب یعنی کتچ را آن وادارام بلغمه
و صلبه و ضاد سوخته آن وید متور و در سوخته آن جهت رفع تلاح و قروح ساعیه و حبول آن جهت قطع سيلان رحم و امثال
آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کند و بار و رغن زیتون سرشته مدت بخوردن آن نماید جهت قطع سلس البول
و بول در فراش را در ارضای و منی و تبخیر نار فاری مجرب دانسته اند و نان این ثقیل و معدع و مولد سودا و سود
مصلح آن مکنجه بین و قتل مقلد از شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرفوب نبطی است و جمیع اجزای
درخت آن بار دیاس و بیس ریشه های بار یک آن زیاد و در قطع سيلان رحم و امثال آن نافع و برک آن جهت استیام
جراحی تازه و سگستر چوب آن جالی دندان و جهت اكله مغیر و آبیکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت
خواب ابر و بهتر از خطاط است و جهت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حین سيلان خون و طو بات شرابا و ضادا
و جهت فتق ضادا نیز نافع و بدل آن کلنا رو گویند پوست آنرا و مررد بالعربیه بدل آن است مقلد از شربت از حرم آن
یک مثقال و در مطبوخات ناسه مثقال و چون پوست درخت آنرا همراه باخته یک شب بر موی کاه و یا ضادا نسیان که قبل
از آن با طیب نیمه لیاشته یا شند بغایت سیاه کند و غا بلوط یا اندک حرارت و تبیض میباشد و بیس آن کستر از بلوط و غدا بیست
آن غالب و با نوبت حالیه و معین بدن و مولد پند گردد و مشوی آن با شربه مبهی و مهیج با د و مقوی بدن و جهت
رفع هموم و نایت مؤثر و در معالجه خواص ضعیف قوا بلوط و نواح و اقسام بلوط مضر حلق و منانه مصلح آن بز و بند قوا و شکر
و کنجیس رجعت شاه بلوط در معیت مانند پوست شلنوک است

بلوط الارض ماهیت آن اصی است مشترک میان کما در بوم و بیخ نباتی که برک آن مانند برک کاه منی و ریض
و سوز و منیت آن رنگ ازها و زبر کولان که نوعی از ترا حیل است که جلد و ارسفید اندلس باشد و طعم آن شیرین با اندک
تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بد آن مانند و بیخ آن شبیه به بلوط و در زمین میباشد و برک آن از زمین میروید
طبیعت آن در گرم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** قاطع فضول و مهتج مد اعضا باطنی و مدربول
و حین و ضادا آن با عمل جهت رفع علل سوز و تله قروح مزمنه متعدده و خوردن گوشت زائد و منع زیاده قروح نافع
و دفع بعضی جهت حصاة منانه نافع مقلد از شربت آن از یک گرم ناسه در هم

* بلبلانج * بفتح باء موحد و کسر لام و سکون یاء مثناة ثکنا نیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیر و نامند * ماهیت آن ثمر درختی است هندی مائل باسنداره و سر آن اندک باریک و بزرگتر از غصص و پوست آن زرد و از غیر نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برک آن عریض تر از برک انبه و کوفه آن تر از آن شبیه بدوک امره و گردن آن طبیعت آن در آن خراول سرد و در آخر دوم خشک * افعال و خواص آن ملطف و قابض و مقوی معده و اشتهای بالخاصیت مسهل سودا و بطبع مسهل صفرا و قاطع و طو بات بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بوداده آن جهت افعال مزمن نافع و اکمال آن جهت دمنه مغید مضر ثقل مصالح آن عسل و شکو مقل او شربت آن فاسد در هم بدل آن آمله مقشور بقدر ثلث آن و شکوفه خنامل آن و ثلث آن مورد رسدس آن هائله سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بپوشند و سدا رست بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصرد و قطع و طو بات سائله از دهان مغید است

* بنات وردان * بفتح با و نون و الف و تاء مثناة فوقا نيه رفتح و از و سکون و ا و فتح دال مهملة تین و الف و نون بفارسي
سوسک و عوام ت و و خ ز و ک دمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونگر و انامند * ماهیت آن حیوانی است
اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و پیر آن برای وزیر شکم آن سفید و د و سبل و شش پادارد و سر آن زرد
و تنم آن سرخ رنگ شبیه بلویا و در حمامات و قریب آبها و جایهای نمناک متعفن تگون می یابد و بد پر است و اهل چین

السرور و پوست نازک و صورت نازک و زهر مقرب نافع و تمام دست و پاهای آن با به خرم و با به حرکت نافع و
 مائده آن با روغن زیت بر نافع اطفال غیر خوا و جهت رفع از رقی چشم و سایر می جلد و رموی بلك ایشان نافع و کوبیدن
 کف ایشان چهار عدل آن در چهار رکن خانه و همچنین با خوردن کاه ایشان آن مانع از کزیدن عقرب است و چون بخوابند
 در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها است و اکثرا خوردن آن مولد ریا و تمایل معده و مضر معده و همچنین
 قبی و مصالح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانی و در محروم سکنجبین و جلاب و مقشر آن مربع الا لحد از و غیر مقشر آن
 حابس بطن و مصلح آن فانی و جوارشات مسهله بدل آن حبس الضمیر و مغز گردان مقل او شربت آن تا بیست در هم
 و روغن آن گرم و خشک و در دم جهت سرفه بارد و در سینه و جگر که از برودت باشد و تنگ همین آن جهت کزیدن عقرب و
 رقیه نافع و مضر معده و مصالح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دانه آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور
 * بند ق هند می * بهندی ریته و به نبطی رته و بر بری اطوطو اطاط نامند * ماهیت آن شمر درخت عظیم هند می
 است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بر سخی و چین دار مانند سهستان و در زیر آن رطوبتی ازج تیره رنگ اندک
 شورین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل می شود و در زیر آن نیز پوست اندک صابی صاب تر
 از پوست بالای آن و در جوف آن تخم سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست غیر آن است * طبیعت
 آن در آخر دم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سوز و
 سردی و تیرا و آن با شرافت و سکنجبین رافع قولنج و یک منقال آن جهت کزیدن مار و عقرب و رقیه و تب ریه و اسهال و هضم
 شرباکه در آب بماند تا آب آورد و صاف کرده بخوراند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاه و لقوه و فالج و صرع و سدر
 و ریج الخشم که عبارت از بطلان شمش است سحر و با بقد و با غلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت کزیدن
 مار و عقرب و رقیه و با سر که جهت خنثی کردن و ریا و کسر و پشت و صرع اطفال را کنگال طبع آن با سر که جهت رفع احول و
 نزول آب در چشم و چون در آب بماند و بر هم زند تا کف کند و کف آنرا با کزیدن و بخوراند نافع و در دم از ریج
 درشت آن جهت ذات الجنب بارد و بر و سرفه و نفث الدم و فر زجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و
 یک در هم آن جهت درد رحم نافع مقل او شربت آن از نیم منقال تا یک در هم و چون در هر یک منقال آن نیم دانه مجوده
 مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون در هم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخوابند پس
 آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر باغ بلیغ داده مرق آن را با بقد ری سقمونی یا بنوشند یا عسل اخراج اخلاط مخترقه گردد
 و آشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد صورت ثقل سامعه است

* بنج * بفتح باء مو حده و سکون نون و جیم معرب بنک فارسی است و عبری سکران و یونانی انیقون و سریانی
 ازما لوس و عبری اقطمیت و استعیراس نیز و بهندی اجواین خراسانی و لغت دیلمی کیرچک گویند چه خلاف آن شبیه است
 بقدیر * ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه به برک باد و انجیر و به بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگ تر
 و بسیار سبز مائل به سیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم زنیان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساقی آن
 فله ظویران زغی مائل به شمش ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و متراکم در طول و شاخه های آن یکی زیر دیگری
 و در تحت اوراق و مملو از تخم شبیه به لایحه و بسیار ریزه ترازان و غیره و در آن سه نوع میباشد

سیاه و سرخ و سفید و زل میانه آن بدنش و تخم آن شبیه تخم ریحان و اندک میانه و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مانند
 ازردی و تخم آن شبیه بنودی و گل سفید آن مانند و میانی و گنات برک آن کمتر و در شروع اول با سمیت و غیر مستعمل به سبب
 همبستگی که دارد و عوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت به درد و کمیاب تر بعضی اجزای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند
 و بعضی اطباء ناز آن را با جمیع اجزای کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و عند الحاجة جهت بکار می برند و بعضی
 آنرا کوبیده آرد کد مداخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد
 * و طبیعت سیاه آن سرد و خشک و آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی
 دواوند سوم * افعال و خواص آن تمامی آنها مانع نزلات و میلان و طو بات اند و سوی چشم و مسکن اوجاع گوش و
 مخد و رموم و قاطع نفز اندام از مضر و میلان رحم و مغزی اعصاب و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل
 و عرق النسا و نفوس و ضماد عصاره آن بآرد جو جهت ادرام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نفوس و
 وزم بستن و خصیه و طلامی آن بعد از کندن موی مانع و رواندن آن بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و یا نلک آن انیون
 مجفف و روح و طلامی و مادی آن باد از چینی و زنجبیل و عمل جهت درد معده و رتبه آن با انیسون جهت بواسیر و امراض مقده
 و چون برک و شاخ ناز آنرا در عصاره طبخ دهند بغایت مسکن اما با عصاره اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار
 عدد برک آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و بز و درد و باشد و تسکین وجع عظام و نفوس و آن جهت جرب دست
 و کرم دندان و قطع نفز اندام و آشامیدن شش قیراط از تخم آن باد و چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع
 نفز اندام و نفز اندام و ماء العسل و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نفوس و ضماد برک آن و شرب آن با طلا که نوعی
 از شراب است جهت اکل استخوان و طلامی بخت آن با زرد تخم مرغ و یا به جهت درد کبچ را و و خصیه و با آرد با قلا جهت
 منع بز و ک شدن بستن و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برک مشوی آن با به با زرد تخم مرغ جهت تسکین
 وجع عقل و چون از بز و لبن و و مساری حب ساخته بقدر یک با قلا یا بنودی فرو برند خواب طویل آرد و چون
 بز و لبن را با نموده با قطنان سرشته و در آغ ندان کرم خورده و بر نمایند در دو وجع آنرا تسکین دهد و فراخه آن جهت
 رفع قرقر رحم و تحلیف و طو بات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبخ ایج آن جهت درد دندان
 نافع و بدل آن انیون و مورث عد و در و در و خنای و چون خصوصاً سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قویتر است
 است مصلح آن عمل و انیسون مقل از شربت از سفید آن از عسل قیراط تا نیم مقال از سرخ آن تا شش قیراط و سیاه آن تا
 چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برک آن قوی تاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطره عصاره آن با عسل مسکن وجع
 گوش و بار و غش کل مسکن وجع دندان و عصاره برک و شاخ و تخم ناز آن و همچنین عصاره تخم ناز آن بندهائی که آنرا کوبیده
 آب کرم بر آن باشند و فشرده بگیرند با شباهات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و میلان و طو بات حاد و سائله از آن
 نافع و چون بز و لبن را کوفته و بشیر ما دیان سرشته و در برکت کوزن بعنه زن تعلیق نمایند مادام که با او باشد آبش را بکشد
 و مقل از چنانچه در هم از سیاه آن کشنده است بسبب غلظت عین و حرارت آن و سردی بدن بعد کرم پس ضیق النفس و زردی
 رنگ بدن و جنون و غشاوه عین و ورم لسان و سخن ناکندن و کف بدن آن آمدن و خنای و بعد و در و زدن و کف شدن علاج آن
 مکرر روی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا کاه و آشامیدن طبخ انیسون و بشیر و طبخ حب الصندور و تخم ما میانه و پوست

چون بوزار شلغم و سیر و یاز و نره قنبرک را الجهر با بیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از غراب است گرم کرده بسیار نافع است و در روغن آن که بزرالینج سفید را کوبیده با آب گرم خمر کرده در آفتاب گذاشته اندک خشک شود پس انشوده بگیرند و بکینند و همین بلد آن جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سوز آن جهت رفع درد سر حار و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمل آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاه و وثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن ازان بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیدن بویا و سواس و قندی تند پس شربا و سعو طار و تدمینا نافع

*** بنطافان *** بکسرباء موخده و سکون نون و فتح طاء و مومله و الغب و فتح فارضم لام و نون لغت یونانی است بمعنی ذر
خمسة اوراق و آن غیر اثلثی است که بغار سی پنجگشت و بیرونانی بنطافیان بمعنی ذر و خمسة اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی ذر
خمسة اقسام و بعضی بنطافا طی بمعنی ذر و خمسة اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است * ماهیت
آن نباتی است شبیه به پنجگشت و شاخهای آن باریک و بقد رشبری و برگ آن شبیه ببرک نعنای و در هر شاخه پنج عدد در بند در
در بعضی زیاد و در طرف و برگ آن مشرف مانند آره و کل آن مابین سفیدی و زردی بخلاف اثلثی که کل آن مائل
بسرخی و از رقی است و برگ این شبیه ببرک زیتون و ازان ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطاریت شبیه به
بسیاسه و نبات آن قریب بدین رخصه ناز و شاخهای آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقد رطل است بخلاف بنطافان که نبات
این با آنقدر بلند نمی شود و شاخهای این چند ان صلابت ندارد و بی ثمر است و منبت مرد و نزدیک آبها است و بیخ
بنطافان مائل بسرخ و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و یسخت و حرارت * طبیعت جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال
و در سوم خشک و بعضی درد و مگرم دانسته اند و با قوت مجفیه * افعال و خواص آن محل و تریاق سموم ادویه
قناله آشامیدن و در متقال از برگ آن با درمائی که شراب معمول از عسل و آب باران است با ماء العسل با هم وزن آن فلفل
برای حمی غب غیر خالص و نایبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آن است که چون بپاشانند برای حمی ربع چهار برگ از
چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نایبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ از یک آن و چون یک
ماه هر روز برگ یک شاخ آن را بخورند صرع مزمن را رفع کند و مدت و مدت آشامیدن نه قیراط عصاره برگ آن جهت یرقان مجرب
و جهت قطع نزف الدم با طنی و ضماد آن جهت ظاهر و ضماد برگ آن بانک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و
داخل و همچنین ضماد آن بر قبل و یا معانیز جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذر و آن بر جراحات تازه مفید و فروش
نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعال و آب برگ آن جهت جد ریاسپ نافع بشرط آنکه بعد از سعال فرمودن
آن مقلاری آنرا بگرداند که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النساء
و صرع و مقل آن جهت سموم ادویه قناله نافع و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار زمله و تحلیل خنازیر
و ادرام ماله و باغیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مغصود و دیلات و حمیه و داخل و بواسیر که دانند آن ظاهر باشد
و جرب و غرغره بطبیخ بیخ آن در آب که ثلاث آب برود جهت خشونت خلق و مضه و نکاه شدن آن در دندان جهت
سکین و جمع اسنان و منع قروح خیمه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النساء نافع
نصر معد و مصالح آن حکمچین مقل از شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقوله و یون و در صرع زمر و کوبیدن
بنطافان را بهندی مایل نامند و آن سه قسم میباشد قسمی کل آن زرد و این بسیار عزیز و زرد امل صناعت است و قسمی کل آن

فليله ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش
ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است و استعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال و با عسل مضاعف آن
و استعمال مطبوخ آن سبکتر است بر معده و سریع الانحدار تر از جرم آن و با آلور و عناب و تمر مندی و شافتره و علیلج
قوی الاسهال خصوصاً که هاف نمایند بر روی ترنجبین و شیر خشک و مغز فلوس خیارشبر و مالین و باز صاف نموده و روغن
بادام در آن چکانند و بیا شامند و خوراندن آن آب برک آن مقلد اریکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده الحاق بغایت
مؤثر و صداد آن جهت ادرام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه بیعدیل
است و آشامیدن شراب و یا مربای آن یعنی کلفت کل آن جهت ذات الجنب و ذات الرئه و تسکین التهاب معده و روغن
آن سرد و تر و عنوم و جهت جرب و جراحت جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن موی و نرم کردن اعضا و مفصل و حفظ صحت
ناخن و مکرر آشامیدن دودرم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و صداد آن با مرهم بر سینه اطفال جهت سعال
بغایت نافع و مؤثر و تطویر آن در احایل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سقوط آن جهت درد سحرار و بخوابی مفید
و تنهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعد صداد نمایند در تنهیم
عدیل ندارد و بدل آن روغن فیلوفرو و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر و یکسره
گریاسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و کل را تبدیل کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود و برنگ آن پس هر وقت که
خواهند کوبیده روغن آن را بگیرند و نو آن یک آنکه کل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی انتقال اندازند و در آفتاب
کندارند و بعد از هر چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بر دارد و شراب معمول آن با شکر نافع
است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب و رئه و شوصه و وجع کرده و ادرار بول مفید

* بنفشه * بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها * ماهیت آن دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده قر و بشیرازی
مشو کوپند قسمی از خلراست ولیکن بسفیدی رنگ و بر آن نیست * طبیعت آن سرد و خشک مائل با اعتدال و قابض
* افعال و خواص آن جهت فتن و اسهال و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در خواص مانند عدس و اکثر
آن موافق سودا مصلح آن روغن است

* بنک * بفتح با و نون و کاف * ماهیت آن انطاکی گفته پوست درختی است یعنی سبک و زرد و با قبض و خوشبونی
و گفته اند که پوست ام غیلان یعنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن کره هائی است که در بیج آن بهم
میرسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خشبوی آن است * طبیعت آن گرم و خشک
و قریب با غر در جهت اول * افعال و خواص آن از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول
و قطع اسهال صفراوی و غلبه آن حادث از برودت و نشی و طویات شراب و صداد آن جهت تحلیل طحال و قهقیه و طویات و طلای آن
مانع عرق و خشبو کنند و آن و قاطع را ائمه نوره و منقی جلد و طویات تحت آن مقلد اشریت آن تا بچند هم بدل آن آس است
* بن * بضم باء موحده و نون مشدده در اصل اسم خمر غلیظ است با لغت بن که مشهور و معروف بقوه بود است بانفعال
اطلاق مینمایند بر نوری خاص و برای حرمت آن را ترک کرد این را بجای آن می آشامند * ماهیت آن سرد و رختی
است کوهستانی که در جهل یمن و نواح آن و ملک حبشه و دریا و به که جزیره ایست از جزایر زرباد است نیز بهم میرسد

و انهم آنرا در آن میکارند و در آب که مرد واسم ماه رومی اند میرسد و فصلی و غیره فصلی میباشد یعنی هم خود ر و جنگلی
محرانی و هم مزروع استانی و در آن بسیار خوب بعمل می آید که شاخه های باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف
ناکاره آنرا دور می کنند و آنرا آبیاری و غیر آن بعد لایق می نمایند بهترین استانی آنست که در بیت الفقیه از بن میشود و آن
دالهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بوداده کوبیده آن چوب میباشد و خوش طعم و رایحه و درخت آن
یک مایه دارد بسطری انکشاف بهام و بلند آن بن و درخ تاسه در ع دست میرسد شبیه بدست زمر و رنگ آن سفید رنگ
و ثمر آن در غلای سیاه رنگ شبیه به حب الغار بزرگی رفتی کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن سرد و در آن درون
آن دو مغز در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه کدوم هسته خرما ولیکن از آن بهن تر و از کدوم بزرگتر و از هسته
خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوانی آن پرده نازک بچین و یا اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یعنی آنست
که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار رنگ و تلخ زرد طعم و بوی آن سفید و بزرگ تر و سبکتر از حبشی و پوست
تازه آن نازک را پوست و چسبندگی و خلالت و عفو منی و چون خشک گردد خلالت آن کم و رفته رفته زایل میگردد و زویند
به سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسیار
کثرت شب بیلاری و زیارات کسل و مانند میشدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل و مانند گی ایشان شد و
این را بد بکران گفتند ایشان نیز خوردند و رفع یافتند به پیرو خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا
ببیا شامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آنرا می آشامیدند با عشر رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته
رفته شهرت تمام یافت و تجار در کلی بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری معذورند ولیکن اهل عرب و حبشی و بعضی خاص
اهل یمن و عراق آن پوست بیرون آن که شرفا منند خصوصاً تازه آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده و گرمی گرم
و نیم گرم بپالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از آن می آشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند و طعم آن نیز مانند شیره ی
و عفو منی میباشد خصوصاً تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زاد بوم الله تعالی شرفاً و تکریماً بپالهای در آب جوش و عجم
و ایران و توران و هندوستان و فونک و غیره مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم پزیدان که جوئی رنگ کوبده و بعضی پزیدان که
قرب یا حراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طعم داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط
و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فواید بسیار و نایاب می آشامند چنانچه به تفصیل در قرآباد بن
مل کور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میرعماد الدین معبود شیرازی در آخر رساله انوار خود در بیان
قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در آن کمی از غلبه غالب بود طعم و رائحه و این نسبت که قهوه
دالالت بر حرارت آن نماید و تجربه یافته اند که سردی آن بهرحال اضرار نسبیست و در تساهلی و غلبه هر یک از او در بدن
و بهر صورت برد بگری موقوف و تا مل است و میرزا فاضل در رساله خود نوشته اند که به تیرید نفس و یافته که سردی آن در درجه
اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک اندین نزدی نوشته اند که بعضی از وقتان خواص اند و بهر آن رفته
اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و بهر صورت آن در ثالثه است بواسطه آنکه در افراط آن بهر صورت عاقل و احتیاط و خشکی
مزاج بهم میرسد شایان آنرا و شیخ د اود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیع گفته که سرد و خشک است
به تیرید است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و لیکن که پوست آن گرم باشد و بهر آن معتدل و با سرد

در ازل را آنچه دلالت بر برودت آن میکند هموست آنست و نیز به رسیده که جهت تجدید طریقات و طریقه بلغمی و
 نزلات و تفتیح سد ما را در ازل نافع است و این مانع از دلیل حرارت و بیوست آن است و حکیم میرزا محمد مؤمن در تفسیر
 نوشته که بقیاس ظاهر میگرد که در گرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر آن کرم و خشکتر از آن باشد مؤلف گوید غایت
 که مرکب القوم باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوایی جازر رطب و دیگری کثیف ارضی
 باریک است که اجزای اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تطهیر و تفتیح و دفع وادار و تلبین و غیره از آن صادر میگردد
 و اجزای ثانی افعال و آثار برودت و بیوست از تسکین حرارت تشنگی و ژوران و غلیان دم و حیات صفا و ولدع آن و منع نوم و
 بیوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول در آن زیاد میباشد و چون کهنه گردد
 بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کم و زائل میگردد و بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله
 تازه در آن خصوص قشر خام آن مائل بحرار است و کهنه آن خصوص بریان آن یار و یابس و هر چند کهنه تر
 گردد و زیاده بریان نمایند برودت و بیوست آن می افزاید * افعال و خواص این آنچه اطباء مذکور به بیان فرموده اند
 آنست که شرب آب مطبوخ آن مفتوح است و دماغ را زهری که دارد مسکن از جاع و ژوران و غلیان خون و حیات و ولدع
 صفرا و سودا و احتراق آن و مرقی و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لعل اندر حمیات دمویه و صفراوی و سوداوی
 خصوصاً در ازل و بعد بروز حصیه و جدری و ریه مفید است و شراب دمای و برتان را سرد کند و ملین طبع و مدبر و
 مجفف رطوبت و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقریت معده و اکثر انواع صداع و رم و مالخولیا خصوصاً احتراقی
 آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود بخار و گفته اند
 بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بد رفته و لغوق آن با عسل جهت سرفه جازر رطب حکیم
 میرزا محمد بن محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت
 معده را بجهت طریقات و صعود بخارات آن بد دماغ و اسهال را خصوصاً نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بران هردو
 و اکتانمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رنج اعیا و ماندگی و کلال
 و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند
 * رباعی * را حیات قهوه روح فزا کسل کسل * آرام جان قوت اعضا و قوت دل * تقریب اجتماع جوانان پارسا * تفریح
نیش خاطر پیران مصحح * و دیگری این فرد را گفته * قهوه حمام سفر آش خمار تریاک * پر طاروس نظرافشردت آکواست *
 از مضار آن آنست که گفته اند صداع میآورد و با صفت بیداری و لا غری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی
 و خفقان و نفخ و قولنج و مالخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله باریک المزاج
 و مرطوبین را صاحب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ثار فادرمی مت آن گفته اند * بیمت * آن سیه رو که نام او قهوه
 است * مانع النوم و قاطع الشهوة است * اغلب آنکه این مضار را کرد و کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام
 آن خصوصاً قشر آن کثرت ریهی امزجه شاید محرک یا دماغ طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن با شامیدن آن بالاع
 طعام همین در وجه باشد رد جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بد آن کثرت حرارت مزاج و خوردن خرم و میوه های
 گرم است و محرک گوشت حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعات و قوت و حرارت و

و در وقت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگرد و هیچ یک کلی نیستند و بدان رجوع هر یک از مضافات آن طولی دارد
و مقام کنجایش فصل آلهه ندارد و معور را قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا بسبب آنکه در آن
را کم میگردانند و بعضی کسی حرارت را طریحا کم تخمین میرود و لهذا گفته است که ایشان را خواب میآورد و از آنجمله
شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بد آن سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرمام داشته باشد
افطربا میگرد چون در روزه شب بقمه آمد و دست نمود و او را خواب آمد و آن حالت را نل گشت و چون بهر مضر قلب
است اگر با مروارید احتمال نمایند ازلی است و مضر ماد و خصیه و جلد و بی بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصیه
و جلد و بی تمام است و نیز از اعمال آن جهت تقویت قلب باز مهران که چند طاقت در حین طبع در آن اند از نل نیکو
است و چون مسافرت در وقت سرد آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و نلال و نلال
و باعث شکستگی طبع است آشامیدن چند تنجیان آن و گفته اند ناشناخته در وقت اعتدال از غذا امکرو باید آشامید بلکه صبح
از یک غذا بطریق ناشناخته با عمل در عرف عوام مشهور به تحت القهود است خورده بالای آن چند پشانه بیاشامند و
اگر خوابند معتاد بین بانویون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشاء و صبح قریب نصف شب چند پشانه
بیاشامند دفع آنها نمایند و گفته اند مصالح آن زنجبیل و دواء الملک و زعفران و اعتدال آنها است و شیخ دوا و دوا طایفی
نوشته شخصی که اراد با شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و زعفران باشد و زعفران بسیار
بد آن بخورد و قوی باشد و مشغورند و این خطا است و خوف احدی است و مضر و مکرر کردن که بهترین و صلاحات که مضر
را بعد آنرا طبع و نل بد میگرداند و کوبیده و بد ذایقه نمیسازد و غیرا شهب است پس زعفران

پنجهنگی به فتح باء ناری و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چما و نقطه هندی و کسر کاف و سکون با و نون سیهنگی
نیز نامند یعنی درخت جداگلی پریشان زیرا که این به فتح باء موحد و بزبان هندی بمعنی جنگل و جنگ بمعنی پاشان است
ماهیست آن نبات است هندی مابین شجر و گیاه یا شاخهای بسیار بزرگ بسطایری انگشتی و انبوه مرشاهی مشتمل بر شاخهای
بسیار بزرگ و بر آنها برگهای کوچک بی الجمله شبیه برگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ و درخت و گوناگون
از آن و ثمر آن بی الجمله شبیه بعضی اشعلب و اندک از آن بون تر و درختی سبز و بعد رسیدن به خش میگردد و بی غم غامبی
و در جنوب آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آنها طبعیست این ظاهر اگر گرم و خشک باشد و افعال و خواص
آن چون بزرگ و ثمر آنرا سبز باشد و بر حکم مستحبی تا هر جا که ورم باشد گرم کرد و ضایع نماید و بالای آن بزرگ
بدان فحور و نیز گرم کرد و بکل آرند و با بار و جوده بدن و تمام شب بکند و در همچنین تا صد چهار شب اندر آن نومی آورند
آشامیدن بزرگ و ثمر و شاخهای نارنگ آن با آب ساوین جهت دفع رطوبت و حر و حیلان آن را ساقه طعمودین جسی میند
پنجاه که به فتح باء ناری و سکون نون و فتح باء مناد و ثنائیه و الف و لام و هاء * ماهیست آن شرس است هندی و بقدر
آلویی و طعم آن بعضی چاشنی و در بعضی مائل تر و در بعضی بزرگ و در بعضی کوچک و در بعضی زیاد و در بعضی
آنکه در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و در بعضی بی خار نیز میباشد و درخت آن بود بزرگ و شاخ نوعی
از آن بود باشد که در ملک بکانه بسبب غلظت هوا و آب چنین میشود و باشد و چون شرب کنند آنرا خواص آن را بداند باید که
آنرا خوب بماند تا نرم شود و تخمها از تخم آن جدا کرد پس بکند آنرا را لا ترش و بعضی میباشد و افعال و خواص آن

ممکن صغیر و مدهج بلغم صغیر از میزاجان و نافع و بلغمی مزاجان را مضر و موری چون مدهج در آخر موسم در سینه

و خوالی میزان میرسد و جنگلی آنرا اندک و چکنر و شیرین تر است

* بورق * بضم بار سکون و اورق را ه همله سکون قاف معروف از بورق فارسی است و بهندی یا پیری او نامند * صاهیت

آن نمکی است که در زمین شوره را از متولد میگرد از آب و نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوعی بهترین آن معدنی است

که از معدن آن آورده باشد و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را

ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند و اعلی و اجود اصناف است و بعضی مرغ رنگ و این را نظرون نامند و بهترین

این مصری مرغ و نرم با موهنت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی اغبر صفا بجی و این معروف ببورق الخبازین است

جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر فرس نان پینش از طبع میمالند و بر تنور می چسباند تا باعث سفیدی و زردی نان

گردد و بعضی را بورق الصانع نامند و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت

آنکه آنرا بسیار صفا و جلای میدهد و بعضی زردی است و این در نهایت خلعت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می آورند و این

حد ترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفا بجی رقیق سریع التفتیت بنفش رنگ ذایع است که در صورت ماندن کف

منجید باشد و این نیز اگر خفیف صاب است افریقی است و الارومی اما زرد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه زردی بورق

سبک کبیرا بچشم شبیه با رنگدکم خالص و بورق زردی منجمد با ترابیت و حمورت است فرق میان زهره اسیوس و زرد بورق

آنست که زرد بورق بسیار سفید و سنگین تر و با اندک زردی میباشد بخلاف آن و اما مدهج آن پس آنچه را از براده

شیشه و سرب مساری الوزن سوده تسخیه با آب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی بسیار بران ریخته با تش طبع میدهند

تا آنکه بسوزد و بارزانت میباشد و تنکا را ازین قسم بعمل می آید و آنچه از درخت غرب بعمل می آید و زرد که آب برک آنرا

میچوشانند تا غلیظ گردد و قرصها میسازند و این بسیار سبک و سفید مائل بسفاهی و ملوحت میباشد و این بسیار گرم و باب است

و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی یا رصاف مذکوره است و تند ترین مدهج زردی است * طبیعت آن گرم

تا واسطه سوم و خشک تا اواخر آن و نظرون و بورق زردی افریقی تا واسطه چهارم * افعال و خواص آن محلل و جانی

و جاذب خون بظاهر جلد و آشا میدان ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مدهج باه و مقارن سموم

و دهنهائی و با با دویه مناسبه جهت سرنف بلغمی و با هموزن آن زیره گرمائی و ماء العسل و با طبیع زردی یا خاشا یا سد آب یا

شربت و امثال اینها جهت تحلیل و راح و تسکین مغص مفرط و اینجانبان جهت رفع مضررت خون گرم کار و تحلیل خون

منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریع و با ادویه قاتله دبدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنجه رهم

آنرا در اینم رطل آب دهند از دل و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و در ربع رطل زیت عدس در آن ریزند و بنوشند

جهت قولنج یا بس خصر من قولنجی که عارض گردد از نذکان نقره و سرف را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و

مفرج گرم معده و زیره گرمائی و مدهج جهت رفع خنق عارض از شرب نظر و قطور محلول آن با آب و شراب زردی در گوش

جهت رفع ارجاع و تفتیح سدد و ددی و قطع رطوبت جاری از این و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر

جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و آنکه آن با عسل جهت خلط بصر و ضماد آن با پید الاغ و سرکه و با پیده خنزیر جهت

رفع سعیت کزید و سکد و یوانه و با صمغ المبطم برد ماهیل جهت انفتاح آنها و با الجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیر و طبات

بول * بهنج با رسکون دار و لام بفارسی کبیر و شاش و بهنج بی موت و مظهر و بهنج شایب است * ما هویت آن معلوم است
 و آن ما هیئت مشروب و معلوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه کرده و مثانه را حلیل و یا قبل دفع میکند * طبیعت
 آن کرم و خشک * **افعال و خواص** آن بسیار جالی و ماطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب ازجاء آنها مختلف
 میباشد و بول انسان اعدل از سایر احوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی را که بجز شاند تا غلیظ و منعقد گردد
 جهت قروح خبیثه و بواسیر و ان مال و تجفیف آنها بعد از آن است و بول انسان جهت قروح عمیق و رطبه و ساعیه و جرب
 و حکه و حزاز و سعه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بهر آب که در سر بهم میرسد و با بول سرخ جهت کزیدن سنگ
 دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تشر جاک و سوختگی آتش و غملا و طلاء و آشامیدن
 آن جهت فساد هوا و کزیدن جانوران سمی و سهوم ما کوله و مد ارمیت بول خود در بول طفل بقدر دو کف جهت مار کزیدن و
 سائر موام و مد ارمیت بول خود در صبح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سوز بعد از و بدستور یانیم وزن آن آب برک خیار
 با در آنک بشرط آنکه اگر توانند قبل از آن مقداری از راه ورنه که خسته گردند پس بنوشند و شستن مقعد و بول کرم جهت
 ورم آن و در مرض آشک شستن موی بآن مانع ریختن آن و حقیقت بآن جهت مغص و قطور آن جهت کرم کوش خصوص
 که در پوست انار کرم کرده باشند و ثقل بول بار و غن حنا حمل لا جهت ورم رحم و بار و غنهای کرم چکانیدن در آن و اکحال
 آن جهت غرب ورم و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد
 و غماد خاکستر را که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نرف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل تا بالغ جهت عسر نفس و نفیس
 انتصاب و طلای کف آن جهت تألیل مرث و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و بواسیر و از کز و ر جهت درد
 معد و بارد و بواسیر و با مرصاف جهت درد کوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو بآن با خردل جهت خدر
 میجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه بعد از بول خر جهت درد کرده و بول
 بز یا سبیل الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال بول آنرا با یک مثقال سنبل الطیب بپاشند جهت استسقای لجمی و قطور
 آن جهت درد کوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلاحت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور
 آن جهت جراحت کوش نافع و بول گاو میش با مرصاف جهت درد کوش یا درد میجرب و بول سگ جهت تألیل مفید و خواص
 احوال حیوانات هر یک بجای خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد

بول الا بل * اقراضی است که از بدن میآوردند و در موسم حج در مکه معظمه از آنها الله تعالی شرفا و کرامه میفرشد
 * ما هیئت آن زمراری حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در نعلی از سال بپیرای کیا می که در آنجا میشود و
 مخصوص بد آنجا است میبرند و بول آنها را جمع نمود و محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و مالیقی گفته که نچین
 است که زمراری حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعههای
 سیاه رنگ متعجب است معروف بصن الوبر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراض میسازند و بعضی گفته اند که بول و طوط
 است که بعضی بر بعضی متر اکم میشود در مغارها و بعضی گفته که کیا می است مخصوص بپبال حجاز که آنرا کوبیده
 با بول شتر سرشته اقراض میسازند و با لجمه از ادویه مجبونه الما هیئت است * طبیعت آن کرم و خشک و در دم
 * **افعال و خواص** آن جهت اند مال جروح و قروح حیوانات و قطع نرف الدم رحم و بول آن جهت قطع حمل و بواسیر

و با عمل جهت تحلیل او را مایع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تفرج آن است و مصلح آن روشن کل
 * بولاً موئیون * بضم باء موحد و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسریون و ضم یاء مثلاً تحتانیه و سکون
 واو و یون لغت یونانی است * ماهیت آن قسمی از مخلقه است و گیاه آن مابین شجر و حشیش و شاخ آن باریک و در شمع
 و برک آن از برک سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی مستند بر شمع و بر کوچک میباشد و
 در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه بد و روغ و سفید و در ازو با صلابت منبت آن جنال و زمین های صلب خشک لاخ
 و مستعمل برک و بیخ آن است * طبیعت آن در آخردوم گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطّب و مجفّف و
 جالی و مفتّح و آشامیدن بیخ و یا برک آن مقدار کم در مخرجها از اربول و طعمها و اخراج مشیمه و در دوزخ و تر حله
 اعجاز با سرکه جهت صلابت معوز و با شراب جهت گرمی و با آب جهت عسر البول و عرق الیسا و یا شیر نار و در شیل و
 جهت تعلیق حصا نافع و گوشت هر که سه قیرا طراشنا بتوشد و کز او را عسیر نکزد مگر آنکه عسری را بکشد و چون
 چنین کند باید که ثانیاً آنرا تار و نایل و مرغ آن جهت تسکین و جمع ایشان از سردی و تعلیق آن مانع گردین
 طرب و ضماد آن بر انداختن محلل و راج آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معدی و مصلح آن عذاب بدن آن باید زهر است
 * بولسری * بضم باء موحد و سکون واو و لام و فتح سین و کسریا و مهماتین و سکون یاء و یون لغت یونانی است
 و در آنکه بول و مول سوری هم نیز نامند * ماهیت آن درختی است فندی و عظیم و موئیون کل آن کوچک مد و در مشرب
 و شمشیر و بعد از خشک شدن خوشبو تر میگرد و خشک آنرا بعضی در بالش و کلاه بر میدارند جهت آنکه میگویند در جاذبه آن باشد
 هزار بار در آنجا نمیناشد و نمیرود و در آن در شکل فی الجمله شمشیر و عذاب و کثرت و متوسل و در ریاض میزد و بدن زرد
 و سرخ نارنجی میگرد و طبیعت کم با اندک شیرینی و عذروت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا منخور و در تخم آن در
 غلانی شرمه و غلانی و از آن روغن و از آن کی ماو لانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت * طبیعت کل آن سرد و خشک و آنرا آن
 از آن زیاد و با قوت دایمه * افعال و خواص آن محلل و جهت تسکین در دندان و دفع فساد معده از اسهال و عوارض
 و خالیدن شراب آن خصوص نار و و یا نیم و من جهت تسکین و جمع دندان و استحکام آن و البته و خوردن آن قایض شکم و شفاخ
 و تمکک منی و شرب نار آن ازاد و دایم میسر است و عصاره تازه آن عطر ساز و قوی را در بینی برای ابرو و برای اش دماغی
 نافع و آب سردی از دماغ بر میآورد و عرقی کل آن موی ابرو و مخرج و جهت امراض مذکور و در اوردن نافع و عطار آن که
 با برادق صندل و زعفران نماید بسیار خوشبو و معوی است و آشامیدن مطبوخ بوجوه درخت آن جهت تسکین و جمع اعصاب و رفع
 که در دندان می شود و در دندانها با هوای منافع و میگویند که در بینی میشود و مضمّن آن جهت تسکین و جمع دندان و استحکام آن
 و در عصاره درخت و غیره فسر من آنرا بر چشم با نان جهت استحکام رنگ ابرو و شمع ابرو و برای آن می مانند و رنگ آن
 میانی باشد و با نبات و بومست درخت و در خام آنرا نیز گرفته و در آب پیچیده و در طبع بدن جهت رنگ ابرو و شمع *
 * بویون * بضم باء سکون واو و کسریا و مثلاً تحتانیه و ضم نون و سکون واو و یون لغت یونانی است * ماهیت آن نباتی است
 ساق آن بدن را آکنده و برک آن شبیه برک کرفس و لایحه تر از آن و کل آن شبیه بگل است و تخم آن ریزه و خوشبو و در عمل برک در
 تخم و عصاره آنست * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن سرد و بانی و در مصلح و راج و بعضی رنگ و هم
 برک آن مد و بول و قطعه مشیمه و گرم شکم و جهت گرد و در مثانه و بزرگ نافع و صابا ماء غسل و چهار برک آن جهت تطهیر

البول و معین و نیم دوم از تخم آن بدستور و غماذ آن با شراب و نمک نیم گرم جهت تحلیل خنار و زهر و حمل آن جهت اخراج
گرم و معاف و عصاره آنرا از شاخها و برگ آن اخذ نمایند مصدع و مغشی مصالح آن مناب و شیر تازه و دوشیده و مقلدان
شریت از برگ آن نایک مقل و از تخم آن نیم مقل و آن کبد راست

* بزنی * بضم باء غازی و سکون را و و کسر همزه و سکون یا * ماهیت آن کیا می است هند و از قبیل نجم رد و رنگاله
کثیر از جود و پراشیدار و در او از سفید خانه مانند تاک و کد و بالا میرود و ساق آن بسطوری انکشتی و برکهای آن فی الجملة
بسیار بزرگ و ببول و سبز و از آن ضخیم تر و نازک و بار طوبت و لز و جت بسیار و بی زغب و دوقسم میباشد یکی سفید یعنی ساقه آن
سفید رنگ و برگ آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و برکهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این کم و این تر از آن
است و اهل هند آنرا پخته و خورند مانند سبزیهای دیگر و بالز و جت بسیار است طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص
آن منوم و مبهی و جهت از دیاد منی و تلبین آلایت و جت و تسکین جلد و حرارت طای آب برگ آن جهت
تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو یا تش به خسته نافع چون مکر و رو بهیم بمالند در منکام سوختن و بسیار قریب بدان *

* فصل لایاء مع الهاء *

* بهمن * فتح باء و حله و سکون و ففتح میم و شکون فون لغت فارسی است * ماهیت آن یعنی ایت ناری فی الجملة شبیه
بزرگ کوچک و مانند ک صلابت و کجی و باخشوریت قلیلی و ناهمواری و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و کیه آن بقدر شمری
و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ اجاص منبسط و خازناک و کثیر التشریف و بر ساق آن برکی چند و آنها با هم
بچسبند و بی گل و در ته و از می رسد و دوقسم میباشد سرخ و سفید سرخ آن بالید و تر و بلند تر و ناهمواری پوست آن زیاده و ظاهر آن
سرختر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی و تنگ و خوشبوی آنست که چون بخانند
با اندک از جتی و تلبی باشد و همچنین سفید آن و از انواع ارمنیه و خوراسان آورند * طبیعت آن سرد و کرم و خشک
و سرخ آن گرم تا سوم و قوی تر از سفید و هر دو بار طوبت فضلیه و توت قبضی و مسج هر دو را گرم و تر دانسته * افعال و خواص
این بغایت مقوی و دل و میسر بدن و زیاد کننده ماده منی و مغش و محال ریا و بلغم غلیظ از ج و مرادن و مرودن
و جهت خفقان و برقان و تفتیت حصاة کرده و مثانه خفوص با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باء و انعطاف و تری و چون
در آب طبع نمایند تا ماهر شود و آب آنرا با شکر یا غنایا شامند و بر بهی عظیم آورد و خصوصاً با بادام و نخود و ضماد آن با نمک تلخ
و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی و رنگ رخسار و شستن سر بدن آن جهت کشتن سبب و خوشبوی موی و فرج و سفید آن
باز عفوان جهت تنقیه رحم و خوشبوی آن و سرد و نوع آن مضر سفل و مصالح آن انیسون و کثیر و عتاب مقل از شربت از
جرم آن هر دو تا دو مقل و از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن بودی و نصب آن

لسان العصاره و موصلي سفید و عصاره و انکند نا کوری و بدل سرخ آن در روغ و بدل سفید آن زرد باد است

* بهدی * بفتح یا و سکون فار کسر میم و یا * ماهیت این نباتی است شبیه بکاه چو از آن کوتاه تر و بار یک تر و خوشه آن
شبیه بشیلم و نسبت آن موضع سایه دار * طبیعت آن سرد و خشک در دوم و بسیار تابش * افعال و خواص آن این است و صیت
شرب آن جالب و سهل مزه و نفی الهام که هر فروع البرء باشد و سلس البول نافع مقل از شربت آن تا در دوم و از خاصیت
آن آنست که چون در آب بر شمش ملون بر نازک از عوانی یا در شال سرخ و پیچیده بر مشویکه خون از آن نرف کند و بیا و از نرف

در پایه دندان در قطع آن مجرب دانسته اند *

* بهر که مصلح * بهضم باد فاری و سکون ما و فتح کاف و سکون راء مهمله و ضم می و سکون وا و ولام * ماهیت آن بهی

است مندی بارشهای بسیار قلع و تیز و سیاه رنگ * طبیعت آن گرم و خشک در درم * افعال و خواص آن مصلح

و مصلحی و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات مرکه و تحلیل اورام و عین النفس و درد پهلو و بواسطه ماد اذاع

* بهر که مصلح * بهفتح باد و خفای هار سکون نون و کاف فاری و فتح راء مهمله و ویا * ماهیت آن کیامی است مندی لباب آن

نایمقل اردویی و برک آن شبیه برک انار و از آن عریض تر و برک و ساقی آن شاداب و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع

میباشد سفید و زرد و سیاه کل سفیدی آن سفید و سبزی برک و ساقی آن کمتر و کل سیاه آن سیاه و برک و شاع آن سبز و مائل

بسیاهی و کل زرد آن زرد و برک و ساقی آن سبز مائل بزرده و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند * طبیعت آن مره در درم

گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب برک و ساقه گیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باد و دفع و دفع رطوبات و

ضعف آن هر دو و بلاغم در درم و صلابت طحال و جلد ام و مصلح آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در

چشم جهت رمد باد و طلای آن بر سر جهت صلاح و بر داء الثعلب و بهی و برص و جلد ام و قویا و اگر امراض جلد به پشهائی

و شرط مد ارمیت و شاربین موضع هر مرتبه ربا به ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و

برای جلد ام و بهی و برص با خربق ایض و برای جرب رطب با قویای مندی اخضر محرق و مسچین و با تخم صابون صابون

را امراض جلد به است و گفته اند آشامیدن آن سیاه کنند موی ریش است خصوصاً نوع سیاه آن و گوشت که بیرون که و آنرا

با نمک با سوره از هویج سه درم به شامند و جمع قویای راد و ساعت تسکین دهند و اگر قویای مزمن باشد و مدت یک یا ربعین

به هر که خشک و کل تیز و قویای سیاه که سنگسوده است و مایه و مایه و مایه و آمله با سوره کوفته بخشد یا سوزن آن فله گفته سوزانده و

روزی یک قوه تناول نمایند دفع گردد مجرب و چون بکنوله برک آنرا با سه ماشه نمک با هم محقق نمایند و هر روز یک

در دهم هر چند گفته بکسانه باشد زائل گردد و گوشت اگر تخم آنرا در نیم من عصاره بلاد و تخم ساقی و در زمین آنرا

بنارند و بجای آب آب بلاد و آن دهنند تا سبز گردد و رنگ پر مرغ سفید و ریای گیاه آن قویا و برک آن در سبزه آرد و

آن گیاه را از ریشه بر آرد و در سبزه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیر بهر که تازه سبزه بسیار پس خشک نموده

ساقی و یک کف دست مور و زتا که گفته بخورند جلد ام و برص را زائل گرداند و اگر تخم آنرا با گندم و تخم هر روز

قویای بخورند یا سوره و سامعه و ساقی و قویای بل نیه و قویای گرداند و اگر با مایه و مایه و مایه هر چهار مساوی و ریح و وزن یکی

دار فلفل بخورند قویای را زائل گرداند

* بهر که مصلح * بهضم باد و خفای هار سکون را و کاسر و زده و الفت مندی است به معنی گیاه آمله و ساقی به جهت آنکه گیاه آن

بقل و شیرینی تا یک ذره و برکهای آن زرد شبیه برک آمله میباشد در زرد و برک آن در نهای گوشت و شاد آن و برک

* طبیعت آن سرد و طعم آن تلخ و زحم * افعال و خواص آن قطور آب نبات از آن در سبزه که مصلح آب

از خارج داخل نمایند در نا صورت و قروح خفته چند روز بهر آنی جهت آن مال آن موقت و خمداد باشد آن با ساقی جهت

جرب مفلج و پشهائی جهت ضربه و سقطه نافع

* بهر که مصلح * بهضم باد و خفای هار سکون را و کاف فاری و فتح راء مهمله و ویا * ماهیت آن کیامی است مندی لباب آن

آن بعضی است طولانی به ضخامت انگشتی و زیاده بر آن و طول آن تا یک و شش روز یا ده روز و بعضی که در آن روز یک پوست آن
زرد مائل به سرخی و ظاهر آن اندک کرده در او چون کهنه کرد دمانل بسیاری میشود و طعم آن بسیار تلخ و مثل آن ریشه
در او صلب و از ملک و خام که رخک نیز نامند میآورند بسا و است و اسلام آباد را از آنجا باطراف میبرند و بسیار در غوره آن
طبیعت آن در سوم کرم و خشک و بارطوبت فصلیه و منسوب به شتری است * افعال و خواص آن اهل آن
دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل مینمایند و در هر مرضی باد وائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس
جهت درد سر و وی از آنرا اکلاب سائید و بر پیشانی طلا مینمایند و میگویند که فی الفور در ذماکن میکرد و برای ام الصبیان
مقلد از یک سرخ پیارا نکا بایک آنه قر نفل و یک آنه فل فل با شیر مرصع طفل سائید و میخورانند و برای شکر و پیارا نکا
وزرد چوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان سائید و پارچه را بر آن تر کرده و موخته و ده آنرا گرفته در چشم میکشند و برای درد چشم
و رفع سرخی و جلای بیاض پیارا نکا چهار رتی زرد چوبه کرده در حوض هندی افیون از هر یک یکماشه زاج سفید و رتی با آب
تاسه ساعت نجومی کامل سائید و حل نموده شیر کرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای
جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم میکشند و ایضا بر احد در چشم قدری از آنرا با قدری زرد چوبه و قلیلی افیون و یا هر سه
و مساوی سائید و برد و در چشم طلا مینمایند و در سرخی چشم را زائل مینمایند و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد
دو عدد باد نیجان را درست بر آتش کرم میکنند و میفشانند و آب آنرا گرفته و پیارا نکا در آن میسایند و صاف کرده
شیر کرم نموده و دوه نظره از آن در گوش میچکانند و میگویند فوراً درد را ساکن میکند و آنرا زائل میکند و برای
درد دندان پیارا نکا نک اند رانی تنباکو و حلیمت بریان کرده خاکستر پوست درخت و پوست درخت باد نیجان
دستی که بهندی به تنبکیه گویند از هر یک قدری قوم گرفته و ریخته بودند آن میمالند و دهن باز کرد و سر را بر میارند
و آب و را بابت دفع کرد و برای پیمنس که مرضی است که در ملک هندی در بینی بهم میرسد میگیرند پیارا نکا و تر تیل
هندی از هر یک یکماشه و در روغن کا و خوب حل کرده اند که اندک سعط مینمایند اعضاء الصدر برای زیادتی شیر زنان
پیارا نکا یکماشه سیاه دانه زیره سفید شقایق با آب نرم سودا صاف نموده میاشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفه
کهنه یکماشه پیارا نکا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنکویه از هر یک یکماشه درهم نموده در سرغلیان مانند تنباکو
میکشند ایضا برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رنگی بکسور که آنرا بهندی به تنبکیه نیز نامند و شاید
باد نیجان دستی باشد بدین نحو که نیم با و پوست آنرا در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم با و آب بمالد پس
قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود میآورند و صاف نموده یکماشه پیارا نکا در همان آب سائید و در شبانه روز با صله چها
چهار رکهری که تخمیناً یک و نیم ساعت نجومی میشود مقلد از یک توله از آن آب را شیر کرم نموده میخورند و همچنین تا آنکه آرد
آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و از این مقلد از آب زائل نکرد و مرتبه دیگر تر تیل با داده میاشامند و از برای دبه اطفال
که آنرا بهندی با آزار یسلی و بکھی نیز می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا د و نیم ساله و تا سه ساله دفعه بهم میخورند
و علامت آن تب و جستن پهلوی و کود افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس بیلا کشیدن و تواتر نفس و نگرتن پستان و گریه بسیار
و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در ساله علیحد و میملا ذکر یافته مقلد از یک رتی پیارا نکا بایک آنه قر نفل و یا فل فل
مداه مرکب ام که باشد و آنرا در زهره خورک تر کرده و خشک نموده باشند و بعضی عوارض هندی چون آنرا مستعمل دارند نیز

از آن میانه با بود آیه آن شاید مخور آنکه میگویند که فی الفور آرام میماند آیه و الفل ابرای تقویت معد و زیاده
اشتها پیا را نکاهد ماشه ناخواه و نجیب باد یان بیج شیخ مند فلل میانه نمک سیاه نمک یا نکا از هر یک بگویند
یکمده سفید و ج ترکی زاج بر یان از هر یک یکماشه کونته بخته با آب لیمو و تانه ساعت کا میل محقق مینمایند و خوب می بینند
و هر چندی بقدر نخوردی و با قلائی یک حب شام با آب نمکرم فرو می برند و از برای تقویت معد و زیاده اشتها و عرق
مهم یکماشه آنرا با ناخواه و از زبانه و یا بر نک و نمک سیاه از هر یک یکتر له با آب لیمو کاغذ می یعنی لیمو آب مقدارد
در از د معد محقق بلوغ مینمایند آنقدر که آب آنها تمام خشک گردد پس خوب بسته نکاه میدارند شربتی از یکماشه
قاد و ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب مخورند تا یک هفته از برای تقویت معد و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق
النفس و طوبی و سرفه یا رد و ریاح و قراقر شکم و با لجمه اکثر امراضی دارد و طبعه یک وزن آنرا با دوزن فلل سیاه
نرم کونته بخته خوب بقدر نخوردی ساخته یک حب صبح یک حب شام میدهند و این بخوبی رسیده و از برای دفع انواع
بیمیه خواسته محقق باشد و خواسته جاری بعنوان آن تی و یا اسهال و یا هرد و مقدار نیم ماشه آنرا با کلاب و یا با آب
سائید و مخورند و از برای بیمیه و طوبی و یا نمی مقدارد و در تی و یا را نکا و د و سه دانه قرص و بیست و یکانه فلل سیاه
نرم سوده مخورند و اگر قدری قابل پیمانیزد اخل نمایند بهتر است از برای نفخه رسوا الهضم بگویند و از زبانه را جو کوب
سوده و آب جوشن میل کنند و صاف نموده مقدارد و در تی و یا را نکا و د و سه دانه قرص و بیست و یکانه فلل سیاه
و برای بواسیر و رفع اسهال و طوبی یک وزن آنرا با نیم وزن فلل سیاه نرم گویند با آب کنکویه سرشته خوب سازند هر چندی
بقدر نفعی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر را عموال و طوبی حادث از ضعف معد و را مفید است
اعضاء النفس از برای استسقایا را نکا ناخواه تخم حلیه زیره سفید فلل سیاه پوست بیج بر یازده پوست بیج کنار حنظل
از هر یک سه ماشه نرم کونته بخته وقت حصه نموده در روز یکمده و نصف صبح و نصف شام با عرق باد یان می نوشند و بجای
آب ناخواه و زبانه و بیج بر یازده و پوست بیج آثار از هر یک چهار تراه در آب میجو شاند و صاف نموده بجای آب
مخورند ایضا از برای استسقا وقت روزنا شبا با دویه که ذکر میاید سفوف ساخته با آب سرد مخورند و دویه این است
پارا نکا چهار رتی یکماشه سفید و ماشه ناخواه تخم حلیه زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سرد سفوف میسازند
و وقت حصه نموده وقت آنرا وقت روزنا شبا میا شامند و میگویند باید که بزردی بالای آن دال با خشکه
بخورند انشاء الله تعالی در آن حالت زائل میگردد و از برای طحال پیا را نکا زهره غرکوش زهره زاغ سیاه زهره صافی
زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته قوتیای هند می سوخته نکا سوخته از هر یک یکماشه با آب برگ صبر که بهندی گویند و ار
نامند خوب حل نموده بمقدار دانه ماش و خوردل حب می بینند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و دیگر را حسب
بقدر ماش و غیرا حب بقدر خوردل میل کنند و از قشری و باد می پر هیز می فرمایند و قلی روغن در طعام آن داخل
نمایند و قدری پیا را نکا را با سرکه سائید و بر نرم خحال طلا می نمایند و از برای دفع پرموت که از برای است که بعضی
پرواست و بعد از زائید ن عارض میگردد و آن زن و زرد و زرد و ضعیف و لا غرمی گرد و اکثر طبیعت او نمیشد
در تی و یا را نکا را با بیست و یکانه فلل سیاه و باد و ماشه کوشند هیز که چاقوری است هندی و د و ماشه کوشند
و که در حیل ماد و ش را د بیج نموده و از شکش بر آورد خشک کرده باشند نرم سوده و خبه میسازند و وقت روزنا شبا

مختور اند و از عمل آنها تا مناسبت بر میسر میماند انضا برای بر سوخت یک سرخ پیارا نکار با عنبر اشوب و مشک خالص و زعفران
از هر یک در ماشه ذلعل سیاه بیست و یک آنه گوشت دهنیس گوشت بچه اهو که خام از شکم مادرش بر آورده باشد از هر یک
سه ماشه نرم سوده حبوب می بندد هر حبوبی بقدر یکماشه هر روز یک حب آب را میخوراند و از ترشی و بادی و از اغل به های
بازده پر هیزر مینماید و برای دفع سلس البول پیارا نکاد و رتی ناخواه یکماشه پوست بیخ بر یار پوست بیخ کنار تخم کنکویه
از هر یک یکماشه نرم کوفته پیخته صبح ناشتا میآشامند و برای نزول آب پیارا نکار با زرجیل سفید سائیده بر موضع ورم
طلا مینماید و بدستور با ذلعل سیاه و برای نزول آب در خصیه شش ماشه آذر با پوست شیطان هندوی و پوست بیخ تاترا و
پوست بیخ بر یار از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصا رطوبت درخت بکاین خوب حل کرده کرم نموده ضماد می نمایند
بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زائل میگرداند السموم برای مارگزیدگی الغورندری پیارا نکا با شیر درخت عسکه بهندی
آکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی قه و رسپی نامند نرم حوده بران موضع طلا می نمایند و قدری پیارا نکار با جدار
محبوب سائیده میخوراند و با ذلعل نیز الا رجاع سه ماشه پیارا نکار در پا و آثار روغن سرشفت یا کنکید خوب میسوزانند
و مانده شب کرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای مرد محفوظ میدارند ایضا جهت ارجاع یکتوله پیارا نکار با کل
دما و دهله زرد از هر یک یکتوله کوفته در یک آثار روغن سرشفت انداخته در شیشه کرد و چهل روز در آفتاب میگذرانند
و تا که بر هم میزنند پس عند الحاجة کرم نموده بر موضع وجع میمالند و برای تحلیل اورام و غده و تسکین ارجاع باد و وزن
آن ذلعل سیاه با آب نیم گرم سوده کرم کرده ضماد مینمایند * حب پیارا نکا * نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس
و سوزش فم معده و جذام و آنشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن پیارا نکا چهار رتی زعفران و مشک
خالص از هر یک یک رتی کافور خالص و مرهمی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته پیخته سه حب میسازند هر روز یک حب
آذر انشا میخورند و غل ادرت ظاهر نخود آب و شب قلنه یا خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله
مغری میخورند و از حموضات و اینیات پر هیز می نمایند

* پیدل * بکسر باء عجمیه و سکون یاء مثناة تختانیة و فتح باء عجمیه و لام لغت هندی است * صاهیت آن درخت هندی
است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتر دار میباشد و نمود آنرا تعظیم مینمایند و برک آن عریض اندک طولانی
و با ککره کمی و نوک آن بلند و تیز * طبیعت برک پوست و درخت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن ضماد
پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم نا بصور و برک آنرا که بر دمل کرم کرده بندد و تحلیل برد و با
پیخته نماید و برک خشک آن که خود بخود از درختان سوخته کرم ماکرم در آب سرد اندازند تا هفت برک و آن آبرایشند
تبع و قی را باز دارد و نیز پیدل بهندی دار ذلعل و انامند *

* پیخ زوین کیا * بکسر باء سکون یا و خاء عجمیه و فتح زای عجمیه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تختانیة و لون زکری
کاف فارسی و فتح باء مثناة تختانیة و الف و هاء بقرنکی جیسو نامند * صاهیت آن بیخی است شبیه به بهمن سفید و از آن
طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردهی و سنگین و بسیار صلب و اندک یراق طلائی فی الجملة شبیه با سخوان
زرده شد و این بهترین آن است و از چین و زیر بادات می آورند و کران بهما است خصوصاً صلب سنگین مائل بزردهی
آن * افعال و خواص آن مغرغ و مقوی قوی و ارواح و با چون مقدار قلیل از آن را با کلاب بسایند و با شامند و با کوفته

بجمله بر آب کوفته باشند مقداره شربت آن یکد انگ تا نیم درهم -

*** بیسم *** بکسر با سکون یاء مثناه تختانیه و کسر مین مهمله و سکون مین *** ما هیئت *** آن شری است شبیه به ده کوچکی و صلب
و باز غب بسیار زیاد از یه و انطالی گفته که درخت آنرا میوند از سبب و امرو و یا با نهال بلوط ریابید و یا قسطل که شاه بلوط
است می نمایند و کثیر الوجود و بخیار پیونده از تفاح و صدف که بید است می نمایند و منکام رسیدن ثمر آن منکام رسیدن ثمر
دیگر است و تا از اسطر مستان می ماند *** طبیعت *** آن در درم سرد خشک *** افعال و خواص *** آن خاص اسهال و قی
و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معد و دماغ و با عمل محلل ادرام و طبیعت آن فاد زهر موم ها و ر و مضاعفه طبیعت آن
جهت تقویت دندان و جلوس در طبیعت آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و زخم و بواسیر و برک آن جهت التیام
و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثرا آن مولد مد در عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عصاره
مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

*** بیش *** بکسر با ماکون یاء مثناه تختانیه و عین معجمه *** ما هیئت *** آن بیخی است هندی بسیار می قتال که در اکثر جبال
هند و نواح آن میروید و اقوا ع می باشد و در هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست و لیکن همه مثل واندی القور
و عین ارجح و اخلاط بر آب خورد در قوت و ضعف و هلاک اندک بدن ان سبب و بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تلخی و
تلخی است یک نوع آنرا سینک می نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهویزه زیرا که بلفظ هندی سینک به شاخ و اگر بید و این را
چند ال نیز خوانند بجهت کال رداءت و خیانت سمیت زیرا که چند ال قوم بسیار در ذیل خبیث را نامند و این اکثر در کوه
د ابریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کید ارو که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورکا
و رنگ و در و انکامانی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین و قوی ترین آن آنست که بوزن منکین و صلب و اندرون آن هیاه
نصصع براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطه های سیاه و بزرگ آن چیزی
مانند طاق و یا کافور رسوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن سرد و خفیف باشد بر هندی نامند و رنگ بدو سیاه کدند اند
قوت سیاه آن بسته است که چون کسی آنرا بدست و باریدن عرق آلود و یا بوزیان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب
خرمیت تاثیر خود و میگوید حکمای هند امتحان قوت آنرا بدین مینمایند که با تیل و بر شاخ کا و میش شیرداز می اندازند اگر
خون از دستان بر آمد و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است و الاضعف و بعضی میبافند
باین حد نموده اند که چون دانند درست آنرا بر شاخ کا و تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از دستان آید بسیار قوی است
و الاضعف و وجه تسمیه سینک را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بران کا و میش و یا کا و مهر شود در روز نیز تاثیر میکند
و نیز اگر بر رکاب بمانند از بیرون موزه و کفش بر آکب بر پوشند آن مرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که
خوردن مقداره خردله از آن کشنده است فی القور و اکثر امور مذکور را مبالغه بسیار است و میگویند آنچه من بیش کیمیا ب
و هلاطین و حکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دوم بجهنک است و این بیخی است که در ریاضات
و ناهمواری ظاهر شبیه بید و در بیرون آن هیاه و اندرون آن شکری رنگ صفت این نیز مشابهت سینکها و سمیت این از آن
ضعیفتر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن و اهل اطباء هند بعد از تدبیر و اصلاح بجهنک را استعمال می نمایند خصوص
نیمای آن را که برونک روغن چراغ زرد و تیره حائل بسیاری می باشد و مطهر و مهران بارک مانند شاخ کوزن و از همه

اقسام بجهناک بهتر است و گفته اند بجهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف و زایل و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند زرد مثلاً با چلک و کجایین و این همه از اقسام بجهناک ضعیف اند و از دود آنک تا نیم درم آنها کشند و بعضی بتعفن و فساد از روح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن مائل بزردی شبیه بسمندر این را بهندی نیزک نامند در غایت تلخی و تلخی است و این شبیه بجل و راست و بعضی نامقید آن در شیر جوش داده صحت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای جد و ارمید و رشد و قسمی دیگر شبیه با کلیل الملك است و این را قرون السنبیل نامند و احیاناً در سنبیل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهرا که صورت کوبند و این سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیج لی گره دار و بقل را نکستی میباشد و این را برهمنی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده نیز نامند و در طعم این نیز تلخی و تلخی میباشد یک دانگ این گشتند هاست بکیفیت غالیه خود بموزش اندرون و غلبه حرارت و افراط فی واسعال و تشنج و تعفن از روح و تحلیل آنها و قسمی دیگر را ملک یه نامند یعنی شبیه بزرد چوبله جهت آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و گمانیکه آنرا میشتانند و الا از میان زرد چوبله جدا نموده بعد از آن آنرا جوش نموده خشک کرده حمل و نقل بمکان میمانند و رنگ این همزوا غیر با آنک زردی و منقط بسیاری میباشد و این را کالاکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و کوبند از خاصیت گیاه آن آنست که در هنگام وزیدن باد هاکن و در هنگام سکون باد متحرک میباشد و قسمی را اشتوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیاناً یافت میشود و این در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقه این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیج سمی دیگر باشد که بهجای بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیج گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا هجده قسم از آن جمله ده قسم زیون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم قلیا است چنانچه ذکر یافت و بنا بر تطویل ذکر نه نمود و گیاه آن بقدر شهری و بایک ساق و برگ آن شبیه برگ کاه و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریقی اخذ بیش و سائر بخشهای سمی آنست که کما نیکه میشتانند و عادات باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بخشها رسیده شب ها رفته در علفهای آن مواضع میر میکنند هر جا که بیج سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیج را با احتیاط بر میآورند و رسیده خشک مینمایند و کوبند در زمینیکه اقسام بیج اعلائی آن میرویند مانند سبزهها و بجهناک و کالاکوت هیچ گیاه دیگر نمیروید مگر جل و از آن نیز بچند ذراع دورتر و بر اطراف آن و آن جل و از طریق آن بیش است و شاید بوحا غم یا هوحده و سکون و او رفته حاء مهمله و الف قام این جل و را باشد نفی غیر آن خاک آن موضع مائل بسیاری میباشد و چنان مینماید که کوبا چرب است و در موسم کل آن هیچ حیوانی کرد آن نمیکرد و زیرا که اگر بوی آن برایشان برسد هلاک میکردند الا حیوانی که آنرا موش بیشتانند و مقرر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بخشها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد * طبیعت آن بدانکه حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و فساد آنرا تابع خواص و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم جهت دریافت بعضی از آثار آن * افعال و خواص آن اصلاح نمودن آن جهت جد ام و برص و امراض سودا ریه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه رضیق

النفس و الروح طبعه مغائر کم آن با مصالحات شراب و ملاء نافع و در ستونیک پیوسته خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند ترناب تنک
و حبوب بیش و معجون بیش و ورزش و مفرج د لکشی بیش و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکریافت
و مجمل اینجا ذکر میاید بد آنکه از جمله احوالی که ظاری میکرد شخصی را که بیش خورده باشد بخل از دست و جگر
اعضا و ورم اعصاب باطنی و لهها و زبان و خیر کی چشم و بر آمدن آن از حد که در ماب و در و صرع و غشی است گویند آن
استشمام رائحه کل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که از آن اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر نگردد و علاج آن
خوردن آیدن جلد و از مجرب و مشر و د راع المسک خصوصاً صامر آن و غذای حیوانی و معدنی و مشک ذالعی و ریوست
بیم کبر است و آب برک بید الحیر و در ذوق فرمودن بطایع و در غش کهنه پس آشامیدن چهار رقیه طبع جفت
بلوط باد و راء المسک و تریاق فاروق و پوست بید کبر و مدید است اگر بسیار قوی نماید و مهلت تدبیر بد و گویند تریاق
فاروق را چندین درین تاثیر است مگر جلد و از نایق را و نیز خوردن آیدن مشک و قفل و باد زهره مدنی و شیر و سیر
و زنجبیل و طین مخموم و جلد و از نایق و پوست بید کبر و تخم تربیج و تخم سر و و حلیت و زرا و نلو و قو قفل و سیر و گوشت
نور دشتی قلدید کرده و مریش بیش تریاق و در بعضی تریاق کامل و تریاق الطین جلدی

بیش موش بیشا * ماهیت آن گویند حیوانی است شبیه به ریش مکان آن هر حیوان است که غنیت بیش است
و گوشت آن تریاق بیش و سایر سموم است حیوانی و نباتی است و جهت بیق و برص و جلد ام نافع و بعضی گفته اند که آن
نباتی است و حوالی بیش میروید و فاد زهر است و آنرا ابو حنا مانند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یابد

بیش * بفتح باء موحده بر سكون باء مثانه احتیاطیه و ماده معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خاکی است که در لای قشر رخا
ماکیان و بهندی مرغی که اندامند * ماهیت آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقلد آن است که در همان در و از مرغ
قول کرده باشد زیرا که در آن مفسد آن است و حافظ آن از فساد مواد در کمک نکات است * طبیعت زرد آن مرکب
القوی مائل بکرمی تا آخورد رجاء دل و سیدی آن سرد و تر در د رم و پوست بیرون آن در اول درم سرد و خشک و پوست
مفین اندرون آن که غرق نامند سرد و خشک در اول * افعال و خواص آن زرد نیست و شست آن مائل بکرمی تا آخورد
تأمل المغشول و مقوی دل و دماغ و بدن و بعضی و جهت منع نزلات حارة از سینه و صلاح حال سینه و خشونت آن و نفک الدم
و خشونت معد و وورده و مثانه و تر حده کرده و مثانه و مقوی شخصی که خون زیاده از ریه شده و با بعضی از فصل و بهر رسیده
باشد و موافق مزاج سوداوی و چون زرد آنرا در ظرف چینی یا صیر آن بر هم زنند و با اندک قفل یا سر و در لای سرد
صیر آن که در آن آب باشد بک اول و جوش دهند تا نیم بخته گردد و در این برهم میزد و با شست و این بهترین انواع طعم آن است
و سریع الجید الفل است جهت حاق و موز و نفک الدم و تقویت باه و خوردن زرد خام آن جهت دفع اذیت کز این
ما و تصفیه صوت و حرقت مثانه مفید و مفرم و را کنا رومد ارمت آن عروق حفا که در و بهی و کلف و نیم بخته آن در مزاج
اطفال نایب مناب شیر و بسیار بخته آن در بعضی خصوصاً در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورت توانج علاج آن
ادویه خار و آب کاه و با کندن جهت سرفه و با تخم کمان جهت ضیق النفس و با اندک کنگر و کندر و انز و جهت تسهیل
بدن بخل و باد دم الاغویین جهت از هم و کهن یا طبخا شیر جهت قطع سبک خون و تسهیل نفوسات عروق و تسهیل
و بازورده اند و نیز را کنگر و امثال اینها جهت اسهال مزاجی و با متطبی و مانند آن جهت دره شکم و با تخم تراش و تنک

حلقه و زنده نگه داشتن و گاهی و دار چینی جهت تقویت باه به غایت نافع و بخت آن در سر که قابض طبع و مبالغه و تخنن مواد معدنه
 و صفا دان آن با روغن گل و یا بونه جهت ورم چشم و انشین و مقعد و با موم در روغن جهت تلخین اوزام و اعصاب و طلاق و غده
 آن باز عفوان و روغن گل و آرد جوهر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواخیری و مقعد و ضربان
 آن و با عمل جهت کلف و آثار سیاهی و با مروز عفوان جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتهائی جهت شقاق
 صفای نافع و چون زردی آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاد و یا زیر یک گرمانی و کل یا بونه نرم کوبیده در هم خرشته بر
 پارچه کرباس آب نازیده مالیده کرم کرده بر کمر بپسپانند در دو وجع آنرا تسکین دهد و تقویت بخشد و بتهائی چون پارچه
 گزیاسی را مدور چیده و وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بران بمالند و بر دمل و یا ورمیکه خواهند منفجر گردد کرم نموده
 بپسپانند در یک و روز منفجر میسازد خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدفین روغن زردی آن جهت
 بر آمدن موی ریش و غیر آن و برای تقویت باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی
 آن مغزی و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع لزف الدم و نفث الدم از فوی و تحت و صفا
 آن جهت درد چشم و حرارت مقعد و قروح حار و خیمه و سوختگی آتش و آب کرم و منع آبله کردن آن و بر بصره جهت رفع
 آثار حرارت آفتاب و آتش و با دویه قابضه بی اندک جهت قطع خون رعاف که از پرد های دماغ آید و با کد و بر جبهه جهت
 منع رختن نزاله چشم و طلاف آن به تنهائی رافع و مسد و مسام و جهت اوزام حاره و با کافور و بزرالنج جهت
 تیرید چشم در رفع حادثات از کرمی آفتاب و با آتش و حقه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین و جمع
 امعاء و سنج و اسهال مراری و حصول آن با روغن گل جهت ضربان مقعد و ورم مقید و پوست صلب و بزر آن جالی و مختلف
 قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و زردی و آن با صدف جهت بیاض چشم و نظور و مکس آن یعنی سوخته مانند آهک
 مفید شده آن با عمل جهت قطع بیاض چشم به غایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن بقدریکه سیاه شود و خاکستر نکرده جهت
 قطع رعاف مهلک و جرب و خوردن تازه مستحق غیر محرق آن بقدر ورم مهیج باه و طلاف آن با عمل و سرکه جهت
 تحلیل اوزام و زردی و آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده ملاصق پوست آن
 یعنی غرق با خون بچه کمتر تر محمول مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکس در جمیع افعال مانند آهک
 است جالینوس حدی ایجهت نیم بخت نمودن آن قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشان بکند ارنه تا حدی که شمار
 کنند و چون در آب سرد بر آتش بکند ارنه تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم بخته میشود و مقول از شربت آن از پنج عدد تا
 پانزده عدد و تخم سائر طیور را ما کن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی و با الجمله بیض سلحفاة بری جهت صرع
 و بیض رخمه جهت دفع سحوم و تخم تد و روغن تید و روح و دراج و کبک شبیه اند تخم مرغ خانگی و طریق نکایس تشر آن و
 حلوا و زردی آن ورشته و شش رنجه که بفارسی شش رنجه و نسخ عجمه با قسام و کوکو و نیم روز نیم بست در قرا با دین ذکر بابت
 * بیل * بکسریا و سکون یا عمتناة تحتانیه و لام لغت هندی است * ما هیست * آن ثمر درختی است هندی بقدر انار بزرگی
 و بهی متوسن و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کم رنگ و پوست
 آن اندک نازک که زود شکسته میگردد و بر سیدن صریحه و صدمه و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحة مائل
 بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش ریاز داده بحسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخم ها

یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حلاوت و عذوق و بالای آن غلایها در بین آنها در پوست صلب
مغز آن در ریشه های باریک نیز دارد که از پوست و ریش و ریشک آن لغو ذکر کرده و بهترین آن آنست که بزرگ و رسید
و پوست آن نازک و بسیار خور شود و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رانجه و بی عذوق و تشنه های آن کم باشد یعنی آن
غلایهای مذکوره کوچک و از هم دور و سهولت و لذت آن که شکافته گردد و رطوبت لوله آن مغز آن سرایت نماید و لذت
طعم گردد اندک آن کرد و در ریشه های آن نیز کم باشد که با مائمی توان از آن چند نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی
بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج به شیرینی از خارج برای نیکوئی طعم
و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد زبون است و درخت آن بزرگ
تا بقدر درخت گردان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و هر یک آن بزرگ تر از بزرگ سیب میشود و فی الجملة شبیه
بآن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه * طبیعت بخته رسیده شیرین آن گرم و راول و خشک و در دم و نارس بسیار
خام آن سرد و در دم و نیم رس آن سرد و راول و خشک و در دم و با قوت قابضه حابسه * افعال و خواص آن
مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و قابض اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خوار مغز آن را بی شیرینی و با
شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده یا شیرینی و بی شیرینی بی کلاب و یا کلاب بنوشند اما اگر اکثر
تدار آن مولد بواسیر و سد و خصر صافیم رس آن و صلیح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس آن را چون بکل بگیرند
و در زیر آتش طبع دهند و از مغز بخته آن مقدار سه چهارم مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هم وزن آن
شکر و یا نبات و یا نیم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و زرع نیم آن صاحب
دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هند و میان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اگر بخواهند مقرون
آید از عجایب و فوائد خواهد بود طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم آن را و بطریق پتال جنین و روغن آن را بگیرند و عدس
که ماه بخورند هر روز مقدار یک ام آن را با آب مطبوخ حلیله و بلبله و آمله منقی از مریک سه عدد که دوسه پیاله آب جوش
دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجایب و منافع بی شمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از حلیله و بلبله و آمله مریک بکنوله
و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تا یک ازین روغن را با آن مزوج نمایند و تا چهار روز یا شامند * باب سوم در
بیان ادویه که حرف اول آنها تا مثلاً فوقانیه است * فصل الثانی مع الالف
* انا قبول * بفتح نون و نون و هم باء موحده و سکون و او و لام لغت هندی است و قبول و بان نیز نامند * ماهیت
ان برگ نبات نجفی است بعضی نباتی است بیار و دارمانند کور و عاق و شاخ آن بزرگتر از آن و برای آن نیز دار است
میکنند و برگ آن سبز بهن و نصف بالای آن منور و بر آن تیز و پائین آن عریض و املس بی تریف و رعب و ساقه
برگ آن اندک باند و چند نوع میباشد بگونه آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و بعمل و صفت آن مکه
که دمی است از مشافات صوبه بهار عظیم آباد و لعل آنرا مکھی نامند و این بنوشید و نیکو طعم و لطیف و کم حد است
* طبیعت آن معتدل و حرارت و برودت و نوع دیگر آنکیر است که در شاه جهان آباد و اگر آباد و نواح آن و در کهن
میشود برگ آن بزرگتر از برگ مکھی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن و نوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ
و سبز و بسیار خایف و نازک و در سنار کانون که قریه است از قریه مشافات چهار آنکیر نگر از بنکاله میشود و به قوری مینامند و در

حدت طعم و رنگ را آنچه شبهه بقریول میباشد * طبیعت این کرم در آخر د رم و خشک و را را سلطان و راجع دیگر که برکهای
 آن بزرگ و متوسط و نازک و بتدریج سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنکاله می شود و این را سانچی مینامند و این نیز
 لطیف و خوشبو است ولیکن بطاقت را آنچه آن سه نوع نیست * طبیعت این جاربیس قریب باوانل درجه ثانیه است
 و نوع دیگر آن است که برکهای آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و را آنچه و بنکله مینامند جهت آنکه مخصوص بنکاله است
 * طبیعت این جارد را را خرد درجه دوم و ریاس در را را سلطان و هر یک از سانچی و بنکله اصناف میباشد در هر بلدی
 و جانی بعضی در بعضی جاها و رقهها و آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنکله آنچه برکهای آن نازک و کوچک
 و اندک عریض میباشد ملکوری مینامند منسوب بمکه و رنام د بهی است از دیهات مرشد آباد که در اینجا بهم میرسد و این
 بهترین اصناف بنکله است و با لجمه آنرا انواع و اصناف بسیار میباشد در هر بلدی و جانی بنوعی خاص و بنامی مشهور و
 برک تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بتعجیل سفید می نمایند بدین نحو که برکهای بسیار از آن را
 در زمینی ریاسیدی دیا گیرند که بهندی توکری مینامند که در آنرا به پیشال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی بیوان نامند پوشیده
 و در زمین کودی بمقدار آن کند و در آن کود ال آتش می افروزند تا آنکه ری کرم کرد دیس آتش را از آن کود بر آورده
 و نمیل تا ببول را یکشنبه روز در میان آن میکند و در بالای آن سنگی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برکهای نرم شده برهم
 به نشینند میکند و پس در تابستان شهادر ششم و در زمستان جاف کرم نگاه میدارند برکهای آن سفید و نازک میگردد
 و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولینج نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
 و بهترین آن مطلقا برک متوسط سفید نازک کهنه آن است و برک خام نوری و سبز تازه اخله نموده و ریاسید را کهنه بد رخت
 ماند و در طریقات آن بتخلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این زمخت و با غوصت میباشد * افعال و خواص
 آن مطلق مفرح و مشهوی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتوح و مدد تفکرات و مدخ آن جهت
 رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان و لثه و خوشبوی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و کوسکی و تصفیه صوت
 و ضیق النفس و سرفه با و در طوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصاً با فوغل و دانه میل با فاع و قاطع نرف اندک م لها و تحلیل
 ادرام آنها و مضاد آنها ملجم جراحات تازه و بستن برک پان بنکله کرم کرده برنز و آب که در ریاضه باشد و سه برک بالای
 هم یعنی سه که بسیار سفید در اقل او در دوسه روز بتخلیل ممتد و اگر بسیار کرمی کند و قاطع نماید و در دو برک بالای هم و یا یک
 برک بندد و یا آنکه متوالی نه بندد بلکه بتفاریق یک روز از روز دیگر و در میان تا بتخلیل رود و چون برک تا ببول را با مصالح
 آن که قلندر فوغل رقی کرده و قلیلی کات هندی و اندک آفک مغسول است و اهل هند قاطبه باینها میخورند بخانند و آب
 آنرا بر زخم تازه عموماً و بر زخم گچلی سربعد سوتراشی و خون آلود بودن بمانند و همچنین بعد ختمه اطفال بران بچکانند
 و یا بپاشند خون آنرا بند میکند و موجب خشکی و سرعت اند مایل میگردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره
 خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند و ثقل آنرا می اندازند زیرا که ثقل آن مسدد و مورت قوایج است و گاهی برای لذت
 و برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقه معطر و یا کبار و یا یک و دانه قرقفل مزید مصالح مذکوره مینمایند
 و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال میآورد خصوص بنکله آن و چون بی مصالح
 مذکوره یا نمک جهت هضم تاده برک آنرا از باد به حسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینمایند و سرفه و ضیق النفس

و در شک بار طوبت فایده * افعال و خواص آن نخم آن مغز و مسن و مبه می و زیاد اکند فاعلی و مسک آن در دایع
 بساد بود از خون و چون نرم گویند و مقلد از یکد نیم ناسه چهار در هم آنرا با موزن آن قند با شکر و با غیره و تاز و در غلظت
 و با شامند منی را زیاد میگرداند و امساک منی میآورد و سر صفا نزال و جریان منی را بر طرف می نماید و گویند که آنرا این
 شربت یا عسل نیز میآشامند و داخل معده و نیز میسایند و بسبب صلابت دیر گویند که میگردد و آشامیدن آب مطبوع
 برک رساق آن و ملاقه آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضما د سائید که گرم کرده برک رساق و بیخ آن بتامی
 بر کمر جهت رجوع طهر و بر مفاصل جهت تسخ عضل و رجوع آنهار بخور آب مطبوع آن نیز جهت امراض مذکوره نافع
 * فصل فی التاء المثناة الفوقانیة مع الباء الموحدة *

* تبس * بکسر تار سکون با درون یفاری که نامند را سم جنس آن است * ماهیت مطلق آن معروف است و میآید که
 هر گاه می بنویسد علتند است * طبیعت کثر آن در اول سرد و در دم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف * افعال
 و خواص آن جلوس در طبیعت که کرم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل ادرام و رفع امراضی که از برودت هوا
 و بر باد و رسیدن باشد و میآید آن بر کد مین جهت رنجی که از مشی بر بر و رنج حاصل شده باشد و شستن بدن بدان
 جهت رفع احمیا و سستی نافع است بکسر بشرد را شبیه بشرد مریض میسازد و جوش دادن ترنج و بانگ و لیسوی درست در آن
 و تبیدیل نمودن آن دوسه مرتبه باعث شیرینی در زوال قلخی پوست آن است و ضما د خالستر آن یا نیم وزن آن تنک و قدیمی
 سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع که جو میرد و افتراش آن جهت محرورین مفید و غسل که با قلا جهت قلع آثار جرب
 و کلف خصوصا سیاه آن و رشم و برک خرا را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد و از خاصیت که با قلا آن است که چون در
 زرد رخت میوه دار مذکام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آنرا و شمر آنرا محفوظ میماند از افتادن و مجموع که خصوصاً که
 خار که جلبان نامند مضر و سب و خواص این بر آن بغایت مضر و عرق که کل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و
 ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخل آن آنست که کل دیوار خشک را با قلاب در یک عرق کشی کرده و مقطر
 نمایند و بقدر حاجت بیا شامند و بگویند که کل خصوصاً که کل دیوار مطبخ در د خورد که بر آن آب را با قلاب پاشید و باشند
 نیز مقوی قلب و دماغ است
 * فصل فی التاء المثناة الفوقانیة مع الدال المهملة *

* ندرج * بدفع تاء مثناة فوقانیة ردال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تک در فارسی است و بترکی قرقاول و در
 تنکابن و ما زند ران توریک و بندی لوه نامند * ماهیت آن زائری است خوش رنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج
 و از آن به تر و کو چکر و حلال گوشت * طبیعت آن در دم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر * افعال
 و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع انقباض و مولد خون صالح مقوی دماغ و نیم و رافع نسیان و وسواس خصوصا
 که ناسه و در موالی آجابه در افتاد و نمایند و اکمال زهره و خون و بدستور و قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم
 و سوزان زهره آن مدفع سد و دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و علامت سرکین آن جهت بهق و برض
 و کلف و اصلاح بشر زنان حامله نافع و خا کستر بر آن سیاه کنند و موا سعت و یکن زرد سبیل میگردد و زرد را استخوان آن
 بسیار نرم سائید و آن مانند چهار جهت انتیام قروح مجرب را کنار خوردن لحم آن مصدع و موانع مره صغیر و محرورین
 * فصل فی التاء المثناة الفوقانیة مع الراء المهملة *

عالم آن سکنه مین است

تراب بضم تاء و راء مهملة و الاء و باء موحدة و باء مني هاء **ما هیت** آن معدود از طالع
 آن مراد خاک است که بسبب تابش آفتاب و حرارت خاک در آن گرم شده باشد **طبیعت** آن سرد و باطنی و خشک
افعال و خواص آن **مجهف** در ادع و خاک اجاع بسیار **مجهف** و قوت ریح آن زیاد و باطنی که تحلیل نماید آن
 رادع و محال او را و **مجهف** رطوبات و خاک که در میان نمک باشد و باطنی که در آن نمک کنیا رید بسیار **مجهف** و
 محال است نماید آن جهت تحلیل و رطوبات و او را رادع و رطوبه اندک

تراب المربعات **ما هیت** آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن لطیف و باطنی است بسبب کثرت صفت
 مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار **افعال** و خواص آن **مجهف** و منقبی جراحات چرک دار و باطنی التیام آنها و جهت
 استحکام اعصاب معتدله و متعده و استقامت او در کثرت و بعضی از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص آن
 است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا بردارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند محررا باطل
 مینماید و منع شر آن میکند و چون زنان مرخود را بدان بشویند در حمام از نظار که عین نمایند محظوظ میمانند و چون در
 ماهت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت مداوت و تفریق مؤثر است

تراب الحیدر **ما هیت** آن خاک مغارة جبل صید است از بلاد شام **افعال** و خواص آن جهت جبر و کسر
 شرباب و مضاد افانغ است نزد اهل آن بلاد حتی آنکه طنشان آنست که چون مصدوع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق
 جل و علا بر وی آن موضع رفته جبر مصدوع و فصل شکافکی آن حضور مینماید با ندرک زمانی

تراب الکشار **ما هیت** آن خاک جزیره است از جزائر بحر روم در اقصای شرقی بحر اندلس و آن جزیره
 متصل بآن را جزیره یا بسمه نامند **افعال** و خواص آن کوبند خاک آن جزیره را با غصیتی است عجیب و ریب که چون
 مقدار نیم مقال آنرا در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در خلق او زلزله و چسبیدگی باشد بچکانند در ساعت زلزله
 از خلق او بر می آید و جوهر کندی روئید و در آن جزیره نیز عین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دانه معلوفه سقط علق
 و همچنین چون آنرا بخورد و تعلیق بد آن نماید و در آن در جزیره هیچ مرامی و حیوان و حشی مودی نمی ماند

ترید بضم تاء مثناة ثالثة و سکون راء مهملة و هم باء موحدة و سکون ذال مهملة یعنی نسبت نافع و ناک پتروید و
 و در نیکانه پتروری کوبند **ما هیت** آن بخشی است ظاهر آن مائل بسایه و باطن آن سفید سیبک و پیچوف انبوهی و در طرف
 آن مصمغ **ما هیت** آن حوالی خراسان و هند و سند و کیهان ساق دار و برک آن شبیه ببرک لوبیا و بیلاب کبیر و اطراف
 آن باریک و نیز کل آن آسمان جرنی بر سر مائی روئید و اثر آن مانند لسان العنقا و آنچه اندرون آن سباده و غیر
 مجوف باشد سم است مانند خرپق سیا از رد آن نیز بد است و بهرین آن باوصافی است که مذکور شد که ناز و کرم
 نخورد و سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر امس سریع التفتت سهل التسلق بی ریشه و با کمر ریشه
 با اندک حدت طعم و قوت نافله و جلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکور بود و در غیر ماحول است **طبیعت** آن

در اول جرم و در آخر آن خشک و صاف شفاء الاسقام کرم و خشک در آخر دوم گفته **افعال** و خواص آن مسهل
 بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط و خسته و باز جلیل که مقوی فعل آنست ذالع بلغم غلیظ و از ج بتوقیف و دفع از
 معی بدن و منقبی دماغ و معد و در هم از بلاغم و مفتوح سد آن و جهت نالغ و امراض عصبانی و سردی جاد و مشارکت و رطوبات

عرق النساء و عرق بادام و تخم کنان جهت سرفه مزمن و درد همیشه و با پوست قلیله کاپلی و امثال آن جهت مالتس و
و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائین خام آنرا بپاشا منند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس
یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند ولیکن هزار آن است که چون در مطبوخ و با سفوف استعمال نمایند مبالغه در
کوبیدن و نرم پختن آن نمایند تا بحمل معد و امعاء چسبد و در معاجین مبالغه نمایند و چون بطریق سفوف باز نجیب
و شکر بخورند باید که با آب کرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن باز نجیب و نبات که بطور قهوه
و نجیب پخته کرم کرم اندک اندک بپاشا منند جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس با درد رطب نافع مضر اما و مجفف اعضا
و معنی و مرکب محرر المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصالح آن خراشیدن پوست سیاه آن و بر روغن بادام و یا بسته چرب
کردن و با کثیر استعمال نمودن اما باید که بحال اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آن
است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آن است که ذرا ریح با کینه آن میباشد مقلد از شربت از جرم آن تا سه درهم
و در مطبوخ تا پنجم و هم بدل آن بوزن آن پوست ریشه توت و در بعضی امزجه غار بقون است و طریقه تدبیر جوارش
و حبوب و در راء التریب و رب التریب و سفوفات و اشریه و معاجین آن در رز بادین ذکر یافت

* ترمس * بضم تاء و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارمی با قلابی مصری نامند * ماهیت آن تخمی است
از بلاد کرچکنر سفید مائل بزرندی و قد ویز و مفرط و وسط آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و در می میباشد
بستانی آن بزرگ تر و ببری آن ریزه تر و زرد تر و تلخ تر و ثقیل الراحه و بهترین آن دیر تغذیه سفید بالید و بستانی آنست
و درند اوی بوی بسیار تلخ آن * طبیعت بستانی آن در آخر اول کرم و در دوم خشک و ببری آن درد و کرم و در آخر
آن خشک * انفعال و خواص آن مفتوح سد کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مکربول و حیض و مسقط جنبین و زائل
کننده کلف و برص و بهی آشامیدن طبع آن و لعوق پخته سرشته آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان
و حسب القرع واد را ربول و حیض و با سد اب و ذلقل جهت اد زار حیض را اخراج جنبین و تحلیل اورام طحال و تفتیح
سد کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیان جهت اخراج دیدان و بر برص و بهی و برش و جمیع آثار جلدیه و سعه و بشور
و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جکرو غیر آن و جذب سم هوام و اگله و نار فارسی و بدستور با سرکه و با عمل
و سرکه با هم جهت تسکین و جمع عرق النساء و تحلیل خنازیر و تلخ نار فارسی و درم سبز و با ما زربون جهت جرب مواشی و نه چید
پخته آن با سرکه و عمل جهت عرق النساء و جمع و رک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده
و بهی بلغمی و ارجاع مفاصل بارده خصوصاً که با آب دریا و با ماء انر ماد سرشته باشند و با سرکه تنها جهت ارجاع مفاصل
خار و ضماد آرد آن با آرد جو آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین ارجاع جاده و بتهائی بزرگ جهت عرق
النساء و برش جهت تنقیه آن و نیکوتری رنگ رخسار و حمرت آن و بردن آثار ضربه خصوصاً با آب باران و چون آرد آنرا
با بزرگکنان و اندکی فلفله و یا سرشته بر باره کافدی مالیده ضماد نمایند جهت صرفع ثآلیل و بروز مفعله و شقاق آن و بواسیر و با مو
جهت عرق النساء و ضماد طبع آن بر غا غرایب و آن در می است که اولا حس از عضو بر طرف میشود پس متورم میگردد
و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیه اجشا و آشامیدن مقلد از یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان آن
جهت کشش کینه آنها و یا شیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بردن راهای خانه و حیره باعث قتل پشه و مانع

تواند آنست درختن آن بر روی وسعه یعنی بوزر طبع هر درخت و در آنجا آن نافع و خوردن
 تلخ آن ناشناخته روزی در هم جهت تقریب درج با صواب منع معودا بخره و صداغ مزمن و اما آن از بزرگ آب در چشم
 و با عمل جهت ضعیف اندک و در آن زمان را میخانه و تقویت میوز و معافه و رفع حصاة نافع و چون با هیچ نباتی که آنرا خاما لا و ن
 امور تانند طبع نبات آن جرب حیوانات را بشویند مخصوصا غنم زائل گرداند و آغامیدن آب طبع نبات آن جهت
 ادرار بول مفید و گفته اند که اگر خاصیت مجرب تر من آن است که چون مقدار از یک مشت از اجزای آن کوفته پوست آنرا در
 کرده در ظرف مس پی تلخی با شیر تازه و در شید آن مقدار که از روی آن بگذرد با تش ملائم طبع دهند تا تمام شیر را جذب
 نماید پس بوزن آن روغن کاروان ریخته و طبع نماید تا آنکه غلیظ و سبز شد انعقاد دهند و کرما کریم بر یا رچه کر باسی
 بنامند اگر بر کج زبان ضاقت نماید اجهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر روی کین و تهی که اجهال بلفم خام
 و چون اراده قطع آن نماید آن با رچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این اثر او را طلب مکتومه است و جهت
 اطفال و بزرگان که نتوانند در ایام سهل بیاغما کنند نیکو است و حمل آورد سرشته آن با عمل و هر یکی جهت ادرار طبع
 و اخراج جنین و تحلیل ریاخ و رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن تویترا است از شیرین آن و بر شیرین آن غذا اقبه غالب و
 قلیل و بطی الهضم و اکثر آن با صفت زردی و خسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن باد فغان در سر که و بر روی و خوردن آن با شک
 و معتر و شیرینی و آشامیدن نماید گفته بالای آن مقدار شربت آن باد و به از خود در هم تا پنجم و هم و هر فردا تا هفت مقدار
 و دل آن در جلائی آن در وزن آن با غلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن در غده ترکی و در سایر افعال افستین است *

ترنجبین * بهنج تا و راء مهمله و سکون نون و نفع جسم و کسر بلاء موحده و سکون بلاء و تشنه و تشنه و نون * ماهیت آن
 شیمی است که بر خار یک آنرا خاج و خار شتر مانند و رخا صاف و فاو راء الی و در بلاد کرخستان و هندان و قواح آن می
 نشیند و معتقد میکردند و اندک و بزمای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با بزرگ و
 غار و بسیار آنست زیرا که شاخهای آنرا برید و در جاد و هار ریخته میکانند تا آنچه ترنجبین را آنها انعقاد یافته جدا گردد پس
 از بزرگ و خار و خاک پاک کرده با غلات میبرند و آنچه چسبیده و آلوده بدست در آب شسته صاف نموده و میجو شاند
 تا غلا و معتقد گردد * طبیعت آن در اول کرم و تر و جالی تر از شکر و افعال و خواص آن طبع و مذهب صفرا
 یزق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیر خشک جهت سرفه و درد سینه و غشایان و تپهای خار و در تسکین عطاش و با ماء البین
 جهت اخراج اخلاط مخترقه و بلع و تپهای ماء الشعیر و دفع اخلاط حار و حاده و بار و روغن کره که در کوفی جهت عصر اول
 و مل او مت آن با شیر تازه و در شید جهت تحریک با که یک او قه آنرا با نیم رطل شیر که و میش بیا شامند و معجن بدن
 و آشامیدن ترنجبین با آب زرد جهت دفع ذرات شکم که با حسی خفیف باشد و در حیات حاد و جدی و حصیه و استعمال الک
 و بواسیر و بول الک استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حصیات جدی گفته که افضل آنست که
 تلین و طبیعت صاحب جدی را به تدریج نماید و اگر اجابت نکند زیاد نماید بر آن قدری شیر خشک و اخراج
 نماید از ترنجبین و صاحب خیره در غلبه خالص نوشته که ترنجبین را در تپهای کرم نال دهند زیرا که مستحیل بصفا میگرد
 و اگر ضرورت باشد با حموضات بدل دهند و با آب جدی و حصیه گفته که مضرت آن مر صاحب جدی و حصیه را مانند مضرت
 عمل است محرر المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و ما آب شفاء الاستقام در بحث

جلد می و حقیقه نوشته که آن مرد در راه راست جهت تحرک آن اخلاط از به را در میان کعبه آنها بقلب و کفین غلب
و همچنین شیر خشک و ریخت اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزاجات مد و شیر خشک مناسب است و لیکن
از ترکیب این احتوا نماید زیرا که در آن قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز یک ستور مضر
است و مضر بهر زمره و المزاج مصلح آن تمر مندی و عناب و ماء اللب و بطی النزول و مصلح آن آب آلود عناب مقدار
شریت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیر خشک است وید ستور آب جو با شکر سرخ و دواء التریجین و شراب آن
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت * ترخوانه * و ترینه * مردود در قرابادین مذکور شد که

فصل الثانی مع الشین المعجمه *

* تسمیز ج * بفتح تاء مثناة فوقانیة و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح زای معجمه و سکون جیم
معرب چشمه زج فارسی است و نیز به فارسی چشمک و چشم و عبری حبة السود او اهل حجاز بشمار دهند چاکسونا مند
* ماهیت آن * دانه است بقل ربهل دانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و این
میهن را نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بکمان مردم آنجا آن افضل است
از حجازی * طبیعت آن * در دوزخ کرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند * افعال و خواص آن * جالی و باندک
جلدات و نهایت قبض و تحلیل و مقوی بصره و جهت دماغه و غشای و اخراج قذی نافع و مد بر آن با زعفران و ما میران چینی
و شکر که مقوی تحلیل و زیاد کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با کلاب سائیده بطریق کحل تر تیب نموده
استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جند ام نافع و دستور رنگ بیر آن آنست که در جوف پیاز
یا خمر کف اشته در زیر آتش بخند پس بر آورده مقرر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر نسخ در و رات تسمیز جی و قطور
و کحل آن در قرابادین ذکر یافت *

فصل الثانی المثناة الفوقانیة مع الغاء *

* لغاح * بضم تای مثناة فوقانیة و فتح فاء مثناة و الف و خاء مهملة به فارسی سبب نامند * ماهیت آن * معروف است و
شیرین و ترش و مزه یعنی مخوش چاشنی از میما شد بهترین آن شامی پس اصفهانی بد رخت رسید شاداب بزرگ لطیف
آنست * طبیعت شیرین آن گرم و تر و در دوزخ سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای دخت آن سرد و خشک و برک و ثمر آن با قوت ترهائیت * افعال و خواص مجموع
آن * مفرح و دافع عارضات و ملوحت لایقه و مقوی دل و دماغ و جگر و کلا و شما و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده
و منع انصباب نضول بعل و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحالة بصفرائیکه در
معده باشد و بخند آن جهت سرفه ایسی و آب آن با شراب و آب کوشک جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه
مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قویتر از جرم آن و جهت تقویت قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس
سوداوی و دفع سوزم خصوص عقرب و دفع ویا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مرطوبی آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم
شیر مرطوب آن مشوی عطر در غصیر کرنته آن جهت ذوب غطاریا که اسهال دموی است و جهت صاحب سل و دیول یعنی لاغری
و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثر خوردن خصوص خام نارس و بیعی آن موزشهای مرکبه و نمیان
و مران ریا و تمهید سایر بدن و رجاء غصیل و اختلاج و مصلح آن در ارچینی و اغلیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی

در هضم و موافق معد و صغراوی و بخت آن در جهت افعال دموی و مصلح ادویه ضعیف و خشک گردد و در وقت آن با آب انار و ادویه مناسب جهت تقویت معد و افعال صغراوی و تسکین بی نافع و آنگاه آن مضر مینماید و موزون ذات الریه و ریح عروسی و مصلح آن کلنگه و در ارچینی و بیغی نمردن عمل و مزاج آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و بیغی صغراوی و افعال و در سایر افعال مافوق قشر آن است و گویند همه اسام آن هرگاه بخلط حار در معد باشد برسد آنرا دفع میکند و خام نارس می موزد آن مولد خلط خام و حمی و ضحاح آن در ابتدا ای اورام حار و نافع و رب سبب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در طوبیت و بیوسیت معتدل و جهت غلبه صغرا و علیان خردن و افعال صغرا و بیغی آن در دفع غم و اطمینان و در بیغی مضر افعال دموی و تشنگی و معد آر می خوردن آن مضر عصب و شراب و مر بای آن قریب النفع است بد آن و با حرارت کمی و جهت و موافق صغرا و بیغی آن در شیرین آن و سبب تلخ قابض و ترش و آغامیدن عصا و سبب رحیده و عصا و برک آن نیز بقدریک ارقیه ناده در دم و ملای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضحاح برک آن جهت دفع اورام حار و در ابتدا امید و شکر و آن با ادویه مناسب جهت دفع اخلاط متعفن و با ادویه مفرجه جهت تقویت موثر و مر بای آن یعنی کافور تل سبب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت با نافع که کل آن را باد و وزن آن شیر و کلنگه تل سرخ هرشته مانند کل سرخ مرتب نمایند و معد از شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محصور در المزاج خام و نارس آنرا تناول نمایند و مبرور المزاج حلوا آنرا هر چند خلوا آن مضر محصور و نرسیده و بیغی مزاج شیرین بعضی آن را چون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام قشر نخورند و همچنین بالای هر میوه تر و تازه بلکه امراق اسفید با جات و مستحبات بنوشند و تازه معد منحل و نکرد طعام نخورند و تنه آن هیچ یک را مناسب نیست و دردی است و جواریش و حلوا و خمیر و کل آن و رب و اشربه و عرق و مر بای آن در قرا بادین ذکر باد

فصل الثانی فی المضافات لفوقانیة مع الهمیم

تمر * یعنی نارس کردن میوه و راه مهله بفارسی خرما و بیهندی که چوب و چهار اقامت * ما هیست ان معروف است و نر ماده میباشد نر آن طلع و خوشه بر می آورد و ثمر می بندد بخلاف ماده آن و در خوشه های طلع هر دو نوع گردی میباشد که آنرا کشن مینامند و در ابتدا ای ظهور خامی کرد نر را بر ماده میزنند نر آن با نید و شیرین و شاد است و انجم آن کوچک میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدا ای تگون نا انتها و کل بلوغ و رسیدن کی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی موسوم اول را طلع و بیغی نیز گویند و زم را بلوغ و سوم را خلل و چهارم را بر و پنجم را تسبب و ششم را رطب و هفتم را تم و هر یک آن افشاء الله تعالی در اماکن خود مل کور و خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود چهارم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر و بهترین اصناف خرما چهارمی آن آزاد پس مشکوم پس خستاری است که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و نیم آن کوچک و شیرین و رسیدن آن در نیمه باشد * طبیعت آن در دم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر و دانسته اند * افعال و خواص آن که بر الغذاء و موزون خون متبیه و جهت قانع و تقویه و اعیان تقویت کرده لاغر شده و تسمین بدن و با مبرورین و امراض دارد و بلغمیه و در کسر و تلخین مفاصل و موافق سینه و شش و آغامیدن طبع آن با حلیه جهت تسبب بیغی و نفیست حصا و مجرب و با برنج جهت تسمین موزونین و شادانیدن آن در شیر تازه و در شیر و خمر ص یا اندک در ارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه و در شیر و در تقویت با و

بعد از آنکه اندک و لیکن بطریق الهضم و مسدود مضر و زین و ما حیوان بدان آن حار را و در آن بکمال خرماد را نه
حاصل نمیشود اهل آن بدان آن را کنار خوردن آن جا دژنی و مولد سودا و سده جگر و سهرز و معرق خون و معفن اخلاط
و مصلح و مورت و قلاع دهان و درد دندان و مصلح آن آب انار و سنگبیم و روغنهای و خشخاش و بادام مقشر خوردن
و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نمک کرم مخصوص که ساق در آن خیساییده باشد و بدستور مرغ غره با الابل و ساق
با سرکه و خائیدن طر خون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خنای است و مصلح سده آن
در مبرورین جوارشات مهله بعضی با لیمو در معرورین موجب امراض بسیار و در مبرورین باعث زوال امراض بارده
و رطوبت بله و خام آن نفاخ و بطریق الهضم و ثقیل و مسدود و قحیم آن کرم و خشک و صحیح آن است که مرکب القوی است
بایر و دت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبع آن جهت تفتیت حصاة و مائید آن جهت رفع اسهال
و بستن شکم بقوت و ذر و سوخته آن جهت قروح غبیه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احدی آب عین
و سهل و قروح آن وحدت بصر و سیاهی چشم نافع

* تمر هنرونی * بکسر هاء و سکون یاء مثلاً تحتانیه و ضم راه مهله و سکون و او و کسر نون و یاء نوع تمر کوچک با رنگ سرخ
رنگ با هسته باریک کوچک است

* تمر هندوی * بکسر بی صیارا و حمار و حوش و حور و او و هندوی انبلی نامند * ماهیت آن تمر درختی است مندی در
فلائی مانند با قلا الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صافی میگردد بخلاف با قلا و مغز آن پوست
دیگر سوای آن نکارد طول آن بقدر شیری و در نوع میباشد یکی سرخ تیره اندک چاشنیدار و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ
میباشد و در کجرات و نواح آن و اکبر آباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع و قورنک ارد
و دوم سرخ که رنگ مائل بتیرگی و این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و قحیم مرد و مائل بتند و پیر و اندک پهن و مغز
آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترمس بزرگتر و قحیم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر درخت آن عظیم و برگ آن ریزه
طولانی انبوه و بهترین آن رسیدن بی عذو صت اندک گهنة آنست یعنی شش هفت ماه تا یکسال از اخل ثمر آن گذشته باشد
نه گهنة ناسد شده آن ردستور است که ثمر رسیدن آن را مقشر نموده قدری از ایغهای آن را برآورده و جبهای بزرگ ساخته
اندک چرب نموده نگاه میدارند و الا آن را گرم میزنند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد * طبیعت ثمر مرد و
نوع آن در اول سرد و در گرم خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده * افعال و خواص آن لطیف تر
از اجاص و رطوبت آن زان کمتر و مقوی قلب و معدة مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غشیان و قی
صفراوی و ملین طبع و سهیل صفرا و اخلاط مختلعه و در حریمضات مسهلی سوای آن نیست و مطلق هیچان خون رجعت
خفقان حار و رتمهای حاره و غبیه و کرب و غشی و رفع عطش و تفریح و حکم و جرب و هیضه صفراوی و غره آن جهت خنای
و مضغه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده و تنفر طبیعت
و غشیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسید و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با
اندک نبات و یا شکر و یا آنچه خواهند از اشر به و غیره یا بشامند و اهل هند آشامیدن نفوع آنرا برای جدام نافع می
دانند و انار آن مورت سبج و سعال و مضر صد در سرفه و طحال و مولد سده و ناشسته خوردن آن مضر و در سوره و

مجامعت اتر تمام دارند چون پوست تمساح را بر دور قریه نگردانند و بر سفت دهلیز آن بپاویزند در آن قریه نگر که بپاویزد

فصل الثاني مع النون

* این * بضم تاء مفتوحة فوقه و کشید یون * ما هیت آن ماهی است بزرگ قریه چرب که در دریای مظم و دریای

شام بهم میرسد و آنرا بشکله طایف می نمایند و نسک عود میکنند * طبیعت آن حار باس * افعال و خواص آن خوردن

نمک سود آن جهت سم ها را بخندار و صماد آن جهت کزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از آن

منقحی معدی و مخرج بلغم غلیظ است

* تمباکو * هتم تا و سکون نون و فتح باء موحد و الف و ضم کاف و سکون را و بترکی تثن و بهندی بجره بهنگ نامند

* ما هیت آن حکیم میر محمد مرثی من در تفسیر او منین نوشته ظاهر اقسامی از ماهی زهرج جملی باشد که قلم و حسن نامند

چند در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت به ماهی مشابه آن است و قسم سوم قلموس را تعریف کرده اند که برک آن

مانند برک گرنب و از آن دراز تر و باندک رطوبت چسبند و شاق آن زیاد و بر ذره می ریزد و باندک زغب و تخم آن ریزد

هر خ مائل بسیاری و در غلافی و موئی دیگر آنکه در زمان بقراط جهت رفع و پاکیزگی و مقرر کرده آورده و در خندقی اطراف

شیر مود کنند و دود آن باعث گردیدن که اخلاص را و با اثر فکر در آن گیاه قسبی از قلموس بود و این اثر را تمباکو می نامند و در

هر بلد یکله تمباکو شیوع یافته و بابتد ریح کم شد و بالفعل نایاب است و الله اعلم بحقیقه الخال بعد آنکه آن از ادویه جدیدی

و در بید بسطه صند مال است که بهم رسیده و در وصل و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و رفور آن در ایران و

توران و هندوستان گوانند و رنگش که کرمی از تصا رطاست بود و که از ارض جدید بدست آورده و تخم و برک آن را

بست ایران و هندوستان برده و از آنجا بجا های دیگر منتشر گشته و نحو یک شایند بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نداشته که

آن را استعمال نه نماید بخوراه بعنوان کشیدن بغلیان و خوراه بخور در جرم آن و خوراه بسقوط نمودن سغوف جرم آن

و یا ماع خوراه در آن بلد و قریه بهم رسد و یا از جا های دیگر آورند و بقیعت اعلی بخورند و گویند بدو شیوع آن در ایران

و عمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان از اذخرا کبریا د شاه و را وائل جهان کبریا د شاه بوده و آن انواع و اقسام

می باشد و بهترین آن برکهای بزرگ ضخیم چسبند و تند بوی زرد مائل بسرخ است که خالهای سرخ مائل بتیرگی بر آن

افتاده باشد که چون نرم نموده با آب بسزدند شیر و در چسبند و یا شد خوراه کار مونی و خوراه کار زرینی و یا طوئی و یا طبعی

و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خوراه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خوانی بنار سی و قسم اعلی سورتی برای

کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تشمیر آن یا قند سیاه که بهندی کرده بضم کاف فارسی و سکون راء هندی چهار نقطه

و یا مانند که اهل هند و کهن و نیکاله مستعمل دارند که برک تمباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر با هم خوب

گویند و سوسه در ظرفی کوبده چند روز میگذارد تا تخمیر یابد و آن را اگر اگرمی نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی

تخمین و تشمیر چند روز در زمین و یا سر کین اسب دهن می نمایند پس بر آورده و در سر غلیان کرده آتش بر آن کشته

میکنند یا صمغ الحامض و یا سلفه می نامند و صاحبان امتیاز تا به که تا به که کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بیکروی آن

بغل یک توله از آن که کراکونا مثل چسبانیل و در سر غلیان میکنند و آن که روی خالی آن بالا باشد بر آن اخگر کشته

همگشتن و بعضی برای خوشبوی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اکری هم نرسد

و نیز جدا آن جهت میلان خاص و طول و باطن رحم و جمیع ملل آن که از رطوبت باطن باطن مضرش منسلح آن کثیر است و وسیع
تزو جاد و زیاده در رطوبت دین ذکر یافت *

* **تنگار** * بفتح تاء مثناة فوقانیة و لون و کثافت و الف و راء مهمله بهندی میا که نامند * ماهیت آن گفته اند در قسم
میباشد معدنی و آن نوعی از برق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه به یخ و آنرا یورده زیدی و بشیر از خشک نامند و
قسمی شبیه به برف و آن زید البورق است و بشیر از ی برنگ کوبند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع
است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از تنگ و قلی یا الحریة و سه برابر فرد و بوره ارمنی است که مجموع راد و
شیرکا و ریالو میشد بقدر آنکه بیوشاند آنرا همچو شاندک تا منعقد گردد و در آن تاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از
بول غلمان نزدیکه بلوغ است که در ظرف مس جمع میکنند و از دسته مس در آفتاب و جای نمناک مدت ها میسازند
تا منعقد و صلب گردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی است و در رنگه از کوهستان شمالی آن مانند نیل و بهر این و نواح
آنها بسیار میآورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر با شک چیزی کمی خواهد بود * طبیعت اقسام آن در آخر سوم کرم و خشک
و از سوم است * افعال و خواص آن داخل کردن آن در طلا در حین کد از با صفت نرمی و زرد کد اختن آنست و لطیف
و محلول و جالی و مسقط بر اجزای بدن کرمش فاسد جز احاطت و در دندان و تالک آن و قتل کرم آن مفید گفته اند
و لیکن به تجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شد که متاع کل دندان است و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز
متوالی ساقطه برین دندان بمالند و از خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و تلین آهن میکند و آهن را چون یکبار در آب
تنگار معدنی تطفیه کنند و باز یکسری کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مغناطیس جذب آهن نمائید و برق
میان تنگار معدنی و مصنوعی آن است که تنگار مصنوعی را چون در آهن اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی *
* **تلین** * بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیة و نون بغازی از دها نامند * ماهیت آن حیوانی است بری
و بحری میباشد بری آن از دهن میگذرد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و هر دو نوع آن دست و پا و چنگال
میدارد و کوبند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر شوال دسته موی چون کاکل و چون کسی را بکزد میکشد
آن را بنزف الدم * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک و سم قتال * افعال و خواص آن ضاد خاکستر سوخته آن
با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون کوشش تازه آنرا بر موضع کزیده آن به بندند جذب محبت و رفع اذیت
آن میکند و معالجه کزیده آن معالجه قروح خبیثه است * فصل **مل التاء مع الواو** *

* **توابل** * بفتح اول و راء و کسر باء موحده و لام * ماهیت آن اهم اصطلاحی ادویه یا پسه است که در اطعمه
داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساج منک و فلفل و هیل و قونقل و دارچینی و امثال اینها *

* **توبال** * بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف و لام معروف از تقال فارسی است پیونانی اما طیاطس نامند
* ماهیت آن ریزهای است که از مس و آهن تغثه در حین کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی و الوه چون مسی را دیک
چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مائل به سیاهی و سخی و براق رقیق است که قبری نامند که
چون سرکه بر آن بپاشند رنگ بکیرد و رنگ را زان بهم میرسد و بعمل میآورند و سفید رقیق آن ضعیف القوه * طبیعت
آن کرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن ملطف و جالی و از احساس محرق لطیف تر و معفن اخلاط و جهت منع

تروح طبیعت از انتفاخ و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و جمل و بیاض و بریدن گوشت زائده صلب جراحت چون
از آن مرهم سازند و جهت جرب و خشک نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال عسل لطیف و با آرد آبلیم و با
صمغ عربی که حسب بسته جهت رفع اشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آن که معق و مسهل قوی بلغم است
و جهت استعمال ماء اصغر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که منقل از شربت آن است با ماء القراطین که ماء العسل است جهت
اسهال کمزور مایه و جبن و تخریک که عبارت از آزار شکم و درم و بزریکی آنست مفید و زیاده آن باعث صمغ و قرحه امعا
است و ناشناختن باید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آن را در امراض عین جهت آنکه بسبب رطوبت و آب مغسول آن
بناهی لطافت و خلط میباشد و در و رایت و شیانفات و مزاجی مستعمل است و اهل هند توایل را در غنولات که مسی
فامند استعمال میکنند چنانچه در قرابادین در حرف المصم در معنی ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک * افعال
و خواص آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و ضرب و ضعف معده و یاه و در ملایم تر منافع و خواص قریب بتوایل لطاس است و
چون در لته بسته در جای نمناک حضور حیات تحت خفاها یک هفته بگذارد و آن را غفران میشود و آن جهت بریدن جرب عین و جلا
بحمره آن و باربع آن نوزاد در جهت رفع بیاض و سبل آلوده و با سرکه و عسل جهت تجلیل از زام نافع و در زعفران الجدید
سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توایل الناس دره قد مة کتاب ذکر یافت

* ثبوت * بضم تار سکون و او تاء مثناة فوق تاء و تاء مثناة نیز آمده * ماهیت آن نمرود رختی است معروف شیرین و
ترش میباشد شیرین آنرا طبی و ترش آنرا شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالید و شاذاب آنست * طبیعت شیرین
آن گرم در آخر اول و در در آخر دوم و بسیار شیرین آن تادوم گرم با قوت قابض و بارده * افعال و خواص آن مولد
خون صالح و مرطب دماغ و مفتوح سد و مصلح جگر و فساد سیر و مسمن بدن و مبهف و مقوی بجهت کرده و مد و بول و ملین طبع
و جهت آبله و حصه نافع و در انضاج شیمیه با نجیر و سریع الامتخالة بخلط خا ضرر و شمع الرئيس و صاحب شفاء الاسقام مفید
خون گفته اند و مصلح و مطاع بعد جهت آنکه مفید حال معده است مصلح آن سکنجبین خامض در معده و درین و کسی که
آنرا بر زردی حسی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم هر دو در اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که
قائم مقام ساق است * افعال و خواص آن ملطف و مفتوح و مسکن حلات خون و قاع صفرا و رادع و مختل اورام گرم
حلق و خنجره و مانع رختن مواد متار و تعلق زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و منه اشتها و غرغره
و آب آن و یک ستور بارب آن جهت تروح خبیثه دهان و قلاع و بیثور و رذع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن
آنزموه خصوصا با معینات آن مانند آب برک کشیز تازه و آب برک کاسنی و شب یمانی و ماژ و مسک و مرو و زعفران و
نسرة الطرنا و ایوسا و کنک و هر یک بقدر حاجت از رذع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و
دو منطرا و یا وسایر مواد متجلیه بمری معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مغر سینه و ریش و عصب
مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب و شراب
آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیه توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبع یافته باشد جهت
اخراج حسب القرع خصوصا که برک شفتا لواضاخه کرده باشند و یک ستور طبع نیم کوفته آن در یک ریال آب که برنج
و عسل و یا شکر و عسل و یا آنکه لچیر و آن پخته باشند جهت خالق التور و سائر سموم و بواسم و جنون و درد کمر و پشت

که از خلط خام باشد بغایت نافع و طبع برک آن نیز همین اثر دارد و هر قدر آن جهت دانه و خلط از ریه و تنور رسد آن
 و مضمون هفت درهم ریشه های آن با سه اوقیه انجیر که در بود مثقال آب طبع یافته و نصف ریه به باشد معسل بوی مرده است
 شراب و مضمون رسد او بطول آن جهت درد دندان و تحلیل و ریه های از برک نافع و از صمغ قوت نیز همین اثر می آید و
 چون آب ریشه نوت را که از شکستن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برک تاک و الجیر میاه بقدر یک اوقیه با قدری آب
 باران در یک کرده و اطراف سرپوش آنرا انجیر گرفته بجوشانند تا بسدس رطل و موی را بدل آن بشویند خضاب قوی و مجرب
 است و همچنین طبع برک خامض آن با برک تاک و الجیر میاه الفم مضمون برک خامض آن جهت ورم و تنور و غرغره
 یا آن جهت ورم خلق و خنای و ذیجه و بد متور و طبع برک آن و بطبع پودت درخت و برک آن جهت درد دندان نافع
 و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبع برک آن مرخی دندان الا ورام و القروح ضمد آن با سرکه در حمام جهت
 شری مزمن و قروح خبیثه میخفد و بد متور عصاره آن و طلا با برک آن با روغن زیتون جهت قروح و صمغ آن آتش و ضمد آن
 برک آن به تنهایی سائیده جهت تنور و قروح اکثر اعضا و جرب و رطب و یابس نافع و قوت نارس بسیار قابض و ضمد آن
 با سرکه جهت زرع شقاق و شری و به تنهایی نیز جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان سر و پا اثر و آزموده است الحوم آشا مین
 عصاره برک آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت کز یلس رتلا و هوام و پوست درخت نوت شامی تریاق شوکران است چون
 در آب جوش داده بپاشانند و باید که بالای نوت طعام ترش تنار ل نماید خصوصاً بر شامی آن *

توتیا * بضم تاء و کسرة ثاء مثقاله فو قالد و فتح باء مثقاله تحتانیه و الف معرب از ددی یا فارسی است بیونانی
 ثنولس نامند * ماهیت آن صاحب تحفه المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی
 و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست پیغمبر شتر مرغ که بر وجهی مثل امک ظاهر باشد و بهترین
 اقسام است رد یگری زرد رد یگری که در شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور ریتوئی نامند و توتیای دیگر که در هایت
 حد است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره فاعل کوراست و امین الدوله نوشته که توتیای بحری
 نیز میباشد و آن سنگهای سفید مستل بر شبیه بستک ریزه است اما در قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مضمون از
 دود قلعی و اسرب و شیم که بفارغی شبه و روی توتیا و بهمتی جست نامند باشد و سیوم را از مس بعمل میآورند و موف
 گویند آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مضمون نمیشد اما گمانی که انابی و سفالک و میزابی یعنی شبیه بناورد آن که
 بهمتی که بریه و سنگ بصری نیز نامند و ددی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت کاختن آن بعمل میآورند
 بدین طریق که کوره آن را دوطبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاغ میکنند و از خاک چسبند که در
 عراق آنرا خاک رست مینامند قلمها و شمشه های بلند بمقدار شیری که دوسر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب
 تمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره چپ و راست و چلیپا خور ایاتیل همی چینند تا اینکه در حین کال از
 سرب دود آن بر آنها به پیچ و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی معتدل شد و یا فتنل که دود بسیاری بر آید پیچید
 و منعقد شد است آنها را بر میآورند و میشکنند و دودهای منعقد مانند انقبوه و سفالک و از آنها جلا میدهند و آن توتیا
 کرمانی است و باز بدستور قلمها و شمشه های تازه در آن کوره میچینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنید که کوره را مانند
 تنوری در تنک و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میکنند و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخهای ای نصب

کردن آن قلمه را در قلمه ها می کشد از آن پس قلمه ها را در قلمه ها می کشد و در آنجا نصب میکنند و بعد مدتی که در آنجا بماند
بر آنها منعقد گردید آنها را از بر می آورند و بجای آنها قلمه های دیگر نصب میکنند و همچون از قلمه ها به یکدیگر پیوسته
و روی توکیا شش شکاف که در بدن منور بعمل می آورند و بهترین آن بارچها و انبوه های صلب می خاک آمیخته آنست و مستعمل
فرم مائیل و مفسول آن است زیرا که استعمال غیر مفسول آن جائز نیست و توتیای اخضر که توتیای مندی است از من
بازاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر محتعل نوع گرمایی است که
ذکر یافت و آنچه مشهور بصوری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان
ببصره می برند و از آنجا بجای می آورند و در میانک من * طبیعت آن * جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنین
سرد و خشک در دوم گفته و مفسول آن بارد و محیف می لدع و با قوت تغریه و اما اخضر مندی آن خار خاد یا بس در چهارم اکال
مستعمل است در غایت تجفیف * افعال و خواص گرمائی آن از اکبر ادویه عین است و مقوی روح با صره و حافظ صحت
چشم و مانع از خوردن مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متفرج و سایر اعضا و اندام
قروح و جروح واکله و رفع بد بوئی زیر بغل و کتخالا و ذرور و طلاء و مرصا و بار و عن کل جهت التیام جراحات عصب و
اشب و طوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرابا و ضمادا و شفا آن
جهت حرقة البرد و قروح مجاری آن و حصول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد مصلح آن غسل مقدس است آن تانیم
مثقال بد آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مفسول و گوشت مر قشیش را قلیه یا است و طریق تشویه آن آنست
که آنرا با آب مائیل و قرص می سازند و بر آتش نرم بر روی سفالی بکندارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای
اخضر مندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشهور با استعمال آن جائز نیست محرق و غیر محرق آن در بعض امراض
همین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح و در مرام و اطیبه و اصله مستعمل و اهل مندی گویند چون زهر خورده و قدری
از آن بیاغند و قی شده بد آورد و از عا یله آن نجات یابد و مقدس اقلیل محرق آن با آب بهنکه که گیاه مندی است و در حرف
الباد ذکر یافت طلاء جهت تجفیف جرب و طب و قو با تحلیل او را م خبیثه مانند جل ام و قروح آن رجعت نامرور و غیرها بطور
نافع و چون مقدس او را با سه مثقال آنرا با سه مثقال سز مه نرم موده با پنج آنرا آب مزوج نمود و در زرقه پر کرده و در تحلیل
تزیق نمایند در شبان روزی سه چهار دفع جهت قرحه مجاری بول که بهند سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز
می ماند و فاسد نمی گردد و میتوان استعمال نمود و بد ستور یک درهم آن با دود و هم مردار سنگ با هم فرم سوده با نیم آنرا
صفت مزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زرقه نسوده استعمال نمایند جهت مرض
من کور نافع و دستور غسل و پروردن گرمائی آن با آب غوره و شیائات آن و حبوب و مرهم توتیای مندی در قو یا دین
ذکر یافت و طریق احراق توتیای مندی آن ذرورات توتیای گرمائی است که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش
کندارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آنرا بر آتش کندارند و بکندارند تا بجوش آید و از جوش به نشیند مانند
زاج پس برداشته مائیل استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غشیان و قی و التهاب و وجع
معده و معارضه سوزش بول و دراز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانیدن
امراق د سبه و شیر تازه و شیره مکرر پس بالعینه و روغن بادام و آب کوشیده جرب تغذیه فرمودن *

* **تورگی** * بهم تارگون و او رفتح دانی و کثر و اعمه ملتون رسکون با اسم فارقی است و زانی ارد و من زانی در را خلع
و بزرا اله و تقصیده و با صفا الهی قل و من و بکر مانی مار درخت و بنیریزی درینه نامند * **ماهیت** آن تخم نباتی است برکن
آن در ازوبی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از من س کوچکتر
و اندک بیهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آن را صفهان قل و من کلکون نامند و سفید آن از سرخ زرد
اندک بزرگتر و بیهن تر و غیر خبه است و خبه را با صفا مانی خا کشی گویند * **طبیعت** آن در درم گرم و در اول تر و بعضی
خشک گفته اند * **افعال** و خواص آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشبهی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت
احشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشوه و دفع مواد سودا زله و تصفیه صوت و سعال دموی و بیسمی و مطبوخ
آن در سر که جهت تسهیل اعضاء رنگ رخساره و ضماد گویند و آن با جهت تحلیل هر طایفه باطنی را برده و رورهای صلب
و آفتال آن با عمل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لغو آن با عمل جهت تفتیح خلطهای ازج سینه و شش
و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است مگر گاه ازاده اکل آن نمایند باید که
در آب بنفشه اندین و پس بجوشانند و در صورتی که در خمیر بیکرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفی اخلاط
ملیظه لرجه در سینه و شش و تحلیل اوزام صلیقه عصب کوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادریه و قتاله و مقدر و شربت آن
در رفع سموم از سه درم تا پنج درم و در سایر افعال از درم تا سه درم و بدل آن بیهن هر رخ است و گیاه آن تابش
و در غایت دفع احم و در راه التودرین در قرابادین ذکر یافت

* **تورگی** * بهم تاء مثلاً فوقانیه رسکون و او رفتح راء مهمله و کسر معز و سکون یا * **ماهیت** آن ثمر گیاه مندی است
بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کندن و بختنه در دیواره و قورمه و یا بدین کوشش ساده باروغن و بیان
بریان کرده با نان یا با چلا و مخورند لذت میشود و آن سه قسم می شود یکی که را و دیگری که با رسوم یا لیل و بزرگ و قسم
اول جنکلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و در قسم دیگر بستانی و بخار و اکثر شیرین و سرد و قسم مستعمل اند
* **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و با لزج است * **افعال** و خواص آن اهل منک برک و شاخ قسم اول آن
و امنضج ماده بلغم خام و دفع آن و دفع اماس اعضاء و زردی بدن و استسقا و سپهر و زج نام و براسیر و فساد بلغم و صغیر
و شر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دفع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم
دوم آن تب لریزه و بلغم لزج در بدن احد است نماید و قسم سوم را ملین و دفع فساد صغیر گفته اند
* **فصل** **التاء مع الهاء** *

* **تلهکار** * بفتح تا و خفاء هاء و کاف و الف و راء مهمله اهم دوائی مندی است و در بنکاله کثیر الوجود * **ماهیت** آن درختی
است تا بیک قامت و زیاده بران و شاخهای آن پراکنده و برانها گرهها و بر هر گره یک شاخ باریک و برانها برکهای کوچک
بیهن و بی تشریف از بوک معتبر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک غلوصتی و کل آن کوچک با ساقی باریک بلند
سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برکهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک
سفید رنگ * **طبیعت** آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی * **افعال** و خواص آن خوردن دوسه
درم از بوک آن با اندک زنجبیل تازه که بیهن است و درک نامند درم سا ئیله حبه بسته جهت دفع تب بلغمی و اوجاع

بگویند جهت اوجاع اعضا را بترجیح آنها نامند

فصل الثانی فی التواء مع الیاء المشافاة الثمانيه *

۱. **تیمین** * یکس تا سگون باد منزه کجانبه و نون بغار سی انجیر نامند * ماهیت آن بری وستانی و کوهی میباشد و مرکب
از مواد در سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بیهندی کواری نامند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی
خواهد آمد و درخت انجیر متوسط و بزرگی بزرگ چکی و برک آن عریض و شاخهای آن شیردار و برک آنرا چون بشکنند
از بیخ آن نیز شیر بر می آید و درخت آن کل نکرد و شرمی بند و بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برک
استانی از برک بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن در روی تنگها منبسط میباشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر ازستانی و انجیر
شاهی سیاه و سیاه از برک عیشود و بهترین انجیر شیرین شاد آب آنها است خوراکی سفید باشد و خوراکی سیاه و سفید آن جهت
اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسیب است و انجیرها که پیش از برک و با برک برآمده باشد نشاید خوردن و اجتناب
از خوردن آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نسک ساعتی بگذارند پس برآوردند بشانند انجیر
از آن شیرین میگردد * طبیعت آن در اول کرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز کرم گفته اند و بری آن کرم تر ازستانی
و در طوبت کمتر * افعال و خواص نازله آن ملطف و محلل و جالبی قوی و صرع و قحط را نافع و کثیر العسل و تراوی میوهها
و سریع الانحلل از و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برزخ و کاسر قوت غصبي و مرطوب دل و معده بدن
خصوصا چون چهل صباح باقی روی انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ریزش و سرکه و در سینه و خشونت قصه ریه و تقویت
کبد و دفع مله و ورم و خال و بواسیر و زوال کرده و عسر البول و تقطیر آن واضح و آرام و دما میل و با بادام در بسته جهت
اصلاح بدن قوی ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز کردن کان جهت امان از موم و قتال و با بادام در بسته جهت
تریاکی و با مغز قوطم و یکد انگ و نیم پوره ارمني مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غده را کشاده نماید و بدن
را نرمه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیمین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکرر و آید
مکنجهین یا لای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم کرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیفتر از نازله آن و معطش
و تقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لایه اکثر آن موال شیش است و جهت نالیج و امراض رطبه و بریدن و رجوع
ظهور و تقطیر البول نافع و منعظ است بسبب کرم کردن آن کرد را امراض الیراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع
و تقویت دماغ و در در خشک آن محیف قروح سره الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش
اعین اکتعال و قطور لبن آن با عسل جهت عشا و رطب و ابندی نزل آب و غلظ طبعات و آب برک آن جهت جرب
و خشونت اجنان الغم و الصد و غرغره با آب طبع آن جهت رفع ادرام عضله لسان و تصبیر ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با
علیه و عمل که طبع نمایند تا مانند لعوقی گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زرقای خشک جهت تصفیه قنول سینه و سرکه کهنه
و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغده با سداب و انیسون جهت رفع ریح و سدد و خال و با مغز کردن کان جهت معتاد بدن بقوت
صاحبان بیوست طبع و با قوطم مثل انگ انگ و نیم قطورین جهت اطلاق نمودن بطن و در ستور شراب آن و حلقه با آب
طبوخ آن جهت مقص و چون انجیر را در سرکه انگوری تند نه روز بنجسازند و هر روز پنج عد آنرا باقی روی سر کنند آن
نوشند و بعضی را گویند که بنهایی در با با حق و سکنجهین و بیخ کبرضا نمایند جهت تعلیل ورم طحال و مجرب و منحل

خام آن نیز همین آرد و چون الجیر را با مساوی آن مغز کردگان کوبیده و در زیر بیهمت و تقال آنرا بجوید با خاصیه
محرک با و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت کزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و ثواب آن جهت
سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیه کرده و مثاله و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضما د بخته کوبیده آن بتهائی و با آرد
کنند و با جو و با آب و نظر و نیا بپوره جهت تحلیل اورام بنا گوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثایل و تعد
عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهی و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفصل و نفوس و با خمیر یا بخته و با خمیر
معا به جهت انضاج و ما میل و با زاج جهت قروح ساقی و با بوره ارمی جهت بهق و امثال آن و با پوست انا جهت
داخل و مطبوخ آن با شراب که افستین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حین که عظم معده و اورام و رواج
آنست نافع و تکمیل بخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن دندان بعمیل و مقوی
لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوب و نظار یا راهال خون و با موم و روغن زیت
جهت شفاقی که از سر ما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ کرم کرده جهت امراض مقبله و بخته آن با آب
مطبوخ سد اب جهت مقص و حمل سرشته آن با غسل یا پارچه پشمی جهت تنقیه قروح و جروح و رحم و رطوبات قاسیه
و قطع نزف الدم آن و الجیر نارس بسر دی مائل و لبن آن زیاده و با حلاصه خصوصاً بری و کوهی آن محال و جاذب و با
قر با قیت و ضما د بخته آن جهت خنازیر و تعقل عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با غسل جهت کزیدن سگ دیوانه و
و با کرمه جهت کزیدن این عرس و ملای آن با برک خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته و بزرگ شده و چون یکدانه
الجیر خام را با کوششی که بسیار سخت باشد مانند گوشت کاه و امثال آن بپزند بزودی مهر آرد اند چون در دیک هر سه
اند از آن نیز کوشتهای آنرا بزودی مهر آرد اند و شاخهای تازه آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جان
و مفرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصاً شیر بری آن و مانند آنکه منجمد کنند و هر ذائب و رقیق کنند و هر منجمد است و اکتال
آن جهت نزول آب و ستون آن بدستور و چون به پنبه آوده در زیر دندان مویخ و راخ دندان کرم خورده
کند از آن باعث تسکین درد آن است و آشامیدن آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زائیل کننده صلابت رحم یا خطر و
ضما د آن با پیله جهت قلع ثایل و با حبابه جهت نفوس و با آرد جو جالی جرب متقروح و غیر متقروح و قویا و کلف و بهق
و ملای آن جهت کزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمل آن با زردی
تخم مرغ و کثیرا جهت منع تقروح آن و برای تنقیه رحم و اذکار طشت و اخراج جنین نافع و عصاره شاخهای بری آن در
هنگام رستن برک قائم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدن و حرکت دادن ماء الجنین را بچوب انجیر که پوست آنرا
تازه جلد کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضما د برک تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت
تقشر جلد و طمیع آن جهت تقویت استخوان کوفت یافته و ملای آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع کزیده
سک آرد کند مپاشند و برک انجیر تازه را کرم کرده بپزند و رجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام یابد
و عصاره برک تازه آن بسیار گرم و مفرح جلد و مفتح افواه عروق مقبله و جهت قلع ثایل و خیلان و سهال نمودن شکم
واقع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آنرا فی الجملة نفعی در صرع و جنون و رموس است و ثمر آن قویتر و انجیر و مهر جگر
و معدله ضعیف است خصوصاً تر آن و مضر است و رتلا و آن و مصالح خشک آن کردگان و مضر و انیسون و مصالح

لر آن سنگ چوب و درخت ترنج و ریزه من و بدل آن در ادویه شش مغر جلفوزه مقدر از شربت آن ناهی مثقال دان
تازه آن تا یک رطل است و از غریبه و لغوی و ماء التین و محلول و مطبوخ تین در قرابادین ذکر یافت

* **لیواج** * بکمر اول و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح و اورالف و جیم * ما هیئت آن کویند پوست درختی است شبیه به پوست
درخت چنار و کویند پوست درخت لسان العصاره بلا خطا است و ظاهر اطالیسفر باشد و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر
است بلکه پوست درخت لسان العصاره است که بهندی درخت آنرا کریمه بسم کاف و سکون را هم صله و فتح یا مثناة تحتانیه و ما
نامند و پوست آنرا کریمه کاچها و چها بلغم مندی بمعنی پوست درخت است و بلغمی دیگر کالاکوره کویند طبیعت آن
در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و قابض و بسیار تلخ * **افعال** و خواص آن جهت
درد مرود درد آن و تقویت لثه و نزله و طوبی و عاف و بخور آن جهت بواسیر خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه
و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات و میلان رحم و حیض و عمواد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون
آن جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله و طوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و رفع و با و طاعون
حبیب الاثر نیم مثقال آن با یک مثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن و اسهال الدم مجرب و سفوف آن بادوغ
ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حبس الاسهال مزمن یار د بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و کویند جهت
بواسیر خونی استعمال آن نافع است بدین طریق که هفت مثقال آن را نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب
کرده و حسب سازند و پنج روز متوالی آن حبها را میل نمایند و ز اول یک مثقال روز دوم یک مثقال و یکد آنک روز سوم
یک مثقال و در آنک و همچنین هر روز یکد آنک بپذیرایند که تا پنج روز تمام خورده شود و غدا روزی یک مرتبه بوقت ظهر
چلا و باز روزه تخم مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکه نازده کا و با چلا و بخورند و جهت عاف اندکی سوده و در بینی نفوخ نمایند
و قدری سوده با کلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضامان نمایند و جهت نفس اندک یک مثقال آنرا با مثل آن لویه التیس میل
نمایند و جهت منع سیلان خون جراحات نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال د موی نیم مثقال آنرا با شیرۀ تخم
خرقه مقشر بریان کرده و بپاشانند و فرز جد آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مدید مضوسخل و محرورین و معطش و مورث
التهاب احشایا بر آنکه گرم دانسته اند مطلع آن کثیرا و ربوب فواکه و زرد طونا و روغن بادام شیرین مقدر از شربت آن
تا یک مثقال است و جوارش و حب و سفوف و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت *

* **باب چهارم در بیان ادویه که حروف اول آنها ثاء مثلثه است** * فصل الثاء المثلثه مع الالف *
* **ثافسیا** * بفتح ثا و الف و کمرنا و سکون سین مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیره که اول دران
یافته و از اینجا خل نموده اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف را حذف مینمایند و لغت مغربی است و بیرونانی مراض
و بیرونی اوراس کویند * ما هیئت آن صغ نباتی است صاحب سلیه رنگ شبیه بانزروت و تلخ و بسیار تشنگ و کما و آن شبیه
پراز فانه و کل آن سفید و تخم آن مانند انجیر و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلهای و چتری مانند اکلیل و چتر
شیت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کومهای سخت و در تنگابن الموت چون ویدیامی نامند و بیخ آنرا اشراشید
نامی که از آن برمی آید بعد از انجماد میکیند و این صاب حاد میباشد و بعضی بیخ آنرا فشرده و عصاره آنرا میکیند و این
اندک نرم حاد میباشد و بعضی مجموع بیخ و برگ و ساق آنرا فشرده و عصاره آنرا میکیند و در ظرف سفالی خشک

می نمایند و این منخل را در میان می باشد و ضعیف القوه و باید کسی که اخراج دمه آن می نماید لباس پوشیدن
به روش صورت بدن خود را محاط نماید و باید بدن خود موم روغن باریق قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید
و آن روز کرم نباشد و هوای زرد زردی که چون بصورت رسد بسبب خونی که دارد متورم و متنفط میگردد و اگر غلبه
می آورد بدن آن سبب میکشد گوشت صمغ سد آب بری است و غیر آن است جهت آنکه سد آب بری را صفات غیر آن است
* طبیعت آن در موم کرم و خشک و دمه آن کرم تر تا چهارم و در یزین های اجزای آنست و بارطوبت فضلیه گفته اند
که یمن آن کمتر از حرارت آن است * افعال و خواص آن محلل و منضج و جاذب قوی از معی بدن بظاهر جلد و معنی
و مسهل بلغم غلیظ جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریح و تفتیح سدد و داء الثعلب و امقراط دانه
بواسیر و قلع آثار و انصاج و انفجار دمل نافع و آشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صغرا است جهت
درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب
در رویانیدن موی و درد پهلو و زال و ورم و نفوس و مفاصل و امثال آن و با هم وزن آن موم و کند جهت کمنه الدم
و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشه و کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دساعت نکند از بدن پس برداشته با آب
دریا و یا ماء الرماد کرم کرده بشویند و با عمل جهت جرب متقرح و با کور جهت انجرا و ورم صلب نافع مقل آر شربت
از عصاره بیخ آن تا پنج قیراط و از لادن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقروح مصلح آن کثیر از بیخ بیخ آن در افعال
مانند صمغ آن است و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن کاج و بجز شانه جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن
آن با اجسام و غیرها جهت مبرودین و مغلوبین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست و تحقیق بدن آن
جهت عرق النساء و ضماد سائیده آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میکرد
و مقل آر شربت از بیخ و جرم آن قانه قیراط بل آن در انبساط شعور حرف با بلی و مضر مثانه و آلات بول و مصلح
آن حب الاس و باطوا و اکثر آن مورت ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و هشی و احتباس بول و کرمی بسیار و شوری
لد بیر آن قوی کردن و شیر تازه و لعاب بز و قطونا و مسکه کار و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بر روغن کل و نشستن
در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد و گفته اند تخم سد آب مصلح آن است بالخامیه و گوشت چون گیاه و هاق آنرا
داخل اغذیه کنند بهر تبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشد و رنگر خسار را سرخ کرد اند و جهت
* فصل الثاء مع الجیم اکثر امراض بارد رحم نافع است

* نجیر * بفتح ثا و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیة وراء مهمله * ماهیت آن جرم چیزهای افشوده است و قوت آن متوسط
ما بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزی است و از مطلق نجیر مراد لای آب انکور است و لای هر چیز را نیز نجیر گویند * طبیعت
آن قابض * افعال و خواص آن غمد آن بانهک جهت ورم حار و ورم پستان و حقه بطبیخ آن جهت قرحه امعا
و اسهال مزمن و منع سهلان رطوبات مزمنه و حمیه و همچنین جلوس در آن و دانه انکور یک در نجیر مانده باشد قابض و نیکو
است از برای معده چون بریان کرده مانند سوبین سائیده باشد مانند جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه
نافع و ضماد نجیر عصاره سرشته با سرکه جهت تحلیل جمره و ورم کبد مفید *

* شیرید * نان خورده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است نیز نان خورده و آنچه را که درد روغ

و شیرینها و غیر آن کشند و بخورند

* فصل الثانی المثلثة مع العین المهملة

* **اعلب** * بفتح اول و سکون عین مهملة و فتح لام و سکون باء منوحد و بغارسی رو باه و بهند می گویند و لوگو میگویند باه
 * ماهیت آن حیوانی است بری معروف و بهترین آن ثعلب سفید است * طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن
 در گرمی قریب به سمور و با شهرکت بسیار * **افعال** و خواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک
 باه و صاحبان استسقا مفید و تطول طبع زنده آن که دست و پای آنرا بسته در آب جوشان اندازند و طبع دهند تا مهربا
 گردد جهت در مفاصل رید ستور نشستن در آن تعقل و صلابت مفاصل و وجع آن خصوصاً که در آن روغن زیتون داخل کرده
 یا در آن جوشانید و باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریج بد آن جهت امراض ملک کورده و سرعت راه رفتن اطفال و
 رفع اعباء و بخور آب مطبوخ آن جهت نالاج و استرخاوتند و تشنج یبسی را مبتلائی و آشامیدن یک مثقال از شش خشک
 کرده سائید آن با آب و غسل جهت ربو و سرفه و مانعیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق برده المثلث با عسل روئیدن موی
 آن و قطور به کد اخته آن در زیت و یا روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین و وجع آن و ادمان آن باعث رفع کوی و تشنج
 آن با روغن زیتون که نه و اما مثال آن جهت ارجاع مفاصل و نفوس و در دهای باز و تند هین دست و پا به پیه آن در سردی
 هوا در سفرها مانع تضرر آنها است و نگاه داشتن آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سحر طهر آن و اشق و آب کوفس
 هوسه مساری در رزده روز یک مرتبه جهت ابتلائی جل ام رزیده شدن آن بغایت مؤثر و خاکستر پوست آن جهت سوختگی
 آتش و بنوا صیر و قروح خاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند و یاد و دست بگیرند جهت منع
 خراش کردن سگ مجرب دانسته اند و چون در برج کهوتر یا ویزند باقی نمی ماند در آن مگر یک کهوتر و چون به آنرا پیوی
 بمالند و بر کتفه خانه بکند از آن که در آن کیک باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن
 میزدین و مرطوبین بلغی مزاج و پیران و کسی را که همراه و غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاد و یا شد گرم تر
 و مخروم المزاج را مضر و آبرزن و بخور ثعلب و طبع آن ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبع دهند
 در جمیع افعال اقوی است استعمال آن

* **ثعل** * اسم جرم چرم است که آب آنرا فشرده باشند از جیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن

* فصل الثانی مع اللام

* **نلاج** * بفتح ناز سکون لام و جیم بغارسی برف نامند * طبیعت آن در سوم سرد و درد رم خشک * **افعال** و خواص آن
 متحد در معطش و ممکن درد دندان حار و اخراج کنند زبری که در حلق مانده و گرم معده و جهت تقویت معده و حار
 و تبه های حاره و جرب و حکه و ضامن آن بر پیه شانی جهت قطع رعاف و آندامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت
 آن و مروت سعال و مضرا حشای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باغنی و مستلیم آن قرقر و غسل و آب پرورده
 بآن بهتر از جرم آن است و چون قدری نمک و شوره بآن محزوج نموده در ظرف نازکی از سفالی و یا نقره و یا مس فله دار
 و یا چست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری کلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشره و یا آب مرمره که خواهند
 کنند و کلاب و یا بیه مشک و یا عرق بهار و یا عرق کهوره و چه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا
 در سریشی بپوشند و اطراف آنرا بشیر سختی محکم بندند که آب متعلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان نمایند

بنحویکه تلج همزوح بنمک و شورده از هر طرفی مقدار از نیم شیر و یازده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگذارد و اگر در آنجا نرسد تا منجمد گردد پس بر آورده و سر طرفی را کاشوده از آن بر آورده و تبارل نمایند *

* تلج صینی * معرب از تلج چینی است * ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که از منند آورند بر این بيطار گفته که زهر جبراسیوس است و در اسیرس ذکر یافت * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضامد آن بر بدن جهت تب دق نافع و این اسم را بر یار و دهنه استعمال میکنند * ثلثان * غلب الثعلب است

* انما * بفتح ثاء مثلثة و میم و الف و میم لغت عربی است میر محمد مؤمن نوشته که در ثلثان زیر او اش و در مازندران باز میل نامند * ماهیت آن نهائی است شبیه بکنند و کوتاه تر از آن و ساقی آن باریک و بی کره و غیر مجوف و خوشه آن شبیه با رزن و طعم آن شیرین * طبیعت آن در دوزم کرم و در اول خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن محلل ریاخ و مفتح سد و ضامد تا زه آن جهت اورام چشم و منع و بخش مواد بسوی آن را کتخال مجرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت اشعار عین و روینانیدن آن و از زلاله بیاض چشم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال بدل آن تودری است

* ثمره الاثل * بنارسی با رکز و کزبار و بهندی چهل آبی مائین نامند * ماهیت آن با رنوع کوچک کز است که عذبه نامند بقدر خودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث * طبیعت آن در دوزم سرد و در رسوم خشک * افعال و خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشا و آب طبع آن که یک اوقیه آن را در رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات غفله اطفال و جهت کزیدن رقیه لارفع جرب و طب و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشای زردی رخساره و رطوبات رحم و ائله و شکم و امراض مقعد و قروح رطبه شرابا و طلاء نافع و مضغه آن جهت تامل دندان و استحکام لثه مفید و چون یک شیار و زرد آب بخمسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و نظیر آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در کلاب خیسانید و با شند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم و اغا و برشته آن در جوف کل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب در ران جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلائی آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و حصول آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضامد یخته آن با آب و سرکه جهت سوز و چون آنرا با صندل و افسنتین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سیر زبیدیل است و جهت تقویت اشتها و اعصاب و رفع اعیار مغص و تنقیه رطوبات فاسده و مقویات آن بغایت مؤثر مضر مصلح آن در قوبدل آن ماز و یا شحم انا و بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا در و مثقال و گویند تا چهار درم است

* ثمره الطرفا * بنارسی کزبار و معرب آن کزمازج است و بهندی بری مائین نامند * ماهیت آن نهمرد رخت کز است مثلث شکل بزرگتر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تقطیع نیست * نمش * بضم ثاء مثلثة و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه بیونانی نهائی است که مابین شجر و حشیش باشد *

* فصل الثاء المثلثة مع الواو *

مگر بر سر در آن جوشانید با شل جهت جهود خون در اطراف بدن و شفا یکه از دور دفع بهم از عمل باطل و جهت رجوع
مفاصل و قولنج بلغمی و سیمج حادث از خلط المزاج هربا و علاء از خارج و طلائی نماید آن با عمل جهت بهی و برص و داء الثعلب
و کینه الدم و جرب و جلوس در طبیع برک و ساق آن جهت ادوار بول و رفع احتیاس حیض و اخراج مشیمه و بدستور
تدوین بدن و لیکن این ضعیف است نسبت بآن و طلائی آن بانو شادر جهت برص و بهی و بازفت جهت داء خس و خشونت
ناخن و کجی آن و طبیع آن کشند و شمش و خائیدن برک آن و بعد از آن مضمضه بنیمد و بخیانی زائل کنند و را تحفان است
و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز در دست خام آفرایند نماید بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دودانه
در روز سوم سه دانه و همچنین تا چهل روز که روز چهارم چهل دانه شود و باز بدستور روزی یکدانه کم نماید تا بر روز هشتادم
باز یکدانه رسد در بین انشاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوائی دیگر نکردد و چون بلاد دراد زمین بدن نماید تا
پوسید و گردد و در الجاسیر را غرس نماید تا قوت گیرد پس بر آورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید
شد و سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مختل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت *

* تومون * بضم تاء مثلثه و سکون و اورد هم میم و سکون و اورد نون بفارسی تخم زرد آب و بترکی صغرا ادوی نامند
* ماهیت آن تخمی است شبیه پنجه مثبت آن جا های سایه کیه آن شبیه بملد آب و برک آن در از تر از آن و کل آن مغرد
و تخم آن تلخ و تند و ریز و گویند تر یک زرد بیخ آن است و در افعال مشابه خریق * طبیعت آن سرد و رسوم کوم و خشک
* افعال و خواص آن مقوی و مصلح اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدد ببول و حیض و محلل اورام
پارده مقل و شربت آن نیمد رمم مصلح آن کثیرا و کشیز است *

* قصه لئاء مع الیاء المثناء التحتانیة *

* تیل * بکسر تاء و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمه و خومه و بترکی پیلان افریدی و در تنکا بین کوک جدر اش و بفارسی
بید کیه نامند و گویند که آن نوعی از حرش است * ماهیت آن اصناف است صنفی کیه می است که در کنار آبها و راه
و زمینهای نمناک میرود و مغروش بر روی زمین و مخصوص بزمانی نیست و شاخهای آن دراز و باریک و با کره های و بند های
بسیار و برک آن بسیار و ریوه و سرهای آن تند و اند که صلب مانند صفت و بره و سر هر کرمی و بند ی رسته و کل آن مابین سرخی
و سفیدی و طعم کیه آن بی مزه و بیخ آن مادام که تر و تازه است آنرا میخورند و طعم آن شیرین بی مزه و باریک حرافت
و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم کره های آن شیرین تر و صنف دیگر برک های آن عریض و نرم و چون دواب آنرا میخورند
میه میروند و مثبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راهها میروید و صنف دیگر برک آن مانند لبلاب و کل آن خوشبو و ثمر
آن کوچک و عروقی آن پیچ یا شش بسطبری انگشتی و نازک و بد بو * طبیعت صنف اوله آن در اول سرد و خشک و با قوت
قبض و گویند معتدل است و بیخ آن لذیذ و لطیف * افعال و خواص آن آشامیدن طبیع آن جهت مقص و قروح مثانه و
سر البول و طبیع بیخ آن جهت تغذیت سنگ کرده و قروح مثانه و آب کیه آن از نیم رطل تا یک رطل جهت رفع سموم اقسام
مارها و سگ دیوانه کزیده و حرقت البول و احتیاس آن و تغذیت حصاة و تپهای حار و سل بغایت مجرب و ضمما دبیخ آن جهت
التیام جراحتهای تازه و مادام که خون آلود باشد و کزیدن موام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات
و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و مدد ببول و صنف دوم عصاره آن

یا ادویه متاسبه مانند شراب یا عسل هر دو مساوی و نصف آن مر و ثلث آن قلقل و بوزن هر دو کنگر چون طبع آنها یک جهت عسل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مد ربول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد بعد از احتیاط و تقویت حصه کرده و مخالفه و قروح آن مبین و قسم نرم آن را چون در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بمایند و صمغ آلبا جهت قطع خون بر اسیر مجرب شده اند و گویند زیاده پخته مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آبرو مانند رصماده تازه آن بار و روغن کل بغایت ملین و منصف و محلل است *

* **باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است** * **فصل الجیم مع الالف ***

* **جارا لنهر** * بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون هاء و راء مهمله بمعنی مسایه نهر است جهت آنکه نبات آن مقارنت از انهار و آب نمیکند و در جافای خشک نمیریند * ماهیت آن نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه به برگ چغندر و مزاج و بیح آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی کل و ثمر * طبیعت آن سرد و خشک در درم * انفعال و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شراب و جهت تحلیل ادرام و التهام قروح تازه و خشک و ادرام حاره و قروح خبیثه غفنه ساعیه و حکه طلاء و فماده ادر و در نافع و مانع سعی آنها است و بطریق مردم نیز استعمال آن سودمند و مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن نادر و مهال

* **جام پهل** * بفتح جیم و الف و سکون میم و باء عجمی و خفاء هاء و لام اسم شریفی است و در بنگاله مشهور و بسوی انبه * **ماهیت آن** سرد درختی است فی الجمله شبیه بامرود و در صنف میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دارد و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرار از سفید سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلایی نامند و هر خ آن اکثر مد و رود و فصل گرما که موسم بارش شد و بنگاله است شرب بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوقور آن موسم نیست و در هند و کهن بهتر از بنگاله میشود و لاکن بوقور بنگاله نیست و بهترین آن رسیدن باید * شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصاً نوع سفید آن و درخت آن بزرگی درخت عیب ریزه و غیره و وزن برگ آن از برگ سبب اندک بلند تر و یا خشونت روی تشرف و جوب آن در ریشه شکند و میباشد و قابل عصاره نیست و اهل هند از آن خلال میسازند و میسوزانند و درخت آن زرد بزمی آید و گهنة سال خورده آن کم ثمر میباشد و چون تنه آنرا ببرند از اطراف آن شاخها برآمده در یک دو سال یا زتر میزند * **طبیعت آن** گرم و تر و با رطوبت از جهت قوت نایفه و افعال و خواص آن مفرح و مقوی قلب و معده و علین طبع در ابتدا پس قابض و مد ربول و حابس اسهال خصوصاً که با پوست و تخم آنرا بخورند و نیز سر آن قابض تر و چون پوست درخت نوزد مال آنرا که هنوز زنده باشد یا شد مقدارد و سه مثقال آنرا شب در قلدری آب بخسارند و صبح ماییده صاف کرده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه بخسارند و بنوشند در حبس اسهال و طوبی مجرب است المفاصل و در بدن و مرطوب و صافمان قولنج و مصدع و محرک نرزه و اخلاط ساکنه و هیچ آنها و نفخ و ریا و قرا و تر و باعث حیات در بدن آن مستعمله خصوصاً آثار آن و صمغ و آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و ممکن در آن *

* **جام گداس** * بفتح جیم و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفاء هاء و الف و میم مهمله لثه و دندان و بنگاله است

ماهیت آن گیاهی است که درخت و تنگاله بسیار در جاهای نم ناک در مرقم برسات میروند و از شاخه های بلند بقدر
 ذرع و زیاده و کمتر از آن درخت و تنگاله بر هر ساقی سه برک پیوسته بهم با نور قیمت و حدت و بیخ آن سید بقدر
 بنار کوچکی با حدت و نور قیمت و کل آن شبیه برکی عریض طوی پائین آن پیچیده و از جانب پیچیدگی میلی مخروطی
 شکل روئیده و زیر کل آن گرمی صراحی شکل و انحنای باریک سید و کل آن نهایت بدو میشود * طبیعت آن گرم و
 خشک * **افعال و خواص** آن خوردن ساق برک بخته آن جهت استسقا و بیخ آن با قلقل که مائید و محبوب بندند
 هر حبی بقدر قلقلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و درده مضه که بند بشود و گدا شستن مقلد از نخودی و با قلائی
 از آن بیخ در جوف قدی از مویز بخته که بهندی کیله نامند آن مقلد ار که بلغ توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی
 که بعد از یلح یکد و لقمه برنج نرم بخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقداری بخت و چهار توله که یکدم
 پا و آثار مندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن کاودا خل آن نمایند و خوب برهم زنند
 پس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانه شده عددا خل کرده خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم
 و ضماد رقیق باشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و در شیشه و یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند
 جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی که هر که زده نامند که روزی و مرتبه آنرا در جوف زخمها پراکنند و بر بالای آن
 بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و چاق شدن خارش را در آن موضع باقی بماند از تند فین بد آن روغن مزبور را
 کرد و در این روغن زیاده از یک هفته نمیناند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند *

* **جاموس** * بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون و او و سین مؤنثه بغار سی و میش و بهندی بهینس نامند * ماهیت آن
 نوعی از کاه صحرایی است سیاه رنگ و بسیار زرد آ و رنسیت بکار اهلی و شاخهای آن بلند تر و قوی تر و درخت و تنگاله در
 صنف میباشد یکی صحرایی و این را بهینس نامند و دیگر جنگلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن بلند تر و قوی تر از
 اهلی میباشد و این را ارنه نامند و زرد و قوت این بهر تبه است که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن نهایت بشیر و چرب
 تر و غلیظ تر و خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته شده * طبیعت آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم تر و خشک تر * **افعال**
 و خواص آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و گوشت بچه شیر خواره که در سه ماهه
 باشد تورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در غرض و غلظت کم تر و در کردن موی آن و شاخ آن با غث غلظت دارد و با غثی و خاکستر
 آن محقق قروح و حکه گفته اند آشامیدن خاکستر که با آن مخرج است و مولد سودا و مضرد و مضائل و امثال آن و عرق
 النساء و قمرس مصلح آن آب کامه و در چینی و ادویه ملطفه و مہرا بختن آن و بعد از آن سکجنین آشامیدن و در ساهت از
 پوست جنگلی آن سپر میسازند بسیار خوب میشود *

* **جامون** * بفتح اول و الف و ضم میم و سکون و او و نون و بعضی بدون و او و فتح میم مینامند * ماهیت آن میوه درخت است
 درخت آن بسیار بزرگ بقدر کردکان و از آن بزرگتر و برک آن اندک باریک و بلند تا یک شمر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و
 بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه و اندک طولانی و بعضی بزرگ تر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرایی
 میباشد صحرایی آنرا کوچک و تنیم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفو صفت بسیار و باغی نیز در صنف است یکی شمر آن
 بزرگ بانیله بسیار شاداب چاشنید اروتخیم آن کوچک و با عفو صفت کمی و این را ای جامون نامند و در دم در اوصاف

و لزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حائز اهمال مراری و من و بول و مسقط جلیس و اکثراً آن مولف خون سرد از روی
مورث شده و مصلح آن روغن ها و شکر و حلوا های چرب و یا با شیر و یا با نخاله بختن و یا روغن خوردن و احکام رفتن و مالیدن
روغن ها بر بدن و کماد کرم کرده آن محل نفع معده و تهیگاه و مقصود درد بواسیر و بختن آن با شیر تازه و شیره جهت
صاحبان خون زائد و رطوبات ناسده و جلوس بر سائید آن با نمک که د و خرقة بسته باشند جهت بر روی مقعد و رویش و
نفل محتبس در اما نافع و بدل آن در اضمحله شونیز و استعمال کهنه آن که یکسال بر آن کشیده باشد جائز نیست

* جگر و شیر * بفتح جیم و الغد و ضم را و و کسر شین معجه و میگویند یا مثنایه تحتانیه بهر سی جگر و شیر و شیر و
شیرازی جا حوشی نامند * ما هیئت آن صمغی است بد بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آنرا ساق
مخاط و بلند ترا ز درعی و نرم و بر چیزی سفید شبیه بهشم و برک آن شبیه برک انجیر و مائل با سنگ اوره و مشرف بهنج
تشریف و خشن و بسیار میز و رقه آن شبیه بقمه شیت و کل آن زرد و خشک و تخم آن سیاه و قریب بانیسرون و خورشید و ساق
آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزاج بزرغ سفید مانند خیار زرد و بیرون آن سیاه و نازک و در آن سفید و بهترین صمغ آن تهر و بوی
و عطرانی رنگ و طریق اخلاص آن آنست که بیخ آنرا می شکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر
آن فرش مینمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن بر می دارند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور کل آن
که بودن شمس در جوار است بطریقی مد کور صمغ اخلاص مینمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریخته شدن در محودن
و بزهای آن سفید باشد و زبان را بکزد و بدن است بپسند و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زرد متحول گردد و بوی آن تند باشد و
الچه از ساق آن گیرند رنگ سفید گردد آن زرد و محلول آن در آب بر تکه شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل
است و معشوش آن سیاه رنگ و غش باشد و موم میکنند * طبعیت آن کرم و خشک در رسوم و بعضی خشک در د و م گفته
اند * افعال و خواص آن محلل ریاخ و مفتوح سد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صهیغه قویه و مایین صلابات
و جالی از وجات و اساخ و یا قوت تریاقیه و جهت امراض بارد و بلغمیه خصوصاً عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه
و صرع و ام الصبیان و رعمه حادثه از کثرت جماع و نزلات و کوفته و تعقد عضل و درد مفاصل و درد یکه از صدمات بهم
رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلوی و زرف اند و سرد و بلغمی نافع که نیم درهم آفراد آب موز نجوش بیا شامند
و بر آن مواضع نیز عصاره نماینی و یکم ثقال آن جهت لزج و حیدت دانه و اسهال و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ و رحم
و در ارطمت و قولنج ریخی و بلغمی و تفتیت حصاة و رفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان
و لقوه و رعمه و نزلات الصربه و الصلحه آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه العین و کتال
آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن نظیر آن در کوش جهت رفع کرم الاسنان مالیدن آن بر دندان و
پز کردن در حروف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکی آن الصلح را آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلوی و خنده
از برودت رید ستور و صماد برک آن جهت درد پهلوی و اعضا الغل و آشامیدن عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بدن آن جهت
تحلیل سپرز و چون ده مثقال آنرا در و جره عصیر عنبی اند از آن ریختن از بیست روز صاف نمایند و بیا شامند جهت طحان
و استسقا جیل النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بند قه آن با آب کرم جهت ادوار بول و حیض و اصلاح رحم بارد
و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز در ارطمت آورد خصوصاً با انستین و اختناق رحم را مفید و اسقاط

چنین نماید و ریاح رحم را بر آن کلاه سازد و تحلیل دهد و صلابت آنرا از آن کلاه شربا و حمول و قوتی و خنک مغانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با غسل جهت ادرار و طبع و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد مخصوصا احتمال فتنه آن را حلق آن در رحم باعث تجوید آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با غسل جهت قروح مزمنه و تازناری و بازیت جهت ارجاع مفاصل و عرق النسا و نفوس ربا و رفتهها جهت رفع اعیان و استور آشامیدن هم میر آن جهت عرق النسا و السموم طبع آن بازیت بعد یک ماه موهوم گردد جهت کزیدن شک د بواله و باز راوند آشامیدن آن جهت تسخیر مرام و غیره و استور و حمول آن داخل کردن آن در مرام جهت التیام قروح مضران ثانی مصلح آن هر مامور و خیساییدن اورد و مطبوخ عنبی و بعضی مضروب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بوزن آن قه یا شیر العجیر و در اسهال اشق آشامیدن تخم آن با شربا جهت اختراق رحم و اصلاح عصب رطب و غدر و قوتی و بلغمی و ریحی و این مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت کزیدن هوام و با نیم مثقال انستین جهت احتباس حمض بسیار نافع و ضماد و ذرور و بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان عاری از گوشت شد و حمول آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و کل آن نیز جهت جراحت و بیور و با لجمه جمیع اجزای آن جهت قروح خیمه نافع است *

*** چاؤل منکری *** بفتح جیم فارسی و الف و ضم و و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسره واء مهمله و سکون یا * ماهیت آن شرد ریختی است که در اسلام آباد مشهور است با تکام مضاف صوبه بنکال است میشود در غلانی اندک نازک صلب اغیر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مائل بزرودی و باد فتنه ری طعم در آنده غالب و هر چند که نه گردد میل بزرودی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازه آن است * طبیعت آن گرم و خشک در موسم و با تریاقیت * افعال و خواص این مفتح و جالبی و مضطج خون فاسد و جهت خدام و حارب متقروح و قریبا و اکثر امراض د مویه و سرد اریه نافع شربا و ضماد و مضر محرر درین دروغن آن نیز برای حارب و قریبا مفید

*** چای خطائی *** بفتح جیم عجمی و الف و با و فتح خاء معجمه و فتح هاء مهمله و الف و کسره و و با و فتح جیم بناء مشافه و تائید است نه طای موافقه * ماهیت و سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا نایبی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بود که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگها و به شهر کوچهها میکشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی مرا طراف کرهی میکشت گیاهی دید آنرا خدای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت در شهر آمده با یکی از قریبان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضرت پادشاه عرض نمود پادشاه با حضرات او را بر نمود و از دین صورت او متعجب شد بعد سرال از احوال آن اطیارا امر نمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نمود خواص آنرا ثبت نمایند و نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه نبات شبت است و بار یکتر از آن و خوشبو و از اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زایل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خود در روز مزرع میباشند و گفته که طائفه که در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میکنند که در میان شهر چین را دئی است و کاه این برک از اطراف آن میروید و بر خار مردمان بخوردن آن اعتماد دارند و بیع و شرای آن بی رخصت پادشاه آنجا نمیتوانند نمود و خراج آن بخزانة پادشاه مایه میسازند و مترجم میدانند ابو ریحان میگوید که چای نوعی است از انواع

ثبات مثبت آن زمین چین است و آنرا می برند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و معجزه میکند
 و شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه مرکبه ندارد ازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب با آن میکنند
 زیرا که ایشان اخراط در خور دن شراب میکنند و دفع مضرت او هیچ دارد و با آن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طایفه
 که بر زمین تبت میزند در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن نادنی و همچنین در
 رائحه و منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطا جمعی مردم بطریق سیر بخجرا رفته بودند طعامی بخته و زعفرانی کرده بالای
 آنرا بشاخه پر برکی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از انقراض آنرا وک نایند و بعد از آنکه از آنکزان
 که فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضحک شده است این امر را نزد اطباء اظهار نمودند
 ایشان بعد از تفحص بحال من و قیاس در یافتند که برکهای آن شاخه را در مضاعف طعام و غل اشته تمام است و در صد تجربه
 آن در آمدند و محرز کتاب میگویند که آنچه مشاهده شد در برک آن شبیه ببرک انار و جثا و ریحان است و از آن بزرگتر و
 در بعضی تر و شیبهای آن بلند تر و برک بعضی نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یکقامت ثابت و سفت
 قامت و شبیه بد ریخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای بارنگ رشته و بر آنها کلهای کوچک و برک آن مدور
 در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برکه و چهار برکه و بر شاخها نیز گلی پنج برک
 و مثبت آن ملک چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفت و سبزه و تیره و سیاه اما سفید و زرد برک خوشبوی
 آن که برکهای آن بسیار در هم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما بیس این از آن زیاده و بعد از آن
 بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و گران بها است
 و برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقربا خود بطریق تحفه و هدیه بدیاری دیگر میفرستند
 و اما انواع دیگر آن بسیار است خصوصاً سه تیره و سیاه آن که در فرور از آن است و از بعضی شنیده شده که بعضی نامقید آن
 مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تبیل پل نموده میفر و شدن بدین طریق که چون ضابطه نصاری است که مطبوع
 یعنی جوشانیده آنرا بصورت و مضروب ذائقه میدهند جرم آنرا و لهن آب را خوب جوش نموده بلکه آذمق از که ربع آن یا
 خمس آن کم گردد پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چای آن چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند
 مثلاً در یکون طبعی آب که تخمیناً سه مثقال یک آذمق باشد یکد رم نهایت یک مثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن
 کمتر و از زبون آن بیشتر تا در مثقال ریخته تا نیم ساعت بماند و آنرا در تاقوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب
 اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که مطلق دردی و برک در آن نباشد در پیاله ریخته چون طعم آن با اندک عفو صفت
 و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده میباشند و اکثر قدیمی شکر یا شیرین تازه و دوشیده اندک
 جوشانیده برای اصلاح بدوست آن نیز در آن ریخته نیم گرم میباشند پس خل مل آنها آن برکهای مستعمل را خشک نموده
 و بعد از جمع نمود در قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفر و فرق میان مستعمل و غیر آن
 در مومت و رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک باز بودن برکها است از هم بخلاف غیر مستعمل آن طبیعت
 آن گرم تا آخر درم و خشک در واسط آن و نوع اعلای آن گرم در موم و بعضی سرد میدهند جهت تسکین آن عطش و
 حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی است بلکه من و رافعان مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع

آنست بلاغم را خلاط از جف و معطه ملتصقه را و در افق و طویات حادثه آن شرابهاست * استعمال و خواص آن معقوی قوی و
 را از راح و معده و ریه و میزودین و حرط و بدن و منقطع و منعط و ملطاف و منقطع و مفتوح و منضج و مرقق و مراد و معرق و مدبر و بول و
 مسکن عطش کاذب و صداع باورد و التهاب معده و جشای د خالی و صاف کنند و خون و رنگ را بخسار و مبدل و قی و ریه بقرین
 معده و معق بدن و منظمی معده و دماغ و جهت ازاله بخروید و بونی و بدن و ریه شراب و سیر و بیاز و لطیف و نکست بغایت مفید
 و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یوقان و عود القینه و استسقا و امراض حلی و بواسیر
 و حبس البول و تطهیر حادث از پروردت و ضعف کرده و مزیک به تنهایی و یا ادویه متعده و ضداد یخته آن جهت اورام صلبه
 و تسکین درد بواسیر و طول آن معرق و منوم و در طعم آن مانند ک تلخی و عذوقتی که هست بنقوع آن در آب گرم بطرز
 معطر و رو یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار گرم و زائل میگوید و اهلایا مصلح آن را شیرینی و
 شیرین اند و بی شیرینی استعمال نمی نمایند و مفومید اند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاد است
 است خصوص در معرور المزاج را و جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسد و لزج و رده بسیار باشد خصوص که از طعام
 سابق در خور و ثقلی و جشائی و نفخی در یابد البته نافع است و آشامیدن آن را بسیار گرم نیز مضر میاند و خصوص در اوقات
 خاره و مزاجهای گرم و جوانان بالای طعام گرم بلکه نیم گرم آن را نافع گفته اند و نیز بالای طعام با عود و عودت آنهاست
 و تحلیل آن را ازین جهت نمارق قاطبه و اتباع ایشان صبی بعد ناشتا و آخر روز وقت التحل از غذا مستعمل دارند و بهترین
 مصلحات آن در معرورین فوید و شیرین و در میز و در بدن مشک و قرقفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انباش حرارت
 و ریزی عود دهند و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینهاست و برای تقویت یاه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الشعلب
 و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و با الجملة با هر دوائی که معروف فعل آن است از دوائی مسهل و قابض و ملین و معقوی و غیرها
 استعمال نمایند مثلاً اگر با تربید و ریوند چینی بچوشانند و بیاشامند صغرا و بالغ و ازج را اخراج نماید و چون با بنفشه
 و بر سیاوشان و اصل الحوض و کل خطمی و با بونف و سنا و مکی بچوشانند و صاف نموده قندی ملح طعام و شکر خام و روغن گل داخل
 کرده احتقان بدن نمایند تنقیه معده از فصول لزج باورد نمایند و آسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قریب یادین
 بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق استعمال آن آنست که بطور نصاری در انجا ذکر یافت و نحوه آن معقوی قوی و راح
 و با و معده و منعط و مسک است صنعت آن جای قسم اولی و دارچینی قندی و خصیة الشعلب مصری از هر يك نیم گرم اسکند
 ناکوردی کبابه چینی از هر يك ربع گرمی گرفته یخته بدستور مقرر طبع نموده و رجه و عنبر اشوب در آن کد اخته نبات بقدر
 آنکه آنرا شیرین گردانند داخل نموده نیم گرم بنوشند و اگر پنج عدد قرقفل نیز اشامند نماید بهتر است و نیز بکثرت چای دینار
 شد که از جمال نیبال و بهشت می آرند کیا و آن فی الجملة شبیه بکیا و عنبر و کثرت و زیاد و ترک آن اندک با و ترک
 و بلند و باخسار و نت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری و رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک
 بعد یک چوب برک آنرا در همان نکامل آرند با اندک زمانی منحل گردد و از آن ثقلی چند آن نمایند * طبیعت آن گرم
 و تر از طبیعت خطائی است و لطیف تر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدن است *

* فصل الجیم مع الباء الموحدة *

* جیم و باء موحده و راء موحده و ما لغت مغربی است مشتق از جیم و میزنائی و لمطیون و جیم جمع کنند و جلد

* ماهیت آن گیاهی است ربیعی و در سال تازه سیر وید منبت آن بلاد مغرب و بر تلهار بلند بها بسیار میروند و بلند آن
مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برک آن شبیه برک حبیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند
بوی باریک و گیاه آن بی کل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است و زیاده از سه ماه نمی ماند مگر آنکه در غسل نگاه دارند
* طبیعت آن در اول دوم گرم و تر * افعال و خواص آن مقوی دل و فکر و عواس و مغز و جهت صاف
کردن خون و التیام جراحت شربا و طلاء و یا شراب در درم آن جهت رهن عضل و تنج آن نافع و کوبیدن چون بیخ آن را
با کوشش پانزده بار چیده نموده طبع نمایند با رجهای گوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته
اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آنرا ملشزق و ملتئم سازد و مصلح معرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن
تا چهار درم بدن آن در التهام قنطاریون و در تقویج مثل و ربع آن زعفران است *

* جیسین * بیخ اول و سکون باء مرحد و کسر بین مصلحه و سکون یا مشتله تحتانیه و تون بفارسی سنک کج نامند
* ماهیت آن سنگی است در غرور سریع التفتی و طبعات که یا سالی از روی هم چکان میگذرد سه قسم میرا شد یکی مغیره
براق صافی انطاکی گفته که این فی الحقیقه طلقی است که نفع کمال نیافته و بعضی گفته اند که زیهتی است که غالب آمد
بر آن اجزای ترابیه و متخیر کشته و این را اسفیداج چسبادهای نامند و دروم سرخ رنگ حجری و سیوم غیر صافی و غیر
براق و این حجر کج است که بخته کوبیده کج از آن میسازند بدترین آن سرخ آن است و با الجملة طبیعت اقسام آن در
سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند * افعال و خواص آن قابض و مغزی و صفا د آن با سرکه ملحق
و ملزق جراحت و مغزی و حابس خون جاری از اعضا و محال ورم و قرح و استسقا امراض الراس طلای آن مرقه
و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعا فیه و با کمال ارمی و عدم در
لحمه التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعا فیه طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و موی و منع و بختن
مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتبه مجرب و از خواص آن آنست که چون با روغن زیتون و اندک
پوره و شب پانی بسایند و بر کتابت و نوشتهجات بمالند زایل گرداند و بر جامة هار فر شهابی با عت قلع چرک و چربی آن است
و طلای آن بر بوسه جهت رفع آن موثر المصار آشامیدن آن کشته است بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن
ماء العسل و اشپای لغابی و عصا خطمی تر و تازه و ماوکیه پس آشامیدن ربع درهم سق و نیاید در جلاب و حب التیل و قوی فرمودن
اگر سحج عارض گردد بمعالجه آن پردازند و در اکثر امراض و قد اوصی نیز مانند اسفیداج و قویتر از آن است و سفید آید
چسبیدن در جمیع افعال قویتر از همه اقسام و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است *

* جیسین * بضم جیم و باء مرحد و و تون مشدده بهارسی پنیر نامند * ماهیت آن معروف است و آن شیر بسته است بفعل
بزدن پنیر مایه و غیره بر آن بهترین آن تازه چرب آن است که مابین ترخی و صلبی و خوشبو رانی مائل بحلاوت باشد که از شیر
معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ما است بهتر و سریع الهضم
تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانید و پنیر مایه بر آن زده منجمد ساخته نمک بر آن میباشند تا ما نیت آن
از جبنیت جد گردد و بعد از جد شدن جبنیت آنرا نمک زده در سبکها و یا کیمه صفیق کرده نمک بر آن پاشید و سنگی
منگن بر آن میکنند تا ما نیت آن تمام بر آید و بعضی در خاکستر دهن میکنند برای جذب ما نیت آن پس استعمال مینمایند

و اگر نمکین نخواهد ثانیاً بر آن نمک نماند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم
در آن نماند آن نکتته باشد و چون تازه را در لایق را آن در جفا نامدنی از دهان نیاید * طبیعت تازه آن در دردم سرد
و تر * افعال و خواص آن معوی معده در زوده و کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و در بر هضم و بعد از هضم سریع السلوک
در امضا و مغز گردگان و معتز بقاییت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دفع مضرت کسی که مرد است که خوردن باشد اغشاء الغشاء
الکلی برشته آن بعد از طبع و فشردن آب آن خابس اسهال خصوصاً اسهال مراری صفراوی الخین ضماد آن جهت رمد و طریقه الصدور
چون پیور را در آب جوش دهند و موضعه آب آن را بر آید شامل شیر آن زیاده کرد و منع تورم جراحت و قروح امعاء و ما
یا بر کجاست چنانکه در لایق نامند و با حماض بر می آید و ضار مضر می رود و دین و دفع اشتها و طعام و غیره و هضم آن باعث سده و قوای
و اولاً وین و طعمه بصر مصلح آن غسل و ریحان و مختور و پیور نمک سود کهنه در دردم کرم و خشک و قاطع بلغم و معوی اشتها و معده و جفاف
و طویلت و ضماد آن با غسل جهت انفجار رمد و رفع داحس و بازیت جهت نفخه و مفاصل و قروح و زردی و سوزن و امعاء و کالوع
و گردن از مفاصل چیزی مانند کچ بر می آید و در بی اذیت و بانو شاد و جهت کلف و چرب نافع السموم با فود نیچ چلی جهت
السموم و نوران سمي نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حكة و چرب و مضر می رود وین و ما حمان خلد و احشا و لاغری و کندی
بدن و مولد حصاة رمد کچ آن مغز گردگان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردگان و در دردم و زردی و سوزن و
و تورشها و پیور غیر چکیده که بهار سمي دلنه نامند در قناییت و دایبیت است و هضم و جهت تب دق و سل و التهاب معده و
دفع پیور و شفا و طبع و رسواس و امراض صفراوی و التهاب غشون نافع و مضر می رود وین و مریضه امراض بارده و رطبه و مولد حصاة
* جیلا نمک * لغت فارسی است و چنانچه مغرب آنست * صا هیت آن تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشیران ترکی
صدور از روی کریند و آن ثوم نیست و ذکر یانت * افعال و خواص آن مسهل و معوی و آشامیدن تا یک و هم آن جهت
بالج نقد از شربت آن نانیم درهم و یک درهم آن کشند و زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خنثی آنرا
بعارض کرد و در تندرستی که آنرا خورده باشد آنست که قوی فرماید بدن ایستادند که مملد کور شد و خورند و نیک و در غن و زینا
و انیسون و جند بیل سترای تبیل و خوردن غلای چرب و شیر تازه با غسل و ضماد نمک کرم کرده و در شکم آن و هرگاه شکم آن محتسب
باشد او را تحقیق فرمایند تحقیقهای مناسب * قصه بل الجیم مع الداء الیه *
* جنجبات * بفتح جیم و سکون ثاء مثله و فتح جیم و الف و ثاء مثله لغت عربی است و یونانی بود و یونانی است * صا هیت
آن گیاهی است شبیه بکپا در منه ترکی و از آن کوچکتر و خشکتر و شایعهای آن باریک و بسیار و تل آن شبیه با قنویان رنگ
آن سفید مائل بزرده و تخم آن با اندک یعنی رنخی و کوچکتر از عدس * طبیعت آن در دردم کرم و خشک * افعال
و خواص آن مفتح سد در حال ریح و قاطع عرق و ممد و حیض و مزل و مصل و کرم کنند و احشا و آشامیدن طبع آن در دردم سرد
و در هم از جرم آن جهت کمر ریح و دفع مصل و ریحی بیل و بخور آن جهت اسهال مثله نافع و مصلح آن
* صا هیت * بل الجیم مع الداء الیه *
* جند و ار * بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح و ار و الف و راء مهمله مغرب زرد و از آن عجمی است و عربی آنرا و یونانی
ساطر یونان و مغربی ما و فرین و ما و فرین و یونانی نامند زیرا که ترکیب نون و سکون راء مهمله بفتح ایشان یعنی
دافع و خالص کنند و پس بکسر باء مؤنثه و سکون نون مهمله بدین معنی است پس معنی آن خالص کنند بدن از غایله

وین

وین

وین

سمیت و هراست * ماهیت آن بعضی است شبیه بسید اکثر منویری شکل و عقربی گرا در بعضی از انگشتی و از آن بزرگتر
و کوچکتر نیز تغیر الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که با رصان مل گزیده
باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه نچین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آن است و گفته اند که
جد و از پنج قسم میباشد یکی آن است که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل به سرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد
بدین قسم که چون مذاق نمایند اولاً اندک از آن شیرینی مد رنگ کرد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند
جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست و درم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مائل
به زردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است و درم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و مائید
آن نمایی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم و درم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیمال و مررنگ و رنگ پور
و نواح اینها است چهارم آنست که مائل به سیاهی و تلخ و بعد از رزیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد کهن است پنجم
اندلسی است و آنرا اقله گویند و بعد از شمر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که
بسیب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد و بعد از آن اهل آن بلاد مقدار نیم دانگ از آن بیش را بخورند و زیان نمیبینند
بغلاف بیشهای دیگر که عسل و در و از جد و از رزید و باشد که مقدار بسیار کم آن مهنگ است حکیم هاشم طهرانی در رساله
قاد زهریه خود نوشته که جد و از در اکثر مجال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی مجال خراسان مخصوص بعد و یک
بسمت مشرق نزد یک تر باشد و از جمعی شنیده شد که در کوههای قوستان که میان مشهد و قزوین واقع است گیاه
جد و از بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و در تنه است ضعیفتر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر و رنگین تر
و تر و در تنه است قریب به خطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هند میروید و همچنین آنچه که
بعد و دقت نزد یک تر است قویتر از آن بعد آنست و بهتر از هند است و هند و بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن
بسیار زیون و بغایت ضعیف الاثر محسوس گویند در هر یابی از جبال قریب بد آنکه جد و از در آنها میروید میآورند مثلاً در
خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد و از جبال تبت و نواح آن و قیامی از خطا و نیز در شاه جهان آباد تا عظیم آباد از
جبال نیمال و نواح آن و در مرشد آباد اکثر از جبال مورنگ و رنگا ماتی و رنگور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و
انواع میباشد هر چند در قوت ضعیفتر از اقسام خطائی و تهی اند بسبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و آنکه در بعضی
بلاد چون جد و از اصلی عزیز الوجود و گیاه است بعضی نامقید آن بی باک بعضی بیشهای دیگر شبیه جد و از رنگ
نموده بجای جد و از میفرورند و نیز گاهی بعضی انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون
بیش سفید و شکری رنگ میباشد برنگ جد و از رنگ نموده بعرض آن میفرورند و فرق میان جد و از اصلی و جعلی رنگ
گرفته و بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا با آب تر نمایند و بدست و یا با رچه کزیاسی بمالند رنگ آن بدان
هرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اند از آن آب را رنگین سازد برنگ آنچه آنرا بدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه
ظاهر آن خشن و نامعوار و باشکته میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانید و جوشانید و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با
نرمی و صفا و هواری میباشد و دیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیشد بلکه قریب به سمیت
و ظاهر آن رنگین تر از مغز آنست و فرق میان جد و از و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریک تر از

جد و از می باشد و رنگ آن سرخ تر درم آنکه چون بیش را بدر اشتد و بر زبان رسانند احساس خرف و غفلت را بر زبان و اگر
 قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جد و از و نیز چون جد و از را بعد از اخذ اشیاء مزه زده بچایند و یا بچایند و
 بر زبان بچایند و رفع غایبه آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جد و از را در زمره های
 دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تر با نیت جد و از در رحمت بیش به شتر از تریاق فارق است * طبیعت آن گرم و خشک در
 اول موسم و حرارت آن لذاع و موفی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویع و از یاد آن موآن مرد و
 را و محتمل که آنچه شیخ الرئيس رح تع در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفراطیست بنا بر همین جهت باشد
 که اثر رفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع موم حاره و بارده مشهور به
 رمل و غیره است و بارضاحه * افعال و خواص آن مفرح و مقوی قوت و اعضای ریشه از دل و دماغ و کبد و تقویع احشاء
 نماید و از زهر جمیع موم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل رنجه و مسکن اوجاع و مضمّن بدن و مقوی باصره و دندان و مشبه
 و مبهی و منعظ رمل راحت و جهت امراض دماغیه و عضبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خلل و راستساز
 و رقان و ضعف معدّه و قنطیریت حضاة و قولنج و عسر البول و رانج عقون الخا طر تباع و اکثر امراض بارد و شیر با مطالعه
 نافع و آشامیدن نیم مثقالی سائیده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جزاره و در تملاده
 حیوانات همی و بیش نافع و در ستر و جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع هیضه و مقلد ارنیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی
 از اهریه مناجیه مانند شویب کا و زبان و ابریشم و باد و نجبویه و امثال اینها و یا عرقهای مناجیه مانند عرق کا و زبان و کلاب
 و باد و نجبویه و بید مشک و فیل و فرجهت تفویج قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصاً که از برودت باشد
 مفید چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع و باد و ابرام و یا مد ارنیم بران و یا کلاب جهت وجع معاضل و با جلاب
 گرم جهت اوجاع معدّه و مقلد ارنیم از آن و یا سکنجبین جهت سده جگر و یا سکنجبین بزور و یا سانه و یا شربت دینار
 و شیر عنبه الثعلب و شیوة تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استعما چند روز متوالی مداومت بران و جهت سنگ
 کرده و مثانه با شیوة عنبه الثعلب و یا خا و خشک و جهت حبس البول با شیوة تخم خیارین و خردیزه و یا خا و خشک و جهت قولنج
 رنجی یا بعضی عطو خات مناجیه مانند قطب و سداب و یودنه و از یاقه و عنبه الثعلب و جهت رفع حمیات باغیة مزمنه
 و ریح بعد تقیه با جلاب گرم و یا غرایبه مناسبه مد اومت دود آنک آن الا تا هفت روز در وی دشواری وضع حمل مفید از
 دود آنک آنرا سائید و با آب عنبه الثعلب یا حلبه یا شیوة خا و خشک یا جلاب بخور رانند بزور مد وضع حمل شود و اگر بچه در
 شکم آن مرده باشد و سمیت آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت با طاری گشته و یا دم نفاس بسیار
 جاری شده و بعد از چهار رجهه آنرا با کلاب سائید و بخور رانند و اول تا هفت روز در آن مداومت نمایند صبح تا شب و اگر موافقت
 نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغیه اطفال و اطفال ارکس یا شیوة مضعه آن سائید
 بخور رانند و جوان کبیر العن و یا ادویه مناسجه آن علت از نعل رمل نانیم مثقال و حکمای هند مد اومت آنرا مسمن بدن
 دانسته اند و جهت تقویت انعطافه تنهائی و یا با ادویه مناجیه با کلاب سائید و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید
 و طای آن با سرکه و کلاب جهت نفخ ادرام بارده و تحایل آنها خصوصاً ادرام مغایب که پس کوش و زیر بغل و بن ران است
 و جهت خنایق و غنا زیر و سایر ادرام کلوز و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد را و رجاع معاضل

و در ستور یا چند دانه قلقل میانه جهت اوزان یا بزرگ که در آن رطوبت آن بهای و یا آب کثیر
و یا سرکه بر پشت چشم جهت تحلیل اوزان یا بزرگ که در آن رطوبت آن بهای و یا آب کثیر
و تحلیل ورم آن رطوبت آن بر پشت و یا جهت قرحه مثانه و خمس البول و قطور آن در چشم جهت رمد و در تحلیل
جهت رفع خمس بول و بند شدن چرک در آن و در ران آن بجز حاحات جهت التیام و نفث الدم آنها مفید و تمرین آن
با دمان ها به جهت اعراض دماغیه و عصبانیته مانند سرخ و سکه و فالج و لقوه و استرخا و رخش و خن و مانند اینها نافع
مقوی دماغ و قوای آن و اعصاب است و بالجملة این در اثبوت عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصاً بارده
رطبه بنیهائی و یا با اندریه مناسبه هر طایفه مفید شراب و ضماد و ملاء و تدوینا مقد ار شربت آن از نیمدانک تا چهار دانک
بجسب از جهت اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانک و در تقویت باه ثانیه مثقال و در
استسقا تا چهار دانک بدل آن در تعریق و تریاقیت سه وزن آن زرباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است
مضر محرور و ریاس المزاج و مصدع و مورت جراحات و قرحه امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ماده و شیر تازه دوشیده آن
قافیه و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیر او در قرابادین بتفصیل ماهیت و اقسام و افعال و خواص و منافع و طرق
استعمال و قانون ترک افیون بعد از افیون و دستور خوردن جد و ارجح و آن با اندک افیون و بی افیون و دهن
و مرهم و معالجه و مفرحات آن در جلد و ذکر یافت

* قصه ل الجیم مع الراء المهملة *

* جران البحر * بفتح جیم و راء مهملة و الف و دال مهملة لغت عربی است بغار می ملخ و بهندی تپیدی یکسرتاء چهار نقطه
هندی و سکون باء مثناة تحتانیة و کسرة ال چهار نقطه هندی و یا نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف مختلف الالوان
و یا پامای بسیار بلند و به کمتر از یک هفته بچه بر میا و در بر نیا تا نوا و شجار میباشند و بیشتر از یک سال نمی ماند و درختی را
که بخورد فاسد سازد و نوع بزرگ آن در بعضی سالها تگون آن بسیار میشود بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را مخورند
و فاسد میسازد و بهترین آن بزرگ فربه آنست * طبیعت آن گرم و خشک در درم * افعال و خواص آن مبهی و جالیه
اخلاط غلیظه و جهت امراض قصبه رنه و تقطیر البول و خوردن درازد و دال آن که سروا طوف آنها را انداخته با یکد هم
مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جدام با الخاصیة مفید و بخور آن جهت بواسیر و عسر البول
و ملای کوبیده یا های آن جهت ثایل و کلف و جرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکه و ملای جوف تخم آن جهت دفع کلف
نافع و خوردن قسم فربه بی بال آنرا پریان کرده جهت کزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز کردن آن که در مزارع بهم
میرسد جهت رفع تب ربع بالخاصیة مفید و نمک سود آن قلیل الغذا و مولد خلط غیر صالح و مورت جرب و حکه و محرق
اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار چاشنید و یا انارین است و شیر و تخم خرگه و تخم خیار نیز گفته اند و این مولف
گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از آن بکر یزند و اگر نکر یزند بهیروند *

* جران البحر * بفتح جیم و راء مهملة و الف و لام و قف باء موحدة و سکون حار و راء مهملة بین بغار می
ملخ دریائی نامند * ماهیت آن گفته اند حیوانی است سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده
دست و پاشیه پاهای عنکبوت و بر سر آن دوشاخ و دوشاخ دیگر در زیر چشم آن رسته بار یکتر از آن چشمهای آن برآمده مؤلف
گویند شاید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت رویان باشد زیرا که رویان در اکثر بلاد مانند پنکله و سواحل دریای

نارین زنجیرین و غیره باید بن میا تا میباشند و جز از آنجا که شکر و فی الحمله شبیه بکنجشک بزرگ است و برادرانند که بر واز
 کرده از آب بر میخورد در بازو از آب سرد میبرد * طبیعت آن گرم و تر و خشک تر از بری است * افعال و خواص
 آن خوردن آن هر روز سه عدد مشروب و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی جلد ام مفید و آشامیدن در انتقال از سرخه
 تمام آن با آب بخورد میا تا هفت روز متوالی جهت تقویت و اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب

* چرخ جبر * بکمر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی ترة تیزک و بهندی ترم و انجم
 آنرا مالون و حوام عالم و چند سور و چند سر نیز نامند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بهقان و بستانی آنرا
 کف مایه و بفارسی کیکی و بشیرازی کهزک گویند و بری آن در نوع میباشد یکی بساق و برک آن از برک ترب ریوه ترم و مشروب
 وکل آن زرد و سیاه و قند و این را خردل بری گویند و دیگری ساق و برک آن نرم و کم حدت وکل آن سرخ و بستانی مقدم
 میباشد یکی شبیه به ترب و سلق دار و برک آن با خشونت و در مازندران شامته و کورنوه و در تکابن خاص ترمه نامند و انجم
 آن مفید و خرب با بلی عبارت از آن است و قسمی را رشا و بفارسی ترة تیزک شاهی نامند و برک آن بزرگ وکل آن سرخ
 از غرانی رنگ و انجم آن مائل بسرخ و طولانی و قسمی دیگر بیدرک و انجم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن
 این است و بهندی آن بستانی است * طبیعت بری آن در سرد گرم و در آخردوم خشک و بستانی آن در سرد گرم گرم
 و در اول خشک * افعال و خواص بری آن مفتوح سده جگر و سرد و جالی و مد ریول و مفتوح حشاء و مویک منی و محرک
 جماع و محلل ریا ح و ماضی طعام و ضماد آن بازهره کا و جهت از المله آثار قروح وید ستور طلای آب آن بازهره کا و بیش
 کاف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت دفع بد بوی زیر بغل و خوردن شراب و عانی بالای آن جهت کزیدن این دروس و
 غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بگیرند و در رخت اندازند ترش را با آن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون
 بخورد خشک را با آن پرورده نمایند و بیا شامند و بیا بد منی نماید و بیعدیل است و گویند چون بگیرند برک و شاع و انجم آن
 را در مازن نرم بگویند و در طریقی بهمن کنند تا خشک گردد و ثانیاد رهاوی اند از رنگ و بگویند و شیر تازه و دوشیدن و بران ریون
 و انجم آنرا نرم بگویند و بران بپاشند بد فعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرحها ساخته در مایه خشک
 نماید و نگاهد ارنگ و عند الحاجة استعمال نمایند بسیار طبیب و نیکو است المضار حصع و مورت سد و مختصر و مظلم بصیر
 و در جلد است آمده که هر که در شب جبر جبر بخورد و در ک جلد ام از دماغ او جبرکت در می آید و نیز این م او را عارض
 میگردد بعد از خواب و در جلد است که اگر وارد است که احد از اعضاء بر میماند شب خوردن آن مصلح آن کاعف و خرقه و سرکه
 است و بری آن در راء و ریول و تحریک باه و انعاظ قویتر از بستانی است خصوصاً انجم آن و انجم آن که حب الرشاد است در
 خواص مذکوره قویتر از برک آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم معق باغم و باز رده انجم نیم درشت محرک باه
 و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن جهت کاف و با عمل جهت بهی و نمش و بازهره کا و جهت شقاق ناخن مفید و اگر آن مویک
 دم و ثوران آن و انصباب مواد با عضای ضعیفه مصلح آن شیر تازه و دوشیدن و مقل از غریت از بستانی آن تا بهیند و هم راز
 بری آن ناسه در هم بدل آن میوزن آن تودری یا انجم زردک بری یا انجم یاز است *

* چرخ جبر * لواء * ترة العین است و در حرف الفاف انشاء الله تعالی خواص آمد

* چرخ میلک * بدنه جیم و سکون راء مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان

و در میان و جانی اسمی و آنی است که ترکان آلبانیات از آن را مانند * ماهیت آن بخشی است بمطهری الکشی و طول آن
 زیاد بر شیرین و رنگ ظاهر آن مائل بسبب می و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساقی آن قریب بدرمی و برک
 آن طولانی بقدر شیرین شبیه بر باری و در هر قوره و لطیف و بر کهای ساقی اطراف اعلا ی آن بقدر برک بید و کل آن کبود
 نرا زکل لبلو فرمندی بسیار کوچکتر و مستعمل بدخ آن است * **افعال و خواص آن** چون بکوبند و بر بیج دهند آن بیافند بهنجی
 می چسبد که از اکل و شرب زائل نسکزد و ستون آن بیکد و دبعه جهت رفع تعفن دندان و زردی نیدن گوشت بن دندان
 چرب و آشامیدن آن جهت رفع زخم های باطنی و اورام احشا و قضا د آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید
 * **چرونجی** * بکسر جیم فارسی و قح راء مهمله و سکون و او رخفای نون و کسر جیم و یا * **ماهیت آن** مغز مرد رختی
 است فندی در اکثر کوه های هند می شود و درخت آن بمقدار نارنج متوسطی و برک آن بزرگی برک انجیر و بی تشریف و ثمر آن
 شبیه بشمر قهوه و آلبو بالو و خالسه و از این بز رکترو آنرا بدهند پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و درخامی میزد و بعد
 رسیدن به غش و لحم آن درخامی سخت و بعد رسیدن قرم و بمن بستنی رنگ و چاشنی دار می باشد و آنرا میخورند و در آب
 حل کرده افشرد و میسازند و بر آب نیز میزنند و مغز آن که در زیر لحم آن است در غلانی خشبی اندک صلب از پوست بسته
 نازکتر و ضخیم تر از پوست صفة الخضراء و مغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی و نیم آلبو بالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی
 این را حب السمنه نامند و شاید غیر آن باشد زیرا که میأت درخت و ثمر این بهیأت درخت چرونجی نیست چنانچه
 انشاء الله تعالی خواهد آمد * **طبیعت آن** گرم در درم و سرد در اول * **افعال و خواص آن** جالی و منعظ و مسمن
 بدن و کثیر الغذا و در اکثر افعال قریب بحبة السمنه و چون نرم بمانند و بتهائی و یا با ادویه مناسبه بر بشرد بمانند
 بشرد را صاف گردانند بسبب جلائی که دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غلیان خون و تشنگی است
 * **چری** * بکسر جیم و راء مشدده و بالغت عربی است بفارسی مار ماهی و بمصری تیلور و برسانی سلورس و بر تانی
 سلورس و بدهند کچیا چهل نامند * **ماهیت آن** ماهی است عظیم الجثه قریه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ
 و بی فلس و یا ستخوان کمی و شارب آن نمائد مار بار یکی و در از و سر آن طویل و دمن آن مستطیل مانند خرطوم رکوش
 آن در خواب از جهت و با سهو کت بسیار رویه و دان آنرا نمخوردند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که در تنگ بن آنرا اسپلی
 و درمازندران کلیس نامند * **طبیعت** غیر نمک سرد آن گرم و تر و نمک سود آن گرم و خشک * **افعال و خواص آن**
 جالی و با قوت جاذبه قویه خوردن گوشت ناز آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه رئه و صورت
 و ملین بطن و جهت سل و نفع الدم نافع و گفته اند مصلح آن جهت امراض مذکوره و سوی سل نفع الدم نافع و جهت
 قوت جلا ی آن و آشامیدن خون آن نیم اوقیه با هموزن آن هر که قاطع خونی است که از خلق آید و جلوس در طبیعت
 مصلح آن جهت قرحه معاد را بتد او جذب مواد بسوی ظاهر بدن و باز ستور دخیه آن بمفعله و احتقان آن جهت
 عرق النسایی و دهل و ضماد نمک سود آن جهت جذب بخار و پیکان و جذب مواد بسوی ظاهر جلد المضار گفته اند مولد باغم
 لزج و بطبیقه و مضر کرده و صحت برص است مصلح آن نمک سود نمودن و با سرکه و رنناع و صندل و آبکامه و سنگسین
 خوردن است

* **فصل الجیم مع الزاء المعجمه** *
 * **جزر** * بفتح اول و ثانی و راء مهمله معرب کز فارسی است و نیز بفارسی زرد کما ز بدهند کاجر نامند * **ماهیت آن**

دری و بستانی میباشد بری آنرا ایوانی است فالوس را غریبوس نامند و بعضی شفا قل دانسته اند و سهواست و بستانی آن
 در قوع میباشد بیج بگی طویل و یکی مستطیل و در هر یک آن غبیه بشافتره و از آن غریبوس و طعم آن اندک تلخ
 و ساق آن بزرگ است و بعضی رگی آن چند از عاتق شکم و سفید و در میان آن چیزی ریزه خاند بینه و بعضی و بهترین
 آن مرغ و در این شاداب کم ریشه بستانی آنست **طبیعت** آن سرد و گرم و تر و بعضی در اوله لیل گفته و بار طریقت
فصل **افعال** و خواص بستانی آن ملطف و مفتوح است و جگر و مغز معده و ملین و مهبی و زیاد کننده کبد و جگر و مهبی
 و معطر و جهت قطع بلغم و سردی و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ کرده و مثانه را در نرمودن بول مفید است و **اعضاء** البستانی
 جهت ذات الجنب و هر فم مزمن **اعضاء** الفل **عسر** الهضم و مریای آن مریع الهضم و جهت استسقام فیل **اعضاء** النفس مسکن
 مغص و مدر بول خصوصاً بری آن و یک ستور بزرگ بری آن کلاه و تو باشد و همچنین برک آن و مهبی با است خصوصاً بزرگ بستانی
 آن که نفع آن زیاد است و حمل آن و شرب تخم آن جهت عسر حمل نافع و چون بیج و هر یک آنرا در آب جوش دهند
 و تناول نمایند یا بشویند یا آن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها
 بسبب سردی نافع و مریای آن با غسل بغایت مهبی و مقوی احشای رحم و باقاریه مناسب جهت تقویت کبد باردا
 و تجفیف و طریقت معده و زیاده تقویت باه و اعانت بر جماع النفع و خلوائی آن نیز بستانی و یا باادریه مناسبه قریبه
 است بریای آن و آن بد ترازان و منخل یعنی پرورده آن در هر که جهت اذابه و تحلیل چیز زاید و مقوی
 معده و جگر یارد و در شایب آن قریب بریای آنست و الطیف و اقوی ازان و نبینه آن که آب اندر ده آنرا باز بیع آن عمل
 بخور غانقل و در رحم کنند و بکند ارند تا بجوش آید و مسکون گردد و بغایت مست کنند و بطبی الاخذار و مصلح و عرق آن کلاه
 با ادویه مناسبه گرفته شود و در جمیع آثار نائب مثاب خمر است و اندک مسکون و مضاه برک آن جهت اکل نافع جرم آن بطبی
 الهضم و رافع و مقوی و محرورین و مصلح آن ادویه خار و آهک و ریخته آن با گوشت بز غاله مولد خلط صالح مفید از شربت از
 جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مراد و خلوائی آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیل آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا صد
 مثقال و تخم آن محرک باه و درین باب از اهل آن قریبتر و عسر حمل و نافع و مانع مغص و دریا بر افعال مانند آن و چون
 بکیند آنرا با موزن آن تخم شلغم و تریمی را مجوف نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش طبع دهند و بر آورده
 بیا شامند جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن بکدر هم آن با موزن آن شکر جهت
 وجع ساق پا و ضماد تخم و برک آن با هم جهت قروح و ماکله نافع مفید از شراب آن تاد و در هم بدل آن انیسون و در قواست
 و جزیری و در بلاد قزوین کزرا نامند و بیج آن بعد از انکشتن رگی آن زرد و تخم آن در غلای خار ناک و درد و قوما کوز
 خواهد شد **طبیعت** تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال** و خواص آن با حدت و لذع و در
 جمیع افعال مریای باه قویتر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و مدر و قوی و حمل آن جهت اخراج
 جنین وادرار طبع و آشامیدن آن جهت وجع مدر و شوره و ظهور استسقام و عسر البول و انتفاخ بطن و نفش و نسع موام
 را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامید با شند موام غارب آنرا بکزد ادویه نیاید و خوردن خام آن
 جهت دفع سوز و ضماد ریخته برک و بیج آن جهت الجماد خون که از سردی هوا باشد نافع و حصول بیج آن منقش رحم
 همین بر حمل و آرنختن آن در منازل با خاصیت با عفا کراختن موام است از انجا مضر مند و حلق و عصب مصلح آن

الهیون و حلوانی جرم و هراپ و مرقی آن در قرابادین ذکر یافت *

* جزم * بفتح جیم و سکون زای معجنه و عین مهمله * صا هیت آن سنگی است که در معدن عقیق که بعضی را حشده و کنایه است که از توابع کجرات است خیزد بعضی شبیه بچشم باطبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صاف و بعضی و ذر طبقات رنگارنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان می باشد بهر قسم که آنرا ببرد و تراشد بالوان و طبقات آن ظاهر می شود و بطبع دادن بنوعی خاص بالوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میگردد مانند عقیق که بطبع رنگین میگردد و صفا بحدی بشکل نیک و غیر آنرا جزم و مد و روا شکل دیگر ملون بالوان و با با غوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهی و بهندی و آهسته نامند و این یعنی عین الهی و بیشتر در معدن یا قوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نبشته و در حرف العین انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یا قوت صلب باشد یا نرم و عین الهی صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدهند و به قیمت گران میگیرند * طبیعت آن در موم کرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و با حداثت و جهت برفان و منع خواب شرابا و جهت عمر و ولادت پیچیدن آن در موم سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال مؤثر سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الضبیان و نگاهداشتن آن با خود مؤثر موم و غصوم و خصوصت مردمان با او و دیدن خواب غائی هولناک و رافع لقوه و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذر در آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آن را نافع

* قصه لالجیم مع العین المهملة *

* جمعه * بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهمله بین وها بلغت یونانی فولیون نامند * صا هیت آن در نوع می باشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شیری و برک آن باریک و مقووش و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه و بر آن خیطو با یک سفید شبیه بمری و پراز تخم و کل آن سفید مانند بزرگی و ثقیل الرائحة و با عطریات و اندک تلخ و شیرازی کل آریه و بستانی آنرا جعلت کبیر و بغاریسی اعتبار بد کوبند برک آن هرگز ترک بر تو از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار زرد و تاز مستان مانند و بعد از هشت ماه از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن * طبیعت آن کرم و خشک در آخر دوم و بعضی در موم خشک گفته اند * افعال و خواص آن با قوت تر با قوت و مسهل و مفتحه سد و جمیع اعضا و ملطفه اخلاط و مد ربول و طمک و آشامیدن طبیع آن دوا و قیه و لیم جهت تذکیم ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقای بار و برقان اسودادی و تبهای بلغمی و سودادی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریح و اوجاع جنین و عسر البول و رجوع مغاصل و تنفیت حصاة و ادراخ و تنقیه و حم و با مرکب جهت تحلیل مور و زوضاد تازه آن جهت رطوبات صناع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اند مال آنها خصوصاً نوع کبیر آن و ذر و صغیر آن جهت اند مال قروح رذیه و لشف رطوبات آنها و افتراش آن و در کردن آن و یا شیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصلح و مضر معده مصلح آن خدا ما معتقد است شربت از جرم آن قاسه در هم راز طبیع آن تا بیست مثقال بدل آن پودنه کوهی و در تحلیل ریح شیع و در اخراج کرم معده یک وزن و در وثاق وزن آن پوست بیخ انار تازه و در ادراک سینه است و اکتحال عصاره آن با عسل جهت جلد زدن

فصل الجیم مع الفین المعجمة *

بدر النافع

* جفت * بضم جیم و سکون فین معجمة ز دال مهمله اسم فارسی بوم است * ماهیت آن مرغی است که در زرد توپه یا صرّو آن بسیار ضعیف می گردد بسبب نور آفتاب بحالیکه نمی تواند از آشیانه و جای خود بر آید و بر رانهایش و اقسام می باشد یکی بزرگ جفت و آنرا بقارسی برقی و شاه بوم و بتر کی سار و توس و بهندی البر نامند و قسم از سگهای رنگ و آنرا چغل و در رنگهای کوره بوم و بهندی چبله و قسم صغیر آنرا بتر کی بیلاقی و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بمقدار نارنج کوچکی است آنرا مرغ حق و بهندی بیچه نامند * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مورت ابله و بیرون فی در جمیع امور و آشامیدن خون و زهره آن با خاکستر چوب کز و صلی آمیخته جهت سلس البول و بول در فراش و آنکه حال بخورن و زهره آن جهت شکری و لطوخ دل آن عین طبع کرم بومی صاحب لقوه و گردن او نافع و قطور مغز آن باروغن بنفشه در موراج بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و طلاهی خون آن باروغن فاجهت کشتن سببش را گفته اند از خواص آنست که چون آنرا بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس می باشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطموس آن موریث خواب است

فصل الجیم مع الفام *

* جفت * آخرید * بضم جیم و سکون فاء و تاء مثلاً فوقانیة و فاء الف و تخ فاء و کسر واء مهمله و یا و دال مهمله انطاکی گفته اند یونانی بمعنی مزدوج و نزد ما مشهور بخصیة الغلب است و بهندی ادی گفته اسم فارسی است و معنی آن اختلاف زوج است و این اظهار می نماید از یونانی بودن آن و غیر خصیة الغلب است ولیکن در تقویت با از ان اتوی است * ماهیت آن گیاهی است بقدر شیری با شاخهای بسیار و باریک و برگ آن ریزه تر از برگ نخود و رانیه ملاصق بهم و نزدیک ساق آن غلافها شبیه به نعل و بادام سه تا چهار عدد اطراف آنها خاردار و در اندرون هر غلاف سه پرده در طول و در عرض پنج تخم شبیه بطلخه و مشربری شکل و نبات آن بلاد شام و روم * طبیعت آن در درم کرم و در اول خشک و با طریقت فله و انطاکی در آفرودم خشک گفته * افعال و خواص آن در تقویت با و توترا خصیة الغلب و مجلل ریح و مسکن مفس و از رجاج معاضل و چون هفت مثقال تخم آن را با گوشت بره یکساله بخورند و صاحب استسقام قلبی و کفایت بکافیه بان مدامت نماید و آب آنرا به آشامیدن زائل گردد و مرای آن باعث بغایت محرک با و لطوخ آن بر اندیم جهت تسهیل ورم و ریح آن نافع مضر کرده مصلح آن کثیر اقل از شربت آن دود و هم بدل آن شونیز است جفت پوست ملاصق ابوب است و بر طلع نیز اطلاق می نمایند و جهت الملوغ در باطون مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست

فصل الجیم مع الکاف *

* چکمی * بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدد و یا * ماهیت آن نمرود وختی است هندی که بهندی وینکالی که بیل نامند و در نکاله نسبت به بلاد دیگر و غرور دارد و خوب میشود در رخت آن عظیم و بزرگتر از رخت گردان و از درخت چنار کوچکتر و برگ آن بزرگتر از برگ قارنج و ترنج و در شکل شبیه با آن و اندک ضخیم تر از آن و چوب آن زرد رنگ و کثیف مال خورده آن زرد تیره مائل به سرخی و شر آن از تنه درخت و شاخهای آن بر می آید و آنچه نزدیکتر به بیج آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیج آن نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب میباشد و شر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک آزار هندی و کمتر ازین نیز دیدل شده و در آن دوسه دانگ که بهندی کوره

نامنک میباشد و بزرگ آن تا یک من منک است که دراز ده من نیز می باشد و در وزن منک یک دوزیاده می شود و می باشد
و پوست آن در بخامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد و تیره مائل به سبزی و با صواب آورد اندک از و بر دانه اکریا اندک
بخامی بر آمد و هر چند دانه های آن درخت نرویز بزرگتر باشد اغلب آنست که دانه های آن درون آن نیز بزرگ تر و شیرین
می باشد و می آید که در دست مائیل شکنجه خیر الی است که برگردانیده و حمل آنرا بنا لا کرده جوف آنرا عملوا از چیزی
کرده تا عند و آن اصناف میباشد بعضی دانه های آن که کوچک و نرم و پدید یوی و این تر یون ترین قسم آنست و بعضی دانه های
آن متوسط و بعضی شیرین و بی ریشه و شاداب و شکنجه و خشو و این و آنها چه نامند و بعضی دانه های بسیار لطیف و بی ریشه
و شاداب که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر آورند و زمانی بکنارند خود بخود کد اخته آب میکرد و در این بهترین
اصناف است و زرد هضم می گردد و کم نفخ و کته لیکه دانه های آن نرم و لزج باشد نفخ و بطبی الهضم است و بین دانه های آن
چیزهای اندک تا بزرگ طولانی متصل بدانه آن میباشد چهارقاشش که در رنگا له آنرا چانه می نامند بعد بر آوردن آنها را
جدان نمود و می خوردند زیرا که آنها اندک صاب و قلیل و نفخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز می خوردند و نیز در جوف آن
برده ها و ریشه ها میباشد که از پوست آن دروئیده و در اعطه شده میان دانه های آن و تخم آن که در جوف دانه آنست اندک
صاب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا با تشه بریان کرده با نمک می خوردند لذیذ میباشد و گویند
مصلح و ماضی شمر آنست و نیز مردم بشکله تخم آنرا در ماهی بطور د و پیاز و قورمه کوشک نیز می خوردند خوب و لذیذ میباشد
و چوبی که در آن بد آن بد رخت پیوسته و تابور سطح شمر آن رسید و بسطیری انگشتی و تا بقضه دمتی است و بطول یک شبر
تا یکدفع بحسب کوچکی و بزرگی شمر آن را آنچه از آن در جوف شمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلا ی آن و آن
چوب را بپزند و بشکله حوصله کنول نامند و در اطراف آن و قریب به پوست آن خصوص محل اتصال آن بد رخت بتو ع بسیار
می چسبند و لزجی میباشد که آنرا به تنه ی لاسه کنول نامند و بهر جا که بر من بد شوا ری از آن جدا می گردد و قادمیت را بر روغن
چرب بنمایند خوب جل آن نمیشود چنانچه شنبه شاد که اهل هند و بنکاله نزد یک سرکنهل را در هنگام غامی که در آن وقت
لاسه آن بسیار چسبند و می باشد بوی و یا غرضشین و تیغ زود و تیغ آنرا گرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بغارسی پهبال
برنج و بهندی نرو و گویند از آن آلوده آن کاه را در صخره متصل کام که شیر می آید و آدم و کاروبز و کوسهند را ضایع میکند
و این نموده طعم مثل بز و نامیش آنجا بسته در کهین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع طعمه داخل آن گردد بکاه لاسه
آلوده در دست و پای آن می چسبند برای جد کردن آن از غصه دست فارا بر سر و صورت میمالد و هر صورت می چسبند و
چشم مابند میشود بعد از آن از غصه می غلطد که در تمام بدن آن می چسبند که بدن آن بنظر کسی آید گویا توده کاه میشود
پس مردمان از درخت پائین آمده و چوب های شکنج اینقدر عزیزند که بهر وقت فیه استخوان آن شکسته می میرد و نیز
به همین طور آه و کوزن و دیگره و نای و زدن و میگرد و صیادان طایر و بر سر نی ها نیز آلوده با هستکی پیوسته که برا شجار
نشته باشند می رسانند بر آنها می چسبند پس آنها را می گردانند و طبیعت شمر آن در آخورد و م کرم و در اول آن خشک و با
و طوبت فعلیه و افعال و خواص آن مبهی و منعظ و مسک و نفخ و بطبی الهضم و ثقیل و مفصل خون و مزل خون غلیظ سوداوی
و امراض حادث از آن و مصالح آن نمک و موز آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه با کوه تازه خوردن و مر بار حلوای آن فیه
و سایر آن بد میکرد و لیکن باید که اندک نیمه رس و بی ریشه باشد که آنرا مر با پزند و با حلو سازند و دردی مشک و زعفران با کلاب سوده

در آخر داخل دمایک و مضاد خوب میلان آن یعنی موصله آنرا چون بسوزانند و یا با ابله کبوتر و ابله کبوتر
 کنند؟ و مامیل و اورام و مغروح جله است و کوبیدن که از خواص آنست در ریخته که باشد مایه را داخل نسیم شود و چنانکه آن اصلی
 ندارد و چون بزرگ از یک آن روغن کافور و با لادن و زعفران که هر کوه که از قروح مایه است مگر در بند لادن الله تعالی ملتئم گردد
 * چگونگی * بفتح جیم فارسی و کاف و سکون و او فتح تاء مشدده فوقانیه و راء مهمله و هاء لغت هندی است و بناری نیز نامند
 * ماهیت آن نوعی از اموات است درخت آن از درخت نارنج عظیم تر و بزرگتر و کل آن نیز از بزرگ و کل نارنج بزرگ تر
 و ثمر آن بزرگ تا بقل رهند و آن متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ چاشنی دارد و میخوش
 و کم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیراب کنیز الوجود و در بنگاله از همه بلاد هندی خصوصاً در هوای بهتر میخورد شاداب
 و شیرین و ترشی کمی که بدون تند میخورند * طبیعت آن سرد و تر و دردم * افعال و خواص آن قریب بنارنج است *
 * چگونگی * بفتح جیم فارسی و کاف و سکون و او و خفای نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندی است و آنرا بنواز
 نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دوزخ و در کهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف
 عرض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب بر کهای آن زواید به هم پیوسته می باشد و تمام
 شب چنان میماند و در وقت طلوع آفتاب بازمیکرد و تمام روز بازمی ماند و بدو تلخ و تلخ آن در غلافی شبیه به ماش و
 قشر آرد و آن نیز شبیه بدان الا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب
 گرم نخیسانند نرم نمیکرد و سائیده نمیشود و بعضی گفته که سنگ سبزه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند * طبیعت
 آن گرم و خشک و دردم * افعال و خواص آن محال و جاذب الوبار القوی با جهت رفع اذیت و بار اکثر اسراض جلدیه
 مانند توبه و بهی و جرب نافع و خوردن برک بخشنه آن و آشامیدن آب نفوع تخم آن و مضاد سائیده جرم آن و بتنهائی و یا
 یا اندک کوبیدن زرد خاص که بهندی امله سار نامند و یا با اندک قهقهه که بهندی رال کوبیدن نافع در شکر ارمیل و مل و مت
 بد آن چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاغ تا یک هفته بگذارند تا خوب بپزد و بخوش آید
 پس بسایند و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه بر توبه مضاد نمایند انفع است و مضاد سائیده آن با آب لیمو جهت برص یا تکرار
 استعمال نافع و کوبیده بخشنه آن که با ماست مزوج کرده در آفتاب بگذارند تا بخوش آید جهت داء العناب که مریض و نامند
 و توبه را نیز نافع با تکرار دمل که در لا موضع علت را خوب بماند که هرج و قرب بخون آلود گردد پس با لادن و خوردن برک
 بخشنه آن بطریق مسلق از برای دفع و بار اسراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در رسالی در بنگاله فحش افغان و در
 قریه از قرای آن و با بهیم رعید و مردم آن قریه بگوستان حوالی آن رفتند کسانی که این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند
 و کسانی که نخوردند اکثر ملاقه شدند و مضاد پوست بیج آن با لادن وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک
 رقیق باشد جهت رفع توبه با مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حسب بسته مقدار بیکتوله آنرا شتابان نمایند تا سه روز
 و بعضی را یکدست اجابت مینماید اما بایستی که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشد و وزن آن کم
 باشد که در بیکتوله پوست و بیج آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر در بعضی امزجه و آن بسیار تلخ میباشد و العلم

بنا

بنا

فصل الجیم مع اللام *

عنه الله تعالی

* جلاب * بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده * ماهیت آن از جمله اشربا است که جهت تقویت قلبه

۹۰

در مع خلقان رتو حش و مالخو لن و امثال اینها تر تپس میدهند و با مرقه های مناسبه من آشا منک در ستر و ماحضن آن آتسب کد
بکیر لک لیا صعدید و یا شکر مدید مقل از یک من و با مه من کلاب یا آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بکیر لک و صاب لیا با
بصده رجد پس یکد رهم زعفران کلاب سوزد داخل نمایند و در طریقی نکاه دارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با نکی از
مرقه های مناسبه حل کرده تخم یا نکر و یا در نجشک و یا ریحان و یا امثال اینها بران پاشیده و بنوشند و اگر حرارت در مزاج
عالب باشد بزرقطونا بران بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبیر و مشک از هر یک در داک کد داخل جلاب نمایند در
آخر طبع جلاب طبی عبارت از همین است

چلا یا * بفتح جیم عجمی و لام و الن و فتح بای نازمی و الف از ادویه جلد یک است که در معرض جلد بد در بلاد معصی
بجلا یا یا نت میشود و اطلای آن بلد خواص آنرا یافته بیک ان دیکر برد و با ناکامشی جلب نامند * **ماهیت آن** بیخ که اهی
است اخیر و کهنه آن مائل بسیاهی در شکل فی الجملة شبیه بشلغم و چغندر کوچک و متوسطی بین طعم و رائحه غالی که مستکوره
طبیعت باشد و آنرا بر یک و یا چهار شق نمود خشک کرده از انجامیآ ورنند * **طبیعت آن** گرم و خشک در دروم
* **افعال و خواص آن** با قوت مسهله بیغایله و اندک قابضه و غیر مستکوره طبیعت چنانچه رد و لدر است و خطری که ماز و یون
و غیر آن دارند از دوا حادث کر می نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و موع و نوازل قدیمه و سرفه
کهنه و حمیات مزمنه و رجوع کرد و ظهور و عرق النساء و مغا صل و قولنج و استمقار و زرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال
آن جهت امهال آنست که مقل از یک رهم نایک مثقال آنرا نرم کو بید و پیخته با پنج مثقال کلقتل مرشته بخورند و بالای آن
عرق رازیانه و یا انیسون بپاشا منک که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه و نیز نقوع آن
در آب که یک شبانه روز آنرا نیم گرفته در آب بنجیسانند و صاف نمود و با شکر و یا با شربت و در و یا با شربت بنفشه و یا امثال
اینها بحسب حاجت بپاشا منک مقل از شربت آن از نیم در رهم تاد و درم بدل آن میخوران است که آن نیز از ادویه
جلد یک است و در حرفه الهم انشاء الله تع خواهد آمد *

جلد * بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بغار سی پوست و پهنی چمره و کمال نیز نامند * **ماهیت آن** معلوم است
و بهترین آن جهت اکل پوست بر و و بزغال و یکساله فربه است و لذمه پوست مرغ فربه بخت است طبیعت آن بحسب
هر حیوانی مختلف میباشد و نسبت بکوشش آن سرد و خشک * **افعال و خواص آن** آشا میدن پوست اندرون سنگدان
و چینه دان طیور خصوصاً سنگدان خروس خشک کوده سائید با طلا و با ماء العسل جهت رجوع معده و الصاق پوست مرزغاله
تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب و پیچیدن عضو افعی کزید و در پوست تازه نیز جهت جلد سمیت آن
و پوست کوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست از جهت قطع خرون جراحات تازه و پیچیدن مضربه و
مد مه رسید و در پوست بز یا کوسفند و یا امثال آن که تازه و گرم کرم خیم ذبح باشد مسکن رجوع و درم آنست و بدستور
جهت تحلیل اوزام یارده مفید و در رغن پوست کرکدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرکدن را در
روغن کشید اند از دود و آفتاب ملتی بکن آرند و چون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیکر بوان ویزند و خاکستر جمیع
پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضما دسوخته پوست اسب آبی با آرد کر سنده سه روز متوالی جهت رفع سرطان
مجرب و سوخته پوست قنطیری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشا میبند

پوست سوخته انفعی که کسی را آزار دهد یا شد زائل کند نسبت خود است چون پوست آنرا کله سوخته بزدنی یا بخور کردن
سوخته پوست ته کشیده جهت هیچ عارض از موله و کشش مادام که تورم نکند و باشد جهت هیچ عارض میان رانها
از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعالی پوست نعل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن یک دیوانه
و منع ترمیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر که جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و کندن شدن
پوست مادر در میان لباسها و اقمشه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ما کول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل
الد حویه و مصالح آن مهرایختن و با سرکه زمری و با زرد را و به خوریدن و همچنین باد هان حار و سردن و با با فنجیر و عمل خوردن
و نیز قدسی از خواص جلوه حیوانات در ذکر آنها بیان شد و انشاء الله تعالی میشود

جملتان * بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف تری ای مهمله معرب کلان فارسی است و این بر اکل اناج و صید برک و هزاره
نیز نامند جهت آنکه کل آن بسیار بزرگ و بزرگ میباشد و نیز کل اناج تری نامند جهت آنکه تری نامند مکر بند و
و شر آنرا منجوس میدانند و در هر خانه و باغی که شر آنرا در مگویند زود آنرا غارت و ویران میکردند * ماهیت آن
برخی و بستنی و سوغ و سفید و درخت آن مشابه بد درخت اناج الا آنکه اندک اندک تر میباشد و بسیار بلند نمی شود
و بهترین آن فارسی است یا مصری * طبیعت آن در اول دروم سرد و خشک * افعال و خواص آن قاضی و حایس
سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و ریه و زراق امعاء و سحج و قوی
آن و زرف اندام هر عضو را در رطوبت و بواسیر و جرب و خک و منع ریختن مزاج و معده و قوی شربار ضما دا و غلاء و چون با سرکه
مچو شاند و بدان مضمضه کنند جهت بد بوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحت و
بد بوئی زینفل و منع تری از اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ضرر آن جهت زرف اندام قروح و سحج و طوخ آن با سرکه و طای
مغره بر حوالی رحم مالح انصباب مواد بسوی آن المفاصل مضاعف و مسدود و مصالح آن کثیرا مقل از شربت آن لایک و هم ناد و دروم
بدل آن بوزن آن اذاع زمان و یا پوست تازه ریشه اناج و یا جهت بلوط و عصاره آن که تازه آنرا کوبید و فشرده آب آنرا
گرفته خشک نمایند مانند مصار و لحیه التیس و آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز آید و شود پس
بمانند و صاف کرده یا زنجیر شاند تا منعقل گردد در جمیع افعال قوی و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست
که چون در چیا ر شمه وقت طوع آفتاب یک عدد و غنچه نا شکسته آنرا صاحب رمل و معنادین با آن از درخت بدین بپزند و
قر و برد تا یک سال رمل نکشد و مجرب دانسته اند و معروف و اقراض آن در قرابادین ذکر وقت *

جملنجبین * بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسریاء موحد و سکون یاء مثله تحتانیه و نون معرب کلنگین
فارسی است یعنی برک کل سرشته یا هم وزن آن عمل که حقیقت و اصل آنست و مجازا بر معنای از شر و کل و هم وزن
را بغاری کلقتن و کمتر را که کل کمتر و شکر سفید زیاده باشد کل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و سبک و سوده و
کل آن خشم و تازه و عمل و یا شکر آن خالص سفید چید باشد و بسیار باشد که باز در بین محتاج بد اخل کردن عمل و یا شکر
شوند زیرا که آنمقل از عمل و شکر کم تنه و نیکو نمیباید و حافظ آن نمیتواند بود از فساد و در قرابادین در حروف الواو
در ورد انعام آن ذکر یافت * طبیعت مساوی آن گرم و خشک در دروم و شکری آن گرم و در دروم و تر و در اول * افعال
و خواص هر دو نوع آن مقوی دماغ و معده و مجفف و طریفات غریبه و مانع صعود بشارت بد مانع خضم و خوریدن

آن بعد از طعام و عسلی آن جهت عبور و دین و عشا یخ و کسایکه در دماغ ایشان در طریقت غالب باشد و جهت تالیف روح و
مفاسد و نفوس و تفتیت حصاه و عسل البول و باربع آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاخ غلیظه و قولنج و اوجاع ظهور
التهام طعام و مد اومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکر آن جهت محرومین و جوانان و رفع مبادی و هواس
و خون و عسوج آن با موزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب شده باشند مد اومت
استعمال بد آن جهت زدن کهنه ورق بخارات و ضعف بصر و دایع و شقیقه و رفع سدد و دفع اخلاط مجریه مجرب و آشامیدن
مطبوخ عسلی آن با تربید و تخم کرفس که مکرر صاف نمود با شند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاسد
و مطبوخ شکر آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سردی و کفکند را چون در آب طبع دهند و مالید صاف نمایند نایب
مناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات سل قانون نوشته که ضعیفه سل داشت و من او را بخورالیدن کفکند معالجه
نمودم که نامک تی کفکند معشور و مقدار معتدلی بمصرف رسانید که مرا از میان مقداران آن خجالت میآید و صحت یافت
الضار معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب
که تا نصف رسد تا چهارده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکر آن تا دو سال باقی میباشد

* **جملوز** * بضم جیم و فتح لام مثل ده و سکون و اورزای معجمه و یکسر جیم نیز آمده اسم عربی فدیق است و بعضی بر بادام
کوهی نیز استعمال مینمایند و خب الصوب بر کبار را نیز مینامند و این جهت اشتباه جیم محاسبت چه بجاء مهمله خب الصوب
است و صاحب اختیاران بدیع نوشته که آنچه مستحق است جملوز لزبرعه است و روغن و براریت الهرجان و السودان
نیز کوبند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهی است که بشهر ازی بخربک کوبند تا نیم مقام
چلغوزه بود در منفعت * **طبیعت** آن گرم در اول و کوبند در دوم و خشک در اول و با اندک رطوبت فصلیه
* **افعال** و خواص آن مبهی و زیاد کنند منی و جهت درد پشت و عصب و استرخای عرق النساء و کوبند کی عقر
و رتبه نافع و برهضم و دیر از صده میکند مصلح آن شکر بدل آن چایغوزه است

* **جایید** * بفتح جیم و کسر لام و سکون یا مشاء تحتانیه و دال موهله بفارسی تکرک و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع
آثار و افعال مانند تلج است و از آن که یق تر و گفته اند چون تکرک را بر بارچه کرپاسی پهن نمایند و بر گردن صاحب
سلعه که در بنگاه مرضی میشود که بهندی که بیکه نامند بند بند باعث تحلیل آنست و لیکن وجع و سوزش بسیار مینماید و چون
بر عضو یک سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و چون تکرک را بر زمین اندازند که آب شود و کل آنرا
برد ملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن کل را کواه نموده خشک نمایند و بعد الحاجت
با آب تر نموده ضمد نمایند نیز همین اثر دارد

* **فصل** * **الجیم مع المیم** *

* **جمار** * بضم جیم و فتح میم مشدد و الف و راء مهمله و یزای معجمه نیز آمده و آنرا قلب النخل و لب النخل و شحم النخل
نیز و بفارسی بنجر نخل نامند * **ماهیت** آن چیزی است سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که در سردی رخت نخل و موضع
طبع میباشد که چون آنرا ببرند و یا بر آوند آن درخت از ثمر می افتند و دیگر شش و نیم مد و بهترین آن سفید تازه شیرین
آنست * **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک * **افعال** و خواص آن مقوی معد و احشا و قاطع اسهال
خون و غیر آن و جهت نفث الدم و دایر سینه و رفع خشونت آن و خلق و پاکونی آواز و تصفیه آن و جمیع سرده و غلبه صفا

و غلیان بدون منع تعلیل از راجع خصوصاً راجع طبیعتی و جذب حرارت غریبه از بدن در دفع قی صفراوی و خمار و سوزش و
ولا غری کرده آشامیدن طبعی آن نافع خصوصاً با فکر و فساد آن جهت کزیدن زنده در اما از مضر ریه و مری و راجع و خلط
مانی و طبی الزم از معد و مصلح آن محل و مکنجهین و خرمار و زنجبیل پرورده بدل آن حشاش است

جمله * بکسود و جیم و سکون و میم * ماهیت آن بخشی است شبیه بزرگ بری باریک و دراز و اندرون آن
مفید و بیرون آن مایین مفید و زردی و خوشبوئی و بالند ک تلخی و تند و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از انجا به بخارا
و عمرقند و سایر بلاد برسد کوبند آنرا با سوزن زرین از زمین بر می آورند و در لبرستان آن را کز موشان نامند و ساق و
برک آن شبیه بزرگ است * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت خنای و برور و سردی و
میتق النفس و لزق الدم و ذات الرئة و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شرباً نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن
مرخ و سفید و شکو است جهت تحریک باه و مرای آن در جمیع افعال و برتر و در قرابا دین ذکر بافت مضر و هرز مصلح آن
صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن مکنجهین آمین الله له گفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن
با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است

جمله * بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بغار می بی نامند و در طبیعت و افعال مانند تلح است و از آن لطیفتر و خوشبو
و بدی آن بآبی که از آن منجمد میگردد و بر میگردد و جهت فیضه و تهیای صفراوی و محرکه بغایت نافع و فساد آن بر پیشانی
جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کمی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد درم کرده در نمایند میل بخشی که در میان
تنه یا شاخته اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشد مفید است ورم و درد آن را نل میگردد مضر و آرام باطنی و اعضا است
جمله * بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناة ثوابیه * ماهیت آن سنگی است که در صفر که بادیه
است در سه منزلی منزله طبعیه بهم میرسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمان جوئی و تا مقدار یک رطل میشود و در
معدنی که در انجا است نگون می یابد و گفته اند ماده نگون آن زینب قلیل ردی و کبریت کثیر است و ضعیف التضع و طبع
تام که نیانته با اعتبار نقصان حرارت و الایا قوت میکشد و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است * طبیعت آن کرم و خشک در
مرم * افعال و خواص آن آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غلیان و غشی و منشی و غلای آن جهت ورم
چشم و رواج و پوشیدن آن کشتی مصنوع از آن جهت نفوس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر تا هم کد داشتن
باعث بدین خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل و شرب دوا نمانند آشامیدن جرم آنست
جمله * بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل نیز و بغار می شتر و بهندی ازلت بضم ال و خفای نون و سکون را و تاء چهار
نقطه مند و بجه آنرا بعربی جزور و عجل نامند * ماهیت آن معروف است و آن حیوانی زیور کتر است از حیوانات دیگر
چون رنجور شود برک بلوط خورد و چون آنرا بکزد و خرچنگه خورد و بهترین آن یک مانه نر به اعرابی و اعراب سرخ
و تک و اشقواست * طبیعت آن در دوم کرم و در اول سوم خشک * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی
باه و اعضا و منع تقوی و جهت تب ریع و عرق النساء و وجع و رک مزمن و برقان اسود و حرقة البول نافع و غلای گوشت
سوخته آن جهت توبه و غلای رنه تازه آن که متورم کرم باشد جهت کلب مجرب و جگر آن رافع نزول مای عین و مقوی باصره
و غلای پیه آن بر اسیر را مفید و نگامه داشتن آن در هوا که خواهند کویزاند و مار است از انجا و من اومت اکل رنه آن

اسهال مجرب و با هم وزن آن شکر جهت سر نه آر موده و صداد عصاره برک آن جهت تحلیل د ما میل و بهر آنها و آشامیدن
 آن با اشق جهت ترویح هر روز یک کی جانوران صبی و طلاهی آن نیز سود مند و گوشت خورده آن نیز بخت آن با باشد جوف
 آن مانع رنده است و بخت او مت در آن سال و شیر آن کرم و با خدات و لیکن ضعیف تر از شیر الجیر و با قوت ملیحه و سحله اوزام
 صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب و آشامیدن نیمه رهم آن جهت تحلیل سیر و رتبه های بارده و با لرز
 و مردی و خاکستر چوب آن جهت ترویح شاهیه و الکله و تا فارسی مجرب و شیر آن ردی الغل و ارتفاع زعفران معد و مورث
 همیات و مصالح آن انیسون و سکنجبین و الکنکبین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی از آن کو چکتر از آلوده است و شیرین
 و بعد رسیدن سرخ میگرد و بهر بالای آن از شیرنه آن چه می نشو کرد همانند دانه نبات منجمد میگرد و آن را قومی حمام
 می نامند و در فلسطین و ینکاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف و بسلامی و در رنده و ینکاله بگوشت و گوشت آن
 بزرگ تر از انواع دیگر آن و شیر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق شیر آن با اندک کبر و صمغ عربی که نرم سود و در
 آخر طبع بر آن پاشند تا آنکه بقوام انگشت پیچ آید جهت سر نه و امر ارض طریقه و تحلیل مواد و رفع اعیان نافع *

فصل فی الجیم مع النون *

* چنبا * بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح باء فارسی و الف * ماهیت آن درختی است هندی و سه صنف می باشد یکی
 کل آن زرد و دیگری سرخ کلابی و درخت این میزد و صنف کو چکتر از درخت گردن و برک این اندک بار بکتر از
 برک آن و صنف سوم درخت آن مر بستر و برک آن کوتاه تر و عرضتر و کل آن طولانی و رندک آن سفید و این را ناک چنبا
 نامند و مستعمل در آذوقه کل صنف اخیر آنست و کل هر سه فی الجملة شبیه بلاله و برکهای آن پنج عدد و بار و کثر و بلند تر تا
 بعد طول د و بند انگشت و ضخیم و خوش بو و تند بعد بکه در مجرورین احداث برغان می نماید و در میان کل آن چند دانه
 ریزه مانند آنکه در اکثر کلهها است میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن استنشام آن مقوی
 قلب بارد و خوردن آن دافع بطنم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گوشت چون هر درخت آن را برید و رنده آن را بقدر سه چهار
 درج کد است و بر آن نته بسیار پیچید و روغن چراغ بر آن ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرونست
 بسوزد پس بجم آنرا بر آ و رند فاد زهرا کثر سموم است شراب و صداد او طلا و گوشت که چوب حیوة مشهور و رسالت هندی عبارت
 از این است لیکن اصل ندارد و درخت چوب حیات دیگر است و بنواح قلعه و غاس که در صوبه عظیم آباد است میشود
 شاید در خواص قریب بد آن باشد *

* چند بان ستر * بضم جیم و سکون نون و دال موهله و فتح باء موهله و الف و فتح دال و سکون حین و موهله و فتح نای
 منتفاة فوقانیة و سکون راء موهله و بند ستر و باجای الف نیز آمد و بیروانی اکسیا نوش و به فارسی آتش بچکان و برک اعظم
 آشی زامن * ماهیت آن خضیه حیوانیست آبی مزه درج یعنی در عدد متصل بهم بهیات کبش و بطن و آن حیوان
 بهیات شک بسیار کوچک است و غیر شک آبی است و مو آن سرخ مانند بیهامی و غلیظه و در خارج آب نیز تبش میکند و در دلم
 آنرا شک نامند و حکیم میر سید مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمیکند که خضیه آن بعظم چند باشد و خضیه آن را
 ملا حظه نموده که صیاد غلط کرده بود اصلا بر رنگ نداشت و بعد از جو شاندن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن
 آن بد و دکاه بعد از ملتی صاحب بو و رنگ شد و اینکه در آن نوعی از استخوان است شکمی نیست و برک آن زرد و سرخ

وسیه میباشد و بهترین آن و مستعمل روزیست هر یک ششوی تند و مربع التفتیت است که زیاد از سه سال بران
تک نشود و باید و آنچه مخالف این اوصاف باشد بپوشست و صاحب تر و بیخ الی رواج نوشته که قوت آن تا پانزده سال
میمانند و بعد از آن ضعیف میگردد و آنکه لسی نوشته که شکی نیست در آن بلکه زیاد هم میماند و سیه آن با سمیت و قتال
و محرر کردن آنچه حکیم نوشته است امت تازه آن نرم و بد بود و بعد مدتی تا یک سال زیاده که بران بگذرد سخت و خوشبو
و رنگ آن خوب ظاهر میگردد * طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و لطف و اقوی جمیع ادویه حار یا سیه
است و چیز صغی شعی که داخل آنست لاذع شد بدالتسخین است استعمال آن جایز نیست * افعال و خواص آن
مفتوح سد و محطال اورام و تریاق ادویه بارده و قتاله و اکثر هوام و مخنوق از خربق و همه چیز حرارت غریزی امراض
الراس و العصب و القلب و المعدی جهت امراض بارده و رطبه و ماغی و ریخی و عصانی مانند صرع و ام الصبیان و نالجه و
وعشه و تشنج رطب امتلائی و لیث غس که سرسام بلغی است و تسیان و درد سر بارد ریخی مزمن و بلغی و شقیقه و سمات و
خلل و کزاز امتلائی رطب و زکام و ارجاع اعصاب و اذن و غیرها و المخلولهای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معدیه و
قوانج بلغی و ریخی شراب و معوطا بندهائی یا یادویه مناسبه هر علت و خورانییدن یکجه آن با شیر مرصعه جهت ام الصبیان
و برناخته های طفل مالیدن موثر السموم طلائی آن با سرکه و تمرین آن و تدفین آن با روغن کل یا دمان مناسبه دیگر جهت
دفع سموم و خوردن آن بعد از نیمون بقل ریکه افیون بخورده باشند دافع سمیت آنست خصوصاً با سرکه و چون با مسامی آن
افیون بسا یزد سمیت افیون را زایل کرد اندک خصوصاً با سرکه اعضا و النفض چون بعد از فصل صافن مقلد ارد و در هم آنرا
با آب فودنج یا عسل بخورند ادرا رطمت نماید بدون ضرر و اخراج جنین و همیشه کند و برودت رحم را زایل سازد و
اگر بآن تسبی نیز باشد با عسل و فلفل و فلفل ار یک ملحقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت فواق الصل و اخراج آن
جهت اصناف صداع بارد و ریخی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلائی آن جهت قنارح قتاله و اکثر
امراض دماغیه و عصانی و ارجاع مزمنه و صماد آن بندهائی و با بار و غنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره
و بارده و ارجاع بارده و مغا صلی و غیر آن و بدستور تدفین بروغن آن الاذن گذاشتن آن در گوش جهت ریح و ثقل سامعه
که از برودت باشد و وجع یارد آن و همچنین تطویر آن و باروغن ناردین در گوش جهت امراض مزمنه و استشام آن
جهت اورام رتبه و غلغله های آن و تقویت دماغ فافع و حمل آن مصالح حال رحم و مسقط جنین و مد رجیض و بول مضر
محرورین مصالح آن شربت بنفشه مقلد ار شربت آن تا یک دانگ بدل آن مثل آن و ج و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد
بوزن آن مشک و در امراض جگر فریون و جهت تحلیل رطوبات از جهه سه وزن آن فلفل و ثلث آن در فلفل و ثلث آن
زرنباد است و جنگ سیه بقل ریکه هم کشنده است و بسیار است که در مدت یکروز میکشد و الا منجر بسام میشود و
تریاق آن حمان اترج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دروائی چند باد ستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون و نسج
سنبلیله یا اعتبار آنکه اصل و عمود در آنها چند باد ستر است در قرا بادین در حرف الجیم ذکر یافت

* جنطیانا * بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح باء مثناة تحتانیة و الف و فتح نون و الف لغت یونانی است و
برومی اسپایسکان و یغاری کوشا و بجمی اندلسیش کشکه و بعضی یش کشکه را غیر آن دانسته اند و بندی بکهان
بیل بفتح باء فارسی و کاف و خفای ما و الف و نون و کسر باء موحده و سکون باء مثناة تحتانیة و دال مهمله کویند اسم آن

مشتق از اسم بادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و یا بعد از آن دوا یافته و اسم آن باد شاه جنطین بوده * ماهیت
 آن در صنعت میباشد روحی و غیر روحی در رومی آن که بهترین اصناف است و فارسی نیز نامند مستعمل و اولی اطلاق مراد
 این صنف است بعضی است در ازا تا بشوی و غلیظ مائل بسرخ و تیرکی و تلخ و ساقی و عروق آن بسطبری انگشتی و مجرب
 و ابلس و قدر و ذرع و کوره در و برک آن شبیه برک کردکان و یا لسان الحبل و از آن کوچکتر و از هم در و سرج
 اطراف و وسط برک آن مشرف و کل آن سرج مائل بکودی و ثمر آن در غلای عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن
 جنال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جر حطانی نامند برک آن شبیه برک حماض و این غیر مستعمل
 و در رنگاله جنطینا نامند طعم نیز دیده شده * طبیعت آن در اول سوم کرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت
 آن تا سه سال باقی میماند * افعال و خواص آن تابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقبی و مفتوح سد و مسکن ارجاع
 بازده و حمایت کنند و قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تر یا قبه که دارد و مدربول و منخرج چنین و آشامیدن آن جهت
 امراض مذکوره و کزیدن شک دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشرب و به دورم جگر و سیر زعفران البول و احتباس حیض و در
 در هم آن با شراب جهت التواء عصب و وجع کبد و طحال و یبوست و اورام آنها و یکمقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت تبش هوام
 و شک دیوانه و غیر آن و در تر یا قوت اقوی و آشامیدن عصاره آن مقلد از یک مقال با آب جهت در دیه و معده و کبد
 یارد و سقطه و همن عمل را طرف آن و التواء عصب نافع و مساد آن با شراب جهت کزیدن جانوران سمی و جراحات
 و قروح خیمه و درم بارد احشا و مریه و سقطه و کسر اعصاب و وجع معده و یا سرکه جهت از اند بهی و طلاء آن با حنا بر کف
 دست قاطع خورن حیض و لطمه آن جهت ررم حار چشم و داخل کردن آن در شیا فاق حاد و بجای عصاره خشکاش سیاه
 سفید و حمل آن جهت اخراج چنین و اسقاط آن مژ و زرد ستور آشامیدن نیم مقال کوبید و آن با غسل و آب نیم کرم
 و رازی گفته که جنطینا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معالجات بسیار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت ادویه
 خصوصاً برای دفع سمیت کزیدن شک دیوانه و انفعی و مان و عقرب و سمایع کزیدن ذرات السموم و مقاومت با سموم قتال
 مشرب و المضار مغرورین مطح آن است و لو قند ریون مقلد از شربت آن تا یک مقال بدل آن در رتبه و تحلیل یک
 وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن آن پوست بجم کبر و در حائر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و کوبند جنطینا نا جرمغانی
 و عصاره آن کلابج آنرا بکوبند و بنجر و زرد آب بنجر مانند پس بنجر شاند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبع دهند تا منعقد
 گردد در جمیع افعال مذکوره شراب و عصاره اقوی تر از جزم بیج آنست و یا سداب در تر یا قوت اقوی و قوت آن تا هفت ساله
 باقی میماند و راء الجنطینا و در سفوف و شراب و عصاره معجون آن در قرا بادین کبر ذکر یافت

* فیه الک الجیم مع الواو *

* چوب چینی * بضم جیم فارسی و سکون داوراء و حده و کسر جیم فارسی و سکون یا و متناه و تثنیه و کسر نون و یا و
 آنرا خشب الصينی ریح چینی نیز نامند و از ادویه جلدیده است * ماهیت آن بعضی است سرخ و کلابی و یک راندک
 شیرین خاصه صاف تر و از آن ریح و شیری و کونا و نور و بلند تر از آن نیز و قوی بسطبری یکقبضه و بعضی باریک تر از آن و بعضی
 کم کوره و بعضی پر کوره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی شکن و بعضی سبک و بعضی
 صلب و بعضی رخور و بعضی سفید و بعضی سیاه و براق میباشد و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ و کلابی و رنگ و شیرین طعم

آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گرا و پاک کرده و با ملایم روی ریشه و در ملاء معتدله و در ملاء متوسط و در منشعب و متشقق و تازه و سنگین و مرغی غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه و برانی صلب پر ریشه بهیئتیکه کو یا در آن روز آن صمغ جا کرده که مصمغ نامند و همچنین پر کرده که پر ریشه و منشعب و متشقق آن همه زیون و غیر مستعمل بجایهاتیکه در قرا بادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از بیل نیم و بیاره فی الجمله مفروش بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورسته بآنس که در هند و بنکاله میشود الا آنکه برک آن باریک و بلند اند که شبیه ببرک ساج هندی و از آن کوچکتر منبت آن اکثر کوهستان بلاد چین و گنار آبهار چشمهها و در کوهستان ساهت که در شمال و مشرقی بنکاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر کرده و سبک وزن و رخو و از چین گاهی بیر تازه آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته بریکهای بسیار کوچک میآورند چنانچه در سینه یکبار و یکصد و هشتاد و هشت مجری در کلکته آورد و بودند محرز کتاب در مرشد آباد قری بدست آورد و خاکش شبیه بلدان بهم رسانیده در باغچه کاشته نیز کشت بیا رفته آن شبیه بالچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و در کهای آن کوچک اندک طولانی و در درخت هر ساقی سه چهار پنج برک زیاده نبود و از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسید و بعد یک سال بر آورد و شد در خوبی مانند چوب چینی نمود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و یا تصور تربیت سبز نگردید و پیوسته شد * طبیعت آن حکیم میر عابد الدین محمود شیرازی کرم و ترد و مرتبه اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در طوبیت آن و حکام مرزا قاضی یودی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی هر دو را ول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم اررانی در قرا بادین خود موسوم بقادر می نیز مرکب القوی نوشته و لیکن همه قائل اند بر طوبیت فضلیه آن و ثواب معامله الملوک سید حکیم علوی خان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و پیوست با طوبیت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و از دل هر یک بتفصیل در قرا بادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرز گردید اصل آنست که تر و تازه آن خا و رطب است با یجس بسیار کثیف و هر چند کهنه مکرر در پیس آن می افزایند و از طوبیت آن میگاهند و تاثیر حرارت یا پس آن نیز غالب می باشد * افعال و خواص آن ماطف و مفتوح سده و محلل فحول و معرق و مرق و مصفی خون و از راح و منوم و منبرج اند و ذی اعصابی بدن و عروق و شقیه شعریه و میل حرارت غریزه و مقوی اعضای رئیس و معده و با و مدربول و حیض و حیضات و لوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت قانع و ریشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیه و مواد نازله مزمنه و اختلاط ذهن و سبات و اقسام جنون و مالمخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویه مخترقه مانند جنام و آنشک و جمیع قروح غریبه و ساعیه و جوشها و قوبا و جرب و حکه و کله و قروح کرده و مثانه و امراض معده و دیوانه و سیر و نوا صیر و اسهال بواسیر و سلس البول و امراض ورم و عقرو و بوز و زخم و سوء القنیه و استسقای لجمی و یرقان اسود و سلس و عقن های صلبه و از ام صلبه سوداویه متخجوه و حسیات سوداویه عتیقه و دق شمشوخه و حین ربع و سر و کلاه و یرقان و برص اسود و ین و کاف و از اجاع مفاصل و وجع و رک و عرق النساء و تقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادات افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده مخترقه و امها ده کنند با به مایوسین و نصارت و حمریت و صفار و ررق و رنگ بشیره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلی که در قرا بادین کبیر ذکر یافت نافع باشرائط

و طریقی استعمال آن بعنوان مطبوخ بطریق تعریقی در ظرف سر بسته و با بطور قهوه و یا تقویع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا
 حریره و یا مربا و یا دهن و یا سرهم و یا معجون و یا غیر اینها بتنهائی و یا با دانه و به معینه و مناسبه و مختلفه و به رعایت و مرض و یا بحاله
 اکثر امراض مزمنه مورد اویزه و مریه مختلفه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصاً تازه آن چند آن تعینی ندارد
 و در تصفیه خون و خنثی کردن غلظت و تغرقه هر یک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی نجات چوب چینی
 بطریق مطبوخ با شرا نطخ و رانیله شد و در آخر آن غلبه خون و مود او بلغم نیز معلوم گردید و غارش در دست و پاها و اکثر
 اعضاء دانه های کورچک و انجیر طبع و خفگی قلب از او اولانند اکثلاً نمود شد پس بفاصله در سه روز فصل صاف و درین در فصل
 تمیز و جلد آبی خون از سودا بین و ظاهر بود که در چین اخراج خون چون رکت را وسیع گشته شد بود شعبه بسیار سیاه و رنگی
 مانند مرکب و شعبه قریبتر از آن سرخ غلیظ مایل بنیر که هر دو پیوسته بهم بر می آمدند و آنچه سیاه بود در ته لکن آب مانند جگر سیاه
 قطره قطره منجمد گشت و خون مغلوب آب و بلغم مانند تارهای طحلب معلق و مضر محرومین و اطفال و جوانان و بلدان در حصول
 حاره در هنگام استعمال آن و بعد از آن تلچنگ مالت شور و ترشی و نمک و آب سرد و میوه های تر و اشیا منغنه مانند
 بقول و صوب را عراض نقصانی و بدانی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و میوه های سرد بدن و سکنه بسیار مضر و چون
 مقدار از شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غیره مختلف میباشد و فی الحقیقت مقدار آن معینی ندارد و همچنین
 طریقی استعمال آن لهذا اینجا ذکر نمود بدلیل آن ماصدق اس و در بعضی مواد شجره اندکی که بفرنگی ابله سطر و نامند و در بعضی
 مواد شجره مغریه است و چون در همه یک آن را با کوشش طبع درخت کوشش را از او مبر اولی بداند مانند کوشش آه و کوزن
 * چوب چینی خطائی * ماهیت آن چیزی است مانند غده و کره بزرگی شبیه بک و کتهل و پوست آن اندک
 خشن جوئی رنگ تیره و مغز آن گلایی و بادامی رنگ بی ریشه مانند خمر خشک شد و از کوهستان خطا و نیوال می آورند
 و بر حقیقت آن چند آن اطلاعی نیست شاید از تنه درخت بر می آید مانند کتهل و بعضی میوه های دیگر و از برای آن خواص
 بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر از آن و از آن میل اند و دستور استعمال این نیز مانند
 چوب چینی چین است و نیز و زری در ماشه آن را با در سه ماشه نباتات سفوف ماخته با قدری آب نیم گرم می آشفند
 تا مدت بیست و یک روز تا چهل روز و از نمک و حموضات و بقول و غیره باید ستور چوب چینی است و از آن خفیف تر
 * چوب حیوة * بفتح حای مؤمله و بای منشاء تحتانیه و اووتای * ماهیت آن چوب درخت مندی است که در اوج
 بنارس و کورک پور و روماس بهم میرسد و بسیار عظیم می باشد و از آن سر بر و پایهای بلیک و غیره می سازند و رنگ آن
 غیر و خالک از ادوی سیاه تیره و کمرنگ و گه تنه سال خورده آن رنگین تر و صلب تر و بهتر و در تازی که قطع نماید بوی
 خوشی اندک که شبیه بوی عود مندی از آن ظاهر میگردد و بزرگ آن شبیه بزرگ بیل انجیر و منشعب باشد و مانند تر
 و ضخیم تر از بزرگ بیل انجیر * طبیعت آن در درم گرم و خشک * افعال و خواص آن یا اثر با قوت و قوت تا بقدر چیست
 دفع هیضه که قی و اسهال بند نکرده و اسهال را موی و تقویع را باز دارد و ریح باطنی و سبوم مشروبه و ضعفه را دفع نماید
 و ضیاد آن جهت دفع سموم منبوشه و ملک و غده و تحلیل اورام و تسکین از جاع نافع و کوبند ما و کوبند در آن یا نزدیک
 شود ابتدا بر هر آن نکرده و از دست نرساند *

* چوب زعفران * در کون و او و زعفران مجمله بفارسی گردکان و چهار مغز و دندانی سفوف نامند * ماهیت آن سرد و خشک

است عظیم و بزرگ آن بدن و اندک بلولایی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست میباشند یکی سبزه ضخیم با خصوصیت بممانی
و خصوصیت را اندک تلخی و در تنگامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد و درم که در زیر آنست صلب و در بالا رجه
به هم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محسوس بر مغز آن و مغز آن سفید باد و هیت بسیار مانند
مغز بسته و چلغوزه و چنانچه رخصه است در حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و در حصه دیگر با هم متصل و
اندک آنه اتصال و بین آنها برده نازک اندک صلب خشبی است * طبیعت آن در درم گرم و در اول خشک و با رطوبت
فصلیه و تازه آنرا گرمی و بهر جهت کمتر و در رطوبت فصلیه زیاده و هر چند خشک گردد پیوست و حرارت آن می افزاید و
رطوبت آن کم میگردد * اغفال و خوراک آن بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه
خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنیه خصوصاً با مویر منقعی و انجیر سفید و پیران را بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن
که با انجیر کوبیده باشد در تلین طبع مجرب و تنهایی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کردن آن با پوست جهت سرفه
که از موی سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج گرم معدنه و بعد یل و بدستور
با بلاد در مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت دفع مضره سموم خواصه قبل حصول سم خواصه بعد از آن
و آشامیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال یا رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر
مجرب و با لخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و معالج قروح و بدستور مضاد آن و اکتنال آن جهت جرب و سبل
و دمعه مفید و حصول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادراخیمض و ضاده آن با غسل و بیاض و نمک جهت کزیدن
که دیوانه و چون باز بر آگرمانی نرم سوخته با غسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مفلو و یا صا حیان از جاع مفاصل بارده
و حمیات بارده بلغیه مؤمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب و یا خانه گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن
هر دو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خورد لختاف پر پنبه بیندازند و بکند از آن تا خوب عرق شود پس بدن را پاک
کرده از زیر آن بر آینه و بدن خود و از موی سرد محفوظ دارند و آب سرد ننوشند در یک و دفعه زائل گردد و اگر در
حمام است در بیت حار آن روئد و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف
مخالف بخوابند و آن مقول اصرار کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا نمایند
و بر آید و از هوا خود را محفوظ دارند و ضاده تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن جهت ازاله کلف و تشنج وجه
و طلای خائیه آن ناشتا جهت قوبای اطفال و وزم سوداوری که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیه مغز کهنه آن ناشتا
جهت غرب و غا غرایب و جمره و قوبای اطفال و التواء عصب و آملد و تشنج و تارقل مین حادث از برد و بیس و داء الثعلب و
وزم پستان و طلای مغز کهنه سوخته آن با زیت جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط
مراری خصوصا کهنه آن و اکثر خوردن آن باعث اخراج حسب القروح و موجب وزم لوزتین و بشوردهای خصوصاً در مجروحین
که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و آنرا چاشنی را بکنند و سکنجبین بخورند و
با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکثر گردد دردی و زبون و با سمیت میباشند نباید استعمال نمود
و عمل اوای آن قی کردن و ترشی ها خوردن است و مریای آن با غسل جهت تسهین کرده و تحریک یا به بسیار مؤثر و ملین بطن و
مقری معده و عور و سه که پرورده آن قریاق صاحبان ضعیف معدنه و صمغ آن جهت قروح همیشه در روز و آنگاه که آفتان آن بردند

موجب و در دراهم نیز جهت ترویج عینه بیدار و معارف پوست آن باریب آرد که طبع داد و مذوق نموده باشند جهت از راس
 و نافع یعنی مصلحت خلق مجرب و غیره و آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل از راس که را استحکام داند آن روز در پوست
 جلب یعنی پوست دوم آن جهت تحلیل جراحت و آشامیدن سائیده آن سه روز جهت تریف الدم و زوال قطیر البوی
 حادث از استخوان و ستور چون آن با شراب جهت تریف الدم و رحم و چون پوست بپزد آنرا مقداری از قوه ایجوشانند
 و آب آنرا بپزد پس معده از طعام بیاشامند و فی آرزد و اخلاط الرجة بسماردفع نمایند و اوجاع اسافل خصوص رجع بطن و نافع
 بخشد و چون پوست بپزد آنرا در حالت تری و تازگی بگویند و حبس الجذب نمایند و بر آن بپاشند و هر روز بر هم زنند و خضایی
 نیکو و رنگ آن بادوام میباشد و بتور چون با غصه الجذب و حرکت دماغ نمایند و نایک گفته در آفتاب گذارند و هر روز بر هم
 زنند پس استعمال نمایند و این ابلاغ و نافع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قویا و حوض نافع و مسواک کردن پوست
 تازه آن جهت مالیدن آن بر دندان مقوی لثة و بتور مالیدن پوست بپزد تازه آن هر پنج روز یک مرتبه بدندان منقی
 دماغ از اخلاط و رابع لسیان و چون پوست بپزد آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهربان شود ضماد آن جهت بویا و امراض
 معده و بظایت مؤثر و قطور آب برک آن که کرم نموده باشند جهت اخراج چرک کوش و رب پوست سبز آنرا که با غسل
 و باریب انگور تر تمب و مثل جهت خنق و خوردن و خون آمدن ازین دندان و سستی آن و تقویت لثة بیدار و علامت
 پوست تازه آن با مثل آن برک خنق جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال
 آن نافع و طلای نشاره پوست آن با حرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و باز است جهت تری کردن عضوی مخصوص و
 غصه نماید آن چند روز در روغن زیتون و بریدن مالیدن جهت منع تولید سبب مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت
 مبرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم آن متغیر شده باشد و همچنین سائیده طلاطه متغیر الطعم
 باعث رفع تدیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با دهن بگویند و یا بر مس بمالند مس را بریزد کند و گویند چون
 در قصل خزان ما زوراد در روغن زیتون بجوشانند بعد یک سیاه کرد و صاف نموده در شیشه کرده پای دوخت آنرا
 در نموده در دهن تری آنرا برید و طرف متصل بد رخت را در آن شیشه بکشند بعد یک بینه شیشه ترسد و در روغن باشد پس
 اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نکات از آن زمانیکه آن در رخت بپزد و بر آید پس شیشه را بر آورند
 در آن شیشه چیزی میا شیشه بمرکب خواهد بود و آن خضایی است بسیار نیکو و مدد آنرا آن میباید و از اسرار است و احتیاج
 بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض قرار دادن شانه بد آن و بر مو کشیدن سیاه میکردند و چون قبل از موی بر آمدن در
 حمام بران بماند نافع و رفتن موی اسفید کرد و و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون
 در زو مایه آن بخوابند لا هم میکردند و شخصی ثانی پیدا میشود در حالتیکه محبول و حواس با خند باشد و چون خواهند
 که جو را مقشر نمایند از شرر دقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد در طرف اندک بریان نمایند پس بدست بمالند تا پوست
 آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنه آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه دریم نایک گفته
 جهت رجوع و رک مجرب و جهت امراض بارده و مزاج بارده نافع و طلای آن جهت اکل و نوا و بر چشم و نرم کردن
 اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قویا و اذیاع و رطل مجرب و معوط آن جهت لقوه و فالج و نشسته نافع بدل مغز آن
 بوزن آن حبه انصاف و بدل روغن آن روغن سداب است

* جوزا به * بفتح جیم و سکون و او رفتح زای معجمه و الف و یای موحد و رها برکی ابرماج نامند * ما هیت آن طعمی است که از آرد کدوم و سبزه ها ترتیب دهند * طبیعت آن گرم و مرطوب و بحسب مزجها مختلف میگردد * افعال و خواص آن ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معد است

* جوزا رقم * بفتح جیم و سکون و او رزای معجمه و فتح الف و سکون و اء و جمله و فتح قاف و سکون میم بفتح بربری اکثر نامند * ما هیت آن بیخ گیاهی است مستند بر بقا رکردگان و سفید و مصب و زرد شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و با قلا و با اندک قندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زود از آن جلا میشود و ساق گیاه آن باریک مستند بر روزیاد بر درمی و خشن و اغبر و مخوف و کل آن سفید و شبیه بقمه شبت و تخم آن بسیار باریک و تنگ طعم و بزرگ آن شبیه ببنوک زردک و در مزارع و جبال میرود و در وسط تاستان بهم میرسد و تا سه سال بقوت آن باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پر مغز تازه آن است * طبیعت آن در دوزخ گرم و خشک و در آخروسوم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معد و پنجه ص چون با آید مطبوخ خشک بیا شامند و نانیکه از ترتیب دهند بغایت منوم و ضار آن جهت تحلیل ادرام بلغمی و ساق و غیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در یک شب گفته اند بحدیکه در مقلد و شربت آن تا شانزد و قیرا ط و مصلح نخل بر آن شیر تازه و شید و واکثار آن تاد و درم هم و با عصاره قی شک یک و امهات و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن و بختن آب سرد بر اطراف و بر بونین و خشوئی های سرد و تر و مالیدن آنها بر قلب و شاه مصلح آب سرد و عود و صندل و صندل

* جوزا بوا * بفتح جیم و سکون و او رزای معجمه و فتح باء موحد و و او و مشدده و الف و معرب جوزا بوا ی فارسی است و بهندی جای پهل نامند * ما هیت آن در ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیاده مسمی بجاره که بزبان ترکی ایا و او بندر آنرا بتاوی نامند بهم میرسد و آن بندر در تصرف و لنس است که عوام و لنس یزنا من و قومی از نصاریست خود بر چهار بلطراف می برد و می فروشد و نیز ششید و شد و در کهن سوله و نور جائی هست بسیار میشود و جنگل و اشجار و صندل هم هست و درین اوقات انگلس نیز که قومی دیگر از نصاریست نوعی از جوزا بوا یافته و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه ببلوط و غلافی نیز مانند غلاف آن و از آن صلب تر و مغزان از مغز جوزا بوا معروف اند که درخت و لطیف تر و در دهانیت و بوا از آن کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوزا بوا بقدر درخت کردگان و از آن کوچکتر و بزرگ آن فی الجمله شبیه ببرک آن و کوچکتر و بزرگ تر از آن و ثمر آن بقدر و ثمر کردگان کوچکتر با پوست سیاه و خام و آنرا در پوست می باشد یکی خارج رآن درخامی سبز و نرم و بی ریشه لحمی و ضخیم قریب به مطبوی انگشتی چنانچه در دست آنرا مر با ساخته از اجامیا و رنگ و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسیار سیاه و پیه و در جوزا بوا آن پوست صلب صدفی جوزا بوا می باشد بمقدار دندان و اندک طولانی و از دندان بزرگ تر و بهترین آن تازه کرم نا خورد و سنگین تن طعم و رائحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی می ماند * طبیعت آن در آخردوم گرم و در رسوم خشک و با قوت قایضه و رطوبت فضلیه و لهذا بزرگی آن را گرم می خورد * افعال و خواص آن مخرج و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معد و نف آن و مری و جگر و باه میرود و در جهت صلابت جگر و سپر زو ادرام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نهش و غشیان و قوی و رطوبت معد و رزاق الا معا و اسهال معدی با در رطب و زلاله رطوبات

مشتمله بر عدد ۴ و استسقای لحمی و عمر الیون شر با معده و بریان کرده آن خابس اسهال رطوبی و مضاد آن جهت درد سر بارد
 و فالج و لغوه را مترسار و درام بارده جگر را و جاع بارده رطبه را و جاع وضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با
 انستین و غسل جهت ازاله کلف و نش و آثا و ضربه و بار و غنها جهت کوی کوش و ارجاع بارده آن قطور را و تنه
 و اکتنال آن جهت تقویت با صره و سهل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز رهض جگر و شش و مصلح آن
 بنفشه و غسل مقدار شربت آن تادر و مثقال و اکثار آن مورت سوء خلق و حلق بدل آن بوزن آن بسا سه و در رسالات یک
 وزن و نیم آن منبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار نفوی تر و مریای آن از ان ضعیف تر و مغلل آن نیز
 از ان ضعیف تر و جوارش و حب و دهن و معروف آن در قرآ بادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آن را در آنک نگاه میدارند
 * جوز چندیست * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و خم دال و همزه و سکون میم معرب از کوز
 کندم فارسی است و کل کندم نیز نامند و نزد عرب مشهور و بنعیم الحیمشه و شحم الارض و نیز داهل رقه معروف بخود الحمام
 و نزد اهل اندلس نیز به اسم العسل است * ماهیت آن چیز است شبیه به مغز گردان که بر روی سنگها مکنون میگردد سفید مائل
 بزرردی و بقلادی و انطاکی و ما نقی نوشته اند که بقل و دانه آن خود سفید مائل بزرردی است که در صخره ادا بر روی سنگها مکنون
 میگردد و انطاکی گفته بکسان من آن رطوبتی است که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عمل اند از اند بزرردی منحل
 شود و مقدار قلیل آن حیم بسیار هم رسانند و غسل را غلیظ کرد اند و حیم آنرا بیفزایند و یک یک اوقیه آن حیم یک رطل
 نماید * طبیعت آن در اول سوم کرم و خشک و بار طوبیت تشلیه و بعضی در اول کرم گفته اند و بعضی در سوم سود و
 خشک * افعال و خواص آن بغایت مبین و منعظ و مسکن و مانع شهوات رذیله کل خوردن و امثال آن و مغت حمامه
 و رافع حر البول و با آب سبب جهت قطع نزف الدم و مضاد آن جهت نزف الدم و قویا و سعة نافع و معنی و معنی و مصلح
 آن ریاس و انار و قد اشریت آن تادر و درهم و چون یک رطل و ربع آنرا در ده رطل غسل و حی رطل آب گرم اند از ان
 و بسیار بر هم زنند و سر آنرا بپوشانند بزرردی مسکو و شراب کرد و بدل یک قوترا از خود باشد و اهل عراق آنرا قضایات میدانند
 بر غصه و بدلادی نوشته اند که منتهی از جوز چندیست و زنا حیه بر بومی آورند و آن کو چنتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است
 استعمال آن بوی و وجه جائز نیست و مصلح با و و مختلف و با وجود آن مطلق قوت با و است بسبب شدت قبیضی که دارد و
 بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بیاشند و با مقدار در درهم با آب و در سبب بیاشانند
 * جوز زنجبیل * بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله * ماهیت آن نیز
 درختیست هندی بقل و فانی مد و در سیاه خالک از ریوس آن نامور و در جوف آن دانهها بقدر رطوبی و زیاد از این عدد
 نمیشد و ایند آنرا جوز زنجبیل نامند * طبیعت آن در درم کرم و خشک و در سوم کرم نیز گفته اند * افعال و خواص
 آن مسهل باغم و نزوجات و اخلاط سودا و بده مختل و راج و مصلح آن تادر و درهم با آب گرم و مصطکی
 * جوز انزلیج * بفتح زای معجمه و سکون نون و جیم * ماهیت آن نیز است بقل و تقاضی و طولانی و چاشنی دارد و در
 اندرون آن دانه است شبیه بفاکه صغیر تیره رنگ و نیز با غم مانند خولنجان و خواص و معنی آن صغیرای بلاد بربر * طبیعت آن
 مدون * افعال و خواص آن چون بسایند و مقدار یک دانه آنرا با شامند با آب گرم و در نیم رطوبی و نافع و معنوی معده
 است و در جوارش با شامند و اخلاط سرد و خشک

* **جوز السرو** * بفتح سین و سکون راء مهملین و راء * ماهیت آن بارذلتت سرو است و خشکی محض * طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است * **افعال و خواص** آن قاع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی مغله و کبد و سیر و راسع و ذهن را تیز کرد و اند و بوی دهان خوش کند و مده بکشد و ملایم آن با عسل و کلاب جهت شقیقه و در سردی بارد و با قوت قابضه و مسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عجز البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضا د آن با سریشم را سر اش جهت فتق و چون بگویند با انجیر و قنطاریه سازند و در بینی کد آن کوشش زائد را بخورند و بخلوس در طبیعت آن جهت بروز مقعد و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن نیم درهم با عسل زردی و خساره و سده و مصالح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار و نیم وزن آن انزروت مرخ و گویند یک وزن و نیم آن ابل و بوزن آن کزمازج است و در حرف السین در هر روز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

* **جوز الشربک** * بکسر شین معجمه و سکون راء مهمله و کاف و آنرا تین الہل و جوز الحبشه نیز نامند * **ماهیت آن** درختی است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار گردان و اندک طولانی و مستطیل و پوست آن از آن نازکتر و سرخ و در سبزه میرسد و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از آن جدا نمیکردند و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانه‌های بزرگ و خرد و خشک و با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان نامند و گویند در حدس زیاد از فلفل است و رنگ آن ماثل بپیرک و بنفشه و سخی * **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک * **افعال و خواص آن** معال راج و مغص شکم و رفع دل و رفع و رک و عرق النساء و بی خوابی حادث از برودت و مہیج باه و اشتها را با آب گرم مدبول و مسقط جنین و در دانه و آشامیدن آن آب طبیعت آن جهت تقویت حصه و روغن آن که سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا برع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریخته و در قنطاریه و یا با تش بسیار ملایم طبع دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و در دگر و قولنج و اورام رخ و اوراجاع سائر اعضا مقید مقدار هریت آن تا یک مثقال ضرر نه و مصدع مصالح آن کثیر ابدل آن نصف آن فلفل و در تیز رنگ باه انجیر است و گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب کر سندر اجوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل بمانند فرقی چند آن نمیکند از فلفل چنانچه بعضی نامقید آن فلفل را چنین مغشوش مینمایند *

* **جوز العبهر** * بفتح عین و سکون باء موحده و فتنه و سکون راء مهمله * **ماهیت آن** دانه ایست شبیه بآمله و من و رو در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلبالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قندی * **طبیعت آن** ماثل بکرمی و خشکی

* **افعال و خواص آن** قاع اسهال ما یوسین و بارب مورد جودت او را م باطنی نافع است

* **جوز القطا** * بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناة و قنطاریه و جوز البری نیز گویند و آنرا جوز القطا ازین جهت نامند که قطا که بفارسی سنگ خور نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جواز الانهار را غیر آن دانسته اند * **ماهیت آن** دانه ایست شبیه بکاکج و در غلافی و در غلافی دو دانه کوچک میماند کیه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و متمسط بر روی زمین و پر کره و نرم و برک آن شبیه ببرک خرمنه و از آن عریض و نرم و در مزغب و غبار آلود و مہمت آن کما را بهار جاهای نرساک * **طبیعت آن** ماثل بکرمی و خشکی * **افعال و خواص** آن آشامیدن برک آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبع بیخ ملین و عصارة آن جهت

توانی و جوی و خطی و مرکب گویند نافع است

*** جوز القی *** بهند من بهل و غیر کن نور مطبیه نامند * ماهیت آن ثم درختی است مخصوص بملا دیم و هند و نکلا
بملا از الجیر کوهی و تندی بسیار بزرگ و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک و خور ریشه دارد و جوف آن
دور دره در هر دو تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه بهندانه و لغابی و مستعمل بوقت آنست و بهترین آن
تازه کرم ناخورد آن * طبیعت آن در درم کرم خشک * افعال و خواص آن معی بلغم و مسهل و جهت اعراض
بارد و دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد و طب مزمن و اورام اعضا و تحلیل ریاخ و نفخ شکم و جذام
و دما میل و نفور نافع و چون نیست در رم شیت را در یکدر طل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده و قدری عمل در آن
و بزرگ و جوز القی را با معی دیگری از معیثات که خواهند با قدری نسک سائیده با عسل بسوزند و با مطبوخ مع مذکور
بیا شامند خصوصاً بعد از آن که شله و یا شورید آ شامید و باشند با فاصله یک ساعت بغایت قوی آورد و بیغائله است و بدستور
چون یکدرم آنرا با یک مثقال رازیانه و آب کرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و با قدری کفایت از آن با عسل
سرشته با آب کرم بخورند قوی آورد و غشول بلغمی و صمد را در دمع نماید و اسهال نیز آورد و قدری و فصل و طبیعت و
همچنین سرشته آن با نمک طعام و صمد آن جهت تحلیل اورام و تصحیح آنها و دما میل و انشیجا و آنها نافع مقلد اثر شربت آن یکدرم
بدل آن بوز و خردل هر دو مساوی ال وزن است

*** جوز الکونل *** بفتح کاف و سکون و اوتج ثاء مثله و یسین مهمله نیز و سکون لام و آنرا افراس الملك و بعضی جوز القی
نیز نامند * ماهیت آن ثم گیاهی است هندی شبیه بشتر و ب در شکل و رنگ مستطیل و واندک بهن پوست آن نازک و در
جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به لبلاب کل آن سفید و مستعمل ثمر آنست
و بهترین آن تازه آن * طبیعت آن در آخر موسم کرم خشک * افعال و خواص آن بغایت معی و مسهل
و منقح بدن از اخلاط رذیه و جهت رفع سد و صلابات و اوجاع بارد و رتبهات حصاة نافع المصار و موی اعضا و رتبه
که نایک مدهه بحال اصلی نیاید بعد از خوردن آن مصلح آن بود که و ریوب مقلد اثر شربت آن تا نیک دانک و یک درم
آن کشند و بقی و امثال و تدارک آن را بختن آب سرد مترا و بپزیدن و آشامیدن مبردات عطرده است *

*** جوز المائل *** بفتح میم و الف و کسر ثاء مثله و سکون لام و جوز المائل و جوز المائل و جوز المائل و درخت آنرا
درخت مرقه نامند و بغاری تا توله و هندی و متور و بلندی است و موی کوبیده و معروف از کوز المائل فارسی است * ماهیت
آن ثم درختی است بقدر درخت باد نیان و برگ آن اندک از آن کوچکتر خرد و در و مزروع و سفید و بنفش میباشد اما
بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیار می آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن شکل
بوق نای و سونای و لبلاب و از آن دراز تر و گل نوع بنفش آن مضاعف و توبر و آواز سله تا پنج گفته اند و سه بسمه است و ثمر آن
بقدر و گردان و خاردار مانند ثمر بید الجیر و در جوف آن دانه های بسیار و کوچک اندک شبیه بنانه ساق و اندک خروش
طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالید آن * طبیعت آن در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی
قریب با عسل است و اول اصح * افعال و خواص آن مخدر قوی و مسکرحش پوست ثمر و تخم جوف رطل آن و مسکن
صداع صفراوی و سرد موی مزمن و حرارت ملتفه مغرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و صمد جرم آن و با قدری

بروغن دانند آن جهت بخواهند را و جاع جاریه مغذیه و طبعی آن با سرکه جهت تحلیل او را ام را دستفراوان و قطع
عرق و منع تشعشیر و مضاد مجموع نباتات آن جهت تقویت اعصابی مسترخیه و منع و سختن مواد با اعضا و تحفیف رطوبات
غریبه مانع و بستن برک کرم گردد آن بر چشم صاحب رمید موجب تسکین است. الم آن و بر سر جهت در در سربارد و سد نزلات بارده
و دران تبیین جهت نزول آب و بذاورام و در مامیل جهت تحلیل و دفع آنها مفید مقدار شربت آن تا یکد انگ بدل آن لغاح دوروزن آن
مورث جنون و فساد فکر مصالح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقل از زیاده از یکد انگ بخورد و همچنین کل آنرا و عادی بخورد و زیاده
و مسکرات بسیار شد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او گریز نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بدی که گوید در خارج
می بیند و عقل او زائل گردد و سختان پراکنده گزید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که در دست نشیند و موش
و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بکشد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و قاریک و بسیار دست بجای
و فرش و دیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و با جمله حالتی مانند دیوانگان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند
فیون است و لیکن روغن کنجد و ترشی با این منافات ندارد و تریاقی لسع حیوانات سمی بود چون بخورند و عصاره برک
آنرا اطلاع نمایند و اوای آن مد اوای بیروح خورده است و خوردن زیاده و روغن کرم کرده و روغن کردن و کف اشستن دست
و یادر آب کرم و کرم کردن بدن بمالیدن ادهان و ریاضه و تغذیه با غذایه چرب و آشامیدن شراب مقهور و معجون جوز
ماثل مسمی بحفاظت الصحة و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بیلان فیون جوز ماثل و حب بیج جوز ماثل و خواص جوز
ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت *

جوشیصا * یفتح و یضم جیم و سکون و ا و کسر شین معجمه و سکون یا ع ثناء تختانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است
و اهل جزیره جوسانی و در تنگابن پلاخوار نامند * ماهیت آن بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعفرور و خشخاش
و بسیار کوچک و بعد رسیدن سوخ و شیرین میگردد و با قیوضت و در ایلول ماه رومی می رسد و هر چند در درخت زیاده
میماند هر خ تر و شیرین تر میگردد و لیکن قیوضت آن کم نمی گردد و درخت آن بسیل ریلند نمیشود و بهن و بمقدارد درخت
الو بالو میباشد و برگ آن شبیه برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمی کند * طبیعت آن در درم
گرم و خشک * افعال و خواص آن مشوی و آرد و آورنده و فی الجملة مسکن بدن و خوردن آن قبل از طعام و
بعد از آن مسکن در دمع و سایر اوجاع بدن خصوصاً در کمر و تهیگاه و ماضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در
معده مضر و زین مصالح آن انار بن مقدار شربت آن تا سه درهم است

* چونلائی * بفتح جیم فارسی و سکون و او و خفای تون و فتح لام و الغد و کسر همزه و سکون یا لغت هند است بعضی گویند بقله یمانیه است و ظاهرا غیر آن باشد * ماهیت آن نباتی است در هند اکثر مزروع و ماکول برک آن اندک شبیه ببرک ریحان و بیمزه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بیگل و تخم آن ریزه مانند تخم بستان افروز و چون برکها و سرشاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها و برگهای تازه میروید باز میبرند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و بانی گوشت بخته و باز و عن و پیاز بویان نموده بخته میخورند لذت میشود و بورانی آن نیز لذت میدهد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس در دیهه موسوم بتبویز دین شده و آنرا سلیمانی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی میپزند * طبیعت آن در اول گرم مانند به یمرست و اهل هند آنرا سرد میدانند * افعال و خواص آن در

الله هم و واقع صغرا چون آب بهیج آنرا گرفته یکمشتاقی خدش مندی و یکمشتاقان نار نیز صرا بان میاید احب بندد و هر حسی بقدر
 دانه نندی و هر روز یک حب آنرا یک پیا له آب آن پیا شامند جهت جو امیو سائله نافع و مجرب و لیکن در ایام خوردن آن
 اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضرا و آب سرد و چون بهیج آنرا بپایند و بر عرق مندی ضا دند باید دفع میبخشد آنرا
 * فصل بل الجیم مع الباء المثناة التحتانیة *

* چینیست * بدفع جیم و سکون باء مثناة تحتانیة و خفای نون و تلامثناة نونانیة * ماهیت آن درختی است مندی
 و بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه برگ تبرک مندی و کل آن بنفش رنگم آن در غلای مانند باغلا و از آن بزرگ تر * طبیعت آن
 در اول گرم و خشک * افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلم و قائل اقسام دین آن چون صبح ناشتا اول
 اندک شیرینی بخورند و بای آن ملا از معده مشت مشتغال آب برگ آنرا خالص بدین آنکه آب داخل نمایند پیا شامند
 اقسام گرم شکم را دفع نماید و مجرب دانسته اند و ضماد برگ تازه گرم کرد و آن جهت تحلیل اورام و نفخ و مایل نافع و از
 کل آن کاغذ رنگ میتوان نمود رنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد و بختن برگ درست گرم کرد و آن جهت
 تحلیل نزل آب در هر عضو که باشد که کریه یک طرف آنرا بخته مانند کرد و آن بکر بخته جهت تحلیل نزل آب در بیضه
 و گرم کرده بدین بخته آن جهت تحلیل اورام بارده رطوبت دما میل مفید و تخم آنرا چون سائیده برنا صور و زخمها را
 کهنه بماند و بقیة آلوده در جوف آن کدازند نافع

* چیدار * بکسر جیم و سکون باء مثناة تحتانیة و فتح دال مهمه رالف و راء مهمه لغت فارسی است * ماهیت آن
 گیاهی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط و باغلات میزی ما دل بزرگی و بر و شنبلی می نشیند و از آن دانه
 سرخی بقدر رعده می منقل می گردد و سرخی آن زیاد می گردد و آنرا با زما الهی میماند و آنرا حب القرمز میگویند و در جوف
 القان انشاء الله تعالی مل کور خواهد شد و شر آن بقدر مازونی و مائل بتدریج * طبیعت نبات آن سرد و خشک و در حرم
 * افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا بماند یکمشتاق با آب سرد بخورند اسهال بماند و چون با عمل و روغن
 کل بر شند و در مشتغال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و در زرد آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت
 اعضاء مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حار و تسکین ارجاع و زیادتی آن و منک فضل و جارس در طبیع
 آن جهت تبخیر رطوبات و خمر و قند از شربت آن یک مشتاق

* جیکلک * بکسر جیم و سکون باء مثناة تحتانیة و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است * ماهیت آن شری است شبیه
 بدل کنجشک و در جوف آن دانه های ریزه شبیه بدنه های که در توت میباشد و رسیده آن مرغ تیر و چاشنید او در و شبیه
 بخوبی که کرمک و نل و کیا و آن بقدر شری و زیاد از آن و برگ آن شبیه برگ کل مرغ و مانند کل خار و کل آن مانند
 با چال و کل بنفشه و کیا و آن همیشه سبز در تنگابن لیدانه و در دلم چمیل و در کیلان و مازندران و خربزه کا و مانند را بن تدلید
 میخورد و نمیدانست و کیا دیگر را که دائم سز است و دانه آن سرخ شفاف بقدر رنجوری و از و ظاهر برگ آن چیزی مانند
 موی یا رنگ منحل و برگ آن بقدر در همی و با تغییر و اندهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارها است و آنرا کچور من نامند
 و هر دو قسم آن در طبرستان بهم میرسد و آخیر را در تنگابن خیر نامند و آن دانه آمیزی است * طبیعت آن سرد و تر
 * افعال و خواص آن مقوم دل و معده و غرا و مرطب بدن و جهت امزجه سرداریه و خفایان و سفال بیسی و جرب و حکه

و بواسطه تصفیه خون و جگر وی و حصه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل ملیق است. **باب ششم در بیان**
این و به که حرف اول انها حاء مهمله است * **فصل الحاء المهمله مع الالف ***

حاء اقطی * بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و مکنون فاء و کسر طاء و مهمله و مکنون یا بعد ادی گفته لغت یونانی است
 و یوس اقطی نیز نامند و آن سبوقه است. **ما هیت** آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بزرگی شجر میشود و شاخهای
 باریک و از چهار عدل در پاره نمی شود و برگ آن مشرف و بقدر برگ گردگان صغیر آن و بمقدار شغیری و شاخهای آن
 باریک و برگ آن مشرف و بقدر برگ بادام و کل مرد و سفید و ثمر مرد و بمقدار بطم و در جزا میرسد و قوت آن نادر و سال
 باقی میباشد. **طبیعت** آن گرم و خشک در درم. **افعال و خواص** آن مخرج اخلاط لرجه و رطوبات غلیظه و مفتوح
 مدد و مزیل استسقا و اجاع مفاصل شربا و طلاء مجرب و حصول آن جهت از جاع و رحم و امراض مقعده و لواء صیر مفتوحه و حب
 آنرا چون در اوقات حیض بلغ نمایند منع آستنی نماید و مجرب و مضطرب آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلاء آن بر موی
 باعث سیاهی و عدم اسقاط آن و سعوط آن سه روز یا شش روز و ال حموت عین مضر و نه مصلح آن غسل مقدا و شربت آن تا یکد روم. **حاج ***
بفتح حاء مهمله و الف و جیم یفاریسی خارشتر و بتوکی دو تیکانی و بیهندی بجوانا نامند. **ما هیت** آن گیاهی است
 که ترنجبین بر آن درختراسان منعقد میگردد و بیداد و نوشته که اسم خارعا قول است و غلط کرده کسی که آنرا خلج دانسته
طبیعت آن گرم و بسیار خشک و مرد نیز گفته اند. **افعال و خواص** آن زادع و مفتوح و ترپاقی و موم و شرب
 و ضماد و بخور آن رافع بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و طور رسه قطره آب خالص آن در بینی فاشتا و
 بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند و روغن آن که از آب برگ تازه
 آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل یارده بغایت مؤثر و شکوفه آن جهت بواسیر نافع است. **حاشا ***

حاشا * بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف یونانی تومس و در مغرب معروف بصعتر الحامی است و در بیت المقدس
 و حوالی آن در مواضع متکلاخ بسیار میروید. **ما هیت** آن نوعی از یودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبنم
 و شاخهای آن باریک و پر برگ در ریزه و بران زغبی مانند بنه و کل آن ریزه و مد و روسفید مانند به بنفش و سرخی
 و قبح آن کوچکتر از خردل و مثبت آن سنگ لاجه. **طبیعت** آن در درم سرد و خشک و شیخ رئیس و بعد ادی و
 صاحب شفاء و الاسقام و دیگران گرم و خشک در رسوم و انطاکی در درم دانسته اند. **افعال و خواص** آن مسخن
 قوی و مدربول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتوح مدده انحشا و منقنی سینه و شش و جهت ضیق النفس و سرده
 و تقویت معد و کبد و طحال و کرده و تحلیق خون متجمد و ترپاق سموم یارده حیوانیه و نباتیه و حابس نفث الادم و مقطع
 و مسهل بلغم و مخرج انقسام کرم معد و شکوفه خالص آن مسهل هودا و قاتم مقام افتیمون و بانمک طعام و سرکه باعث
 زیادتی تلطیف و تقطیع آنت و چون در درم حاشا را بانمک و سرکه بپاشانند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو
 مثقال آنرا با عمل برشند و با آب گرم بپاشانند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و صرع و تقویت کرد و ریاء و رفع درد
 دهن و حاق و لغت بلاغم و تقطیع قواشج نافع و چون قد رقیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را
 قانع بود و قوت باصره را انکهدارد و ضعف معد و رگرا حاد و از اخلاط فاسده را زائل کند و اعانت بر هضم غذا نماید
 و آشامیدن طبعی آن با غسل جهت عسر النفس و نفس انقباضی و اخراج حیات را در ار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه

و لحنی آن با عمل جهت امثال نهت بلغم و تصور مجتمعه در سینه و سرفه و ضیق النفس و ضاد آن با هر که جهت تحلیل
 اودام با غمی تازه و تحلیل خون متجدد را مضار و تلخ لمش و ثانی لیل بر آمد و با سه که بیرونانی اثر و خود پس نامند و با معوی
 و شراب جهت لحنی النساء و امثال آن نافع و مخیری آن جهت مصر و عین نافع و با عفا فافه آنها است و کوفت چون نزد
 مصروع در حین صوغ حاشا را بسوزانند که درد آن بمشام اوردند اگر با فافه آید علامت بره آنست مضر را نه مصلح آن نافع
 مقل آرش است آن از د و مثقال تا پنجاه رهم بد آن در تنقیه نیم وزن آن اختیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن معتبر
 و چون یک وزن آنرا با ده وزن آن آب انکور بمجو شانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست و شراب آن که
 مد مثقال آنرا گرفته بچخته در لته بسته در شصت و طل آب انکور در نیم کوچکی انداخته بر آنرا بسته بکن اوند تا خون
 گردد پس استعمال نماید جهت تقریبات هاضمه و رفع سوء الهضم و سقوط اشتها و رجاع عضلانی و ببردت و سایر ارجاع
 خادنه مادون دهیکه و قشر حیرة تیهایی باز د و دفع ضرر سردی هوا و بر ف و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت مؤثر و
 حاشا در جمیع افعال قویتر از صغیر است *

* حاشا شیش * بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یا و مثناة تحتانیه و سکون شین معجمه بغارسی حسن بومند
 نامند * ماهیت آن چیز است مانند موم که در آبها منجمد میگردد و رنگ آن مائل بسفیدی و یک مزه مائل بشوری و تند و
 و آنچه بشحوق پیوسته د آنها ایست بسیار ریزه و مفید از خشخاش ریزه تر و صلب و پهنی تخم کرمایی نامند * طبیعت آن گرم
 آن گرم و خشک در چهارم * افعال و خواص آن تعمیرتند و قویتر از افربون و مقوی قوی چون بیا شامد شخصی که
 رجع شد بد داشته باشد مقدار نیم درم آنرا با آب گرم قوی شلید آورد و چیزی شبیه بخون قوی نماید و نبات یا بد از آن
 وضاد آن جانی و سرخ کنند و خسار و مستعمل زناست و جهت امراض بارد استعمال آن از خارج بدن مجوز و خوردن
 یکد رهم آن کشند بقی مغرط و احتراق و لهیب و احتناق و اخلاط ذهن و مد ارای آن آشامیدن شوی تازه و دوشیدن
 ماء الشیر و روغن بادام و سویق آرد جوهر د کرد و بیوف و یخ و جلاب سرد کرد و روغن کافور است
 * حاشا سوفی * بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم عین مهمله و سکون زا و و کسر قاف و سکون یا * ماهیت آن
 نبات است منبسط بر روی زمین بقدر شوری و شاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسیده با برگهای ریزه و گل آن سفید
 و از شاخهای آن شوری بقدر فاعلی میرود و چون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد * طبیعت آن گرم و خشک و راول
 * افعال و خواص آن جوت لمع عقرب شراب وضاد امجرب و فرجه آن جهت اصلاح رجم مفید است *

* فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة *

* حباب * بضم حاء مهمله و فتح باء موحدة و الف و باء موحدة * ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک و سیه
 شمیره و عقرب و از جمل باریکتر و در غیر ایند انجیر هم نمیرسد و چون کسی را بکزد آنرا میکشد در آن روزها است تا سه روز
 و صاحب آن را در غی چشم و کرب و گرمی را اضطراب قلب عارض میگردد و علاج آن خوردن بدن بخد رات قوی
 مانند کافور و امثال آنست *

* حباب * بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحدة بغارسی گرم شب تاب و پهنی چکنی و بیک چکنی نیز
 نامند * ماهیت آن حیوانی است از مکس کوچکتر و اندک باریک و غبر و زرد و معتدل شد و رعایت سوزی و در

زیرا آن مستور و چون دروازه را گشاید که در درخت ما انداخته اند **طبیعت آن کرم خشک و خاکی**
 و از رزق قویتر **افعال و خواص آن سه** در آن قتل و یک عدد در قطع المراس آن که خشک شد باشد یا
 درازده مثقال نفع خلست چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ کرده و مثاله مجرب دانسته اند و قطور یک عدد
 خشک سائیده آن بار و غن کل جهت اخراج چو ک کوش و زوال کوی آن و با صبر و سفید آب جهت اسقاط دانه بواسیر
 و کوبند چون آنرا در روغن کچیل اندازند و آن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم و رضای حاجات است
عصاره * بضم حاء موهله و فتح باء موحده و الف و فتح راء موهله و الف بغار سی هویره و بترکی توغله و بیهندی جزر
 نامند * ماهیت آن مرغی است بزی و منقار آن بلند و پاهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اند که بزرگ
 تر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیار و از آن نوع اند که کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بیهندی
 لك نامند بکسر لام **طبیعت آن در آخر دعوم کرم و خشک** **افعال و خواص آن موافق** می رود بین گوشت و پیه آن
 جهت ربو و شیم النفس و بهر و برده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتنال آن با مثل آن نمک جهت
 ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک و سنبه سرشته بقل را بخوردی صحت با خسته خشک کنند و پنج عدد
 آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که در ب نامند بیهیدیل است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر
 النفس و خاکستر آن جهت تألیل فساد انا فاع و گوشت آن دیر مضم و مضر مجرورین و مصالح آن هر که در ارچینی است و
 کوبند چون ناخن آنرا با هم وزن آن صابون منسجم سائیده با غسل بکسی بخوراند باعث صحت مغرط میشود و تعایق آن موجب قبول
 و تعلیق چشم راست آن را فاع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع زمان و بیضه آن خضاب خوبی است
حب جبرج * بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء موهله و ضم باء موحده و سکون و او * ماهیت آن ثمر درختی است در سحر
 و عمان بزرگی درخت نارچیل ولیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارچیل است و پوست آن نازکتر
 و چون بشکنند از جوف آن دانه های بقل را بخوردی و بزرگتر از آن و چیز فرمی شبیه بآرد اغیراند اع تله ترش باقبوضت بسیار
 بر می آید و مادام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون برون آورند تا یک سال **طبیعت آن**
 در دم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن قاطع** اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی
 و عثمان و چون یک هفته بد آن ملأ و مت نمایند جهت رفع صداع حار و متع تصاعد بخار بدماغ و سرد و دور را و با غسل
 جهت زحیر نافع مضر سینه و صوت و مورث سعال مصالح آن کثیرا مقلد از شربت آن یکد زهم بدل آن سماق است و در هند
 و بنکاله ثمری شبیه بد آنچه مذکور شد بهم میرسد و ایکن درخت آن شبیه بد درخت نارچیل نیست بلکه شبیه بد درخت بیل
 است و در میات و ثمر آن ک کوچکتر و برک آن نیز کوچکتر از برک آن و تخم آن کوچکتر از تخم و مغز آن ترش و باقبوضت
 و بعضی نوع آن اند که چاشنید ارو آنرا بیهندی و در بنکاله کویته و کته بدل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد
حب جرج * بفتح حاء موهله و باء موحده و راء موهله و سکون جیم * ماهیت آن مرغی است معزوف شبیه بجبار و از
 از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد **طبیعت آن کرم و خشک** **افعال و خواص آن غلیظ** مولد خون سوداوی
 مصالح آن مهر ابلختن و با مصطکی و در ارچینی و سرکه و مری و اشتراغ اربی و روغن خوردن است و اگر اندک روغن اوان
 مالید بریان نمایند بد نیست و مجوز است

حب البان * بفتح حاء مهمله و هم باء مقده و الف و لام و فتح باء مر حده و الف و نون بفتح نون و بفتح کاف
 ترزانگون ناریه نامند * ماهیت آن دانه ایست که چکنواران بسته و متورم در غلافی مانند غلاف لوبیا و باله ک تلخی
 زیر سدان سفید و رقیق و درخت آن بزرگتر از درخت کز و برگ آن شبیه برگ بیدالچهر و کوچکتر از آن و بسیار سبز
 و گل آن در درخت مانند ریحان و از ده و گویند بر کهای بعضی شاخه های آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر
 * طبیعت آن در درم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتوح سد جگر و سپهر و مسهل بلغم خام و عصاره آن معق
 و آشامیدن حرم آن با آب و سرکه جهت سپهر و جرب و فتنه آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضامد آن
 جهت تحلیل اورام صلبه و تفتیح و مفاصل و سحبه و علائم جگر و سپهر و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حكه
 و ابل جبهت تآلیل نافع و یغنی مضر جگر و معد و مصلح آن را زیاده مقدار شربت آن تا در درم بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه
 و عصاره آن بمیاه و روغن آن جالی و محلول و قطره و آن جهت در کوش و دوف و طین و قمریج بدل آن جهت رفع تآلیل و شقاق
 مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل درم جگر و سپهر و بواسیر و بواسیر و بواسیر و بواسیر
 قی بلغمی و ضامد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حكه و تنفش جلد و قروح نافع و آشامیدن یک
 مثقال آن با آب و مسهل مهبیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپهر و بواسیر و بواسیر و بواسیر و بواسیر
 مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متکثر نمیکرد *

حب بلسمان * بفتح حاء مهمله و کسر باء موحد و مشدده و فتح باء موحد و لام و عین مهمله و الف و نون * ماهیت
 آن تخم درخت بلسمان است بقد و تعلی و بزرگتر از آن و اندک مائل بطول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید
 و طعم آن تلخ و فزق میان آن و تخم بشام آنست که تخم بشام بیمزه و بیمزه و مد و راست و گفته اند با بقول چون حب بلسمان در درخت
 آن معقود است تخم بشام را بدل آن میکنند و بدل آن نمیشود * طبیعت آن درم گرم و خشک * افعال و خواص آن
 معقود و نافع برودت آن و معقود ماضیه و با قوت تر قایه و مجفف رطوبات معد و اعمار و رافع صرع و سرد و در سرد کننده
 و نور و مقص و امراض بلغمی و معقود اوی و طبیق النفس و عرقه و نرم و نه و در درد معد و تحلیل ریح و نفخ و تفتیح سد جگر
 و امتساق و عرق الاسار و کزیدن موم و عصاره البول و احتباس حیم و داء التعلب و داء الحیمه و تقویت بصر موی شریب و داء
 نافع و جارس در طبع آن جهت افتتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا در درم بدل آن یک وزن و نیم
 آن عود و بلسمان و اگر فیه بلوزن آن سلیخه و عصاره آن بمیاه و در قریبیت هموزن آن زراوند و تلخ و حب لغار است
 و در بلسمان نیز بعضی خواص آن مذکور شد *

حبه الخضر * بفتح حاء مهمله و باء موحد و مشدده و فتح باء موحد و لام و نون * ماهیت
 و فتح باء مهمله و الف * ماهیت آن سرد و خشک و بطن است که بغارسی سقونا مند و در نظام خواص درخت آن مذکور شد
 و حبه الخضر را بغارسی بن نامند و در نوع است یکی نوع را شاه بن گویند را بن کوچکتر و بومست آن را کتر بعد یک با پوست
 قوام خائیل و خورد و درم از آن بزرگتر و پوست آن صلب تر و این مولف گفته که این زمان سه نوع است بدل آن قسم که در
 مال و در و نواح آن درخت بن را با پوسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذت تر میشود در آنرا کثیف میباشد و بهترین آن
 هموزن بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را هموزن نامند و در آن درخوشه میباشد و خام آنرا اینده نامند و در آب و در

و بد ارق داخل می نمایند برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معده درخت شاه بن را خضر و مصدق آنرا مصدق الفرو و کوبند
 و در حرف الصاد خواهند آمد انشاء الله تعالی * طبیعت تازه آن در اول کرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم کرم و خشک
 * افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و جگر و سهر و زرم بهی و مبهیج با و مسمن بدن و کرده و مسکن او جاع باطنی
 و مفتوح شده کرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقبی بدن از فضلات بلغمی و مقننت حصار و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه
 بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و منقبی و حوض و خونی بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن کرده و معده و محلل نفخ
 و ریاح شربار با ثبوت قابضه جهت فالج و لقوه و سرنه و خفقان و در در کمر و پشت و قولنج و غشی را مستقیم میداند و با بادام و شکر جهت
 تسهیل بدن و تطهیر البول و بلسر که آشامیدن جهت در سردی و تنگی جگر و کزیدن افعی و زایلاناغ و داخل نال کردن باعث سرعت
 انهضام و رفع ضرر آنست و مضر و محرر و رین و بطی الهضم و ردی الکیموس و مصدق و مضر دماغ و احشای جاز و اکثار آن باعث جوشش
 دمان و ابطال شهوت طعام مصالح آن کلاب و رب ریاس و ربوب فواکه حامضه و سنگچین و کوبند کثیرا و کوبند خمیره بنفشه
 مقل ارشیت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا بسته یا کزنگان و کوبند بوزن آن حبیب البطحه است
 و ضماد آن منفع جراحات صلبه و طلای آن منقبی وجه جهت کفایت و شقاق لب سفید و طلای سوخته آن بر ماء الشعرب باعث
 روئیدن موی آنست خصوصا موی سر و در کله آنرا چون خشک نموده بکوبند و بر موی غلاف سازند موی را بر ویاند و در راز
 کزد اند و مدها و متاعتمال بآن در حمام مانع از لزلات و بغایت مجرب و خوب و بر کب آن در اول کرم و خشک و مقوی
 بدن و جهت دفع رائحه کزیده بدن و کزیدن بدن موام و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست
 آن جهت کزیدن بدن موام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجزو شاند جهت فالج و لقوه و کزادن
 و ریشه و مفاصل را و در ام و جبر و کسر و ضرب و سقطه بغایت مفید است شربا و طلای آن در موی و خا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات
 اذن و جهت قروح رانده و سرفه مزمن و تلبین بطن و تهیج با و کزیدن افعی مفید

* حبب الراسن * بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و آنرا
 زیب الجبل و زیب بوی و اسطادند ما غریبا نمند و این بیطار گفته که معنی آن زیب الجبل است و بغلادی گفته که نیست
 چنین * ماهیت آن در دانه ایست شبیه بصیرت و امس و در غلافی شبیه بقراط و بهن و با اندک تندی و تلخی و عطریست و مدور
 نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کوهستان و صدان و صدان نیز و کل آن شبیه بسوسن و راسن و در حروف اراذل کور
 خواهد شد و گفته اند بر ک آن شبیه بزرگ کرم بوی و مشرف و بیخهای آن بر کشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است
 * طبیعت آن * در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض
 بارده نافع شربا و طلای آن مقل ارشیت آن تاد و در هم بدل آن را این بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که
 مولف ما لایسع و غیره مویزج را حبب الراسن دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با آنست

* حبب الریاس * بکسر راء مهمله و سکون یا مشدده و الف و فتح بای موحد و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریاس
 نامند بهترین آن تازه آنست * طبیعت آن سود و خشک * افعال خواص آن قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب
 و حکه شربا و ضماد اناغ بدل آن قضم حماض بسته نیست

* حبب الزلم * بضم زاء معجمه و فتح لام و سکون میم * ماهیت آن غیر تخم ککرا است چنانچه بعضی توهم نموده

اند و این بطور نوشته که این را اند گفته که آن حی است چرب مفرط اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن آن سفید
 خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربر می آید و رنگ و نزد ما آنرا لعل السودان نامند و لعل السودان غیر آنست و غذا دی نوشته
 که آن در وصف می باشد یکی بزرگتر از نخود و مفرط و خشک و خوش مزه و شیرین و پوست آن مانند سیاهی و در شهر زرد
 و مهربان و در دم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربر می آید و رنگ کباب آن کمتر از درمی و برک آن معتدل
 مانند درم * طبیعت آن در دم کرم و تر و بارطوبت فضیله * افعال و خواص این محرک با درم من بدن و کرده و مقلوب
 جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سردی و حرقة البول شرب او چون بخارند و برکف مالند آنرا زائل گرداند
 مقلد از شربت آن جهت تهنیت یک باه تا عفت متقال بدل آن حبه الخضراء مضر حلق و مولد صد مصلح آن سنگبین است
 * حب السمنه * بکرمین مملو و سکون میم و فتح نون و ها و آنرا اشامند آنکه بره نیز نامند و باریقی نقل خواجه گویند
 * ماهیت این دانه ایست مقلد زلفی معتدل و سبزه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و باد هئیت و نبات آن بقدر ذریعی
 و شیر در و برک آن سفید و غنی و منبت آن میزافا و بیابانها * طبیعت این کرم و خشک و بارطوبت فضیله * افعال و خواص
 آن آشامیدن شیر مغز آن با ماء العسل سهل بلغم برقی و چون شیره آنرا بگویند در آب و آنرا در شکر و روغن بادام شیرین
 یا روغن کنجد تازه در آن ریخته و طبع نماید تا مانند حریره و فالوده و ترهلو گردد و تناول نمایند جهت تسکین این
 مغز و این و صاحبان برد رییس و آشامیدن آب برک درخت آن مقلد از ربع و عالی جهت اسهال بلغم و صفر اباهم نافع
 مقلد از شربت از مغز آن تاده در دم بدل آن پسته و کنجد با ناضجه و ثقیل و بطبیق انزول مصلح آن سنگبین و مصلحت
 * حب العزیز * بفتح عین مملو و کسر زای معجمه و سکون باه مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آن را انطاک می مانند
 ماهیت صفت الزام نوشته و غذا دی و نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت می نمایند در تابستان هنگام بودن
 آفتاب در برج امدمیرسد * طبیعت آن کرم در اول و تر در دم * افعال و خواص این معین بدن و کرده لاغر
 و مولد خون صالح و جهت تقریت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سردی امراض سرداویه مانند جنین
 و اکدار آن مضر حلق و ثقیل و مولد صد مصلح آن سنگبین مقلد از شربت آن تاده و ازده متقال بدل آن حبه الخضراء و بهترین
 طرق استعمال آن از برای تسکین بدن آنست که آنرا بگویند و در آب نیمه ساندل یکشب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاهامند
 * حب الثقلت * بضم ثاف و سکون لام و ثای مثناة فوقانیه معرب از ثقلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که
 آنرا بهندی گفته نامند بضم کاف و سکون لام و کسر ثاء مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون با و کتبه نیز و تسمی و اچکرک و تسمی
 را را به بیافارسی و جیم عربی را این قسم را عبری کاسرا الحجر نامند * ماهیت آن نوشته اند که دانه ایست حیا مائل
 با زرقی و عراقی شبهه به تخم کتان و از آن بزرگ تر و مائل بتد و بر و شیرین و در حین خاندن احدی اثرات حرارتی میکند
 و آنچه در بنگاله دیکه شده لیچان است بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی بعضی مائل بسرخ و بعضی تیره مفرط
 اندک طولانی بقدر دانه عدس و حله و مغز آن در بارچه و سفید و نیک * طبیعت آن کرم در دم و خشک در دم
 و گویند کرم در دم و مائل بر طوبت است * افعال و خواص آن بغایت مفتت حصاة کرده و مشهی باعام و رافع فواق
 و امراض چشم و من و بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتوح صد سهرز و تولنج و بلغم آشامیدن طبع آن بتسبائی
 و یا با دوده مناسبه دیگر و چون شش متقال آنرا باشش متقال تخم شلغم در دود و یا در پنج متقال آب جوش دهد بر آنش اخگر تا بیست

و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده و از دهنیم مثقال آنرا صبح ناشتا نیم گرم و دو روزه و نیم مثقال را همام نیز نیم گرم
 نبوده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بواسیر
 فایده و مضور و مصلح آن عمل مقدار شربت آن یک درهم با آب برک ترب برای تفتیت حصاة چنانچه در سند سنگ تراشان آنرا
 گویند و در آب جوش داده بر سنگ میریزند نرم میشود و با سانی بریده میگرد و اهل هند را عقیده آنست که چون بگویند
 بر سنگ بماند سنگ را قابل قطع میگرداند *

*** حب الکلی *** بغم کاف و فتح لام و یا * ماهیت آن حب اناغورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخم
 است شبیه بکرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن
 ناسه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی کوچکی نامند بخفای
 و او درخت آن شبیه بد درخت نسرین و برک آن زرد و ریزه و پر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که برو تخم می بندد و در
 گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلافی باقلای بسیار بزرگی و پر خارهای ریزه که چون بدست برسد
 سوزش کند و خارش بسیار نماید * طبیعت آن در آخر درم گرم و در اول خشک * **افعال و خواص آن** مخدر و مسکن
 و جالی آثار و معنی بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی بفلوئر که آب انگور و روغن است جهت
 ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طبع و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بار دو خوردن هفت عدد آن و بخور هفت
 هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر و لادت مجرب دانسته اند مقدار شربت آن از نیم
 مثقال تا یک درهم و زیاده آن مکرب و مغشی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنهای صمغ عربی و مصطکی است *

*** حب الحلب *** بفتح میم و کسر نون آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحد و بغار می پیوند میرسد
 و بهندی که یونانی نامند * ماهیت آن حب درختی است شبیه بد درخت بطم و پراکنده و تا یکقامت انسان و زیاده بران
 و برک آن دراز و شبیه ببرک بید و از برک زرد آلو کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و این اقصای اهل نهادند
 چوبدستی جهت کوبیدن ثیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و کل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو
 و با تلخی و بر سر شاخهای آن میریزند و مل و ریختن زجیان که خفا را میند و بهندی متراکمی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی
 و مغز آن سفید با تنه ای طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها می نمایند و روغن آن را نیز میگویند و بهترین آن تازه بایلی سنگین
 خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن بیاده آن منبت آن قلهای کوه ز
 بلاد سرد سیر و در میزان میرسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند میآورند و روغن آنرا نیز از انجا و انطاکی نوشته که پوست
 آن میوه یا بسه است و صاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت میشود و در لرستان بسیار است و آنرا مهلب گویند * طبیعت
 حب آن در درم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محال و مغریه و قابضه * **افعال و خواص آن** اعضاء
 الراس و الصدر و القلب و الغشاء و النفض مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه از جفیه سینه و شش و خفقان
 و بیهوشی النفس و غشی و مقوی جگر و سیر و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و کرده و ظهر و تالنج و درد پهلو
 و امثال اینها خصوصاً با ماء العسل جهت آنکه محال ریاح غلیظه است و مد ربول و حیض و مفتح سد کرده و مخرج اقسام
 گرم معده و رافع تقطیر البول و مبهی و در حبس اسهال د موی بهتر از کل مختوم است و چون داخل فنان کنند با عطر سرعت

انهمام آن گردد و محل او منقذ الغتسلان البهتان در حمام مانع نزلات الزينة والا رجاء و غیر ما خلاصه آن جهت کف
 و جرب و صاف کننده بشره و طبع آن جهت نفوس و تحلیل ملاحظات جاذب از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد
 و تقویت اعضاء ضعیفه خصوصا با آن وضاد آن نیز جهت نفوس را رجاء بازده نافع مقلد ارشیت آن از سه درجه تا پنج
 درم بدل آن مغز گردان و بادام تلخ المصار مفود مانع و اعشای حار مصالح آن کلاب و روغن بنفشه و رب ریاس الخواص
 تکامل اشش آن در بارچه کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر و ولد او مت بخور آن موجب الفت متعادل بین وجوب
 و برک آن در اول کرم و خشک و مغوی بدن و رافع رائحه کویه آن و کریزانند هوام و هوام نود یکد چوب آن نکرد بد
 و تکامل اشش چوب آن با خود جهت تضاد حاد جهت و بخور پوست آن جهت کریزانیدن هوام و ریشه مجرب گفته اند
 و چون با صنداب و مصطکی و قسطدر روغن بخورشانند آشامیدن و نه همین بدن نیز جهت نانچ و لقوه و ریشه و کر از او رجاء
 مفصل و نفوس و او را م جبر و کسر ضربه و سقطه بغایت مفید است *

حب المنسم * بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است * ماهیت آن
 دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر رطوبتی و بسیار امس و زردشکن
 و مغز آن سفید و از برای یمن و حجاز خیزد و کویه فلنچه است و رنگ آن عاین سرخی و زردی و درخت آن شبیه
 بشمشاد * طبیعت آن در درم کرم و خشک * **افعال و خواص** آن مفرج رمد و معش و مسخ و مبهی و مغوی معده
 مسترخیه و فاضحه و محقق و ناشف و طوب با غریبه معده و احشای بدن و مفتت حصاة و مد و بول و رادع بشارت زدی
 شربا و ملا و اکثر آن مضر و مصلح آن شیور مقلد ارشیت آن یکمشتال بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن
 و حجاز خصوص زنان در من آنرا که عطر منشم مینامند برای تعبت و یا علل اوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد
 و اراده که آنرا استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص در علل اوت و بقض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب
 و چون خواهند که در میان دو کس و یا جماعت علل اوت و تفرقه افتد میگویند حق سبحانه و تعالی در میان شان عطر منشم بپاشد
حب النیل * بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیة و لام بغار سی تخم نیل و نریج و بهندی مرغابی و زردی و به نیکایی
 چهار درجه و یک نوع دیگر نیز میشود و آنرا اپرا چنانامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند * **ماهیت آن**
 دانه گیاهی است شبیه بلبلاب و بر میجا و در خود میچید و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن همزود و هر برگی یک کبودی
 شبیه بگل بلبلاب و در آفتاب بهر میآید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثل شکل که حب النیل نامند * **طبیعت**
 آن در درم کرم و خشک * **افعال و خواص** آن جالی بهی و برص و مفتت سد و جگر و سبوز و مسهل قوی بلغم غلیظ و
 خصوص با تربک و منقی بدن و دافع ارجاع مفصل و سائر اسراض باره و مخرج دیلان و حب القز و مشیل یمن و یومی
 و نفوس و جوب و قروح خبیثه و با سقمه نیا مسهل صغیر از اخلاط غلیظه و با غلبه مسهل سودا و معده سده بکسر و سبوز و مسهل
 قوی و صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درم آن با شش درم شکر سفید چون سه روز بیاضامند جهت از آله افروغ
 جرب مجرب مقلد ارشیت آن از یکد آنک تا نیم مثقال و یک درم و زیاده آن کشند و است بعضی واسهال مفرط و مصوق
 بما ساریقا و معام مصالح آن هلیله و سحق بلغم و جوب نمودن بر روغن بادام است و چون بگویند و کشند و روغن بادام
 بخورند و صبح به نهایی یا با مظهر خات مناسبه بیاضامند و ربع غائله مغص و سخم آن میگرد و بدل آن بوزن آن شخم

در ظاهر آن حجر از منی است و مفرد آن بعد از یکشنبه روز عمل میکند با معاجین و محرکین و در عمل مهمل و قوت
آن تا سه سال باقی میماند

* **حقیق** * بفتح حاء و باوقاف بعربی اسم جنس فل نباتات ما بین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج است
* **فصل** * **الحاء المهملة مع الجیم** *

* **حجر** * بفتح اول و دوم و سکون راء مهملة بفارسی سنگ و برد و بهندی پتھر نامند * ماهیت آن اسم جنس مرچه
از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و قوای اتصال اجزای لطیفه رقیقه را غلبه و رطوبت از جهت حرارت
و یس و جفاف بر آن مره بعد از آخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفا فی و غیر ما مهملة بحسب
اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال اینها است مثلاً اگر رطوبت و برودت غالب باشند سفید و اگر
برودت و قلیل باشند متکرج و متکدر و اگر حرارت و یس و است غالب باشند سوخ و اگر کمتر باشند یزرد و اگر حرارت مفرط و
رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد رخ و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن معاد باشد متساوی الاجزا
و اگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ و صلا و رطوبت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل کنجایش
آن ندارد و بد آنکه شنبه باشد که اطیای فونک میگویند که حجار را بنابر اینکه هیچ ذایقه و بوی ندارد چندان تاثیر و منفعت
و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره را و این سخن نا تمام میباشد العلم عند الله
* **حجر الابیض** * بفتح حاء مهملة و جیم و ضم راء مهملة و الف و سکون باء موحدة و ففتح باء مثناة تحتانیة و سکون هاء معجمة در آخر
* ماهیت آن سنگی است سفید یا نقره آن مانند شیر و گوشت که آن حجر لبنی است * طبیعت آن معتدل و مائل به حرارت
و یس و است * **افعال و خواص آن** جهت عسر البول و دفع و در سایر افعال مانند فلدز و حیوانی است و مراد اکسیریان از حجر
ابیض زجاج آئینه است

* **حجر الاحمر** * بفتح الف و سکون حاء مهملة و فتح میم و سکون راء مهملة * ماهیت آن نوعی از لباس است برنگ
بیم مرجان و یکد آن سم قاتل است

* **حجر الارمني** * بفتح همزة و سکون راء مهملة و فتح میم و کسرون و سکون یا و نسبت * ماهیت آن سنگی است
لا جوردی و غیر و آنکه از رقیق بار صلیت و مانس آن نرم و ملایم و نوعی از آن سرخ و تیره و از ارمیه خیزد و این حجر
ارمنی نامند و بهترین آن سنگین هشت با آنکه ک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لا جوردی غیر کامل باشد * طبیعت آن
گرم و خشک در درم و انطاکی در درم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته * **افعال و**
خواص آن مفرح قلب و بالخاصیت جهت جل ام مفید و مستعمل مغسول آن است و غسل آن باعث زیادتى تقویت عمل
آنست و غیر مغسول آن مضر معدة و معفی و مصالح آن کثیرا در غسل و سایشه و انیسون مقید در شربت آن تا نیم مثقال بدل
آن لا جوردی مغسول است یک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق

* **حجر الاساکفه** * بفتح الف و شین مهملة و الف و کسوف و فتح ناوا * ماهیت آن سنگی است ملون بشرخی و زرد و سیاهی
در هم بهیات سنگریزه و شکسته آن مائل به تیرکی و کبودی * طبیعت آن سرد و خشک * **افعال و خواص آن** در در آن جهت

حجر الارمني
حجر الاساکفه

درم الباق و جراحات و قطع لزف الدم نافع و مستعمل كفش كراست و لهند آنرا حبر الاساكه نامند و اسكاف كفش دور است
 * حبر الاسفنج * بكسر مزه و سکون سین ماله و فتح نا و سکون لون و جرم سکی است که در اسفنج یافت و بشود و ماهیت
 اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست * طبیعت آن در اول گرم و در درم خشک * افعال و خواص
 آن مجفف یس نافع و قاطع نزف الدم و در وران جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن
 دود آنک آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاة کرده و یرقان نافع

五

جگر الا فروج * بفتح الف رسكون فارغم راء ميمله رسكون وا ورجيم جبرا فردی نه زنا مند * ما هيت ان سگي
است ما نذل قبحور و سبك که بروردی آب می ایستد و از اسلام بول روم خیزد * افعال و خواص آن * جفب و قابض
آشامیدن بک انک میگوک آن در حال بروردی رفع سم گردن عقرب مینماید

حجرا لا فريقي * بکرمه زده و سکون فا و کدر را همواره و سکون یا عمتنا تحتانیه و کسوف و یا عمتنا * یا هدیت ان
سنگیست ما بین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط سفید مانند اقامت و از افروخته خیزد و در آن آن شود و آنکه متوجه این
خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست * طبیعت ان میوه یا اندک تبضی و لذیذ و افعال و خواص آن شرح آن که

سده مزه گرم کرده در شمع اند از آن پس ساقید بشویند جهت قروح خیمه زده زده و مغرد اینا شراب و عسل نافع و ناموم
روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم و جلد و اخراقی آن سبب زاید تی قوی آنست استعمال متوق غیر مفول آن جاریست
* حَجَرُ الْاَبَاحِطِسْ * بهنج مزه و نون و فنج عین معجمه و الف و کسر ط و سکون سین و مملین * ماهیت آن سنگی است که
چون بپایند در رنگ مانند خون گردد * افعال و خواص آن تطویر آن با شیر زنان در چشم جهت ورم زده و طرند مایل *
* حَجَرُ الْاَبِل * بکسر مزه و فنج واء مثبته تحتانیه مشدده و لام * ماهیت آن سنگی است که در شیرد آن کا و گوهی تگون
میباشد و آنرا با دانه کاه و ف نامند و در بادق و هو مله کور شد

حجر البارقی * بفتح باء مؤخذه و الباء راء مبدله و قاف و سکون باء نسبت * ماهیت این سنگی است شریفه
 استخراجی بقل و کف دست و سبک ما خود از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از آن آب بسیار می
 بخورد چلب می نماید و بر روی آب می افتد و بعد جذب آب به آب می رود و چون در آفتاب کف از دل آب را پس می دهند
 * **افعال و خواص** این گوشت از خواص آنست که چون جهت احتیاجی ازنی حوالی ناف را اندک جداست کرد و بران
 این دل جذب و آبوبات کف و بعد چلب در آفتاب کف از دل و طوبات را پس دهند و بعد پس دادن و طوبات را باز پس دهند
 تا آنکه جمیع طوبات را جذب نمایند و صحت یابد و وزن آن فاعله یابد سه دریشار باشد که منقل است و قطعه نیم منقل
 این دروغ منقل آب را چلب می نمایند *

و حجر البحرى * بستر باء موحده و سكون حاء و كسواء مهملة و سكون باء و سكت * مما شئت ان جعلتى سفل
الزوائد و ان جعلتى ايسر * با على و اسفل حركت ميكند و از اسفل نر يا خيز و قهقري از اسفل حركت ميكند

آنکه گشت در حرفی الالب ذکر بابت و گفته اند چیزی است شبیه بیک معز که در آب با جمل می آید از آن جمل است که از
 املی با جمل حرکت می نمایند و گفته اند که آن فلک می خیزد که بعد مردن در سختن خارها در با ساحل می آید از دور با جمل
 از ادویه مجهولة الباهیه است * افعال و خواص آن آشامیدن بکدام آنکه نادر است آن در تغذیت حصاة هر موضع که
 باشد بابت مؤثر است و مجرب گفته اند

* حجر البقر * بضم باء موحده و فتح حاء مهمله و سکون باء مثناة تحتانیة و فتح راء مهمله و هاء * ماهیت آن سنگی است رقیق
 و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از انواع شام خیزد * افعال و خواص آن با مخللات مختل و با
 مجففات مجفف و جهت تحلیل ریح و رگین و التیام جراحت نافع

* حجر البزم * بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و میم * ماهیت آن سنگی است میاه که از آن دیک و ظروف میسازند
 و در خراسان بسیار است * افعال و خواص آن جهت تقویت لثه دندان و نرمی الالم مؤثر است

* حجر البسر * بضم باء موحده و سکون سین و راء مهمله * ماهیت آن سنگی است سفید مد و صاف در بحر
 حجاز یافت میشود * افعال و خواص آن چون اندکی از آن را بسیار نماید و تقویت قلب و تغذیت حصاة
 کند بالخاصیة و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت اداریول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستند بری
 بهیأت سم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست

* حجر البشق * بفتح باء موحده و سکون شین معجمه و غا و یشب بیاء مثناة تحتانیة و راول و باء موحده در آخر نیز آمده
 و بقاری یشم گویند بهیم در آخر * ماهیت آن سنگی است بسیار صلب و بالوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس
 سبز مائل بزرده پس سبز مائل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف
 تر باشد بهتر و مستعمل است * طبیعت آن در آخر درم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تقویت
 قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن جهت نرف الدم و قروح باطنی و زخم و حرقة البول و با شراب سفید
 جهت حصاة مقل از شربت آن یکد آنکه و تعلیق آن بر کردن جهت خنای بر روی دل جهت خفقان و طپش آن و بر روی
 و معده جهت تقویت آن و بر آن جهت عس و لاد و درد ست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند که
 چون قمر در برج انشی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت آلام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که
 مذکور شد نقش صورت انسان شرطند آشته اند و بعضی مقل از یکمغال را شرط میداند برای این عمل

* حجر البقر * بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی کای رومن * ماهیت آن
 مهره ایست که در زهره کا و متکون میگردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد تر از آن و تلخ و زرد بر آوردن و طراکی اندک نرم
 میباشد و بعد از سرد شدن و خشک کشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقطه بسپایی میگردد و جرم آن اندک سخیف و مست
 و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مد و ر و بعضی مثلث و بعضی یهین و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند در چین
 نرمی و نازکی میسازند و از یکمغال تا چهارمغال میباشد و آنچه در شیردان آن تگون میباشد فاذ زهر است و در
 فاذ زهر ذکر بابت و گویند علامت تگون آن در زهره کا و آنست که روزی و زان کار زرد و ضعیف و لا غر میگردد
 و چشم آن مائل بزرده و سفیدی و حدقه آن مستنیر و اکثر اوقات فریاد میکند و مختص بکامل و یا ماده نیست و در ماده

در شتر و در بلاد یارده زیاده از خار و تگون میباشد و این امور یکی نیست و در مورد هر کاری تگون میباشد بلکه در صد مائگی در
 بهترین آن بزرگ متکون تازه آنست * طبیعت آن هوا سرد و گرم و خشک و ابطاکی گرم در اول و خشک در دوم کشته
 افعال و خواص آن از حجر الجبس بغایت ضعیف تر و محال و مسن و من ربول و خفیف و محالی و مدبک و صاف و جهت
 بر فلان مرضی که در دهند و شکاله در بهلوی چپ اطحال بهم میرسد و آنرا ذبه یفتح دال چهار نقطه و باء موحده و مشدده و
 ها و یکی یفتح باء موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع را اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصیرت نهائی و یا با
 اکتحال مذاسیه و طلای آن جهت بهی روض و ربع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و یا آب کشیز خشک جهت جمره و نمل
 ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رو بانی آن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی مفید از مجربات
 است و سوط کعبه من آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدرد و حبه یا جلاب بعد از حمام بلا
 فاصله و یا در حمام و از غلب آن آب گوشت مرغ قویه آشامیدن تا چند روز باعث تسهیل بدن و تولید بیه و نرمی آن و از
 مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارچیل و یا حبه الخضر و یا حب الصوب و خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق
 است و حمل آن با عسل جهت با تور مضر و زهرین و مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا در فراطریک متقال آن قاتل
 و آنچه در کرد و کا و متکون میکرد د بزرگتر و سبک تر و در انعال ضعیف تر از آنست *

* حجر البثور * بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون و او را مهمله * ماهیت آن سنگی است معروف بحد و شفاف
 از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نکیس و تسبیح و ظروف آنخوردن و درونی و قلیان و عینک و غیره تراشیده میسازند
 افعال و خواص آن نکاه داشتن آن با خود مانع خوا بهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبیل
 و مالیدن آن بر رستان زن شیردار باعث زیادتى شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده کردد باید که در خون بزنند
 بکندارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضمیمه میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن بنیه و یا شمشیر
 کندارند و در مشتعل کردد و از صینک شیشه نیز این اثر ظاهر میگردد *

* حجر ابولس * بهم باء موحده و سکون و او وضه لام و سکون همین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده
 بر افعال و خواص آن بنام ارمیسی گفته * ماهیت آن سنگی است شبیه یور و از آن ضعیف تر و سکن و جامع و یا
 نقطه های زرد و سفید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بچشانند
 و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیاسانند بزرگی رفع اعیاس و مائل کی آنها گردد *

* حجر الحبشی * بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر و حین مهمله و سکون و آنرا حجر فضل نیز نامند * ماهیت
 آن سنگی است شبیه بزرجد و تیره و کوبیدن نوعی از بزرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد * طبیعت آن گرم
 و خشک و بسیار تند و کراکده * افعال و خواص آن منقب و محالی و جهت از اذ آثار قویه العهد و بیاض و انتشار بدن
 و درم و زهره تازه غیر صلبه نافع است *

* حجر الحما م * بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم * ماهیت آن چرمی است که در دیک و یا قیل حمام متعجب
 میگردد و تیره رنگ و هست میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن از ادویه قویه است از برای
 سرطان و ضباد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن مؤثر است *

حجر الخوف * هم خاء مهمله وسكون واور ثاء مثناة او غائبة و بفارسي سنگه مر مامي نامند * ماهيت آن
 جسمي است سنگين و در طبعي الجملة مثل شكل صلب شبيه بسنگ كه بد و طرف سر لوعي ماهي كه بهنگام پنهان شدن در سنگ
 ميگردد و در هر طرفي يك غلظت در آن ماهي بدن ريك شير بهايست و در شير ميباشد و در ينگاله بسيار است و فلس دار و حلال
 و اكثر ميخورند و از ماهي كوچكتر كه يكشير باشد سنگ كوچكتر و از ماهي كلان بزرگ تر برمي آيد * طبيعت آن
 گرم و خشك و با قوت معتدله * افعال و خواص آن در تفتيت حصاة كردن * قوت التاثير است *

حجر الحمية * بفتح خاء مهمله و باء مثناة تحتانيه و با فارسي مهره مار كويند * ماهيت آن اقسام ميباشد قسمي معدني
 و آنرا مار مهره نامند و بعضي كويند كه در معدن زبرجد بهم ميرسد و آن زبرجد رنگ مائل بسياهي و خاكستري ميباشد
 و به شكل نكین مربعي از يك متقال تا دومتقال و درم حيواني كه در عقب سر بعضي افاعي ميباشد و در همه افاعي يافت ميشود
 بلكه بندهرست در بعضي و چون از گوشت جلد اكنند نرم ميباشد و بعد رسيدن هوا متحجر ميگردد و بقد نصف صد في مائيل
 بد رازي و خاكستري رنگ در بعضي سياه و صلب و مخططه به خط سفيد و بعضي سفيد و سست و مجعول نيز ميباشد و امتحان
 اصلي از جعلي و خوابي آن كويند آنست كه چون بر موضع كزيند * مار يكل ازند بچسبد و چون شير بران بر ريزند شير
 منجمد و متغير گردد و گفته اند كه چون بعد از ان در شير اند ازند شير را منجمد اكنند و چون جلد تمام سم كرده باشد
 ديگر بچسبد و شير را منجمد نسازد و در حين جلد ب سم لون آن متغير گردد و چون در شير اند ازند بحال اصلي آيد و
 امتحان ديگر آنكه چون بر جامه پشمي سياه يا كهود بمالند سفيد گرداند و چون مبالغه نمايند سياه شود و سفيد در ان
 نمايند و امتحان ديگر آنكه چون در آب ليمود در صحن چيني اند ازند بحركت و دوران آيد و اين امتحان مختص بدین
 نيست بلكه اكثر اصداف و حار و نوات نيز چنين ميباشند * افعال و خواص آن جهت سم مار قوت الاثر و بر اعي عقرب
 كزیده و هوام ديگر ضعيف الفعل وليكن شمع الرئيس در مغردات قانون پوشته كه جالينوس متكرار اين فعل است و آشاميدن آن
 جهت تفتيت حصاة و سنگ مثانه بغايت نافع مقدار شربت آن قاسه قير اطو و تعليق مخطط آن جهت صداع و ليشر غس نافع است
 حجر الخزامي * بفتح خا و زاي معجمتين و الف و كسر ميم و باء نسبت * ماهيت آن سنگي است سياه رنگ و مدور و
 بد بوي و از صلبه خيزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب كمي بران ريزند شعله ور گردد و چون در روغن اند ازند
 منطفي شود * افعال و خواص آن بخور آن جهت كزیدن هوام و يا خود داشتن آن جهت صرع و عقربان عاقرو
 و جمع رحم و اذيت حيوانات مودعي مؤثر است *

حجر الخزفي * بفتح خا و زاي معجمتين و كسر فاء و سكون ياء نسبت * ماهيت آن سنگي است مصري شبيه بخزف و
 صفايحي و زرد منشق شود و از هم بهاشد و ريزه كردن * طبيعت آن در كرمي كمتر از قوت و بنسب خشك و با قوت قابضه
 و جاده * افعال و خواص آن قائم مقام حجر تيشور است در ستردن موی و در رهم آن با شراب قاطع خون حيض
 و خوردن يك مثقال آن چهار و زرع از ظهر بابت قطع حمل دائمي و صماد آن با غسل جهت ورم پستان و قروح خبيثه نافع
 و مانع از دياد و انتشار آن هر دو است *

حجر الخطا طيف * بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف و كسر طاء مهمله و سكون ياء مثناة تحتانيه و فاء * ماهيت آن
 ديمقورين و س گفته بچه اولين پرستوك را چون دوا نرزي نور ماه بگردند و شك آنرا بشكافتند و دود سنگ در شك آن

باشد که بگردان و دیگر ملون یا لوان و چون بگردان آنرا در جهت شرق یا گوشه سالک باشد پیش از آنکه در زمین برود تعلیق
آن بر بازوی مصر و ج و یا گردن آن جهت زوال صرع و چون الله تعالی مقبله و مجرب است و الطاقن برشته سگی است بقدر
مرا تکیشتی مائل بر روی زمین و آنرا حجر الزمان نامند و در بعضی بلاد به هم میرسد و چون بجهت خط طالع و یا لوان حارس
میشود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را بر آبی زوال آن میزنند و نزد ما یافت نمیشود مگر در آشیان خطا طیف و مرد می که
میشناسند آنرا بحوله بدست می آورند باینکه بچهار یا چهار از عمر آن زرد می نمایند بشوینکه مادر و پدر آن نهانند و بعد
دیدن آنها بچهار از رد بکمان برقان رفته آن سنگ ریزه را می آورند و مردم از آشیان آنها بر می آورند * طبیعت این
کرم و خشک در دوزخ * افعال و خواص آن جهت برقان و خفقان و تقویت حصاة و تقنیج سد و شربا و طلا و تعلیق نافع
و گفته اند ملون آنرا چون در حجر بر بخت و نگاهدارند با خود باعث جاه و قبول و قضا می گردد و آمین الله وله
گفته تعلیق سنگ ملون صرع آن موجب رفع نزع است

* حجر الخمار بضم خاء معجمه و فتح میم و الف راء مهمله و آنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و خمره
الخمار نیز نامند * ماهیت آن سنگی است سنگین و مانس آن نرم و سرخ مائل به سیاهی و بسیار صاب نیست و آن قسم
ماده خماران است که حل بدست نمیشود بهترین آن آنست که چون بر مس بسایند سائید و آن سرخ رنگ باشد
* افعال و خواص آن چون مقدار یک مثقال و نیم سائید و آنرا مخمور بیا شامد در ساعت خمار و زائل گردد
و مرق نماید و سردی و مرور و فرج دیا بد

* حجر الدیلک * بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیة و کاف * ماهیت آن سنگی است سفید مائل به سبزه و قدر
بالتی و از آن کوچکتر و در شکم خورس متکون میگردد * طبیعت آن در دوزخ کرم و در اول خشک * افعال و خواص آن
جهت دفع احزان و محوم و وسواس و تقویت حصاة شربا و تعلیق نافع و آشامیدن آنرا در آن شسته باشند جهت تسکین
تشنگی مفرط بیل و در استور نگاه داشتن آن در دمان

* حجر الکرمی * بفتح کاف و حاء مهملتین و الف آنرا توف نامند * ماهیت آن سنگی است میوه و بر مویخ و متاخر
مانند اسفنج و با صلابت و از جهات شرقی حطب خیزد * طبیعت آن در آخر دوزخ کرم و خشک * افعال و خواص آن
مجال و جابس خون حیض و چون کرم گردد حرکت بر آن ریزند و عسورا بخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم
و رافع و خون حیض است و شستن مقعد به سرکه که در آن آنرا نهند انداخته باشند جهت بروز مقعد و نظار آن جهت
استحکام اعضاء قطع عرق و رفع اعیا و حمل جرم آن جهت بر اعیان و قطع حیض و علای آن جهت استسقا نافع

* حجر الرخام * بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم * ماهیت آن سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبرها
نصب میکنند و انعام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست * طبیعت آن در آخر دوزخ سرد و خشک * افعال و خواص
آن رافع رطایع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اوزام و رفع استسقا و با صیغ و نوشادر جهت بهق
و رفع آثار زردی آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن مسحوق آن باعث مرور و دفع ریک مثقال جهت رفع دملهای دموی
مؤثر گردند آشامیدن سنگ مقابله که منقرض نمیشود باشد باعث نیسان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن
آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب یا سه معشوق و قصد رفع عشق و دفع تعشق است

* حجر الزمرد * کسور ام معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیة وفتح راء مهملة و ما * ماهیت آن سنگی است یاقوت و زرد رنگ و ثقیل و زرد شک * افعال و خواص آن * در در آن جهت اند مال جراحات بسیار نافع *

* حجر السبلوان * بفتح سین مهملة و سکون لام و فتح وا و در الف و نون * ماهیت آن سنگی است سفید و شفاف شبیه بلور و درق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور * افعال و خواص آن * شامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نفث الکیم و خوارق معده و رفع مرض عشق مقید و شربت آن یک درهم و نوعی از آن که مانند نل یزیدی و بسیار براق نیست از جمله سموم است *

* حجر السطریط * بفتح سین و سکون ط و کسور راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیة و طاء مهملة در آخر بفارسی سنگ مرمر نامند * ماهیت آن یاقوت است یکی معدنی و دیگری آبی است که آنرا بهر شکلی که میخواهند منجمد میکردند اندک بدین قسم که زمینی را که در آن آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند و یک شب میگذارند از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفور جمع میکرد در روز دیگر رفته آن خاک را که از آن بر آورده اند در آن میریزند و مدتی میگذارد و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشت بر می آورند و تراشید و جلا میدهند و معدنی آن تخته سنگها است که از معدن آن بر می آورند و این صلب تر و شفافتر از آبی آنست معدن آن کوه مان و در شهر بابک و قلعه اقاد در انجمن و تبریز و اجمیر نیز است و کرم ما نی بهتر و صلب تر و رنگ آن سبز و سفید و نخود مد و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کمرنگ و یک د ازوشبهه بیشم و تبریزی اندک زرد رنگ و درخشان است و اجمیری سفید و صلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند * افعال و خواص آن * شستن محرق آن جهت تقویت قلبه و ضامه آن یار آتینج و زفت جهت تحلیل ادرام صلبه و با موم روغن جهت درد دم معده و ذرور خام آن جهت سوختگی آتش مفید است *

* حجر السملک * بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنگ سرمایی نامند * ماهیت آن سنگی است که از سر نوعی از ماهی بر می آید و ماهی آن بقدر شهری نادر و شیر و فاس دارد خلل و در ماهی دو سنگ در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ میباشد * طبیعت آن در اول کرم و در دوم خشک با قوت مثبت * افعال و خواص آن * شامیدن سائیده آن جهت تقویت حصاة کرده مجرب *

* حجر العسلی * بفتح عین و سین مهملتین و کسور لام و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است سفید و سائیده آن غلیظ و مانند یزیدی و شیرین * طبیعت آن مانند بخرات * افعال و خواص آن معقی قروح و در افعال ضعیف تر از حجر لینی است * حجر الانفاطیس * بفتح و عین معجمتین و در الف و کسور طاء مهملة و سکون یاء مثناة تحتانیة و سین مهملة * ماهیت آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مانند یزیدی و نیز گفته اند سنگ بسیار سیاه یخی است که از رود مدغاما که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور و بجهنم است و آن سنگ را چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته گردد و از یکرطل آن یک اوقیه بمالد و سفید و صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد * طبیعت آن در دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن * محال و ملین و آشامیدن آن قاطع جمل و حیض و مفتت حصاة و مقدر شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اشتیاق رحم باشد و کوبیدن هوا و دفع کرم اشجار مضر و نه مصالح آن زعفران و مهیج مصر و عین بخور آن وضاعه آن جهت نقوس و زردی اندک کور شت مفید است

جبر القبله * بفتح قاف وكون باء منناة تحتانية وفتح لام و ما * ماهیت آن سنگی است که در
 زمین در یک شبیه بغار بقرون و ریشه دار از آن قتیله توان ساخت و در کوهان کثیر الوجوه و آن سنگ را که بگویند مائیکه
 نرم میگردد و بر کف دست مالید * قتیله ساخته در چراغ میگذارند و بر آن روغن ریخته مشعل می نمایند و مادام که بر آن روغن
 بریزند مشعل می باشد و یک قتیله کوچکی تا در ده ماه کفایت میکند و میگویند که پاره چه نیز از آن ترکیب میدهند
 * **افعال و خواص** من آن گویند از برای التیام جراحت حیوانات بیهوش است

جبر القفل * بضم دال و سکون در لام * ماهیت آن نزد مرء لاف مالایع جبر حشیشی است و در کور غلبه و نزد
 ابن تیمیة سنگریزه ها شبیه بفل فل است که در زمین خشک کردن طفل بآن مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل کرده باشد
 * **افعال و خواص** آن در از طلبه کف و اعشال آن مستعمل است

جبر القبطی * بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و باء نسبت بلفظ اهل مصر معروف باشند این است
 جهت آنکه کار از آن جامع را بد آن میگویند * ماهیت آن سنگی است مائل بسبز و سست و بغایت زود شکن و از جبال
 صمد مصر میزد و کار از آن در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن * در بسیار روغن زیتون و التفهیم و الجلال آنست در
 آب * **طبیعت** آن سرد خشک در اول * **افعال و خواص** من آن مغزی و جفت بی الق و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو

و قاع سیلان خون غامر و باطن هر نوع که استعمال نمایند و طای آن محال و ارام و جفت قوی و در روت آن جهت سیلان خون
 جراثیم و آن مال جراثیم اعضا و رخوا و آنحال آن بتهائی و با با اندر یک مناسبه مغریه جهت دفعه و جوب و سلاق و قروح
 خیم و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد ممانه و از آلام و طای آن محال و ارام و جفت قوی و با موم روغن
 جهت منع زیاد شدن قروح همیشه را التیام جراثیم و فر زجه آن جهت قطع سیلان حوض و رفع بد بوئی و بجم نافع

جبر القمر * بفتح قاف و سکون زاء مهمله و آنرا بزاق القمر و زید القمر و بھندی چند رنگ است گویند * ماهیت آن سنگی
 است سفید مائل بقرص و سخت و شفاف که نظره را جذب میکند و در زمین زیاد تی نور قمر را غیریت آن مبدل بسفیدی میگرد
 و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و گویند شیمی است که بر سنگ ماهی افتد و متعجب میگردد و در هنگام از دیاد نور
 قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن آنست که در او صاف مد کور و بهر زود یاد باشد * **طبیعت** آن سرد و معتدل
 نیز گفته اند و در اول خشک * **افعال و خواص** آن آشامیدن یک عدد و معوط آن جهت صرع مجرب و جهت سراس
 و چون رختان و زرق الدم مفید است و تعلیق آن در یازجه کمود باعث قبول و جاده و رفع خوف و فرغ و آراستن آن
 بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر مضر کرده مصلح آن کثیر است *

جبر القیمور * بفتح قاف و سکون باء منناة تحتانية و ضم شین معجمه و سکون و او و راء مهمله صاحب منهاج یقین
 مهله گفته * ماهیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه با سنگ و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زرد الجبر است
 و سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه را عمل مصر خیزد و علی بن مجوهی گفته که آن معتدل اهل صناعات است در حل
 ذهب و المیه بهترین آن سبک کثیره التجار و فحش آنست * **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک * **افعال و خواص**
 آن محال و حابس زرق الدم را آشامیدن مر که که آنرا گرم کرده در آن انداخته باشند جهت فیت النفس و طای آن
 جهت سردن موی و تحلیل رطوبات در استسقا و چون بر نوشتهات بمالند خاک شود پس آنکه اصل معلوم نگردد و هنوز مرق

مسحوق آن جهت خلای دندان واسه کام لته و بردن کوشش زانند و برگردن قروح غائر و اکتهال آن جهت شکور و
 رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است و ستر و احراق آن است که در آنش
 سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد گردد پس سائید استعمال نمایند *

* حجر الکبرک * بفتح کاف و زاء مهمله و کاف و زاء معجمه نیز آمده * ماهیت آن سنگی است بسیار سفید از هند و ساحل
 دریای آلبا خیزد که دریا بکنا را اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبهه بجز سلوان و بلور
 * طبیعت آن در آخر درم سرد و خشک و در اول سرد و در یوست معتدل نیز گفته اند * افعال و خواص آن رادع
 و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و درور آن جهت رفع نرف الدم و اکتهال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه
 و از آله آثار قروح چشم و اعضا و شئون آن جهت خلای دندان و رفع زردی آن جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام
 و شراب در قرح مصنوع از آن باعث میزور و رفع شرور و مجلس و داشتن آن در منزل متبایضین بخوری که اندک اندک سبب الفت
 ایشان و نزد اهل هند و سند بسیار معتبر است و از آن مهرها میسازند و در موی میکشند و میگویند که موی را دراز میگرداند
 * حجر الکلب * بفتح کاف و سکون لام و راء موحد * ماهیت آن سنگی است که چون بطرف سک اندازند سک آن را
 بدندان گیرد و در اندازد * افعال و خواص آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار مؤثر است چون در شراب
 یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر گردند در آن در مجلس باعث عریک و اهل آن مجلس و کندن آن در درج
 کبرتران باعث کراختن آنها است

* حجر الکلی * بضم کاف و فتح لام و یا * ماهیت آن سنگی است که در کرده آدمی تگون میباید سرخ رنگ با کودت
 میباشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه مؤثر و جهت تفتیت سنگ
 کرده بی منفعت و اکتهال آن جهت بیاض چشم مجرب است

* حجر البینی * بفتح لام و راء موحد و کسر نون و یاء نسبت * ماهیت آن سنگی است اغبر با اندک شغاف و چون بسایند
 شیرین و سائید آن مانند شیر گردد و اول آنرا حجر لبنی نامند و از آن منیه خیزد * طبیعت آن در درم سرد و در اول خشک
 * افعال و خواص آن قاطع نرف الدم و نفث الدم و حیض و مقیت حصاة و جهت قرحه معد و شرابا نافع و اکتهال آن
 جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و عصا د آن رادع مواد و مورت یرقان و مصلح آن غسل مقدر شربت آن
 نیمدرم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند
 * حجر البوقوا عرافس * بضم لام و سکون و او و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و راء موملین و الف و ضم فاء و سکون
 عین مهمله * ماهیت آن سنگی است که از زان بران رخت میشوند * طبیعت آن مجفف بی لذع * افعال و خواص
 آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات شرابا و زور نافع است

* حجر المئانه * بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و هاء در آخر * ماهیت آن سنگی است که در مثانه انسان تگون
 می یابد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ کرده مؤثر و جهت
 تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتهال آن جهت بیاض چشم مفید است

* حجر المجلک * بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف و هندی که رقی نامند * ماهیت آن سنگی است شبیه قلیل الوزن

در قرحه و سلاق و خشونت اجفان و عصا د آن رادع مواد و مورت یرقان و مصلح آن غسل مقدر شربت آن نیمدرم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

در قرحه و سلاق و خشونت اجفان و عصا د آن رادع مواد و مورت یرقان و مصلح آن غسل مقدر شربت آن نیمدرم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

در قرحه و سلاق و خشونت اجفان و عصا د آن رادع مواد و مورت یرقان و مصلح آن غسل مقدر شربت آن نیمدرم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

در قرحه و سلاق و خشونت اجفان و عصا د آن رادع مواد و مورت یرقان و مصلح آن غسل مقدر شربت آن نیمدرم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

در قرحه و سلاق و خشونت اجفان و عصا د آن رادع مواد و مورت یرقان و مصلح آن غسل مقدر شربت آن نیمدرم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقه قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند

و بعضی از غیر از چون بطن و دمان متواتر با آن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا همانند چرک را اثر اند
گردد اند و بعضی مردم از آن سنگ یا تر تیب میباشند و چون طلا را در آن بمالند و بنحویکه خطی از آن بر آن ظاهر گردد لیکن
و بدی و فحاش و منقوش آن از لون آن ظاهر گردد * طبیعت آن در دوزخ سود و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن
آن جهت عمر النفس و در دوزخ و اکتحال آن با شیر مرصعه پسر جهت دفع بیاض و صلاح طبقات عین و قروح آن
بدایت نافع مقلد از شربت آن بگذاشت است

* حجر المسن * بکسر میم و فتح سین موهله و نون مشدده * ما هیئت آن سنگی است که با آن کار در و شمشیر تیز کنند
و یفاری فسان و سنگ کار در نامند و بالوان مختلف میباشد و معین و مرغ و سیاه و غیره و سبز و زیتونی و سیاه و طبقة
میباشد و بهترین آن مرغ و سیاه و براق و ستیاد چ قسم زبون آنست * طبیعت آن گرم و خشک و باقی اقسام
آن همه سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حكة و جرب و داء الكلب و منع بزرگ شدن
پستان و خصیه کحلا و طلاء و سائیده آن با آهن جهت رو باندن موی و آشامیدن بکرم آن با سرکه جهت صرع و درم و در
نافع مضر کرده مصالح آن کثیر از قسم غیر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نمایند بر قز و حیکه دفعه بهم میروند مفید و محرق قسم
میز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین و با سرکه و نظار و جهت قویا و خنثایر و جرب و حكة و با قیر و طی جهت
سرطان و کله و شقاق و خروج مقلد از اوزام حار و اعضاء مصبائی و التیام جراحات عصب و درد آن نافع و سائیدن ادویه
چشم بر روی آن باعث زیادتى تقویت و جلاى آن و در وره قسم مرغ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است
* حجر المشقق * بهم میم و فتح شین معجمة و قاف مشدده و سکون قاف ثانی * ما هیئت آن سنگی است زعفرانی رنگ
یعنی برنگ تارهای آن بزرگ سائیده آن و تو بر تو زرد شدن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب
باشد که از آن ضعیفتر * افعال و خواص آن قطران با شیر د ختر آن جهت قروح حقیقه چشم و التیام طبقة
قرنیه و بر آمدن کي حلقه و خشونت الجفان بهت از حجر لبنی است *

* حجر المقتناطیس * بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء موهله و سکون یاء مثناة تحتانیة و سین موهله و مغناطیس
یعنی معجمة نیز آمده و یافا رسی سنگ آهن ربار دهند و چون مک پتھر نمایند * ما هیئت آن سنگی است سیاه مائل بسرخ و غیره
که از انتهای عمان و حوالی بحر مند خیزد و بهترین آن لا جور دی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد
جذب آهن با آن خوب بچسب و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی
بگذارد قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیور و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون
با و گرم اند از فساد اعدا قوت آن میشود و همچنین چون در خون بزنند از آن و هر روز تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل
فرنگ مشاهده نمودند که حجر مقتناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل بجایی است از یسین و یسار قطب
شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند * طبیعت آن در اول گرم و در موم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن
آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النساء و قروح و تقویت جگر و سوزان زلاله و حصة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت
اسهال اخلاط غلیظه و با قواض فاطع اسهال و در زردی آن جهت رفع مضر جراحات آلات آهنی زهر دار مجیب الاثر
و حصص قطع نف الالم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شاد نیم است مقلد از شربت آن تانه

تیمار و نگاه آنرا در هر برهه با خود با صفت قبول و جاه و هیبت و صفای حاجات و نگاه آن در دست
 رافع قرار دارد و در دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عمر و ولادت و در راستین و بخور آن که نرم ماده اندک
 بر آن کمرها اند و با نموده بر هم برسانند جهت رافع سبلان آن مرچند مزین باشد بغایت مفید و مجرب و گویند چون هائس
 میس آن کند این اثر از آن زائل گردد و گویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با کلاب شسته هر سه ترتیب داده و بکرم از آن
 اکتحال نماید و شخص مکحول بمقتضای مدت مدید نظر بشخص مکحول بآهن کند بهر تنه باعث محبت ثانی با و ل کرد
 که مافوق آن متصور نباشد و از مجرب است شمرده اند *

* حجر المنفی * بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت * ما هیئت آن سنگی است ابلق
 بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال میره خیزد * افعال و خواص آن طلای سائید * آن باعث بعضی
 عضو است بعد بکه ادراک بقطع آن نشود *

* حجر النار * بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر آنرا حجر الاضم و حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنده و سنگ چقماق
 نیز نامند * ما هیئت آن انواع است سفید نیل و سیاه و مرغ و اغبر و ملمع و ثقیل و لوز و حاد و چون آهن را بآتش
 زنند آتش از آن بجهد و بوی دخانیت از آن آید * طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک و بعضی کرم گفته اند
 * افعال و خواص آن در و سائیده آن مانند غبار جهت خنایز و تنقیه التحام افواه آن و در روح عسرة الاند مال جمیع
 اعضا و تعلیق آن بولته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نماید
 * حجر النمر * بفتح نون و کسر میم و راء مهمله * ما هیئت آن سنگی است ابلق شبیه پیوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن
 گوچتر و در جوف پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد * افعال و خواص آن طلای
 آن جهت التیام جراحت و تعلیق آن جهت منع آبستنی مؤثر

* حجر الهندی * بکسر هاء و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت * ما هیئت آن سنگی است مائل بسیمایی و سرخی
 و سائیده آن مائل بسرخ و زردی و آنرا شادنج هندی نامند و از سواحل دیوای هند خیزد * افعال و خواص آن در و آن جهت
 قطع خون بواسیر و جراحت بیعدیل و آشامیدن آن یکنه آنک و کمتر از آن جهت قطع اعضای باطن و بواسیر و سوسه عقرب مفید
 * حجر الیهود * بفتح یاء مثناة تحتانیة و ضم هاء و سکون و ارواح الهمله و آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ
 جهودان نامند * ما هیئت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در
 آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوه مسمی بیروت و دودیا و قنس نیز بسیار بهم میرسد
 و نرواده میباشد بر آن باوصاف مسطوره و ماده آن بی خطوط و مائل بسرخ و تیرکی و بعضی اندک پهن غیر مستند بر و
 بر آن مخصوص بحصاة مردان و ماده آن بزنان و ماده آن تگون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه لزجه مختلفه بر طوایف و اجزای
 هواییه مختلفه تحت اختیار باشد که بسبب تابش اشعه کواکب از خلل و فرج احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان همأب
 متحجر گردد * طبیعت آن در اول کرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مغنیه * افعال و خواص آن
 مد قبول و مقننه حصاة و مانع توای آن و از آبستنی و خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده با پنجاه
 مثقال آب کرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بپاشند جهت تقویت حصاة و از ران و رول و رفع عسر آن و از آبستنی خون

منجمل در مفاصل مجرب و بدستور با آب گرم خالص را کمال آن با خون خدش جهت رو باندیدن موی مژه که ریخته باشد و طلای آن بر آب و جهت رو باندیدن موی آن خصوصا با خون خدش و بتنهائی جهت التیام جراحت و با عمل جهت کالین صلابت مصر حکم صانع آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کثیر ذکر یافت

*** فصل الحاء مع الدال المهملتین ***

*** حد ا *** بکسر حاء و فتحه دال مهملتین و الف و تاء مثلاً فوقانیه بفارسی غلیو اج و شیرازی کور کوره و ترکی چلقان و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی ابوالقطاب و ابوالصلت و جمع آن حد ا و حد ا و آمد * ماهیت آن طاری است معروف فی الجملة شبیه بیان و در شهرها و عمارات و اشجار می باشد و گوشت حیوانات کو چک را می باید و در هند یک نوع دیگر نیز می شود که سر سینه آن سفید و باقی تنه آن قهوه سرخ تیره و در ریخته از نوع اریل کو چک و مردم مردار خوار که صفتی از هند و بنگاله اند که آنها را دوم رکچر و چندال می نامند گوشت نوع ثانی را می خورند و گوشت نوع اول را می خورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط و گوشت را * طبیعت آن در درم گرم و خشک *** افعال و خواص آن** خوردن مطبوخ آن با کند نار و مداومت بر آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشد با کلاب و قلیبی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا و مغز سر آنرا چون در آب کندی با جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته بر آن بغیر سر آن به کل اریکل انگ تاد و داتک با آب جهت نفوس و غل و بلفمی و ساعه بعد یل و تل همین بر و غنی که بیضه آنرا در آن جوشانیده باشند تا مهربا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نفوس و تقویت اعصاب نافع و چون زهره آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجة با آب سائیده و ملسوع بلمع هوام سهیل آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلاً اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب کداشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بچشمی که آن کس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنند آنرا در خانه بیاورند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و صفا و فضله تازه بچشم نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یک ساعت نگذارند و سائیده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازه آن ضعیفتر و گویند چون دولشکر با هم مقابل کردند و جدا سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید طغرا جانب آنست و بدین سبب آنرا فتح اللغات نامند *** حد ید *** بفتح حاء کسر دال مهملتین و سکون باء مثلاً تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لونه نامند * ماهیت آن از جمله فلزات معروئه است و اجناس کلبه آن دو نوع می باشد و ماده نر آن که صلب است فولاد و ماده آن که نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی را شایر خان و شایر خان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شاخ سوخته بز و حجر البرخام را با السویه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فیر و قتر عمارت از آن است و چون بار صام یا موشه یا سم الفار یا زرنیج کد از آن به مرتبه رصاص زود کد از کرد و بدستور چون با نیکاس بکد از آن و بعد از آن با شوره نیکاس را از ویسوز آنک بغایت زود کد از کرد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کرره مخصوص بآتش بسیار شد یک هفته می تابند و حفظ و صیور و هر چه در تلخی قوی باشد باز هم های حیوانات

مناکین و بر روی آنکه آنست که در رحم آن داخل شود و گویند چون آهن را تا فله بگذارند و در دهن آنکه لظیفه کنند و بار دیگر در آب اطعمه نمایند اقسام آهن را مثل آهن رباجذب میکند * طبیعت آن درد و کرم و در سوم خشک و زنجار آن در آخر سوم تا چهارم * افعال و خواص آن آب آهن نافه بغایت مقوی باد و قابض و جهت جراحت امعاء و امهال مزمن بواسیر و ورم سیر و زرق و بیت معده و سلس البول و در دمقعه و کزیدن سبک دیوانه و رفع زردی رخسار و میضه نافع و آبکه آهن کران آهن تفته را مکرر در آن سرد مینمایند و آنرا در وس و ماء الحیدین نیز نمایند و شراب با آهن قافیه نیز در رفع خفقان و استسغار طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معده و ذر و سنطاریا و نیز از آب تفته آهن است در آن و دودغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است و چون براده آهن را در شراب بیکه زهر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخورد جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شرب آن زبان نرساند و جهت الحیدین و زعفران الحیدین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوته نماید باشد جهت قطع نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشد المصا بر براده آهن را چون بخورند در شکم شدیدی و خشکی دهن و در دسر آوردن آوای آن آشامیدن شیر تازه و شیده و با بعضی ادویه قویه است و بعد از آن مسکه در روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یک گرم مقناطیس خوردن و امزاق دسمه و روغن کافور و خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بندد که در خراب دندان بخاید دیگر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داخس و فقرس و حمل چرک آن جابیس نزن الکرم رحم و مجفف بواسیر است

* حدیق * بفتح حا و د ال مهملتین و سکون قاف گویند اسم باد نجان است و گویند باد نجان دشتی است و اهل قدس آنرا باد نجان بری و اهل حجاز شوکه العقرب و بهندی بهتکیمه و کنیکن نامند * ماهیت آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از باد نجان و در بعضی برابر و شبیه بد آن و ثمر آن بقدر جوز مائل و بی خار و در بعضی بلاد مانند بنکاله پرتخم و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان میوه و زود فاسد میگردد و در هندی سه نوع میباشند یکی کوچک و گیاه آن مغروش بر زمین و بر خار و ثمر آن بقدر فوفل و کل آن بر نیک کل باد نجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و کل آن سفید و گیاه آن بقدر باد نجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از باد نجان و کل آن مثل کل باد نجان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی از آن بزرگتر * طبیعت آن درد و کرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن اوساخ بعد از اهل شام جامه بآن میشود و بخور نوع بزرگ آن که مقلبی نامند جهت بواسیر و بعدیل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت کزیدن هوا و عقرب و بدستور خوردن برک یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع و امکان با خطر و مورت کرب مصلح آن سنگچین و قطور روغن زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در آن جوشانیده باشند جهت تسکین و جمع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت رفع اعیا مفید و حمل آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن زبره کل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و خرقه البول و تب بلغمی و جن ام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جن ام و تب بلغمی جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جن ام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون بکوهی یا مولی بپایند و در زیر گیاه آن جو و کچل و برنج بریزند و شخصی بطرف شمال بپزد و بیکه سایه او بر آن نمفتد یا بپزد و بیخ آنرا بکند و بزین عقیقه بعد از پاک شدن از حیض سه روز یا شیرک و بکر ناک که

گوساله اولیز معرک آن باشد بخوراند و مرد بارمقاربت کند با زکیر و انشاء الله تعالی و چون آن بیج را باروغن آن
وزرد چوبه سائید بر سر بماند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر کردن جهت جنازیر و سلعه و معرک آن
با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دار فلفل و بول کاه و میش بسایند و زنی که بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و سقط شود
بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و بیکوئی تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیج را بر کمر بندند انزال نشود
و چون با صندل سرخ سوده بریدن بماند هر که بوی آنرا بشنود محب و مسخر او گردد و نوع صغیر آن جهت سلس البول
و تب و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع * فصل الحاء مع الراء المهملتین *

* حریت * بضم حاء و سکون راء مهملتین و ضم باء موحد و سکون تاء مثناة فوقانیة و بناء مثناة نیز آمده * ماهیت آن
گیاهی است بزرگترین مفروش و برگ آن باریک و دراز و مابین برگهای طویل آن برگهای کوچک و خوشبو و طعم آن با حلاوت
و بسیار خوشبو کند دهان * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتوح مد و جهت سوء هضم
و دفع بد بوی دهان و قرائح نافع و چون کوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد و مصدع مصلح آن کشمش
مقدار شربت آن ناسه در هم بدل آن بر نجاست است *

* حریت * بکسر حاء و سکون راء مهملتین و فتح باء موحد و الف آنرا حاملا و ن نیز گویند و کیفیت آن ابو حجاز ذیاب و ابو الزینبی
و ابو الشقیق و ابو قادم و بغاری افتاب پرست و بهندی کرکت بکسر د و کاف فارسی و سکون راء مهملة و تاء چهار نقطه
هندی در آخر نامند * ماهیت آن حیوانی است بی الجمله شبیه بچلپا سه و از آن بسیار بزرگتر و موی آن انسان و همیشه
نظریا آفتاب دارد و در ایام گرمی چهره آن سرخ میگردد و دنباله آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای
آنکه صید خود را به طرف که باشد به بیند و چون صید او که مکس و امثال آنست نزدیک آید بصیرت زبان خود را
بر میآورد و آنرا میرباید و از دور که می بیند رفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند هزار بار و عقرب را نیز صید
میکند و میخورد گویند کسی را نمیگزدد و چون بگزدد کشنده است و معالجه ندارد * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
* افعال و خواص آن گویند چون موی مرغان را بکنند و خون آنرا بران بمانند دیگر موی نر وید و زهره آنرا چون اکتحال
نمایند عشاوه بصر را ببرد و بیه آنرا چون بر آهني بر روی آتش بسوزانند و مختلط با خون و اندکی آب نموده بر قرص سر
بمانند در يك مرتبه آنرا زائل کرد اند و چون آب مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدن را بآن بشویند رنگ بدن را تا
چند روز سبز می ماند و گوشت آن هم قتال است و عارض میگردد از خوردن آن قی و رجح نواد و مدای آن قی فرمودن
و سائیدن امروذ را ریح را بعمل آوردن و تخم آن نیز سم قتال است و در یک ساعت کشنده و مدای آن خوردن فضله باز باطلا
که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معدی و مالیدن روغن کاه بر تمام بدن و تکمیل سر با ماء اللحم و خوردن
انجیر خشک با مسکه و جنطیانا است *

* حریت و ن * بکسر حاء مهملة و سکون راء و ضم دال مهملتین و سکون را و رون و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مال
مالی و بهندی با هندی نامند * ماهیت آن حیوانی است شبیه بوزغ و دودل بری و از آن بسیار کوچک تر و بادست و پا
و سر باریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون با لوان مختلفه میگردد و در خانه ها و غرابها و کوهستانها یافت میشود
* طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال خواص آن تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تب و ریح و طایبی پوست

محرک آن با میل جهت اوجس کردن اعضا بعدیکه از ضرب و قطع متالم نکرد و آنکحال خون آن جهت تقریب با صرد
و سرکین آن جهت بیاض و حکم چشم و ضداد آن جهت ثقیله بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرکین آن آنست که سفید
و سبک و زرد شکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه بوی خمیر بود و امین الدوله گفته تدهین پیه گوشت آن موی را
بر داند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باده و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت آن که قریب بگردن آن میباشد
بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کرده آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب
نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن کاردیغایت محرک باده و مسخن کوده و کوبیدن چون حدودون را با سم صاحب مرقی النساء
مید کنند و رک باطن ران آنرا بید کرده آن موضع را بشکافند و آن رک را با سم آن شخص قطع کنند و بعد از آن
بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند با لجامیه رفع آن علف شود و میرب د آنسته اند و خوردن کوشیده
حدودون و مرقی آن مورثه جفایم است

*** حرشف *** بفتح حاء و سکون راء مهملتین و فتح شین معجبه و سکون غالت نبطی است و عبری عکوب و سلیمین و خربع و بفار می
کنکر نامند * ماهیت آن اصناف میباشد بستانی وبری و صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند
کاموری تشریف را ماصنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انکشتی و طول تاد و ذرع و بربرک و باخارهای تند و کوبند برک این
کوچک تر از برک بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیتوی شبیه بسیمب و انار مجتمع کرده از اجزای زرد رنگ و
تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیج آن مائل بسرخی و بالزرجت و از مطلق حرشف مراد این است و اما صنف صغیر بری آن
بیمای و کوچک رخارد آنرا خویه نامند و همه آنها با رطوبت چسبند و برک صنف نوع بستانی ماکول آنرا پخته با ماست
و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذت میباشد * طبیعت بستانی آن دردم کرم و در اول
خشک و کوبند در اول تراست و با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن مبهی و مد ربول و حابس طبع و مسخن کرده و مثانه
و محرک جماع و محلل ریح و ماض غدا و جهت قرحه شش و انقباض اعواف عضل و جراحات و ضداد آن جهت داء الثعلب
و خشبو کردن عروق و موم روغن آنرا که با سه مثل آن آب کنکر مزوج نموده باشند جهت تحایل اورام صلبه سریع الاثر
و جهت برص نافع و بطول آن جهت خارش بدن و ضداد بیج آن جهت سوختگی آتش و التواء عصب مفید و مضرد ماغ و مولد
سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دم کرم و در اول آن خشک
و در جمیع افعال قویتر از بستانی و مصلح اخلاط متعفن و مخروج مواد غلیظه سینه مضر محرکین مصلح آن سرکه و ترشیهها
و طلای اجزای لطیفه کل آن با سرکه جهت جرب و بطول طبع جمیع اجزای آن جهت حرا و رفع قمل نافع و صنف بری
صغیر آن محلل و مقی و صمغ حرشف را بفار می کنکر زرد نامند و در حرف الکاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
*** حرف *** بضم حاء و سکون راء مهملتین و فاء اسم نبطی حسب الرشاد و سریانی مغلیه ثا و عبری ثفا و ببری بلاسقین و بفار می
تخم سهند ان و اسفند سفید و تخم تره تیزک و شب خیزک و بیونانی قرد امومن و حرف ابیض و بھندی هالم نامند و کوبند
چون آنرا بریان نمایند آن زمان مغلیه ثا نامند * ماهیت آن از جنس ثره تیزک است وبری و بستانی میباشد و رشاد
قسم بستانی آنست و ماکول و برک آن نرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برک بری آن مائل
بدن و بویا تشریف و بهترین آن با بای است و مستعمل بستانی آنست هم کیما در هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچا

است آنرا حرف نامند و در خوردنیهای کرم بیشتر استعمال میشود و آنچه سفید و من و راست آنرا خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسرم است آن را حب الرشاد گویند * طبیعت نبات آن در درم کرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محال ریاخ و مقطع باغم و نبات خشک آن در افعال قریب بتخم آن و صا در تناول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورت تقطیر الیول مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدیدن الحرافه و شبیه به بستانی و از آن در افعال قویتر و بدستور تخم آن از تخم بستانی * طبیعت تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در درم کرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت محرک باه و مد ربول و محال ا ورام و هرز و منضج ا ورام و بلغمیه و محال آنهار و قائل چنین و اقسام کرم معده و ا معار مقوی ذهن و تریاق ورام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات علیظه از آن و منحدر کنند و باغم خام بطرف مثانه و رفع استرخای کل بدن و مفتاح سد دودا دفع سیلان چرک معده و ا معار مقوی اشتها و آشامیدن مقدر رسد در هم آن با آب کرم جهت رفع تولنج و تحلیل ریاخ و تنقیه سینه و ریه و جهت ربودن ریاخ و ریه و تنجین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و اخراج دینان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده چنین در شکم و اخراج آن و بدستور و پنجه در هم آن با آب کرم و فانیل و سنجری و روغن کنجد جهت رفع تولنج و سریع الاثر و لغوی آن با عسل جهت سرفه و ربودن ریه و کله از خلط غلیظ عارض شد و باشد و باز در تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و شکاف عضل و تنقیه مواد یکد به سبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت بتهائی بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقل و دود در هم ناده و یوم جهت ازاله برص و مؤثر بر طوینهای امساک از اطعمه و بوداده آن بسیار قابض جهت سحج و اسهال باغمی نافع مضر کرده مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تیره تمزک مقدر آبرشت آن تا چهار در هم و صا د آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهنیه سرد و قوی با جرب متفرح که نار فاری نامند و کزیدن ورام و منع ریختن موی و درد سر و روج و رک و صا د آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النساء و ورام حاره و سوختگی آتش و با آب و نمک جهت انشاج و مامیل و بدستور برک آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز تناول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع چرک در طوینات از جبه و منع اسقاط موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطا غلیظ جهت رفع وضع و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت نمش مستحکم و بازفت جهت درد سر که نه و با غار جهت درد اسافل و کمر که دود را انفجار د ببله مؤثر و تحقیق بدن آن جهت قرحه ا معار و وجع و رک و حبس اسهال و استرخای مقعد و دود آن جهت بواسیر و کزیدن ورام مقید

* حرف ابیض * بضم حاء و سکون راء مهملتین و فاء و فتح الف و سکون باء موحد و فتنه یا عمتناة تحتانیة و ضاده معجمه در آخر بغاری اسفل آن سفید و بهندی سر سون گویند * صافیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است برک آن پهن و بیخ آن بزرگ و کل آن سفید و حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارمی است * طبیعت آن قریب بدان

* افعال و خواص آن منشف رطوبات و آروغ آورنده و حرسان افعال مانند رشاد است

* حرف البابی * بضم حاء و سکون راء مهملتین و فاء و فتح باء موحد و الف و کسر یا و لام و یاء نسبت * صافیت آن

کاه آنرا آید و بهندی و برک آن شبیه بهرک قریب و با خشونت و کل آن زرد و تخم آن سفید و من و رود و تنکابن خاصه

و در مازندران کلمه تره و شاه تره نامند * طبیعت آن گرم تر و تند تر از حرف لبطی است که جفت الی غاد باشد
* افعال و خواص آن مقوی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و من رخیص و مفسد جنین و مخرج آن وجه
امراض بارده و عرق انسانانفع رضاد آن منفجر کنند دبیله و در سائر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزد و قدر
از کل آن مسهل قوی و مقوی اخلاط مریه مقلد ارشیت آن یکد رهم است

* حرف السطوح * بضم سین و طاء مهمله و سکون و او حاره سه مهمله بیوتانی تلسفی و عا متناوب در اندلس معرو
باشیرون و اکثر اطباء آنرا حرف بابلی نامند * ماهیت آن بقول دیسقوریس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی
زمین برک آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و باد طوبت از جهه و از وسط آن شاخی باریک بقدر ششبر متشعب
بد و شعبه برآمده و بر اطراف آنها کلی سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانه ها و دیوار
است و صاحب تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته * طبیعت آن گرم و با حلت قویتر از انواع مذکوره است * افعال و خواص
آن منفجر کنند دبیلات اندرونی و مدرطمت و مفسد جنین و مخرج آن شرابا و حمو لا جهه لقره و عرق انسانا مفید مس
خون و مقوی قوی و مخرج بلاغم و خراجات و اخلاط مراریه و نهایت مقلد ارشیت آن تا یکد انگ و نیم و چون میزان
قیراط از کل آن پیا شامند اخراج مره صغریه و اسهال نماید و تحقیق بدن آن جهت عرق انسانانفع و بسبب قوت تفتیح
و جذب بیکه دارد اسهال خون مینماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد

* حرف الماء * بضم حاء و سکون راء مهملتین و فارالف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسیریون و بعضی مردم آنرا ق
مومن نامند * ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبها میروید و برک آن شبیه برک تره تیزک و در اول مستند برود و
باتشریف می باشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها ایستاده میروید و برک آن بی تشریف است
* طبیعت تازه آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم * افعال و خواص آن مسخن و مدرط و رخیص و ج
علتهای بارده باطنی و رضاد آن جهت قروح و بثور ایمی و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالد و صبح بشویند

* حرف المشرقی * بضم حاء و سکون راء مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر راء مهمله و قاف و یا * ماهیت
صنعی از حرف بستانی است بقدر یکد ربع باشا خهای باریک و برک آن درد و جانب شاخها مانند نبات خرنوب و
شبیه برک شیطرج و از آن نرم تر و سفید و کل آن سفید و بر اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلک و تخم آن
و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی
است مطبوخ گیاه آن با گیاه جوجهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریا ح موثر

* حرمیل * بضم حاء و سکون راء مهملتین و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حاء نیز آمده لغت سریانی است و بغا
اسپند نامند * ماهیت آن نوعی از سد اب کوهی است و در قسم میباشد قسمی را نبات بقدر ذریعی و از یک تنه
شاخ میروید و برک آن مائل بتند و یرو غلاف دانه های آن مد در و مثلث الا ضلاع و منقطط بسه خط و بانند ک
و تخم آن سیاه بقدر خردل و ثقیل الراحه و از مطلق حرمیل مراد این قسم است و قسمی را بوک مانند برک
و از آن کو چکتر و مائل بسفیدی و کل آن مانند یا سمین سفید و خوشبو و غلاف دانه آن طولانی و سفید رنگ و از
حرمیل ابيض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند * طبیعت آن در سوم گرم و در

خشك * افعال و خواص آن لطيف و جالى سينه و شش از رطوبات لزجه و محلل رباح امعا و مواد غليظه و مبهي و مضمين و مدر شير و بول و حيض و منهل هود او بلفم غليظ و حب القرع اعضاء الراس و اللغاه و غيرها آشاميدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نحيان و سائر امراض بارده دماغه و عصبانيه و تخشين اعضاء دماغ و عاثرين و رفع استسقا و برقان و سد و قوليچ و عرق النساء و آشاميدن نفوع آن جهت تحليل مواد سوداويه و تصفيه بخون و نرم داشتن طبع اعضاء الصل و چون يك اوقيه آنرا بگويند و با چهار اوقيه آب بچوشانند پس صاف نموده با سه اوقيه غسل و در وقت روزه و رغن كنند ينوشند قوت بقوت آورد و تنقيه سينه را عالي بدن از رطوبات لزجه نمايند و حقيق النفس و معال رطوبتي را مفيد امراض الراس و غيره چون آنرا بقل ريكز مل در شراب و يا آب انكور كه بقدر رهي رطل باشد بچوشانند تا بربع رسد و تا هي روز روزي تا در اوقيه آنرا بنوشند جهت رفع صدام مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالي زن كه حامله ميشد باشد و بعد از آن نشود از آن مطبوخ بياشامد اعادة حمل ايشود و چون پانزده شب صاحب عرق النساء مقدار يك مثقال تا يك مثقال و نيم ناكوفته آنرا تناول نمايند رفع آن علت كرد و دو مجرب دانسته اند و چون با تخم كتان و غسل سرشته بد آن مداومت نمايند جهت رفع ضيق النفس بيمعدي و چون با زجاج محرق اضافه نمايند جهت تفتيت حصاة نافع و اكتحال آن باز عفوان و زهره مرغ خاكي و غسل و شراب و آب را زيانة تازه سبز جهت ضعف بصر و مثلائي و نظول آب مطبوخ آن جهت تقويت اعضاء و سياه كردن موى و از ازاله خدر و مد اوست خوردن مطبوخ آن با رغن كنجد و آب جهت رفع امراض رنه و جگر و طلاي آن با رغن شبت بر ناف و تهيكه جهت قوليچ مزمن و ضامد سائيد كرم نموده آن بتدائي جهت فالج و استرخا و خدر و او جاج رحي و غيرها در هر عضوي كه باشد نافع بشرط من اوست و يك ستور با ثلث از زن آن زنجبيل خشك با آب يرك غيب الثعلب و اگر در آفتاب توانند اين ضماد را بعمل آورند كه زود خشك گردد بهتر است و سقوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزاله و سرخي چشم و نظور آن كه در آب ترب و رغن زيرن جوشانيد و با شند جهت ثقل سامعه و كرم و دري و طمين و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعليق آن در پارچه كه در رافع سحر كويند افشانيد آن در خانه باعث فرقت و بخور آن سبطل آن اثر است مضمون مخرورين و مصدع و مفضي مصلح آن ربوب و ميوه اي ترش و سكه چين و محصولات ديگر مثقال شربت آن از يك مثقال تاد و مثقال بدل آن قند مانا و كويند تخم سد اب است و رغن آن در موم كرم و در درم خشك و مفتوح سده دماغي و جهت نالچ و اقوة و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و رياح اعصاب و خدر شراب و ضماد او حقه آن جهت درد كه و عرق النساء و بردت كرده در رحم مفيد و حمل بيج آن با رغن ايو سائيد و مفتوح انواه عروق و خون بواسيواست *

* حر ملى * بضم حار سكون راء مهملة و ضم ميهم و فتح لام و ما و عرب آنرا اقصانا نامند * ماهيت آن نباتي است حجازي بقدر قافتي و در كنار آبها ميرويد و از جمله يتوعات است و بوشير و برك آن در از ترا زيرك بيد و كوچك تر از آن و تيره رنگ * طبيعت آن گرم و با حلت * افعال و خواص آن كويند چون شير آنرا با پنبه و يا صوفي بگيرند بحد يكه آن پنبه و صوف خوب تر شود و آنرا بكن او نند تا بد بوشود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ايستد و جرب خود را بخارد پس آن پارچه و صوف را بد آن بمالك بقوت كه احساس و جعي نمايند جرب آن بزودي زائل گردد

* حر * بضم خاك خالص و بكسر و فتح خاك سنگد اراست * فصه الى الحاء المهملة مع الزاي المعجمة *

* حر اء * بفتح حاء مهملة و زاي معجمة و الف و بضم حار و هم و قصر هود و آمله است كويند بفا رسي آنرا د يار رويه نامند

و بقولي نجم الزرد و زردشمار از ي مهر گدار و لي و گوهر زرد و زرد زان انار بچه خواندند * ما هيت آن بري
و بستاني ميباشد و از مطلق آن مراد بستاني است ساق آن بقدر انكشتني و از ان باريك تر و شاخهاي آن باريك تر و شمع و از
بالاي ساق رسته و آنرا نيمه شبيه بقمه زردك بري و مائل بزردي و تخم آن عريض و مائل بطول و نند طعم و با عطر و بزرگ
آن شبيه ببرك كشيز و از ان بسيار ريزه تر و كوچك شبيه بكرنس و از ان اندك بزرگتر و پهن تر و كوچك شبيه ببرك سداب
و از ان زرد تر و بيج آن شبيه بزرديك و سفيد و با اندك تندي و طعم آن و بستر طعم برک آن مرکب از طعم زردك و زرايانه
و صاحب تحفة نوشته كه صهار بخت و سعید جرجاني و ابن تيميل گفته اند كه در طبستان آنرا جعفری نامند و ظاهر جعفری
از قسم بري آن باشد چنانچه مشاهد شد * مؤلف كويد كه شبيه بدین كياهي در فند و نكاله بسيار ميشود و اقسام ميباشد و كياه
آن تا ببلندی دودرع و زياده نيز يك قسم آنكه برک كل آن بزرگ و زرد و تيره رنگ و كم برک تا پنج عد و در وسط آن
بركهاي ريزه و ساق و شاخهاي آن باريك و سبز مائل به بنفش و آنرا جعفری نامند قسم ديكر آنكه قبه كل آن بزرگتر و برک
و رنگ آن زرد طلائي و آنرا عد برک و كيند انامند و بعضي بتعمل برک كل آن را پسته رنگ ميكرد اندك بدین نحو كه در هنگام
ظهور شكوفه و كل آن كه او اسطر مستان است شاخ متصل بيج آنرا شكافته و دري نيل در ان ميكند و بريالاي آن بارچه نم کرده
می بچند و قسمي ديكر آنكه آنرا حبشي نامند برکهاي كل آن زرد و ريزه اندك و پيچيده ميباشد و قسم ديكر آنكه آنرا سرنائي
مي نامند برکهاي كل آن اندك بلند و پيچيده شبيه بسرنائيز قسمي ديكر ميشود كه برکهاي كل آن سرخ بر كشته بطرف پائين ريزد
و وسط آن برکهاي ريزه زرد و بسيار خوش منظر و آنرا كل محلي نامند و برک نبات آن شبيه ببرک تره تيزك و انبوه و نيز در ماده
ميباشد و آن برا طرف قبه كل آن برکهاي بلند عريض هشت عد و تاده عد و در وسط آن نكته و بر ان برکهاي بسيار ريزه كه
زيره نامند و ماده آنرا برکهاي همه مساوي و بالينه تر و كياه آن هم مزروع ميباشد و هم بنشاندن قلم آن و تخم آن سياه رنگ و
باريك طولاني و كل قلم کرده كياه آن بالينه تر و رنگين تر از روئيد و تخم آنست و بهترين آن عد برک و كل بزرگ تازه
آنست * طبيعت آن در اول دودم گرم و خشك و در رسوم نيز گفته اند * افعال و خواص آن مسخن و قابض و محال
و منفسج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مد ربول و حيض و كاسر رياج و دافع جشای حامض و رافع مضرتها اغذيله منفسحه و معطشه
و جهت سم عقرب و ساثر هوام يارده و تقويت معدة يارده و تسخين آن و خوردن مطبوخ برک آن جهت بواسير رنجی
و خولي و اخراج سنگ کرده مجرب دانسته اند و قطور آب برک آن جهت جريان رطوبات و چرك از گوش و طلائي برک
درخت آن جهت قوبار و بهق و كلف و طول طبع آن جهت تغذيت حصاة نافع گفته اند و چون اندك ي از آب برک آن و اندك ي
زاج سفيد در آب خيسانيد و با قوت ياي گرماني نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده و در چشم بچكانند هر صبح تا چند روز
باعث تقويت آنست اما مضاعف و در مكرورين موجب رمل و جرب و بشور و قطع مني و مصلح آن سويق و آب سرد و كاسني و بقول
يارده و بادرنجبويه نيز گفته اند و ترشيمها و بخور آن جهت دفع اذيت رياج رديه و برک كل آن را چون در آب بجوشانند
تاريك آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندك زاجي داخل کرده بارچه سفيد را و با كاغذ را در ان رنگ كنند بسيار
زرد و نيكو ميكرد و اگر اندك ي نيل در ان داخل نمايند سبز پستعي ميشود و بر بارچه رنگ بخته ميشود و از افتاب بغير رسي يابند
* حزاء بري * و حزاء نيز نامند و بشير از ي كوخر كويند * ما هيت آن از جمله سداب بري شوره اند و در قسم
ميباشد بري و بستاني يك قسم را در مازند ران جعفری نامند و برک آن شبيه ببرک كرفس بقدر برک كشيز و تخم آن سبز

و خوشبو و این بهترین اقسام است * طبیعت آن گرم و خشک در آخر موسم * افعال و خواص آن مقوی ماضیه و دفع
 ریح و ادویه قتاله با رده و صومع و مغرب و مدربول و مجفف منی و قلم دوم که بحثانی است ساق آن بقدر ذره
 و بر کوزه برک آن شبیه برک سداف و بازغب و خوشبو و تند طعم و تخم آن شبیه با نجدان و زعفران است از آنست و صاحب
 اختیار آب بد یعنی نوشته که برک آن شبیه برک جزر و طعم آن قریب بطعم رازبانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و خوش طعم
 نزدیک تخم کز در شکل و بر جامه بچسبد و بشیرازی آنرا خرد و سبک نامند * طبیعت آن در موسم گرم و خشک * افعال و خواص
 آن مقوی معده را حشار جگر و محلل ریح و ماضی و مفتح سد و جگر و سر زرد مسخن کرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی
 آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوییدن آن جهت زکام و رطوبات و ماضی و برودت دماغ
 و ضداد آن جهت تسکین و جمع و درم بوا سیر و بدستور خوردن آن وادهان آن کوبند بوا سیر را زائل کند و رنگ
 روی را نیکو سازد و هیچ دوائی بآن نرسد و طلای کل و برک آن با غسل جهت خراجات و کله و ضداد جمیع اجزای آن
 با شراب و بار و عن بنفشه جهت رفع سم موم و نیم درهم آن با اندک شراب جهت کزیدن موم شرابا نافع و جالینوس
 با الخاصیت آنرا جهت سعال یابس مفید میداند و تخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست و مضر سر و مجفف منی مصلح آن
 باد و نجوی به بدل آن سداف است هرگاه اقسام دیگر جزایانست نشود مقدار شربت آن ناسه درهم و از تخم آن تائیک مثقال
 * حذر از اکمخو * بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و ضم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و راء
 مهمله و ضم حاء نیز آمد و در مصر حناء القریش و بفارسی کل سنک و بدیلمی سنک حنا کوبند و این را جزا زان جهت
 نامند که مرض جزا از نوعی از قوبا است زائل میگرداند * ماهیت آن چیزی که بر روی سنگهای ذمناک متولد میشود و در رنگ
 آن سبز مائل بسفیدی و چون بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن
 جالیه و جهت اقسام قوبا و قطع زف الدم و تسکین حرارت اعضاء و آرام حارة و ورم زبان و با غسل جهت برفان ضداد نافع *
 * حذر نبل * بفتح و ضم حاء مهمله و یق و ضم زای معجمه و سکون نون و ضم باء موحد و سکون لام لغت عربی است و کف الدابة
 و کف التمر و نیز نانی مرغان نامند * ماهیت آن آمین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن بهمنی است
 سفید و سبطی مائل بتیرگی و زردی و طعم آن شیرین مائل بتلخی و نبات آن انبوه و برک آن شبیه برک سیب و مرصتر
 از آن و مزغب و ساقی مجوی از وسط آن رسته و رنگ آن مابین سرخی و زردی و مزغب و برکهای ریزه احاطه ساق آن نموده
 و بلند آن نادر و ذرع و منحرف بجهت اسفل باشد که ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و درویش
 با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و کل آن مائل بسفیدی و زردی و محیط ساق آن مثل فرا سیون و بی شعبه و شاخ
 و منبت آن نزدیک آبها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و غور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار موصل و غیر اینها
 از بلاد مناسبه بطبیعت آن و بهترین آن طرسوسی چرب و شیرین باندک تلخی است و تازه آنرا چون از زمین بکنند نرم
 مانند شمع میباشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آنرا بکنند صلب و بزرگ میباشد و
 قوت آن تا دو سال باقی میماند * طبیعت آن در اول موسم گرم و در وسط و در خشک * افعال و خواص آن مفتح
 و محلل و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشاء الراس و الصدر و الغذاء و النفیس و الزینه و المفاصل و غیره و آشامیدن
 آن جهت رفع حمل کهنه و رفع بخارات و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات ورم و درد لها و قارنه و سینیه و سعال

و در پور و صفتی اندک و در راج غلیظه و در ممل جگر و سپرز و با عمل جهت حصاة و من آومت یک مقله تاد و مقله یک ان
جهت استمقای لحمی و زرقی و با سنگین جهت میگوئی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت رجع کرده و زرقی الم و با
مقله جهت قطع سیلان خون و با آب کند با جهت اسقاط دانه بواسیر و من آومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه
در انشیان بهم رسد و با صبر جهت رجع مفاصل و عرق النساء الرأس بخور آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ
مهرای آن با سد آب در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاف و خدر و عرق النساء الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل
سامعه العين اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق السموم آشا میدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه
اجماعی اطباء است خصوصاً با شراب و بد ستور طلا کردن آن الخوام آشا میدن منقوع یکد رهم آن در شیون تازه و شیده
بقدر یک سیر صبح ناشتا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقاً خواص حیوانی باشد و خواص نباتی
تأمدت یکسال و گویند تا مدّة العمر و با آب و نمک جهت سقطة الجروح ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحت و التیام
آنها بغایت مفید و گویند مضر رتبه است مصالح آن انیسون مقله ارشربت آن یکمقال تاد و مثقال یوسف بقل ادبی در مری با فلن
صنغی را بیان نموده که در شام بهم میرسد و آن به مخی است شنبه بسور نجان صلب و عظیم و چون بخانند نرم میباشد و در

* فمـ لـ الحاء مع السين المهملة *

*** خشک *** بفتح حا رسین مهماتین و سکون کاف و آنرا شکوفه و شکرمه و نیز ویشی و از می حار و سر و مرک و با صفهائی مرداد و در عجب حصن الامیر و بفارسی خار خشک و بهندی کو کهر و در هست چنگهار یعنی در پای قیل چون بشکد فریاد بر آورد
*** ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن درخرا بها و نرد یکا بها و بیشها میر وید شومیه بنبات هند وانه و شاخهای آن**
 خاردار و منبسط و بر روی زمین و برک آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه ببرک زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بر آن می افتد ترش و جرم آن بیهزه و با اندک عفوضت و ثمر آن سه پهلوی اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کو چکنر و سفید رنگ و بستانی آن در بهر ها میر وید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظ تر از طرف اسفل و بر آنها چیز می رسته بهاریکی موی و مجتمع شبیه نخوشه و ثمر این نیز شبیه بندر آن
 بهترین آن بستانی آن است *** طبیعت آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم** و خشک در اول نیز گفته اند *** افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء و البغض و السجوم و غیرها جالی و مدبر بول و مسکن درد مثانه را فرایند نمایی و مفتت حصاة کرده و مثانه و مثمنج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصاره برک و بهج و ثمر تازه آن بشما مها جهت قرحه میجاری بول را حلایل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تقویت حصاة و عسر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکثر حال مبرده و مجفقه و را دعه و مضغه بعصاره آن با عسل جهت علاج عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل خلقوم نافع و ضماد عصاره طبیعی آن جهت ادع ورم جار و منع حد و ث آن و ریختن مواد با عضود و مثقال عصاره خشک بری با شراب جهت سم افعی و با شیدن آب مله مع آن جهت بر طرف کردن کیک بغایت مؤثر و چون نخود را در آب تازه آن مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل مقلد ارشربت آن تا پنجد رهم مضر سر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آنرا بار و روغن کنجد طبع دهند بد ستور مقرر طرای آن و آشامیدن و تحقیق

فصل الحاء مع الصاد المهملة

من لا بد

حاضاً * بفتح حاء وصاد مهملتین و الف و نون مثلاً غرقاً لیه بفارسی منکریزه و بهندی پتھری و کنکریز نامند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائید * آن مانند غبار جهت نرف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشاست

حصرم بکسر حاء و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند * ماهیت آن انکور خام فار من سبز ترش است هر نوع که انکور باشد * طبیعت آن دُر اول درم هر دو در آن خشک و عصاره آن سرد تر و خشک تر از آن قاسوم * افعال و خواص آن مطلق حرارت خون و صفراء و قاع صفراء و مقطع بلغم حاصل در معده و حایس طبع و مایع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعصاب و ضماد سائید * خشک آن جهت خشبو کردن عروق و حصف و منع تولد آن در آن سال ثلثیا و جوش و خارش و سستی بدن نافع و ضعف معده سرد و مضر باه و موال و ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده را مصلح آن کلقتل و انیمون و الجیر بدل آن ریاس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مزاجی و برا تکمیل اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و منع غشیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و بار بار انا را میخوش جهت صفراوی مجرب و عصاره آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خنای و ورم خنجره و لاهه و قلاع دهان و رعان و رفع الدم و با آب کنند نا جهت تجفیف دانه بواسیر و فروزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با سو که جهت نوا صبر و قطور آن جهت چرک کوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت معده و خشونت اجفان و تا کل آن و حقه آن جهت ترحه و معا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون توتیا را با آن پرورد کنند و بدستور سائید و عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن کلقتل و شربت خشخاش مقداره شربت از عصاره آن يك مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قویب بشیرینی و رسید کی سه جز و وعسل کف گرفته یکجز و ترتیب دهند بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب کنند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده در آفتاب کنند از دل تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و استرخای معده و قولنج ثقلی و و با و در سائر افعال مانند عصاره آنست و کهنه یکساله و زیاده آن بهر روقی تر تازه آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند

حصی لیان الجاری * بفتح حاء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثلاً تحتاً نیه و ضم لام و فتح باء و وحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر و او و سکون یاء و فارسی حسن لیه و بهندی لیان نامند * ماهیت آن صمغ ضرر یمنی است و کام عبارت از آن است و در ضرر و مذکور خواص شد و انطاکی نوشته که امل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ضرر است و در اول تکون بقدر و دانه کند م میباید و بند ریج بقدر خربزه میشود و او را آن مرکب از بوی مصطکی و کند روخو شوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طبعیه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل بسرخ و سیاهی باشد و معشوش بمصطکی و کند رو صمغ میباید و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباید بخلاف مغشوش * طبیعت آن در درم گرم و در دل خشک * افعال و خواص آن القلب مقوی دل و مورث سرور شراب و بخور الفم بخائیدن آن جهت رفع قلاع دهان

و تقویت دهنه و سرفه را پس طلای آن جهت حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت در دگوش بارد اید و
والد ماغ و المعده و آشامیدن آن جهت امراض میند و مریه و رطوبت و تقویت دماغ و معد و اذا ابت رطوبات و تحلیل آنها
و رفع منغص و تقویت آلات تناسل و معدن و الزینة اعتسالم بدن جهت تقویت بدن و حفظ هوای ارا ننادن مقدر ار شربت
آن تا دود در دم بدل آن لادن و مصطکی با انصافه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است

* قصه * ل الجاء المهملة مع الضار المعجمة *

* حضرت * بضم حاء مهملة و ضاد و سکون صاد و یکر معجمتین * ماهیت آن در نوع است مکی و هندی مکی را بیرونانی
لوفیون نامند و آنچه مشهور است آنست که عصاره بزرگ و تخم نباتی است خاردار و قریب بسه ذرع پوست آن کاهی رنگ
برک آن شبیه بنفشه و ریش آن شبیه بغل و سیاه و اماس و طعم آن تلخ و گویند برک آن مدور و اندک ضخیم و سر برک آن
اندک فرو رفته و منبت آن وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برک و تخم و ساق گرفته و خرد کرده در
سروقی میخسایند پس خوب لک کوب میکنند و صاف کرده میکنند از دل تا در آن نه نشین کرد پس صافی زلال آن را
گرفته طبع میخسایند تا قریب با نفع قدر رسد پس در خیکچهها پر نموده سر آنرا بسته با طراف میپزند و این را خولان مینامند و دردی
آنرا از بالا پیش میکند و اندک تاریشها و اجزای غلیظه آن جدا اگر در پس اندک طمخی میدهند که قریب با نفع قدر رسد کلو لها
میپسازند و این را حصص مینامند و از بعضی ثقة شنید شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه غلب است که
بد ستور من کور مرتب مینمایند و بعضی مغشوش و بعضی محلول از برک مورد و صبر و سق و طری از هر یک سی مثقال و هر مکی بیست
و پنج مثقال و زعفران بیست مثقال و دو شاب یک من تبریزی میسازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ بیرون اصلی
زرد مائل بسیاهی و اندرون آن مائل بسرخ و چون در آب حل نمایند کف آن بزرگ خون میباشد و طعم آن با قبضیت
و تلخی و چون در آتش بد اندک ملتهب گردد و محلول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و با آتش ملتهب نشود * طبیعت آن
در حرارت و برودت معتدل و در د و م خشک * افعال و خواص آن قابض و رافع و محلل و مبرد و تحلیل
آن که ترا از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث سینه
و سرفه و درد جگر و برقان اسود و زحیر و ادرا حوض و بواسیر و حرارت کرده و ترحه مجاری بول و التهاب و تشنگی
و کزیدن سک و بوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش الغم مضغه آن جهت تقویت
لثه مسترخیه و غرغره آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حكه و سلاق و د معه ورم و ضعف بصر و منع
نزله اعیناء الغنای طلای آن جهت شقاق و ترحه معده و سحج کل اعضا و حقه آن جهت اسهال مزمن و ترحه
امعانا فع وقرشی در شرح قانون گفته که حصص با وجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز
مصلح آن انیسون و حماما مقدر ار شربت آن از نیم مثقال تا یک درم بدل آن حصص هندی است *

* حضرت هندی * بهندی و سورت نامند * ماهیت آن بعضی گفته اند که عصاره نیل زهرج است و تحقیق آنست که
غیر آنست صاحب دستور الاطباق نوشته بهترین آن آنست که در نکر کوت و نواح لا مور از شیر و هلیله تازه سازند و صاف
یا شد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لا مور و نکر کوت از شیر و هلیله تازه و شیر میسازند و حکیم عبدالحمید در
ماهیه گفته نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آنست که عصاره دار هلد است که در رهل تازه

را نیم گرفته در آب میجو شاند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر را و داخل کرده
 میجو شاند تا غلیظ و منعقد گردد و با طراف میبرد و بعضی گفته اند معنی رسوب بهند رس او نه است زیرا که رس بمعنی
 حاره و ارته بمعنی جو شاندن است و چون آن عصاره است و بطبع مرتب میماند لهذا اسمی بد آن گشته و آن عصاره
 برک چند نباتی است بعضی شبیه ببرک خلبه و خاردار و بعضی شبیه بخرفه خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بخند قوقی
 که بهندی که پور نار پس که پره نامند در مار نهی چوبی بزرگ گویند آب آنرا گرفته صاف کرده طبع میدهند تا بسرحال اعتدال
 رسد و بر برکهای عریض طولانی سبز بستی رنگ و ریخته خشک میمانند و با طراف میبرند و آن برک بحکم که برک دار هلد
 باشد و رنگ رسوب تازه خالص زرد میماند * طبیعت آن قریب بطبیعت مکی است و گفته اند سرد و خشک است
 * افعال و خواص آن نیز قریب بدانست و جهت امراض چشم و تقویت با صره و تحلیل او را م حاره و بشور
 و تسکین حلات خون و صفرا و قی و فراق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سحوم با قاع و آشامیدن محلول مقدار نیم
 درهم آن با آب برک ککرونه که گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسند و صبح مالیده
 صاف کرده نیم گرم بیا شامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعاء و طلالی محلول آن در
 آب نیم گرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل او را م حاره و بشور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال دراد و به ایشان
 داخل میمانند و میخورانند و محبوب رسوب در قرایا دین مذکور شد و قتیله آن که یکوزن آنرا با هم وزن آن ثمر نیم که
 بهندی نمولی گویند باریع وزن آن زرد باد گرفته در آب برک ککرونه سفید خوب حل کرده قتیله ها سازند بقدر دند
 انکشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاه دارند عند الحاجة یکی بردارند بد جهت تسکین وجع
 بواسیر و حبس خون مجرب است

فصل الحاء المهملة مع اللام *

* حلاب * بضم حاء مهملة وفتح لام و الف و باء موحده * ماهیت آن گیاهی است بقدر رشبری برک و شاخهای آن
 بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر رخرد لی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها
 * طبیعت آن در هم سرد و خشک * افعال و خواص آن صماد آب آن با آرد کندم جهت استحکام عضو مکسور و
 کوفته و بد رفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن جهت
 سیلان زرد آب ازان مفید *

* حایبه * بضم حاء مهملة و سکون لام و فتح باء موحده و ها و فریقہ نیز خوانند و در کیلان خلبه نخای معجمه و با صلهان
 شنبایله و در شیراز شملیز و بهندی میته نامند * ماهیت آن از محبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر زدرعی و شاخهای
 آن باریک و برکهای آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و
 تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه بوی برک آن و در غلای شبیه بغلاف تخم یرب و اندک پهن و کوچکتر از آن و اندک زرد
 رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیرا ملس و غیر مستوی و ماکول و برک آنرا نیز ریخته میخورند و با گوشت لذیذ میماند
 و بعضی برای حلات طعم و کم شدن تلخی و رائحه آن اولاً برک آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس بادر پیاز
 گوشت بریان کرده میخورند * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بارطوبت فضلیه * افعال و خواص آن برک
 آن منضم و ملین و محلول و مدبول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القویه و استسقا و سردی و ورم طحال و درد کمر

و جگر و رحم و برودت و متان و تقطیر البول و سداد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلبین آنست و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مل و حیض و مقوی رئة الصد و المعدة مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مراد محتبیه بمینه و سوده و رب و عصاره النفس و بر او میروا و رام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعاء مطبوخ آن با تمر منحل و مویز را نجیر که آب آنرا بعد طبع صاف نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیه صوت و فرورج مینه و در آن که مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با موی پیش از طعام و بعد ستور با عسل شکم براند و اخلاط را دیده دفع کند اعضاء النفس طبع آن پتھائی و با ادویه مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادراک ربول و حیض و مل و امت خوردن آن با ارد کندم و شکر و عسل سرشته جهت تسهیل بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبع آن با پنچ درم فوه جهت نیکوئی را نخته بر او تلبین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضاء و ادراک حیض و لیکن مفسد را نخته عرق و بول است الا و رام و غیر هاضما دآن جهت ادرام صابنه ظاهری و باطنی و سعه و سموسه کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و درم سپر و زخم و رفع اسقاط موی و سائر آثار جلده و ضماد آن با بوره از منی جهت تحلیل طحال و با نجیر جهت کشیدن دمل و با آرد جو و روغن کل سرخ و سرکه جهت ادرام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکوئی رنک رخسار و با مویز جهت منع تولد ثمل و قطره رقیق آن در آب جهت دفع رسل و سلاق و حوره و بقایای ورم چشم و نظول طبع آن وید ستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط ماشیه و تنقیه رحم و فرزجه آن با پیله قاز جهت تلبین صلابت رحم و رفع تنگی لم آن و شستن سر با آب طبع آن جهت جعودت موی رز و ال جز از و قروح رطبه نافع و اکثرا آن مصلع و مغشی و مضر انشیان مصلح آن سنگ چپین حامض و انیسون و مکیدن آنار میخوش و محذور الزاج را استعمال بک آن بدن کامی جائز نیست و طبع بک آن با برک اسفناخ و با برک خرفه و با بازردک نیکو مصلح است آنرا از برای محو و الزاج و روغن تخم آن کرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابت و منضج و بیل و جهت زحیر و اسهال و تخال و ردی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشه مؤثر است

* حلبیب * بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحد و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحد و کونین مورنجان هندی است * ماهیت آن درانی است هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری * طبیعت آن دردم کرم و خشک و کونین در سوم * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت نفوس و دردم مفاصل و زائرت و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعاء و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپر و زخم غلظ آن مصلح آن کثیر او کاستنی است * حلبوب * بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحد و سکون و ادربای موحد لغت نبطی است و بانند لس حریف الا ملس بحای مهمله و در بلاد دیگر عصا هر مس و خصی هر مس بنجای معجمه و صاد مهمله و دیسقه و رید و رس در اربعه نوشته که آنرا لیثور سطس و بعضی برسانهون و بعضی ابرطانون نامند * ماهیت آن گیاهی است بقدر رشبری و پر شاخ و بنسپار کوه و شعبهای آن از کرمهای آن رشته و برک آن کوچکتر از بادروج و مغروش بر روی زمین و بکروی آن مزغب و در نوع میباشند در و ماده و ثمر نوع ماده آن خورده و با تخم و تخم آن از بطن کوچکتر و برک نور آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستند بر و یک تخم بر بالای تخم و بکرو و پیوسته بهم شبیه بخصیه حیوان و بجم آن در معد و مستند بر یقند و تخم کوچکتر یکی مستند

اورام باردی و ملین طامع و آغامیلین ہی منتقال آراب مطبوخ آن مهمل رطوبات مائیه و مرط صغرا و مساد آن محلول
قوی و کفیه اند حمل بزرگ ماده آن بعد از ظهور و خوردن بیع صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن بزرگ نر آن و حمل
بیع صلب آن باعث حمل به عراست بالخاصیت و کفیه اند صفت آن مضغن یا به و صلب آن مغوی آنست

طبیعت * بکمر خاء مهمله و سکون لام و کمر ثاء مثناة فوقیه و سکون یاء مثناة تحتیه و ثاء مثناة فوقیه و ثاء مثناة تحتیه و ثاء مثناة فوقیه و ثاء مثناة تحتیه
انکر در انغوزه و با صدهائی انگشت کند و بپزند میبندد مانند * صاهیت آن در نوع میباید طبیب و منتن و طبیب آن صغ
انجلد آن سفید است که آنرا کوله پز نامند و منتن آنرا گویند صغ انجلد آن هیاه است که بفارسی کما نامند و بهترین آن
طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل به سرخی تند بوی با شاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر
شود و زبون و منشوش آن رنگ آن سبز بوی آن مانند بوی کدنا و طعم آن کویه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است
و منشوش بکمیج و آرد باقی میمانند صفت آن هرات * طبیعت آن کرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن
خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه * **فعال و خواص** آن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض باردی
و مالمیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تململ در ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سد اب جهت کزاز و با شراب جهت
امراض اعصاب و با سکنجبین جهت فالج و خدر و بشرط ادمان و بلع نمودن سه تیر اط آن مزوج با موم جهت فالج نافع
امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و عنجره و صدر و معدیه و کبد و طحال و موارده اکتنال آن باعث جهت قوت
یا صره و نزول آب و بیاض و ظمیره و فطر و جوشانید آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کوفه کفنه و دوی و طنین
و باز لجار و زاج جهت بردن کرم شصت زیاده که در بینی متکون شود و کک اشتن آن بر دندان کرم خورد و جهت تسکین درد
و ریزانیدن آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن با نجیر و زرافه جهت درد دندان کرم خورده و
غرغره آن باعث حمل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زایوف در حلق مانده و باز در تخم مرغ جهت سوزش خشک و درد پهلو
و تنهائی زیاده و دویه مناجیه جهت تحت الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه
صوت اعضاء الغل آشامیدن آن مذیسه مر جامد و محلول و برا کنند کنند و ریاح و با سکنجبین جهت جمود شمو و با قوا بط
جهت اسهال رطوبی و با دویه مناسبه جهت مغص ریحی و باغمی و قولنج و تحلیل ریاح و بوی کد کی آنها و اخراج اقسام کرم
معدیه و تغذیه خون و با سکنجبین و سوزن و استسقا و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و با کمترون در
برداشت مزاج که در جوف خمیر نان پیخته گذاشته بلع نماید تا چند روزی هم جهت تحلیل استسقا و باردی مزاج که باشد
مخصوص زقی و طبعی نافع و با نجیر جهت بران سدی و آب بارشک جهت رفع چرک و در پیله سد باطنی امراض رحم و اورام
و قوبا و ثایل و سوزم و غیره و آشامیدن آن با موم و فلفل جهت کشودن بول و حیض و بخور و حمل آن جهت اخراج جنین
میت و کک اشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای غبیضه آن و عموما آن با نجیر خشک و سرکه جهت قویا
و با قیروطی جهت ثایل و عد و مسباریه و مساد آن جهت داء الثلب و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف غش و
طلای آن جهت زخم کزید و سکه دیوانه و منع مغاربت و وام و رفع مصرت پیکان زهر در او مانند آن و بد سوزن با شیر و جنطیانا
جهت کزیدن سکه دیوانه و باروغن زیتون جهت کزیدن عقرب و رتیلان و با کک اشتن آن کی از آن در میرا خلط باعث
تقویت و تعویض تمام و مالمین محلول آن در روغن زیتون بر تحلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانین خصوصاً که در

روغن زیتون مدلی بنفشه از آن در ریشه کرده در انتخاب گذارد پس استعمال نماید الحقیق آگاهییدن آن جهت تب ریح
الزیتون آشامیدن آن با ماکولات جهت تب کولی و تبک رخسار نافع مقدر ماع و جگر مصالح آن انارین و انیسون و مضر سفلی و
مصلح آن کثیر از بود آن معر محرورین مصالح آن بنفشه و نیلوفر و آب صیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه
تا نیم مثقال بد آن جاوشیر و سکه منج و گوشت مطبوخ محروث که بیع انجیل آن باشد بدیل آنست و گوشت از خواص آنست
که چون در بارچه بسته در ممر آب گذارد مانع تگون کرم است در آن و همچنین کد داشتن آن در مزاجه باعث گریختن هوام
است از آن موضع و بر هر چه بمالد هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در ریح درختی که قلع آن معتدل باشد
گذارد آنرا میجو ساند و اگر بیک نعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخوراند آمد مانند سفوف خانها و دیوارها مانند
درخت پهل و بر که در بنگاله و هند وستان و سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باید که زمانی دیوارها و سقفها و کنبه
و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر میبندند لیکن اگر اندکی ریشه اصلی آن مانند باز سبز میبود

*** حلزون *** بفتح خاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون و از وزن اسم جمیع حیوانات صد فی است و نوع کثیر آن را
بفارسی سفید میخوانند و بهندی سنگه بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف و هاء هندی و بد آن کاغذ و پارچه و مهره و دقایق
مینمایند و بوق نیز میسازند و خر مهره که بهندی کودی گویند که در هند و بنگاله و اردیه و غیره انجای زو معاملات و خرید و
فروخت خرد در ریه اکثر بد آن است خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این که تر نیز نوعی از حلزون است *** ماهیت آن بری**
و اجری و نهی میباشد اجری آن بزرگ و نهی آن کوچک و هر یک با شکل مختلفه بود و بری آن چیزی است که چسبیده میباشد بکلیاها
و اشجارها و بر آنها تگون میبندد و آنرا از نطاح فروری نامند و صد فاعم از آنها است و آن مخصوص ببدن اجری آن حیوانست
و شمع و روج و اظفار لطیف و طایه سا و خف الغراب و فرور او در لپنس و صد ف و درید و غیره و نیز از نطاح همه از انواع حلزون
اند *** طبیعت** جلد اجری آن درد و سرد و خشک *** افعال و خواص آن** انشاء الله تعالی در صد ف مذکور خواهد شد
و گوشت آن در دروم سرد تر گوشت دینس که در مصر ام الخول گویند از اقسام بری و مستطیل است الطیف و سریع الاستحاله
بخون صالح است جهت جلد ام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت سائر حلزونات موافق باغم و سرد و رافع تشنگی
و التهاب صفرا و امراض همین و اذن و انزف اکثر احوال سوخته مجموع آن باعث جهت رافع آثار قرحه چشم و طلای گوشت
محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهی که بهندی
کهونکه نامند در هنگام ظهور جلدی در چشم مانع بروز آن است در آن و بعد از بروز محلل و دفع آن و مسکن حدت و سوزش
و گرمی چشم و چون تازه آنرا بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آنرا زایل گردانند و چون
بر پیشانی بمالند منع زبختن مواد چشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت دفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و
سوخته آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض مغده و قولنج و درد مثانه و حبس عامت فروردن گوشت
خام آن جهت درد معدیه و با مری جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحق آن جهت ادرار حوض نافع
الاورام و الجراحات و انصول و امثال اینها و سوء القیمه و فقرس و سم ضما د گوشت آن جهت ورم فقرس و سوء القیمه و
جذب پیکان و امثال آن و جذب زهرسک دیوانه کزیده از بدن و غلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزد یک آتش
گرفته باشند با مرصاف و صیر یا سوریه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه ببعیل و با مروکد و نیز

جهت التیام جراحات مخصوصاً عصبانی و کوبندگی بالخاصیت مطهرات صلبه را بر مهبس زد
 * حلقا * بفتح حاء مهمله و سکون لام و فتح فاء و الف * ماهیت آن نوع از بردی است که بفارسی پیروز نامند که در آبهار و بک
 و از آن حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزل است قریب بمکه معظمه بیشتر میشود * طبیعت آن
 در اول کرم و خشک * افعال و خواص آن شستن سر به محرق آن سه روز متوالی جهت رفع خزاز و قروح ابریه و خوردن
 پنچل رهم آن با غسل و سرکه کشند * اقسام کرم معده را معار و مفتوح میداد و گفته اند با آب و غسل نیز این اثر دارد و داغ
 کردن بشاذهای آن که از آتش افرخته باشند جهت نملء ساعیه و تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن او و رام رخوه نافع است
 * حلق * بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف * ماهیت آن عصاره برک نباتی است یعنی شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه
 انکورودانه آن مانند هنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگرد پس سیاه و برک آن شبیه بهر تاک و ترش و با گوشت آنرا طبع
 مینمایند و بخورند و عصاره آنرا بدین قسم میکینند که برک آنرا در تئور میکل آرند و چون نرم گشت رطوبت آنرا افشوده
 منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الزمان است گفته اند آب آنرا در صفر مهر بزدند
 و بعد از انعقاد و خشک شدن بر میدارند و با طراف میبرند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن
 آشامیدن پنچل رهم محلول آن در سی درهم آب جهت دفع مرقه صفرا و تسکین اهیست و حراره معده و عطش و زائله کرب خمار
 ببعیدیل مقدار شربت آن تا پنچل رهم

* فصل در الحاء الملهله مع المیم *

* جمادیم * بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حقیق بستانی است و در شام حقیق نمطی و عربی دیسم
 و بفارسی کوپند بستان افروز است و نیز گویند غیر آنست و بهندی کلخه نامند * ماهیت آن نباتی است برک آن
 شبیه بهرک بستان افروز و از آن بزرگ تر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس مینمایند
 و مشهور بلاله خطائی است و در تمبر بیکل عاشقان * طبیعت آن در آخراول سرد و خشک * افعال و خواص آن
 با قوت محله و رادعه و رافع سده و دماغ و زکام حادث از بلغم و صماد برک آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم
 گفته که حرارت معده و جگر را ساکن کرد اند و چون طبع آنرا با جلاب یا سنگبین بپاشا منند معده و جگر را از اخلاط فاسده
 رده پاک سازد و تخم آن مقوی دل و برشته آن بار و غن کل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثراً آن مضر منانه مصلح
 آن کند و مقدار شربت آن تا دو درهم بد آن بستان افروز است و روغن آن که آب برک آنرا گرفته با روغن زیتون با مناصفه
 ترتیب دهند محلل با قوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریح معده و طلای آن جهت ریح اغشیه دماغ نافع است
 * حمار اهلی * بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خروا لاغ و بهندی کلخه بفتح کاف فارسی و سکون دال
 مهمله و فتح هاء و هاء دیگر در آخرا منند * ماهیت آن حیوانی معروف است * طبیعت آن در اوائل دوم کرم و در
 اوائل سوم خشک و با رطوبت فصلیه * افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و طی الهضم تراز کورخا و امراض الراس خوردن
 کباب جگر آن ناشناخته جهت صرع تب ربع و آشا میدان سم سوخته آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صرع و تشویش آن
 با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرکین آن با سرکه بریشانی جهت رعاف و بد ستور چکافیدن عصیر آن در بینی بهائی و
 استنشاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند و نیز قطور آب سرکین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مراره و
 کرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد کرده و آشامیدن عصیر سرکین آن جهت یرقان و تغتیب خصا و

اخراج چنین و مشیمه ریختن آن جهت عسر و آلام و آشامیدن آن جهت رفع هم و جد ام و ضما دم سوخته آن جهت شفاق
 مزمن و بار و رغن زیتون جهت خنای و بر مفاصل و ناسور و بستر ضما دم سوخته آن بازیت جهت خنای و بر و با شراب جهت
 کجی باطن و بر من بیاض آن و ضما دم آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحت احشائیم گرم و خوردن آن و آشامیدن
 فقیع سرکه که هم از گیاه خوار در شراب جهت کزیدن عقر و و ترمیم مغز سر آن و بار و رغن زیت موی را بر و باند و دراز کند و
 دندان آن را در و زبر بالین کند اشتن خراب آورد و سر زان شیر را زیاد کند و خون آن را نل کند و بواسیر راحت چون بران
 به اندک و کوبد یک بخور را خشخو کرد اند و مضمضه بشیر آن در دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن سرفه کهنه خار و حل
 و دق را مغی و موی دم آن را که در شراب اند از لک غریبه آورد و بول آن را بر و کشتی که به اندک ما میان بسیار در آن
 جسع آینه و تعلیق پوست به شانی آن و اطفال جهت رفع نزاع ایشان و آشامیدن چرک کوش آن مقل ارشمن در رسی طفلی
 که بسیار کوبه کند با عسل تسکین کوبه آید و جاعل بنوس گفته که طلای نقطه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و کوبند
 چون عقر کزید و بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و یک ستور چون در کوش آن بکوبد که مرا عقر کزید است
 با عسل رفع درد آن است و چون قضیب آنرا در کوزه آب ندید و کرده بر آتش کند از یک تا قریب به سوختن رسد پس سائید
 و بار و رغن زیتون طلا کنند جهت رو باندن موی و دراز کردن آن بغایت مؤثر و کوبند چون قضیب تازه آنرا با دویه خار
 پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ کرد اند و از مجربات شمرده اند و در حین قضیب خشک آن جهت تب ربع نیز مجرب
 دانسته اند بشرطیکه بعد نوبه آن خین کنند و اندکی بخور ایند و چون نظرون و عاقر خا بران باشند خشک کنند نیم مثقال
 آن با ماء الفطر حابس اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورت خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی
 که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدن خود را با خراج سودا و از ترطیب آن با استعمال ادمان و لعابات و چون
 تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمندی در یابد و زود از معدن او نکند باید که مبادرت نماید با خراج آن با استعمال
 فرزجات یا شیفات یا جوارشات مسهله تریدی و سقونیائی

* حمه الریحش * بفتح و او سکون حاء مهمله و شین معجمه یقاربی کوز خرنامند و معروف بخراست * ماهیت آن
 حیوانی است معروف * طبیعت آن گرم و خشک نرا زحما را ملی * افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و مولد
 سودا و چون خراست که استعمال نمایند باید که بانامک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس و العین
 و الصد و تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و با بر باز و جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقل از یک
 شرب باشد و پوشیدن آنکشتی مصنوع از هم آن در مختصر چه جهت رفع صرع مجرب اما باید که هر ماه آن آنکشتی را
 تغییرند و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مریضه جهت رفع کوبه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر
 و مانع نزول آب و آشامیدن زنده خشک کرد آن با عمل رگشرا جهت ریو و صرغه و ضیق النفس امراض کرده در مثانه و ظهر
 و باه و کلف و داء الثعلب و دوالي و غیره آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و چهار قمر اطز سر آن با خورنجان و آب
 کرب جهت نفثمت سنگ مثانه و پیه آن و بار و رغن قحط جهت درد کرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی با و طلای
 زمره آن جهت رفع داء الثعلب و دوالي و پیه آن جهت کلف و قویا آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت دردها فصل
 و تحلیل رباح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است

۱
۲
۳
۴

*** حماض *** بفتح حاء مهملة وميم مشددة والفتحة وضاد معجمة بيوناني طوطاني الخربون ویشوارزی توشه و یهک ی چوکا
 نامک و بزبان ترکی بستانی آنرا اشلیه کیانم ویری آنرا اشلیه یانم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود برک آن شبهه سه
 برکه است آنرا اطریقلین یعنی حماض سه برکه و عربی حمضیض و هندی امزوله گویند * ماهیت آن بوی و مائی و بستانی
 میماند بستانی آن در نوعی است نوع عربی الورق و تفه و آنرا اساق بوی و ترکی قوز غلافی و هندی چوکا و بلغت اهل
 یمن بتعل و نوعی دیگر رقیق الورق قرش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم
 و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث شکل و سرخ رنگ و نوعی را تخم بد و ن کل نکلون میماند و این هر دو نوع قرش
 و بهترین انواع اند * طبیعت آن در اول سرد و دردم خشک و در اوائل اودوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه
*** افعال و خواص آن امراض الغم مضمضه بصره آن جهت تسکین درد دندان و ماله دهان امواض دماغ و معده**
 و کبد خوردن آن رافع خمار و قی و غثیمان صفراوی و خواص کل خوردن و امتثال آن از خواصش ردیه فاسده است و جهت
 یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتها و طعام و رفع سمیت عقرب کزیده نافع و بخته آن تلین طبع کبد و جهت
 جراحتها معا و سحق یا سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بیزند و باروغن زیت بریان
 نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بران بیزند و تناول کنند حبس شکم نمایند و ضماد بخته آن با شراب جهت
 خنازیر و زهرهای بباکوش و جرب و بصر و قوبا و با سرکه جهت سپر زبایت نافع و ضماد آن با روغن کل و زعفران جهت
 قروح شعله به مفید مضر باده مصلح آن شربت مقدار شربت آن تا همچو دوهیم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول
 سرد و در دوم خشک و قابض * **افعال و خواص آن امراض قلب و معده و کبد و معا و سموم و غیره** جهت خفقان خارا و التهاب
 معده و یرقان و قرحه اما معا بسبب تغریبه آن و کزیدن عقرب جهت قوت ثریا قیه آن و بزبان کرده آن جهت اسهال د موی
 و صفراوی و کبدی و بسیار بویان کرده آن حبس بطن و تعلیق بزر حماض بریا زوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت سم
 عقرب بمر تبه مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بکزد متضرر نکند و مضر کرده و سهرز مصلح آن را زبانه
 و قند مقدار شربت آن تاد و در هم و بیخ آن جهت اسهال د موی و سحق و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حبس و ضماد آن
 جهت جرب متفرج و قوبا و دماخس و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال
 و تعلیق آن بر کردن جهت خنازیر و آشامیدن طبع آن جهت یرقان سدی و تقویت سنگ کوده و مثانه و احتباس حبض
 و بوی آن عریض الورق شبهه بیمار تنک در طعم و شبهه ببر که چغندر در شکل و آنرا اساق جهلی نامند و بیخ آن را در صفتان
 حلیمو ناخوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برک بخته آن جهت سحج صفراوی و یسی مفید و بیخ آن در افعال
 قویتر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب خربت الحدید جهت بواسیر
 مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نفرس حار و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن رانداختن دانه
 بواسیر ظاهری و فتهله آن با مقل ازرق و موم و روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میریزند
 برک آن یا صلابت و شبهه بکاسنی است و نبات آن شبهه به نیلو فرو بیخ آن شبهه به پختل و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل
 بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و ساق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است * **طبیعت آن**
 سرد و خشک و قابض * **افعال و خواص آن** تریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیمان نافع و با شراب جهت ازله غم

و توجش و استرخای مفید او تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ساد آن جهت جرب و جراحت و روح خسته و از آرام
حاره و منع از دیار خفا مبدل و تخم و برک آنرا چون بخایند در دندان را ساکن کند وین آن را محکم سازد وادمان
اکل آن یونان را از ازل کرد اند بدل آن بطباط است

*** حنیام *** فتح حاء مهمله و میم و الف و میم بغار می کبوتر و بندی نیز مشهور بد آن است * ماهیت آن مرغی است
معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبز و خانگی آن ملون بالوان و انواع و خوش رنگتر
و خوش منظر تر میباشد * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرم تر و خشکتر و لطیفتر از خانگی و
مرد و بار طوبت نسله * **افعال و خواص آن** بچه املی آن بهتر خصوصاً تازه پرربال بر آوردن آن امراض سر و چشم و
معد و کبد و کرده و با خوردن گوشت آن جهت فالج و نقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقام
و قی و طبلی و تسخیم بدن و تقویت کرده و با و تولید منی و چون سبک آن آنرا که تازه بر آورده باشند و آلاش جوف آنرا
دور کرده سائید و بخورند جهت رفع سمیت کزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدن آب و نهک طبع
نموده جهت تغذیت حصاة کرده و مثانه و اخراج آن در ساعد مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رمای که از
حجب دماغ باشد و بد ستور آشفامیدن قد را ثلثی از خون خشک شده آن و ریختن خون کرما گرم آن بر جراحت سر
که با ستخوان رسیده باشد و آنکحال خون کرما گرم آن خصوصاً که بر نورسته بچه آنرا بکنند که خون از آن بر آید و در چشم
بچه اند جهت جراحت چشم و کسبه و غشا و طرقة و شب کوری نافع و نفع آن در رسوم گرم و خشک و جالی و مفرج
آشفامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقام بارد و سه درهم آن باد و درهم در چینی جهت تغذیت حصاة مجرب
و طلای سرکین سرخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف بیدیل و چون سرکین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بکوبند و با آب ترب
بیا شامند تغذیت حصاة آساید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت ضدا ع مزمن و شقیقه و درد پهلو و معاضل و نفوس
و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و بار و زدن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان
جهت کشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و چون با آرد کدو و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص
ضام نمایند پس بشویند و با زیتون بکنند درازا له برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعه و اتسام استسقا و جلوس در طبع آن
جهت عصر بول و تمر بیه آن جهت رفع آثار و روح نافع و مر آنرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشا و وظامات بصور شبکوری
اکنشالا مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشکافند و کرما گرم بر موضع مقرب کزیده بدنند جهت جذب سمیت آن مفید
و بیضه آن بسیار گرم آشفامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوی رنگ رخسار و چون اطفال با غسل تناول نمایند
بزودی بسخن آیند و طلای پنجه د آن با بیه خوک بر تحلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آن را چون در چشم
کشند جهت نزول آب و بیاض و غشا و نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و نر زجه نمایند جهت اعاده بکارت
از اسرار است و مد او مت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و ادلی و خرمخوری و مدع و محرق
خون را کنار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و حد و ث جذا ام است مصلح آن بختن آن با آب
غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن رسکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران در آن باشند در
زیر بابا لا بالخاصیت مورث شفا آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و صباهی و عفونی مانند فالج و سکنه

وسبات و ام الصبیان و خدر و طاعون و ازاله و حشمت و ساد و اامت *

حصا * بفتح حاء مهمله و فتح دویم و د و الف لغت لطیف است و نامون و امون نیز گویند * ماهیت آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجره مشبک از شاخهای سرخ یا قوی رنگ و با صلابت و شبیه بخوشه و کل آن ریزه مانند کل پیروی و سرخ رنگ و رنگ آن شبیه بمرک فاشرا و تنک و خوشبوی و کل آن را بیونانی لوطیان و بشیرازی ماهر و نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آیهامین و در شام یافت میشود و مانند بومی و چون بدست بمالند بوی آن شبیه بسد آب باشد و نوعی دیگر لطیف را آن غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و تند بوی و سفید مائل به سرخی و کل آن زرد مائل به سرخی و بعد رسیدن سرخ میکرد و در آب ماه رومی میرسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آن را اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و صاحب کشف نوشته که بهترین آن مائی است * طبیعت آن در هوم گرم و خشک و بعضی در د و م خشک گفته اند * **افعال و خواص** آن امراض الراس و الاورام و السموم و اغشاء الغشاء و النقص و غیرها ضا د آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و پنهانی و یا با باد روج جهت کزیدن عقرب و بامویز جهت ورم احشا و آشامید آن مسکرم و منوم و موزک سرور و منقی معد و جهت تقویت جگر و تفتیح صده آن و سد سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغش و بر آکند نمودن ریاچ انگید آشامیدن طبع آن جهت ورم جگر مزمن و ورم رحم و سائر اورام و خیس بول و عاص و نقرس و حمل و فرج آن جهت ورم مقعد و ورم وید ستور جلوس در طبع آن و کذا شتن یا در طبع آن و طلای آن جهت نقرس و طلای آن با باد روج جهت عقرب کزید و مفید و داخل اکتحال میماند مقد ار شربت آن تا دود رهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا روج و نصف آن زیره سفید مضرمعد و مصلح آن تخم کرفس و مصدع و منوم و کسالت آورد مصلح آن صندل و کلاب و دارچینی و چون آنرا با سلس آن در چینی عرق کشند و با عسل بپامیزند و در آفتاب کذارند و تقریب و جمیع افعال قویتر از خمر است و آشا میدن یک رهم آن بانیهم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تقویت حصاة در همان روز مفید *

حصص * بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارهی نخود و بهندی چته بلخنی بوئت و ضم باء موحد و سکون و او و خفای نون و تا چهار نقطه هندی و بترکی بولچاق نامند * ماهیت آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یک ذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و بران برکهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر بسته کوچکی در هر غلافی یک دانه و دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ دانه تا زه آنست و بری آن نیز شبیه بستانی و تیره رنگ و کز چکتر و شر آن اندکی با تلخی و مائل به سرخی و دراز و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سیاه و صنفی سرخ مائل به سیاهی و بری راحص کرسنی نامند * طبیعت آن در اول گرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم تر و خشک تر از آن و قود بقراط در د و م گرم و در اول خشک و سبز ناز آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی میماند و مولد ریاچ و نفاخ * **افعال و خواص** بری آن منقی و مفتح صد و جگر و سپرز و کرده شراب و جالی جرب متفرج و قوی و ملین اورام بنا کوش و انشیان ضا د او با عسل جهت تنقیه قروح و جراحت سرطان مقبل و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و رنک و ظهور مولد خون صالح و کثیر الغل و مسمن و منبه اشها اعضاء الصل و الرغذ را اهل

تدل بر آن جهت رنه زیاده از محبوب دیگر است و با شیر تاز جهت گرفتنی آرا که از خشکی باشد و آب با او نماند و چون با آب باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سر که بخیم ساند و صبح ناشتا تناول نمایند در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن گرم معدی بسیار مجرب است و آشامیدن آب طبیع آن با دل ری نمک مقطع از وجات و مفتوح شد و بسبب کسب ملوحت و مدد بول بسبب حرارت و بالخاصه جهت درد سینۀ ر و روح شش نافع الیه چون در آب خیسانید و خام تناول نمایند و آب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایه بین بهر دلیل گفته اند و خوردن حمص مایه بین طعام معین بر هضم آن و چون هر روزه از آن ترکیب داده با سرکه بنوشند و در طبیع آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و معده بهترین ادویه است و خوردن برشته آنکه سرد نشود یا شل جهت بواسیر و موی آزموده و سبز تازه آن مولد نضول آشامیدن نفع آن جهت تحلیل ورم لثه و در حلقه اندک آن نافع و روغن حمص در سوم کرم و خشک و تند و با قوت نافذ و مقوی موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارد و جناب ام و امثال اینها بغایت مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مل کوته و نصیبه رنگ رخسار و صوت و طلای آن جهت تقویت باه و رمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیع آن خود سیاه مسقط چنین و مفتوح حصاة و مد و فضلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و برقران سدی و سده جگر و تحلیل ریا و جناب ام نافع و طلای اقسام آن جهت رفع صداع و زردی رخسار و سعه و تحجیل و کلف و خارش اعصاب و محسسی آنها و امراض معاصر موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعد از تألیل در بدن یک عدد دیشتر دبا لید و گرفته و مجموع را در لثه بسته از میان هر دو پای خود و یا از بالای شانه آن لثه را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن تألیل بر طرف میشوند و حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریا و نفع و نفیل خصوصا تازه آن مصلح آن جوارش که کوبی و زیره و شبث و کلندر و در محرومین سکه چین ساده و خشخاش و زبدل آن در قوت باه و بیاورد و سایر افعال تومس و آشامیدن آب بعد از تناول نشود بغایت مضر است

* فصل الحاء المهملة مع النون *

* حنا * بکسر حاء مهملة و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است و بیونانی ارقان و نقولین نیز و یونانی مهملی نامند * ماهیت آن نمائی است معروف ساق آن بقدر رنگ زرد و زرد و در رهند و بنکاله تا بقدر یکد و قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برک آن شبیه برک انار و مورد و نازک تر و کوچکتر و نرم تر از آن و در اکثر بلاد مخصوص بنکاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل بارش که کرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبز تر و رعنا تر میباشد و نشو و نما زیاده مینماید و مزروع و قلم هر دو میباشد و قلم آن بیشتر و کل آن که فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی و خشک و است و در بعضی بلاد مانند بنکاله در سالی دو بار کل میکند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر نفلی و فی الجمله ما نا با اسپند و پوست آن نازک و خوشه دار و در رجوف آن دانه های ریزه و کوبند و رو ماده میباشد برک تر آن عویض تریز و بزرگتر و برک ماده آن کوچکتر و سبز تر و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعنا تر میگردد

* طبیعت آن مرکب القوی مائل بسردی و در د و م خشک و در اول کرم نیز گفته اند * افعال و خواص آن امراض سر و چشم و دهان ضاد و طلای آن با برک کردن کان با المناصقه جهت بیضه و خورده و شقیقه و صداع رستی و بلغمی مجرب و در سوزن با هر که بر پیشانی جهت رفع صداع و باز رفتن و بار رغن کل جهت قروح سر و با قطران در روغن زیتون جهت

روبان بدن موی و برجه و صد غین خصوصاً که آب کشید تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مطبوعه بطبع آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصاً درید و ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بتخصیص چون با اندک عصاره زعفران آمیخته باشند و در رحم و بواجد است که حنا سید ریاحین است تخفیف بد آن شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل میگرداند و نور بصر می افزاید و تقویت باها مینماید امراض معدیه و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیره را نافع و با اختصاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نفوذ دهه منقال آن جهت یرقان و سپرز و سنگ کرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و قاده روز متوالی بدستور جهت وبا و قروح مجاری بول زاد را بول و حیض و روئیدن ناخن اصلی بجائی ناخن کج و متاکل و بدستور آشامیدن نفع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جنایات بغایت نافع و گویند چون یکماه بدن مداومت نمایند و جذام زائل نشود قابل علاج است دیگر نیست و طول آب مطبوخ آن جهت جمره و سوختگی آتش و طلای آن جهت اوزام حاره که زرد آب ازان آید و در غن کل جهت رفع جرب و آب برک بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد را نو مجرب و با کل حروف جهت قن و قبله و در ور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برک خشک گویند سرشته آن با پیمه بز جهت التیام قروح خصوصاً قروح گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کثیر جهت تقویت دماغ بغایت نافع و کل آن معتدل و لطیف یک مثقال آن با سه اوقیه آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف و طو بات و طلای آن با سرکه جهت صداع و تبتهائی جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خنای و التیام قروح و با موم و روغن کل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با دویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و کد اشتن آن در لباس موئینه مانع کرم زدن آن و برک آنرا نیز این اثر است و روغن کل حنا که در هن الفاغیه نامند که مانند روغن کل سرخ مکرر در روغنهای پرورده کنند کرم و محلل و مقوی موی و نیکو کنند و رنگ رخسار است بد آن روغن مرزنجوش و روغن برک آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تجمد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مل کور شد و گویند حنا مضرحلق و ربه مصلح آن کثیرا و لعاب بز ربه و با مقدار شویبت آن تا یک مثقال و زیاده ازان کشنده است

* **حندقوقی** * بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون و ا و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است
* **ماهیت آن** از جنس یونجه است بری و بستانی میباشند بری را بحرایی حبا و بیروانی لو طوس اغریوس و بغاریسی دیو اسپست صحرائی و بشیرازی اند قنوق و بلاطینی لو طوس سکار و بهندی بسکه پوره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را بحرایی ذرق و بیروانی لو طوس و بلغتی طریفلان و بلاطینی طریفلان و راتم و بکسطیلان طریفلان و ما که و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شیل رود را زنده را ن شرویت گویند و نیز سفید و سرخ میباشند و سفید آن قویتر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطیر و سفید و نرم و تاسه چهار ذرع طولانی و بر زمین مغروش و برک آن اندک پهن و طولانی و بعضی را بر کهاریزه و کل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تارهای سفید و درین شاخها و برگها رسته و تخم آن ریزه مائل با سته اریه و رنگ آن مانند ناخن و طعم برک آن فی الجمله شبیه بخرفه و باحدت و حرافت و ساق سرخ آن صلب تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مغروش بر روی زمین و برک آن نیز شبیه برک سفید و در میان برک و شاخهای آن شاخه بسیار یکی رسته و بر سر آن کل آن سه عد و زیاده ارغوانی رنگ با رکهای مائل بسفیدی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تراز

تخم سفید و طعم برک آن نیز شبیه برک بستانی و با عضو صفت و کلور از یاد از آن میخراشد و آنچه در ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر لیمو رخ و شاخهای آن با برک و برک آن بقدر ناخن و کل آن خورشید و با سفیدی و مرغی شاید در آن بلاد بن میأت میشد و باید و مستعمل برک و تخم آنست و اهل هند بیخ آنرا نیز مستعمل دارند * طبیعت آن در درم کرم و در اول خشک * افعال و خواص بستانی آن امراض العین اکنتال عصاره آن جهت عشاره و بیاض و قرخه چشم امراض اعضاء الغذاء و التذوق و غیر ما آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و برتان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دما میل و اصلاح اخلاط ثلاثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مضمی و بدستور تنارل برک بخفته آن با اندک روغن بربان آموده و عرق آن نیز که بدستور برک کاسنی و کل بیل انجیر مقلط نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و انقباض و اکثرا آن مورث درد کلو مصلح آن کاهور کاسنی تازه و تازه آن موافق مزاج در آب و منقح اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدر از شربت آن تاسه درهم و بری را برک بزرگتر و ساق درازتر و تخم آن شبیه بخله و کو چکتر از آن و کریمه الطعم و کل آن سرخ و آنرا یونجه کوهی نامند * طبیعت آن در درم کرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت صرع و دردها و تقویت معد و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادراغ و دردن بول و حیض و شیر و عرق و سقوط آن جهت صرع و جنون و تطول عصیر آن جهت تسکین و جمع عقرب کزید و مؤثر بر عضو صحیح موجب احداث رجوع و لذت و جلوس در طبیعت آن جهت سرعت حرکت اطفال و بدستور دندان همین بر روغن آن و نیز دندان همین بر روغن آن جهت درد اعضا و غسل با آب عصیر آن جهت تنقیه بشره نافع و مصلح و مضر محرورین مصلح آن کشنیز و بقول بارده و تخم آن کرم و تر و خشک توازنات آن مهیج و جالی و طلای آن در رفع اوجاع و کلف وجه قویتر از بستانی و مقدر از شربت آن تاسه درهم و مورث جرب مصلح آن کثیرا و مضر مینه و مصلح آن شکار ابلوج و از خاصیت آنست که چون برک و بیخ آنرا برادران چپ زن آبستن بدندان باعث سهولت وضع حمل بزودی باز نمایند و صاحب دستورها لا طیب نوشته که چون بیخ سفید در ساق خشک کرده آنرا با آب و یا کلاب بسایند و در چشم کشند جهت برانیدن مزی مزکان نوشته و از آله دمه و جرب سفید و چون آب برک سبز تازه آنرا بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر کاه و اخل کرده بخورند و همس بول را دفع نمایند و نیز خوردن بیخ آن را از مقدر اریک فلفل بایک دانة فلفل شروع نمایند و روزی بقل و یکفلفل از آن و یک دانة فلفل بپزند تا چهل روز که مقدر از چهل فلفل و چهل دانة آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض بارد و رطبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص مرضیه که بهندی سانجیر نامند که در هر ماه یاد را و ایل و یا اواسط را و آخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در هیضه و یا ما و مواضع دیگر نیز با درد و رجوع عارض میگردد بسیار نافع است *

* حنظل * بکسور حاد و مصلحه و سکون نرون و فتح طامه مصلحه و هادر آخر یعربی بروقیع و بهار سی کندی که بهندی که بهون نامند بلسراف فارسی و سکون باعشانه اکتانیه و ضم هوسکون و اورنون و بریان کرده نیم کو فته مقشر آنرا یعربی و شیش و مرغی و بهار سی بر مغول گویند * ماهیت آن از حبوب مشهوره معروفه ماکوله است و اجود آن تازه پائیل سفید مائل بزردی و بعد از آن سفید آنست *

* سبب و سبب آن در اول کرم و در رطوبت و بهوست معتدل و تازه خشک نشد آن در درم قره * افعال و خواص آن بهترین الطعمه است و اگر آنرا با آب و یا کلاب بسایند و در چشم کشند جهت برانیدن مزی مزکان نوشته و از آله دمه و جرب سفید و چون آب برک سبز تازه آنرا بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر کاه و اخل کرده بخورند و همس بول را دفع نمایند و نیز خوردن بیخ آن را از مقدر اریک فلفل بایک دانة فلفل شروع نمایند و روزی بقل و یکفلفل از آن و یک دانة فلفل بپزند تا چهل روز که مقدر از چهل فلفل و چهل دانة آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر امراض بارد و رطبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص مرضیه که بهندی سانجیر نامند که در هر ماه یاد را و ایل و یا اواسط را و آخر آن تپ شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در هیضه و یا ما و مواضع دیگر نیز با درد و رجوع عارض میگردد بسیار نافع است *

و مصلح آن هر که کهنه و آنگاه و مضر زمان حامله و بخت آن نفاق و در هضم و مولد رباح و مصلح آن خوردن شیر بسیار خوردن
 آب بر بالای خام تازه نارس آن مورت و تلخ ریخی و ضما د کند م مضروع جهت اضع د ما میل مفید برای آنکه مسخن حالت است
 و کند م برشته بطی الهضم و نفاق و بدستور مطبوخ آن در آب و لیکن چون اختراع یابن متولد میگردد از آن غذا ای بسیار بیشتر
 از سایر اجای استعمال آن وضما د کند م سوخته با موم و روغن جهت جلا ی رخسار بعد از آرد کند م عمیل که در آن اندک نخاله
 باشد که خمیره آن بر آمل و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغل اعر مسمن و مبهی و نان فطیر و نانیکه آرد آنرا بسیار نرم شود
 و در آن مطلق سبوس نباشد و شسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدود و در هضم و مصلح آن فالیند سنجری و انجیر و
 فواکه مطبوخه و خوردن جوارش کمونی و فلا نلی بعد از آن و آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک
 لیسن جهت سرفه و نفث الدم و در سینه ز کرده و تسهین بدن و تقویت یا بغایت مؤثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن
 و مطبوخ با آب و نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه وضما د آرد کند م بخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام
 چاره و با آب پیاز جهت اورام بارده و نضج د ما میل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام خار و رخنه و زخم د مجرب
 و طلائی آن با سکنجبین جهت بشور لبیده و با عصاره بزمج جهت منع ریختن فصول با عصاب و دفع امعا و با شراب و با سرکه جهت
 هم هوام خصوصاً آرد کند م سرخ و در آن بر موضع کزید و سگ دیوانه بغایت مفید خصوصاً که بر بالای آن برک بید انجیر
 بندند و گفته اند چون بزمج کزید و سگ چند ساعت بندند پس باز کرده نزد سگ اندازند اگر سگ آنرا
 نخورد معلوم میشود که آن سگ کزنده دیوانه بوده است و نشاسته آنرا چون بار از بانه طبع نمایند جهت زیاده کردن شیر
 زبان نافع و روغن کند م جهت منع قوبا خصوصاً قوبای اطفال و قوبای تازه و سعه و حزاز و کلف نافع و بدستور اخذ آن
 در ادهان در قرا بادین کبیر دریافت *

* حذطل * بفتح حاء معمله و سکون نون و فتح طاء معجمه و سکون لام و آنرا القم نیز خوانند بسبب کمال حرارت و یعربی کسب و بشورازی
 گوشت و بکرمانی خور و هره و بلغتی د بکر خور و زه و روباه و بلغتی هند و اندک ابو جهل و بهندی اند را این کاهل و بلغتی مها کال نامند *
 ماهیت آن ترکیبی است بقدر هند و اندک کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و در ماده میباشند بر آن صلب تر و
 کوچکتر و ماده آن بزرگتر و زخوتر و بهتر و مستعمل شحم ماده آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید مائل بزردی و متخلخل
 و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون زرد سمز زبون و آنچه در بوته منحصربیمکی باشد از سموم قتاله است
 و در هند و نکاله بیرون آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز میشود اما بسیار کم و در وهیأت آن اندک طولانی و نبات آن شبیه
 بنبات هند وانه و برک آن از آن کوچکتر و زرد رنگ و بیج آن باریک قوت ثمر آن مادام که در بوست است تا چهار سال باقی میماند
 و چون بر آوردند تا در سال و باید که هند الا احتیاج شحم آنرا بر آورده استعمال نمایند و اگر بیشتر بر آورند فاسد میگردد
 * طبیبعت آن در چهارم کرم و در سوم نیز گفته اند و درد و م خشل * افعال و خواص آن محال و مقطع و مسهل اقسام
 بلغم و جاذب اخلاط بلغمیه از همتی بدن امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سو بار د مانند صداع و شقیقه و فالج و لغوه
 و صرع و نسیان و منع نزلات مزمنه پیشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و در آن معوط نمایند جهت تغنیه سد و د ما غی
 و قطور آن جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندل آن جهت اسانی کردن آن و معوط آب تازه آن جهت دفع زردی چشم و
 خوردن برک خشک آن بعد از در هم پاشیده و صمغ هر بی جهت اسهال سوداوی و با آفتیه و نانیسون و یارچ لیقرا

جهت مالحو و لیا و صرع و داء الحية و جل ام و سائر امراض سوداويه و مضطبه بطبيع ببع آن در سركه جهت رجوع دلتان و چون
 جوف آن را خالی کرد در آن سركه بریزند و بخوشانند و بعد آن مضمضه نمایند جهت درد دلتان و تقویت لثه و روغن
 آن که در جوار آب تازه آنرا با یک جز و روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و
 تطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و آلتحال و مادم آن جهت سیاه کردن چشم
 از رقیق بغایت مفید امراض معده و امعاء و کبد و کدره و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن بتهائی یا باادویه مناسبت
 جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحية و داء الفیل و سائر امراض سوداويه و بواسیر و چون در ماء انقراغن
 که ماء العسل است طبع نمایند و بیا شامند اسهال کیموس غلیظ نمایند و چون درست آنرا در آب بخوشانند و بدان حفته نمایند
 جهت نال و رنجه و قولنج بلغمی و ریخی و عرق النساء و جمع و زک و ظهر و امثال اینها نافع و شفاف آن مسهل قوی و فرو رجه
 آن قاتل جنین و آشامیدن یک رهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و بین
 آن باز مره که در بنات نیز جهت اخراج اقسام کرم و حفته آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست نمایند ربع رطل
 شحم خشک آنرا در آب بخوشانند و با یک رطل روغن طبع نمایند تا آب رفته و روغن بماند و چون سر آنرا بریل و غلغل در جوف
 آن بر کرده سر آنرا وصل کرده بکلی حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دهن نمایند تا یک هفته بشوید یکه نسوزد پس بر آورده و فلهارا
 سائید و تناول نمایند جهت رفع ریاخ و انهضام طعام نافع و طلاهی سبز تازه آن جهت عرق النساء و درد های بارد و سبز
 مفر دیکه انده ریوست و دانه آنرا چون بگویند و بیا شامند و همچنین مغذی از زیاده از شحم آن اخراج اقسام دیدن
 نماید و آشامیدن آن وضاد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جل ام و توقیف شدت آن مجرب گفته اند و طبع ببع آن
 جهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت کزیدن عقرب حنکایت کنند که اعزایی را چند جا از بدن
 او را مارگزید در ساعت دردم آنرا بیا شامید صحت یافتم و گویند چون سر آنرا بریل و خشک یا رجه عروق که بفارسی
 زرناس نامند در این فرو برده سر آنرا وصل نموده بکلی حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دهن نمایند تا یک هفته بشوید یکه نسوزد
 پس بر آورده عروقی را از میان آن بر آورند و خشک نمایند و وقت حاجت با آب لیمو سائید و بر کف دست ضام نمایند
 در سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میکرد مجرب است وضاد بر کس آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون متعجب
 و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبع آن در خانه جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر و بخور آن جهت ادرار و حیف
 مفید و تعلیق ببع آن بر کمر جهت نزول آب در بیضه گویند مؤثر است و تخم آن مسهل و مورت دوار و چون مکرر
 بشویند و در آب نمک بخمسانند تا تلخی آن زایل گردد پس بگویند و با شیر و خرما بخوشانند و بخورند جهت صحت بدن
 مفید ازین جهت چون حنظل را سوراخ کرده دانه های آنرا بیرون آورند و روغن زیتون در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطعه
 حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام
 جهت سیاه کردن موی و منع سرخست سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آن که در امراض راس ذکر باقت جهت منع
 ریختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دیواره نموده بر بدن فرسی که بر آن کنه بسیار باشد بمالند در دوسه
 دفعه زایل گردد مقل از شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود
 و بگویند که استعمال نمایند آنرا مکرر در سردی هوا و زمستان و در گرمی و محروم المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه

مکرب و موجب منقص است و بسا است که حمل نمیکند و موجب امراض میگردد خصوصاً امراض مهل فی الرحمه و الفتاح
 اخوان صر و جریان خون صالح است از برای مبرودین و باقی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مستعملین
 مایه و اغذیه غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که پختهائی بخورد بلکه با مصلح آن که
 صمغ عربی و یا کثیر از یا مقل الیهود و یا نشاسته است هر یک مفرداً و یا مرکباً با ادویه مناسبت دیگر نیز و صمغ عربی مدفع
 فعل آن و کثیراً معین عمل آنست و باید که بسیار نرم پسایند زیرا که جریش خشن آن مورت منقص و صحیح و تقطیعاً معاً است
 و اصلاح آن با موم مذکوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن خردل و چهار دانگ وزن آن قنار الحمار
 و گویند بوزن آن حرمل است

فصل الحاء مع الواو *

* حواصل * بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی ککن بهیر و به مصر کبی بضم کاف و سکون یا نامند
 * ماهیت آن * از جمله طیور آبی است اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از آن پشت
 خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی و پرده دارد و نوع میباشند سفید و سیاه خاکستری و رنگ و سیاه آن بد بوی و
 پوست آن مستعمل نیست و عقید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند * طبیعت آن * در دوزم گرم و تر و رطوبت
 آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن * گوشت آن غلیظ در هضم و مصلح آن مهرابخش آن بادار چینی و کروی و
 و ادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محزورین و جوانان و صغیرای مزاج را مضروفر و بردن پیه خام
 آن جهت منقص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت ارجاع مفاصل و دردهای بارد نافع

* حور * بضم حاء مهمله و سکون و او و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آنرا کرونس و بفارسی تور نامند * ماهیت آن *
 از جمله اشجار قریب بد رخت خرما است برک آن مانند برک بید و از آن باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و کل آن خوشبو
 و دانه آن مانند کندم و باغت اندلس آنرا سرد و له نامند و نبطی و رومی میباشند و منبت رومی آن بلغار و روس و صمغ رومی
 آنرا گویند که با است و از روس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا بر هم چیده و در زیر
 آن ظرفی میکنند ازند و در آنها آتش میافروزند تا پوست و چوبها سوخته دهندیت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و در
 درخت رومی آن بزرگتر و برک آن درازتر از نبطی و نبطی آن بی صمغ و در مبله های نشانند و فتری که در حوالی آن
 و در آن مبله روید بیغائله است * طبیعت رومی آن * در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن * آشامیدن
 صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول و در ستور و صمغ آن بدن سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات
 بمعدّه و معا و عرق النساء و قطع حمل و تقطیع سده نافع و کل آن قاطع لزج الدم جمیع اعضا و برک آن با سرکه جهت فقر س
 و فرجه آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبع چوب آن مجفف قروح و آكله و روغن آن که مذکور شد
 قوی التثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن *
 العین اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاه الاذن قطور آب برک تازه آن جهت درد گوش و آشامیدن يك مقال
 از پوست آن جهت عرق النساء و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصاً با اندکی حب الکلی و عمل و برک آن
 نیز بک ستور همین اثر دارد چون بعد طهر یا شامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدّر شربت آن از نیم درهم
 تا یک درم است

فصل الحاء مع الیاء المنة التختا ذیة *

* **حید** * بفتح خاء معمله وفتح یاء مدله و ما گویند وجه تسمیه آن الحید از آنست که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت
 آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بهشترا از بدن حیوانات دیگر و آنرا بفارسی مار و هندی مانپ نامند * **ماهیت** آن
 اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه و دور از آب و کچله دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کچله میشود و
 در ملک عنک و بنگانه بسیار دهم میرسد و مار مویزک نیز که سر آن مانند مویز سیاه و تن آن خاکي رنگ میباشد و اکثر تن خود
 را در خاک پنهان میکند و سر بیرون چون کسی بغفلت بخیال داند مویزدست بسوی آن بردارد و میزد و همچنین اقسام
 و دیده دیگر نیز میباشد و در افعی نیز ذکر یافت و در ماده میباشد و تر آن را در دندان و ماده آنرا چهار دندان و بعضی
 شاخ از میگویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع مینویسند * **طبیعت** آن در آخر صوم کرم و خشک و باقوت
 تجلیف * **افعال** و خواص آن العین اکتحال به آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطون پوست مطبوخ آن در شراب جهت
 درد گوش الغم مضطه جوشانیده آن در سرکه جهت درد دندان العین چون مار سیاه و ناکه را زنده و در کوزه نوری کرده
 در تون حمام کند و در تاب سو زدن بر آورده با عمل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی با صره الخنازیر و داء الغلب و داء الحید
 با روغن زیتون محال خنازیر و با سرکه مزید داء الغلب و داء الحید النواصر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که
 چند روز مزوج کرده کف آشته باشد جهت نواصر کهنه بسیار مؤثر الحید آم و الثآلیل چون سرود نیمه و زهره آنرا در
 روغن اندازند و بچوب شازند تا مهر اشود تک عین بدن آن جهت ازاله جذام و ثآلیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که
 در حال زدن کی از آن کنده باشد و ستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخ جهت تب غیب مؤثر الرحم
 و النواصر تعلیق پوست آن که هر سال میاندازد که سلح الحید مانند و بسیار نازک بواق میباشد بر ورک زبان موجب
 سرعت و لا دت و بخور آن مسقط جنین و میخف دانه بواسیرا لبرص تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر بصر
 طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند و در مقرر اطیس گفته که چون شکم مار را از سرنادمانه بشکافند و احشای آنرا بر
 آورند و بجای آن شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند بپراکنند و محل شق را بندزدند و در آتش کف آرند
 تا بخته شود پس شاهسفرم را بر آورده بر بصر ضماد نمایند و به بندند و بعد يك شبانرو زبکشایند با لکل و ابل میگردانند
 مجرب است و مد آوای کسی که او را مار کزیده و یا کوشته و یا زهره آنرا خورده باشد مد آوای افعی کزیده و لحم و
 زهره آن را خورده است و دوا فی ذکر یافت *

* **حیدس** * بکسر حاء و سکون یاء مشتق از حید و سین معمله بفارسی چنگال نامند * **ماهیت** آن غل ائی است که از روغن
 و نان کرم میسازند * **افعال** و خواص آن کنیر الغل او مسون و غلیظ و در مضم و مسد و مصلح آن سرکه و عمل است
 * **باب هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجده است** * **فصل اول الخاء مع الالف** *
 * **خاء مسوقی** * بفتح خاء معجده و الف و فتح میم و الف و ضم سین معمله و سکون و در کسرة ف و بالفت یونانی است
 و خاء مدحی زهرین و سرفی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی * **ماهیت** آن نباتی است بی ساق و بیگل و شاخهای آن
 بدولت چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و بر شیر و برک آن در زیر شاخ آن رشته شبیه برک عدس و در زیر برک ثمری
 مستطیل و ریج آن باریک و در بار ماه رومی میرسد و منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در مصر و خوصا عین الشمس بسیار
 * **طبیعت** آن کرم و خشک در اراذل سوم * **افعال** و خواص آن بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن

باعسل جهت رفع آفتا رقرحه چشم و ظلمت بعد از ابتدای نزل آب الموی شیر خور دن قدری قلیل آن با نان مسقط دانه
بر اسیر السجله آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن وید ستور لبین آن ولیکن با خطر الغالیل و السم و الا ورام و غیره مضاد
شاخ وید ستور طای شیر آن بر ثانیل منکوب که مسمار به نامند و سایر انواع ثانیل و غیلان و کزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع
آثار ضرب سبلی بر جبهه و غیر آن وید ستور طبع آن و چون اغصان آنرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثانیل هر نوع
که باشد ضامن نمایند تحلیل دهد الرحم حمل سائید آن با شراب جهت تسکین و جمع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا
مقدار شربت آن تا یکفیر اطاست

* **خائق الذئب** * که قائل الذئب نیز نامند * ماهیت آن گیاهی است برک آن شبیه ببرک دلب و قیره تر و کوچکتر
از آن و تشریفات این از آن زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک دراز رسته * طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک
* **افعال و خواص آن** با الخاصیه کشنده کرک است و چون بکوبند و بر گوشت خام بیفشانند و کرک بخورد بزودی
خنان کند و میرد و لهذا آنرا خائق الذئب نامند و در سایر افعال مانند خائق الثمر است که مذکور میشود و این مایه آنرا
اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که بتحقیق خریق سیاه است

* **خائق الکلب** * آنرا قائل الکلب نیز نامند و بیهوشی کلهازی کوبند * ماهیت آن کوبند اذرائی است که بفارسی
کچوله نامند و مذکور شد و یوسف بغدادی مولف مالا یسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا گفته گیاهی است شاخهای آن
باریک طولانی و دیوشکن و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و اطواف آن تند و بسیار بد بوی زیار طوبیت لزجه
و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه بپایلی بطول یک انگشت و در خور آن دانه کوچکی سیاه و صلب * طبیعت آن
در چهارم کرم و خشک * **افعال و خواص آن** از سموم قتاله و کشنده سائید است در ساعت بخناق این اسمی بد آن کشته
و کشنده سائید و حیوانات دم دار و انسان نیز الا ورام ضمد آن جهت تحلیل اورام بازده و نفخ بالغ النفع و بزودی
موثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبوید و ترطیب و فصل است اگر طبیعت متحمل آن باشد و تقویت قلب بمفرحات بازده
* **خائق النمر** * بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله و قائل النمر نیز نامند و یونانی اونیطن * در ماهیت آن
اختلاف بسیار است بعضی از یونانیان سیاه و بعضی اسقیل و امین الک و له کل سیر صحرایی دانسته و مولف مالا یسع صاحب
تذکره کوبند که آن گیاهی است غیر ما زریون ساق آن بقدر شیری و برک آن شبیه ببرک قشای و از آن کوچکتر و باخشونت
و از سه عدد تا چهار عدد در زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق در خشنه مانند شیشه * طبیعت آن در
چهارم سرد و خشک * **افعال و خواص آن** از سموم قتاله و در سماع سریع التاثير و خصوصا کرک لهذا آنرا خائق النمر
نامند الخواص چون عقرب نزدیک آن رود یا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میکند و در اطلیه رادع اورام حاره
و مسکن درد چشم و مسقط دانه بوا سیر و نیمه هم آن کشنده بسک و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج
و تریاق آن کما فیطوس با شراب صغیر و یا سکناب و یا فرا سئون و یا انستین و یا جرجیر و یا قیسوم و یا آشامیدن ماء الرماد
با شراب است و قی و حقه فرمودن

* فصل الخاء مع الباء الموحدة *

* **خبازی** * بضم اول و فتح باء موحده مشده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و پیزک و خیر و ریزکی
ایم کما جی و در مازندران گیاه آنرا انجلیک و بشیرازی خطمی کوچک نامند * ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع

میباشد یکی بستانی و آن مخصوص با هم ملوکیه و ملوکیه است و دیگر بری و آن در نوع است یکی عظمی و آن مخصوص با هم
خطمی است و درم صغیر و آن مخصوص با هم خیارزی است و بغیر از این خیر و نامند و از مطابق آن مراد نوع صغیر بری است
که برک آن مستند بر ویمزه و اندک خشن مخصوص بشت برک آن و کل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشه و تخم آن مدور
اندک بهن و در وسط آن تغییر و رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مائل به سیاه و نبات آن کوچکتر از خطمی و لغاب
پوست بیخ و پوست عاق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لغابی دارد و چون خشک و کهنه شود با کل
بر طرف میگرد و مثبت آن زمینه های نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خود در و مزرع هر دو میباشد
و خریفی تا بهار و در بعضی تا تابستان میماند و یک نوع دیگر نیز دیده شد که در کهای آن ریزه و نرم و کل آن کوچک که در بهار میروید
و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک بر زمین میروش میباشد و برک کل اینها همه هوای خطمی
بلند و سرخ مائل به بنفشه و کرناهی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و کل خطمی بزرگ و مدور و بهن و بعضی سرخ و بعضی
سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن در اول سرد و تر و کوبند در دزم و بعضی
معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا مائل بحرارت دانسته اند * افعال و خواص آن با برودت و قوت
متضاده و معتدل و ملین طبع و منج و زادع و مفتح سد کبد و مدربول و زیاده کنند شیرا لعین و حماد برک آن
که در دهن مضغ نموده باشد با نمک جهت تنقیه نواصر چشم و بینک جهت التیام آن جبر الکسرو الاورام و السموم و حرق
الانراضه با آید و آن جهت شکستگی اعضا و تحمیل اورام حاره و کزیدن زنبور و مکس عمل و باز است و باروغن کل جهت
سرخنگی آتش و باد سرخ و کزیدن کی مقرب و دما خشک آن با بول جهت تروح سرور و رفع نخاله الصد و المعدة و انکبد
و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبع شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت
و بیوست باشد و در دهر زویرقان و جرب و قرحه امعاء و خیر و قرحه مثانه و حرقت بول و تفتیح سد و ضماط طبع پیرو
برک آن جهت ادویه قناله و رتیل و درد کرده نافع الرحم جلوس در طبع برک آن جهت صلابت رحم و تلین اورام مقعد
و چون برک تازه آنرا سائیده و با کره تازه کماوی بریدن بمالند هیچ کزنده او را نکزد و برک تازه نورسته کوچک نازک
آنرا بخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبع آن با لخم و مایه و است و برخی معده و معده و مغز مزجه بارده
و طبع مصالح آن در حرورین ترشها و در سردین فلافی و همچون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن سرد
و تر و کثیرا للعب و مزلق و مغزی و ملین بطن و جهت مرفه کرم و خشک و کزنگی آواز و رفع بزله و تقویت امعاء و سحج و قرحه
کرده و مثانه و دفع لدغ ادویه حاره حاده و دفع کزیدن زنبور و رتیل و با تخم چند قوای بری بالسویه جهت درد مثانه و
حقنه آن جهت رفع سوزش امعاء و رحم و مقعد و با عمل جهت در جکرا الاورام و الارجاع ضما آن بتنهائی و با باجو مقشر
جهت اورام حاره و ارجاع و اورام صلبه حاره و ضما تخم و برک آن جهت کزیدن زنبور و نافع مضر معده ضعیف مصالح آن
ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنجاه درم بدل آن تخم خطمی و کل آن جهت قرحه کرده و مثانه شربا و ضما و ارشاهای آن
جهت وجع روده و مثانه نافع * و خیارزی بستانی را برک دراز و کل زرد و کوچکتر از کل خیار و در پنبه زاره بسیار میروید
و بماند کما پنبه میشود تخم آن سیاه و دراز شبیه بشو نیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل به سبزی * طبیعت آن
در برودت و رطوبت زیاد از بستانی و ملین طبع و سینه و و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهبج حرارت بسبب لطافت

و جهت بیهای حار و نافع مضر معده بارد مصالح آن ادرنه حاره و تخم آن متدهل قوی اخلاط غلیظه و مفتوح مد و جهت
عرق النصار آب آن با شکر جهت دفع اخلاط مختزله و ضما دمغوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد کزین عرق نافع
مقل ارشیت آن تا در درم است

* خبز اول رسکون باء موحده و زای معجمه بغارسی نان و بترکی چرک و بهندی روئی و با فکر بزی بریت نامند
* ما هیئت آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هر یک از حبوب را که میخواهند آنرا نموده پخته خمیر کرده پخته
تبارل مینمایند و بهترین همه نان کندم فربه رسیده سفید تازه مغسول است که سائیده سبوس آنرا باقل را عتدل ال جد ا
کرده خمیر نموده خوب سرشته و کاشته باشند تا خمیر آن بر آمد پس در تنور معتدل طبع با عتدل ال نموده باشند و با شیر
و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اکثر شیرین خواسته
باشند با شیر و شکر و شاد نیز ترتیب میدهند و بران زرده تخم مرغ میمالند و برای رونق آن و ابازیر مانند کنجک مغشور
و رازیانه و نالخواه و زیره بران میباشند و با در خمیر داخل می نمایند ولیکن غیر آبی آن همه بطبی الهضم و غلیظ است
اما مقوی کرده * طبیعت آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه ازان است * افعال و خواص آن نان کرم مسخن
و مجفف رطوبات معده و خائون آن جهت رفع کندی دندانان مؤثر در نان سرد مرطب بدن و تازه آن سریع الانحدار
و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورت تشنگی و با ابازیر مذکوره و حانه و سیاهلانه مشهوب
و دیر هضم و مفتوح و محلل ریح و با خشنخاش منوم و قابض و نان فطیر آنچه آرد آن را نرم پخته و سبوس آن را تمام گرفته
باشند دیر هضم و مسد و نفاخ خصوصاً که با شیر و با بار و روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف لغاله
دار آن که همه را نافع است و نان جو سوبع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء جهت اسهال و تبهای حاره که بی
ضعف معده باشد نافع و نفاخ و دیر هضم و مورت قولنج مصالح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سود بسیار
بخشک و معطش و مسد و مقوی بدن و کثیر الغذاء و جهت اسهال صفراوی و دمی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان کندم
و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بکون روغن و روغن شریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود
باقای و بلوط و ارزن بطبی الهضم و مسد و قلیل الغذاء و قابض و با ترشی بغایت مضر مصالح آن روغن و شیرینی ها است

* خبز الحواری * بفتح حاء مهمله و واو الف و کسر راء مهمله و سکون باء نهیت * ما هیئت آن نانی است که در گرفتن
سبوس آن بسیار میالغه کرده باشند و کندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و
حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب مینمایند و بهترین اقسام نانها است

* خبز الخشکار * بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف راء مهمله * ما هیئت آن نانی است که کندم آنرا
ناشته و سبوس آنرا ناکرفته ترتیب میدهند * افعال و خواص آن سریع الانحدار و غیر مسد در بعضی امزجه
و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورت بوا سیر و جرب و مصالح آن شیرینیها است و روغن و شیر تازه و شیده
* خبز السید * بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون باء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میداست نانی است که
در گرفتن سبوس آن میالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذاء و مورت سد و جگر و سنگ کرده و مصالح آن انیسون
و رازیانه و شکر و سکنجبین بزروری است

* خبث الطابق * بفتح طاء مهملة والفاء وفتح باء موحد و سکون قاف نانی است که خمیر آن ظاهر باشد و نازک ساخته
بر روی طابق آهنی که معرب نایب فارسی است که بفارسی حاج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الاثر و موافق اسهال
بواسیری است و این را نان حاجی نیز نامند

* خبث الطابون * بفتح طاء مهملة والفاء وضم باء موحد و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سوس آن میالغه
کرده باشند و با روغن تربیب دهند و رقیق باشد مشهور یکسره است کثیر الغذا و مولد خلط متین و در هضم و مشرب و درین
* خبث الفرنجی * بضم فاء و سکون راء مهملة و کسر نون و سکون یا نانی است که در فرن پزند و قسام میباشند از آن جماعه
کساج است و دیگر یکسماست و دیگر نان سنک و این جهت مر تا ضیق و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آنست که مکانی
مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اند ک وسیع میسازند و بر آن در کش مانند تون حمام قرار میدهند و در آن
سنگ ریزه بسیار بضمخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فروش میکنند و در یک کنار آن آتش میافروزند و در آنرا بند میکنند
تا خوب گرم شود و در آن زائل گردد و خمیر کاچ را با آب بخود خمیسانید و خمیر مینمایند تا بجوش آید و با آن ک شیرینی
و روغن خمیر میکنند و میکنند آنرا تا بر آید پس در کاچ دانهها کرده سر آنها را بسته بالای ریکهای گرم در آن فرن میچینند
تا پخته و برشته گردد و دیگر کسماست را نیز با آب بخود خمیسانید و خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چید
و با بر روی ریکهای گرم بلا واسطه میکنند آنرا تا پخته گردد پس بر می آورند و اگر خشک و در آتشه خواهند همانرا درست
و با اوزی و با غیر آن برین در ظرفی چید و بر روی ریکهای گرم میکنند آنرا تا طوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر
این مرد و بر آید و سبک و زرد هضم میباشند و نان سنک آنست که خمیر آن اندک رقیق و ظریف میباشند آنرا پهن نموده
بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر آن ریکهای گرم میاندازند و با زیر مظلومه مذکوره در خمیر بر آن میباشند
تا پخته و برشته گردد پس بر می آورند و کرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این اند میباشند و پزند و نان سنک باید که
بسیار صاف و قوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول
و عرض یک ذرع است و کسری میسازند

* خبث * بفتح خا و باء یک نقطه و ثاء مثله جرم اجساد است که در حین کال اختن از آنها جدا شود * طبیعت
مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف

* خبث الخندید * بفتح خا و کسردال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیة و دال مهملة و آنرا بفارسی نوش و ریم آهن
و شیرازی ریمه و هندی لوهه کا کوه یعنی فضل آهن و مد بر آن را کبک بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیة و ثاء هندی نامند
* ماهیت آن چرکی است که در وقت کال اختن از آهن جدا میشود و بهترین خبثها است و مستعمل مد بر مغسول آنست
یعنی سائید و در سر که خمیسانید و خشک نموده شسته آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض
چشم و گوش بی سر که باید که باشد * طبیعت آن در درم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن بغایت مجفف
و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و در راحیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات
بالطبی و قوچه معا و مثانه و استرخای مقلع و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین آکنحال آن جهت خشونت پلک چشم
الاذن تطویر آن جهت پاک کردن چرک گوش الصد رباعسل جهت تصفیة صوت الیه با زرد قشیم مرغ بقدر یک انگ

جهت تحريك با مرطوبين و ما يوسين السوم با سنگين جهت ادويه قتاله البواسير با شرايب كوفه جهت قطع خون
بواسير ارحم تر زجه آن بايشم باره جهت نزف الدم ارحم الا ورام ضما د آن جهت تحليل ا ورام خا ره و شير منعقد در
بستان الصدر را زينه چون آبراهيمست با ربا آب و غسل بسايند و خشك كنند پس در روغن زيتون بقل را نكه سه انگشت
بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف يائي و غسل لعوق سازند و هر روز و انگشت ازان تناول نمايند
جهت تصفيه صوت و ليكوبتي رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن ببيضيل و بد ستور چون باروغن زيتون بجوشانند و با غسل
معجون سازند و هر روز مقدار قليلي بقل ر حاجت ازان تناول نمايند مضرشش مصالح آن كهيرا و غسل مقدار شربت آن
قادود انك و زياده ازان مجوز نيست و از خوردن آن عارض ميكرد حالتی كه از خوردن براده آن بهم ميرسد و علاج
آن نيز همانست و طريقه تدبير آن و مركبات مصنوعه ازان در قرابا دين ذكر يافت

* خبث الذهب * بفتح ذال معجمه و ما و سكون باء مو حله ثقل طلا است * طبيعت آن لطيف تر از همه
* افعال و خواص آن قويتر از خبث الفضة و نائب اقليمها است و طلاي آن با آب جهت رفع بد بوى در بغل ركنج و ان مجرب
* خبث الرصاص * بكسر راء و فتح صاد مهملة و الف و صاد مهملة ثقل قلعي است * طبيعت آن بغايت سرد و خشك
و قابض * افعال و خواص آن مغسول آن جهت التيام جراحت چشم و تقويت باصره و منع ريختن مواد بچشم مؤثر
و ما نند رصاص محرق است بدل آن اسفيداج رصاص

* خبث الفضة * بكسر فا و فتح ضا د معجمه مشدده و ما ثقل نقره است بهترين آن سبز رنگ نازك آن * طبيعت آن
سرد و خشك و بغايت قابض و با قوت جاذبه و مجففه * افعال و خواص آن طلاي آن جهت قروح چشم و سفعه و جرب
و بواسير و نواصير و التيام جراحت و بد ستور در مراهم جهت سه مرض اخير نافع

* خبث النحاس * بضم نون و فتح حاء مهملة و الف و سين مهملة ثقل مس است و در قوت قريب بخبث الحديد و ازان
ضعيفتر و ملطف و جالي و در ادويه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است

* خبثه * بضم خاء معجمه و فتح باء مو حله مشدده و ما بشير ازى شغترك و با صفهائي خاكشي و نه تيريزى سوزدن و تيركى
شيوران و در زمان كياه آنرا شلم بي نامند و در هند مشهور بخوب كلان است * ماهيت آن تخمي است ريزه و اندك
طولاني و در نوع ميباشد يكي ريزه و رنگ آن مائل بسرخي و طعم آن اندك مائل بتلخي و درم ازان بزرگتر و رنگ آن
سرخ مائل بتيركي و هر دو خود روى در صخرها و باغها و دامن كوهها بسيار ميشود و در ايام بهار و كياه انواع صغير آن يك
و نيم ذرع نهايت د و ذرع و برگ آن طولاني شبيه ببرك جرجير برى و تند طعم و شاخهائى آن باريك و متفرق و تخم آن در
غلافى باريك رقيق برا طراف شاخهها رسته و كياه كبير آن تا پسه ذرع و شاخهائى آن متفرق و غليظتر و برگ آن بزرگتر و در بستر
و تند تر و غلاف تخم آن نيز بزرگتر و طعم تخم آن نيز تند تر از اول احتملى كه طبيعت نوع صغير آن در اول دوم كرم
و در اول تر و كبير آن در آخر دوم كرم باشد * افعال و خواص آن مبهى و مشهبي و مقوى معدة و هاضمه و جهت كرفتنكي
اواز و ليكوبتي رنگ رخسار و تحليل مواد نخاع و جدرى و حصه و شرى و پرودت احشا و يكى رهم و نيم آن جهت نفث اخلاط
سينه و رئه و با شير مسين و ليكوبت رنگ رخسار و محرک با خصوصاً با د و زين آن شكر كه در روز بنوشند و بد ستور چون
ده روز هر روز و مثقال آنرا با چاه از مثقال شكر سهيد كف نمايند و صاحبان سوداى مزاج را نيز نافع و سه درهم آن جهت

رفع سمیت ادویه حمیه و هیضه خفیه با که سنگش و نموده با کلاب و با آب خالص آن مقدار آنچو شامند که شکفته کرد و نیم گرم
بیا شامند و چون قی شود باز بند ستور بیا شامند تا قی بند کرد و جهت هیضه صغریه با آب برک کاشنی تازه مکرر بتجربه
آمد و مضاد آن جهت قرحه چشم و ورم بنا کوش و پستان و انتمین و قمر و ورم صلب سرطان و مشوی آن در خمیر جهت
مرویه مزمن و جهت شش و جگر و فرزه آن جهت اعانت بر حمل و قروح و رحم نافع و مصلح آن که مرا مقدار شربت از
کبیر آن تاد و مقدار از صغیر آن تا سه مقدار بدل آن در امر باه و تمسین و مانند آن بودی است که بزر را الخحم نامند
و کسانی که خبه را بزر را الخحم دانسته اند اشتباهی است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که غیر آنست

* خبیض البیض * بفارسی خاکینه نامند و با سبزیها کو کو کوبند که بر غذا و در هضم و مولد خلط غلیظ و باد ارچینی
و خولنجان و ادویه با هیضه مقوی باه است

* خض * بنای مثلثه سرکین است و از مطلق آن مراد سرکین کاواست و در اخشاء البقرون کور شد

* خثو * بفتح خاء معجمه و ضم ثاء مثلثه و واو و بناء دو نقطه از بالا که مخفف خاتون ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ
آمد است مانند لفظ خان و مرد و مرادف هم اند * ماهیت آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر

کو کندی و از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و ترک یافت میشود و از استخوان
پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین
است ما ثرا استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آموی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند
جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سر اندیب بیانت میشود و خوردن
بعضه آن بقدر در هم جهت حکه و جرب و سل و جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصر و دوع و زبل آن جهت رفع
آثار و سنگدان آن جهت بر اعراض دامقید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طائریه
است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میروند و کسی زند و آنرا زندیده مکرر استخوان مرده آن که کوشتهای
آن جل اشده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و
عرق کند و جنس او بطرف شود و دیگران گفته اند جای که بهم میرسد در زمستان و تابستان در راه آن سموم بسیار است
و چون بوی سم را بشنود حذر کند و بسیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضه کار و خنجر و غیره سازند و
چون بدن استخوان بوی سم رسد از آن عرق قرطع نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق
کند و بدن علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طائریه کل حیوانات است و ما را از استخوان آن
بگریزد و نزدیک آن فرود مترجم صید اندا بوریجان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی
حیوانی است که در میآت شبیه بگا و نراست و سبب رذمت آدمیان بدن آنست که چون نزدیک زمربند جرم آن عرق
کند ابراعیم سندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که با طراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفه در سفر چین
رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را
نمی دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بجهت افتادن و سر از سینه برداشتند تا آفتاب بدید نشد و چون
روشن نگشت برون سرازیر شدند و پراشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم تا کاه و سبب روشن شدنش چه بود

گفته اند آنچه بر روی آفتاب بدن آید با آن عظمت خلای ایشان است و آن هجده خلای خود را اگر بداند چون معتقد
ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کرد که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و ممکن آن بیابانها
میان چین و بلاد درنج است و در آن بیابانها قیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نمی شوند طعام آن مرغ آن قیلان
میباشند و آن حیوان را خنوکویند بطریق تعظیم چنانچه خاقون و خان و چنانحضرت که کوئی خاقون در اصل ختون بوده است
در لغت ایشان که در لغت پارسی مبتدیان شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارند و آنچه دیده و شنیده شده
که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی میاورند سفید و سرخ خنایی رنگ خالک از اوزان زهکبر میسازند و میگویند برای
دفع سموم نافع است

* فصل الخاء مع الراء المهمة *

* خراطین * بفتح خا و راء و کسر طاء مشاله هر سه مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاً الارض و حمر الارض
نیز و بیهندی کیچوه بکسوف نامند * ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمینهای نمناک خصوصاً مانند باغچهها
و در سرکتهها در کرمها که بارش شود و در اوائی سرما نیز بهم میرسد * طبیعت آن در اول کرم و قوی و بارطوبت غریبه
* افعال و خواص آن آلات الهول آشامیدن سه درهم سائید و آن باد و شاب انکوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت
قوت باه بسیار مجرب الحلق و الصدر و آلات الغذاء و غیرها جوشانید و آن در روغن کنجد جهت خنای رسوفا کهنه بغایت آزموده
و مسحوق آن با روغن بادام یا الحامیه جهت فتح امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر و لا دنت و رفع سنگ کرده
و مثانه و با شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت الاذن قطور و مطبوخ آن با پیله مرغابی جهت تسکین درد کوش و بازیه
در کوش مخالف نیز مسکن و جمع آن و چون بر آن نمک پاشند و آبیکه از آن بهوسد در کوش بپکائند جهت تسکین درد کوش نافع
الحلق و غیره ضا د آن جهت ورم حلق و لاهة و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تاسه
شبهانه روز بیند ند و نکشایند و بن ستور جهت جراحت اعضاء عصبانی مؤثر و باغبان را آسیا جهت استحکام مصلیکه از جامه
خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حار و باروغن دانه زرد آلود جهت بواسیر و مطبوخ آن بازیه
و طلای آن بازیت و بزرگ کند و جهت بزرگ کردن قصبه بغایت مؤثر و مطبوخ آن با قصبه حمار زنده آکلا و ضماد اد رین
باب مجرب دانسته اند و چون با جعل و بنات و رندان طبع نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد و بیعدیل
و در جائی یاد و موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برک چیل که شجری است که در هند و بنکله کثیر
الوجود است قلر معتدی از آن برک را در کودی کرده خاک و آب بر آن بویزند بزرگی تگرون میباید و از خراطین مسمی بعمل
میاورند و آنچه شبیه با هن و حدید صینی است اندک سرخ رنگ بدینقسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند
تا خاکستر گردد و خاکستر آن را جمع نموده میسوزند و در میان آن دانه که بر می آید یک جا کرده میگذارند و دود آنک سائید
ان با آب ثریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اند از بند و جوش و میوه قوت و رسورت آن را میسختند و کم
مینمایند و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است

* خراطین * بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون * ماهیت آن گیاهی است در شکل و بو مانند
سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی * طبیعت آن در اول کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل
و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیفتر است

*** خربق *** به تیغ خا و سکون راه مهمله و فتح باء موحد و سکون قاف *** ماهیت آن *** در نوع میباشد ایضاً را خود
ایضاً آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه برگ بارنگ و از آن عریضتر و کل آن سرخ و ساقی آن بقدر چهار انگشت مضموم
و مجرب و چون خشک شود پودر آن معطر گردد و به تیغ آن شبیه به بیاض مستطیل و بارشهای باریک و سفید مائل بزرده
و تلخ و از شکستن آن عباری ظاهر میشود در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین
آن منبسط السطح معتدل الاقصاد سفید است آن است که با سانی مفتت گردد و لحیم لعابی و از ارضی مرتفعه خشک باشد
و چون بچشد اول زبان را اندک بگرد پس گردن کی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور اطراف آن نیز شبیه با ذکر چون
بفکنند از آن گردی بر آید و کم گوشت باشد و دی و غیر مستعمل زیرا که خنای آورد *** طبیعت آن *** در وسط سوم گرم و
*** افعال خواص آن *** مسهل بلغم و صفرا و غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتوح سدد و منقبی معد و جهت قالج
و مرصام و صرع بلغمی و لیم و نفوس و سائر امراض بارده و ماغیه و مغاصل و تفتیت حصاة و از در ارحیم و قتل جنین را خارج
آن نافع الدماغ و سوط آن مهیج عطاسه العین اکتنال آن در شیا فاق جهت جلا و غشا و و حذات بصر الغم و غیره غلامی آن
با سر که جهت قلع دندان متاکل و قو بار جرب و برص و بقی بتهائی و با این سانی و فر زجه آن مدح حیض و قاتل جنین چون
با سوری و هسل و سر شدن و بخت و انکبوت و سوسه و لاب و غنازیر باشد و چون با گوشت طبع دهند گوشت را مهر سازد و چون
اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به بختن آن در جوف خمیر و یا مخلوط بحسوج و روغن بادام و یا مخلوط
با اندک حاشا و مصطکی نمایند و بهتر آنست که با شنبلیله و زرد بکله و یا لای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از
نیم مثقال تا یک مثقال است نماید زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خنای و تشنج و کشنده است و خنای و تشنج و کشنده است و خنای و تشنج و کشنده است
کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورد و از امراض مذکوره طاری شد و تمرین و تطقیه استعمال است اگر طبیعت او
معتدلس باشد و تشنج در آب گرم و مسکه و در بدن مایلین و آشامیدن امراق و سه مانند مرق و جاج و بوئین بویهای
خوش و گفته اند که خوردن جرم مستوی آن محل تشنج است و منقبی و بهتر آن است که پنج مثقال آنرا در نه اوقیه آب
باران سه شبانه روز بخیمانند پس صاف کنند و بیا شامند و آنکه مقلد ارک رطل آنرا بارچه بارچه نموده در د و قسط آب
باران سه روز بخیمانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دور رطل
عسل صافی حید بقوام آورند و کف آنرا بگیرند و یک ملته آن بتهائی و یا با آب گرم بیا شامند و گفته اند که چون مقی قوی
بلغم است باید کسیکه شاق و باد شرا باشد بروقی کردن و عادی نماید بدان و نیز پیش از عادت بقی استعمال نمایند
بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که تری را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را برین
در آن قریب فرو برند و یک شب بگذرانند و صبح ریشهای خربق را بر آورده در ساید و عامل غل ای و قیقی مانند شاه بخورد
و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیا شامد و بعد دوساعت بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد و بران
او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد

*** نظریق استود *** به تیغ کی نامند *** ماهیت آن *** بیخ گیاهی است سیاه پر که مجرب و بیشتر آن مائل بتدریسهای
سیاه باریک از آن رشته شبیه رشته و برگ آن شبیه برگ چاروازان که چکتر و زائد اطراف آن بیشتر و باخشا و ساق
آن کوتاه و بنفش و کل آن سفید مائل بسرخ و شکل خورشید و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و قشم آن در اسهال بی مضرت نواز

اصل آن را بخوبی بداند آن از خربق سفید کثیر و لیکن در وقت تب ترو بر خطر * طبیعت آن در آخر موسم گرم و خشک
 * افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم و صفراوی آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده و قویتر
 از سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است این اسرع التاثير اعضاء الراس والصلر والغذاء و غیرها جهت شقیقه و ارجاع
 سر و نزل و لات مزمنه نازل در چشم و سینده و تنقیه سینده و اخشا و مثانه و رحم و چون در شیر بنیها چند روز بخیسانند و با با جو
 مقشور یا عدس جو شانیده و آب آنرا بشویند چندان مضر نکند و با الحاضیت تنقیه بآن کردن باعث تغییر مزاج میشود
 قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده و مضلح آن کثیرا و معتبر و قوی و فطرانسا لیون و فودایج و مضطکی
 و در مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقلد ارشربت آن از نیم درم تا نیم مثقال بک آن خربق سفید و گویند ما ذریون
 و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن ما ذریون و بوزن آن بیخ کبر و یا کبیکج است الفم چون با کر سینه
 بخوشانند و بدان مضغه کنند در دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء اشامیدن آن با
 دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبع نموده صاف کرده بنشینانی
 و با با مرق مرغ میاشامند اسهال بلغم و صفرا می نمایند و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استغراغ صفراوی علیه طریقه
 از سقمو نماید نماید بی ادیت الزینة والجروح ضما آن جهت بهی و برص و رفع ثآلیل و بردن گوشت زائد فاسد زخهها و ناصور
 صلب نافع و قطار و فتنیه و فرجه آن مانند سفید آنست و با شیدن طبیعت آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم و امثال
 آنرا در طبیعت آن بخیسانند قاتل هر طيور و وحوش است که بخورد و چون با موم و گند و زفت و آب و روغن بیا میزنند
 و در جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انکور بر وید و از آن انکور شراب سازند و بیا شامند اسهال نماید
 * خردل * بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی را ئی نامند * ماهیت آن گیاهی است برک آن شبیه
 ببرک ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و کل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بوی
 و بستانی میباشد بوی آنرا بر بی حرشا و بترکی قیچی نامند و برک آن ریزه تر از برک بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برک
 بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سهند آن نامند و نوع غیر تخم آن مدور و سرخ و تند طعم
 و بترکی ککج گویند و از مطلق آن مراد بزرک سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بگویند رنگ آن زرد باد هتیم و حدت
 باشد و مستعمل همین نوع است * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و جاذب اخلاط از عمق
 بدن و محلل رطوبات و مایه و سائر اعضاء و ماضم و مفتح سد و مد و فضلات امراض الراس والمعدة والکبد والطحال
 و غیرها جهت امراض بارده و مایه و ریجیه مانند لیثرخس و فالج و استرخا و درد سر و بارد و تفتیح سده مصفاة و تسکین نزلات
 بارده و تزکیه حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر و بارد و سهر و وضما آن بر سر بعد تراشیدن
 موی آن با هن جهت لیثرخس و نزله بارد و با غسل بر پیشانی جهت صداع و سوزن و نزلات پی در پی و تسکین رجح جگر و طحال
 و سعوط آن موزث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب عشی و اختناق رحم و انقباض آن جهت تهیم سده کوش و اکتحال
 آن با آب و غسل جهت عشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با غسل در چشم جهت شکوری و در کوش و دندان
 جهت تسکین ضربان و درد آن هر دو نافض و چون تخم تازه آنرا بگویند و عصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت
 امراض عین و رفع تخيلات نافع و بدن ستور چون داخل ادویه عین نمایند و کذاشتن فتنیه آن با انجیر در کوش جهت

درد آن ردوی طنین و غیره را سائید؛ آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل را استخراج آن و در دندان آن و خشونت
 قصبه و ریه مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلاهت از دهان و لطو بخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دائمی ورم مجرب
 در معده و چون با عسل و یا پنبه و یا موم با آتش کد اخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند رنگ و زرد اضاف کند
 و کینه الدم را زائل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال و طوبی و تقویت یاه و یا پودنه و شراب جهت اختناق
 رحم و اخراج کرم معده و آشامیدن جریش آن با آب جهت تب باغمی و سرداری و دری حادث از خلط غلیظ لزج و ضاد
 آن با الجیر جهت نقرس و عرق النساء و آء الغلب و جذب مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریخی و تحلیل اورام بلغمی
 مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بدستور با کبریت و سکنجبین و با سکنجبین و کرسیم
 جهت تحلیل خنازهر محیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص و یا روغن بر تصبیب جهت
 لغو مخرج و همچنین آشامیدن تخم آن نیم درم ناشتا با شراب مقوی یاه و منشط و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب
 جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه و جریه و جریه نافع و چون گیاه تازه آنرا و یا تخم آنرا با طعام
 بخورند طعام را هضم و معده را گرم گردانند و ورم طحال را تحلیل دهند و خوردن مسلول و برک تازه آن و یا تخم آن
 با چغندر ریخه از برای پیش از قی با عسل تقطیع باغم و مویا کردن آن و یا خوردن مسلول آن با چغندر
 جهت صرع و سرد را رض از بلغم نافع و کامع معمول از آن حاد جریه و محرق و جالی بلغم بقوت و تسخین معده و کبد
 نماید باید که همیشه بیاشامند و بسیار هم و به تنهایی نیز بلکه با اغذیه غلیظ تناول نمایند و دفع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه
 است و صاحب اختیار است گفته که قوبائیکه بهیچ چیز زائل نگردد چون بعد از حمام خردل را سائید و قوبایا و یا پارچه
 خشنی آن مقلد اربمالند که خون آلوده گردد پس بر آن بمالند زرد آب بسیاری از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن
 کوبیزانند و حشرات و هوام و رازی گفته ریختن آن در سوراخ ماری باعث هلاک آنست بدل آن در وزن آن خب الرشاد
 و حرم مضر و رین و مورث تشنگی مصالح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در دندان او با تمک مندی و یا بوره
 ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقلد ارشیت آنست و پنجه درهم غیر کوبیده آن بحسب امراض و مزجه
 و از منده و امکان استعمال نمایند و چون در آب انکو ریختند از اند منع جوشیدن آن کند و در کیلانات سرکه شیرین از آن
 ترقیب میدهند و روغن آن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محال و آشامیدن آن جهت
 تقویت سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و ارجاع بارده مزمنه و تبهای مزمنه و اختناق رحم و بطور آن جهت ثقل سامعه و ورم
 بارد کوش و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و ساثر اورام بارده نافع
 مقلد ارشیت آن قاسه درهم است

* خرقطان بفتح خاء سکون راء مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بطنی بند انا من * ما هیست آن گیاهی است که بو
 آلود درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها میروید و بر آنها میچسبند و بر زمین بپختند ارد و برک آن شیهه بزرگ زیتون
 و مانل با سطل آره و کل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و بالجملة هیأت برک و گیاه آن بحسب اشتبا و متکونه بر آنها مختلف
 میباشد * طبیعت آن نیز اکثری سودر خشک و با قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند * افعال و خواص
 آن منقذ دماغ و مقوی معده و مفتوح سد و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن با الجیر جهت سردی و یک اوقیه آن جهت

شکستگی استخوان و روشی عضل و قطع اعضا الدم و رفع حج و در درز یک خشک و محرق آن نیز جهت قویای منبر باشد که ثوبا را با بول و نمک بجای بشویند که خون آنرا دردد پس بمالند و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار مینویسند از انجمله آنچه بر درخت ام غیلان بهم میرسد تعلیق ماق کیا آن بر کمر جهت بواسیر و بد ستور آشامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بد ستور آنچه بر درخت سدر که کنار آمانند و درخت انار نیز را آنچه بر درخت بیل نکون باید چون با شیر کا وزن بعد از حبض هیزده روز بپاشند آهستن کرد در خصوص که در حین اخذ قمر در منزل شرطین باشد *

خرم * بضم خا و بفتح راء مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح * ماهیت آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مریمه است و آن گیاهی است که در یساعتین و مواضع سایه دار میروید و بر کهای آن باریک طولانی و گل آن بنفشه و خوشبو و خوش منظر و لطیف و بر کهای آن متفرق و اهل فرس آنرا تعظیم بسیار مینمایند * طبیعت آن مائل بکرمی * افعال و خواص آن جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاده کنند عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاه داشتن آن در کف دست با عصف محبت و در آستین با عصف محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت درم سر و بخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب پاکوئی و شرمی رنگار خسار و قبول و رافع بغض است و بعضی آنرا سراج القطرب و بعضی دواء الجالی که بیرونانی اسطوخودوس نامند و بعضی بتخفیف را بمعنی قشر بیض متقی مغسول دانسته اند

خرنوب * بضم اول و سکون راء مهمله و ضم نون و سکون واو و باء موحه و بفتح اول نیز آمده * ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم بهز رکی کردکان و برک آن بسیار سبز و املس مائل بثل و بر و ضخیم هرد و طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد طلایی و غلاف آن بقل رشبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانه های آن شبیه بیاتلا و بقل و تر مس و شیرین طعم و در تنکابن کواث و دو ما رند آن و کیلان لاری نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بمیزان غیرین صادق الحلاوة و پوست آن رقیق و از یک سال ثجا و زنگرده باشد و از آن در مصر و شام رب میسازند * طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهل و بعضی خصوص تازه آن و بسیار رسید شیرین آن در اول گرم * افعال و خواص آن مد ربول و جهت انوجاع سینه و تقویت معدة و تسمین بدن و تولید خلط جزیل اگر هضم یابد زیرا که بطی الهضم و نفاخ است خصوصاً تازه آن که یک سال بر آن نماند شسته باشد و باد و شاب اند را ببول نمایند و چون داخل شیر کنند شیر را لایق کنند و اشتهای طعام آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن باید آنه جهت تسمین بدن و رفع متق و ضداد بخته آن جهت صدمه و مقله و امثال آن و ثالیق و چون تازه آنرا بر ثالیق بمالند آنرا از آبل سازند و چون یک پارچه از دیارچه تخم آنرا بر ثالیق بچسبانند آنرا قطع نمایند و تخم آن سرد و خشک و بسیار قافض و محلل و ارام و جهت بروز مقله و نزف اندام نافع و هضم معدة و مجفف اعضا صالح آن بهل آنه و نبات بدل آن بوزن آن هر یک از قراط و تراشیت و عصف مقلد ارشوبت آن تا پنجد هم است و درم بری و آن شرخاری است بقل و زعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و گل آن زرد و دانه های آن و تر آن شبیه بگرد که کوچکی و در قزوین گیاه آنرا در ک نامند و خرنوب

بطبی مراد از آن است * طبیعت آن در دردم سرد خشک و بسیار باطن * افعال و خواص آن مقوی معده و طامع
نزف الدم از هر عضو که باشد و حاکم است بر قان و مقص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و شستن آن
جهت دردن آن را استحکام آن و پوست را به جهت نبات آن قانع داند آن گرم خورده است و محتاج بکندن یا لبت نیست و چون
با حنای خضاب کنند مقوی مری و باعث درازی و مانع سستی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیان و تقویت اعصاب و اثر
و چون بگویند و در آب بخیسانند و جامه نیکین را در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند *

* خروم * بکسر خا رسکون راء موهله و فتح و از رسکون عین موهله بفار عین بیدالچیر و به شیرازی کنتو و بتوکی کرچک
و بهندی آن بند نافند * ماهیت آن دونه صیبا شد سفید و مرغ مائل به بنفش و دوم قویتر از سفید بود که آن شبیه ببرک
انجیر و شرفها از این بلند تر و باقی آن بلند زد و ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شد و بهیچ آن مانند نی میخوف و ثمر آن خاردار
و خوشه دار و در تخم آن بقل از دانه تهره و پوست آن منقطه مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدل در سمرات
و طوبیت * طبیعت آن در آخر درم گرم و خشک * افعال و خواص آن محال و تلین عصب و مسهول قوی خاطر
بارد و منقی مروق و مقوی اعضا و جهت ضداع و فالج و لقوه و در عشه و امراض بارده و هضم النفس و عرفه بار و تحلیل تولنج
و ریاح و تلین صلابات و اوجاع ظهور و ممانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاد است و برای ادرار حیض
را خراج مشیمه نافع و چون دانه مد مغز دانه آنرا سائید با ماء العسل میاشند اسهال بلغم و رو با بخت مائی نماید و مریخی
و منقطه اشتها امنت و موجب کرب و غمیان و قوی مصالح آن کثیر از مضطکی و رنعا و مقل از شربت آن از پنج عد دانه عد دو مستعمل
مقشور آنست و بیست عد د آن مسکر قوی و یاد زهر آن ریاس و عصاره زمان و بدل آن عشر آن دند است و ضا د آن جهت
تألیل و کاف و تحلیل اورام باغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و تقرس و مفاصل و با سر که جهت ورم پستان و اواخر
همه که باد سرخ نامند برک آن ضعیف تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامید عصاره تازه آن مکرر و قوی
نمودن بدن جهت رفع سم بارد بیش و انیون و امثال اینها و ضا د آن با آرد جو جهت اورام خارش چشم و ورم زرد کلو
و سایر اعضای بعید و مریخی و مسهل و اشامیدن د و مثقال آن با شیر تازه و شیک جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست
بهیچ آن جهت رفع مغص و الفتح مجاری و مدد نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم از ج از اعضای بعید خصوصا که تازه
سا خنده باشد و طلای آن جهت رفع تشنج و تلین صلابات و در دکوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متفرج و تروح
و طبقه سرد درم معده و رفع آثار کبودی جلد و بازید البحر جهت داء الثعلب و آب آکنه جهت بواسیر و بواسیر و ضا د آن و چون
در ظرف مس کنند و بر آتش آندازند و سر آنرا بطرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبه کافور
خالص اصلی و عین گرمی سر آنرا باز کرده در آن اندازند و باز سر آنرا بپوشند تا آکنه اخته گردد و فرود آرند و بکند آرند
تا سرد شود و همان قسم پوشیده باشد و بعد از طهارت از قفای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را
نیم گرم کرده بمالند زائل گردد و جوشانید آن با سالیج السیه و خردل و تدفین بدن جهت کوز از داء السیه و اقسام
قویا و طاف ببعدها و بدل آن روغن ترب است اما هل هند بیدالچیر را دافع جز ام دانسته اند *

* خروموش * بهندی کهوس نامند * ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با کر به چنک میکند و بران غالب
می آید * افعال و خواص آن بخور پوست خشک شده آن جهت بواسیر مجرب و استسقا بطبیعت آن نیز عین اثر دارد و در

سائر خواص از هوش انوار است فصل الحاء مع الزا می المهملة *

* خزا می * بفتح اول و زاء معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که بفارسی شب انبوی و شب بوی نیز نامند خصوص منصف
آنرا بعضی کل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری
دشتی و بشیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و گفته که گیاهی است لطیف و درخت بنفشه و در ماه اگهی
میرود و در حیزران میرسد و منبت آن کوستان و میان رودخانه و کل آن شبیه بنفشه مائل بکبودی و لاخوردی و بسیار
خوشبو و زیاده از فاعیه و قریب بنسربین و تخم آن مائل بخیامی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بکس هیت اصلی
غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند بنفشه میکرد و یوسف بغدادی صاحب اختیار را تود پکران نیز خیری بری دانسته و گفته اند
که گیاهی است شاخ آن دراز و برک آن ریزه و کل آن سرخ مائل بینفشه و آسمانچونی و خوشبو تر از کل حنا که فاعیه نامند و از
کلهای حشایش بری دیگر نیز و منبت آن زمینهای رملی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر خیری باشد
طبیعت آن در اول دوم کرم و خشک و بعضی ترد دانسته اند و کل آن کر متر از گیاه آن * افعال و خواص آن کل آن
ملطف و مسخن و مفتوح سده دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات از کامی و رحل ریح و مقوی دل و جگر و پیرز
و مفتوح سده آنها و مدرفضلات چون سه درهم آنرا بیا شامند و غرضه آن جهت تنفیذ رحم رخو شو کردن آن و نشف
رطوبات و سیلان مزمن ازان و برودت و احداث کرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و بدستور آشامیدن آن و علای خشک
آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضداد آن با آرد جهت اند مال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت
رفع بدبوئی عقرونات و روغنی که ازان ترتیب دهند قائم مقام نطفه است و مصدع محرورین مصلح آن مورد مقلد اشریت
کل آن تاسه درهم بدل آن با بونه است و یا زوبرک و تخم آن در افعال ضعیف تر و غیر مستعمل اند *

* خز * بفتح خا و سکون زای مشده * ماهیت آن با صلا ح قدیم اسم ثنایی است که از ابریشم و پشم و کج که بعربی قز
نامند ترتیب میدهند و خزنک اصل لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر مویهای خشن بز و امثال آن میباشند که بفارسی
کرک نامند ترتیب دهند و با صلا ح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر * طبیعت آن در د ورم کرم و خشک
* افعال و خواص آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از پشت و کرده و جهت فالج و نقرس و ضعف
پاه و رفع جل ام و حکه هر ربع الاثر و آشامیدن آن جهت فتق اعصاب و اعضای عصبانی و زرد سوخته آن جهت
قطع نزف الدم و خشک کردن جراحت نافع *

* خزف * بفتح خا و زای معجمین و سکون فا بفارسی سفال نامند * ماهیت آن معروف است * طبیعت آن بسیار
خشک و با اندک حرارت * افعال و خواص آن ضداد اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یا بسه المزاج مانند
غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحت و یا سرکه جهت حکه و جوششها و حرازه و سفته
و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غل و دزد و زور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای باض
طبیقة قرینه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضرا عصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه
و روغن نیلوفر و غلای خرنیکه در آن نمک یا خزف پاره های نیکه در نمک و یا سنکویزها نیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل
اورام بلغمیه بارد و مرهم و یا جفان چشم مؤثر

فصل الحاء مع السین المهملة *

خس * به تنج نام معجمه و تشدید همین ممله ببار می کا مور و ترکی خاص نامند * ما هیت آن نباتی است معرری
 بستانی و بری میباشد بستانی در صنف است برگ آن عریض و بلند تا یک ربع و نیم و چوب و شیرین و نازک و در
 ایران و عربستان و درم و غیره در موسم بهار میروید و فوردا رد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران
 بسیار میروید و لیکن بوفور و خوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی ترکی است و آن نیز در صنف میباشد
 یک صنف برگ آن همزگم رنگ و بسیار نازک و چوب و شیرین و صنف دیگر سرسبز کهای آن اندک بدفشی و نازکی و چوب و
 شیرینی این از آن کمتر و برگهای این مردم و صنف در هم پیچیده مانند غنچه و مد و در هر سال تخم آنرا تازه بتازه از فرق
 میآورند و در زمستان می کارند و هر چند هوا سرد تر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و اما خس بری برگهای آن
 نازکتر و بلند تر و بی چوبی و اندک سخت تر و سبز تر از بستانی و تلخ و ساق آن بایست و عیت بسیار و بعضی از آن فیون بعمل
 میآورند و لیکن از فیون خشکاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن می باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است
 و تخم صنف برگ بدفشی ترکی اکثر سیاه میباشد و با لجمه بنومی و صلابت وجودت و در اعیان زمین بر میگردد یعنی در زمین
 نرم چید که آب باری آن بعد لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چوب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف
 اینها بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست * طبیعت بستانی آن سرد تر و نازک و درم * افعال و خواص آن
 صاف کنند خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 روایت میکند که خطاب به و اهلان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس بدستیکه خون را صاف میکند و اطباء
 گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متراکم و از بقول دیگر و دفع ضرر آب و هوای ربائی و اختلاف آب و هوا
 و مسکن حدت خون و صفرا و بویست صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مدتی مدد و دفع خمار و مانع مستی و صعود بخارات
 بدماغ و درد سرد و نوله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع ارام حاره و ماین و مدد بول خصوصاً ناشسته آن زیرا که
 قوت تفتیح این زیاد است از شسته آن و جهت حکم و جذام و جنون و برقان و درد پستان و تپهای حاره و قرحه مثانه
 و مجاری بول و حرقت آن درد و بواسر که جهت برانگیختن اشتهار و رفع یرقان و تسکین درد معدیه و مطبوخ آن کثیرا غذا
 تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاد کردن شیر موثر و آکار آن مضربا و صاحب سل و دی و موروث لسیان و کدورت
 حواس و بلاد و ضعف بصر و ظامت آن و تولید ریح مصلح آن انعام و کرنس و فلیله پرورد و وزیره عقل از شربت از آب
 آن قاسی درم و رضا د آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و ورم حار و حصه و روئی و ذر و رسوخه آن جهت
 التیام جراحت و قلاع و تخم آن درد سرد و خشک و منحل و منوم و مسکن مواد متخیر که و اشامیدن در درم آن جهت
 قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت
 خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد چشم و درموی جهت منع ریختن آن و بر کزید کی مقرب جهت دفع سمیت آن
 و مضربا و صلیه آن مصطکی بدل آن خشکاش و یاد مالاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابت و ترطیب دماغ و تنویم
 و علاج خولیا و صرع و سی و منع مستی شراب موثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت
 تسکین صداع حار و دفع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر از بستانی
 و در افعال قویتر از بستانی و برگ و تخم آن و اعیان آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشکاش

میباشد اما لعل از هم آن مهمل که بوی مانی و من رخس و جهت کزید کی مغرب و رتلا نایع غریب و ملا و راکمال
 آن جهت جلای قروح چشم و رفع غریب و لعل بستاننی در یب النفع است بدین
 * خس * یعنی خاوسکون من بی نقطه لغت هندی است * ما هیئت آن ریشه کبابی است که در هند و بنگاله در موسم
 گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد و خشک میباشد و با بودا و صندل عرق میکشند و عطر
 آن را میگیرند بسیار مغطر و خوشبو میباشد و آن ریشه های باریک کج و کوهل از مانند ریشه منیل رومی و از آن غلیظت
 و بلند تر بقدر نیم ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه با سل که کولان نامند و گویند یعنی از خرا جامی است و در انداختن
 اشاره بدان شد و گفته اند ریشه والا است * طبیعت آن درد رم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی
 قلب و دماغ بارد * فصل الخاء مع الیشین المعجونه

* خشخاش * یعنی خاوسکون شین و فتح خاء معجمین و الف بر شین معجمه بهندی پوست نامند * ما هیئت آن دو صنف
 میباشد بستانی که خشخاش سفید و دیگری که خشخاش سیاه است اما خشخاش بستانی کل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه
 و مدور و کپا ه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و بزرگ آن مشرف
 و مزغب طولانی و سربقه و کوزه آن مشرف و قبه کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود
 و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بیمار میرسد * طبیعت پوست آن در درم
 سرد و در ازل خشک و بعضی در رسوم گفته اند و افیون نا کرفته آن قویتر از افیون گرفته * افعال و خواص آن پوست
 آن مخدر و زرد و دغ و مسدود و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال د موی و صفراوی
 و التهاب معده و امعاء و حرقت مثانه نافع و هماد آن بوی پشانی جهت درد سر و با خایه و کلاب که طبع یافته باشد جهت
 ابتدای رم و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با اعضا و آشامیدن آن جهت معال کرم و سعال تر حاد و ناز و رطوبت رقیق
 بسبب تیرید و تغلیظ و جمع و در خود و با شراب عقیق قاطع اسهال مزمن و عصاره آن که کوکنار نامند سرد و مائل بر طوبت
 در آثار قویتر از تخم آن مدامت آن مرخی اعضا و مشوش کنندة حواس و قاطع باه و مفصل اشتها رها ضمه و مورت نسپان
 و مفصل خون و با اعراض مجلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حار و یا سبه و منشط مضر رنه میرود بین مصلح آن شکر و عسل
 و مصطکی مقدار شربت آن تا یکمقال و نیم و تخم آن در درم سرد و در اول تو مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی
 و قابض شکم و مدامت آشامیدن در درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه رنه و سرفه جاری با بس و نفث الدم و تب دق
 و تقویت دماغ و ضعف حکم و کورده و تسهین بدن و حرقت مثانه و امراض حار و آن و با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح
 و رفع هزال خصوصاً بودا آن با غسل میبوی و مدامت آن قاطع باه و بوئیدن بودا آن جهت رفع بسخوابی مؤثر
 و در درم آن تا پنجم رهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر و منوم و مسدود مقدار شربت تخم آن تاده
 در رهم و چرن خشخاش تازه را با پوست و کنکره آن بگویند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین
 تشنگی و حبس اسهال کهنه و تحفیف رطوبات شرابا ر نیز تحفیف رطوبات و تحلیل او را مضماد مقدار شربت آن تا پنجم رهم
 و همچنین چون بعد از رسیدن جمله آنرا در آب طبعیده بنهد و لیکن ضعیف تر از قرص آنست و کل آن با آب کشینز جهت
 رفع وجع و سوزش چشم و قرحه و رنیه اکنتا لا و علای آن جهت رفع آثار قروح و با آب کشینز جهت اسهال و عید و قرح و خیمه

ضماد اوز و عن آن که بد مشور و روغن گل قرصید دهند و بخت و در مسکن درد های حار و اوزام و جذمت اوله و سر و فک حار و شوی با
و تمکین درد کوش و تحلیل درم حار آن تطورا مدیک و آب مطبوخ برک آن با عمل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و
حرفه و اسهال مزمن لغو فائده مخصوصا با قاقیا و عصارة لحية الثییس و آب مطبوخ آن تطولا جهت دفع اخذ و این و سائیک که ذکر کردیم
آن با آرد جو جهت حصره و اوزام حاره ضمد او طبعیم یعنی آن جهت جگر و امیل و ترقیق خلط غلیظ معده شرابا مفید و چون
برک نازک تازه تر و سخته آن را در آب طبعیم دهند مانند بقول دیگر و باروغن و پیاز دریان نموده تناول نمایند و تدریج و تنویم
آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کافراست

* خشخاش بری * ماهیت آن خشخاش امود است و برگ آن خشن تر و زغب و شریف آن زیاده از خشخاش
 بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و با اصطلاح اطباء سابق افیون عصاره
 آنست و با اصطلاح جدید افیون لبس آن * طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک * افعال و خواص
 آن در جمیع افعال برگ و تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیعت بیخ آن در آب که بنصه
 رسول جهت عرق النسا مفید مضر و ماغ مضاعف آن را زیاده مقدار شربت از جمیع اجزای آن بکند و نصف شرابات اجزای
 بستانی و از تخم آن یک مقال بدل آن که هر بری است در اکثر مواد *

* خشخاش منثور بفتح میم و سکون نون و ضم تاء مثله و سکون و او و راء مهمله و منثور از آن جهت نامند که برک کل آن زرد میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برک آن شبیه برک تیره نیزک و رازیانه و با خشونت و مانن بسفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه بقبه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش میاه ضعیف تر
* خشخاش زردی * بفتح زای معجمه و باء موحد و کسر دال مهمله و باء نسبت * ماهیت آن گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذری و برک آن بسیار ریزد و در ازوبیع آن باریک و شعر آن متصل برک آن و سفید و مستعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک ما فند زرد است لکن از بدی نامیده اند و در وسط تا بستان میرسد * طبیعت آن بغایت گرم و تند و مانند چغلا تنک و از جمله موموم است * افعالی و خواص آن معفی و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و مروع با ماء القراطن بقوی و تنم آن تا یک درم بجهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتل است و معالجه کسیکه آنرا خورده باشد معالجه چغلا تنک است

* خشخاش مقرون * بضم میم وفتح قاف و اء مشدده و سكون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر گنار دریاها و اماکن خشنه میروید * ماهیت آن گیاهی است سفید و مزغب و بازواید مانند اره و برک آن شبیه ببرک قلو مس و کل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ کار و منحنی و ازین جهت مقرون نامیده اند و در جوف آن دانهها مانند حلبه و کوچکتر از آن و غیر جبالهنگ است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده اند که شبیه ماهیتا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برک اینست با برک آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و افعال و خواص آن آشامیدن آن با ماء العسل جانی و مقطع اخلاط بقی و اسهال و آنکه حال کل آن بازیت جهت تنفیه جراحت و خشک ریشه آنها و آشامیدن يك مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیع بیخ آن جهت علل یارده

خشک است * بضم خاء و فتح هاء و همزة و الف و باء یک نقطه و خورشید و اولها آنست که با الف و همزة و باء
است مانند آلو تا لوز و زرد آلو و سیب و به و امرو و موز را مثال اینها که با شکر طبع دارند تا بقوام آید و مانند شراب آنها
است * طبیعت مجموع آنها الطاف از اصل آنها است * افعال و خواص آن مریک آن را جع است بالیه از ان الخلد
مینماید مثلا از آلو با الوجهت تسکین عطش و التهاب را صلاح خلط محترق و درد سپرز را و از به جهت تقویت اعضا و ریه
و ارواح و قوتها و رفع عفونات و از سبب جهت رفع خفقان و غثیان و قوی صغری و التهاب و حرارت کبد و برفان اصغر
و استسقای حار و از مریز جهت تصفیه صوت و تفتیح سد و برفان و از جامون جهت تقویت معد و تسکین حرارت کبد و
بواسیر خا و لینت طبع صغری و زبون ترین همه خشاب زرد آلو است و مجموع مولد ریا ح مصلح آن ها انیسون و مصطکی است
* خشکترین * بضم خاء و سکون شین معجمین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسریاء و سکون یاء مثناة تحتانیه
و نون معرب از انکین خشک است * ماهیت آن عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جمال فارس و حد و دکار و روم
خنیزد و گویند شبنمی است که بر اشجار الحامی افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری و در دیلم
و طبرستان اسپ دندان می نامند * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک * افعال و خواص آن در غایت جلا و تقطیع
و تحلیل از وجات و سرخ آن قویتر از سفید آن و سبز آن بسیار کرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلاد و لهذا استعمال
آن شاید مغذی از هر بنت سفید آن تا یک گرم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلك و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن
گزانکین و گویند یک وزن و نیم آن عسل است

* خشک نان * و آنرا خشک نانچ که معرب خشک نان است نامند * ماهیت آن نانی است که از آرد کندم خمیر آنرا
بشیرج سرشته باشند سازند * طبیعت آن کرم و تر در درم * افعال و خواص آن مولد خون جید و مغذی و فربه کننده
بدن و جهت اصلاح لاغری کرده و تقویت باه نافع و لیکن مسر الهضم و مولد ریا ح غلیظ و مصلح آن سنگجبین و مصنوع
از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد

* خصیه * بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها * ماهیت آن معروف است و زبون ترین
اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیه خروس فربه است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب
حیوان بر میگرد * طبیعت آن کرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اصح است * افعال
و خواص آن از هر حیوانی در ضمن آن مذکور میشود و خصیه خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح اما بطبی الهضم
مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و نمک و صغیر و نمک سود نمودن آنست

* خصی الغلب * بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثاء مثله و سکون عین مهمله و فتح لام
و سکون باء موحد و بیونائی ساطیون و ساطیورین و بعضی طرفان بمعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد
* ماهیت آن بیخی است سفید شفاف از شورنجان کوچتر و طعم آن شیرین و با از وجت و اندک تنگی و بوی آن شبیه
بهوی منی و چند نوع میباشد یکی دانه های آن مانند و بیضه کوچکی که بضم پیوسته باشند و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته
و در آخر هر ریشه دانه کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچتر گردد و ازین جهت آنرا قاتل اخیه
نامند مستعمل اصل بیضه است نه حسب مذکور و این نوع را تخم نمیباشد و برگ این شبیه ببرک پیا و از آن اندک عریضتر

و مغز و شش بر روی زمین و گرم و سه عدد میباشد و نوع دوم تخم آن هیاصل است براق و نوع دیگر ساق آن بقدر شش و ازان
وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد کل زرد رنگ و در وسط کل تخمی سیاه و ساق این مرغ رنگ و برگ
این شبیه برگ سرسبی آزاد که زنبقی است و بیخ آن بقدر جرز و بیرون آن مرغ و اندرون آن سفید و بال و رخت و
شعر بخی منبت آن جبال و اما کن نضاک و بیشتر در روم و مصر بهم میرسد اما رومی بهتر و فرقی میان هر دو بدان است
که مصری را در حین خامی سر راخ کرده بر پسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی را این با لید و تر و شفاف تر
از مصری است و در حین جوان میرسد و تاد و سال میماند طبیعت نوع اول آن گرم تر در آخر اول و نوع دوم در روم و نوع
موم در سوم و همه با رطوبت فضلیه * افعال و خواص آن میوه و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یا بس و تمرد و فالج
و نقره و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن کل مقوی موی دروینانند و مانع سقوط آن مقدار شربت
آن تاد و مقدار مضر هم معد و مصلح آن شکر بد ل آن تخم رطبه و تخم زردک و کوبیدن هر که نوع اخیر را قلع کند دشت او
بیمس و حرکت گردد و چون آنرا بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا با سرکه تدفین کنند رفع آن گردد و نوع اخیر را
در امراض سرداری و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصار کرده و تقویت باه و آوردن نعوظ میباشد
بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقط و ریزش و انسته اند و اصلی
ندارد و چون برگ آنرا با زعفران و اذلک مشک سائیده و حمل نمایند و با شومر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد
و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس مضر و درین رفم معد و مصلح آن
سکنجبین و عصا و لسان الحمل و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یک عدد و از تخم آن تا یک عدد هم در رفتن مشهور است که بیخ
بهوئین جنبه خصیه انقلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدن و این کل مخصوص بنگاله است
در رفتن و جای دیگر نیز در اول از زمین کل برمی آید بعد از آن برگ در رانحه و شکل فی الحمله با سوسن شبیه است بد ل آن
بوزیدن آن و نیم وزن آن انجیر و کوبیدن بوزن آن تخم است *

* خصی الدیلم * بکسر دال مهمله و سکون یاء مثلاً تختانیه و کاف * ماهیت آن صاحب تحفه الامومین نوشته که
حب البان است و مولف قل کرده و غیره غیر آن دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بعنب انقلب و طول ازان و دانده آن بقدر
آلویا لری بزرگی و مغید است * طبیعت آن در روم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل بلغم لزج و متخل
و راح و جهت عرق النساء و مفاصل و ضاد آن جهت تحلیل حلا با ت و رجاء مفاصل و عرق النساء نافع و معد و مکرر مصلح
آن بنفشه مقدار شربت آن تا یک عدد هم بد ل آن زبرد *

* خصی الکلب * بفتح کاف و سکون لام و یاء موحد و یونانی ارضص نامند * ماهیت آن گفته اند نوع است نوعی
شاخهای آن بقدر رنگ شمر و برگ آن منبسط بر روی زمین و یا قریب بدن و شبیه برگ زیتون و گرم تر و نازک تر و بلند تر
از آن و کل آن بنفش و بیخ آن شبیه بیخ بلهوس و بلند تر و باریکتر از آن و سفید و مضاعف و مزدوج مانند دوزیتولی که
با هم متصل شده باشند یکی بالای دیگری یکی مستطیل از رطوبت لزجی و این را ماده نامند و در مرغ و شمشیر و این را نیز
نامند و گاه این بیخ را جوش داده مانند بلهوس معتبرند و منبت آن مواضع حیریه و درملیه است حکیم هر صد مومن نوشته
که سان آن بی برگ و قانیه درج و کل آن را زهر با هم متصل و کل سر و بنفش شبیه کل اصابع مغز و نوشته که حایر در زهر و زهر

گوه هر دو را انداخته اند و ماده همه صفات با هم شبیه اند مگر آنکه کل اصابع صدر و سینه را بهم متصل نیست و در رخ از غوانی است
 * طبیعت آن گرم و خشک قریب بسوّم و در بیع بزرگ آن رطوبت فصایه و کوچک آن بی رطوبت و حرارت و گرمی این
 زیاده از آنست * افعال و خواص آن مجال اورام بلغمی و مسخن رنده و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک
 آن قاطع آن و گفته اند بزرگ ماده آن مادام که نرو تازه است محرک آنست خصوصا جوشانید آن در شیر بز چون
 خشک کرد داین نیز قاطع شهوت جماع میکرد و گوشت هر یک را که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکرد اند و مشهور
 نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر مهز ایند و چون قسم کوچک آنرا دختر و مسخن رنده است
 مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بعد از یک شهر و بزرگ آن شبیه بزرگ کند ناوازان بلند تر و غریب تر
 و در آن رطوبتی چسبند و کل آن بنفش و بیخ آن مانند و ریخته کوچک متصل بهم * طبیعت آن گرم و خشک در سوّم
 * افعال و خواص آن آتش میدن آن جهت همس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اگر آن وضاد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه
 و تنقیه قروح و منع نعل ساعیه از انبساط و قطع عقوق آنها و ازل کنند آثار چلک و قلاع دهان و یک ستور در و آن بر اورام و قروح خبیثه
 * خصی العجا جیل * خصیه کوساله است چون خشک کنند و با شراب بپاشانند نعوظ تمام آورد و مقوی باد بود
 * خصی الایل * خایه بزرگوهی است چون خشک کنند و با شراب بپاشانند جهت کزیدگی افعی نافع

* فیه * ل الخاء مع الطاء المهملة *

* خطاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدّد و مهملة مشالة و الف و فای عربی و بایل و فارسی پرستوک و بترکی قولا نقوج
 و بن یلمی حجل و بهندی سیالی و کنهیا ویت دیوری نامند * ماهیت آن از طیور معروفه است * طبیعت آن گرم و خشک
 در اول سوّم گرم و خشک * افعال و خواص آن کباب کوشش آن مفتوح سد و دفع یرقان و امراض سیر زو سنک مثانه
 و آتش میدن یک مثقال خشک مسحق آن جهت قوت با صره و دود در هم از نمک سود خشک آن جهت خنای و غرغره
 خاکستر آن آب جهت خنای و جمیع امراض لوزتین و حلق وین ستور با عسل و طلای سوخته آن بر حنک نیز همین
 اثر دارد و آنحال محرق بچّه آن با خون مقوی با صره و دماغ آن با عسل و یا با سرکین وین ستور خاکستر آن با عسل جهت
 ابتلای نزول آب و جرب و بیاض و سیل و ظفره نافع و همچنین خون کر ما گرم آن و سرکین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی
 رنگ رخسار و رفع بهق و آثار چلک و بازهره کا و جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور
 من توانی آن با قدری با دروج جهت اخراج جنین میت شریع الاثر وین ستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سو زانیده
 با شند جهت عسر و ولادت موثر و سعو طاهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش و یوسف بغدادی گفته مخصوص
 بسفیدی قبل از وقت است و باید که در آنوقت شیر در دهان نکند آن رنگ که دند آن سیاه نشود و طلای چشمهای آن
 با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی د و یا ر بچه میدن هرگاه در حین زیادتی
 نور قمر شکم بچّه اول را بشکافند و سنکر یزد در آن ظاهر میکرد دیکر یک و دیکری ملون چون بکر نلک غیر ملون آنرا
 در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن کوساله بز میب نرسد یعنی نکل ارفل که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته
 ذبح نماید و پوست آنرا بکیرند و در آن بسته در کردن و یا با زوی صاحب صرع بشند جهت رفع آن مجرب دانسته اند
 و سنک ملون را چون در حریر سفید بپچیند با خود نکند آن با عت جاه و قضای حوائج کرد و دوا همین الی و له گفته سنک ملون

هر رخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع مؤثر رکوبند چون بجهت آنرا با لرغران و امثال آن نرسد کند لکن در همین رنگ کردن مادر و بدن را و نیز جهت رفع زردی بجهت خورد سنگ بر قان را با هیان خورد آوردن آن سنگ جهت بر قان مفید و در جگر الخطا طیف ذکر یافت و چون هر ماد و نر آنرا در آتش سوخته در شراب تو میکه شراب مخمور و با آنک از لب سکر نیاورد *

*** خطه می *** بدخ خاء معجمه و سکون طاء محله و کسر میم و یاء بکسر خالیز آمده اسم او یونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است * مایه است آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شده اند و کل آن سفید و سرخ و از آن مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بیکل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی که بود آنرا بهندی خیر و نامند * طبیعت آن جا اینوس و در تر دانسته و شمع رئیس کرم با اعتدال گفته و تخم و بجم آنرا در قوت مانند کل آن و از آن بسیار قویتر و تجدید آن بیشتر و لطیفتر و دیگران معتدل القوی و مائل بسردی و قوی دانسته اند * افعال و خواص و منافع آن مختل و منصف و رادع و مرخی و ملین و کل آن ضعیفتر از تخم و برگ و ساق آن و ضمه برگ آن جهت اورام دماغ و بیخ گوش و تهیج و نفخه اجفان و انتقام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنار و نفخ خراجات و در مل و درم پستان و مقعد و جراحات و حرا و از رنگ سنگی اعضا و عروق النساء و مفاصل که همه از گرمی باشد و با ورغن زیتون جهت کزیدن و هضم و سوختن آتش و بایه مرغابی جهت درد مفاصل و عروق النساء و رطبه و باد و یه مناسبه و روغنهای جهت ذات الجنب و ذات الرئه و ضمه بخته آن با روغن بغایت منصف و آرام حاره سریع الاثر و طول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبع آن جهت درم مقعد و وانضمام فم رحم زنان معقیم مفید و تخم کوبیده آن جهت سنگ کرده و لعاب خام آن با شکر نیم گرم نموده جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضمه آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نه نشینند جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت هموم حیوانی و چون بکمر یک جز و از آن باد و جز و خرما و با سرکه بسوزند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبع نمایند و دست و پا را مکرر با آن بشویند جهت رفع شقاق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر هم است جهت زوایان آن و پوست بجم آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبع سه درهم آن جهت رفع زحیر و توانج و سده امعاء و ترحه آن و اسهال صغری و حرقة البول و امعاء و درم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت مسر البول و تقویت حصاة و فضلات خام مثانه و عرق النساء و شقاق فضلات و مضمه به طبع آن با سرکه جهت درد دندل آن بخار و چون بجم آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند و در زیر آسمان شمس نگاه دارند چند آنکه آب منجمد گردد طلای آن جهت رفع تپه پلک چشم مؤثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبع آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبع آن جهت تحکیم مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال موبد آن مانع تشقق آن و نیز ضمه بجم معروق مطبوخ آن با بیه خروک و روغن سوسن و آرد با قلا جهت تعقل مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقیقه بطبع آن جهت امراض امعاء مذکوره و غیر آن و طلای طبع آن جهت کزیدن کی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت کزیدن کی عوام و درم آن با بیه طایه مرغابی و صمغ البطم جهت درم رحم و انضمام فم آن مجرب و ضمه معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و از یانه و کوبیدن مضمر رنه مصلح آن عسل است مقل از شربت از جرم آن یک مثقال و از طبع آن تاسی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از دینت آن میگرد و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عذاب و حبس بطن و قوی صغری و مجرب گفته اند

*** خل *** به تنج خام معینه رسکون لام مشد ده بخار منی سرکه نامند *** طبیعت آن *** از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیل و شکر و تازی و عسل و امثال اینها گرمیو آب و از شیرین و از جویب نیز مانند برنج و غوره و تربیب میل مند و بهترین همه انگور است که آب انگور را گرفته صاف نموده و با بن و ن تصفیه با ثقال عنب در خم خیزی و با چینی که اندرون آنرا پیله مالیده باشند ریخته در هر صند رطل از آن ده رطل سرکه چیل ریزند و سو آنرا بپوشند و بگل بگردند و در آفتاب و با جای گرم بگذارند تا برسد و با آنکه اولاد ران سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خم کرد پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش کرد و خل خم عبارت ازین است و با آنکه خم خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی موی که خرما آنست که بگرفتند خرمای را در هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیرو با پیله آلود ریخته سر آنرا بسته در آفتاب بگذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یک رطل سرکه چیل و نیم اوقه نمک ریزند و در خم کرده در جای کندی بگذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و از آب نیل و مویز و مویهای آید و بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و نه شکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم خل نمایند که در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب بگذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تین که نه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد *** طبیعت آن *** انگوری آن مرکب انقوی از جوهر خا و لطیف قلیل و جوهر یار و لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و کوبند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعضی اینها قریب بد آن و عسلی گرم تر و خشکتر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضه آنچه در آن قیامت باشد مانند خل متخذ از کشری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جز و میباش جز و حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از آنست و جز و بارد ارضی که قوت قابضه آن از آنست و جز و مائی بارد رطاب را بن غالب بر همه است و ازین جهت مرخی و مضع اعصاب است *** افعال و خواص آن *** قابض و بسیار محقق و سریع النفوذ و رساننده قوی آید و به با اعضا و ملطف و قاع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا و نطول آن بتنهائی و با باروغن زیت و با روغن کل معزوج با هم جهت صداع حار صدامیکه از آفتاب بپوشیده باشد و با از صفرا و با بخارات حار و با حمام گرم و بدستور تر نه و در بارجه بد آن و با با سرکه که در کلاب جوشانیده باشند و با بویس سر انداختن و بوییدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده مصفاة و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و بارد و به مناسبه مانند روغن بادام و روغن کل و کلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هشیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خستوم و همچنین چون بر آجر گرم و با سبک گرم کرده ریزند و با سکر یزه و با آجر گرم کرده در آن اندازند و بخار آنرا بگیرند چون بکوزن سرکه و در وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزقی سر بسته که بر سر آن قبعی کانی داشته و اطراف آنرا بتخمیر آرد ماش مسدود کرده و در آن قمع را بند کرده و جوشد و منقلد رسد پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بکشایند که اندک اندک و بملائت بر آید و در درم کلو و خلق رسانند و بعد سه ساعت بخل کند کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمانه زیر چشم و خون مرده تحت جال الاذن قطار آن جهت قبل گرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دروی و طنین و قبل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث جلدت سامعه الفم چون يك اوقیه پیاز غصیل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مبراشود و بکشد و در آفتاب بگذارند پس صاف نموده و با ششاهر روز در دهم آنرا بشاشند جهت

بدن بونی دمان که به مشارکت معنایه باشد تا دفع و مضمضه بدن آن یا نمک جهت قطع خون بدن آن که گلبه یا شمل بازاج
سقیم جهت تصفیه و جلای دندان جهت قطع خون لثه و هستی آن و با شمت جهت رفع تحرک استخوان و غرغره آن جهت
منع سیلان فضول بخلاق و خنثی و سقوط لثه و درد دندان و بازیره و معتبر جهت تسکین درد دندان و و قروح لثه و خوردن
آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و نفیس انتصاب که از گرمی باشد و خلّ جوز که گردکان هنگامیکه
مقدار بید قی بود در هر که اندازند و بکنند آرد تا برسد و بدن آن غرغره نماید جهت خنثی و امراض مذکور دمان انفع
اعضاء النفس و الغذاء و النفث خلّ متصل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض دماغی و طحال و استسقا و خوردن
هر که جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم اعضاء باطنی و تحریک اشتها و کد اخن بلغم و سوز و قطع صفرا و
تفتیح سده ماسار و سوز و رمانند و اثراد و به بطحال بناسبت توشی طعم خودا که در طحال است و مد آومت آن ناشنا
جهت قتل کرم معد و طعامی که با سرکه بختنه باشند مانع سیلان فضول است بعد از سم قی کردن بعد خوردن کرم کرده
آن جهت رفع سمیت ادویه قتل و وجود خون و شیر در معد و بانسک جهت رفع ضرر فطر و سگ دیوانه کز بد و خصوصاً سرکه
انگوری و آشا میدن سرکه که انجیر یا مویز یا پوست پیچ کبر در آن خیسانیده باشند ناشنا جهت تحلیل سوز و استسقا و سرکه
که در آن اندک مازریون خیسانیده باشند با عمل جهت امتعنا و رفع یروودت رحم القروح و الاورام و الجرب تحقیق
بسرکه کرم کرده بانسک بعد حقه لینه جهت قروح امعاء قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمور و حما و حمور
بجیم و نمله و جرب متقروح و بواسیر و داخس و قویار و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و کزیدن حیوانات
ضمیمه حاره و سوز و تشنگی آتش و نیز علای آن مانع قبول ماده است از مجاور خود و بطول آن جهت کزیدن حیوانات سمی
و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن وضاد انجیریکه در سرکه طبع یافته باشد جهت سوزش و غش و خشونت آن و یا کبریت
جهت نقرس و با بزرقطونا جهت کپه ارمنی که دهانه سال نامند مجرب با تکرار عمل و با آرد جو جهت خنثی و ورم بستان
وینا گوش و ساثر اورام حاره و با حرمل جهت خدر و کزاز و وجع معاصر و با رماد کرم جهت غلّ و ورم بارد و بخور آن که
برسنگ کرم ریزند جهت بواسیر و مضر پیران و سوداوی مزاجان و صابان امراض و نه مانند هورفه تازه و خشک و غیره و ریاح
هلپظه و درد معاصر و ضعف احشاء و ربه و رحم مضر اعصاب و امضای عصبانی و با و ناهمین و میرودین و مد آومت آن مورت
استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ رخسار و سحج و لاغری بدن مصالح آن شیرینیه و کوش آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع
ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیفه الحرارة و در ضعف اعصاب غسل و ادویه حاره و در سحج لثا بهامقدار شربت
آن تا هفت مثقال بدن آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمونست و کوبیدن سرکه تا رجیل و تازی مضر عصب نیستند
* خلاصه * بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و ف و بفتح خا نیز آمده * صا هیت آن شامل بید مشک و بید بوی و بید
موله است و از مطلق آن مراد بید بوی است که صغاف و بفار حی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید
اندک رخ و برک آن باریک و بلند و بلبشمری و کل آن در ایام بهار بعد روئیدن برک از شاخها و بین برکها میروید و زرد رنگ
و اندک خوش بو و باریک و بلند بقدر انکشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و در کتب بید عبارت از آنست
و در اکثر مواضع یافت میشود و قسمی نر آن بیکل و بهترین آن بود که در کنار آبهار روئیده باشد * طبیعت کل آن در درم
مرد و در اول تر و برک آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک تری و بعضی وادی و نجفیه * افعال و خواص

این ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتوح است و جگر در رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و غلبه معده و رطوبت های معده و منقرضه و جمیع امراض حاره و عرق شکره آن الطاف از جرم شکوفه آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برک آن و جرم برک آن قابض و رادع و عصا و آن معهل بلغم و صغیر و سودا و جهت صرع و منع لرزتها و تنگی سده جگر و برقان و صلابت و برز و درار برل و اختناق رحم و مفاصل و نفوس و کزیدن مغرب و ادویه سمیه و تطویر آن در کوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبع برک و شاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حدقه رسیده باشد ضما د و جهت نرف الدم و بک ستور ضما د برک تازه آن و آشا میدان آن جهت امهال دموی و عرق آن جهت خفقان حار و رمی جدوی و حمیات حاره حاد و رمی دق و صمغ آن که از برک آن بیرون می آید حالی و مقوی با صره و خاکستر چوب آن جهت نرف الدم و با سر که جهت تالیل و نمله و ورم پستان و ورم اطفالی ظاهر و زخمهای شرمی و آبله و اورام حاره و بک ستور ضما د آب برک تازه آن و جرم برک آن قابض و رادع و مضر نهی که مصلح آن کلاب و شکر و مقدار شربت از آب آن از هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن و بیاض و ستور آشا میدان آب برک آن در قرا بادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشا میدان بیست درهم آن جهت رفع سده کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن کل آن که بک ستور دهن و در ترتیب دهند بارد و مجفف و متشف و مسکن صداع طلاء و مانع صعود بخاره و صورت خون نیز غریب و در سائر افعال قائم مقام روغن کل است

*** خلاص آب لبلخی *** بفارسی بید منگ نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج * ماهیت آن درخت آن شبیه بد ریخت بید ماده و از آن کوچکتر و برک آن از آن بزرگتر و غریبتر و در طول که در کل این قبل از بر آمدن برک به هم میرسد بقدر انکشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست کوبه و بران زخمهای باذن و بر سر آن دانه های ریزه و زرد با اندک سرخی و بعضی مائل با ندک سیاه و سفیدی و بسیار خوشبوی و هر چند زخمهای آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوی تر میباشد

*** طبیعت آن جا لینوس سرد و تر دانسته و جمعی در اول گرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است * افعال و خواص** آن ملطف و مفتوح سده خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قویتر از عرق بید و کلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه محرورین و مقوی احشا و چوب و برک آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و بطول آن محل نفع در هر عضو که باشد و بیدین کل آن و با عرق آن مقوی دماغ و محلل بادعی غلیظ و غریزه بصارت برک آن جهت اخراج زلوی در حلق مانند دود ستور و غرغره بطبع برک آن و روغن شکوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون بسیار و کرم و بدل آن روغن کل و طریق محل دهن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر و پرورده نمایند مانند بنفشه را از روغن بگیرند الطاف و بدل عرق آن نیز مفراست یا بید ساده

در
نوشته
است

*** خلد *** بضم خا و فتح لام و سکون دال همزه و آنرا نداسه و بفارسی موش کور و بشیرازی انکشت برک و با صفه های وازه و سیانک و بدیامی کا بیش و بهندی چه چونند و نامند * ماهیت آن حیوانی است که به الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر و خاکستری رنگ و کرینه چشم آن زرد و پوست آنست و در زمینهای نمناک می باشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و در زمینهای اشجار را میخورد خصوصاً بیه کند تا و پیاور و از این سوراخ آن گذاردن بیهوی آن

بیرون آید * طبیعت آن بغایت گرم و بارطوبت و الموم نهاله * افعال و خواص آن خون مومع دانه آن جهت
رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلائی دماغ آن بار و هن کل قاطع رعیاب و سیلان خون از هر موضع که باشد
و محلل اورام و خناریر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و هر چه از بدن بر و زکند بیحدیل و خون آن نیز همین اثر دارد
و سر آنرا سوخته بازاج سفید چون در کوش کند و بار در بینی بد بوی آن هرد و رازائل کرد اند چون بر صاحب تب ربع
بند نشد شفا یابد و طلائی آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب پیچ رطبه جهت رفع لقوه از
مجریات شمرده اند و تعلیق لب بالام آن جهت تب ربع و صرع و باها نی بیرون آمدن دندان اطفال و انداختن
دندان آن میان جماعت موزی با عفت تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه آن

* خلر * بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون راء موهله آنرا جلیان خوانند و بهندی مترکابلی * ماهیت آن
دانه ایست شبیه بکر سنه و گیاه آن بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگ آن ریزه و کل آن مابین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه
بغلاف باقلا و سفید و پیچ قسم مینا شد آنچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و هر بیض و بسیار سفید و دانه آن
بقدر نخود کوچکی آنرا جلیان ایض نامند و آنچه دانه آن کوچک و بهن و اعمر جلیان اسود و بشیرازی مشهور بهندی که ساری
و اهل ولایت از رستان و ابراح کرمان کونیا و کرو خوانند و بسیار آنرا میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست
خام ناخته آنرا نیز میخورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن در سفیدی و کوچکی و تندرکتر از اول است آنرا
بقیه نامند و آنچه در غلافی قریب بنا قلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرگ و مائل بزرگی و بسیار تلخ است در مصر بسيله
نامند و قسم پنجم رقیق الغلاف سفید دانه و آنرا قصاص نامند * طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر گرم
خشک * افعال و خواص آن آشامیدن طبیعت آن با عسل جهت هرقه و تصفیه رثه و در دینه و قلبین آن و تحلیل اخلاط
فاصله و دفع فضلات غلیظه از امعاء و از نمودن شیر و بول و حیض و ضاماد آن جهت تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل
جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع و چون کار بخورد فربه شود مضرا عصاب و مولد
سودا و نفاخ وادمان خوردن آن باعث لنکی و خوردن تر و تازه ناخته آن در آرد خصوصاً نوع اندک بهن مثلاً
شکل آن که بهندی که ساری نامند مصالح آن شراب عسل مقدس و شربت آن تاده درم و نوع بوی آن بغایت غلیظ و مملو شیر است

* خلنج * بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم * ماهیت آن درختی است شبیه بد رخت کز و در چین و بلاد روس
و بهندی بسیار بزرگ میشود و برگ آن مانند برگ کز و کل آن کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند خردل
و بنگش * طبیعت آن در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تند تر و قوی تر از سایر اجزای آن * افعال و خواص آن شکوفه
و برگ آن جهت کزیدن هوام ضاماد و روغن شکوفه آن که بدستور روغن بابونه و روغن کل که در روغن کنجد ریخته سه
هفته در آفتاب کند و آن جهت رفع اعیان درد مفاصل و بدستور نشارة چوب آن و یکمقال از تخم آن با عسل حافظ دل از
ضرر سموم و اکل و شرب در ظروف چوب آن مانع خفقان است

* فص * الخاء مع المیم *
* خمان * بفتح خاء و نون لغت نمطی است و عربی رقعاً نامند و یونانی اقلی * ماهیت آن در صنف میباشد
کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشیر و شاخهای آن مائل بسفیدی و مانند نی مستند بر برگ آن مانند برگ کردکان و از آن
کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخه از سه عدد تا پنج عدد دوبر سر شاخه قبه و کل آن سفید مائل بسرخ و ثمر آن شبیه

بجملة الخصراء وبنفش مائل سیاهی ودر شکل مانند خورشید ودر پوشیده بشراب وغلط کرده کسیکه آنرا درخت مندی که ثمر
 آن بل وقل است دانسته * افعال وخواص آن محال وبعبار مجفف وضاد برک تازه آن جهت التیام جراحات
 مفید وضمیر آن شبیه بکیمیا و ساق آن مربع وهر کره وهر ک آن شبیه ببرک بادام وشراب الاطراف واز هر گرمی ثمر ظاهر
 وقل المرائحة زده سر آن شبیه بخندان کبر و تخم آن مانند خردل وبعیج آن دراز بطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن
 مراد خمان صغیر است و مستعمل ببعیج آن * طبیعت آن در د و م سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی * افعال
 و خواص آن رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محله آشامیدن آب طبیع برک و ساق آن جهت
 اسهال بلغم و مره صفرا و آب افشردن آن و طبیع ببعیج آن بدستورد و منقال از سائیدن ببعیج آن جهت جبر و کسر و رونی و مقله
 مقلد آن بسیار نافع و طبیع ببعیج آن با شراب جهت استسقا و کزیدن افعی و رجع مفاصل و تفتیح سده و مضطه بدن جهت
 هلاکت کرم دندان و معوط آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیع آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی
 و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن شر آن و طلای پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع
 اسقاط آن وضاد برک تازه آن با آرد جو جهت تسکین ادرام حاره و سوختگی آتش و کزیدن کی سک و نواصیر و بایه بز
 جهت نفوس و حمل ببعیج آن جهت درد رحم و امراض مقعد و نواصیر نافع و ضرر نه مصالح آن در مقلد از شربت آن نادر و دیم
 * خماهان * بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است و خماهین نیز نامند و منحل محل یدی نیز * باهیت آن
 مجری است سیاه رنگ نر و ماده میباشند و حد ید صینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس ماده آن و نر آن صلب نر و
 تیره رنگ و میاهی بر آن غالب و رنگ سائیدن آن زرد مانند زرنیج * طبیعت آن مائل بیرو دت و درد و خشک
 * افعال و خواص آن پوشیدن انگشتی آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیریکی شب و نکاح کردن بدن آن
 جهت حفظ صحت چشم موثر و ماده آن که آنرا حجر الخمار نامند نرم تر و رنگ سائیدن آن بسیار سرخ و مائل سیاهی طبیعت آن
 هر دو تر از نر آن * افعال و خواص آن آشامیدن یکسکان و نیم از سائیدن آن جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تریق
 مشهور و مرد و جنس آن جهت علل صفراوی و د موی و درد چشم و تقویت عضو بیکه از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفکان
 و ریاح غایظه و در هم سائیدن آن جهت رفع درد شکم حادث از درای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل ادرام
 خصوصاً ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدود مصالح آن عمل مقلد از شربت آن نایک اندک
 * خمر * بفتح خای و سکون میم و رای مومله مراد از آن در شرع مایختن به العقل است یعنی آنچه که عقل را بهوشاند و در
 عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن با انواع میباشند از انجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده
 در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر و یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه گذارند
 و بلغم را در سر کین اسپ تا نصف د فن کنند تا برسد و بسبب تصفیه و غیر تصفیه را ضافه هر چیزی تا اثر مینماید مثلاً غیر صافی
 باد اندک آن تا بهی و با خردل بدن جو شیدن شیرین و باز عفوان مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد
 از گذردن بزفت و یا قیر و یا موم بعود و کشته بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و عیب قدری
 داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشن ظرف آن را در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر و شش ماه نکند شده باشد مسطار
 و بفارسی و لانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در تخم کنند آنرا اجمه ووری نامند و بهیژه غلیظ

در ماه و این فاعل باه است و غیر اینکه از یکسال تا ده سال کند شته باشد عتیق نامند و در ماه قوی است و بهتر و آنچه از
 ده سال زیاد و تا چهل سال بر و کشته باشد قدیم گویند و اولی آن است که بعد از جو شدن اقل تا سه ماه بکشد و احتمال
 نماید و نیز آنرا اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حل و جامد و مر و قوی و غیری و بعضی را خمر و بعضی را
 و اسود و خشم و بد بو و خوش آید و ذکر به بد آید و رطوبت و مطبوخ و مد فون و صافی و کد و رقیق و ثقیل و حل و جامد و عتیق
 و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها را با هم ترکیب کنند قریب بشصص صنف میشود و بهترین همه متوسط
 العمر یکساله و دو ساله سرخ مائل بزردی و خشموی معتدل القوام بمن رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش
 و بسیار تلخ و قابض نباشد بکدام را بصم کشد و بدترین آنها بد رنگ کد و غلیظ القوام ترش مزه و بسیار قابض بد بوی
 آنست خواه بد بوی آن بسبب احتباس بخیره و یا ترشی باشد و یا نسبت غیر آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل
 القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ
 و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بد بوی آن ردی و غیر موافق همه امزجه و بالجمله هر یک
 را مزاجی و صورتی است صالح موافق مزاجی و شخصی خاص * طبیعت آن نیز بحسب الوان و طعوم و دروایج و رقت و غلظت
 و تازگی و کهنگی و توسط اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و بیروست با الاحمال عتیق آن در سوم کرم و در
 درم خشک و قدیم آن در سوم کرم و خشک و مسطرا آن در دوم کرم و تر و مرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل و روش
 ماه تا یکساله آن در دوم کرم و مائل بر طوبیت و تغه آن که قهوه نامند اربط * افعال و خواص آن رقیق آن سریع النفوذ
 و مفتوح سد و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و نافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است بهتر از سایر
 اقسام و تغه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه ولیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصلح و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن ملین
 و ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جهوری باشد غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصلح و شیرین
 آن ثقیل و غذائیت آن غالب ترش شیرین آن یعنی میخروش آن ردی و مغسل هضم و مضر عصب و مورت و توحش و تلخ آن جالی
 و مفتوح و هاضم و مد فون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نکند آشته باشند و آفتاب با آن نرسیده باشد غلیظ
 و دیر هضم و معفن و مولد تپهای مزمن و شراب کهنه صرف مودی اعضا و مورت و مسخن و منضج و مصلح حال بدن
 و آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قض با آن بهتر از همه و حایس طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و قوی الخمار
 و خوشبوی آن بسیار نیکو ولیکن مصلح و بد بوی آن مودی و مصلح و مورت و امراض مهملکه و مشمس آن یعنی شرابی که در
 آفتاب رسیده باشد و بعد از جو شدن نیدن بسایه نرسیده باشد تند و سریع الانحل از ریحا و ریخ بسیار و مولد تپهای حار و ثقیل
 آن دیر هضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیر هضم و مورت و امراض
 بلغمی و متوسط آن معتدل و صافی آن مفتوح و مد و شراب تازه کد رتیره مولد رمل و سنگ مثانه و سد و کفته اند چون مرعات
 مزاج و سن و فصل و بلد آن و وقت و زمان و مکان و تلخ و بیض و نیکوئی ترتیب کرده شود بشرطیکه در طبایع کتب مرقوم و در
 اخلاق ناصری و غیرها مذکور است و قلیلی اینجا ذکر مییابد فوائد بسیار بخشد از الجمله ملاحظه اوقات است که در هنگام
 تشنگی مغرط و کرسکی بسیار و سیری و غصب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار کرم و واسط و روزهای تابستان و معتدل بسیار
 خصوصاً بیک دفع استعمال نماید بلکه بقد رالائق و در هر ماه یکمرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت و راح

وقوی و زیاد و بیشتر ازین تجویز کرده اند که مصلحت و ملاحظه مکان که در جمیع ریه غوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن
 آب جاری و کلهای ریه های خوشبو باشد را سبب سرور و فرح و بقیات و مغنیان و معبودیان و تکلیف خوش الحان و عطریات
 و اخورات مطیب دل بند و رفیقان عاقل و صالحان هوش و اخلاق حمید در آن جمع باشند و شمع و صحرایم مجمل
 شروط آنوادین رباعی درج کرده * رباعی * کرباد خوری تو با خرد مند ان خور * پس با صنی لاله رخ
 خند ان خور * بسیار بخور و در مکن فاش مساز * الدک خور و کله * خور و نهان خور * با مراعات این شرائط
 خور حفظ صحت بدن مینماید و بدن را کرم و قوی و دریه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق را جید و ذکی میکند و اندک
 و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات زدی و امراض دماغیه مانند ما لبحولیا
 و جنون و وسواس را برطرف میکند و رنگ و در آنیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معد و اعضاء اصلیه را همه تقویت
 میبخشد و هضم و انیکو کند و اشتها می آورد و نفوذ میفرماید با ساریقا و هضم کبد برانیز تقویت میبخشد و نفوذ میفرماید
 کیموس را و در عروق کباب و فصول را تحلیل میبرد و اخراج می نماید غلیظ آنرا بر از لطیف آنرا بیرون و لطیف را
 بعرق و بخار و صفرا را بیرون و عرق و بلغم و سودا را بر از و تفصیح می دهد و از آله ریه بلغمی و شهوت و طبع و هضم
 و خین یعنی از آله زرد آب شکم و ترهل و پیری و هوای و بائی را مثال اینها مینماید و خوردن آن در وقت ریح و با آب
 هب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بهوشی مجرب و در مضادات و اطایه جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و
 دل رفته شدن قوت ادویه مؤثر و بالجملة نفع جزئی بدنی دنیای آن در اکثر امزجه بین و ثابت است بنص قرآن مجید
 که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع لاس و اما کناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و علم تمیز میان
 حسن و قبح اشیای و اختیار شدن و معاصی و قیام بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر و بیشتر از این است که بدیهان
 آید و اهله در همان آیه شریفه میفرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر آنرا رجس و عمل شیطان خوانده
 و جناب مقلد س نبوی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده اند و همین کافی است در علت متضرر آن و در مقلد از
 شریعت آن اختلاف بسیار است تا ششصد درهم تجویز کرده اند و لیکن در د و مشقال و جالینوس و شیخ الرئيس اختلاف
 مقلد از را بحسب امزجه و اکثراشته اند در محروم از المزاج قدریکه بد رقه طعام شود و رفع تنگی کند و بعد سرور و نشاط مفرط
 نرسد که بی اختیار سازد و از حنف سفید رقیق زرد در سرخ و همزوج باشد و معتدل المزاج و میرود بقل و نهایت سرور
 و غیر مزج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه بعد طریک و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن
 متغیر شدن حواس است بر سیدن بخار و ات پی در پی بد مایع پیش از تحلیل آنچه اول معدود نمود و لهذا الضعیف الدماغ
 هر طرب زد مست میگردد و قوی الدماغ بابس بدین سبب تحلیل بخار و ات درین قدری بیشتر از ان ریا عصف سرور و فرح آن
 کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست و اینجا از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب آن
 نیز همین جهت است و بد آنکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال و کزیه
 و لطیف الخلط را سبب خند و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تبور و اخلاط بارده رطبه و یا یا به را علت سکوت
 و نوم و خوف و بیلا حظه شرا ثط مضار آن زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت فتنه و خنای و امراض دماغی مانند صرع و سکنه و لغوه
 و فالج و رمشه و سرهام و جنون و امثال اینها و ضعف قوت های دماغی و حیوانی و طبعی را عصاب و درد چشم و امراض گوش و چشم و

و در میان دندان و دایان آن رطوبت نفس رطوبت آن رسیده و اسهال در موی و زرم جگر و موی در استخوان میباشند و بطولان
 شهره باه و از ارام خطرات آن را در ریه و جوشها و ریه های مر که و حرقه و خشک و تولید سنگ کرده و مغانه و حرقه التوال و امتان
 اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است و اما راست که با ثقل نفس و ضیق آن و بزدا طراب و حرارت
 آن و تشعیر و تهوع و تکرریدن و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض و لنگ میباشند و مضرت های عاجل
 بل نمی و اکثر علاج میباشند و مستعملین آنرا چون بیکم مع ترک نمایند امراض و دبه و سوداویه و ضعف مضم و وزن المعده
 و الا معاف و ساد خلق و لون و غیرها بهم مهر سدا مانتد و دفع خمار آن آنست که بخواب طولانی رود و حلقه جویند در
 تنویم او و با لیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیم گرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر
 باین تک بیهوشی یا فتنه و الا با زبحام معاف و دت نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع
 و تهوع و قی مکرر قی فرمایند بسکنجین و آب نیم گرم پس شربت انار و دبه و یا ریما س با یکم شقال طون نیم شاپوری بخوراند
 و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای چو جبه میرغ و آب غوره مطبوع بنوعان بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی
 و صورت کرم باشد اطایه بارده است و احتمال نمایند و از زخمس چیزها که عاده خمار را می شکنند جلاب با آب یخ و یخ و فقاخ
 و ماء الجین و ربوب فوا که حاضره و تا بضمه است بد آنکه خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شارب خمر اند
 متکرر خمر بسیار حاد اند و میگویند اگر مردم باین منوال که خمرهای حاد را می نوشند بشوشند احتیاج هیچ و با و طاعونی
 نیست خورد بخورد هلاک میشوند و طوری خوردن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع میبخشد

* خمیر * بفتح خا و کسر میم و سکون باء مثناة تحتانیه و راء مهمله بعربی عین و بغار بی خمیر ترش و خمیر مایه و دهنده
 ما و انا من * ما هیئت آن آرد کندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن کاه و روغن کامیش و یا بز و یا
 کوسه و شیر و ما است هر یک که باشد سرشته بکنی از لب تا ترش و بد بو کرد و قد ری از انوا داخل خمیر نان مینمایند تا بر آید
 و فظیر نماید * طمیعیت آن مرکب القوی در دوزخ کرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و جالی و محلل و جاذب
 از عین بدن و با نمک بسیار و محلل اوزام بارده خصوص اوزام اسافل و م و از الی اوجاع آن و منبج و مفتح و حامیل و مسکن
 حرده دندان و سی مثقال آبی که در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چها و مثقال حل نموده باشند با چها و دایک طباشیر و مثل طباشیر
 شکر و یکد آنک زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون در مثقال سر که نیز الحافه کیند جهت اسهال
 صفراوی و احتراقی مفید و چون یکجز و آب نعناع و یکجز و خردال سائیده و در اسحقه دیگر نصف جز و خردال است و سه چند آن
 مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجرشاند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام
 آورند جهت تقویت هاضمه بهر تبه ایست که صیر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط مخترقه و دفع باغم و مبهی است و هرگاه
 بعد از معاجین یا مبه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و فرغة محلول آن در آب باربع آن روغن بنفشه جهت ورم خلق
 و ضاد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل ضلالت عظمی ما یوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده و با آب انار شیرین
 و امثال آن بشوشند قایم مقام خمر و از اسرار مکتومه است المضار مضر سینه علل مصلح آن کثیر المقدار شرب آن تا هجده

* فصل * ال الخاء مع النون *

درهم است
 * خنثی * بضم خاء معجمه و سکون نون و فتنه ذاء مثله و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آنرا بزواق نامند * ما هیئت *

ان گیاهی است شبیه با شراش که بفارسی شیرین نامند و گویند نوعی از آنست پوست بدن آدمی را روشن کند و عسل آن در کسکه
 بیخ آنرا شراش دانسته بلکه غیر آنست بزرگ آن شبیه بکند و از آن لطیف و ساقی آن قریب یک درم در گرم و سردی آن کل
 سفید و شبیه بخلو و طریح آن معتدل و در دماغ طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در دانه مانند
 تخم بیدار و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دهم گرم و خشک * افعال و خواص آن * تخم و تندر
 و با قوت میخمد و محله و ماطله و جابر کسور و محال رباح و اورام انشین و مفتت حصا و ذراع قروح باطنی و یک درم آن مدور
 بول و حیض و دود رهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع وکل و ثور آن ملین طبع و با شراب جهت کزیدن عقرب
 و هزار بار و خوردن اندک آن جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که بزرگ آنرا بران حماد نمایند
 و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون بخته باشند و آب آن با سفید و تخم مرغ جهت
 سوختگی آتش و با کز کردن جهت قوی باز آرد تر مس جهت خارش بدن با مد اومت بران و بیخ آن در افعال قویتر از آن العین
 چون بگویند تازه آنرا آب آنرا بکینند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبع نمایند اکتحال بدن جهت
 ازاله طویلات چشم و سلاق و تسکین حرقت اجفان الاذن قطور آب تازه آن بتهائی و با بکند و روغن و شراب و مرهم
 گرم نموده در گوشه که از آن چرک آید آغوش چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان آن موم جمع و یک ستور چون بازیت طبع
 نمایند و در گوش مخالف دندان دردناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آنرا محجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش کد آنرا در
 تاجوش خور و قطور آن در گوش جهت تسکین و جمع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی
 آتش و ضا د آن بتهائی بردن آن آسپا مسکن و جمع آن و از خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائید و بر ابهام جانب
 هرس در دناک ضا د نمایند در آنرا تسکین دهد و ضا د آن با عسل بر شکم مستقی نافع و ضا د بخته آن با دودن
 شراب جهت قروح خبیثه و مخته و اورام پستان و غصیه و خراجات و دامیل و جراحات چرک و مخلوط آن با شراب
 جهت ابتلای ورم حار عیظ و چون بسوزانند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با نارجه پشمی خوب بمالند و بدان
 ندهین کنند موی بروی آن و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن به نارجه خشنی در آنتاب نافع محض کرده مصلح آن مصطکی
 مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در باه شقاق و در سموم اسفیل است

خند روس * بفتح خا و سکون نون و فتح دال و هم راء مهملین و سکون را و زین مهمله و آنرا خالون نیز و بفارسی ذره
 مکه و عربی حنطه رومی و در ننگ بن کند مکه و بھندی جوار نامند * صا غیث آن نثر نباتی است در خرشه و دانه های آن
 متصل بهم و الوان میباشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و قدرداند و خنی و بزرگتر از آن و خام آن با غصه
 و رسید آن شیرین طعم و بوشه کرده میخورند و سائید آرد کرده از آن نان قریب میل کنند شیرین و لذیذ میباشد کوما گرم
 آن و نبات آن شبیه بنی و نه شکو و ذره بزرگ * طبیعت آن مائل به حرارت و درد و گرم خشک و گویند معتدل در حرارت و
 برودت * افعال و خواص آن محال بلغم و خون جامد و قابض طبع و تثبیل ازج و نفاخ و غلظت آن غالب تغذیه با آن
 جهت رفع سل را سفال نافع و غلظت آن از برنج زیاد و از کد م کمتر و ضا د بخته آن با سرکه جهت جرب متقروح و تشقق
 و تشقیر ناخن و مضموع آن جهت تقویت نور بصر و کزیدن جانوران سمی و حنطه طبع آن جهت فرجه امعا بدل آن ذره است
 * خند یقون بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثبته تبتانیه و هم قاف و سکون و از نون و خند و یقون نیز

فصل
در
اروس

فصل
در
اروس

آمد * ما هیئت آن شرابی است که ال ایله و به ترتیب مبدد و از تر اکید اظهاری فرس است و معنی آن شراب بری
 است و بیونانیان نیز سیده و ایله در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجملة در قرا با مرین بتفصیل
 ذکر کرده شد * طبیعت آن در دوم کرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مولد خون صالح و مقوی ماضیه
 و مفتوح سده جگر و معد و طحال و سرخ کنند و لون بدن و ادهان آن فریه کنند بدن و مزیل امراض مسو العلاج و قاطع
 حمی ربع و هرگاه تریا قیت عظیم مطلوب باشد قلی ری باد زهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن در آن داخل نمایند

م
ع
ن

* خندن زایی * بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یای آنرا
 بعقل خوانند * ما هیئت آن فوخی از کاسنی بری است و شبیه بد آن و سیار رتاج و ساق و بیخ آن بار بکتر از آن و کل آن
 زرد مائل بسرخ و در شاخه آن صمغی متکون میگردد مانند مضطکی بقدر با قلا و بسیار چسبند و وقوت نبات آن تا یک سال
 و وقوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن میجف ترا ز کاسنی بری است بسبب تلخی آن * افعال و خواص
 آن خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور صمد آن جهت کزیدن انعی و آب آن که با شراب طبع دهند جهت
 قطع اسهال و طلای آب هرک آن جهت قطع بواسیر و چون مجموع کیه آنرا با بیخ بزر کنند و با عسل قرص سازند و با آب
 بطرون که بوره ارمی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در عوم کرم و خشک و مفتوح سد و مفتوح حصاة و محلل
 ریح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازاله سهل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحت جهت بردن
 گوشت زائد آنرا و فرزجه آن با مرصاف که لته بد آن آلوده بقدر رزیتونی حمل نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین
 بغایت مؤثر و آشامیدن دود رم از بیخ آن با شراب جهت کزیدن عقرب نافع و بدستور صمد آن و مورث سچ و قرحه
 امعا مصلح آن نشاسته مقداره شربت آن تا یکد آنک *

م
ع
ن

* خنزیر * بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و کراز و بترکی
 ذوق و بهندی بره و سور نیز و بفرنگی کر لیکول یا مند * ما هیئت آن حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار
 و بد نبات و گوشت کوشش آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اصلی ندارد و در طعم شیرین و فرفری از گوشت
 انسان ندارد و اکثری از فرق غیرا سلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها میفروختند و بعد
 از آن در مذمت اهل اسلام حرام و بیخ آن ممنوع و موقوف گردید * طبیعت آن در اول دوم کرم و در سوم تر
 * افعال و خواص آن مفتوح سد و مسمن بدن و کوبیدن موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه آن بعد از
 انهضام جز و بدن میگردد و کوبیدن مولد خلط غایظ لزج است و مورث حرص شدید و صدا ع مزمن و داء القمل و ارجاع
 مفاصل و فساد عقل و معد و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد
 با فسد است و شکر و فانی و امثال اینها نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن
 کسب تر خشک سوده آن بقدر و مثقال با شراب جهت کزیدن موام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند
 و یک مثقال آن که در احراق بخند سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک و حشی جهت
 سبک مثانه نافع و در سائر افعال مانند بول کاه است و سرکین خشک آن با آب یا شراب جهت نفک الدم سینه و رفع درد
 بهار و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل و با موم و روغن جهت التواء عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر

سبب
نار
کرم

آن و قطع بواسطه ربا عمل و قتل جهت رویا دیدن موی سراقع و حقه پیه آن جهت امعا و ضما در آن جهت در درج
و معقل در سوختگی آتش سرما و برن زدگی و پیه کهنه آن که مدتی بران گذشته باشد ملین و مسکن و مغسول آن با شراب
و معزج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حار و شوره و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با موی میانی
رفع کرمی سامعه میکند اگر چه مادر زاد باشد و تمریح موضع تشنج به پیه آن نافع و بدستور دمل و خنار بر ر خون آن در جمیع
افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در آن و در ام با لثامیت مفید و در زور
استخوان سوخته آن رافع بواسطه آشامیدن سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آن که بازفت احراق یافته
باشد با روغن کل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست آن کریزاند و پشه است

* خنفسا * بضم خای و سکون نون و فتح فای و سین مهمله و الف بغارسی جعل و خر و ک و بهندی که در وله نامند * ماهیت آن
دایه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاک و بهار و سرکه ها بهم میرسد و اصناف از پرده آروزی پر و بزرگ و کوچک
و اهلی و بری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی و بری بردار آن قویتر از اهلی بی بر آن * طبیعت آن در درم گرم خشک
* افعال و خواص آن آب منقوع آن بقدر یک شب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند
و بستن شکافته آن بر موضع مقرب کزیده جهت رفع سمیت آن و اکتیال رطوبتیکه از قطع دنباله و فشار دادن آن ظاهر
میشود جهت تقویت بصورت رفع غشاوه نافع بواسطه گفته اکتیال جرم مستحوق جعلیکه در تنور خبازی بهر سه جهت در چشم
مجرب و گفته چون برده عقب سر آنرا بردارند و رطوبتیکه ظاهر شود مانند انبوه در صدف بکیرند بقدر سه مثقال و فیه
واریکی بقدر سوراخ تحلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در تحلیل گذارند و باقی را برعانه رکش ران و خصیه را طرف
آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آنرا بکشاید و مجرب است و اکتیال آن جالی غشاوه و ظلمت بضرر و ضا آن
رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند مسکن و جمع کوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل
خنار و بر بواسطه راز خواص آنست که چون در جوف بی گذارند و بران زمین بندند رافع عسر و آلت است و چون در زرد
احمر کنند و در آن دفن نمایند بزمرد که کرد و بچیرد و چون در سرکین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سرهای
آنرا در برج کهوتران گذارند باعث جمعیت کهوتران در آن گردد و چون هفت عد آنرا در زیر طاس مس سرخ قلعی ناکرده
حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بخور شکوفه چنار و آب مطبوع آن کشنده آن است

* خنکات یزدی * قسمی از نبید از زن است که بهندی بوزنه نامند و در قرابا دین ذکر یافت

* نصه * مل الخاء مع الواو

* خوخ * بفتح خای معجمه و سکون و ا و ر خای معجمه بغارسی شفتا لور بهندی آرزو نامند * ماهیت آن ثمری است
معروف و در نوع میباشد آنچه پوست آن نازک و رنگارنگ سفید و سرح و سبز و زرد و مزغب و از کوشش آن جد اگر د
آنرا ملر نامند و غیر آنرا شفتا لور کردی و بهترین آن ملر بزرگ شاداب لطیف است که کوبیا آب منجمد است و ناخی و حموضت
آن غیر محسوس و بی جرم و خشبو باشد بخلاف شفتا لور و شفتا لور نیزد و نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب
و همه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم * طبیعت آن در درم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته
اند و سردی و تری هر از شفتا لور زیاده * افعال و خواص آن ملین و مسکن بخارات حار و یابسه و تشنگی و غلیان دم

و صفرا و جهت تیریدن دماغ و نور طیب و از آنج سو داری که از اجزای باشد و تپهای صفرا و یا خالص و در مری و رفع بد بوئی دهان و در رانجه حاره معین باه و مشبهی طعام و چون آب رسد و آنرا گرفته شب بیکل آرند تا در آن که نشین و صاب گردد صبح صائی آنرا بقدر نیم رطل یا شکر و یا ترنجبین و یا شیر خشک و یا مثال اینها بیا شامند اسهال صفرا و یا جهت دفع اخلاط سوخته حاده نافع مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعمین و مورت تپهای مزمن هر چند بعد از یکماه و یا زاده باشد مصلح آن عمل و مربای رنجبیل و شفتالو کاردی غلیظتر و در هضم و باقوت قابضه و نفاح و مورت قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کرده آن قابض و بغایت دیر هضم و چون هضم یابد کثیر الغلظ از مایع سیلان فضول بعده بود و آشامیدن در اوقیه آب بوک آن و بدستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن در ناف دافع کرم شکم و دریدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت دفع بد بوئی آن و صمغ شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و این رضوان تصریح نموده که یکد ازک شکوفه آن اسقاط جنین ژنده می نماید و در و هن دانه آن جهت درد کوش و کرمی و رفع صده آن و در بوا سیر و خائیدن مغز آن جهت دفع کندی دندان و بیکل رم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آن را در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا بر آورده و سائید و در بشوری و جری که بزدن اطفال و پس کوش ایشان بر می آید بمالند سریع الاثر و مجرب است

* خصوص * بضم خای معجمه و سکون را و و صا د موهله اسم عربی برک درخت خرمای و برک درخت مقل و فارجه و امثال آنرا که در از و بار یک باشد شاهر است

* خولنجان * بفتح خا و سکون را و و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و ثون و آنرا خسردود و در و بترکی قرغات و بهندی کلچن و کلچن نیز نامند * ماهیت آن * بخبی است سرخ تیره پر کوه تند طعم تند بو و لذیذ و با حلاوت و آنچه به تحقیق رسیده بیخ درخت تا نبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و مثبت آن بلاد هند و بنکاله است و غلیظ پر کوه را قصبی و بار یک صلب را عقاری نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی میماند * طبیعت آن * در آخردوم کرم و خشک و کوبند در سیوم * افعال و خواص آن * مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضاء باطنی و کاسر ریا ح و ماسک بول و جهت صداع و صرع بلغمی و تصفیه صوت و سرفه و طوبی و رفع بد بوئی دهان و خوشبوئی آن و در دهای بارد بلغمی و در د کمر و کسر ریا ح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت کرده و رجوع آن و خنثا زهر و سرطان و عرق النسا نافع و نکاه داشتن اندکی از آن در زهر زبان را دفع مستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یکرم سائید و آن بایک اوقیه شیر بز تازه و شید و جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یا سمین زائل کننده کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصلح معده و رین مصلح آن مندل و طباشیر و کوش آب مرغ و انیسون و حابس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکم شغال و نیم و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان و در نسخه آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریا ح و ذرسانا افعال الطف از اصل آفتست و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است

* فصل * مل الجاء مع الیاء المثناة للتجانیة *

* خیار شنبز * بکسر خا و فتح یا و مثناة تحتانیة و الف و راء موهله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راه موهله معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی املتان و کرماله و کز و اله و سیال لا تهی نامند * ماهیت آن * در

در بعضی است در بزرگی تابان زرد رنگ گردن و بزرگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و خوب آن خالک از رگ آن
 زرد شبیه بگل یا حسین و سر آن دراز تا بقد زردی و باریک به طبری ابهامی و زیاده بر آن و در بوی آن پودهای خفیف
 و بر آن رطوبت سیاه چسبیده منجمد که آنرا اصل خیار شیر نامند و پرده را فلوس آن در ریتن هر پرده نخمی اندک
 بهن منوهری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل غسل آنست و آن شیرین طعم بد مزه اندک بد براست بهترین آن سیاه
 براق رقیق الغرر سید و قوی بسیار غسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک با تشکر گرم کرده
 شکسته غسل آنرا از آن جدا کنید و باروغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهر نحو که خواهند زیرا که اگر بیشتر اخذ
 نمایند ضعیف میگردد قوت آن * طبیعت آن دراز گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری * افعال و خواص آن
 ملین سینه و طبع و مسکن حدت بخون و منقی عصب و محلل اورام حار و دهان و حلق و احشا و غیرها و مسهل برفق و بیغالبه
 حتی زنان حامله و اطفال را مناسبت و مجرب است و اسهال آن بجدب و لزوجتی است که دارد و باید و به مناسبت هر خطی
 مسهل آن ولیکن بطبی العمل و با تسهیل مسهل صفراوی سوخته و با نریب مسهل بلغم و با سفایج و آب کاسنی و آب برک بید
 و آب شاهتره مسهل سودا و با العبه مانند اعاب ریشه خطمی و بهدانه و بزرقطون و روغن بادام جهت تفتیح سده امعاء
 زحیر و مغص و باد و به مناسبت و آب برک کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و درد آن و بوقان و رفع
 تریهای حار و غرغره آن با آب کشنیز تازه و ادع خنای صعب و محلل آن و به ستر و با شیر بزر و آب انجیر و شیر منقحر کنند
 و محلل آن در آنها و طای آن جهت درد مفاصل و نفوس و تلپین اورام و همه صلابات حار و خصوصا با آب برک عنب الثعلب
 نافع مضر معده و مغشی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج بسبب چسبیدن آن با معا و مصلح و مانع چسبیدن
 آن روغن بادام است که بدان چرب گردند و با بران چکانید و بنوشند مقلد از شربت آن از بهنج مثقال تا بیست مثقال بدل
 آن سه وزن آن مویزیدانه با اندک تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند خوشایندن غسل آن با عصاره قوت
 آن و شدت التزاق آن برود و میشود استعمال تازه آن که یکسال بران نکند شته باشد مورث بول المدم و کل آن نیز ملین
 طبع چون طبع نمایند و باروغن بخورند و مربای کل آن که یک ستر کل بنفشه و وردا حمر تو تیب دهند یعنی کل انگبین آن
 نیز ملین و بزرگ نورسته آن نیز ملین است و همچنین خام نارس شود آن که ورق کرده بپخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار
 ده مثقال تا بیست مثقال آنرا بخورند و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که گویند و باشند مقوی قوی و خوردن پوست سیاه
 مسحوق آن باز عفوان و شکر و کلاب جهت مسر و لاد و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن رافع توبه و حب
 خیار شیر و شراب و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت *

* **خمیری** * بفتح خا و سکون یا و مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و یا آخر حرف لغت یونانی است به رسی شب بوی نامند
 جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر می شود و در عراق عرب منشور خوانند * ماهیت آن از جمله کلهای خوشبو است و
 اصناف از بوی ریستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفشه میباشد و از مفاصل آن مراد زرد آنست و مراد از بوی قسم سرخ
 آنست و غیره و خامی است چنانچه کند شت و شب بونام کالی است که در هند میشود و در حرف الشین انشا الله تعالی مذکور
 خواهد شد * طبیعت مجموع آن دردم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مد و روجل اب
 از عرق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه گرم از آب آن بدستور سابقه آن مد و حیض و مفسد چمن و مخرج مرده آن و همیشه

و تخم و ریح آنرا نیز همین اثر است و انکسالات آن جهت بیاض چشم و بنویدن کل آن محلل بلغم از دماغ و رواج غلیظه و روغن آن که بطریق روغن کل ترتیب دهند بسیار کرم و محلل و سعط آن جهت تفتیح شدۀ دماغی و آشامیدن و حصول آن مذریض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفصل و تقویت موی و طلای آن با عاقر قرحا و تخم لجره بر کرم جهت تقویت باه مقدر هربت آن تا چهار درهم و ریح آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلا و نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفصل و رحم و کشودن حیض و با موم و روغن جهت شقاق انکشتان و مقعد و ولحمه مطبوخ آن جهت دردند ان بارد و جلوس در طبیع خشک آن و همچنین حمل آن جهت ادراک حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع

* **خیزران** * یکسر خار و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح راء مهمله و الف و نون و فارسی خیزران و بهندی بیت نامند * ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ نخل و کوفته آنرا زان و ثمر آن نیز شبیه به ثمر آن و کوچک و مدور و چاشنیدار یا عقوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم میخورند آنرا و سه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست و قوی بسطوری ابهامی و زیاده بران و بند های بعضی بنیای طولانی و خوشترک و خوش جوهر و در زیر باد است و بند خوب میشود و نصاری از آن چوب دستی میسازند و بقیعت اعلی میفرشند و نوع دوم آن بیاره دار و بسطوری انکشتی و طولانی و خاردار و از پوست آن سطح کرمی و بالکی و چهار پایه و دروازه و پنجره و غیره میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیر باد است بسیار میشود و لیکن در زیر باد است بهتر و پوست آن جوهر دارد و در بعضی دیات بجای ریمان همین را مستعمل دارند و در بستر کفهای و خانه های کاهی و غیره از نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بند های آن طولانی و کره های آن از هم دور و این نوع در سلسله که سمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از آن واقع است بهم میرسد و در کنار آنها میروین و بجای دیگر نمیشود و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی میبافند که سیتل نباتی مینامند یعنی فرش سرد خشک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی و نباتی بمعنی قرش است و بعضی از آن بسیار باریک و تنک میسازند و بحدی که میگویند بسبب باریکی و املسی ما و نمیتواند بدن آن راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام گرم و لیکن سوای بلادیکه هوای آن مرطوب باشد مانند سلسله و بنگاله و مانند اینها نمیتواند و زود شکسته و بر طرف میکردد مانند بلاد خار و یا بسه و در غیر سلسله دیگر جا فرش آنرا بدین خوبی نمیبافند و نمیشود و مخصوص بدینجا است * **طبیعت آن** در درم کرم و خشک * **افعال و خواص آن** آشامیدن سائیدۀ آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن رادع و محلل اورام

مورچه کزیکه و از اخواص آنست که چون در جامه کنند از آن ارضه بآن ضرر نرسانند

* **باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها دال است** *

* **فصل الدال مع الالف** *

* **دان** * بیفتخ دال و الف و کسر دال معجمه و یاربیدن ال مهمله نیز آمد و بلغت فارسی جوجاد و نامند * **ماهیت آن** قسمی از میو فاریقون است و مراد از مطاق آن داذی فارسی است و آن دانه ایست مانند جو و باریکتر و درازتر از آن و طعم آن تلخ و تند و تیره رنگ و بهترین آن سرخرنگ آنست و نبات آن زیاده بر شمیری و سرخ رنگ منبت آن جمال فارسی است * **طبیعت آن** در ارون کرم و در درم خشک و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و گویند کرم و خشک در درم و بعضی سرد دانسته اند * **افعال و خواص آن** با قوت تر باقیه و قابضه و مسکرو ملین صلابت و جهت رجع رحم و مقعد

و از طریق آن بواسطه راسخا و دفع موم و تنگی مد در تحلیل راجع و لغوی آن با عمل جهت دفع میلان رطوبات در مان
و گرم معد و آشامیدن دود دم مغرب چرب کرده آن بر روغن زیتون جهت بواسطه و جالوس در طبع آن جهت تحلیل
معد و درم و بروز آن هوا و که باز بجای خود برود مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدود و مد و درم و جالوس بواسطه و موزون
در از مصلح آن خیره بنفشه ریا ملبله و یا تند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن باد ام و د و ثلث آن اهل
مکر و آهستنی که اهل مناصب نیست مقدار شربت آن تاد و درم و زیاده بر آن کشنده و اصلاح آن بقی راسخا و درم
تازه در شعله و چیز های چرب است *

* دار صینی * یعنی دال و الف و راء و کسر صاد و مهملین و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسرتون و یا مغرب دار چینی فارسی
است و در اربعه رسی یعنی درخت و چوب است و بیروانی آنرا افتمون و بیروانی مرسلون نامند * ماهیت آن پوست
شاخه های درختی است که منبت آن جزیره سیلان که هر اندک نیز نامند و شمالی آنست تا کوکن که جزیره ایست از جزائر
دیکن و زیر باد رانیده در اصل سیلان میشود بسیار خوب تند بو تند طعم و هر خرنک و شیرین و قله های آن با رنگ
ونا رنگ و بسیار در هم پیچیده و رنگ تاد و سه ذرع و راست خصوص که از شاخه های نور سته آن جدا شده باشد و از سیلان
کند شده بند ریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قله های آن کوچک میشود و آنچه ناکلیج و انجن و بند رکوچی میشود آنرا نیز دار چینی
مینامند ولیکن اندوئی میلانی قسمت و از کوچی کند شده تا کوکن بند ریج ضخیم و لغابی میشود و آنچه ضخامت آن کم است
قره و ضخیم آنرا سلطه و بهندی و هر دو رانج نامند و در جزیره کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کوبه و الرائحه تند بو قریب
بهوی فسانس میشود و از بعضی ثقه شنید شد که در جزائر شهر ناز که در مرض می و کسری از درجات ارض جلدین جنوبی خط
استوای واقع است نیز دار چینی خوب مانند میلانی بهم میرسد ولیکن بقدری کمی و بکارت و نور میلانی نیست و در بلاد دیگر
هیچ جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر درایم قامت مانند درخت های گرمی و جنگلی است کجواج و شاخه های آن بهن بعضی از زمین
افتاده و برگ آن شبیه برگ ساج هندی پیل و از برگ پیل اندک عریض تر و کوتاه تر و کل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان
و طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دار چینی و در ستر اخذ آن آنست که هر سال شانهای کهنه درخت آنرا میبرد و چون
شاخه های تازه روئید و بلند شد نزدیک برسد کی و سخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذرانند چون پوست
آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شده اخذ مینمایند بهترین آن میلانی با و صاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع
گفت که در جرف چوب درخت آن قوری کا نور میباشد و اخذ مینمایند و درشهای درخت آنرا نیز و آب جوش داده
از آن کا نور بعمل می آورند * طبیعت آن در آرد و گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند * افعال و خواص
آن بغایت لطیف و مفتوح و مفرح نفس و منفتح عذرت اخلاص و تریاق موم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوت های نفسانی
و حیوانی و طبیعی و جالی با صره و محلل راج و مواد بارده و محقق رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه را مراض بارده
دماغیه و مد زبول و حیض و مسقط جنین و مقوم باه و جهت خفقان و وحشت و سواس و جنون و تقویت اعضای راسه و معد و جگر
و رفع بدوئی دهان و صرفه و طوبی و در بر تصفیه صوت که از باطن غایط باشد و رفع و طوبیات لزجه ناخسه تصفه رنه و خنجره و تنقیه
صد راز نه و تنقیه سله جگر و استسفا و عفونت زندها و موم و ام بارده از عرق و غیره شراب و صفا و ارشاد و حمل و لا و در در
اعتدال و اس طالی آن در میثانی و صلیح جهت مداع بار در بد ستور و درم و ران العین طالی آن بر رنگ چشم جهت

اختلاج آن را که حال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن آن را درین بطبقات عین اعضاء العین و غیر ما آفا مثلین مطروح
آن با سر که در مصلکی جهت قوای بطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زنی و ضماد آن جهت رعشه و در مع
لوریه های بلغمی و مورد اوی و دانه بواسیر و تسکین و جمع آن و لسع عقرب و طلائی مضموع آن بر حشفه جهت التذات جماع
و طوخی آن با عمل جهت بشور لبشیه و کلف و با سر که نیز مضر و محرورین و مصلح آن کثیرا و سایرین مقلد از
شریت آن از دودرم تا پنج درم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابله و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه
و در باده خوانندگان است دهن آن بسیار گرم و خشک تا سرم * افعال و خواص آن جهت رعشه و ثقل سر و صداع دارد
و اوجاع ارجاع شربا و طلاء و پنبهائی و با بایه و زیت و موم و زرد قبیضه مرغ و عرق آن سریع الاثر بر الزجرم آن قطور
آن جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریا ح معدة و برقان و بواسیر نافع و جوارش در جنبی و حب
و حس و خلوا و در او دهن و سفوف و عرق و عطر آن در قرا با دین ذکر یافت

د ارشمشعان * بفتح دال و الف و راء مهمله و كسر شين معجمه و سكون ياء مثبثا لا تحتا نيه و فتح شين معجمه و عين مهملة و الف و نون اسم فارسي است و آنرا قند ول وعودا ليرق نامند جهت آنكه چون برق و قوس قزح بآن برسند خوشبو تر از عود هندی ميگرد و در هندی آنرا كاي پهل بفتح كاف و الف و كسر يا و فتح بارها و لام در آخر و كانه هل بنون نيز نامند بهترين آن صلب و سنگين خوشبو و خوش طعم آنست * منا هيت اب بومست سطرې است مانند سليخه مائل بسرخي و بعضي سرخ خوشبو با جرافتي و صفرو صفتي و درخت آن خاردار و كونا ه و چوب آن با حرارت و گل آن زرد بخروشد و تند و بهترين آن پوستهاي ضخيم ثقیل الوزن خوشبوی هر خ رنگ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع امّلس آن بسيار تلخ و سفید آن بی بو * طبیعت اب کرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و کوبند کرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی میماند * افعال و خواص آن محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سرد و در و سواس سرداری و محلل ریاخ و محقق رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع اسهال و آنهار جمع اعضاء و منافع و مفتوح سدد و مسقط انده بواسیر و معین بر اخراج جنین الصدر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبتي کوفته و تب و بواسیر و سیلان مني المعدة آب مطبوخ بیک گرم آن با شکر جهت دفع درد معدة بارد مایوس العلاج و تنقیه آن * جرب الفم مضغه بهایم آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیده دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موزجع کند آنرا بد جهت تسکین و جمع آن و سدن آن جهت تعفن لثه بسیار مؤثر الالف چون نرم کوبیده بفتله آلوده در بینی کند آنرا بد جهت رفع بد بوئی بواسیر الالف الاذن با روغن خبثی در گوش جهت درد آن نرف الدم و غیره آشامیدن طبع آن قایض و قاطع نزف الدم و نفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول و القروح طلای آن جهت قروح متعفن و ذر و زان جهت قروح رطبه اطفال و غیر آنها الرحم فرجه آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذر و زان جهت تجذیف قروح غل اکبر و منع تعبی و تعادل صلابت آنها مقلد ارشوبت آن نادر و نرم است مضر سیرز و جگر مصحح آن در قو و مصطکی بدل آن بوزن آن امار زن و در ثلثه آن زرا و ند مد حرج و نصف آن در روغ است و بالخاصیه جهت قروح عجان که مایهین خصیه و مقعده است نافع و کوبند از خواص آنست که چون شاخ آنرا با گندر بخور کنند و در لثه بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخصی حاجت مند کند از ندد در خواب شخصی را بیند که

از خاجت او جواب گوید و از رهن شکوفه آن که دهن القند ول نامند که بطریق روغن گل بنفشه و بادام کبرئیت و بجای بادام
کاجیل مقرر باشد بسیار خوشبو را آشامیدن نیم اوقیه آن با شراب زردک یا میوه جهت تقویت فم معد و تحقن آن با ادویه
خاصه جهت اسهال رطوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقه امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سده دماغی و تقویت پرد های
آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریح اورام مله نافع

* دار فلفل * بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسر و فار سکون و لام بعد از فام اول و درم بغار سی فلفل دراز
و بهای پیل و بهیالی نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است بیاره از و برک آن شبیه برک تانیرول و از آن اندک کوچکتر
و با حلت رخی و ثمر آن طویلی شبیه بشاه توت و سیاه رنگ و کوچکتر از آن و خشک دانه های آن کوچک و سرخ رنگ و
پوسته هم و بالای آنها غلافی رقیق و پرد های سیاه رنگ در بین دانه ها و طعم آن تند و باندک تلخی و حلت و تلخی حلت
بوی آن زیاده از دانه آن و بوی آن کرم دار منشعب و پوست آن اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار تند طعم و فلفل مریده عبارت
از آنست و در حرول الله انشاء الله تعالی خواهد آمد * طبیعت آن در آخر درم کرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند
* افعال و خواص آن محلل مراد بارده و ریاح و مفتیح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و معوی معد و زافع قی و دشمن
کننده دمان و رحم و منخن احشا و محرک باه و زیاده کننده منی و من و ربول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و
مرنه بارد رطوبی و نفوس و مرق النساء و تقویت پشت و کزید کپی عقرب و رتیل و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض بارده
رطبه و اغیال و اکتحال آن که در جگر بزرگداشته و یا کوبیده بران پاشیده که آب کرده باشند جهت شکری و طلای آن با روغن
جهت نهش عقرب و رتیل و افی نافع و در امرباه قائم مقام زنجبیل مغذی و شیرین آن تا یک مثقال مضر سرد و مصدع مصالح آن
صمغ عربی و صندل و کلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و کوبند بوزن آن زنجبیل و زرد باد است با سوبه

* دار هلد * بفتح دال و الف و رای مهمله و فتح هار سکون لام و دال مهمله آنرا در چوبه و بهندی البی های نیز نامند
* ماهیت آن درختی است مندی چوب آن زرد و کوبند و صورت که خضض مندی باشد عصاره آنست چنانچه در حرف
الحاد و بعضی ذکر بایست * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و رادع و زود مفم اعضاء الراس
جهت امراض سر و گوش و دمان نافع و طعم دمان را نیکو کرد اند اعضاء الغذاء و النفس جهت تغذیه حصاة و حبس البول
الجمی و الجروح و القروح و غیرها جهت تب بلغمی و اند مال جراحات و قروح و جرب و خارش شراب باره ماده اموات و
دهن و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت در ادهان و مرهم

* دانج ابروج * بفتح دال و الف و فتح نون و سکون جیم و فتح الف و سکون باه و موحد و ضم رای مهمله و سکون و از
رجیم و دانک اندر یک نیز نامند و بشیر از انجک * ماهیت آن تخم امرود جنگلی است بزرگتر از پهل انده مائل بمثلی
شکل پوست آن سیاه رنگ و مغز آن سفید و شیرین و لذیذ و آنرا برشته مقرر نموده تنقل می نمایند منبت آن کوه کیارویه است
از تربع ولایت فارس و جای دیگر می شود * طبیعت آن در اول کرم و در رطوبت و بیروست معتدل و برشته آن مائل
بیروست * افعال و خواص آن موافق سینه و خنجره و اعصاب متشنجه و میوه و مسمن و من و ربول و غذائیت بران
غالب و آشامیدن شیر آن که بکوبند و در آب شیره آنرا بر آورند جهت ادرار و حیض سفید و اکثر آن مفلس معد

* **دالک** * یعنی دال و الب و فتح آن و کاف * **ما هیت** آن صاحب نجف نرفته که امین الدوله کورن کجی است شیه
 بشود روی سوج و از آن زهره تر و کلاه آن بقدر شیر و در کوهستان طبرستان و نواح آن یافت میشود * **طبیعت آن کرم**
 و تر * **افعال و خواص آن** جهت طبل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم آنرا تا صد درم باد و چند آن آرند کدم
 نالهها تر تیب داده تنازل نمایند در تسمین بدن ببعیدیل و فرجه آن در اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است

* فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة *

* **دباء** * بضم دال مهملة و تشدید بای موحدة مفتوحة و الف ممل و ده و خفای همزه نوعی از قرع است که بغار می کشد و می نامند
 * **دب** * بضم دال مهملة و سکون بای مشدده بغار سی خرس و بترکی ابو و بهندی و پنجه و بهال نیز نامند و ماده آنرا بعربی
 قاره کوبند * **ما هیت** آن حیوانی است معروف محیل تر و شدیل القوه از حیوانات امثال خود و کثیر الخوف از
 انسان و ذکی و قابل تعلیم و محاکمی انسان وید ویا ایستاده نیز راه میرود و بعضی بدست می گیرد و راه میرود بدین و بدست
 میزند و شک می اندازد و خون آن کثیر الاز و جنت است و کوبند صورت آن چون الولاد است بدین و بدست معلوم نمی
 کرد و چون مکرر آن را بپسند لز و جنت آن کم کرد صورت آن ظاهر میشود * **طبیعت آن کرم** و کثیر الرطوبت و
 گوشت آن لزج و بیر مسن آن یا بس المزاج * **افعال و خواص آن** زهره آن مفتوحی آشامیدن یکد آن با غسل
 جهت صرع ریاسکچین و با غسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زرقی و نیم مثقال آن جهت تولد و آب
 بغایت نافع و آنکحال آن با غسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و رویا نیدن مره و طلاف آن بشرط ملایمت تا
 پنج مرتبه با غسل و فلفل جهت قروح اگله و حزاز و رویا نیدن موی مجرب و پنبه نایه آن جهت غریبه کردن بدن مؤثر و
 آشامیدن آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و آنکحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلاف آن بریدن
 مانع روئیدن موی بران و بردن مل با غث سرحت نصیج آن و پیه آن در شوم کرم و خشک و عماد آن جهت درد مفاصل مزمن
 و نرم کردن اعصاب و اعضای متعجربه و بیرون رفتن و شکستن استخوان و کوفتنکی اعضای و بر سینه جهت سرفه بارد و بر
 برص و داء الثعلب و طلاف آن بریدن اطفال چون الولاده جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی مؤثر و چون جوف انار
 را بتمامی خالی کرده با هموزن آن روغن زیتون در آن کذارند و با تش کرم کنند جهت رویا نیدن موی ابروی و داء
 الثعلب و بوا سیر و نوا صیر و سعه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بران جهت فالج و تقرص مرطوبین و صاحب تشعیر و
 و چون خصیه آنرا شکافته باز و رسامانی بران باشد خشک کنند و سائیده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرکین
 آن محلل خناق و اورام و خوردن آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت کوبیدن هوا و مؤثر و تعلیق چشم راست
 آن باعث کزختن و جوش و تعلیق هرد و چشم آن در لته بسته بر کردن صاحب تب رافع آنست

* **دبس** * بکسر دال و سکون بای یکنقطه و سین مهملة بغار سی و شاپ نامند و شامل دوشاب انکوری و خرمائی و قوت سفید
 و امثال اینها است و از مطلق آن مراد انکوری و خرمائی است * **ما هیت** آنکوری آن آنست که آب انکور شیرین
 و خمد را گرفته صاف نموده طبع نمایند تا سه ربع آن برود پس بران خاک خاصی که خاک دوشاب نامند و کوبند که
 خاک رست است میزنند و میمالند تا دردی آن ته نشین و شیرین گردد و تا خاک بران بزنند خوب شیرین نمیکرد
 بلکه اندک طعم ترشی دارد و این یک خاصیت است و خاک نازک آن هر سوم بر آب عنب و صندل است و در قرانها بدین

در غلبه نسج آن بنفصل ذکر یا دست و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ آنست که خرمائی رسیده را گرفته در آب جوش میاندازند تا جلا و برآید و غیر آن در آب آید پس صاف نموده طبع میمانند تا غلیظ را نکست پیچ کردند و سیلان آنست که خرمائهای بسیار در آب لای هم جمع میمانند در جلتها کرده را آنچه شیر از ثقل آنها بر هم نشسته ترارش کنند و بر آید گرفته اند ک طبع میمانند تا غلیظ و قریب بالجماد کردند و با آنکه در ظرف سر کشادی کرد و در بالای آن با رجه تنگی انداخته بر آید تا آب میگذارد تا غلیظ و قریب بالجماد و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از قوت آنست که آب قوت میدهد شاداب را گرفته با تش ملایم طبع میمانند تا غلیظ کردند و بدین دستور در شاداب مرغی را که خرمائی انداخته میمانند * طبیعت در شاداب انکور در دروم کرم و در آمل و در * افعال و خواص آن موی خون صالح و مسکن بدن و مفتی شده و با انداب جهت صرع و با افسوس جهت وحشت و جنون و با مغز قلم جهت رفع شرب و رساندن و زوایا الجبر و حلیه جهت سعال مزمن و در سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم و غصب شدید و با شیر تازه در شید و و اندک با دام جهت خفان و مزال مفرط و ضعف احشاء عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و میرز و با ماء الشعیر جهت تقویت خدات و ام را بر بول و هضم مطبوخ آن با غطایی جهت تحلیل ارام و کشودن در مل نافع مقدار شل است آن از در و مثقال تا بیست مثقال و اکثر آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب صیقل و قدر ریحان و اندک حرمل قائم مقام خس است الا در اعکار * طبیعت خرمائی آن دروم کرم و در اول خشک * افعال و خواص آن کثیر القند و ملین طبع مبرود المزاج و بلغمی و جهت فالج و درد مفاصل و سرده بارد و تقویت با بارد المزاج و طلای آن پنهانی و با با قسط و نیک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی و نافع که بر بدن مالند و در جای کرم مانند حمام و غیر آن نشیند و محرق خون و مولد خلط مکر سوداوی مصلح آن سرکه و با دام و خشخاش و سکنجبین و ترشه ها است

* در بق * بکسر دال و مکنون با و موحد و نافع و آنرا قوس نامند و بقاری مویزک غسلی و کشمش کالیا * ماهیت آن دانه ایست از نخود کوچکتر و بزرگتر و چون خشک کرده پوست آن در هم بچسبند و مائل بسیاری شود و در جوف آن رطوبتی چسبند و باشد و دانه های آن بقدر خشخاش را که آن از درخت امر و در و غیر آن مکنون میگرد و چندین شاخ از یک مکان میروید برک آن شبیه ببرک مورد و نار و لطیف باشد و سبز نیم رنگ و بهترین آن تازه اعلی است که لون اندرون آن کرائی و بیرون آن مائل بسبزی و صیاهی و سرخی میباشد * طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و بار دویست فصلیه غمور از چه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار و موئی و بار د مائی و اندک جوهر قابض ارضی و بعد ورود بدن از هر یک فعل مختص بد آن ظاهر میگردد * افعال و خواص آن ملطف و محلل و ملین و کد از زنده و ابواب رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عروق بدن و چون در آب کرم بخیم مانند و پوست و تخم آنرا از عسل آن اندوده صاف آنرا با منز کردگان یا با مغز دانه بید الجبر مرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیه مواد و بلغم و تقویت سد و عرق النسا و ترواحی و امراض یارده نافع و طلای آن منفع و مندرج و جمع کننده مواد ارام و مسکن دردهای بارد و بارانینج و موم جهت نفخ دملها و شرای بلغمی و ارام بلغمی و تلین مفاصل و بدستور باز رقیق جهت شرای بلغمی و ارام بلغمی و تلین مفاصل و با کد رجهت تر روح خبیثه و باز رقیق و زنده جهت قلع ناخن و با آهک و آب انکور و عسل جهت روانیدن آن و با حنا جهت

سمعه را بریده و با درین کل جهت دراز کردن موی و جوامع است و آن در آب آمک جهت تحلیل آورده ام و موی را در موی آن با آمک جهت اذابة افعال و جذب و جلب رطوبت باطله از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن باد و رطوبت مقلد او شریست آن تا بکمال و زیادة آن موی مقلد و دراز کردن اعضا و دل آن در تحلیل نصف وزن آن ابل و چهار دانگ آن با دام و در سایر افعال نیم وزن آن عاقره را چون دبق را با عمل و دو شارب و پوستان طبع دهند و مانند خفاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند طبعی که بر آن نشینند بهای آنها چسبید و صید کردند و چون با قریب بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سایر رنگها نیز بسیار دخیل است

در بیدار بیا * بکسر دال و کسر بای موحده و سکون بای مثلاً تختانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح بای مثلاً تختانیه و الف لغت نبی مشتق از فارسی است * ماهیت آن گیاهی است هندی ساق آن بقدر ذریعی و خشبی را ساق شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه به برگ بیا رکه نوعی از پونه است و ثمر آن بی کل شبیه بشمر کیه و پنبه و مانند ک تاجی و جذبات شبیه جذبات ابل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میگردد و درک تازه آن طیب الرائحه چون بخایند و آن ربیعی است * طبیعت آن در دوزخ گرم و در موم خشک * افعال و خواص آن قابض و معطش و مخرق و جهت نفوذ و فاج و تقویت معد و نفوس و امراض بارده شربا و ضما دا و جهت استرخای معد و سنگ مثانه شربا و یا شیر محرک با مضر محرورین مصلح آن بقول بارده و رائحه آن باعث حرقت چشم وادمان بوئیدن آن مسقط شعرا جدها و خوردن تازه آن با سرکه کاسر هفت و اندک آن و مقوی معد و مقلد آرشربت از تخم و برگ آن تاسه در موم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهاه مؤثر

د ج * بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و شیرازی طخا و در تنکا بن کوه کوک نامند * ماهیت آن مرغی است از طاووس بزرگتر و خاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباش و بهترین طبعی است و بعد از آن شکر و پس سمایی پس حجل و دراج و طیهوج و شمنین و جوجه کبوتر و ورشان و فاخته است * طبیعت آن گرم مانع با عتال و لطیف * افعال و خواص آن در افعال از کبک قویتر و بخور آن با لجامیت جهت رفع طاعون و با مؤثر و نگاه داشتن پر آن با خورد باعث یمن و برکت گفته اند

د جاج * بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و هندی ککری و مرغی و عربی در آنرا دیک و بفارسی خروس و هندی ککر و مرغالین نامند * ماهیت آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف * طبیعت جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن اربط بر طوبیت نضیه و حرارت دیک یعنی نرسیده بد جاج یعنی ماده کمتر و بیوسه بران غالب و خروس بچه اعتدل و مانع بر طوبیت و قول بهر دو خروس بچه خلاف باس و تجربه است چه لحوم همه طبعی غیر مایه حار اند و میتوان بود که وجه شبهه که آنیکه آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطا خروس بچه را در حیات صغیرا و به و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه را و شان بدن تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بفصل است پس بسبب سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نچنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه و چربی در آن تکرر نمی یابد که استحاله بصحرایافته مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در رنگا

هرشته حمل کنند جهت اعاده بکار آن را سرراشورده اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت کشیدن حصاة نافع
و سرکین آن جالی و تنک و خوردن یکمقال آن با شراب یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت نظر و طلای آن جهت بقی و
برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت سبک دیوانه کزید و مفید و باید که بکین سرکین مرعرا که
مرض با غل به صالحه نمود با شند راز خاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند و کرما کریم بر موضع کزیده و ام و مار بندند
جذب سمیت نماید و چون مرد گردد قید یل نماید و بر ما ارمواد جهت جذب آن بظا هر و بر مرصا حسب سرسام رافع بیهوشی
آن و نیز از خاصیت آنست که چون پرهای متعدده زند آنرا تمام بکنند و بر موضع کزید و مار بکنند جذب سمیت
مینماید و میبرد پس مرغ دیگر را بجای آن بکنند و همچنین تا ملسوع مصع یا بد و تناول آن با شیر و کشک و ماهیت
و بنیر و سائر لویهات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر مصالح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انکور
و در محرو رین مکنچین و گفته اند که خروس با الحاصیت مصع با سمیت و چیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن
بر آن پیوسته میباشد در هنگام ریزگی و خامی و آنرا تخمدان میگویند و چون مرغ پیروش و از تخم افتاد احیاناً از شکم آن
بر میآید در ثاثر انجماد شیر مانند بنیر مایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده نیمه گرم بمالند

فصل الدال المهملة مع الخاء المعجمة

* د خان * بضم دال مهملة و فتح خای معجمة و اله و نون بغارسی دود و بهندی دهوان نامند * ماهیت آن اجزای
ارضی لطیف حار و بابس است که از شاید رحین سوختن و کد اختن متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف
چیزی که از آن متصاعد و متولد میگردد یعنی د خان شیخ حاد حاد و شیرین شیرین و معتدل معتدل * طبیعت مسهوع
آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناربتی که از آن مفا رقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل در
طبیب د خان القوار و رود خان الکندر را دویه عین و د خان المر و المظم در رطوبات آن و تا کل حادث و رماق و د خان
میهن قویتر از د خان القوار و بعد از آن د خان زفت و بعد از آن د خان فطران و هر د خا نیکه حدت آن زیاده است بهتر
است از برای مداوای شفا رحین و غلظت حموت و صلابت و ریختن موی و د خان از تجبیل جهت تقویت عین بعد یل
و طریقه اخن آن چنانست که آنرا نیم کوفته با پیله کرده بز مخلوط نموده بر پارچه کهنه پهن کرده پیچید و قتیله سازند و در
زیر ظرفی مقبب مانند طاس و غیر آن بسوزانند تا دود آن در آن جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و د خان دوکان
محصان در ادهان و مراهم مستعمل و د خان حصی لبان در افعال قویتر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل آن جهت
تقویت باه نافع و در حصی لبان مذکور شد

* د خان القواریر * بضم دال و فتح خای معجمة و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واد و الف و کسر راء مهملة
و مکنون یای مثناة تحتانیة و راء مهملة * ماهیت آن دوده شیشه است که در وقت کد از بر سقف کوره آن مجتمع میگردد
* طبیعت آن گرم خشک * افعال و خواص آن مقوی با صره و جالی و جهت سبیل ناخنه و بردن کوشش زائده زخمها مفید
* د خان الکندر * بضم کاف و مکنون نون و ضم دال و مکنون راء مهملتین * ماهیت آن دوده کندر است که طاسی را
و با ظرفی قبه دار معکوس کنند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن در آن مجتمع گردد * افعال و خواص آن جهت
ورم و قرحة چشم و ریهانیدن مره و رفع مری زائد و التیام قروح اعضا نافع است و در مقید مهنه طریقی اخن آن ذکر یافت

*** در خن *** بضم دال و سکون خای معجمه و لون و بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بھندی گنگنی نامند * مہامیت آن نوعی از جاورس است و در نیم مینا شدن یکقسم آنکہ لون دشمن آن مائل بسفیدی است و نازک کہ بزودی ازان جدا میگردد و این بهتر است از برای اکل و در دم آنکہ پوست آن براق و املس و ازان دیر جدا میگردد و این را بھندی چھبہ نامند و لیکن است از برای *** طبیعت آن *** مرد در آخر اول خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر * **افعال و خواص** آن قلیل الغذاء و مجفف و خاص بطن از جاورس کمتر و مدربول و بطبی النزول از معدہ و استعمال مقطر و مطبوخ آن با شیر تازه و شیدہ باروغین تازه صالح الغذاء جهت تلمین صد و تو لید منی نافع و مولد سده و منک مثانہ مصالح آن شکر و عسل بدل آن برنج است

*** فصل الدال مع الراء المهملة ***

*** در اج *** بضم دال و فتح رای مشددة مهملة و الف و جیم بھندی تیر نامند * مہامیت آن مرغی است قریب بجهت کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری و رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بھندی کھیر نامند بجهت مشابھت رنگ آن بولنگ کھیر کہ بھندی اسم کات است و دوم ازان کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالای تیر و یعنی تیر سیاه نامند نسبت همه این نوع خوش منظر میشود و سوم ازان کوچکتر و سفید مائل بنخاکستری و منقش و این را کوریای بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکھی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را بھندی بہت تیر نامند جهت آنکہ در زمین های کشت زار بھم میرسد و بلند پرواز میباشد و پای آن بہ انکشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیو بھم و صلب بخلاف در نوع اول کہ جنگلی اند و پرواز بسیار میتوانند کرد پای آنها چهار انکشت دارد شیخ داؤد انطاکی اشتباها آنرا همانی نوشته * **طبیعت آن** مائل بحرار و در اول یابس و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند * **افعال و خواص** آن گوشت آن لطیفتر از کبک و تدریجاً بهتر از فاختہ و زیادہ کنند جوهر دماغ و بھم و حفظ مواد منی و مقوی معدہ مبرود المزاج و مرطوب مضر محرور و یابس المزاج مصالح آن ترشہا و زمرہ و خون و زبل آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مہر یارس پیہ آن باروغین رازی جهت درد کوش عجیب الاثر

*** در اب *** بفتح دال و سکون و ا و فتح دال مہملتین و الف و بای موحدہ بفارسی دستنبویہ و بھندی کجری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر راء مهملة و یاد رنگالہ کر مین و سیند فی تیر نامند * مہامیت آن از جنس خر بڑہ کر مک است کہ ملبون نامند و کوچکتر از ازان و بالوان را شکل مختلف میباشد زرد و سبز و زرد مائل بسفیدی و کرنگ و مد و روغنی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خر بڑہ و مغز آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد با اندک تلخی و نیم آن ریزہ و صاحب تحفه نوشته کہ اکثری آنرا ملیون دانسته اند و غلط است * **افعال و خواص** آن بونیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پختن آن مدربول و مفتحت حصاة مخصوص خام آن بشرط طم اومت چند يوم و تدری ازان را چون در حین طبع در گوشت اند از اند گوشت را مہر اسازد و تاثیر این درین باب از پوست خر بڑہ زیادہ است

*** در اد *** بفتح اول و سکون و ا و فتح دال و الف و راء مہملات لغت فارسی است و آنرا دارون و سفید دار و درخت پشلا نیز نامند جهت آنکہ در جوف ثمر آن پشلا متکون میگردد و نوعی از غرب است * **طبیعت آن** در اول سرد و خشک * **افعال و خواص** آن قابض و باقوت جالیہ اکتحال مضارہ برک آن با عسل جهت طابت بصورت طور آن نیم گرم در کوش جهت ورم آن و بطور آبیکہ از در چوب بیخ تر آن در حین موختن بر می آید جهت رفع کرم کہ از امتداد امراض

بهر میند با شد و برک تازه آن مقوی دلد آن رکنه و قاطع اسهال و یخته آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سر که جهت جرب رطب و پوست بجم آن در افعال قویتر و یکمقال آن با شراب و با آب مسمول بلغم بعضی و طلاء آن با سر که جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت شر آن جالی جلد بشود و جهت تب دق و سرده مزمن مجرب و آب خیسانید خشک آن قائم مقام رطوبت آن البصار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن و خشیزک است *

* در و بطار من * بفتح دال و ضم را و سکون وا و و فتح بای موحد و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله بیونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید و بر آن میچسبد مانند سرخس و کوچکتر از آن و با اندک جلا و تلخی و نیز میوین آن مشک بهم پیچیده و مزج شیرین با عصاره و تلخی و تند و صلب براق و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز می باشد و نوعی از بسفایج است و برک آن مانند برک نرکس و اندک با حلاوت و تند و تلخی * طبیعت آن در موم کرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت قابض و معفن و ضماد آن جهت کنز و قالی و مفاصل و خنار و نافع و طلاء آن بر بدن و ورود و پاک کردن اوساخ و تکرار تازه بتازه نمودن آن در سردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یک انگشت المصار یکد رم آن کشنده بالتهاب و درد شکم و معالجه آن معالجه خربق اهود است *

* در و فینون * بفتح دال و ضم راء و مهملین و سکون وا و و کسر فا و سکون بای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون وا و نون و بقاء نیز آمده لغت یونانی است و عربی زیتونیة نامند جهت مشابهاً برک آن برک زیتون * ماهیت آن گیاهی است برک آن شبیه برک زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذریعی و کل آن نارنجی و تخم آن مستند بر و کوچکتر از کرسته و لون آن مختلف و در غلافی کشید درشت شبیه بغلاف نخود و بیج آن بقدر ذریعی و بسطیری انگشتی و متبیت آن زمین های نسیاک و قریب بد را * طبیعت آن در موم کرم و خشک و این بطار و غیره آنرا سرد و خشک و قویتر از لفاح دانسته اند * افعال و خواص آن بغایت مجفف و ذور و سائید و آن قاطع خون و التیام دهنده جراحات و بطول آن محال او رام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کوف و بردندان قانع آن و تند همین آن مسقط دانه بواسیر و مسکن درد مفاصل و امثال آن و حمل آن مد ریاض و مجرب مقدار شربت آن تا یک انگشت مصلح آن قوی کردن با سر که و شیر تازه است *

* در دمی * بضم دال و سکون را و کسر دال هر سه مهمله و با بغار سی لای نامند * ماهیت آن ته نشین عصاره است و بهترین همه ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر و بغار سی دار تو نامند * طبیعت آن در موم کرم و خشک * افعال و خواص آن ضاد آن در تحلیل او رام مجرب و جهت رفع حمزه و قر و فلاح و بردن گوشت زائد زخه ها و منع نزف الدم و التیام جراحات و بزیرو شکم جهت رفع سعال و حیض دائم و بر سائیدن جهت کف و نهش و سائر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین درد های بارد و مفاصل و درم پستان و محرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر و باد در گوزنه گذاشته سوخته باشند بعد بیکه سفید شد یا باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قویتر و مستعمل تازه محرق آنست و کهنه محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت جلا و بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برک مورد جهت زرم باغی میله و سفید بدل آن زرنج سرخ است و چون آنرا با قلی و شب تک بچکانند جهت ازاله سرخی مفسر بغایت مؤثر و چون

یازود یعنی شوره سفید کنند در اصلاح لقا و زرد و دن زنگ مس بیغل بل دانسته اند

* در دی الحل یعنی لای سرکه در جمع افعال ضعیفتر از سرکه است مکرر جمع اگله که قویتر است
* در رونج یعنی دال و ضم زار و کون را و فتح نون و جیم لغت فارسی است * ماهیت آن اینجی است عقری شکل
یوست آن خاکستری رنگ کره ها را و عد دکره آن در ویا سه و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرون
مغین آنست . برک کبک آن شبیه برک بادام مائل بزردی و مغروش بزرگی زمین و مزاج ساق آن محبوب بقدر و ذریع
و از میان برک دروید و برکهای ساق آن متفرق و بار کمتر و درازتر از برکهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد و کل آن
زرد و محبوب و مستعمل در جمع آنست و قوت آن ثلثه سال باقی میماند منبت آن اندلس و کوهستان شام خصوصاً جبل موسوم
به بنروت و در الجامع و بی عقری است و در نوع میباشد فارسی و رومی بهترین آن رومی عقری است یعنی آنچه بشکل
عقرب باشد * طبیعت آن در موم گرم و خشک * افعال و خواص آن محل بلغم و سودا را براند و کشند و ریاخ غلیظه
و موی حواس و دل و معده و سیر و مفرح و با تریاقیت و جهت خفقان و مال لخیولیا مراقی و تقویت هاضمه و تسکین رجح
رحم و تطایف ریاخ غلیظه معده و معا و رحم و رفع ضرر کزیدن عقرب و زیتلا و سائر جانوران همی و رفع طاعون شراب
و ضامدا و خصوصاً با لجم و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع مضر را سحر و زامزاج و مصدع مضاع
آن را زیاده و در مجرور از زیاده یارب غوره یارب ریاض و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حلات
گرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن در دفع مفرط ریاخ رحم بوزن آن
زرباد و در ثلث آن قرندل و کوبند بدل آن عاقر قرحا است و از خواص آنست که چون بیاورند قطعه آن را در اندرون
خانه طاعون در آن داخل نکرد و تعلیق سوراخ کرده آن بر پسمانی بزرگمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ
جنین از آفات اما باید که آن ریسمان را زن خود رشته باشد و تعلیق سوراخ کرده آن بطول جهت رفع نزع در خواب
و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خوابهای نیکو است

* در ریاس * یعنی دال و سکون راء مهمله و فتح یای مثناة تحتانیة و الف و همین مهمله مغرب از د و رس فارسی است
* ماهیت آن نوعی از زرد منشن است کبک آن بقدر شوری و زیاده از آن و اساق آن شاخهای بسیار رشته و برک آن
شبیه برک کنار و سبز مائل به بیا می و در هر شاخه سه یا پنج تا هفت عدد برک میباشد و کل آن زرد و مستدیر و پهن و کوچک
و بد بو و تخم آن شبیه بلبل کوچک و شیب داود اطاکی در یاس را تفسیر بد و می دیگر نموده * طبیعت آن در موم گرم
و خشک و با برودت یعنی مرکب القوی * افعال و خواص آن منخر و مسکن نیم درم تازه آن مسکوقوی و محلل بلغم و سودا
و منبسط کنند جلد و مفتوح سد و رافع یرقان و زردی بشره و سرخ کنند آن و کوبند چون در روغن طبع داده
بوزن آن آرد کنند اضافه کرده با عسل بخوام آورند و بعد از طعام تا شش درم آنرا تناول نمایند در تسهیل بدن مجرب
مضر سینه و مصدع مضاع آن کشنیز و کثیرا است

* در ریان * بضم اول و سکون راء مهمله و فتح یای مثناة تحتانیة و الف و نون * ماهیت آن میوه است مخصوص به بلاد
زرباد و تحت الریح که عمارت از شهر تناسری و مرکبی و ملاخه و شهر ناردیلا و قریبه با آنها است مانند جزیره آچین و
پلیه میان و مرتبان و بتاری و غیرها و ساق درخت آن بلند و برک آن شبیه برک کتهل و میوه آن بزرگ و طولانی بهیأت

خربزه سدره و پایزه کوچک و پوست آن از پوست میوه کتهل درشت تر و بهیاب کتهل و دانه دار تر و بومرزدانه آن خاری چنانچه هنگام نمر آن حیوانات مثل فیل و کرکدن و شیراز خوف خالیدن خار آن میزید درخت آن نمیر و لذت بوی میوه آن بسیار تند و گریه بحدی که در خانه کسی که گاهی در سبزه و آشنا با آن نباشد موجب تنفر و خوش آیند نیست بلکه مورث صدا است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عد و صفوف آن از سه تا پنج و همچنین فاصله خانها پوست سفید صلبی و در هر خانه از یک تا پنج دانه میباشد و یک دانه آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکون لحم آنست بکون پوده محیط تخم آن بسیار ملایم ذائقه شیرین و لذت بخش مثل مسکه که با قند مزوج کرده باشند بلکه از آن لذت بزرگتر و فرقی همین است که در موتی لذت دارد و شنیده شد که کسی که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرعوب فیل است و لیکن بسبب خوف از دیت خار آن فیل آنرا در علف پیچید و فر و میبرد و بسبب سختی پوست آن هضم نشده در سینه دفع میگرد و گاهی در میان فضله فیل در سینه آن یافت میشود و مردم آن بلاد دریایی میبوی را بسیار جویان و خواهان اند و میگویند که آن برای تقویت بدن و قوای دیگر بهیمی بی نظیر است * طبیعت آن ظاهر اکرم و تر باشد * افعال و خواص آن بطبیع الهضم و مقوی و مبهی است و از مردم مبالغات بسیاری در عقولیت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میگویند و الغنم علیهم که بوی آن شبیه است بوی فضله انسان شب مانده بتکرار متعفن شده و در باب لذت آن میگویند که تا جر مالک از صاحب جهازی بجا وارد شد و اول از بوی آن متعجب بود و چون عادی و آشنا بوی آن شد و مانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف دریای نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مبلغ مکیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت دریای ساکن گشته پس کرد دریای مشغول گردید و آخر العمر وصیت نمود که او را دریای درخت آن دفن کنند و الله تعالی اعلم و عجیب نیست زیرا که سابق برین ابوالحسن ثقی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را * شعر * اذا مت فادفني الى جنب كرمه * تروی عظامي بعد موتي جوفها * ولا تدفني بالقلعة فاني * اخاف اذا ماتت ان لا اذوقها * اگر این مرد نیز در باب دریای گفته باشد بعید نخواهد بود

فصل الدال مع الغام *

* دقلي * یکسر دال و سکون فارفتح لام و یا بیروانی شیرین و دسریانی رود یون و عربی چون رسم الحمار و بقاری خربزه و بهندی کثیر نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر یکد و ذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شمر و بی تشریف والدک ضخیم و صلب و اندک بد بو و تلخ و قند و کل آن خوش منظر و در نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت بهمت و دیگری سفید مائل بزرده که بهندی گریه نامند و درختش و بران چیزی مانده موی مجتمع و در آن بهن طولانی قویست بشیری و اصابت و مایه از چیزی مانده یشم و بهن آن دراز و باریک و شور و مائل بسرخی و اکثری سفید رنگ بری و نهومی میباشد و در تمام سال بهن آن باقی میماند و در خریف کل میکند و بری آن عظیم تر از نهومی و سفید آن در امر با و اسناک منی قویتر از سرخ آن و در هند و بنکاله نباتات آن تا بد و قنات میشود و همیشه کل میدهد * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیت * افعال و خواص آن بغایت محلل و رمهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهائم و مواشی است و برگ آنرا چون در شراب و آب پیچیده شادند و مقلد اینهم اوقیه از آب مطبوخ آن با کوه کاویا شامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهائم نیز همین اثر دارد و ضایع

بخته سائید آن جهت تحلیل ادرام صلبه و از ابه انهار تسکین ارجاع ظهور مزمن و رجوع زانو و عرق النساء و جرب و حكه
كلف و رفع آثار جلد و طلاي آب برک آن جهت جرب و حكه و ذرور برک خشك آن جهت التهام زخمها و حمل آن جهت
درد رحم و آب برک و كل آن جهت جلاي رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آن آب مطبوخ آن کشتن و کینک و ارضه و سلس
و آب تنقیع برک آن کشتن و بزر میش و حیوانات صغرا راست و مطبوخ شاخ و برک آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب
در آب و با فیون و اشق جهت درد هر و جمیع قروح آن و روغنی که از كل برک تازه آن که مهرا پخته و آب آنرا گرفته با روغن
زیتون بقل نصف آن آب که در هر یک رطل آن نیم رطل زیت باشد بچروشانند با تش ملائم تار و غن بما اند جهت فرطه که
مغلل مکه کچلی است و جرب متقرخ و حكه و برص و امراض بارد و تقویت باه و اعصاب و استرخای و ارجاع ظهور و رکیه که نه
و امثال اینها نافع و چون بگیرند از برک آن و از خشك ماست و از کمربیت زرد هر یک یک جز و و نرم کوفته با پیه کوفتن
هر شته بر جوب متقرخ طلا کنند نهایت تا هفت مرتبه آنرا زائل کرد اند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام و از ده
مرتبه بر برص بما اند زائل سازد و چون بیم سفید آنرا مقل ارکمی در شیر و کا و تازه دوشیده جوش دهند و کره آنرا بگیرند
و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال می نمایند بدل آن در تحلیل ادرام
صلبه بوزن آن اکل ال ملک یا با بونه و ثلث آن برک انجیر مضرش مصالح آن غسل مقل ارشربت آن نیم درهم و یک درم
ار برک و كل آن خوراه پخته و خواص خام سائید آن کشته بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و حفوظ عین
و احمرار آن و ملادای آن بقی و حقه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب فرب سرد کرده مخیص و لعاب بزر طوطا و روغن
بادام شیرین سرد کرده با کثیرا خوردن خرماي شهر پر عجب النفع است درین امر و خرماي شهر پر خرماي بزرک
دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمايست که تخم آنرا در رطب میکا رند و بر می آید همان قسم

لهل اندین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با غسل و قلیلی سد اب و رب غن و یا کره نیز نافع است

فصل في الدال مع اللام

* راب * بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنان نامند و بفارنگی باطانس * صا هیت آن درختی است معروف
و بسیار عظیم و برک آن یهن و متشعب و مشرف و چوب آن سبک و جوهر دار منبت آن بلاد سرد سیر و ثمر آن مل و در خار
دار خبی سبکوزن غیر ماکول * طبیعت آن سرد و تر با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشك و با حوا رتبه قلیله
* افعال و خواص آن جالی و نفوع کل آن که از ثمر آن گرفته باشند و ضماد برک تا * پخته آن جهت ورم چشم و منع
و یختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای گرم را نیز وید ستور ضماد
برک تازه و غیر مطبوخ جهت در حوا و ادرام حاه و مضمه بطبیع پوست تازه آن در سر که جهت درد دندان و ذرور برک
خشك آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و غما دیوست سوخته آن بغایت جالی و متعفف و جهت برص و رفع
رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقش جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازه آن با شراب جهت رفع سمیت کزید کی جانوران
سمی و ضماد برک و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برک و ثمر آن در خانه جهت کزیدن انبل و خنفسا و بستر
پاشیدن آب طبیع آن و غما ریکد بر برک آن می نشینند بغایت مضر تصبه رنه رصوت و سمع و بصراست چون بد انهار برسد و
مصالح آن شیر تازه در شله *

* **د لیموت** * بفتح دال و سکون لام وضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثة اسم عربی بیخ سوسن مرغ صحرایی است معروف به سبب الغراب جهت آنکه برک آن شبیه بسیف است * ماهیت آن * بعضی است شبیه بد و بیا که ملاحق بهم باشند و لیکن بی پرده یعنی مانند بیا ز پرده ندارند و دانند بالائی بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک آنرا در ریغ ادد در بازار می فروشد و آنرا حب النافوخ مینامند جهت آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میسازند و کل آن شبیه بسوسن گمود است که ایوسا نامند و سرخ مائل به سفیدی و آنرا صغرا غالیون و بعضی کسبقیون و بعضی ماخاریون نامند و برک این بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساقی آن قریب بد رعی و برک آن از برک سوسن درازتر و ترشتر آن مستند بر منبت آن را راضی معموره و مزارع * طبیعت آن در آخر دوم کرم و خشک و بارطوبت فضلیه * افعال و خواص آن * آن جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهی و چون در شیر تازه دوشیده و بجوشانند نیکو و لذیذ میگردد و دفع ضرر آن میشود و آشامیدن آن جهت تهیج باه موثر و بدستور آشامیدن آن با شراب و گوشت بهیج بزرگ فوقانی آن محرک باه و کوچکی زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای آن جهت قیلل اطفال نافع و چون سه هلد بهیج آنرا در نیمک بخیم سازند هر روز از نیمه طل تا یکم طل از آن نیکو بنوشند جهت خشک کردن دانته و بواسیر و رفع ریح آن محرک دانسته اند و بدستور آشامیدن یکم از بیم آن با ماء العسل تا چند بوم همین اثر دارد و صمد آن با شیلیم و یا ماء العسل جهت تحلیل غریب نافع و با گند و شراب جهت جذب خا و ویکان و طلای آن جهت سرخی رخسار و رفع آثار و فر زجه آن جهت کشودن حیض موثر و مضر حلق مصلح آن در شیر بختن آن مقدار شربت آن تاد و درهم

* **د لذل** * قنقل بری است و انشاء الله تعالی خواهد آمد

* **د لبع** * بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنقل است که قنقل جبلی و بفارسی خار پشت و بترکی کونی و درمازندران شال تشی و در دینلم شا کره و بهندی سینوه نامند * ماهیت آن * حیوانی است قریب بجثه سک کوچک و در پشت آن بجای موخارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شمری و زیاده و از قلمه باریکتر و در طرف آن باریک با تندی و چون بخشیم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کان جسته از آن جدا گردد با اندک آوازی * افعال و خواص آن * در ور سوخته آن جهت جراحت بغایت مفید و در سائر افعال مانند قنقل است و انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

* **د لقمین** * بضم دال و فتح لام و کسرفا و سکون یاء مثناة تحتانیة و نون اسم یونانی و بعضی گفته اند بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی در از بدینامی کجه ماهی و بهندی سوسن نامند * ماهیت آن * ماهی است دریائی و سیاه رنگ سر آن شبیه بسرخوک و دندان دارد و بیفلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند مگر با جماعت یکی پی دیگری * طبیعت آن سرد و تر قریب با همدان * افعال و خواص آن * کوشش آن مولد خلط علیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیله و در پیله هم و پیله آن کرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مغاصل مغیل و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته بر آتش بکند از آن تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مغیل و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر

* **د لرق** * بتحرک دال و لام و قاف بفارسی دله و با صغهای موسوره نامند * ماهیت آن * حیوانی است کوچکتراز یک و بزرگتر از سمور و شبیه بد آن و در روس و بلغا بهم میرسد و از پوست آن فرو میسازند و دلیق مینامند و گرمی آن کمتر و ثقل

آن بیشتر از عسور است ولیکن بد بوی است و لعل املوک آنرا نمی پرشد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن زیاد کننده باه و گوشت تعلیق چشم را است آن در غرقه کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بر آن باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بوی سیر رافع است

د لیک * بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثلاً تختانیه و کاف با صد هجائی شکل و در تنگابن کلپک و بتر کی آیت بزوتی و در شام
سر مرالد یک نامند * صاهیت آن اسم عربی ثمر کل سرخ صحرانی است مانند ثمر کل سرخ بستانی بقدر زیوتی
و چون پخته شود زرد مائل بسرخ و اندک سرخ و اندک شیرین با عذوقست کز د و جوف آن مزغب و محتوی برد اندهای
سفید طولانی و کل آن پرخار تر از بستانی و بی بز و مشتمل بر چهار برگ و کوبند چون کل آن را پخته کرد د اثر آن حاصل میشود
و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم کل است * طبیعت آن در د و م سرد و خشک * افعال و خواص آن
قابض و رافع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و دفع اسهال صفراوی و د موی نافع و مضغه و غرغره بطبیع آن
و سنون آن جهت خنای و تقویت لده مفید بدل آن ثمر کل سرخ بستانی منقذ از شر سدا آن قاعه درم و جزم آن مور شرعاً مصلح
آن کلند است

نام بهنج دال و مکرر مینماید بخون و بهنجی لهونا مذکر ماهیت آن معلوم است طبیعت آن گرم و تر افحال و خواص آن دم فرخاندن در طی ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالبی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال و رافع سبب و دم بال کثیر تر تا زه پر برآورده جهت رفع شکری منجرب است و در حمام مذکور شده و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعاء در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی هنوا تر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد معالجه آن معالجه بسته شدن شیر است در معده با آشامیدن پنیر مایه خضرمایه خروکوش فلفل اورد و معال یا یک اوقیه سرکه تند یا مقل ارنگ با قلا حلتیت یا شیر الجیر خشک و یا آشامیدن آب قوتنج با سنگ پیچین حامض و آشامیدن طبعی تخم کرفس با ماء الغسل و قی کردن و بدن آنکه اطباء فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد شد و باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است بر روی آن زرد و خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و حالش میگردد و قبل از این بچند سال این را معقول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بر آن مترتب نیست و بالآخر ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست که از دست مریض مثلاً از زیر ربط خون میگیرند بعد لایق و مهبض او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفسود از بالای ربط بیک فعه و بر سرعت تمام رک میکشایند و انبویه بسیار و تاریکی در هر دو نقطه مینمایند و خون صحیح المزاج بدن مریض میرود و بعد دفع احتیاج آن بنوبه را برداشته رک مزدور را بیک مینمایند و بدستور در بدن شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج بخوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جالبی بین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نطفه یک دوره طی مینمایند از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصل نمایند خون بر میآید و از بالای ربط بر نمیآید بلکه خون را جذب میکنند و وجه عدم فائده و حصول ضرر احتمال که این باشد که اخراج خون بدن حیوان با تمام بیک فعه متغیر بلکه موجب هلاکت است پس با اخراج قلبی خواص لایق و خواص کثیر و ادخال خون به بدن آن بی فائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بنفوسه خون

فاسد گما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد تا با یکدیگر خون هر یک از موافق مزاج
 آنست و همچنین خون هر شیئی پس خون بدنی در بدن دیگر و سنی بسنی و مکرر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق و لایق با یکدیگر
 احتماله باید بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا بخراسان میکرد طبیعت نیز از هضم و تصفیه مدد
 جدید از خارج باز میماند پس بای حال باعث زیادتى علت و ضعف و ملائمت است به اصلاح باقی العلم عند الله *

نم الاخوانین * آنرا دم الشبن و دم الثعبان نیز و بعضی قاعرا دم و یا رسی خون سبزه و یا زرد و یا سیاه و یا
 ورنک برت نیز نامند * صاهیت آن صمغی است خالص الخمره مائل ببنفشه و قوت آن منتهای میماند و گوشت عصاره
 گیاه سرخی است که از جزیره سقوط کرده و صاحب خلاصه التجارب گفته که عصاره موه جویه است و در او بخلاف
 من کور شد و صاحب اختیار انت بل یعنی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی و بهترین آن
 چکیده صافی است که قلعاً چوب در آن نهاده و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوان را می آورند
 مانند حبشه و زنگبار در آن مواضع بقم نمیشود و بالعکس ما صفت گیاه و درخت آن معلوم نیست و لیکن آنچه نوشته که سه
 نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخس و صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده
 و بعضی دیگر از آن قبیل و لیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره
 پس رونق و این را در انواع دیده شد بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب * طبیعت آن در سوز سرد خشک و بعضی
 در گرم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و روحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت
 قطع و حیس خون از جمیع اعضاء باطنی و التهام قروح و الزاقل آنها و دفع سبلان فضول و تیرید معده و زوال حرارت کبد
 و معده و اعراض تقویت معده و زحیر و منع اسهال و دمای و صهرای و سحر و شقاق مقعد و بستر آشامیدن نیمد رم نایک
 منقال آن با زرد و تخم مرغ جهت اکثر امراض من کوره و اکثر آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن جهت
 تقویت لثه و در زرد آن جهت قطع و حیس خون و الزاقل جراحات تازه از جمیع اعضاء و التهام جراحات هر نوع که باشد
 مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیمد رم تا یکمقال بدن آن شادنج و عصاره خس است و گوشت چون
 بلور و شیشه را بدن رنگ کهنه صافتر و رنگین تر از عقیق میشود و درین امر مدد ندارد *

د صادم * بفتح دال و میم و الف و فتح دال موهله و سکون میم * صاهیت آن نوعی از لوبیای هندی است و در وصف
 میباشد صغی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و
 شفاف تر بقدر دانته ماسی و بر سر آن نقطه سیاهی * طبیعت آن سرد و گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی
 دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و فاعل بیلان لعاب از دهان هر دو مقدار شربت آن از برای اطفال نیمد انک و غیر
 اطفال یک انک است *

د صاف * بکسر دال و فتح میم و الف و غیر معجمه * صاهیت آن مغز سر حیوان است * طبیعت آن سرد و تر
 * افعال و خواص آن دیر هضم و با قوت تریا قیه و مقوی دماغ و مواد منی و طلاق آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام
 و شقاق نافع هضم معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد
 بالتفصیل در طبی ذکر هر یک حیوانات مذکور میگردد

* در مصلح الشجر * کوبیدن صمغ لبلاب است * افعال و خواص آن بغایت جالبی و جهت ستردن موی آن موده است

* در مصلح * بیونابی نوعی از ماهی است که در مصر و حوالی آن منبتا نامند و در حرف السین انشاء الله تعالی مذکور میگردد

* فصل الدال مع النون *

* دلی * دفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بین انجیر خطائی و بهندی جیمال کورته

و جمال کورته نیز نامند * صاهیت آن ثمر درختی است در غلافی را اکثر سه عد در یک غلاف و هر یک باز در غلافی بعد از

بسته بسیار کوچکی و در طول از آن کمتر و هر د غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن در پارچه بیه پیوسته مانده

مغزهای دیگر و سبک رنگ و چون کهنه گردد مائل به زردی و زرد سیاه و یوسیکه میگردد و بر بالای آن متصل به مغز نیز

بوست رقیقی و در وسط آن هر دو مغز ریخته و برده و آن در تازی سفید سبز رنگ و بعد خشکی و کهنگی زرد سیاه و یوسیکه

میگردد و این زیاده و پرده به نسبت میباش و طریقی استعمال آن آنست که آنرا غنک الحاجت نه قبل از آن معطر کرده زیاده

آنرا برآورده و مکرر در کار برد و در فرا باده و ستور آن مکرر در مرقم این کتاب نیز و بهترین آن سفید

بالید و آنست و بعد از آن مقل بزردی که یوسیکه نشک و باشد زیرا که زردی و سیاه آن و آنچه معطر کرده مقلتی مانده

فایده شده باشد خالی از سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست و برک آن شبیه برک باد نجان و از آن نازکتر و بلند می

درخت آن ناپسه ذرع و در هند و بنکاله قاید و قامت از میان دیده شده و کل آن زرد مائل به سفیدی و منبت آن خطا و چین

و هند و بنکاله و سنجستان است و در خطائی و چینی آن بالید و ثمر و قوت از هندی و بنکالی و سنجری از همه ضعیف العمل تراست

* طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زیاده آن در آخر چهارم و با سمیت * افعال و خواص

آن مقطع و جالبی و مسهل باغم و سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام و رقیق از دماغ و مقاض و افاضی و اعماق

بدن و مفتح رجعت استسقا و یرقان و سبک کرده و مثانه و وجع ظهر و در کین و ساق و نفرس و بالجملة اکثر امراض

بارده و بلغمیه و رطوبه را نافع خرا و بتنهایی و با باد ویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون حلق را میسوزاند اگر

بدن را من و قاتی سوزش و دغله آن محسوس میگردد و اکثر مردم را قبی میآورده و بهتر آنست جهت رفع آن حب

مشوی آنرا شکسته در جوف دانه کشمش و با مویز دانه برآورده کشته بلع نمایند خواه بالای آن و ای دیگر بنامند

و یانه را هل هنل و بنکاله مقدار کمی از آنرا بقدر برداشت و آنکه اسهال کند با طحال شیر خواره اگر در مزاج شان

سردی محسوس گردد با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند و الا با شیر مرصعه آن حل کرده در مرض ام المصیان

و مرض دبه بتجربیک دال مهمله و بای موحده مشده و ها که در آن مرض پهلوهای اطفال میجه و کویه و اضطراب

بسیار میکنند بحل یک شمر نمیکرد و در اکثر اعراض با ام المصیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده

با فاقه میآید مجرب است و نیز در مغایر و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند اکثر اطفال با آب سائید

آن در چشم مار کزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که دند کمال مضرت چشم دارد

و ضماد آن با مس جهت شقاق و داء الثعلب و ریز حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب

و باادویه مناسبه جهت جمع او را م بارده و اوجاع و بالای آن حافظ سهای مری و لیکن مورت تررم و قرچه و تقشر

جلد است و چون بر لب رسد سرخی آنرا زایل کند و تکرار آن موجب برص مضر و زهر را مزاج و با بس و نحیف البدن

و در رنگ و فصل خارا استعمال آن جائز نیست مصلح آن جد کردن قشر و زردۀ میان آن و من برگردن و یا در آب لیمو
یکشب خیسالیدن و یا کثیرا و نشاسته و دیگر کل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات فعل آن نرید سفید محبوب من بود
و ملینۀ سیاه یا کابلی و عصارۀ عافیه و افسستین و بسفایج و الیمسون و یار منصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن
آب سرد بالای آن و یا فیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد دانه و
عدد و در غیر آن ثانی نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر و یا مدبر آراستار و زیاده از مقدار
مقرر بخورد گرمی کند و لذت و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ و یا شامل و یا شیر تازه و دوشیده یا کوزه و دروغن بخورد
و سویق تفاح و ربوب و اقراص قابضه حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پرده جوی آن را بخورد و احوال او متغیر شود باید که
او لا شیر تازه و دوشیده یا زرعن کار بخورد و فی کمال پس ادویه حابسه لزجه و مغریه مانند شیرۀ تخم خرفه و لعاب بزرقطونا
و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالوده و برنج و جو مقشر با روغن کل و یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و ربوب حامضه و ماهی
پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد دالعه مقویه یا ملینات مناسبه بنوشند و حقیقتها اینند بالعبد
و اشامی مغریه و دروغن کل و بعد تلپین شیر تازه و دوشیده و اغذیه ملینه جالیه مانند بوک چغندر و قطاف و اجاصیه و خیمه

فصل الدال مع ابواو*

تداول نماید

* وایا خریا * بفتح دال و واز و الف و یای مثناة تحتانیة و فتح الف و سکون عین و فتح راء مهمله و یای مثناة تحتانیة
و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جیلی یا قصب بری * ماهیت آن قصبی است که در سنگ لاج و زمین صلب میرود
ساق آن شبیه بساق ریواس و طول آن زیاده بر شهری و مانند بزرده و زغب آن نیز مانند بزرده و بر سر آن چهار برگ
مربع شکل سبز مانند بسفیدی و بوی لای برکهای آن چیزی میرود بی کل و در آن تخم آن میماند و خوشبو با الیک تندی
و خام و بختۀ آن ماکول * طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی حرارت معده و مصلح
فساد آن و من و بول و مخرج رطوبات غلیظه و تا زۀ غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریح شکم و رافع آرد و خوشبو
کنندۀ دمان و مسخن احشاست

* ووب * بضم دال و سکون و او و یای عجمی لغت هندی است بقاری معنی مرغ بفتح میم و سکون راء مهمله و عین معجمه مانند
ماهیت آن علفی است خود رو که در هند و بنکاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا میرود
و بر زمین مغروش میماند کویا محمل سبزه فرش نموده اند و برای اسب بهترین علفی است تر و خشک و در و ابرغیت
تمام میخورند و کره اندازهای آن متشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفت * طبیعت آن مائل بسودی
و باعتدال اقرب و با تر یا قیت * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید هضمه که با هم
نرم سائیده باشند با قلی و نباتات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مارگزیده و با قلی جهت مارگزیده انفع و بتنهائی جهت
تسکین عطش و حلات خون و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه و روغن یا سمین جهت جد اشکین
و ریختن خشکریه جد ری و بتنهائی جهت تحلیل اورام حاره و حمرة و شری و نزول آب در امعاء که در ملک من
و بنکاله بسیار بهم میرسد نافع

* واند * بضم دال و واز و الف و دال مهمله و میم و یای مثناة تحتانیة و الف نیز آمده * ماهیت آن چیزی است مانند صمغ

هر بخ ماثل بهیامی که در جوف درختهای کهنه منگوبن میگردد و در همه افعال قائم مقام مویسانی است
 * دود البقل * یعنی بای موجد و سکون ناف و لام بفارسی کرم سبز و نامند * ماهیخت آن کرمی است که در غبوره تراوما
 و در درختها و سبزه شکار کون میباشد و بیهوش از باران آن کوچکتر و در غایت سبزی * طبیعت آن سرد و خشک و تازه
 آن باطلوبت * افعال و خواص آن شوریدن آن جهت رفع سموم مشروب و رساندن آن با روغن زیتون جهت کزیدن
 جانوران سمی نافع است

* دود الطوبی * یعنی حار و راء مصله اول مکسور و در میان هر دو رایای مثلاً تختانیله ساکنه بفارسی کرم ابریشم
 نامند * ماهیخت آن کرمی است اندک طولانی سر خرنک تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل
 خریف نیز در ماده آن با هم جفت شد و تخم میدهند و آن تخمه ها در بلاد سرد سیور و بارچه پاکیزه بسته کسان لطیف
 پاکیزه غیر جنب و جائز در زیر بغل و یا بروی ناف خود میکنند و می دانند تا مدت بیست و یک روز که کرمی بد آن رسید و
 بچه بر آورد و در بلاد کرم سبز مانند بشکال احتیاج بد آن نیست و بعد با هم جفت شدن نور از ماده جدا میکنند و نور را
 در می اندازند ماده آن تخم میدهند بزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آنرا نیز در می اندازند و تخمه ها را
 بر روی بارچه لطیفی پهن میکنند و بالای آن بارچه پنجه دار باد و سه لایه می اندازند و محفوظ میدارند تا بچه بر آورد
 و چون بچه بر آورد سفید میباشد پس شش رنگ تیره میگردد بزرگ ثورت را بسیار ریزه کرده و بر آنها میپاشند و آنها
 اندک اندک می خورند و بند رنج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بر ریزه کردن بزرگ ثورت نیست بلکه
 بر کهای درشت و شاخهای آنرا بر آنها و نزد آنها می اندازند و آنها بخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه
 بکمال میروند و میگویند درین هنگام شش روز سه بار اصلاً بزرگ ثورت بخورند باز اول یکروز باز دوم و در روز بار سوم سه
 روز پس شروع در تمیدن پنبه بر خود میکنند و تا سه ماه دیگر پنبه آنها با تمام می رسد و در این باره برای نتاج و تخم کبوتر و بچه
 گاهی میکنند و اینها پربار آورده پنبه را سوراخ کرده بیرون میزنند کسانیکه غله و ماهربد اندند و در ماده آنها را با هم
 جفت نموده بد ستور من کور تخم گرفته پرورش مینمایند و تخمه پنبه را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در آن
 پنبه ها بمرز از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پنبه سوراخ شده خوب بر لنی آید و در زمانند در آن و کلاهات ایران
 شنیدند که پنبه آن بسیار بزرگ بالید و بسطامری شصتی بلکه از آن قومی تر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه بهیضه کبوتر
 و سفید رنگ میشود و در بنکاله سالی دو مرتبه پنبه میتند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف آنچه در اوائل
 بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش میتند بهر میباید * طبیعت آن در اول کرم در دروم خشک * افعال و
 خواص آن آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن که سوده و با مرق
 کنند چند روز متوالی بخورند جهت تسهیل بدن و لیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه مؤثر و صفا د پخته آن در روغن کنجد
 جهت خنای و آرام بارد و تقویت باه و تعلیف مرغ بدان بغایت مسکن آن و خوردن کوشش آن مرغ مسکن و مقوی باه و
 خاکستر سوخته آن جهت التیام زخم و تعلیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یکد در دست خشک کرده آن در خرقه

از غوالی بسته جهت رفع تب مؤثر است

* دود خشب الصنوبر * بفارسی کرم درخت کاج نامند * ماهیخت آن کرمی است بسیار بزرگ که در درخت کاج

تكون میاید * طبیعت آن جارحاً و قریباً زاریح است لهذا در یسفر وید و من و جالبینوس در دراریح ذکر کرده اند
 * افعال و خواص این ضاد مدقوق آن جهت انفجار و دمل و اورامی که حاجت بشکافتن باشد و از آله کف و مجروح
 کردن مرعوض که خواهد آنرا مجروح کنند عجب الاثر و بک متقال آن کشتن انسان و اعراض یسور و آن مانند اعراض
 یسور و دراریح و معالجه این نیز قریب است

دود الزبل * بفتح خاء معجمه و تشدید لام بغار می کرم هر که نامند * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ و باریک
 که در سرکه نگون میاید * افعال و خواص آن سحر و آن جهت کرمی که در دماغ نگون میاید قوی الاثر و ضاد
 آن رادع و محال و مقوی اعضا است

دود الزبل * بکسر زای معجمه و سکون باء و وحده و لام * ماهیت آن کرمی است زرد رنگ و کوچک که در
 هر کین و مزبله بهم میروند * طبیعت آن کرم و تر * افعال و خواص آن تکرار و ضاد مطبوخ آن در روغن زیتون
 کهنه تا که بپخته و مبراشود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر و مقله کچلی است و داء الثعلب محرب و مالیدن روغن آن
 جهت بوا سیر و امراض مقله و سفید *

دود و سر * بضم دال و سکون و اروفه و هین مصطله و بشین معجمه نیز آمده و راء مهمله در آخر * ماهیت آن نباتی است
 مانند کدوم و در مزرع آن میروید و از آن دراز تر و درشت تر و دانه آن باریکتر و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و
 بعضی سرخ نیز و در هر خوشه د و غلاف و ناسه بشکل فتیله و دانه آن در میان پرد های غلاف آن و خوش طعم مانند بشیرینی
 و بشیرازی تخم آنرا کرکاس نامند * طبیعت آن کرم دراز و خشک در د و م و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص
 آن منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دودرم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضاد آن یا آرد کدوم جهت غرب غیر
 منفجر و ماضوع آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن با تشمیز و نبات مصری جهت تحلیل دانه که در چشم برآمده باشد و ضاد
 آن بتهائی جهت جرب و ابتداء اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضراً و نفعین مصلح آن کثیرا مقلد شربت آن تاد و درهم است
 * و قس * بضم دال و سکون و اروضم قاف و هین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن سه قسم است قسمی برک آن شبیه

برک را زبانه و از آن کوچکتر و باریکتر و به اندکی شهری و کل آن چتر دار مانند کشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تنه و در مغرب
 و منبت آن مواضع سک لاخ و آفتاب رو و تخم آنرا قهوه و نبات آنرا حشیشه البراقیم و بلغم دیلمی کیک داش نامند و
 قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تنه که زبان را میزد و تخم آن شبیه بالجدان و می بود قسمی دیگر برک آن شبیه بکشنیز و
 کل آن سفید و چتر دار مانند کل زردک و تخم آن شبیه بزیره و باندی و بهیج آن در طعم شبیه بزرده و بغلظت انگشتی و
 برک آن بیزع و جالبینوس دو قود و قس را یک دانسته و دیسفر وید و من و جالبینوس در دراریح ذکر کرده اند و حکیم میر محمد مؤمن
 نوشته که این بتحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اول است * طبیعت آن در سرم
 کرم و خشک * افعال و خواص آن مسکن هرقه مزمن و مغص و مل و حیض و یول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت
 نهش و تیل و ضاد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار و یول و حیض و یول ستور و برک آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول
 آن جهت رفع سموم مشروب و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامیدن طبیعت آن جهت تنقیه سینه و اخراج
 خلط آن بنفث و تبخیر مواد غلیظه از امعاء و استسقای ریخی و مقوی فعل آن تخم کر قس و مقلد شربت آن در متقال

زین و ن تخم کرفس جهت ازیدن عقرب و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و قطع نفوذ در مجرای رین و بایستن مزاجان و لطول طبع آن جهت عقرب کزیده و جالوران سمی چون تخم آنرا بکوبند و بر رخت عوَاب بپاشند رفع اذیت یک یک نماید که یک در اینجا بایست و تخم در قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقوات و ازان ضعیفتر *

* دوقوات * بضم دال و سکون و او و ضم قاف و سکون و اولغت یونانی است و آنرا دوقوات غریبا و دوقوبری نیز نامند * ماهیت آن تخم جز ریزی است و بیخ آنرا مستسقیل و گیاه آنرا خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار دوست میدارد و کوبند بشیرازی آنرا بدین نامند و آن شبیه پنبه خواص است و از آن ریزه تری و بالندک تنیدی و گیاه آن زیاده و بشیری و برک آن مانند برگ را زبانه و از آن ریزه تری و چتر آن مانند چتر کشیز و کل آن زرد رنگ طعم و زغب دارد و خوشبو و بیخ آن به طوری انگشتی و باریک تر از آن و قریب بشیری و در طعم مانند جز رود و ریزه کز و نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ آنست * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند * افعال و خواص آن در جمیع افعال قویتر از جز ریزه است سوائی تحریک باه در جز رخواص نباتات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و ماضیه و باه و از دیاد منی و تخلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تغذیه سد و دایه را بر بول و تقویت حصه کرده و مثانه را در از نمودن حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سحج اطفال و استسقای طبعی و کزیدن عقرب و سایر هوام مجرب دانسته اند و آشامیدن یک گرم تا دو گرم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حباب انقرع و ریزه ازیدن آن و ضلالت آن جهت تحلیل ورم بلغمی مغبی و لطول طبع آن بر موضع عقرب کزیده نافع مضربا به میسر و رین مصحح آن کثیرا و مضربا به نفع آن مصطکی بدین آن در وزن آن تخم زردک و کوبند بوزن آن تخم کرفس است

* فصل در الدال مع الهاء *

* دهن * بضم دال و سکون ها و نون بهار سی روغن نامند خواه از محبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفاها و یا برگها و غیره بعمل آورند بطریقیکه در مقلد این کتاب و در قرا بادین کبیر در حرف دال مذکور یافت و دهن هر چیزی در جای خوردن کور میگردد. * دهن البلسان * بتحریک باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بهار سی روغن بلسان نامند و آنرا البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه لبین است نه دهن * ماهیت آن سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسبنده و خوشبوی قوی الرائحة تدل عام خالی از حوضت که زبان را بکزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین نگردد و چون در آب حل کنند آب را برنگ شیر گرداند و چون به پشمی آلوده بشویند در پشم از آن اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هر چه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یما نیمه تنه درخت آنرا تیغ زده آنچه از آن تراش نمایند بکوبند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میکیند چوب بشام و بسبزه و میعه سائله و روغن تخم ترب اجزاء متساوی و میجوشانند مجروح را بپاده وزن آن زیت تا بر می رسد پس صاف مینمایند و این در نفع بعد از اصافی است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسان را در آب جوش میاند و با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب مینمایند و این بعد از آنست و نه شورش آن آنست که آنرا بعضی با کبراه همان مانند دهن حبه الخضراء و حبه مصطکی و سوسن و امثال اینها

طاریسی ماننل بصرخی است و بدترین همه طاریسی ها نل یسهای و معدن آن فرنگ است و از آنجایی آورند و انطاکی گفته که از روس و قزاقس میآوردند و صاحب اختیاران نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و شیراز هم میباشد و آنچه در نکی است آنرا فرنگی نامند جهت آنکه بران نقشی ماننل جوهر شمشیر میباشد و آن جوهر را بتاری فرنگ نامند و شیرین و ترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آئینه و زنگ آئینه رنگ برنگ دارند و ترش آن بالعکس و نرنگ میان طلائی و نقرئی و مسی و آهنی بد آنست که با آب لیمو بر آهن صیقلی ماننل صفحه دارد و با شمشیر بسایند اگر زرد طلائی بر آید طلائی است و اگر برنگ نقره نقرئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز نقره غیر زرد شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرئی و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است * طبیعت آن در اول چهارم کرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن جالی و ملطف و نیم گرم آن فاد زهر سموم مشروب و مسی آنرا چون با آب لیمو بپايند آغیون خورده اگر بیاض آمد و قی کنگ سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نماید خوردن زیر آنکه خود سم قاتل است بجراحت امعاء و کوبنده معالجه یز پر نیست و نکاهل اشتن آن درد هان و برودن آب آن نیز همین اثر دارد و معوط محکوک آن یا آب سد اب جهر صرغ صرغ صرغ یل و بدستور نفوخ آن یا مشک سوده سه دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مزواریک ناسفته و توتیای هندلی اجزا متساوی که نرم سوده و بحر پر نیمخته در چشم کشند و از خواص غریبه آنست که چون سائید در چشم دواب کشند دفع جهس المول آن نماید و طلائی آن با سرکه جهت قور با وسعه سوداوی در سر و جمیع اعضا جهت بهی و برص و رفع اذیت عقرب کزید و نافع

* ن ه ما سا * بفتح دال مهمله و خفاء ما و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحة و الف و د ه ما ه بفتح دال و خفای ما و فتح میم و الف و فتح ما و ها ذ را خرنیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقة غیر آن است * ماهیت آن گیاهی است هندی فی الجملة شبهه بکیا شکاعی * طبیعت آن سرد و خشک گفته اند * افعال و خواص آن جهت دارو جوش د هان و سرکه و ضیق النفس و جمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و دفع د مامیل و جلد ام نافع

* دیگر و چس * یکسر دال و سکون باء مینا تختانیه و ضم فا و راء مهمله و سکون را و و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق و د یفر و جاس و دیر جاس نیز نامند * ماهیت آن سه نوع است یکی معدنی است که از جزیره قیرس از چاهی بیرون میآوردند و با قناب خشک نموده میسوزانند و این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد و نوعی دیگر دردی و خاک مس است که بعد کک اختن در بونه میماند و آن در طعم و قیض ماننل مس است و نوعی دیگر مرقشهای سوخته است و این را پیونانی لوریطس نامند و در تون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند و چون سرخ گشت بر میآوردند و رنگ این سقیل مانند نقره است و بعضی از سکر بزرگ مس از معدن بر آورده میسازند و بهترین آن صنف اول آنست که در آن طعم زنجار باشد و زبان را بسیار منقبض و خشک کرد اند و بعد از آن در خوبی نوع دوم است و هر دو مستعمل اند * طبیعت آن کرم و خشک و بسیار مجفف و نوعی ثانی مرکب از حرارت نازیه محمله و ارضیه تا بضعه * افعال و خواص آن نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق و ذرور

آن جهت جراحات خیمه و قلاع و جوشش دهان و التهام زخمها و لهاث منقطع و حبس خون آن بشرط کرا و عمل در آن منور جهت قروح خانه و در و خوردن گوشت زائده و نرم و یا ز یک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل و بملک و بملک کردن قروح سو و چون با سرکه بسایند و بریدن با لاند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مملک است

* نیک برون یک * بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیة و کاف و فتح باء و جده و سکون راء و هملة و کسر دال و هملة و سکون یاء مثناة تحتانیة و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرکب موش هملی نامند * هنا هیئت آن چیزی است مصروع از زرع و زنجار و آهک و زینق است که مجموع را سائیده در دود یک مضاعف یعنی یکی بود دیگری بعمل میآورند و گفته اند از تراکیب الجبای فارس است و شیخ دارد انطاکی گفته از تراکیب نجاشه است که از برای خلغای عجمی ساخته اند * طبیعت آن بسیار حار و خاد یا بنس اکال است * افعال و خواص آن در و ر آن جهت اکل دهان و هر عضو که باشد بزودی با صلاح میآورد و بدستور ناصو رو قروح ساعیه فاسده را و لجم زائده را بخورد و قطع خون جراحات و تحفیف رطوبات از هر عضو میبخشد و طلای آن با غسل جهت قلع آثار و دانه بواسیر مؤثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیج و زاج عارض میگردد علاج این نیز مانند علاج آنها است و نسخ آن در قرآبادین مندرگور شد و میشود ان شاء الله تعالی

* نیک برون * بکسر دال و هملة و سکون یاء مثناة تحتانیة و کسر نون و فتح سین و هملة و الف و ضم قاف و سکون و او و سین و هملة لغت بوتانی است بمعنی دائم العطش و آنرا اخس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طومک نامند * هنا هیئت آن نوعی از خار است و ساق آن بلند و خارناک و برک آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرک کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن و برک دراز خاردار و مغرب و در بیرون و درون برک آن برآمدگیها مانند حباب و خاردار و طرف برک متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در آن جمع میشود و بر هر شعبه که از شاخ آن رشته چیزی شبیه بر سر خارخار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میگردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف میباشند و قوت آن مدتها باقی میماند * طبیعت آن در درم کرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف و با قوت تر باقیه و جالی آشامیدن تقیع مجلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تنگی سدد و رفع لزجیات و بختنه آن مقوی قصبة رئة و محلل خنثی و مد ربول و مخرج کرم معده و ضامد آن جهت ثایل و قروح شهیدیه و سرو ضامد بخته آن جهت بحس کردن عضو بحدی که احساس الم بر بدن و سوء هضم نکند مستعمل و طلای مطبوخ بهیچ آن با شراب جهت شقاق مقعد و ونوا صبر و تصبیل سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع کزیده افعی و غیر آن جهت رفع سمیت آن نافع و چون کرمی از سر آنرا در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از آن قدری در شیر دیگر بریزند با عسل نیکوئی الجماد آن میگرد و چون کرمهای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته برگردان و یا بر بازو بندند جهت رفع تب ربع مؤثر دانسته اند مضر کرده معتلج آن صمغ عربی مقلد آرشوبت آن ناسه درم است

* نیک برون آر * بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیة و واو و فتح دال و الف و راء و هملة اسم فارسی است و بعربی شجرة البق و شجرة الجن نامند و شاید اسمی مرکب از هندی و فارسی باشد زیرا که دیوبندی شیخ بزرگ عظیم زانامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند میباشد و در افغانی چوب است و آنرا بهندی چیر نامند و در ایران نیز * ما هیئت آن درختی است بسیار عظیم و بلند و در است تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری رجهاز را نان برای دودل جهازات و غرابها

و گشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخورند و در آن چهار زبان عبارت از چوب را میبلند است که در وسط کشتی برای
 آویختن بادبان نصب میکنند و چوب آن بسیار تند بود و طعم و رائحه روغن آن قریب برائحه بارزد است اغلب که بارزد
 روغن آن بدین باشد و باد رختی قریب بدین و بزرگ آن اندک و عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر بزرگ سادج و کوچکتر
 از آن و منبت آن اکثر سواحل دریای و ملک فرنگ و از همانجا در بنگاه آمده با فراطشده و در رهند و ستان و شاید در کهن
 هم باشد * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و لبن آن که دهن آنست در چهارم گرم و در سوم خشک * افعال و خواص
 آن رادع و محلل قوی و در ام بارده و مسکن اوجاع و الم کزیدن هوام بارده و ریهق ضمه و آشامیدن سائیده خشک
 آن جهت فالج و لقره و استرخا و سکنه و صرع و اکثر امراض بارده و دماغیه و عضمانیه و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و رفع
 اسهال بلغمی و یواق ریحی و تحلیل ریح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغمیه و بلغم فاسد و جلوس در طبیعت آن جهت قروح
 مفعل و نافع مضرره مصلح آن کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن یک درهم است و معاد آن جهت
 تحلیل خنا زیرا که اکثر او را ام بارده نافع است

* باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است *
 * فصل اول الذال مع الالف *

* ذائقنی الا می کنند را نی * بفتح ذال معجمه و الف و کسر قاف و نون و یا آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار
 الاسکندرانی * ماهیت آن گیاهی است بزرگ آن قریب بدین رخت غار جملی و شبیه بزرگ مورد و از آن بزرگتر و سفید
 طولانی و شاخهای آن بقدر شربتی و از ساق پایین بزرگ آن ثمر میرود بقدر نخودی و سبز مدور و بیخ آن خوشبو و شبیه
 بعود و تند طعم و منبت آن کوهستانها * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن بیخ
 آن بقدر رشش درم باطلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس
 آن نافع مقل او شربت از بیخ و ثمر آن تاد و مثقال است

* ذائقنی ویداس * بکسر زاء و سکون یاء مثناة تحتانیة و ذال و الالف و سین مهمله و ذائقنی اس بفتح ذال و الالف و کسر قاف
 و ضم نون و سکون و ا و و کسر یاء مثناة تحتانیة و فتح دال مهمله و الالف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بغار
 * ماهیت آن قسمی از مازریون عربی و ورق است و بخرابی مازر و در شام بقله نامند ساق آن بقدر ذری و شاخهای آن
 بسیار باریک و در نصف اعلا آن میرود و پوست شاخهای آن قوی و لزج و چون بچشند زبان را بگزرد و کل آن سفید و ثمر آن
 بعد رسیدن سیاه میگردد و دانه آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین و ارض شام خصوص کوه لبنان * طبیعت آن
 در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن حاد و مفتح و محلل آشامیدن و مثقال از بزرگ آن مسهل قوی بلغم
 و اخلاط غلیظه و مقوی و مد رحیض و مد هتور آشامیدن پنج حبه از دانه آن و خائیدن آن جالب بلغم است از دهان و
 حصول آن مد رحیض و مد هتور شربت آن و آشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع و محرق خلط و معشش است و مصلح
 آن نهاده و کثیرا مقل از شربت از بزرگ آن ناسه قیر اطرا از بیخ و ثمر آن تاد و مثقال است

* فصل اول الذال مع الباء الموحدة *

* ذباب * بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الالف و یا بفارسی مکس و یترکی شین و بهندی مکهی نامند * ماهیت آن

ذائقنی الاسکندرانی

ذائقنی ویداس

ذباب

از جمله مشروبات الارض رنگون از فضلات میباشد و در زائل نکون سفید رنگ میباشد و گاهی از لکه‌ها در بر می‌آورد و بزرگ
 و کوچک میباشد بزرگ را خمر مکس نامند و الزوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و بهترین همه سیاه آن را بعد از آن ازرق در
 بدترین همه زرد و آن خالی از سمی نیست * طبیعت آن در اول کرم و تر * افعال و خواص آن محل رجاء
 و متهور و معفی و آشامیدن آن با شراب جهت عسر و ولادت مجرب دانسته اند و چون مکس بزرگ را بکینند و سر آنرا
 انداخته بر شعری چشم بمالند و بدان مد اومت نمایند زائل گردد و مجرب و بدستور چون بر موضع زبور کنند بمالند
 بقوت و جمع آنرا تسکین و سمیت آنرا جذب نماید و ضیاع نوع بزرگ و یا کوچک آن باز در بیضه مرغ که نرم نمایند جهت
 تسکین درد چشم و تحلیل کوشش زائل آن مادام که صلب نگشته باشد و مد اومت مالیدن آن بشدت بر داء الثعلب مجرب
 و بیهوشی جهت تحلیل ورم چشم و بعد بن اچم کوبید که خوردن بخنده و خام آنرا منود جهت تقویت باصره و منع جمیع
 آفات چشم مجرب می‌اند و کذا داشتن سرمکس سبز در تحلیل با عت نعوظ قوی است و نضله مکس را چون با آب و عسل
 بموشند جهت ازاله مغص و قولنج و خنای مجرب یافته اند و بعد ازی نوشته که حکایت کردند جماعه از موام و زنان که
 تجربه نمودند آنها فضله آنرا که بر بسمان شبها می‌نشینند جهت ازاله بق و برص چون بنا شامند بعد از برهیز از چیز
 های ناموافق و در آفتاب نشینند و موضع برص را بمشوف نمایند تا آبله کف زائل گردد و فعل آن مانند آبله لال است و
 چون فضله آنرا با قراقرط و شکر سرخ همزج نموده شبای ها زرد و بردارند اطلاق طبیعت آورد و روغن آن که مکرر مکس
 را در روغن کنجد اندازند و برورش نمایند در آفتاب و هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است و بوی
 پیاز عنصل کشنده اقسام مکس بود و بدستور از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ و چون از زرنیخ و کندش صورت مکسی
 سازند و در رجاء که مکس بسیار باشد کف آرند مکس از موضع بگریزد *

نیل * بفتح ذال و سکون با و موحد * و لام بلغت رومی سیلویان و بقاری و بهندی نیز کچکره نامند * ماهیت آن
 پوست سلحفاه یعنی سنگ پشت هندی است و کوبند استخوان آنست بغایت سیاه و بعضی اجزای آن مایل بزرده و براق
 و صلب و از آن دسته کارد و قلم تراش و پازان و قلمدان و غیرها می‌سازند و با بلق زرد و سیاه مایل بسرخ می‌باشد و شنبه
 شد که آنرا بنحو خاص طبع می‌دهند نرم مانند خمیر می‌کود پس از آن بهر شکل آنچه میخواهند می‌سازند * طبیعت آن
 مردوخشک * افعال و خواص آن خالی و بغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقطه اند و بر اسهول و اسهال جهت
 التحام نصبه رتبه و نفث المده و تب ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازیر را سقط دانه بوی میر و طلای سوخته آن
 با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق و خروج آن نافع و فرزجه آن مانع سیلان
 رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سیب مقدس و شراب آن قند و در هم بدل آن استخوان
 قند و گفته اند چون از آن شانه سازند و موی را بدان شانه کنند با نخ صیت جهت رفع نخاله بن موی و تولید قمل و ریختن
 موی موثر است و نیز گفته اند چون آنرا با چوب صلیبی که آدمی را در آن از حلق کشیده باشند و قدری از خاک بپوش
 مقبول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح متباعدین موثر است

* فصل الدال مع الراء *

ذال ازین * بفتح ذال معجمه زده و راء مهمله و الف در وسط و اول مفتوح و حوم مکس و سکون یا و مثله تحتانی و حاء

در دوازده کی آنرا بخورند و چون خشک گردد بخورند و بیخ آن بشکل بیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه آنرا حل کنند مغز آن سفید مانند بیاز باشد و طعم آن شیرین و بر آب و بعضی آنرا حنظل و قاقا گفته اند

* فصل فی الدال مع النون *

* ذنب الخیل * بفتح ذال معجمة و نون و باء موحدة و اللف و لام و فتح خا و سکون باء مثناة تحتانیة و لام و در هام مشهور بن ذنب الغرس است * ماهیت آن در نوع میباشد بگوشت نباتی است که در قرب آبها و خند قها بسما و میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار و مائل بسرخ و با خشونت و پر کوه و کوههای آن بهم متصل و برک آن باریک شبیه بدم اسب و برک آن در و بر اشجار و چار و در خود میچسبند و تا بالای درخت میروند و از آن آویخته میشود شبیه بدم اسب و بیخ آن خشبی صلب و به کل و ثمر میباشد و بعضی گویند کل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفید تر و با حنیفه گفته لحيۃ التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد و خشک نشود تا آنرا بر زمین دیگر نقل نکنند و در کتاب حبشایش آورده که آنرا کرفس کرمی نامند * طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن قابض و لی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زبان و جهت سرفه مزمن و امراض سینیه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حار و منکمی که تب نماید و قرحه امعاء و جراحات مثانه و کثرت شرب آن جهت التیام فتنق و التیام رود و مقطوع مؤثر شرابا و حقنة و ضماد آن جهت التیام جراحات عظيمة و عصب مقطوع و قلیله امعاء و ورم مقعده و اورام حار و اعضاء و شعوط عصاره آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک زم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن الجبار و صاحب اختیار گفته که نوعی از لحيۃ التیس است و بسیار استعمال آن موحی اعصاب و عصاره آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سر که جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا مقید است

* ذنب الخروف * بفتح خاء معجمة و ضم را و سکون واو و فاء * ماهیت آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برک آن از هم دور شبیه ببرک راسن و کل آن زرد شبیه بکل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تند و با آنکه کثرت شرب و در شام خصوصاً بابت المقدس کثیر الوجود * طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و بارطوبت فصلیه * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاخ و قاطع خون و رافع سهر زود افیع اذیت کزیده کلب و بدستور ضماد آن بر موضع کزیده آن و بطور عصاره برک آن و بدستور ضماد سائیده آن جهت رفع بهاض چشم مجرب دانسته اند

* ذنب السبع * بفتح سین معمله و ضم باء موحدة و عین معمله * ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر و ذرع و اسفل آن مثلث و عالی آن مستدیر بر خارهای نرم از هم دور و برک آن شبیه ببرک کار زبان و مزغب و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جمعی در وسط آن رشته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بارطوبت ازجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن جهت رفع ابرام بیدل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مداصل و چون بیخ تازه آنرا بخراشد و بر طریقه که از آن بر آید بر عضو مولم بمالند تسکین دهد و در حال و بیخ آن جهت استخوان

شکسته شرابا بقدریکه فقال وضا د ان نیز نافع وطلا می عصاره آن جهت امتر خای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین
در د اعصاب مفید انصار مصلح مصلح آن حسب الغلبه مقل ارشرب است

* ذنب العقرب * بدخ عن مہملہ و سکون فاف وفتح راء مہملہ و باء موحده * مہمیت آن نزد جالبین صا مزوما
است و بعضی گویند لکما می است شبیه بد لباء لعقرب و زرد رنگ و نبات آن کم و درک آن ریزه و منبت آن بلاد سردسیر
* طبیعت آن دردم کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت سم عقرب و ما ترسموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع
* ذنب القط * با مطلق اهل شام کپا می است برک آن شبیه ببرک بلوط و کل آن زرد و بیخ آن شبیه بشلفم و طاهر آن
ہیاء و باطن آن برنک خون و معروف نزد یونانیان بخرو و عالی است و آن ام حیوانی است * افعال و خواص آن
ضما د آن با سر که جهت کزیدن تین بخوری نافع است

* ذنب الفار * لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشت آن بد لباء موش
* صل الذال مع الهاء *

* ذنب * بفتح ذال معجمه و باء موحده و عربی عقیان و معجم نیز و بفارسی زرو طلا و بترکی التون و قزل و بھندی سونا
و کچن نیز نامند * مہمیت آن اشرف فلزانی است کہ در معدن از زینق و کبریت معتدل صافی بکون می یابد * طبیعت
آن معتدل مائل بکرمی و بارطوبت غریزی * * افعال و خواص آن ملطف و مقوی قلب و دماغ و حرارت
غریزی و فکر و فهم و انیز کرد اند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معد و مزاره و طحان و کبد و مثانه و باء و امراض
مقراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و تروخش و رهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف معد و کبد و برقان
و سہر و انواع بواسیر و ضعف کرده و مثانه و باء نافع و بدن را فربه سازد و جهت جنام بتهائی و یا باد و بیه مناسبه مانند
بسفایج و کماذریوس و محلول سخالہ آن بامروارید کہ در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکور و زخیر
و اسهال دموی و جنام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشاد جهت اخراج سم مجرب و ما ختن میل سرمه از آن جهت
تقویت بصر و منع رمد و کتال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشا و و کمنه و البهاشتن آن در ثقبہ غرب جهت رفع آن
مجرب و سہر آن جهت درد دندان و امساک آن درد من جهت رفع بخرب یعنی بد بوئی دهان و ذرور آن جهت رفع
اکله و آشا میدان آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معد و رفع اسهال نافع و طلا محلول آن جهت فالج
و تحمیل اورام و داء الثعالب و داء الحية و عرق النساء و بھق و برص و بدست و زور و غن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر
امراض و انکشتی آن جهت داخل و ام الصبیان و مفاصل و تعلیق خالص آن بر کردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب
دانسته اند و بشا و من این خاصیت را مخصوص بد آنہ حجری آن کہ بقدر دانه خردلی در نهایت صلابت میباشد و در معدن
طلا نگویند میباید دانسته و لعب بطلا و بدین آن مورت سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحك است و چون کوش را با سوزن طلا
سوزان کنند هیچ وقت التیام پدید نرود و گویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن غسل و مشک و حب الاس و شاه بلوط
و اکثر را اعتقاد آنکہ اصلا ضرری ندارد و چون طلا را سحق نمایند بھجی کہ از غیر آن هیچ جسدی داخل آن نکرده خصوصاً
ادویه سبیه و تنارل نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دفع جمیع امراض سرداوی است و درین امور چیزی برابر او نیست
مقل ارشرب آن از یک قیراط تا د و پیراط و یک لک است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دار و دهن زرد

بسیخن ایند و نوبه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان اینن کردند و اگر زنگ زردن بای بازنگند در هنگام دلیرتر
کرد و چون از آن بشکل هلیله ساخته در خواب و بیداری صاحب توخش مزمین خفقان و خیالات سردی در دمان
نکند و در دفع جمیع اعلال او میگردد

* فصل فی الدال مع الیاء *

* ذئب * بکسر ذال معجمه رسکون همزه و باء موحده بفارسی کرک و بترکی خورد و بیهندی هند آرو بیهی به و بلغتی يك و بلغتی
دیگر بیه آری هر سه نیز نامند * ما هیت این حیوانی است معروف جرئ النفع دلب انهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی
مینشیند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند
و مقدار یک آنک آرد با آب اگر حسی باشد و اگر نباشد با شراب بپاشند جهت استمقا و ته های بارده و با سکنجبین جهت
یرقان و با آب کر فس جهت سر ز نافع و غایت مقوی افعال آنست و مقدار شربت آن یک آنک و زهره آن بمقدار یک آنک
با عمل و با طلا جهت تب ربع کهنه مزمین و قولنج را متسق و مقدار آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و
بدستور طلای آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلا و سعط آن
جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمیت چشم در همان ناعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتجال آن جهت
تیرگی چشم و نزول آب و غشاد و بکروز و ضما د آن با ورس جهت بهق و برص و با دویه مناسبه جهت تقشیر جلد و داء العلب
و درد مفاصل و گویند چون زهره آنرا طوخ کرده مجامعت نمایند و بکری بران زن قادر نگردد و حمل آن مانع
آهستنی و نبش خشک کرده آن بمقدار یک آنک با شیر تازه و رشیده جهت تب ربع و امراض شش بغایت مفید و بیه آن
جهت داء العلب و داء الحیه و ورم مزمین و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه و رشیده جهت منع صرع و طلای
کداخته آن در آب سداب و روغن زیت بریدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور و موی
آن سبب کوختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن رنجهای جکورا مفید و ضما د استخوان
هاق محرق آن که با ذکر آن موخته باشد جهت بوا میر و این زهر در خواص آورده که کرک کیمیا نخورد مگر وقتی که رنجور
گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روپا و ذکر کرک که استخوان است بالای آن
عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه کاه و بیا ویزند مادام که آن آویخته باشد هر چند که کار
کرمنه باشد اصلا در آن داخل نکرد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شربا و جمولا چون خصیه آنرا بریان کنند و بخورند
قوت باه بیفزاید و چون خصیه را است آنرا بگویند و با زیت بریان کنند و بصری آلوده زن بخورد بر دارد شهودت اوزائل
کرد دوار سطور فرموده که یکم ثقال از خشک آن با آب تریه تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت درد تهیگاه بسیار
نافع و اگر زن ببول آن بول کند مرکز آهستن نکرد و زبل یعنی سرکین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که
کرک استخوان خورده باشد و علامت آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشا میدان یکم ثقال آن با آب گرم
و با شراب مفید و بدستور باقل و نمک جهت قولنج هر ربع الاثر حتی تعلیق آن بران صاحب قولنج خصوصا بر بیهانی که از
پشم کوسندنی که آنرا کرک درید و باشد و اگر بعضی پشم در پوست ایل بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست بسته بجای
مغز آن گذارند و سر آنرا بسته و برای آن گوشه قرار دهند و بر شکم بپاریزند نیز نافع است و اگر دانه نوبه از نقره کده و گوشه
داشته باشد مقدار باقلائی از آن کنند و بپاریزند نیز مؤثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که کرک آنرا دریده

* رازی * بدفع راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و با کویند نوعی از سنبه است و کل رای بهل را از این نامند و این اقرب بصواب است

* رازی * بدفع راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثبته و ثانیه و الف و فتح نون و جیم معرب را زیا نه فارسی است و نیز به فارسی بادیان و در رمی شمار و بهندی سونف بدفع سیم مهمله و دالان بزرگ نیز نامند * ماهیت آن بزرگ است معروف و در نوع میباشد بستانی و بری بستانی را ما رثون و بری را اقواما رثون گویند بهترین آن بستانی آنست طبیعت بستانی آن در اول سوم کرم و در آخر اول خشک و بقراط کرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن کرم ترازی که آن و بر آن قویتر از مائرا جزای آن * افعال و خواص مجموع آن مفتوح سد مجاری سینه و کبد و طحال و کرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی با صره و معدة و محلل ریا ح و اخلاط غلیظه و مواد شیر و زیاد کننده آن خصوصاً تازه آن مدد بول و حیض و ثریاق موم حیوانی و محقق قوی و با قوت قابضه و آشامیدن طبع تخم آن جهت خفکان و غشی با کل کا و زبان مجرب و با پرسیا و شان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و بتنهائی نیز جهت تحلیل ریا ح غلیظه و در دیهلو و تهیکه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسبندگی و معده و غشیان و دفع بلغم حامض و بد رقه قوت ادویه و ایصال آنها با طرف بدن و رفع اسهال مزمن و بد ستور بازیره سبز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با غسل و یا با سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تپها مسکن غشیان و التهاب معده و طبع آن با شراب یا غیر آن جهت کزیدگی جانوران سمی چون کزدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یکدم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به لشف و تخمیر و باخراج آن از مکان خود و باد را در بول و خوردن سفوف آن با کلغلند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلاغم آن و با شیر آن بد ستور خصوصاً اندک کرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة والسلام منقول است که چون هر سال در اول نزل آفتاب بروج حمل تا وقت تحویل بروج سرطان هر روز یکدم تخم رازیانه را با هم وزن آن شکر سفوف نموده و تارل نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض خورنده آن نکردند و عصاره برک تازه آن جهت جذب بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی نزد آتش میدارند چون از آن رطوبتی بر آید آنرا جمع میکنند برای چشم فعل آن ابلاغ است از عصاره آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند بتنهائی و با بادویه مناسبه و چون آب تازه آنرا بر آتش گذارند تا دوسه جوشی بخورد کف آنرا با غسل و سکنجبین و یا پی سکیمینج در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت و شنائی آن فایده و چون عصاره برک تازه آنرا باز هر روز تلایج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکحال بدن مانع نزول آب و رافع ضعف با صره و انتشار است و طلای بیخ آن با غسل جهت کزیدن سک دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصاره آنست و جهت تقویت با صره و نزول آب در چشم نزد فرود آمدن وجهه تثبیت حصه نافع مضر محذورین مصالح آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرغی معده و مقدار شربت از تخم آن تا یک مثقال و در مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات در مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

* رازی * بزمی * شاخهای آن عربیتر از بستانی و شبیه بریاس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبز تر طبیعت آن در آخر سوم کرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن جهت تقطیر البول و تنقیه رحم و

قروح از جگر و اسهال مزمن و رفع احتیاج حیض و تنبیت حضا و تپهای مزمن و بزرگ و آشامیدن طبع آن با شراب جهت رفع سیمه کزید که حیوانات صبی و جماد آن جهت کزیدن سگ دیوانه نافع است *

* **راسن** * بهنج اول و الف رسین و لون و آنرا از الجبل شامی و یونانی و نیون و باغت اندلس جناح و کلموح نیز نامند * **ما هیئت** آن بی نهایت است خشبی خوشبو و تند طعم یا قوی رنگ مائل بسبزی و ساق آن متشعب برک آن عریض و

دراز شبیه برک قلموس و درازتر و خشن تر از آن و انبوه و از ساق آن روئیده در روی یکدیگر و کل آن مائل بکبودی و حسب آن شبیه بقراط با اندک بهنی و طعم آن اندک تند و منابت آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آنرا بر

میا و رند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تاد و سال باقی میماند و گویند بیخ آن زرد و سبزی انگشت خنصر و بالای آن قوی تر از بانیون آنست و بعضی گویند بیخ موسن کوهی است و صاحب اختیار است یعنی گفته که در نوع میباشی یکی بستانی

و آن فیل جوش است و درم بری و برک آن شبیه برک فیل جوش و بیخ آنرا بترکی اند؛ خوانند و بهترین آن مائل بسبزی تازه کرم ناخورده عصب آنست و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است * **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک

و بارطوبت فصلیه و در درم نیز گرم و خشک گفته اند * **افعال** و خواص آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و دم معده و هاضمه و با رمانده و رافع مالمخولای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و هضم سدی جگر

و سپرز و محلل ریح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و ظهر و قریس و عرق النساء و غیره از امراض بارده رطبه و جهت تقطیر البول و طوبی و بول در فراس و کشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن و ضما د آن نافع و بطول مطبوخ آن با شراب

جهت شقیقه و امراض بارده رطبه و ماغیبه و تحلیل اوزام آن و لعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه و ربور عسر النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سحوم قوام و سائر سحوم بارده و قطور آن در کوش جهت دوی

و طین و بخور آن بردن آن جهت انداختن کرم آن و بر رجم جهت کشودن حیض و ضما د مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النساء و سائر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برک آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع

و ضما د برک آن جهت شکاف عضل و تحلیل اوزام مغید مضر و زین و مصدع و اکثرا آن مفصل خون و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و ربوب حامض و مکیدن آنرا ترش و خمیره بنفشه مقدار شربت آن تاد و درم بد آن بوزن آن ایرسا

و با قسط شیرین و گویند چون یکدل دانه آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلائی آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد مؤثر و شراب راسن که معروف بشراب ملیکه است

با اعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مرای راسن و قریس و معجون آن در قرابا دین مذکور شد و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخه برک آن منبسط بر روی زمین و برک آن انبوه و بالوانی و بیخ آن کوچک و زرد رنگ

و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا میباشد بیا شامند جهت رفع الم کزیدن موام و تسکین درد آن در ساعت مؤثر است گفته اند چون پیکان تیر را بعصاره آن آب دهند بهر چیزی آنیکه برسد بزودی آنرا ملاک میگرداند

* **رامک** * بهنج اول و الف و فتح مهم و کانی لغت یونانی است * **ما هیئت** آن از ادویه مرکبه و از ترکیب جانینوس است و آن قوی است که در وقت بلع از عصاره بلع میساخته اند و درین زمان از ما زود و شاب خرما ترتیب میهند و بهترین آن آنست که بکینند یکجز و ما زور نیم جز و پوست انار سائیده سه روز در آب بخیشانند و بجوشانند و درهم زنند تا مانند خمیر

شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یک جزو روغن بادشاد و شاد خرمای با عسل اضافه نموده طبع دهند و اقراض سازند
 و اگر برون پوست انار بلخ بسیار فایده اضافه کنند بعد پل است * طبیعت آن در د رم سرد و خشک و بعضی کرم دانسته اند
 * افعال و خواص آن ملطف و قابض و جفیف و مقوی معدة و کبد و امعاء و مسکن حرارت و مانع مواد با اعضا و جهت
 حبس افعال صفراوی و دموی و نزف الدم و ضرب و سرفه و دود و خیمه و ضعف جگر و جفیف قروح شربا خصوصا با ماء الیاس
 و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طندی آن مقوی جگر مسترخ و دافع ورم خا و ورم مقعد و بر و زان و نفوس
 و حابس عرق و دافع عفونت و بخار فاسد و با حنا مسود شعرو قاتل سپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون مقدر
 شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است و در قرابادین نیز نسج آن مذکور شد

* راوند * بفتح اول و الف و واور سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیة بجای الف و کسر را نیز آمده
 و یفارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیج جگری نیز نامند * ماهیت آن بیج ریاس است که در دامن کوه های خطا و
 چین و تپست و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم می رسد و اکثر چوپانان و مردم می که بد آن نواح میباشند و آنرا
 می شناسند بیج آنرا بر میا ورنند و میگویند که بعد حفر زمین اول بیج باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد و از آن ریشه ها با طراف
 در زمین رفته چون دوسه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشه ها که به شکل شلغم بزرگ و کوچک بر می آید آنهار را برون
 است بر آورده هر یک را بریده بد و قطعه و یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ کرده برای سهولت بار برداری و آنکه بزودی
 خوب خشک گردد و کرم نزنند و فاسد نشود و بر کردن حیوانات می آورند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشند
 و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسپ و رنگ آن سرخ مائل بتیرکی و زردی
 و تند بروسکین مستوی الا جزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بد شواری نرم گردد و زاج باشد
 و چون مضموع آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گردانند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک
 مائل بتیرکی باشد و این مستعمل اطباء است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میکرد و اما میران حافظ قوت
 آنست که با آن نگه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف باشد زاون و غیر مستعمل و گفته اند آنچه مشهور بزنجی آنست از
 جهت رنگ آنست که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن زنج است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست
 در هاششت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیو کوبیده و
 خائید شود و آنچه معروف بتیرکی و فارسی است نه از آن جهت است که منبت آن آن بلا د است بلکه از آن جهت است
 که بد آن بلا می آورند و از آن بلا د بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان مردم وصف است در صناعات مذکوره و اندرون
 و بیرون آن هرد و بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و مضموع آن نیز بسیار زرد و کرم ناکورده باشد و
 یکصنف دیگر است که از همان می آورند و راوند شامی نامند و آن عروق خوش طولانی بغلظت انگشتی قویتر از آن نیز
 و صلب اغیر کند اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آ ممخته بزرق میباشند و این مشهور بر او اند و آب است برای
 آنکه بیا طره آنرا در امراض کبد دوا ب مستعمل دارند عصاره صندل اول که بطبیعت تر تیب دهند تا غلیظ گردد و بهتر است از آنکه
 بکوبند و سیاهیند و بسیار طبع دهند تا منجمد گردد و تازه آن تا یکسال نیکو است و گفته و سائله آن زردی و مفر * طبیعت آن
 مرکب القوی و د راول دوم کرم و خشک و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل و بارطوبت فضلیه و لیل ازودی آنرا کرم

مخورد * انفعال و خواص آن مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و بادل هر مسموم بارده خصوص غلبه رطوبت و مسمول اخلاط غلیظه و رقیقه و خام بعضی و من ربول و جف و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتوح سدۀ آن و طحال و معار محال ریاخ و نفخ کرده و مثانه و رحم و مسکن او جاع آنها و جهت خفقان باره و دفع برودت معدۀ و کبد و سرفه مزمن و ربو و سرفه ریه و معا و انواع استسقا و برقان سدی و دفع اسهال سدی و ماسا ریه و سفا ریه و تنقیه معا و احشا و تحلیل نفخ و ریاخ آن و ادرام بارده احشا و نخه و مغص و بواسیر و نواسیر و تب ربع و چون ازان حبیب سازند که نرم سردۀ بالعباب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت سرفه کهنه باره رطوبت و ضیق النفس باره رطوبت نیز و قلاع دهان باره و امثال اینها نافع و با هلیله کالی و غار بقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع باره و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و گز از و توخش و جنون و نزلات بارده و دوی وطنین و رمل حادث از نزلات و باراسن جهت امراض صلبه مانده سرفه و ضیق النفس و بهر و غیرها و با شراب ریحانی و یا شربت سیب جهت فواق و فسق عسل و عصب و ریش و سستی آن حادث از صدمه و سقطه رید ستور با انیسون و با آب کرم جهت فواق و آروغ ترش و تمده و هیکاه و فتق و مغص و با بولنه و غالت و سنبل هندی و یا با ماء الاصول و یا با ماء آلکسوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجبین مخصوص بزوری و با اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت نفثیج سد و وصله بسط طحال و تنقیه حصاة و تحلیل ریاخ و دفع حبس البول و مقدر اریکه متقال تا دودرم آن با شیرۀ تخم خربزه و شیرۀ خارخسک جهت دفع حبس البول که بد را می دیگر کشود ؟ نکردد مجرب و با آد و به مضغه قوت مسهله و منعشه و قوت قابضۀ آن مانند کل سرخ و کلنار و طرا ئیس و صمغ عربی و بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و دفع جشا و فساد اطعمه و تخمه و بد ستور یا سنبل هندی و با جارشیر و مطبوخ زبیب و سفا یچ جهت قولنج ثقیلی و باغمی و با آب پر سیا و شان و قنطاریون جهت غرق النساء و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و باز رشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن گذاشتن قطعه آن و آب آنرا فرو بردن جهت نفث الدم و هله و ورم سینه و ربو و هر رسعوط آن جهت امراض دماغیه و نزله نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبار و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم جاز مزمن و بد ستور یا آرد جو و تخم خمیزی و یا خطمی و با قوا بض جهت استحکام امتحان بد در رفته و طلائی آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل ادرام بارده و تسکین او جاع غیر حاره و مسموم بارده خصوصاً عقرب و برهمن الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفلی مصلح آن صمغ عربی و کوبند مضر مزجه اطفال و صغاف است مقدر ارشوبت آن یکم متقال تا دودرم بد آن در امراض معدۀ و جکریک و زن و نیم آن کل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات راوند از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی و شراب دیناری و قرص و معجون آن در ترابا بدین ذکر یافت *

* رای بیل * بفتح راء مهمله و الف و د و یای مثناة تحتانیة در میان هرد و یای موحده مکسوره و لام در آخر * ماهیت

آن کل نباتی است هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موکوه و هسه در شکل نبات شبیه بهم اند و در مالک هند و بنکاله و دکن به بسیار بهم میرسد و خوشبواست و ازان مانند یاسمین روغن تر تیب میدهند که کنجد معشر را در کل آن پرورده بعد بکه کنجد ما سرخ و معطر کردند پس ازان روغن میکیند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از براده صندل مینمایند و گیاه آن تابن و ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی زمین و پرکره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ آن

اندک تا بزرگ املین متوسط در بزرگی و کوچکی و سبزی و کثرت آن سفید و خوشبو و مخصوص در شنب و رای بیل اندک طویالی
و مضامین و مزاجه شبنم بداند مر و از این بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موکوره از مرد و در بزرگی و بزرگی آن
بهین تر و ضخیم تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یک نوع اند و بحسب قوت و ضعف
زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند و تربیت آن آنست که جائیکه خواهند بشالند درخت و با قلم آنرا باین که
خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و باینکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن مثلا
در نیکاله که بودن آفتاب در برج ثور است در او و آخر دلو و یا وائل حوت شاخهای بلند آنرا قلم نمایند و سرهای شاخهای
آنرا باین سته کاه مشتعلی اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا مقداری یکشهر خالی نمایند و ریشهای باریک آنرا مخصوص از
موکوره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو
بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگرد و درین تربیت موتیه رای بیل بلکه گلها بسیار کوچک
و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل و یا موتیه را مکرر بخوابانند و اگر مرد و طرف آنرا بعد بستن ریشه قطع نمایند
که شاخهای تازه ازین آن بطرف بالا بروید و سر شاخها از درخت روئید و بیخ کرد در چند دفع موکوره میشود و گویند رای
بیل یا سمین مضاعف است و گویند کل را زقی عمارت ازین است * طبیعت آن گرم و تر و سرد نیز گفته اند * افعال و
خواص آن جهت دفع صفرا و تسکین حرارت و قی و فواق و جنون نافع و بوییدن آن مفرج رمقوی دل و دماغ و روغن
آن قریب النفع بر روغن با سمین است که بھندی چنبیلی نامند و گرم تر از آن دانسته اند *

* فصل اول الراء مع الباء الموحدة *

* ریثا * بفتح راء و کسر باء موحده و سکون باء مثناة تحتانیة و فتح ثاء مثناة و الف * ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است
که از طرف هرموزی آورند و در کرم سیرازان ماهیابه میسازند و آنرا ماهی دشته موتونیز نامند و خشک آنرا نیز اهل
آنجا میخورند * طبیعت آن گرم تر از اربیان است * افعال و خواص آن مهیج باء و مصلح حال معد و تشنگی آورد
و مصلح آن تخم کاهواست

* فصل اول الراء مع التاء المثناة الفوقانیة *

* رثم * بفتح راء و ثاء مثناة فوقانیة و میم لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است و در نوع میباشند سیاه و سفید سیاه
آنرا شاخهای زیاده بر درختی و بی برک و صلب مانند ریسمان و برایش چار و بخته و پیچیده میباشد و کل آن زرد و ثمر آن
مانند لوبیا و اندک آن بشکل عدس و سفید آنرا شروکل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و کل آن
کوچکتر است * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند و دردم
از ثمر آن مقلی قوی و آشامیدن آن جهت اسهال کرم و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن واد را ز نمودن بول بقت
و حقه بعصاره آن جهت اسهال خون و عرق النساء نافع و خوردن هفت عدد دانه آن سه روزی در پی سبب اسهال و منع
بروزد مل مضر معده مصلح آن سکنجبین مقل آر شربت آن تا یکم شال است

* رتیل * بضم اول و فتح ثاء مثناة فوقانیة و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح لام و الف بهار سی الجورک و دله و خایه کبرک
و خایه کزک و بترکی پای و بھندی مکرر و بسیار بزرگ آنرا بیک مکرر و آنکه پایهای دراز دارد مکرر انا منند و بزرگ آن را
تا بقدر کتبخشکی دیده اند و آنرا آوازی مانند آواز کتبخک و زرد و زغیب دار * ماهیت آن حیوانی است شبیه

بغیر حرکت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و مربع الحركات و دس و باي آن کوتاه و اقسام میباشد و از مجموع قتاله بارده است که بدن آن و خوردن غذا و این قتال است * افعال و خواص آن ضما د کوبیدن آن بر موضع کزیده آن جذب با سم آن میکند و ظاهر در بدن سکن زنده آنرا بر بازوی صاحب تب دوی جهت رفع آن مجرب دانسته است و زکاء عقیق و آوشت که چون ملموع آن در ظرف طلا منی نظر کند رفع اذیت آن میشود و از اسعید ترین آنها که مصرفی بزرگ شبیه بل با بیست که اطراف چراغ بر راز میکند ورم بهم میرسد در موضع آن و کاه سرخ میکود و کاه تیره و سبز و هر یک از انواع آنرا اعراض خاص است مثلاً از هر خ آن اندک و جعی و خارش و زرد تسکین یا بد و از سیاه آن وجع شدید و ریشه و مردی بدن را سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن و رتبه آنکه بر پشت آن خطوط براق است خلد و استرخای بدن و از زرد اغیر آنکه چون اراده کزیدن کند اندک رطوبتی از بدن آن بر آید و وجع بسیار و ریشه قوی و عرق و بر آمدن کس شکم عارض گردد و احیاناً هلاک گرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بد آنها است علاج همه آنها بعد میکند موضع اسعید سم بقوت فروردن عضود ر آب کرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در زم و خاک گستر کرم کرده و ضما نمودن موضع اسعید و نمک و یا بخاک گستر چوب الجیر و آهک و قلی و با آب کرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق

سقوط و خوردن و راه الحاقیت و تریاق مخصوص بر تیل است

* فصل در افعال و خواص الجیم

* رجل الغراب * بکسر و اسکون جهنم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و باي موحده و آنرا رجل الزاع نیز گویند و پهلوی پای ملاغ و کلاغ پا و ترکی غاز باغي و یفرنگی کر تویس نامند * ماهیت آن گویند نبات آطریال است و اکثری تصریح نمودند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شیری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و ماثل بسیاری ماهی رشاد بستانی و هر برگ مشقوق بد و شق و بران سه برگ باریک وسطی بلند تر از هر دو طرف شبیه پتنگال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن نورورفته در زمین و مستند بر شکل و کوه دار همه مد و ظاهر آن ماثل بزرگی و سائید آن بسیار سفید مانند سوزنجان * طبیعت آن در آخر اول کرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفتوح مد ظاهر و مسکن ریاخ و محال و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمربست و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرده مطبوخ آن بار اس العزه یعنی بچه بزرگه بزغاله نامند جهت وجع صاب و پهلوی و و رک و اوجاع سایر اعضا و عیال و اسهال مزمن بیعتیل و طلای عصا ره آن که با تش و قوام آورده باشند بدن قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ و بیخ کده و آب شسته تا خاک و کل و غبار آن بر طرف کرد د پس در هاون سنگی نرم کوفته باد سته چوبی و آب آنرا افشرد و باز بکوبند و تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده با تش ملایم طبع دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف هر کشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با فاشق می بر هم زنند تا منجمد گردد و مانند شمع و بدست نجسین چون بدست گیرند پس اقراض ساخته سوراخ کرده بر پسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجة بقدر ضرورت کوفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد دودرم آنرا در آب حل کنند و باد و درم بیخ و بویخ نرم کوفته پیچیده و بر مفاصل بمالند تسکین درد آن دهد

* فصل در افعال و خواص الخاء المعجمه و زائل سارده

* رخمین * یعنی را و سکون حای و کسر بای و وحل و سکون بای مثله تحتانیه و نون لغت شورایی است و بای اول و رخمین را
 فرا دروت نامند و لور کشفک ناز و خشک باشد است * ماهیت آن کویند ماهیت شیر است که بطبیع غلیظ گردد و انکه و بچکانند
 با ماهیت آن جد اگر در رخمینیت آن و غیر مصل است و ماهیت چکید را نیز نامند * طبیعیت آن در اول کرم و در آخر آن
 خشک * افعال و خواص آن کثیر الغن او مبهی و مسد و بطی الهضم و ثقیل و برداشتن شفاف آن مسهل است و مصل
 در حرف المیم انشا الله تعالی من کور میشود

* رخمه * یعنی را و خاومیم و هالغت عربی است بفارسی مراد از خوار و بهندی کد و هر کیله نامند * ماهیت آن قسمی
 از کرس است و بزرگ جثه سفید مائل بتیرگی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها میباشند و از مردم
 بسیار خائف و در اماکن بعید تخم مینهند و تخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگ تر است و دیده شده که در بنکاله و هند در کنار
 دریاها و رودخانهها بسیار میباشند باعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریایی اندازند و بکنار آمده
 خوراک آنها و سک و شغال و کلاغ و غیره است همه باهم جمع شده بخورند و جینا بخود اندک خنکی نیز میکنند و بسبب
 و فور مردار و سیری و سستی طبیعت باز هم متوجه خوردن میکردند * طبیعت آن درد و کرم و در اول خشک و در سوم
 بعضی کرم دانسته اند * افعال و خواص آن کویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر هفت عدد آن را بدین طریق
 بخورند که اولاً تنقیه نمایند و بعد ازان یک عدد آنرا خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقاً چیزی نخورند پس شور بای چرب
 بپاشانند و باز بعد از یک هفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جلد ام مفید و اگر ناله
 نبخشند از هیچ درای دیگر منتفع نخواهند گشت و مایوس العلاج است و در و ریوسه آن قاطع نرف الدم و التیام دهنده
 جراحت و با سر که جهت قوبا و حزازنا فع و زهره آن قطور باروغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و باروغن زیتون
 در طرف موافق جهت تحلیل ریاخ و رفع کرم و قطور و سعو ط آن اطفال را جهت تحلیل ریاخ دماغ ایشان و اکتحال آن
 با آب مرد جهت رفع بیاض و سرکین آن با سرکه قطور در چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و با زیت جهت ازاله کرم
 و ثقل سامعه و حصول آن جهت اسقاط جنین را در از حیض و بدستور بخور و بطوخ آن جهت کزیدگی عقر و بارور زینور
 و بدستور بطوخ زهره آن و تخم آن نیز و با سرکه جهت برص و کویند اکتحال آن در چشم جانب کزیده شده نافع و کویند خشک
 خام آن با خردل بخور تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا زنان پسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز بر آن
 بخور جهت کزیدن موام پردار و پر باری چپ آن جهت تسهیل ولادت و جگر آنرا چون بریان نمایند و با خام آنرا
 سائیده در روزی سه دفعه مرد فعه یک اذک یا سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست
 آنرا چون خشک کرده سائید و بر جراحت بپاشند قطع خون آن نماید و مند مل سازد و طلاقی آن با سرکه جهت قوبا و حزاز
 و پوست اندرون سکن آن آنرا چون خشک نموده سائید و با شراب بپاشانند جهت رفع جمیع هوم و مغز آن در دم
 باروغنها جهت درد سر نافع از اسطاطالیم منقول است که چون رخمه را خفه کرده با چها و قسطار و غن زیتون بخورشانند
 تا مهر آتش در تنهین بدن جهت رفع جذام مجرب است و رخمه ردی المزاج و موخه و معطش و محرقی اخلاط است

* فصل الرابع مع الدال المهملة

* زدن و نسی * بضم را و سکون دال مهمله یعنی و فتح را و سکون نون و کسر تالی مثله فوقانیه و باور و نسی بد و و اول ساکن

درم مفتوح نیز شنبه شد * ما هیئت آن گیاهن است هندی عظیم اللمع جلیل القدر شبیه گیاه بخود در شکل و برگ آن
از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گویا از آن آب همیشه تراوش میکند و در آن بقل بوته آن
بند و بر میده لبناک و سیاه از آن می باشد مانند آنکه بر و هن چراغ چرب کرده باشند و ازین جهت آنرا در زمین نامند
و برگ آن بخوش طعم و مانند بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار می باشد و منبت آن موضع آفتاب و روشوره زار
و قرب دریا و بعضی گویند ازین جهت آنرا اودر رفتی یعنی در آفتاب روینده و گریه کنند و عوام آنرا لون کاپوئی گویند
جهت آنکه در یک زار میروید و در نوع می باشد یکی بزرگ بقدر یکدفع دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت
از زمین از تنه آن رشته و مانند زمین پهن شد و قریب یک و انگشت از زمین مرتفع می باشد و کوچک آن بقدر یک شبر تا یک و نیم
شبر و همان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه اله آباد در مرکز کوه دردی به بقدر پور و در روز باد سه گروه
شاه جهان آباد متصل تغارنک سازان و در دکن نیز هم میرسد * طبیعت آن گرم و قریب طویبت فضلیه * افعال و خواص
آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نشتر که برج سرطان است و بهندی آنرا مکمل نچهره نامند که در روز یکشنبه اتفاق
افتد آن گیاه را بنحویکه سایه آنکس بر آن نیفتد از هیچ و با رو برگ از زمین برکنند و پنج شب در زیر آسمان تمخیم نمایند پس
در سایه خشک کرده نگاهدارند و سوده هر روز یکدفع آنرا با نبات و عسل مجوز آن بخورند تقویت عظیم بخشش و بدن
را قریه اشتهای طعام آورد و ماضیه را قوت و باه را زیاد کرد و اندک و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی
گیاه نامند بیست و یکم تمه تسقیه نمایند با مرق قندی قبل پس با هم وزن آن نبات سفید بار و غن کا و دریا کنند و قدری
دانه هیل هوا و قریفل و مشک و کافور سوده بر آن بپاشند و معجون سازند و هر روز سه دهم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند
تقویت باه عظیم بخشش و نیز گویند که اگر آب تازه آنرا بر طاق محلول ریزند که هر دو روزن مساوی باشند و هر روز
قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند چون چهل روز متوالی هر روز و دهم سفوف آنرا با هم وزن آن نبات
بزی که حمل نکند بخوراند خالصه شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر را از تر پهل که عبارت از هلیله و بلبله و آمله
است نیم سیر و لوکنه که دار لقل و لقل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر است شکر سفید در هم
نموده هر روز مقداری یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بپاشانند
و از ترشی و باد و پرمیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را بر طرف سازد و تقویت بخشش و آشامیدن سفوف برگ آن پشهائی و
فدای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدن شرط مزبور در اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه
خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یکنوازه تلی را که اخته چهار بوته تر و تازه آنرا مالیده

بر آن ریزند آنرا نقره سازد **فصل در ابرام مع السین الملهله ***

در ساطون * شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترکیب دهند و قویتر از شراب ارسطو است و در مزجه بارده
نافع و در قرا با دین مذکور شد

در ساج * منگی است شبیه بخرنجک در دهم سرد و قریب القوه بر سلطان جهت جلای با صره و دمه نافع است *

در سیملیومس * بیونایی است که آنرا در شان الضر و نامند و بهندی است لوبان گویند *

در سکهور * بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم باء * سکون و در راه مهمله لغت هندی است * ما هیئت آن شجره

معدن و از این اطمینان است که اسطر و از مجرای آب ایشان * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن از برای
جلد زنی و فرجه و جرب خیمه که آنرا آنکس گویند و جوشش سر که آنرا آنرا فارسیه نامند و از برای سفتی خیمه که آنرا کچلی
گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردد * باشد و از برای ریشهای کهنه و نا صورت را نف و از برای
خارش و سوزش کرد * و مثانه و از برای سرفه و انزال و ضعف یا با غسل تناول نمایند مقل از شربتی از یکسرخ تاد و هر سخ صنعت
آن سیما با کل از منی زاج سفید و در نسخه دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله نهفته گویند داخل
است و نسخه اول بهتر است و نمک سنگ از هر یک نه تانک مجموعه را با آب صلابه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن
در کاسه سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بکنارند و کاسه دیگر مثل آن که بخاکستر و شیر و جوز مائل که آنرا بهندی
دهتوره گویند اندوده باشند بر بالای آن کدازند و هر دو را بطین حکمت مطین کنند و سه شبانه روز بر بالا و اطراف آن
پا چک دشتی یعنی سرکین کا و صحرانی چله آتش دهند و بعد از آنکه سرد شود بر آورد * آنچه ته ظرف و اطراف آن چسبیده
باشد بر آویند که رسکهور آنست و از برای قوت با نه شبانه روز آتش دهند و یک نسخه دیگر طریقی صنعت آن و حب آن و

دستور استعمال آن در قرادین کیمزد کربافت

* رصاص * بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعي و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابيض است که قلعي
باشد و بفارسی از زر و بهندی را نکا بخدای نون و کاف عجمی و از معین بر رصاص اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی
مسیسه نامند مراد است و بعربی رصاص را صرغان نیز نامند * ماهیت آن معروف است و تگون آن از زیق و کبریه
رذی الجوهرا قلیل و پست ترین همه فلزات است و قصیرا للضحی * طبیعت آن در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد
از برودت * افعال و خواص آن آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمیت چشم و سیلان و غلظت اجفان
و طلای سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برک کاسنی تر و آب بارتک و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها
هر یک بتنهائی و یا جمع در دیا سه و یا همه بار و غن کل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقروح و ورم مقعد و جرب و بواسیر
و جراحت پستان و رحم و قضیب و باد مرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد با اعضا و یا شراب جهت درد عصب و اورام
مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر بخار زیر و تعقد عصب و التوائی آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بر روغن چرب کنند
و بکدازند تا رنگ بر دارد و آن روغن رنگ گرفته را بر هر آهنی که بمالند هرگز رنگ نگیرد و پوشیدن آن لکشمتری آن
با الخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت شمره از چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست از ریختن و میل
آنرا چون در کوش کسیکه در آن زیق ریخته باشد کنند بر آورد *

* رصاص الاسود * بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی مسیسه نامند * ماهیت آن معروف و در فلزات در تگون و

قد از رصاص ابيض زبون تر و از سوخته آن آبار و سرخ حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفی و برآمد
کرده * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص آن قابض و رادع و طلای سائیده آن با روغن کل و عصاره
مل کوره در رصاص ابيض در خواص مانند رصاص ابيض است و ضاد آن با روغن کل و آب بارتک و آب کشنیز جهت
سرطان متقروح و تحلیل اورام حاره و قروح و اجاع مفاصل نافع و چون آنرا بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست
بماند و آنرا با آب و یا غیر آن از عصاره مناسبه مطلوبه بشویند و بر زرد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گردانند

و مجرب است و چون آنرا بشویند بعد بکمال آن جهت فروزج خمیده عین بهشت را با راست
 و در روز آن جهت اند مال حرایات را انجام آنها و حمس خون و بر جوب و د ما میل از طلای آن نافع و بهشتی مثل از
 هفت مثقال آن بر کوب جهت منع احلام و بستن صفحه آن بر عود و د خمار زهر را نواف عصب جهت تحلیف ارواح و در ع آنها
 موثر و کوبیدن خون انسان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحه سر بی بوزن نه درم
 و با پانزده گرم و یا هزده درم بسا زود در روز ساعت زحل بر کوبند و تا چهل و پنجر و زیسته باشد شهوة جماع او با کمال
 زائل گردد به سبب پروت و شدت یبسی که دارد و پنج درم آنرا چون در زهر بالین کسی دفن نمایند و از دند خوابهای
 پریشان بیند و هفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزه آب ندند و کلاشته و قتی که زحل در شرف باشد در میان درختان
 دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن آن کشتن است و رکا و سائیده باشد و فرو بردن کلوته آن با الخ صیت
 رافع در د معده مزمن است و مجرب دانسته اند

* فصل در اء مع الطاء المهملة *

و رطب * بضم راء مهملة و با ی موحده * ماهیت آن خرمای تازه است و نسبت آن بخر ما مانند
 نسبت میوه های تازه است بخشک آن * طبیعت آن در واسطه درم کرم و در اول تر * افعال و خواص آن مداومت
 خوردن آن یا مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مغوی کرده و کرم و ملین طبع و ساثر خواص آن در ترمز کور شد مضر
 دندان و چشم و خنجره و صوت آگنا خوردن آن مصلح آن کامو با سرکه و خیار و سکنجبین است

* رطبه * بفتح راء و سکون طاء و فتح با ی موحده و با ی فارسی اسپست با غی تازه و ترکی یو نچه نامند خشک آنرا بر بی قسمت
 کوبند * طبیعت آن در آخر اول کرم و تر و در درم کرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن ملین و مبهی
 و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضما د کوبیده آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم
 خار و ضما د بخته آن و زرد و بار جهت رعشه مفید و تخم آن قوی تر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن بدن و مدد
 حیض خصوصاً چون در حمام و یا بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سر و نافع و توتش تا پنج سال باقی است
 مقدار شربت آن از د و درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغنی که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوة
 و رعشه شراب و ضما د نافع و خشک آن قابض و کل آن ضعیف تر از تخم آنست و مداومت د خان آن جهت لقوة نافع

* فصل در اء مع العين المهملة *

* رحمان * بضم و بفتح را نه و عین مشدده و الف و دال مهملة * ماهیت آن نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت
 آن پهن و مائل بسیار می و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد کوبند دست صیاد می لرزد و خدار است
 بهم می رساند و مترجم * نه ابو ریحان گفته چون گوشت آنرا بر عضوکنارند بی خبر سا زد و حمس آنرا کم کنند و لهذا دود
 سر را مفید است و در بحر اخضر و قاز میافت و میشود آنچه به تحقیق پیوسته آنست که چند ان عریض نیست و طول آن تا یکذرع
 و نیم است و چون دست بدان رسانند بی اختیار دفعه در دست لرزه و حالتیکه کویا از بند عاجل میگرد طاری میشود
 و چون دست از آن بردارند بحالت اصلی رجوع مینمایند و در بحر مغرب و سورس و بعضی ممالک فرنگ حوالی آنکلان
 و در بحر جنوبی عرض جلد یک نیز بهم میرسد ولیکن قلیل الوجود است * طبیعت آن در درم کرم و خشک * افعال
 و خواص آن بستن زنده آن بر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده آنرا این خاصیت نیست و بل ستور بستن

وكان اشد ان لم يفعل ان كسبه مطبخ آن و در هر كمال اشق عروى جهان بودست آن درازا را از اندر در هر كمال من و شعله و درواز
 اماست محض كه نه اندر و نه و نه است آن كه عروى پيران را اتحاد و تباين و قاطع بلغم و رافع بر تان و صبر و قاطع خون همه
 را از آنها است و نه آن جهت سل و مطبوخ آن در درون زبون كه مهر اشد و با شد جهت و جمع مفاصل و كمر و بقرص
 و عالى آن جهت از يك باه و موثر و ما لبقى گفته كه در بلاد اندلس ماهى شبيه بر عاده بدست كه مردم آنجا آنرا عروى ميكشند بجايت
 و شك رو خوردن آنرا كشند و يا هم در ساعت

* رعى الابل * بفتح راء و سكون عين و باى مثناة تحتانية و الف و لام و كسر الف و باى موحدة و لام و آنرا سالي و در
 مصر آنرا شوك الجمل و سرياني رعا و يلا مينامند * ماهيت آن كياهي است بقدر نبات زردى و بر ك آن شبيه بهر ك
 درخت سقر و از ان بار بكثر درشت تر و ساق آن پر شعبة و چتر آن شبيه بچتر شمت و كل آن سفيد و ريزه و تخم آن شبيه بتخم
 شمت و وسط آن شكاف دارى اختلاف آطر و لال و با اندك شمر ينى و بيم آن بسطبرى انكشتي و بقدر رسه انكشت و سفيد و شيرين
 و خام آنرا بدستور ساق تازه آن ميخورند و رعى الابل از ان جهت نامند كه چون شتر و حيوانات ديگر از ان ايند امجرا
 نمايند سم هيچ حيواني يا در شان ضرر نرساند و چون بكزد و ضررى در خود يا ايند در صحران بكردند و كياه آنرا پيدا كنند و بخورند
 اما ن با بدن نميت آن بهستانها و در تازكي آنرا ميخورند و بدستور و بس گفته ساق آن شبيه بساق كند و شاخها آن انبوه
 و بسيار و خميده و بر ك آن بد را زى د و انكشت و از شاخها ما نند خريطه چيزى آ و نخته چنانچه از درخت را تشنج آريزان
 ميپاشند و بيم نبات آن بد را زى د و انكشت و بطول سه انكشت است * طبيعت آن در اول گرم و در دوم خشك و كويند در عموم
 گرم و خشك است * افعال و خواص آن ملاحظ و مفتر سده و محال اخلاط بارده و رياح و مقاوم سموم حيواني و خائدين
 آن جهت تسكين درد دندان و رفع عسر النفس موثر و مضاد آن با سر كه جهت او را م بارده و طبيعت آن سياه كنند و
 موى و چون با خناسر شدن و بر موى پمانند آنرا طوبى كردند و ليكن زود سفيد سازد و تخم آن با شراب و يا بدون
 آن آشاميد جهت كويند هوا م و سيلان رحم و بوا سيرا نافع مضر احشا و اعصاب مصلح آن رنه و سنبه الطيب مقدار
 شربت از بر ك و تخم آن تا دو درم است

* رعى الحمار * ماهيت آن خاى است شبيه بهما د آورد بغايت تند و آنچه از ان شبيه برانكث حرف و بيم آن تند و تخم
 آن شبيه بخردل و سياه و با عفريت است حمار را چون دردى و نفخي بهم رسد از خوردن آن صحت ميپايد * طبيعت آن
 در سوم گرم و خشك و بغايت مد و جل آب و خوردن بيم آن مورت رعا ف مفرط و بدستور تخم آن در ربيع درم آن جهت
 طحال بيمد يل و جميع اجزاي آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و بر سام نافع مقدار شربت آن تا ليم درم و از شدت
 اسهال مسقط ثوت مصلح آن شفايق است

* رعى الحمار * بيوناني فارسطاريون نامند يعنى حملي و يا يعنى مطلق الحمار و آنرا بغارسي كا و مشك و ديومشك
 نامند * ماهيت آن كياهي است طول آن زياده بر شمرى و بر ك آن دندانه دار و ما ئل بسفيدي و از ميان روئنده و ساق
 آن منحصريكي و بيم آن بدستور شيرى و سرخ ما ئل بسياهي و تخم آن شبيه بكر سنه و طعم آن تند و كيو تر اين كياه را د و ست
 ميلارد و بخوراش ميچرد و انطاكي نوشته كه بر ك آن ما ئل بسياهي است و بعضي بيم آنرا مستعمل دارند مانند قهوه و در
 مصر بسيار است و ساق الحمار نامند و حكيم مير محمد مؤمن صاحب تحفه نوشته كه نارقصر و بارت از آنست و نميت آن كنه را بها

و در آذوقه می رسد * طبیعت آن ریوم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته اند * افعال و خواص آن مطاف و محبت قوی و محل و با برودت و قوت فایده را به آمدن آن جهت لغوه و ادرار رخیض و صداد برک آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خیمه و سایر و با برودت و قوت فایده را به آمدن آن جهت لغوه و ادرار رخیض و صداد برک آن جهت التیام جراحات عجمه مفید و مضر که در مصالح آن کثیرا مقدار شربت آن نادر درم بدل آن فوة الصیغ است

* قصه ل الراء مع القاف *

* رقعده * بفتح راء قاف و فتح عین مهمله و هاء جری شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظم مفید و مصالح آن باشد * ما هیئت آن بختی است صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته اند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن در مصلح آن با زرد و تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریژه شدن استخوان نافع چون سه روز متوال بنوشند * رافعه بنام آنی بفتح راء و سکون قاف و عین مهمله و فتح یاء مثلاً تحتانی و فتح میم و الف و کسرتون و با آن رافعه نیز نامند * ما هیئت آن کوبند درختی است بقدر درخت گردان و برگ آن مانند برگ چنار و نیز آن شبهه با نجیر و بقدر انار و دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور با نجیرا فرنجی است و آنرا انجیر هندی نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعا و شجره در مصلح نیز بهم می رسد و لیکن نجیب و خوب نیست تا به و ذرع بلند می شود و برگ آن بسیار غلیظ و خشن و مشرب و بهین مانند برگ انجیر و حال آن که مثل آن نیست و ثمر آن از شاخه ها آن بر می آید و بزرگ می شود تا بقدر خیار کوچکی و در راند رون پوست آن دانه مائل بطعم انجیر و لیکن بسیار کم در بینی و بدن آن مانند لبن انجیر است و برگ آن را چون در زمین دانه کنند سبز می گردد و حکیم میر محمد مؤمن در تحقیق نوشته که از این ظاهر می گردد که انجیر بنده ای باشد و زلا زکرم سیوات و در زمانه را ن موجود است و مترجم میل نه ابو ریحان صاحب اختیار است بدیع نوشته اند انجیر را لقی مانند اما سروی شکافته و مثلث شکل و برخی مائل و نسبت آن یمن و از انجا با طراف می رسد * طبیعت آن دودرم گرم و خشک * افعال و خواص آن قاطع نرف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی تصبیه و نه و صوت و رطوبات غلیظه لزجه معد و بفتح و شیر آن جهت قوبا و آثار و تحلیل ارام بارده و سقوط دانه بواسیر طلاء و سایر اجزای آن جهت و ثنی و جبر کسر و شراب و طعم آن مقی بلغم و اخلاط غلیظه بقوت و صفا و برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم و ریژه آن سه درم مضر معد و مصالح آن کثیرا است و کوبند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم

* قصه ل الراء مع الهمیم *

سرمه و فوتمه و شبت حککنند و بیا شامند و بلیغ آورد

* رصا د بفتح راء و میم و الف و دال مهمله به فارسی خاکستر و بهندی را که نامند * ما هیئت آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بد آنست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بیشتر اطلاق بر ما د اخشاب می نمایند * طبیعت آن خشک و میجفت مائل بحرارت و آن مرکب از جز و بار داری کثیف بسیار و جز و د خانی خا ناری لطیف اندک است که از شستن جز و د خانی حار آن زائل می گردد و جز و داری بار د آن باقی می ماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و جدت و غیره ها مانند رماد نر که حاد است و رماد شجره که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از ان اقوی است و همچنین خاکستر چوب تانک بعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد

و آتش خوب آن نامدنی می ماند و ناچند ماه گفته اند خصوص کهنه کوهی و محجراتی آن * افعال و خواص آن ضاد
 آن با سر که جهت بیضه و خفیه و شقیقه و تحلیل اوزام و کزید کی جانوران سمی و سگ دیوانه و آشفته بدن آن مفید از تحلیل و رم
 جهت قروح و جروح کرده و تعفیت حصاة مفید و چون با نظرون و سر که بر کوشش زان که بر پوست خصبه و سحرها صاف
 نماید زانل سازد و بازیت ریایه کهنه و غسل جهت شدخ عضل و استرخای مفاصل و تعقل اعصاب نافع مضر رنه مصلح آن
 کثیرا مفید از شربت آن نانیم درم و رما د قصب یعنی خاکستری بهترین آن لطیف آنست * طبیعت آن این مانند کرم
 است مفتوح سد و التیام دهنده قروح و قلع آثار مضر رنه مصلح آن کثیرا یا قند مغذ از شربت آن یک دالک * و رما دیلو طبعی
 خاکستری خوب بلوط قابض و حابس ازف الدم جمیع اعضا و مسکن اوزام و مانع اكله و رافع قرحه قضیب خصوصاً سهله مراره
 و قروح مقعنه و چون بحریر بپزند و سه روز هر صبح ناشتا و درم آنرا با شراب سیب پیا شامند جهت رفع یست و رطوبت معده
 مفید * و رما د قرع یعنی خاکستری و خاکستری پنجم مخصوص در قطران و زفت جهت قرحه قضیب و مقعد * محبوب است
 و رما د ما ذریون جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید * و رما د عش خطا طیف یعنی خاکستری شیانیه پرستورک بهترین
 آن آنست که آشفته در موضع بسیار هوا دار ساخته باشد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن
 آن جهت رفع دشواری زادن نافع و کوبیدن مفرشش مصلح آن سنگ جبین است دستور احرار آن آنست که در کوزه کنند
 و بکل حکمت بکوبند و در تنور کرم کدازند و بعد از یک ساعت بر آورند و سائید و بکار برند * و رما د سرطان و غیره در سرطان
 مذکور شد و رما د تین با قلاب یعنی خاکستری گاه به قلاب در هنگام نری ضداد آن و دلوک آن در حمام جهت ازالای جرب اسود و جری نافع
 * و رما آن * بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انا را نامند و بهندی نیز * ماهیت آن انواع می باشد بری و بستانی و
 بهترین آن بستانی شیرین بیلانه است که املسی نامند لطیفتر از سایر اقسام و بهترین آن رسیدن بزرک دانه شاداب آنست
 * طبیعت آن مطلق آن بارد رطوبت آن از د رم نکل شده و رطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع
 اجزای آن نمیکند تا آنکه آب افشرد * آن نیز همین اثر دارد هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد با پس شدید
 القبض دایم و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از بیهی نیست و افار ترش جارد و خراشند اما معاست حتی آنکه
 اگر ناشتا بسیار بخورند سحج ا معایهم رسد و استسقای بارد را مضر و کل انارشد بد القبض بارد است و جمیع اجزای درخت
 آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر * طبیعت شیرین آن سرد با اعتدال و در اول تر و با قوت قابضه
 * افعال و خواص آن قلیل الغل او مولد خلط صالح و نفاخ و لهل ادر محروین با عنب نعوظ کرد و جالی و مفتوح و ملین
 بطن و مدربول و مورت تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محروین باعث التحل آن و گفته اند این فعل کلی است
 و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت کبد و استسقای رقی و سوء الغیظه و برقان و سهر زو و عفان و در دهنه و سرفه حار و تصفیه
 صوت و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غلبه ا و رفع جرب رحکه و نیکوئی رفق و خسار نافع و اکثرا آن مدسل غل او مرخی
 معده و مضر صاحیان خمی بسبب نفخ و تکلیف آن مسام را و مصلح آن انار ترش و در باره المزاج زنجبیل پرورده و رب انار
 شیرین در افعال قویتر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصاً منع منافع بسیار دارد و چون
 معرا نا شیرین را سوراخ کرده بدفعات بعد ریکه کنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی
 آتش کدازند و فاروغن را جذب کنند و بحدی رسد که دیگر جذب نکند مکیل آن جهت رجوع صبر و سعال مزمن یا بس مجرب

وید مورد آنجا میدان آب آن باشک و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که این کرم باشد همین اثر دارد و عصاره آنرا چون در
شیشه کنند و در آفتاب کدازند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند و روشنائی آنرا به فزاینده و مرچند این کهنه تر شود بهتر میگردد
و دانه آن با عمل جهت درد گوش مفید خوردن آن لغای و مولد ریا در معده و در رگ سوخته آن جهت انتیام جراحات
و خشک نمودن آن مفید و عجمه یا شکفته آن از سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال با قدری برکهای نورسته
ام غیلان و فلهلی زیره سفید سائیده و سنگتاب نموده با طفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن در حالتیکه ایشانرا اسهال عارض
گردد و کهنه شود خواه بسبب دندانی بر آوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید * و **رمان مزره**
یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مائل با عتدال و در سائر افعال قریب با انار شیرین و در تسکین حیات صفرا
و ثوران خون از آن زیاد و صفراوی مزاج را البی از انار شیرین ترش صوف و آشامیدن آب انارین که با شحم فشرده
باشد از نیمرطل تا یکرطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تپهای صفراوی و یرقان و جرب
و حکه نافع و درین افعال مانند هلیله زرد است و چون آب انارین را در ظرف مس کرده به قوام آورند جهت سلاق و جرب
و تقویت با صره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع

* **رمان حامض** * یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و رگید حار و غلیان خون و
صفرا و مانع انقباض مواد معده و مد ربول و جهت منع صعود بخارید ماغ و رفع د خائمت آن و رفع خسار و قوی و خفقان حار
و اکثار آن مورت قرحه امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بد ماغ و مغر و میروید و مضعف
جاذبه جگر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفید باج با توابل و سیرا آتجال آن جهت ناخنه و سبل نافع
و مضغه و نگاه داشتن آن در دهان جهت منع ترشح خبیثه آن و بدستور چون در ظرف مس با عسل طبع چید دهند جهت اكله
د مان مجرب و چون عصاره آنرا طبع دهند تا غلیظ گردد و با عسل مزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطورا
جهت قروح خبیثه و بردن لحم زائد ضامدا نافع و ضامدا آن که مهرا بخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکه صفراوی
مجبرب و علاای مطبوخ آن در رست در شراب جهت تحلیل اورام بیعدیل و سوبق آن قابض و جهت رفع خواش خوردن
کل و امثال آن که زنان حامله و دیگرانوا بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قویتر از آب سوبق آنست و بدستور
شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهران شود و منعقل گردد پس بقدر فلهلی حبوب بندند
پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعا و مقعده مجرب و رب انارین در دوم
هر دو در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تپهای تند و قوی و خسار و رفع خواش ر دیه
حوامل و نسا در نك رخسار و دفع غم نافع و مضغه با آب طبع آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت ساس البول
و آشامیدن سائیده آن بقدر یک رهم با آب کرم در رفع کرم معده و حب القروح بیعدیل و طبع از بیخ انار درین باب از
مجربات است و جهت لثه خارود و دندان ان مضغه آن بیعدیل و اناردان قابضتر از رب هر یک و در افعال قویتر و کوبیده
ترش آن با مویز یا سوبه و خمس آن زیره کرمانی جهت رفع قوی و تقویت معده مجرب مضر هیچ و سرفه مصلح آن مو
و جلوس در آب طبع آن جهت رفع هیلان طبع و خروج مقعده اضغال و ضامدا آن با عمل جهت رفع آثار ابله و طلاعی
سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت نرف الم و نفث الم و حقه با آب آن که با برنج و جر میخورداده جوشانیده

باشند جهت رفع اسهال و هج و تسهیل مغده با آن جهت قطع خون بواسیر را مراض مله و کمال النار در افعال
مانند کل النار فارسی است و در آن جهت قطع خون بدن و اندام و التیام جراحت و علاج وفتق و مضطرب و طبع آن جهت
التهکام بدن آن متحرک و قطع آمدن خون از ریه و رفع قلاع و ضما که آن با بزرگ کرم تازه بر هم معده جهت رفع نفی
مفراط و قطور عصاره کل آن با کلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدن و تحلیل ورم آن و با آب غلب الشلب و با آب
بزرگ لسان الحمل جهت قرحه احلیل و نشف و طوبیت و اندام آن و انصباب مواد بدن آن و با آب قراح جهت سحج موره
و کفش و ابتدای دایم و با سر که جهت خمره که با دسرخ است مفید و با دردی خمر جهت جشای عارض در چشم بشرط
مد اومت بران و عصاره پوست رمان و شحم آن قائم مقام عصاره کل آنست و بدستور عقیل عصاره درخت آن که در آخر
ربیع گرفته باشند و کوبند چون هفت عدد غنچه ناشکسته آنرا بهیجی بلع نمایند که بدست نرسد جهت قطع پرورد ما میل و رمل
تا یکسال مجرب است و دانه های زردی که در افعام النار میباشند شبیه بزورورد در جمیع افعال مانند کل آنست و چون النار را
طبع نمایند تا مهر شود و چهار درهم از آنرا با آبی که در آن طبع یافته است باد و اوقیه آرد خمیر جواری و با آرد دخن
طبع نمایند تا مانند عصیده گردد پس بران زیت خام و یاروغن کل ریخته بخورند جهت رفع اسهال و ربع مایوس العلاج
مجرب چون صاحب تب بعد اندک غذائی آب انار را خواص شیرین باشد و خواص ترش بمکن نافع است و اگر را لیکن اگر
پیش از غذا باشد بهتر است از بعد از آن مگر آنکه لبتی در طبع باشد و با تهوع و قی معلوم کرد و چون النار درست را
در شراب طبع نمایند تا پخته گردد پس بسایند و برکوش بندند جهت از آله در آن مجرب است و آش رمان و افشرج
و بر و در مانین و جوارش و خقنه و حب و حریره و خوشاب و دواء الرمان و دهن و رمانه و رب و سفوفات و سکنجبین رمانی

و سونق و اشربه و طلا و عصاره و لعوق و ماء الرمانین و معجون آن در قرا با دین کبیر من کور شدند

* رمان بری * که مض نامند بصاد معجمه * ماهیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل
است و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی کور که پورا از بلاد هند سرکار صوبه اورد کثیر الوجود
است و چهار برک از زمین برآمد و کل میکند و کل آن شبیه بکل انار و برک آن مانند برک کاسنی و اصلا چوب دندان ارد
و ثمر آن شبیه با نار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین میرسد و خسته آن بزرگ * افعال و خواص آن ضما
بیمه آن با مساوی آن صبر سقوطی و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب در دوسه دفع و جمع آنرا از اول میگردانند

* رص * بکسر را و سکون میم و ثای مثله * ماهیت آن نباتی است از جنس نخود و شبیه بشیم ببلندی قامتی و رنگ آن
مانند شیم و غیر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد و از آن چیزها رنگ میتوان نمود و کوبند از مجاورت آن
رنگ شخص مجاور زرد میگردد * افعال و خواص آن دخان آن جهت زکام نافع و باعث کربختن هوام است و قلی
که از سوخته آن بهم میرسد کوبند بهتر از قلی اشنان است *

* رمل * بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریک و روان و با صفه های ماسه و بهندی ویت نامند * ماهیت آن معروف است
بهترین آن ریزه خالص از خاک است * طبیعت آن در رسوم خشک و محفف * افعال و خواص آن کرم کرده آن
جهت نشف و طوبیات و استسقا بعنوان بستن و دین در آن کردن مفید و حمل سائیده آن جهت قطع حیض و منع حمل
بغایت مؤثر و با لیا صیت آب مزه آن طعم را خوش طعم میگرداند بالعکس آب خوش مزه آب مزه

* روم را هم * بفتح را و سکون هم و فتح را و الف را هم * صاهیت آن قرطم بری است کوبند قرصنه است و برکت آن
خرد و یمن و خاکمی و لک و جهت دایم و کرم و کرم و انواع هوام نگاه میدارند و طریقی استعمال آن آنست که برکت
آن را در آب اندازند و بکند از لک فایز آن در آب آید پس آن آب را باور دهند که اورا کزین و وفای که از آن حاصل
میشود ضعیف از قلی اشتناست

* فصل در الراء مع النون *

* روم * معربى اسم را من بری است بفتح شام غار نامند و کوبند صندل است

* فصل در الراء مع الواو *

* روس * بضم رای و همزه و واو و سین * جمله جمع راس است و بفارسی کله نامند * صاهیت آن معروف است مراد
از آن کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کله کوسفند جوان فربه است * طبیعت آن نسبت بسا نریدن حیوان
اورد و از لمب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها * افعال و خواص آن
کثیر الغل و بطیخ الهضم و چون هضم و استمرار یا بد بدن ضعیف را قوی گرداند و منی بیفزاید و جهت اصحاب کد و ریاضت
نافع و ضعیف معده و بد بوی کنند و جش و بول مصالح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صغیر است و کوشش خدین آن
گرم تر و رطوبت آن که تر و غل آنست آن زیاده و مرد و چشم آن چرب تر و سریع النزول و کوشش زبان آن ضعیف تر همه اجزای
آنست و مغز آن ابرد و از طب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و بطیخ الهضم تر و غلیظ تر و غضار یف آن رده تر همه اجزای
و بطیخ النزول و مورت و تلخ و غضار یف دماغ آن رده تر مصالح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک باعقل ال و بنا کوش آن
سرکه و صغیر و اشتغال و پوست کله و غضار یف آنرا حتی المقل و زباید خورد و اگر مضطرب و ناچار گردند بخوردن آن باید
که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه بپخته بخورند اما بسیار و شکم سیر نخورند بلکه بر جوع صادق و ریاضت شد بد
اندک بخورند و اگر دیر منحل شود مصطکی و عود مندی بخورند و اگر ثقل کند باید که مبادرت با خراج آن بقی کنند و اگر
قی دوار آید و یا عادی بدان نباشد امثال بعضی جو ارشاد مسهل نمایند و بهتر آنست که در بلد آن رطبه و حاره
صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلاً و انکوره لای کله نخورند که مضر است و بطول سر بچه کوسفند و پاچه آن جهت
تسکین اوجاع سر یابس هنگام انتهای هلت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بسخو ابی و امثال اینها نافع
و حقیقه هم رقی سر بچه کوسفند مرطبا معا و کرده و اعصاب و مهبج باه و ملین اورام صلبه باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک
نمود خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازه و مقعد و رورم لاهه و کرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها بادهان مناسبه
و با آبهای مناسبه نافع است

* روا صغیر * بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله * صاهیت آن عبارت از بقول
است که در آب بپخته و در روغن بریان نموده در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریاس و آب غوره و سماق و یارب
و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی بورانی نامند * طبیعت آن
بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد * افعال و خواص آن مسکن صفرا و حلات خون و مبرد و محرور و ازاج را
نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطیخ الهضم و سبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهبج امراض رحم است

* رویان * بضم رای و سکون ذار و کسر یای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی

روبان و ماهی میک و بیهی که مجهلی نامند * ماهیت آن حیوانی است آبی و خلال یافته و باهای بالک و خلاف
 جهت آن حدی و کوچک آن بقدر مبالغ بزرگی و بزرگ آن تا بیک شهر و نیم تاد و شیر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن چون
 سرخ رنگ و صلب و در پخته میشود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک بردار است و در جراد البحر مذکور شد و در میان
 کویک را با آب و نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریای اطراف میبردند و آنرا در فاسی میک مینامند بریان کرده
 با نمک میخورند و باروغن و بنایز بریان کرده با برنج پخته دم داده و با بالای طعام نیز پخته و با قله پخته میخورند * طبیعت

تاز آن در دم کرم و در اول ترو نمک سود آن از آن کرم تر و خشک تر * افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و مبی
 و مسخن کرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطبی الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون تاروغن
 گردگان و باروغن کاویانار جمل و با پیاز ورق کرده بریان نمایند و با کندن فاطم نمایند مانند قله و با تخم مرغ نیمه برشته
 تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائید آن با غلغل جهش دفع شکری نافع و ضیاد کوبید
 آن با نخود سیاه هر شکم مخرج حب القرع و پتنها می مجلل ادرام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلالی پخته مهوای آن
 در روغن زیتون جهش و جمع مفاسل و نفوس نافع و نمک سود آن محرک باه و می رودین و مولد منی ایشان و مولد سودا
 و حکم قوی و امراض سوداوی و بخوش آورند خون صفرا مصلح آن با مری یعنی آب گاه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب
 انا را منع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آن مخصوص در مبرودین کر و یار قرض عود هندی را مثال اینها است
 * روز آریذ * بضم را و سکون را و وفتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء موهله و سکون باء مثناة تحتانی و فتح ذال
 معجمه و الف تحت یونانی است یعنی اصل الوردی * ماهیت آن پختی است شبیه بفسط و سکنجبین و بعد از سائیدن
 بوی کل سرخ از آن ظاهر میگردد * طبیعت آن در اول سوم کرم * افعال و خواص آن ملطف و مجلل و جهش
 دفع صناع بارد مجرب خصوصا چون با ناردین مخلوط گردد و آب جوش د هند وین آن نطول نمایند بر هر

* رو سختهج * بضم را و سکون را و وفتح سین موهله و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوخته
 فارسی است و آن را را سخت نیز نامند * ماهیت آن پس سوخته است و در ستور اوراق آن در دستورات مؤلفه
 مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسوخی آنست و سیاه آن زهریون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است * طبیعت آن
 در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار قابض و متد و جذاب و منقبی جراحات و مند مل و جالی عشارا
 چشم و مانع زیاده قروح خمینه و جهت بردن گوشت فاسد زان و مؤثر و قتال و مفسول آن ملایم تر و آشامیدن بکرم آن
 با نوم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مای اصفی بقر و جهت استسقا نافع و با آب باران و غسل مقوی قوی طریق
 غسل آن مانند اقلسیا است

* روی تو تیا * شبه است و مشهور و روح تو تیا است چه آن تو تیا معنی غیر مصنوع است بخلاف سا تراقسام روی احم
 فارسی طایفون است و آنرا معبوع از چهار وزن مس و یک وزن و نیم سرب سازند و اصل هند این را بهنگار پخت باء
 موهله و خفای ها و سکون لون و کاف فارسی و الف و واء موهله نامند

* فصل در الراء مع الهاء *

* رهشی * بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و با فارسی ارده نامند * ماهیت آن کنجد مقشر بریان لرم سائید

و در آنجا

و در آنجا

و در آنجا

و در آنجا

است که مافع باشد و در رغن از آن جلد انکرده باشد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن مبهی و مسکن و غلیظ و در هضم و مفسد اشتهای بطیخ و خروج از معدة مضاعف آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتوح جشای احشا و منضج دماغ و خراجات و مسکن وجع و حداث و خشکی معویاتش و یاببارود سوخته ضما د او طلاء و آنچه از مغز بسته و زرد آلود و شفتا لود و غیر آن تر قیب دهند در آثار ما لنباصل آنست

* فصل در الرامع الیاء المثناة التحتانیة *

* ریاس * بکسر را رسکون یا ع مثناة تحتانیة و فتح باء موحدة و الف و سین مهملة بغارسی ریواس و ریواج و جکاری اوزنات مند * ماثه هیت آن نباتی است بقدر رنگد روع و شبیه بسلق و از وسط آن یک و بیاد و ساق روئیده اندک پهن قریب بد و انکشت و احجم یک انکشت و در بالای آن پوستی سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بیج آن مائل بسفیدی و اندک بنفشه و طرف بالای آن سبز و مائل پوست بیج کا هو بطول از آن جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفو صتی و سوساق آن متشعب و در بین شعبها پودهای سبز خشن و بالجملة ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجه مرغابی و کل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و مبهیت آن مواضع برف نشین و کوهستان بهیابار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب و معنوش آنست که ساق آن سطر و بلند باشد و بیج آن را وند است چنانچه ذکر یافت و ریاس معموری منسوب است بمعمر نیشاپوری و آن اول کسی است که ریاس را یافته مترجم صید نه ابوریحان گوید که بیج ریاس تا آب نرسد برک بونهیآ و زرد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برک برآورد درین مدت بیج آن بتدریج دوزمین بزرک میشود تا بقدر ار بیج درخت خرما رسد و زبزرکی و آنرا را وند گویند و چون نبات آن بزرک شود هر برکی از آن مشابه بدست او میباش و زرد شیر را را وند د سنت بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آنرا انجم نمیشد بلکه از میان نبات آن مرسال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب ساقهای ریاس برآید بشکل دست آدمی * طبیعت آن در دم سرد و خشک * افعال و خواص آن ممانع و با قوت قابضه و مقروح و مقوی معدة و احشا و جگر حار و تحریک اشتهای قاطع قوی صفراوی و تشنگی و غشمان و مسکن حداث صفراوی و صافی کننده آن هرد و وجهت رفع مستی و خمار و وخفغان و رسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جد ری و حصه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تههای حار و صفراوی و مد او مت آن مانع پروزد مل و انکشان عصا زه آن جهت تقویت باصره و رنع بیاض و ضما د آن با آرد جو جهت باد سرخ و نملة نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقول از شربت از آب آن تاسی در مبدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریاس قویتر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است *

* رکه * بکسر را و فتح یا ع مثناة تحتانیة و ها بغارسی شش و بهندی بهیوره و بترکی ابکمه نامند * ماهیت آن معروف است و بهترین آن رکه بره و بزغال شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد * طبیعت آن گرم و تر و بقراط سرد و تر و زوفس خشک دانسته * افعال و خواص آن جهت مرضی و نا تهین که خوا هاش کوشش داشته باشند قلیل آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشد نافع و گویند مد او مت خوردن آن مورث سل و بطیخ الهضم و قلیل الغذ او مولد مخاط بلغمی است مصلح آن کرویاده که در آن بخیمیا نند پس بریان کنند مضر معدة مصلح آن حب الاس و شکر است

وضعا کوما گرم آن جهت تحلیل در رم جسمی که بر سفیدی آن نقطه سرخی بهم رسیده باشد و رتبه نیز و خنثی و زکریه و خورش و جملی
 جهت سحج و رمی که در پنا از کفش و موره و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بد ستور ضما د محرق رتبه آنها کوما گرم چون
 می امت آنرا بر آتش بریان کنند و خونایی که از آن آید بر تایل و قویای یا بس طلا یا بدل زائل سازد خصوصا که رتبه نیز یکساله باشد
 و محرق آن جهت رفع سحج مؤثر و رتبه حمار الوحش را چون خشک کنند و بگویند و بیا شامند جهت ضیق النفس نافع است *
 رتبه البحر * بکسر را و فتح یا وضی تا زالف و لام و فتح باء موحد و سکون حار را هر دو مهمله * ما هیئت آن چیزی است
 شبهه بشمشه و فیکه تازه تر باشد در کنار دریا ها یافت میشود * افعالی و خواص آن ضما د آن جهت نفوس و شفا فیکه از
 سرما بهم رسیده باشد نافع است

* ریحان * بفتح را و سکون یا عثناة تحتانیه و فتح خا و الف و نون بقا رسی شامسفرم و یهندی ناز بو رنگ با بری نیز نامند
 * ما هیئت آن اسم جنس است و انواع است و در شامسفرم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی *
 * ریحان السلیمان * آنرا جهمسفرم و جما هو سلیمان نیز نامند * ما هیئت آن گیاهی است از جنس عشقه شبیه شبیه
 ترو تاز و برک آن شبیه برک خطمی و کل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلذل و گیاه آن بر اشجار میبندد و در
 کوهستان فارس بهم میرسد و در اصفهان و در ارمزبرد رختها میروید و در تنکابن د یسمو نو نامند * طبیعت آن گرم
 و خشک و ابوریحان تا چهارم گفته * افعالی و خواص آن ملطف و مجفف و مسهل بیخا ئله سودا ر منقی خون از احتراقات
 و مسکن نفخ و محال رباح و رطوبت لزج و معده و ضما د طبیع آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و در رحم و طلا ی آن
 با عمل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حموره و اورام حاره و حمل آن بار و غن کل جهت در در رحم و آشامیدن و طلا
 کردن شکوفه آن جهت لقوه و فالج و کزیدن عقرب نافع مقل ارشیت از برک آن تاسه مثقال و از آب آن ستاده درم و اکنار
 آن مصلح مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش و کوبند بدل آن نیموزن آن شیخ و نیم وزن آن غناب المصلح
 است و کوبند بسبب آنکه در چهارم گرم و خشک است سرما بدان ضرر نمی رساند و مدها میبندد و اگر مدها آب نیاید محتاج
 با آب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از زیشه خود میراب میگرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در کتب ادویه
 مغروده نوشته اند که گیاهی است در اصفهان مشهور و کل عقرب است و جهت عقرب و رتبه و زخم و کزید و شرابا وضما د
 مجرب و برک آن از لیلاب کوچکتر و کل آن مانند خوشه بنفش و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه
 سبز نیست و آن سطار دیون است و مذکور میشود و کوبند قسم جیلی آنرا برک آن مانند شبت و کل آن به رخ با سفیدی میباش
 * ریحان الکافور * آنرا ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و کوبند بقا رسی سوسن نامند * ما هیئت آن گیاهی است
 کل و شاخ آن شبیه شبت و برک آن شبیه برک انار و از آن ریزه تر و کل آن کبوده ما ئل بسفیدی و از جمیع اجزای آن
 بری کافور آید خواص تر باشد و خواص خشک * طبیعت آن در درم گرم و خشک * افعالی و خواص آن آشامیدن آب
 آن جهت تفتیح سده و یزقان و قطع سیلان خون اعضا و بونیدن آن بسیار محلل رطوبات چسبنده با غشیه دماغ وادمان
 آن محلل اخلاط غلیظه دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جزا حایت نافع مضر محرورین مصلح آن سکه چین
 مقل ارشیت آن یکدرهم و از آب آن تا هفت درهم است *

* ویش * بکسر را و سکون یا ویشن معجمه بقا رسی پرنامند * ما هیئت آن معروف است و عبارت از بر طر و راه است

در این

در این

در این

در این

اعمال و خواص آن در روز شوشه اسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که اگر آن با منق در قطع خون جراحها قائم مقام موی نرم جز گوش با صفت و چون از بیخ بر طپور آنچه بزرگ و سفید و محرف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در بینی در بند رجائی را که به هیچ جهت نگیرد و فائده اخشی و مجرب است و در جمیع نرف الدم بعمل یل است خصوصا بر طاق و اس

*** باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است ***

*** فصل اول الزای مع الالف ***

*** زاج *** بفتح زاء الف و جیم مغرب از زاک فارسی است * ماهیت آن از معدنیات است و اقسام می باشد و غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب به سبز میگردد و سفید آنرا قلند پس و شوغا و زرد را قلقطار و سوز را قلند و قلندت موری نامند و بشهرازی زاج سیاه

*** زاج البیض *** بقا رسی زاج سفید و بیونانی خلل الفیس و بهندی بهنگری نامند * ماهیت آن چیزی سفید و اندک مائل بر زردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزنجبیل خشکی است که چون در دست بمالند رو در بره کردی و پاک باشد از آلاش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنگ کنند و خوب رنگین صاف یکسان شود و اولاد را آب مملول آن تر نموده خشک کرده پس رنگ مینمایند و معدنی آن اکثر جاهها است از انجمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه بصره مشهور بخوش آب و نمک سار ما بین نهر جیها و راهی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در چین بر آوردن مانند نمک اندک نرم می باشد و بر همین هوا بد آن صاب میگردد * طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و مائل با اعتدال و لطف همه اقسام است * **اعمال و خواص آن** بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج زرد است و آشامیدن تلخ و گرم تا نیمه د زم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالاف آن شیر کا و تازه در شیده بقد و نیم آن را مندی که همان مقدار آب داخل کرده باشند نهار بها شامند و اگر آن مقدار شیر و آب را بیک فنجه نینوا نعل اشامیدن بد فعات بها شامند و رقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شامند و از ترشی و بادیه و گوشت پرمیز نمایند و تا وقت یوم بد ستور بعمل آورند جهت رفع قرحه کرده و مثانه و تحلیل و تحلیل ریا و آنها و تفتیت حصا لا نافع و اگر برای تفتیت حصا تا پانزده یا بیست و یوم بعمل آورند بهتر است و چون در جزر آن را پاک جز و اقلیمها با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تا بیستاد در آفتاب در زیر سرکین اسپد فن کنند بغایت تند و جالی میگردد و از الیه بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در از الیه گوشت زائده زخمها بپندیل و اکحال زاج محرقی جهت تنقیه چرک گوشهای چشم و با عمل جهت سطری پاک آن و نفوخ آن در بینی جهت رها ف و بد ستور طلای آن بر با فوخ با آب کند تا و با فیر و طی جهت اكله دهان و بعضی با خموسا نیده بد ستور مل کور میسازند و آن نیکو ترین دوائی است برای جرب طلاء و طلای زاج با آب کشنده جهت حموره و سلعه و جرب و حكه و خشک ریشه بهتن زخمها و در و آن جهت قروح خبیثه و نرف الدم همه اعضاء و رم بدن و لادن و عضلات حلق و فترجه و حمل آن با آب کند با جهت نرف الدم و رحم و تنقیه آن با عمل جهت قرحه گوش و رفع چرک آن جهت بواسیر و فواصیر مفید و قطور قلیل مخلول آن در آب باران جهت تنقیه بصور رفع غشاوه رفیق و بیاض و امثال اینها نافع است

* **زاج احمر** * قسمی از زاج سفید مائل بسرخ است و خوب آن سیاه و با نجار و نفیها و بار هومت و غلیظ تر از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از آن آنچه صیقلی و بنفش است ضعیف تر و شیخ رئیس در قانون نوشته که اطباء قبل ما و اطباء در زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یک گرم زاج سرخ بلخی موی سفید را میریزاند و بجای آن موی سیاه میریزاند ولیکن شخص قوی المزاج مرطوب محتاج آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است

* **زاج اخضر** * یعنی زاج سبز بهندی آنرا میراکیس نامند * طبیعت آن گرم و خشک تر از سائر اقسام و سوخته آن لطیفتر و احراق آن برای ناطیف آنست * افعال و خواص آن محرق و اکال آشامیدن یک گرم سوخته آن جهت رفع سیمیت فطر و با غسل جهت اخراج کرم معده و حب انرقع و با آب مقی قوی است و چون صاحب بنیه قوی مرطوب از آن بنوشد موی سفید آن را بخته بجای آن موی سیاه برآید و مجرب دانسته اند ولیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر است و ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع و عاف و نفی دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش بارد آن و چون آنرا سوخته و با سورنجان ممزوج کرده در زیر زبان کنند جهت دفع واکله دهان و قلاع آن و در بینی جهت اکله و قروح آن و بدستور طلای آن پتهائی جهت اکله دهان و بینی و دفع زیر زبان و بواسیر و لایق و نرف الدم جراحات مضر جراحات عصمانی و زیاده از یک گرم آن کشنده است

* **زاج اصفر** * یعنی زاج زرد که بهندی کیس نامند * ماهیت آن بهترین اقسام زاجات را افضل آن ذهبی و درخنده آنست * طبیعت آن در سوم گرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قویتر میشوند و مغسول آنرا حدت کمتر * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال مؤثر و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلومی در خلق مانند مجرب و چون دو جز و آنرا با یک جز و افلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهار روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی میکرد و زواله بیاض غلیظ و ناخنه میخاید و در زواله گوشت زائده زخمها بیعیدیل و در رنگ کردن موی مؤثر و مقدر شربت آن که بی خطر باشد تا یک انگشت و زیاده بر آن خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه و دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و ترطیب بدن بدل آن رنگاراست و بولاد جوهر دار را بعد از تصفیل و تصفیه بدان جوهر می دهند

* **زاج الاسافه** * بهارسی زاج که شکران و بهندی کسپس نامند و کوبند زاج سیاه است و بیونائی مالیطر نار و مالیطر نار کوبند * ماهیت آن قسمی از زاج ابیض است که کثیرا لاریضیه و چون آب بآن برسد سیاه میشود * طبیعت آن مانند سائر اقسام و قابض تر از سائر * افعال و خواص آن قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حننه آن با خمر جهت مرق النساء و اطوئ آن با آب جهت بشور لهنیه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده میشود

* **زاج المظفر** * و قاطر نیز نامند * ماهیت آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقل میکرد و بهترین اقسام است امشکان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس گردد

* **زاج البجا** * از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن و طوبی زاجیه منعقل شده باشد * **زاج المطبوخ** * نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آن را با آب میجوشانند تا منعقل گردد و بهیأت

و چون بدن آن جهت زکام و درد سر باریک و ضعیفه و همچنین نمرین بدن آن و علامی آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و پخته های جهت نفی دمل و تسکین رجم آن و التیام قرچه و برقصیب آلودن مائع حمل زنان و ممل ارمیت
 و نیدن آن باعث مداع محرو و روید خلقی و حقیق النفس مصلح آن صندل و کافور را غل و یارده بدل آن غالبه است *
 * زید * بضم زای و سکون با و دال مهمله بغارسی و روغن تازه بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکه نایمند * صا هیت آن
 عبارت از روغن کار و بز و کوسه و کاه و میش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از شیر گزیند و روغن کار و لطیفترین
 همه را و میش خصوصا جنکی از همه غایظ تر و چرب تر * طبیعت آن در اول کرم و در آخر آن نرو کهنه آن کرم نرو و تر
 آن کمتر و زرد مستحیل تخطط غالب میگردد خصوصا با صفر * افعال و خواص آن ملین و منضج و مسهل و مفتوح شد جهت
 تصفیه صورت و خشونت قصه زنه و حلق و سرفه خشک و آرام ظاهری و باطنی و اندر غر مودین فضلات و باعث جهت
 ذات الحسب و ذات المرثه و نفی موا دسینه و دفع آله و ابدال بدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت
 موثر است در بهی بدن و با بادام تلخ جهت دفع فضلات زنه و با قواض جهت اسهال و سنج که از جدیت اخلاط باشد و با شربت کل
 جهت قطع فعل دوائی مسهل و بازرد تخم مرغ نیم برشته جهت دفع اخلاط و بازرد مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت مسر
 البول مجرب و طلای آن در بدن با الحاصیت تغل به بدن میکند و تغل به آن موقوف بود و بدلات غل آنست و جهت نفی
 ورمها و ورم بنا گوش و اربیتین و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم مورسد و جهت کزیدن انعی و هزاران خصوص
 کرم کرده که کرم آن و ترمین آن بدین اندان اطفال باعث سرعت بیرون آمدن آن و نیز ترمین آن جهت دفع خصف
 تازه و کهنه و با دویه مفتوحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلین اعصاب و جراحات مثانه و قو با و سفعه خشک و چرب خصوصا
 که اول بدن را با آب سرد بشویند و بمانند و بعد از مالیدن صاحب آن خود را با بیهوشان تا عرق کند در همان روز رفع علت
 میگردد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانه بواسیر مجرب و در بدن امر هر چند کهنه باشد بهتر
 دانسته اند و مغسول آن یک صد و یک آب و اقلا چهل یک آب در امور من کوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از
 چرک و التیام زخوها و زو یا نیدن کوشش تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید و مضعف و مرخی فم محله و مسقط اشتها
 و بسینا خوردن آن مسهل مصلح آن قواض و نمک و شکر و فانی و هسل بدل آن شیر تازه و رشیده که بچو شاندل ناخمس آن
 سوخته گردد و مغل اشریت آن تاسی درهم است *

بج

ر
طلوز

بج

* زید البحر * بفتح زای و نا و ضم دال و الف و لام و فتح باء مو حده و سکون خا و راه مهمله بغارسی کف د و با و بهندی مسهل
 بهمن نایمند * صا هیت آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفه از صمه و اجزای هواییه مجتمعه با رطوبت دریا
 که بسبب تحریک امواج در سواحل بحر قلم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد بصورت جسمی و آن پنج قسم میباشد
 یکی شبیه با سفنج و سطحی و زرد رنگ با زهرمت و کوبه لرا که مانند بوی ماهی و درم مائل به سفیدی بسیار متخلخل و با تجا و بی
 بسیار از آن مائل بکرا هیت شبیه بطحاب بحری و سرم بشکل کرم و سنگ و مائل به بنفشه و این را میسور و دودی و
 بشیر از کرم ایوب نامند و چهارم بسیار تجویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجا و بی بسیار و آنرا
 قینون گویند و پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم و بی بوی و این از همه اقسام بهتر است و گفته اند
 بهترین این آنست که وردی یعنی برنگ کل سرخ باشد و نیز قومی دین باشد که سفید بسیار ضخیم و یک انگشت و زیاده

بران و بر آنکه و با اندک شوری و اجزای آن پرده پرده و بالک صلب و درین پرد ها جر می زخوار قبول سفید آب و شی
مکاس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست چیری سیاه رنگ و وسط پوست آن در طول کره دار شبهه بخور از فقرات ظهر
در زیر پوست نمایان و طول آنرا یک شمر و نیم میگفتند و این را بپشتی کستوری نامند و آنچه بتجلیق پیوسته زید البحر که
بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن بسیار و شبهه است و آن کف نیست بلکه احتخوان بالای پشت حیوانی است
بحری که در دریای فارس و قلم و نواح آن بهم میرسد بقدر شوری و در زیر شکم آن پوستی و در آن لحمی رخود و در خوف
آن آبی بسیار لغابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ مزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند و آن حیوان
بناحل انتاده و برور کوشش و پوست آن بتخلیل و زائلی گشته بد آن هیأت میگرد و در مردم از ساحل برداشته با طرف
میرند و کف دریا مینمایند و اکثر ماهی که بر آن آنرا صید نموده کوشش آنرا که مرغوب ماهیان است بر قلاب نصب کرده
ماهیان را بد آن صید مینمایند و احتخوان پشت آنرا میاندازند بر و رایام بد آن هیأت میگرد و آن ماهی را سباهای طولانی
شبهه برود حیوان تا پنج شش عدد و بطول یک درع میباشد و دم کوچکی از کوشش لرجی و بر بالای پشت آن بالای احتخوان
پوست لازکی * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن از ادویه قتاله است تا طبع قبی و غشیا و هاضم
اطعمه و مضر صوت و قصبه ریه مصلح آن لعابها و صمغ مقلد ارشربت آن یکد آنک بدل آن شیخ صمدان جهت کف و بهی
سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قویا و بشور لبنیه و قروح و جرب متفرج و خنازیر و بهی و کف و سائر امراض جلده
و آثاریکه بر روی ظاهر شود و بانک و شراب جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای آن با سرکه بریدن جهت لاغر کردن
بدن و اذابت لحم از مجربات است و طلای آن مخصوص قسم اخیر با اندک قلفل با آب سرد جهت تحلیل او را و بارد و رخوه
در یحمیه و استسقا حصصا لملی نافع و آشامیدن یکد آنک از قسم سیوم آن با مثل آن کثیرا جهت درد سر و عسر البول و تفتیت
شک کرده و اخراج دمل آن و در کمر راستسقا و سهر را و در از نمودن حیض و غنما و محرقی آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق
جهت داء الثعلب و کف مجرب و مغسول آنرا حل بد که تر و لطیفتر و جلای آن بیشتر و برای داء الثعلب و کف بهتر و هر یک
از اقسام آن بدل یکد یکد مقلد ارشربت آن یکد آنک تا دود آنک مضر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر تیشورا سفید
و نوع سفید آن در سوم کرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم مؤثر است *

* زید البورق * بفارسی کف بوره نامند * ماهیت آن غیر بوره زیدی است و غیر جامد و بغایت سفید شبهه بآرد
و بوره زیدی جامد مائل بر خبی در جمیع افعال مانند بوره و از آن لطیفتر و تند تر است

* زبرجل * بفتح زای و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح جیم و دال مهمله * ماهیت آن ارسطو طالیس زمره و زبرجل
مرد را از یک معدن میدانند و در معدن طلا تگون میباشد از مقابله زحل با قمر نزد مقابله شمس و الوان میباشد سبز صاف
کم رنگ را مصری و زرد مائل بقرسی و زرد مائل بر خبی را هندی نامند و این زبون ترین همه است * طبیعت آن
در سوم سرد و خشک و انطای در چهارم دانسته * افعال و خواص آن در همه افعال مانند زمره است و جالی و مفرح
و قاطع نرف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهت تقویت با صره و رفع جلد ام بهترین ادویه است که هر روز نیم گرم
آنرا بخورند و تعلیق آن جهت صرع و هسر و لادیت نافع مسقط باه مصلح آن غسل مقلد ارشربت آن تا نیم مثقال بدل آن
زمره است و چون صورت مرکبی در چمن بودن قهر و حرور بر آن نقش کنند و از آن انگشتی سازند و در بنصر چپ کنند

باعث روح و انبساط و لذت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در ماه من بخشد
 در دایره ماهی نصب کنند ماهیان از تعمر دریا بلای ام آید و گویند آشامیدن شراب در بیاض زهر جلد مست نمیکند آن
 در بزرگ * بفتح ذر ای و سکون دریا در میان و در آخر بترکی ابرو و خ و با صفهائی خوک را نامند * ماهیت آن حیوانی
 است بقدر وسعت کوچکی و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی بوسه آن نیز ابلق میباشد و مشهور است که هر چند
 آنرا بزنند غریبه تر نمیکرد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن گویند چون آن مردار منخورد
 مایه ام که میده نخورد و باشد گوشت آن صالح الغذاء و جهت ریاح و سردی و خشا و اذ است بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن
 پوست آن جهت نفوس و مفاصل و ریشه و خل رافع است و علامت آنکه گوشت مردار خورد و آنست که از آن بوی بد آید
 * زایمب * بفتح زای و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موجه بغاری مویز نامند * ماهیت آن معروف است
 و آن انکور در سیمه بد رخت خشک شده آنست و انواع میباشد بحسب انواع انکور بهترین همه پر گوشت شیرین کم دانه فربه
 آنست و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانه آن * طبیعت آن بحسب انواع انکور مختلف میباشد آنچه از انکور سفید
 است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آنرا گرمی زیاده از کم شیرین و مائل بترشی آن نیز معتدل ترین
 همه سفید و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مائل بیبوست و قابض و دانه آن سرد در اول
 و خشک در دوم * افعال و خواص آن در حدیث وارد است که باید که شما زبیب را بخورید که اطفال مرده صغیرا
 مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را میخیراند و دل را قوی و نیک میکند و اند و منفی آن کثیر و الغذاء است بحسب
 جوهر غلیظ ارضی که دارد منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محال با متدال و جالی معد و امعاء و معین ادویه مسهله و
 موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه میرود بین و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و امراض کرده و مثانه و قرحه امعاء با کل
 کما و زبان و خرمای سبز جهت خفگان مجرب ریاحی لبان جهت رفع نسیم و با سر که جهت یرقان بدستور مجرب و چون
 بجای دانه در هر هلدی فلغلی بجای دانه بد آن مداومت نمایند جهت سردی کرده و تقطیر البول و سنگ کرده و مثانه ببعید
 و چون با انیسون بزنند تا ماهر گردد و صاف نمود و با روغن بادام بیاضا من جهت سرفه بارد بلغمی مجرب و آشامیدن
 آب نفیع آن و با آب مطبوخ آن و با بادویه مناسبه ملین طبع و خفسانید و آن در سرکه انکوری بناشتا جهت تحلیل ورم
 طحال مجرب که هر روز چند دانه آنرا بخورند و بالای آن قدری از آن هر که بیاضا من و چون با فلغل و آرد جا و رس بریان
 کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضامد آن با بیه حیوانات جهت تحلیل او را ام و انفجار دما میل و قلع
 ناخن بیجا شده برآمده و با شراب جهت غا غرایا و قروح شهنیه و جلدی و عفونت مفاصل و جوشها و سرطان را با آرد
 با قلا زیره جهت ورم انشیان و با جاوشیر جهت نفوس نافع مضر مخدورین مصلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوه های ترش
 و خشکاش مضر کرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تاسی درم بدیل آن کشمش است و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم
 و قابض و خابس بطن و مقوی معد و رطب را معارض و بیاضا من و کم گوشت خابس بطن و مقوی آن و محرق خون مصلح آن
 خیارشمر و گویند تخم خرفه است و مضر کرده مصلح عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن سبز آنست که از انکور
 عمکری سازند و زینون ترین آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه دارو کثیرا لغل و مبهی و با قوت مسهله و آب نفیع و همچنین
 آب مطبوخ آن که با فانیل بقوام آورده باشد جهت سرفه و تصفیه مواد سینه و تصفیه صوت نافع و ضامد آن باز عفران و

در ده تخم مرغ و عصاره جهت انجارد مل و لاجمل صلابت بیمن بل و چون بگویند آنرا با صبر و بر سر سالتن جهت دفع
کجایی مجرب در رسالت افعالی مانند مودد الله بهرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مودد است که مذکور
شد و شراب آن در فربادین نوشته شد

زینب الحبل * بفتح جیم و باء مرحد * و لام و زینب بری نیز نامند و بیولایی قیمنونه اسطوخودوس افغریا و بفارسی
مویزک که مویزج مغرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند * ماهیت آن نبات آن شبیه بتاک و از آن ضعیفتر
و شاخهای آن راست و شباه و کل آن مائل بسفید و در آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دانه اندک بیهن غیر
مستند بر و ناخوشونت بعضی سفید و بعضی سیاه مائل بسرخ و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخابند * طبیعت آن
در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار عالی و مفرج و مفتح و مسقط جنبین و خائیدن و غیره کردن
بطبیع آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و در دند آن که هر دو
خادشا از بلغم باشد و جانب رطوبت لثه و با عمل جهت قلاع و با نظران جهت گرم دند آن و چون بکند دانه آن را در
پنبه پاکیزه بچپیل اندک تر کرد و کوفته که دانه آن کوپید و شکسته کرد و گرم کرده بر دند آن مویج کنند در ساعت
تسکین و جمع آن نماید و آشامیدن بقدر نیاز در ده عدد آن با ماء العسل معقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات
ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا که اگر حرکت نکنند و بنشینند و با خواب کنند خوف خنثی است و با مصطکی و کندر جهت
تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سیر زوگشتن گرم معده و ضماد آن با عسل و با سرکه و با غیر آن جهت داء العیال
و تقشر طلق و با روغن زیتون و زردلیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقروح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و
کشتن آن خواهر در سر و خواهر دندن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت کشودن دمل و نظول آن با طبیع سداب
جهت درد کمر و ساق و مضمه بطبیع آن با سرکه جهت جمع دند آن و تجفیف رطوبت و التریخای لثه و چون نرم سائید
با غطران سرشته در سوراخ دند آن گرم خورد و پرنماید گرم آنرا بکشد و مویج آنرا تسکین دهد مضر سور مصلح آن
کثیرا مقلد شراب آن تا یک گرم و زباده از گمشال آن کشتن است بخنثی و جراحت مثانه و احشامعالجه آن مرکب
از علاج ذرازیج و جلا منک بدل آن دوزن آن عاقر قرخا است *

زبل * بکسر زای و سکون با و لام بفارسی سرکین نامند * ماهیت آن معروف است و مراد از آن زبل حیوانات است
* طبیعت آن زبل مر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله همه آنها گرم اند * افعال و خواص آن نیز بحسب
هر حیوان مختلف میباشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و میشود دان شاء الله تعالی و بالجمله میموج آنها محلل
و محفف اند

زجاج * بضم ز و ارفع جیم و الف و جیم بفارسی آبکینه و شیشه نامند * ماهیت آن در نوع است معدنی و مصنوع معدنی
سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است آنچه در تیز و از توابع شیراز و غیر آنست سنگی است تیره
و یک ریزه آنرا با قلی نرم سائیده در کوزه ریخته با آتش تند چند شبانه روز میکلارند تا خوب کد اخته کرد پس حجر مغنیسا
و اموده یا رمل بر آن میباشند تا دردی آن ته نشین کرد پس از آن آنچه میخواهند میسازند و بهر رنگی که میخواهند
نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از رمل و سنگ ریزه و قلی میسازند و معمول اهل

هر یک بیشتر این است و ششهای هر یکی اگر از زمین کذاخته باقی است و این سه یک تری و ششها با ترمینا ملک و در سطوح جری و نور
 را از این جنس زجاج معدنی و استی که مجتمع گشته و بضم زیاد یافته و رنگ نیکو بهر میانیده * طبیعت آن گرم در اول و خشک
 در دوم و مصنوع آن گرم تر * افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی لیاغ و محرق آن مجفف بی نفع و رماذ آن
 با لطیف آشامیدن آن بقدر یک گرم یا شراب ابيض رفیق جهت تفتیت سنگ منانه بقلع و جهت رفع ضعیف کرده و منانه و حرقت
 البول و مبرز و آن حال محرق و رماذ بسیار سوده مانند عصار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبب و جلابی بصر نافع و سنون
 آن باعث جلابی دندان زرد شده و طلای آن جهت حرا از ربا روشن و بترن جهت رویانیدن موی رطبا و آن با حنا جهت
 سفایر و مثال آن بسیار نافع و محلول آن در افغان مذکوره قویتر مضرا حشا و مقروح امعا مصلح آن کثیر امقل ارشیت آن
 تا یک گرم بدل آن زیر جلا است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار
 شیر را تبدیل نمایند و بهر جهت مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیر در حین کد از بخور د آن دهند

فصل فی الزای مع الراء المهملة *

* زراوند * بفتح زای و زاء و الف و فتح و او و سکون نون و دال مهملة لغت فارسی است و بحمی اندلس مسعوده و مغرب
 نزد ایشان بمسقر مسقران است و نزد اهل مغرب معروف بشجور و شتم و بیرونانی و طول و خیار و معنی ارسطو الفاضل و معنی
 زو خیار نغس است جهت آنکه برای عسر ولادت نافع است و در قسم مینا شد و در ماده قسم نرا آنرا طویل و ماده آنرا
 مد حرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است * ماهیت آن بیخی است بسطوری انگشتی و قویتر و باریکتر
 فیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخ و طعم آن تلخ با اندک زهومتی و برک آن شبیه ببرک لبلاب کبیر و از آن دراز تر و هر یک
 و شاخهای آن بقدر شمیری و باریک و کل آن بنفش شکل شکوفه امروید و بهترین آن ظهور فقرانی رنگ آنست که کهنه
 گرم خورده پوسیده نباشد و قوت آن تاد و سال باقی می ماند * طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک
 * افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتوح سد و مفتت حماة
 و مدربول و حیض و کشتن کرم معده و حبس القرع و قمل بدن و جهت استرخای جصب و تشنج امتلائی و تنقیه عینه و کبد
 و تصفیه رنگ رخسار و دفع ریاخ و آشامیدن در دوم آن با شراب جهت رفع سموم و باخلخل جهت احتیاس حیض و تنقیه رحم
 و اخراج جنین و با سنگین جهت مبرز و بیکه مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشاء و سبب بلغم و اخلاط
 غلیظه یقوت و با ابرسا و غسل جهت پر نمودن قروح حمیه و اصلاح آنها بقوت و رطبا و آن جهت کزیدن عقرب و هوام
 و رویانیدن کوشش در قرحه رحم و سایر زخمها و با غسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت مبرز بغایت مؤثر و چون
 با روغن بر بدن بمالند شمش بکشد و دفع گرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثیه و چرک دندانها و فرج آن جهت
 احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر و مقل ارشیت آن از دودرم تاد و مثقال و کوبیدن مضر جگر و سپر است
 و مصلح آن غسل بدن آن زراوند مذکور و کوبیدن آن در تحلیل صلابت سپر و شطارح و در ریاخ بوزن آن زراوند و نصف
 آن انزروت و در تجفیف عسالیج الکرم است

* زراوند مد * بضم می و فتح دال و سکون حار و فتح واء هر سه مهملة و حیم فارسی زراوند کرد و با حدهای نخود
 البردی نامند * ماهیت آن بیخی است و در بقدر رفتنی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز داند که بهمنی و ظاهر آن

زرد و باطن آن مائل به زردی و بهترین آن تازه کرم یا خورده آنست و قوت آن تا در سال باقی میماند و غلاتها را کباب
 آن بعد از یک ربع در باد و بر آن دیرک آن شبیه برک را وند طویل و از آن کوچکتر و خشنوتر و با آن ک شدی و نرم و کل
 آن سفید و خوب آن سرخ و بد بو * طبیعت آن در دوز کرم و خشک * افعال و خواص آن تحلیل و تطایف آن زیاده
 از طویل آن است مهند آن با آب کرم و با آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه و فادر سموم حیوانی و نباتی و منقی
 معده و هاضمه و جهت درد سرد و شقیقه بارد و سرخ و جنون و وسواس در بر وضیق النفس و هرقه مزمن و فواق و یزقان
 صفراوی و بلغمی و تنقیه چرک زخمهای چرکناک و دندان درد و نفخ و روغن عسل و درم سپرز و درم پهلور و لوزتهای بارد
 و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و درک و عرق النساء و نقرس و درد دفع سموم و سایر افعال قویتر از طویل و ضما د آن
 جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رو با بدن کوشش زخمهای
 عمیق و مؤثر مقل آرثریت آن تاد و درم مضر سپرز و مجفف اعضا مصالح آن عسل و روغن ک و روغن شمشاد و آن قسم طویل آن
 بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و کوبند بوزن آن زرباد و نصف آن قسط و د و ثلث آن بسما سه است و مترجم صید نه
 ابوریحان بیرونی در صید نه خود آورده که زراوند سه نوع میباشد و د و نوع همان است که ذکر داشت نوع سوم زراوند
 خوش خوارند شاخهای آن باریک و دراز و بزرگ آن سبط و ممد و رو شکفته آن بسیار مانند شکفته سل آب و صاحب اختیار است
 بد یعنی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطباء است و در خوشبوئیها داخل می نمایند
 * زرنب * بفتح زای و سکون را و فتح نون و های موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بد آن و بهندی برهمنی
 و بر لاهی و سببی نیز و قسمی را مند پیرنی و بر اهلی و د و خت آنرا تالیس و برک آنرا که زرنب است تالیس پیر نامند
 * ماهیت آن نباتی است از برک معتبر بری عریضتر و مائل بزرده و خوشبو شبیه بهوی ترنج و کل آن زرد و کباب آن
 کمتر از ذریعی راساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و آنرا
 هر و تر کستانی نامند و در هند و بنگاله نیز به هم میرسد و بهترین آن آنست که باریک تند بوی تازه باشد * طبیعت آن در
 آخورد و کرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و بغایت مغرغ با قوت قابضه و مقوی معده و جگر ضعیف و کرم کند
 آن مرد و و قانم مقام دار چینی است و جهت تقویت اعضاء ریه و امراض عصب و تنگی صوت و سرفه و ضیق النفس
 و فواق و زائله باغم و تقویت هضم و زیاده های اشتها و طعم و تحلیل ریا و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه
 و سموم فافع و عصاره تازه آن در تغریغ مانند خمر است و معوط آن بار و غن کل و با آب و روغن بنفشه جهت درد سرد بارد نافع
 مضر محرور المزاج و ضعیف مصالح آن کفنه و جلاب نیم کرم مقدار شربت آن تاد و درم بدل آن در وزن آن دار چینی
 و کوبند کبابه و سلخه و کوبند هیل بوا است *

* زرنب * درم زرنب را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در رمکه مشرقه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند
 * ماهیت آن * این بهمنی است تندی بو و با عطریت و طاهر آن اندک مائل بزرده و طعم آن مائل به تلخی را بچه شیرین
 است و کم بوی ضعیف است و د و نوع میباشد یکی کوچک و آن بهمنی است از لجهیل بزرگتر و در بو تند تر و از آن اندک را حقه
 کافور آید و این را در صفت جوش نموده خشک می نمایند و بهندی کچور نامند و درم بهمنی است سبط و اندک بلند و بعد بر آوردن
 از زمین جوش داده ورق نموده خشک می نمایند برای آنکه زرد خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این

و اد و خشک می بر لپور گویند و هر کس آن بلند بلند رود رمی و عریض بقدر چهار انگشت منضم شنبه بزرگ زرد چوبه و زبرک
 زنجبیل بلند تر و غریب تر و کل آن زرد شنبه یک شنبه کالی و اورا ساقی از وسط درخت آن بر می آید و بر سر آن گل های زرد و آبی
 می آید و گویند سفید و سرخ نیز میباشد و چون به آن رسید بر کهای آن رو خشکی می آید و در خشک میگردد آن زمان
 بر می آید و درخت آن اکثر بلاد هندوستان و کهن و زیر باد است و قوت آن ناسه سال باقی میباشد * طبیعت
 آن در آخر دوم گرم و خشک و بارطوبت فضیله * افعال و خواص آن مفتوح سدد و مفرح و مقوی دل و دماغ و معد
 و مرافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسکن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و جابس قبی و مد و بول و حیض و مسهل
 سودا و جهش سرفه بارد و بلغمی و روختن مواد سوداوی و خفتن و ریاح رحم و زحیر اطفال و بجهت تحریک باه و تعویض
 و درد هان نگاه داشتن آن جهت در دند ان و صحت آن و موضع آن جهت رفع سرفه بارد و رطاب مزمن و راحه میبرد و بار
 و غراب از دهان و ضاد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محال و مسکن آنها و بر لک م بالخاصیة جهت رفع جمیع علل سرد
 طلائی آن بر ورک جهت داء الغیل و مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن
 جهت گریزانیدن هوام و مورچه که با رد بگرد نکند مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقل آن بر حقیرین و کمر بافت
 اعداد باه مایوسین و مصدع و زیاده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدن و در روغ و در رفع زهرها مثل
 آن در روغ و نم و زن آن دانه تریج و چهار دانگ آن طرح شقوق است و ضاد بزرگ تازه آن جهت رفع کلف نافع است *
 * زرافه * بضم زای و فتح راء مهمله مثل ده و الف و فتح ناه و یافارسی اشترکا و پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که
 کردن آن بلند مانند کردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر کوا و کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی و شبیه
 پلنگ و پای آن مثل پای کوا و شاخ آن بدستور و دست آن در از تر از پای آن و زانوند اردود ند آن آن کوچک و دندال آن شبیه
 دندال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با کوا و نرو حشی بهم میرسد و بالجملة شکل عجیب و غریب دارد * طبیعت آن
 خشک در اول و بسیار گرم * افعال و خواص آن مواد غلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهربان
 آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و فاریه هاضمه مقویه معد و لیکن باید خوردن آن عادت دهل بدن خود
 را با سنفراغ یا پار جانت و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مغین است
 * زرزور * بضم زای معجمه و سکون راء بضم زای معجمه و سکون و اورام مهمله جمع آن زرافه آمده از جمله طيور است
 بهارسی سار و ترکی سفید چون نامند * ماهیت آن نوعی از عصفور تیز است که در وقت پرواز از آن آواز آید و پایهای
 آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را بچونک یا پیلند نتوانند که
 بدود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خانه آنرا پرورش مینمایند و هر چند کهنه شود سفیدی آن کمتر میگردد
 * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مبهی و مشهی و مقوی بصر مفرد ماض و محرور المزاج و جابس مصلح آن
 و روغن و با آب چغندر ریختن و محرور المزاج با سرکه و مرمر خوردن و بعد از آن آب انار منخوش نوشیدن و بهتر آنست که
 صحرانی و تازه صید کرده آنرا بخورند جهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرانی آنرا ذبح نمایند
 باید که آنرا شب بکن از بدن پس صبح طبع نموده بخورند

* زرین * بکسر زای و سکون و او کسرنون و سکون یا مثلاً تحتانیه و خاء معجمه بیونانی در ساطیس و بهندی هراتال و هراتار

نامند * صا هیت آن جمعی است که منگون میکرد در معدن خود مانند نگون کبریت از بخار دخانی که مصادف آن گردد
 رطوبت در معدن و لیکن ماده ارضی در طوبیت تغیر درین بیشتر است و جزو باری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل
 نمیکرد اختلاف کبریت که بر معدن اندک آتشی بد آن مشتعل میکرد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز سیاه و سفید
 و بهترین آن همه زرد صافی مانند طلق و براق برنگ ذهاب است و این را زرنیخ و رقی و بد خشبی نامند و بهندی مرئال
 و رقی و بهترین آن سرخ صافی شمشیه با هر پنج است که زرد مفتت گردد و دیوی کبریت از آن آید و کاه مسوز اندک زرنیخ
 را و مصالح در طنج میکنند و آنرا اشرار مینامند از جهت مشابهاش در بر آتش و بر آبی اجزائی که ظاهر میکرد در آن
 و این قائل و بسیار خا دسوزنده است و داخل مرهم خلطه جالبه میکنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز رقی ترا ز کل
 انواع آن و غیر مستعمل اند بسمب قوت احراق آن و سفید آن را زرنیخ النوره و داء الشعرا نامند و بد نوعی است
 بعد آن هر دو قسم قائل است و بعضی سفید آنرا قوتیتر و خاد تر میداند از آن هر دو و همت آنرا علاج نیست و زرنیخ محرق
 الطیف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مکر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا با شرایط آن در امراض مقوره
 بخورند و زرنیخ سفید احتمال که همان باشد که سرمه سفید نامند و در اشمی مذکور شد * طبیعت زون آن در سوم گرم و
 خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و راصف در اول چهارم
 و اخضر در وسط و هموم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص همه انواع آن
 لداع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورنده و کوشش زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جوب واکله و کشنده
 اقسام گرم معدنه و سترند و موی و بارانینج جهت داء الشعرا و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن
 کوبیدن درین فعل اقوی است و بازفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و هوام بدن و با پایه
 جهت تحلیل خراجات و باروغن کل سرخ جهت بشور مقعده و بواسیر و جراحات بینی مخصوص سرخ آن و با آدریه مناسبه جهت
 بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفه رطوبتی و ضیق النفس
 بارد بلغمی نافع و بخور آن بارانینج بنحویکه دود آن بحلق رسد با نمویه جهت سرفه رطوبتی که نه وید ستر و بخور آن بواسطه
 انبویه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر
 با تکرار عمل و بشرط آنکه بعد عمل حویره آرد کند م با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع هالیه آن بنوشند و یکد آنک سرخ
 آن با عمل جهت تصفیه آواز و رفع چرک سینه و لیکن چون قوی است حد رازان اولی است و آشامیدن آنرا با پایه
 و قی کردن جهت تب ربع مؤثر و حتی المقدور آنرا از داخل استعمال نمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ بابل
 حمار و بد ستور از هر عضو که خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را
 یا آب بنم تازه بد آن موضع بمالند دیگر نروید و مجرب دانسته اند و طلای آن با زهره کاه و آب حی العالم و شبست جهت منع
 هوزانیدن آتش چون آنرا من نمایند مؤثر و ستون سوخته سرشته آن بابل صبیان جهت بردن گوشت فاسد متعفن دندان
 و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرکین کنجشک جهت تالیل و با صبر و حبالبان مقشر و آب کند نا جهت سقوط دانه
 بواسیر و التیام جمیع زخمها بیدیل و چون زرنیخ و زاج را هم وزن نرم سوخته در روغن یا سمین که بهندی چنبیلی نامند
 خوب بچوشانند و هر عضو که جرب رطوبه داشته باشد با آب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بر آن بمالند

در چند مرتبه ازاله میگردد و چون زردی را در شیر حل کنند هر مکس که در آن افتد بخورد و گویند هر مکس که بر آن عبور
 کند هم بخورد مقدار شربت آن تا نیمد رم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است بدل زردی زردی و زردی آن
 سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثر رطوبات و طلای آن با عسل کف و معنی باه و انعاما مصلح
 کف حادث از آن مالیدن عصاره آورد برنج است و آشامیدن در درم زردی مضعد که هوا قیون فامند بسیار بد و محدث
 سکر و معص و قروح رذیه امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیار می است و اصلاح آن با آشامیدن آب گرم با جلاب
 بسیار و شیطرج و روغن بادام و قی بلغم نمودن و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقیق بدن آن هر دو و نمودن و
 امراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه در شید و لعاب بز و قطونا و تخم خطمی و بهل اند
 است و چون یک ماشه تا شش ماشه آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته بز بخوراند و بدین دستور که تا شش روز یک ماشه
 آنرا هر روز نرم سوده بقدری ماش پخته سرشته بز بخوراند و هر روز هفتم و ماشه بر آن اضافه نموده هر روز سه ماشه
 بخوراند و روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده با ماش پخته سرشته بخوراند تا چهل روز تمام گردد و در بین دیگر
 بیفزاید و از روز دوم بخوراند آن بزر مقدار چهار توله شیر آن با آشامیدن شروع نمایند روزی یک توله بیفزاید تا آن
 مقل را که موافقت نماید پس دیگر بیفزاید و تا چهل روز یا شامند و در بین ایام از محو ضات و بقول و ماهی و جماع و آب
 بسیار سرد و رسیدن هوای بسیار سرد بدن احتیاط نماید جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و
 طریق اجزاق و تشویه آن در مقل مملد کور شد

زردی * بفتح زای و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه کل نباتی است که در کوهستان جوزجان بهم میرسد و بشیرازی اسفرک
 نامند و بیونانی ارجیقن * صاهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شیری و کل آن زرد شبیه بکل عصاره بوی و مستند بر با
 اندک خارهای نرم برک آن زرد مائل بسفیدی و کوچک و بیخ آن زیاده بر شیری و طعم گیاه آن شبیه بکنکر * طبیعت آن
 سرد و خشک و با اندک حرارتی * افعال و خواص آن جالی و محلل صلابات و رفع آثار و مسکن درد ما و مد ربول
 و خون و مفتوح سد و آشامیدن نیمرطل از آب مطبوخ آن با مویزه روز متوالی جهت سیر زویرقان و استسقا مجرب و
 یک اوقیه از عجین آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبع آن با آرد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر آن
 جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنجدرم و صباغان آنرا از برای

رنگ زرد استعمال مینمایند *
 زریق * بضم زای و فتح راء و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف * صاهیت آن از طيور مائي است و بری نیز میباشد و رنگ آن
 سفید و گوشت آن بسیار با سهوکت و زهرمت و بد بو و با اعصاب و لیا ف بسیار و بدترین آن پیرو لاغر آنست و بهترین آن جوجه
 آنست که از تخمی که ماده آن نجاست نخورده باشد بهم رسد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محرک
 باه و بطبی الهضم مصلح آن با آب چغندر ریختن است بعد آنکه اولاد در روغن قندی بریان نموده باشند و سرکین آن بسیار جالی
 جهت جلای کف و لشمش و زهره آن با سمیت و جلای بامض خفیف چشم و طلای آن بر ذکر جهت رفع استرخای آن نافع
 زردین گیاه * بفتح زای و کسر راء مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها از جمله ادویه
 مجبه له اهمیت است امین الدوله گفته آنرا در خواص آن کل عاشقان نامند و گیاه آن از یکدفع زیاده و برک آن عریض

مقال آن جهت عسور ولادت مجرب و مرور زده فیراط آن جهت از آنکه سرور و با مسخج جهت رفع خمار و با غسل جهت
 ریزالین حضا و با ادویه مناسبه جهت درد رحم مقعد و استشمام آن جهت برسام و شویه نافع و منوم را آنحال آن جهت
 جلای بصر و دفع غشاوه و زرق عارض از امراض و سلاق و جرب و قرحه چشم و بطول آن جهت صداع شدید و بخوابی
 و ضما د آن جهت منع میلان رطوبات و نوازل چشم و تسکین جمره و ورم خار گوش و درد مریارد و رفع بخوابی و طلای
 آن با فرقیون جهت نفرس و مفاصل و ذرور آن جهت نرف الدم و حمل آن جهت درد رحم و مقعد و مضر کرده و مضغ
 اشتهار و معنی و جهت اضرار بحموضت حاصله از انصباب سودا بعد و مقوی معد است بجهت آنکه در آن حرارت
 و قوت دایغه و قابضه است و مضغ و یا شراب مسکروم و امت آن مکد رحواس و مضغ اعصاب مصلح آن انیسون و سنگببین
 مقد ار شربت آن تا دودرم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتغریح مغرط و اصلی نکارد زیرا که این مقدار آنرا این
 اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیا یا بغض روح است و بالخاصیت کد اشتن یکنار آن در تحلیل باعث ادرا ببول بند
 شده و گفته اند چون دودرم آنرا با آب سرشته مانند گردگان مد و رساخته در آن سوراج کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند
 جهت عسور ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بد آن بوزن آن قسط و مثل آن دانه اترج و ربع آن
 سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد و یاروغن زیتون پنج روز بیند از نند
 و هر روز بزمینند پس صاف کرده نکاهند از نند افعال رحواس آن ملین عصب و صلابت رحم و منوم و محلل و کد ملین
 بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمل آن با موم و مغز
 استخوان جهت قرحه رحم نافع و برک کپاه آن جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد با اعضا مقید و ثقل روغن آنرا
 بیونانی قرقومعما نامند و قرقومعما نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء اگر کم و دهن آن و قرقومعما
 و مرهم آن در قرا با دین مذکور شد *

* زعفران الحیدید * ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای
 نضاک کنند تا زرد شود بعد از آن کوبید و اجزای زرد شده آنرا بگیرند و بایزد ستور بکنند و تکرار عمل نمایند
 تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که براده حیدید را باربع آن نوشاد رسائید و در زمین
 دفن کنند تا در روز مجموع زعفران شود * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ایض و از جمله مهموم
 است ضما د آن جهت نفرس و بواسیر و داء اخس و خشونت یلك چشم و ناخن و داء الثعلب و باس که جهت باد سرخ و
 جوشهای خار مجرب و فرج آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و يك فیراط آن
 مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و براده آن خورده بهم میرسد و مد اوای این مد اوای آنست
 و در توبال در حرف التام کور شد

* فصل فی الزای مع الفاء *

* زفت رومی * بکسر ز و سکون فا و تاء مثلاً فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا * ماهیت آن سه نوع است زفت
 یا بس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و کوبند اسم قهقرا است و غلط است و بهترین آن
 صافی براق املس آنست

* زفت بحری * بفتح باء موحد و سکون حا و کسر راء مهماتین و یا * ماهیت آن چیزی است شبیه بقطران سیاه

و سوال از زمین مانند لفظ حاصل میشود سیال آن بود است که برکشیدها و حمامات و غیره برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میباشد و داخل مزاج هم میکنند و بهرین اصناف آن نرم آنست * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و مقوی معاضل و جهت فالج و عرق النساء و عرق در باج بارده و ارجاع را بود و مقدار یک گرم آن نادر و درم مسیل و ضماد آن با گوار عمل جهت حل ام و التیام اعصاب شکسته نافع مقدار شربت آن نادر و درم بدل آن قطران و کوبیدن جالینوس و سقز است با سوبه مضر رطبه مصلح آن کثیرا است و بیان تیر در جرب القاف مع الالف در قارانشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* زفت الکربط * ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبری بر که قسم نر آنست میلان مینماید و آنچه از درخت بارد مثل آن که غیر چالغوزه است و مسمی بتوب سیلان مینماید منجمد آنرا را تیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف مر و است و ثمر آن مانند ثمر سر و وزان کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن منفض اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم حلق و خالوم و مری و ورم عضل باطنی در طرف حلق و ریه و تنقیه چرک هینه و حلق و رفع سمیت ادریه و قنله و با شکر جهت نفک الدم و سله سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظا هر جلد و فربه کردن اعضا و بانمک جهت کزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قور با و تحلیل جراحت صامه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم منانده و با غسل جهت پاک کردن زخه های چرکناک و جوره بچیم و خشک ریشه و با عسل التصاق آنرا بر دست و پا مراهم معفنه و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یا فوخ جهت اخراج زلولی در حلق مانند مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام حزاز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و اعلاب و با آرد جو جهت خنای بر و باد ویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و ضرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات کوش و حقه آن جهت ورم حاره و صلب اعلا و رحم و کزیدن عقرب مؤثر و مضر و رطبه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تاسه درم بدل آن بوزن آن قیرا است و کوبیدن ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار آنست که در چین جوشانیدن پشمی را بر روی آن کندن و از آنچه در پشم جمع شود انشوده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیب مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنای بر و رویانیدن و درد اعلاب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النساء و سوزش آن را مثال اینها انفع از زفت است و قاطع نرف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و درده زنت جهت لیکو کردن مرگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت با صره بغایت مؤثر است

* زفت یابس * ماهیت آن زفت رطوب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبع خشک کنند و آنرا ابرو سفاس نامند * طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن بیس و تحفیف این زیاده از رطوب آن و در انداج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و مقط و قوبا و تحلیل و انضاج ورمهای صلبه و تفتیح سده و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمه پر شست جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در مائرا فعال ضعیفتر از رطوب مقدار شربت آن نادر و مثقال است

* فصل الزای مع القاف *

زقال * بضم زای و فتح قاف و لام هاء فارسی قرآنی است بنون قبل از باء مثناه تحتانیه * ماهیت آن در سوم گرم و در دوم

گفته اند درختی است عظیم بلك از بالای و طو لای و درختی است بلك از قوتی رنگ و بلك از خشکی بسیار میگردد
و طعم آن ترش با اندک عفو صفت و فطری و آنرا اندک از بنون مصلح نیز مینمایند و در ملك مند و بنکاله ثمری می افتد بنه بنه بدین
بهم میرسد و آنرا جامون نامند و درخت آن الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا اگر وند نامند و درخت آن کاف انشاء الله تعالی
خواهد آمد * طبیعت آن سرد مائل با اعتدال و خشک و با قوت ذابنه * افعال و خواص آن جهت اسهال و قرحه
امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود البخار و باغ نافع مضر سینه مصلح آن
شکر است و شکر خشک نارس آن که سبز باشد جهت ارام و قروح مزمنه بغایت مؤثر و کثیر برک آن جهت رفع آثار فیل
و بلك ادی صاحب مالایس نوعی از انبر یا ریس دانسته چنانچه در انبر یا ریس ذکر کرد * طبیعت آن راد را خورد و
سرد گفته و غیر قابل بض و با رطوبت غریبه و بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب هر یغار نافع برای آنچه نافع
است انبر یا ریس گفته

* زقوم * بفتح زای و ضم قاف مشدد و سکون و او و میم بهندی تهو و رویه نند و وسیع نیز نامند * ماهیت آن از جمله
اشجار است و نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قناتی و برک آن از برک انار و عریضتر و با شریف و گل
آن از اطراف شاخها بهیئت یا همین و زرد پستی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهله و درجوف آن دانه مانند کچیل
و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر و رسیدن آن شیرین طعم با تغایت و عفو صفت
و معنی و این نوع را * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل ریا ح و جالی و رافع آثار مقلد آرشیت آن
ناپنجدم و دروغ تخم آن باندک تیندیر جهت تحلیل ریا ح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد
و فالج و نفرس و سوز و امثال اینها و با وضو اما د امصدع محرر و روسیه کننده موی مصلح آن شیر تازه و و شیده مقلد آرشیت
آن چهار قیراط بدل آن نقطه است و نوع اول با برک و بار و تازه آن جهت التیام جراحت تازه دافع و قوی القبیض و تحفیف
ورادع و آنچه در بنکاله دهند دید و شنیده شد * چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلوی و این را بهندی تن هارا
نامند و کوزه دار میباشد و بر سوکوها برکهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود بریان سرشته حبوب میسازند
و برای رفع آتشک میگویند قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید و درم چهار پهلوی و این خاردار و بیبرک میباشد و سوم
ساق آن خاردار و شاخها و تنه بالای آن بهخار و برکهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شهر و این را سیج نامند و آب
برک این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند و با اندک نمک گرم کرده برای سرفه اطفال میخورانند
و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جد ام و صلابت سوز و ضعف ماضیه و برقان و نفخ شکم و ریا ح محتشمه در امعاء یعنی قولنج
و یحیی و تفتیت سنگ کرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست ریشه بیخ بلك جو می که گیاه هندی است در آب برک آن
یا این طریق که برک آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستها فشار دهند که آب خوب بر می آید سائید و حب یا قرص
بسته خشک کرده بکامل از رقت حاجت در آب برک آن سائید و بر قوباطلا نمایند روزی دوسه دفعه در چند روز زایل شود
اگر چه گفته باشد عجب است و مکرر با متحان رسیده و از آن مر یا میسازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون
ساق و شاخ آنرا ورقه های ریزه کرده یا شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند در خمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاب از شلتوک
کنند طبعه طبعه تا بر کرد و بر آن آنمقلد را آب بریزند که از بالای آن يك وجب بر کرد و پس هر آنرا پوشید و در سر کین

اسب که گفته یاد در زردی کنک پس بر آرد و ملتوک ما را این خشک نمود که خشک سازند و زردی تا شش ماه از یک طرف آنرا که سه مثقال باشد بخورند جهت استحفا و جرفه و ضیق النفس با زردی و طبیب مدین و نوح چهارم سانی و شاخهای آن کم خار در آن نازکها و رنگهای زرد و زرد را نکشت با رنگی آریخته میزند و این را این چهار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد و نیز میباشند سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در اثبات عقرب و سماب مؤثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارند چنانچه را هم در بابها نکلیم همیشه دیده از آن جمله سه بهلو است که بر درختهای بزرگ میچند و ریشهای آن که بمنزله بیج توان گفت بر تنه درختها ریشها دارند و میچند و بالای درخت بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده منفرقی میکرد و از بیج اصلی که در زمین است کنده تر میشود و قسم دیگر سه و چهار بهلو است که شاخهای کنده بر آورده استاده و بر آن خارهای بسیار طولانی میباشد بر خلاف سه دمار و چو دماره مندی که خارهایش کوچک میباشد

* فصل اول الزای مع اللام *

* زلایه * بفتح زای و لام و الف و کسر باء موحده و فتح یا و مثناة تحتانیة و هاء فارسی حلوائ زلیبی نامند * ماهیت آن از جمله حلوائ معروفه است تازه آن لذیذ * طبیعت آن گرم * افعال و خواص آن مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسکن بدن تحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت رطبه و سرفه نافع و مصلح آن سکنجبین و انار

* زلایف الملوک * نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بغارسی زلف عروسان نامند

* فصل اول الزای مع المیم *

* زمج * بفتح زای و ضم میم و جیم و هاء فارسی چرخ و شرکی او تلکونا مند * ماهیت آن از جمله سباع طيور است که بدن آن جانوران صید میکنند * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره آنرا چون بتنهائی و یا با اکمال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظامت بصیر و شهکوری مجرب و سرکس آن طلاء جهت رفع کاف و رمش و آثار جلد مؤثر

* زمجانی * بفتح زای و معجونه و سکون میم و جیم با لف کشیده و همزه مکسوره و باء حطی ساکن در آخر * ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر اندازه انگوری که در بلاد زیباد بهم میرسد با پوست خشک خشنی و اندرون پوست آن لخمی شیرین و لطیف که رطوبت و در سه سال یکبار ثمر میدهد و در آن سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار برمی آید * طبیعت آن گرم مائل بخشکی و بارطوبت فضلی * افعال و خواص آن تا حال معلوم نگشته است *

* زمرد * بضم زای و میم و راء مهمله مشدده و دال و بئال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند * ماهیت آن از جمله احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد و ماده آن ذمی است که بران پیس و الجمد غالب کشته و بد آن سبب سبزه شده و در مدت بیست و یکسال در معدن نگون میباشد و بعضی این را وزبرجد از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک نوعی نگون میباشد و صلابت آن از احجار دیگر کثرت است و سوهان در آن اثر میکند و اقسام و ألوان میباشد قسمی ذبایی است یعنی رنگ آن شبیه بد باب اخضر است نه آنکه برخامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شفاف و آب آن متموج و روان میباشد و صورت چشم مخفی در آن مرئی میگردد و این را صعیبی نامند که از صعیب مصر آورند و قسمی ریخانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برک ریخان و این را زمرد نو

نامند و قسمی است یعنی همزمانی و این را از مرد کهنه نامند و قسمی سلفی یعنی شبیه بزرگ بزرگ سالی و قسمی زنجاری شبیه بزرگ زنجار و قسمی کراتی شبیه بزرگ کرات و قسمی دیگر صابونی یعنی بزرگ صابون همان مائل به شویکی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه سبز بر آب شفاف صلب آنست که آمیخته ببنک ریزه و طلغی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنگ نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق قیاسی باشد * طبیعت اقسام آن درد و م هر دو در موم خشک و قوت آن مدتی مدید میماند * افعال و خواص آن مفرح و مغوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الرقة و نفوذ الدم و امهال دمری و موم قتاله و نهش موم و استسقاء برقان و حبس البول و قفیت سنگ کرده و مثانه و جذام هر چند که متفرح و اطراف ریخته باشد شربا و تعلیق چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را کزیده باشد قبل از سرایت بجمع اعضاء قبل از هشت شعیر آنرا نرم نموده بخورد و زهر بران کارگر نشود و امان یابد از افتادن موجود شدن پوخت بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبب و ملامت نظر کردن بران را فاع کلال بصر و تعلیق آن و پوشیدن آنکشتی آن جهت منع صرع در مصروع و اهلای مایوک آنرا اصلاح کردن بند اطفال مینمایند از حین ولادت و چون آنکشتی از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر و طلای آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون یکمقال آنرا در آنکشتی محزوم از طلا و نقره که بالمناصفه دو مقال باشد دو طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نصب کنند و پوشیدن باعث قبول دلهای و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میگویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نماید و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و حال آنکه هیچک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام توکری اکثری مردم بقیعت بسیار املی خویده اند و بعد آنکه فقیر و دست تنگ شده همانرا بقیعت بسیار نازل فروختند و مجربین آنرا بر چشم افعی مالیدند مگر کور نشد مقال و شربت آن در رفع سموم یکد آنک و دوز نرف الدم یکمقال بدل آن در دفع سموم زهر جلد و در رفع اسهال مرجان است

* زصور * بضم زای و مهم رسکون و او و راء ممله اسم فارسی زفت یا بس است و در دلك مغسول را زصور لاک نامند و مستعمل زرگران است * افعال و خواص آن در احتباس حیض بیعدیل و مقداری یکمقال آن باز رده تخم مرغ نیمه رشت از مجربات است جهت نرف الدم هر عضو نیز

* زنباب * بفتح زای و سکون نون و باء موحده و الف لغت فارسی است * ماهیت آن گیاهی است کثیر الوجود در رواق در تابستان میکارند و در اوائل زمستان میریزند * طبیعت آن بسیار گرم و تند و نیز * افعال و خواص آن موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نکردد و جهت درد سرد باران و حلت بصر و پراکنده کردن ریا و بر طرف کردن آنها بقوت شربا و تطول نافع مضرب دماغ و خام آن مغنی باشد بخلاف جوش داد آن و مصالح آن در سرکه پختن و باکاسنی و ساق کاه و مرکب آن انا را چاشنی اروسفر جل عقب آنست

* زنجار * بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و راء ممله معرب زنگار فارسی بیونانی فینطوس و معنی آن مجرود بود * ماهیت آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تگون میباشد و بیونانی این را با وسقا ریفس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در مغاره قهرس نزد طلوع شعری مظهر میگرد

و مجمل می شود و این خالی از آمزش بخاک و سنگ ریزه نیست و همچنین کبرانی آن و این هر دوی و استعمال آن مجرب است
 در انسان و مصنوع آن انسام است یکی آنست که سر پوش مسی را بر طرف هر که تندی بخوی کند از آن که بخار آن از سر
 پوش بیرون نرود و بعد از هر ده روز باز یا ده روز دیگر از آن که از آن جهت از یک طرف اندرون آن بهم رسیده باشد بشراشد و باز
 چنان نماید تا هر مقداری که خواصند و دیگری زنجار دودی است را آن چنان است که مس را صفحهای بسیار نیک سازند
 و به هم چیده سرکه تن بر آن ریزند و بکندارند در سردیهای بسیار سرد تا زنگار شود پس زنگ آنرا گرفته در هر پنجمه قال
 آن چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بورد
 سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتهها ساخته در آفتاب کد از آن تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین
 همه معدنی است پس دودی و آنرا مغشوش بسنگ ریزه نموده می نمایند و امتحان آن آنست که چون ترکند و با نکشت بمالند
 نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز می کنند و امتحان آن آنست که بر آخگر کد از آن اگر سرخ گردد مغشوش
 است زیرا که قلقت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار طبیعت آن در چهارم کرم و خشک افعال و خواص آن
 از موم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترنگ و کوش و قلع آثار و با موم و روغن زیت بیلد و مانع
 زیاده شدن قروح خبیثه و ساقیه و ورم جراحت و باعث رو بانی بدن کوش و با صمغ البطم و بورد و سرخ جهت جرب متفرج
 و برص و بخت آن با غسل جهت تنه چرب جراحت و سخته و دانه بواسیر جاسیه و ناصور و مقعد و مطبوخ آن با سرکه و غسل
 جهت قروح لثه و جوشها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان
 و اکحال آن با غسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندقی شوخته و کثیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحت
 حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیرد ختران و سرکه در هاون مس بحد یک غلیظ و خشک گردد جهت حلت
 بصر و قلع بیاض و ناخن و دمع و سمل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای
 پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور با ادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مرهم جهت خوردن لخم زائد
 و اصلاح قروح خبیثه متعفن و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه سر و چون با اشقی بسرشتن و فتهله ساخته در بواسیر کد از آن
 فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بد بوئی و زخم آن نافع ولیکن باید که دهان را پر آب کنند که کود آن بحلق نرسد زیرا که
 گرد آن مضر حلق است مصالح آن شیر تازه و و شیل و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بیضر و رت
 جایز نیست و عند الضرورة مقدار کم آن با ادویه مغریه و دهان و لعابات و یکدم آن کشنده بقرحه جگر و بعد از تجاوز
 از معدنه عذیم العلاج مصالح آن جلاب و آب کرم و روغن بادام و لعابها و مرهمهای چرب و سائرتند ابیرا سفیداج و زنجفر
 و زیت خورد است بدل آن بوزن آن اقلیمیا و ام وزن آن زنجفر است

* زنجبیل * بغلج زای و سکون لون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی تر تازه آنرا در ک و
 خشک آنرا سوخته نامند و سنگی نیز گویند * صاهیت * آن بیخی است معروف نبات آن شبیه نبات شقائق و از آن کوچه کتر
 و مرکهای آن باریک طولانی بغلج و یکشبر و زیاده و بی کل و شر و در مازندران نیز بهم می رسد و در بلاد هند و دکن و کجرات
 و بنکاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم می رسد و کوهی و دشتی نیز می باشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در کاه و زنجبیل
 بسوخته سفید خشک را بهندی است و نامند و این بهترین همه است و از چین که مر بای زنجبیل می آید و آنها بزرگ و

بالله و بها يتبين ريشه که ما اندک آن هیچ جای نمیشود * طبیعت تر و تازه آن درموم کرم و در اول خشک و خشک آن در درم خشک و با رطوبت فضاییه * افعال و خواص آن معوی قوت حافظه و هاضمه و معد و کبد و مغنیه مد و جگر و مغنیه و تحلیل ریح غلیظه معد و معالجه مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسبیده بسطح معد و امعاء و غیرها و مجفف آنها و ملین طامع و غیره خلط غلیظه و رطوبات دماغی و خلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معد و ریزقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از نفاذ غذای باشد و جهت رفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و بابت و کندن جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معد و باز رده تخم مرغ نیمه رشت جهت از دیاد منی و غلظت آن و با تربیل مسهل رطوبات مفصل و ساقین و معین قوت مسهله تریب و باخولنجان و بسته جهت تقویت پاهای از اسرار راست و اکتحال آن جهت غشایه و سبل و بهاض و در دهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی و ضمد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریح و بواسیر و رجاع بارده و ورم بارد بلغمی و رمائی و ریجی خصیه و سائر اعضا و باد و وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر و بدستور ما لیدن معروف خشک آن و کرم نگاه داشتن آن موضع که هوای سرد بد آن نرسد و بدستور با نصف وزن آن را زیاده خشک نرم گویند و پیخته و با زرباد نیز مضر حلق مصلح آن غسل و روغن بادام مقدس شربت آن تا در درم بدل آن در لفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر بابت و ضمد آن تر تازه نرم سوده آن جهت داء الثعلب و تحلیل اورام ریجیه و بارده مائیه و تسکین ارجاع بارده نافع و نوع کوهی آن قویتر و کوبند چون آنرا نرم بکوبند و پیزند و بر آب گوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و بدستور طلای خشک آن و با آب تازه آن و نیز نوع دیگر میشود در هند و بنگاله که آنرا انبه سونتهه می نامند و بوی انبه خام ازان می آید این نیز قریب ببول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این را اکثر ورق کرده بانمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزه دمان اندک اندک منخورند و خوشبو و لذیذ میباشد و از نوع اول نیز تازه آنرا ورق کرده بدستور بانمک و آب لیمو پرورده و با خشک آنرا کوبیده و پیخته بانمک و آب لیمو خمیر کرده اقراص می سازند و بدستور ثقیل می نمایند

* زنجبیل الکلاب * ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه بمرک بید و بسیار زرد و شاخه های آن سرخ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل و کشنده سک و لهنه آنرا زنجبیل الکلاب نامند و کوبند نوعی از صغیر است * طبیعت آن درموم کرم و در اول خشک * افعال و خواص آن ضمد تازه تر آن جهت رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضمد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جائز نیست و مؤلف اختیارات بدیع آنرا فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر میکند که غیر آنست * زنجفر * بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و سکون فاء و راه مهماله بغارسی شکرف نامند * ماهیت آن معروف است و در نوع میباشد معدنی و مصنوعی معدنی آنرا بیونانی مینویسند و در معدن زریق و طلا و مس تگون میباشد و حجر الزریق مینامند و آن مانند عروقی سرخ اسر فنجی و لک با کثافت است و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع آن از زریق و کبریت است و بیونانی قنسا باری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آنست که بوی کبریت ازان نیاید * طبیعت آن کرم و خشک در درم و بعضی خشک در سموم و بعضی در درم سرد دانسته اند * افعال و خواص آن قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از شادنج قابض تر و در وران جهت قطع نزف الدم و تامل دندان و اندمال جراحت و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصص و نمش و شمش

و هو خشکی آنش نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش و بشو و شقاق معک و راند مال جراحت و رویانیدن
گوشت و همچنین مرهم آن با قند جهت ردع دما میل در ابتدا و تحلیل و انفعال آنها و تحلیل او را م بارد و گرفتن دود آن
باعث خشکی در روح خبیثه و اند مال آنها است ولیکن باین که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال
در دهان آب برسانند زیرا که آن از موم قتاله است و در درم و گویند و منتقال آن کشند و است بخناق و کرب و خفقان
و جمود و سائر احوال زینق خورده اصلاح آن قوی فرمودن بروغن کاه و بطبیخ انجیر و شیت و ماء العمل و بوره و آشامیدن
ادویه نافع سحج مانند شیر تازه و شید و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقه های چوب و اگر بر آید بقی بهتر و الا
حقنه نمایند با دهان و بدل آن شادنج است و اهل هند را عقید است که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه
و بابتها بی حیوب صغیر سازند جهت تهیه مزمن و مرکب و سرخه یار در طب مزمن و ضیق النفس و برفان و سختی شکم
حادث از ریاح غلیظه و ارجاع مفاصل و جد ام و رفع سمیت زهرها بجمار نافع و مقوی نور یا صره است و دستور صنعت آن و
مرام آن در قرابا دین مذکور شد *

* زینق * یعنی زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بغار سی موسن آزاد نامند و گویند که آن غیر موسن ابیض و غیر
یاسمین است و در موسن مذکور خواهد شد و گویند که سانسکه موسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیاران بدیع
گفته کل آنرا سه شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که کل دارد یک کز و زیاده و کمتر و بر هر شاخی چهار روینج و شش تاد و کل
میباشد و خوشبوی و بر کها که بر شاخ آن میباشد شبیه بیوک مورد و بلند تر از آن و بوک بیخ آن شبیه بمرک کاسنی و ضخیم تر
از آن و گفته که راز قی زینق است * طبیعت آن در درم کرم و در بیوست معتدل و بعضی در اول کرم دانسته اند
* افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نوکس است و قویتر از آن و روغن آن که
مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه کل زینق را تجلید کرده باشند در درم کرم و در اول خشک ملطف
و ملین و مقوی اعصاب و پنجد رم آن مسهل خلط مراری و مدبول و طلای آن جهت رفع تشعیر و سردی دماغ و اعصاب و
اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایروا و در غیر اسهال روغن ترکس است *

* زنبور * بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون وا و و را و مهمله جمع آن زنا بیر آمله بهندی بهر و در بنکاله
برله نامند * ماهیت آن از جمله حشرات الارض است و انواع میباشد مراد از آن بزرگ و سرخ رنگ آنست و در
اکثر صفات مانند نحل است که مکس عمل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید
تا هنگامیکه هوا با اعتدال آید و مکس را صید مینماید و چون کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او
گردند و بگزند او را و بی تعرض نیز مردم را میکزند لیکن کمتر از آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن زنبور
ریزند بی خس گردد مانند مرده و بهر و چون بروی سر که پهاشند باز حرکت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند
بمیرد و گویند که آنرا یک نیش قوی زهر دار است و ماده آنرا د و نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد
و یا بمیت آن کم میکرد و ماده خانه آن معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آنرا سهیمت از سائر انواع بیشتر
* طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص آن طلای آن با غسل و نمک جهت رفع برص و او را م رخوه بارده
و گزیدن آن صاحبان امراض بارد و مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند چون بچه های آنرا خشک

نموده مائیل و یک گرم آنرا با لود ۲ بخورند موجب فریادی بدن است و زنبور سیاه مائیل بر رقت را چون در روغن زیتون
طالع نماید جهت برص و بقی و رفع آثار غائرانافع و چون زنبور کسی را بکزد و در عضو منسوج دردد و جوشن رخاوش و سرخی
و درم بهم رسد از انواع ضعیفه آن کمتر و قویه زیاده مد او این آن مکملون موضع لسع است از دمان و بقوت و با بر سوزن
یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مائیل در خاک یا سرکه و کافور یا طبخ یا سرکه و یا کل ارمنی یا سرکه و بد ستور
کل رست با آب خوره و یا جد و یا سرکه و ضماد سرکین کا و قاره و ضماد خمازی و بقله رخله و عنب الثعلب و کد اشن خرقه
تر کرده با آب برف و یخ بر آن و تمدیل نمودن و کد اشن در آب بسیار گرم و بلانا صله در آب بسیار سرد مسکن و جمع
آنست و مائیل در نوره و باد روج و خوردن ربوب قابضه و بزر قطن و رکنجین خامض و ماء الرمان خامض و خیار و رمنند با
و کاه و کشیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بقصد باشد و مائیل در مکس سائید و بر آن و ضماد برک کچو
که در رمنند اروی نامند و یا روغن کا و داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور مسل محل است در حرف النون مع

* فصل فی الزای المعجیه مع الواو *

الحیاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

* زوان * به فتح زای و زوالف و نون * ماهیت آن اکثری آنرا شیلیم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط
است بلکه آن غیر آنست و دانده است مائل بسیاهی و اندک سبزی مائیل ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در رقلانی
منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حلاوت و کراهیت بحدی که نفوذ میکند در سطح ذائقه زبان و مسکرتش بد و مو حش
بد و ن تفریح و قسمی دانه آن پهن میباشد و قسمی زرد طولانی و این هر دو دردی تر از اول است * طبیعت آن در
اوائل سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پنهان و امثال
آن از بدن بقایست موثر و طلاهی آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحمیل اورام و کما د آن جهت دردد و باریک با نع
و چون داخل نمیشد قوت آنرا قوی گرداند و سکه بسیار آورد و چون مسکوم و مضر دماغ و عقل و مقعد است و بسیار
بسیاری آورد اولی اجتناب از خوردن آنست مصالح آن فی کردن بر روغن کار و مائیل در اطراف سفلی بدن و روپها
خامضه خوردن و بنوییدن کله و خورشید و نهامی بارد مقوی دماغ است

* زوفای یا بس * به زای و سکون و از رفتح فالوب * ماهیت آن گیاهی است مفروش بروی زمین برک آن شبیه
بصغیرستانی و مرزنجوش و با طریقت و شاخهای آن پر کره و بوه و کرهی کلی مائل بزردهی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که
برک آن مانند برک حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آنرا زوفای مصری نامند
* طبیعت بستانی آن در د و م گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی * افعال و خواص آن ملطف و
مسهل بلغم و مخرج ریاخ غلیظه زکرم معده و خون جامد و محال اورام و جهت فالج و سرفه مزمن و ریو و ورم شش و نزله
و عسر نفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و فالج و مسجج امعاء و کزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه
و بخار آن جهت تحمیل ریاخ کوش و مضغه بخته آن با سرکه جهت درددن آن و آشامیدن طبع آن با آب و غسل و سدا به
جهت ورم شش کرم و ریو و سرفه مزمن و نزله که از هر بطن ریو و عسر النفس و کشتن کرم معده و حبس القرع و بد ستور
لنوق آن با غسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبع آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قرد مانا و ایرسا و توسا سهال
آن قویتر و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و کزیدن جانوران سمی و با آب و جهت خنثی امثال

و صناد آن با آب جهت ورم جا زردی را با جهت تحلیل ورم باز در خون مرده که در يك چشم مانده باشد و بجهت آن جهت نزول آب و با بوره و لیمو جهت تحلیل ورم مجهول مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و نارنج و لادن آن معتبر است و جوارش و اشربه و العوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود ان شاء الله تعالی

* زرقاء الطوبى * بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحد و بهاء می سنگل و پیش و بترکی شغلد اق نامند * ماهیت آن چرکی است که در دلبه و موی زیر شکم و کنج ران و زردم کوفشدن آن در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهى شیردار و با حلت از منافذ بطریق ترشح بیشتر بر می آید و در آن مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشند و با کوبیده پشم را از آن بر آورده و هرگاه منعقد آن بهم نرسد پشم میان ران کوفشدن و بزرگ بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند کوبند ایل چون افغی را بخورد پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد آنرا زرقاء تر نامند و در نهایت قوت است از غیر آن * طبیعت آن * دردم کرم و در اول تر کوبند و راول خشک است

* افعال و خواص آن منفع و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت جگر و سهرز و برودت احشای کرده شراب و ضماد نافه و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضاء و جرب چشم و ریختن مره و ابرو و تخرم مفاصل و تعقل عصب و آله و ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیله مرغابی و طیور جهت تشنج و فرجه کوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملك و روغن تازه جمولا جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرر المزاج و مکرب مصلح آن سنگجبین و روغن کل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق کاز و کوفشدن مقدار شربت آن يك مثقال تا سه مثقال و چرن آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذکور بهترین ادویه است

* فصل الزای المعجزة مع الهاء *

* زهره المالح * بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و جاء مهمله * ماهیت آن چیزی است شبیه بشوره و شور طعم رزق غرائی رنگ و قند بود و کوبیده آنرا نحه شبیه بموی ماهی و لذایع قوی و با اندک رطوبتی کوبند در حینیکه آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردد زهره المالح حاصل میگردد و ماسر جویه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشند و آنچه زرد مائل به سرخی است با جزای منعقد مانده اند چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت کد اخته کرد و مغشوش آن در آب

* طبیعت آن بهایت کرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبردی جهت غشایه و همین در طوبیتی که از کوش تراوش کند و قروح خبیثه و آله و نقش جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغن جهت رفع اعیاء و آشامیدن يك يك و اندک با سنگجبین جهت صرع نافع و با شراب معز و در اسهال قوی تر از نمک هندى و مک عرق مضر معده مصلح آن عود هندى مقدار شربت آن نانیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست

* زهره النحاس * بضم نون و فتح حاء و الف و سین * ماهیت آن چیزی است شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تفتته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست * طبیعت آن در قوت قریب بزنگار است * افعال و خواص آن اکال لذایع و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء صغیر و اکسحال آن با مصلحی که حدت آن را کم نماید جهت تحلیل غشایه و بصر و قطور سفید آن با روغنهای جهت رفع کرمی مزمن

و غیر مر آن با عمل جهت گرم دارد و اینها را ملازم می و با روغنهای و مرا آنها جهت بریدن گوشت را انداختن گوشت را اند
در بینی و بواسیر و تحلیل اوزام معده و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت باور و ریح و
بهین سفید و از سموم قتاله است *

* زهره * بفتح زای و سکون ها و فتح زاء مهمله و ها قریب شامی را نامند و در مغرب قریب لیل نامند و مذکور خواهد شد بفارسی
اسم مراره است و عربی بر عوا اطلاق میکنند و راجع را نیز مینامند

* فصل الزای المعجمة مع الیاء المثناة التحنانية *

* زینق * بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و یمنی یاره و یفرنگی سلوا سون
نامند * ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره کد اخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است
و اکثر از آن بلاد میآوردند در طرف چوبی و نیز مسموع کشته هر چند بر آن چندان اعتمادی نیست که در شهر ناور و جنته بان
که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی بتعمل بعمل میآوردند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصاً سگ
را در زخمها پرمیکنند و سر آنها را بسته تا مدت معینی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بر میآوردند و آنها سیماب مینامند و اگر
از ایام مقرر بگذرد که بر آنها در زخمها را خالی میبند و نیز مسموع شده که در معدن طاق قلیلی تگون میبند و در طبقات
قطعه ضخیم طاق نیز میبند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میکردند چون بد آنها رسد و لهذا از چین در فاروق
چوبی که آنرا یفرنگی میبند میآوردند و چون حرارت بد آن رسد خود نیز فانی میگردد و در آب و جاهای پست نمناک
مجموع میشود چنانچه جائیکه مامع کران کار میکنند بنزدیکی آن آب میکنند و در آن قدری جمع میکنند * طبیعت آن
درد و سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته * افعال و خواص آن حاد و قابض چون مبرود و مرطوب
المزاج در هر سالی چند روزی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یکجه ویتد ریح تا یک آنک از خام آنرا بخورد
و بالای آن آب گوشت پیاشامل که مانع مغص و معین زود کند شش آن از امعا و برآمدن آن کرد زیرا که سیماب
خام در معده نمیماند و بزودی بر میآید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و باضه و باه در مزاجی که موافقت کند
ببعیدیل است و طلائی مقدس از قلیل آن که یکم مثقال تا دو مثقال باشد بر تارک هر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر
تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک هاثر برزند بحدیکه خون بر نیاید و سیماب را با آب برک تا نبول و یا با آب برک
و یحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه آنمقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای
آن متلاشی و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد بعد از آنکه سر را بشویند و بعضی بعد از هر سر تراشی
لنگ یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یا بخ خود میمالند
و آنچه از آن ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب بیک ساعت و اگر آنرا با آب برک تا نبول
و یا آب برک و یحان و یا آب دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند
بهر خوب است جهت تسخین دماغ ببرد رطب و امراض حاد از آن و منع نزلات و مرضی که در بنکاله مشهور است که
در الف بهم میرسد و آنرا هوا مینامند مؤثر و مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطوبت و دانهای
آتشک است و بدستور مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن کار که با یکصد و یک آب شسته یا با موم

وهرگا هدمن جوشش نمايد آن زمان ترسگ نمايند بعد از آن ليون تا مدت ها هي چهل روز برهنه نمايند

* زیتون * بهنج زای و سکون یار و هم قای میباید قوی قابله و سکون زار و نون * ما همت آن نری و بمائی میباید شکستنی آنرا
 درخت بزرگتر و برگ آن آبدار تر و سبز تر از برود و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میباید داد و کوبند قاهر از مال سلطان و
 کوبند برگ زیتون چوبی نیز مانند برگ زیتون بمائی است * طبیعت رسیدن آن کرم در زایل و بافتن فیض و نارس
 آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن کرم و خشک * افعال و خواص آن مریخ الاستحاله بسود او صفر او تازه و بافتنی رنگ آن
 مرغی معدوم مغنی و بهترین آن سبز رسیدن آن نیست که در آب نمک پرورده باشد و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد از آن
 درین وقت مقوی معده و دایغ آن و مذهب و حایس طبع و مذهب و مورث بخوابی و لاغری است مصلح آن مغز گردکان و بادام
 و روغنهای و سرکه و کوبند مضرش و مصلح آن عسل و مکر و مت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینها است و ضما د آن جهت
 رفع سیوسه سر و ضما د نارس آن جهت سوختگی آتش و طلاف دانه آن بایده و آرد کنند جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیدن
 آن باداله جهت ربو و امراض شش نافع و برگ آن در دود و کرم و خشک و ضما د آن جهت ضرب چشم و اورام حاره و
 التهاب پوست سر که منقطع شده باشد و جمره بجم و نمله و منع سعي و زیاده شدن آن و شری و نارس و با عسل جهت
 داخل و آرد جوهر ما تحت ناف و طلاف آن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضما د بخت آن با آب غوره
 بعد بکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضوضه با آب طبع آن جهت درد دندان کرم خورده
 و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نفوس و مفاصل و حلقه با آب معجون آن جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و عصاره
 آن با فعال مل کوره مانند برگ آن است و حمول آن جهت قطع میلان و رحم و زلف الدم آن و ضما د خام آن جهت برآمدگی
 جلد و رطوبت ریختن مواد به چشم و تالک پلک آن نافع و داخل شفا قاصد کل اجفان میباید و چون مغز دانه آنرا بایده و آرد
 بیامیزند و بر برص ناخن کلد از دندان کرم و درخت آنرا چون بافتنی برگ آن بجوشانند و بعد از آن مضوضه نمایند
 جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر
 و تعالیق بهنج آن با تخم صیص جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای با ریک و برگ تازه آنرا در کوزه کنند و در کوزه کوزه
 کرم کلد از دندان کرم از کوزه بر آورده شراب بران بهاشند و بار دیگر بسوزانند و مانده بآن حد که رما د کرد و بلکه
 اخراق کمی باید کوبند در جمع افعال قویتر از توته است و رما د برص آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از
 جانب و حشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته اند و ضما د مد قوی برگ
 شاخ اقسام زیتون را از درین امر مجرب دانسته اند و رطوبت که از شاخ تازه آن که در چون سوختن بر میاید جهت
 جرب و سیوسه سر و قروح آن و نطول طبع همه اجزای آن جهت مداح و شقیقه و دوار و با شیدن آن در خانه جهت
 کربز اندن هزارم و نکاه داشتن عصای چوب آن جهت قبول هاله و لایم حوائج و برگه مؤثر و ضما د و رما د آن با عسل
 و آب ثمر آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و حوششها نافع و مضوضه با آب و نمکی که زیتون در آن خیسانند
 باشد جهت استحکام دندان و لثه و مصلح آن در ضرورت شبیه بملح و نمکی است * طبیعت آن در
 اول کرم و درد و خشک * افعال و خواص آن در تفت و است ذین قویتر از کند و جهت معال مزمن و اخراج بلغم
 و رفع رطوبات و جراحت و با مرمها جهت رویانیدن گوشت مؤثر و صمغ برص آن قویتر و مل زبول و حیض و حمل آن
 جهت جوب متقروح رحم و ستون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده و مدید و عصاره برگ زیتون که برگ آنرا

کوبند و بر آن شراب و آب بپاشند و بشمار یک و یکند از آن تا معده و خشک گردد جهت میلان و طو بات و شلک آید
بهتر از سایر ادویه است *

* زیتون الماء * زیتونی است که از دینک آبهار و پند در جمیع افعال ضعیف تر از سایر انواع و بعضی گویند زیتونیکه
در آب و لبک برورده باشد مسمی بزیتون الماء است *

* زیت * بدنیج زای و سکون یای مثقاله تختانی و ناء فوقانیه * ماهیت آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت
صلب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش و غیر مغشوش میباشد و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن
زرد بر سطح بدن منتشر گردد و از زهم منقطع نکند بخلاف مغشوش * طبیعت آن سرد و گرم و بایبوست و قبض و قول
بر طریقت آن بی اصل و مغشوش آن که در آب گرم ریخته و خوب بر هم زنند و بکنارند تا با لای آن آب آید و سرد کرد و در
بود از آن گرمی آن کمتر و لطف و بیلد ع * افعال و خواص آن آشامیدن چهارده مثقال آن با یکرطل آب گرم و با
باماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضاء و عرق النساء و شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و
تفتیت حصاة وادرار بول و عرق و ارجاع مفاصل و عرق النساء و در رک و غیره واقع کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و
خفقه بآن جهت رفع قولنج و رمی و سردی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و تدفین بدن جهت ارجاع بارده و با مرهمها
جهت التیام و اصلاح زخمها مغیل مقلد از شربت آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون
شش سال بگذرد آنرا زیت العنقیق نامند * طبیعت آن گرم تر از غیر عتیق آنست * افعال و خواص آن محلل و
ملین طبع و بشرة و مصلح ادویه و مضعف قوتها و آنها و مانع جمود اعضاء و رفع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و رفع بیاض
رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قرح و چون کرم نمایند و بر موضع عقرب کزین * بمالند نسکین الهم آن دهد
و چون زیت تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میکرد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اذن
و هر چند که نه تر شود قویتر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با هم وزن آن آب
بجوشانند تا آب بموزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن را چند ان بجوشانند تا بنصف رسد و بر آب
شش روز از روغن بلسان دانسته اند و از اعراض عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق
نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد * طبیعت آن معتدل و با قوت قابضه و گویند در آخر ازل سرد و خشک
* افعال و خواص آن مسکن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضاء و موافق معده و صاف کنند * اخلاط و مفتح سد و قاطع
مقوننت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة وادرار بول نافع و مغشوش آن موافق در داء اعصاب و مواد حار و رنیکو
کردن رنک رخسار و گویند چون بیست و دو درم آنرا با مثل آن غسل و ثلث آن کنند و روغن شونیز با مثل آن صفت در حمام سه
روز بپاشانند و در آن روز آب سرد نپاشانند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله
را با صفت همچنان شهرت یابد و مجرب دانسته اند و در سن زیتون متعفن یعنی ده نیکه از زیتون متعفن گیرند و مولد خلط
فاسد و بسیار منخر و مولد حکم مصلح آن شربت بنفشه * و در سن زیتون بری را در سائر افعال و خواص قائم مقام روغن
کل سرخ دانسته اند و رادع و میرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و التیام آن و مقوی دندان متحرک و مانع میلان
و طو بات لها و قاطع خون لثه است و جهت مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص بنوعی دون

روغن بادشاهه ابل و آنک همن بدان هر روز مانع بپزی و نیکو کنند ؟ موی و مانع امعاء آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعصاب
و زیت رگابی زیت عدس و زیت الا بغا قی و اهل عراق آن مرد و زیت رگابی با مند جهت آنکه رگاب بکسر رای مهمله
رگاب و الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده با انجام ببرند لهذا زیت رگابی نامند و آنرا
زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب
اندازند و با در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا بر مرد و نرم کرد و پس کوبید و روغن آنرا فشرده بگیرند و با آنکه در
آب بجوشانند تا بپخته کرد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن
بسوزد و آنچه را بر آن نمک مالند و بکند آنرا تا نرم کرد و پس مالیده فشرده و من آنرا بگیرند زبونی است

* زیتا و * بختی را و سکون پای مشنای تحتانی و فتح قای مشنای فوقانی و الف و رای مهمله بعربی عکرا ل زیت نامند * ماهیت
آن ثقل روغن زیتون است * طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبع دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ کرد و
و بعد از آن بفشارند و نکند آنرا و طبیعت آن در درم گرم * افعال و خواص آن قویتر از خضص است اطوخ
آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع تر مس جهت جرب مواشی و دواب نافع و کوبند و چندی کهنه تر
شود بهتر میگرد و در افعال قویتر و در بدان موطونین مولد قروح و ضما ناز آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النساء
و نفرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابلان لا غر خشک نافع است

* زیت السودان * بضم سین مهمله و سکون و او و فتح دال مهمله و الف و یون * ماهیت آن روغن ثمری است که زیت
الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن در نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و شیرازی
بخترک و بعربی لوز البیر نامند و در درم بزرگ خا ردا ز ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن ازین گیرند و طعم
روغن آن شیرین و خوشبواست و شیرازی درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خارا نواد و اب
مختورند * طبیعت آن در درم گرم و در اول تر و کوبند خشک است * افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف

اخلاط و مل و فضلات و مفتوح سد و جهت امراض خود اوی بارده مانند جنون و سواس و فالج و خلد و زوارام بارده
نافع و صاحب اختیار است بدیع نوشته که زیت السودان غیر زیت هر جان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند
* زیت باج * بکسر زای و سکون با و راء مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زبیری فارسی است * ماهیت آن
بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یکوطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جد آکرده
و باد ارجینی و نخود مقشور و روغن کنجد تازه را آب بجوشانند تا بپخته کرد و در نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و با شکر سفید
و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در جلاب شیر کوفته و یک گرم کشیز خشک و بوزن آن عود هندی و سد اب و قلیلی زعفران
داخل کرد و مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علا ماعت آنست که بگیرند پیا ز را و بکو بند و با و رقی کنند و کشیز خشک
کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده و جوش دهند تا بپخته کرد و پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مری
و کشیز و زیره کرمانی در آن داخل نمایند * طبیعت آن معتدل مائل بسردی * افعال و خواص آن لطیف

و موافق امزجه اصفا و صغری مزاجان و کبد حار و مسکن مره صغرا و حلات اخلاط و مفرج و مقطع بالغم و مفتوح سد و
وجهت تبهای نا تبه و شطر الغب نافع مضر امزجه بارده است

* باب در آید هم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است *

فصل السین مع الالف

* ساج * بفتح سین و الالف و جیم بفتح جیم و ما کون نیز نامند * ماهیت آن درختیست هندی بقدر و طبع چنان
و در خورک و سبب مائل به سباهی و کمره را لوری و خشبود و برک آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و در آن بقدر و فوفلی و
پشتواندک طولانی و در کوهستان میشود و نمو آن را جوش داده و مخورند * طبیعت چوب آن در درم سرد و خشک
و با اندک حرارت * افعال و خواص آن ضمد سائید آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل او را م حار و د مویه
و صفراویه خصوصاً با آب اشمای بار د و خوردن نشارة آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معد و داء عاء العسل جهت
اخراج صفرا و بلغم و گرم معد و قوی الاور و طای مجرق آن که بعد از اجراق در آب ماعینا و امثال آن اندازند پس
صائید و طلاء نماید جهت ورم اجفان و تقویت با صره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر چکر مصلح
آن عناب است و پوست آن باض و رخت ضمد آن با عسل خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خشبود جهت دراز
کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون نافه مشک را در آن کنند حافظ بوی آنست و وزن آن را زیاده میسازد *

* سان اوران * بفتح سین و الالف و فتح دال و الالف و و او را در مهمله و الالف و نون معرب از سیاه داران است یعنی هیاه
درختان چه در ریخت فارسی درخت است و الالف و نون برای جمع است و عبری مواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد
از آن ترتیب میدهند و آنرا مواد القضا نیز گویند * ماهیت آن چیزی سیاه مائل به سرخی و براق شویه بشیخ و با اندک
تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن هم میرسد و گویند آنچه از درخت نارچیل بهم میرسد بهتر است و آنچه
تحقیق شده از صفت خطامی آرند و بھندی کوی خطائی نامند و صاحب منهاج گوید صغی است و صاحب جامع گوید
چیزیست مانند صغ که در آن روزن بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یا بند و صاحب اختیار است بدعی گفته چیز است
که در میان درخت بطم کهنه یافت میشود و آنرا آب بن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردکان نادرخت
بطم صغ کرده و با لجه از ادویه مجهول الا مینه است و بهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق و چون
در آب گرم زمینی انداختند محلول آن برک اشقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود * طبیعت آن در درم سرد و خشک
و با اندک حرارت محله * افعال و خواص آن راندع او را م حار و با آب بارنگ قاطع نرف الدم همه اعضا است
شراب و ضمد اجناس اسهال د موی را التهاب دهند و زخمها و با هر که شراب جهند ورم قضیب و انشیان و با شراب جهت بجلل
او را م بارده و محلول و مثقال آن در آب برک مورد تازه که روغن مورد در سه مثقال داخل کرده بر موبالند جهت تقویت
بیخ و منع اسقاط آن ربار و غن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر و بغایب مسود آنست و فرجۀ آن با سرکه و حنۀ آن بی سرکه
جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مد او مت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مثل ارشربست
آن بکنال بدل آن در وزن آن مورد است *

در آید

و

* سالیج * بفتح سین و الالف و ذال معجمه و جیم بفتح جیم و پترو نیز نامند * ماهیت آن برک درخت هندیست
با رنگ طولانی از برک بید عریضتر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تلخ طعم و زرد رنگ و اندک خشن و بیخ خط طولانی از طول
از بیخ برک آن رسته تا بسر برک رسیده یکی از وسط و در کنار برک رد و در مابین کنار و وسط و خطوط با رنگ در مریض

برکات بسیار در بر کفها و دیگر اشیا میباشد و در رخت آن بلبک و بزرگ و خوب آن لبر خوشبو و بوی آن شبیه بسانحه
 میباشد و بجان مایه میفرزند و منبت آن اکثر در کوهستان ها است و در کوهستان سلامت که شمالی و شرقی بنگاله واقع
 است و در رخت آنرا از اینجا اخذ نمایند و در رخت آن نیز مآوردند و کوبند در غیر بلاد مند نیز بهم میرسد و امکان اصل
 ندارد و قوت آن تا بی سال باقی میباشد و بهترین آن تازه باشد و بوی تلخ است که ناسک نشد و شور و مزه نباشد و بوی آن شبیه
 بوی اسارون و روح و ایرسا بود * طبیعت آن در سوم کرم و در درم خشک * افعال و خواص آن جانط از راج
 و اخلاط و مغز و معین و مجلل ریا و اما و مصالح خلل معده و مقوی احشا را و عضلات و بول و حیض و غیر و عرق و خست
 و سواس و جلد و و حشمت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بد بوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و رجوع قوا
 و درد جگر مزمن و امعاء و ریا و استسقا و یرقان و سایر زو رفتمت ها و معده و لادت و اخراج مغیبه و دفع مزه مواد و منع
 و اخس و جمع امراض معده و ریخ و اکثر آن بتنهائی ریا با د ریه مناسبه جهت بیاض و سلاقی و طلست بصر و ناخنه نافع
 و نکات اشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بد بوی دهان که به شاکت معده باشد مفید و مضاد کوبیده
 مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل او رام اجفان و طلاص آن با سرکه جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کبج ران و بخور
 آن جهت رفع عسر و لانت و مشیمه و کف اشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در ساق تر قوی
 و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیف تر مضر نه مصالح آن مهطکی و مضر مثانه و مصالح آن شربت به مقدار شربت آن در
 مطبوخ و خایت تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن در وزن آن سنبل هند می گویند ساخته و باطالیه سر است

* ساکون اند * بفتح سین مهمله و الف و هم کاف عجمی و ز و و فتنج دال و الف و فتح نون و ما * ما هیئت آن در انبساط
 که در جزیره دهنه سری و شهر نادر و جنگ سیلان و مرکب و کده و ملاها که از جزایر زیبا دانند پیدا میشود و رخت آن مانند درخت
 سنبل که درخت هند است که از ثمر آن نوع بنه بهم میوه و بویشت آن بسیار مخم و اهتجوان آن نازک و خورده مان
 اینجا اولاً بویست و بالای آن نراد و رمی کنند و آرد دلدانه دارها از چوب تر کبب داده و بران در رخت میکشند از آن
 دالها و مانند فتنه نیز چیزی جدا میشود آنهارا خشک کرده دالها را میفرشند و فتنه مانند را که کم بهاست به صرف خود
 میآورند و بقول دیگر کردیست که در جنوب در فتنی و ران امکنه میشود بر میآید آنرا با آب خمر کرده خوب بهار صغار
 مانند لعل خشخاش میسازند و میفرشند * طبیعت آن کرم در درم و تر در اول * افعال و خواص آن مملو و مبین
 و منعطر و مسکن بدن و ملین طبع است و در حشر آما مین آنست که قدری از آن را با شیر تالی و در شکر و مانند شیر برنج طعم
 نموده بپزند یا نبات غیرین کرده میآشامند و کسی را که شیر موانعت نمیکند یا در پیسار و آرد آب بپزند و با نبات شیرین کرده
 میخورند مقل از شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است

* سالا مند را * بفتح سین و الف و لام و الف و فتح هم و سکون نون و فتح دال و راه مهملین و الف اسم یونانی نوعی
 از مظاهره است و ترکیب لاله اخور برون نامند * ما هیئت آن حیوانیست شبیه بهار و دست و پا دارد و ستها آن کوتاه
 تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و پهن تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطن الحریکه
 و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و کوبند آتش در آن تا تیر نمیکند و اگر در زئورال از آتش تنور انبرد کرده و این
 اصلی ندارد و نیز کوبند چون سنگ بروی زئورال کر نشود * طبیعت آن بغایت کرم و خشک * افعال و خواص آن

در رخت آن

در رخت آن

آنکه افعال آن از هموم قتاله است مانند ذرا ریح و معفن و مغروح جلک و روغنی که در آن مصلح دهنده باشد مندرج
 موی و مغروح عضو و چون دهن و پای آنرا قطع کنند و احشای آنرا اخرج نمایند و در غسل چند روز این از آن مالیدن
 آن غسل جهت درد معاجل و الترام بارید و نافع و علامت کسیکه آنرا خورده باشد کز از و خرد و درد معدة شدید و ورم
 شکم شبیه با سحر و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسباهی و بنفشه مانند با دلچان و از کزیدن
 آن نیز همان اعراض طاری کرد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذرا ریح است و لعوق و تینچ و علك البطم با میعه
 و جنطیانا و غسل یا تده و غسل و آشامیدن طبعی که فیطوس و خوردن قرصی که در آن کما فیطوس بخته باشد و خوردن برگ
 موسن در روغن زیت بخته و مرق صفادع و مطبوخ با اصل قرصه و تریاق آن تخم سلحفاه بری یا بحری در آب شیرین بخته است
 * سامان * بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون * ماهیت آن نوعی از برد است که بفارسی پیر زمانند بسیار نرم
 و باریک و مائل بزردی و از آن حصیر ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جلوس
 بزبان باعث فرج و جهت رفع بواسیر نافع و موخته آن قاطع نرفالدم است
 * سامان ابرص * بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحد و را و صاد مهملتین بشیرازی ما تر نک و با صفهائی
 مالی و بهندی و در بنکاله تکنیکی نامند * ماهیت آن اسم و زغه اسم و لیکن مصطلح آنست که بری آنرا سامان ابرص
 و بلدی را و زغه مینامند که بفارسی چلباسه و آن کوچکتر از چلباسه و شبیه بخردن و با نقطهها است و سمیت آن بحد سمیت
 چلباسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد * طبیعت سرد و نوع آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص
 آن ضداد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثلیل و ملیه و مسما ریه و کد اشتن جگر خشک آن بردندان
 کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن موی و رفع احتباس بول
 و چون شکافته بر موضع عقرب کزید و گذارند و جمع آنرا تسکین دهد و قطور زبل آن و خون و بول آن باندک مشک در
 احلیل جهت رفع قفق میان بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبع آن همین اثر دارد و خوردن آن مورت سل و امراض
 ردیه مصلح آن شربت ریاس و امثال آنست * فصل * السین المهمه مع الباء المر حده *
 * سنج * بفتح سین و باء موحد و جیم در آخر معرب شبه فارسی است و آنرا سنج و شوق نیز نامند * ماهیت آن سنگی
 است سیاه و براق و زرد شکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین آن بسیار سیاه براق صافی رخو آنست
 * طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن خوردن آن جهت خفقان و کشودن هله و تقویت
 معدة و تقویت حصاة و یکد آنک آن با شراب مقوی با صره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با غسل جهت جلای بصر و رفع
 غشا و رفیق و تقویت قوت با صره بغایت نافع و بدستور میل آنرا در چشم کشیدن و پیوسته در آن نگاه کردن مانع نزول
 آب و مقوی با صره مشابه و نگاه داشتن آن با خود بطریق انکشتی و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد
 مز و نگاه داشتن قطعه آن که بقدر یکم مثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و کوبیدن چون سوره ام یکن بر صفحه
 آن بقلم خفی و سطورد قیغه چند نویسنند و صاحب لقوه پیوسته در آن نگاه کنند و در غیر آن نظر نکنند و یکروز لقوه آن زائل
 گردد و از مجربات شمرده اند و اگر سطوکوید کمانیکه مسن باشند و در چشم ایشان ضعیفی باشد و یا مانند خیالی و یا حبابی
 و یا مکی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینه ازان سازند و اکثر در آن نظر کنند زائل گردد و طلای مسحوق آن

با آب بومل اکبر جهت ادرار بول مجرب مضر مصلح آن آب الجبر و صاحب اختیارات بدیع در نوع نوشته که یکی را از دینک تغذای میآورد و آن آب نیست که بمرور یا م میخند میگرد و در نوع دیگر را رجیلان میآوردند و این کالی بود بدترین آن نوع اول است و نوشته که آورده اند که آن با تش بر افروخته میگرد و مانند میزد و بوی آن مانند نطفه است
 * سپستان * بفتح سین و کسریا و سکون سین مهمله و فتح ناء مثناة فوقانیة و الف و نون لغت فارسی است و عربی بدیع و بومل و لیسوز نامند و معنی سپستان اطباء الکلیه است بجهت شدت نفع آن از برای کلیه و آنرا مخاطله مخاطیا نیز نامند * ماهیت آن *
 شمر درختی است و در نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلوده در اندرون متصل بتخم آن لابی و تخم آن از لحم آن جدا و درم از آن کوچکتر و تخم آن چسبیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و در نوع درخوشه میباشد و درختکی و رسیدگی زرد و بعد از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالید رسید و تازه بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تاب و قامت و زیاده بران تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن مد و در بزرگ و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بلاد فارس و نواح آن کثیرا وجود * طبیعت آن * در حرارت و برودت معتدل و در اول تر * افعال و خواص آن * کداشتن آن در دهان و فروردن آب آن و آشامیدن آب نقیم آن و یا مطبوخ آن جهت تلین سینه و حلق و ادرام آن و خشونت صوت و هرقه حار یا بس و کرفتیکی آواز و تسکین حلق و صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حلق صفرا و اخراج کرم معده و اسهال مجرور المزاج و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله و تپهای حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب جاد و از ادویه حاده نافع و قلیل الغلظ و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق آنچه در امعاء است خصوصا تحقیق با آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت کشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از هی عذ و تاده مثقال مضاعف معده و کوبند مضر جگر است مصلح آن در مر و دین برگ کل سرخ و در غیر آن عذاب بدل آن خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نوزسته آنرا ریزه ریزه کرده شب در آب بخیمسانند و صبح مالیده صاف کرده بیا شامند جهت جریان منی و قرحة الحلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بومل سوزاک نامند نافع و در ریه و سینه سوخته خشک آن جهت تسکین وجع و زخم یا تش سوخته مفید *

* سینه * بفتح سین و کسریا و فارسی و سکون یا وها بلغت و ترکی نام ماهی است * ماهیت آن * ماهی است که در دریاهای میرسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران بران نقش حلی و زیور کنند و دران نقره و طلا کداخته میریزند و اطفال بر لوح آن مینویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر مغز و رخ مانند اسفنج و در جوف آن نجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگری شخصی و صیادی قصد آن میکند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگرد و بحد یک چیز دران نمی نماید و آن ماهی خود میگززد و چون سیاهی جوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در خانه چراغی دیگر باشد کوبند آن خانه پراز کد و بنظر میآید و کوبند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

* فصل السین مع الخاء المعجمه *

* سحر * بفتح سین و خا و الف و راء مهمله * ماهیت آن * گیاهی است شبیه باذخ و بر شاخ و تلخ و بد بو * طبیعت آن * در موم کرم و خشک * افعال و خواص آن * جهت صرع و سکنه و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انضمام طعام و تفتیم سده جگر مضر مجرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن یکوزن آن و نیم آن از خراست

مقاله * آنچه از فلز است بمرغان جلا کنند که بفارص برآید نامند و الجله در حین کوتاهی آن را بپزد

نصه من السنين مع الدال المهمة

[illegible]

فالج در عینه و شنج نافع و هر روز یک گرم آن جهت فواق و آهامیدن و طلا نمودن آن جهت گزایدگی عقریه و مار و زردی و سگ
دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مک آومت برک آن مضعب با صره و مصلح و مورث شقیقه و محرک اخلاط و مصلح
و مصلح آن سکنجین را نیمون مقل از شربت آن کبیر السن را سه گرم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن
صغیر است و کوبند بختیاج و فودنج و کوبند سیسنبه و تخم آنرا چون بکوبند و یک گرم تا دو گرم آنرا با اصل و با سکنجین بپاشانند
صرع و کابوس و خفتن بصر و فواق ربیجی و سردی معده و قولنج ربیجی را کثیر موم را نافع و بدستور آهامیدن آب طبع
آن و چون در زیت طبع دهند و مثانه را بد آن فکسید نمایند و در آب بول کنند و مسرا ببول را زائل سازد و چون تخم آنرا
داخل نیمه ها کنند با عسل خوشه و نوبی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بزودی از بدن برمی آید و لیکن مورث رطوبت
و ماغ و صدام و درد سوزن آن میگرد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غیر
ثانیست جهت قرجه چشم و تحلیل خنای را بر و آرام زیر بغل و کش را ن و برص و فرجه آن بقدر یکد آنک جهت اخراج
جنین و مشیمه و ادرا حیض مجرب و در رغن سد آب که بکجز آنرا با چهار جز و آب و ده جز و رغن زیتون بجوشانند
و در رغن بپزند جهت استرخا و برودت کرده و مثانه و درد پهلو و کمر و درحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاخ و لرزتها
و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سوطیکند آنک آن جهت رفع ثقل سامعه و حقیقه آن جهت مغض
و قولنج ربیجی و خلطی و حمل آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرا حیض نافع است

سدا ب بری * برک آن بار یکتر و کم شاخ تر و بد بوتر از بستان نیست * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و
در انبیا بران غالب * افعال و خواص آن اقرب سموم تناله است چهاردهم آن کشنده تر از دلی است بحار است
و سوزش اندرون و در نک و سرخ کرد و چشمها بر آید و بول و غایط بند کرد و دندان اوت این نیز مانند دندان اوت است
و عصاره آن باعث رفاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبکینه بمالند مافع زنگ گرفته آن و چون در مکان کوفته اند
و مرغان بریزند حیوانات مودی نزد یک آن موضع نروند و صمد برک آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و صمد
پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بخی آن با پیه مزوج نمایند و محرور
المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و میر و دالمزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقل از بستانی
داخل نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و کوبند مباشر جمع طبع آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با غارش
و لکن مباشر آن اولاً باید که اعضای خود را بادهایان بارده تدهین نمایند پس متوجه کرد و

سدر * بکسر سین و سکون دال و راء و هه و تین بغارسی که از و بپندی بپزند و نمک و نمک آنرا ابعری نبق کوبند * طبیعت آن
بری و بستانی میباشد بری آن پر خار و آنرا صناد نامند و نمک و نمک آن کوچکز و خوشبو و چاشنی را به شکل سنجید و بعد از رسیدن
سرخ و زرد رنگ میگرد و در بستانی آن کم خار و نمک آن بزرگ تر و لندین تر و خوشبو تر و شیرین و در شا مجهان آباد و اکبر آباد بسیار
خوب و شاداب و با شکل و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و در فور بسیار دارد و از آن است و در بلاد کوم سوره
میرسد و بهترین آن بزرگ پر کوشش رسیده شاداب زرد رنگ و با سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و از سر و
مرا در برک سائیده آنست * طبیعت آنرا در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن
سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند

*** افعال و خواص نارس آن قاض و لزوج و رسیده آن قلیل الدن اورد بر مض و صالح الکیموس و مسهل بعضی و نیم**
 وطل آن مسهل صفرا از مصلحت و امعاء مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بلع و مانع دفع صفرا
 و تشنگی و آب شیرین آن مفتوح بلع و کشنده کرم معده و امعاء و مضر مبرودین مصالح آن سکچین و خشک آن قوی القرض
 و آن که بویق البقی نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آنرا بر آورده آن نموده عند الحاجة بقل و مطلوب
 با آب ممزوج کرده اند کی شیرینی و با بایکی از شربتهای مناسبه بیا شامند و بریان آن بسیار فایده جهت اسهال مراری
 و قرحة امعاء و حمیات خاد نافع مضر و مانع مصالح آن در مجرور سکچین و در مبرود کله در مصطک ^{در شیرین}
 معز دانه آن مطفی حرارت حمیات خاد و مریه و صفرا و ریه و دقه و جدری و حصیه و مسکن عطش ^{در حضرت ابوا}
 بغایت قاض و صناد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلا و مطبوخ آن جهت ^{در اب زیاد میگرد}
 تقویت اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و ضمد شکوفه آن در حمام جهت رفع ^{در مخرج فضول}
 که چون دانه بقی را در کلاب بنجیسانند و بکارند از برک و ثمر آن بوی کلاب آید و اگر بعمل آلوده ^{در عصاره}
 شود و اصلی ندارد و برک آن که سدر باشد ضمد آن و شستن بدن در حمام بدن جهت زخمها و تنقیه چرک بدن
 و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضمد آن با شراب جهت نضح و رمهای حاره و تحلیل آنها
 و بتهائی نیز جهت تحلیل اوزام حاره و نضح آنها و بدستور طبع تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و بتهائی نیز جهت تحلیل
 اوزام حاره و نضح آنها و نشاره چوب آن در آخراول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نرف الکام و رافع قرحة امعاء و سهالی
 که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دفع استسقا و سپرزید ستور حقیقه آن جهت جراحات امعاء و ذرور آن جهت زخمهای
 حاره مانند جدری و غیره نافع و مقل از شربت آن تا مفت درم و آشا میدان آب مطبوخ ریشه و بیج آن که از زمین بر آورده
 اند کپوسک آنرا خراشیده پاک شسته ریزه ریزه کرده مقل از نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن بر آید
 و غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار و نافع و غلظت بسیار
 دارد و اکثر فقر را و جو کبابان هند این را مستعمل دارند و صغ آن طلا و جهت حر از نافع است

* فصل فی السین مع الراء المهملة *

*** سراج القطرب *** بکسر سین و فتح را و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طواضم را هر دو مهملة و باء موحده
 و نظریل نیرنا منند * صاهیت ان که همیشه که ترو تاز و آن در شب مانند چراغ رخشد و این اسم مشتق از دو معنی است
 یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنگ و بعضی غیر پرنگ که در شب
 میل رخشد بفارسی کرم شب تاب و بهندی بهکه جوکنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست که کوچک بقل و مکی که بر روی
 آب همیشه حرکت میکند بدن و قصد بجایابی و در شب تاریک بالجملة میل رخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی افیتوس
 نامند بمعنی حد قی و نیز نباتی دیگر که آنرا بیونانی خیس نامند و بعضی بر خیری جبلی که کل آن آسمان جوانی است و بر
 گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیمامخوس نامند و بر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی بخیمه نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم
 میرسد و کل آن سرخ مانند ورد اخمر و بیج آن بقل و کردکان و حفاران و فلاحان آنرا یافته میخورند و بر بیروج نیز اطلاق
 مینمایند جهت آنکه در شب بیج آن نورانی و روشن میباشد مادام که ترو تاز است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده نگاه

میل از آن و نیز بر هر روج الوان را طاق می نمایند و یوسف بعد از آنرا بر روج الصنم دانسته و گفته آن را شجر سلیمان بنی دادند
 علیه السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان عم بآن استعانت میجسته در همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی و آن
 درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بر روج الصنم است که باد شاهان تعظیم آن میکنند و درخت این
 خود نکه میله از آن و درخت آن شبیه بعلیق است و بتفصیل در مالا یسع مذکور است و صاحب الحقه حکیم میرحیدر مؤمن
 گفته افینوس است و در حرف الالف مع الف مذکور شد * افعال و خواص آن جهت رفع سموم و کزیدن رتیلانافع است
 * سرخس بفتح سین در او سکون و شامین مهمله اسم فارسی است و پیونانی بطارس و در تنکابن و دیلم جواز و پهنی کیل
 دارد و بسوی لیز و در تنکاله پنکهرج نامند * ماهیت آن بخی است سیاه رنگ مائل بسرخ و پر کره و پر از ریشهای باریک
 و نرماده می باشد بر آن بی ساق و بی ثمر و بی گل بلکه شاخ از بیخ آن میرود بقدری و کمر از آن و بر اطراف آن
 برگهای مشرف نزدیک بهم شبیه پیرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی
 می ماند و بهترین آن بزرگ سنگین مائل بسیاهی است که مکسوزان فستقی رنگ باشد * طبیعت آن سرد و گرم و در
 اول خشک * افعال و خواص آن جالی و مفتوح و مجلل نفع و مجفف بیلدع و مفرح و دافع قبل و بخار سوداوی و مسهل
 اقسام گرم شکم را معاضد صوابا خردق سفید یا سیاه و یا سقمونیا و عسل و بن ستر و عرق آن با عسل مخرج مایه اصفه و مانع حمل
 و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسرا للعلاج و جراحت کرده و مثله و عرق النساء و نفرس و در مفاصل نافع و
 آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرد تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع گرفتگی اعضاء و سقوطه و ضرر به بغایت
 مفید و چون از نوع آن شش رطل تازه نازک را بقدر باقی ریزه کرده و در دانه رطل عسل بجوشانند تا مهر اشود و با
 عسل یک سان گردد و در صد مثقال بماند و هر روز چهارده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد و رگین مزمن مجرب و در روز
 خشک آن جهت جراحت رطبه عسره العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه
 درم آن جهت اخراج حیات که گرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن سپر خشک بخورند و بیک تازه
 نورسته آن ملین طمع و چون چند روز متوالی بیاشامد مواد منتن چشم را بیک دفع کند و ضماد آن بر هر عضوی موجب
 اخراج فصول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتداءی علامات آن مفید و فرش نمودن برگ
 آن در خانه مانع کبک مضر و مصلح آن شیخ ارمنی مقل ارشیت آن ناده مثقال بدل آن قنبیل است
 * سرس بکسر سین و راوسین مهمله در آخر اسم درخت هندی است و گویند که آنرا سلطان الاشجار و بفارسی درخت زکریا
 نامند * ماهیت آن درخت هندی است موزون و برگ آن بادامی شکل و بی تشریف بعرض انگشت کوچکی و بطول یک
 و نیم بند انگشت و از برگ تهر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک مجاذی یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه گل
 کلاب جامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز ندارد و تخم آن بقدر تخم خیارشور و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی
 مانند تخم قرغاما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و دیر کوبیده میگرد و در طعم مغز خام
 آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفو و صحت و حدت کمی و پوست درخت آن ضخیم و خشن * طبیعت آن سرد و خشک و
 شاید گرم باشد * افعال و خواص آن خوردن برگ پخته آن جهت رفع شکری که آنرا بخورند و عصاره برگ آنرا در
 چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه با آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لبه و دندان مجرب و چون پوست درخت

آنرا مقلد از یکما شه نرم کوفته بچینه روغن کار تازه مقلد ارسه چهار توله تا پنج توله را داغ کرده از آتش بر گرفته بان ممزوج کرده بخورند و همچنین با پنجر و زبادی و زرد زین و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پیرو لیمیات و آب سرد و جماع را هر این نفعانیه ربد نیه پر مهر نما بند جذام و خدر و فروح خمیده و صاعیه و جرب متفرح و فالج و لغوه و اسهال و ارجاع مفاصل و قوبا و امثال آنهارا از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که بکوزن آنرا بکوفته اما پوست نازک اندرون آنرا دور کنند و با چهار پنج وزن آن آب حالم سه چهار شبانه روز نکند از آن پس بد ستور مقرر عرق کشند و نابسته و نکروز بازاده بحسب حاجت و در مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نماید بهتر و قوی است و باند که غذا منحصرا بر گوشت طيور لطیفه خفیه مانند دراج و طیهوج و گنجشک و امثال اینها و از حیوب برنج و گندم و اره که توریز نامند و روغن کا و تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج بوم روغن آنرا بخورند بر همز را بعد از آن نابسته و پنج بوم مرمی دارند و اگر در روز تا پنجاه بوم و در عرق دو چند انا م شرب آن کافی است و باند که عرق آنرا در ظرف روغن نکند از آن زیرا که طرف آبکینه را می خشک و ضماد آن جهت پیران و د مامل و بنور ا ورام و حکه و جرب و رفع ر هر حاد و ران و سب و فساد خون و در پوست درخت خشک کرده آن جهت التام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشند و استشمام کل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون نوع سفید کل آنرا در دهن کردند اسهال منی آورد و تخم آنرا چون مقلد از یکم رم کوفته و بخته و با نبات دودرم مخلوط نموده با شیر تازه دو شبانه چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی بخورند جهت غلبه نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و پتنهایی جهت خنار و چون نامک طبرزد با آب بسانند و در چشم صاحب بباش کشند موثر است

در
نوشته
و

* سرطان نهري * بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر راء و ناء آخر حروف به فارسی
خرچنگ و بهندی کیکر انا میل * صاهیت آن حیوا نیست آبی معروف به ترین آن ماده آنست و علامت آن آنست
که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف تر آن و بهترین آن بزرگ نهري آنست که در آبهای
شربین باشد * طبیعت آن در دود سرد و در * افعال و خواص آن کنیر الغذا و بطی الهضم و میهی و با قوت جاذبه
و محله و چون در سده عد آنرا اطراف قطع نموده و حوی آنرا با آب و خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده با جو مقشر
طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت مل و دق و سرفه حار با بس و بوسه است و اعضا و هزال مفرط حار و معرور را از جان
مهرب و بد سو و محرق آن با صغ عربی را در بیه مناسبه همین آنرا در دو جهت بواسیر بغایت نافع و سه او قده از آب
طبخ آن با کرمس و راز نانه جهت نفست حصافه و ادرار بول حبص و فضلات و معقوف آن با باد روح جهت سم عفون
و کوبند خون اندن را با باد روح نزد عفون برین بجز در با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت
کزدن رتیل و عفون و جابوران سعی دیگر و با عسل جهت عس کلب و غرغره شیوة کوبیده آن بغل رتیل سکر حه جهت
خنای و درد لوزین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جلب سموم و تسکین الم کزدن عفون و اخراج بهکان
و خارا از اعصاب و تسکین ا ورام حارة نافع و غرغره با آب مطبوع آن با شربت جهت ماسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان
پستان آنرا موده و با عسل جهت بهق و ا ورام جاسیه و بجهت فروح نافع و چون چند عد آنرا زده در دیک مس پی دلی
بسر اندن ناخا کسین شود و هر روز یک ملبه آنرا با ده او قیه آب بنوشند جهت رفع سم که در هوا نه کزیده مهرب اما باند که

بر موضع گرم گزید و سبک موسی از روی زینتون و سر که وجا و شهر گدازند و اگر ملک این از گزیدن ملک بود بواله کن شده باشد بقل زد و ملحقه هر روز بدین من و گویند شرط اخوانی آن جهت این امر وقتی است که آفتاب در آسمان باشد و با مقابله قمر نماید و شعرا بیانی طلوع نموده باشد و یک ستور هرگاه با یک جزو و محرق مل کور و نیم جزو خطا تا و عشر جزو گزید اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز مع مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت ملک و یواقمه مؤثر همچنین چون سه مثقال خاکستر مل کور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبع نموده باشند جهت شقاق یا رمقعه و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تخلیق چشم آن بر صاحب آب نفع و گویند مضر میباشد و مصلح آن گل قیر سی و کل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از موخته آن سه مثقال و دستور اخراق آن درد ستور اخراقات مقدماته و سفوفات و اقراص آن در قرابا دین مل کور شد

*** سرطان بحری *** بقاری خرچنگ دریائی نامند *** ماهیت آن *** در نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود چون از دریا بر آورند و هوا بد آن رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهی و از آن کوچکتر و ضد فی و لوم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و در شبیه بسروطان نهی نیست و لیکن بسیار سفید و شبیه بخشک است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بغلاب نصب نموده با آن صید ماهی میکنند *** طبیعت آن *** سرد خشک *** افعال و خواص آن *** سوخته آنرا با چلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوبتیکه از طبقات چشم ریزد و جهت نفوس مضلات چشم و روشنایی آن و جرب و فخر و سلاق و دمه و زردی و آن جهت قطع لزف الدم جراثیم و سنون آن جهت جلای دندان و بالای آن جهت کف و نمش مفید *** طبیعت دوم *** سرد و تر از زرد و محرق آن در خواص ضعیفتر از آن و خوردن آن کشنده است *** سرنجی بفتح سین و هم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و بالغت هند یست *** ماهیت آن نباتیست هندی یا بیکنی زرع و نیم و ساق آن کره دار و بر سر کره ها شاخها و برکهای سفید و کل ریزه و در بین برکها نخه های ریزه و سفید اندک و پن و برگ نبات آن شبیه بمرک خرفه بزرگ و از آن نازکتر و بی طعمی غالب *** طبیعت آن *** مائل بحرارت و رطوبت *** افعال و خواص آن *** خوردن برک مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و مائرا عصاره آن بادار فلفل سوده جهت حمایت مرکبه نافع و ضماد برک و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسره

الاند مال نافع و داخس را نیز مفید

*** مسرو *** بفتح سین و سکون را و او او اسم فارسی است و بهندی نیز همین و نبات نامند *** ماهیت آن *** در نوع است بری و بیستانی بری آن که جیلی نیز نامند درخت عربی است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواص و نباتی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برکهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز السرو نامند و متزی ند ارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد و نازک و خشبی در جمیع اجزای آن اندک حدت و خرافت و مرارت و عقوصت بسیار و تخم آن مفید زرد رنگ شبیه بل آنکه مدس و از آن نازکتر *** طبیعت آن *** در اول گرم و گویند در حرارت معتدل در رسوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرم و در صمغ آن گرم خاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و ضعیفتر از آن و رطوبت سائنه از آن ضعیفتر از قطران درخت شریب *** افعال و خواص آن *** برک آن قابض و محلل و قاطع لزف الدم و زائل کنند عفونات ریه و آغامیدن طبع آن جهت عسر البول و در ریح

الاعمال و سيلان فضول از مثانه و بول متورن آشامیدن در مثقال از برک ساکنند و آن بالیم مثقال بر مکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و رفع البول مقید و غیره طبع آن جهت درد دندان و فروغ لبه و استریای آن و لغز آن با غسل جهت سرفه که به مجرب و مقوی معده و کوبیدن که برک آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع لزج الدم و رفع لیس الا لاصطاب و منع انصباب فضلات معده و قرصه امانانغ و چون آنرا بسایند و بر فقی صماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر رفته مصلح آن کثیرا و نشاره چوب آن جهت منع سيلان فضول و با مرصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برک آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح و رطبه صماد او در زور نافع و صماد برک بخته آن در سرکه که با تر مس مخلوط کنند جهت قلع آثار بهی و سیمی ناختن و با ادویه مناعیه و بندهائی جهت فتن و التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و دفع اعیاء و با آرد چوب جهت اورام حار و چشم و حمه و نمله و سوختگی آتش و معوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و در زور آن جهت بواسیر و لالیف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر و لالیف و بواسیر مقعد و با کثیر جهت قروح رطبه سرد و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و نسخه و خاتون آن جهت رفع سيلان آب دهان نافع و چون ثمر و برک آنرا با آمله در آب و سرکه طبع نمایند تا مهربا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثقل آن را بر موی صماد نمایند و روغن را طلاء کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبید و بسروشند و بر موضعا نمایند سیاه و قوی گردانند و تصفیه آن با موم و روغن زیتون و صلب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و صلب آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برک و شاخ آنرا در خانه نگاهدارند پشه داخل نشود و اگر بشود آنرا بکشد و بدستور در نمودن آن همین اثر دارد *

*** سرهنگی *** بفتح سین و ضم راء مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یالغت هند یست * ماهیت آن نباتی است هندی برک آن شبیه بهرک رطبه و کل آن ریزه و سفید و از آن خوردن در زمین بسیار بماند نمیشود * طبیعت آن معتدل در حرارت و در اول خشک * افعال و خواص آن معوط یکصد دکل آن باد و عدد دلفیل جهت تنقیه سد و خشموم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات بخته آن بطریق بورانی یا ترشی جهت جبرکسر که تا چهار روز بخورند و برک بخته آنرا بر موضع مکه و ریدند قائم مقام مومهایی گفته اند *

*** سر بهنگه *** بفتح سین و سکون را و ضم باء هجمی و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح کاف و هالغت هند یست * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه ذرع و برکهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری الشكل و مزدوج در دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخ پنج شش تا هفت زوج و یک فرد یا نین برکها از بالای آنها باریک تر و پشت برکها اندک خشن و رکوبی آن اندک نمایان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رکها کسمخته نمیشود و طعم آن اندک تلخ و کل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن که با برنجم آن در غلافی شبیه بغلاف با تله الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر در هر غلافی چهار پنج تا شش و نیم یا آن ریزه شبیه بکرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ * طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و جبهات سودا ریه و امراض جگر و هور و کرد و مانند و دماغ میل و بشور را و زام و مسکن عطش و مانع افساد خون و سموم و چون

مقدار در آن برک آن رنگ آن را از برک خشک نموده بسایند و تا چه روز هر روز برک کف آنرا بخورند و بواسطه خوردن
را بسیار ممدون و چون به مائه آنرا با یکمائه لعل سیاه با آب سائید و صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع و چون چهار
ماه به ناله مائه آب برک آنرا با لعل سیاه سائید و صاف بنوشند و تا چه روز روز بخورند جهت آنکه که باد و برک نامند
محبوب و چون برک و ساق و پنج آنرا خشک نموده با یکمائه لعل سیاه بسایند و روزی مقدار سه مثقال آنرا با مائه مثقال ادرار بول
نمایند و انحصار طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است

* سراج القطرب * حباب است

* سراج القطریل * نماند که تا خشک نشود است در شب میخ و کوبند پیروج الصم است و کوبند الصم مشترک

است مثل سراج القطرب * فصل السین مع الطاء المهملة *

* سطر اچینس * بفتح سین و طاء و الف و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیة و ضم نون و سین مهملة و آخر لغت یونانی است

* ماهیت آن نباتی است مابین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و بربرک و برک آن ریزه و سفید و اندک مزغب و

خوشبوئی مائل بگراهِیت و شاخهای بسیار سفید رنگ از یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون مانند تر و برک آن ریزه تر

و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنگ است و کل آن ریزه مائل بزرده و انبوه و دایم آن تند و تلخ

و تیز و مدیت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک * طبیعت آن در سوم کرم و در آخر اول خشک * افعال و خواص آن

جهت ازاله توحش و خوف و وسواس و ما یخولیا و خفقان بار دو بخوابی و ارجاع اندرون بی حادث از ریاح غلیظه

بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مرة صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شر باو حمله و

و جهت کزیدن سک دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد قی نمودن با آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند

و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بک ستر چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یک گرم است

* سطر ایون * بفتح سین و طاء و الف و کسر راء مهملة و ضم یاء مثناة تحتانیة و سکون و از و نون لغت یونانی است

* ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه شبیه بعشقه و براشجار و چا و خرده می پیچد و پتهائی و جد انیز میروید و کل

آن شبیه بهفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلهها زرد و ساق آن سبز مائل بسپاهی و برک آن مانند برک

بنفشه و ضخیم و در اصفهان کل مغرب و بفارسی بران نامند و در باغها بسیار است و آن غیر ناشر استین است

* طبیعت آن مرکب القوی * افعال و خواص آن رادع اورام حاره و بارده و کل و برک آن را چون بکوبند و بر کزین کپی

مغرب و زنبور و رقیلا و سائر هوام ضار نمایند مجرب است و بدستور آشا میدن آن

* سطر اطا یوطس * بفتح سین و سکون طاء و فتح راء مهملة و الف و کسر طاء و ضم یاء مثناة تحتانیة و سکون و او و ضم طاء و سین

مهملتین لغت یونانی است بهندی جل گنبدی نامند * ماهیت آن نباتی است که در روی آب بهم میسرید بی بیخ شبیه

به بادرنجبویه و از آن کوچکتر و از لطافت بزرگتر * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن ضار آن با سکه

جهت منع جراحت و ردع اورام حاره و حمرة و جهت حرقه البول و ادرار و حبس خون کرده و التهاب اعضا نافع و در

جمیع افعال قویب و طحلب است و در کتب معتبره اعلامی فزک در نوع ارشته اند یکی برک آن را شبیه برک حنی العالم

و از آن بزرگتر و آشا میدن آن جهت نرف الدم کلیه و مثانه و طای آن با سرکه مانع جراحت و جهت حمرة و نجاء مهملة

فردین

و اورام باغمیه و نوع درم را ذوالفرد و ذکون و آن خرنبل است و آنرا ذوالالب و ذقهیل نامند و بلاطی اسطرطین ممل
 قولی یعنی هزار کی نامند و آن نامی است بلند بقدر شهری و زیاده بر آن و برک آن شبیه بمرک کمون دری و از آن کونا اتر
 از ساق آن شاخهای بخرد رسته و بر هر یک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و باخشوات و کل آن سفید و ریزه و منبت آن زمینهای
 غیر مزروع معطل طبعیت آن مردوخشک * افعال و خواص آن جهت حبس الدم بوا میر و نرف الدم جراحات تازه
 و کهنه و التیام دهند و آنها و نوا میر و یک ستور ذر و ر آن مفید است و اهل هند میگویند که چون آنرا بموزانند و نمک آنرا
 بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند و آب آنرا بجز حلقه بگیرند و طبع نماید تا
 آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از آن را بخورند بجهت سفعه یعنی کجایی و جمیع اورام مانی و قیلة الماء نافع و مجرب است *
 * سطر و نیون * بفتح سین و سکون و یاء مضمة و یاء متناهیه و سکون و او و کسرون و ضم باء مثلاً تختانی و سکون و او و نون لغت یونانی است
 * ماهیت آن * ثنائی است مابین گیاه و شجر که اکثر در کندم زارها میروید و با کندم میرسد و ساق آن باریک و پر کره و بشاخ
 و برک آن بقدر انکشت ابهام مابین استلاره و طول و سر برکهای آن باریک و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه بمرک کلم و در آخر
 ساق آن شعبهای ریزه و بجای ثمر قهها بر آن شعب رسته و سفید صغیری شکل و کل آن سفید و زرد و مانند گل یا ساجین و تخم
 آن مانند زیره و بیج آن دراز و سفید و با اندک تلخی و تند و خوشبوئی و قویتر از سایر اجزای آن مستعمل و معطر و لهذا
 آن را بجای کندش استعمال می نمایند و غلط کرده کسیکه آن را کندش دانسته بشبهه استعمال این بجای آن و فعل این مانند
 فعل آن و صاحب اختیار آن بدیعی بیخ مرطبیان دانسته و نیست چنین و نیز غیر از دیوانست زیرا که آنها همه با سمیت اند
 بخلاف سطر و نیون * طبیعت آن در آخر صوم کرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت جالی رتد و محلل
 قوی و آشامیدن آن با غسل مسهل و طویلت بارده و جهت عسر نفس و امراض جکرویرقان سدی و دراز خفص و با جار شیر
 و بیج کمر جهت ورم طحال و دراز بول و تغتیت حصاة و سعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهت
 درد دندان و درادویه چشم جهت جلای بصر و تقویت آن و سعوط ربع درم آن بایست عدد زیره کرمانی و زیت
 الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و ضماد آن بل آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و ارد جود جهت
 تحلیل اورام حاره و طلای آن جهت رفع بهق و وجه آثار جلد و با کل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرج جات جهت
 تنقیه رحم مغدل و شربت آن تا نیم درم مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کثیر است *

*** خصص مل السین مع العین المهملة ***

* سعد * یضم سین و سکون عین و دال مهملة بفارسی مشک زمین و در تنکابن است و بترکی تپلاق و قرقر و ن و تو بالاغ نیز
 و بهندی مونه بضم میم و سکون و او و فتح تا مثلاً قونانیه و خفای ها و مشک نیز نامند * ماهیت آن * یخنی است بعضی مدور
 طولانی و بعضی طولانی و بعضی مفطح و انواع میباشد یکی بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرون آن سفید و خوشبو
 و بهترین آن بزرگ بالیده با و صاف مد کوره کوفی بستانی آنست و آنچه در کنار آبها ریود و یاد را بهاضیف و دم
 هند یست که اندرون آن سفید یسب و کوچکتر است از کوفی و بکنوع دیگر هندی شبیه برنجیل است و چون آنرا بخانند
 زعفرانی رنگ بود و چون این را بر جلد بمالند در ساعت موی آنرا بسترند و این نوع با سمیت بود و نوع دیگر آنست
 که در شیر از در میان یک و کل زرد میروید و در کنار رودخانه نیز این اگر چه کوچک است اما بهتر از هند یست زیرا که

۳

اند در آن بسیار مفید است و خوشبو و برک آن شبیه برک کند نا و از آن بلند تر و باریکتر و با صلابت و اندک خفرونت
 طبیعت آن در آخر درم کرم و خشك و بعضی در اول کرم و در درم خشك دانسته اند * افعال و خواص آن
 مجفف ببللج و مدربول و حیض و مغنت حمة و مفتاح افواه و ررق و مخرج عفونات و جهت زیادتى فهم و عقل و صداع بارد و
 بد بوئی بینی و بواسیر و لائف و مقعد و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه
 و اشتهاى طعام و قروح معده و طرد ریاح و سم عقرب کزنده و شرابا و ضماد امور و چون با آب سائید و در ظرف سفالی کرده
 بر روی آتش کف آرند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده
 و رفع موزش فم معده و بستن بد و ضعیفی و بد بوئی دهان بمشارکت معده نافع و بار و غن حمة الخضراء جهت درد کمر
 و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و تهیهای کهنه و قطع قی و برودت رحم و بهم آوردن فم آن شونا و حمل و لا و قطور آن
 جهت کرانی سابعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان در رفع قروح و بد بوئی آن و ذرور آن
 جهت رویانیدن گوشت بر جراحت مؤمنه که بصمب زیادتى رطوبت باشد و جهت دردهای بارداری و بد متورمها و آن
 جهت امراض مذکوره و طلای آن باز رفت جهت جوشش سر و غسل آن جهت هر چه نمودن کونه و آشامیدن یک اوقیه
 از شرابیکه یک اوقیه از آن در یکوطل شراب جوشانید باشد جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال
 آن با بیه باعث فساد قوه آن مضر حلق و صوت مصلح آن شکر و مضرر نه و مصلح آن انیسون و من از مت آن و زیاده از مقدار
 شربت خوردن محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در عمل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از
 یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب و نصف آن مرور ربع آن در ارچینی است و چون داخل صابون کنند با عفت
 خوشبوئی آن گردد و زیادتى تنقیه و جلای آن و باعث نیکوئی رنگ رخسار است و صنفی از معد مندی که شبیه برنجیل
 است و مضرغ آن بر نک زعفران طبیعت آن قریب بچهارم کرم و خشك و از جمله سموم و محرق و مفرح جلد و در داند آن
 مورت جنون و زیاده از آن کشنده و طلای آن بساعت موی را بستر د و باعث جراحت جلد است

* سعد آن * ماهیت آن اسم عربی کماهی است شبیه بکیا خشك و خاردار و سفید تر از آن و برک آن از آن نرم تر
 و ثمر آن مد و رو پر خار و تخم آن بهن و اعراب معتقد اند که بیخ و ثمر آن مدربول و قاطع زحیر و اسهال است *
 * سعود * بفتح سین و ضم عین و سکون و اروطاء مهمله آنچه در بینی د مند و مانع باشد بدین نام موسوم است و از اختراعات
 جالینوس است و عود العظام را نیز باین نام نامند * فصل فی السین مع الفاء *
 * سفن * بفتح سین و فاء و کسره و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن
 نباتی است که در بیابان و معوره نیز میروید و ساق آن بقدرد و شیر و برک آن مشرف و متفرق و شبیه برک شاهتره و از آن
 بزرگتر و کل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را کل زرد و وسط آن سفید و در طعم مائل بتندی و تلخی و خام و پخته
 آن ماکول و بعضی آنرا پیا زبری دانسته اند * طبیعت آن کرم و خشك درد رم * افعال و خواص آن مقوی معده و
 مسکن درد کرده و مثانه و مفتاح سد احشاء و مدربول و حیض و ریاح و سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و پنچ درم هلیله زرد
 مسهل اخلاط غلیظه و بد ستور د و در هم کل آن با مثل آن هلیله و غسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلح آن کثیرا است
 * سفرجل * بفتح سین و فاء و سکون و ارفیح جیم و لام بفارسی به و آبی و یترکی حیوا و یونانی قود و نیا میلانامند * ماهیت آن

غیرست معروف و سه صلب میباشد همین که آبراه آزاد نامند و ترش محض و ترش و شیرین که بحر بی مزه هم و تشنگی
 وای معجمه و بغار سی منخوش نامند و گویند چون آن را با درخت کوبید پیوند کنند شیرینتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرگ
 باشد و نازک باشد آب آن است طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب با اعتدال و گویند مائیل بحرارت زد را آخر
 اول تر است **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معد و مسر و افزای روح حیوانی و نفسانی و مدد بول
 و طای آب کرم کرده آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القیة محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و
 مسد و ترش آن در اول سرد و در دم خشک افعال و خواص آن در تقویت معد و حار قویتر از شیرین آنست و اکثر آن
 مهمل بعصر خصوصاً بعد از غذا و در خلای معد و حابس طبع محرور المزاج و عصارة آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث
 الدم و قی و خمار و تشنگی و تقویت معد و واد را بول و نرف الدم نافع و حر آن معتدل در حرارت و برودت و در دم
 خشک افعال و خواص آن قریب بهر دو است و لیکن ثقل این زیاد از آن هر دو قوی گفته اکثر این موجب فواق است
 فی الغرور و بولیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غشیان و خون اعضای باطنی و خوردن
 آنها خصوصاً شیرین جهت تغریج و رفع و سواس و در سرد و نزلات و تقویت کبد و معد و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن
 اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی دهان و منع بخارات بد دماغ و دل و مستی و غشیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان
 و انصباب مواد معد و راهها و التهاب و در دم معد که از انصباب مواد محترقه باشد و خواش کل خوردن و جرم
 آن معد و در مضوتها زیاده از آب آن و مصلح آن مر بانمودن آن است با عسل و مضر احشای ضعیفه و منخشن قصه رنه و
 مورث ریشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم غیر مر بای آن و اکثر آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و الیسون و امثال
 آن و طور آب آن در تحلیل و فرج جهت رفع خرقه البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش کد اوند
 تا بریان گردد و بعد بکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای به دانه
 جوز بوا ریزه کرده پر کرده باشند مقلد ارشوبت از آب آن در تداوی تاسی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک
 و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسرو مسکن تشنگی و حرارت و در دم معد و و امعا که از خلط موجود
 باشد و مسهل بعصر و با آب برک لغتاع جهت منع غشیان و قی خصوصاً صغری و آن مضر رنه و سعال و رب به شیرین قریب
 با اعتدال و بیوست در آن غالب و قیض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن جهت صاحبان احشای ضعیفه النسب
 از آن مقلد ارشوبت از رب آن هر دو تا بیست درم و شکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غشیان حرارت
 و مقوی دماغ و دل و معد و مر بای آن جهت تقویت عینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود بخاره بد دماغ و مژ و مژ و مژ
 آن و بدستور ضما د جرم ثور و برک آن جهت اورام حار و چشم و سایر اعضا و حبس نزلات از انصباب با عصاره رفع سمیت
 کزید کی هرام و نیز تصحید برک آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و حمل آن یعنی پرزی که بر روی به میباشد بسیار
 قابض و مضر خلق و صوت و در آن جهت نرف الدم جراحات مفید و روغن به که به را مهورا بخته آب آن را انشوده
 گرفته با دو چند آن روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر قابض افعال و خواص آن جهت
 سبوم و سر و نمله و قروح دهان و دراز و ملین و رفع مانند کی و قرحه رحم و مجاری بول و منع اد را در عرق و آشامیدن آن
 جهت صداع حار و نفث الدم و درم جگر و اسهال مزمن و در حیر حار و قرحه امعا و رفع سم فرازی و در دغ شب الصنوبر مفید و

حققت بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن بدستور روغن کل هر مخ قرصید و در قوت ضعیف اثر از آنست
و ایندانه بهی تخم آن در درم سرد تروید و اندک توت قابضه لعاب آن جهت خشونت خلطوم و جلق و سرفه حار و یا پس و
تسکین حرارت معد و ریه ها و سوزش زبان و دهان و بیوسیت آن و در شفاء الاسقام مد کوراست که حب سفرجل هاین
بغیر قیض است و صاحب ذخیره گفته که به دانه با وجود لعابیت مضر معد نیست و این خاصیت را از لحیم به بحیا و رت اخلا
نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مصلح آن جهت رفع کندی دند اند
و مغز آن با غر ویت و رمبهی محرورین و موافق اعصاب تنفس و سرفه و کوفتگی آواز و رسل و قرحه امعاء و شربت آن تا
در و متقال و از لعاب آن تاده متقال و ضعف و مرخی معد مصلح آن در محرورین شکر و در میرودین را زیاده بدل آن
بزرقطونا است و طریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بکینند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچه کوباس خشکی
بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و در جلتجین سفرجل و جوارشات سفرجل و حلوائ آن و سکنجبینات سفرجل و اشریه سفرجل
و عرق آن و قرص آن و مرئی آن و مملات و معجون آن و مویه در قرابادین ذکر یافت *

* سفید و لیون * بفتح سین و کسر فاء سکون یا ع مثناة تحتانیة و سفید یلیون بفتح فاء و سکون لیون و کسر دال ممله و سکون
یا ع مثناة تحتانیة و کسر لام و ضم یا ع مثناة تحتانیة و سکون وا و ونون نیز آمده لغت یونانی است * ما هیئت آن نباتی است
برک آن شبیه برک خیار و برک جها و شیر و ساقهای آن بقدر ذری و شبیه بساق را زیاده و کل و تخم آن شبیه بنوع چهارم
بسیا لیوس و از آن بهن تر و سفید تر و ثقیل الراءحه و بیخ آن شبیه بتر و منبت آن بی زارها و اماکن رطبه * طبیعت آن
درد رم کرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن آشامیدن در و متقال از ثمر آن مفتوح و مسهل بلغم و جهت صرع
بلغمی و عسر نفس و ربور و در جگر و برقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش
و بخور آن جهت افاقه سیات و لیتر غس مزمن و سکنه و صداع حادث از مواد غایظه مؤخر و نطول آن با روغن زیتون نیز
همین اثر دارد و عماد آن جهت حلا بت بواسیر و نوا صیر و بهتر آنست که بیخ آنرا خراشید و کوفته در سوراخ ناصور
بر کنند و ضماد کل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نماله و آشامیدن تخم آن و حلوائ آن جهت
اختناق رحم نافع مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا در و متقال و از بیخ آن قادی و درم و جهت برقان بیخ آن
بهرتر از ثمر آنست

* فصل فی السین مع القاف *

* سقمونیة * بفتح سین و سکون قاف و ضم حیم و سکون وا و ز کسر نون و فتح یا ع مثناة تحتانیة و الف بحر بی محمود و نامند
* ما هیئت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگ لایخ میرود و بر شیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیا و از یک
ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه کاهست که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر
آن بطوبی چسبیده که بدست میچسبد و برک آن مانند برک بلبلاب و نرم تر و سبز تر و جاریکتر از آن و کل آن سفید مستند بر
و میان نهی و ثقیل الراءحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم حجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بد برو و پراز شیر
و طریق اخلا شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برکهای جویز برد و آن فرش میکنند
و بیخ آنرا شش میماند تا شیر آن در آن برکها جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد گردد بر میدارند و یا آنکه بیخ آنرا
می سوزانند تا رطوبت آن بر آید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی

بدست نمی آید و بهترین آن الطافی و یا جرمغایی آنست که از انطاکیه و یا از جرمغان آورند و صاف و سنگ و زرد و زرد
 هوراح شبیه با سفید و زرد و مفتت کرد در جرمغای معده در اصل طایفه بود و اندک از صمغ که از الجانقل بنواج دیار موصل کرده
 و در انجا رطوبت ها خفته و در آن شبیه برونک سریشمی باشد که از پوست کاه و میسازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول
 آن در آب مائل شیر سفید و چون بر زبان گذاشتند زبان را بسیار بگززد و گفته اند جرمغایی آن مائش بسیار می و مستند بر
 الشکل میباشد و سیاه آن قتالی و غیر مستعمل و هر چه بصفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آنرا از شیر بتوهمات دیگر مانند
 شیر عشر مخلوط با رد کر سنه میسازند و قوت مشوی آن نادر و سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از آن قوت
 مسهل آن مبدل باشد و میگردد و در میماند شده مسهل و بهتر آنست که قرب با استعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند نه
 بیشتر و ستور تشویه آن آنست که با مصطکی سود و در کیمسه کرده در جوف سبب و یا به خالی کرده کنگارند و سر آنرا با زقطعه
 از آن سبب و یا به بدن کنند و تخمیر گرفته در تنور بر روی آجری بگذارند تا مشوی گردد پس بر آورد و در
 سایه خشک کرده با مصالحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر و جزر و نمک و فلفل و هابله
 و عسل و زعفران بادام در میزدین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر در محروورین استعمال نمایند و این تلخ و سناخکی
 و انیسون را بهترین مصالحات دانسته و در محروورین مصارف کل سرخ و کثیرا و رب به و در محروورین انیسون و بعضی گفته
 که سائیدن آن با کل پنشه نیز صلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضه مرغ کنگارند و بر آن آب به و سبب بریزند تا پر گردد
 و سر آنرا بپزند در تخمیر بکیرند و در تنور بر روی آجری بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند
 و اگر آب به و سبب نباشد جلاب بر آن ریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاه سرخ است و با لجمه باید که
 بدن مقویات معده و مغریات و معینات و مخمرات استعمال نمایند یعنی باید که با ادویه مذکوره و با کل سرخ و انیسون
 و نشاسته و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تربد
 انجیل معده میچسبد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی مخدب بکند مینماید و از جذب بجهت عضو و فضول باز
 میماند بلکه باید که اندک جوش باشد و نیز باید که در هوائی بسیار گرم و یا بسیار سرد و بدن آن حار و محروور المزاج و ضعیف
 القلب و ضعیف الاحشاء اطفال استعمال نمایند * طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک
 دانسته اند * افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن
 و مقوم نعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مدرفضلات و قاتل جنین و مخرج آن وجهت کزیدن عقرب شرابا و ضامدا
 نافع و با هموزن آن نادر و وزن تربد چون با شیر تازه و شیده ناشتا بنوشند جهت اخراج اقسام گرم معده و اما معجز
 و با لا جورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با کل سرخ جهت تقویت معده و با آب
 گرنس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیمدانک تا دودانک و زیاد بر آن مضر دل و معده و کبد
 و امعاء و مورت تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد یا زاندا زده و بچه او را بکشد و زیاد از نیمدل رم تا
 یکدل رم آن کشنده است و ثامساک اولاد و کرب و غشیان و عرق سرد و اسهال مغرط پس اهلک و مد اوای آن قبی فرمودن
 و خوردن دوغ و سوویق سبب و رب ریاس و رب سفرجل و رب سماق و ربختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلاوی آن
 با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صراع ضربانی و صراع مزمن و جهت قویا نیز وضامد غیر مشوی آن و بد ستور

مکمل

طلای آن جهت بهی و برهن و نمش و گلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بن ستون مطبوخ آن یا عمل و زیت جهت تحلیل خراجات و عرق النساء و چون در سرکه پیزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النساء و جرب متفرح و نیز ضماد بخته آن در سرکه بتنهائی جهت جرب متفرح و باز مره کا و وتر مس چون پیزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحصانان و حمل آن با پشم باره جهت اخراج جنین و برک آن ضماد را در افعال ضعیفتر از بیخ آن و فرزجه آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار کرم و محرق و محال و نطول آب آن با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و ضماد آن بتنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قائل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیما یکوزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن ملله زرد و کوبیده لاغیه است و چون سقمونیما را با کلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص ها زنند و عند الحاجة استعمال نمایند من جمیع الیجات بیغایله است و خوردن بهی که در آن محمود را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تهها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابا دین مذکور شد

مقدور و قند ریا

سقمونیما قند ریا * بفتح سین و ضم قاف و سکون و اروضه لام و سکون و ا و وفتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را وفتح یاء مثلاً تکنانیه و الف لغت یونانی است * ماهیت آن حیوانی است مانند عنکبوت با پایهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبع و سبعین و منقل مین اربع و اربعین نامیده اند و اربع اربعین طولانی است با پایهای بسیار از قریب سر آن تادم در دو صف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت * طبیعت آن خارج از سموم قباله است * افعال و خواص آن در طب خواصی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترند مواست

* قصه سل السین مع الکاف *

* سلک * بضم سین و تشدید کاف * ماهیت آن بد آنکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصاره آمله و طب است و آنرا سلک چینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازه آن بدست نمی آید و لهذا از عصاره بلخ که خرماهای نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سلک المسک نامند و گاه ادویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصاره بلخ است و این نوع از را مک است * طبیعت آن در دو دم سرد و در اول کرم و در دو دم خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتح و محال و قاطع نفص الدم و نزف الدم و حابس قی و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعاء و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب و قوت ماسکه و اعضاء باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بد بوئی بدن شربا و ضماد و اطلاء مقلد از شربت آن تا در و مثقال بدل آن را مک است و نسخ آن در قرابا دین ذکر یافت

مقدور و قند ریا

* سلک المسک * ماهیت آن چون سلک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیا میزنند با این نام خوانند و اگر در نافه مشک کنند آنرا سلک الجلود نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب بسروشند سک الماء کوبند و چون نافه را کوبیده با آن بیا میزنند سک اکراس خوانند * طبیعت اقسام آن مائل بکرمی * افعال و خواص آن قریب بر امک و قسمی از سک المسک که از جمله طیوب است مولف شفاء الا سقام آنرا مقوی احشاء دانسته و محال و مفتح و مبهی و مفرح

و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و زردی حیض با قاع صنعت آن آنست که بکیرند در رطل آب بلخ تازه که هور و نور ماه است و با سه رطل مار زها نهند و بجوشانند تا قریب با نفعاد رسد از آتش بر گرفته از هریک از سنبل الطیب و لسان العاصیر و سیاه و برک جوز و زو و قریب و با قله صغار و کبار و عود دهند و سی از قیه و صندل و زرد نیم رطل زعفران پنج رطل صمغ عربی یک رطل مجموع را درم سائید و با آن آب مذکور بر سرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند

*** سکیباج *** بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سر که فارسی است * ماهیت آن نوع غذائی است که از سرکه ترتیب میدهند * طبیعت آن مبرد و مرطاب * افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غایبان خزن مضر لجیف البدن و صاحبان عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب ادویه مسهله مضایح آن حاویات و پالوده صنعت آن آنست که بکیرند گوشت را و بعد و سطرین و ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بدن هاجد اگر ده نیم بخته و پیا زوزردک و کند نازا چند جوشی داد و نوزجت آنرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت مهربا بخته با عسل و با شکر چاشنی داد و قدری زعفران در آخر اخسانه کرده از یک بر آورند و تمارن نمایند *

*** سکیبینج *** بفتح سین و سکون کاف و کسریای موحده و سکون یاء مثقاله تحتانیه و فتح نون و جیم معرب اسکینه فارسی است و بیونایی ساغافون و بهندی کنکال نامند * ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه به شمار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و بازرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بی آن مایهین بری حالتیم و قنده و حریف با شد و از ماه که اسم موضعی است قریب با صفهان آورده باشند و گوشت قنده چون کهنه شود مستحیل بسکیبینج میکرد و در فرق میان ایشان رنگ اندرون سکیبینج سفید است بخلاف قنده و این صمغ را از نزدیک برک آن میکیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت آن قایمست سال باقی میماند و گفته اند در نوع میباشد و هرد و چیل اند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محال ریا و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء صفر و بلغم غایظ و لزج و جاذب آن از معق بدن و مفاصل که بآنها چسبیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهل و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظه سینه و رنه و مسکن درد آن و در مفاصل و ظهور و ورکین و طحال و نفرس و مخص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدربول و حیض اعضاء الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده باغمیه و اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زائل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد بلغمی اعضاء الصد و النفیض و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیه صد و الاستسقا و اسهال ماء اصغر و اخراج سنگ کرده و مثانه و حمیات باغمیه و سوداویه دانه و قولنج بلغمی و ریخی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعاء و مقعد و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضما و حمل و حقیقه و بخور آن بحسب مریض از امراض مذکوره و آشامیدن یکد آن ثانیم درم و تا یکدرم جهت اصلاح ادویه مسهل و منع اذیت آنها از اعضاء و شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج واد و رطوبت و اخراج جنین العین اکثر حال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و غلظت و غلظت و با سرکه جهت شعبیره و استنشاق رائحه آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزه آلوده آن بهشم پاره جهت

رفع احتیاس حیض و احتقان آن جهت بواسیر و دفع ریح آن و تقویت باه و رجوع و رک و ظهر و صبا و آن با سر که جهت
 جذب خار و پیکان را اعصاب و تعقب عصب و بواسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار حلق و
 کرم که در جوف آن کد دارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و در روعن بادام تلخ و با آب کند تا آب سرد آب و با نان
 کرم که در جوف آن کد دارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین را نافع و در روعن بادام تلخ و با آب کند تا آب سرد آب و با نان
 ح. اوت غریزی و منبر مثانه و کوده و مصالح آن کثیر است و از شربت آن تا یک گرم بثل آن قند و کوبیدن در دفع سموم و انباشت است
 * سکر * بضم سین و فتح کاف مشدده و راء مضملة بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی باغت اشوک سرکار و شکر سرخ مائل
 بسیمایی را بوز و بلغت معروف بنکاله شکر سفید را چینی و بهندی که اندک و شکر تری و بوز و شکر سرخ مائل زعفرانی را
 کند و رء و سرخ مائل بسیمایی را کتر نامند * ماهیت آن عصاره نیشکر است و آن شبیه به نی است و لیکن غیر مجوف و شاد آب
 و سفید و سرخ میباشد نمیت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاریه و درخوزستان در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن
 و سرخ از سرخ آن بعمل میآوردند بدین نحو که قصب آن را کوفته و مقشر نموده آب آنرا کوفته بخرج و با کوبیدن و آن آب را
 طبع مینمایند تا منعقل گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود
 و شکر سفید را چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبع و داخل نمودن شیر و یا سفید و بیضه مرغ و منعقل سازند در قالب
 شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده کد دارند و با بریسمان ریزند و بکن دارند تا منعقل گردد و بمره بعد آخری
 یعنی هر مرتبه آنچه از شیر آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقل آنرا که خواصند تا آنکه
 قالب پر گردد آنرا سکوسلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کال تصفیه آنست که عند الطبع
 و خوشد بکر چرک و کف بر سر نیاید و در قالب شیشه ریزند آنرا نبات قرار و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه
 با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفید و بیضه مرغ زنند و بکچیه بسیار بر هم زنند تا منعقل گردد و بویسمان کشند آن را
 تا نیز خزانگی و سنجری کوبند و اگر آنرا بکچیه و یا بچوبی خوب بر هم زنند که کف بر آورد و آنرا بر روی پارچه کوباس پاک
 اند کی نم کرده و با بر روی بوریای تر کرده از کچیه اندک اندک جدا جدا ابریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل
 باشد آنرا فانیل و بهندی بتاسه نامند و اگر بر آن کف سفید و بیضه مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون سازی بر هم زنند
 که خوب سفید گردد و از آتش بر گرفته آنرا اقراص و یا قلههای باریک سازند و مقلا ریزند و نکشتی بپزند و بکن دارند تا سرد
 و بسته گردد آنرا فانیل و نیز بفارسی شکر بمز نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه بنحوی که بکوب و قرب انعقاد برداشته بدست خوب
 بکشند تا تاریند و مکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه بتخته پاکیزه و یا بر تفل چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و بعد
 اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بر آن کچیل مقهور بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سسمی و بفارسی حلوائی کشید
 و بهندی ریوی خوانند و اگر در آن مغز بادام و پسته و یا گردان بریان داخل نمایند آنرا حلوائی مغزی کوبند و اگر
 آنرا مانند کیهویا قند بفارسی کیهک نامند و بعضی در حلوائی مغزی ربع وزن شکر عمل نیز داخل مینمایند برای زیاده
 شکنند کی آن را گرد تصفیه شکر حباله زیاده نمایند و چون بعد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک
 آن سوراخی باشد ریزند و مقلاتی بکن دارند که خوب منعقل و خشک گردد و در طوبیت و چرک آن از آن سوراخ قراوش
 نماید آنرا فانیل سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا

قلم نامند و اگر آن قند را با صاف نمائند و یک شکر را با منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا
 ایلوج و یا ساری قند مکرر و بهینگی اوله یعنی مانند دانه تکرک نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند بعضی گفته اند که اگر در طبع
 آن بقدر عشر وزن شکر سفید شکر نال باشد و شکر در آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد
 نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناط و غیره را نیز میسازند و لیکن نبات و لطافت شکر سفید نیست
 طبعیست سفید آن در دوزم کرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوزم کرم و در اول تر و شکر سرخ در آخردوزم
 کرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول کرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب با عتدال و هر چند زیاده آنرا
 تصفیه نمایند خلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قرار می یابد
 پس نبات است و همچنین و هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر میشود و هر چه است آن می افزاید **افعال و خواص آن**
 ملین طبع و حلق و سینه ریش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعقیدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریا
 ا معار و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط موادوی و امراض آن و در تغذیه
 مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب کرم و روغن بادام شیرین جهت بکته الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل
 آن روغن گاو یعنی ده اوقیه که نیم کرم باشد جهت رفع وجع ناف و سده جوف و تنقیه زنان نفساء و جهت عسر البول مجرب
 و خوردن نبات در روزی بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بد فعات درد همان کیرند تا آب شود جهت رفع سرفه
 و خشونت صوت و سینه درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب کرم جهت بکته الصوت عارض
 از زلات و مدامت آن جهت از آله سرفه و آشامیدن جلاب آن با کلاب و آب سرد جهت ابتداء حمیات مستتره و بدستور
 جلاب آن مطیب کلاب و یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیم کرم جهت اغذیه مرضی در ابتداء بکته حاجت هرگاه حاجت باشد
 نافع جهت آنکه جالی است و با کوه تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سخته و حك و خفایان و نبات و قلم و مشقی
 و ابواج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لجم زائده و با مر و اریدن و سر کین و سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و
 ضما د آن با کبریت و قطران و سندن روس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سایر آثار قریب العهد و ذریر آن جهت حمیت
 خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائده فاسد اجزایات و رویانیدن گوش تازه صالح و بخور اقسام آن مخصوص
 نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده مصفاة بغایت مؤثر المضار مرضا حبان سل و اسهال و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون
 صفراوی مخصوص که در هنگام کوسنکی مفوط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات مزاج
 و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و با ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن معسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر
 تازه و رشیده و ترشیه و آب نارین و سفرجل و طما شیر و کاه و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تائید و ترطیب بوزن
 آن قریب همین و یا کز انکبین و یا شیر تازه و رشیده و در تسکین قولنج عسل مقلد ارشیت آن تا می درم و نبات و طبرزد از
 برای مسرر را مزاج و قلم سلیمانی و متعصر مطبوخ بد و ن سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج
 و کسانیکه در ابتداء ایشان اخلاط غایظه باشد بهتر و آب تازه نی شکر در اول کرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق
 و سینه ریش و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورت دفع و نزول آب در
 اخصیه اکثرا آن و مکیدن آن ناشنا جالی معده و بعد از هضم طعام ملین طبع و اخراج کنند ثقل با سانی و بالای طعام مواد

بلغم و نفخ و قرا و روقوع آن در کلات جلائی آن زیاد و چون آب معصور آنرا چند جوش غلیظ داد و امیکرم بپاشاند
جهت سرفه بارد و تصفیه صوت و صفیکه مانند نیک بر لبیک ظاهر میکرد جهت جلائی با صره نافع
* سکر العشر * مشربضم همین مهمله و فتح شین معجمه و راه مهمله بغار سی حرک و بهندی آک نامند * ماهیت آن
شیمی است که بر درخت مشرب در بلاد خراسان منعقد میگردد شبیه بقطعه های نیک سفید و آنرا یمانی نامند و آنچه سیاه
رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که مسمی بخرقع است بهترین آن یمانی است که اولاً ذائقه آن شیرین باقبض باشد پس
احساس پختنی شود و شمه نموده کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته و قوت آن تابیبست حال باقی میماند * طبیعت آن
گرم و خشک در اول و این تلخیل معتدل و الطاف از شکر دانسته و بعضی معتدل مائل بحرارست و حجازی آن گرم تر از یمانی
* افعال و خواص اقسام آن مفتوح و مقوی جگر و رتبه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارد و قرحه
شش و درد سینه و جگر و معد و کرد و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهایی دیگر جهت آنکه خلوص آن کم است و با شیر
شتر جهت استسقا و با شیر کوسند جهت معال بهتر از دهن فارودی و مد اومت آن هر روز یکدربك ارقیه تا یکماه با آب امیکرم
جهت ربو و ضیق النفس از چربیات شمرده اند و اکلیل آن جهت قوت با صره و جلائی بیاض نافع مضاعف حرورین
مهملح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن يك اوقیه و حکیم میرزا مؤمن در تحفه نوشته
که کیسوس بن مایس گویند که سکر العشر یک از درخت نوع عشریکه برک آن شبیه برک کزکلی آن سفید و ثمر آن مثل نخود
و مائل برخی است میکرته اند با وجود شیرینی قدرت و مثقال از آن در سه روز قائل بوده و در خزان ملوک ضبط
اقسام سکر العشر ازین جهت میباشد مؤلف گویند بالفعل سکر العشر وجودند اردو از آن بجز نامی اثر نیست و ماهیت
و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* سکر حبه * بهتم همین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم وها * ماهیت آن امین الدوله گفته نبات است برک آن شبیه
برک مورد و در وسط آن خاتمی شبیه بهشم و بحی العالم کبیر شاهتمی دارد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و
خواص آن مسهل سودا است و جهت صلاحیت میرزا نافع مؤلف تذکره حب الشوک دانسته *
* سکوه * بهتم همین و ضم کاف و فتح و او وها * ماهیت آن نام درختی است که در بلاد هند و بنگاله بسیار هم میرسد
و بسیار عظیم و بلند میگردد و خوب آنرا در آن بلاد در عمارات بکار میبرند و میگویند که درخت آن چون کهنه شود پوست
آنرا از آن جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آنرا قهقهه و قهقهه نیز نامند بر می آید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست
درخت کهنه کافور رود رجوف درخت آن نیز در چین بریدن و نخته کردن بر می آید
* فصل السین مع اللام *

* سلا حیت * بهتم سین و لام و کسر جیم و سکون یا و مثناه تحتانیه و ناء مثناه فوقانیه لغت هند است * ماهیت آن
نوع مومانی است که در بعض جهال هند و کهن و صوبه بهار و غیرها از شکافهای کوه مانند مومانی تراوش کرده بر می آید
و منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه کم رنگ تا صاف و خالص و غیر خالص و خالص آن چنان است که مذکور شد
و غیر خالص آن آنست که میگویند نوع میمون که روی آن سیاه و دم دراز که بهندی آنرا نکور و منومان بهونا مند آنرا
میخورد و بهجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بر شکمها ایجادت میکند آنرا نامید آن برداشته بجای سلاجیت خالص

میر و شدن * طبیعت آن کرم خشک * افعال و خواص آن با تر باقیست و جهت دفع فساد اخلاط مخصوص بخون و بلغم و صیق النفس و دق شیخوخت و بواسیر بادی و خولی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تقهت سبک مثانه و استسقا و زردی بدن و خد ام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوی دار و اح ردفع بعضی سموم ضعیفه نافع دانسته اند

* سلاحه * بضم سین و فتح لام و کاف و فتح خا مهمله و ها و یفتح سین نیز گفته اند * صا هیئت آن بول بزرگ و می است که در کوزه مسی سلاحه در هنگام همچان مستی بر روی سنگها میکنند و منجمد میگردد و آن سیاه ما نند و نیز میباشند و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میل منک و بسیار قویتر از بارود است * طبیعت آن در آخر درم کرم و خشک * افعال و خواص آن مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکد رم آن هر روز با سنگین تا چهل روز باعث شغای جد ام مستحکم دانسته اند اگر چه بعد ریختن اطراف رسیده باشد و طلاوی آن جهت کشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد موثر و مستعمل صاف کرده سفید آن و طریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است

* سالت * بضم سین و سکون لام و قاع مثنایه فوقانیه و یکسر سین نیز آمده بغارسی جو برهنه و بز ابلی جو کند و برهنه ی آب جو بعد آب و کسرتاء مثنایه فوقانیه و فتح جیم و وا و نا منک * صا هیئت آن نوعی از جواست و کوچکتر از آن و متوسط میان جو و کندم و مانند کندم مقشر میگردد و سوخ و سفید میباشند و گیاه آن یکساق باریک دارد و مغرد و آب نیست مانند کندم که مضر است * طبیعت آن کرم و خشک رکفته اند که در اول کرم و در درم تراست * افعال و خواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسکن بدن و مولد پیه کرده و حریر آن باروغن زیتون و یا کره بسیار جهت مالیدن و یا واد و یا و تنقیه سینه و کرده و رفته و رفع سرفه شد بد و نان کرم آن ملین طبع و عصر و مولد خلط صالح و چون یکروز بر آن بکند در دیرضم و مولد نفخ و ریح میگردد مضر معدی مصلح آن رازیانه و چربها و شیرینها و ضماد آن متلیل اورام و رافع طحالی و کف و نهش و جلوس در طبیعت آن مسکن در دوا سیر و شستن بشوره پآب طبیعت آن منقی آن است

* سلیخ الحینه * بفتح سین و سکون لام و خایفارسی پوست عار و برهنه ی سانب کی کپچلی نامند * صا هیئت آن پوستی است که در ایام بهار میبندند از د و بهترین آن پوست مار تراست و آن غلیظتر و سینه ماثل بزردی و براق میباشند بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است * طبیعت آن کرم و خشک در آخر درم و در رسوم بعضی خشک گفته اند * افعال و خواص آن خوردن یکد رم ریزه کرده آن باد و درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگ ریزه کرم کرده پخته باشند جهت بواسیر و ظاهرف و باطنی مجرب دانسته اند وین ستور یکد رم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثلیل و مقوط آن موثر و باز جاج مکس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمعه بسر که که در آن جو شانیله باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتونی که در آن جو شانیله و یا در انتاب مدتی کلداشته باشند در رکوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و د معده و استرخای اجفان و انتشار احباب و رسلای و تقویت و خدات با صره و شقاق مقعد و وید ستور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد کوش و مضمعه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمعه مطبوخ آن با برک کبر و قیرو طی مصنوع از روغن زیتونیکه در آن جو شانیله باشند جهت رجح شقاق لب و مقعد و ضماد سوخته آن با نوشاد جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلاوی سوخته آن باروغن زیتون و یا شراب جهت رویانیدن موی اعاالشعاب مجرب و بخور آن جهت گریزانیدن موام و

اخراج جنین میست و مشقه در ساعت و محقق قروح رطابه و بالخاصه بستر آن بزرگ زبان در حین زادن با عصب تسهیل
 ولادت و خوردن آن مظالم بصر و باعث نقشر جلد شبیه بهوست مار مصالح آن کشنیر مقلد آرشیت آن تا یک گرم است
 * سلحفاة * بطن سون و فتح لام و سکون جاء و مهمله و فتح فالق و تاء مثناة فوقانیة بغارعی کشف و سنگ بشت و بهیروازی
 لاک بشت و بزرگی بسیار غده و بهندی که بهوا نامند و بزرگ نهر برادر بفتاد و نواج آن رفا گویند * ماهیت آن حیوانی
 است معروف بری و بحری و نهی میباش * طبیعت بحری و نهی آن در دروم کرم و در اول ترویجی آن کرم و خشک
 * افعال و خواص این مقوی باه و کمزور کباب آن حایس حیض و با چند بید ستر جهت تحبیل ریح غلیظه و التیام فتق
 قریب العهل و آشا میندن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب زبک انک انفعلة ارنب و نیم گرم زیره کرمانی سفید
 در هر ماه جهت کزیدن هوام خصوص ضلع اجامی که بیونانی قور و نورفس نامند نافع و ضما د آن محلل ارام و خون
 بری آن شراب جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر رطلی و صبح و شام بکوب ناشتا فرو برند
 جهت صرع بعدیل و علای آن بردست و با جهت درد مفاصل و نفرس با تکرار عمل نافع و اجتناب از آن با چند بید ستر
 جهت تشنج مفید و طلای زهره آن جهت تحبیل و خواص و قروح خیمه دهان اطفال و مالیدن آن بر بینی مصروع در
 یک ستور سوط آن و خطور آن در بینی جهت صرع و الکحال زهره محفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و
 دمه نافع و چون بخاک فند شکم بری را و آنچه در شکم آنست بر آرد و رنگ بعد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و بار و عن کار
 سائید و بر پارچه کرپاسی مالید و بر سرطان متقرح کلد از د جهت تنقیه چو رک و التهام و منع آن از عود و بعدیل و جهت
 زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بیضه آن بقدر رطلی با جویره های موافق جهت قطع سرکه مزمن اطفال و طلای آن
 با عشر وزن آن رازیانه جهت ورم انتیان بعدیل و با شیر مرصعه جهت دردها و باد خصیه اطفال و بد ستور چون در زرغن
 بپوشانند و طلا کنند و به آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیعت سلحفاة و بد ستور و طنج زهره آن جهت فتق اطفال و کوشه
 آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظاهر و بدن و باه و انعاظ و زیاده بینی و ضطاد کاسه سوخته آن بار و عن کل و روغن
 تخم مرغ و روغن گند جهت رویا نیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که بعد سفیدی رسید و باشد بار و عن کار
 و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سائر اعضا خصوص شقاق با هار و زور آن
 جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسروش و صبح ناشتا و شام بقدر یک
 مدعه که چهار مثقال است بپاشا مثل جهت لیس که اگر لکمی نفیس و بر آمدن زنان است از شدت تعب و جهت سل و رو نافع
 و الکحال استخوان نرم سائیده خام و یا سوخته آن جهت کور نمودن هر کز اخوانند کور نماید و نالم نافع و خون
 نوع بحری آن جهت رفع سموم شراب و بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع قهها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی
 آن جهت رفع بسترین با شربت زنان بغایت موثر نوشته اند و گویند چون کشف را جرمکائی دفن کنند منع باریدن تکرک از آن
 مکان میکند و مجرب مضرا معا مصالح آن عسل مقلد از شربت از سوخته آن یک گرم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است
 * سنگ الیون * بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم باع مثناة تحتانیة و سکون و ارونون لغت
 قبطی است و در مصر سدیان نامند * ماهیت آن درختی است قریب بد ریخت بید منبت آن بیت الملس در خرابها و
 و بلندی درخت آن تا سه کز و بر ک آن شبیه بد ریخت عرب و سرخ رنگ و کل آن سرخ و تخم شبیه بشاهد انه و با شیرینی و بخی

*** طبیعت آن در گرمی و خشکی * افعال و خواص آن** آشامیدن برک و نخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آن و جهت رفع مبرم حیوانی خصوصا فی بهترین اذویه است و بطول برک آن محلل اورام *** سلق * بکترهین و سکون لام و فاعله چندی نامند * ماهیت آن** ذریع است یکی از برک سرخ تیره و شورین و برک آن بهن تر و آنرا سلق اسود نامند و درم کلابی رنگ مانع بزرده و شیرینی این کمتر و برک آن ریزه بازک زر رنگ و عاق این باریکی الجملة شبهه با صفیاج و این را خلق ایض کوبند بهترین آن شیرین بیریشه آن است و سفید آن در حد و بهتر از سرخ آن *** طبیعت آن** مرکب القوی با حرارت در اول و یسوت و دور قوت و قوت قابضه و رطوبت مانده فضله و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالبه و مجله *** افعال و خواص آن** جالی و محلل و مفتوح و مقطع بلغم و میرد و مطلق و حرم آن خاص طبع و لیل الخ و نفاخ و قاحین و مانیت آن زیاده و بهترین اجزاء آن آب برک آن است و ماکهای برک آن بهتر از هیچ آن و از طبع بورقیت آن زائل میگرد و خوردن بخت آن بطریق تلهی جهت رعشه و تحریر کشته و جماع مخصوص آنچه عاق آن سرخ باشد و با حرکه و خردل جهت تفتیح حده علیال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد کرده و مثانه و امراض مقبله و آب برک آن با اندویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و معوط آب هیچ آن با غسل جهت تنقیه نفوس دماغی و بازهره کلک جهت لقوه و صلاح و شقیقه و ریشه و درد دندان و جوره عین خادش از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع و بدستور آب برک آن و قطورایم گرم آن با روغن بادام و با غسل جهت درد گوش و نفوس و بطول طبع برک و هیچ آن جهت خراش و بخاله سر و قمل و صمیان که بغار سی و شک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس معین و با آب برک نیم گرم آن با بوره ارمنی جهت رفع بهق و داء الشعاب و تهمی پشت پا و استسقا و سائر اورام خصوص سفید آن و حقیقه آب آن و با آب طبعی آن جهت اخراج ثمل و هیچ و هر روز مقعده و کت اشتن دست و پا و آب مطبوخ برک آن نیم گرم مکرر زیارت بخش آن آب بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برک بخت آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی معمول از آب برک کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و عمامه برک خام آن جهت بهق و داء الشعاب و قروح خبیثه و سعه و مفاصل و با غسل جهت قوبار و آبله و با حنا جهت دریا نیدن موی و نکونی آن و با روغن بادام جهت تلهین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و رواج غلیظه مفرمه و آکثار آن مغپی و محرق خون و مورت قولنج و مغنی و صامخ آن بخش آن با عسل است و استعمال خردل و آبکامه و با آب شور و با شراب اترج و کوبند چون آب آنرا در هر که ریزند آنرا خمر کرد اند بعد از چهار ساعت و در رخصه سرکه بعد از دساعت

*** سلیمی * بفتح مین و سکون لام و فتح را و ربا آخر حرف بهندم لواء کوبند * ماهیت آن** اکثر طبایع آن راسمانی و البته اند و بغل ادمی هر آن گفته که از طهور آبی است و در کف آنها میباشند رنگ پروبال آن اندک شباهتی به سمانی دارد و با هم آن در از تر از سمانی است و حکم میرسد مومن در تحفه المومنین نوشته ظاهر آنکه آنچه را بترکی پلوه و در رنگ این لسه بال نامند چهار ساله زن باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بیلد و چون کوبند و در مکان بی آب نمیباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم میباشد *** طبیعت آن** گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی *** افعال و خواص آن** بهترین الطهور آبی است و سربع الانحل از امعه و محرک باه و مورت تشنگی و محرک حکه و بنور

اکثر آن مکروب و مصلح آن طبع آن با خصوصیات و ادهان بخیه آن بهتر از کباب آن است زیرا که کباب آن با صورت رطبی
الزول است از معده و در رند چهار قسم میشود و هر یک بیامی مشهور و یکی را بنعل بفتح باء عجمی و سکون نون و ضم
همین مهمله و لام و دو م را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راه مهمله و سکون کاف و سوم را بوندک بضم باء فارسی و سکون
واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را در بهر بفتح دال و سکون راه مهملتین و فتح باء
موجده و خفای ما و سکون راه مهمله نامند و بزعم اطباء اهل هند اول کرم و ثراست و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم
خشک و سوم سرد و قلیل الغذا و دیر مضی و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلومی که بر بنی اسرائیل
نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است

سلیقه * بفتح همین و کسر لام و سکون باء مثلاً تختانیه و فتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی لچ نامند
ما هیئت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لوله های تنک سوراخ و منبت آن فند و همان است و برک
آن شبیه ببرک سوسن که در ساق آن عایط و بوست آن سطر و مفتی اسم می باشد یکی زرد غلیظ و خوشبود و م سرخ برک
همی مرجان و صفای و خوشبود و سوم سفید مائل بزردی و بی را بچه چهارم مابین سرخی و سفیدی و رقیق پنجم رقیق که در
و در خوشبودی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براتی هفتم رقیق و بسیار سیاه و بد بو و و کر بند از درخت دارچینی
هم میرسد و آن مستحیل بد ارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیرا قرب بصواب است و آن پوست درخت
لوهی دارچینی است که در فیو سیلان و نواح قریب بدان هم میرسد و هر چند دورتر میشود از سیلان زوینتر و کم بو تر
بلکه مائل بد بوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بدترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبودی تنک طعم
املس آن است که با تبوضت باشد و زبان را بکزد و تلخ و کریه را بچه نباشد * طبیعت آن در آخر دیم کرم و خشک و در
سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند * افعال و خواص آن ملطف و مسخن و منضج و مجلل و باج و اورام
بارد و احشا و مقطوع اخلاط و مقوی اعضاء و معده و کبد و مد و بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهمت خد و
بصر و تقویت آن اکثلاً و جهمت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و در حجاب و معده و رحم و تنقیه رحم و رباج آن و تبهای
لویه و دفع صمیت ادریه سمیه و زهر افعی و جهمت خوشبودی رحم شر با و فساد او و خور او و فرج و نافع و فساد آن بر بهشالی
جهمت منع نزلات و مداخل بارد و با اصل السوس و ادریه و صد ریه سمیه جهمت امراض صد ریه مذکوره و اخراج بلغم
و جرک از آن و بد ستور بخور آن با غسل جهمت بشور لبینه و جلوس در مایع آن و بد ستور بخور آن جهمت تنقیه و انقسام
فم رحم و اثر مقدار شربت آن نادر و درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر کرده مصلح آن کثیرا و مضرا معا و مصلح
آن آب سیستان و کثیرا است

سلیقه بی * بضم همین و فتح لام و سکون باء مثلاً تختانیه و فتح میم و الف و کسر نون و باء نسبت و هلمانی نیز آمده و
بفارسی را را شکته و در مصود و اع الشعث و بهندی کسنا که در استینا نیز نامند * ما هیئت آن چیزی است مصنوع از زیق
و سم الفار که زینق یکرطل و سم الفار که رهچ نیز نامند یک ارقیه که بعد از سحق بلیغ تصحیک نموده باشند بهترین آن تازه
سفید سنگین آن است * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک و سم قاتل * افعال و خواص آن داخل مرام میماند
و دافع کوشش زائل است و خوردن آن مهلك مد اوی آن خوردن شیر تازه و شیل و امراق دسمه و قی کردن پی در پی

تا صحبت یابند و از علا مات کسیکه آنرا خورد باشد در آن سر و اعما و بیوهوشی و غشیان و قیامت و اعراض و مملوای
آن مانند اعراض و مملوای جان چهار روز بعدی رسم الفا رخورده است

نصرت لال سین مع المیم *

سماقی * نظم و قیاس همین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا اسما قیل و ططم و تتم نیز و بیهوشی تشنگ و تما تیر و تنزیک
نیز و یونانیان و عرب آنرا درد باغث جلود مستعمل دارند و لعل آنرا سماقی الد باغین نامند * ماهیت آن شمر درختی
است بقدر و حدس ربعی بزرگتر و بعضی کوچکتر و همین تر از آن و در خوشه مانند خوشه حبه الخضراء و در بالای آن پوششی
طعم آن ترش و با قیوضت و مستعمل پوست آن است که گرد بالای سماقی باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگ تر
از آن و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزاج و اطراف آن مشرف مانند آره و در دایره میباشد بستانی و جبلی و در
بلاد سرد سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پر کرد و ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده
و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک و در دوزم و جبلی آن در موم خشک و برودت
بزرگ آن کمتر از دانه آن * افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی و مدافع و حله و احشای مانع انصباب صفرا
و معده و معاری و غشیان و ضرب و اسهال مراری و مزمن و در و سطور یا و نفث الدم و نزف الدم و اکثریت بول و آشامیدن
عائده آن یعنی مویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوخته آن بازیره با آب سرد جهت قی عینف
و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده او نماند و مجرب و مدهیم اشتهای طعام محرور المزاج و باز زرد و تخم مرغ و کشنیز خشک
قاطع اسهال و لجمی و باز زرد و تخم مرغیکه در آن پخته شود نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و در راج بهتر و قوی تر است
و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم و رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر عاده
و حدت صفرا و آن ضعیفتر است مضر معده و جگر بارید مصالح آن مصطکی و انیسون و طبع آن با بید لیجان مقدار شربت آن
پنیر درم بدل آن سرکه و اقا قیامت و سفوف گردیکه بروی آن است که آنرا تراب سماقی نامند بسیار قابض و با اندک تلخی
است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و در
دندان کرم خورد و بول ستور و مضغه نفوع سماقی در آب و چون کرد آنرا پاک کرده در آب بخیمسانند و در چشم بچکانند
جهت اینند ای رمد و خصوصا با قدری کثیرا و چون یک ارقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب بر آید
پس خرقه را بید آن تر کرده بر چشم اندازند و تکمیل بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور
تکمیل پیشانی بدان جهت قطع رعاف و جرب و جهت جرب بود معده و سلاق و حکم و منع بروز آبله در آن و قطور آن در گوش
جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در آن و نظول آب طبعی آن مانع ورم ضربه و صل مدهوشی و ضما د آن با آب جهت
منع ورم قحف و سایر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خن شه و قروح ساعیه و با غسل جهت جلای خشونت اجفان و باز آال
چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عمل رسد در جمیع افعال
مانند حفض و لیجهت امراض جن و تحلیل ورم چشم و سایر اورام و نمله و قروح رطبه و شعله و فساد لثه و کلف بود اخس
و نزف رحم نافع و طبعی برگ آن معود موی و حقه بطبعی آن جهت قرحه امعاء و سطور یا و مخرج مفید و چون برگ آنرا
مهر پخته آب آنرا گرفته منعقد سازند در ردع و قیوض مخصوص ردع مراد از چشم مانند اقا قیامت و طلای محلول آن

باب بارشك جهت خروج خبیثه و سواد آن در هر وقت غلات و ربع قضیب جهت سلس البول و استرخای اعضا و سواد در کف
آن بر معنای اطفال و رافع اسهال و مغوی احشاء و کوبند که از خواص آن است که چون در صوفی سرخ رنگ بندند و در موضع
نزد المده بندند قطع آن نمایند و صمغ درخت آن شدیدی الیس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محله است و جهت
حدت بصرو امراض جفن و انتصاق جراحات و تسکین درد دندل این کرم خوردن کند ایشان مفید و جوارش سماق
و صمغ و سفوف و شهاب آن در قریب بادین مل کور شد

* سماق الد با غین * گفته اند مازوی ریزه دانه کرمی است و جمعی برک سماق دانسته اند و دباغان بآن جلود
رقيقه را دباغت مینمایند * طبیعت آن بسیار بارد و قابض است * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند
سماق است و قبض این بیشتر

* سماق نی * بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در زمانند و آن در ده و در دایلم و شمش و او شمش معجمه و میم و
بهری قلیل الریح نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود میمورد و اصلی اند و کوبند غلای آن اکثر
خریق است و اصلی اند و خائف و جودن قریب طمیر است و بهندی آنرا بهتر نامند * صاهیت آن از طمیر معروفه و غیر
علوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و آنرا بهندی که کاس و کرچه کوبند و دوم از آن کوچک و آنرا الوه و سوم
از آن کوچکتر و در گردن آن طوقی سیاه متعطف بقطای سفید و این را بهندی چنگ و گود و چهارم از همه کوچکتر و رنگ
آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی توره نامند * طبیعت آن در آخر دودم کرم و خشک * افعال و خواص
آن گوشت آن کثیر الغل او مسمن بدن و نرم کنند و بشره و مدربول و مفتت حصاة و جهت وجع مقاصل بارد نایع و بالخاصه
مورث رقت قلب خصوصاً دل آن و مبهی و مبهی با زنان و بخت آن بهتر از گیاه آن است و اکثر آن مورث صداع و
کز از و تشنج و تمدد و صلاح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جو شانه بدن و یا روغن بادام و یا روغنهای دیگر و
آب انار ترش بمانند شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و سواد شق کرده
آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقل رجه با غسل هر روز جهت صرع بعدیل و قطور خون آن در کوش جهت تسکین
درد آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای در کین آن جهت کلف و نمش و بخور پیر آن رافع تبها است و امین
الدوله از خواص آن بیان نموده که یکصد آنرا ایتامی چون مشوی نمایند که چیزی از آن طرح نشود تناول آن یا غن
شفاي يك ديوانه كزيده می شود

* سمسم * بفتح سین و سکون میم و کسر سین و همزه و میم و مشهور بکسر و در سین است باغت همیشه جلالان و بهاری کنجد
و بهندی تل بکسر تاء مثلاً فوقانیه نامند * صاهیت این معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالید آن است
قوت آن تاد و سائل باقی میماند و در اکثر بلاد خمازان مقشر آنرا بر روی تان میباشند و حلوا تیان از آن حلوا میسازند و
روغن آن که در محل الحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر دها و مراهم داخل است و در بعضی خلای نیز
داخل میکنند و زود معجز و متکرج و خاص نمیکرد و بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد و زرد روغن ناکرفته آن خصوص که مقشر
نکرده باشند و نیز تر و مقشر آن زود تر خاسد میگرد * طبیعت آن در آخر ازل کرم و تر و بارطوبت لزجه و در دودم گرم و تر
نیز گفته اند * افعال و خواص آن مغری و مفتوح و صالح الکجوس قلیل الغل او مسمن بدن و ملین صورت و خشونت خلق

بجانب هر دینی که دارد و مصلح اخلاط پخته و مواد سودا و به و ملین امعاء و معده و محلل ا ورام جاره و آشامیدن آن
 با شراب جهت کزیدن غرقب و انعی و با هموزن آن شکر و خشخاش و صلب آن مغز بادام مقشر و عسفر آن بیخ ابیض که
 هر روز از مجموع آن یک اوقیه تنها و با لسانند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد پیه کرده و شیر
 گویند و آن با نباتات جهت رفع سوزش معده و مرطوب شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروب و خلط
 حاد و شرب شراب و جهت تلمین معده و امعاء و دفع سنگ کرده بشرط معده و امت بران مدتی نافع و خوردن و درم
 آن با یک گرم کردن سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبعی آن با نخود مد رجیض و مسقط جنین و
 چون در اوقیه آب طبعی آنرا یا شراب و نفع موزیک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع
 خارش و موی و بلغمی و درشتی جلد و شقاقی مجرب دانسته اند و با فانیل از نع وید ستور یا نفع صبر و زبیب و لعوق آن جهت
 سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با زرکنان جهت تقویت باه و از باد منی و آشامیدن سائید و آن با شراب جهت
 رفع قولنج و قولون و کزیدن مارشاخت را المصار بطیقه الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و با مری خوردن
 با عسل سرمد الخلد آن است و بد ستور با قشر آن و مورث بد بوئی دهان مخصوص که از آن در بین دندانها اند و مصلح
 و مصلح آن عسل مقداره شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان و صمغ آن محلل ا ورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی
 و رشم اخضر و سبطری صمغ و قولنج و قولون و کزیدن مارشاخت را و سوختگی آتش و بعد سوختگی بزودی مانع آبله و تسکین
 رجوع و الم آن و بطول آب برک آن با عسل در آب موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی و صمغ آن با شراب
 جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و باغ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و مور را با آن بشویند با عسل در آب و سیاهی
 موی و رافع نموست و انبریده آن است و روغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بکنند آنرا دهن الجمل نامند بفتح حامی
 مهمل و تشدید لام و از رجعت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوم آن کمتر و چون آنرا فرم بگویند
 و با آب بدست خوب بزنند تا کرم شود و روغن آن جدا گردد بردارند و روغن آن غالب و آنچه سائید و در آب جوش دهند
 تا روغن حاصل گردد آنرا طبعی نامند و سائید و ریاضه گویند و آن را بدن و استخراج روغن ریشی نامند که بفارسی آمده
 گویند و در حرف الر آمد کورشد * طبیعت روغن آن در درم کرم و تر و نافع سال قوت آن باقی میماند * **افعال و خواص**
 روغن آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه ملین و مرطوب و مسکن و رافع احتراقات حادثه از خلط حاد و ضعیف النفس
 و سعال یا بس و قرحه ریه و تشنج یا بس و پتر از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و رموز و رمای مرضی بعد از دهن لوز و
 فستق نافع در بین ادهان و بطور جوشانید و آن با لعل سفید و مصطکی جهت کشودن سده کوش و خلای آن با سفید تخم
 مرغ جهت تحلیل سلاهای و ا ورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با زیتون
 جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسیده باشد و مالیدن در رطوبی آن بر صورت جهت
 نیکوئی و صفای رقی و نرمی آن مفید و بد ستور از کنجد و جلوس در آن جهت اکثر امراض بیسی مانند تشنج و غیر آن و همچنین
 تدهین بدن مکرر انداختن بارچه تر کرده بدن بر عضو با اعضا بد ستور تدهین آن جهت زخم جلدی و سوختگی آتش
 نافع مضر سوداوی مزاج و بطیقه الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قویب الا شتیه بصرفه مصلح آن جوشانیدن آن
 یا پیاز و با آنند که خمر را آشامیدن آن با آب لیمو و آبکامه و امثال آن و با بعد از آن شربت آن نادر درم بدل آن روغن

بادام شیرین است و جوارش سبب و حلوان و زعفران در قرابادین مذکور شد و عناصر را که این جهت از آن بریده موثر است
 * ساقیو طرن * بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واد و وضم طاء مهمله مشاله و وزن * درجا هیت آن اختلاف است
 بعضی حی العالم دانسته و نجیبین است و بغلادی و غیر آن نوشته اند که بلغیت یونانی نام گیاهی است و در نوع میباید صغری
 و سهلی صغری آن در سنگ لاختها میر و بد و شاخها و برگهای آن شبیه بشبیه است و صلب و خشک و خوشبو و طعم آن با خلد و زیت
 و برگ آن باریک شبیه ببرک رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک مانند سر شاخهای حاشا و بیخ آن طولانی بسطوری انکشتی و بنفش
 و مستعمل برگ و سرهای شاخ آن است * طبیعت آن ظاهر الحار و با قوت قایمه * افعال و خواص آن در رائی است
 شرب نافع جهت امراض ظاهره و باطنه و محلل و مغری و جامع و مصلب اعضا و قایض و منقبی ریه زفصول و چرک منجمد در آن
 و مضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف و این همه افعال با قوت ظاهره آن است و آشامیدن آن با سرکه و عمل و یا سنگنجبین
 سهلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعاء و نفوذ الدم زنان حائض و غیر آن و جهت وجع
 کرده و با شراب جهت نفوذ الدم و تر حله معا و یا مکنجبین جهت شدخ عضل و آب مورد و یا آب سد اب و با شراب عضل
 جهت قیلة الامعاء و ضماد آن جهت فتق و چون با کوشش طبع نمایند بزودی کوشش بخند و مهره و سریع الانحدار گردد
 مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم و هرگاه اراده اکنار آن نمایند بهتر آن است که تکرار استعمال آن نمایند
 آنکه مقدار وزن آنرا بیفزایند در اکثر مواضع * و اما ساقیو طرن سهلی نباتی است شاخدار و پراکنده و خشک و زغیدار
 و بلند و آن تاد و ذرع و برگ آن باریک طولانی و مزغب و نرزد یک یک بکر شبیه بزبان کارود و ما بین برگها برگهای کوچک
 چسبیده و برگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون دست بزرگ و ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ریشه آن سبزه و باطن
 آن سفید و بالز و جت ربی شیرینی و بی عطریست بخلاف اول و منبت این غیر سنگ لاختها و مستعمل ریشه آن است * طبیعت
 آن قریب بعنصل و از آن در کرمی ضعیف تر و رطوبت فضلیه این زیاد و لهند بسیار مهیج با و مانع است و در درم آن
 با شراب جهت نفوذ الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و درام مقعد نافع و چون
 با کوشش طبع نمایند قطعه های آن بعضی با بعضی ملاتصق کردند

* سملث * بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی میچلی بفتح میم و سکون جیم فارسی و خفای ها و
 کسر لام و با و شموطرا بهندی ره و ررضی راموی میچلی نامند * ماهیت آن حیوان آبی است که تعبش آن
 بدن آب نباشد و گاه بر آنچه بدن و آب تعبش مینمایند مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند و مجازا و آنرا انواع بسیار است
 بعضی را نامی مخصوص و اکثر بر آن نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل الله تعالی و در حدیث نبوی صلی الله علیه
 و آله وارد است که حق سبحانه و تعالی خلق کرد هزار قسم از دانه را نه صد قسم آبی و یکصد قسم بری و بهترین همه ماهی
 و ضراعی است و ماهی زنی و ماهی منجری لطیف و بکوکه در آبهای شیرین سبک خوشکوار که سرچشمه آن بعید و بر روی
 سنگ و سنگ ریزه که صخره نامند و بارمل کز در و همیشه جاری و مکشوف باشد و در آن بوزد نکون یا بد و مقدار آن
 در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحركة و فلش آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خارا آن کم باشد و سهوکت بسیار
 نداشته باشد و پشت آن منعطف و بسیار با خطوط سیاه مائل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب ماند
 آن زیون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است و زود فاسد میگردد مگر آنکه آذر آنکس شود نمایند و بعد از ررضی

ماهی شبوط در آذنی و امثال اینها است و ماهی دریا ماهی شور که در لجه و با سواحل که زمین آن سنگسنان باشد بهترین و نازکتر و لذت بخش تر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلو و ماهی آبنوس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولا پناه پوران قزل آلا که منقذ بسرخ است و اسلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در هند ماهی دره و در بنکاله هاسیه و لیکن فلسفه بسیار چوب و گوشت آن نازک و گرم و با سه و کت بسیار است اما لذت و امثال اینها را بجملة دره و دریا و مکان و بلد که در آن چشمه و بانهر و با بر ساحل دریائی واقع است نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع دیگر در همانجا و همچنین بحسب ماه و به فصل و اراضی نیز مختلف میباشد در لطافت و کثافت و لذت و عدم آن و لذت آنکه بکبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبی است هیچ حیوان بری نمیرسد و لذت ترین ماهیها ماهی تنوات و کودالها و چشمه های کوچک و زمینهای پست و آبهای کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه استاده باشد و همچنین ماهیهای بسیار بزرگ و با بسیار کوچک و پر خار * طبیعت مطلق آن سرد در اول و تدریجاً گرم و بعضی گرم و تدریجاً کوا سنج و تمساح و مار ماهی و جری و اربان که بهندی جهنم نامند و فلسفه که در هند و بنکاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سرد تر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع گرم و مائل به سردی است خصوص قند که کهنه نمک سود که گرم و خشک است * افعال و خواص آن کباب با تش بریان کرده قازة آن بهتر از در روغن بریان کرده آن و شروع الهضم و مالح الکیوس و مرطب و مسکن و مولد منی و شیر و بیه کرده و در محروم و مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حارة و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و رفحه آن و سل و دق و سعال با بس وضعف کبد و کرده حار بن و برقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دمای مجرب و مطبوخ ماهی مازنی با سرکه جهت صاحبان امراض حارة و محروم از اجان و با بزر بطن جهت ورمی و معنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی نازک بریان با نیاز نازک سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از ان مولد منی و معوط و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروبه و ملذ و عه و مل و امت بران جهت دفع زهر مار شاخل اروسک دیوانه کزیده و بهترین انکای استعمال آن جهت نرمی بدن بطریق اسفید باج و بعد از ان مشوی بر طبق و با تش بریان کرده آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آرد ملنوت کرده و روغن بریان نموده با شدن تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار بی نان و بعد از ان قی کردن با آب گرم و غسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلبه و اخلاط فاسده است و جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و بقی اسود و ابهض و رفع انار مجرب و سمک مضر می رود بن و مرطوب بن و دماغ رطب و عصب و معده بلغمی و مصلح آن بختن آن با روغن کاه و با روغن بادام و با کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صغتر و غسل و کفشد سگری کهنه و با عسل و آبکامه و ادویه حارة و زبرد جاست و خوردن را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از ان و با لجا صبت مورت تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مصلح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعضی امزجه غیر مصلح آن و آشامیدن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر است بیکه کویا آنرا زننده و خود را مزده کرد انیل است و باعث امراض مزمنه است و اما شراب بعد از ان بعد از رافع و قبل از ان باعث سده بسبب لغو اجزای غیر منفعه آن و عروق و جلد و امراض زده از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شمر و با بیضه مرغ و با گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پا زده روز و زیاده بران گذشته باشد مائل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورت اشنها و موافق می رود بن و مولد بلغم زجاجی و مورت خارش و

جرب و قوبا و تقشر جلد و بیض آری و امثال اینها آنچه مدتی بران گذشته باشد مسکن در مولد اختلاط ناسه شود آرد سوخته
و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی فرمودن و خوردن مسهل و تنطیف بدن و قد بد نمک سود آن که سبب آریس نامند
بد نرین اقسام و کثیف ترین همه و محال بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و موزن امراض مذکوره و سهرو مد اومت آن باعث
شکوری مصلح آن آنچه ذکر یافت و خیساییدن آن در سرکه گفته اند جهت کزیدن عقر و رسک دیوانه نافع و ماهی شور
که در سرکه برورده باشد سرد و خشک و میخف و در مرض و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعد و موزن حکه و جرب و
بشور شود آری و اغتسال عضو بآب ماهی شور نمک سود جهت قروح و غنچه و جرب تازه مغیل و ماهی تازه را که بریان نمایند
و بکنارند تا سرد گردد و مخصوص که بکشد بران بگذارد و بازباده و در جای نمناک مانده باشد و در می و سمی و مد اومت
هر روز بدن باعث برص و استسقا و محدث اعراض نظیر و قد بر آن قی فرمودن و مسهل خوردن و سائر نکات ابرو فطر است
و در مرور بدن خوردن جوارشات حاره و اشای حاره مذکوره و در محرویدن سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و کسی
را که از خوردن ماهی عثمان عارض کرد باید که رب به بایسد و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و جلوس
در طبع آن جهت ابتداء قرحه اما و جذب مواد بظواهر جلد و تحقیق بدن آن جهت عرق النساء مغیل و تخم آن در رتق و
باه قوی الاثر و مواد منی و منعظ و جهت سرفه و زحیر حار نافع و زهره آن خصوص از شبوط کرم و خشک و اکمال آن جهت
رفع پیاض مؤثر و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم کرم که حرکت داشته باشد بر عضو بیندند جذب مواد
و زجاج و خا و غیرها بظواهر جلد نماید و در دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام بیعدیل و ضا در سوخته نمک سود
آن جهت ورم مغنعه و شقاق آن و کزیدن عقر و رسک دیوانه کزیده و باروغنها و لعابها جهت ورم صلب لاله و طلای
استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی بآب کرم و نمک نیکو و با لیدن گاه کل بدن و زمانه کد اشتن پس
نمک شستن باعث رفع سهوکت آن است و خوردن ماهی بدن آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطبیع الهضم
* سکه رمانه * بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال هر سه مهمله و ما ماهبت و خواص آن در رعا ده در حرف
الراء مهمله مع العین مذکور شد و شنبه شله که در در بای مسمی به بحر ابض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا
و بطول یکصد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد و کسری تاد و مد ذراع در طول و بیست ذراع
در عرض بهم مبرسد و بدن و بینی آن بر پشت و همان هر دو شانه آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند نوار بسیار
بزرگی بقدر منار کوچک آبی از بینی آن میجه و مردم آن بلد آنرا صید میخانند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن
آن کو باروغن منجمد است آنرا با رچه با رچه نموده در دیکهای بزرگ بر آتش روغن آن را کداخته در ظرفهای چوبی
که پیپ منما کند کرده با طراف میبرند و خرج سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلد از همان است و مغز سر آن سفید پرده
برده نرم لطیف است آنرا کداخته برای سلا عین آن بلد شمع میسازند و روشنی آن سفید مائل بسبزی است و بد آنکه بسبب
سردی هوا سالی سه چهار ماهه زیاده در آن دریا و سواخل آن نمیتواند ماند و نیز شنبه شله که قریب بمیزان دوسه روزی هوای
بسیار سردی میوزد و اگر مردم بزرگی خود را از آن در باید بر دارند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال
امواج نخیهای بخ میآید و دست بدست تمام دریای می بندد و بنحویکه مخلص از اینجا مشکل و ممنوع و هر که در آن جا ماند
هلاک میگردد * افعال و خواص آن کو بند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و حجب آن نافع است

الغالب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلاعی آن بتهائی جهت نلین صلابت آن و باز بجهت جرب اجیان و بر
 اذن جهت اوجاع و سغوط آن جهت غناق و شقاق و اب و حنقه آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعاء و حمل آن
 با پیله مرغ جهت قرحه رحم و تنقیه آن و بر مفعول و رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزله دم آن و تنهین کرم کرده و بار بختن
 و چکاندن آن بر موضع کزب و هزار بار و عقرب جراره و قمل و انسروا کثر جانوران سمی مفید و بتجر به رسید و قطور نیم
 کرم آن در کوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در کوش رفته باشد و طلای روغن حامض و روغن کاک و کهنه و با کوسه کهنه
 با سور لیجان جهت بواسیر مجرب و بتهائی جهت جن ام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی
 چنین کردن جهت تنقیه صورت و نمکونی و جلا و تهشیل آن و همچنین زدن این فعل نماید و طلای آن مکررا محلل اورام
 خصوصاً اورام زنان و اطفال و بر جراحت با عصاره خشک برشته آنها و بردن جراحت با عصاره منع التهام آن و کد اشش
 فنیله و با پیله را آلوده بد آن در دهن جراحت با عصاره و سبب دهن و تنقیه غرور آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برک
 عنای خشک را نرم گوید و بختنه بار و روغن کهنه بر شسته بر جرب کهنه و جل ام بمالند زائل گردد و چون روغن را با آب
 سرد بکشد و بکمربته بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل گردد و شسته آن تلخ مگردد و
 طالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و ترس و تنهین روغن جوشانده و در شیر تازه و شبنم جهت اوجاع آن
 بغایت نافع مضر علیتهای باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرومین و مطحولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخاط غالب
 و مرخی معد و ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرومین و ترشیهها و در مبرد جوارشات مفید و شربست
 آن در تداوی تاد و اوقیه و قوت جالبه و تحلیل کهنه زنده از تازه آن است و فعل آن در ابدان متوسط زنده از ابدان
 قویه مستحکمه باشد مانند اطفال و زنان و بجهت اورام بنا کوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و بخوانند
 که اصلاح آن نمائند باید که با دوغ ماست خوش دهند تا ماست سوده گردد اما روغن نسوزد و با آنکه بر آتش کد ارن
 چون بخوش آید اندک اندک آرد کهنه بر آن نباشد با آرد سوده بختنه گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بخارج آورند
 نعل در روغن داخل کردن با عصاره حفظ و هضم سرعت فساد آن است *

* سمندر * بفتح سین و هم و سکون نون و فتح دال و راه مصلحین * ماهیت آن مهر بارس کوبید حیوانی است که از
 آتش متضرر نمیکرد مانند ماهی که از آب و بندر عبور می است و آذنی رنگ موی کوبید شایب اصلی ند اشته باشد * افعال
 و خواص آن خوردن زهره آن مفید است و رنگد آنک با آب نخورد و مطبوخ باشد شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکثر حال
 دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مایع از د پاد وضع و مغیر رنگ آن است *

* سمور * بفتح اول و ضم میم و سکون و او راء مصلحه * ماهیت آن حیوانی است که در ترکستان بهم مهر سد شبیه
 بدلی و از آن سباده تر * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن در جمیع افعال قوتنرازان و پوشیدن پوستین
 آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و میرود المزا جان مفید و مسخن سینه و کرده و مغوی باه مرطوبین و
 ضما د بیه آن مسخن کرده و ذرور موی آن جهت نیجهف فر و روح نافع و پوستین آن زرد تر از پوستین حیوانات دیگر باشد
 مگردد جهت آنکه د باغت آن کهنه است *

* سمیرا * بضم سین و فتح میم و سکون باء مندا و تحا بیه و فتح راء مصلحه و الف * ماهیت آن صاحب تنقه پوشیده که صاحب

الجبنة كويك تسمى الزماهي زهرج است ويزد يا ريبيعه بهم ميرسد وشبهه بكاسني ويقل ريك تا ميت ويرك آن در غايت سبزي
را غير وبيع آن بقل وكرمازج وسم كجيو اثبات است و اين تلخ كن كفته در جوار ايهم ميرسد وخوشه آن شبهه بغاس وسم حبونا ناست
است * طبيعت آن بغايت كرم * افعال وخواص آن دراضه امراض بارده مستعمل *

* سمين * بفتح سمين وكسر ميم وسكون ياء مثناة تحتانية ونون بهارسي چربي وفربي رانير نامند * ماهيت آن چربي
است كه بروي پرده شك و ظاهر كوست وروده و غير آن ميباشد از شحم اربط و نرم تر * طبيعت آن بغايت كرم و تر و
قوي آن زباده از كرمي * افعال وخواص آن قريب الفعل است بروغن تازه وسودع الهضم و ملين طبع و اعضاء و روع
الاستحالة بصغرا و در صغرا و مزاجان و در اصلاح ادوية سمية مانند روغن تازه است *

* فصل في السمين المهيمة مع النون *

* سنامكي * بفتح سمين والفاء كوند بيمدي مهار نامند * ماهيت آن مركب است حجازي و سمي ساني آن
اندك رخو و بر ك آن باريك شبهه بهرك حنا و بر ك خنابزرك تر و ضخيم تر و از بر ك مورد نا زكتر و كل آن مائل
يكودي و دانده آن پهن و كوچك صنوبري شكل مائل بدر ازي و اندك خميدگي و در غلاف شبهه بغلاف بافلا و دهن و بسيار
فاز كثر ازان و نوعي بر ك آن عرض ترازان و كل آن زرد و آنرا تحجاز عسوق نامند و در تابستان بهم ميرسد و مستعمل
برك آن است كه سبز باشد و زرد و سياه و كهنه و ناسد باشد و از چوب و تخم و خاشاك باك كرده باشند و قوت آن
تا هفت سال باقي مي ماند و منبت آن حجاز سب و در عظم آباد از هند نز قله اي بهم ميرسد و شاخه اي آن در هم سچيد
وليكن بر ك آن كوچك و نازك و ضعف العمل نرا زمكي حجازي آن * طبيعت آن در آخردوم كرم و در اول خشك
* افعال وخواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و مبيد دماغ و شديدا الغوص بعين بدن و مقوي آن
وجالبي جلد اعضاء الراس والصدر والغذاء وغيرهما جهت صرع و سقميه و جذرون و صل اع كهنه و در د بعا و ضمير النفس
وقولنج و عرق النساء و نعرس و تسنج عضل و داء المعالب و داء الحمة و حكة و جرب و بشورهاي كهنه و سچش كه در بدن بهم
رسيد باشد و جهت قتل ديدان و شقاق دست و پا و سا نرا امراض سوداوي و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفراي مخلوط
بهم و جهت وسواس سوداوي باعرض نيز و آشا مبدن مطبوخ نم او فني آن در دوا و قه زبست الانفاق كه بنصف رسد
جهت درد كمرو و ركن و اخراج خلط خام ازان هرد و عضو و جهت بوا سمر و آشا مبدن آب مطبوخ آن با دوده مناسبه
و كل سرخ جهت اخراج اخلاط مذكوره و باكل سرخ و شمر تازه در شعله و شكرند سنور كه وزن سنامكي از د و مثقال تا
چهار مثقال تا شش مثقال ركل سرخ از يك درم تا د درم بحسب مزاج و مرض و شمر كا ر تازه در شعله از ربع آثار هندی تا
يك آثار باشد و سفوف كويك به شعله آنرا باكل سرخ و شكر با شمر تازه و شيد * نيز همان اثر دارد وليكن آب مطبوخ آن
بيغالبه تر است از جرم آن و آشا مبدن يك مثقال از مسحوق آن با غسل سه روز منوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل
و امثال آن مجرب المضار مورث كرم و مغيص و تخمين مصالح آن باك كردن ارجوب و شاخ و تخم و آلودن بروغن بادام
بعد از كويدن و پختن و با هلبله زرد و كل سرخ و انبسون و بنفشه و آب ميوها استعمال نمودن و بالجملة استعمال آن
بدون كل سرخ و روغن بادام جائز بهست مقل شراب ازان درم تا سه درم و درم و آب مطبوخ آن از چهار درم
تا هفت درم بدل آن كفته اند من آن تربد و نصف آن هلبله زرد و ربع آن بنفشه است وليكن اين مندر اريمار است در

اکثر این جهت وضعا در مطبوخ آن در سرکه بحدیکه توام بهم رساند بریدن جهت جرب و حکه و کلفت و بهیق و اند مال را فحشای
کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و یا حنا بر موی جهت سیاه کردن آن و موثر با سرکه و شاهره و برک حنا که با آب گرم سائیده
در حمام و با غیر آن بریدن همانند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اند مال جراحات
با نکرار عمل مجرب بد آنکه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی متعرض ذکر سنان شد و محبوب و سفوفات و ضمادات و مطبوخات و
معاحین و اقوع سنان می در قراباد بن مذکور شد *

* سنبل ج * بضم سین و سکون نون و فتح باء موحد و رالف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المسن نیز نامند و بقا رسی سنگ
سینا ده و بهندی کردن نامند * ما هیئت آن سنگ است اندک رخوما لند رمل منجمد و سه نوع می باشد و در ملک هند بسیار
از کوهستان شمالی اله آباد و توابح آن مباد و رند و چند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شمر و بهندی این را دود یا
نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ و این را بهندی یا بهندی نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوره
نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نوم امس صلب جرم
ثقیل الوزن مائل بسوی آن است و در ملی رخو آن زبون * طبیعت آن در دود سرد و خشک و بعضی در سوم خشک
گفته اند * افعال و خواص آن سنون آن جهت جلائی دندانان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مقبله و ضمادات آن محلل
اورام و تریل و برآمدگی جلد و مسکن التهاب و با سقوی قضم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سائیدن
معادن بان باعث جلائی آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل کران است در تصفیل آهن و فولاد و چون
در آب سائند و مرجان را بان جلا دهند بسیار و در زرق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نرف الدم و التیام قروح مزمنه
نازع مضر عصب مصلح آن؛ صقران است و از داخل غیر مستعمل است *

* سنبل * بضم سین و سکون نون و ضم باء موحد و و لام در لغت بمعنی خوشه است و معروف اطباء شامل سنبل هندی که سنبل
الطیب و سنبل العصار نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جمالی را از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی دارد بن و بهندی
بالچهر و جتا ماسی و بلا ایمنی نارود و قسم دوم را یارد و ایثارون یعنی نارد شکله در ایثارون بهم میرسد و سنبل رومی را
نارد بن کیا کو و یقرنکی نارود نامند * ما هیئت آن کبابی است بی شروی کل شبیه بد تپاله سحر و دله و در طول بقلر
یک انگشت و اندک زیاده بران و بقطران کستی و یا رنگتر از آن و خوشه دار و چند عدد بهم پیوسته یک بسخ و رنگ آن اشقر
سیاه مائل بزرده و بسیار رخو و شپو و تند را نحه و نسج آن اندک صلب منبت آن گویند کوهی است که آن طرف سوریا است و در
هند و بنکاله نیز بسیار است و بهترین آن انشرازه خوشه و تنگ که خوشه آن کوچک بود و بوی زهومت ندا شده باشد و بعد
از آن طولانی بارنگ که بوی زهومت آن کم باشد؛ زیرا که کمنه آن با زهومت می باشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند
* طبیعت آن در آخردوم گرم و خشک و در اول کرم و در دودم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول
اصح است * افعال و خواص آن در معده و مغزی و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر دارد و مسخن آنها و سکو کنند
رنگ رخسار و مقوی قوت ماسک و مد ریول و حبض و محقق رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مایع انصباب
مواد معده و امعا و دفع آبرو و مفتت حصا و مقوی قوت ماسکه و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی
و ضیق الدیس و درد سینه و خفغان و رفع بلغمی و تعلیل نفخ و راج و حلل کول بارد و طب و استسغای لحمی و برقان و دردهای

و اورام باطنی و بواسیر و علیل یازد که کرد و با انستین رصیدل بغایت مشهور و مقوی معد و با آب سرد جهت غنیان و خفیان و نفع معد و انکخال آن با آب کشیز جهت حموة چشم و تقویت با صرة و رویانیدن مژگان و رسانیدن قویاد و به بطیفات همین و قشرب رطوبات آن و با بعضی جهت مد معه مجرب و ضداد آن مقوی فم معد و رصیدل اورام آن و بریدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طایفی مطبوخ آن در خمیر جهت سب و کردن و درازی موی مؤثر و در آن جهت التیام جراحت و فرجه آن جهت نرف الدم رحم و قاطع رطوبات آن و جلوس در طبع آن جهت درد کرده و ورم رحم و تسکین درد و تنگی آن و کشودن حیض و بدستور تکیه بمطبوخ آن مضر کرده مصلح آن کثرا مقلد ارشیت آن تا یکم شقال بد آن از خر می بوزن آن و گویند ساذج هندی و شراب آن که رطبی را در نا زده رطل آب انکور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکور اثرش قوتور است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قوا بادین مذکور شد

*** سنبل رومی *** آنرا سنبل اقلطی نیز نامند و آن نار دین اقلطی است * ماهیت آن بیخ و ساقی است گل دار و خوشبو و با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برک آن باریک بلند و سبزه گاه هر یک از این و از وسط آن برکها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر هر یک کلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره دار باریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق کل آن است و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد * طبع آن گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر * افعال و خواص آن ضعیف تر از سنبل و با انستین با اثر با قبض و محال نفع معد و ورم و جگر و رافع درد کرده و مذاب و مد ربول و در مراهیم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انکور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بهست مسقال آب را با شصت مسقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معد و جگر و کرده و برفان و فساد ربول و فساد ریک و خسار و مغید و بعضی از سنبل اقلطی سه او نه و از زوج دو جز و در هفتاد رطل عصاره غلب بدستور خمسانند و صاف کرده استعمال میکنند *

*** سنبل چلبلی *** بفارسی ریشه والا نامند * در ماهیت آن اختلاف است از طایفی مودانسته و بغلادی غیر آن و کشته برک نبات آن شبیه بقر صحنه و شاخهای آن مانند شاخ آن رازان کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاد و بر و بعد و در راز و بیرون آن مانل بسباهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بختار سنبل نامند والا مشابیهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فونکی معلوم گردد بد و بد و شد و آن است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتر و و قریب بچتران در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بران برکهای باریک کوچک و در میان شاخهای بلند آن نیز برک های کوچک و بزرگ و برک آن بی الجماله شبیه برک اسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شنبه بهمازی و مد و مد بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک باریشهای قوی و ضعیف * طبع آن گرم و تر از سنبل الطیب * افعال و خواص آن ملایم اعضا خصوصا معد و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریح و دفع رافع استسقا و قوی بالغی و شراب آن در منافع مانده شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انکور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بهست مسقال آنرا با شصت مسقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معد و جگر و ورم و جگر و رافع درد کرده و مذاب و مد ربول و در مراهیم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انکور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و روزی بهست مسقال آب را با شصت مسقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معد و جگر و کرده و برفان و فساد ربول و فساد ریک و خسار و مغید و بعضی از سنبل اقلطی سه او نه و از زوج دو جز و در هفتاد رطل عصاره غلب بدستور خمسانند و صاف کرده استعمال میکنند *

سنبل رومی

سنبل چلبلی

سنبل طیب

بر بالا ایکن یکروز در افعال قویب بنوکس بهار آن ضعیفتر از بهار نرکس و سفید آنرا در فصل کل شب بیونا مندری بر آنکه در شب بوی آن بسیار میماند و ساق آن بلند و بر سر آن کل آن و بر کهای نبات آن باریک بلند از برگ کند تا کوتاه تر و بهیچ آن مانند بهار نرکس و در بهار تین میباشند و هر سال و یا یک سال در میان اوائل فصل نوروز بر آورده ریشه ها و اندک از ته آنرا برید و چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس می نمایند نبات آن بلند و کل آن بسیار و بالید و خوشه و می شود و از اطراف بهار آن بهارهای بسیار بر می آید

*** سنبل اقلیطی * سنبل رومی است**

*** سنبلوسه * بفتح سین و سکون نون و ضم باء موحد و سکون و او رفتح سین مهمله و لغت فارسی است بیونایی بر ما ورد و بهندی مثلث را نیز سنبلوسه و مد و را بوری نامند * ماهیت آن از اغذیه معروفه است که از آرد میل و غیر و روغن خمیر کرده بهن نموده و در جوف آن قیوه گوشت با نخود پخته باروغن و بهار بریان کرده و بلغل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده و به شکل مثلث ساخته پس در روغن بریان می نمایند و با درخت و میزند و بی گوشت نخود را پخته و بد ستور مصالح داخل کرده و نیز تو تمب می دهند و با بهار بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان می نمایند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن کثیر الغلظت و مغوی اعصاب و مسکن بدن و بهیچ اشتها ولیکن ثقیل و مسهل و مولد ریا ح مخصوص در معد و ضعیف و مصالح آن سنگین کهنه اند در صفرا و مزاج و جوارشات حاره مانند کونیه و فلا فلی و فلا سفله و مانند اینها در مزاجه بارده و بلغمیه**

*** سنجا ب * بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الب و باء موحد * ماهیت آن حیوانی است از موش صحرایی بزرگتر و در نباله آن کوتاه و پر موی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و با فی خا کستری رنگ و در تنگنا این اسبکول نامند و در مار نند و آن اسبک و در درختها مایه میل ارد و در صقالیه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم: زدا مایه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است * طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت در سینه و سوره و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصالح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معادل مزاج و رفع اوجاع عصب و ذر و رموی آن جهت النیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع ادرام مفید است ***

*** سند روس * بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون را و همین مر سه مهمله بهندی چند روس نامند و نزد عوام مشهور بکهر با است * ماهیت آن چیزی است شبیه بکهر با و از جنس آن زرد رنگ و بعضی قطعه های آن سرخ رنگ و از کهر با خوردن تر در آتش و روغن کنبد و روغن سرخس بر آتش کد اخته میگرد و روغن کهر با مشهور که مستعمل نفا سان است و اهل هند و اخه بر حریری مالید و از آن موم جامه می سازند از همان است و در قرابا دین در ادهان با سم دین الصوابی مذکور شد و ظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سبکی است که از سوا حل در نا خیز در محال بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سند روس میجوشد و نرم می باشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقل می گردد و مخصوص بهندی است و اصلی ندارد و بعضی اهل هند میگویند صمغ درخت کا فور است و اهل فرنگ و ملاخه نیز متفق بر اینند و درخت آنرا در بنیر روس نامند و گفته اند آنچه روز ارد درخت می چکد**

هند روس است و آنچه شب کا فور و قطعه ها بسند روس دین شده که ذراتها کرمهای کوچک و مورچه های بسیار بود و چنان معلوم می شد که بر بعضی چکمه و بعضی در چین تازی و عدم اعتقاد بر آن نهشته و فرورفته اند و در آن مالد و این نیز دلیل آن است که از قبل صبح است به چپرونه آنکه از دریای جوش و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و درم زرد کمرنگ و بسیار سست و سوم مائل بکبودی و سست و چهارم سیاه و صلب و درل بهترین همه است و خوب آن آن است که مانند کهر با که را بر باید و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و از ادویه جملله الفل را است و فرق میان این و کهر با بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهر با میر باید و لهذا اکثری از بن نیز سکه و غیره ساخته بجای کهر با می فروشد و فرق آنست که این از کهر با هست تراست و چون در آنش اندازند ازین نوعی کرمی آید و از کهر با بوی آب مصطکی و دیگر آنکه از کهر با بوی آب لیمو آید خصوص چون بدانند که کرم گردد بخلاف سند روس و طعم سند روس اندک تلخ میباشد بخلاف کهر با و در ریودن کاه بقوت کهر با نمی باشد و در کهر با نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * طبیعت آن دردم کرم و در اول سوم خشک و در اول کرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و حاکم بر نفوذ الدم و نفوذ الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معدی و امعاء و قاتل کرم آن هرد و رحم و القرع و مل و بول و حیض و جهت استرخای عصب حاد ث از افراط برودت و رطوبت و متلا و نفوذ الدم و خفغان و وسواس و ربو و ضیق النفس و نفی و تبی و نایب و سپر ز و بواسیر و اسهال مزمن و رماد و مت آن با سنگچین جهت رفع قریبی مجرب و مانع هرق و حافظ قوت است و لهذا اکستی کیران آنرا مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت اد و ارم و بول و با سنگچین و با سرکه و یا هرد و با هم جهت اسقاط جنبین بقوت العین اکتعال آن با عسل جهت بیاض و قرچه و جلای آنرا و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر کوفته و یا آهویا شده بر آنش بریان کنند و آیه که از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شکوری نافع الاذن تطور آن در گوش جهت تسکین و جمع آن و نقل سامعه و با روغن زیت و با کل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیره با بخور و در خان آن با عود هندی جهت رفع صداع و تطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک کردن بدن و تصور و سنون آن جهت درد دندان و دندان و سنگ کام دندان و منبرک و قروح لثه و در آن جهت التیام جراحت و جوشانید آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شفاقی هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور در روغن کل جهت شفاقی که در گوشت دست و با هم رسد و با نظران جهت قوبا مجرب و فرجه آن جهت اخراج جنبین و در سائر افعال و خواص مانند کهر با است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقلد ارشربت آن نکلرم بدل آن نصف وزن آن کهر با و ربع آن ساذج هندی است

در
تذکره
الطیبه

* سند پیر بطس * بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون باء منناة تحتانیه و کسوراء مهمله و سکون باء منناة تحتانیه و ضم طاء مهمله مشالیه و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شبیه الکل بن و بسرانی سمیه کو بن * ما شیمت آن گیاهی است ربیعی و سه قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه ببرک بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بعد رشبری و در اطراف آن چهری کردی و در آن تخمی سبزه و منبت آن سنکلاخه و قسم درم شاخهای آن یغلر و دوزرع و برگ آن شبیه ببرک سوحس و کثیرا بعد دواز در جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای مسند و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مل در تر و صلب و قسم سوم را برگ بزرگتر و شبیه ببرک کشنیز و شاخهای آن بقدر

هری و مائل بسپین ق و با اندک هرخی و ریزه و تخم آن باریک و تیره و مائل بسرخ و منبت این قریب بتاک انکوز
 * طبیعت آن دردم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر * افعال و خواص آن ضمد برک تازه و با ذر و خشک
 همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خناز برشدید الاثر و حقیقه و شراب آن جهت
 قرحه امعاء و اسهال نافع و برک قسم سوم در التیام قروح مؤثرتر از اول و دوم *

سنکسبویه

* سنکسبویه * بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحد و سکون وا و وفتح باء منثاقه تحتانیه و ما
 لغت فارسی است معرب آن سنکسبویه است و بجمیع بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که یندی آنرا تخم چکوند و تخم
 پنوا رنمزا مند و چکوند در حرف الجیم مذکور شد * ماهیت آن دانه است بسیار صلب شبیه بسنک و املس و بزرگه
 تر از دانه انکور و برنگ ماش و یقین آن و مربع شکل و گویا دو طرف آن را بریده اند و این بسبب اتصال دانه های آن است
 بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن
 طلا و ضمد آن بامر که جهت اورام خبیثه را مراض جلدیده مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و یقی
 و آنرا جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن لقوح آن بتهائی و با برک حنا و شامیره و گوگرد زرد صافی هر یک بغل مناسب
 جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه فاسد و زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سایر
 اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب دانه کور و عباس دانه سیمینان و صاحب شفاء
 الاسقام و غیره اطلاق دانسته اند و همه شایع خلاف واقع باشند و گفته اند که خوردن آن جائز نیست *

سنکسبویه

* سنکسبویه * بکسر سین و اشام نون و سکون کاف فارسی و اشام ها و الف و فتح راء هندی و چهار نقطه از فوق و الف لغت
 هندی است و گویند بکسانی حبلان و جلال نامند و در اینجا نیز هم مرسد * ماهیت آن نمزاجات هندی است و نبات آن در
 آب است و میروید مانند غل در هادرابام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در آن ایام بسیار میشود و در ایام
 دیگر کمتر و خاردار و برک آن کوچک و مدور و خیاره دار و نرم آن منلیک و بوست آن خاردار و بر هر گوشه خاری و مغز آن
 مغبل و شیرین با نفاهت خام و بازک آن لذتی و بخت آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا مغشور نموده این قسم
 میخورند و بخت خشک آن را خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و سبب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی
 در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از آن را با شکریا آب سرد میآسانند بجهت التیام
 منی و رفع سرعت انزال و جربان آن و حبس بطری و نیز از آن حلوبات میسازند و بوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن
 سیاه و مستعمل مغز آن است * طبیعت آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت نریافت
 * افعال و خواص آن مقوی باء محرورین و سرفه و تب حاد و صفراوی و دمو و دق و اسهال الدم و سنک کرده و منانه
 و سوزش دل و بی هوشی و فسکی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و کوسکی در محرورین بیغزاید و علتهای دل را دفع کند و نفاهت
 و لاغری بدن را زایل کند و ناصور مفعله را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیوهم و مولد سبب در خصوص تخم صلب و خشک آن
 * سنکسبویه * بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح با و الف لغت هندی است * ماهیت آن بختی است سمی
 در لون و بلیات شبیه بساخ آهوره منبت آن کوهستان کبد در برت که میان همد و خطا واقع است و آن انواع بسیار
 از قوی القوت و ضعف القوت و متوسط القوت و گفته اند بمرتبه قوت سهیم آن قوی است که اگر اس آن

سنکسبویه

کنند و بدن هرقی آلود رسد و با برزیاں رها کند در ساحت هلاک سازد بسبب هر جفت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بغایت
 و افساد روح قلبی و سایر ارواح بنشازد گشتا با بفرار و توجه ارواح و قوی تما می بمهدا و بنوع خود که قلب است و در آن
 مختص و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدین کنند که بر شاخ و شیر در ارتعاش می دهند و شیر
 آنرا می کشند و اگر نجای شیر خون بر آید قوی است و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب
 باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخي تیره و با سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روی آن نقاط مانند طلای مسجوق و یا کافور
 مسجوق پاشیده باشند و سرخ آبی اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کم باب است و محتمل که ترون السنبل
 عبارت ازین باشد و اهل که ملائیکه نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ پیچیدناگ است که نوعی از بیش و در بیش مذکور شد
 * پیچور * بکسرین و فتح نون میشود و سکون و او را به مصله و هر که از لغت عربی است بفارسی گوید و بهتر کی پیشک و
 بهندی در آنرا پلاور و ماده آنرا ابله نامند * ما هیست آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس کردن حیوانات
 ظاهر الجسد و با او ان مختلف از تک تک سفید و سیاه و حنائی و غیره را بدن از پندها میباشند و مائی آنرا بهندی آورد و پلاور گویند
 و از پوست آن پوستن میسازند و سنور را در مصالح فرنگ و غیره اقسام بسیار میباشند و بهیأت مختلف و در کابل نیز
 قسم خوب که بشم آن بسیار بلند میشود و سفید و باقی و جوزی رنگ میباشد * طبعیست اهلی آن در دوم کرم و زانو است و آن غالب
 * افعال و خواص * گوشت آن موافق پیران و موافق و اوجاع مفاصل رطوب و صاحبان فقر و رفیق و مسخن کرده و بواسطه رسیدن
 پشت را سودمند و پوستین آن کرم و خشک بوشیدن آن مسخن بدن مخصوص از سنور مائی که بشم آن بلند تر و نرم تر میباشد
 و همچنین از اهلی بشم بلند آن و طلای مسجوق آن به تمامه در کوزه در سنور و با در تون حمام که خاکستر شود با سرکه چوب
 شقاق انگشتان و سنت و یای بید بدن که با هر مرغی به اندک و سر کهن آن شل و بدن الحار است طلای آن با روغن گل سرخ در روز
 لوبه تپ هب و مانع آن و حمل و بخور آن مسقط مشبه و صمغ در گوشت تازه آن دافع فقر و ولادین مسجوق آن جاذب پنهان
 و خارا ز بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل و بر بارس
 گوشت مغز سر آن با آب جرجهر شراب جهت تقطیر لبول و درد کرده و سقوط زهره سنور سیاه با روغن زیتق جهت اقوة و سیاه
 کردن موی موثر و اکتدالی آن در حین ولادت گوشت در شب تمیز بین میشوند و نیم درم آن با روغن زیتق جهت لقوة و با
 نمک کونده جراحات کهنه را مفید و طحال کریمه سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه چس خون آن نماید و از سطو سغوط خصیه
 آنرا جهت جنابام بغایت نافع دانسته و وحشی آن در کنگر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ و کم موثر و در جمیع افعال قویتر از
 اهلی و در دوم کرم و خشک * افعال و خواص * آن بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در
 طبعیست آن جهت در کبر و فقر و نایب مناسب طبعیست کفنا و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن فاذورات
 و اشای کثیفه زیون و در غصه و مدس بدن است و چون سنور کسبی را بکزد خصوص وحشی آن کاه و جمع بسیار و سبزی در
 بدن بهم میرسد و ارای آن صمغ دوز و بود لیج بری است

* سنبل صمغ * بشم سمن و نتیج لون و ما و نتیج مهم و تاء منک به و راء مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلایی رنگ * ما هیست
 ان ازاد و به هندی است و آن دانده ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلایی و مزغب بزغب سفید و باطن آن سفید
 و بر از چیزی شبیه بهشم و نبات آن از پیل تخم و بباره و بر مجاور خود پیچد و برگ آن ریزه نبات یعنی سه برگ بهم پیوسته

در یکساق و کل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعفران و مستعمل
دانه آن * طبیعت آن در درم کرم و خشک و با قوت مسهله * افعال و خواص آن آشامیدن چهار مثقال تا هشت
مثقال تخم نرم کویده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست

فصل السین المهملة مع الواو *

* سونانی * بضم سین و سکون و او و فتح دال مهملة و الف و کسر نون و با لغت عربی است جمع آن سود انبیات آمده گویند
سود است و بغار سی دار کوردار بر و سارج نیز و بشیرازی دار مک نامند * صاهیت آن طاری است دم آن طولانی
و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن مانع و حشرات و انکورو کوشمت آن بد آن معذب بد بود و بهترین آن سبز رنگ منقار
بلند آنست که با شجار منقار خود را بزنگ و کود نماید * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار مضر
دماغ و صاحبان هزال است *

* سورجیان * بضم سین و سکون و او و کسر راء مهملة و سکون نون و فتح حیم و الف و نون بهندی بربری و قسمی را پسته هار مک
نامند * صاهیت آن بخبی است شبیه بسور صحرانی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهراً و باطن
آن سرد و سفید و طعم آن شیرین و در دوم ظاهراً و باطن آن سرد و زرد مائل بتیرکی و سرخی و سوم ظاهراً و باطن آن مائل بسپاهی
و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالبدنه کرم ناخوردۀ اندک صلب آنست که بد بود نباشد و این مستعمل در
ادویه ماکوله و مشروبه از داخل است و در انواع دیگر با سهیمیت مخصوص سیاه آن و مستعمل از خارج له داخل است زیرا که
مهلك اند بخناق و برک آن شبیه بمرک کراف و از آن قوت و ساق آن بقدر شیری و کل آن زرد و بغار سی شنبلیله نامند
و شبیه بزنبی کوچک و کل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تاسی سال بائی ممانند * طبیعت آن در سوم کرم و
در دوم خشک و بارطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل * افعال و خواص آن مسهل اقسام بلغم
از اعضای بعیده و اقصای بدن و با قوت قابضه و مفتح سد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصاً از مفاصل و رافع یرقان
و سوروز و با صبر جهت عرق النساء و قرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیمه درهم
آن با زنجبیل و فود نیچ و زیره و همچنین با شیر تازه و دوشید و فانی تا سه روز بغایت محرک با و تریاق جمیع مفاصل است
خصوصاً در اوقاف ریزش بواسل و صماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب
جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمل آن بار و غن کهنه کوسفند و با کاه جهت اسقاط دانه
بواسیر و تسکین درد آن مجرب و در آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرد با زعفران نکل روم و مرکبا با ادویه
لیمو رمانیم منقال بد آن در اوجاع مفاصل بوزن آن خنار نصف وزن آن مقل مضر معد مضر است بسیار و مورت
مغص و مطعف معد و چکر مصالح آن کنیر و شکر و زعفران و با بد که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین
و مقوی فعل آنند استعمال کرده شود و بونیدن کل آن مفتح سد دماغی و محال ریا و در سرد بار و رافع از بخت سمیت
سیاه و سرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر کاه و تازه و دوشید و خوراندن فاد زهرات است و محبوب و دروا
و سفوفات و عطو خات و معاجین سورجیان در قرا بادین مذکور شد *

* سوس * بضم سین و سکون و او و سین مهملة بغار سی شوزی متک و بهج آنرا بهج متک و با صدهانی مر و و ترکی شیرین

بان و بهند ^{بنا} مالهائی چیتھی مد و مرتی نیز و بر یکی کلیم برده نامند * ^{ما} هیئت ان اسم نباتیست که در اکثر بلاد به هم رسد
 و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و همچنین بر آن در قریب به ذرع دست را فرا میگیرد و به گاهی که به هم رسیده
 بد شوازی ازان زائل میگردد و غلظت آن از یک انگشت تا بعد یک قبضة دست و زیاد بر آن میباشد و برک آن شبیه برک
 مصطکی و کل آن ما بین حموت و زرق و اکثر زرد و بهیج آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد و دوقسم میباشد شیرین
 و تلخ و مستعمل بهیج شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال
 نمایند و در وجه آن گفته اند که ما آنرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بر آن میمالد جهت انسلخ جلد و تقویت بدن
 و روشنائی چشم خرد مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حدت و زیادتی یبس آنست و تلخ
 آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قیوضت و بعضی شیرینی آن
 غالب و بهترین آن شیرین کم ریشه زرد متوسط در غلظت و بار یکی مصری آنست که در صعیق مصر میشود و بعد ازان عراقی پس
 شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد خواه غایب و خواه غیر آن که شیرینی آن غالب و تلخی و قیوضت آن
 بسیار کم باشد و قوت آن تازه سال باقی میماند * طبیعت آن گرم در درم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی
 معتدل در رطوبت و بهیج و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است و باز بهیج غریزه * افعال و خواص
 آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معدة مخصوص لقوح آن که نمائنده بنوشیدن و نرم کننده سینه و حلق
 و در تشنگی حادث از رطوبت چند آن نفعی ندارد و در مسهل رطوبات و غاسل اعضاء باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریح
 و در بول و حبض و جهت ریه و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و تکرر آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معدة
 و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تههای کهنه و انواع سرفه مکرر و حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه
 که ضعیف العمل است در آن و مدت آشامیدن هر روز بعد از اذان باربع درم شکر و زبانه جهت جلائی مجاری بدن
 و نیکوئی رنگ رخسار و طرد ریح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلائی آنست
 مخصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیا شامند و شیخ الرئيس در معالجات قولنج بارد نوشته که آما میدان چهار درم اصل السوس
 در آب سکینج و فرا میون و یا ماء الجبن نافع است آنرا اصل السوس بتهائی نیز و مجرب است و قی نمودن بصطوخ آن مخرج
 رطوبات است و اگر تمام دفع نکرد در چیزی بماند یا سهال و یا با در ادر دفع میگرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطهره
 و همچنین در دیره کبدیه سبک میباشد بر طبیعت و دافع ضرر آنهاست بسبب لزوجت و غریبته که دارد و اکنحال آن جهت
 جلائی بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضمد آن با عسل و یا موم جهت داخس و یا آب بهنکره که گیاه فندقیست و در
 حرف البامع النون مد کو رش و یا با آب خالص جهت داء النعلب یا دیگر عمل مفید و ضمد برک تازه آن جهت دفع
 بد بوئی زربغل و میان انگشتان یا مجرب و چوب آنرا این ماسوبه و امین الدوله گرم و خشک نرا سازا اجزای آن دانسته
 اند و با قوت جالبه و قابضه و محله و گفته اند که بسیار در عبارت ازان است و آتش آن تندر از اخشاب دیگر و فی الواقع
 چنین است و در ایران شیشه کران سنگ شیشه را کو بیده در کوره با آتش آن میکند از اند و تخم آنرا بحد بن احمد قوینرا سازا
 اجزای آن دانسته و بو حنا بن سراج بنون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل میاید
 و در جاهای دیگر به هم نه رسد و مخصوص بد اینجا است و گویند اصل السوس مشرب کرده و بهر زاست و مصای آن در کرده کثیرا

و در سیر زکلی سرخ است مثل آرش بریت آن تا بنجد رم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کثیرا معجون با عقیق انجیر و رب آن که بیخ آنرا مغشور نموده نیم کوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که دردی در آن نمالد جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد * طبیعت آن گرم و خشک در درم * افعال و خواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دفع ضرر مسهلات و لدع ادویه است *

* سوسن * بضم سین و سکون را و رفته سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سر با بی است * ماهیت آن در نوع هم باشد بسنایی و صحرائی و هر یک از آن هر دو سفید و کبود میباشد و بستانی را بلا طینی ابریدی و بمسینکا و صحرائی را ابریدی سالو منیکا و نوع دیگر صحرائی را و تال ترا ابریدی سالو تنکا و یفرنگی بستانی را و ابریس و منسبکا و برادر را ابریس سلوسیر و سوسن زرد صحرائی را تمرکا بیس نامند و کوبند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان کونی که معرب آن آسمان جویی است و زرد را خطائی کوبند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و در آنها گل آن و برگهای آن پنج عدد در حد از شکستن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دید شده در کتاب ترکی که از بیخ آن دوساق رسته و بر سر آن گل آن و برگهای آن نیز باریک و بلند و از اول و بیخ آن کره ها ارکج و اج باریشه کمی و بیخ اقسام آن کره ها اردات و بر و طولانی سفید و خونی و شبهه بیوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بد آن است و گل سفید آن با عطر است و قوی و حکیم مدیحه مؤمن نوشته که غرسوسن آزاد است جهت آنکه سوسن از داسم فارسی زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اند اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و در سا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جلی است که آسمان کونی کوبند و گل آن بسیار کوچک تر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن بکند و بهن و دراز و بر کره و بد آنکه سوسن آزاد سوسن انیس است که زنبق نامند درین زمان سوسن انیس را اطلاق بر سه قسم کل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دوم است لگی سفید خوشبود و درم بنفشه و این کبود تر از انست و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلند تر و اندک عرض تر و بیخ آن مدور و طولانی شبهه به باز باریشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم با سوسن انیس است و روغن آنرا روغن زنبق میگویند و قسم سوم کل آن کوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چند آن بوی ندارد و شب بسیار بویا میکند و در این باب را بفارسی کل شب بوی مینامند و شب انبوی نیز و عربی کوبند خزما است بخارزای معجزترین و در بلاد هند خصوص بنکاله کنیرا وجود است هر چند در اصل این اسم خیری بوی است ولیکن درین زمان بر هر دو اطلاق مینمایند و بعضی شب بورا کل مرهم میکنند و در سنبل نیز ذکر یافت * طبیعت آن در اول گرم و در ثری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محال و از ضربه لطیفه و قوت معقفه و ناضجه و کوبند سفید بستانی گرم و خشک در درم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن اریستانی گرم تر و خشک تر * افعال و خواص آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنار برادر را و ریح و مال زخم و اورفع چرک آنها نافع و در رفع سموم ملک و عده و خصوص عقرب ضعیف تر از سایر اقسام و لهذا با بدن ناچیزی که قوت حلالی آنرا زیاده کرد اند مانند غسل استعمال نمایند و طلای آن با غسل جهت بهی و برص و جرب متقروح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برک بنک و آرد کنند جهت نسکین او را و حار و اندکین و سوختگی آب گرم و بنک و آرد جو و شستن رو با آب آن جهت رفع کلف و نهش نافع و عصاره آن که با خمس وزن آن سرکه و غسل در

طریقت پس طبع در مدنی تا بعد از انقباض در ریه جالبی و مجفف بی لذت و جهت جراحات اطراف عضل نافع و دهن آن مانند دهن
 ابرها است در جمیع افعال و آثار می بین آن بقلای یک اوقه و از طبیعت آن نیز همان وزن مسهل و جهت ابله و صغری و
 و امراض رحم و اجراع چنین در رفع غلظت و اجراع عصب معین و بدستور تریخ و لذت دهن بد آن و آثار می بین و لذت اوقیه و لیم
 آن مسهل و تریاقی بهنج و کزیره و قطر و تریخ و لذت دهن بد آن جهت تلخیص اعصاب و صلاحت و برآمدن کپی رحم و آثار می بین نخم
 آن جهت ضرر هوام نافع و مضغه بطبع بهنج آن جهت جمع دند آن خصوصاً بری آن و قطر آن در کوش جهت درد آن
 و آشامیدن آن جهت جد شدن ریه و ضمیت النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلاحت طحال و با ماء العسل
 جهت اسهال ماء امشیر و استسقا و جلائی مثانه از رطوبات از جهه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بد بوئی خمر و
 همادیرک آن جهت کزیدن هوام و سوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بهنج آن و روغن بهنج آن جهت درد کوش و
 عصب و لذت دهن اعضا بد آن خصوصاً که بریان نموده و سائید و با روغن کل مخلوط نموده بهالند و در روغن خشک آن جهت
 ظفره و گوشت زائید در اجفان و مطبوخ بهنج آن در روغن کل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شرابا و لذت هینا و با سرکه
 در ظرف مس جهت ترویح مزمنه و جراحات و استشهام کل آن مقوی و معزج قلب و دماغ و محلل ریح و دماغی و ابخره
 آن و از زعفران قویتر است درین امور و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلب را مساک آن
 بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و مساک آن قلیل است و شراب آن جهت اسهال جمع هوام سمی نافع
 و صندپی از سوسن که در زبرد رختان میرود و کل آن زرد و کوچک و بهنج آن بهطبری انکسنی و خوشبو و با تلخی و قویتر از
 سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ابرسا است و کل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بهنج آن و مضغه بطبع آن جهت
 درد دندان و ضما دکل و برک آن جهت جراحات و ضما د مطبوخ آن با شراب جهت ورام بلغمیه و ورام فجه که جمع
 و بخته نکرد و نافع و جمع و بخته کرد اند و بغلادی گفته که این عسل المراس و ابرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش
 و دهن و شراب آن در قزبادین مذکور شد و سوسن احمد دل بوس است *

سو فال * بفتح سین و سکون و او و فتح ف و لام * ماهیت این ابو جریح گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبهه پوست
 درخت لسان العصاره است * طبیعت آن گرم و خشک و با حدث و خلل و جهت درد مفصل بارد نافع
 سولان * بفتح سین و سکون و او و فتح ف و لام و الف و نون لغت یونانی است * ماهیت آن بیخی است سرخ رنگ شکل
 گرم از سفالیه و روم خنزد * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن حار و محرق جلد و معوطیک
 حبه آن با آب چغندر جهت لغوه و طلائی آن محال و ورام بارد و ورا کند و کنند و ریح و بدستور بادمان و اکنتال آن
 جهت تحلیل ریح غلیظه نافع و داخل اکنتال کرده میشود *

سویق * بفتح سین و سکون و او و فتح ف و لام * ماهیت این ابو جریح گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبهه پوست
 سولان * بفتح سین و سکون و او و فتح ف و لام و الف و نون لغت یونانی است * ماهیت آن بیخی است سرخ رنگ شکل
 گرم از سفالیه و روم خنزد * طبیعت آن در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن حار و محرق جلد و معوطیک
 حبه آن با آب چغندر جهت لغوه و طلائی آن محال و ورام بارد و ورا کند و کنند و ریح و بدستور بادمان و اکنتال آن
 جهت تحلیل ریح غلیظه نافع و داخل اکنتال کرده میشود *

نامند و منجد که غیر او ضعیف و قرح و خب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زباده از غیر مغسول و د متور
 فعل آن در اینجا در مقدمه نیز مذکور شد * افعال و خواص آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق
 شعیر در تبرید و تجفیف رطوبات معدّه و تقویت آن و تسکین حرارت و قی صغراوی و غنیان و اسهال صغراوی خصوص که
 با آب انارین بمشربند و یا سفوف سازند و جهت صداع صغراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محتزّه معدّه باشد و
 تبهای حارّه نافع و چون از آن حسوی و یا عسید سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند
 مضر مزجّه بارده و مغایع و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد و در میرود بن قلیلی از زبانه و کون و با جوارشات نهاره سویق
 حنطه کرم مائل با هندال و هریع الهضم و الانحل و روکثیر الغذا و تر و نفع آن نیز کمتر از حور مسکن حرارت و باید که با قند
 و یا شکر بجا شامند و سویق ارزین سرد و است و برای امزجّه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب به سویق
 کند م و مقوی باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبتی که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب
 معدّه و کبد و حابس اسهال اما کثیر النفع و سویق تفاح قی و عثمان صغراوی و تشنکی را ساکن گرداند و معدّه را قوت دهد و شکم
 به بند و سویق غیر از متور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این سرد و غالب و سرد و خشک اند و سویق قرح
 هر قدر در دینه را که از گرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه محبوب باشد و
 خواه ائثار قریب است بدن در منافع و خواص و از اشای بارد جهت امراض حاده و رحمیات حارّه حاده خصوص که از
 قبل معدّه باشد و جهت اجهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی نیستند و چنانکه مطلوب قبض بطن را مساک
 نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبه الخضرا و یا گردان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت به چهار دایمی
 نشود احوقه را استعمال نمایند خصوص از اشای قابضه حابسه که معدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر
 برای معدّه عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد تر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی
 بهتر و سویق حنطه برای تبرید و تر و طبع جهت آنکه این در معدّه مکث میکند و آن بزودی ممکن رد و مصلح است و آن با شکر
 و شیرینها استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است *

تف

* سونبویه * بفتح سین و کسر و یا و حکون باء مناة تحتانیه و کمر ناف و فسیع یا مشدده وها * ما هیئت آن شویستی است
 منحن از ارکه آنرا میکوبند و می بزنند و با آب طبع می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار و ماء العسل و شره مویز و شکر
 رقیق داخل نموده مکرر بزم می زنند و بعد از چینی و قریقل و سببها به خوشبو نموده در تابستان دور و دور زمستان سه روز
 در آفتاب میکنند و پس استعمال می نمایند و کاه از حوز حندم و از نان خشک کوبیده و ذره نیز می سازند و از آن با عسل
 بهتراست * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتوح سدّه جگر
 و سپرز و جهت استسقا و برقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و مخور و آنچه از ذره سازند محرق
 اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنکی و هوش معدّه و از کندی مولد قولنج و مصلح آن سکسبین است

* قصه سیل السین مع الهاء *

تف

* سهجند * بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون وها لغت هندی است و آنرا سرکوه دمی کوه نیز نامند * ما هیئت آن
 درخت هندی است که در بنگاه بادراط عظیم میشود و از آن شاخهها برآمده و زیر هر شاخه شاخه های باریک و بران شاخهها نیز

شایخهای باریک آویزان مانند خوشه و پره هاخ باریکی درکهای ریزه و ضروری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر بسته شده
قسم میباشد بحسب کل زود و سفید و سرخ و کل آن بیشتر و ریزه سفید مائل بزرده و بعد از اتمام کل فتهای باریک بلند
بسیار آرد و شیر بر می آید که ثمر آن است و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند کل و فنیله و ثمر آن را در خامی
یا ماهی بروغن سرشفت بخند می خورند در قلابا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی * طبیعت آن
گرم و خشک * افعال و خواص آن سریع التاثر و دافع بلغم و غلتهای دمان و محلل اورام و رافع کرانی بدن و مقوی
قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کیند و صفرا و کل آن بهتر از بزرک آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مل و بول
و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیه ناز آن با شیرکا و جهت رفع حمس البول و تغذیه تنک مثانه و اشتهاهای طعام
و عصاره عروق آن که در زیر زمین است مقدارد و مثقال صبه ناشتا جهت ضیق النفس یا در رطب و ربو مجرب گفته اند
اما باید که بالای آن یک در لقمه نان میوه یا روغن بخورند و ضما د بهیج آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام
مغیله و لیکن مفرح جلد است و منحلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و بخندد در سرکه پرورده آن با خردل لذیذ و مقوی
ها ضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معدیه و گرم آن و گرم امعاء و اهل هند در روغن سرشفت مرتب مینمایند

* فصل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة *

* سینبیل * بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیة و خفای نون و فتح یاء موحد و لام * ماهیت آن درختی است هندی
بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر و سفید و سبک و برک آن مانند برک حوزرازان درازتر و کل آن سرخ تیره و بزرک
شبیه بلاله بسیار بزرگ و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقه اهل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ
و ثمر آن مانند جوز پانه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن در نوع میباید خاردار و بی خار و خاردار آن را بهندی
گانتی سینبل و سائورگانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بخار آنست و بیشر مستعمل در آرد و به بهیج آنست و در وسایل
پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن * طبیعت آن گرم و تر و بارطوبت فضایه و بعضی خشک گفته اند * افعال و
خواص آن کوبند که چون بهیج درخت بکل بیامد آن را بر آورند و نگارند چوبی و زرق کرده در سانه خشک نمایند و مانند
صندل براده نموده با هم وزن آن نبات سفید سقف نمایند و روزی مقداری گرم تا در دهم ناچهل روز بخورند و از ترشی
و باد ریجماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسهیل بدن و عجب الشفع و نیز جهت اسهال صفراوی
و دمود و سوزش اعضا و جریان متی رودی و مزی و دما مایل و بنور و جلد ام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هرگاه
در کوش رود گرمی کرداند

* سینو * بلغت نونکی نام گیاهی است خوشبو * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن جهت تقویت
سنگ کرده و مثانه و آدرینول و حمض شراب و جهت تحلیل اورام و صلابات ضما د نافع است

* سینارون * بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح سین و الف و ضم راء مهمله سین و سکون و اوونون لغت بونا طبیعت
* ماهیت آن در سفوریل و س گفته بهیج نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوش دهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن
دانسته اند و این محض توهم است و این بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن فلغاس است و نسبت چنین و رازی
در حار و نوشته که چنین تفسیر بخشپ شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است و را بالجملة از ادویه مجهولة الماهیت است

* طبیعت آن کرم و خشک در دروم * افعال و خواص آن محلل و مقوی آشامیدن طبع آن جهت تقویت معد و اشتها و طعام و در در فرمودن بول مهید و مانع ضعف معد و اعضای باطنیه است

طبع آن

* سیسمیان * بفتح سین و سکون باء هیناء ثنائیه و باء موحد و مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهین آل را کل آنول نامند * و در ماهیت آن اختلافست صاحب منهاج و من تبع له آثار حب الفقد دانسته اند که بزرقنکشت باشد و بعضی گفته اند که نمرا نل است و اصلی لد ارد و بعضی نوشته در خنی است بغامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیره سیسمیان بباء موحد بعد از سین اول است که ذکر یافت را بین عرض الورق و بارنگ و بر روی هم پنجمه میباشد و کل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حبله و رنگ آن ما بین زردی و سباهی و در با غاب جهت خوش منظری غرس می نمایند و این اقرب بصواب و انول هندی مشابه این است * طبیعت آن مائل بکرمی و در دروم خشک و در دروم گرم و تر نیز گفته اند * افعال و خواص آن مقوی و مد بغ معد و رحابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپروز و با شبر نریاق سموم و ضما د آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیم و گویند پوشیدن آن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر با خاصیه مورت جا و قبول در نظر ما صدع محرور المزاج مصلح آن کشتن ز معد از شربت آن باد و در رم بدل آن باد آورد است و اهل هند ضما د برگ بری آن را جهت سرطان مجرب گفته اند

طبع آن

* سیسمیان * یکسر سین و سکون با و فتح سین مهمله و باء موحد و الف و هبیا یکسر سین و سکون با و کس و باء موحد و فتح باء هیناء ثنائیه و الف نمز آمد و عربی لسان البحر و بقریکی شبیه و اهل سواحل مغرب قنایه و بعضی د مبان نامند با سم هر ماهی صدفی * ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قزاق و بحر طبری و بحر سیاه بسیار بهم میرسد شبیه بسلطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در رجوف آن و طوبتی ساه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب بآن کتابت و مشق مینمایند و ازین جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند * طبیعت آن در آخرد رم گرم و خشک * افعال و خواص آن بطلی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن در طوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء النعلب و یقی و نمش و جرب و خاکستراستخوان محرق آن جالی آنرا و جهت امراض بلك چشم و بانک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سون آن جهت جلای دندان و درور آن جهت تحف زخمها با ف و چون از استخوان آن مبلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بد آن حلك نماید زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه نسخه نوشته که آن ماهی در هر ماهی بکمر نبه تخم مبلد مد و بجه بر ما آورد و زباده از د و سال عصر آن نمباشد آشامیدن بضه آن بجهت اخراج سنگ کرده و ممانه بسیار نافع و اگر در چیرا غی از سباهی آن ترا قرو زند و رخا نه د نکر که در آن جوع ابا شد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن حانه کردی مشاهده و معقالت و نوشته که از کباب مصور فرنگی نقل نمود شد *

طبع آن

* سیلان * بفتح سین و با و لام و الف و نون * ماهیت آن اسم عربی عصاره خرما است که بد و ن طبع در آفتاب غلظت گردانند و دبس اعم از آنست و در دبس نمز مد کور شد * طبیعت آن در دروم گرم و خشک و الف و الطیف از دبس مطبوخ و علفات این از آن کمتر است * افعال و خواص آن قرب بثمر است منصح و محلل و مر قی طبیعت و جالی مافی المعد و اما عاز بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعط و زباده کنند و روح کبدی و صالح الغذاء و مویع الا سنجاله بصغرا و محرق خون و مفسد لون اکثرا خوردن آن مضر محرور بدن و مسد و بخلاف رطب که مسد نیست مصلح آن میوه های ترش و چاشنی دار

در آفریقا

و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بپزد و با شند بطنی الهضم و قلیل التمدید است

• سیسالیوس • یکسرمین و سکون یا وفتح سین مهمله ثانیه و الف و کسرام و فتح یا عثناة تحتانیة و سکون را در زمین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی گاه هم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه گاهم دانسته و شیخ الرئیس در معجمها گفته که انجدان رومی است و آنرا سالیوس و سیمالی نیز نامند با جمله ازاد و به است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهار رقم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پر نامند و راز تر و تند طعم و بیخ آن زیاد بر شبری و با عطریست و در افعال از مائرا جزای آن قویتر و دوم برک آن شبیه ببلاب کبیر و از آن در راز تر و قبه آن مثل قبه شبت و رقم آن میاه شبیه بکندم و بزرگتر از آن و تند تر و خوشبو تر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از مائرا جزا و سوم برک آن شبیه برک زیتون و درخت نروماق آن دراز تر از قسم اول و قبه این بزرگ تر و ثمر آن عریضتر و بزرگتر و تر و به خوشبو و قوت این از قسم اول قویتر و از دم ضعیف تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفید تر از آن و مستند برود راز تر و قریب با آنکه دو طبقه باشد و با عطریست و تند و چون مقشر کنند از آن تخمی دراز تر از رازیانه و مائل بسبزی و در طعم شبیه بتربج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مغشرا آن • طبیعت همه اقسام آن کرم و خشک در دوم • افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح مدد و مقوی معده و مدد ببول و حیض و جهت مرع و عسر نفیس و تقویت ماضیه و رفع ریح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و در رحم را ذاب و بلغم منجمد و یک متقال آن با بلبل و شراب جهت رفع مضرت هوای مرد و مد اومت نه قیراط آن با میختج تاده و روز جهت در کرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع فصول هینه و عل کهنه و امراض کرده و مثانه نافع مضر و رین مصلح آن کثیرا و اکثرا آن مضر و جگر و مصلح آن زرشک مقل او شربت آن یک متقال بدل آن انجدان است

• سیسنبر • بد و سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یاء مثناة تحتانیة ساکنه و سکون نون و فتح یاء موحده و راء مهمله در آخر و موسنبر و ضم سین اول و سکون را و نیز آمد و اسم فارسی تمام است و بفارسی نیز سه سنبل و سی سنبل و بلا طینی و سریلم و عبری تمام الملك نامند و دیسقو ریل و س گفته که بعضی آنرا از فلس گویند و از فلس تمام است و آن را تمام از جهت سطوع رانحه و تند و بوی آن نامند و بغدادی غیر تمام دانسته • ماهیت آن نباتی است از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد بری آنرا ذباب نامند و برک آن مانند برک سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفید تر و خوشبو تر و برک آن عریضتر و کل آن سفید مائل به رخس و تخم آن ریزه ترا از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه کثیره الشمس است • طبیعت آن کرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم کرم و در اول آن خشک گفته اند • افعال و خواص آن مفرج و مفتح و مقوی احشای روح و ماغی و قلبی و با قوت تر یا قیه و رافع عفونات و مدد ببول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و مصلل ریح شرابا و جلوسا و با شراب جهت تسکین قی و غشبان و جهت در دهر خصوصاً صابا سرکه و روغن کل ضاد او جهت امراض بلغمی و درد هینه و معده و ورم جگر و عسر زرباعسل جهت کزیدن عقرب و با سکنجبین جهت کزیدن زنبور و مجرب شرابا و رضاد او طبیعت آن جهت فوافی و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ منانه و در دوح و رفع قمل و عرق بد و شرابا و رضاد او با سرکه جهت قی الدم شرابا نافع و بد ستور تخم آن جهت امراض مذکوره

و چون آن نیکو کنند و بوی رحیم و بوییدن آن مبر و محرک مواد دماغی مضر را نه مصلح آن که بر مقدار او شریک از خشک
آن که نه مال بدل آن مرز نجوش و باد روح و روغن آن که آب آن را بار و روغن کنجد طبع نمایند تا آب رفته روغن بشاند و
با آنکه کل آن را در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن کل با بونه و تبدیل نمایند مکرر جهت تفتیح مد
دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوش بویی آن موثر و بی عمل است

• **باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است ***

• **نص** **ل الشین مع الالف ***

• **شاد نیم *** بفتح شین و الف و بفتح دال معمله رنون و رحیم در آخر معرب از شاد دانه فارسی است و بسین معمله نیز آمده
و عربی حجرالدلم نامند جهت آنکه حا بس دم است و با آنکه رنگ آن بعد سودن بر یک خون سرخ میباشد و حجرالطور
نیز نامند جهت آنکه از حیل الطور می آید و رنگ و حجر هندی نیز جهت آنکه در هندی نیز به هم میرسد * ماهیت آن سنگی
است سریع التفتیح عسی شکل و جاورسی شکل بزر و بالوان مختلفه و با انواع متکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری
تیره و مائل بسیاهی و خشک شای سرخ و زرد با نقطه های ابلق و بهتر بن همه سرخ عسی شکل آن است که مصری نامند مربع
التفتیح و مکسور آن نیز سرخ باشد و زیون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی
میباشند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که فیه همه آنها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فو و ز کوه و
سرخ و زرد و ابلق را در حوالی جوارری و هندی را در جهال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مقناطیس محرق و این
سپاه زرد شکن تراز معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجرالبحار محرق که اغر ثقیل
الوزن می باشد * **طبیعت مغسول** آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر
دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آن است و قوت
آن تا بیست سال باقی میماند * **افعال و خواص** آن مجفف و رادع و قابض بی لذت و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب
و مضل و قوت با صره و حا بس سبلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب ابار بن و امثال آن جهت نفی
الدلم و با شراب جهت عسر البول و سبلان حصص دائم واد را ریمی و بااد و به مناسبه جهت اسهال د موی و بر حله امعا و
زحمه و سل و آنکحال آن باشد و حذران و سفید و تخم مرغ و امثال آن جهت رمل و دمه و سلاق و سوزش بلك چشم
و قرحه و جرب و حكه حار و با آب حلله جهت امراض باعمی غلیظه چشم و با آب خاص جهت خشونت اجفان بی ورم
و چون از آن شافه سازند و با اناقیایا میزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذر و در غیر مغسول آن
جهت دفع کوشش را نك جراحت و رو با آمدن کوشش صالح مجرب و بدستور طور رسیده آن با آب که غلیظ باشد و با کشش
و مانند آن جهت بنور و قروح حاره و مزمنه و جراحت مزمنه و جراحت مقعد و ورحم و قصبه و اعضاء عصبانی
بعد بل و طلای آن جهت حمه و سوختگی آتش معدن آرزوست آن از یکد آنک نافع مثقال مصر مثانه مصلح آن کنرا بدل آن
حجر مقناطیس هو حنه و در ادویه عس حاض و یاری سوخته سم وزن آن و چهار دانك آن قوتها و در غیر آن دم الاخوین
و طر بنه غسل و اقراص و مرهم آن در قرا با بدن مل کور شد و عسی بسیار صلب سرخ خشک نواز سائر اقسام و جهت قروح خصوص
قروح سفلی و قروح حاد از سوختگی آتش و لیب آن اذع و شاد آخ مصنوع مضمومعه و احسانه مصلح آن عصاره زردک است

شماطل * بفتح شین و الف و کسین ماء مهملة مشالة و لام در آخر و هائل پناه منشاء فوقانیة نوز آمدن به فارسی در شنگ نامند
ماهیت آن دوائی است هندی شبیه به قطر خشک و بقدر بنا فلائی و بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و بوی آن بسیار
چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املاش و آنچه بعضی گفته اند که هر رقی است خشن پر گره مانند با قلا اصلی ندارد و گویند
که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیاران بدیع نوشته که در قره کره که از جامه شیراز است نیز میباشند * **طبیعت** آن
گرم و خشک در رسوم * **افعال** و خواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبثه در معال و اعصاب و کیموسات مختلعه و
جهت فالج و الغر و ورعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزای معجون نجاح است
و مقدار شربت آن نیم مثقال با هم وزن آن نبات که با آب گرم بهاشا مندر مورث در دهر مصالح آن فواکه بارده است *
شارف * بفتح شین و الف و راء مهملة و فا * **ماهیت** آن گویند اسم هندی است بخی شبیه به بنرید و طعم آن بی حدت
و ذی مقراطیس گویند طبیعت آن در اول گرم و خشک * **افعال** و خواص آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض
بارده نافع و گویند آنرا بھندی بد ما را بکسر باء موحد و ففتح دال مهملة و خفای ها و الف و فتح راء مهملة و الف نامند طعم
آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت ادرام اعضا و امراض بارده و سیلان منبی مفید *
شما هترة * بفتح شین و الف و کسرهما و فتحة تاء منشاء فوقانیة و راء مهملة و ما لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی
آن سلطان البقول و عربی بقلة الملك و یونانی قیاسوسی بمعنی دخانی و ففتنص نیز و یبندی بت پاره بمعنی بقلة نافع برای مره
صغیرا رکت پاره نیز نامند و در طب قدیم ملاحان و شام آرا شیخة الدم مینامند جهت آنکه صاف کنند خون است بالخاصیت
ماهیت آن کبای است معروف و دوزخ میباشد یکی را برک ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنگ و کل آن بنفش
ریزه و دوم برک آن از آن عربیتر و سبز و کل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کز برة الحمام
نامند و برک آن بهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تمزی و قبض آن است * **طبیعت** آن مرکب
القوی و در حرارت معتدل و در دوم گرم است و شبح الرئیس در اول سرد گفته * **افعال** و خواص
آن مفتح سد کبد و طحال و مقوی کبد و معدة و مد بغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصاً سودا و دافع مره صغیرا سودای مختلعه
ببول و صاف کنند خون و مد ببول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معدة و قویتر و جهت تپهای کهنه و امراض سودای
و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صغیرای و غنمان بلغمی و تنقیه معدة و امعاء از فضول محتسبه در آن
و همچنین با ماء العسل و آب برک تازه آن با شکر و با نامر هندی جهت تنقیه معدة و امعاء و تفتح سد کبد و طحال و تقویت
معدة و رفع برقان و حرب و حکه و قوبا و ابریه حادث از احتراق خون صغیرای عفون و با بلغم عفون و کسر حدت اخلاط
مختلعه مریه و سودا و ریه از سر و بدن و دفع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شامه بقرع و انبیه مانع اسهال
جهت مغارقت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و آنکحال عصاره آن جهت تقویت با صرة و منع راختن اشک بسیار و با صمغ
عربی جهت منع روئیدن شعور متقلب که کند باشد و مضمضه آن جهت جراحات کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و
اسنحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب وید ستور چون با آب تازه آن
بسرشک و مالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صبا آن که رشک باشد و ابریه نافع وید ستور شستن با آب
مطلوبه آن و این ما سوبه ضما د تازه آنرا جهت کزیدن زنبور بسیار مورد استفاده اند و صاحب شفاء الا سدام گفته بهترین

آن برکت تازه آن است و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شامتره بشتهائی تلپین طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقوی هم قلب بل ضعف آن دید شد و تخم آن معتدل الحرارة و در افعال محدودین احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزای آن دانسته اند و گویند شامتره مضربه است و مصالح آن کاسنی مقلد ارشربت الزجرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از هی منقال تا شصت مثقال با آب نقوع هلیله زرد مطیب بشکرو در مطبوخ پنج درم ناده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سناود و ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه مضرطحال است و هلیله مصالح آن است و عصاره برک آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشند در نباتات شبیه بدان و از آن بسیار تنوره تر برک آن بار یکتر شبیه با فسنجن و ساق آن استاد و کل آن مائل بسپاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قیضی ندارد بلکه بی مزه و بد بو قائل کا راست چون آنرا بخورد و غیر مستعمل زیرا که غیر شامتره است

ج
شاه

* شاه سقرم * بفتح شین و الف و فتح ها و کسر هانیز آمد و سکون سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله و مهم محرب شاه سقرم قارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی نازبو معروف بر بحان مطلق است و بر ترکی اسمیم و قسمی که برک آن بزرگ است اسمیم ماکنوم یعنی برک بزرگ و قسمی که برک آن ریزه است اسمیم باروم یعنی برک کوچک و بختی تاسی نامند و بعضی غیر تاسی دانسته اند * ماهیت آن ریحان همز مائل بزردی ریزه تر برک است و قسمی بزرگ برک سبز تیره صاحب اختیار است بدیع نوشته که جهت گرمائی است و بهترین آن سعتری بود که گرمائی نامند و ریحان بزدی نیز * طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفتوح سدۀ دماغی و محلل اورام جمیع اعضاء جهت خفغان و ضعف معده و رباح غلبه و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینۀ و ربو و سرفه و مضغه و خائین آن جهت قلاع دهان و تر کردۀ آن با آب مبرد و مقوی اعضاء و استنشام آن جهت درد سر و سردی و مسافرتین و رفع وبا و کویز انیدن هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اغلبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکب منع نموده اند و همچنین بر لسان الحمل را در ادویه زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل میگردد و لیکن کوبیدۀ آن ضرر نمیرساند مانند کوبیدۀ بزرقطونا و در تراکب ادویه زحیر کوفتۀ آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفتۀ آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتۀ آن با صمغ عربی در زحیر عجب النفع است و مجرب و جوشانیدۀ آن نیز مفید

ج
شاه

* شاه صینی * بفتح شین و الف و کسر صا و مهمله و سکون باء مشتاة تکنانیه و کسرنون و یا * ماهیت آن عصاره جامد سیاه صفراوی است که بر شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصاره حنای چینی است و گویند عصاره ریوند است و مولانا نفیس گرمائی نوشته که برک حنای چینی مسخوق معجون باخل است و بالجملة از ادویه مجهولة اما همت است و بالوان مختلف میباشد بعضی بر تک صندل سفید و بعضی مائل برخی و بعضی مائل بسپاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تنزی خطائی است * طبیعت آن در سوم سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و قابض و طلاء آن جهت صداع حار و با کلاب جهت اورام حارۀ و ابتدای قتن و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بل دماغ و جهت ضعف معده نافع * شاهباک * و شاهباک و غایبک نیز نامند * در ماهیت آن خلاف است بعضی گویند بنفسمج الکلاب است که عربی

ج
شاه

نحوه الکلاب نامند و بعضی جعفری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند و نیز گفته اند که شجر ابراهیم
مگر چکاست و نیز از قول عافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب جاورى که حبش شهرم برى است و صاحب
اختیارات بدیع گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که بشیراوى آن را نس سلك کوپند
طبیعت آن کرم رخسار است در درم * افعال و خواص آن جهت صرع و آب رفتن از دمان خصوصاً اطفال
و تحلیل ریا حشک ایشان و زخمها و قائم مقام مرزنجوش است

* شصت و ششین و الف و هاء معجمه بزبان هندى اره و تور نیز نامند * ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله
معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوصاً مازندران و هند و بنگاله و دکن بهم میرسد بقدر خود کوچکی و در اندک
پهن و بر سر آن مانند دان با قلا نشانی و در دکن و کجرات و عظیم آباد خوب و بالین میشود * طبیعت آن
سرد و خشک در درم گفته اند و شاید کرم و خشک باشد * افعال و خواص آن نفاخ و بطی و الههم و قلیل الغذا و قابض
و منخر و جهت اسهال صفراوی و در رب و فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته اند

* فصل شصت و هفتم در الکلاب مع الباء الموحدة *

* شب * یکسر شین و فتح نیز آمده و باء موحده مشدده فارسی ذمه و زاک سفید و پهنی و پهنی بکسر باء فارسی و خفای ما
و سکون تاء چهار نقطه منثله فوتانیه و کسر کاف و راء موحده و با نامند * ماهیت آن ما ائمتی است که منجم و منعقد
میکرد و از اجزای هفت ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کاحله الصورت است که
عبارت از اجات و املاح و لو شاد و رو شوب باشند و آن چیزی است شبیه بزاج و مانند ک نرشی بخلاف زاج که توشی آن زیاده
است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و کرجهستان و اکثر بلاد است و اصناف آنرا هفت
بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مانند بزرده و یابی زردی و این را یمانی
نامند و این ابی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد و منجم میکند و این بهترین اصناف است و صنف دوم
سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعه ای این مربع و مکعب و مشقق میباشد و صنف سوم
مانند با سنگ اریه و این را زاج مد حرج نامند و صنف چهارم ملصق آن نرم و زرد شکن و بازه و منبت را نکه و این را زاج زبر
نامند و صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم هر رخ رنگ غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج
و شور مزه و د و صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی از رق شفاف و دوم سبزه ماندر و تیرکی * طبیعت
مجموع آن در درم کرم و در رسوم خشک و در رسوم کرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد * افعال و خواص
آن مجذبات قوی و قاطع لطف الدم زخمها و زائل کننده گوشت زائد و التهاب دهند و قروح و رافع چرک و زنگ معادن و
در صاف کردن آب و شراب هریع الاثر و شرب آن مانع فی و غشایان و مقوی ماسکه و معوط آن قاطع رهای و قطور آب و تحلول
آن جهت بهاض عین و غشایه و رقیقین با تکرار عمل ناف و قطور مطبوخ آن در زیت جهت ریح کرمی و شش و طویات و وجع
آن و رجوع انهمین مفید و اکتحال مملکس مستحق با مر و اریک و شکر و پوست تخم مرغ و سرکه و در درون اجزا متساوی جهت
قلاع بهاض عین مجرب و با ما زو و سماقی جهت د معده و قصل و حمزه مزمنه و اورام و سطری و بلك چشم و قلع و نور لینه و سنون
آن با نور فل جهت درد دندان و نفوس لذه را استحکام دهند و ان متحرک و بد ستور و مساک آن بر دندان متحرک و با

حاجا کثیر این کربیب جهت قلاع و بند ستور یا مسل جهت قلاع و مضامنه بطمیع آن با سرکه و عسل پیروز در آن جهت ورم انده و لایزال نافع و بند ستور طلای آن از بیرون و ضا د آن با روغن جهت اریام باغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با برک آس جهت رفع بد بوئی زهر بغل و عرق آن و با نمک و مازور کل سرخ و سرکه جهت منع قروح سابعیه و خبیثه و سعی ترا بد آن و با آب کرم و با عسل جهت حکه و جرب منقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی بر بنا کوش جهت منع سملان مواد از کوش و بهق و با دودی خل و عصف هرسه مساری جهت اكله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش اندکشان و داخس و شقاق عارض از سرما و با شدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن موثر و با موم جهت داخس و با آب هرموی و بریدن جهت رفع فعل و رشک و اذابه لحم و ائد در هر عضو که باشد و در آن جهت رفع نوب الدم و حمل آن بندهائی در بار چقه صوفی جهت رفع سیلان حبض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام حما ع مانع حمل و با قطران مسقط جبین با نکرا و عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بند ستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زجر جامه خواب کسیکه بترسد و فزع نماید جهت ازاله آن موثر و کناش آن در زجر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب معدا شربت آن یک قهراط بد آن نو شادر و کوبند از خواص آن آنست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند اگر در آن قطعه نقه بصورت چشم بد اگر دد و آنرا در طرف فبله خانه آن شخص بکند اگر در چشم بد با هل آن خانه نرسد المضار آشا میبدن نکرا م آن بسا ر مضرو محبت سرفه شد بد و بیس بسا ر و مصر و نه و کاه مودی بسا کرد و دود درم آن فی الفور کشیده و مد اوای آن آسا میبدن شهر نازه و شبده و کراهه و با روغن کا و و شکر و فانیله و قی کردن و مبهوه تر و نازه خوردن است

۱۰۴

* شبست * بکسر شین و فتح باء مو حله و ثناء منناه فوقا نه مشد ده که بقا رسی شوت و شود و بهونا فی والیمتون و بهندی سوا و سوی و تخم آبرا بهندی و الان خورد کوبند * ما هیئت آن گاهی است معروف قائم بر تک ساق و شاخهای آن بسیار باران شبیه بر ازبانه و برکهای آن ریزه و کل آن چنری و تخم آن ریزه ترا ز ازبانه و اندک بهن بشکل نصف دانه را زبانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر تک از ازبانه و شبست در بعضی اراضی منقلب بیک بکر میشوند و قوت آن باد و سال باقی میماند و از ادویه کبار حلیله العدر و بهترین آن بازه خوشموی شکمه آنست * طبیعت آن در آخر دوم کرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول کرم و خشک آن در اول آن * افعال و خواص آن محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و با تریا بهت و مسکن مغص و اوجاع هارده و مد ربول و حبض و جهت ربو و فواق امثالی و ضعف معدا و حکر و سهر زوسنک کرده و منانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معدا و امراض آلات ناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقی و احراج اخلاط علیظه از معدا و نیز آشامیدن طبع نازه و خشک برک و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریا ح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و ورحه ظهور و کرده و منانه و در ربول و تسکن مغص و قطع غشمان که حادث از اسنادن طعام در معدا و وحوشدن آن باشد و فواق باغمی امثالی و طبع کوسنت با آن با عسل اخراج و سنج و زفارت و زهومت آن و سرعت طبع و نشج و انه صام آنست و چون شبست را با نهد با عسل طبع دهنی نامنفع کرد در معدا لطوخ نماید با آسانی و خلوس در طبع برک آن و بند ستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریا ح کرده و منانه و اندام و قطور عصاره آن جهت امراض کوس معدا شربت آن با هشت درهم المصار مضر و درین

مخمر مغنی و مد ارمیت اکل آن و آشامیدن طبع آن مضعف د ماغ و بصیر و معد و کرده و مثانه و مقبل و مجفف منی و اکثر آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سنگجبین و آب غوره و ترشیه و در مبر و دین قریقل و در ارچینی و غسل گفته اند بدل آن تخم آن و دهن آن که عصاره بزرگ تازه آن را با روغن زیتون یا انصافه جوشانید و با شند و با بزرگ تازه آن را در روغن پرورده که مکرر تجلید نموده باشند مطاف و مسخن و جهت اعیا و در د مفاصل و اعصاب و تلبین صلابات و تهیج اطراف و رفع تشعیر و رازیه ها بغایت مؤثر و تخم آن کرم و تر و خشک ترد را طعمه و ترشیه ها جهت اصلاح معد و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقی قوی و بدستور مضر و درین و مغنی و اکثر آن مضعف د ماغ و با صره و با و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیه است و تخم سوخته آن در موم کرم و خشک و با غسل جهت امراض مقعده و بواسیر و بواسیر و وضاد او بار ماد زجاج و غسل جهت تقویت حصاة و عسر بول مجرب د انسته اند و ذرور آن مجفف قروح و رطبه و هرچوک و جهت قرحه قضیب بی عدیل وضاد مسحوق آن با غسل که در طبع بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعد و با عسل تلبین طبع است

* شبرم * بضم اول و سکون باء موحده و ضم راء مملوه و میم و بکسر اول و سوم نهز آمد و و بونایی سطوسا و بشیرازی کار و کشک و کانبطوسک و طانیطوسک نیز نامند جهت آنکه چون کاه و بخورد مبهرد و کوفتند را ریایانند آورد * ماهیت آن نباتی است که در بوستانها و کشتزارها روید و ساق آن راست و بازغ و کوه دار بقدری شنبه به نی و شبر در او بزرگ آن شبیه بطرخون و بزرگ کاج و کل آن بنفش و دانه آن شبیه بعل س و ما ذل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطر و برشیر و قو بر از ثمر آن و ثمر آن قو بر از بزرگ آن بهترین آن سرخرنگ سبک و زن رقیق شبیه به پوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدین آن تیره رنگ غلبه سخت و آنچه ارفارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خاها باشد بسیار زبون و نال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست * طبیعت آن در رسوم کرم و در آخردوم خشک و در دوم کرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم کرم و خشک * افعال و خواص آن از سموم فئاله و مسهل قوی و بلغم و سودا و زرد آب و با قوت قابضه و مفتیح دهن و رگها و سرد و مد را خلط از عمق بدن و موافق معد و بارد رطب و جهت استسغای زقی و قولنج و در د مفاصل نافع و وضاد آن جهت قویا بعد بل مضر و محرر رین و ضعیف البنیه و معد و جگر و با و مورت حمیات حاده و وضعف اشتها و محرق منی مقدر اثر شربت آن تا یکل آنک و بدل آن ما زربون و یک منقار آن فائل بقی و کرب و غشی و خنای مد اوای آن خوردن مسکه و روغن کاه و مرقه چرب است و نیم منقار شبر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن ناکوفته آنرا در شبر خیسایان و سه مرتبه قبل بل نمودن که در هر مرتبه یکشما نه روز و شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقمل و کمون کرمانی و هلبله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهل معتدل است استعمال نمودن است برای کسر حلاط شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و پختهائی جائز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سبب آن ریاغ غلبه و بلغم باشد با مغل و سکنجین و اشق و سرکین کرک حب ساخته بکار برند و در معالجه او رام و سل و آب زرد که عبارت از استسغا است و غلبه بلغم و سودا و آب کاسنی و رازانه و عنب و انعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسایان و پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلبله حب ساخته استعمال نمایند *

* شنبه * بفتح شین و باء موحده و با اینبار سی روی توتبا و بوملی حسیف و بلغمی که هر بدنج کاف و سکون باء عجمی و خفای ها

و راء مهمله نامند * ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبهه و در رنگ مس و با ربع وزن شبهه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بقارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبهه را اسم اصطلاحی آن برنج مصنوع دانسته اند و شبهه مابین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیر کند از ترا زهره و رنگ آن مانل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اونی مصنوع از آن جوهر دارد و نگاهد داشتن آب در آن سرد و کلاب و اکثر عرفهادران خوب میماند و دیر ناسد میگرد بخلاف اورانی اجساد دیگر و اونی خالص آن شکنند و میباش * طبیعت آن کرم و خشک در درم * افعال و خواص آن اکل و شرب در اورانی آن مقوی دل و معد و رافع خفقان و طلای محکوم آن با آب رازبانه و با کاسنی و با عنب الشعلی محلل ادرام و اکحال سوخته آن جهت رفع بهاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل ادرام و رفع آثار صفیل مضر طحال مصلح آن غسل مقلد ارشربت آن تا بک دانک و گفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند در بر آید و گفته اند مد اومت آشا میدان آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبهه اسم درختی است معرب از شا با هی سربانی و بهونانی فالپورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در یکسنا نها و اراضی خالیه بهم میرسد و شاخهای آن باریک صلب باخارهای کوچک و برگ های آن شبیه ببرک آس سبز مانل با اندک زردی و کل آن اندک سرخ رنگ و نسر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لزج بسیار بر آید * طبیعت آن در آخر اول کرم و در درم خشک و برعکس نیز گفته اند * افعال و خواص آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افعای و حیوانات سمی و مغری هینه و همچنین برگ و بیج آن و طبع آن حابس بطان و محلل ادرام بلغمیه است در ابتدا

* شیبی * بفتح شین و کسر د و باء موحد و سکون د و باء منناه تحتانیه در میان و آخر بیج شوکران است و آنرا عامه بیج نغت نامند جهت آنکه در کوه نغت بسیار بهم میرسد و شبهه بلفاح است در تخم و اکر افعال

* فصل الشین مع الشاء المثلثه *

* شت * بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است بوسف بغدادی برگ سرود است که از آن دباغت جلود میماند و گفته اند که کبابی است نلیخ خوشبو که بان پوست راد دباغت میکنند و انطاکی و حکم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتی است بی سان و کل و منحصر در اوراق منراکم تو برنوبا رطوبت بسیا رکر به الرائحه زرد رنگ و در کوهسنا نها و سنگ لاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بان میکنند * طبیعت آن در درم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشا میدان آب آن حابس قی و مقوی معد و قاطع نزف الدم همه اعضاء جهت اسهال سر ربع الاثر و در اسراض چشم فائز مقام مامیثا مضر منانه مصلح آن عذاب مقلد ارشربت آن بکرم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را بدل آن دباغت نمایند خوشبو گردد

* فصل الشین مع البجیم *

* شجره ابی مالک * بفتح حزه و کسر باء موحد و باء منناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف بهونانی فلوماس نامند * ماهیت آن نباتی است در نوع میباش پری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مانل بسرخ و بنفشه ویران کرهها از هم دور و دور همی دوبرک بزرگ بقدر کف دستی در مقابل تک تک و مشرف داند و دار مانند اره و با نین برگها سفید که کویا برگ کوچکی است و اکثر الشعیه و شاخهای آن مجوف و کل آن ریزه و بنفش و ثقیل

الرائحة را قاع سبزی و ثمر آن بقدر بخوردی مد و روغن آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید بالزوجه است که چون در آب زیند ازان کفی مانند صابون بر آید و ازان کاذ را نه شوند خوب پاک کرد و در دمدنق و نواح آن بسیار و انرا صابون القاف نامند و منبت آن جا های نساک و سانه و کنایا بها و همان آنهاست و گفته اند که قسسی از عرب طنبشا است و غیر چو صباغان است و صاحب اختیار است بل بعبی نوشته که نوعی از کلمه هوی است و در آذر بمذکور شد * طبیعت آن در او اندک گرم و در پوست قریب الا اعتدال * افعال و خواص آن بیخ آن ازاد و بیه شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا و ابرق و بهنرا از لا جوژد و دافع جمیع امراض سودا و ریه و در ربع جلد ام و قرحه رده به بعد یل گفته اند و آشامیدن آن خصوصا بری جهت نرف الدم نفساء مجرب و ضما د بیخ بری آن جهت خنار و روطلای برک هر دو نوع آن رافع قروح و التیام دهند زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت

شربت آن تاسه در مبل آن بوژن آن حجرار منبی است * شجرة الراشيب * بفتح راء مهمله و الف و کسر ما و باء موحده * ما هیئت ان در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم مرسد مزرور و شبر مزرور و تمر آن شبیه بنمر شاهد اند و روغنیکه ازان میگیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن گفته اند دانه های که در ساخهای بالای آن میباشند مفعی قوی و دانه های شاخهای زیرین مسهل بدون قوی و دانه های شاخهای وسط آن هم مفعی و هم مسهل مقدار شربت آن از بانزده دانه ناچهل دانه و غیر ما هو دانه است *

* شجرة المريم * بفتح میم و سکون را و ففتح باء مثناة تحتانیه و میم * ما هیئت ان نبات بخور مریم است و من کورش و شاخهای آن در هم و مشک در یک بکر که چون در آب اندازند دراز و ناله کرد و چون خشک شود بحال خود عود کند * طبیعت آن در سوم گرم و در پوست معتدل * افعال و خواص آن مفتح و رافع بلغم و سرح کنند و بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نفوع آن جهت عسر و لاد و اخراج چنین بهل و طلای آن جهت یواسیر و بهت و برص و اند مال زخمها و بردن گوشت زائد مؤثر مضر رنه مصلح آن کبیرا مقدار شربت آن نانم در م است *

* شجرة ابراهيم * بفتح ابراهیم * بفتح کشت است بعضی آنرا ام غیلان و جمعی شانچ دانند ما لبقی نوشته که در فلاحه شجرة ابراهيم را عظم و طول و کنهرا نشوک و در برک و کل آن زرد و خوشبو و آنرا بر م نامند و در صحرای از منتهای خالی خشک بهم میروند و گاه کل آنرا در لخالج و خوشبو و هما می آیند * فصل الشين مع الحاء المهملة *

* شجرة البصر * بضم شبن و سکون حاضرم را و مهمله من و سکون را و و راء مهمله در آخر لغت عربی است و ترکی قرطاریخ و باصفهانی غوغار و بازند رانی توکا و زامند * در ما هیئت ان اختلاف است اکثری گفته اند طائر است سیاه بجهت قمری و منعار و باهای آن دراز و زرد مانند سرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک درمی و نوعی از کبک بزرگ سماه طول العنق و منعار و با است توهم است * طبیعت آن در دم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن سربع الهضم مصلح الغدا و جهت کزاز و ما لبحولبا و فالج نافع و خون آن بار و غن با دام بغایت مورت حسن صوت و رافع کرفکی آواز و صاحب مناج گفته که بهتر بن آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک و در هر هضم بسیار صلابتی که دارد و ردی الغدا و در هضم و مولد خون گرم و مضر رنه مصلح آن روغن بسیار است *

شجرة الراشيب

شجرة المريم

شجرة ابراهيم

شجرة البصر

* ششم * بفتح شین و سکون حاء مهملة و میم بغایه پیه نامند * ماهیت آن عضو است از اعضای مفرد که بر بعض اعضا
 مانند کوزه و معبد و امثالهم منعقد میگردد و برای محافظت آن و آن صلب تر از سمن و ماده آن و سمن هر دو در ترق
 دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن هود و برودت است و لهذا اگر می آن هود را میزد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد بر
 شحم غالب تر از سمن است و دهنیت و ماهیت بر سمن و بهترین آن تازه بر آورده از حوالی کرده است و اجود طریق
 استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده و در ظرف مسی و یا آهنی با قتاب کد ارنده و هر قدر که از آن کد اخته
 گردد و در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سود نما بند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض
 زبون و نیز طریق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن بد آنکه شحم حیوان نر کرم تر از حیوان ماده
 و وحشی کرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خسی بن بن قریب بماده آن و ابرد و اربط از لحم است و تازه
 آن کرم تر و کهنه آن کرم و خشک و کهنه بد هر چند کهنه تر میشود کرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوانی
 طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن
 مراد پیه بزرگ است و خشک تر و سبک هضم تر و سریع الانحل از تر و بطی الفساد تر از لیه است که دنبه باشد و اربط شحم
 شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیست پس شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و ربط و شحم مرغ خنکی و خروس بن آن
 هود و اند و شحم کاه و نر کرم تر از شحم کوسفند و شحم بز ماده کرم تر از بز نر و شحم شکر کرم تر از همه و فو ت تحلیل و حدت آن
 زیاد و لهذا در رابطه ای او را استعمال آن جائز نیست و در انتهای او را مصلحه و مزینه نافع * افعالی و خواص آن
 بهترین شحم شحم حوک است در نضج و تلمس او را م حاره و قرحه امعاء و تسکین او جاع و غوص در اعماق بدن پس
 شحم بط نیز سریع الغوص است بالزوجه پس پیه کرده بز ماده جهت قرحه امعاء وانی معای مستقیم و لهذا مسکن او جاع
 و جالب نوم است و بیه خرس جهت داء النعلب و بیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعاء چون با نر نج
 پخته شود جهت قرحه مابله و اکتحال پیه ماهی نهی که از حرارت شمس کد اخته باشد با عمل جهت تقویت با صره و بحری
 آنرا افع کفنه اند و بیه افعی جهت نزول ماع در چشم مجرب و بیه کرکس و جوارح طیور و وحشی جهت او جاع مفاصل
 و بیه شمر جهت تقویت باه نافع و ضماد نکر رهم از موم و زفت و شحم کاه و نر با شحم بچه کاه و نر با شحم بز ماده و
 با شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح او را م و د ما میل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسالیکه
 گوشت بدن ایشان نرم باشد و بهتر و شحم تورا برای مغلوبین و حصا د بن و جمیع اعضای نایسه صلبه جهت زیاد تی تحلیل
 آن افع و کفنه اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند و بیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نر و بد و اصلی
 ندارد و شحم او و شحم د جاج نمک سود جهت تحلیل او را م رحم نافع و شحم فیل و ایل و چون اطوخ نماید جهت
 طرد موام نافع و شحم تیس هندی که بپزدی پرومازند رانی زیل نامند از نفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم
 مغزی و مرغی معده مصلح آن در مترو و بن سکنجه بن و آب لیمون و امثال آن و در مبرود بن زنجبیل و نمک و مانند آن
 بد ل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است * فصل الشین مع الراء المهملة *
 شراب مروق * بضم ميم و فتح را و اوامشده و قاف * ماهیت آن خوری است که از آن مبدله و بکسمات در آن
 خبسانده بدل از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کنه الغل او را فنی باید بن است

شیرین و سکون راء مهمله و کسر یاء موحد و سکون یاء منناه تحتانیه و نون لغت فارسی است بیوانی
 قاف رس و بفرنگی سند زریخت اسلام آباد چاکام که مضاف بنکاله است کرجن نامند * ماهیت آن از اصناف سرور
 است برک آن از ان هر یضرو و ثمر آن شبیه به سرور و از ان کوچکتر و قطران حاصل از ان بهترین قطرانها است و بعضی
 آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند بهر و اشیه و از ان کوچکتر و در اصفهان معروف بد رخت نوش است و قسی دیگر
 از ان کوچکتر و خاردار و ثمر آن بگلرکان و آنرا هر بری نامند و گفته اند درخت شیرین تا پنجاه سال میماند و در
 کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه به مرکاج و بزرگتر از ان بود شاخهای آن متراکم بر برک با برکهای
 یاریک اندک بلند * طبیعت اقسام آن در اول سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن آب مطبوخ شاخ آن جهت
 قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و رباح غلیظ و باطلا جهت کزیدن ارنج بوی و لعوق آن جهت
 ذاب الفیل و بدن ستور و لطوخ آن جهت منع ریختن موی و رفع نمل و تعامل او را مراض مقعده و رحم و مضغه بطبیعت برک
 و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خنای و ورم لوزین و با نمک جهت نهش مار شاخ او روز روز آن
 جهت رفع نزف الدم و اعبا و التمام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و احتقان بطبیعت آن جهت کستن سائردیدان موثر و ثمر
 آن قابض و مدر و بول و مخرج مشبه و جهت سعال رطوبی و عال کبد و کزیدن ارنج بری ناف و لطوخ ثمر آن با شحم ابل
 و با مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی قاف و مورث صلاح و مزال مصلح آن فواکه ترش و کشنیز
 است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاد و قطران مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهل بنکاله و فرنگ
 قطران آن را که روغن کرجن نامند بر چوبهای عمارت و کشتبها برای محافطت از کرم خوردن می مالند و
 داخل رنگها نیز نموده در کشتبها میمالند *

* شراب * اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب مهورها و بادویه و طعمه و یا بابسه در آب
 بخته صاف کرده با شیر و نبات و یا قند و با محسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند

* شریفه * بفتح شیرین و کسر را و سکون یاء منناه تحتانیه و فتح فارها آنرا سیتا بهل نیز نامند * ماهیت آن اسم هندی
 ثمری است هندی شبیه به ثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صاب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از
 هم بعضی جدا میگردند و بعد از قطعهای آن در حروف آن دانهها است و بر هر دانه رطوبتی و پیوسته به طایف پیوستهها نیز رطوبتی
 غلیظ لزج دانه دارد و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سبزه رنگ اندک طولانی بقدر لوبها و حب
 الخروع و مغز آن سفید و درخت آن بریشان با شاخهای بسیار و تابسه قامت بلند میشود و برک آن از برک ساذج عربی
 قرو اندک کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالید رسیدن شیرین بزرگ دانه بر رطوبت آنست * طبیعت آن
 در درم کرم و تر با رطوبت لزج * افعال و خواص آن اندک مسخن و مخرب معده و محرک مواد ساکنه و ملین
 طبع مخصوص با پردق بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثرا آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حماسه
 و دامیل و جرب و قوبا و مثال آنها و تخم آنرا چون بسایند و بر سر بمالند سپس آن را بکشد و دفع نماید و لیکن باید که
 احتیاط نمایند که چشم نرسد که موزش و ورم میکند و قرزجه آن مسقط چنین است و مجرب

* فصل - الشین مع الشین المعجمین *

* ششدریت * بکسر شین و سکون شین دزم و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیة و ثاء مثله * ماهیت آن اسم بیخ
 نباتی است که در دبر البلاد مضر یافت میشود بطبر تر از انکشتی و بی مزه مانل بزر دی * طبیعت آن کرم و خشک
 * افعال و خواص آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بد و ن کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند
 * قصه ل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المسالة *

* شطیبه * بضم شین و فتح طاء و سکون داء مثناة تحتانیة و فتح یاء موحد و هاء لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است
 کثیر الوجود در کوه های برف دار برگ و تنخم و شکل گیاه آن مانند زبره و بال اندک تند ی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد
 مجتمع و غیر مستحکم و بعضی ازان راست و بعضی کج * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن بالخاصیة جهت
 تپهای حاره نافع و ملزبول و مشمت حصاة و محلل ریاح معد و رافع الکله مستحکه و ضاد آن بجهت علت معروفه بشوکه
 گویند مجرب است *
 * قصه ل الشین مع العین المهملة *

* شعر * بفتح شین و سکون عین و راء مهمله بین بغارهی موی و ترکی قبل و بھندی بال نامند جمع آن اشعار در شعور و شعار
 آمد * ماهیت آن متولد از اختر و ادخنة اخلاط مختلقة و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر
 پمپیل و نمى باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و مابین آن مرد و است و صوف را بغارهی پشم و وبر را کرک نامند
 و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و وبر مرد و میباشند مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشند مانند میش و بر و
 بعضی را موی فقط مانند اکر و حموانات و انسان را می باشد مگر شعر فقط از مطلق آن مراد شعر انسان است * طبیعت آن
 سرد و خشک * افعال و خواص آن سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و ببلند و جهت اكله و خشک کردن زخه ها و
 قلاع و قروح ذرور و طلاء با عسل و با کندن و زفت جهت جراحت سرد و را بعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با
 مرد است جهت تسکین جرب و حكة شد بد قوی چشم و باروغن زیتون و یا آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائید آن
 جهت تحلل و قلع ثآلیل و بنور و سکه د بوانه کزیده و با شراب دروغن زیتون و یا آب جهت ورم و جراحت آن و بد ستور
 شهر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع د هان اطفال و باروغن کوسه جهت مشرة و ورم حاد ث ازان و ذرور آن
 جهت بروز مقعد و درد کنند و آنست بر موضع خود و قطور آن باروغن کل جهت تسکین درد کوش و با سفید آب و توتیای
 مغسول و کل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سد دی و کر بزانیدن هوا و و حمل آن جهت مبلان
 رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع و ماء الشعبر که از تقطیر آن حاصل میگردد جهت داء العلب و رو باندن موی مجرب
 و بد ستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل بیش از آنکه صلب شد باشد جهت تقرس و مقرب کرید نافع و
 د ستور احراق آن در د ستورات مقلد و دهن آن در مرکبات دراد هان مذکور شد *

* شعرا بجمیان * بکسر جیم و فتح باء مثناة تحتانیة و الف و دال مهمله * ماهیت آن نباتی است شبیه بموی بال اسب و
 یاریک و سیاه چشمن بن عد بهم بپوسته شبیه بد سته از نکجار و بید و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و پنبی قوی و چون
 بعوز اند بوی موی سوخته ازان آید و غیر بر سبا و شان است * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن بخور
 آن جهت تب ربع مجرب و تعلیق آن و مانع ماند کی مسافران و روند کان بباد است
 * شعرا بغول * بضم غین معجمة و سکون و اولام را آنرا الخاء الغول نیز گویند * ماهیت آن گیاهی است بی ساق و

فیروز منحصر در اوراق خشن شبیه به پر خشن مائل بسیمای و بهیج آن سیاه و پر ریشه و در دارالمرز موجود و در تنگ بن کوف نامند و غیر پر سیا و شان است چنانچه بعضی گمان کرده اند مایخی گفته که آنرا بفارسی ارد مانده و بهیجی مارب و سبون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقلیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بوی است که بر روزه زمین بهمن میشود و طول بسیارند ارد و شاخ و برگ و کل نیزند ارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش اندازند بوی موی آید و بعضی محض مسنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میروند میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بالحیة مسنون است * طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال *
 * افعال و خواص آن فریب پر سیا و شان است و در تنقبه سینه قوی تر از آن و مالبقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کننده تب ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن

* شعیر * بفتح شین و کسر عین منهل و سکون یاء منناه تثنیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی میج بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند * ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسید با لید تازه آنست و گفته که یکسال بر آن گذاشته باشد بسیار زیون * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک * افعال و خواص آن قلیل الغذا را از کندی مریض قوت جالیه و قابضه و محفقه را داده و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و خلت حمیات حار و حاده و سل و دق مصلح آن لبن و پنوعات و مورت لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنهای رانیسمون است و آب جو مطبوخ بکلی یکبار جوها شکفته و مهورا شوند و صاف کرده سرد نموده و بانیم گرم بپاشند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدس دم و صفرا و اخلاط مخترقه و حمیات حار و حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحة و رباح و ذات الجنب و سعال یا بس و صناع حار و امثال اینها و سد و سرع الانحدار و مولد خون صالح و مریخی معدة رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن کل قند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشکاش کوبیده مانند حریره جهت صناع حار و باضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و مفتوح سد و با عذاب و سپستان و انجیر و پرسیا و شان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیر و جو که کشک الشعیر نامند سرد مائل بخشکی و غایظ تراز ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و مزحه حاره و غرغره بدان جهت ورم کلو و درد آن و ضماد آرد آن را دغ و محال او را مصلحه و کشایند و دامبل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب را و رام زهر بغل و سینه و دستان و بنا گوش و ساقها و مفاصل ستور یا قلیلی و بوند چینی جهت اورا مکه حرارت آنها در کال حدت نباشد و با سرکه جهت اورام صفرا و به و شری و اگر آرد آن نباشد جو مطبوخ را با آب و یا عصارات برکهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نفوس حار و با آب کشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم کلو و بارانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و کشودن دمل و با اکلیل المملک و پوست خشکاش جهت ذات الجنب و نفوس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با پنک و اقبن و آب برگ کاه و و مانند آن جهت صناع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر و ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغامت مؤثر و ضاد سرخخته آن با سرکه جهت کلب و حزاز نافع و سوزق آن یعنی آرد بوداده آن که در سوزق مذکور شد تبرید و تعد به آن زیاده از سوزق کند ماست و آشا مین آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و مسکن عطش و لهیب با طانی و

نان آن ثقیل بطبع الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بکند آردند تا قشر شود و در دوع حل کنند و بکشد بکند آنرا در پس بنوشند
 جهت تسکین غلبان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشکی مفرطی صفراوی و تهیهای حار و اسهال صفراوی و حاکه بعلیل
 مضر میرود بن و نفاخ مصلح آن شکرویانبات خوردن و مصلح سویق آن مغسول نمودن و با شیرینی خوردن است و در دستور
 طبیب ماء الشعیر در فرا بادین در حرف المیم مع الالف مذ کور شد
 * شغنین البری * بفتح شین و سکون فاء و کسرون و سکون یاء مثناة تحتانیة و لون معروف بیمام است بترکی الا فاخته
 و بهندی بکه نامند * ما هیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق کردن آن سیاه و ناتمام و کردن رپای
 آن بلند و کوند بچند فاخته است و بفارسی بونما را مند و کوند که تو بر بخت و منقار رپای آن سرخ است و آنچه در هند
 و نکاله دبد به طوق کردن اندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه و رنگ و بعضی
 را مائل بزرزی و بعضی را پرهایی سر آن بلند تر و اکثری را کوتاه تر * طبیعت آن گرم و خشک در د و م و کوند خشکی بران
 غالب است * افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میکرد و مقوی قوت ماسکه
 و حواس و موافق ناقص و مغلوبین و زیاده کنند قوت حافظه و محرک باه و اکثر آن مضر محرورین و موروث بخوابی
 مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر ناز و رشید است و کوند بهتر است که بعد از دیم بکر و زرها کنند و رز د بکر
 بخته بخورند و همچنین ها نرطیور قویه را بهترین آن کوچک غریبه آنست و زیاده از یکساله آن و همچنین لاغر آن بسیار مضراست
 * شغنین البجری * بهندی ما کوچ و غیر ترکی پستینا که مرین نامند * ما هیت آن حیوانی دریائی است شبیه بختاش
 در رنگ و بال و شکل در دنباله آن نیشی مانند خارا است * افعال و خواص آن چون کسی را بکزدالم عظیم حادث کرده
 و چون نیش آنرا در زیر جامه خواب کند آردن مورث بخوابی مفرط و د فن کردن آن در خانه موجب تعرقه اهل آن خانه
 و پاشیدن مسحوق سوخته آن بر د و کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آنرا حوت الشرنامند و کوند چون در
 پول کسی نیشی آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب پول شود و مادامیکه بر نیاوردن رفع آن نشود

* فصه --- مل الشین مع القاف *

* شقا قل * بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف ازل مفتوح و درم مضموم و در آخر لام و آنرا شفا قل و شفا قل و حشقا قل
 و شقیقل و شقیقل نیز و بهندی ستالی و سوالی و در دهالی و کاکول و ستا و رنیز نامند * ما هیت آن یحیی است بر
 کره و بال و زجه و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و د راز و سفید رنگ و ساق کپا و آن پر کره و بر هر کوهی برکی و ثمر آن
 بقدر نخودی سیاه و بر از رطوبت سباهی و کل آن بزرگ تر از زینفشه و منبت آن زرا شجار مترا که و جاهای نناک و مستعد
 بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی میماند * طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر بارطوبت فضلیه * افعال و خواص آن
 مبهی و مفتوح و قاطع بلغم و مقوی ظهور و معجن معده و کبد و کرده فضا اشتها و مصلح آن غسل و مرپای آن یا غسل بپانله
 و مقوی ارواح و قوی و باده و زیاده کنند منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدن آن است *
 * شقایق * بفتح شین و قاف و الف و کسریاء مثناة تحتانیة و قاف و آنرا شفا یی النعمان و بلا طینی بیای در از ایتام یعنی
 کلی که رنگ از رود متغیر میشود و بلغت کستیلان اما بلس و بفارسی لاله نامند و در وجه نسیمه و نسبت آن بنعمان گفته اند
 برای مشا بهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز

و برک آن کوچک مثلث شکل اند ک ضخیم طولانی بازغیب کسی و بر سر آن خاری و کل آن پنهانی است و زخم آن
ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن هیز و بعضی گفته اند زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل
از آن بهی و نمر آنست و بهیج آن قویتر * طبیعت آن گرم و خشک در دوزخ و کوند در اول کرم و در رسوم خشک و بعضی سرد نیز
گفته اند * افعال و خواص آن قوت تجفف و قبض این زیاده را بردارد و با قوت تریافیت و بهیج و ثمر آن ملطف بلغم
و مفتح و جهت قطع نرف الدم از سینه و ررم لهاف و مقعد و طبع آن جهت امراض معدیه و کبد و حمیات موکبه و کهنه و خصوصا
در صبیان بغایت نافع و بهیج فالج و رعشه و ارجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهیج و قطع سیلان رطوبات
از رحم و سایر بدن معین برای آنکه دفع مواد سودا و نه و بلغمه و جالب آنها است از عمق بدن و با افسندن مسن بدن
و بهیج آن حایس نرف الدم و محال او را م مفعله و مدمل قروح مضررته مصلح آن صمغ عربی است معدل ارشوبت آن دو
درم و صاحب تقویم پنجد رم گفته بدل آن با د آورد و در سائر افعال قریب بیاد آورد و در حرف البامع الالف مذکور شد
صاحب اختیارات بد بهیج گفته که بشیرازی آن را خار مهک گویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد *
شکر تیغال * بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء منناه قوما نه و سکون یاء هثناه تکنانه و فتح عین معجمه و الف
و لام بفارسی تیمال نامند * ماهیت آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمکس که در خار و انزروت مانند کرم ابریشم
از لعاب خرد میشد و در آن می میرد و بعضی را سوراخ کرده بد رمورد و آن خانه و غلاف در قازکی شیرین میباشد و چون
بسپار کهنه شود شیرینی آن بسپار کم میگرد و آن کرم را بشیرازی خزوگ و تیغال و خانه آن را شکر تیغال نامند و غیر سکر
العشر است و صاحب احتیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته * طبیعت آن در حرارت معتدل و رطوبت در آن
غالب و با لزوجت * افعال و خواص آن ملین صد و خوشبوست آن و مسکن حدث اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه
صوب و خشکی کلو و معدیه نافع و اکثار آن معنی مصلح آن شکر و ترنجبین مغد ارشوبت آن ناپنجد رم بدل آن نبات است
* شک * بضم شین و بفتح بزمآله و کاف مشدده بعربی هم الغار و تراب الهالك و اهل عراق و مغرب ریح الغار و بشیرازی
مرک موش کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسر بان زرنج سفید خوانند * ماهیت آن جسمی است معدلی سفید
ثقل الوزن براق و آنچه زرد و نك باشد زبون بود و از خراسان آورند و کوند و د نغره است که از معدن آن بهم میرسد
و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد از آن با سل میگرد و رنگ آن اغبر و وزن آن مکین میشود * طبیعت آن
در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن از رسوم فزاله است و محال و معفن و النیام دهند و زخمهای بار شد بد
که صبر نتوان نمود و اگر کنجال آن در یک روز رطوبات طبعات چشم را زایل کند و طلای آن بار و غنها جهت حکه و جرب و با
کلاب جهت او را م بارد و واسعه نافع و بهیج درم آن در یک روز کشند و بسوزش اند رون و ثقل زبان و اعضا و خل رو و رخی
چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و کاه با سهال الدم میگرد و در بانی آن تراشه بوسنهای حیوانات است که
هو زانند و بقدر ربع و تاد و چند آن باشد مانند و معالجه آن معالجه زبني گنجورده است و چون در خمر کبرند و باد و
طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمبرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد و خانه از موشان پاک شود و
اهل هند می گویند که پنج نوع می باشد یکی بهنگبا و آن شبیه بشب بماند و بهیج سفید و در آتش دود نکند
و دوم هلد یا یعنی برنگ زرد رنگ و سوم کوبد با این میگرد و چهارم در مار آن شرح است برنگ دانه

انار و پنجه سنگه‌ها و این بهیاز چغندر میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کم باب است و در احوال صناعت کمیا بکار می‌آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تب لرز و ضیق النفس انسان و اسهال و درد دندان نافع دانسته اند

*** شکر قلند *** بهنج شین و کاف و سکون راع مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بهاء ری مشهور بر زمین تنک و زمین را بهندی اول نامند *** ما هیت *** این بهنج نباتی است بطریق لجم و باره بر زمین مغروش و برک آن شبیه بجز مائل و از آن کوچکتر و کل آن نیز شبیه بکل آن و کم رنگ تر و کوچکتر و بهنج آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمد تا بقدر قریبی و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در مرده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز نگون می‌یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن برآورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر ریخته و با در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ میباشد بعضی آنرا بعد از بختن نرم کرده قندی آرد کنند و مزوج کرده مانند خمیر مرشته حبوب بزرگ بقلر گردان ساخته در روغن بریان کرده کرما گرم در شوره شکریا نبات که غلیظ باشد می‌اندازند و بعضی برای خوشبوئی قند را مشک بکباب حل کرده داخل آن شوره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی می‌کند کله مینا مند *** طبیعت آن *** گرم و قریباً رطوبت فضلیه غریبه که بعد از طبع و جوش دادن کم می‌کند *** افعال و خواص آن *** مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه و قصبه رنه است

*** شل *** بهنج شین و تشنید لام *** ما هیت *** این درخت هندی است از ادویه مجهوله است بعضی گویند که آنرا سحر جل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تند می‌باشد و اندک تلخی و قبض است و نرم ملمس و بی تشور بعضی گفته اند مدور و بعد زرد آلود می‌باشد و بعضی گفته بهیأت زنجبیل است *** طبیعت آن *** گرم و در اول خشک *** افعال و خواص آن *** محال قوی و ملطف اخلاط غلیظ و مهمل و دافع ریا و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النساء و لنج نافع مضر رنه مصالح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است

*** شلجم *** بهنج شین و بعضی مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و مهم مغرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی عقیلی و عنقیلی نیز و یغاری برشاد و شلم نیز و غیر نکپی هم بهنج باء جمی و مهم نامند *** ما هیت *** این معروف است و بری و بیستانی میباشد و بری و قسم است یکی شاخه‌های نبات آن در زیر برک آن بعرض انگشت ماهی و بهنج آن باریک مانند بهنج اشجار و دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید نبات آن مزارع و دیگر بر امتناست صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی نونیناس و لونیناس نیز گویند بهنج آن بقلر و خیار و عصاره سرخ و ماکول و برک آن شبیه ببرک بیستانی و از آن باریک تر و ملمس و کثیرا لشریف و تخم آن مانند بیستانی و مائل بسبباهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بیستانی آن را برک شبیه ببرک قریب و کثیرا لشریف و از آن ملمس و بهنج آن مدور و مغرطج و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهنج می‌باشد و بعد از آن بهنجی و نباتی و اندک در بعضی بلاد و اراضی قریبه میشود و نازک بهی ریشه و در بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دارد و بهترین و مستعمل آن بیستانی نازک بهی ریشه است و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزرورع میباشد درخرب و در او اخرش را رائل ریع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهنج می‌باشد *** طبیعت بری *** آن در اواسط و گرم و در اول تر و بیستانی آن در اول درم گرم و در او اخر اول تر *** افعال و خواص آن *** اول مطبوخ بهنج آن کثیرا لخن و دافع شعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهوی طعام و مهیج باه و زیاده کنند و منی و مفتت

حطاه و مد و بول و برکهای نازک آنرا قوت ادرار زیاد و عطشی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیریشها و دراجادیت
وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم باللغت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام واللغت یذهب
و در حال بد دیگر است که ما من احد الا وفيه عرق من الجذام فاذا یبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آنرا سائید با عسل
بها شامند جهت سهر و عصر بول مجرب و ضماد مطبوع آن محل را و رام و بطول مطبوع جمیع اجزای آن جهت شقاق
عارض از بردن قرص و حکه مراریه و بدستور طلا و ضماد برک و بیخ و یا تخم کوبید و آن و در شیخ بیخ آن یعنی مخال آن لذیذ
و مطبوع رطوبات و مقوی احشا و مشهوی و بی نفخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاد است
و مطبوع آن در جوف خمیر در بر آتش که طبع کامل یافته باشد قلیل النضج و جشا آورند و محرک با زیاد از مخال آن
جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاخ آن در جوف خمیر با نخل بتخلیل نمیرود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول
سوم کرم و در اول ترومبھی توازیخ آن خصوصاً که اندک بریان نموده باشند و مشهوی و یا تریاقیت و در جمیع افعال
قوت بران و مولد ریاخ و مصلح محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشها و کلغند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن
در دهم و در روغن تخم آن محل ریاخ و رفع اعیا و مقوم آلات تناسل شربا و تد هینا و مرهم بیخ آن کثیرا لنفع و در رقا با دین
در مرهم مذکور شد و تخم اول بری آن جالی بشره است طلا

* شلیل * بفتح شین و کسر لام و سکون باء مثلاً تختانیه و لام بخرا سانی شفرنگ و شیر هو نیز نامند * ما بهیت آن از جنس
شفتالو است گویند درخت شفتالو و زرد آلو را که با هم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو و گرد کان و از شفته آلو
لذیذ تر و لطیف تر و غائیله آن که در طبیعت و سائر افعال اقرب به آن مرد راست * قصه شلیل الشین مع الیمیم *
* شمع * بفتح شین و سکون میم و همین معمله بفارسی موم نامند و یونانی قبروس ما بهیت آن معروف است که جرم خانه
زنبور عسل است که عسل را در آن جمع میکنند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل را در آن جمع میکنند و
این مائل بحرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازة آن می آید و در آنست که پردهای خانه
خود را از آن میسازد و در آن عسل نمیشد و این متوسط است در خونی و بدی و سوسم معروف بتسلیط است و آن چیزی
سیاه رنگ است که بر کواثر یعنی خانه خود میمالد و این زیون است * طبیعت آن در اول د و کرم و در رطوبت معتدل
و قوت آن تا سی سال باقی میماند * افعال و خواص آن محل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحات و مصلح ادویه
مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده خرنوبه از آن که بمقدار دانه کنند مریزه ریزه کرده فرو برون با احساسی موافقه و بادر
و رغبته مخصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و امهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد
هینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و رد کلور لاهة و تصفیة صوت یبعلیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رفع
عقوبات هوای و بائی و رائحه آن جهت رفع بد بوئی بینی را ذیت بومی مرد از و مقابله و روبا و حلقه آن با روغن
گل سرخ یا زیت عذب با المناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلائی آن با دهان مناسبه خصوصاً در روغن بنفشه جهت رفع
خشونت سینه و سائر خشونتها بدین و نضج او را و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بچرک آوردن آنها و رفع
اذیت زخم حربه زهره از و جذب آن با الحاصیه و طلائی موم روغن معمول با روغن سوسن و با روغن زنبق و با سوسن بر
صورت صاف کنند و و دیگر کنند رنگ رخساره و زائیل کنند کلف و میل صلابت اعصاب و گویند چون از موم زرد یا سرخ

باز روغن سومن و بالکل فروغ مرتب نمایند و سه هفته در آنتاب کنگارند پس بر او رام پس گوش واریته طلا نماید بتخلیل گردد
و منع انصباب مواد بدن نماید و چون بتنهائی ورق ساخته بر پستان کنگارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در آن
و بر تعقل مصب او رام محلل آنها و تکمیل ریزه ریزه کرده آن باز در چوبه خشک کوبیده در صوفه بسته و بروغن کنجد
کرم کرده مجلل او رام و ریا و مسکن از جاع و چون مخلوط بعد هندی نموده بر آتش کنگارند بد بوی و اندک اندک
سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدود مصلح آن نان مقدار شربت نانیم درم بد آن آرد با قلا است و کوبند چون
آشیان مکس را بسوزانند و بطرفی بمانند و در آب ذریا و یا سا نر آبها کنگارند آب شیرین را بخورد جنب میکند و ستر سقید
کردن موم آنست که بکیرند موم را و کد اخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند
و همچنین مکرر نمایند پس در دیک سر کشاده سفالی نو کرده آب در یای شور بر آن ریخته و اندک نظرون و اگر آب در یای
شور باشد آب نمک بر آن ریزند و بر آتش کنگارند تا کد اخته گردد و از آتش فرود آورند و دیک سفالی دیگر که در آن
توانند داخل شد ته آنرا تر کرده در آن فرو برند تا مومها بد آن بچسبند و بر آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند
و همچنین باز دیک را در آن فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بکد از آب شور و نظرون و از ته دیک سفالی
دیگر تر کرده بردارند پس آن قرصها را در ورد و بر ریسمانی کشیده روزها در آفتاب بیا ریزند و بر آن آب سرد دفعه بد دفعه
بپاشند و شبها با مامتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس کد اخته از آن شمع ریزند و باد و مرهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند
و آنکه در ظرفی کرده آب بسیار کرم جو شان بر آن ریزند و بد ستر طبع دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد نصفیه
چرک آنرا کد اخته در آب سرد اندک اندک بر ریزند و یا آنکه بد سته جاروبی بر هم زنند که بزودی دانه کرد پس روزها
بر بارچه کریاس نم کرده ریزند و بر آفتاب کنگارند و آب بر آن بپاشند و شبها از بر آسمان و مامتاب کنگارند تا سفید گردد

* فصل در الشین مع النون *

* شند * بفتح شین و سکون نون و دال مهمله دیسقور بد و س اسمیلوس نامیده و بهندی است بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیة
مشده کوبند * ماهیت آن از طیوب معوله است مخصوص اهل مصر و بهتر از آنجا جای دیگر نمپاسازند و کوبند دخان
ضرواست و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیم کوفته هر قل که خواهند در دیک سفالی کنند و دیک دیگر طولانی
بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بکل حکمت بکیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و
بچسبند و اگر بجهت زیادتی عطر بت ظرف بالائی را بعد و صندل بیا لایند خوب است و اگر بجای دیک بالای کاغذی
و ابشکل کله قند بچسبند بر سر آن نصب کنند بنحویکه اصلا بخار بیرون نرود و نیز خوب است و بهتر بین آن سفید خوشبوی
آنست که بوی دود از آن نیاید * طبیعت آن در هوم کرم و در هوم خشک * افعال و خواص آن مقوی دل و مدر
فضلات و مفتت حصاة و دافع اخلاط لزجة سینه و باز عفوان مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهت
قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التهام قروح و دافع آثار و حمل آن جهت بواسیر و تقویت رحم مغید و مجفف
و مصلح معرور و مغش سینه و مصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قنطاریط است

* فصل در الشین مع الواو *

* شوا * بفتح شین و واو و الف مهمله و ده لغت عربی است بفارسی کباب و در بانی کوبند * ماهیت آن گوشت بریان

کرده است بهر نحو که بر بان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بیروغن و از بالا روغن بر آن زده باشند

* طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن استشمام رائحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب و ناظمین

و مرتاضین و بند ستور خوردن آن سریع الهضم جلد الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثر آن ثقیل و دیروضم و نفاخ

* شوا صمرا * لغت یونانی است بفتح شین و اوو الف و فتح صاد و راء هر دو مهمله و الف مشك الجن است و گویند در بلاد

شبانکاره فارس مشك چو یان نامند و در تنکا بن مشك داش * ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف

نیز نامند و دیسقورید رس گفته بهونانی بطوس نامند و آن گیاهی است که هر سال تازه بتازه میریزد بقدر معصاری مفروش

بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه برگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و میوه آن از شاخ و برگ

و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میکنند و از آن منبت آن بیشتر وادیه است و مترجم کتاب ابوریحان

در صید نه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشك الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزرقت شبیه

باشنه بی ساق و بی گل و مختصر بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیکرد و دویخ آن سیاه بقدر

مسماری و منبت آن سبک و لاخها و کوهستانهای عظیم و از تازه آن تا چند ماه بوی مشک تازه می آید * طبیعت آن در

سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مد ر حیض و با شراب جهت عسر النفس محتاج

بانتصاب و در حقنه جهت عرق النساء و اجاع مغاصل داخل مینمایند برای آنکه معهل اخلاط لزجه است *

* شوخط * بفتح شین و سکون و او و فتح حا و سکون طاء مهمله تین لغت عربی است * ماهیت آن مجهول است بغلادی

گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی کوه و راست و برگ آن شبیه برگ بید و از چوب آن گان

کران گان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از نبع است و بعضی آنرا و شریان را یک دانسته اند و گویند آنچه در رقه کوه

میشود نبع است آنچه در بانیان آن شوخط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوشه ازان گفته

و بعضی گفته نوع خبیث و زیون ما زریون است و این قول اقرب بصواب است * طبیعت آن کرم و خشک و جمیع اجزای

آن با قوت قابضه * افعال و خواص آن جهت اسهال مفید و جلوس رسایه آن ممنوع است *

* شوکران * بفتح شین و سکون و او و فتح کاف و راء مهمله و الف و قون لغت عربی است بغلادی گفته یونانی است و

و ابن بیطار گفته که بعضی اندلس حقوقه نامند و بهونانی قونیمون و سقونیمون و باریقون و طفنیقون و منقوسیمون و بفرکی

شبکنه و بفارسی بیخ تفت نامند * ماهیت آن دیسقورید رس در باره گفته بیخ نباتی است بالزوجت و ساق آن پر کوه

شبیه بشاخ را زیانه و سطر ترازان و شعبهای آن چتر در برگ آن شبیه برگ قنا و بزرگ ترازان و ثقیل الرائحه

و در بالای آن شعبه و کلیلی و در آن کل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مائل بسفیدی و روس گفته برگ آن

مانند برگ یبروج و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن بزرگ نانخواه و بزرگتر از آن و بی طعم و بی بو و لعاب دار

و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که آنرا د و سرود و رت و دورس نیز نامند و بعضی گفته اند بزرالنج رومی است که آنرا

دورس گویند و به ترو مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد دروید و آنرا دورس تفتی گویند و صاحب اختیارات

گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موده نامند * طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک

* افعال و خواص آن مخدر و مسکرو منوم مقلد از شربت آن نیمه اندک بدل آن بزرالنج و در د رم آن قتال بقوت

همینست بارد و برآل هلال را اختلاط کبر و دهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوة بصر که چیز را بیند و فوای و برودت باطن و اطراف در آخر تشنج و خنای از تنگی که در قهقهه رفته و جگر پید اکند پس موت و مد آوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن را که نقاحا عمل کرد و پس آشامیدن اشهای نایفه تر با قهقهه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ و افستین با فلفل و جندیل ستر و سبب آب با طلا بنوشند و با قرد مانا و میعه و فلفل با تخم انجیر با طلا و بار و روغن غار انجیل آن و حلیت و روغن حار مناسبی و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خوشه آنرا پیش از آنکه تخم آن خشک شود بکینند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند بفع بسیار در ارد و از آن جمله آنکه ادویه مسکه ارجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حار و نسله و جمره و حوره و ضا دهرک و تخم آن در پستان شهر در اقطاع شیر آن و مانع آریخته شدن آن و در پستان دختران مانع کبر آن و بدستور در خصیه پسران و در خصیه و کشران جوانان مانع احتلام و محال درم آن و در قهقهه مضرب باه و صانع بز رک شدن آن و در مانه و در عضو که خواهند مونروید مانع آن و در شکم حابس اسهال و نزف اندم و بدستور طلای آن بز پشانی حابس رعاف و حکیم مهرمند مؤمن نوشته که چون بیج آنرا با بزرالبنج از هر یک پنج گرم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مونرو بز رک دانه پاش ملایم طبع دهند تا آب به سوزد پس مونرها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند و از یکصد تا سه عدد آنرا بخورند مسکرتوی را مساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قویست و نوشته که من این را موی عمر و نام کرده ام

* شونیز * بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و را در آخر هر دو مهمله و هضم اول و دوم نیز آمده * ماهیت آن بغلادی گفته معرب از چغندر فارسی است و آن نوع از لغت است و به مصر آن را لغت طله طلی و قومی سلجم احمر نامند و آن شبیه سلجم است در نبات و صورت و لیکن برک آن خشن و مشوف نیست بلکه اقرب بسلق است و برک آنرا نمخوردند چنانکه برک سلجم را نمخوردند بلکه بیج آنرا نمخوردند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و سلغم نیست مگر آنکه برک آن مشوف نیست بیج آن مانل با سندراره و طول و بسیار سرخ و شیرین مانل بتلخی و تیزی است و صاحب تحفه نوشته قسمی از سلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازه آنست * طبیعت آن بارد و رطوبت در درم و گرم و تر و در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت * افعال و خواص آن رافع ریح و صفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهبج باه بغلادی گفته بنا بر آنکه بارد و رطوب است که ظاهر است مضر باه است و مضر می رود بن و صاحبان معدله بارد و بطای الهضم و مورث نفع و قرائر مصالح آن حرکه و خوردن و بختن آن مهرا و مردم بلد آن با شیر آنرا با ماست ترتیب میدهند و بطبی الهضم میگرد و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویه قتاله و اگر بیشتر از سم بخورند سم چنان ضرر نمی کند و فعل آنرا باطل میسازد بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف تخم پستانی آن که ضعیف است و طبع آن جهت ابرده نافع جالوس و نطول بدن و در سائر افعال قویتر از سایر اقسام سلجم و در سلجم مذکور شد

* شونیز * هضم شین و سکون و ارد و سکون و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز و میاهل انده نیز و عبری حمة السوداء و یونانی سنوود و یسقوریل و سنون گفته و بدین کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون و ارد و خفای نون و کسر جیم و پای آخر حروف بهترین آن تازه فریده دانه تنل بری آنست * ماهیت آن تخم نباتی است شبیه

برازبانه و ازین دراز تر و باریک تر و کل آن زرد مائل بسفید و ریغش نیز می شود و برک آن شبیه برک زبان در دهان و تخم آن در غلاف بزرگتر از غلاف بزرگترین و تخم آن قریب بمقدار اربعه سون و سیاه تند بود و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جان و مد رشر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سهوم بارد و شربا و بخور و حصول باد من سوسن اعضاء الصدر و الفلأء و النقص و غیرها جهت سرفه بارد و درد سینہ و انتصاب نفس و قی المله و غشیان و استسقا و یرقان و سیرز و قولنج و یبوی شربا و بیهودا نافع و مد اومت خوردن آن هر صباح مد ربول و حیض و شیر و بار و غن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشرة و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا و ضماد از کنگر نقل تا دودرم آن تا سه درم با آب نیم کرم جهت حک دیوانه کزیده و زرد لا و با سنگ چمن جهت تب ربع و تب بلغه کهنه و آب و غسل جهت نفس الانصباب و تفتیت سنگ کرده و منانه و نه های مزمنه و با نظرون جهت عسر البول و سوخته آن جهت بوا سیر خصوصا که با رب مورد بنوشند ببعید بل و یوتیل ن خام آن و با د ر سرکه خیسانید و آن یکشب در صره بسته و بد ستور و معوط و در سرکه خیسانید و آن یکشب و صبح ها نهد جهت درد سر یا رد مزمن و تفتیح سله و خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغا یب نافع و ببعید بل و چون هفت عدد آن را در شیر زبان بخیسانید یک ساعت و پسانید و در بینی کسیکه برقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل سازد بسمب قوت تفتیحی که دارد و معوط مسخوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بستر با کتال استعمال آن جهت نزول در ابتدای کما د کرم کرده آن در سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل رباح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه بتنها ئی و با با چوب صندوب و جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سالتالی نزلات مزمنه و رفع درد سر یا رد و تفتیح سله و خیشوم و با سرکه خمرو با انگوری جهت تألیل و رفع خال و نقش و جلد و درد مفاصل و بیهق و برص و شعله و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل ادرام صلبه و تألیل و خال مجرب و با آب حنظل ترکی که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حبب الفرح قوی الاثر و با آب شبع جهت اخراج حیات بغوت تمام و سائید و آن با خون انعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهت وضع بغایت مؤثر و با غسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و بار و غن کل سرخ جهت انواع چوب و ضماد سوخته آن با موم کل آخته و روغن سوسن و با حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب قرع که بفارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و رو باندند آنست بشرط ملایمت و ضاماد اندک بر بان کوبیده آن با کلاب جهت زخمهای هود اوی ساقی با مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهد به سروسا ئر قروح بارد و رطوبه و قطور بود اده کوبید و جوشانده آن با روغن زیتون و صاب کرده بقل سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبه الخضر و در کوش جهت تعمیم سله و رفع رباح و درد آن نافع و د خان آن گردانند و هوا م واکند و شربش و نیز مورت خاق محروورن و سل مصلح آن در سرکه خیسانید آن مضر کرده مصلح آن کثیرا مفید و شربت آن نادر و درم در مبرودین و در محروورن تا نیم درم و بدل آن اربع سون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و کند رجعت اعاده با ما بوسین شربا و طلاء مجرب دانسته اند و روغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء بر اعضا تاسل و کمر جهت آوردن نعوظ ببعید بل و رافع دردهای بارده و سستی اعصاب رسد و آن و بد ستور آشا مند آن با شیشای مناسبه جهت امور مذکوره و ریح الاثر و فربنی کفنه نبات آنرا چون در غل پرا بد از ندها میان آن با لای آب آیند و کوبند نوعی از ان خنای و غشیان آوردند بیر

آن قبیله کورن و آشا مبدل شهر و ساثرند ابیرگش خورد است * فصل * بل الشین مع الیاء المثناة الشیبة *
 * شیبده * بفتح شین و سکون یاء مثناة تختانیة و فتح باء موحد و هاء اسم عربی است و غیر شیبده العجوز است و آنرا بعضی
 اشنة بستانیة نامند * ماهیت آن گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبارناک و گویا بمغراض
 ریزه کرده اند و خوشبو یا تند و شبیه بهوی صغیر متبعت آن بسا تین و جاها نیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود
 و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبیب کرمانی نیز نامند و راحته آن شبیه بکافور است * طبیعت
 آن در سوم گرم و در درم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن مفتوح سد و محلل و مد رحیض و
 منقی فضلات و مواد نزلی شرابا و ضماد آن رافع ورم ریخی و بلغمی و مانع مواد درمی در ابتدا و در انتها محال آن وجهت تحلیل
 ریا حرحم و انفتاح فم آن واد را رطوبت و جذب جنین شرابا و جمولا و جلوسا فی ماء طمیخه مؤثر مقلد ارشربت آن بایک انتقال
 و نیم است و یا شراب و ماء العسل بقدر احتیاج *

* شیب * بکسر اول و سکون باء مثناة تختانیة و حاء موحده بیونانی ساریقون و اقلدینا شجر او سینتا بحریا نیز و بقاری در رمنه
 نامند * ماهیت آن نباتی است قریب ببلند و شبیه وکل آن خوشبو و تلخ و با ندک حدت شبیه با فستقین رومی و لیکن
 قبض این از آن کمتر و گرمی این از آن فستقین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه ببرک سد اب و بعضی مائل بزرده و بعضی
 مائل بغيرت وکل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرایی و جبلی آن قویتر از صحرایی و آنچه کل آن مائل بزرده است
 و برگ آن شبیه بسد اب و نبات آن از شبیه کوچکتر شیب ارمنی نامند و آنچه مائل بغيرت و تخم آن شبیه به تخم کشوت و اندک
 از آن بزرگتر و تیرگی آن با رطوبت چسبند و کل آن زرد و شیب جبلی را بیونانی اقلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عربی
 الورق وکل آن سرخ است شیب خراسانی و شیب ترکی نامند و در رمنه ترکی تخم مستحاج است که و خشک نامند و آن تخم
 است معروف و در مستحاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن کل آنست غیر سائر اجزا و گیاه آنرا میسوزانند و گفته اند
 نوعی از فستقین است و صاحب منهاج آنرا در وصف گفته بکپی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرک سر و دیگری ارمنی
 زرد رنگ و شیب الرئیس نیز بکپی را سروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنة و بخورات است و درم
 برگ آن شبیه ببرک طرنا و گفته اند که یافت میشود صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا ساریقون ارمنی و فستقین الحرنیز
 نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است * طبیعت آن گرم و خشک در سوم و درم و نیز خشک گفته اند * افعال و خواص
 آن مفتوح سد و رطاب بلغم و محلل ریا ح و معهل اخلاط فاسده و مد فضلات و مخرج اقسام گرم شرابا و ضماد و جهت
 گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عس و نفس و فواق و منص و در درم و تبهای مرکبه شرابا نافع مقلد ارشربت آن در
 سموم تاسه درم و در غیر آن تا در درم مضر معد و عصب و مصلح مصلح آن مصطکی و ترمس بدل آن بوزن آن فستقین
 و بعضی سد اب را بدل آن دانسته اند نکمند بطبیع آن و بی ستور طلای آن جهت رمد بلغمی و سائر ارام باغمی غلیظ
 بعد از تنقیه دهر دو وضاد و در ماد سوخته آن با روغن زیتون و با زنجق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن
 موی بران مؤثر و در آن جهت اكله و روغن آن که بدستور روغن کل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لوزتهای
 و امراض بارده و درم معد و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است *
 * شیب البحری * و آنرا شیب بهودی و سمک بهودی و اهل مغرب نیل نامند * ماهیت آن حیوانی است بحری و

درد و پای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صد نیت این بد آن مرتبه نبست بلکه پوسته صلبی است و حر و بینی آن شبیه بکوساله و کوبیدن روز شبیه از مکان خود حرکت نسبند و ازین جهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا نمی خوردند
* افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء النعلب و بهی و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رفع آنست و بخور آن با استخوان جهت رفع تهیای بلغمی و کشتن بشه مجرب دانسته اند *

* شیر خشک * بکسر شبنم و سکون ناء منثاقه تخنا نیه و راء مهمله و کسر خا و سکون شبنم معجمتین و ناء منثاقه فوقانیة بفارسی شیر خشک نامند * ماهیت آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیر و رود و درختی دیگر که کبیر و نامند می نشیند و آن درخت بقدر رسیده قامت بلند میشود و چوب آن خالی از زرد و سفید و اندک نقیل الوزن است و از آن عصا می سازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج و اج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از کرمهای آن درخت بر می آید و منعقل میکرد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلاله بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که و خشت باغی اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعلااضافه و ترکیب کشیر و با کبیر و بدان و حذف کاف از اول کشیر و و کبیر و واسقاط وا و از اول و خشت و آخر کشیر و با کبیر و برای تخفیف شیر خشک و بپر خشت کردن و نیز آنرا بفارسی شیر خشک مینامند یعنی لبن منجمد و محقق پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهتر بن آن حبه های بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود کله اخته گردد کام و زبان را بسیار شیرین و سرد کرد و در بلاد و تعطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری درین اوقات از بلاد ایالتیان بسیار می آورند و میگویند در اینجا بسیار بهیم می رسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگها پاکیزه افتاده و با در چادر و باغبان آن با احتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرگی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد نمیکرد و اند و زرد در آب کله اخته نمیکرد و مانند شیر خشک خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و کوبیدن در بلاد صوبه بهار و پخته و بهای کلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کترا مینامند چیزی شبیه بشیر خشک بعمل می آید بدین قسم که چون علماء را بر بدن ضابطه است که بهیخ آنرا آتش میوزند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده بر می آید و مانند دانه نفلی سفید بسته میگرد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیر خشک است و آنرا بزبان مردم انجاء لال و به فرنگی مانده نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیر خشک است * طبیعت آن در آخر اول گرم و برطوبت و بیوضت معتدل * افعال و خواص آن جالی و ملین طبع و متسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تهیای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال آن برفق بدن کوب واذیت واضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و بمران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با کلاب بهتر است و عمل این بیشتر و الا با دویه مناسبه دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تب حار حاد و حرور المزاجان و امراض حار حاده که در نیم آتا رماء الشعیر که قریب به کرطل است و باز ناده مقلد اربنج شش توله تاملت توله شیر خشک را حل نموده صاف کرده و روغن بادام مقلد ارد و درم بر آن چکانید و گرم کرده بنوشند و

هرگاه تشنه شوند و یا تصور در آنها نماید عرق و یا زبانه و یا قند ری ماء العشیر لیگرم گردد و بنوشند اما مولد ریا و فراق
 و رمعه و ترقیق منی و یا هفت سر صفت انزال است بسبب جلائی که دارد مصلح آن روشن با ذام و را زبانه مقلد از هریست
 آن نایبست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین
 است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که شهر خشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است
 و حماد آن ملین و جالی بشود و با شهر جهت طراوت کونه مؤثر است

* شیر شسته * بکسر شین معجمه و سکون یا و مثقاله تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تا و مثقاله فوقانیه و ما
 * ماهیت آن بلغت کیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و را اکثر منافع مانند خمر است و مغزینی که در سرکه میباشد
 ندارد در اکثر مواضع و در صورتی که آن آنست که خوردن مرغ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم هستانی و مائل بسیاری است
 با سرکه قند میسازند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دو پست مثقال آب انکور بسیار صاف و پنج مثقال سرکه
 کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر برهم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال می نمایند

* شیطرح * بکسر شین و سکون یا و مثقاله تحتانیه و فتح طاء مشاله و راء هرد و مهمله و جهم معرب چترک هند است
 و بهندی چینه نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیره فارسی است و عربی مسواک الراعی و خفینوس
 و فاغوس و خامشه نیز نامند و یونانی لیمون پهای موحده بعد از بای مثقاله تحتانیه و لیمون پهای بای موحده و
 بهریری عصاب و بفارسی پنج برنده نامند * ماهیت آن رازی گفته که در نوع میباشد هند و شامی هندی آن باریک و شامی
 آن غلیظ شبیه بعود دوه و رنگ آن مائل به سبزه و در دستور و س گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است
 استعمال آن و جالینوس در عاشره از میا مر خود از دی مقراطیس نقل کرده که کبابی است که در مقابر و دیوارهای کهنه
 و مواضعی که کشت و کار نمیشود میرود و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برک آن شبیه بهرکب حرف و بلند و شاخهای
 آن تا به یک ربع و در تابستان بهرکب آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوا و زمستان بدان رسد آن
 زمان میریزد و شاخهای آن باریک میگردد و متصل به آن برکی میباشد و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برکی
 ظاهر میشود و در تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دبلد نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از انوریه مفرده
 گفته ثوب و طعم و رائحه آن شبیه به حرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی با بحری آنست و بعضی گفته اند
 بهترین آن فارسی آنست آنچه آنکه چون بر معوضی طلا نمایند در رنگ لحظه آبله میکنند بخلاف هندی آن یعنی حدی
 فارسی زیاده از هندی است و ثوب آن تا پنج سال باقی میباشد و گفته اند علامت خوبی و نازکی آن آنست که چون بهشت مرغ
 را در کوپه آن بگروزی نهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در پنکاله دیده شد نبات آن بلند و یک ربع تا به یک ربع
 و نیم و شاخهای آن باریک و کره دارد و هر گاهی چند عدد در یک شبیه بهرکب غیب الغلب و از آن اندک بلند تر و بعد از
 ریختن بهرکب آن در همان مواضع یعنی هر گاهی آن چند عدد در کل سفید ریزه بهرکب کوچک فی الجملة شبیه بگل با سمین اما
 از آن کوچکتر میرود و نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل به سرخی و کل آن سیاه و این کباب است و دیگری
 سفید مائل به سبزی و بعضی مائل به سرخی و کل آن سفید و این بسیار نباتات آن همیشه میباشد و خود را است نبات آن
 کما رأیها و جماعا من اصناک و در ربع کل میندود و را و آخر آن بهرکب بر میآورد * طبیعت آن در آخر صوم

کرم و خشک * افعال و خواص آن بحالی و محرق و منقرح جلد و مفتوح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آرائی و دفع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرزوها و همیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آبست و با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق و عفول و جرب و قوبا و قشر جلد مفید برای آنکه سیاه کنند و جلد بدن و نافه و جالی است و الا بلبه میکند پس متقرح ساخته مواد آن را دفع مینماید و با صلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و در دوا ساکن میگرداند و ضماد برک آن مقروح جلد و با بهق را برین جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بر آن بکشد از عفول و اشریت آن یکدوم مضربه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنیا است

بیت
پای

*** شیر زق** * اسم بطبی شیر خفاش است و گویند مراد از آن بول و سرکن اوست و در خفاش مذکور شد شیر و غ نیز همان است
*** شیلیم** * بفتح شین و سکون باء مثناة تحتانیة و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بغا رسی کد م دیوانه
*** ماهیت آن** دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و یا تلخی و مائل بسرخمی و نبات آن شبیه نبات کد م و در کد م زار مبر و در راصدها ن کاکلک و بشیرازی مشکک گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد * طبیعت آن در دم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی * افعال و خواص آن مخدر و موجب سد و مفسد آزار و نایکه شیلیم داشته باشد مسکرو منوم و با عسل سد و ضماد آن چاذب خا و روپیکان و منغی مواد و پخته گویند * آن با شراب جهت وجع و رک و با سرکه بخته بازیت سوخته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محال صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرتگان و سرکن کهوتر منفع و سوراخ کنند و دما میل و جراحات و ورام و با کد م جهت قوبا و ریشها ذرور و با کورده جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب اندازند بغایت سکر و خواب کران آورد بدل آن حنک قوی مصلح مضار آن روغن و شبر و قی کردن و ربوب حامضه آشا مسدن و روغن آن لطیف تر از روغن کد م و طلای آن بر صغیر خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بر آن بمالند بهر از روغن کد م و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن کد م است و در قرابادین مذکور شد

* باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است *

*** فص اول الصاد مع الالف**
*** صابون** * بفتح صاد و الف و هم باء موخه و سکون و ارون از مخترعات هرمس است * ماهیت آن معروف است و در ستور ساختن آن آنست که بکیرک قلی یکجوز و آهک آب ندیده نیم جز و هرد و رانرم سائیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و با ظرفی بزرگ کنند که متصل بد آن اندک نشیب از حوضی و با ظرفی دیگر و مابین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا در ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنکه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در آن حوض دوم و با ظرفی دیگر آب پس آن ممر را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در آن ریزند و دیگر برهم زنند و بکندارند تا ته نشین گردد صافی را باز در حوضی و با ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تنیدی در آن نمایند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس بقل رده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش کد داشته بتدريج از آب آخر بخورد آن در حدت اتمام شود پس آب پیش از انرا و همچنین تا آخر آب را در آن دهن و قوام آن مانند خمیر شود باشد پس آتش فرود آرند و برپورهای و با حصیری بهی نمایند و مانند اقراص بزرگ بپزند و بکندارند

بیت
ک

* **خشک** شود و بعضی بجای روغن زیتون **زردغن** یا **نخیر** یا **بنفشه** یا **کنجد** یا **دانه** یا **قرطم** میکنند و بهترین **ماده** **مصنوع** از زیتون است و بدترین **ماده** معمول از بر راست و در قر با ذین اقسام آن ذکر یافت * **طبیعت** آن گرم و خشک در **سوم** * **افعال** و خواص آن **مقطع** و **معفن** و **اکال** و **منضج** و **ملین** اورام و جالی و خوردن آن مانع **حمل** و **خمول** آن مخرج **چلبن** زنک و **مورده** و **مد** و **رحیض** و **ضمد** آن با هم وزن آن **حنا** جهت در زدن و عرق النساء و نمش و کلف و بازریق و **سگمائی** جهت در **مفاصل** مزمن و بازاح سفید محرق جهت قویا و بار روغن کل که با هم طبع دهند جهت خشک نمودن زخمهای سراطفال با تکرار عمل و برقر و روح شهنیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس بآب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گردد اند از اجله ادویه است و با سرکه کبر و تر و آمل و امثال آن جهت کشودن دمل و اغتسال موی سر بیا یزن جهت رفع چرک و قمل و رشک و بثور و بربه نافع و موی را میجعد گردانند و اکثرا آن موی را سفید گردانند و با **العنه** جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون در **خرقه** صوفی اندازند و بزور بر حزاز و قویا بمالند زائل گردد و با **عموزن** آن نمک در حمام بدستور جهت حکه و جرب ریش شده و چون با نیم وزن آن **سلیقون** که ز **نخیر** محرق است که سر نچ نامند و هم چند آن آهک آب دانه در هم نموده بر موی ریش خضاب نمایند و حمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که نموست و چربی در آن مطلق نمالند باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سبزه گردد و بیوری را ببرد و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام و بلغمیه و **نضج** آنها و اکثر امراض چلده مناسبت و مجرب و شباف آن **مسهل** خلط خام و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و خصوصاً در اطفال و مدربول مقل آر شربت آن تاد و مغال و چهار درم آن کنند است بچراحت امعاء و احشا و در **سوخته** آن در **نار** سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول بآب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بر آن بمالند مجرب و آب آن خصوصاً آب اول تبر آب است و آشامیدن آن منال تا چهار درم هم بسوزش حلق و معد و معیاری غذا و قوی و اسهال شدید و بسا باشد که اعضای باطنی را متقروح و سوراخ گردانند و ملأوی آن همچنین صابون خورده قوی نمودن بآب گرم و روغن کنجد است با کد و بعد از آن آب کوشتهای چوب بار و روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء التیار بار و روغن بنفشه و قوی نمودن بدن و آشامیدن مرق دجاج با حب یقطین **بنفشه** و با کبکی نیست بآشامیدن یکد آنک کافور و مالیدن نیز آب در محل **سمع** و **عض** حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار آنست و بتقروح دفع گردانند

* **صغیر** اس * **بفتح** صاد و **الف** و **فتح** صاد و سکون ما و **نخ** را و **الف** و **سین** **هه** **مهمله** * **ما** **هیت** آن از ادویه جدیده است که از بلک **مسمی** بد فلورین از بلاد ارض جدیده می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بد ارچینی در شکل و رنگ ربو و طعم آن قریب بر ازبانه و با حلاوت و عطر است و درخت آن شبیه بد درخت صنوبر در دهنیت و سایر اوصاف و با حلاوت و برک آن مد و در مشرب بسه شرفه و چون خشک شود خشم و کرد زباده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکمنوی در قطر و سبز و رنگ مائل بتبرکی و در صلابت و رخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدل و در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قرآن است * **طبیعت** آن در اول **سوم** گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن * **افعال** و خواص آن ملطف و مرقق و طویات لزجه و **مقطع** آنها و مفتح سد و غلیظه در جتمع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیس و ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارد و رطبه بتعریق و ادرا و وضیق النفس و سرفه کینه و فراق و قوی

و غشمان و هیضه و سوء المزاج بارد و از معدله و کبد و مثانه و وجع کرده و مفاصل قدیم جاذبه از ماده بلغم و منکر بول و حیض و محال ریح غلیظه محتفنه در مجاری بول و منی و زائل کنند و عسر البول حادث از سنگ کرده و مثانه و از غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت می نمایند و اسهال نیز با وجود پیسی که دارد بسبب فاذهریت و جهت امراض سمی و بیهامی خصوصاً طاعون و حمی ریح و نائبه و ریائیه حتی آنکه گفته اند نکاه داشتن قطعه از قشر آن درد همان و فرو بردن آب آن در ایام و بایسیار نافع و مانع سرازیت عفونت هوا است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندل آن نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یا بس المزاج نیست مگر نزد احتیاج و ضرورت برای طبیب حاذق و ند بیرا و جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطر ناک است بخدی که تند بیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملا حظة مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده باادویه مصلحه و مبد رقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مغرط باادویه مسمنه بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این درواست بد رقه و رسائیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نموده اند بسوی محل مقصود پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لذت و نفع آن در امراض متضاده بزرگ و بسیار است باادویه مناسبه هر علت و طرق استعمال آن بوجه کثیره است و اشهر و قوی همه آنست که بگیرند چوب باقشر آن پنجاه رهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و بکار در روزه نموده در یکصد و پنجاه گرم آب یکشپ و یک روز بخیسند پس در دیک کرده سر آن را بسته بنحو که مطلقاً بخار آن بیرون نرود پس در ظرف گلی لعاب اریاتش ملایم طبع دهند تا در وقت آن برود و پنجاه گرم همان پس فرود آورده بگل آرند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا کشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و باید و آن نیم گرم بهاشامند و برنفل آن در و صدد رهم آب داخل کرده باآتش ملایم جوش دهند تا یکصد رهم همانند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بهاشامند و همچنین تا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب رای طبیب و کلفت و مشقت پر هیز از محافظت هوا و غیر آن بطور چوب چینی نیست و جهت هر مرض باادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت تر نیب نمایند

*** صا صلی *** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حرف و وصله و شالی نیز و بیونانی ارتنوس غالباً نامند

*** ماهیت آن نباتی است شبیه ابلقهای ناز و روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و زرد شکن مائل به سفیدی بقدر و شیر و بالای آن متشعب بسده چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون کل آن سفید و تخم آن شبیه بشوینوز و از آن سبز تر و قائم مقام شوینوز و خیزان بر نان میباشند بجای شوینوز و سبج آن شبیه بهلبوس کوچکی خام و بخته آن را میخورند**

*** نواب معتمد الملوک سید علونخان قدس سره نوشته اند** شاید قاعدهای از آن باشد زیرا که شبیه بد آن است در ماهیت و خواص و افعال *** طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن جهت درد فواد و ابرده و ریح فم معدله**

پی
کا

س
کا

نافع و تخم آن در افعال شبیه بشوینوز است و بسیار خوردن بهنج آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است

*** صا مریوما *** بفتح صاد و الف و ذیح میم و سکون راه مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون و اور فتح میم و الف لغت عربانی است و اهل اندلس تر نشول و بد یار مصر کبیه عقرب و بعضی عربان آن را غیرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لا جوردیه جهت آنکه رنگ عصاره کل آن لا جوردی است و گویند اسم کبیهی است که بهندی آنرا الجا و گویند *** ماهیت آن نباتی است و در نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک پیچ چهار پیچ شاخ میر وید و شاخهای آن پر شعبه و برگ آن شبیه**

کمتر و ضعیف العمل از دخیل رسوم سمجانی، یعنی سبب مهمله و کسر میم و سکون یا مدینه تختانه و فتح جاء معجمه
والف و کسولون و یا ه نسبت نام بلد ی از بخارستان است و آنرا صبر فارسی نیز نامند و این زبان درین اقسام است و بسیار
زبان غیر صافی شبیه بدردی و رمای و دپوشکن و بدبو و ضعیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل
و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور و محضرمی و این بعد از سقوطی و بهتر از هند ی و فارسی
است و بعضی این قسم را مدانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل و از چهار
سال کند شده تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مخالفه در سائیدن آن نمایند تا تحمل معده
پیشین و خوب عمل نماید و حیوانان و صغراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا یا اختصاص صاحبان ضعیف
امعاء ما ساریفا و جکروعلل مقعد و بوا سیر و کمانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان ضعیف باشد و در هواهای بسیار
گرم و بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد
و صبر را مغشوش با اغافیا و صمغ عربی را مثال اینها مینمایند و فرق بر آنکه و طعم و صلابت آنست که اهل خیرت همیشه اسند
طبیعت آن در دوزخ کرم و خشک و بعضی در رسوم خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح میباشد و تلخی طعم
و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد و این اقوی است * افعال و خواص آن مفتوح سد و کبد و غیر آن
و محلل ریح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهبای مجتمع در معده و سرد مفاصل و غیرها و ضعیف لا اثر در غیر آن و جاذب از اقسامی
بلدن و منقی معده و عروق از اساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کنندة برقان بقوت اسهال
و تفتیح سد کبد و بهترین درائی است برای معده و منقی و مقوی آن است و مقوی قوت با صره و سائر حواس و دافع مالتخولیا
و حلل نفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشاکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی لذع
خصوصا مغسول آن و ملصق نوا صبر غائر و در مل قروح عسرة الانک مال خصوص که در دبر و مذ اکیر باشد و مانع خبائث
مواد آنهاست و اگر پیش از برآمدن عرق بدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند
که روز اول نیم گرم و روز دوم یک گرم و روز سوم یک گرم و نیم و قدری بر آن موضع گذارند ماده آن را بتخلیل برد
و باطل سازد و آشامیدن بکمثقال و نیم آن با آب نیم گرم اسهال معده نماید بقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل
اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با مصلحات آن و را تبیج و عسل کفکرفته بقوام آورده
نمرشته فرو برند با آب گرم اسهال بطن نماید و فاسد نکرد اند طعام و در معده و اوجاع معده را در بکروزائل کرد اند
و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیه سینه و یک گرم آن با آب سرد جهت نفخ الدم و برقان و با کل
سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سردا و نه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و امراض
طحال و کرده و رفع تشنگی حادث از صفرا و مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شد و اصلاح و التهاب حادث در
لهة از حرارت صفرا و کائن در معده و با ادویه مسهلة و رفع ضرر آنها از معده چون با طحال شیرخواره با ادویه مناسبه بخوراند
گرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر باطل نخوراند و بر صفة او بخوراند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شرا و در طب
قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پیهم هر روز مقدار یک منقال آنرا بخورند و سه روز ترک نمایند و باز
سه روز بخورند همچنین عقده ها بکره های مزمنه قدیمه را بتخلیل برد مغذی و شربت معتدل آن یک مثقال و یک نیم گرم

آن که در معده درم آن منقبی اخلاط فاعله و اکثرا آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دوزن آن
 حصص مکی و در اسهال بیم وزن آن بزرگ و در بیماری معده و گفته اند بوزن آن افستین و نصب وزن آن زعفران مضرا معا
 و معده و کبد ضعیف و مقعد آنکه مرغی و مفتوح اخواه عروق مقعد است و مورث مسج مصلح آن در امعا کثیرا و در
 ضعف معده و کبد برک کل مرغ و مصطکی و در مقعد مقل و جرب نمودن آن موضع بر روغن کل یا روغن بنفشه و یا بیه بزو
 مقوی قبل آن مسل و افاریه و هلیله زرد است و اقسام بزبون آن که باشد که ناسه روز در معده همانند باعث قلی و کرب
 گردد و صلاح آن عند الضرورة زیرا که استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست با کلاب و با برک کل مرغ
 و مصطکی و افستین و مقل و ماء العسل و با طایح افاریه و غسل آشامیدن و استحصال آن مقوی با صره و سلاق و حکله و جرب
 و غلط اجماع و پیرکنند و قروح فائره چشم و چاقی کنند و آن و فاطع دم منبعث بسوی آن و طلای آن بارغن کل جهت
 قروح چشم و جرب را و جاع آن که اقرجانیه موافق باشد و تجعیف رطوبات آن و بر پیشانی و صد غین جهت تنقیه فضول
 و در آوی از دماغ و تسکین صداع و با شک و بطور بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن
 و با آب برک یا رنک و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقا قی جهت استحکام شیون و با آب برک یا رنک
 جهت قروح بینی و گوش و باروغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سپاه کردن موی سر و ریش
 و دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده بنفش شده باشد و
 رفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و رطبه و باد سرخ و د اخس و قروح خفیه و اوجاع ظهر و مفاصل و
 بواسیر و سنور با شراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات و طرف زبان و لثه و اورام دهان و منخرن و قروح عسره
 الا ند مال خصر صا که بر آلف و مل اکبر و در باشد و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمه و شری و با شراب حلو جهت دانه های
 بواسیر و برآمدگی و آویختگی دانه های آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعد و با آب کند نا جهت اسقاط دانه بواسیر
 اما باید که بعد از اسقاط سرب را باروغن کل مالتد و بر آن موضع همانند و مطبوخ آن با آب کند نا و سلیح السده جهت
 سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد با تکرار عمل بی نظیر و طلای آن پتهائی و با باد و بد مناسبه بریدن مونی حافظ اجساد
 ارشان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضحاد محلول آن در روغن صوف که از طایح بر آورده باشند بر اعضا جهت تسکین و جمع
 حادث از ریش و رفع و غسل آن با سرکه جهت حر از رطبه و داء النعلب و بخور آن و گرفتن د خان آن با اتوبه و با فعی
 جهت ربونا مدامت بران بهترین و رائی امنت و تحلیل بدن آن جهت بواسیر نافع و در آن آن مجفف زخمها و انقیام
 د هنله آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضاء عصبانی بنهایت مفید و با ستخوان بوسیله با لسونه جهت دفع اگله
 و بواسیر و قروح خبیثه و جرب و زنان اهل هند را دستور است که چون شکم اطفال شیر خواره قبض میشود و از آن دردد
 و جمع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برک تا نبول بنکاله مایده کرم کرده بزرگاف ایشان مائل بطرف حقپ موضع کبد
 را بجهت مفسد آن مران را کلاشته می چسباند اسهال می آورد و درد و جمع آنرا زائل میگرداند و لو بید که چون
 قطعه از برک را شق نموده و بران زرد چوبه و قلیفی افیون نرم سوده بپاشند و برورم کشان که شیارک نامند کرم کرده
 بدان بد تحلیل برد و صبر مغول ضعیف العمل کرا از غیر مغسول و حلت و لایع آن که در جهت آنکه اجزای لطیفه مسهل آن
 قرئل میگرد و یا ناقص اما نفع آن از برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثرا امراض چشم و ستون

هسل آن در قرآ بادین ذکر بافت و ازان دریه شوبه و جزو اعظم ابارجات و شبها و ایت و اکثر جنوب مجهله است و ازان
الصبر و ضلای و قرض و مطبوع و معجون و نقوع آن در قرآ بادین مذکور شد *

صبتی * عصاره سنا مکی است که ازان قرصها سازند بجهت رفع اورام بغایت نافع است *

فصل الصاد مع الحاء المهملة *

صحفا * یفتح صاد و مکنون حا و فتح نون و الف و قاء مثلاً فوقانیه بفارمی مامیانه نامند * ماهیت آن در قرآ بادین مذکور
شد * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن مجفف رطوبات معدیه و قاطع بلاد غم و جالی آن ردافع بد بوئی
دهان که از رطوبات فاسده معدیه و یا ضعف آن باشد و جبهه فالج و امراض یارده و وجع و رک و تقویت هاضمه و برانگیختن
اشتها نافع مغرر و زین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلطاردی و سودا و امراض حادنه ازان و مورث
تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال
نمودن است

فصل الصاد مع الال المهملة

صدف * یحرک صاد و دال و فا بهند و میپ و بفرنگی بلبله نامند * ماهیت آن کوبند با حلزون مراد است
و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی ازان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و پهن شبیه با استخوان و در صلابه
و رخاوت مابین حجر و عظم باشد آنرا صدف و آنچه با شکل مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحاء مذکور
شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بدان صدف مروارید در اولوا انشا الله تعالی خواهد شد و در قرآ بادین
ذکر بافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد * طبیعت آن بعضی کرم است و بعضی سرد و یعل سوختن کرم
و لطیف میگرد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن * افعال و خواص آن ملطف و جالی و حابس اهل
و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آكله و حلاوی دندان شربا و ذرور و استونا و نفوخ صدف
هفتاد و نهم و خصوصاً پوست داخلی آن در بینی جهت رفاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد
و ضماد صدف زرد معروف بخف الغراب میرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد و یا سرکه چون
بسر شد و بر ثایل و بواسیر کند و زائل سازد و مجرب و منون صدف محرق یا نمک جهت درد دندان و تجمیف
لثه مست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحت متعنه و گفته اند که آنرا بسیار نماید سائیل تا معین باشد بر قوت جلافا
آن و ضماد آن جهت استسقا با قح اما باید که از بدن جدا نمایند و بکنارند که خود بخود بریزد و بری آن در بین فعل اقوی
است و طلاهی آن با سفید تخم مرغ جهت سوختگی آتش و یا آب کرم و یا روغن کرم و یا ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و
برونق بشوره و چون با سرکه بسازند و بر بنا کوش بماند صناع دایمی بزلی را زائل سازد و مالییدن سوخته نرم سوده آن
و را و جاع بارده رطبه مسکن و زائل کننده آنست جالبهوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیه رافع در دفا و است و
بخور آن جهت بوا میر و بختن گوشت آن بر عین و جاذب پیکان استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کننده سایر ریا و سردیها
از بدن و ضماد آن بزیر ناف و بر قطن مقوی باه و آ شامیدن امراق لحوم اصناف صغار مهمل بطن و صدف فرنگی بندش
و چون طبع اما بند در روغن و تن همین بدن اما بند محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بپاشا منطقال را زائل سازد
صدف البوا سیر * معروف بخف الغراب است و در ساحل دریای قزم و حجاز بسیار است و شبیه با حلزون مگر آنکه

بالذات و بد بو و بندش مائل بسپاهی و در سواحل قلم معروف بر کیه است و بخور و عباد محرق آن با غسل جهت بواسیر و ثلث لیل و زحیر نافع *

صدف الغریز * که در فورین نامند نوعی صدف است مائل بسپاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم را کتال محرق آن بغایت جالی است *

صخریه الجدی * بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح مهم و تاء مثناة فوقانیة و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاد راند اس آنرا سلطان الجبل نامند * ماهیت آن نباتی است شاخهای آن غلیظ کرمدان

که میباید بر مجاز خود و برک آن شبیه بمرک لبلا ب کبیر و ازان کرچکر و کل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلا و با لزوجت راندک حرا ذلت منبت آن جبال و مواضع خشنه * طبیعت آن در آن خرد و کرم و در وسط آن خشک

و تا اول سوم نیز کرم گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتوح سد و زمد و بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقبی رحم از نفلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و امثال آن بغل ریسر طل جهت عسر ندس و تنقیه رحم

و رفع طحال و موم مفید مضر کرده مصلح آن عذاب مقلد آر شربت آن تاد و در هم و بویک ن کل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آنرا منفعتی نبرشته اند *

صن * بضم صاد و فتح راء دال مهمله جمع آن صراد آمده * ماهیت آن مرغی است که بغارسی سبز کراوتر نشک اندر کاک نیز نامند و عربی موام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقا و آن بزک و ا و را پرس یعنی کف با

و انکشتان بزک است و دیده نمیشود مگر بر شاخه درخت و کمی رادعت بران نیست و بسیار شیر انگس کویزنده و دشمن گوشت است و آنرا صغیر مختلف است هر طائری که خواهد صید نماید بزبان آن صغیر بومی آورد و بزبان آن نزد خود

میطلبند و چون طائری بکار نزد آن جمع شدند بهر یک که میخواهد حمله مینماید و بمنقا خود که بسیار تیز است گرفته از میان قله او و نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این است و ماوی آن مرد رختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آن حضرت بدست بن قانع مرد دیدند فرمودند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگذاشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور

عسل و مرد دمد و گوشت آن حرام است *

صخره صر * بضم د صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنه مهملتین و بفتح هـ و صاد نیز آمده لغت عربی است جمع آن صراصر و سربانی و شیرازی و هر ریسک و امل اند اس جملاله و بغارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و با صفهائی زنجره

و در تنکابن جیک و بھندی جھینکر نامند * ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بملج و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشند و شبها بسیار صد میکنند بطولانی متصل بهم مخصوص در کرما و شبهای تاریک * طبیعت آن در درم

کرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائید خشک کرده آن با نفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عد د تاد و عد آنرا با مثل آن عمل و نفل بحسب قوت و شدت وضعف

و خفت علت با آب کرم و یا جلاب عمل و یا شکر یا شامند در مساحت تسکین دمد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصاً مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد کوش و کوبیدن چون د و عد با سه عد آن را در آب بوبه نی

کرده و سر آن بند کرده و زیر بالین بگذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آن را خواب نیاید

* فصل در الصاد مع العین المهمله *

* صمغ عربی * بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثلاً فو قانیه و راء مهمله و سعتربسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطباء بیشتر بصاد می نویسند تا ملتبس و مشتبه بشعیر نشود و بشین معجمه و برای معجمه نیز آمده و برومی از موش و بیروانی صمغ روس و اورغاسن و بغارسی ایشن و ارشن و برکی کلکله و با صها نی و یشم و بهندی سائر نامند * صاهیت آن برک کیهی است و انواع میباشد بستانی و بومی و جاپی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برک بستانی مد و بربرک بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برک آن نازک و بجای عربی و مد و براتی که رنگ آن سیاه باشد صمغ فارسی آنچه سفید نژد بعضی مردم مشهور و بجوزیست و صمغ شوار نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند و خشبو و کل همه کبود بهترین آن برک کوچک تازه بری آنست و در از برک آن به رازول و برزک آنست * طبیعت آن در آخردوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند گرمی و خشکی جلی آن زیاد * افعال و خواص آن مدح سد در فمطاع و میخف و محلل ریح و بلا غم و ملطف اغل و غلیظه و مبهی رمشی غل و منقبی رطبه و معده و جگر و معازر طوبات و بلا غم و مانع صعود البخاره بدماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و درک حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدربول و حیض و با قوت تر با قیت و خوردن آن بآب الجیر جهت ربو و سرفه و با انگیر خشک عرق آورد و رنگ رو را نیکو کرد اند و خوردن ادویه مسهله با آب صمغ مطبوخ رافع تخمه و عقرب است غل و ترش شدن آن و غشبان و وجع فواد و قولنج رنجی و ثقلی بلغمی و مغص و منخرج اقسام کرم معده و حب القروح و بدستور با عسل و آگوش از ادویه مسهل بخورند با عسل تهیه اخلاط است برای دفع به سهل با سانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول و با میخک جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سنگببین جهت دفع مضرت جنین و با بادروج و ترب جهت وجع و رک و ثقل حاصل از طوبات شراب و ضاماد و باروغن زیتون جهت انواع مغص و آشامیدن سرکه که صمغ در آن خیسانید و با سنگببین مصنوع از آن هرگاه سرفه نباشد جهت سبز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیارزه جهت کوفتگی عضل و معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و رتبه کرم سرفه رطوبی و عقرب کزیده و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع صعود البخاره و تقویت چشم و با طلحه غلیظه با عسل خوشبوئی و سرعت انحلال و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هر یسه کنند و با فلا و عدس و کله و پاچه و گوشت کوساله و مانند اینها و محلل ریح و دفع آنها و با جمیع بقول مضرة عین خواص کرم باشد خواص بار در دفع ضرر آن و با هر که بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت کزیدن عقرب و سائر هوام و مضغه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلوراکتسال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شب کوری و سعوط آن با روغن ابرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسبب رازدماغ و قطور آن در رکوش جهت رفع ثقل سامعه و با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اذرام صلبه و عرق النساء و وجع و رک و باروغن زیتون و زیره جهت برآمدن کی ناف اطفال و دفع ریح جوف ایشان و با سوبق جهت تحلیل او را م بلغمی و با کندم جهت وجع و رک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و افتراش بدان جهت کزیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عتاب که در چهارم مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظه با لخواصیه مؤثر و کل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعیفتر از آنست و چون و

قوت بر ازاها چون در مثقال آنرا با سرکه و نمک بپاشند اسهال سودا و بلغم نماید و اسهال را بول و جیغی کند و عصاره کل
تازه آن محال ورم عضل و طرف زبان و لهاة و قلاع دهان در آخر علت و مرهای آن با شکر و یا عسل و بن ستر کنند و و مثقال
آن در دفع موم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب مثقال آنرا بخورند و بخوابند و مدام و مت
بر آن نمایند منع صعود بخیره بدماغ و نزول آب چشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن کل
آن بتنهائی با جمیع اجزای آن بن ستر مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و ریشة و استرخا و اوجاع ظهر
و مفاصل و خصوصاً قوائج و امراض نواحی معدة و اعصاب بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برک آن و
مفتح سل در رافع یرقان و مہیج باد رخائین آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در نان داخل نمایند دافع ضرر
اما کولات و معین بر باد میرود بن و صغیر مضر و نه مصلح آن سرکه مقل ارشیت آن تا بنج مثقال است *

* قصه ل الصاد المہملہ مع الغاء *

* صفرا شون * بفتح صاد و سکون نافر فتح راه مہملہ و الف و ضم هین معجمه و سکون و ورنون * صا هیت آن اسم فرنگی
مورعی است قریب بکنج شک خاکستری رنگ مائل بزرده و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بران نقطهای سفید
و در موسم سرما بیشتر غلظت میگرد و در لب جوی و حوض نشسته صغیر میکند و دم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگ
ریزه و ریزه های خشت میخورد و عربی ابوالملیح و بغار سی دم جنبانک و دہیچه و شیرازی مرغک شفا و بیهندی مموله
و کهنچین نیز نامند * طبیعت آن گرم و خشک در دم و گوشت آن تلخ با قوت ترا قوت * افعال و خواص آن خوردن
گوشت خام و بن ستر و محرق آن با ماء العسل جهت تقویت سنگ کرده و مثانه و عسر البول بسیار دافع و مد رقیق است

* قصه ل الصاد مع الالام *

* صلی * اسم قسمی از ما راست که روی آن مدور باشد و کوبند شنبه آن آواز آن کشنده است

* قصه ل الصاد مع المیم *

* صمغ * بفتح صاد و سکون میم و هین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است بیونانی فو کمینون و یسریانی فاموز
و برومی دینون و بغار سی ارد و شیرازی از در بیهندی کوند نامند * صا هیت آن بطور بتی است که از تنه بعضی اشجار تراوش
میکند و منجمد و خشک میگرد و و صمغ هر نباتی در طی ذکر آن مذکور شد و میبشود و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از
درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مائل بسفید صاف شفاف براق آنست که چون در آب
اندازند و زمانی با بد منتفی نکرد و تمام آن کد اخته شود و چیزی ارا نماند و کد اخته آن صاف و چسبنده باشد
و چون قطعه از آن را در دهان بگذارند بن دندان و کام بچسبند و مستغنی نشود بلکه کد اخته گردد * طبیعت آن در گرمی
معتدل و در دم خشک و جالینوس گرم دانسته * افعال و خواص آن مغزی و ملین صمد و قاض و مغوی معدة و امعا
و حافظ استخوان و مانع ریشخین مواد بسنده و رافع حفات و نکابت ادویه را اسهال صغیر اوی و جویست در مدینه و مرونه
و قرحه رثه و خشونت خلق و قصه رثه و سینه و تصفیه صوت و منع انجماد مواد یزایی بسینه و معین بر اخراج نفث چون قلز
از آن را در دهان کد اخته آب کد اخته آنرا اندک اندک بمکند و در براند و در حبوب و باد را د و به مناسبت داخل کنند
و از د و مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال رشیج امعا مجرب و بران آن را روغن کل سرح طاع سیلان خون جمیع اعضا

است سواحر رحم و بواسبر و حابس اسهال مد اوست آن روزی یکم فقال که خود با یک اوقیه زعفران کا و تازه قاعه روزیامفت
روز بروزنوشند قاطع لغت الدم و نزول الدم صدر و ریه و سایر اعضا داخلی سواحر رحم و بواسبر مجرب و بدستور با شیر بز تازه
در بشین و رطلای آن با سفید و تخم مرغ جهت سوختن آتش و قطور آن با کلاب جهت رمد و سلاقی و جرب بغایت مفید
مضر سف مصلح آن کثیرا و کوبند کلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الاس است

صمغ البلاط * بفتح باء موحده و لام و الف و طاء مهملة لغت عربی است و آنرا الزاق الحجر و الزاق الرخام و یونانی
لسوفلا بمعنی غرای الحجر نامند * در ماهیت آن اختلاف است دیسقورید و سکوید چیز است که از حجر رخام و حجریکه
از بلاد قومای آورند میسازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معد نیست و بعضی مرکب از صبر و دم
الاخوین و علك البطم و آنز روت و صمغ عربی از هر یک یکچیز و از بهج مرجان که بسند است و زاج از هر یک نیم جز و بسیار
برم کوفته پیخته با آب صمغ محلول سوخته و برد یوار کچکاری میمالند و میکل آنرا تا خشک کرد و هر چند خشک و کهنه کرد
بهنرمیشود و بغلادی گفته که آن نشارة بلاط مضاف بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند و میسازند چند بوم پی در پی
و صاحب نسخه نوشته که نشارة بلاط الکبران و غری الجلود است که بسیار مهالغه در کوبیدن و طبع آن کرده برد یوار خانها
میمالند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میگردانند * افعال و خواص آن در روز
آن جهت التصاق موی زان و چشم و انتباهم جراحات تازه و منع آنها از نفیخ قومه و ربع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان
کرده در قلع بهی بسیار مؤثر دانسته اند

صمغ الدامینا * بفتح دال مهملة و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح ثاء مثناة و الف * ماهیت آن
صمغی است تلخ مائل بسرخ و صاف در نهایت حدت و جیش تدلیسی گفته که از بلاد فارس بخیزد * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن ملطف و مسخن و محلل ریح و در مزاج و سایر افعال قائم مقام حلتیبت است مگر آنکه کوبیده الراحه
مانند آن نیست معدا ر شرب آن ثانی درم

صمغ الی * غل آبی است که از خمیر ارد کندم مثل بغرا نربب دهند و در افعال مانند بغرا است و مذکور شد

* * فصل في الصادات من النون * *

صندل * بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهملة و لام معرب صندل بسین مهملة فارسی است و کوندل لغت سریانی است
و یونانی حلوسلفا ذیل و یرومی فلور بغا و بهندی چندین نامند * ماهیت آن چوب درختی است عظیم بقدر درخت
کردگان و انبه و نبات و شاخهای آن افاده بر روی زمین و ثمر آن درخوشه مانند حبة الخضر انطاکی گفته که برگ آن
شبهه به برگ گردگان و نرم و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید لبانی و نیک و آنرا صندل ایض و بهندی چندین و درم
زرد رنگ و آنرا صندل اصغر و بهندی ملاکی و رسوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندین نامند و منبت آن
اکثر بلاد هند و سواحل دکن و قریب است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چوب و امس
باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و فونت آن تاسی سال با فی میمالند * طبیعت آن سفید و زرد آن درم سرد
و در دم خشک و سرخ آن در دم سرد و در رسوم خشک * افعال و خواص سفید آن مغروح و مغوی دل و معد و رادع
وقایص و یاثر با فیت و محال اورام حارة و جالب مواد و معد و آشامیدن آن جهت خفایان حار و تبهای تند صفر اوی و

التهاب و منع صعود بخارات بدن و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معدّه و جگر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلا و نیز طلای آن با کلاب و قلیلی کا فور بر پیشانی جهت صداع حار و پشهائی و یا با نیم وزن آن آنزروت با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و هائرا عضار و پشهائی و یا با د و بۀ باردۀ مناسبه جهت خفقان و رجوع معدۀ حار و رفع بد بوئی و بوی و عروق و با آب برک غنّب الثعلب و یا با آب حی العالم و یا با آب برک خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت نفوس حار و ادرام حارّه مانند حمزه و نار فاری و منع رختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالتخصیص طلای آن مورت حرارت و خارش شد بدن در بدن بسبب تکه بک مسام و میل معدۀ بباطن و رافع آن سرکه و روغنهای کرم و لطیف و بغایت مضربه و ناطع آن و مضروص مصلح آن غسل و نبات محقّق ارشربت آن یکم شغال بدن آن نصف وزن آن کا فور و بعضی اشده گفته اند و بدن سرخ آن نصف وزن آن فوئل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیبت آن شرابا ضعیف تر و طلا و قویتر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و ادرام حارّه و ضماد آن با روغن زیتون جهت رفع تب و اعبا و با کلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح فانون گفته که مستعمل در زمان ماضی و غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ مزاجی مزاج است که انفو ذمیف را در اجزای بارده را از خارج بدن اخل و لهن الاقوی است فعل آن از سفید در خارج و جرون با سفید نیست اقوی است از سرخ درد اخل و صاحب شفاء الا سقام گفته که آنچه مشاهد کرده ام ما را اطباء آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را با هم در اسهال مختلط با هم و سه عدّه از تخم آنرا چون بهاشا مند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بپشای منی خون انزال شود محرب دانسته اند و اطباء هند با آب زنجبیل ترکیب میکنند و ادراک نامند استعمال میکنند و جوارش و حب صندل و خجوه و اسفوف و اشربه و معجون و مغرّج آن در قرابادین مذکور شد

*** صندل البوبر *** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح و او و باء موحده و راء مهمله * صندل البوبر * صندل البوبر گفته اند اقرا صی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند و تجار می آورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنگ مرودر مکه آنرا اقرا ص ساخته می فروشند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوری است است قریب بچینه گریه که آنرا پودنا مند چون دران مغارات بدن کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد آنرا اخل می نامند و نواب و رحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دو رائی باشد که بهندی سلاجیت نامند و بعضی گویند بول تبوس جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دم نیز گفته اند * افعال و خواص آن قاطع اسهال و صیق النفس و امراض بارده و جهت اند مال جراحات خبیثه جسع حیوانات و قطع سبلان خون و تحلیل ادرام و دفع و حمل آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف کرد اند و طلای آن با غسل با طول مکت مقرر بدن مصلح آن روغن گل

*** صنوبر *** بفتح صاد و نون و سکون و او و فتح و باء موحده و راء مهمله لغت عربی است و ارزّه نیز سربانی از رند و درومی بقطانیون و بونانی قلوغبطون نامند * ماهیت آن دو صنف میباشد ذکر و انزی ذکر آن در ذریع میباشد یکی بسنانی و آن درخت بزرگی است قریب بچنار درک آن شبیه بخفاطه قوی و بخلال بلندی بقدر یک شبر و سه تیره رنگ و ثمر آن بشکل دل هووان و بدلیل دل کوسند و بزرگتر از آن و شبیه به شربله که در هندیست و خانه خانه و بعد رسیدن و خشک شدن از هم شکافند

میکرد و خشبی است و مغز فایده دارد و ما کول نیست و درخت آن را با رومی ناز و ناهو و بخیل از کاج و ثمر آن را با کاج نامند
 و در اینج صمغ این است و در و م جملی که در سرد میوه هم میرسد و ثمر این نیز ما کول نیست و از مطاب آن مراد اینست و درخت
 این شبیه بد درخت اهل و بخریایی از رند نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل میسوزانند و قطرانیکه ازین
 بعمل می آید بقیق تر و نلبل المنفعت تر از شیرین است و انبی آن نیز دینوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر این است و در شیرین
 و انبی آذریبجان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و در و م صغیر و آنرا تنوب نامند و ثمر آنرا
 قضم قریش و عامه اهل شیراز آن را قستق نامند اما ثمر بکه معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق چلغوزه فی الحقیقت
 از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانده صنوبر بهن و بی مغز و ثمر چلغوزه مغز دار و مغز آن اندک باریک
 فنیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی ابدک صلب که بدست شکسته میگرد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد
 از گرم شدن منشی کشیده آوازی کرده دانه های چلغوزه از میان خا بهای آن جسته بر می آیند و نیز نوعی یکر از صنوبر میشود
 درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آنرا نوش نامند و برک آن اندک بهن و مشرف متشعب خوش منظر
 و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت حنا بستن نم کرده بر پشت دست کد اشنه بالای آن حنا می بیند و خوشنما می گردد و در شیرین
 اشاره بد آن شد و درخت صنوبر از خزان تمییز شد و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که بر آنرا ثمر بی مغز و قطران او زبون تر از
 قطران شیرین است و ماده آن کوچک و بزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل کوسفتند
 و از آن بزرگتر و مغز آن با تلخی و سفید و بی پرده رقیق و سخی و قضم قریش عبارت از آنست و در رسمنان کثیرا لوجود
 و در اینج صمغ آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در کبلان ناست میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آن را با اصطلاح آنجا چلغوزه
 و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر باریکی و مغز دانه های آن مثل قضم قریش و بالید و تر و شیرین تر از آن
 و در عراق چلغوزه مغز مبهوه را گویند که از بحرن میا و رند و طاهرا انبه باشد چه در صفات منل انبه است و درخت آن بقدر
 زرد آلود و برک آن همیشه سبز و انبه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانه آن در از باریک و با پرده
 سخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرح و بالید و تر و کوتاه تر است و قول حکم رحمه الله علیه با آنجا
 که مثل قضم قریش و بالید و تر و شیرین تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز مبهوه را میگویند
 که از بحرن می آورند و ظاهرا انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق رافع است زیرا که انبه و تخم آن نه چنین است
 و انبه در حرف الالف مع النون مثلاً کور شک و نه زوشه که ظاهرا صغیر اس فرکی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است
 و ما صغیر اس بد و صادمه و در آخر آن سمن است و در همین باب در صادمع الالف و الصاد ذکر یافت و بالجملة بهترین
 آن تازه سفید بالید و چرب آنست **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و در و م نیز گفته اند و برک و پوست آن گرم تر
 و خشک تر از مغز آن **افعال و خواص** آن آشامیدن برک و پوست آن جهت در دکل و جراحت شش و قطع رعاف و
 خون جراحات تازه و یک منغال از لحا و برک آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و غلط آن و خشک آن با آب سرد
 حا بس بطن و ذرور آن مد مل مواضع ضرب رسید و با آب گرم سوخته خصوصاً لای نوع ذکر آن که اثری است در زین
 ایمر و طلای مخلوط لحا و برک آن با مرد اسنک و دخان کند رجعت النبا م قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن
 مورد جهت اند مال قروح ابدان نرم واقع بظاهر جلد و بازاج هر رخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل بظاهر آن جهت

رفع امینا و کچای و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و مقبله و مضغه بطبیع آن با سرکه جهت
در دند آن و بخور آن جهت اخراج مشیمه و آدرار جهض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کند و قطران است در
نفع جهت ریختن موی مزه و ابرو و کد اختن مای و تا کل آن و دمعه و ضعف بصر و علق و جرب نافع و خماد هر که تازه کوبیده
آن جهت نزل الدم جراحات تازه و جوب آن که بد ستور جوب چینی و عشب استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب
جوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضغه بدن نمایند در دند آن
را تسکین دهد و همچنین جوب آنرا چون در دهان نهد آرد و بپوشد بپیم آن قابض و دمقال آن جهت اسهال
و معج مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آب کرم و رفع الم ضربیه و مقبله نافع و حب صنوبر که در درم کرم و در اول
تروقت آن تا یک سال باقی است * **افعال و خواص آن** مبهی و مشهی طعام و مقوی امصاب و اعضا و باه و مفتوح سد و
و کاهری باح مودیه حاده و جهت فالج و لقوه و خلد و کزاز در عشه و قروح رثه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و دیرقان و استسما
و درد کرد و و ممانه حادث از حراکت مره صفرا و لعوق آن با عسل هر روز مفید ارسه متقال جهت فالج و عشه مجرب و جهت
امراض رثه و تنقیه آن از خلط غلیظه و تنقیه کرده و هر نه کهنه خصوصا با در شاپ مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت
ادرا نمودن بول و منع قرحه کرده و و مثانه و با عصا رة بقله الحما جهت تسکین درد معده و تقویت بدن و ان ضعیفه و قمع
رطوبات فاعله و مطبوخ تر و تازه کوبیده با یوست آن با طلا که صاف کرده و هر روز مقداری چهار اوقیه آنرا بنوشند جهت معال
مزمین و قروح رثه و مل اومت خوردن حب صنوبر که با استحکام اعضای مسترخیه و سختی گوشت شراب آن که
کوبیده و آب انگور اندازند مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال رطوبی و اعتساق و صفا د آن با انستین بر معده
جهت رفع مفس آن مفید معال ار شربت از حب آن تاد و درم و از عصاره آن سه درم و از طبع آن یک اوقیه و حب صنوبر
بطبی الهضم و مضر محرور بن و مصلع و مغنی مصلح آن سکنجبین و نوا که حامضه قابضه است مانند انارین و به و موافق
میرودین و در ایشان محتاج بمصلح نیست و در امربه با کنگر و عسل بهر که مقوی آنست و باد که زیاده از نسیم اوقیه که
یک یک الی تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شفا قل و حب المحلب و در عالج معده و احشا خب الغار
و حب صنوبر صغار و معال بعضی است بسبب قوت قیسی که دارد و جهت امراض سینه و کرده و مثانه و تر تراز که در رسائر
افعال مانند آن و اکثر آن باعث مفس و التوائی اما مصلح آن در آب کرم با روغن کنگر خیسانیدن آنست بکر و زکرم
هیزی که در دخت صنوبر بهم میرسد در هیمت مانند ذراریج است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده
وروده هالیز و در تمام بدن موزش و حرارت بهر سبب و ضعف عظم رود معال آن علاج ذراریج است

* فصل فی الصاد مع الواد *

* **صوف** * بضم صاد و سکون و او و اذ با رسی هشم نامند * طبیعت سیاه آن و کرم تر از سرخ آن و از سعد بسیار کرم
و تر و مجموع آن در آخر درم کرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست * **افعال و خواص آن** سرح آن جهت شری
ببعد بل و کاد سرخ آن در شراب کرم تر کرده جهت رفع سرفه و نزلات و بقیه و دیت سینه و اوجاع ضربه و سفله محتر و بار و فن
کل سرخ محلل اورام و تر باق زخم سکد و بوانه کزنده و پوشیدن جامهای یشمن مسخن و متعصب بدن و مورب خارش
و صاب کنند و بجلد است و انراش آن جهت صاحبان نعرس نافع و محرق مغمول و غیر مغسول آن در خواص مانند شجر

است جهت فروغ و لحم را انداخته

* صوف البحر * بفتح باء موحدة و سكون حاء و راء مهملتین * ماهیت آن چیزی است شبیه بهشم که از صدف بزرگ
میشود که سو آن مریض و طرف دوم آن مائل بباریکی و از اندرون شکافته و شبیه بشیخ و اندرون آن مائل بزردی و عری
و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوفی برمی آید * افعال و خواص آن جهت قطع اسهال و ضاد آن
جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر

* باب پانزدهم در بیان آن ریه که حرف اول آنها ضار معجمه

است *

* ضار * بفتح ضاد و الف و نون بفارسی کوسفتند و کوسهند و بر ماده آنرا میباش نامند و بعرف اطباء هم مطلق کوسفتند است
* ماهیت آن معروف و از جمله حیوانات ماکولة اللحم است و نسبت به حیوانات دیگر بسیار بید و قایل تعلیم نیست
و از کمال بلاد بر سر ذایع خود می ایستد و رحشت و اضطراب نمیکند و همین يك وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از
حیوانات ضعیف النفس و الا دراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحسن و الادراک عند الله به حرج و الم بسیار در می یابند
و نفس آنها را تعلقی بدن خود و نفس ذایع میباش و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذایع آن حیوانات اکثر
نفسی القلب میباشند و بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط
باشد و گوشت کردن و شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سایر اعضا آنست * طبیعت آن در د و م کرم و تر
* افعال و خواص آن مریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی و مسکن بدن و موافق ترین لحوم برای بدن
انسان و دل و جگر و کبد و آن مغوی دل و جگر و معده و کرده و مل و امت خوردن مغز سر آن موثر در بلاد و نسیان و خوردن
گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مل و امت بر آن نمایند و غل و امت بر بدن آن باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی
و رافع خفقان و لا غری بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذیج که هنوز سرد نشده و همچنین کد اخته نمیکرم آن جهت مرفه
و درد سینه و طبیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت کرم ما کرم ذیج کرده آنرا چون بر اعضا ضربه وصل مهر سید
که تازه باشد بیند و چون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد را زایل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و در بستر
پوست کرم آن که اعضا بدن آن پیچند و ضما و گوشت سوخته آن جهت تسع حیات و عقارب جزاره و با شراب جهت
کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق و زهره آن کرم و خشک و جالی
آثار و اکتحال آن جهت بیاض پنهانی و با عسل و طلای آن جهت اقسام قوبا و غل و سر آن جهت حزاز و بربیه خصوصاً
با عسل و خون آن کرم کرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضا سوخته در ساعت طلای و سر کین آن بسیار کرم و خشک طلای
و ضما و آن جهت تحلیل او را و استسقاء و التیام زخمها و با موم و روغن گل کد اخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت
شری و ثایل و لحم را نیک که توتنه نامند و سوختگی آتش و داحس مجرب و ضما و در کلاب خیسانید و آن جهت انفجار خراج
و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قمری آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلای و مغسول
محرق آن حابس اسهال و در ایام و با و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جا نر نیست و غلیظ تر
و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم معز است و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل آن و سرکه اراده تیرید بدن آن کند
در آنها طبع نماید و با قرا و قرا و یا کشک و یا سماق و یا با آنها بخورد *

• فصل في الضار مع الباء الموحدة •

ضرب * بفتح ضاء و باء موحده مشدده فارسی و سمار و بھندی کوه نامند و شاید کوه غیر آن باشد * ماهیت آن حیوانی است که چکتر از کوبه رمایین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کونا و درشت شبیه شمر درخت سرو * طبیعت آن در سوز گرم و خشک و مابین وزل و حر و در آن است درخت کیفیت * افعال و خواص آن گوشت آن مقوی باه و جانز قیمت بحر و الزاج و استعمال آن جهت آنکه مکرر است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبع نمایند تا مہر شود و باریت و کشنیز و زیزه کرمانی و عرق نعناع خیسما نیده مطیب نموده با کاسنی و مغز کاه و بوقول بارد و دیگر بخورند و آنکمال موکین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در آن و طلای آن جهت کف و بهق و لمس با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و خسادن کردن آن جاذب پیکان و خار و سوزم جانوران و حی و طلای پوست موخته آن مورت بیکسی عضو محل یکه اگر قطع کنند صاحب آن متاثر نمیکرد

* **ضبیع عربی** * بفتح ضاد وضم باء موحد وفتح عین وکون راء مهملین وفتح جیم والفت عربی است
رخل و جفای نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسمی و روبرو بریانی بد نا و بقاری کفتار و بندی چرکه و بجو
و بد که بی ترس نامند * **ماهیت آن حیوانی** است بزرگ مانند کرک و نرو ماده میباشد و در رفتار و دودن لنکی میکند
و در وجه تسمیه و لنکی آن گفته اند که چون وطوبت جانب این آن از ابر آن زیاد است لهذا میلنک و گویند بسبب
آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصاً ماده آن گویند بسبب حیلۀ خود در اچنان میخاید تا بمردم و حیوانات
دیگر ایند را ساند چون پیر گردد اعارج شود و آنرا متصف با عرج و موت آنرا بر جانموده اند و آن حائض مانند ارنب
میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوه و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و
در وقت نری سفاد مینماید و در هنگام مادگی میزاید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و جریص بران میباشد و بسیار از حنظل
میترسد اگر شخصی در دست بگیرد از آن میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در
شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه مرد و درم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار
ا را بلرزد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابوحنیفه و
نزد مالک مکرره و نزد شافعی حلال * **طبیعت آن** در آخردوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک * **افعال و خواص**
آن آبن طبیعی آن یعنی جلوس در آن که زنده آنرا دست و پا بسته در دیکی بزرگ دهن کشاده اند از آنکه در آن آب
جوشان باشد که شبت و نخود و روغنهای مناسب نیز در آن باشد و سر آنرا پیوشند تا مهر شود پس صاف نموده در ظرفی
بزرگ که علیل تواند در آن نشیند کنند و علیل در آن نشیند اما باید که آنقدر ارگرم باشد که برداشت آنرا داشته
باشد تا آن زمان که در سردی آرد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز و استرخا و عرق النساء و نفرس و ریاح غلیظه مفید
و در قرآبادین آبنات آن مذکور شد و بدستورند همین بدن آن که در آب با ادمان مناسبه طبع دهند جهت امراض
مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و وحشیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ رخسار و اوجاع
بارده و خوردن خون آن رافع جنون و خوردن نیمدرم از چرک کوش آن مورت جنون و زهره آن نیمدرم مسهل اخلاط
قلنه و مضررته مصلح آن عمل و اکحال آن پتلهائی جهت حدت بصر و جلای غشاوه و ریاض آن و طلای آن بعد از گذشتن مری

زائند پلای چشم مانع روئیدن آن و با هم وزن آن روغن انجوان که در ظرف مس سه روز بگذارد از آن پس طلا را بپزد و بر باد
 عین و زور آب در آن مرماه دوروز زائل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته را بپزد و آن
 نرم را بکشد لا جهت روشنائی چشم و زهره آن از زول ماء در چشم و نافع و تقریب چشم نماید و طلای زهره آن با پیله شهر
 جهت جلای بشره و از آله کلب و آب خوزدن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست
 آن پیله نه سازد و حیوب را بآن ببندد مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ایند و رافع نفوس
 و ریاح غلظه و مفاصل و حمل و محرق پوست تهیگاه و حوالی آن بازیت جهت رفع ایند و بد ستور مالیدن آن بر مفعول
 و حوالی آن را چون بسازند و بر حوالی مفعول بمالند بزمین اثر دارد و از ماده آن بالعکس و مورث ایند است و بستن پودر
 ضعیف ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغزسانی آن بازیت الانفاق جهت نفوس عظیم و نگاه داشتن دندان
 آن با خود مایع فریاد سگ دیوانه بدارند و آن و خصیه نمک سود آن بقدر بکافال با آب گرم جهت درد جگر نافع

فصل الضاد مع الجیم

صباح * بفتح اول و جیم و الف و جیم * ما هیئت آن صمغ درختی است خاردار و ریشبه بلبلان مائل بسرخ و بزاق
 که از حبال عمان می آورند * طبیعت آن در درم کرم و خشک * افعال و خواص آن ضما آن جهت بودن کوشش
 زائند جراحت و البام آنها و با عمل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در شستن جامه و کمان بهنر از صابون و زودتر
 معین میگردد و بعضی سرید آن می شود و بکسر ضا داسم هر نه نیست که طبع و رطوبت و فساد دفع سمیت از خود
 بد آن منماید .

فصل الضاد مع الراء المهملة

ضرو * بکسر ضاد و سکون راء مهملة و وا و بفتح ضا د نیز آمده لغت عربیست و بیونانی فو ضوقس و سر بانی ضر و ابروی
 و شمش و بفارسی در خشک و رازی در حار و کجمر گفته که بفارسی اریسه و نیز گفته اند که درخت کلنگور نامند و صمغ
 آنرا بفارسی حسن لبه و بیتی لبان گوشت و جوهری گفته که حسن لبه صمغ که کام است * ما هیئت آن درختی است
 شبیه بد رخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مائل بسرخ و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگتر از آن
 و چون برسد خار و برگ آن سرخ گردد و منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور
 مانند دانه کدو باشد و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر خربزه گردد و از آن لبنی ازج سبب شبیه بقبود دفع گردد و واضح آنست
 که در رخت آنرا کام و صمغ آنرا حصی لبان جاری نامند و معروف بدان و خوشبو شبیه بپوی مضطکی و لادن و بهتر است آن
 آنست که صمغ مائل بسرخ و چون در آتش اندازد خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الجا مل کور شده
 * طبیعت شاح و برگ و بار آن کرم و خشک و گرمی آن زنده از خشکی و گفته اند کرم در سوم و خشک در اول
 * افعال و خواص آن در آن جذب قوی است و جهت سرفه بارد و سبلان رطوبات از دهان و رحم شربا و فرج و حابس
 بطن و آب مطبوخ آن که صاف کرده و با شکر بفروام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارد و درد دهان و قلاع نافع
 و مخرج الاثر و مصغه آن جهت درد دندان و استحکام آن و از آله بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در
 گوش بچکانند جهت درد گوش و زور آن جهت قلاع دهان و عصاره آن معقی قوی و بد ستور طبخ اطراف و روزه آن و
 مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشا مبدل طبخ آن بعد رسد و قیله جهت دفع درد بیکه و چون

برک و اطراف نور تازه آنرا بقدر یک کلاه به صورتی انداخته و خاکستر آنرا با آب نیکو طبع دهند پس صاف کرد و صاحب و جمع حاضران
بنوعی دود آن را بل کرده در غایت مجرب است و روغن حب آن خوشه و محلول باغ و ریح جهت مغص و تقویت
معد و جرب حیوانی است و قبل از شرب و طلا به دل روغن آن روغن حب البطم است و در روغن حب سوخته آن قاطع نوزاد الم
جراحات خصوص قروح مقعد و قضیب نافع و صاحب اختیار است بدیعی گفته که آنچه از مکه معظمه می آورند آنرا رب
الفسر و نامند در دمان نکاهد اشتن آن در حال درد آن را تسکین دهند و صمغ آنرا در خورشیدها داخل مینمایند *
ضمیمه * بفتح ضاد و کسر را و سکون باء مثناة تحتانیه و عین مهمله و کوبند که آنرا غیری نامند و شتر آنرا بخورد * ماهیت
ان برک نباتی است مد و رو مجوف مانن بزرگی و تلخ و در قعر دریا به هم میرسد و موجه بسا حل می آید * طبیعت ان
گرم و خشک * افعال و خواص آن جلوس در طبع آن و در ستور نطول آن جهت درد مفاصل و طلاهی آن و بدستور
غستن بدن بد آن در حمام جهت جرب و عکس مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التهاب جراحات و جرب الابر
و کوبند چون ستور از آن بخورد هرگز فربه نشود جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم
طعام الا من ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است *

۳۰

۳۱

ضمیمه * بفتح ضاد و سکون را و عین مهملین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند * ماهیت ان معروف است و آن
عضو عصبانی قلیل اللحم است که در آن شیر مکنون میباید از برام خوردن بچه آن و بهترین آن فربه پرشور از حیوان
جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زیور ترين آن برعکس آن * طبیعت آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت
جوهر خود و با رطوبات بسیار * افعال و خواص آن چون نیکو فهم باید صالح الغذا و اگر مضم چهید نباید مولد خلط
هام بلغمی است ردی از برای میرودین و مرطوبین مصلح آن افاده و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در مجرورین
محتاج با صلاح نیست و مدبول زنان و زیاد کنند شیر ایشان و جهت دفع خمار و کسیکه در معد و اشراب و با اخلاط
حاد و صغرا و بهر یا حریفه موجود باشد *

ضمیمه * بضم ضاد و سکون عین و عین مهملین بفارسی و او و دهن مهمله و غنایس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء
موجود و سکون باء مثناة تحتانیه و عین مهمله نیز آمد و لغت عربی است و بفارسی هفچه نامند * ماهیت آن ذای کوچک
و خربزه نار من است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلمون آنچه از آن بر روی زمین ظاهر است و در آنچه از آن زیر
زمین است سفید و شیرین * افعال و خواص آن برک آن قاطع باء و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است
محرک باء و ماکول و کما مر حلت صغرا است و جهت نیکوئی طعام در کشک و ماست داخل میکنند و میخورند
ضمیمه * بضم ضاد و سکون فاو و ال و عین مهملین بفارسی و زغ و شرابی یک و ترکی قرباغه و بهندی مبدی ک نامند
ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زیر زمینهای نمناک و آبهای امتداد و حوضهای بسیار به هم میرسد و بری
و تیری و نهی میباشد و از مطلق آن مراد نهی است و بری آن از سموم قتاله است * طبیعت اقسام آن در سموم سرد
در اول خشک و اصل آنست که خالی از حار و تویه نیست * افعال و خواص نهی آن سموم است از ذیل دفع
فاسد بافسد و مضطبه بطبع نهی آن جهت درد دندان و ضما دشق کرده آن جاذب پیکان و حار و امثال آن و سموم

۳۲

۳۳

کزندگان بقوس و قاطع میلان خون و التیام دهند و زخمها خصوصاً در ورع و خسته لخم آن و بالریک تر جهت دایم الی علیها و طلای آن قانع دندان است بی الم و وجع و مانع موزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نرف الدم اما وندوخ آن قاطع رصاف و بد متور طلای آن بر پشهائی و جمعی که طلای خون آنرا مانع بر آمدن موی دالسته اند اصلی ندارند و گفته اند چون ران ضلع را بر ریمان بندند و کسیکه الماس خورد و باشد بلع کند پارهای الماس بدان جهت و بر آید و چون اطراف و احشای آنرا انداخته با پیله کر ^{بزمهر} بخته روغن آنرا جمع کنند جهت بواپیر حار مجرب دانسته اند و قسماً از ضلع که در پای اشجار و بهم می رسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با هموزن آن دانه پنبه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجرب است و مضمضه بطبیع آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بد و نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شد است سم است و آنچه در سایه مداری آن و هر که ضلع اجامی سبز و با زرد و با عیاهی از هر صنف که باشد و با سرخ بخورد و با زرد و زرد زرد و زردی و قند آن عارض گردد پس بدین اوصاف کمد شود و بنما است که متورم گردد و وقتی زردم احشاد در دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اهتها و لا پس جشای حامض رفعا درک بدن و قوی و غثیان و وجع قوا در ورم شکم و هاتین بهم رسد و مدای آن قوی فرمودن با آب و نمک و آب شبت مطبوخ با ملح بحد بکه نقی حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و سفید با جات باد از چینی و دوا الکرم و دواء اللک و آشامیدن شراب و هر که خلاصی با بدانان کم است که او را امتسقا و با مقوط اسنان عارض نکرد و

* فصل فی الضاد مع المیم *

* ضمیر آن * بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و آنرا ضریران و ضرران و ضمیران نیز نامند و در ماهیت آن اختلاف است اکثری آنرا غا غفرم شمارای دانسته اند و ولیک آن میز است نه چون کرمائی و بعضی نودنج نوری و بعضی حمام و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحة و بعضی گفته اند نوعی از شیم است که صنف ارقصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست * طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند * افعال و خواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضیاد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و برونیدن آن که کلاب بران باشد و با شند مقوی دماغ محرور المزاج است

* باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله مشاله است *

* فصل فی الطاء مع الالف *

* طابیسفر * بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون باء مثناة تحتانیة و سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن یوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از داریچینی لطیف تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوی کمی و اشقر و چون کهنه کرد دمانل پشاهی شود و گفته اند عروقی است با رنگ بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شمه بوی زعفران و با مغر صفت و نیز و شاید زوئب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن هر که درختی است با رنگ بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ * طبیعت آن مختلف القوم با جوهر ارضی غالب معتدل و گرمی و سردی و مانل بحرارت و خشک و رسوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند * افعال و خواص آن جهت لقوه و قاطع و نفک الدم و نرف الدم و حبس سبلانات و اسهالات و بواسیر و قروح اما و مضمضه بطبیع آن با سرکه

جهت در دندان و نکلیدن آن در دهان جهت دفع آن و مواد آن خشک کنند و آن را به واسطه سیر مقل از دهان آن
تا بکمال بدل آن چهارم از آن که در آن کرم و زخم و زدن آن اهل و کور شد بدل آن بوزن آن سنبل و نیموزن ساذج
و گوشت اهل و مقل مساوی آن مضر و نه مصلح آن جمل است *

* طایفه اول * بفتح طاء و الهمزة و کسر لام و سکون باء مشاء تخناتبه و هم قاف و سکون و او و یون لغت یونانی است و یون
چهارویفارسی مس است و روی عبارت از است جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد و آن صناعت بشری * مما هیئت آن
مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه بپرنج مصنوع مرکب از مس و روح توتنا یا زربانس
یا تش و کوفتن بمطرقه سیاه نمیشود و بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسی است که مکرر کند اخته در بول کا و که در آن
اشنان نیز جوشانید و باشند ریزند و چون قدری رصاص اضافه آن کنند آنرا انجاس صینی نامند و گوشت جسد پست مصنوع
از اجساد دهمه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و ناه و روح توتنا که بفارسی هفت جوش و پختی کا نسه آمدن * طبیعت
آن در آخر سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت سمیت و چون منقاشی از آن سازند و موی را از آن بکشند
د بکر بنیاید و چون قلابه از آن سازند هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون کرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی
از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه نازک صاحب لوه د ائم در آن نظر کنند رفع علت آن شود

* طایفه دوم * بفتح طاء و و س * بفتح طاء و الف و دو را و اول مضموم و د و م ساکن و سنن همصاه پختی مورامند * مما هیئت آن طایفه پست
معروف خوش رنگ با نوان مختلفه و برای ردم آن بسیار بلند و چندی چون بر دارد بلند کند و آوار آن سببه بل و از کربه
و نران بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش مظهر از ماده آن و دم ماده آن کوچک و ماده آن در سالی یکبار تخم کند و در
* طبیعت گوشت آن در آخر دوم کرم و خشک * افعال و خواص آن بغایت صلب و غلیظ و بطبی القضم و مولد خلط
غلیظ کثیف و گوشت معده است و آشامیدن عرق اسهال باح آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مقل و خوردن گوشت
ربده آن معوی باه و مرفه لحم آن که باسد آب بخند با منقذ جهت درد معده بارد و قولنج و رباح غلیظه و درد مناص و بدستور
نظول آن و طلای پسته آن بر کمر و ذکرمفعده محرک به و طلای منه کد اخته آن با آب رسد آب و غسل جهت قولنج و درد
معد و طلای خوں آن با انزروت و ملح جهت دفع روح خنده که بهم اکل با شد و طلای سرکمن آن با بون جلا و بسم و جهت
تألیل و رفع حوصه آن و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف و تعب و زدن برص و ساقه آن زهره آن بعد از آن که
بنهائی و با سکه چمن و آب کرم جهت حبس اسهال و در وسط را می مزمن و طلای آن با سرکه جهت گردن هوام و قروح
و رفع آثاری با از روت جهت طبع بیاض و در روت و سوخته آن ملحم حرا حاب و سنون آن معوی دندان و جالی آن و کاردیند
چون د بباله آن را در کوزه کرده به سوزاند از صند منعال آن در رب نکمال غری شبیه طلا بهم میرسد و آنکه حال آن
در رفع بیاض عین و امراض آن از مجرب است و گوشت آن بسیار کرم مصلح آن با زرد و گفته اند مصلح آن همچنین گوشت
هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد است که بعد از د ب سکی سکنین بغد رنگل آن حیوان بر نه های آن بدنند و معلق به و بزند
یکروز نادر روز تاسه روز پس با کرم و د شمشه با سرکه مهر اطبخ دهند و با روغن نثار نمایند و باید که غمر صاحبان
قوت معده و مر تا ضایع نخورند و گوشت که از خواص آنست که چون طعام مسموم را بپزند بر قص و فریاد آید و نظر کردن
آن بر طعام مسموم با عین کسر قوت سمیت آنست

* فصل در الطاء مع الباء الموحدة *

طبا مشهور * بفتح طاء و باء موحد * و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیة و زاء مهمله بهندی بنس لوچن و تبا کبر
 زهر نامند * مما هیئت آن چیزی است شبیه بکره های لی که از جوف نوعی از نی که بزبان هند و ترله بانس نامند و از نی
 قویتر و از بادس کلان بار بکتر و نازکتر و کرمهای آن دورد و ریتها و دودست میشود و در طرف رنگپور و نواح مله
 که در سمت مشرق و شمال مرشد آباد و ازینکاه واقع اند بسیار بهم مهره و درین ملک کاغذ با د از همین بانس
 میسازند و آن در ابتدا ارطوبتی است رفیق و بتدریج منعقل میگردد و آنچه از آن در جوف آن ابعقاد یافته و نی آن خود
 بخود شکافته و با مردم شکافته بر آورد * با شند شبیه بعقل * کرمی و استخوان نرمی است و چون در آب اند از بند سخت تر گردد
 و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه
 از آن ریزه شد * باشد بعد شکافته شدن و با خوب منعقل نشود باشد آنرا کوپید * خمر کرده قرصها سازند سفید غبر شفاف نرم
 زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و شریف * شد * که گاهی برای سهولت اخذ آتش در
 نوسان آن میزنند و با آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شکافته ها شبرها بر آمد * بعضی سوخته ریزه شد *
 و بعضی نیم سوخته و بعضی نا سوخته درست در میان نیهای سوخته و خاکسترا فنداده میباشد بعد سرد شدن دانهای طبا شیر خوب
 آنرا چید * بر می آورند و آنچه ریزه شد * و نا سوخته است * نموده کوپید * با آب سرشته اقرص ساخته خشک مینمایند
 این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شد * است * کوفته اقرص میسازند و این خوب سفید نمیشد بلکه
 خاکستری رنگ است و خالی از بور قیست و حل نمیشد و آنرا مغشوش بکر * استخوان سوخته و هبل کوفته مینمایند و فرق
 با غبریت و سباهی رنگ و ثقل آنست * طبیعت آن در دوزخ سرد و در دوزخ گرم و خشکی قسم اول از دوزخ کمتر و دوم از سوم
 و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه * افعال و خواص آن مغروح و مقوی دل حار و بارد و معد * و جگر حار
 و ممکن التهاب و عطش و قاطع فی صفراوی و اسهال دومی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده * مرخیه معد * و جهت
 اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضاء ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاد * و عطش و مرطوخله حار با آب
 سرد و جهت قلاع ویشور و قروح خصوص بشور و قلاع دهان اطفال شر با و در و را بتهای و با با اندک هرک کل سرخ
 و نبات سفید و در وزن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و با سنگین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب مغده
 و سوط آن بار و غن بنفشه جهت تقویت با صره مجرب المذا و امت آن مضربه و معالج آن مصطکی و عسل و کوبند مضربه
 مصطکی آن صبر با عناب و با عسل و مصطکی آن در میزرد بن تعدیل آن بزعفران مقلد از شربت آن تا دوزخ بدیل آن بوزن آن
 قنیم خرفه بوداده و نصف آن سماق و کل مشتوم و صندل سفید و این بهترین بهای آنست و کوبند بدیل آن کاغذ مصری
 سوخته و عصاره لیمه الیس و تخم کاسنی و سه وزن آن تخم خیاره و چهار وزن آن بزرقظونا است و در رقا با دین کبیر
 جوارشات و حب و سفوفات و اقرص و لعوقات طبا شبرد کربافت

طبا ق * بضم طاء و فتح باء موحد * و الف و نافع بلغت اند لس طایق و بیونانی قویتر و بفارسی اسور غم بیایانی نامند
 * مما هیئت آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه غانف یافت شود بهای غانف شبیه آن است و عمل میشود در دوزخ
 بهم میرسد و نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقل رقامتی و برک آن شبیه بهرک زیتون و از آن ک بلب تو و بار بکتر
 و نازکتر و مزجرب و با چسبندگی و سهوکت و کرا هیئت را نشود و تلخی و تند و و بیونانی و این را طباق مین و شجر براغیض نیز

ناتوان جهت آنکه از افتراش برک آن برا غیبت و هوام میگزیند و غیر آن بقدریکشهر و برک آن نرم زود شکن و کل آن
مانند بزرگی و نرم و بی پروا و با آنکه شهرینی و این بکرید الرائحه نیست مانند آن * طبیعت آن گرم و خشک و رآخرد و م
نور سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاد از خشکی آن و قوت آن نامندی میماند * افعال و خواص آن کل صغیر آن
مفتوی کبد و جهت او خنک آن و تفتیح سد و زایل تهیج و نفخ حادث از ضعف و ادرار طبع و تفتیت حصاة دفع سهوم خصوص
مهم غرق شربا وضما و اوطمیع و عصاره کل و برک آن مسهل اخلاط مختلقة برفق و جهت یرقان و مفص و اوجاع رحم و حیات
گهنة و جرب و حكة و ادرار طبع و اخراج جنین بقوت و بد ستور جلوس در آن مقدار شربت آن تاد و مغال و چون کل تر و تازه
آن را در زیت طبع دهند و بنوشند جهت نافض و قشعر بره حیات در پیه نافع وضما و برک صغیر آن جهت صدع و جراحات
و نهش هوام و با سرکه جهت صرع و بلغمی و باز زیت جهت کزاز و رفع تب و جرب و حكة و افتراش برک آن خصوص منتن آن
جهت کربز ایندن هوام و بشه و قتل کباب و بد ستور تلخ من بل آن و حمل عصاره آن مسقط جنین در ساعت و منغی
از آن که ترسب آب مبرود و ساق آن غلیظ مایین کبر و صغیر و در این رطوبتی که بدست میچسبند نیست و ثقیل الرائحه تر
و بد بو تر از هر دو صنف و ضعف العمل تر از هر دو است

* طبایا هیچ * در قرآ با دین کبر من کو رشد * قصه * طباء مع الحاء الهمالة *

* طحال * بکسر طاء و فتح حاء و الف و لام لغت عربی است و بخارسی سبزو بیهندی تالی نامند بکسر تاء منبأة فوقاً نیمه و کسر لام
مثل در و ناء مشأة تحتانیة * صاهیت آن معروف است که عضوی است نرم و ضعیف که در واقع در جانب چپ زیر قلب
و آن را عیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معدة و برفم معدة و از معدة جهت انتباه آن
بجوع برای دباغت معدة و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعضی اعضای صلیبه چنانچه بتفصیل در کتابات
غن طب من کور است و اکنون آن از دم سوداوی است و آنچه میگویند که ترس طحال اندارد نیست چنین مانند آنکه میگویند
که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت و جلادت فرس و دم جراثیم و جسامت شتر بهترین آن حیوان فربه
جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان سریری و شمشخ رئیس گفته بهترین همه طحال خنزر است
و طحال طمور بدترین همه * طبیعت آن بار دبابس * افعال و خواص آن بطبی الهفم ردی الکیموس مولد خون
سوداوی و در ریحون خشک آن ملصق و قاطع نرف اللم جراحات باز و مصلح رداءت آن خالص نبودن از هر رقیق
و باروغن بسیار دنی و پیچیدن و بالای آن شراب رقیق آسا مبدن است بد آنکه طحال از اعضای مفردة است یعنی در بدن
هر حیوانی از یک طحال بیش نیست و لیکن اطباء فریک میگویند که بدن رت منعد و نیز بد شده و در بدن بعضی حیوانات
قابله عد و شنیده شده که اطباء فریک شکم سکی را شکافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال
سکی را بریده بر آوردند و باز آنرا ملتئم ساختند و آن سک تا مدت زیادی زنده بود

* طحلب * بضم طاء و سکون حاء و ضم لام و باء موحد و بر وزن تغل و بکسر اول و سوم نیز آمده و بر وزن زبرج لغت عربی
است و سر یانی طحلبا و یونانی اوپسون و برومی پرونی و فارسی جغرابه و جامخوا بک و بشیرازی جل بک و اصفهانی
جل وزغ و یندی سوال نامند و در رنگا له معروف بکائی است و کسیکه آنرا بپزند و کنتال دانسته محض توم است جهت
آنکه کنتال طحلب الصبر است که خرازا لعنر باشد نه طحلب الماء * صاهیت آن سبزی است که بالای آبها خصوص

آبهای ایستاده که آذینها نباید مانند غلیرها و آب جویها و جویها نگویند میباید و همه قسم میباید آبچه منبتی و از هم
متفرق است مسمی بخرازا و ملجلب یعنی است و آنچه مانند ریخته متصل بهم و بولب جویها بسیار میباید شد و غزل
الماء نامند و آنچه متراکم مانند نم باشد خروج الصفاح گویند و در آبهای ایستاده تکرر میباید بهترین آن آنست
که در آب شهرین تکرر میباید * طبیعت آن در دروم سردتر و بلقوت قابضه و قبضه نوری آن زیاده از بحر است
* افعال و خواص آن ضداد آن پنهانی و با با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و باد سرخ و تحلیل او را
حاره و تبهای حاره و نفرس و قبل و فتنه اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلمین عصب قوی الاثر و چون در
روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند رقی کنند در اخراج زلوی در کوفی چسبید و مجرب و آشامیدن
بخشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یک گرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که
همه را با آب غلیظ نرم نموده و حبسته صبح ناشتا فرو برد جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع گردد
و هر چه بر روی سینکهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سبلان خون اعضا است *

فصل الطاء مع الخاء المعجمة *

* طخشیقون * بفتح طاء سکون خا و کسر شین معجمة و سکون باء مناة تکنانیه و ضم قاف و سکون را و و نون طخشیقون
نیز نامند بمعنی قوسی است * صاهیت این درای سمی است از جمله بقوعات که در بلاد ارمن بیکان را با آن آب میدهند
زخم آن کشند * میباشد برک و امات آن شبیه ببرک کبر و بر شیر و بغایت تند * افعال و خواص آن ضداد آن جویت
قوی با فاع و گویند حانیت با د زهر آنست شربا و ضداد کردن بر موضع جراحت آن * فصل الطاء مع الراء المهملة *
* طراثیث * بفتح طاء و را و الف و کسر ثاء منته و سکون یا و مناة تحتانیه و ثاء منته بمعنی زب الارض و زب الریاح
است و زب بمعنی ذکر است * صاهیت آن نباتیست خشبی شبیه بقطرود زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن
مانند برک پچم و منبت آن بمستر خود زارها و زبرد رختان و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر
ماکول * طبیعت آن در دروم سرد و خشک * افعال و خواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال و سبلان خون
و عرق و مقوی کبد و معدة و دایم و رافع استرخی آن و جهت اعیار ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقوی معاصر
معتزیه شربا و ضداد او چون با شیر بز تازه و شبیه طبع دهند و با دوغ ماست کاهید و با شامند جهت استرخی معدة و کبد نافع
مضرر نه مصلح آن شکر و مخش جلد و مصلح آن بز قسطوا مقدار شربت آن نادر و درم بدل آن ثلث وزن آن عصف و د و ثلث
آن قرط و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقا قیاس بوزن آن گفته اند
* طراشند * بفتح طاء و را و الف و شین معجمة و فتح نون و ما و آنرا جعفریه و عشته العجول نامند * صاهیت آن غافقی
گفته نبات آن در نوع میباشد یکی برک آن شبیه ببرک شلغم بری و از آن نازک تر و مشق و مجعد و در سبزی شبیه ببرک
کلم و بران غباری سعد رک و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و در اطراف آنها گلهای زرد مانند
مکمل طباق با کل کاسنی و بهج آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مانند بزرده و ساق آن از آن
کوته تر و بار بکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن اجام و مواضع رطبه * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و
خواص صنف اول آن اکنتال عصاره آن رافع بپاض عین و در آن امر قوی العمل و آشامیدن عصر نبات آن دافع نفخ و ضعف

کلیک و طحال و استه قادیان و حال و صنف دوم نیز جهت رفع بیماری قوی الفعل و صوبع الاثر و لهذا آنرا عشبۃ العجول نامند *
 طرا غشون * بفتح طاء و نون و الب و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون و او و نون * ما هیت ان شیخ ابن بیطار نوشته
 که این نبات را از آن ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوسی نامند و نبات آن شبیه پاشی است و برک آن
 شبیه برک نباتی که زعفران ثمر آنست و سرشاخ آن بزرگ و هر طرف آن ثمری میاید و رنگ و آن نبات را میخورند و رازی
 گفته پاشی غنی است که در میان کندم میروید و آنرا مثلث می نامند و صاحب نلاحه گفته که پاشی است کوتاه بسیار ریز
 ماه با برک نازک باریک طولانی میباشد و کاه بی برک و عروق آن طولانی و لطیف است و پوست آن نیز غلیظ و بر سرشاخ آن
 ثمری شبیه بجزال قطن و در میان آن تخمها را آنرا میخورند و لذیذ و خوشبو است و بهیچ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند
 * افعال و خواص آن آنکه حال آن جهت منع کثرت دموع غین و خائیدن و خوردن آن نیکو کند و بوی دمان است
 * طرا غین * بفتح طاء و ال و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و بعضی آنرا طرا غین و بعضی مقونوس
 نامند * ما هیت ان نباتی است کوچک بر روی زمین بقدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن و بی برک و بر شاخهای آن ثمر بقدر
 دانه کندم و شبیه بحب انکور کوچکی و اطراف آن نیز و کثیر العدد * طبعه عت ان کرم و خشک رسد و خشک نیز گفته اند
 و نبات قابضه * افعال و خواص آن آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سهلان و طو بات رحم مزمن نافع
 و بعضی مردم آنرا کوبیده و محبوب و اقراص ساخته عند الحاجة استعمال میکنند *

خصوصی بری آن و بستن آن را در اول کرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره * **افعال و خواص آن** محل رباح و اخلاط لوجه و مفتوح سد و مقوی معد و مشهی و مجفف و ناشف رطوبات و خائیدن آن خوشبو کننده دماغ و مغز و ایمنه و مخدر دماغ و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خائیدن درد دماغ نگیرد و جهت اصلاح موی و بانی و طاعون و چون آب تازه آن را با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصیه و منع حدوث علل و بانی نافع و آشامیدن آب بعد از مضع آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثرا آن محرق خون و قاطع باه و صالح آن بقول بارده و مخشن مینه و مصلی آن عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن رازیانه است *

* **طرفا** * بفتح طاء و سکون راء و فتح ذال و الف بغارسی کزو بهندی چهار و برومی موریا و یسریانی عرا و یونانی اریغابوشا و بعضی گفته یونانی مورسقی نامند * **ماهیت آن** چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم و برک آن مانند برک سرو و این را بر بی ائل و ثمر آنرا عد به و بهندی نندی مائی و درخت آنرا سال نامند و درخت آن نیز عظیم شنبه بائل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک برکهای آن کم و کل آن سفید مائل به سرخی و درخوشه و نخل یعنی زنبور عسل آنرا در دست مبدارد و ثمر آن مانند مازوی بعطریست و خوشبو و بهندی این را بری مائی گویند و چهارم ثمر آن بی ثمر و بهی مبرسد و بقل و حب شاهانه و سرخ مائل به سبزی و صباغان ثبات را بآن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس نمیشناسند و گفته اند در صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا ائل نامند و بختانیمست و ثمر آن مدور و عد به نامند و در حرف الف مع الاء المثلثة مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص پایین ام است و شکوفه این سفید مائل به سرخی و ثمر آن مثلث شکل و کرم مزاج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین روید * **طبیعت آن** در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند * **افعال و خواص آن** قابض و بادک قوت آنجیفی و رادع و محلل و طبعی بسخ آن بازیت جهت چنانچه حادث از ورم سموم سپرزسد و آن را با سرکه جهت برقان حادث از ضعف مرار و ضبط و حبس صغرا در آن و جهت تفتیح سد در ورم صلب حکم که هر روز سی و پنج منقال آنرا بنوشند مجرب و مضحیه بطبع برک آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تحفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برک یا طبعی لحا و با کل و یا تخم آن نرم و کوچک کنند طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و آنجیر طبعی نمود و باغند و جلوس در طبعی آن جهت نزف الدم مغفله و رحم و بواسیر و شستن مری در آن جهت رفع شمش و صلبان که رشک نامند نافع و ضماد برک کو بهی مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق و سکنجیه و بیه کبر و صبر و بدستور نکمید بدان جهت طحال و ذر و خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آنش و دغان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانند و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گرفتن بخور برک آن سه دفع ساقط کنند دانه بواسیر و نایل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حصول آن جهت استرخا و خروج مغفله و ذر و ران جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و کزیدگی رتبه و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مغفیل آن ائل است *

* **طریخ** * بفتح طاء و کسر را و سکون یاء منناه تختانیه و خاء معجمه و آنرا بتاریخ نیز نامند * **ماهیت آن** نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاد و پیران و قناد و شمر نیز درین مصنف مذکور و آنرا بغارسی حلوا ماهی نامند و در پیمره از

چشم از ناحیه آذر به چنان ود ریای نارس و بحرین و بعض سواحل بنا در مانند پهلوی و غیره بهم میرسد فلس دار
و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذت بخش و آنرا نمک سود نیز مینمایند و باطراف میپزند * طبیعت نازله آن کرم
و خشک در اول و نمک بود آن در آخر و دم * افعال و خواص آن مشهوب و مبهوب و جالی و مقطع بلغم معد و ماطف
بود ای غلبه و جهت حمیات ربع و تحریک باده مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض امزجه تلین طامع و در بعض حبس مینماید
و غیر مجرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد معشوقه تازه بویان نموده باشد بعد تنظیم تام از
فلس را معا و مراره و غیرها و باک شسته و تازه آن بهتر از نمک سود آنست

* طریق فرید و مس * بفتح طاء و سکون را و فتح فاء و کسر راء و همزه و سکون یاء منثاة تحتانیة و ضم دال و همزه و سکون واو
و سین و همزه * ماهیت آن دیمقورید و س گفته عشب کثیر الاغصان است شبیه بعضا و کما ذریوس و برک آن باریک است
شبیه برک نخود و در بلاد فلیقه کثیر الوجود است * افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است
* طریق فوس * بفتح طاء و سکون را و ضم فاء و سکون واو و ضم لام و سین و همزه لغت یونانی است * ماهیت آن قطعیات
لطیف نافع است جهت جفا و طحال و گفته اند خشک است

* طریق فیلین * بکسر طاء و سکون یاء منثاة تحتانیة و ضم فاء و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذ و ثلثه اوراق * در ماهیت
آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان چند قوفا و نباتات خصیة الغلب و بحرینی مراد از حوامان
است و آن نباتی است قریب بذریعی و شاخهای آن باریک و عده شبیه با ذخر و برک آن مانند برک چند قوفا و در هر شعبه
سه عدد و کل آن بنفش و راحه آن شبیه بعضی و برک آن در از و صاب و تخم آن مائل به بیضی و با زغب و مستعمل برک و تخم
آنست * طبیعت آن در هوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح و مغوی معد و جگر و مد ربول و حمض و آشفیدن
دو متعال از برک و تخم آن و از برک آن سه متعال بتنهائی با آب سرد جهت ازاله صرع و رشوه و ابدای استسقا و وجع
و هم و عمار البول و با سکنجبین جهت مبرز و هوم و هوم و چون بگویند نبات آن را ببارک و بیخ و عصاره آن را بر نهش هوام
و برک و جمع آنرا تسکین دهد و بدین طول طبع شاخهای آن و اگر بر عضو منقرح و یا بر عضو سالم برسد در در و جمع کند و بکزد
و بخورد آنرا آشفیدن شد برک و عده دانه تخم آن با شراب جهت حسی مثلثه و چهار برک و چهار دانه آن جهت حسی
و مع بالخاصة نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین که با ردا خل مغذی و شیرین آن در درم مضر کرده مصلح آن کثیر است
* طریق لیون * بفتح طاء و کسر را و سکون فاء و ضم نون و سکون واو و نون لغت
یونانی است بمعنی ذ و ثلثه عنایه * ماهیت آن نباتی است بقل و شیری برک آن شبیه برک نمل و از آن نوع و بر کل
آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل
و غله آلوده کسیکه آنرا بیخ ترد دانسته * طبیعت آن در آخر سوم کرم و در آخر آن خشک * افعال و خواص آن مقوی
معد و جگر و قاع اخلاط و در جهت خفان و رفع هوم نافع و آشفیدن و درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال بطن
و در در اول مد آشفیدن آن تا در رم مبر و نمل مصلح آن کثیر است بقل آدمی گفته از ادویه صفا است نزد اهل هند
و آن را مبادی دانسته اند و جالبینوس این دوا را ذکر کرده * فصیح الطاء مع الفاء *

* طریق لیل * بفتح طاء و سکون فاء و کسر و سکون واو و منثاة تحتانیة و لام و نون اسمی یونانی است بمعنی ذ و ثلثه اوراق

عدس مقشراست که در سوز که بخته باشند و از غلبه قلیحه است * افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معد خا
 و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تهیهی مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن خلیض و سلس بول نافع مضرا امراض سردی و
 و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیه است

* طلمح * بفتح طاء و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است گویند موزا است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی
 از ام غیلان بهخار است با صلااح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد
 * طلع * بفتح طاء و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند * ماهیت آن شکوفه درخت خرما است در ابتدا می
 ظهور و چون بمقدار یک شبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بهامی می شود و عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد آن زمان
 غلاف آن منشی گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانه های آن از جو خرد تر و بران کردی مانند آرد باشد ظاهر
 گردد و بر آید و بتدریج دانه های آن بزرگ و رسیدن آن غلاف خشک و جدا گردد و بهفتند آن غلاف را کفری و خوشه خام
 تازه از آن بر آید و را ولیغ و بفارسی دانه های آنرا غوره خرما و آن کرد را کشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نرو
 تا بهاده نریت بعد از آنکه دوسه دانه نر نر آنرا در جوف ثمر ماده کد رشته و بسته باشند خرما آن بالید و بزرگ و شیرین
 و لحیم نمیکرد و از ابتدا می غور کی تا انتهای تمری مراتب او اوسط آنرا نامهای بسیار است و در تمر اکثری مذکور شد
 و صنف کفری در حرف الکاف مع العا انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تدایمی از نخل نراست که
 در زمین و آبهای شیرین روئید باشد و دانه های آن کوچک و پوست آن سفید بود و قیوضت آن کم و تلخی نداشته باشد
 * طبیعت آن در اول سود و در درج خشک * افعال و خواص آن مقوی معد و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون
 و آشامیدن خشک آن بعد از نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تهیهی حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و در مضم
 و اکثر آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن چربیه ها و کوشته ها شیرینیه ها و جوارشات مانند جوارش کمرنی و ذلافی
 و زنجبیل و مر با عمل و کشن آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است
 * طلاع * بکسر طاء و فتح لام و الف مهمله و ده * ماهیت آن آب انکور جو شانه است که طبع نمایند تاد و ثلث یا کمتر از آن
 برود و آنرا میفختج نامند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انکور نیست که طبع دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر
 و یا کمتر برود و غلیظ مائل بسپاهی گردد و آنرا طلال از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت میمالند
 و بعضی همه اقسام خمر را بهین نام مخصوص میدارند و بعضی مثلث را * طبیعت و افعال و خواص آن نیز قریب
 بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می باید انشاء الله تعالی *

* طلق * بفتح طاء و لام و قاف در آخر و سکون لام غلط است و بکسر طاء نیز آمده معرب از تلك فارسی و عبری کوکب الارض
 و عرق العروس و سربانی فتح چشمه و کوکبا از عانیز کوکب و او و یونانی چشمه روت و فلون و سطور و بعضی کوکب یعنی
 کوکب الارض و برومی غوطه و بفارسی ابوک و بهودل نیز بهندی ابوک نامند * ماهیت آن جسمی معد نیست
 متکون که از زببق خالص و کبریت قلیلی غالب بر آن ارضیت و بیس و فاعل انعقاد آن برودت و سه صنف میباشد یمانی
 و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفاست است که خوب ورق ورق گردد
 و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسپاهی نباشد و بعد از آن در خوبی هند نیست و آن در سفیدی

و نازکی کمتر از پستان است و آن لبی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیکرد و در رنگ آن با کبودت و نیز گفته اند دو صنف میباشد یکی صفی و یکی ورق میگرد و دوم مانند سنگ حص و معدن آن جزیره قهرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیاناً در بعضی قطعات آن قلیلی سیماب بر می آید و مستعمل از آن مخلوب و محلول آنست و چون پتتهائی احراق نمی باید لا بد به لایق بانوشاد در کلس البیض احراق میکنند و در ستور حلب و حل و احراق آن در مقدار مذکور شد * طبیعت آن در دوزخ سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوزخ خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطار با و تپهای جاره و ریزانیدن سنگ کزده و مثانه و با عسل جهت سرفه کرم و مغسول آن با آب با رتک جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر و بیعدیل و طلای آن جهت قروح و طبعه قصب و اعصاب عصبانی و ادرام حار و پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب مذکور و سایر اعضا رخوه و جذام متقروح و رفع آثار سباهی جلد بغایت مؤثر و اعضا را شامیدن آن مطلق با خطر و مضر و زکرده مصلح آن کثیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل را قع تشبیه آنست با عضای باطنی و مقدار شربت آن تا نیمه مغال و چون مخلوب آن را مانند غبار سائیکه و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نغاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند ورق طلا محلول باشد و باز نکار زمردی رنگ و با عصاره نستقی رنگ کرد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفید تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آنش شود و اهل صناعت طلق را مظهر فلعی میدانند و هرگاه بآن کد اخته شود و در ستور حلب و حل و احراق و دهن و افراس کوک در قرا باد بن ذکر بانی *

* قصه الطاء مع الباء المثلثة التحنات *

* طبرزان * بفتح طاء و سکون با و فتح راء میحله و الف و فتح نون و هاء و طبر و طشور نیز آمده * ماهیت آن نباتی است مانند فطر و بزرگتر از آن و در شب مانند چراغ میبخشد و قرد و تازه آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع می گردد از ظروف مانند اسفنج قطعاتی سرخ و در طوبت آن بد بود و منبت آن اکثر زبرد رخت با لوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود بیشتر میبرد * طبیعت آن کرم و خشک در چهارم * افعال و خواص آن نفعی از آن تا حال ظاهر نشد و از سوم قتال قوبه است حتی بوئین و لمس نمودن آن و اجتناب از آن واجب *

* طین * بکسوطا و سکون با و نون بغار بی خاک و بهندی عتی و بسربانی چشمه نامند * ماهیت آن معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش رنگ و شوره و کبریت است که از آب شربین باشد و آنرا حرا زین جهت نامدن و بغارسی خاک رست نامند و لطیف ترین اطباء آنست که از آب شربین جاری نشستن شده باشد و طین نعل مصر بهترین اطباء ازهار است * طبیعت آن مطلقا سرد و خشک مگر خاک بلک مصطکی و خاکی که در میان نعلک بهم میرسد و یا مدنی در نعلک مانند باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه کرم و خشک اند * افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدود و حابس اسهال و محال ادرام و مسکن التهاب و کرمی و مقوی اعضا و معترخه از سوراخ و حرکت عنبقه شربا و ضامدا و طلاء پتتهائی و با ادویه مناسبه و رعایت و آشامیدن آن جهت سئل الدم و سحر امعا و کزیدن از آب جری و ذر و ریح و سوم هوام و تحفین بدن جهت حج امعا و طلای آن

جهت نهش افعی و کلاب کلب و با سرکه نوروغن کل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حرار با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حن کنند و بکند از رنگ تازه نشین گردد خالص و شیرین و اصلاح نماید و چون با آب تلخ و شور و محزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین بر آید و چنانکه که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد طلایه آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه رمله و با سرکه جهت کزیدن هوام بپزدیل و غسل سرید آن منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کند آن و خاکی که آتش بسیار بد باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشود و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت کزیدن زرد و زرد با قهرو طی جهت خنار و تحلیل صلابات و طلایه خاک تنور بانگ و سرکه جهت رفع کچلی و اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف کبی که در آن نمک میگذاردند جهت تحلیل او را نم بارده و انشجار و مامیل و بیور نافع و با بولی بز و یا شتر و با کاه و محلل استسقا و ضماد کاه کل با سرکه جهت کزیدن عقر و هوام و تحلیل او را م حاره و چون کلاب بر آن بهاشند و بهوبند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه کل که با کلاب و عرق کاه رزبان را مثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معد و حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنگام زیاد نی آن و بعد کنی آب خشک شد باشد مقوی اعضا و محلل او را م مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الالم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین را رد است مانند ابن حنیف که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تأکلوا الطین فان فیہ ثلثة خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفر اللون و قال صلی الله علیه و آله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اهان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاة ردیل ان وضع احشا است

* طین الابیض * ماهیت این خاکی است سفید رنگ با غروب و نرم اندک چرب با چسبندگی کمی که در بعضی آراضی خصوص جاه که طین حر باشد خصوصاً در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رنگهای خاک خالص لزج چسبند است شبیه بطین خراسانی * طبیعت این سرد و خشک * افعال و خواص آن جالی چرک موی و چون سر را بدن بشویند و جهت قروح مزمنه و مامیل و تحلیل او را م حاره و نسکین آنها زرد و طلا و نافع و در سائر خواص مانند طین خراسانی است * طین الملاحمر * طین مغره است که بفارسی کل سرخ زردی و بهندی کیرونا مند و گاهی آذر اطمین فارسی نیز نامند * طبیعت و افعال و خواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * طین الاخضر * بفتح همزه و سکون خا و نتیج ضاد معجمتین و راء مهمله * ماهیت این خاکی است سبز رنگ چرب با از وجت و چسبندگی که آزادگان که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد و سرخ و سفید میباشد و بهترین آن سبز یکرنگ خالص آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن زنان ابران او را بریان نموده و در داده میخورند و میگویند جهت طبش قلب نافع و شستن موی بدن و آن مسکن حار و نرم کنند و جلد و مو را نفع چرک و شپش و با شستن سوده آن بر فرش و غیره که بر آن روغن ریخته یا شدن ناشف آنست

* طین الارمنی * بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء متناهی تحنا نیه نسبت بسیاری حماد و منایا و بنونانی بسلاطین و بنون و پرومی فلازمینا نامند * ماهیت آن کبی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و سردی که بزبان پشمین و خور شود و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایران و از منیه آورند و کاه بر حجار ارمنی نیز حجاز

الطلائق می نمایند و به شرفین آن کرم املس چرب خالص صافی از سنگ ریزه و رمل چسبند و بزبان طلائی رنگ آنست
 * طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن قابض و مغری و مقوی قلب و حایس نزف الدم
 و نفث الدم حد روطن و رحم و امقار معدیه و بواسیر و بول و بجهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات هضیمه منجذ را
 بعضی معینه و طبیعت النفس و معرقه و سل و حیات و ریوحات از آنها و جهت حبس اسهال شرابا بسمه ارنامع بجهت شدت تجمعی
 که دارد ازین جهت نیز رادع اوریام است و بجهت و با و طاعون چون پیش از حدوث آن چند روزیاد را ن هنگام
 نیز با سرکه و کلاب اگر تپ نباشد و الا با آب و سرکه بخورند و بزورم آن طلا نمایند اما ن یا بند از آن و با اقیاجیه کسر عظام
 طلاء و ذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضاء ظاهر و باطن و قروح و طبع طحال مصلح آن مصطکی و کلاب
 مقدرا شربت آن از نیمک ریم تاد و درم بدل آن طین مغره و طین حجار است *

* طین الاصففر * بفتح اول و سکون صاد مهمله و فتح فاء واء مهمله و آنرا طین الصنم نیز نامند * ماهیت آن خاکي است
 زرد مائل بتمرکی که از میان د و کوه حوالی قسطنطنیه آورند و در میانان مکنه آنجا بران صورتی نقش می نمایند و گویند صورت
 بت است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند چیزیست که بهندی آنرا پیوری نامند و اصل
 ندارد زیرا که پیوری چیزیست زرد سیبک وزن مصوع از بول بچه کاو تا ز زائنده که بآن برک فرخت انبه خام خورانه
 طبع نموده بعمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص
 آن قابض و حایس و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و قیام کبدی و قیام المده شرابا بهتر بود اما طیان است
 و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع *

* طین الاقریطس * بکسر همزه و سکون فاف و کسر واء مهمله و سکون باء متناه تحتانیه و کسر طاء و سین مهملین و اقریطون
 و قریطون نیز نامند * ماهیت آن خاکي است خاکستری رنگ با خشونت و با نکشت شکسته کرد و در قوت شبیه بشب است
 و از آن بسیار ضعیف ترین رفرق میان مرد و پشهیدن معلوم می کرد که تجفیف این بآن حد نیست و غالب بران اجزای
 موافقه است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی بی لدع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت
 حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر و کتله اند مسهل و لاد است و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند
 * طین الاندلسی * بضم همزه و سکون نون و هم دال مهمله و هم لام و کسر سین مهمله و شد د و یاء نسبت * ماهیت
 آن خاک مایه کثیفی است * افعال و خواص آن جهت تحلیل اوریام و طلاء نافع است *

* طین الجلود * بضم جیم و لام و سکون و اوردال مهمله * ماهیت آن خاکي است سوری تیره رنگ املس که پوست
 حیوانات را بآن رنگ میکنند سوری مائل بزردی می کرد و رنگ آن لایم و ثبات ندارد * طبیعت آن گرم و خشک و با قوت
 قابضه شدید و مهمله * افعال و خواص آن طلای آن محال اوریام و با آب برک بارتنگ جهت اسهال نافع و خوردن
 آن جائز نیست و ردی است *

* طین الکحل * بضم حاء مهمله و واء مهمله و مشه بهاری خاک رست نامند * ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی
 و طین فارسی و بعضی خاکي که از سراف مپا و رند دانسته اند و آن خاکي است رخسبک خالص و بسیار سبز شبیه برنجان
 و چون دود دهند آنرا خوشبو و خوش طعم کرد و آن را می خوردند کسانیکه معتاد بکل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر

طین الاصففر

طین الاقریطس

طین الاندلسی

طین الجلود

طین الکحل

آنه اطيان ديکراست و بعضي گفته خاک خالص از آميزش رنک و رمل و اشپای غریبه است و بعضي از انواع طين قيموليا و ان
اصناف طين الخراطين خوانسته اند

* طين الحکمه * از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه و در قرابادین مذکور شد بر طرف شیشه و چینی
و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات میمانند و ضد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است
* طين الخراسانی * بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کمر نون و باء نسبت و انرا طين نیشاپوری
و طين الاکل و طين الماکول نیز نامند * ماهیت آن کلی است بسیار سفید خو شبر و خوش طعم با اندک شور و ضرر
خوردن آن کمتر از خاکها ديکراست و لکن آنکه عاده بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضي بریان کرده
بخورداده بعضي خام و بعد بریان کردن * و روی آن اندک کم میگرد و در بخیلاد اطفال بان بر الواج مینویسند و بعضي
مردم آنرا بریان نموده با کلاب شسته صاف و خالص آنرا اقراص ساخته خشک نموده بتارل مینمایند و بعضي قدی مشک و با
عنبر و ناکافور نیز اضافه میکنند * طبیعت آن سرد و خشک و بعضي بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند * افعال و
خواص آن ثقل خاص و با مصول مطیب آن بخورند کور جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معد و تحکیم عثیان و قوی
و منع سیلان لعاب رازد هان و قته خواب و رنج جوع کاهي و هیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مهبه خصوصاً که
تربیت و پرورش باشند و سعد واد خرواقله و کبابه و امثال اینها بکلاب نر کرده باشند معد آر شربت آن از یکشقال قاهه
مثقال و در رفع هیضه و اوقیه آن با آب سیب میخورش و یا بارب آن و با آب طبعی سعد و با آب هر دو اکثراً آن مفسد مزاج
و مولد سدد و حصاة و مضر معتادین بسد کبد و ما ساریقا و ضعف کبد و مسالك ضعیفه و متک کرده و مثانه و لیکن بمضرات
اطیان ديکراست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است *

* طين د اغسقا نی * بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون مین مهمله و فتح تاء منقاة فوقانیة و الف و کسر
نون و باء نسبت * ماهیت آن خاکي است که از د اغستان و قریب د ریند هک شموران آذریجان آورند و الوان
می باشد بهترین آن خاکي است که ریگ خوشبو که از د اغستان قریب بنواح شموران آورند و کاهی آنرا مانند اطيان ديکو
میشویند و اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگد امس بر م سبک حالص از رمل و سکریره چسبند زود در آب کک ازند
میباشد و بعضي از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن
مفرح قوی و رافع خفقان و غشی و صمیت اخلاط و تپ و باقی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قوت و بهتر از طين
مختوم و اکثر معتادین بکل بسبب کمی مضرت این را میخورند خصوصاً از بان عراق و عرب و لیکن مفسد لون است
مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست

* طين الد قوی * بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون و او و کسر قاف و باء نسبت * ماهیت آن خاکي است که از ناحیه
د قوی هک چسب آورند کبود رنگ با بوسه قوی و بعضي از آن سفید رنگ سبک امس حالص از رمل و سنگ ریزه و زود
کک ازند و آب و این بهترین آنست * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتي * افعال و خواص آن
معتدل و قابض و حابس اسهال و ناسف رطوبات معد و او را م مرکبه و ساره و زائل کنند و ارمای بدن و موی شراب و طلاء
و غسل و زبانه معناد بخوردن اطيان بیشتر این را میخورند بجای طين خراسانی و لیکن مفسد رنگ است

انه اطيان ديكر است و بعضي گفته خاك خالص از آميزش ريك و رمل را شهاب غريبه است و بعضي از انواع طين قبولها را
اصناف طين الخراطين و البته اند

* طين الحكمة * از مركبات است و دستور صنعت آن در مقدمه رد و قراباد بين مذكور شد بر طرف شيشه و چيني
و غيره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات ميمالند و ضد آن جهت شكستكي اعضا و تقويت استخوان و عصب مؤثر است
* طين الخراساني * بضم خاء معجمه و فتح راء مهيمله و الف و فتح سين و الف و كسر نون و ياء نسيب و انرا طين نيشاپوري
و طين لائل و طين الماكول نيز نامند * ماهيت آن كلي است بيمار سفيد خو شير و خوش طعم با اندك شور و ضرر
خوردن آن كمتر از خاكها ميديكر است و البته اكسانيكه عادت بخوردن خاك دارند از آن مخورند و بعضي بريان کرده
بخوردند و بعضي خام و بعد بريان کردن خوردن آن اندك كم ميكرد و در بغي ادا اطفال بان بر الواح مينويسند و بعضي
مردم آنرا بريان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آنرا اقرص ساخته خشك نموده تناول مينمايند و بعضي قدي مشك و با
عبر و با كافور نيز اضافه ميكند * طبيعت آن سرد و خشك و بعضي بسبب ملوحت آن اندك گرم دانسته اند * افعال و
خواص آن ثقل خالص و با مصول مطيب آن بخورند كور جهت خوشبختي و تقويت معدة و تمكين عثمان و قوي
و منع سيلان لعاب و آب زرد همان وقت خواب و رفع جوع كلي و هيضة مهلكه باقي و اسهال و منع نزلات ساهيل خصوصاً كه
تريبت و درورش با شنه و سعد و اخرو قاتله و كبا به و امثال اينها يكلا بتر کرده باشند مفيد ار شربت آن از يك مثقال تا سه
مثقال در ربع هيضة و راقية آن با آب سيب مختوش و يا بارب آن و يا آب طيب سعد و يا آب سرد و اكنار آن مفيد مزاج
و مولد سد و حصاة و مضر معتاد بين بسند كهين و ما سار و بعا و ضعف كبد و مسالك ضيقة و سنگ کرده و مثانه و ليكن بهر اندازه
اطيان ديكر نيمعت مصلح آن انيسون و تخم كرفس است *

* طين د اغستاني * بفتح دال مهيمله و الف و كسر و يمين معجمه و مكون هين مهيمله و فتح تاء مثناة فوقانية و الف و كسر
نون و ياء نسيب * ماهيت آن خاكي است كه از د اغستان و قريبات ريند و بلك شور و ان آذ و بجان آورند و الوان
مي باشد بهر و ين آن خاكي است كاسي رنگ خوشبو كه از د اغستان قريبات بنواح شير و ان آورند و كاهي آنرا مانند اطيان ديكر
ميشويند و اقرا ص ميسازند و اين هنگام سفيد رنگد املس نرم سبك خالص از رمل و سنگ ريزه زرد در آب كد ازند و
ميتا شد و بعضي از ان كه در رنگ و اين در خوبي بعد از انست * طبيعت آن سرد و خشك * افعال و خواص آن
مخرج قوس و رفع خفقان و غشي و سميت اخلاط و تپ و بائي حادث از اخلاط قاسية و در سائر افعال قوت و بهتر از طين
مختوم و اكثر معتاد بين بکل بسبب كمی مضر است اين را مختورند خصوصاً از ان عراق و عرب وليكن مسدود و مسدود لون است
مصلح آن شستن و مشوي نمودن آنست

* طين الد قوقي * بفتح دال مهيمله و ضم قاف و سكون و او و كسر قاف و ياء نسيب * ماهيت آن خاكي است كه از ناحية
د قوقي بلك حلسه آورند كه در ريك با ييوسست قوس و بعضي از ان سفيد رنگ سبك املس خالص از رمل و سنگ ريزه زرد
كد ازند و آب و اين بهترين آنست * طبيعت آن سرد و خشك و با قوس قابضه و اندك حرارتی * افعال و خواص آن
مخفف و قابض و اسهال و ناسف رطوبات معدة و اورام مركبه و حارة و زائل كننده اوساخ بدن و موی شربا و طلاء
و غسولا و زبان معتاد بخوردن اطيان به شتر اين را مختورند بجای طين خراساني وليكن مسدود و مسدود رنگ است

و بنسب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و پریان نمودن و خوردن انیسون است بالای آن خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر *

* طین الرومی * بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت * ما هیئت آن خاک است سوخ نیم رنگ و بعضی سفید مانند بکبودی و خورشید و آن نوعی از طین قبرسی سفید است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مذهب و نافض طلای آن با آب کاسنی محلول و مانع ورم اجفان و خون آمدن از چشم و در سائر افعال مانند کل ارمنی است * طین شاموسی * بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شامیس و کوب الارض و کوب شاموس و سربانی چشما شاموس و برومی فلاغاسامس و یونانی ابو برطس و فارسی کل سفید نامند * ما هیئت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صافی اندک براق ناصاف شبیه بچراغ المس و صنفی رمادی رنگ صافی نرم زرد شکن که در آب زود کد اخته گردد و این را یونانی اسطرا یعنی کرکب و فارسی ابرک و یندی کهری می نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان کد ارنک بچسبند و زود شکسته گردد و در آب زود کد اخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است را قبرس و صنفی اورند * طبیعت آن درد و سرد و خشک و مغسول خشک گردد * آن الطیف شمع الرئیس گفته که هوایست بران غالب از طین مخنوم را قوی از آن است * افعال و خواص آن آشامیدن بکمه آن از مغسول آن با کتان قاطع خون حوض دائم و جریان عرق شراب و طلاء و با شراب جهت سوم حار و با ادویه مناسب جهت نفث الدم و اختلاف و ببلان خون از همه اعضاء و درم آن با آب و اندکی سرکه جهت قرحه اما سریع الاثر و نیز در درم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل ادرام حار و اعضاء رخودمانند پستان و بنا کوش و زرد بغل و کج ران و حوضه آن با آب با رنگ جهت و منطار با و قرحه اما که منعفن نشود باشد بعد از آنکه اولاً با ماء العسل و آب نمک حقیقه نموده باشند و طلای آن با آب و روغن کل جهت ورم پستان و ادرام حار و نفرس و با شراب جهت سوم ملل و غه نافع در سائر افعال مانند طین مخنوم است *

* طین صوفی حمیدی * بضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فاء و بار فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون باء منناة تخننیه و دال مهمله * ما هیئت آن خاک است سفید خوشبو که از بلاد شیراز از بقعه صوفی حمید آرند * افعال و خواص آن با قوت تر با نسبت جهت رفع اذیت و سمیت هوام زهر دار و شراب و طلاء و با خود داشتن آن موثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است * طین الفارسی * کل شیرازی رنگ سرشوی نیز نامند * ما هیئت آن کله است سفید مانند بزرگی و خوشبوی و بعضی طین حرا صفتی و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت دفع رطبه نافع و گفته اند مضر رطبه و منانه است مصلح آن آب سرطانات مفید از شربت آن نادر و مغال *

* طین القیمولیا * بکسراف و سکون یاء منناة تخننیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح باء منناة تخننیه و الف و آنرا حجر رخام و یندی کهری می نامند و اطفال در دندان بر تنه های مشق میمانند * ما هیئت آن سه قسم است یکی سفید بران خوشبو و کوبند از آن بوی کافور آید و درم مانند بیهوشی و جرب بالز و جت که در آب زود حل نگردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو خوب و مسکن و قسم سوم که سبزه و از اندلس آورند زبون ترین همه است و غایبی نوشته که شبنم من گفت که طین قیو لیا خاکی است که میان فلفل بافت میشود و شرار کسی نکشته و در آن دوقوت است یکی جوده

طین الرومی

طین شاموسی

طین صوفی حمیدی

طین الفارسی

طین القیمولیا

و دیگری حارّه محالّه و بعد غسل قوت حارّه محالّه آن زائل میگردند بهترین آن صافی سفید صلب از ج آنست که زرد شدن
 نباشد و در آب رود کد اخته نگردد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و ناشف
 رطوبات و ملت معده و مقوی آن و هاضمه و حامس امهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعاء و مسکن
 سوزش معده و طلای آن جهت امراض چشم و با سر که جهت ورم بنا کوش و همه ادرام حارّه و بر سوختگی آنش مانع آبله
 آن و بشهائی جهت نفخ دمامل و التهام جراحت و جوشها خصوصاً جوشش مرطال و ابدان ایشان و تحلیل ادرام و با غسل
 جهت ورم زیر معده و سایر اعضا مفید و در چند همه اطباء محلل ادرام اند و لیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه
 اقوی و محرق مغمول آن جهت قروح و عرقه الا نذ مال و در زمانه افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب
 اختیار است گفته که در کوهستان نزد بهم میوسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و با ایشان پاک میگرداند *
 * طین قبرسی * بفتح قاف و باء موحده و سکون را و کسر مین مهملتین و باء نعت * ما هیئت این کلی است معرّج چسپند و
 خوشبو که بزبان میچسبند و چون بشکنند اندرون آن رکهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست و انگشتان کند
 * طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه معتدل * افعال و خواص آن جهت نفث الدم و مرعضو و قرحه امعاء و مسکن
 آن و مسحّ کبد شربا و احتقان و تکرم آن با آب سرد و با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله
 و طلای آن جهت تحلیل ادرام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقلد آرشیت آن تا بهیچ درم بدل آن در
 جمیع افعال طین مختوم است *

* طین الکرمی * بفتح کاف و سکون راء مهمله و مین و باء نعت * ما هیئت آن خاکي است که از بلاد خود یا آوردند
 سبزه کربه الرأیحه شبیه بهضم گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدا می نمود کرم یعنی تاک انکور
 است بران ممالند جهت حفظ آن از آفات و لعل آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زیون است
 * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن محل رجائی و در راکتال جهت روئیدن اشغال رود را در بیه
 رفع کلف و حکم مستعمل زیرا که بهترین ادویه حکم است و شرب و درم آن جهت نرف الدم باطنی و ظاهری و طلای
 آن جهت دما میل و قروح مزمنه مؤثر

* طین المختوم * بفتح مین و سکون خا و ضم تاء مثناة فوقالیه و سکون و ا و مین * ما هیئت آن بقول جالینوس خاکي
 است سرخ رنگ که از جزیره ماهون از جزایر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب با رطامس
 ما بلد متماثلند و خاد م و یکهبان آنجا نیست و غیر از آن خاد م و یکهبان آنجا نمیباشد آن زن رفتی قدری خاک از تلی
 که در آب آنجا است با حضور و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام و نهایت شفا آورد و در معبد و یکستر غسل اطباء آنرا آنکو
 شسته اقراض ساخته مهر آن مایل را بران رسوده و در سایه خشک کرده نرد مانوک یونان و روم فرستاد و شهرت یافت و دران
 تل میچ درختی و سنگ نیست و خاک خالص است و بقول دیسقورید و س آنست که آن خاک را با خون بزکوهی بعد غسل مرشته
 اقراض ساخت و مهر نمود و گویند دران جزیره رسم است که بزراد بیچ نمینجا بدند مگر بعنوان قربانی و آنرا بر هر آن تل و لعل
 خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشند و بهتر از خاک چامی دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مانل یزیدی و با حرارت
 و خاک تلها و دیگری آن جزیره در ازان معبد را آن خاک نیست و کم رنگ مانل بسفیدی با قوت جالبه است و لعلها

الان قیاب را بآن مهبسودید و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و آن مختوم با صلی بهم نمیرسد و بنا بر آن طین ارمنی
 و یا خاک پی دیگر شبیه بدان هیات ساخته است و حال مینمایند و آنچه با تحقیق پیوسته آنست که آن جزیره شرق نگشته و تا حال
 هست و در ستور از انجا بهمان بخود رسید و هر یک مریخ اقراض ساخته با طراف میگردند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آنست که
 ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و یا بر زبان کند از آن بپسند و بوی آن شبیه بوی شبت باشد و چون بر جراحت
 تازه باشد در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از آن آید
 و حبس خون را بصورت نماید خوب نیست * طبیعت آن درد و سرد و خشک و با قوت قویا قیت و شیخ رئیس معتدل
 در گرمی و سردی دانسته مشابه جسد انسان مگر در رطوبت که بیس بران غالب است * افعال و خواص آن مفرح و
 مقوی دل و معدة و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواة عروق و مسالك
 هم و دافع اذیت و نکابت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریا قینی که دارد حاکم بس نفث الدم و نزف الدم باطنی
 و ظاهری کل اعضاست و جهت قرحه رنه و حلق و اعراضی آن رسائیر روح باطنی بتنهائی و یا با کثیرا و جهت فساد
 خون و تنهای خارقه و بانیه و طواعین و اسهال د مویه و صفرا و به دفع مضرت هوام و هوای ربائی و آب زیون شراب خواه قبل
 از انها و خواه بعد از انها و با شراب جهت دفع سموم مشرب و به و منبوشه مانند ذرا ریخ و ارنب بتری و ما رو افعی و سک
 دیوانه و شراب و آب کرم و شبت آشامیدن و قی نمودن جهت دفع سموم و تسکین بدان جهت در سناطاریا و قروح اما
 بد متورم گردد رطین شاموس و طلای آن با غسل یا شراب جهت امرض مذکوره و تسکین التهاب و تحایل صلابات و التیام
 جراحت تازه و کهنه و قروح خیمه منقعه و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برک قنطاریون
 و فرا هیون و سیربری و امثال اینها از برکهای مناسبه لطیفه بکنارند و با سرکه جهت نیش هوام مانند ما رو افعی
 و سک دیوانه و اورام خارقه و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید
 بزود و د مهبس نماید و التیام دهد و باید که طلای ذرور آن بقدر علت و معیت آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب
 ابیض و یا احمر و یا حلز و یا مرو یا مثلث و یا عقرب و یا عنب و یا غسل و یا سرکه عنبی کهنه تند و یا سکنجبین هر یک که مناسب باشد
 بحسب علت و حاجت باشد و اگر پیش از آشامیدن سم و یا کزیدن حیوان سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر
 رنه و مصالح آن کثیرا و غسل و مضر طحال و مصالح آن کثیرا و کلاب مقل آر شربت آن تا یکدفعه نقل و تاد و درم نیز بدل آن کل
 د اغستانی در امور مذکوره قویتر از آن بعد از آن طین ارمنی و در اطلیه طین مغره صاحب اختیار است بدی نقل نمود که
 طفل یکساله د و منتقال دیک بر دیک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش با و د ادم
 شروع بقی کردن نمود و مجموع آن را بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی د ادم دیگر قی کرد و یک مجلس طبعیت
 او را جابت نمود و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و بد آنکه جمیع اطباء حاکم و د م و اسهال اند مکر این طین که مسهل
 است و گفته اند مسهل هم است فقط و مشارک آنها است در قبض و حبس بعد از آن *

طین مصر * بکسومیم و سکون صادر است و بیونانی ارطویاس نامند یعنی خاک زمین محرومه
 * ما هیت آن خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و با حلت که از مصر آورند و بعضی خاک کستری رنگ
 بهترین آن خاک کستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر زمین بمالند مایند و آن بر خاک زنجار باشد و گاه آنرا مانند غسل

اسفیداج میشود و آن را قراض ساخته خشک میکنیم و مغسول آن نرم تر میشود و کاه مقل را بخود می ساختند و ظرفی پدید
و سر آنرا بسته در آخو میگذاردند تا بسوزد و بزرگ خاکستر حیل کرده * طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر و در
* افعال و خواص آن جالی و مجفف و باض و مغری و جهت اسهال الدم را مستقیم و طحال و اورام کهنه و مترهله رخوه
و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طای آن با سرکه و بتهای فی نیز بسیار مفید و در اسهال ربه مستعمل است *

* طین الجزیره المصطکی * و آنرا طین الکبوس و حب و حیوش نیز نامند یعنی جزیره مصطکی * ماهیت آن خاکی است
رقیق صفایستی و قطعاتی مختلف الشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مانند نخل خاکستری رنگ زرد شکن و در آب
زود کد ازنده است * طبیعت آن گرم و خشک در دروم * افعال و خواص آن جالی و مفتوح بخلاف طیان دیگر و جاذب
خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیه اوساخ بدن و جلالی آن و تنقیل وجه خود
زنان در حمام بر بدن میمالند و در غمرها مستعمل دارند و جهت سوختگی آنش در آخر امر که متفرج شده باشد مفید است *

* طین المدینه * طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهداء
است علیه السلام که برای استشفاء مفلذار کرم آنرا با دما و شراب آن مختورند *

* طین الملتانی * بضم ميم و سکون لام و فتح تاء مثناة فوقانية والف و کسرون و باء نسبت * ماهیت آن خاکی است صفایستی
ما بین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و محال اورام
ملا و در شاه جهان آباد اطفال بر تخته مشق میمالند *

* طینهوج * بفتح طاء و سکون باء مثناة تحتانية و ضم هاء و سکون و ا و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن طیا هیچ و بغارسی
فر نور نیز نامند و با ندر لسی ضریس بضاد و ذرس بنی ال معجمتین و ثبین مهمله مشدده نیز * ماهیت آن مرغی است
کوهی کوچکتر از کبک و در رنگ شبیه بدن و زربال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قرب بمعموره است رازی
کهنه مرغی است بقدر کبک کردن و منقار آن مرغ * و طبیعت و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت فاقهین
و ضعیف الاحشا بغایت نافع * باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء معجمه مشاله است

* فصل اول الطاء مع الباء الموحدة *

* طیبی * بفتح ظاء و سکون باء موحده و با اسم عربی غزال است و در حرف الغن مع الزاء المعجمتین انشا الله تعالی
خواهد آمد *

* فصل اول الطاء مع الغاء *

* طافره * بضم اول و سکون فاء و فتح راء مهمله و هالعت عربی است و آن را تستر نیز نامند جهت آنکه در تستر که بغارسی
شومس تر نامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و آنرا بغارسی علفک د اغ نامند * ماهیت آن گیاهی است ضعیف مفروش
بر روی زمین و بر دوارها و شاخهای آن باریک نرم و برک آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر
ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل ببرک قوطولید و ن و از میان برکهای آن ساقهای بسیار باریک برمی آید مدور و بقل و یکشیر
و کمتر از آن و بر سر آن کلهی زرد و سبزرنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انکشی * طبیعت آن
در چهارم گرم و خشک * افعال و خواص آن تند و تبز و خوردن و کوشش و سم نازل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع
است و غذا د آن خوردن و کوشش را نازل و ثلایل و نوا و اهر و کاه و کپای را نافع و فائز مقام دیک بودیک دانسته اند

*** ظفر لقط *** بهنج قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلوما بن است * ماهیت آن در وصف است یکی بر روی دیگر و دیگری بر روی
و این را شجره ابي مالك نامند و مذکور شد و جالینوس این دوار ذکر کرده و بر آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق با قلا و برک
آن شبیه ببرک لسان الحمل و بر ساق آن غلایهای سرکج و متصل بعضی ببعضی و کل آن شبیه بکل سوسن کیود بر می که بهنج
آنرا ابرسانامند و آمیخته بآن غلایها و بهترین آن جبلی آنست * طبیعت آن دردم سرد و خشک * افعال و خواص
آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رهای و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضامدا و شرابا
و زرد را و برک آن جهت التهام جراحات مؤثر مضر سفلی مصالح آن صمغ عربی مقدار شربت آن يك مثقال بدل آن اقا قیاست
*** ظفر قطورا *** بهنج قاف و طاء مهمله و سکون و اورنتیم و ماء مهمله و الف اغت سربانی است * ماهیت آن گیاهی است بری
و بستانی و بستانی آنرا شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک رملي جبلی و در رسوا حل
بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ و مقداریک شهر و نیم آن از زمین برآمده
و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق
رسته و بر آنها برکهای باریک شبیه ببرک شمع از هم دور و کل آن شبیه بکل اناغالس و ما ئل بسرخی و ثمر آن شبیه بشعر
همینا ریقون و نبات آن در کوما و سر ما میماند و بر طرف انیشود و مستعمل پوست بیخ آنست * طبیعت آن سرد و خشک در
سوم * افعال و خواص آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بپزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرصه امعا
و صج آن و قطع نزف الدم هر عضو که باشد و فساد و زردی آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است

*** قصه * فصل * لبطاء مع الالام ***

*** ظلف *** بکسر ظا و سکون لام و الف لغت عربی است بفارسی رنگه و کفشک و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و هم
شده و در رمی اکید و ن و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و مثل اول نزد اهل فارس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف
و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیع گفته ظلف را بفارسی بشک گویند * ماهیت آن معروف است
و آن جسمی است صلب غضروبی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد * طبیعت آن سرد و خشک
* افعال و خواص آن ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شد و میشود و سوخته مجموع آن معهل مایه صغیر و فساد
آن با شراب جهت کزیدن موام و با عسل جهت نفوس و مفاصل نافع و طلا و سوخته سم بزیا سرکه جهت داء النعلب مؤثر

*** قصه * فصل * لبطاء مع الیاء المثناة النجثا نية ***

*** طیمان *** بهنج ظا و باء مشدده و الف و نون بفارسی داهمین بری است و باس سهیل عبارت از انبست و بلغت اندلس برید
فوقه بمعنی عشبۃ النار و بر روی ابر و بر و بهندی جوهری و جامی و جنگلی چنبلی نامند و منبت آن پیا بانها و بالای تله و با علق
باشد و بران بنجد و از ان جدا باشد و گویند بوی آن رعا ف آورد و قسم مغربی آنرا عشبۃ مغریبه نامند و در حرف العین
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * ماهیت آن نباتی است شبیه بلبلاب و از ان صلب تر و شاخهای آن در هم پیچیده
و کل آن بسیار خوشبو و قسیمی خاردار شبیه بنخار کل سرخ و کل آن از کل یا همین بستانی که کل چنبلی نامند بسیار کوچک
تر و بر آن حیاه و باریک و در شعبه و قوت بیخ آن تا بهمت سال باقی میماند و فعل آن مانند خربتی اسود است و این بعضی
کمان کرده اند که همان است و بعضی طیان را باوصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت * طبیعت بیخ آن

در اول چهارم کرم و خشک و کرم ترا از خربق اسود و سایر اجزای آن در سرم * افعال و خواص این محال و ملطف
 امراض الراس والعصب والصدور والرئه بونیون کل آن جهت صداع و شقیقه و رباح غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آن را در یک
 اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و اختراخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بعد یل و سقوط یک حبه
 ازان با روغن بنفشه جهت شفیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن با فح
 جهت آنکه کرم و خفیف و مبتل قوی است و همچنین روغن که بهیچ آن را دران جوشانند با شند امراض الغم والمعدة مضطه
 بطبع برک و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن معقی قوی و همچنین با آب خیار می معقی قوی و
 بد ستور عصا در برک و شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عروق آن با منل آن بسعایع و مثل آن مقل ازرق مسهل و منقی
 بلغم و سودا است بی کرب و الم و اذیت و نه اند ده مختل احابت میکند و بد ستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن کو بند
 و بر روغن بادام چرب کرده با هم وزن آن افسنین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خنطرد و رفوت فریب
 بخربق اسود امراض الجلد طلای آن محرق جلد مانتد شطرح و با سرکه بهترین ادویه است جهت بقی سفید و سباده و برص
 و با باطن علك جهت عرق النساء و اجاع مفاصل نافع اما بایدن که زود بردارند که بسیار زخم کنند و روغن آن نیز جهت
 عرق النساء سفید و طلای آن با سرکه که بغوت بماند بخون آلود گردد جهت داء العلب بیکل فعه مؤثر مغذی و شربت
 آن تا نیم درم و بکنعال آن کشنده بقی و کرب و مخص شد بد مصلح آن روغن بادام شیون و مراقی د سمه و العبه و مبردات
 است و نوعی از طلیان که برکهای آن با ربک و شاخهای آن سرخ و کل آن مائل بسرخی است بسیار رقتن و قیز روی آن کره
 رقتن است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشند و جدا کنند و جلد بدن و برک آن نیز مانند بهیچ
 آنست و این نوع را بنونایی قلساطس نامند *

* باب هجدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است *

* فعه ————— ال عین مع الالف *

* عا قرقرحاً * بفتح عین و الف و کسر و فاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو و راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب
 اگر کره هند است و گفته اند لغت نبطی است و بعضی گفته اند لغت عربی است مشتق از عقرو و قرح جهت آنکه فعل آن
 تقریح است * ماهیت آن نمائی است کنبرا لوجود و در مغرب و هند و رباح و برک و کل شبیه ببا بونه کبیر سفید کل که
 بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای عا قرقرحاً مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بهیچ رسته و بر سر
 شاخهای آن قدامی مستند بر شکل با بونه و کل آن تمام زرد بخلاف با بونه که شاخهای آن ایستاده و برکهای کل آن سفید و بهیچ
 آن طولانی بغیر و کشمیر و بسطامی انکسنی و تنز و سوزند و بد یسئور بد و س گفته که ببونائی آنرا فوژ بون بمعنی عا قرقرحاً
 نامند نبات آن شبیه بشبمت و اکلیل آن نیز مانند آن و کل آن زرد شعری د بدانه نار و این صفت عودی است که آنرا عود
 القراح جملی نامند و در شام کثیرا لوجود و بر سر وادی برده بهیچ مرسل و این را ثوری است که من آنرا دندام و بهیچ
 آن بطول کشمیر و بختامت انکسیتی و فائهم مقام عا قرقرحاً است و بعضی افعال و خواص و انطاکبی گفته که عا قرقرحاً
 بعد از ازان مغربی است و ماهیت آنرا بنحو بکه شمع این بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولاد کربانت و بعضی شامی که آنرا
 عود انفریح نامند و آن بهیچ طر خون جملی است و بهیچ است که د یسئور بد و س بیان کرده و در سرطان مبرسد و بد آنکه

فصل اول در ماهیت آن قول از آن است و مستعمل به آنست و وقت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد
 و زایل زبان است که پنجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند آن روت آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی
 آنست * طبیعت آن در آخر سوم تا اوایل چهارم گرم و خشک و شامی آن در رسوم و بعضی گمان کرده اند که باردار است
 * افعال و خواص آن معنی سد در منفی ضرر و مای و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخار لکنت
 زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق الناسا و استسقا و تقویت باه و مرود بن و اسهال باغم و ادرا بول و حیض و شیر و عرق
 و حییات و غیرها ضداد و اطلاع نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و اللم و الصد و الیدن آن با روغن زیت جهت کزاز
 و غل و استرخای مزمن و اعصابی بهنجس شده و یک ستور حلوس در طبیعت آن و زرد و روک آن بر یا فوخ باعث تسخین دماغ
 و مانع توالی نولات و ضرر حادث از خلط غلیظ نافع و یک ستور مضغ آن خصوصاً با مصطکی و یا با زیت و نفوخ آن در بینی مفتح
 مد و مصفاة و خبث و سعط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شد بد بلغمی و چون در سر که بخیسانند و در زیر دندان
 مویج کد آنند و حیات آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بزیر زبان بیا شد جلب رطوبات نماید و لکنت را زایل سازد و چون
 طبیعت آنرا در دهان نگاه دارند آن متحرک را مستحکم گردانند و مضمه و با غرغره بطبیعت آن با سرکه جهت خنثی و سعط
 لها و استرخای زبان حادث از بلغم و مانع آن شود و آن بریدن او را عرق آورد و تعلق عاقر حائضها بی و یا با فارانجا جهت
 ضرر اطفال نافع و اگر صوی سک سببه نکر نک بیند آن بهتر است الملع و الیه و السحبات و غیره لعون آن با عسل جالی زائل
 کنند و در سینه و سرفه کینه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و زیاد کنند باه و مرود بن و مرطوبین و آشامیدن نیمه گرم
 آن مسهل بلغم و منف و چون پیش از نوبت تب و ناض نازیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل کرد آن و عرق آورد و استرخای
 اعضا را بر طرف سازد و چون پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع و ابرانکزدان و لذت
 جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و یک ستور چون با عسل بسرشد و طلا نمایند
 و چون با آرد با قلا بسرشد و بخربطه آلوده قضیب و بنده را در آن اندازند و نکر و زکامل رها کنند که در آن باشد اما است
 بر جماع مبرود بن نماید خصوصاً کسیکه در بیضه خود بسیار زسر دی در یابد من عجائب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند
 و بر کام ردهان بمالند مانع موختن آنست از آتش و باز نکران مستعمل دارند و چون با هر که طبع نمایند تا مانند خمیر
 گردد و بردند آن گرم خورده کد آن گرم آنرا بر زائد مضر رتبه مصلح آن گسرا و مویج معده را شربت آن تا نکرم
 بد آن در فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده راسن و اگر آن درد و بهم نرسد زنجبیل نصف وزن آن و یا
 فلفل یک ستور و در غرغره ها فود نه حلی یک وزن و نیم آن و در او جاع حلق فاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند
 و با آنکه یک اوقیه خشک آنرا بگویند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مایه صاف کرده با دو اوقیه روغن
 زیتون درق و مضامع مرتب نمایند و بکار برند محل و مد و عرق و رافع تپهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه
 شربا و تل هینا و سعط آن جهت صداع و شقیقه بارده و ضرر و تقویت دماغ بارده مفید *

فصل دوم در آن قول از آنست و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجلا چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سوده
 آنرا با شکر بنوشد بعد از ظهر حالمه شود *

فصل سوم در آن قول از آنست که گفته شد که الجمال است * ماهیت آن بیانی است معروف با خار بسیار و تیز و کل آن سفید و زرد

و
 و
 و

و در وسط آن مانند مونا را و دانه آن مانند قورم و مستند بر طبیعت آن در اول موسم کرم و خشک * افعال و خواص
 آن مدتی که در تریاق سموم و خلاصی دهند از آنها شربا و جمیع اجزای آن جهت هوا سیر شربا و خور و طلا و نافع و در سبزه
 طلا و خاکستر آن و عصاره آن نافع و روح ساعیه و گفته اند چون بر حمزه پزند ورم آن زیاده و بزرگ نشود مضر کرده مصالح
 آن کثیرا بل آن حنق قوفا است و حکیم مبرم و مؤمن نوشته حاج است که بفارسی خارشتر نهند که بر آن شیر خشک در
 خراسان می نشیند و گویند بنیوت است که نوعی از خربوب است * فصل * ل العین مع الباء الموحدة *
 * همیشه آن * بضم عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثله تکتانیه و فتح ثاء مثله وراء مهمله و الف و نون و عوثران
 بفتح ثاء مثله و بضم آن نیز آمده و بهندی دانه و اونه مروانیز نامند * صاهیت آن گفته اند شامل بر نجاسف و شجر مریم
 است و بغلادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیخ دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغوث و مزغب
 و ثقیل الرائحه و با عطریات شبیه برائحه سنبل الطیب و بطیخ و قناریسی گفته نباتی است برک آن مد و در صاحب معتدل نوشته
 که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغیز با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را ثمر بنیت زرد رنگ شبیه بچیزیکه در وسطا و جوان
 می باشد و خوشبو شبیه بپوی سنبل الطیب * طبیعت آن کرم و خشک در دم و در موسم نیز گفته اند * افعال و خواص
 آن مدتی و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معدة و مد و ریح و متحرک جماع در مورو دین و معین بر حمل امراض
 الراس و القلب و المعده و بوییدن آن مسکن بخاره بارده و منقی دماغ و مقوی آن وجهت در سردی و نزلات و زکام و در
 وسر و امثال اینها از امراض بارده خادنه از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصا با عمل جهت امراض
 دماغی حادث بمشارکت قلب و رحم و رجوع فواید تقویت احشا و تفتیح سرد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مورو دین و اکتحال
 بآب آن جهت حلات بهر و جلای فشا و رفیق امراض الرحم حصول سرشته آن با غسل مسخن رحم باورد و نه کو گفتند و حال
 آن و معین بر حمل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زائل کنند و عقراست مقلد از شربت آن در دم *
 * عهبر * نرجس است و صاحب معتدل گفته معروف است در زمان ما بشجرة النبی واصطبرک و آن میوه است و این دوخت
 را صمغ نیست ولیکن دهن است الهته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگرد
 و در قرابادین کثیرا ذکر یافت * فصل * ل العین مع الاء المثلثة *
 * حقیق * بتحرک عین و ثاء مثله و قال * صاهیت آن نباتی است بقدر نباتی بزرگ آن شبیه بدوک کبر و طبر
 و انبوه * طبیعت آن در آخر موسم کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی و متحرک و عصاره خشک کرده آن را
 چون مکرر صماد نماید موی را مانند نوره بستر د * فصل * ل العین مع الجیم *
 * جیم * بفتح عین و جیم مشدده و زاء مهمله اسم عربی قسیمی از خاکینه است که کوکو نامند و در ریخیس البیض مذکور است
 و در قرابادین کثیرا در بیض به تفصیل ذکر یافت * فصل * ل العین مع الاء المهملة *
 * هدم * بفتح عین و دال و هین مهمله بفارسی نیش و مرجومک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو
 و زاء مهمله و در یمن ملس نامند * صاهیت آن حبیبی از حبوب ما کوله مشهوره است مدور و مدطح رد و نزع می باشد
 بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل بتد و بر و تلخ و آنرا تمقه نامند و بستانی آن پهن تر و بزرگتر و در نوز بستانی دانه های
 کوچک سرخ رنگ می باشد که بهندی شریخ اند و در بنکاله اگر می نامند و بخته و مهرا نمه شود و لعل اچیل و بچل اگر دانه را

و شکافته شدن عسل و گزیدن موام مخصوص با شراب انجیر و جالوس در طبیعت آن جهت اختناق رحم و ضایع آن جهت قطع مرق و نفوسه بدن نافع و مورت خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شراب آن یک مثقال و گزیدن از خواص آنست که چون هشتاد و آنرا در سر بنند نه با عسل قهول و عظمه در نظرها است *

عرق * بتحریر یک عین و را وقاف لغت عربی اسمت پسر بانی و میان و یونانی اریهون و پرومی و رومین و یغاری خومی و یندی پسینه نامند * صبا هیت آن چیز است که از مسامات بدن حیوان توشیح کند و بر آید خصوصا نزد حوکان و کرمی هوا را استعمال چنانکه عرق آورد و گفته اند که آن ضول و بقعه جا صله از غلاد بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع میگردد و گفته اند ما همیشه دم است که مشوی میگرداند آنرا مرار و شهر را نیز ما نیست دم میدانند * طبیعت آن گرم و تر * **افعال و خواص آن** محل و جایی است و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و از خوردن عرق دانه زردی رنگ و سبزی آن و خنثی و سیلان عرق بسپارید بوماری میگردد علاج آن تنه به بهاء العسل پس آشامیدن مستخرج و روغن کل و تر باقی الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اند وانی از هر یک بحد رم با آب گرم است و نیز عرق بتحریر یک عین و را وقاف اسم مای مقطر از محبوب و ناخوشای و بخشهای رطبه و یا یا بهاء است که بقرع و انبهی مقطر نمایند بدستور مقرر و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چه نیز بالا جمال ذکر مییابد طبیعت هر یک آن را جمع بطبیعت چیزها است که از آن مقطر نموده باشند * **افعال و خواص آن** نیز را جمع بآن چیز است ولیکن الطیف و سر یع النفوذ و ثروتا نیز آن در بعضی مواد زیاد و اکثرا آشامیدن هر که ای حاره حاده مانند دار چینی و ناخواه و سیر و امثال اینها مخرج خون و مورت امراض حاره و بد و عرق قلبی *

عرق * بفتح اول و درم و وزن و عرب آنرا اعظم المبق خوانند * صبا هیت آن زواید است که در هوای هم در انوع است و شرمیها شد * طبیعت آن مانند مزاج سم است و شدنی الیبس * **افعال و خواص آن** نیز مانند آنست و در طلاف ذکر یافت و با الحمله چون مقل از نسیم رم آنرا با سرکه سائید و بقو شد جهت صرع و طوبی و آب و یا با کلاب جهت سقوم جمیع اصناف موام و بخور آن جهت اختناق رحم و جدی ربع مغبل و گفته اند از خواص آنست که چون صا صبا حبی ربع بقصد ربع تپ آنرا از حیوان جدا کنند رفع تپ او میشود و معرب دالسته اند و نیز عرق نزد اهل شام اسم نوع سفید هموار بقون است ان شاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد *

عروق الصباغین * قولا الصبغ است و گویند اسم عروق الصغرا است *

عروق الصغیر * بضم عین و راء مهمله و سکون را و وقاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آنرا همیشه الصغیر و عروق الزهفران و عروق الصباغین نیز نامند و عربی هر دو بقوله الخطا طیف و یونانی خال و یون و غلاد و یون و طوما هال نیز و پرومی کالید و یون و یغاری زرد چوبه و یندی هلدی نامند * صبا هیت آن در نوع است یکی که بود یکری صغیر صغیر آن ما مهران است و در حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیج نبات است عاق آن بقدر و ذرع و از بیج آن شعبها روئید و بر هر شعبه بر کهاها شبیه ببرک مو ز تاز و کوچکی رشته و از برک زرا نباد بزرگتر و کل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیج آن زرد و بعد بر آوردن از زمین آنرا بر دل جوش داد خشک نموده

با طراف میبرد و تازه آن به طعم و رائحه تازه چها و ماء پس نیکو میگرد و و گویند در میان آن بند و بعضی دانهای صغی
 بهم میرسد و آن صلب تر و مائل بتیرگی است و آنرا بهندی هلاک یا ناسد و کسانیکه میشناهند چهل و برمی آورند و قتمه را
 جوش میدهند و احوال بعضی دانهها شبیه به امیران در میان بستههای زرد چوبه بهم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب
 قفحه و غیره نوشته اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوش رنگ کمربسته
 آنست * طبیعت آن در عوم کرم و خشک * افعال و خواص آن جالی بصر و مفتوح سد و جگر و جهت استسقا و برقان
 نافع چون یکدم آنرا با شراب ابيض و با هموزن آن انیسون بپاشانند و موضع آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک
 یریان نیکرم آن را کتخال آن جهت جرب و بياض رقيق و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم بیفزاید و بياض
 حادث در آن را بطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور
 آنرا بر آن موضع میمالند و ضماد آن با شراب زائل کنند و نمله و مجفف قروح است و نکبید بدان مسکن ارجاع و محلل
 اورام خصوص ورم حادث به از فصل و طلای آب کل آن زائل کنند و کف و بهق و آثار جلد مضرت قلب بمضرت بسیار و مصلح
 آن آب لیمو و اترج مقلد آرشربت آن تا دود رم بدل آن فوة الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین مامیران و در غیر آن
 نیموزن آن نیز مافوق حاکم است

* فصل العین مع السین الملهمة *

* مسئل النحل * بفتح عین و عین و لام و فتح نون و سکون حا و لام یونانی مالی و القوا یس نیز و سوریانی و یسا و برومی مالی
 و یفاریسی انکبین و شهل و بهندی مد و بلغتی بهت برس نامند و مشهور و شهید است * ماهیت آن معروف است و مراد از آن
 عمل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوت آنست که در آن مطلق موم نباشد
 و چون با نکشت بردارند و در این از برای مد او را بهتر است و بعد از آن سفید نباتی رنگ باوصاف مذکوره و این از برای
 لذت و تغذیه و ربیعی این بهترین از صیفی است و شوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته عسل الطعم و قوی
 و با ترش و تلخ و رقیق شده و بهی بوی و یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته بشع بد بوی کشته و اکتار بسیار کهنه فاسد آن
 در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است * طبیعت تازه آن در درم کرم و در اول
خشک و اندک مانند آن در آخر درم کرم و خشک و بعضی انواع حادث آن و همچنین کهنه آن در اول موم کرم و در درم
 خشک و عمل خام گرمی و حدت و جلای آن زیاده و بد و ائیت اقرب و عمل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای
 آن کمتر و بغل ائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند و با تش ملائم جوش دهند تا بقوام آید
 و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد
 * افعال و خواص آن جالی و مفتوح سد و افوا و عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و حاذب آنها از عمق بدن
 و فصول دماغی و زائل کنند و استرخا و استسقا و برقان و سپرز و عصا الهول و انواع رباح و یلاوس و موم بارده و مغت
 حمایه و دلیل بر منافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که * واوحی ربک الی النحل ان اتخذ من الجبال
ببوتار من الشجر و صایعرون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه
شفاء للناس ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون * و چنان مقلد س نهوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید بند * فوالی فی نفسی بیده ما من
یهتم فیه عمل الا و یستغفر المملک لک الیهیم فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات

و هو فی جوفه لم تمسه النار * وقال صلى الله عليه وآله وسلم قلب المؤمنین حلوا بحب الحلوة وقال صلى الله عليه وآله وسلم نعم الشراب
العسل یرعى القلب وین هب برد الصدر وقال صلى الله عليه وآله وسلم من یرید الحفظ فلیأکل منه ویزد روحه ینفاسه
که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا غسل با آب باران ممزوج کرده بپاشد و جائز است که هر چه بخواهد
از غسل نبست در رفع از برای بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشستن او و به جهت آنکه بسبب لزوم و غلظت
قوام باعث سرعت امتزاج و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و بسبب خلوصت محبوب طبایع و لذت و دفع بشاعت
و رساننده قوای او و به است سرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره * امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد
و غیرها * آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول و ماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت
معد و داشتن و دفع ریا و باز رجالت و تنقیح سد و فو لنج و تقویت معد و شهوت طعام و به و با کندن رجعت تنقیح صدر
و قصبه ریه و استسما و برقان و طحال و تقویت حصاة و عسر البول و انواع ریا و ایلاوس و دفع سموم و با آب مخصوص آب باران
مرطب اعضا و مقوی باه و مضطه و من و منق و قرحة امعاء و مثانه و مفتت حصاة و دفع عسر البول و با لیسامیت مسکن عطش
و قوی نمودن بدن جهت تنقیح معد و الفم و الحلق و غرغرة آن جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیح
جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدن ستر و تنگ بدن و مضمضه بدن با سرکه جهت استحکام لثه و برور و بدن
کوشش آن و تقویت دندان و جلای چرکه و سفوف کردن آن خصوص که با نکشت بردن آنها بماند و در هر ماهی
سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه نموده کسبکه آنرا مرخی دانسته با عتبار آنکه شیرینیهها همه مرخی اند و وجه شبه
آنست که شیرینی را مطلق اخل نموده فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یوست و عمل جاریا پس
است بالاتفاق انجین اکتحال آن بپخته با آب و با آب بپا زوبانک اند رانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و در معده
و بیاض و نزول آب در آن الاذن قطور آن در گوش یا نزد روت و نمک سنگ جهت رفع ریا و دفع و قطع مد و رطوبات
سائله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدن ستر و قطور آن با زهره کا و تازه و با آب برک نیم تازه و با آب شیرین
و یالین نسا و با سفوف بیضه مرغ الصدر آشامیدن و لعن غلیظ آن با روغن کل جهت دفعه باره الا معانجین بدن با آب
بازرنگ جهت قرحة امعاء و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل و بپخته با حقه بمقوی عمل آنها اعضا التماسل و الرحم ضما
آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظام آن و حصول آن جهت علل رحم زنان ففساء الاورام و البثور و الکلف
و غیرها ضما د آن با آرد کندن جهت تحلیل اورام و نضج و ما میل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و دفع کلف و با قسط
جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که یاد نیجایی رنگ شده باشد و با عذبه جهت تنقیح اوساخ جروح و بدن
کوشش زائد و النیام زخم آنها و باز را وند طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیق و مجرب و باز را وند طویل و آرد
کرسنه و باد ام تلخ و حب الکباب و آرد جو جهت ادرار عرق و با آنز و روت جهت جلای قروح و بدن کوشش زائد و باد و به
بهق و برص و کلف دفع آنهار با نوشا در جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت دفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن
کل جهت قروح شهن به و سایر قروح حادثه از یلغم مالح و جهت تقویت بدن و بپخته با جهت رفع قمل و صمیان که بفارسی
و شک نامند و بر جسد اموات حافا آنها است از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحم و عروق السوم لعوی
و با آشامیدن آن با آب کمون جهت غطرتال و کزیدن سک دیوانه و غلیظ آن با روغن کل جهت لیسامیت و قوی نمودن

این جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجرب آنست که چون زن با آب شربت ساخته ناشتا بهاشامد اگر با عصاره
مغص گردد حامله است و الا لا و جبهه این امور تنها می خام چهل آن و در بعضی اضلعه و اطلیه و در بعضی مواد تازه خام
اند که حاد آن اولی است و بالجملة جهت متورودین و بلغمی مزاجان و در زمان فصل و یک بارد نافع مضر مخالف اینها
و مصلح مضرورین و اگر آن سریع الاستحاله بصفرار مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حار و عطش مفرط
و علاج آن آب انار ترش و اترج و آب ایمن و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشمش و مقلد ارشیت آن یا نریده مثقال بدل
آن در شاب انکور و خرمای چهل غیر مطبوخ بدل آنکه عسلیمکه مکس آن بر کاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ
بود جهت امراض معده و کبد و تهیج سد و آنچه بر صفت نشسته باشد بدستور و جهت مبرود و مرطوب مزاجان و امراض
بلغمیه بارده و آنچه بر جاشا نشسته باشد نیز جهت امراض من کوره و قابض و تفتیح سد نافع و گفته اند نوعی عسلی خربیدی
میشود که از بوئین آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زایل کند آنرا نباید خورد و تن پیر کسیکه
آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح
مز یعنی ترش شهرین که سبب سبخوش باشد و امرورد و ثاول نما بند و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران
است استعمال این نیز جائز نیست هیچ قسم و در سنو و طمع عسل و شراب آن و مثلاً آن و ماء العسل در نواها دین که بر
من کور شد و از خوردن عسل ردی و بسیار تند و تیز که از بوئین آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بز
البنج عارض کرد و علاج آن تطهیر با شوره بارده و آب فواکه بارده و العبه مغریه و مانند اینها است *

* فیض العین مع الشیخ المعجمه *

* عشب مغریه * درم عین و سکون شبن و فتح باء موحد و دا مخفف عشب النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا
عشب النار نامند بهسبب حدت آن و بعضی گویند که بهند می رس و بر روی سرینده و بر یکی اسفرینه گویند و وجه تسمیه آن به مغرب
آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سائر بلاد انتشار یافت * مباحث آن لاهمان ظمان
است که با سمین بری باشد و آن شاخهای نهانی است شمه بلابل و در هم پیچیده بلکه اشبه بیا سمین سفید که بهند می چینیایی
نامند و بسیار تلخ و کل آن بسیار خشبو و برک آن اندک عریض و اطراف آن تنز و غلیظ و میز رنگ و نرم و قسیمی شاخهای
آن خاردار شبیه بخار کل سرخ و از با سمین بستایی بسیار کوچک تر و بدخ آن سیاه و باریک و پر شعله قسیمی برک آن مشابه
برک بلابل و کل آن شبیه بیا سمین زرد و از آن کوچکتر و برک آن مانل بسیزی و خشبو و زیاده از با سمین بری و بر مجاور
خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغریه آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطحی و باریکی و سرخ نهم رنگ باشد که چون
بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تره رنگ و باوصاف مذکوره نباشد است و قوت آن
تا بهست سال باقی است و عشب بلاد دیگر ضعیف الاثر * طبیعت آن گرم در او اخرد رجه درم و خشک در آخر آن و خشکی
کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائی چهارم گرم و خشک گفته اند و ذر قوت قریب بشرقی سیاه
است و صاحب معتدل و بعضی دیگر نیز بیخ خربتی دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سائر اجزای آن در سوم گرم
و خشک * افعال و خواص آن مسهل و مرق و ملطف و معرق و مد و جهت اکثر امراض بارده و رطبه دماغه و صدریه
و معده و کبدیه و کوده و منانه و رحم و اجاع مفاصل و امثال اینها نافع * امراض المراس و القوم و الصدر و المعده * بوئین

کل آن جهت در سرد و شقیقه بارد و مضطرب طبع آن با سرکه انکوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن
 بنحو چوب چینی و تدوین بدن آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معد و کبد
 و استسقا و بواسیر و از بین قبیل سائو امراض بارده رطبه و آشامیدن طبع شاخ و بیخ آن که بقدر لیم اوقیه آنرا در یکرطل آب
 بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه ببعیدیل و معوط
 بیخ آن بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارد * اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النساء و الام و امراض
 السوداویه و الجذام و الالتهک و امثالها * آشامیدن سفوف آن هر روز یک منقال با نباتات یا کهنه و زیاده بر آن جهت
 اوجاع مفاصل مزمنه و ضما د آن با کلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیره و تحلیل او را م و حمل
 آن مد ربول و مسقط جنبین مقل ارشربت آن از یک منقال نادر و منقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر و روین و جوانان
 و در فصل کرما و امراض حار و مانند حمیات حار و صفراویه و دمویه و حصه و جدی و مانند اینها و آشامیدن طبع برک
 و شاخ آن بقدر سه درم با هم وزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا و غیره برک و آشامیدن برک آن
 مقل از قلبی با زیت بسیار مقوی عقیق و جهت کزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه و دوائی است قوی
 ولیکن غیر مامون و با خطر ضما د آن جهت قروح خبیثه با فاع بیخ آن بسیار حار و حاد چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرج
 جلد است مانند شیطان هند و دلالی آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النساء و اعالشعلب بعد یک خون آورد
 گردد در یک دفعه زائل گردد اند باذن الله تعالی بتقروح و دفع مواد دردی آنها و نیم درم آن که مقل ارشربت آنست مسهل
 قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سبزه است و با آب خبازی مقوی و یک منقال آن کشنده یقی و کرب و منصف مصلح آن
 روغن بادام شیرین است بد آنکه نفع آن در امراض باغمه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و بی هویت
 ضد کیفیت بلغم است که برودت و طوبیت باشد بقواعد کلبه که علاج و دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه
 باید که باعتبار بیس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و متخیره را طوبات
 بسیار در بدن بهم میرساند که باعث تطویم و اصلاح بی هویت سودا و دفع علت حادثه از آنست و با الخاصیت نیز مانند حجو
 لا جور دک که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضراست زیرا که موجب حلت صفرا
 و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا به بعضی عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید
 در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نایب مناب چوب چینی
 میدانند موافق گویند اگر محرور از اجان یا بیس ضعیف بهیچ قسم استعمال نمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان
 مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن با نحای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده *

* شش * بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار با لف بعد از شین نیز آمده لغت عربی است
 و بهی نانی حجاز کبیر و بغارهی خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بعد الف و سکون کاف و ها و عوام اکون و مدار
 نیز مانند * صا * هیئت آن از جمله اشجار بتوعی است حاد اکال سدی و بقدر قافی و زیاده بر آن و شاخهای بسیار از
 بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحرا هارز میندای رمای و مخصوص ببلاد گرم سمر و برک آن شبیه بهرک کبهل و قرنج
 و از آن هود و اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و کوبای بر آن کردی نشسته و جمیع اجزای آن از برک و ساق

و شاخ شیرداز که چون بشکنند از آن بسیار شیر بر می آید لکن یکدیگر رخت آن بغل و یکطرفی و زیاد هم شیر بعمل می آید و کل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بکل نرگس و نوشته که بکل خرزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچک و پلوی بزرگی و منحنی و چون رسید و شکافته کرد از جوف آن چیزی شبیه به زهره و پنبه سیاه بغایت نرمی بر می آید و کوبیده آگیده مساوی پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سنا مکی و خاکستری رنگ مائل بسفیدی و اگر آب بادیه از آن پنبه مخد یعنی بالش ترتیب میدهند و در قحاح یعنی آتش زنده مستعمل دارند و همه نوع می باشد یکی درخت آن بزرگ و کل آن سفید و برگ آن بزرگ و شیر بسیار در این در شهرها و در کنار بساتین نیز میوید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن کوچکتر و در قحاح و برگ و بیرون کل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل به سرخی و سوم از همه کوچکتر و کل آن پستی رنگ مائل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لکن این هردو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای رحیمی میوید * طبیعت شیران در چهارم گرم و خشک و با سبب است * افعال و خواص آن اکل و قرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهل و قوی و ستونده موی است و حاد ترین شیر نه اناث شیرداز است و در باغان اهل حجاز و هند و هند شیر آن را در ستودن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس و غیره اطای آن را فاع کچلی و سحفه و قوی و نال دانه بوا سیر و مصحفه آن با عمل جهت قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آنرا به پنبه آلوده بردند آن موجب کف دارند جهت تسکین و جمع آن و حکیم مبر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جلد ام و قوی و در حرب و بنور و د مامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و دیدن و حسب القرح نافع است و اگر ناخواه را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند جهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون از زن و ناشتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در آن مکرر تسقیه کنند و رساله خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار مینماید و بجهت امراض مذکوره نافع و طای آن ک آن در مفصل دست و پا که بعنوان نقطه بستر خلای بر آنها گذارند باعث آبله و قرح و اخراج و طوبت لزج و تسکین و اجاع آنرا است چنانچه بعضی اهل هند و بنگاله این را مانند شیطان مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان * طبیعت برگ و شاخ آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اجاع بارده و ندهین مطبوخ آن در درغن زیتون جهت فالج و تشنج و خنک روز و در برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکل و رفع چرک قروح و سحخه و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم مبر عبد الحمید نوشته اگر درخت آنرا که کل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و کل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز و منغال آنرا با شیر کاه بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و ریه و سعال بلغمی و نیمهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه نموده در آب به نکره بخورند و منافع انفع و اتم است و نوشته اند که در روز برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و اکل و رفع چرک قروح و متفرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد سفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در تاری مانند سب و مرتبان بطریق فرش و لحاف چید و بر آن آب آنمقل ار که از روی آن بگذرد و بریزند و سر آنرا پوشیده مدت بیست و یک روز بگذارند پس بر آورده و حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال در قلیل آن نیز مسهل و امراض مزبوره را نافع است و پنبه آن جهت قحاح یعنی آتش زنده بهترین اشیا است و چون در چین قری و نازکی از هم باز کرد و بر جراحات بگذارند قانع نرف اندام آنها و جهت روانیدن کونمتا تازه موثر است و اجماع اجزای آن با سهولت و مفر و مترو را مزاج

و مضغ اخصا است و مقرح جال مقل آر شربت لبن آن نیم درم و سه درم آن کشند و بجم و نقرح اخصا و بواطن و اصاب
 قوی مصلح آن الهان وادهان و تنقیه بقی است الخواص اهل مصر گویند بخور را قنار ش برک آن کویز این و پشم الهیت
 مو لف گوید اگر حتی المقل و استعمال چنین ادویه سمیه کثیر الغایله نمایند اولی است حکیم مهر محمد مومن و غیره نوشته
 اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحل یست که جالوس و نوم در سایه آن کشند است و برک آن شبیه بهرک لبلا ب و مدور
 و قسمی را برک شبیه بهرک درخت کز و کل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مائل به سرخی و کبوس بن ثالس گوید که ازین قسم
 سکر میگردند اند با وجود شیرینی مقل ارد و مثقال آن قاتل بود و در سه روز و در خزان ملوک صباط اقسام سکر العشر ازین
 جهت میشد و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از آن ظرف را مکرر با
 آب گرم و اشان شسته جمع کنه که از آن ظرف آب خوردند همگی هلاک شد ند *

* مشرق * بفتح عین و سکون شین و فتح واء مهمله و قاف بیونانی قرحا و گویند بیونانی مرفوران نامند * ما هیبت آن
 بلغت اهل حجاز سنای عویض الورق را نامند برک آن از برک سناعر یضتر و صبر تر و کل آن مائل به سرخی و بعضی لا جوردی
 رنگ و کوچک با ستد اره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود مزه ب و تخم آن عله می شکل کوچک و بعضی مرودانسته و این تلخ
 گفته کبابی است برک آن شبیه بهرک هار و سرخ و خوشبو و هر و سان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته و دستور بدروس
 در ثلثه گفته قرحانیاتی است برک آن شبیه بهرک عنب النعلب بستانی و با شعبه بسیار بهرک عنبه رنگ تخم آن شبیه
 بجای و رس و در غلاف های شبیه بخربوب شامی و عروق آن سه با چهار بقدر یکشمر سفید رنگ خوشبو و منبت آن بیشتر سنگ لاخها
 که آفتاب بر آن تابنده باشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن چون از بهج آن مقل در ربع نکه نیم گرفته
 در شش قوطولی شراب حل و بکشد و بکروز و خیساند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آنرا چون در حسو
 داخل کرده بنوشند و در اربول و شیر آورد و خوردن حب آن خورده را شد و خواص خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع
 * عشقه * بفتح عین و شین و قاف و ها با رسی و خفاک و قال شاربندی چاند ریل نامند * ما هیبت این نهایتی است
 شبیه با بلاب و بسیار کم برک و شاخهای آن بسیار از بلاب نویترو از آن دراز تر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک
 میگرداند و ازین جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق که بهر قتی که پیچد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلیه و ازین
 کوچکتر و در تنکابن دیمونونا نامند و بعض اطباء این زمان تخم آنرا کشت دانسته اند

* فصل فی الاعین مع الصاد المهملة *

* عصفور * بضم عین و سکون صاد و ضم نا و سکون واو و راء مهمله بفارسی کنجشک و چنوک و بنجشک و بترکی هرچه و شارچه
 نیز و بینکالی کوریه و بهندی نر آن را چر او ماده آنرا چریه نامند * ما هیبت آن طائر یست معروف صغیر الجثه و اهلی
 و بری میباش و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن بزرگتر و از ترازا اهلی و بهندی ایی را بکبری نامند و اهلی را
 چریه و کورید بکاف فارسی نامند و بهتوین آن فریه شتوی بری آنست و خاکی آن هر چند فریه باشد بون * طبیعت آن
 دردم گرم و خشک و بری آن از اهلی با بس تر * افعال و خواص آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در
 ابدان ایشان رباح تولد کند و محرک باه و زیاده کنند و منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قایض بطن و گفته اند
 مسفر را ز طيور چیه است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خلد و وضع کبد و اهنه بقران و ضعف کرده

و باد و امثال اینها و بهترین اقلید به است برای می رود و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح و دشمن خود نماید و مغز سر آن را خصوص که در وقت همجان گرفته و در روغن باد ام بریان کرده و با فایده مفوحه مقویه معینه باد مغشوب نموده با بخت بغایت مهیج باد و زیاد کنند مبی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است و تحریک باد و شدت انعطاف خصوصاً چون عجه سازند باز در تخم مرغ و روغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن بی مدیل و مغز آن باز در بیضه مرغ مهیج باد و آشامیدن آن با شراب و حمل آن با عسل سرعت حاصل زنان عاقر مضر محرورین مصالح آن آب آنار و غوره و رمی و سکنجبین حاض است و بهترین آنست که گوشت آنرا متشجن سازند با رمی و با آب آنار و با غوره و روغن زیت تا زود انضمام یابد زیرا که گوشت آن صلب و کرم است و چون عسل و روغن زیت را حلیل نمایند و با زرد زردین نکل آرد و مقاربت نمایند و با زرد زیت و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زیت آن بسیار کرم و خشک و جالی بیاض همین و کلف و آثار حادث در روجه و با آب دهان جهت رفع ثایل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مغزی معده و حالبس اسهال و ناسائید آن بغایت مضر احشای و اما است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج رمی را معامت و خاکستر بران مخلط او را م است طلاء و چون موی مقعد آن را پاک کرده در رقیقه کوش بد آرند در حال درد آنرا ساکن کنند و مجرب و چون پرها را آنرا تمام بکنند و پاک کنند سواى سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل بیاورند تا از نیش زنبورها بچورد پس در روغن بجزو شاند تل همین بدن جهت استرخای قضیب و تقویت باد و نعوذ مجرب و عصاره شوک که عصاره کوچک اغبر است که موام آنرا ابو نمرود نامند بسیار خشک و کرم است و نمک سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصالح آن اشیای مذکوره است *

* حصی الرامی * بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهملة و الف و عین مهملة مسکوره و بالفتح عربی است بلا طینی آنرا بهاء ثبلی گویند و بیرونی رستنی نودیه و بلغتی دیگر بیرونی کوری زوله و بیونانی بطباط و بلغوثیون بر مندر نیز و بیرونی خطبانی نلو عربی و با قریقی خنجر و در جد اول حاوی کبیر برشیمان دارو نامند گویند برشیمان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی کسته و هزار بند ک و هر جرا و بھندی لال ساک گویند و گویند بھندی راج کیری نیز نامند و آنرا حصای موسی نیز نامند و بالحملة در ماهیت آن اختلاف بسیار است و در ماده میباشند و یسقورین رس در ثالسه گفته نر آن هر سال از سرنو میروید و با شاخهای بسیار یکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند گل و درک آن شبیه بهرک سد اب واران بلند تر و بسیار نرم تر و نزد مر برکی کل سفید و سرخ تیره و ماده آنرا کیه کوچک و یکشاخ تر تازه و برک آن شبیه بهرک صنوبر و نزدیک یکد بکر و منبت آن آبهار بند آدمی گفته و نوع است ذکر و الی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن ثمنشی بزرک و انناى آن کوچک و برک ذکر آن طولانی و برک ماده آن مانند بتد و بر منابست آن شطوط انهار و چاهای آب دار و سایه و کل آن نزد برک آن میروید از لر آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موعوم بطب فقهیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک کرده دار و برکهای مغروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و کل آن نزد کره های شاخ آن میروید و این شبیه بساک چون لائی هندى است و انلاکي نوشته نباتی است خاردار برک آن تر و تازه مزغب و قربب بهرک بلسان و تخم آن مابین

برکهای آن بر می آید و ذکر و انبی می باشد تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوار امهر خد و قوت آن تا یکسال باقی
 میماند و صاحب اختیارات بل یعنی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مائل به سیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر
 می باشد کبیر را بر و صغیر را ماده و بغاری صغیر را سفید موز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برک آن مائل
 به بنفش و در باغها بسیار و در تنگابن صغیر آنرا خاک تیره گویند و برک و ساق صغیر آن سفید و تخم آن کوچکتر از تخم کبیر
 و کوبه خاکستر بر برکهای آن باشند و آن تخم مرد و قسم در زیر برکهای آن بر می آید و انبوه و در فعال کبیر آن از صغیر قویتر
 * طبیعت آن در سوم بارد و در اول خشک و جزومانی بر آن غالب * افعال و خواص آن قابض و رادع و حابس نفث
 الدم و نزف الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قهقه های دوری
 و قرحه ا معار ا نافع الاذن قطور و عصاره آن قاتل کرم کوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصد و آشامیدن عصاره آن تا یک
 اوقیه قطع نزف الدم سینه المله و ضاد آن مسکن التهاب معدة و میرد آن و آشامیدن آن حابس اسهال مراری و قرحه امعا
 و نزف الدم آنها و مرضی که در آن قی و اسهال مرد و آید و این مرض را بیونانی حولا را نامند و قولنج را نیز میگویند و با وضاد
 و حقه و حولا الرحم چون در شراب طبع نمایند و با عسل بیا میزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح و القروح
 و الاورام و البثور وضاد آن جهت اند مال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمرة و نجله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه
 و منع انصباب مواد جیل النفع وضاد برک تازه آن جهت تسکین التهابات و حمرة و نجله نافع السموم آشامیدن آن با شراب
 جهت دفع سموم و نهش هوام سمی ضرر نه مصلح آن انجیر و شربت بنفشه سگری و صندل نیز گفته اند مقلد ارشوبت از آب آن
 تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب و هر ای بیخ آن در طب منفعتی تا حال بنوشته اند و اهل هند مضمه بآب مطبوخ آنرا
 جهت جوشش دمان وضاد سائیل و کرم کرده آن را جهت نفخ و انفجار دمامیل و گهار یعنی ملح ما خود از محرق آنرا صباغان
 بجای زاج در صیغ لباس مستعمل دارند *

* صلب * بفتح عین و صاد و باء موحد و بغاری پی و بندی پاری و پته نیز نامند * ما هیئت آن چیزی است چرب
 سفید صلب در انصال و نرم در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از انست و حس و حرکت بی آن نمی باشد
 و حیوانا تیکه استخوان دارند بر آن کشیده شده است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن دیر هضم
 و ردی الغذا و سریشم مصنوع از آن جهت التصاق شعر منقلب و غیر آن نافع *

* صغیر * بضم عین و سکون صاد و ضم فا و راء مهمله ا حریض است و رانجا و در غرطم که حب آن است مذکور میگردد
 * عصاره آن * بضم عین و فتح صاد و الف و راء مهمله و الف و تاء مثناة فوقا نجله جمع عصاره است * ما هیئت آن اجزای
 مائمه مستخرجه از نباتات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و یا از آنها باشد که کوبیده و فشرده و اخذ
 نمایند خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها با سمی مخصوص اند علیحد بدن نام ذکر می
 یابد و باقی در ضمن نباتات آن *

* فصل * فی العین مع الضاد المعجزة *
 * عضل * بفتح عین و ضاد معجزة مفتوحة و لام * ما هیئت آن چیزی است در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعصاب
 متحرک آن می باشد و بحسب تعدد حرکت اعضا نعلد آن می باشد و آن مرکب از لحم و رباطات را عصاب و عروق و غشا
 است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن جهت الغذا

والمالك الكسوس ولد يذو خفيف تغلب تبارك آن واكتنا وأن مجدك قبي بالخاصة ومجنيين چون در امتلاى طبيعى بدن بخورند
مصلح آن ادهان و ابا زير معتدل و با الجملة آنچه از اعلى بدن و قريب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و در راز مفصل
* فصل فى العين مع الظاء المعجزة *

* عظا يه * بفتح عين و ظاء معجزة و الف و باء مذناة تحتانية و ما و عطاء بمذ فبز آمده * در صاهيت آن اختلاف است
صاحب قاموس گفته دابة ايت شبيه بسام ابرص و جمع آن عطاء و ديسقو ريد و س گفته كه از جنس حردون است شبيه
بورغ و در آنرا جملان و ماده آنرا فرجان نامند و انطاكي سالامند را دانسته و حكيم هلى جيلاني گفته حيواني است مانند
سام ابرص و سوزنك بطبي الحركة الوان آن در اوقات شبانروز مختلف مىگردد و چون در آتش اند از ندي نسوزد و با قوت
شميت است و آنرا مانند ذرايح دست و پا انداخته و شكم آنرا شكافته امعاى آنرا بر آورده در غسل نگاه مى دارند كه فاسد نگردد
* افعال و خواص * ان اشاعل من مقلد ارد و انك از ان جهت رفع الم و سهيت كز بدن آن و چون آنرا شق كنند و بر نهش
انعى بدن نفع يمن يشهد الجروح والقروح جهت حرق ما بدن ذرايح است در نفع و در مراهم اكالة و موتامة داخل ميكنند
الزينة طلای مطبوخ خون آن در زنت سوزند موى است و زهرة و سر كمن آن هر دو زهر نازل و سر كمن آن شد و اليجلا است
چون اند كي از ان را با نشاسته بسيار ريبا مي زنند و جهت رفع كاه و آنرا غليظه و تنقية قروح عفنة خمينة استعمال نمايند مفيد
است و چون عطا به كسى را بگزودند انماى خود را در ان موضع گذارند تا اين كه روشن و خاكس بران بمانند تا بر آند و ابراشم
و قز بران بمانند تا بر آيد پس خاكستر و روغن بران موضع دهانند و اگر و ح آن دو ام نابل ميكنند آن موضع را بفوت و طول
نمانند بران آب گرمي كه در ان بخاله جو شانه با شند پس قز باقى رتبل و طرخه فوق نافع است *

* عظم * بفتح عين و سكون ظا و مهم جمع آن عظام بعارسى است بخوان و پهندي هدى و فاد انيز و يوناني سولونوس و يرومى ستون
و سرباني كرام و پزكى سهوك نامند * صاهيت آن معلوم است كه جسمى است صلب در بدن حيوان كه از ان صايت رضى
نست و از اعضاى مفردة است و براى استحكام و دعامه و رص و افعال قويه قبا و رعود و مشي و ساو حركات با ساني و با حسن
وجوه مخلوق است و فوائد آن بتفصيل در كتب تشريح مذ كبر است و عدد آن در بدن انسان بعد د حروف رحم است
يعنى دوصد و چهل و هشت و بهترين آن استخوان انسان است * طبيعت * ان در دود سرد و در اول سوم خشك و محرق
آن در آخر سوم خشك * افعال و خواص * ان قابض و حابس و مجفف امراض الراس اشاميدن سائيد استخوان انسان
جهت صرع مجرب خصوصا پسند آن در نختن آب مطبوخ استخوان پوسيده با سر كه بر سر حابس رعا ف و سعو ط بسيار نرم سوده
آن و علاج باب يعنى دندان نبش ثعلب جهت صرع و جملتى استخوان بهلوى فبيع يعنى كه تار جهت شقيقة جانب راحت براى
جانب راست و چپ براى جانب چپ الفم نعلبق ضرر آن براى ضرر اعضا الغذاء اشاميدن كه كنه باليد آن كه بسيار نرم سوده
باشند حابس السعال و قاطع نرف الدم و آشاميدن رما د ساق كاروا استخوان ران آن مقلد اربكه فعال با عصاره عصى الراعي
جهت قطع نرف الدم و حبس رطن و سحج امعا و آشاميدن ذر و رور ما د استخوان كلب و اطع بوا سمر است مجرب الطحال
آشاميدن سوخته باليد آن با سكنجيس جهت سپرز و د سوز سوده كعب تبس با سكنجيس الباه اشاميدن كعب تبس با
عسل جهت تهيج ياه و استخوان باليد انسان با عسل بل ستورا لرحم برداشتن فتيله آن تنقية رحم نمايند و رطوبات سايله
آنرا خشك گردانند حرق النار ضا د خاكستر آن با سر كه جهت سوختن آتش او جاع المفاصل و غيره اشاميدن آن با عسل

جهت ارجاع مفاصل و عروق انبساط و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح و الجروح ذرور کهنه بواسطه آن جهت نجف
 رطوبات و التیام اعضای یا بسه و عصا نیمه مانند ذکر و خصیه و ضداد استخوان سنگ پشت با صبر را دغ و مانع قروح و ملصق
 جراحت و مانند نوره قوی را بسرد و زائیل سازد و بواسطه شاقطه کردن اندام الحمی آشامیدن استخوان انسان میت
 بقسمی که شارب آن اندام جهت حمی ریع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان مخدر و مسکن الم الزینه طلای کعب
 خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه بالیده آن که درد بواسطه
 کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد مقلد ارشیت آن تاد و مبقال الخواص کهنه اندک داشتن ضرر انسان با استخوان
 بال هند در زرد سربا نم مادام که در زبر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرر آن مانع احنلام است و تعلیق
 دندان طفل اول که افتد و بوزمین نرسد در نقره کوفته باعث منع آبستنی است تعلیق دندان تمساح بر جانب راست
 باعث تقویت بر جماع است و تعلیق دواستخوانیکه در بال خروس میباشد و در طرف آن مورخ است جهت رفع اعبا
 و تعلیق راست آن برای حمی داثمه و تعلیق کعب ابن عرس که بزنگی آن بر آورده باشند بوزن باعث آنست که حمل
 فکیر و تعلیق ناب سکی که انسان را کزند باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک شدن سگ دیوانه بصاحب
 آن و فریاد نکردن آن بر و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و آسانی بر آمدن
 دندان او بی وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کله انسان مبتد در برج کهوتران باعث کثرت ایشان است و کوندن
 چون استخوان ناب یعنی دندان نمش سنگ و کربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان دندان با عصب خصوصیت شان
 گردد و چون استخوان سگ را بجای استخوان انسان که شکسته و بر طرف شده باشد کندن از دندان با بد و افعال و خواص
 استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی

فصل فی العین المهملة مع الفاء *

فصل فی العین المهملة مع الفاء * به فتح عین و سکون فاء و صاد مهملة بفارسی مازو و بهندی مازو بهل نامند * ماهیت آن کوبند ثمر درخت
 بلوط است زیرا که درخت بلوط یک سال بلوط ثمری آورد و یک سال مازوجنا نیچه در بلوط ذکر بابت و نیز کوندن ثمر درختی
 است بسیار شبیه بلوط شایان اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسرد سبزه است و مازو در بلاد هند که گرم سبزه است نیز
 میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام بهز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره
 است ضعیف و قوت آن ناسه سال باقی ماند * طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و نمزدرد دوم سرد و در سوم خشک
 کهنه اند با حوهر ارضی بسیار دارد و شد بد الفیض * افعال و خواص آن حابس و مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ
 آن فاعل راعف العین که حال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن بطور آن با آب بقله الحامض رکوش خون و چرک
 جاری از آن باز دارد و التیم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه به طبع آن خصوصاً با سرکه جهت تقویت
 دندان و لوله و عمود و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و بر کردن سوراخ
 دندان کرم خورده را بد آن مفید و مانع باکل آن اعصاء النفض آشامیدن سائید و آن با آب جهت قروح امعاء و اسهال
 مزمن و سیلان حبض و رطوبات رحم و نجف آن و بستر خوردن آن با غذیه و ضداد بخنه آن در آب جهت اورام
 متعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصاً با سرکه القروح و الجروح والا ورام و غیره طلای سائید و آن با سرکه جهت

قویا و باد هری در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و لُش و زُور مسجوق آن بر لحم زائده با عفت ضرور و لا هری و تحلیل آن
 مخصوص محرق آن و صماد آن رادع و تحلیل او رام و مانع سعی قروح و عیبه و نمله واکله است شرابا خصوصا مطبوخ آن با سرکه
 و یا شراب در روز اولاده نیز و جهت جبر و کسور نیز مفید الزینه اغتسال هری با آب مطبوخ آن با نفع آن میا و کنند و موی است
 و سیاه کنند و مداد را استخوان و طلائی آن حایس عرق و رافع بد بوئی آن و محرق آن در زیت جهت سیاه کردن موی نیکو
 خطا بنی است که بعد بریان کردن و هتیت آنرا نشف نموده سود و یکا بر بند مضر سینه و حلق مصلح آن کثیرا و صمغ عربی
 و یا بصر نیمه رشت خوردن مقدار شربت آن یکم شغال بدل آن پوست آنار و جهت بلوط و ثمره الطرنا و هلیله زرد است
 بوزن آن و در سوراخ قاق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و با ظرف سفالی بر آتش بکندارند و در آن ظرف بریان کنند
 و در شراب خاموش نمایند و با در سوکه و نمک و قیض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق
 خصوص مطلق آن در شراب نابض و با سرکه و نمک و برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل او رام این انفع از غیر محرق آنست

* فصل العین مع القاف *

* مقاب * بهمین دفعه قاف و الف و باء موحد و بفارسی اله و اله و بهندی کیم و بترکی قرا خوش نامند و با صلاح
 اکسیر بان اعم نوشاد راست * ماهیت آن طائری است معروف بزرک جنبه سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع
 آنهاست * طبیعت آن در دم کرم و خشک * افعال و خواص آن لحم آن لبی صلب ردی و لکیموس جهت
 ابرده و رباح و رطوبت نافع و قرب بگوشت کاراست العین اکتحال زهره آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت
 بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و تورج آن الا و رام طلائی خون آن جهت تحلیل او رام الزینه سرکین آن جالی طلائی آن
 جهت رفع کلف و جوشش و خسار و تحلیل خنا زیر بخور بر آن جهت اختناق رحم نافع است

* مقرب * بهمین دفعه قاف و نتج راء مهمله و باء موحد و لغت عربی است بفارسی کزدم و بهندی بچهور و بفرکی
 اشکوری نامند و با صلاح اکسیر بان مراد از کبریت است * ماهیت آن از هوام ذرات محوم است و آن اتسام و الوان
 میباشد آنچه در حرکت و نهاله خود را بلند دارد و نهاله و آنچه بر زمین کش چاره نامند و این از شباهه کوچکتر است و در
 سمیت قویتر و مهلك و در شهرها و از کثیر الوجود بحدی که مردم ترک سکناي آنها نمودند و سمیت عقرب ماده قویتر از
 بر آن و سیاه آن زبون مخصوص میا ز غیب دار بزرک آن و بتخصیص سیاه پردار و گفته اند عقرب عسکره و بعض مواضع
 دیگر نیز بهما ربا سمیت است بحدی که گفته اند بچرد مشی بر بدن هلاک میکردند و گویند که اگر نیش خود را بر سگ زند
 آنرا مفتت میکردند چنانچه شخصی آنرا بر پسمان بسته بر روی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنگ میزد
 پارچه از آن سنگ جدا میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته اند و بتجربه رسیده که چون اجزای آب ندیده
 را از آن آب پاشید بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکنون میباید و بعضی گفته که چون
 کاه را کوپید و در آن کنند در زمین و سه روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخه کنکرا در میان و خشک آب
 زنند و بکندارند عقرب تولد کند و کز ایندن عقرب بر غیر مواضع عصب رافع فالج و مجرب دانسته اند * طبیعت آن
 در رسوم سرد و خشک * افعال و خواص آن امران الراس طلائی روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و رجاع
 مفاصل و غیرها العین اکتحال بها گفته آن با ملل و زنجبیل و ادویه حاره مناسبه جهت رفع بیاض و ناخن چشم انسان و غیر

آن و محرق آن با سرکین موش بقدر نصف وزن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشایه الصل را شامیدن برشته آن جهت سرفه با رده کهنه و قرحه آلات بول و آشامیدن محرق آن با ادویه مناجیه جهت تفتیت سنگ کرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواص حادث بالذات و خواص بهشاکت کرده البوص و البهق و الکلف و داء النعلب طلای عقرب زرد خشک کرده سوده با سرکه مرشته بر برص تازه زائل کنند آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء النعلب نیز مغیل القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خمیده و عسره الاذن مال نمایند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سود منل بود و تل همین داء النعلب بدان نیز زائل کنند آن و رو باندند موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانه بواسیر و بدستور تل همین بدن آن السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع کزیدند عقرب بندند جذب سمیت نماید و خوردن برشته آن جهت رفع سمیت آن نیز مغیل الباء تل همین آن جهت تقویت باه مؤثر و گفته اند چون بکندد عقرب را در آخر ماه که هر روز یا چهار روز از ماه مانده باشد کوفته در شیشه کنند و بر آن زیت ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب چند روز بگذرانند تا قوت آن تمام در بدن آید تل همین بدن جهت فالج و وجع ظهر و عرق النساء و قطع دانه بواسیر و گفته اند کز زبانه باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن روغن را با زای هر عددی باشد که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تل همین بدن جهت تفتیت حصاة مجرب و گفته اند تعلق عقرب مرده خشک بزنیکه حمل آن حاند باعث حفظ آن از اسقاط مغذی ارشوبت رماد آن نیم درم تا نکه معال مضر نه مصالح آن کل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب پياز تا بست منغال و چون عقرب کسی را بکزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و بواسع در بدن خود در حالت مختلف در بدن که کاه سرد گردد و کاه گرم و کوب و اضطراب وضع در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه را خلط عمل و خلط لبها و فواق و قی شدن بد عارض گردد و بغیر چیزی لزج بر آید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سبز گردد و دندانها بر هم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سمیت گردد و قصب او ورم کند و موقع او بر آید این هنگام معالجه بدن بر نمود بالجملة علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار کزید و بزرگ کتان و کبیریت زرد و هالك البطم را کوبیده و روغن زیتیک مرشحه بر آن موضع گذارند و چند بیل ستر و قرفیون و مریمی و فلفل دراز یا سرکه بر آن موضع بغوث تمام نمایند و با آتش تکه بید نمایند و با آب کرم و تربیاق و تربیاق اربعه و تربیاق العقارب و سیر بخور کنند و سیر را نیز خمد نمایند و بدن را بر آن بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحه سد خصوصاً کرفس و اگر مقری که کزیده است بدن است آید بکیرال و نکو بند و بر موضع نهش آن بدنند دفع سمیت آن نمایند و مجرب و آهک و برک توت را کوفته و روغن دانه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زرده تخم مرغ با هم آمیخته نیز درد آراساکن گرداند و با فلا کوفته بدن و شاف سرشته فی الحال درد آراساکن کنند و اگر کزدم را در روغن بجوشانند و بمالند و آن روغن را بر موضع کزیدگی آن مالند و رد ساکن گردد و اگر با غسل آن روغن را بیا میزند و چون کودک از مادر بزداید نیم درم از آن یکام او بمالند اگر در همه عمر کزدم او را بگذرد در نیک و اگر چرک کوش خنثی را بر موضع کزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود اگر در ریشم را بر سرکه حل نمایند و بر زخم کزدم بمالند همین عمل کند و اگر کزدم را بکهرند و با نمک سوده در روغن چراغ کرم داخل کنند و بر زخم کزدم گذارند همین عمل کند و اگر برک ناک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز حوز و الجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سود منل بود استعمال شافه بچ در معال مسکن و جمع

است و موش را شکم شکافته کرمها را بر آن هماد نمایند و تخم و لجه را بخته هماد نمایند و بهیچ کبر و انستین و زرا و لیل طویل
نومد هر چه وطر خشقوق اجزای متساوی با غسل معجون ساخته مفید ارچهاردانک بخورائند نقل است که شخصی فالج داشته
که قادر بر تمام وعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آنرا فالج او زایل
گشت اطباء ما هر گفتند اگر بار دیگر او را بگزید هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است و
قریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن کارویا کوسهنگ و زرختن کرم کرده بسیار کرم جرشان بر موضع بسج آنست
مکرر و نیز کل اشتن ^{بهمه} و بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فضل نعوذن و ربوب نوا که حاضره خصوص سبب ترش
و سوزن آن بآب سرد وطر خشقوق رکاسنی مطفیات و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القز و ماء الخیار و قریص کافور و امثال
اینها از خون و قریاق عسکری و نریاق متعین ازطر خشقوق خشک و برک سبب ترش و کشنده خشک اجزای متساوی و سه کف
افرا بخورند مفید است و هر مرهم که حادث کردد از آن بهعالیه آن پردارند و دست و راق و دهن و معجون آن
در قرا با دین کبیر ذکر یافت *

* رب بحری * هندی سبکھی مچھلی و بفرنگی شکوری مرین نامند * ماهیت آن نوع ماهی صدفی است خاردار که سر آن بزرگ و خاری سفید بران رفته که نبش آنست کز بدن آن با عقیق در و سوزش عظیم * افعال و خواص آن امراض عین اکتحال زهره آن جهت نزول آب و غیالات و جلای غشاوه و تقویت بصرو بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم داء الشعاب طلای آن جهت داء الشعاب مغیل *

* حقیق * بفتح دو عین و سکون و ر فاف و ا بر ا که ر بترکی مصفیان و در ا صفهان علا جاره نماند * ماهیت آن از طهور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر تر * طبیعت آن کرم و خشک ردی الکیمیت * افعال و خواص آن خوردن آن از داخل هب مجوز و قریب بغراب ابقع اکتیال زهره آن جالی غشاره و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلائق گفته اند و گفته اند از خوردن آن جهت ربو مفید است *

* حقیق * فتح عن وکسرفاف و سکون یاء مثلاً تحتانیہ رنای * صافیت این سنگی است معروف و معدن آن یمن و در گنبد است بیشتر و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یعنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یعنی و غیر آن آنست که یعنی صلب میباشد اختلاف غیر آن و بالوان بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک برنگین و بنیم رنگ و سرخ و جگر می و صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف را بلقی و شجری و فوطیقات و هر یک در هنگام بر آوردن از معدن کم رنگ میباشد قطعاتی صاف شفاف بی جرم آنرا جل اکرده طبع میل هند رنگین میکرد و طریق طبع آن آنست که دیک بزرگی خزنی و یا مسی را که بلند باشد تا بگردن در آن چوبها میچینند و دیک را تا بنصفه آب میکنند و قطعاتی حقیق را در آن چوبها میچینند و سر دیک را محکم بسته زبر آن آتش ملائم میافروزند که بخارات گرم بلد آنها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود درهانی معدن دارند که تا آن زمان طبع رنگین میکرد و پس بر آورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحو که میخواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیره باید بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آنرا شجری نامند و آنچه ذوطبقات است هر یک برنگی اکثر آنرا بلد آن قسم تراشد که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم مع

الزاج ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و با غیر مدور باشد آنرا الحجر الملبی و با رمی با با غوره نامند و این فروع اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند * طبیعت آن در د و م و ه و خشک و محرق آل الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب * افعال و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آسانیدن دود آنک بر دم سوده آن پنهانی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و پنهانی و یا با دونه حاسب دم جهت نفی الدم و نزع الدم مخصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبه مشتبه سد جهت رفع ساد کبد و طحال و با دونه مغتنه جهت تقویت حصاره اکمال آن پنهانی و با اکمال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشعار سنون محرق آن پنهانی و یا با مرور بر دل و بسبب جهت تقویت دل آن متحرک و لثه و منع خون رفتن ازین دل آن و جلای چهره آن التواص نعلیق آن جهت تسکین حلات غضب و خصومت و پوشیدن هقیق لخمی که بر آب کوشش شسته باشد جهت قطع نزع الدم از موضع که باشد خصوصاً برای حیض جاری و پوشیدن انکستری آن را رفع خفقان و با عیض هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از درد سینه و گوندن چون هقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موضع خود بمالند و نزد سلاطین و حکام در نزد عزیز و گرامی کردن و محبوبه همه خلایق با شستن و چکاندن که بهیچ چیز و زهر و زهرانی نمیکرد و زینت معطر کرده مصالح آن که هر نوعی از شربت آن نماند و رم پهن آن بسیار است

* فصل در اعین مع الکاف *

* عکبر * بفتح عین و سکون کاف و فتح ناء و حاء و راء مهمله بغار سی بر موم نامند * ماهیت آن چیزی است شبیه بموم با اذن یک عسل آمیخته و غیر آن هردو است که مجتمع میگردد در خانه زنبور عسل و در سالهای جدید خشک که کماه کم رود و بیشتر بهیچ مهر سل و رخنهای خانه خود را بد آن بند میکنند و بندادی گفته کسانیکه وسیع الگو اثر داند نسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسیع الگو اثر چیزی است که برد و اوار خانه آن که کور نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولاً زنبور عسل آنرا بمنزل اساس بنماد میکند پس بر آن از موم خانهها ساخته عسل در آن جمع مینماید * طبیعت آن در آخر د و م گرم و خشک * افعال و خواص آن بسبب کمال رداءت خوردن رادشاد خاص آن جهت قویار جل ب خار و بهکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استتکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائیب متباب مومپانی دانسته اند و لهذا آنرا مومپانی نعلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارد کهنه و حصول آن قانل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمغال که بادیه صقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیار است بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بهر از آنرا دارو خوانند و نوشته که مولف گوید مکس فعل آنرا برای خورش خورد و بچکان خود میآورد و از مجموع کاهها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بهش و بغایت نلج بود و اگر در میان عسل بود عسل را تبا کند

* عکبر * بفتح عین و کاف و راء مهمله * ماهیت آن نعل و در ده چیزها است مطلقاً و نزد اطباء مخصوص بنعل ادهان است و در اکثر امور قویتر از دهن صافی آنست و در بعضی امور غالبتر و کثرت از آن و عکبر هندی راحع بطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثرت از آن و مستعمل نموده در اضمه و منصفه و اطو حات * طبیعت آن عکبر زیت گرم و خشک در د و م * افعال و خواص آن چون در ظرف مس قمر سی طمع دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در رفع مانند حوض بلکه بهتر از آنست الدم چون با آب غوره طبع دهند تا غلیظ گردد و بردند آن گرم خورده بمالند آنرا قلع نماید با سانی العین داخل ادویه

عین کرده میشود و از اجزای آنست که الکحل بدان جهت نزول آب در چشم و به متور عکود من شومن اعضاء النفص احتهل
 بکهنه آن جهت قرحه مقبله در رحم و ضما آن محال ریاح شد بد طحال الاجاج و غیر ما طلا و ضما تازه غیر مطبوخ آن
 جهت عرق النسا و نفوس و اجاج مفاصل نافع و حکم هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد و میگردد انشاء الله تع *
 * مکرب * بفتح عین و سکون کاف و فتح راء مهمله و باء موحد * ما هیئت آن نوعی از حرشف بریست برک آن مانل
 بسفید و تخم آن سفید مستطیل و چون بران نمابند لذت ببرد و با قهوه مغشوش میکنند * افعال و خواص آن بغایت
 مقوی باه است و سایر خواص آن در حرشف مذکور شد *

* مکک * بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ما اسم لغت بربری است که نوع دثیق مورنجان است * طبیعت آن گرم
 و خشک و ردوم * افعال و خواص آن زیاده کنند باه و مد اومت بران سرخ کنند باه و است بحد یکه سرخی آن بر
 سر نهیر است کند و زودی رنگ آن زایل گردد زنان در رسمه خود مستعمل دارند جهت هرخی رنگ رخسار *

* علس * بفتح عین و لام و عین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است * ما هیئت آن صغیری است از محبوب
 شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم * طبیعت آن سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از گندم و گرم تر از جو * افعال و خواص
 آن چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند و جمع آرد تا تسکین دهد و حرکت آنرا را نل کند *

* علق * بفتح عین و لام و قاف لغت عربی است بفارسی زلورد بوجه و برکی سلوک و بهندی جویک نامند * ما هیئت آن
 گرمی است در آنها روغن درها رکود الها که در آنها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طالعاب بسیار باشد تولد مییابد و انواع
 میباشد آنچه در آنها روغن برهای آب شیرین و یا کبریا الجللب غیر متعفن بهم رسد و رنگ آن سیاه که رنگ متوسط در کجی
 و زردی و سر آن سیاه و مد و رز بر شکم آن اندک الجه باشد لکوا است و کفله اند آنچه زیر شکم آن سوخ رنگ و بر پشت آن
 د و خط سبز و با صاف من کوره باشد لیکوا است و آنچه بسیار سیاه و الجه است و بزرگ زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک
 آن ضعیف * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن لعوق خشک کرده آن با غسل محلل خنای و مفتت حصاة
 و ضما معصونی آن با صبر میجفتد و بواسیر و طای آن جالی آنار و طای بخته آن در روغن زیتون بر فصب بغایت معظم
 و مقوی آن و ضما در روغن زیتون بد ستور معظم و مقوی آنست و ضما د سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب
 بنک مانع روئیدن موی زایل است که در جهان روئید و کند با شدن و طور آن ناروغن بنفشه جهت حرقت البول و
 قرحه منانه مجرب گفته اند و چون بازده عد زلوی بزرگ زند را با بیست منقال خراطین بسته خشک کرده در روغن
 کنجد تازه خالص مقدار نیم آنرا رهندی خوب بچوبانند پس صاف کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بر قصب و
 حوالی آن بمالند تعویبت آن بسیار بخشد و لعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شد با شد
 چند روز متوالی گرم کرده بمالند زایل سازد و مجرب است و چون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در آنها باشد
 مانند سعه و قروح خبیثه و قوبا و بنو رده و رمواضع ضعیفه و صغیره مانند اجغان و مرقهای چشم و رخسارها و یا اطفال
 و با زبان ضعیف الهنیه که نخر امتل حجامت نماید ایشان را بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت و لیکن باید
 که بدن مصدق نباشد که بقی از حلاط فاسد باشد و بدن از آنرا استعمال آب سرد و دهان سرد و حرصات اجتناب نمایند *

و اگر مثنی نماید یعنی روزی دو مرتبه بر عضو زلوعی که زلوعها میباشد اندک باز بچسباند که بقیه خونها بکلی داخل عضو ما شد است
 بکشد بد اینست ادا باشد که در عی از روز بیش کمتر باشد مثلا اگر در روز بیش ده عد زلوع چسباند این اندک از روز و دم پنج
 با سه عد د بچسباند و باید که ملا حظه حفظ قوت نماید و آن مقد از خون بیک دفعه نکشد که ضعف آورد و هر روز یک
 نه چسباند و بهتر آن آنست که زلوعی چند مختار را قبل از چسباندن زمانی نکون بد ارنی که آنچه خورد است قی کنند
 و دفع نماید و عضو شخص مریض را چنان ان بماند که سرخ گردد اگر ممکن باشد پس زلوع چسباند و بعد از بر شدن آن
 از خون زلوع را از عضو بزرگ ان نکنند بلکه بکن ارنی تا در از خون شد و و سرگشته خود بخود چل اگر د و یا اندک
 ها کستر و نالک بردن آن بهاشد و یا اندک نماز را بدین رساند که خود بخود بدین اعمال چل امیکرد پس موضع
 د هن آبرو لحه با حبه ها با رچه کرپا س با زکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد اگر سارا بد و بند نکرد آن زمان
 با ندری ها کستر و با باد و نه حاسبه دم بند نمایند و اگر آن موضع بمسب رسبدن آب با هوا درد و با ورم کند و خارش بسیار
 نماید آن موضع را با زرد حویه کوفته بمخته در خیره بسته نمک نماید و با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب
 و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از حل شدن قی ری نمک بردن آن زلوعها شمل جمع خونها را قی کرده دفع نماید
 و بمرور و اگر احما با آب زردار بنوشند و در کلو زلوعها بدین اخرج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا بر آید *

علائک * بکسر عین و سکون لام و کاف اهم جنس چیزی است که در دل مضغ باشد و از هم نهاشد مانند سفز و مصطکی و امثال آنها
علائک البطم * بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم باء موحد و سکون طاء مهمله و مهم بغارسی سفز و با صفهانی
 قد رون نامند * صاهیت آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا قلغون گویند * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
 * **افعال و خواص** ان محلل و ملطع و مقوی هاضمه و مل و قبول و منقی و اساخ و بانفاق حکمای بولان و روم در جمع
 افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الل ماع و الحان و المعد و الخائین آن جهت جذب و جلب رطوبات بلاغم از د ماع و وثقه
 آن و ملق از اخلاط لزجه و تفوت معد و تحلیل رطوبات آن معد اعضاء النفس و القلب چون بک او بده آنرا باد و اوبه
 بده کرده و در دل رمضا غب بکن ارنی و تمامي آن را در سه شب و لای خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفغان می عد بل
 الفروج و الجروح و غیره با عسل جهت زخمهای باطنی و یا سندن روس و زرد تخم مرغ نیم درشت جهت کسر اعضاء و رفع اعبا
 و در رو باندن کوش در زخمها مانند راتنج است و در مرهم بدل آن داخل میکنند و ضماد کل الحنه آن در بیه بجهت رفع
 کجی لایح و در د اعضاء و شقاق مزمن خصوصا با ندری شنبیرف مجرب و ناروغین زنون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل
 و تقویت عصب و حکم کهنه نافع مضر و درین مصالح آن سکنجبین و کوبند مضر عصب مصلیج آن عسل است مقد از شربت آن بکمال
 * **علائک الالباط** * بفتح الف و سکون نون و فتح باء موحد و الف و طاء مهمله **علائک البطم** است و اسحق بن عمران گویند
 صمغ درخت پسته است و در منافع مانند سفز بهتر بن آن سفید مانل بزرگی است *

علائک البطم

علائک الباط

علائک

* **علائق** * بضم عین و سکون لام مشدده و سکون باء منبذة تحتانیه و کاف بیوبانی با طس و بلا طینی روس و سائر و فارسی ورد
 و بشیرازی توت سه کل و در د نیم تهوش و بتوکی بکوری مکان نامند * صاهیت آن دونوع است عبور جلی و حبلی و عبور جلی آن
 را بلا طینی سار سا هور نامند و آن ایمانی است حار دارد در برک و کل شمه کل هر خ و نمر آن در بکل و طعم مانند لوت سباه
 اندک مل و رسه بهاو * **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بران غالب تا بد رجه درم * **افعال و خواص** ان

جميع اجزای آن مجفف و مرده و زاده و حابس لعن الدم و نزل الدم و سيلان رحم و مقوی احشای الراس ضماد برک آن جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقه العين عصارة برک و ساق تازه مسحوق آن با اندک صمغ جهت جميع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن القم خائیدن برک آن جهت قروح لثیمه و استرخای آن و قلاع وید بونی دمان و جراحات تازه آن و همچنین خائیدن ثمر صید آن اغشاء الغشاء و انقباض آشامیدن آب برک و ساق تازه آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معدة و نفث الدم و حبس السعال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبع برک و ثمر آن و با کلاب در حین حیض مانع حمل و آشامیدن کل آن نیز حابس السعال و ضماد برک آن مقوی معدة و بواسیر را که خون ازان جاری باشد مفید وید ستور عصارة برک آن که در ساقه خشک کرده باشند و شرطیکوئی عصارة آنست باز با دتی قوت و ثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعاء است و بهیچ آن با قوت قابضه و جود حرار لطیف آشامیدن آن مفتحت حصاة کلیه است الا در ارام و القروح ضماد برک آن محلل اورام و متفجر کنند و دیلات و مانع از دیاد اكله و نمله و ساعیه و ظلاى عصارة ثمر تازه آن جهت تجفيف قروح و رطبه و منع سيلان چرک و رطوبات ازان و کل آنرا نیز این خاصیت است و ضماد برک و شاخهای نازک تازه آن جهت سحج بخندین در استفار نافع اليرثه طبع برک و ثمر آن سیاه کنند و موی و نیکو خطا بیست کوبند هر که ملازمت نماید بنخسل قد مین بدن بعد از هر مرتبه که بحمام رود و موی آن سفید نکند و السموم بجهت دفع سمیت حیوانی که آنرا بفرس طس نامند و آن مار ماهی است که شاغل از است مفید و ضرر کرده مصلح این شکر مقدس است از شر بیت آن از عصارة و کل سه درهم و هلیق جبلی را بلا طینی سار سارین نامند و این که خار تر و خارهای آن یار یکتر شبیه بنسیرین و ساقهای این سفید و ثمر این مانند بتد ویر مانند ثمر کل سرخ و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه آن محلل است و این مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آتش ازین شجره دید و بعضی کوبند از درخت عناب *

* علیق الکلب * و آنرا علیق القدس و بشیرازی درخت سه کل و بفرنگی فلیور و کل آنرا بفارسی سه کل خوانند و عربی ورد السباخ و نسرين السباخ و بیونانی طیش باطش * ماهیت این نباتیست بسیار بزرگ تراز علیق و شبیه بشجر و برک آن عربی تراز برک آس و خارها شاخ آن صلب تراز خار علیق و کل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون بخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلك است بسبب چسبیدن بمری و بجهت شدت قبضه که دارد * افعال و خواص این آشامیدن طبع پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و کل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و ضعف معدة و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدن آن شوكة المصربه است

* فصل نل العین مع النون *

* عناب * بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحده * ماهیت این شجره ریختی است معروف قریب بد درخت کنار و زیتون و در یلندی و برک آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برک کنار و بکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نمرنگ و خالدار بهترین آن بزرگ بالید و بکمال رسیده سرخ شد و بر کوبش چربانی و با خطائی و لیما لی آنست که شیرین و عفو است آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجملة شبیه بخرما و دانه آن

بار یک بدن دیدن که از بهای و کومستان رنکهور می آورند در خلوت این زیاد و به غرض است که از آن است
 و قوت آن تا دو سال باقی است * طبیعت تازه آن معتدل در حرارت و برودت و مائل به طوبیت و شیع. الرئیس رحمه الله
 تعالی یارد در اول و معتدل در ریو سیت و طوبیت قلیلی گفته * افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و احشاء
 و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و برودت و جمع صد روصاف کنند و خون
 و مولد خون بهالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و کبد و مثانه و امراض مقعده و نزاع امعا
 و معدیه و فساد مزاج جگر امین طلای سائید و آن پتلهائی و باهسته آن مسکن التهاب و ورم جگر و چشم اعضا و الصدر
 آشامیدن آن جهت امراض صد و رفته و برودت و وجع صد و رفع خشونت سینه و حلق و صوت پتلهائی و باادویه
 مناسبه و خشک آن از برای امراض صد و رفته بهتر از تر و تازه آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطبی الهضم
 و ردی از برای معدیه و مولد خلط محمود و اندک از ج و ملین احشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و میسکن التهاب معدیه و تشنگی
 و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسید و نیم خشک آن و نیم رس آن حالبس بطن و آشامیدن
 هائید و آن بادانه جهت قرحه امعا و بادانه آن مانده و سویی با آب سرد جهت حبس بطن و رفع امهال مفید اعضاء الغض
 گفته اند که جهت امراض کبد و کبد و مثانه نافع است الا ورام و البثور و غیره آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق
 کاسنی یا سنگجبین جهت شری و حصیه و جد ری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سنگجبین و خبه سنگشور بود
 بد ستور هرگاه سرفه نهایه و الا با آب و با عرق نیلوفر و یا بید و با کادی و امثال اینها با خبه و یک ستور آشامیدن آن با آب
 عدس مطبوخ یا قشر و آشامیدن نقوع آن در کلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سواى سرفه جهت دفع خسر و شراب
 و دیلات نافع مفید از شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن بهستان مصر معدیه بارد رطاب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن
 شکر و مویز طابقی و کلاب و مغلل منی و مضیف با مصلح آن غسل واد و نه با هیبه و چون هر یک آنرا با آب طبع دهند بر صاف
 گردد و هر روز نیم رطل با قدری شکر یا شامید تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذر در هر یک خشک نرم کوبید و
 پخته آن جهت رنغ اكله و قروح خیمه خواه در دهان باشد و باد و عضود بکر بهترین درانی است بخصوص آنکه اول غسل
 بران عضو مالند و بالای آن پاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و با باهم وزن آن سفید آب ممزوج
 کرده در جوف جراحت خیمه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بعدیل و آشامیدن نشا و چوب آن جهت دفع سحج
 و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کمر اعضا شکسته و بیرون رفته و تحرک استخوان از جای خود و صمغ آن پتلهائی و با
 باد و نه مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سر که جهت قویا و خائیدن هر یک تازه آن با صفت خد ارت و بعضی زبان
 و عدم ادرک طعم ادویه شمع کر بهه الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلاد واد و نه بشعه آنرا مضغ میسایند و شمع
 الرئیس دراد و نه مفرد و قانون نوشته که جالینوس گفته اند من درین نفعی نه در حفظ صحت موجوده و نه در استرداد
 صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد
 و گسبکه آنرا صاف کنند و غاسل آن در نسته ظنی است که توجه من باین نیست و آنرا غلبه نیست بسیار قلیلی است و نوشته
 که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و یسند که و سنگجبین عنابی و شراب و لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرآ بادین
 کیمر ذکر یافت و در خلوت و ارد است که المعنای این همب بالجمی و الکمثری تجلی القلب

و مکوف و کاک (یا جاهی) نیز در بلاد هندی و بلاد و جزیری مرابله و کستیلان از موریا منند * ما حکمت آن امر در جنب است و انواع
میباشد از بختانی و بری و جملی و هر یک در ماده * میگردند در بستانی آنرا ککنج و اهل مغرب حب اللهور و ماده * آنرا عنب
الغلب و اهل مغرب قناد و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز در قسم میباشد چیلی و سهلی و چیلی نر آنرا اهل مغرب
کاککنج غالیه نامند و در ریخته ها میکارند و این کو چکنر و صلب آنرا کاککنج بستانی است و نافع تر از آن و گوشت در قسم چیلی
و کاککنج منوم و ماده * بری و عنب الغلب همچنین نامند و کیفیت آن بن بسیار قوی میباشد و نباتات عنب الغلب بستانی ما بین
شجر و گیاه و تابید و ذرع و پر شاخ و برگ آن بزرگتر و جر و بستر از برگ و جان و مائل بسیار و نمر آن زرد مائل بسرخ
و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریژه بقدر رخشاخ و سفید و نمر این نوع نیز سیاه میباشد و گوشت سیاه آن خالی از
سمیتی نیست و غیر مستعمل از د اخل و به ترین آن مستعمل زرد مائل بسرخ یا لید * تازه * فاسد نشود * آسست و مستعمل ثور
و برگ و عصاره آن و با عرق آن و با طلاء و ضماد آن از خارج و عصاره آن نیز و نبات کاککنج بستانی
از نباتات عنب الغلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و نمر آن بقدر و لبه * کوچکی و انکوری خورد املس و در غلافی و در خامی
سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و قسم آن بزرگتر از تخم عنب الغلب و نبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الغلب منوم
نامند نمشی عظیم و برگ آن شبیه برگ صیب و بهر مزاج غبار آلود و در ماق آن چسبندگی است و کل آن سرخ و برگ
خفون و نمر آن در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمناهای نمناک سنگ لا بخ میروید و قسم دوم این که همچنین گویند
نباتی است بر کهای آن مانند جر و بزرگتر از آن شبیه برگ حرش و بی خار و نمر آن در خوشه و در خوشه ده
دوازده دانه و ذابهای آن سیاه مل و در خوشه مانند دانه * دقیق و بهر آن سفید غلیظ و مجوف بد را زی یکدفع نمیشد آن اماکن
جبلیه و نزدیک درخت چنار و مواضعی که بادهای گرم آنرا محرق سازد * طبیعت بستانی این در دوم سرد و خشک
و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن باریک و بس در سوم و مخد و منوم آن شبیه با فیون
وضعیتش از آن * افعال و خواص بسیار بی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قایضه و رادعه و محال اروام حاره
امراض الزاس و الصداع و برک نرم سود * آن جهت صداع در ورم حجب دماغ و بد متورن طول بدن آن و بخور آن
جهت نزلات و آساییدن بکمنغال رسیده بهر آن با شراب منوم الاذن ضماد آن بر بنا کوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب
برک آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض کوش و بنی العین عصاره برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت
بصر و ساندن شباهات ناند * چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفید * پیضه مرغ انسیب
و قطور عصاره نبات آن بتمامه جهت زخمی و آنسیبی که بچشم رسد و نمر آن غریزه با آب برگ آن جهت اروام حار
و در دندل ان امراض آلات الغذاء و النقص ضلاد آن بر معده جهت ورم آن و التهاب آن و سایر اعضا و اروام حاره
و آشامیدن چها را و نیمه آب آن با شکر محلل اروام باطنیه و امراض احشا و مسهل * خلط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم
مقعد * و استسقای حار و بد متورن و دوا و نیمه آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوت و حنظل * جهت جنون و شره و تنقبه
اما بسمب اطلاق آن و قوت فیضی که دارد و فرزند آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمل آن مانع احتلام
بسمب برودت آن و آشامیدن تخم مخدر آن مدربول و مفتحت حصاة کرده و منانه و میرد و مانع احتلام الاورام و الحكة
و الجرب و القروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت منع اروام حاره

بها تیره و با طنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و بثور و سرطان متفرج مخصوصا با آرد جو و تکرار استعمال در با استعمال آرد
و در من و در جهت حمور و نعلیه و بله ستور با طنیه و با کوبند مضمونه مصلح آن قند بدل آن کاکج و نزد بعضی بطلایه و قند شربت آن
تا پنج منقال و در مطبوخات نافه منقال و از آب آن تا بیست منقال و آب غیر مطبوخ آن بغایت مفید است و غلبه الغلب مجس
که ما عبت آن ذکر یافت * طبیعت آن در چهارم خشک و از موم است * افعال و خواص آن بکشفال آن بغایت
مسکون و زیاده ازان تا چهار منقال کشند * بخشگی زبان و کمودت رنگ و فواق و فی الدم بسیار و نفع آن و اختلاف سحج و مخاطیه
در دهان بهم رسیدن طبعی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه حائز نفاذ شده اند و بعضی دراضله مواد حار و فاسد
غلظه تجویز نموده اند و تل بپر که آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و فی فرمودن بآن و بانیسون و شر و مفع
را زبانی و آشامیدن شیره آن با شکر و با آشامیدن طبعی آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ نیز *

* غلبه الکلب * بضم دال مهمله و باء موحده مشدده برکی مردار را غلجی و با رشین نیز کوبند و درخت آنرا غلج نامند
* ماهیت آن درختی است کوهی نرم و ماده می باشد نر آن بغل رفاهتی و شاخهای آن بسیار و ماثل بر زمین و چتر و بهنار
و برگ آن مانند برگ انار و ماثل بهی و نرم و در آن خوشه دار و بغل رنگارنگ کوچک و مانند کاکج سرخ و در جوف آن چهار
پنج عدد دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزجیت و قبض کمی و کل آن زرد ماثل بهی و شبیه بکل حنا و بارنگتر
از آن و بغل ادوی نوشته نوعی از زعفران و جلی است و بهیچ آن ماثل بهی و رخس * طبیعت آن سرد و خشک در اول * افعال
و خواص آن نر آن جهت نفع الدم و هوی خشک آن جالبس اسهال کننده و بهیچ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل و آرام
و بیطاران پوست آنرا بر او رامد و آب ضامه منما نند تا چرک آورده به شود و ماده آنرا برک نیز کوبند و در و شبیه بهرک شمشاد
و ازان کوچک و در چتر و بهیچ آن عود بری است و ماثل آنرا جزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شهر از کهنه وجود و آنرا
برک نامند و برگ آن مسکراست بخلاف بهیچ آن *

* غلبه الکلبه * بفتح حاء مهمله و باء منبذة تحانیمة مشدده و ماثل نر فاشرا و نر کبر است

* غلبه * بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و باء مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند موم نوعی از
فحل است که در جزائری که در میان دریا واقع است در جبال و اشجار آن نوعی نخل حانه ساخته عمل در آن جمع میکنند و در
موسم بهار که کاه و شکوفهها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن هرد و خندهای آنها چنان آکشته با سلاب در دریا میرود
و عمل آن بر رویایم شسته را نل میگرد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطافت امواج بی دریغ درهم نشسته پوده پود
و عمل در دریا آن میگرد و با حل در با میاید و مردم آنرا بر میارند و استعمال و بهیچ و شری می نمایند و عمل و آنرا شامه می نامند
و بهیچت اصلی میگرد و شنب و مؤید این است که از جمعی ثبات شنیده شده که بند رفت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمد
با خلوص و نرم مانند شهر بن بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحرین و مالک و بحرین و در سواحل آنجا موج میآورد و
مردم آنجا آنرا بر میارند و با موم و سلابین و حکام و متولین آن بلد آن بهیچت بسیار گران میگرد و بهیچت تمام میخورند
و میگویند بسیار مایوس با و بهار است غریزی و نوی و ارواح است و بدن را قوی میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست
میدارند و چون آنرا دیدند بزودی میبلعند و در شکم آنها از انهمام با یافته آنها را میکش و با شکم آنها منتفع شده بر روی آب
میافتند و گسالتکه واقف این امثال آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته بر میآورند و این سپاه رنگ و اندک با سهوکت

و زهر و مسمومیت می باشد و این را از عنبیه بلعی می نامند و نیز می گویند آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد فاضل الحافظ بحکم معتمد
الملوک سید طلوعی خان خیال و اندک ما حد محرر قدس الله سره ما قاضی نموده اند که نقیر شما مدید که در آن مثل لعل بجای نور
های بسیار در بیدارید که جلالت پوست آنها صلب خزی بود بودند و مکرر کتاب نیز طعنه عنبیه بدید که در آن نیز سر و گردن
جا نوری صلی جلالت سرخ جوئی رنگ و شبهه بمنقار نیز چیزی در آن نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته اند ولیکن قول بر آنکه
آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان در بار با جزا نریمان دریا مانند قعر و موهایی و غیره می آید و بسبب چروم و غلاطم
امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد و نیز مد و به شکل شامه و یا شکل دیگر کشته
بساحل می افتد نزد احقر اقوی است و گفته اند ازین هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریک و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل
و این صفا بچی سیاه می باشد و احوال ازین صفا بچ آن رمل و خاک و چرک بر می آید و این را عنبیه و مای و تخته نامند و بدین
تصفیه استعمال این جا نیز نمیشد و اربق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقلد مذکور است اما قول بر آن که عنبیه رویش
بعینی سرگین نوعی از حیوان دریا می است که موج آنرا بسا حل می اندازد و همچنین قول بر آنکه آن طل بعینی شبیهی است
که بر روی دریا نشسته بطول زمان معتقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعد مینماید و الله اعلم بحقائق ما خالق
ما خلق پس بد آنکه از عنبیه آنچه صافی مائیل نزود می است آنرا عنبیه اشهب و ازین آنچه مد و در شکل شامه نامند و آنچه قطعه های
آن مائیل بسفید می است و بر آن نقطه های بسیار و ریزه سفید می باشد آنرا عنبیه خشخاشی و آن نقاط را بها عنبیه می نامند و بهترین
همه آنست که تازه باد نمیشد و خوشبو باشد و سایر انواع دیگر را تب بعینی بعد از اشهب آنچه مائیل با زرقی است پس مائیل
بسیزی پس مائیل بسیار و زیور نیز از همه سبزه کم بوی بسیار گفته است پس بعینی را آنچه ریزه شده باشد بخواهند آنرا مجتمع
گردانند با بد در کلاب در قند و مضاف بکنارند و در کلاب سرد اند ازین و مانند شامه سازند و با آنکه دریا رچه کرپاس
بازی با کمره کرده در آب گرم جوشان کنند تا خوب نرم گردد و در هم فشار دهند تا کسان گردد پس در آب سرد و رو
برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار می کنند و مصنوع و معمول نیز مسازند
از کچ و لادن و موم و قد ری عنبیه سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفا بچی و یا شامه از آن ساخته از عنبیه خالص سه چهار لایه
بر آن میچسبانند و میفر و شند و با عنبیه خالص را که اخته بالای آن میریزند و گفته کرده میفر و شند و فرق میان اصلی و جعلی
آنست که قلی آنرا بخانند اگر معتقد گردد مصنوع است و اگر نرم و اندک چسبند و باشد خالص و دیگر آنکه در
آتش اندازند اگر بدود آن خوشبو باشد خالص است و الا معمول و با آنکه سبخی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش
از آن بر آید خالص است و الا فلا و اصل آنست که امتیاز شامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آنرا
در باند * طبیبعت آن در دوم کرم و در اول خشک و در اول کرم و در دوم خشک نیز گفته اند * افعال و منافع و خواص آن
حافظ ارواح و قوت های حیوانی و نفسانی و عنبیه ریختن مفرح و در بدن و مقوی حواس خمسۀ ظاهریه و باطنیه و محرک شهوات
بها و طعام و ایجاد کنند قوت های از شراب و دویه مسهل و غیره و کثرت اوجاع و جماع کم شدن و مفتوح شدن در باد زهر سموم
و مغاوم آنها و مقوی افعال معاجین و ترا کتب و بالطبع دافع امراض باره و عموم و بالستحصص امراض باره و دماغه و قلبیه
و خوشبو کنند دهان بالیحا صحت دافع امراض خاره و قلب و دماغ و منعش حرارت غریزی است و پیران را بسیار موافق
امراض الراس و انصد و القلب و المعدة و الکبد و الطحال و الکبد و المنانۀ جهت فالج و القوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع

بالذو شقیة و جنون و زلات مزمنه و رجاء او شین و تحلیل ریاح آن و امراضی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرصه شش و ضعیفیت قلب
و خفقان و غشی و ضعف معده و گلب و احتیاج به ریاح و کوفه و ریاح مجتمع در معده و امعاء و رجاء مفاصل
اعصاب شراب و معوطا و لیه و منی و بخور اعضاء التماسل مد ارمیت آشامیدن آن یا جماع العسل جهت اعدا دة باه ما یوسین
و طلای آن یا غایله و ادهان حاره جهت تقویت اعضاء تناسل و تحریک باه و بر احوال با عفت شدن لذت جماع طرفین بعد
الغراط و آشامیدن یکد آن هر روز تا سه روز جهت درد فم معده جد بد و قدیم مجرب الوبار و السموم آشامیدن آن
جهت رفع ربو و سموم و بخور آن مصلح هوای ربائی و کربزائیدن هوام و بوییدن آن در جمیع امور من کوره قوی الاثر
المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوه های سرد و تر و معوط آن بادمان حاره
جهت دفع امراض با و دة دماغیه و تفتیح سد د آن و حمل آن با قطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف
معده و گوبیدن مضرا معاست مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضیف روح کبدی است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر
و کشنبز و امثال ابدها را کثرا کل و شمع آن بر آنکس اخذ د ما شری و مصره است و مصلح آن بونیدن کافور و خیار مقل ارشوبت
آن یکد آنک و گفته اند که اگر یکمقال آن را باد و بچند آن سرفه و سینه و نیمه مثال صمغ عربی بسه دفع در نکر و زخورد شود
تفریح بعد اسکا آورد و با بن قول مغرور و نیا بد سل که چند آن اصلی لد ارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و کوبیدن
بوزن آن مور و مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و چوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و

عرق و معوط و فنیله و قرص و فیه و معجون عین در فرا یا دین کبیر من کورش *

* عنقود * بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون و اورد ال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده
* عبا هیئت آن اهم خوشه نباتی مخصوص است بر ساج و غلبه شمر و برک آن مانند برک سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه
آن ملو از طریقت و تخم و رائحه آن شبیه بسداب * طبعه غلبه سرد و خشک * افعال و خواص آن مغوی اعضا
و مایع و رختن مراد با اعضا است و ضماد آن رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفر امعد ارشوبت آن ناسه درم
* عنکبوت * بفتح عین و سکون نون و ذیح کاف و ضم باء و حو حده و سکون و ا و ناء مشتاقه فوقا بیه جمع آن عناکب آمده بعاری
کارته و برکی ا و رو میک و بهندی مکرری نامند * عبا هیئت آن حیوانی است کوچک نده و یا های آن بسیار باریک بلند
و انواع مباشد و هر یک بتامی خالص مانند شبک و سمع الذباب و رتبل و غیره و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای
خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تارها تبدیله خاها ساخته میماند * طبعه غلبت همه انواع آن سرد و خشک و بعضی
مانند شبک و سمع الذباب و مانند آنرا کرم د انسانه اند * افعال و خواص آن الاذن تطویر عنکبوت غایظ نسج سمید
با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن و نف الذم و الا ورام و العروق و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحت که
خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسبیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج
عنکبوت را با بعضی مواهم مناسبه داخل کنند و با با زفت بر بارچه کنایه مالیده بر جمعه و یا صد غین بچسباند جهت رفع
حمی غیب موثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غایظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر ناز و و با بر کردن صاحب تب غیب
بند زائل گردد و پودره صفتی که در زبر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شد ند چا اکشته
بچها بر می آیند آنرا چون پیرازوی صاحب تب ربع بند زائل گردد و چون بر نف الذم اعضا بند ند حبس آن نماید و

عنقود

عنکبوت

بر جراحت تازه حکم بخیه و خشک نگه داشتن دارد و چون عنکبوت بر عضو مالید شود آبله کشد و بخارش تمام شود و مجروح گردد.
 المصار از نوع قوی آن اعراض رده و برد اطراف و شعریه و انتشار قصب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریح بهم رسد
 علاج آن آشامیدن سداب خشک و معد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن انبه خام خشک کرده
 است که بھندی میجو و نامند که آنرا باب نرم سوخته بماند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف به بلب است و پاهای آن
 گوناگون و بر زمین می کشد و چون خلای نزدیک او برسد بدست خود میگیرد از کزیدن آن خمی مطبوعه عارض میگردد
 و سایر عوارض دیگر و رسم آن کرم است بخلاف سایر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فراکه
 و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا با لبت حل بدی ببرند و تل بیدر قروح رده را بعمل آورند
 و اما عنکبوت معروف به بھل که بر مکس میبهد و آنرا میگیرد چنانچه فهد بر صیدی میبهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست
 و پا کوتاه کوچک سفید منقط بسا هی است و آن سلیم تر از سایر انواع است از کزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج
 آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حوض محلول در سو که کبه در آن پیچ کرفس چوشانیده باشند
 و اما عنکبوت معروف به شیب و آن عنکبوتی است که با بهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و بران
 عارض میگردد و میبهد است علاج آن علاج رقیلا است *

* عنق * بفتح عین و نون و میم بفتح دال و تنکابن دار و اش و بھندی سکرداری نامند و گونند جلنا را است که بفارسی کلنا ر
 گویند * صا هیت آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته از شاخهای درختان مر و بن و غیر نموده است برک آن سبز
 با طراوت و انبوه و کوچکتر از برک بادام و کل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف
 میباشد صنفی برک آن شبیه به لیمون و این صنف و برک آن جهت جراحت مفید و صنفی برک آن عمل برک نعم و صنفی
 برک آن مانند برک انبه و صنف چهارم برک آن شبیه برک خیارد و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند * طبیعت آن
 سرد و خشک * افعال و خواص آن الفم خائدن برک آن مغوی دندان و لثه اعضاء الغذاء و النفی آشامیدن آن
 مغوی معده و حابس اسهال و سیلان و نزف الدم و حمض و بد سنور ضما و حمل آن الجروح ضا و زور آن جهت
 جراحت تازه نافع است * فصل العین مع الواو *

* عود * بضم عین و سکون و او و دال مهمله اسم جنس چوب و شاج اشجار است که بھندی لکری و دالی نامند از مطلق آن
 مراد نزد اطباء هندی است که بھندی اگر نامند * صا هیت آن چوب درختی است که از کوهستان چین تا قریب بسلیمان
 که از توابع صوبه بنکاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و درخت آن مملکت دکن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط
 استوائ اند و در جزیره جهان از جزائر شهرنا و که قریب بسرخس چمن از بلاد عرض جنوبی خط استوائ عرض سی و چند درجه
 است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و راح غیر مستوی و اندک ریخ که ازان عصا و چوب دستی
 و بازاری و با بهای خوب نمیتوان ترتیب داد به سبب کج و راجی و رخاوت و نیز جای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت
 آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن نامد تی نمائند که اجزای خام آن بهر و را بام پیوسد و بریزد و خوشبو نه باشد
 و برای سرعت پوسیدن درز مینهای نمناک دفن میکنند پس بر آورده آنچه ازان باد همنست و سنگین سبزه گرئی است که در
 آب فرو میرود در آب ذل اخته امتحان نهوده جدا میکنند و آنرا غرق مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است با لات

منی در طویات سائله از رحم بار دارد و آنرا خشک و کرم سازد السم مطبوخ آن با شراب زنجبیل یا در سموم بار دارد و بخور نمودن نبات بهندی آن مانع تولد فعل است در آنها مضر میزدین شراب و بخور مصالح آن کالور و سنگ چین و کور و کور سفل مصالح آن کلاب مقلد از شربت آن تا که متقال بدل آن دارچینی و قزقل و زعفران و زراوند متخرج و داندک و زرا آن و در راجع نقرس و نظریون دقیق است و دستور اخراق و بخور و جوارشات و غود مطرا که تطریه نماید و جوده و خمره و اشربه و شامه و عطرها و قیر و معجون آن در قرابادین کثیر ذکر یافت

عود البلسان

* هون البلسان * بفتح باء موخده و لام و سین مهمله و الف و نون * ماهیت آن شاخهای درخت البلسان است بهترین آن کندی رنگ خشک و آنست * طبیعت آن کرم و خشک در سموم * افعال و خواص آن مفتوح سدد و مقوی لوی و با تریاقیت امراض الراس جهمت و از رصرع و تنقیه رطوبات دماغی و تارکی چشم امراض الصد و الصداع و البهق و السموم جهمت و ریه و ضیق النفس و سردی معده و جگرها و زهر سموم و کزیدگی آنی را معیل الرحم بخور آن جهت تجفیف رطوبات رحم و مقمراز اکل سازد مقلد از شربت آن لانیهم متقال مضر و معام مصالح آن کثیرا بدل آن حب آن و در بلسان نیز ذکر یافت * هون الکبد * بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیة مشدده و ها * ماهیت آن غیر از لزویی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیج آن نیز مانند بیج آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندگی رائحه مانند عاقر قرحا * طبیعت آن در سموم کرم و خشک * افعال و خواص آن * مفرح و ملو و حواس و محلل ریاح غایظه السموم آشامیدن نیم گرم آن جهت دفع سمیت مرسوم کرم و سرد نافع قهول از آن و هوا بعد از آن و نکات اشجن آن در دست نیز مانع کزیدن ما و هوام است باد ارلده آن و بعضی را کمان آنست که چون در دست نکات ملد ارلده و چشم افعی بر آن افتد بخت و حرکت کرد و چون خائید و در دهان مارا بد از آن بمرد الا و جاع تک هین مطبوخ آن در زرع و زیتون جهت رفع عرق النساء و اوجاع بارده و در ساعت معیل مقلد از شربت آن لانیهم متقال

عود البلسان

عود البلسان

* هون البلسان * بضم عین و فتح طاء و الف و سین مهمله * ماهیت آن نزد بعضی کندی است و نزد بعضی بیخی است و بقل را نکشتنی و سر آن سطح و طرف دیگر آن باریک منحنی و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انموره شبیه بکلاه برنجا سفید و برک آن شبیه ببرک زیتون و قبه آن کوچک و شبیه بیابونه و تند بوی و معطس * طبیعت آن قاز آن در آخرد رم کرم و خشک و خشک آن در آخر سموم خشک * افعال و خواص آن معطس قوی و جالی و محلل الا نارضا د آن رافع نمش و کتب و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحت دواست مستعمل دارند * هون القرح * بضم قاف و سکون را و حاء مرده و مهمله * در ماهیت آن اختلاف است بعضی عاقر قرحا دانسته و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه بر ازبانه و بقدر قلمتی و شاخهای آن مانند ریاس و عریض و در شام کثیر الوجود * طبیعت آن کرم و خشک در سموم * افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند ریح است و بعضی مانند عاقر قرحا دانسته اند

عود البلسان

عود البلسان

* هون البلسان * بضم یاء مثناة تحتانیة و سکون سین و راء مهمله * ماهیت آن جمعی بر آنند که چوب اناغورس است و بعضی خاصیت آن در سرد و سانی و لادیت و بعضی جهت قضای حوائج و بر آن چون چوب محلب و چوب خطمی و قومی بعضی از اراک دانسته اند

* طول الصليب * یعنی صاد مهمله و کسر لام و سکون یا مثنیة تختانیة و باء مرحد و نزد جمعی فارانیاست و بعضی غیر آن دانسته اند و در فارانی ذکر آن و تقریبه میان مرد و خواهد آمد انشاء الله تعالی

* عوسج * یعنی عین و سکون و ا و اوج عین مهمله و جیم * ماهیت آن * درختی است قریب بد رخت انار و پر خار و برگ آن تند مانند برگ زاری و بار طوبیت چسبند و ثمر آن بقدر نخودی و مانند بطول و سرخ و در رخت بسیار میماند و بجزیره و صفت آن شوره زارها در سمی از عوسج زبرک سیاه مانند بسرخ و در بعضی از اول و خار آن بیشتر شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و گویا در غلافی است و قبی دیکر سفید و شمع الونیس نوشته که آنرا ثمر مانند ترب است که مردم آنرا بخورند و در بلاد بارده بسیار و مستعمل بر کهای نازک سبز آنست * طبیعت * مجموع آن در اول سرد و در آخر گرم خشک * افعال و خواص آن * التین بطور آب برگ کوبیده آن در چشم ناهفت روزی هم جهت رفع بیاض آن خورده تازه باشد خواسته که نه مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجة مقدار یک آنک آنرا با سفید تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و صماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قهضم که دارد و پرورد نمودن توپا با آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالید و صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الهم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان التمهة و الحمرة صماد برگ تازه آن جهت نملة و حمرة که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحكة و الجرب و الجذام و الا مراض السود اویة آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع و شریف گفته که اطباء یونان و فارس و هند باین معالجه جل ام را در ابتدا مینمایند بدین قسم که بیج آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه بایکریطل آب میجو شانند تا ثبات رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکنند و دفع سودای سرخته مینمایند و جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل ازان اسفید باج گوشت کوسفند فربه تارل نمایند و روز سوم طبیعت مذکور را بنوشند و تا چند روز بعد از آن امت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز را حست است بحمام روند و بغدا دی و غیره نوشته اند که در شراب و یا نیل سستور طبع دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و انطاکی طبیعت مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیج آنرا ریزه کرده با برگ مررد بسوزانند جهت قروح و امراض مقبله و منع زیادت قروح خبیثه و ریاندن موی سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال مقدر شربت آن تا یکم شغال بدل آن در ورهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن نوفل مضر سپرز و مورت قونج مصلح آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و در روزه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورت جاء دانسته اند و بخور برگ و یا عصاره آن نیز گریزانند هوام است *

* فصل بل العین مع الیاء المثنیة المختانیة *
* عینون * بکسر عین و سکون یا مثنیة تختانیة و هم نون و سکون و ا و نون * ماهیت آن * غافقی گفته این اسم را نزد ما برد و نزع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا و کحدا و ن و سلیس نامند و آن نباتی است بسیار تلخ و از ساق آن شاخهای بسیار باریک راست طولانی صلب روئید و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و رنگ شاخهای آن مابین سباهی و سرخی و در هر شاخ کلی سر می رنگ مستطیل میمانند در همی و مانند بسیمای دهانت آن کوهستانها و اطباء اندلس آنرا

منازل نامند و نوع دوم هر يك آن خوشبو مانند مرزنجوش و ازان بلند تر و شاخه های آن طویل تر و درختی و باریک مغز
استاده از يك ماق روئید و نزدیک بهج آن و هر طرف شاخه های آن کلي زرد رنگ و نسبت آن نیز کوهستان ها و باغات قابلند
و این بهتر از نوع اول است و اهل ازان در فعل * طبیعت آن گرم و خشک در اول و سوم * افعال و خواص این اهل
اول لس آنرا بجای سنا مکی مستعمل دارند جهت آنکه معهل اخلاط ثلثه است خصوصاً در خلط دارد یعنی بلغم و شود چون
يك قبضه آنرا با الحیر بخورشانند و صاف کرده بپاشانند و جهت اوجاع و غلظت و عرق النساء و درک و مفتی است مصلح
آن عذاب و انیسون مقدار شربت آن دود در هم ناسه در هم *

* حیوان * بکرم عین و مکنون یا رفیع و اوالف و نون شیخ الرئيس رحمة الله تعالى علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء
الراس جهت امراض بارده و دماغ و منع زكام بارد العين قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است *

* عین الدیك * بفتح عین و مکنون یا نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف یفاری چشم خروش نامند و کوبند
بهندی که کچکی نامند * صاهیمت آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور و پهن و کوبند در خوشه مانند بطن میباشد
و درخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بقم و آن ثمر آنست و در جبال هند و دکن بهم میرسد و گمانیکه گفته اند که کهنکچی
شاید شبیه باشد زیرا که میات کهنکچی دیکه لیثان است بلکه کهنکچی دانهای آن کوردی بقدر دانه بخورد کوچک
و استه آلوده و نوع میباشد هرچ و سفید و در حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن در سوم
گرم و در دوم خشک و بارطوبات فضلیه * افعال و خواص این مفرح و مقوی اعضا و حافظه و تها و مانع پیری و جهت
از دیاد منی و تقویت باه بسیار مؤثر است اند بعد افرط رجز و اعظم معجون ملوکی و حافظ الصلحه است مقدار شربت
آن از نیم درم تا یک مثقال مضر محرورین و مصلح آن کشیز و بایل که با شیر تازه و و شیل و یا ترنجبین خیسانید و یا
مسکه استعمال نموده شود

* عیون * جمع عین است و آن عضوی از اعضای معروفه حیوانی است * طبیعت آن گرم و تر و طوبت آن زیاده از اعضاء
دیگر و حرارت آن مائل با اعتدال است * افعال و خواص آن بهترین همه چشم کوفتند است و چشم طهورت می رود مائل
به برودت و زیاده کنند و منی است زیاده نمی گوید و سرریحه الاستراعد در حرورین و دردی و مضر میرودین مصلح آن نمک و معتبر
و خوردن مسلوب آنست

* عین البقر * اسم نوعی از انکور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل
مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و بطبع الهضم و ثقیل بر معد است و اخوان و انیز نامند

* باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است * فصل الغین مع الالف *

* غار * بفتح غین و الف و راء مهمله بیونانی و انیسور و سفلی موس و نزد اهل شام زرد و یفاری باهشتان و بفرنگی لا درس
نامند * صاهیمت آن درختی است عظیم تا هزار سال میباشد و اهل یونان آنرا بسیار احترام میدهند و شاخه آنرا
در دشت میدارند و از خود دور نمیکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید و بلند
تر از آن و تلخ و خوشبو و با الحیر آن را لکه میدارند آنرا خوشبو میکردند و مانع کرم زدن آنست و جملي و سهلي میباشد
برگ جملي آن باریک تر از برگ سهلي و مخصوص به بلاد شام است و از انجا به مصر میرسد و آنرا بجز نالی ذاتی و یفاری

دهشت نامند و آن بقل رقتی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن در چهار رجه و در ذرنگ و چرت و خوشبو و چون
 کهنه گردد مائل بصرخی و تیرگی میگردد در غشاء آن قاسه * طبیعت آن گرم و خشک در دهم مغز ثمر آن گرم تر از برگ
 و پوست آن و ثمر آن خشک تر از مائل و اجزای آن و روغن آن گرم تر از سایر اجزای آن گرم تر از روغن گردان * افعال و
 خواص آن محل و معرج و معوی و مدر و تریاق * موم خصوص حب آن اعضاء الراس آشامیدن حب آن با شراب جهت
 علاج الخفي و ریاح محتبسه و صرع و هواس و تقویت ذهن و تم و معوط آن جهت شلایقه و لقوه و تنهین بدن آن جهت
 درد اعصاب و رفع اغیار و اختلاط ذهن و تفنیح دهنه های مروق الاذن قطور سائید؛ حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه
 جهت اوجاع یارده کوش و رفع درمی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن القم مضغه بطبیع برگ
 آن جهت درد دندان ان الصدر لغرق برگ و حب آن با عسل و یا با طلا جهت امراض یارده و یا سکنجبین جهت امراض حاره
 و ضعف نفس و نفس الانصاب و سیلان فضول از رتبه و قروح رتبه و سرفه کهنه و مضغ النفس اعضاء الغشاء آشامیدن حب آن
 جهت تحایل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سهرز و با عسل جهت قرحه امعاء آشامیدن دهن آن با شراب
 انکوری جهت وجع کبد و بدستور قشور آن و آشامیدن طبیع برگ آن مقی و آشامیدن در مثقال حب آن خشک سوخته مسکن
 مغص در ساعت اعضاء النفس دهن آن مغنی و مقی و مدر و بول و حیض و طبیع برگ آن جهت امراض مثانه و رحم شراب
 و با عسل جهت امراض یارده و یا سکنجبین جهت حاره و نظار و جلوس در آن جهت امراض کرده و مثانه و رحم و آشامیدن
 یکد رهم از قشر آن مفتت حصاة و کشند؛ چنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمل
 آن مسقط چنین الحمی تمریح بدن آن جهت رفع تشعیرة حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت کزیدگی مار
 و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد بدن آن جهت لسع زنبور و نحل و غیر اینها الا ورام ضماد آن با نان و یا با سویق جوجه ها
 تسکین ضربان و ادرام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریح بدن آن جهت اوجاع مفاصل و اعصاب و درد کمز
 و غیرها ازین غلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المفاصل و حب دهن آن درخی معده و مغنی و محرک
 قی و مقصر و مصلح آن کثیر امقل و شربت از حب و برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدن آن حب الحلب و ساذج
 و اگر بافت نشود یا دام تلخ و مسمنور نیز گفته اند الخواص طرد الهوام پاشیدن آب طبیع برگ آن در خانه کربزائند؛
 مکس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آن را بادست پیچند بقسمیکه بر زمین نیفتد
 و بر پس کوش خود کل از آن هر مقداری شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل خوابد و بترسد در خواب
 یک از آن دیگر شترسد و با خود داشتن آن مورت جاده و قضای حاجت و تکیه کردن بعضی آن باعث حدت بصر و تقویت همت
 و احتیال بدن در حمام با عطر رفع تعسر و مسر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از ازدواج
 و مردی مانند باشد زائل گردد و وفاد گردد و درد ستور را خن روغن آن آنست که دانه آنرا نیم کوفته در آب طبع نمایند
 و یک از آن تا سرد شود لجه بروی آب ایستد بردارند و با عصاره برگ و ثمر آنرا در آب طبع دهند تا قوت آن در آب آید
 پس با روغن زیتون در قلر مضاعف و اگر میسر باشد با تش ملایم طبع دهند تا آب برود و روغن بماند و اما نسوزد پس
 مای نموده بکار برند *

* غار بقون * بدخ غین و الف و کسر راء موهله و سکون یا ع مثله تحتانیه و ضم قاب و سکون و ارون * ماه همت آن چیز است

شبهه به بیم بر سوز که در جوف بعض اشجار و مال خورده که نه پوسید و مانند درخت انجیر و خجسته و قنار آنها و باریده
 آنها است که پوسید و کشته به سبب تعفن مانند نادر که از درخت بلوط بهم میروند و بعضی ریشهای پوسید و بعضی قطرانها
 اند و آن نر و ماده میباشد و با لوان مختلف و طعم آن با خلوص ظاهر و جزافت و حرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از
 ماده و مستند بر و با طبقات که گویا شی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل
 ماده سفید سنگ وزن املس با طبقات مستوی غیر مستند بر است که قطعههای آن بزرگ و ریز و باشد و با اندک سودن از هم
 بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و هرج آن قریب بصفت و سیاه آن سمی و ممتد آن غیر مستعمل و همچنین
 نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن بکند و در اجزای سمیه آن بمالند و بگویند زیرا که
 اجزای سمیه آن که بشکل ناخن چیده هست بگویند ن کوفته داخل میگرد * طبیعت آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس
 در اول کرم و در دوم خشک با جوهر هوایی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران کرم و خشک در دوم و بعضی کرمی آنرا
 زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تردانته اند و با قوت نافه و صاحب ارشاد کرم در اول و خشک
 در دوم گفته * افعال و خواص آن مسهل بلغم و مواد و صفرای مخلوط با هم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لهجه
 غلیظه و محال لغی و ریاح غلیظه و او را مصلبه و قولنج مزروع که باشد غیر ایلوس و مفتوح شد در خصوص محل که کبد و کرده و
 معین ادویه مسهل و رمانند آنها با تصای بدن و جاذب مواد از اقصای و اعماق بدن و مدربول و حیض و رافع رهن
 عضل و سموم منهوشه و مشروکه را ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده
 و حمیات بلغمه و بی غایله و محمود العاقبت است اعضاء الاراس جهت مداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخار است
 مخصوصا با هلیله کابلی و مصطکی و با غاوانیا جهت صرع و باریون جهت نزلات و غرغره آن با میخک جهت تحلیل ورم حلق
 و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و بائیه اعضاء الصل رنیم درم آن با آب جهت
 نفث الدم و زف الدم و یکدرم آن با انیسون جهت ربو و نفث الانصباب و باریب السموم بوزن آن جهت در سینه و شرفه
 مزمن بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و باطلا جهت قرحه رنه اعضاء الغل و لنقض آشامیدن یکدرم تا یک مثقال آن
 باریون جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت بقران سدی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل
 مرشته جهت تفتیت سنگ کرده و مثانه و درد احشا و کمر کرده و با فستقین معجون با عسل بشرط مل او مت جهت استسقای
 لجمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و بارانزانه نیز جهت درد احشا و سنگ کرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و
 انواع ریاح و حقه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعاء و موضع آن بتنهائی و بلعیدن آب آن لیکود وائی است برای وجع
 معده و جشای حامض را یستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ماء القراطن اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سودا
 و صفرا با هم مخلوط و اذا به خلط غلیظ و جذب الاقاصی بدن و ادرا برول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح
 آن و اگر تب نباشد با نوما لی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی چند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی
 الا ایلوس و باریون جهت تفتیت سنگ کرده الارام و الاالات المفاضل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناهیه
 جهت جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیمدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق
 النساء و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نافه بعض نفع ماده و حمیات کهنه و

آنست و با عصاره آن قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارهی است که از کومستان شیراز آورند و در وی نیز
 طبیعت آن کرم در اول خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد کرم و خشک در دوم و با قوت
 قابضه کمی * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و خالی و مفتوح سد و جگر و سبوز و تنقیه مجاری آن و جهت کبهای
 مرکبه و اسهال اخلاط سوخته وادرار بول و شیر و حیض و عرق اعضا لغت اعوا و انقباض آشامیدن خشیش و با عصاره آن جهت
 اوجاع کبد و تشنج سد آن و سد طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معد و رموه
 القویه و استسقا وادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعاء و حمل آن مد رقیق حیض بعد از یاس ازان القروح آشامیدن
 نیم مثقال از خشیش آن با آب شاه تره و سکنجبین و همچنین کل و عصاره آن وضاد کبایه آن با پیه خنذیر کهنه و با پیه هرچیز آنیکه
 باشد سرشته جهت قروح عسره الاند مال و طلائی عصاره آن جهت جرب و حكه و ذروران مجفف و التیام دهنده زخمها
 الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصاره آن با عصاره افسنتین الزینه جهت
 داء الثعلب و داء الحبه کوبیدن مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوع تا سه درم و در مطبوع
 تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا
 و آب آنرا گرفته و را فتاب بکند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند * طبیعت آن سرد و خشک و لطیف
 از جرم آن * افعال و خواص آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حكه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاه تره و سکنجبین
 مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انشیون مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافق و کوبند سه وزن آن سمانی
 است و نیم آنرا چون با شراب بپاشانند جهت قروح امعاء و نهش هوام مفید و حسب اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت
 * غالیون * بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یاء و سکون و او و نون لغت یونانی است بمعنی عاقل اللین جهت آنکه شیور را
 مانند انفعه منجمد میکرد اند * ماهیت آن نباتی است ایستاده برک آن طولانی و کل آن زرد و باریک و ریزه و انبوه
 و خوشبو با اندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده * طبیعت آن کرم در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن
 بحابس لزج الدم و وضاد کل آن جهت هو خنکی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن کل جهت رفع اعیار و بیخ
 آن در آخر اول کرم و در دوم ترا فعال و خواص آن بغایت محرک باه است *

* غالیون * بفتح غین و الف و کسر لام و ضم میم و سکون و او و نون شیخ الرئيس نوشته دوائی است خوشبو و سفیر جایی
 رنگ با قوت مجفف با حدت کمی و منجمد کنند شیر مانند انفعه و کل آن جهت قطع انجبار خون و سوختگی آتش مفید
 مؤلف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد *

* غالیه * بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء منثاقه تحتانیه و ها * ماهیت آن از ادویه مرکبه قدیمه است گفته اند از
 مختراعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان و روغن بان سه جز و و عرفه های خوشبو است پس جهت اغراض
 و اغراض دیگر مود دندی و سک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر تسخیر آن ذکر یافت
 * طبیعت آن کرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن مختلف میباشد در حدت و عدم آن * افعال و خواص
 آن مقوی قلب و دماغ و سایر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الراس تمرین بدان باروغن بان و یا خوی جهت تسکین
 صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استسقام آن منعش صاحب صداع و ممکن صداع بارد را شامیدن آن با شراب

منكوز طور محلول آن در یکی از آن زوایا در گوش جهت مزغ و سکنه و وجع گوش اعضاء الصد و بونیان آن مفرح
و مقوی قلب اعضاء البغض محلول آن جهت و جماع بارد و رحم و تحلیل ورم مصلب بلغمی آن واد را رطوبت و اختناق رحم
و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آمیختنی گرداند و طای آن بر اجایل ملک ذ جماع است *

* فصل فی الغین المعجمة مع الباء الموحدة *

* غبار الریحی * بضم غین و باء موحدة و الف و لام وراء مهملة و حاء مهملة و یا بفار می گردد آسما
نامند * افعال و خواص آن مجذبات معوط آن جهت قطع رجات و ضا د آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد چشم
و تقویت اعصاب نافع است *

* غبیرا * بضم غین و فتح باء موحدة و سکون باء مثناة تحت ثبوت و فتح راء مهملة و الف بفار می بیند و بر یکی ایکنه نامند
* ماهیت آن * ثمر درختی است بزرگ بقدر درخت صناب و بریشان و در بلاد بسیار سرد بهم میرسد و برک آن خشن
و اخیر رلهذا آنرا غبیرا نامند و در نوع بود نرم و ماده و در آن ثمر نمیدهد و ماده آن در نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر

عنا ب و قندی کوچک و کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز خوب جدا نمیشود
و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن نخمی اندک طولانی شبیه با استه عذاب و کنار و دروم ثمر آن
بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز مرغ و نازک و از مغز جدا نمیکردد و مغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آن در نوع میباشد و تخم

آن با سانی از آن جدا نمیکردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر این و یا فارسی شنید اوردی نامند و هر دو نوع در وسط
قباستان میروند و قوت آن نادر و سال باقی میماند * طبیعت آن * سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده
* افعال و خواص آن * مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حاد و از قوی البخره از معد و سائر بدن

امراض الصد و سرفه کرم را مبدل اعضاء مقوی معد و قوت ماسکه و داغ آن و مسکن قی و قاع صفرا و مانع صعود
البخره و انصاف مواد معد و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سوبق آن نیز جهت امور مذکوره مفید
و صج صفراوی را مبدل و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدن آن جهت آنکه معدل مزاج

ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عد و کل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفرانی رنگ گفته * طبیعت آن * در دوم
گرم و خشک و بسیار خوشبو و تدبید یک در جائیکه درخت کلد آن باشد بوی آن با طراف تا هفت هشت خانه میرسد
* افعال و خواص آن * مهیج شیون باه خصوصا از زبان و لهذا زنان و دختران نورس را از استشمام رائحه آن منع مینمایند

و در ادویه و بانیه کل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه
بماند فالج و کزاز و ترمومت دماغ و قلب امراض الصد و الزنبه و جهت امراض اسهال و عضومانند و بوقرحه رده امراض
اعضاء الغل و جهت تقویت معد و جگر و نفتحه سد و تحلیل ریاح و اسهال و درقان و لرز و حمیات مفید مقدار شربت

آن یک نعلال القروح و الجروح چون برک آنرا بر جراحت و قرحه بندد بچرک آورد و چرک آنرا پاک سازد و ملتئم
گردد اندک احتیاج بدانی دیگر نباشد و اگر برك تازه آن نباشد برک خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن
طبیخ دهند تامه و اگر در قلعین بدن جهت معاضل و استرخا و درار کردن موی مجرب و عرق کل سنجید و مال ریاح معد

* فصل فی الغین مع الذا الممعجمة *

در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیفتر

*** غداق *** بضم غین وفتح دال مجهول و الف و نا * ماهیت آن نوعی از کلاغ است بقدر اقل بسیار کمی
و مقدار و بای آن سرخ نیست بخلاف راغچه که رنگ آن سیاه و مقدار و بای آن سرخ است * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خاطر فاسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاخ تهیگاه و در دزدان و در ریاخ
پارده جوف است و زهره و مرکب آن بسیار حاد و جالی و رافع آن از رومقویه بصر است
* نصیب * ل الغین مع الرأء الملهله *

*** غراب *** بضم غین وفتح راء مہمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب ابلق
و در دم سیاه بزرگ و آنرا غراب اسود نامند و دیگری قوزقون و سوم سیاه کوچک و آن در کشتزارها بسیار می باشد و غراب
الزرع و موموم را اهل انطاکیه آنرا اغناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و الفجه از غراب الزرع کوچکتر و مقدار و بای آن سرخ
است بفارسی زرغن و راغچه نامند و این غیر غداق است و جیفه نمیشورد و بهترین آن مختلف یعنی بجهت آنست * طبیعت
آن گرم و خشک و راول * افعال و خواص آن جهت مبردین و مرطوبین و مشایخ و زنانی منی مفید و خوردن هر رسته
آن جهت تحریک یاه و باید که قبل از طبع مکرر در آب طبع دهند و آب آن را بریزند پس با سرکه طبع دهند تا مہر اشود که مصلح
آنست برای مہرورین و در خواص مانند غراب الزرع را ز صنف آنست غراب سفید که ابلق یعنی ابلق باشد و بهترین این
بجهت آنست * طبیعت آن در دم گرم و خشک * افعال و خواص آن در مضم و ردی الغل و اجتناب از ان اولی و خوردن
آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورت بخوابی است و زاع طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در رسا و خواص مانند غداق
است و بغایت ردی الغل و خوردن آن اولی است آشامیدن طبع آن جهت تحلیل ریاخ و قولنج و جلوس در طبع آن یعنی
مرقه آن جهت از الة ریاخ شافکه الزنه چون زنک آنرا در طریقی کدازند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تد و آب
اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشید و چهار روز در مرکب آن سپردن کنند تا حل گردد پس برآورند همه آن روغن
خواهد بود و آن بتنها ئی و یا با سرکین آن خضایی نبکو و مجرب گفته اند و تا مدتی زنک آن میماند و متغیر نمیکرد و در تغییر
و رنگ وضع و رویانیدن موی مجرب و کلاع سیاه و راغچه در راول گرم و خشک * افعال و خواص آن مولد خون صالح
و متحرک باه مضر مہرورین و صلیح آن سرکه و زهره و سه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بواس و ناخن و بازه و زهره خورس
و غسل جهت ظامت بصر و زبل آنها نیز حاد و جالی و جهت بهق و برص و زوال آنرا مہل و خوردن گوشت خشک آن با غسل
سدر و زهره و زسه قبرا ط جهت رفع بهق و جلائی خون خشک کرده آن رافع بواسیر و طلاء بر مویخانه آن ریافتند موی است *

*** غرب *** بفتح غین و راء موحده بیونانی اعاء و بشیر ازین و زک و با صہائی و شک و در تکابین و دنام ارجا نامند
* ماهیت آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صصاف یا اختلاف اصطلاح آن و برک و پوست آن سفید و برک
آن بقدر برک طفل و از ان صمغی بعمل می آید نزدن نفع بساق آن در هنگام ظهور شکوفه آن را اکثر مستعمل لحاء و برک
و صمغ آنست * طبیعت آن در دم سرد و خشک و بعضی ناسوم و زاده از صصاف دانسته اند * افعال و خواص آن کلر
برک و مصاره ماخوذ از ان مود و مجفف بی لذع و با عفو صفت و لحای آن قریب بدان و خشکتر از ان الاذن بطور مصاره برک
و بسم مسحوق آن با روغن کل جو شانیله در پوست آنرا جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از ان و بدستور مطبوخ
پوست تازه آن و شستن سرطبخ لحای آن جهت حزالعین بطور مصاره کل و برک و صمغ آن جهت جلائی بصر و رفع بیاض

و ورم و آثار بعد بلغم غرغره بطبع قشر آن و با عصاره آن جهت اخراج زلوی در خلق مانند موثر الصل را شامیدن قشر آن و بد ستور قشر آن جهت قشر اللحم اعضاء الغذاء آ شامیدن برک سائید و آن با فلغل جهت رفع مقص و قولنج حادث در معای دقایق که ایلا وس نامند العیانه بالله وجهت مد کید و پتنهائی با آب مانع آبستنی و آ شامیدن عصاره آن اخراج کنند و علق امت از خلق را آب انشوده آن جهت دفع سیلان و چرک اعضاء باطنی و مد جگر الصفاصل بطول طبع آن جهت فقر من القروح صماد پوست و برک تازه آن برای اعضاء مقطوعه و مجروحه و دینه طریقه نافع و کل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و ز رو کل آن مجفف قروح مزمنه را که و بد ستور ز رو رخا کستر آن الزبنة طلای خا کستر قشر و با چوب درخت آن یا سرکه جهت اسفاط ثابل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثابل مد و رة شبیه بسمیخ که صمدار به نامند و پوست بیخ آن داخل خضا با سبک کرده میشود برای سیاهی آن و رما د چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقا قبا است و گفته اند که از تنه درخت آن نمکی بر می آید سفید بازک بهترین املاح است و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند

* غری * بکسر غین و فتح راء مهمله و یا بغارسی سرشم و بیهندی سریش و ترکی با در شعان نامند * صا هیئت آن عبارت از چیزهای نامایی چسبنده است که بطبع غلیظ و چسبنده باشد و انواع مسا شد و مراد از مطلق آن سریشی است که از پوست کاه و سا زند و بعد از آن سریش ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاء کد م مرتب نمایند * طبیعت مجموع آن بر آب کرم و خشک است

* غری الجلود * سریشی است که پوست حیوانات مکرر مسجوشانند و آب نامهر را شود و ممکن از آن تادرد آن نشون کرد و صاف میکنند و با رطوبت مندهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر در آن متمیز نکند و پس آنه قدار طبع مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چند آن بر هم میزنند که بعد از تعداد و سه پس قلمها برند و خشک مینمایند و عند الحاجة هر مقدار که میخواهند در آب کرم بر آتش طبع مینمایند تا کک اخته گردد و کر ما کرم شد و صل اخشاب و حلل و غیره با آن مینمایند و بهترین آن معمول از پوست کاه است که صافی باشد از آن بهر آنچه از بهه سازند * طبیعت آن در دم کرم و خشک * افعال و خواص آن مغری و مجفف امراض الراس طلای آن جهت سعه کهنه و فروح سرمه و امراض الصلر آ شامیدن محلول آن در آب پتنهائی و با سرکه و با ادویه مناسبه دیگر که مانند حسونخه نخعی بدان نمایند جهت رفت الدم و در فرجه رنه نافع الجروح و حرق النار و جیرا کسور و القوق و الجرب و القونا و غیره صماد آن با غسل جهت ورم زخمها و النمام جراحات و استحکام امخو ان سکسه و بد رفته و قلة الماء و آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و بازرد چوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت فتن تازه که نامد تی بران بندند و کشانند و جهت منع ورم زخمها و النمام جراحات و با ماز و ر حوز السرو و جهت فتن و قلة الماء و با سرکه جهت جرب منعش و و مشرک و توبا و سعه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون کک اخته بوشم خرکوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد کک آنرا بند نمایند و بر سوختگی آتش در د و رجع و التهاب آنرا نسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است

* غری السمک * بغارسی سریش ماهی نامند * صا هیئت آن رطوبتی است منجمد شده بهبه که در شکم نوعی ماهی بهی بد را که خنذر را نمند را مثال آن بهم میزنند و سفید و بعضی سیاه و باقی نیز میباشند * طبیعت آن کرم و خشک در

و اخراول با اوله دوم **اعمال و خواص** آن قریب بغری الجاود است اعطاء الصل و من انیت **الذی** من آن روزی
از کمال شالی تا در مشغال جهت سل مجرب الزینه ضا د آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و لچه از شسته و سه فرج و اعمال
آن ترتیب مبدل در منافع قریب با صل آنست آشامیدن بکمال شالی و نیم آن جهت حمس نفک الدم صل و نافع و ضا د آن
جهت الصاق جراحات و اعضای بد رفته و برنا خن مفید شد و بجهت برص و شقاق وجه و تم د آن نافع است

ع
ج
ک
ل
م
ن
و
ز
ح
ط
ی
ق
ک
ج
ل
م
ن
و
ز
ح
ط
ی
ق

* **غری الجبین** * بغارسی در ششم بنبرنا منک از صنائع شریبه است و بغیر از حکیم میر محمد مومن دیگری ذکر نکرده و آنرا
جوهر الصنائع نامیده * ماهیت آن آنست که بنبرنازه را وردهای نازک بربک و بر روی سنگ مسطحی آهک آمیزید
نرم بپاشند و وردهای بنبرنا بر آن بپلوی بپلوی که بهم بپسیند فرش کنند و روان اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بهوشه
تا جملة اوراق فرش و لعاف شود پس سنگ مسطح سنگینی بر آن کنه اند و ده روز بگذرانند در آفتاب تا دهنیت آن بالقام
گرفته شود یعنی آهک جنب نماید پس با آب شسته بد ستور فروش و لعاف از نمک سائید کرده یک هفته در بر سنگ بگذرانند
پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک
بپوشانند تا بعدی رسد که اصلاح چوبی در آن نمائند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سوره سائید و در شب
ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفید تخم مرغ که در شیشه خوب برهم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات
آنرا بر سنگ زبرین ریخته با سنگ بالا ساهانند تا بر سنگ زبرین بپسیند پس چهل قطره آب آهک صاف بر آن بپاشند که روان
شود اما باید آنست که باشد که چون چیز را با آن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیزی را که با آن
وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند *

* **قصه سبل الغین مع الزاء العجمین** *

* **غزال** * بفتح غین و زای محجمین و الف و لام بغارسی آهو و بشوکی جبران و بهندی مرگ بکسر هم و را و مهملة و کاف
عجمی و بجه آنرا عربی تاشش ماه و طلا از شش ماه تا سه سال را خشف و ناشش سال را طیبی نامند * طبیعت آن در آخر
دوم کرم و خشک * **افعال و خواص** آن از اسرار لجوم صید افرج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر
الفضول در بدن و کسانیکه محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و محفف و قابیل الغذاء است و
نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی چرب فربه چرب و در صحرای خوش آب و علف امراض الواس و القلب و الغل
تناول آن جهت فالج و استرخا و سایر امراض بارده و صبا نیه و خفقان بار و برقان الزینه طلائی آن موجب درازی موی
است الخواص چون خصبة آنرا صغر و نمک پاشیده خشک کنند فرجه آن قاطع حیض و سرکین آن کرم و خشک و بسیار جالی
و طلائی مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی و تهیج و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث
گرفتگی هوا و تعلیق آن جهت سهرز مغین و کوشش آن مصلح و مضر و ضررین و صاحبان معتاد بقولنج مرکب با نفلی با
ربحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطی الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب یس یا روغن بادام و یا کنجد
مقشر طبع نمودن و برای کسبکه اورا زباج و ابرده عارض گردد یا روغن گردد کان و زیت و آب و نمک مرکب نفیس و معز
النیر و مصلح آن سنگنجبین و مکیدن فوا که حامضه فایده است و غزال مسک ان شاء الله تعالی در مساکین کور خواهد شد
کوشش آن کرم و تر و خفک ترازی سایر انواع است

* **قصه سبل الغین مع الضاد** *

غضار الصینی * بفتح غین وها د معجین والغب بقرسی کاسه چینی نامند بغایت مجفف و ستون نرم گویند و آن جان دلد آن و قاطع خرب لته و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین مزجج یعنی لعاب اراست و چون غضار چینی را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با صمغ محلول پیامیزند و مانند مداد و ششجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلند و رونمایان ترازند و ششجرف و الوان خالص دیگر میباشد

* **فصل** **مل الغین مع اللام** *

خلق * بفتح غین و سکون لام و کسرتان و با * در * هیت آن اختلاف است نزد جمعی علفه است و نزد جمعی بخبی است بقدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثل شکل و برک آن شبیه بناخن و مد و درود رجوف ثمر آن چیزی مانند پنجه و تخم آن مانند دانه اعرود و صلب و لبی که از آن حاصل میشود مسهل قوی بحال یکم مهلك است و طای آن رافع ثلایل است و صاحب اختیار است بل یعنی گوید گیاهی است که بکر مانند برک و ساق آن کرد و در صخرای شیراز بسیار و از جمله یوغات معتبره است و شهر بسیار دارد و هر شهر و کار دکه نان آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمرد اگر شیر آنرا بر قوبا بلند زائل شود

* **فصل** **مل الغین مع النون** *

قنم * بفتح غین و نون و مهم اسم ضأن است و بلغت ما وراء النهر نوعی از قطران است که بترکی کيلك نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و در هضم و مضر معد و مصالح آن مربای زنجبیل و کافور است

* **فصل** **مل الغین مع الواو** *

غونا غنبا * بضم غین و سکون و او بفتح تاء مثناة ذواتبیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و قبه باء موحد و الف و بجای هر د و غین فاف نیز آمده معرب از کوتا کن بالغت فرکی است و کمر کوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصاره روند است و عربی فرنیان نامند * ما هیت آن عصاره ایست زرد تیره رنگ مائل بسرخي براق که چون قطعه از آن را بر چراغ بدانند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آبرمانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بی طعم و رائحه غالبه اقرص و فالبهای بزرگ و کوچک ساخته از ارض جدید میآورند بعضی گویند عصاره روند است و اصل آنست که غیر آن است و از بعضی ثغه شنیده شد که عصاره نباتی است شبیه بکنک ناوبرکهای آن از آن بلند تر و عریضتر و در چنبران و نواح آن که جزیره ایست از جزایر شهرنا و اراض جدید جنوبی قریب بینک رچین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد میآورند

* **طبیعت** آن کرم و خشک در اول گفته اند و لیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا او را خردوم کرم و خشک است * **افعال و خواص** آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه باسانی و بی غائله است و هر خلط فاسد را که در رناید از نواح صدر و معد و کبد و سائر اعضا بقی و سعال و ادرار دفع مینماید و بسیار در معد و نیمه اند مانند مسهلات دیگر نهایت بکر و زوبك شب بلکه بزودی و آسانی فعل خود را نموده با اخلاط فاسد دفع میگرد و در جهت اکثر امراض بارد و رطبه و ماغیه و عصبانیه و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تسنجع و غلاظ و بیضه و خوزه و ما لبحول و ریزش نزلات و نزول آب در چشم و نقل سامعه و دوی و طنه و ضیق النفس و سرفه بارد و خفقان بارد و تعتمج مد و ماسایقا و کبد و استسقا و یرقان و احتباس بول و حمیات و بلغمیه مزمنه و بالجملة اکثر امراض مزمنه و جدید و رافع و دوائی است شریف و بی غائله حتی آنکه گفته اند باطقال و حوامل از میثوان داد اما بهتر آنست که بخوامند و مخرج اقسام دید آن کبار و صغار و حسب القرع و اکثر استعمال آن با کافور است که مصالح آنست و با شکر سرخ که بود آن را با چهار دانگ مقل از شربت که متوسط

انست بحسب من و زمان و وقت و وضع بدن نرم شود و یا سه چهار درم کفند و یا شکر مرشته بخورند و هر وقت در عمل آن
 قصوری باشد دریا نشنه شوند آب نیم گرم بنوشند و اکثر آنست که قی و اسهال هر دو میآورد و بعضی را اسهال فقط و بعضی
 را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی باید که تشویش و اضطراب ننمایند که تا آخر روز با اول شب که عمل آن با تمام
 رسد و غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال میآید و اگر عمل بسیار نماید و مقصود برطن و هوش در مخرج
 شایط بهم رسد قری کلاب را باروغن بادام نیم گرم نموده بیا شامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر در این قوبه
 و امراض مستحکمه باید رفته نفو عات را با مطبوخات مناسبه هر مرض بیا شامند بهتر است و باقی منوط برای طبیب حاذق است
 و تقاضای در رنگ آمیزها مستعمل دارند و وقت آن تا ده سال قوی میباید شد و بعد از آن ضعیف میگردد و مغذی آرشد آن از
 دود انگ تانم درم و از کهنه آن تا چهار دانگ است *

* غو شته * تضم غسن و سکون و او کسر شین معجمه و نون و ها و غویشه نیز آمده اسم فارسی است و بغارشی نیز روشنگ نامند
 * ماهیت این نوعی از کما و یا خطر است با ملوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی است کوچک متشنج نرم
 و مسیم ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بد آن شویند چرک آنرا پاک میکرد اند و در بیت المقتدر و بلاد
 صمیم بسیار است و آنرا بکریشه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن را نل گردد و یا ترشها میخورند و بالذات میباید
 و در غلظت و بطوری اندک از کما کمتر است * طبیعت آن سرد و خشک و از سائر کما کمتر * افعال و خواص آن
 مغلظ دم و کاسر حیات آن وردی الخاط مانند کما نیست بهتر آنست که اکثر در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند
 یا لای آن شراب جید بنوشند * باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است *

* فاء مع الالف *

* فاخته * بفتح فاء و الف و کسر و خاء معجمه و ناء منقاة فوقانیة و هالجت فارسی است و نیز بغارجمی گویند و پاندک
 فامند و عبری عرفه و نزد اهل انطاکیه مشهور و بهما مد است * ماهیت آن مرغی است خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه
 قریب بجد و کبوتر صحرایی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت * طبیعت آن در آخردوم گرم و خشک و بعضی تا اول
 هوم گفته اند و بهنرین آن جوان قرینه آنست * افعال و خواص آن امراض الراس مبرا بخته آن جهت رعشه و فالج
 و خلل و امراض عصبانی بارد و ریاح غلیظ و تفتیح مدد العین قطور خون ناره کرم آن جهت بیاض چشم مؤخر خصوص خون
 بال آن الاورام و غیره ضاد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و جهت رفع کلاب و آنرا در خوردن گوشت آن
 مورت بخوابی و در هضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر در روغنها و سرکه و کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی
 که شب در خواب قزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را سودمند و سارا ز آواز آن بگریزد و در خانه که قمری سفید باشد
 هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخور بر آن کوبند و مارا است *

* فاذ زهر * بفتح فاء و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و واء مهمله معرب با د زهر است و با مطلق عبارت از دانی
 است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر رسم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقوله و با د زهر در حرف الباء
 الموحدة مع الالف مذکور شد *

* فاذخ * بفتح فاء و الف و خال و خاء معجمه و سکون مومن نوشته باغت هندی اسم بندق هندی است و در لغت اختیارات

انسان به بوی از حجر الحیم کرده و کوبند سنگی است که در مائل بسفید می رسد و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون بر روی سنگ با زرد چوبه بسا بند سا بند آن پس برنگ بود و در آتش بسوزد و نیز صاحب اختیار است نوشته که از آخر هند و چین نیز آرد و بهترین آن چینی بود و با د زهرمه زهرها است شربا و طلاء و مقد را شربت آن د و از ده جواست و گفته بی خلاف باد زهرگانی است *

* فارس * بفتح فاء و الف و راء مهمله بفارسی موش و هوشا و موکک و سربانی کو قفر می و برومی بو طبیقه و بیونانی لیفطروس و بهندی چومه و بترکی سچان نامند * ماهیت آن حیوانی معروف است ذی موش و مودی * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن امراض الراس خوردن آن مورت نسبان و غشیان و اخلاق ذمیمه و معسل معده و چون بریان نمایند و طفلی که از دهن او در طوبات بسیار آید بد هند که بخورد موثر است اعضاء النفض جلوس در طبیعت آن جهت رفع عسر البول و آشامیدن سرکین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کندن دوسر که جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و شافیه آن رافع عسر البول و بغایت ملین طبع اطفال العین طلا را کتخال زبل آن جهت رویانیدن مرگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینه طلای خون آن جهت قلع قائل و مسامیر مجرب و ضما د سوخته سر آن سرکین آن با سرکه و با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقد ار شربت آن نیمه رم و بخور آن کریزاند و موشان و بول آن رافع سیهایی کتابت الیم چون موش را زنده و شکافته کر ما کرم بر موضع سح مار و عقرب بندد دفع سمیت آن کند و بر عضو که خار و پیکان رفته باشد بر آورد و در خنازیر تحلیل دهد و بد ستور بریان آن بر کزید کی = قرب و خوردن پس مانند آن مورت نسبان این مولف کوبد میان موش و کرم دم عداوت است اگر هر دو را در شیشه کنند میان شان خصومتی عجب بود موش فصل دنبال کرم کرم کند و کرم نیش زند اگر موش دنبال کرم را گرفت و برید از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاک میگردد و چشم آنرا اگر بر کلاه د و زند راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تپ آویزند تپ او زائل گردد و در خصیة آنرا که بر زن بندد تا با و باشد حامله نشود *

* فارة البیش * موش بیش است و مذکور شد *

* فارة المسک * آهوی مسک است و گفته اند آنرا بهندی چینی و نرماند و آن حیوانی است فی الجملة شبیه به موش و بسیار بد بو بحدی که هر جا که بکند ردی بو میگرداند و از دور بوی آن فی الجملة شبیه بوی مشک و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است بحدی که بر فرشی بلبا میکه بول و غائط کند آنرا می بوسانند اگر زود نشویند و من تی بماند و بسبب قائل تعفن کر به و سایر حیوانات گوشت آنرا نمی خورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و مزبلها بهم میرسد و بیشتر مخصوص بملک هند و بنگاله است و شنیده شده که در مازندران و بلک آن حاره رطبه نیز بهم میرسد و نوع میباشد سفید رنگ و بزرگ

قراین بسیار بد بو است و نوع دوم از آن کوچکتر و بزرگ موش و بد بوی این از آن کمتر * طبیعت آن کرم و خشک *

* فاسی * بفتح فاء و کسر سین و یاء نسبت * ماهیت آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اند و وصارون نامند و آن تخمی مرغ رنگ خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برک آن مانند برک نخود و در میان جو و کندم میر وید * طبیعت آن در اول کرم و تر * افعال و خواص آن لطیف و قابض و مفتح سد و احشای جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرجه آن با عمل مانع حمل و شربت جوشانیده آن در روغن زیتون کشند و کرم معده مقد ار شربت آن

در دوزخ است و آب خلوص آن مرحوم نوشته اند که اندر و سارین را یونانی اند و نیلون نیز نامند و بیان ماهیت آن را در حرکت الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیدم شود که چه خبر بود فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود *

* **فاشرا** * بفتح فاء و الف و فتح شین معجمه وراء مهمله و الف مقصورة و معرب از فاشا و هریانی اَمّت و یعربی کرمۃ البیضا و بفارسی هزاریشان و هزارکشان که معرب آن هزارجشان است و معنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزارشاخ است و بعضی گفته اند معنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی ماردار و زکرم دشتی و بشیرازی نخوشی جهمت آنکه نبات آن در زمستان خشک نمیکرد و تفلیسی گفته بسربانی کتبا نامند و برومی حلبوطن و بیونانی اغلیطوس و بهربری ارجالون و در تنکابن و طبرستان الالف کوبند * **ما هیمت** * آن نباتی است شبیه بتاک انکورخا در ارد و برک آن با ملاست و ماثل بتد و پروتا را دارد مانند تاک و بر میجا و رخود می پیچد و ثمر آن بقل و نخودی و سرخ خوشه دارد و در زمستان ثمر آن بهر رنگ میماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیار است یعنی گفته در هر خوشه قریب ده دانه میباشند و در ابدن اسهز و بعد رحمت در سرخ میگردند و آنرا سیاه دارد و خوراندند و در کوهستان بلاد فارس کثیرا وجود و بسیار مستعمل خصوصاً بجمع آن در رسوم مندهوشه و آنرا عودا الحیه نامند و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفرشند و طعم آن با قبوضت و حاد و حریف بسیار تلخ است در فانون در قضا و رغان مذکور است که هزارجشان است و مختار و مستعمل در ناز و آنست * **طبیعت** * برک و ثمر آن در رسوم و در دوزخ خشک و بعضی در رسوم نیز گفته اند و گرمی بجمع آن کمتر از آن و تلخ و تیز * **افعال** و خواص آن جایی و ملطف و مجفف و مسخن معدّه و مقوی آن اعضاء الاراس آشامیدن آن روزی یک گرم تا یکمعال جهت رفع صرع و سول و فالج و استرخا و نسیان و شدخ عضل اعین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنه الدّم تحت چشم اعضاء الصد و لعوق آن با عسل جهت خنثی و بلغمی و فساد نفّس و سرفه کهنه و درد بهلور و راج آن و چون عصاره آن را با کندم طبع نمایند و بیاضا منقش بر اغلیظ و زباده گردانند و ضما دآن با سرکه جهت بنور آینه اعضاء الغذاء چون برکها و شاخهای نرسیده آن را طبع نمایند و بخوراند جهت تقویت معدّه و قبضت و جلائی آن از لزوجات و جهت وجع فواد و رجع معدّه و تسخین آن و جهت اسهال را در ارشهر مؤنر و بجمع آن تحلیل و آن از نفع صلاحیت طحال و خصوصاً که با سرکه تاسی و زبیها منقش و بر سرکه و انجیر بران ضما نمایند و همچنین عصاره آن اعضاء النفض و الاورام و البثور و غیرها تناول مغز پخته آن نزد ابدن ای و روتین و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول با فاع و عصاره آن نازله آن یک گرم با اندک کنبرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بجمع آن نیز با کنبرا و یا ماء العسل بقل و رنگ گرم تا یکمعال اسهال و قوی آورد و ادرار در بول و شرب و سائو فضلات و نفثت حصاة کند و جنین را بکشد و حمل آن و با عصاره آن جهت اخراج حنون و تنفیه رحم و بن ستنور جلوس در طبع آن و مطبوخ آن با زیت بحدی که غلیظ گردد جهت بواسیر و بواسیر مقعد و جمیع اوجاع بارده و تحلیل صلاحات حصف و دفع چرک زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضما د بجمع آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بشور لیمیه و قطع نایل و با شراب جهت تسکین وجع داخس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دیمله نافع الفروخ ضما د بجمع آن با نمک جهت قروح و زنده خبیثه و داخل مراهم اکلّه و حموره کرده میشود و ثمر آن جهت جرب منفرج و غیر منفرج و تغش جلد شرابا و لوطوخا و طلاء مؤثر و المفاصل ضما د بجمع آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضاء مسترخیه ضعیفه و با آرد کرسنه و حلیمه جهت تحلیل اورام

و انفعال را در ما میل السهم آشا میدان یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر هوام و ضما د آن با شراب نیز در یک و ثمر آن در بن فعل ضعیف اند الوینه ضما د بیخ آن با آرد کرسته و حابه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح مانند و جلای هائو آثار و تمقیه بشوه و صاف کنند و آن وید ستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرالجهت کفنه لدم تحت چشم و ضما د ثمر آن سترنگ و موی است و د با غان در ستردن موی جلود مستعمل دارند و کر بند اکثر اکل بیخ و ثمر آن مضر و سوز و مورث اختلاط دهن و عقل است مصالح آن با کسر اخوردن و یا قی کردن و بعد از آن ربوب حاضه خوردن و آشا میدان عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصرا آورد بد ل بیخ و ثمر آن بوزن آن در زنج و د و ثلث آن بهما سه ربعی نصف وزن آن نوشته اند *

فاسوسه فاسوسه * بفتح فاء و الف و کسر شین معجمه و را و سکون هین مهملین و کسر تاء مثله فونانیه و سکون یاء مثله تحتانیه و نون در اکثر نسخ چنون است و بعضی بنشیند نو قانیه مشد و بعضی مزیل شصت علت و بعضی بفتح راء مهمله و سکون هین مهمله و فتح ناء مثله فونانیه و نون گفته اند لغت هرازی است بعربی کرمة الحود او بفارسی شش بندان سماه و بشیرازی شش بندان و بنونانی البالس مالبا بمعنی کرم الاسود و برومی انانز و طیس و بهر درمی میمون و بانکلس معروف بهوطانیه است و کفنه اند معنی فاسوسه است * ما هیئت آن نبات آن شبیه بفاشرا و ابلاب است در پیچیدن بر محار و خود و در رنگ مخالف فاشرا و برک آن عرض از برک ابلاب و ساق آن سماه و ثمر آن مانند ثمر فاشرا در خوشه و در خامی بهر و بعد رسیدن سماه و ظاهر بیخ آن سبزه و باطن آن سرخ و گفته اند بزرگی مائل میباشد و در قانن در قنطارغان مذکور است که همدل است * طبیعت آن کرم وحشک با عتدال * افعال و خواص آن - رافع ضعیف و فاشرا است اعصاب الراس صرع و فالج را سمار مغبل اعصاب الصد و البغض جهت نفعه سینه و اعصاب بعض و ضما د برک آن جهت زخمهای حیوانی مانند خرواس و کرا و اعمال اینها و البواس اعصاب مغبل دل آن کرمة البصه است *

* فاط * بفتح فاء و الف و طاء مهمله مولفه و بظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است و تعلیمی گفته عربی است و سیرانی با لطاء و برومی تطیلا می نامند * ما هیئت آن قاحل خوب معلوم نشد و هر کس چیزی گفته صاحب اخبارات جد و اثر خطایی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فا ذخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقصای فارس می آورند و بهرین آن صلب آنست و اکثری برانند که داوئی است مجهول اما هیئت که از ترکستان می آورند و بهرین آن تازه آنست * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت سم و شوکران و جوز مایل است و لسع هوام آشا میدان آن با آب سرد مغبل است *

* فاضره * بفتح فاء و الف و کسر غین معجمه و فیم راء مهمله و ها و آرا غه نیز نامند و بفارسی فاحره و کبانیه دهن شکافه و کبانیه دهن کشا د کوبند * ما هیئت آن بزرگتر از کبانیه است و بغل را بخودی و جویزی رنگ و تا نصف شکافه و در حروف آن دانه کوچکی مدور و سبزه بران و با عطریات و از زرد باد است هند و بلاد سودان آورند و در لطوخت و لخالج و اشباه آنها مسعمل دارند * طبیعت آن بقول شیخ الرئیس کرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول دوم کرم و در آخردوم خشک * افعال و خواص آن با فوب محاله و بسیار فابض امراض الراس و القلب آشا میدان آن جهت امراض بارده دماغه و راج غلظه و جنون و اختلاط آن جهت تقویت دماغ و قلب الهم مضمه بعصاره آن جهت لذت دهن و اعصاب الغل و مغوی معده و هاضمه و جگر بارده و مفتح سینه و مفتحی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل در دینه مصالحه معده و کبلی بارده و کرده میشود

وجهت سره استخوان را غلبه یافته و جهت اسهال بارد نافع و جابس شکم مضاعف محرز و معالج آن با قور و قور و قور و قور
بادام و کلاب مغذی از هر بیت آن تا دو درهم است *

* فالنجرنس * بفتح فاء و الف و کسر لام و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و هم نون و سین مهمله و در بعضی لغات نون
نون آمده و آنرا فالی بورس نیز نامند * صاهیت این نباتی است که از بیخهای باریک شاخهای بسیار میرود بطول و نیزه و
کره دار شبیه به نی و تخم آن سفید بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آنرا فاند نیست در طب * طبیعت آن گرم و خشک
با حرارت لطیفه * افعال و خواص آن اعضا را نفوذ آشا میدن تخم و برک و عصاره آن هر یک بتهائی و با مجموعی با آب
و با شراب جهت اوجاع مثانه مفید *

* فالنجیقون * بفتح فاء و الف و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون باء مثناة تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی
است بمعنی رتبل و فالنجیقون و لونا قننس نیز آمده * صاهیت آن نباتی است که آنرا د و شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد
از یک یک و کل آن سفید شبیه بسوسن و از یک مشرف و تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و باریکتر از آن و بیخ آن کوچک باریک
و در هنگام قلع از زمین زرد پس سفید میگردد و منبت آن تلخای خاک * افعال و خواص آن جهت نهش حیوانات
سمی نافع و در یسقورید و سر گفته آشا میدن برک و کل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتبل نافع است *

* فالنوزج * بفتح فاء و الف و ضم لام و سکون و او و فتح ذال معجمه و جیم و فالوشق بقاف نیز آمده معرب یا لوده فارسی است
* صاهیت آن با اصطلاح قننیم خلوائی نشا سته را نامند که بار و غن بادام و یاز و غن پسته تناول نمایند و با اصطلاح جدید
معروف درین زمان در اکثر بلاد آنست که نشا سته را در آب کرم بسیار حل مینمایند و صاف کرده طبع میدهند که خوب
پخته و خامی آن زائل شده و بعد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط آب نکرده پس در ظرفی نیک ریخته بچشم نیم
انگشت و بعد سرد شدن قطعات بسیار کوچک لوزی برید و در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید چید مطیب بکلاب و با عرق
پیدن مشک و یا هر دو ریخته و یا برف داخ کرده و یا آنگه بعد کول طبع و بهرحال انعقاد رسیده و اندک اندک
در پاتیلی شبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بغاشق میمالند تا مانند دانهائی مریارید از سوراخهای پاتیل
برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بیست و در شربت ریخته تناول مینمایند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال
و خواص آن کثیر لغت اوجعت اکثر امراض صد رورنه و اسهال نافع و اگر بران تخم ریحان و یا تخم شربتی بمالند
تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد *

* فالنید * بفتح فاء و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بغارشی قنن نامند * صاهیت آن اختلاف است بعضی را عقیده آنست
که آب نیشکر بعد از جامع و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اما آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل
آنست که شکر با اعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی که آنرا نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال
چینی و شکر تری زیرا که در بنکاله شکر را چینی مینامند و یکی سفید و آنرا بهندی که آنرا گویند و چون شکر سفید را با آب
کد اخته بچوشانند و کف شیر و یا سفید تخم مرغ بران زنند و صافی نموده منعقد کرد آنرا نبات سفید گویند و چون
مرتب و دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در آن جد اکرده آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبع نمود تصفیه
نمایند و در قالب صغیری بریزند آنرا فالنید گویند که بقارشی قنن نامند و اگر در طبع ثالث مبالغه نموده باشند ابواج که

بهار سی قند مکرر و بهندی اوله نامند و کوبند هرگاه در قالب مستطیل معاری الطرفین بزرگ معروف بقلم استعاره چون طبع دیگر داده در شیشه بزرگ نبات قرار می و سحری نامند و چون در طبع ثالث بقدر عشر آن شمر تا در اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبع بزرگ کوبند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی را که آن آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند بطبع و در کفچه کرده بچوبی برهم زنند که حبایها بهم رسانند و قرصهای کوچک بزرگ بر روی پارچه سفیدی یا بورهای پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبایهای آن مجوف حبایی باشند و بکندارند که سرد شود و بسته گردانند و بهندی بتاسه و قومی دیگر کوبند که چون آب نیمشکر سفید را مرتبه دیگر بطبع تصفیه نمایند و صای نموده بقوام آورند بر آتش خورده آورده بپزند و بکف شکر یا کف سفید بیضه مرغ و تیر زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بکندارند تا بسته گردد آنرا فانی و بفارسی شکر بنیر کوبند و اکثر را زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبع تصفیه نماید بکندن کف آن تا آنکه دیگر کف نیامورد پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند و در بین کشیدن دفعه بدفع آن را بچوبی یا بتخته پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آن را فانی نامند و بعضی ناطف و گاه مغزهای فوا که چون جوز اگل یعنی گردان و بادام و پسته مقشور و امثال اینها داخل مینمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیله میکوبند و بعضی برای زیادتى شکنند که آن مقلد ربع وزن آن غسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بر روی بی مسلی آن کنجد بپاشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریوری و بعضی ناطف همسم نامند صاحب اختیارا ت گفته که فانی آن است که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و غسل طرنا را که بفارسی کزرا تکمین کوبند بعد از تصفیه بچوبی که آنرا وند کوبند زنند تا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند فانی نامند و از ترنجبین نیز به همین قسم ترتیب میدهند و در فانی خزائی و فانی سحری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد چون کاه دارند فانی خزائی نامند و آنچه را از غسل طرنا و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بران پاشند و نگاهدارند فانی سحری نامند معرب سحری منسوب بسنجستان که معروف سنکزستان بسین مسمله و زای محجمه است و با الفعل معروف بسیدستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانی سحری است بضم سین و سکون حاء مهمله تین که منسوب است بسحر که آن بلاد است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است * طبیعت آن کرم و ترد را اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است * افعال و خواص آن غلیظتر از شکر و کرم تر از آن اعضاء انقباض جهت سرفه و ضیق النفس و درد سینه اعضاء انقباض جهت تلخین بطن و برودت اعما و رحم ناخ و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت *

بمعنی جلوة الروح و آن نباتی است که عاقب آن بقدر و شیر و متشعب بشعبهای بسیار و در ماده میباشند و برگ آن شبیه
 به برگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه به برگ سمرنبون که کرفس برین است و مشرف و برجانب ساق آن خلای شبیه بغلاف
 بادام و چون شکافته شود آن غلاف ظاهر میشود از آن دانند سرخ مانند خون شبیه بدانه نار و کثیر العدد و مابین دانههای
 آن چیزی بنفش رنگ پنج یا شش و بیخ نر آن بسطبر می انگشتی و بیلندی یک شیر و سفید و با نبوضت طعم و بیخ ماده آن
 متشعب بچند شعبه مفت یا مشت هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن
 بیست و پنج حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغدا خوردن آن بتهائی جهت دفع معد و رجوع آن اعضاء النفض
 آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فعل طبعی وادار طبع و رجوع کرده و مثانه و رحم و یوقان و آشامیدن
 مطبوخ آن با شراب حابس و عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قایض و حابس و قاطع نرف الدم
 و رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از رجوع رحم و چون صبیان را در ابتدای حد و ده
 حصه یا بیاشامانند دفع نماید و دیگر حصه عارض ایشان نکرد و در فارا و نانو شته که آن نور ماده میباشند نر آن بپختن
 سفید بسطبر می انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یک ساعت اندک خلای با نبوضتی در طعم
 و ماده آن کثیرا لشعبه * طبیعت آن گرم نه بشدت * افعال و خواص آن مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف
 و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع است جهت صداع و صرع خنثی تعلیق آن بتهائی مجرب و نوشته که یهودی گفته اند خنثی
 نر آن جهت مجانین و مصر و همین نافع و زائل کننده آن و بکستور خوردن ثمر آن با کلنگ شک یمن النفع و نوشته که کمان من
 آنست که این نفع در قاف و انیام رومی باشد نه هند و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با ماء العسل یا با شراب جهت
 کابوس اعضاء الغدا آشامیدن مطبوخ آن با شریقه قابضه عصبه مانع از صواب مواد است بمعد و آشامیدن تخم آن مغوی
 معد و مسکن و دفع و دفع آن و بیخ آن مفتح سد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیر و مندرامات یا شامند ادرار و
 حیض نماید آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و رجوع آن و کابوس و دوازده دانه آن
 جهت قطع نرف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید نفول نفاسه ایشانرا
 با درار و بکستور جهت رجوع کوده و مثانه و طبع آن با شراب شکم را بند نماید و ادرار آورد و زینه طلا و غمزه آن در جلاء آثار سیاهی
 بپوشه موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نفرس نافع و بکستور و مواد آن و دیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از
 دینقوریوس بیان کرده نوشته اند و حکیم مریحی مومن در تحفه المؤمنین نوشته نبات آن شبیه بزردک و ماده آنرا نبات مانند
 کرفس بری و گفته اند نر آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع یافت میشود و ماده آن بشکل بلوط میباشد و در
 جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد نر آن است و بهترین آن رومی بسطبر آنست که کهنه گرم خورده نباشد و چون
 بخایند بعد از معاشی ظاهر شود از آن حدت و حرارت با اندک تلخی و قوت آن تا مفت سال باقی میماند و گفته اند باید که
 نزد استعمال نرم سوده و میالغه در سحقی آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان
 مخصوص امراض رحم ایشان ماده آن انساب است که طبیعت آن گرم و خشک در سرم و بعضی تا سوم و بعضی مائل با اعتدال
 دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر یک گرم در شراب عفس با شکر شیرین کرده یا با مشروب
 شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لغوه و ام الصبیان و اکثر امراض سر و تنجم سد و یرقان و درد کرده و مثانه و ادرار طمضه

و نفوس مغیر و تخم آن منخرج اخلاط لزجة و جهتها فالج و ریشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن
 و استسمام بیخ کوبیده در صرع بسته آن جهت صرع و قریبه و سقطه و طلاء آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نفوس رتق همین
 بیمه و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلا دة اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص نر آن که بطول
 سوراج کرده باشد جهت رفع فزع اطفال و ام الصبيان و صرع و او رام حاصل درد ماغ ایشان و جهت وجع معده مبرودین
 و مسافرین و در بیا بانها و صحرانا باعث ما مونی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و معوط ثمر آن که حسب آلت
 بتنهائی و یا با شک و زعفران جهت صرع و ام الصبيان و در خواص نر آنرا بهتر از زمررد دانسته اند و بتخصیص که چون
 آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب
 شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس با غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق نر صلبی آن که
 با شرط مذکور داخل کرده و در پارچه زردی بسته و حایض آنرا مس نکرده باشد جهت عسر و لاد و دفع سحر و هیبت در
 نظرم مجرب دانسته اند و کوبند در خانه که عود الصلب باشد در آن خانه جن و جانوران گزند داخل نشوند و گفته اند
 اگر در مثقال از نقره و خللا در هم بکند از یک صفحه ساخته و چهار رعد تخم آنرا در آن بسپند و با خود در آن جهت صرع بلیغ
 النفع است هر چند صرع کهنه و ده بیست سال بران گذشته باشد و اگر در زیر فرش و کس که با هم دشمنی داشته باشند
 گذاشتند از یک رقه زردی متصل در رتق ملت با شد میان آن هر دو البت بهم رسد *

* **فأخيه** * بفتح فاء و الف و کسر غین معجظه و فتح باء مثناة تحتانیة و ها اسم شکوفه حنا است و در حنامل کور شد و نیز شامل
 جميع شکوفها است و بعین موهله اسم بیخ اسپند است * **فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیة** *
 * **فتائل** * بفتح فاء و تاء مثناة فوقانیة و الف و کسر باء مثناة تحتانیة و لام جمع فنیله است که بفارسی سانه نامند فنیله در
 لغت زباله و نزد اطباء بارت ازاد و به است که فنیله ساخته در د بر خورای اسپند و با تقویت به باه و یا بواسیر و یا غیرها
 و یا در قیل برای تنقیه و یا بشف رطوبات و یا تقویت ریاستین و تضمیق آن و یا بغیر این اسباب بردارند ولیکن بیشتر استعمال
 آنرا براد و به که درد بر بردارند بمناسبت و بحسب مراتب ترکیب آن مختلف میباشد و اسپند فتائل موهله و جذب اینها
 از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروب و حقنها و تفصیل
 آن در قرا با دین کبیر ذکر یافت هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب و نسخ آمده *

* **فتائل اگرهبان** * بفتح فاء و تاء مثناة فوقانیة و الف و کسر باء مثناة تحتانیة و لام و الف و لام تعریف و ضم راء موهله و
 هاء ساکنه و فتح باء موحد و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیل نامند و در آنجا کثیر الوجود * **صاهیمت** آن نباتی است
 بغل زدرعی و قیره رنگ مائل بسفیدی و برک آن مانند برک حنا و سنا مکی و کمر چکتر از آن را غبر و اشهب و شبیه ببرک
 شونیز و مزغب نیز میباشد و کل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تیره تیزک و به آن خوشه و طعم آن تیز و تلخ و منبت
 آن کنار دریا و رودخانه و ربک زارها و کوبند چون بیخ تازه آنرا بر آرزند و یا برک آن بچسبند و در چراغ گذارند و بران
 روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فنیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آنرا فتائل الرومان نامند * **طبیعت** آن در
 آخرد و گرم و خشک و بیخ و کل آن گرم تر از سائوا جزا * **افعال و خواص** آن اعاء الراس آسامیدن طبع آن
 با آب جهت زکام و ارجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سوز و ریه و عسر نفس و راجع غایظه و بدستور مضاد

آن بر سینه البه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیر ماضیاد بیخ آن بالیان ذکر که ضما دنازک نمایان جهت ارجاع
مغاضل و عرق النسا و تقرص و تحلیل صلابات و ارام اثیان و اوارام قبحه و رفع عصب و گوشت کوفته شد و مرطوبی بیخ آن
النع از مرطوبی زنجبیل اعضاء الغذاء و النفیض و البه جهت خورشید و دمان و جشای بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد
و تسخین معد و کرده و منانه واد را برول و تحر یک باه و تقویت آن بسیار موثر است *

* فتیلت * بفتح فاء و کسر تاء مثلاً فوقاً به و سکون یا و مثلاً تحتاً به و تالفت عربی است * ماهیت آن هر چه خرد کرده
و انامند و بیشتر مستعمل در نان کندم خشک خرد کرده است خواه یکو بدن و خواه بغیر کو بدن که بسیار نرم نماید
و بعضی گفته اند که نرم باشد * طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال * افعال و خواص آن قلب غذا را مجفف
و طو بات معد و مولد ریح سوداوی و در هضم و مولد امراض بارد و ریحیه مانند قونج و وجع پهلو و تهیکا و مصالح آن
نیکو خمیر نمودن و طبع جبذ دادن و با سسم و کسبون و نانخواه و با شکر و روغن بادام تناول کردن و جهت
صاحبان آمزجه بارد و رطبه صاحبان ضعف احشای بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نماید که کهنه آن

ردی است و بهترین مصاحبات آن در همه حال شکر است

* فصل الفاء مع الجیم *
* فجل * بضم فاء و سکون جیم و لام بفارسی تور و بیشیرازی تربزه و بسیاری فعالی و برومی دیون و بیونانی افاتیس و نیز
بیونانی ابابوس و یندی مولی و بدرکی و فالس نامند * ماهیت آن معروف است و در اکثر بلاد میشود رد و نوع میباشد
بری و یستانی و شاهی نیز و شامی آن است که تخم شلغم را در بونۀ تور کذاشته غرس میکنند و با بالعکس و بری آن تند تراز
یستانی اما بدرازی و بزکی یستانی نیست و در قوت و تربت بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و یستانی آن اقسام
میشود قسمی سفید طولانی نازک و ازین قسم بعضی در بعضی از قراى بنکاله بسیار بزرگ بالید و تا به یک دودست و
بقطر نیم شبر میشود بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل و خور و رطوبت و رطوبت و رطوبت و رطوبت
از قوت زمین آنجا بوزن بیست انار و بدرازی دودست و زباده ازان و بقطر تربت یک و شبر و شاداب و شیرین آنرا
قتیل مولی مینامند یعنی در درازی قطر مثل دندان قیل کلان میشود و معمول اهل بنکاله است که آنرا مثل شلغم با
گوشت و با ماهی بخشد با چلا و بخورند و در جاهای دیگر نا به یک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور و شلغمی شکل پوست آن سیاه
اندک خشن و این خشک تراز قسم سفید طولانی آنست و شادابی آن نیست ولیکن تند تراز سفید خصوصاً پوست
آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا و بیس در زمین منشق میگردد و قسمی دیگر مدور و سفید
پوست که اهل فرنک از ملک خود تخم آنرا میاورند و این نیز قریب بساها مد و راحت و این نیز مخصوص بزمستان است و
بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم رسیده باشد و برک همه اقسام شبیه برک شلغم و خردل و ازان سرد
خشن تر و تند تر و تخم همه ماثل بتند و برود و غلاف باریک طولانی نایف را بکشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم تورب و
لذیذ بهندی آراستگی نماند و آنرا مانند ترب با ملک بخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت میزنند لذیذ میشود و بعد از رسیدن
سرخ تیره ماثل بسیامی میگردد * طبیعت تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و ریح آن در اول گرم و در دوم تر
و گرمی پوست و برک آن زباده از اصل آن و بری آن اتوی واحد از یستانی در جمیع اجزا * افعال و خواص آن
ملطف و محال و مولد ریح و محرک آروغ تخم آن محال آن رد و بعضی این ما نیم غیر منقسم خصوصاً برک آن رد و بعضی که

در معده آنها را ملوحت بسیار باشد مانع از هضم و مغز آب معدی ایشان خصوصاً اصل آن جهت آنکه در آن جگر و طیف و ربع
التعفن است و در بول و با اندک تلخین چون برک و ربعی آنرا طبع نموده بخورند باز است و یار و عن و مری و غدا نیست
آن زیاد از پنج آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برک
آن پراکنده کننده زیاده است و مغز آن در بول و ربع آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر سرورند آن و حنک الاذن
قطر روغن آن جهت تحلیل رباح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن کل در آن ریخته بر آتش گذاشتند
تا جوش بخورد پس نیم کرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل رباح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و بدستور چون
آب آنرا با روغن کل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جایی و رافع آثار حادثت زیر مرق آن
و آب برک آن نیز کنند نفوذ با صره و ضما د آن جهت رفع کسنة الدم زیر چشم و با عمل جهت نزول آب در چشم مفید
الصدر آشا میدان مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کبوسات غایظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشا میدان
قطر نال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خنای نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است اعضاء الغذاء
ردی است برای معده و حشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ فرماینده غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار
آن در قعر معده و باعث طغور و اسهال و نملعام بر سر معده و ازین جهت باعث سهولت قی است خصوصاً یوست آن با سکنجبین
و موافق سینه و پهلو و سبب زاست و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشا میدان آب آن هاضم غذا و مفتح سد
کبد و طحال است و استسغار طحال و برقان را نافع و جرم آن مغنی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا
است و وجع کبد را مفید و نیم منقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن را با سکنجبین مقوی و مغنی معده و چون خربق
را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمر و کل گرفته در زیر آتش طبع نماید پس بر آورند و خربق را در ور کرده آن ترب را
بخورند بقوت تمام قی آورد آلات الغا صل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النساء و وجع و رک و حکه حادث از بلغم
و ربع آن جهت دفع آنرا با دفع العروق و الجروح ضما د آن با عمل جهت فروح خبیثه و قروح لبنیه و شهیه و تخم آن با سرکه
جهت قلع آنرا غار با و با الیه و با الیه ضما د آن با آرد شلیم برای بنور لبنیه و جلائی آنها اعضاء النقص تناول نمودن مطبوخ
آن جهت ادرار و بعض دفع احتباس آن و آشا میدان آب شاخهای آن بدون برک بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ
منا نه مجرب دانسته اند خصوصاً با سکنجبین و آب برک و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقاء
و بانکه جهت سبب ز و تفهیم مد که و یوقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نماید و تخم شلیم را در آن سوراخها گذارند
و سوراخها را بپا رچهای ترب بند کنند و با آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلیم در آن بپزند و سر آنرا بپا رچه ترب
مسدود نمایند و در حمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عمل تناول نمایند در اخراج سنگ منانه مجرب دانسته اند باید
که سه روزی در پی مرتب نموده بخورند و آشا میدان تخم آن در بول و حیض و شیر و محرک باه و مقوی است و جهت درد
جگر بارد و ررم سبز مفید السم ضما د آن جهت نهش افاعی و ضما د تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون
سرچهای تراشیده بهیج آن و با کوبیده آنرا بر عرق گذارند بمرد و بدستور چون آب آنرا بران و بزند از هم بپاشد و چون
هقرب کسی را که ترب خورده باشد بکزد متضرر نشود و طلائی آن با عسل عدم نزدیک هوام است الزیبه خوردن آن نمکو
کننده و رنگ رخسار و ضما د آن با آرد شلیم جهت انبات شعر و اعا لنعلاب و داء الحیة و با عمل جهت قلع آثار عارض تحت چشم

وطلاء آب آن جهت قوی و صفا در تخم آن با غسل جهت نمش و مائرا لوان غریبه و آثار ضربه و فراجة و طبع و بکارتی و یک رخسار و قوی و پاکدیش جهت بهیابی این خصوصاً در حمام و اکثر آن رو باشد موی است بر موضع داء الثعلب آلمان و نیز اکثر آن موی و معص و تعفن اخلاط و موالد سبب جهت آنکه در آن جزو لطیف مربع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر و روحانی و دلدان مصالح آن نمک و مسهل و زبره که در سرکه خیسانیده باشند و محال آن یعنی پورده آن در سرکه تنه انکوری ناطع اخلاط غلیظه و محال صلابت طحال که ناشناختن خوردن و با طعام نیز و مجرب را صلا ضروری ندارد اگر سرکه نباشد و تخم آن معنی و جهت در دجکر و سپهر و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت کزیدن مار شاخ از موثر و در مائرا لوان مذکور و قوی تر از اینج آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقبی معده و ضمناً آن جهت قوی و با سرکه جهت زخم غانغریا و با غسل جهت درد مفاصل و با کندنش و سرکه جهت بهیابی سیاه مجرب مقلد ارشربت آن از تخم آن تا یک گرم و از آب آن ناسی درم و از جرم آن نایست درم و بوی آن بسیار کرم و تر از شلغم و ضعیف تر از ترب و محال و طویات و مد و بول و اکثر آن مغنی و مصالح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برک آنرا در آب تنه اء تخم بستن بدستور مقرر و ترتیب دهند که بار روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قلعه مضاعف و با آتش ملایم طبع دهند تا آب برود و روغن بماند و بسوزد بسیار مسخن و در اکثر امراض نائم مقام زیتون که نه روغن بلسان است و لطیف تر و کرم تر از روغن بید الجوز و محال قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سایر موم زهر دار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاخ و تسکین و جمع آن و تند هین بد آن جهت فالج و لقوه و استرخا و رفع خشونت بشره و جلای آن و بهیابی و بصر و انطاکی گفته که چون قرب را بخایند و بکند آنرا تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضعیف بپزند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند در خل معادن بپزند و افعال غریبه از آن می آید *

* فجل با عشیقی * فجل شامی است * طبیعت آن مرکب القوی و از شلغم کرم تر * افعال و خواص آن از فجل

و شلغم ردی و تر و ضعیف تر از فجل و مد و بول و محال و طویات و اکثر آن مغنی و مصالح آن نمک است *

* فصل الفاء مع الراء المهملة *

* فزاح * بکسر فاء و الف و حاء معجده بغارسی چوچه و ترکی فریک نامند * صا هیئت آن معروف است * طبیعت و

* افعال و خواص چوچه هر حیوانی در تذیل نام آن حیوان ذکر یافت و میباید انشاء الله تعالی بهترین همه چوچه مرغ

و کمبوتر است و مد اومت خوردن کباب کبوتر بچه با آن در بیه حارة و میر مولد جن ام دانسته اند و مطبوخ آن با پیله مقوی

قوی باه و کوبند خور و س بچه با الحاء صیت ضعیف باه است *

* فزاسیون * بفتح فاء و زاء مهمله و کسر سین مهمله و ضم باء مشدده تحتانیه و سکون و ارتون و ضم فالیز آمده و بیرونایی

خراسین و برسون نیز و بلا طینی ماد و رویتیم و بعرینی علقما جهت آنکه در آن است و هر چیز تلخ را علقم نامند و بغارسی افتان سر

و کورار یعنی کرات جنلی که کندی کوهی کوبند و لفظ کوریا ممکن که ضعیف از کورار باشد * در صا هیئت آن اختلاف

است و یسقورین و س گفته نمایی است با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک پیچ روئیده و برک آن بمقدار انگشت ابهام

و مائل با سطل اره و مزغب و متشنج و تلخ و کل و برک آن متفروق در شاخها و رنگ کل آن بنفش و مستند بر و منبت آن خراپها

و انطاکی نوشته یعنی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برکهای خشن مانند ابهام و کل آن

ان درون بنا صفر قلع طعم و در ثور و جوزا میرسد و ثوب آن تاشن سال میماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی ها و
 سرخی آنست و حکیم علی کیلانی شارح قانون نوشته که فرا میون و احشیشه الکلب و صوف الارض که عبارت از کرات جلی
 است نامند و ماهیت آن را چنانچه از دینسقور بدو رس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میبا شد نوع سهیل آنرا
 فرا میون و این را بهر صوف الارض و احشیشه الکلب نیز نامند و هست آنکه چون مک دران بکند و بران اول کند این نوع کثیر
 الاستعمال است و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطوخودوس و بواب حکیم معتمد الملوک سید علونخان قدس سره نوشته اند
 که کسیکه آنرا کرات جلی دانسته غلط کرده و بحتمل که آنچه دینسقور بدو رس نوشته نمائی باشد که بهندی اروسه نامند
 و اروسه در حرف الالف مذکور شد * طبیعت آن در دوزم کرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن محل و حالی
 و مقطع و مدتی که و طحال و با قوت تر باقیه! معاء الراس والاذن والعین قطور و عصاره آن در گوش جهت تنقیه فصول
 و تنقیح منافذ آن و از آله درد کهنه آن و در چشم با عمل جهت جلای آثار مفیدی بسبب حدت قوتیکه دارد و بریدن اثر زردی
 یرقان که در چشم ماند و باشد و جهت حرب و سلاق و در معده و غشاره و نزول آب در چشم و ضداد مطبوخ آن با آب جهت
 انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کنند و زردی یرقان است و چون جرب عین را
 با ماء الزمان حامض بسالند و بر گردانند و عصاره فرا میون را بران بمالند زائل گردد و داخل شفاقات مقبوضه بصر کرده
 میشود الفم را لاسنان مطبخ برک آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصل و آشامیدن نم درم آن با شربت
 بنفشه و با با جلاب جهت هرقه رطب و قروح سینه و رنه و تنقیه آنها از زفت و مده و نم درم تا بکدرم آن با طبع زرد و روغن
 بادام شیرین جهت تنقیه سینه و رنه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و با با عمل و با با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق
 النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسوم معمول از ان و فائده کد م که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم
 اوقیه فرا میون خشک که بوزن پنج گرم باشد دران حوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت هرقه
 معروظ عجیب الاثر که تا هفت روز بیا شامند و مطبوخ کل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عمل جهت قرحه رنه و با ارسا
 چون خشک آنرا بیا میزند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضداد برک آن با عمل مسکن درد پهلو و ضیق النفس
 اعضاء الغل و مفتوح سد قکبل و طحال و معوط آن جهت یرقان و مطبخ برک آن و بلع آب آن جهت اوجاع معد و آشامیدن
 طبع آن و با عصر آن با روغن کل و با با زیت جهت درد امعاء و تحلیل ریح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم
 ادویه منقحه بدن است از فضول غلیظه و برای وجع طحال و بد ستور ضداد آن دافع اعضاء النقص آشامیدن آن خصوصا
 با ابرسا جهت تنقیه رحم و اد راحض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بد ستور ضداد و حلوس در طبع آن و چون در آب
 و زیت و با با آب نه طبع دهند و آن کاد نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثابه حادث از ریح و عسر البول
 و ضداد برک ناز آن زیر ناف جهت رفع تعقل امعاء و وجع آن بغایت نافع و فر زجه آن با عمل تا هفت روز پی هم جهت
 اعانت بر حمل مربع الاثر و با الجملة فرا میون دافع جمیع ریح غلیظه است هر نوعیکه استعمال نمایند شربا و ضدادا و کادا
 و وجع کاسر و خاسر و جنین را بسیار مفید السموم آشامیدن عصاره برک آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند نظر
 و کشیز و امثال آنها و ضداد آن جهت کزیدن سکه نواده الاورام و الجروح و القروح ضداد برک نخته آن با آب معزوج
 یا عمل جهت تحلیل ادرام و تنقیه و جلای چرک و قروح و سخته عفنه کهنه خیمه و کوشش فاسد متاکل و قلع داحس و تلبین

و تحلیل خنای بر او انفجار می نماید و جراحات تمام بدن از بیست و نوزدهم را التیام دهد و چون بگویند که او را با بیهوشی
 کرد و بر سرش بر او ادرام هر نوع که باشد ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جگر کسر نماید و چون در زمین کوبیده
 باشد کرم کیند و چون کرم شد آتش را بر آرد و در آن کرم را میون را فرش نمایند و عایلی که از برودت و ریاخ زمین کیند
 شد و باشد بدن او را جرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و در آن همان
 قسم خوابانند و باشد تا کرمی آن را نل کرد و در دفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمی که آب آن کرم مغذی است
 ماطویطس باشد و مگوک برک تازه فرا میون را کوبید و ریخته بر آنرا پوشید و سه ماه بگذارد پس بر آرد و صاف کنند
 و بنوشند در دفع ادرام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد دارد و بغایت نافع دانسته و گفته اند از اکبر ادویه است
 در آن امور المصا مضر کرده و منانه در غایت مضرت بحمل بکه اکثرا آن موجب ادرار خون و بول الدم میگوید و مصلح آن
 کثیرا و غسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی یاد می آورند دانسته اند و مقوی فعل آن مغذی است و شربت آن تا سه درم صاحب
 منهاج نیم درم گفته اند آن در امراض سینه پرسیا نشان و در تحلیل ریاخ چهار دانگ وزن آن لبان و در وزن آن اسارون
 و در اسهال لزوجات و تسکین معص و کوبیدن بدن آن افتیمون و انیسون است و کوبیدن بوزن آن لایحه و در تحلیل لمحال و غیره اشق
 * فرس * بفتح فاء و راء سین مهمله بین بفارسی السب و یترکی آت و بهندی که در آبهم کاف صجمی و خفای هار سکون و او
 و فتح راء هندی و الف نامند * صاهیت * آن حیوانی است معروف و از حیوانات دیگر ما کول اللحم اهلی کرم تر
 و بهرین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مودب و مروض تر و باقر است و اصناف میباشند از نجیب و غیر نجیب و بچه آنرا
 بعربی مهر و بفارسی کره نامند * طبیعت گوشت آن در آخر دهم کرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن آن موری
 شجاعت و تساوت قلب و کباب آن با شیو مقوی باه می رود و این اعضاء الراس گفته اند چون زوائد بکه بر زانوی فرس میباشد
 بکوبند و با هر که بیاشاشد صلا ع رازائل کرد اندک اعضاء النقص آشا میدان انفعله آن بقل و نیم مثقال جهت اسهال مزمن و
 قرحه امعاء و در بول و ستر لیم محرق آن قاطع اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر و درین و مصلح آن جوش
 دادن و مهر انجتن آن را شامیدن دروغ و آب انار با لای آن باید که آب بر آن نیاشامند الا ورام و البثور طلای محرق
 پوست مهر یعنی کره آن با موی با آب پراکنده کنند و بنور سر کین آن مانند سوکین حصار است و در خواص و خون تازه کرم
 آن از جمله سموم و مسهل و اعراض و علاج آن مانند دم نر است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت
 الزینة ملای خون آن تغییر دهند رنگ وضع و در پوست سوخته آن با موی رافع جوشها است الخواص کوبیدن چون
 دندان آشیای آنرا بر ساق بندند از حرکت مانند کی نمایند و اگر دندان آنرا بر کوبیدن گوشت بپزند دندان او بی الم
 بر آید و بهم آنرا در خانه که موش بسیار باشد فن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نرویدند
 و نیز بواسیر دفع نماید و قطور آن در رکوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعا ف و اگرهای حیوان چهار پا را بدم
 اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند کنگ در آن خانه داخل نشود و درین بحرفی را بفرنگی او رعب
 کانیس نامند کوبیدن از خواص آنست که چون خواصی بر عضوی موی بر آید خاکستر آنرا با نیر و با پیه بر سرشته بمالند موی
 بر وید و در ور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بر آن موثر است *

ج
 بگویند

* فرقیون * بفتح فاء و سکون را وضع یا مثلاً تحتانی و سکون را در بدن و توهم کرده و کسیکه بکسر فاء دوم خوانده و آنرا

فرایون با بجای ناء درم و اندر ایون و این ایون با ناء درم مفتوحه در اول که مغرب اورد ایون فارسی باشد نیز نامند
و آنرا اکل بنفسه و حافظ اطفال و بزرگوار و کسوت و بر روی فوطینوس و بزرگوار کمالیون و اهل مصر و شام آنرا البانیه مغربیه
مخوانند * در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول
ما فی است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بر بزرگ جبل در آن که آنرا بر بزرگ نامند و کثیر الوجود
است در آنجا و از آنجا بلاد دیگر میبرند و آن لبن در نوع نبات است یکی شبیه نبات کاهور و پر شنبه و خار پاک و در شهر
و درم و برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای این باریک و تیز تر و شیر این بیشتر از اول و در حرف
الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد *

* فر صیوس * بدفع غا و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثلاً تحتانیه و سکون و اروسین مهمله بر نیفس است * ماهیت آن
نمونه شبیه بختل و با غلوصت و در جوف آن تخمها * طبیعت آن بسیار گرم و خشک * افعال و خواص این نمونه
آن با اذیان در عرق و عصا د آن با شراب جهت دهش افعی نافع *

* فر نجمشک * بدفع غا و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف مغرب بلکمشک فارسی است و آنرا
فر نجمشک و فر نجمشک و این نجمشک با بجای فالیز نامند و سریانی فالکمشک و برومی امبولو فراس و یونانی اقبلیس و هندی
رام تلسی و کوبند هندی انبل نامند * ماهیت آن نوعی از ریحان است نبات و برگ آن که بزرگتر و بلند تر و بسیار
خشبو شبیه ببری قرنفل و لعل آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا که قرنفل بستانی مذکور است مراد این است
و آنرا حقیق قرنفل و ریحان قرنفل نیز نامند و کوبند چون رایحه آن شبیه رایحه مشک است از آن جهت آنرا فر نجمشک
نامند و آن در صنف میباید یکی بستانی و آنرا هندی و درم بری و آنرا چینی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ
آن مانند برگ باد روج و رنگ آن مابین سبزی و زردی و مزغب و رایحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن ب شکل زیره و سیاه رنگ
مانند ببری و از تخم با لکوسه پهلوتر و بسیار کوچکتر از آن و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور
و برگهای آن ریزه تر و باریک تر شبیه برگ نام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن
شبیه تخم ریحان و از آن در از تر و سه پهلو منبت آن خرابها و بیا با نها و سنگ لاخها * طبیعت آن در آخردرم گرم و خشک
بری آن گرم تر و بیس این از مرزنجوش و تمام کمتر * افعال و خواص آن اعضا را پس بدفع مدی و ماغی و مصفاة و
منخربین الا و شارب و طلاء و جهت درد سرد نافع القم بوی دهان خوش کند و لثه دندان را محکم کند و رطوبات فاسد
آنرا دفع کند اعضا الصل را شامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب اعضا
الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غلای غلیظ و محال ریا و جشای لیکو آورد و مسکن مغص و منبه اشتها است اعضا النفیض
جهت سوز و بواسیر و شارب و طلاء نافع الصار و صدع محرر رین و مولد مره سودا و شارب مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقلد آن
شریت آن سه درم بدل آن سوسنبر و یا در نجبویه نمر گفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و میجفف منی و هاضم طعام
و منعظم و مولد صبیان که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سرکه و شراب و آب انکور داخل
کنند مانع نساد آنها است بدل آن بالکوک *

* فر خار * بدفع غا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله * ماهیت آن درختی است بقدر چنار و برگ آن

مانند برگ بادام و کل آن مانند کل سرخ و بغایت خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف تر از کنگر است *

* فرشته * بفتح فاء و راء شین معجمه و ما * ماهیت آن اسم عربی شیرینست که با زرد و تخم مرغ با تش نرم بجوشانند تا غلیظ

شود شبیه باغورود و افعال مانند لباء است * فصل الغاء مع السین المهملة *

* فسا فس * بضم فاء و سین و الف و کسر فاء و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شب گز نیز و بهندی که تمبل و بدرنگی هم پس

نامند * ماهیت آن حیوانی است از جمله هوام و بقدر نصف عدس و سرودم آن باریک و بسیار کونا نه فی الجمله شبیه

بنصف دانه حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک و در سبیل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان بر می آید و در آن میگزید

و باز بخود میکشد و بد بوی ریخته آن سرخ رنگ و بزرگ آن مائل بسیاهی و از کزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و درم

کمی میکند و باز خود بخود زائل میگردد و در شکافهای چوب و در پرده ها و خانه کبوتران و در چهار پایه که با مصالح مندلند

مینامند و بران خواب میکنند و لباس بشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار تکون مییابد * طبیعت آن گرم و خشک

در سوم * افعال و خواص آن اعضاء الراس نفوخ سائید و آن در بینی و استشمام رائحة سائید و آن و باطلای آن برانف

جهت مرضیکه در رنگا له میشود و آنرا امور مینامند و اثر و زدن آن با نیویه که در حلق بوسد و با آله میدان آن با سرکه و شراب

و با غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و اثر اعضاء النفیض کذاشتن سود و آن در سوراخ قضیب جهت رفع

احتباس بول و استشمام رائحة و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب الهم بلع بکند و آن جهت

کزیدن مار شاخه اروا بسیار خوردن آن مانند خوردن ذرا ریج احوالی طاری میکند و دند پیر آن نیز دند پیر آنست

* فستق * بضم فاء و سکون سین مهمله و ضم تاء مینا فوقانیة و قاف معرب پسته فارسی است پسرانی پستی و بیونانی

بسطا قباری و بزرگی بسیار که نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بد رخت بطم که بفارسی سفزنا مند و از آن کوچکتر را غیر

بی خار و مندی میماند و ثمر آن در اول تابستان پدید میشود و بایلول ماه میرسد و بستانی و جلی میباشند و ثمر بستانی

بزرگتر از جلی و از مطلق آن مراد ثمر آنست و بهترین ثمر آن آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید و پوست خارج

آن سبز مائل بمنغشی و مغز آن سبز و چوب لایق باشد و آنرا بطم بپزند و مینامند و بپزند و آن بسیار خوب میشود و جهت

آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صاب سفید است و در رخت آن یکسال ثمر آن مغز را رویکسال بی مغز

میباشد و بی مغز آنرا بزغنج مینامند و در حرف الباء مع الزای مذکور شد و ثمر آن مادام که در ریوست است مدتی میماند

فاصل نمیکرد و چون مقرر کرد و از پوست جدا نمود فاصله میکرد و آب لیمو حافظ فساد آنست * طبیعت مغز آن

در درم گرم و خشک و بعضی تودانسته اند بر طریقت فضلیه را این صواب است و لایق آنرا زود گرم بخورد و مقوی باشد است

و زیاده کنند منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغشاء

جهت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و نفی و غشمان و مغص و برودت کبد و تفتیح سکه کبد و متافذ غشام و مراره

جهت طهارت و عفو صفت و تلخی که دارد و منتهی کبد و مزبل رجع را و بی آن و قلیل الغل اوسمن بدن و مقوی معده و دم آن از

سائر محبوب زیاده خصوصاً که با جهت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری کرده و یرقان و طحال و سموم و

نهش هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای و بانی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معادل در حرارت و خشک و پوست

سبز بپزدن آن سرد و خشک الهم مضغ آن مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغشاء بغایت مقوی دند

و مقله و نایب و مخشن و دایم غفلت آن و رفع قبی و فوائی و اسهال و تشنگی السّم با شراب جهت دفع سم مغرب و سایر مرموم
و پوست سفید ملبس آن که در آب طبع داده با شند جلوس در آن جهت خروج مقله و مجرب و نطول بطبیع پوست درخت
و برک آن جهت حبس نزاله و در مقله و رجم و جرب و حکه و رفع قمل الزّیّله مد اومت غسل موی بدن جهت ازاله
و سواس و موم و دودی رد دفع سحوم و خوشبو کنند اطعمه و مقوی غالبه و اربا لخاصیت مغز آن مضر مقله خصوصاً مضر آن
و مفسد طعام و بدن منورده آن و گوشت مغز آن مضر سفید است مصلح آن زرد آل و بدل آن مغز بادام و مغز حبه الخضر
و گوشت نهوزن آن مغز جوز و نهوزن آن مغزین و اکثراً آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زرد آلو

تورش خشک است فصل الفاء مع الشین المعجمة *

* فشاغ * بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمة و فشاغ بفتح فا و شین و غین معجمة نیز آمده و نزد اطباء مشهور و بدین است
و نزد اهل لغت بدین و فارسی آنرا سرم نامند * ماهیت آن از جنس فاشرا است و بر مجا و رخود می پیچد و آنرا میبوشانند
و نبات آن شیمه نبات غلب النعلب و شاخهای آن با ربک بخار آن که نرا از فاشرا و نرا آن خوشه دار و برک آن با خشونت و دانه
آن بعد از رسیدن سرخ میگرد و طعم آن کزنده زبان و بیخ آن بطبر و صلب منبت آن آحام و موم سمع درشت نمز و قسمی از آن
بسنه اردانه آن بشکل باغی مصری و از آن کوچکنر و بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکم مهر محمد موم در تخته نوشته ظاهر
لر بای هندی عبارت از آن باشد موف کوبد شبیه بدن در هند و بمکاله چیزی میشود و آنرا سیم بکسر سیم مهمله و سکون باء
منند و تحت تبه و میم منبامند و برک آن اندک پهن نبات آن بر مجا و رخود می پیچد و آنرا میبوشانند و نرا آن در غلابی مانند
با قلاذ از بای آن کوچکنر از با قلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباند و در ربک طرف آن قریب بنصف آن خطی سفید
در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم آن یک شبیه با نالا و بوی زهرمت آن زنده از با قلا را ذوال دیکر نیز در ماهیت آن
نیان کرده اند * طبیعت قسم اول آن در سرم کوم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن شراب برک آن مفرح و مقوی
و حافظ حرارت غریزی و دفع ضرر دونه سمه و محال رواج و چون برک آنرا با غسل لغوی ساخته اند و بر یک اندک
باطل شیر خور بدین مقله الحیمه کوبند سحوم نهانی و حیوانی با و انر نمکن مقله ارشوبت آن که مقله و متورن نه قراط
از قسم دوم آن مورث بدین خوابهای بریشان و تولد خلط فاسد و نفخ و رواج بسیار و ضا د آن را دفع آرام و ممکن درد

مفاصل است فصل الفاء مع الضاد المعجمة *

* فضله * بکسر فا و فتح ضاد و با فارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بدین روی و با بضم راء مهمله و سکون و در فتح
باء عجمی و الف و یسرانی سیم و بر روی ارجوا و یونانی اکورا و یونانی کرمس و یونانی و بر اطا نامند * ماهیت آن
از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیر المنفع است و گفته اند ماده تگون آن زبیق خالص جهت و کبریت خالص است
و کبریت عشر وزن زبیق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مگس کرد دیوزن خود زبیق را منعقل کرد اند و بنظر من
یاه ساعت مشتری در سه سال بکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل اعتقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است
چنانچه در باطن ذهب فضیلت است * طبیعت آن در اول سرد و خشک و با نوت قابضه و مجفقه و سحاله آن خشکنر و قوت
فایده آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن در تفریح قریب بباوت اعضا الراس جهت
ما لیمو لار چون و سواس النعین اکثراً آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقب و تعویبت بصرا لقم آشامیدن سحاله آن

با ادویه مناسبه جهت رفع بخار و جلب و جذب رطوبات لزجه متعفن و بلاغم الصدر آشامیدن محلول آن وین هتو و بحاله آن جهت رهبری و خفقتان و توحش و سایر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعطاء الغل و انقباض بجهت مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تهتیب سنگ کرده و منانه و سیرا لبول و طلالی محلول بحاله آن بازریق مقتول جهت بواسیر الجرب و الحكه و بدستور جهت جرب و حكه الاورام ضما د بحاله آن جهت تحلیل اورام مضرا معاصیج آن کثیرا مقل ارشربت آن از نیک آنک تا نیم دریم را زخا صیت آنست که از رائحه کوکر د خام و مجا و ریت آن سیاه میگرد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در او انی فضا باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور حل و تکایس و احراق آن در مقل مذکور یافت و فضا محلول که اطباء فرنگ اختراع نموده اند و آنرا بن تور و بنور ایا منند و لا جور دی رنگ شفاف مانند باقوت کبود است که نهلم نامند و از بن جهت آنرا بنام آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتراز فضا محلول است بجهت خفقتان و غشی و ما لبحولای مراقبی بعدیل که در قطره آنرا با ادویه مناسبه بپاشانند

* قصه * الغلاء مع الطاء المهملة *

* فطر * بکسر فاء و ضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفار هی سماروغ و شما و ستر بانی فطر یا ثار برومی موقوف طیس و بهندی بهمن جهت و بیونا نی او نظرها نامند و در یسفر و بد و س در ثلثه قنطس و در رابعه موقوف طیس نامیده * ما هیئت ان لبائی است که زمینهای نمناک و عقب بارشهاد و بعضی بلاد زمین منشق شد و بر می آید و در بعضی جاها بد و انشقاق نیز بشکل نصف بجهت مرغ که منکوس باشد و بی درنگ و کل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ما کول آنرا بفار سی قارج و بشرازی مردم عوام هیکل و ترکی کیدک و خط و کماة اسم جنس ما کول و غیر ما کول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قنار و کماة را بهما کول آن دانسته اند و بالجملة هر چه ببلز و جنت و بهر الجحد و سفید مائل بهتر کی و کوجک باشد و در زمین طیب بکوردن ما کول است و سیاه آن غیر ما کول در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و باشران عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد را در زرد و رخت زیتون و الجیر و کردکان و کبایه های سمی و بتواعت و با در سر کین و حبه ها و نزد یک سو را خ حوالت صبی و مانند اینها روید همه قنار است و گویند سفید ما کول آن تریاقی سرخ غیر ما کول آنست و گویند آنچه را در کشمیر کنکھنجونا مند از نوع ما کول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی رافع ثامند و بفار هی هیکل و دوم را فوشنه و سوم را فقبل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سحی ردی غیر ما کول آن و میان ما کول آنست که چون غیر ما کول را بپزند و بکنارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هر چه را با آن کاندازند فاسد سازد و نیز فطر ما کول را بهندی کنبهی بخفقاء ها نامند و فطر غیر ما کول را بد بهیرا و قسمی را چهنر بخفای ها نامند و قسمی را لکن دهول و قسم اول بهترین اقسام است * طبیعت ما کول آن در سوم سرد و تر * افعال و خواص آن اعضا الی اس اکثرا خوردن آن مورث خدر و فالی و سکنه اعضاء انقباض اکثرا آن باعث سیرا لبول و مد اومت آن طاع نسل و ضما د خشک گویند و آن با سر بشم ماهی جهت فتق و تپله و برآمدگی نای اعضا العین اکمال آب تاره آن جهت بیاض و تفویض با صره و جرب پلک و چشم و مانع نزول آب مخصوصا چون سرمه را بد آن پرورد و کنند اعضا الغل اء نفاج و در مضم و مولی خلط غلیظه و عفن و اکثرا آن مولی هضمه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد و بعد از اط و مسد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائید خشک آن رافع امهال و ذرب و زلی الامه بهترین مصلحت آن مری و خردل و طبع

آن با نمک و شربت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و هفت و نعل و با کثرتی تر و با خشک خوردن و خوردن نعل و زنجبیل
پرورده و جوار شربت منابه مانند نلا فلی و کمونی و نلا سه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه
مرغ و با کوشش خوردن مضر و کوبیدن از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بکزد و مینور
آن فطر در معده او باشد در او میخ و دوائی ناند و نمی بخشد و تر باقی سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق
مرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معد و قولنج و خناق و ذبحه و قشعره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات
مانند ترب و آب پودنه و موی و بوره و نمک و مکنجهین یا فودنج جبلی یا هر کین خروس بپیه یا سکنجهین عنصلی و با خاکستر
چوب الجیر با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بپیه و یا با سرکه و یا خوردن عمل بسیار است و تر باقی اربعه و سنچرنیا و فلا فلی
و یا کولی با شراب و یا با آب و ضماد نمودن بر معده اضمه و ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در تکرر
بلکه در ماعت هلاک میکرد اند و هر فطر یک در در بر خرم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشند و جوف خشک کرده آن مورثه
بیهوشی است چون اندکی از آن بخورند و آنچه در ننگاله میشود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز
زیر آنکه ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست *

* فطر السالیون * بفتح فاء و سکون طار و فتح و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم و اء مشبهة تحتانیة و نون لغت
یونانی است و فطر لکی بطرسائی نامند * ماهیت آن کرفس کوهی است و آنرا کرفس صغری و کرفس ماقه و لوی نیز نامند
و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنارخواه و خشک و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل * طبیعت آن در سوم کرم و خشک
* افعال و خواص آن اعفاء الغذاء و التفض طاع لزجات و محلل فح و بغایت مفتوح و جهت درد پهلوی و مغص و ادرار
بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قویتر از بستانی و سائر اقسام
خود بدل آن در وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن دانستین گفته و حکم میر محمد مؤمن در تحفه المومنین نوشته
که با فعل تخم ببطی را بجای آن استعمال میکنند و آن مد و رمانل بد را زی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید
مانند بزرگی و تند طعم و برک نبات آن عریض و با اندک حدت و کل آن جتری شبیه به شبت اسم و در تنگابن و ابلهیم نامند
و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطر السالیون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مد و عرق و رافع عرق النساء و قوی و فزج آن
مسقط جنین و در سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کفر نمیشناسد الله تعالی مذکور خواهد شد *

* فصل فی الفاء مع القاف *

* فقع * بفتح فاء و قاف و سین مهمله و کسر نا نیز آمده * در ماهیت آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کاف دانسته اند
و بعضی غیر آن و اصل آنست که از غیر اقسام فطر است و مد و رقیق و نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین
در مواضع سیاه و اجامی نمناک و قرب آنها و بعد از باران در زمینهای ریگ زار و دامنه های کوه بسیار بهم میرسد و جالبکه
تکون میباید زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباید و کسانیکه مبدل اند آنجا را میگویند و در مابین و در بعضی جاها
یک اندود و بعضی چند مد و بفارسی تشنج و بترکی دیبلان نامند و آن شیرین لذیذ میباید آنرا بخته و یا بریان کرده و بخورند
بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رع و برقی بسیار شود بسیار تکرر میباید * طبیعت آن در دوم سرد و تر * افعال و خواص
آن نفاخ و بطی و الهضم و غلیظ و اکثرا آن مولد قولنج و اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آنرا ندارد *

و رنگ و چون بخته گردد سیاه شود و چون بر کهای آن بزدند آن طولانی گردد و سرخ براق ز این هنگام آنرا برشکین نامند و این
 ذیل فرمندی نیست و رتبه هم نیست و صاحب اختیار آن تیلو فرمندی دانسته و سهوی است او را * طبیعت آن بقول بغدادی
 کرم و خشک در سوم و بقول الطاکسی در دهم و کرم و معتدل و یا یابس در اول * افعال و خواص آن مفتح سد و منقی دماغ و
 ضامد آن مزاج و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقاء و ریح و بواسیر و شربا و بخور و اطلاق و استعمال
 تخم آن موی را دیر سفید میگرداند و طحال و رجم که را بر طرف میبازد شربا و مالیدن برک سائید و آن بریدن باعث خوشبوئی
 و هضم تولد سپیش است و حکیم عبد الحمید در حاشیه نوحه نوشته که یا سمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن
 بقدر دانه نخودی است نه بقدر رفتی و آنچه بر فقیر بعد از تنبع بسیار در بلاد هند معلوم کردند آنست که فل بفتح
 فامعرب از بیل هندی است و آن میوه است مشهور و در بلاد کهن و بنکاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه بوی کلاب و لهذا
 آنرا کلاب پهل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معدة و مسهل و افزای روح حیوانی و غسانی و تخم آن بنحوی
 است که صاحب نوحه نوشته منقول از بغدادی و مؤلف گویند بحتم که کلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه
 با آنست و کلاب جامون در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز است و بعضی سفید *

* قلز * یکس و ناسکون لام و زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن دریم معادن که از نده است و هر کور که در کان خیزد در اصطلاح
 نیز نامند و قلز بتشابه زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن دریم معادن که از نده است و هر کور که در کان خیزد در اصطلاح
 آنرا اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه متطابق بالفعول باشد یا بالقوه
 که با اعمال مخصوصه قابل کد از و نظری یعنی چکش کیر گردد و اقسام متطابق را مطلقا متطابقات و معدن سبعة نامند و فی الحقیقت
 هشت نوع است که از هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توپا مس روی و هر دو از یک معدن حاصل می
 گردند و جهت اختلاف و تفاوت و اختلاف وزن هر یک است اما مس از کد از جسم معدنی بهم میرسد و روی خرد
 در معدن بهم میرسد و ازین جهت آنرا بقا رهی روی و مس رست نامند و بیروانی طالعون و آن در نهایت زردی است و
 از تاب آتش سیاه میگردد و لهن ابعربی آنرا صغونا مند و مس د و نوع میباشد یکی سرخ و یکی مائل بزرده و هر دو در وزن
 سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مائل بزرده است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع میآوردند یکی نلها و آن
 نرم سرخ اعلی است و درم نختههای بزرگ و این در خوبی و سرخه از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ بهن و این از همه
 زیور تراست و از مس سفید نیز ظروف ساخته میآورند و این شکننده است و متطوق نیست و بعد از یک و سال زرد کم
 و یک میگرد و و متطوق بالغوث سما است که با اعمال مخصوصه متطوق و قابل کد از میگرد و پس فلز نه نوع شد و معدن
 هشت با سیماب و چون روی که سیماب است اکثر اشیا به بس زرد مینمایند * طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای
 خود مل کور شد و میشود ان شاء الله تعالی *

* فلزانی * بضم فاء و سکون لام و ضم فاء و سکون لام و کسر هر دو و فائز آمل و معرب فلز فارسی است و بحرانی پهلانی و بیونانی
 بشور و بقون و این فلز نیز و معدنی مرغ و کول مرچ یعنی فلز کرد نامند * ماهیت آن نمره هندی است بمعنی در بعضی بلاد دهند
 و بنکاله و جزا نور ملک که در کهن ریم میرسد و نبات آن دو نوع شنبه شده یکی شبیه نبات دار فلز و لابل و هر مجاور خود می
 آید پس بعضی از فلز نچ و بهاره و برک آن شبیه برک فانهول و از آن کو چکنر و در ملاست از آن که تر و صوری شکل شبیه برک

لبلا بوازان ^{بسیار} و کثرت طعم با غلغله و تلخی و ثمر آن که فلغل است خوشه ده دانه و در هر خوشه ده دانه است متصل بهم شبیه خوشه بغم و ثروت بزرگی و بطول یک و بند انگشت و دانه های آن بخامی سبز و بعد از رسیدن به قش و زردی و زردی کتنه و بعد از خودی کوچک و بچوبهای بسیار با ربك و پیوسته خوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد و در م نبات آن بعد از سه ذرع و برک آن شبیه برک عنب الثعلب و ازان در طول اندکی بلند تر و در عرض کمتر یعنی بار بکنر و بلند تر و با حلت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه سببه خوشه عنب الثعلب و ذره و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه ذره و دانه های ثمر آن مانند دانه های نمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانه های بهم در حمل و نقل بسته ها پوست سیاه دانه های بسیار و بعد از آن جدا گشته سفید میگردد و درختی علیحد و در دو مشاهد نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است ولیکن شبیه بهم و این قایل الوجود در آن پوست سیاه و پوست نوع سفید آن ناک تر و شکنج آن کمتر و اندک املس و کوبند بوی و بستانی میباشد بوی آن قویتر از بستانی و بهتر بن آن حاد الطعم و رائحه آن وحدت پوست آن کمتر از مغز آن است * طبعیت سیاه آن در آخر موم و سفید و با مقشر از پوست سیاه آن در اول موم کرم و خشک و شمع الارئیس رحمه الله علیه فلغل سیاه را در چهارم کرم و خشک گفته * افعال و خواص آن محل و حل اب و جالی و مسخن و منقي بلغم و با قوت تر با قوت اعضا الراس معوی حافظه و اعصاب و جهت علت های عصب بسیار مفید و خائیدن آن با موی از جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معدة و قد هین بدن جوشانیده آن در آن جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رنح و قشر برده نه های بارده و بدستور آشامیدن آن با د و به قاضیه جهت امراض من کوره و طلای مطبوخ آن در کلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضغه بدن که با پوست خشک خاش بچوشانیده باشد و همچنین سنون بدن جهت درد دندان کرم خورده اعضا الغل و آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مغوی معده و جگر و هاضمه و مشهي و رافع آروغ و ترش و ملطف اغل و غلظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظه مبرود بن و دافع جذام و رباح و مغص و با برک غارتاره جهت تحلیل نفخ و ضما د آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مد اومت آن مانع قولنج رنجی و بلغمی العین اکنتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بپاض آن و ناخنه اعضا الصل جهت دفع سرفه بار در طوبی و ضیق النفس و اوجاع صد و در و با عمل جهت خنای بلغمی و تسخیه رنه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلا غم و رسیده بدن ستور بالعوفا و حریره های مناسبه اعضا النفیض مد ربول و حبض و با د و به قاضیه جهت تقطیر البول و اد ربول و حبض و حمل آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الیه آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه الا ورام و البثور و الزینه و غیره ضما د آن با زفت محلل خنای و رواقع د اخس و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رو بانییدن ناخن زائل شده از قوب و غیر آن با نکرا و عمل و مد اومت و بدستور با پده مرغ و با آرد با قلا و نخود جالی بهن و با نظرون و بنها بت جالی بهن و سرح کنند و رخسار و با پنا زولمک جهت رو بانییدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محلا ب جهت تهیج رنجی و با مرهم د اخلیون جهت تحلیل ا ورام بلغمی الالات المفاصل مسخن عصب و عضلات بتحد یکه معادل آن نیست و رائی اسحوم با د زهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده که کوبیده آن در آن جهت دفع سمیت مارگزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر با ماله و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت اسحوم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید

و لافین بدن آن نیز ریحکهای هبل میگویند چون بعضی را مکرر با غلغل و آب زنجبیل تازه محقق بلیغ نمایند رفع هجیت آن میشود و گفته اند چون مارگزیده را آنرا بجای آنکه حدت آنرا در پاید زهر در آن چند ان اثر نموده و آکورد زنیاید زهر بسیار در آن عمل نموده و این امتحان قوی است از برای امتحان خلص از سم و یا تا ثیر آن که تا بچه حد است المهار مصدع محررین و مخشن مد روحانی و مضر جگر حار و کرده و کسانیکه خون در بدن آن ایشان و فورنداشته باشد و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل گرم و جوانان محرور المزاج را و امراض حار حاده مصلح آن ادمان بارد و در مبرودین غسل مصفی مقلد ارشوبت آن تا یک متغال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معد و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن بکونیم وزن آن سفید و خوارشات فلا فلی و دهن انگل و مخمل و معجون آن در قرابا دین کبیر ذکریافت *

* فلغل السودان * بضم سین و سکون و ا و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن گفته اند دانهاست املس شبیه بسلیمان و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن ژمنشی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سردان است و از انچه به صرم آورند و اهل بلاد بجای فلفل مستعمل دارند * طبیعت آن در آخردوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل رباح غلیظه و بلغم لزج و مفتوح سد و باصل محرک باه و جهت در بدن آن و حرکت آن و قولنج و ایلا و س نافع مضر جاتی مصلح آن غلب و معدل مبرودین و معدل ارشوبت آن تا دودرم و حکیم مبرعین السید نوشته که بپندای آنرا کاج مرخ نامند و نبات آن ما بین شجر و کباده تابد و ذرع است و نهایت سه ذریع و برک آن مانند برک ریحان و زوکل آن سفید مانند گل آلوچه و ازان بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بعد رد و بدل انگشت و مستند بر صنوبری شکل مخمر و طی طرف متصل بشاخ غلیظ از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ یراق میکرد و تخم آن سفید شبیه بتخم حوزماثل و ازان کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاد از آن است و بختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر بنجری است که صاحب تحفه المومنین نقل از بغلای و انطاکی نموده و نوشته و مولف گوید کسیکه کاهی آنرا بخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و با پیشم او عوزش بسیار میکند و تورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فزنگ تخم آبرامیا ورنک و در بکانه در بعضی با غچها میکارند برک آن ازان اندک عرض تر و ثمر آن مد و ربقد رآلوی سیاه و بوسنت آن بعد رسیدن سرخ و با شکج میباشند و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست *

* فلغل الیاء * ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایمناده غیر جاری میریزد و لهن آبر فلفل الماع نامند برک آن شبیه برک بیل و نرم نازک و ساق آن بوکره و شاخهای آن بقدر ذریعی و دانه آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل و بی عطارت و بعضی عوض فلفل و افادیه خشک آنرا با زیت سوده در ادویه است و اما ل مینمایند و قائم مقام است و آنها را خوش طعم و رائحه و در بعضی الهضم میکردند و بجم آن طولانی و بی سفعت * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الغذا معخن معد و جگر و هاضم شرابا و دبرک و سرد آن محلل او را م بلغمیه و صابیه برآمده و رافع آثار و کینه الدم تحت عین الزینه ضامد یخ آن جهت رفع کلف و نشش مزمن صاب قوی الاثره قلی زربت آن تا دودرم است * فلغل صوبه * بضم صم و سکون و ا و فتح با و ها بپندی بیبلا مول و بلا م و بیبلا مور بر اء و ما و نیز با دنگ و مول و مور باغت

اهل هند اسم بیج است و بیج نام دار فلغل یعنی بیج دار فلغل و در حرف ال ال ذکر یافت * ماهیت آن بیجی است کرم دار و بعضی متشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تنک طعم بهترین آن تازه سفید تنک طعم سنگین صلب است * و در طبیعت و خواص و مغلل او شرب و مصلح قریب بد و فلغل امراض الراس معوط آن جهت صرع و سکنه و خائیدن آن پنهانی و با مویز و با غرغره آن با طبع مویز جاذب و قانع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء و اللبض و غیره امشهی طعام و حرارت معد و برابر فروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورم و عرق النساء و نفرس و ارجاع بارده و ریح و تشنج شکم و النفع و قویتر از دار فلغل شربا و صفا دابد آن بوزن آن نار مشک و در ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حبیب القرطم و دار فلغل نیز گفته اند مضر محررین و مقلل نور بصرو منی است

* فصل الفاء مع النون *

* قنچیهون * بفتح فاء رسکون لون و کسوجیم و ضم باء مثناه تکثایمه و سکون و و نون و فنجیر بون نیز آمده * ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه برک لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمیشود و طرف ملاصق بر زمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و باز و اند و زوایای بسیار و در بهار از میان برکهای آن ساقی مدوید بقدر شهری و کل آن زرد و زیاده برده روز نیمه اند و لهذا تصریح نموده اند که بی بی کل و بی ساق میباشد و بیج آن باریک و در مواضع صنایع بهم مبرسد تنک طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آن را حلت و تلخی زیاده و نواب علونخان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند بسکن این نبات صنفی از تنها کوباشد * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محال ریاح الصدر و نکاهه اشتن قلبی از بیج و برک آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفیس انصباب در ریه و قرحه سینیه و تحلل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق و در آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محال و کساید و ارام دملها و التیام دهنده زخمها و خمول آن با عسل مخرج جنبین زننده و مرده است *

* فنک * بفتح فاء و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بزرگی قر قاس نامند * ماهیت آن پوست حیوانی است از سنجاب بزرگتر و از بلادروس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و باقی و خوشبوترین پوست حیوانات است بغلادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فروغلب روس است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و اطاکی گفته پوست طائی است سفید و نک بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد * طبیعت آن بقول اطاکی کرم در سوم و معتدل و با خشک در آن * افعال و خواص آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محال اخلاط بارده و جهت فالج و اعوه و رعشه و خدر و با قلحماس و نومی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن رده و در آن منفعتی نیست و بقول اطاکی و غیر آن کرم و معتدل بر از مود و سرد تر از آن و کرم تر از سنجاب و قافم * افعال و خواص آن پوشیدن آن موافق جمع امزجه خصوصا پیران و اطعالم و خوردن گوشت آن مغنی است *

* فصل الفاء مع الواو *

* فو * بضم فاء و سکون و او مشدده لغت یونانی است و بهونانی بشورید و س و فوله نموز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شمشتره و به سبیل و بهندی چهل کری نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه بانوسالون یعنی کرفس جبلی عظیم الوری و ساق آن زیاده بر ذریع را ملس و میوه مثل پنبه می و هرگز و کل آن شبیه پسرکس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید و پنبه می آتشخنده و

بیم آن سطر اشقر و انتهای آن با شمع یا کچ ذره و مانند بیه از خور و ریشه های خرق و بوی آن شبیه بوی سنبل روم
ولهذا آنرا زانرا درین بری نامند و در میان آن بلادی است که آنرا لبطس از ساحل بحر اود یعنی بحر روم نامند و مراد
از مطلق آن در میان بیه آنست و در نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فو با کینوم و صغیر را فو با روم گویند به تریج آن
بیم بارک اشقر خوشبوی شبیه بوی سنبل است و گفته اند بلکه خود بیم نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بینی
است یا قوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیم و برک آن شبیه بکرفس جلی و آنرا مغشوش به بیم آس
مینمایند و فرق با آن آنست که بیم آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم * طبیعت آن در آخورد رم کرم و خشک
* افعال و خواص آن مفتوح سد و محلل ریح اعضاء الصد و النفیض و غیرها آشامیدن با بس و طبع آن جهت علل باره
همینه در درد چهار و مغص و سحرز و در اربول و حیض و عرق النساء و تنقیه عرق و با قوت تریاقیه و ضما د آن جهت داء الغلب
مفید مضر کرد و مصلح آن عمل و راز بانه بدل آن کبابه مقلد ارشیت از جرم آن یکمغال و در مطبوخات قاذ و منقال است
* فود نیم * بیم فوسکون و او و فتح دال مهمله و بحجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و با بود نک فارسی است و فود نیم
ببناء مثبته فوقانیه بجای دال نیز آمده و بر بانی همز را نار و نازی فونیا و فیلانیز و بر روی اریقان و نون و بر بی حینی نامند
* ماهیت آن سه نوع است بوی و جلی و نهری بوی آنرا بونانی علیچ و اهل اندلس پلا نه و مصر فایه و اهل شام صغیر
گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریات و برک آن ریزه مائل با سدناره و نازک و نرم و طعم و راز که آن شبیه بغود نیم نهری
است و با حدت و تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان * طبیعت آن در ازل سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن
بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء و النفیض و غیرها جهت کزاز و تنقیه فضول سینه و معد و رموزش آن و توان و غثیان
و تحلیل ریح و استسقا و برقان و اخراج مشح و ادرار عرق و بول و حیض و امهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع و امه
و فرجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریح و رفع صلابت آن القم سنون سوخته آن جهت تقویت لیه الغلب
بوی آن رافع غشی مضر اما مصلح آن کثیرا مقلد ارشیت آن قاذود رم بدل آن نصف وزن آن پودنه نهری و نیز نوعی از
پودنه نهری را برک دراز نرم مائل به سباهی و کل آن خوشبو و تند مائل بزرده و در جمیع افعال ضعیفتر از اسام بود نه است
و فود نیم جلی را بونانی قطمین و بعضی علیچ و اغریا و فارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرا مشیع است * ماهیت آن
نبات آن بسیار تند در اعلم و بو و برک آن از برک بوی بزرگتر و سفید رنگ مزغب مانند صوف و برک مشکطرا مشیع
شبیه برک صنفی از تمام که سوسنیرا مند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بوی برک آن
شبیه بوی سوسنیر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرا مشیع در حرف المسمان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
* فود نیم نهری * صومران و حبق التمساح و بونانی قالا مینی نامند و بعارضی پودنه بستانی و در نوع میباشد نوعی را
برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خوشتر از بوی و شاخهای آن پر کره و بارک و بر زمین پهن و کل آن بنفش و در
کنار آبها و یساتین روید و نوعی شبیه بنعناع و برک آن دراز تر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و برک آن مائل بزرده و
ساق آن قویتر و چون در یوسنایها غرس نمائند بعد از د و سال نفع می شود و به نردن هر یک تا رة خوشبوی آنست و جلی
اقره از بوی و بوی از نهری و نهری کثیرا الوجود تراز در نوع دیگر و لصاری قلس شاخهای آنرا در اعدا د بر سر میزنند مانند
قاج و در آب نیز میاندازند در آن ابام * طبیعت آن در آخورد رم کرم و خشک * افعال و خواص آن با قوت تریاقیت

نوع

نوع

و جو هر لطیف الاذن قطور آب آن نه سگرم جهت کوی که در کوش بهم رسیده باشد اعضا و اعضاء و غیره را آشامیدن طبع
آن جهت نفس انتصاب و داء الفیل و تب بلغمی و سوداوی و جلا ام و جرم آن یا عصاره تازه آن با غسل مدربول و عرق و
با شراب جهت مبهضه و فتق عضل و با سکنجبین و بارب و یا شربت انا رجعت رفع غثیان و قوی صفراوی و فواق و بطول آن جهت
رفع زردی یرقان و با غسل و نمک جهت رفع کرم معد و حب القرع و حمل برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و
ضماد بخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا السموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضما خشک
آن بر مواضع اسع هوام موجب تفرح و جذب سمیت آن و در ور آن در مواضعیکه کرم متکون شد یا شد رافع آن مضر با
و کرده مصلح آن کثیر امقدار شربت آن یکدرهم بدل آن نفع و نزد بعضی قدما نا است

بیم

* فونج * بضم فاء و سکون و او و فتح ذال معجمه و جیم معرب از یوده فارسی است * ما هیئت آن مایه مری و بعضی ترشها است
و آنرا از آرد کدم آورد جو میسازند تا خشک کرد و عند الحاجة بکار میبرند و در قرابا دین کبیر صنعت آن تحریر یافت
و در مری نیز * افعال و خواص آن ضما د آن با سرکه و روغن کل جهت جرب و خارش بدن و نضج دامامیل و تحلیل
اورا مفید جهت آنکه محلل قوی است و بعضی در آن ادویه خوشبو با سرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب و خوشبو
در آفتاب مدتی میکند ارنه تا بعمل آید

بیم

* فوفل * بضم فاء و سکون و او و فتح فارلام و بفتح اول نیز آمده کوبند معرب از کوبل هندی و سوریا لی فوفلا و یومی اور میمون
و بیونانی ضمیمه و طوس و هندی سپاری نامند * ما هیئت آن ثمر درختی است که در هند و دکن و بنکاله بهم میروند
و درخت آن باریک و بلند قابل بهست ذرع دمت و بطریک شبر تاد و شبر و در هر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارچیل
و نخل و از آن کوتاه تر و بر کهای آن لبز شبیه بدان ولیکن کوچکتر و باریکتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر
از آن و پوست دانه های آن درخامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشه های آنرا
برند و دانه های آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میاندهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن
پوست خشبی لطیفی است و اندک ضخیم و این فوفل را بهندی ساری چیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست
اخشاب و مبر و چینی را بهندی چهل کوبند پس آن دانه ها را خشک مینمایند و هر یک بغل و جوز و یا کوچکتر و بزرگتر از آن بعضی
مدور و بعضی اندک مفطح و بعضی منو بری شکل خوا طولا نی و خواه عبر طولا نی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشند
و آنچه بکمال نارسیده و پوست آنرا فکا مبدارند کوه نا مند و لبز مطلق غیر مقشر خام تازه خشک ناکرده و اگر کوه خوانند
و فوفل مطلقا و قسم میباشند بنکالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنکاله آنچه مقشر و خشبیست و ز مختبت آن کمتر و مغز آن
مغیل با رکه های زرد مائل بسرخ و تیره و ریشه آن شبیه برشته مغز نارچیل و مدور و منو بری شکل است آنرا ساری چیه
نامند و اهل بنکاله و هند قاطبه ررق کرده یا ریزه ریزه بغل رنخود کرده آنرا با برگ تانبول مخلوط اند آنچه بسیار ز مخت و
خشبی و تمام آن سرخ رنگ است آنرا چکی نامند و این بیشتر مسنعمل در سنونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنکاله
میشود ولیکن بوفور چاند بور و نواح آن که دبھی است از دبه های بنکاله قریب بجهانگیر نیکو جای دیگر نیست و در آنجا سالی
قریب یک لکه رو به بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز اقسام است بهترین آن همه قسمی است که آنرا چکنی دکهنی
نامند یعنی چرب و آن بهن ساری میباشند و کمر ریشه رنازیک ز مختی آن کمتر و در خام آنرا مکرر در آب جوش میاندهند

پس چیزی سنگین بر آن میگذاردند و در مطر که اندک میگویند تا بهن کردند پس بر یک و در عرض دو پا رجه کرده در شیو
 کا و چند مرتبه جوش میدهند پس بر آب با کات هندی پس بر آورد خشک نموده خوب میمالند و انهای آنرا تا براق کردند
 و از آن آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از آن را در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ و پوریش باشد
 قسم اعلی و اول نامند و آنچه لچین باشد بر آب از آن دست تر و نیز قسمی از کهنی دانه های آن مد در صنوبری شکل میباشد
 هرگز رنگ چهارمخت و این را چکی دکنی نامند و لیکن این بهتر از چکی بنگالی است و استعمال این در سنونات اولی
 است و بعضی مردم از قسم بنگالی اطلی بد ستور چکی دکنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکی
 میسازند و لیکن بخوبی دکنی تمیز شود بلکه مانند قسم دست آن نیز در جمله فوغل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بیهامی
 نمائل مخروطی شکل نمائل با ستنداره با عروق بسیار و اندک تلخی و این را چکی مینا مند و این در سنونات مستعمل دوم
 قیر رنگ مغرط و کم عروق و این را چکی می نامند و بعضی متمولین با برک تا نبول میخورند و بعضی بتهائی سوم رنگ
 ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سهاری چهار لیه نامند و این را عموماً همه کس با برک تا نبول
 که بان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه بطعم نارچیل و لیکن بچربی
 نارچیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از آن تیره تر و این را سهاری که ویر به گویند یعنی شبیه به مغز نارچیل خشک که
 بهندی که ویر به نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت سه نوع است و نوع اول نوع علامتده نیست در میان
 نوع سوم دانه های بدن صفت یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که بیروستی بر آنها غالب باشد نور آنها چنان میشود و بالجملة
 بهترین همه سنگین نوکرم نا خورد و آنست و از نوع دکنی چکی براق آن که چون در دهان گذاردند زود بخشک و نرم
 گردد و عوصتنداشته و جرم آن لطیف باشد طبیعت مطلق آن در دردم سرد و خشک و شبح الرئیس در سوم نوشته و در
 قریب قریب بصندل * افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود بخیره بد مع و مستحکم کننده اعصاب و رافع
 رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا رونی و فلاع و امراض حار و دهان و سستی اسنان و لثه و سیلان خون از آن و رافع درد
 و ملو و مقوی دل و اعضا مسترخیه و معد و حابس اسهال و فاطح عرق و رافع ارجاع حاره و سرخ آن تاد و در هم مهمل
 بصوبرنی و غیر مغرط و مل و بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آنرا
 بیا شامند مضر و احیاناً حنک کرده و مناده و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کنسرا اکنحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم
 و د معده و التهاب رمل و جرب آن مفید مغل و شربت آن تا یک مقال بد آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب
 کشنیز سبز است و منغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت اند و دندان و بد ستور مضه مضه بطبع آن وضاد
 آن جهت ورم حار غلیظ با قع و فوغل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند و در آن سر و خلعان آورد مصلح آن آشامیدن
 آب سرد است و در کوشها از دهن مواد مبلن *

فوة * بسم فارتشید و مفتوحه و هابری عروق الصباغین و فوة الصبغ و بونانی و در لوس و بغار می روناس
 و وردک و رودانک و بهندی مجیه و غیر کی و ربه و فوة صغیر را بلا طینی البسم و بوبری و ربه منور نامند * ماهیت
 آن بخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و در نوع میباشند بری و سنائی و در آن مد و روع از رسدن
 میا مکرر و نبات آن کوچک و مخشن و از یک شاخ زیاده ندارد و بر کهای آن مسند بر و در آن در میان بر کهای مجتمع و

فران تخم آن و متبعت آن سنگ لایحه و زمیتهای صلب و مستعمل بپنج آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن * طبیعت آن
 سرد و کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتح سد اعضاء الراس والغذاء والنفض آشامیدن آن با غسل جهت فالج
 که به آن کسی عضو باشد و جهت لقوه و مستی اعضاء و تقویت معدة و ادراک بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق انسا
 و با سنگچین نیز جهت تفتیح سد جگر و سپرز و یکدم آن باد و درم ریونک چینی با یک پها له نبیند جهت ضربه و سقطه و ثمر آن
 با سنگچین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سد آن سرد و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض
 بارده و عصبانیه و سعه و حزاز و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمل آن مد حیض و مخرج جنین و مشیمه
 و ضماد بپنج آن با غسل جهت کلف و لکها نیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع
 آثار جلد السم خوردن سائیده آن با طعام جهت کزیدن سگ دیوانه و برک و شاخ و ثمر آن بنمای رافع سم هوام و هر جزوی
 ازان بتنهائی نیز همین اثر دارد مضرمانه بسبب قوت ادراک قوی که دارد و مورت بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر و مصلح
 آن انیسون مقلد ارشربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن
 مویزیه نیز گفته اند و گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بنمای ساق
 و برک و کل و ثمر و بپنج در خانه جهت دفع چشم بد و مریض آن در بارچه قرمزی بر کردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف
 و جالی قروح و جرب آنها است *

* فصل در الغاء مع الیاء *

* فهد * بفتح فاء سکون هاء و دال مهمله اسم عربی بوز است و یمنی چینه و بتوکی پارس نامند جمع آن فهد آمده * ماهیت
 آن حیوانی است از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به نمرد رنگ و شکل و ازان کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر
 النوم والغضب و ماده آن جلد تروشکار کمند و تراز لرزان و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد
 و گوشت سگ بخورد شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه صید بآن نموده بزیل این معاریه
 بود * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن در حرف الیاء مع الواو در بوزان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
 گفته اند چون بول آنرا در سوپاخ موش برزند موش ازان مکان بگریزد و چون کسی را بکزد بدندان و یا بناخن تل بیر
 آن تل بیر شیر و سنور و حشی کزید است و مذکور شد *

* فصل در الغاء مع الیاء المثناة التحتانیة *

* فیروزج * بفتح فاء و سکون یاء مثناة التحتانیة و ضم راء مهمله و سکون و او و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروز فارسی است
 * ماهیت آن سگی است رنگ آن مرکب از زرق و خضرت برنگ آسمان و معدن آن نیشا پور و خچند و کرمان
 و آذربایجان و جبال فارس از نواحی شیراز و جبال بهتنت نیز میشود و بهترین همه نیشا پوری کهنه بزرگ رنگ صاف یک سان
 آنست که در صفائی هوا صاف و در رک و رت آن کل رکود که ابواسحاق نامند و بر آنکه هشت نوع میباشد و بعد ازان فتیح
 و ازهری پس سلیمان پس درنوئی پس آسمان کونی که آنرا خاکب نیز نامند پس عبد الحمید پس اندلسی پس
 کنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهتنت که میشود ازین نوع است و ماده آن کون آن کبریت جبال است
 و زریق قلیل بقدر خمس آن که اعتقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن
 کرمان و شیراز بهم میرسد مائل بسفید است که شبانکی و شیر بوم کوبند و آنچه در نیشا پور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی
 بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنگ و فاسد میگردد بدینیکه تمام آن بد رنگ و فاسد

میشود و آن زمان آنرا مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشا پور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل بزودی برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بد رنگ میگردد * طبیعت آن در اول سرد و در عموم خشک * **افعال و خواص** آن مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس اکتمال آن جهت تشفط رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تغویت روح و با صره و رفع شکری و فتق طبعه قریبه و سایر طبقات حادثه از صربه و ورم خواسته بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر یک و با غسل جهت صرع و سوز و تفتیت سنگ کوده و مثانه و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و یا تر اکسیر معاجین و غیره جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحت باطنیه و قروح و سخیه السیم با دزهر جمیع سموم نیمد رم آن رنگ رم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب **بالخاصیه** مجرب مضر کرده مصلح آن کنیرا ارسطاطالیس گفته هر کوهری که از رنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقتدر اشریت آن نیمد رم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی بر خصم و در اندک آن از عرق در آب و رسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تختم بد آن مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن نگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور با صره و دیدن رویت هلال بد آن باعث بمن و برکت و چون با اجسام نرم بکنارند صلب گردد بد و مکلس آن تکلیس معادن و تثبیت نفوس هاربه نماید *

* **فیل** * بکسر فاء و سکون نازلام معرب از بیل فارسی است و بهندی هاتی و هتهی و گچ نیز بفتح کاف عجمی و جهنم و بفرنگی آل فانیله و بانگریزی البغین نامند * **ماهیت** آن حیوانی است معروف بحیار کبیر الجنده اکبر از کل حیوانات و از جمله مسخرات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم عاصیه ساله مسخر گشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کمره و ممرکه و غیره و پنس از اینها کمره کبیر چینه و با دست و پا های اندک کوتاه و ممرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و ازین زیاده هم و نر آنرا و دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن برآمده و خمد از بطرف بالا و بعضی را تا مقل ارسه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بر آن تختی و با چار پایه بسته بر آن بعضی از موم عمل نهشته میشوند و دندان بعضی تا بنصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و با فی غیر مجوف و هر چه تجويف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا يك سال در میان از سردندان آن قدری مفید است و بکسر و با کمتر میسوزند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقه های برنجی بر آن می اندازند تا منشق و متکسر نگردد از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف و بیچیده میشود و از آن تنفس مینماید و آب را بدندان بمکشد و بیچیده در دهان خود ریخته و میخورد و گاه غصه خوراکي خود را بهمان خرطوم برداشته بدندان داخل میکند و بدندانهای امبا کوزه خرد کرده و میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان جبهتا و تهره و اسلام آباد که در بنکانه اند و آشام و در صوبه اوده و در کورکله پور و غیره و در کهن و سرن و مال دیپ و حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میسوزند و میگویند تا در درجوف دندان بعضی اقیال سال خورده چیزی مد و رشیه و سوارید بزرگی بهم میسوزند و آنرا کچ موتی با سان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا بیک شبر و نیم و با آن کی زیاده بران و دندان فیل را بر بی عاج نامند و بهتر بن اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل دهنهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب بیکدیگر بالا و یکی نیز قریب یکدیگر بالا و لهن آن در وقت نشستن و خوابیدن

اولاد ستهارا از پيش دراز ميکنند پس پاها را مي خوابانند و اگر کرمي بسيار متاع ذی ميگردد و هرگاه تب نمود بزودی ميميرد و من تب حمل آن هزده ماه گفته اند و ميگویند عمر آن مثل انسان است * طبيعت آن سرد و بسيار خشک * **افعال و خواص** ان اعضاء الراس والصدور والغذاء والنفس وغيرها اکتحال زهره آن جالي آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز و درم براده عاچ با ماء العسل و يا با آب و غسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و آب و يا ادويه مناسبه حا بس اسهال و نزف الدم و با شراب و يا با ماء العسل تا يك هفته جهت حمل و بدستور فرجۀ آن بعد از ظهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از ظهر تا سه شب هر شب يك مثقال نشارة آن را باد و مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوه رجعت شوند باعث حمل است و يا آب پودنه کومي و يا نهری چند روز بپيهم مانع از د ياد جن ام است و ذرور سائيدۀ آن با هم وزن آن براده آهن جهت هوا سير و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول خیر است و يسقوريدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمل سرکین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر برد رخت باردارینند و با بران بمالند و يکبار رنبارد و بخور آن رافع تبهای مزمنه و کربزاندۀ هوا و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سحغه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالي آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تاسه روز بپيهم و با خون کشف و يا بپيغمۀ آن تریاق جمیع موم و خوردن یک قیرا ط از خصیۀ آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرجۀ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص بهترند از آن یعنی عاچ برعصویکه استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر کردن انما ن خصوصا اطفال و مواشي در بارچه بسته مانع ضرر و با بر طاعون و صرع و ام الصبيان و اگر برد رخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی رعب و حُمیات نا ائمه و در حل یت از حضرت امام کاظم علیه الصلوٰه و السلام وارد است که شانه کردن از شانه عاچ و بارازا نل ميگردد اند و بخور اندکي پارچه خشک خرطوم آن رافع هوا سیر است *

* **فیلنجوش** * بکسر فاء سکون یا و لام و ضم جیم و سکون را و و شین معجمه معرب فیل کوش فارسي است که بمعني اذان العبل است و گفته اند لوف العقل و لوف الجع و لوف الحيه است و گفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصاره آنست و کشندۀ فیل است * **فیلزهرج** * بکسر فاء سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم معرب پهل زهره فارسي است جهت آنکه گفته اند کشندۀ فیل است * **صاهیت** * آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصاره آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خوردن آن حضض هندی است و گفته اند نام زهره فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیمسه چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و يا بجهت آنکه کشندۀ فیل است و لهذا مسمی بدان کشته و حضض هندی در حرف الحاء من کورش و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است * طبيعت آن معتدل در حرارت و برودت * **افعال و خواص** ان اعضاء النفس آشامیدن آن جهت درد سپرز و برقان و آشامیدن طبع برک و شاخ آن جهت ادرار و حیض و بدستور آشامیدن عصاره آن مقدس ارشش درخمی تا دوازده درخمی آن جهت اسهال بلغمي بسيار مفيد از بینه طلای آن پنهانی و يا با زيت مقوی موی است * **باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها فاف است** * **فص** * فصل الفاف مع الالف *

* **قائل الکلب** * ماهیت آن خانق الکلاب است و نزد بعضی اذرقی است * طبيعت آن بسیار گرم و خشک

* **افعال و خواص** آن آشامیدن آن محدث لطف الدم و رعا ف و کشند و سک است بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز
 * **قار** * بفتح قاف و الف و راء مهمله و زید هوام معروف بغیر است و کسیکه آنرا را ال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال
 صمغ درختی است و آنرا ال معبری و قیقه و قنقه و خوارند و آن شاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد * **ما هیئت آن**
 چیزی است سیاه رنگ مانند بسرخ که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد و در یک هیئت و نواح آن که بر کنار شط فرات
 واقع است کثیر الوجود و آن در حین بر آمدن سیال میباشد و بعد از ماندن زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زرد
 صلب و قابل آن کرد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رشم و مل و ارا هل بصره و بغداد و نواح
 آنها بر آنست قدری خاک داخل مینمایند و قوت آن تا می مال باقی میماند و قریب است بقهر الیهود * **طبیعت آن**
 در عوم گرم و خشک رقیق آن که سیال نامند احرا صناف آن است و صلب آنرا جبهی گویند و خشک آن نیز قابض ترین
 اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده * **افعال و خواص** آن اعضاء
 الراس مضغ آن منضج اخلاط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و برودت آنها و نقل زبان و نکست و مسرتکلم
 و ضرر من یعنی بسمی دلدان و فساد لثه و زائل کند و رنگ رو را نیکو سازد و نمز اخلاط لزجه و در انضج د هدا اعضاء الغداء
 و نمز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن بر اکند و کندی و نواح و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای و بانی و اعانت
 بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف فیراند و د مانع غلظت و تغیر و دفع ضرر آن و رافع طاعون
 و استسقا و محال دفع رباح و مسخن اعضاء باطنی است و گفته اند نگاهداشتن آب در ظرف تبراند و د مانع غلظت و تغیر
 آن و مل او متاکل آن مورث قروح منانه و کاه موادی بسنج امعا میگرد و سزا و راحت که کسیکه اراده خوردن آن داشته
 باشد با بعضی ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و مسخ نکردد مقلد ارشیت آن تا نکمنغال و زیاده بران مجوز
 نیست بدل آن قهر الیهود و در سائر خواص نیز مانند آن وضما د آن منضج د ما میل و خرا حات و د بملات و محلل اورام و
 جابر کسور و زائل کننده و جمع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم تبراند و د باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و هرگاه
 غلطاً اقوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزا جان و خمار آن خفیف تر *

* **قاطا نیقی** * بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسرون و سکون باء منبذة تحتانیه و کسرفاف و یا قافا طبقی نیز
 آمد و بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است * **ما هیئت آن** نباتی است برک آن کوچک شبیه بپرک آس و زیتون و در صنف
 میباشد صغی ثمر آن شبیه بکرسنه و بهج آن باریک مانند بهج اند خروشش و با هفت سردارد و چون خشک شود منحنی گردد
 و سر آن بسوی اسفل و در شکل شبیه بنا خنهای حله مرده و صغی د بکر سر آن مانند سیمی کوچک و بهج آن مانند تخم زیتون
 و برک آن نیز شبیه بپرک زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ
 * **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب و مادی را و بهاشامند باعث محبت و
 تعشش است و در بلاد اطالیه آنرا مستعمل دارند درد و سستی و گفته اند تعلیق آن مانع تعشق است *

* **قافا لبا** * بفتح قاف و الف و کسرو لام و فتح با و الف لغت یونانی است و بعضی گفته اند که آن بقله الا و جاع است
 و شاید غیر آن باشد * **ما هیئت آن** نباتی است برک آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برک آن استاده و روئیده و بران
 کلی شبیه بگل نباتی که آنرا بر رویان نامند و چون کل آن ریخت حی از آن ظاهر میگردد و آنرا بختی است با قوت مچفقه و بی

لذع منبوع آن کرمستان * طبیعت آن کرم وثر * افعال وخواص آن آشامیدن نفوح ببع آن در شراب و مضع آن
 نیز ناشناخت جهت رفع خشونت قصه رتبه و مری و حرقه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون مانند کثیرا در شراب بخشایند
 که غلیظ گردد و بالعوق از آن سازند و با مضع نمایند ببع آنرا از آن عصاره نیرمیا بد که نافع است امراض مل کوره را و فائز مقام رب
 السوس است و حسب آنرا چون نرم بگویند و با قیر و طی مزوج نموده بر صورت بمالند با عت تمکین و مانع لذع و تشنج آنست
 * قاقله * بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ما یونانی قطیله اس و سربانی شریفیون و شوشا و بفرکی کرده موم و با رسی
 هیل و بعبوی مال و بهندی الا یچی نامند * ما هیئت آن از جمله افارینه عطریه است و ثمره است هندی و در نوع می باشد
 کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبارنا مند و صغیر را قاقله صغارا قاقله کبارا قاقله ذکر و هیل ذکر و قاقله زنجی و بهندی بر ما الا یچی نامند
 * ما هیئت آن ثمر درختی است بقدر دوسه ذرع و یک ساق دارد و برک آن شبیه برک انار و در بحان و کل آن سفید ریزه مانل
 بسرخ شبیه بکل با قلا و ثمر آن صنوبری شکل مختلف غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست
 آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ تمعی و برآمدگی
 و چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا با اندک صدمه منشق گشته و انهای آن برآید و تخم آن شبیه تخم حرم و
 خوشبو و به الجملة شبیه بر آنچه کافور و با اندک حدت و در تازکی با رطوبت لزجه شیرین طبعی و بعد خشکی زائل گردد و قوت
 آنچه در خلاف است تا نهایت در سال باقی میماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از خلاف برآمد
 تا یک سال و انطاکی نوشته که برک آن عریض است و حکیم میر علی الحمدید و حاشیه تحفه نوشته که برک آن شبیه برک
 جوار یعنی ذره است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عریض بقدر سه چهار انگشت و کل و ثمر آن در اسفل ساق آن
 میروید و کل آن شبیه بکل با قلا است و از دیگر نیز چنین شتمند شد و طول برک آن را قناد و شبر گفته * طبیعت آن کرم
 در اول و خشک در دوم * افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص
 بریان کرده آن و در بعض طماغ این الدوا نفع از صغار آنست و بیشتر با برک تانبول یعنی پان میخورند و دیگر در دویه
 و سنوناس و غیره بمصرف می آید و داخل طعام نمیکند و سنون پوست کوبیده آن و به ستور دانه آن مقوی نه و مانع قلاع
 دهان و کوبیدن مضر اما مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تاد و مثقال بدل آن قاقله صغارا است *

* قاقله صغارا * و آنرا نیز شمشیر بضم د و شین معجمه و میم و شوش و خیر و او و هیل و او و مال و او و هیل و انبی و بهندی کجراتی
 الا یچی و چهوتی الا یچی نامند * ما هیئت آن ثمر نباتی است که در ملبهار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در
 جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا به ذرع و برک آن بقدر برک انار و در بحان و بهن و از آن و ثمر آن خوشه در درهر
 دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن
 سفید میگردد و مختلف شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته و خشن
 با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفو صفت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک تمعی و برآمدگی و مانل بکجی و پوست
 آن بد آن متصل و از آن روئید و رسیدن آن چون خشک گردد خود بخود و یا با اندک صدمه شکافته و دانه از جوف آن برآید
 و در جوف آن دانه های آن مانند قاقله کبار مکر آنکه این ریزه در سه صف در سه ضلع آن و ما بین آنها پرده سفید رنگ نازکی که
 بواسطه آن نمیدانند آنها میرسد و در تازکی در آن رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوئی و چون خشک گردد زائل شود و پوست

آن سبب گردد و طعم دانهای آن اندک تنگ و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود و مانند پتلی
 شود و حدت رائحه آن رو بکمی روست آن میل بسامی آید و تا آنکه بی یوربی طعم و قوت آن باطل گردد و با الجمه قوت
 آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در دوزخ گرم و خشک و با قوت تر با قوت و قابضه * افعال و خواص آن مفرغ
 و ملطف و خالی و محال و خوشبو کنند و عرق و رائحه دهان اعضاء الراس و الفرج کوبید و آن در بینی که عطسه آورد
 جهت صداع و بخی و صرع و اغما و ذر در آن در گوش جهت تسکین و جمع آن و مصغ آن خوشبو کنند و دهان روست
 و دانه آن مقوی لثه مضغ و ذر در اعضاء الصدر و المغل و الفرج و ناشف و طویات صد و حلق و معد و مقوی قلب و جهت
 خفقان باز در تقویت معد و تسخین و رفع بلت آن و غشیان و تهوع و قی و رجوع معد و بار در بخی و آوردن جشا و انضمام طعام
 به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و خاص بطن خصوص بریان کرده آن و یا آب مصطکی و آب انار جهت قی و غشیان و تقویت معد و
 و جوش داده و نیم کوفته آن خصوص با پوست و کلاب و یا آب جهت رفع غشیان و تهوع و میضه و قی و بدستور با برک پودنه
 و یا نعنای با آب و یا با کلاب جوش داده یک درم آن با سنگجبین سه روز جهت اوجاع بارد و کبد و فتیح سد و آن و یا تخم
 خیار بن اجزای متساوی روزی دو درم با سنگجبین جهت اخراج سنگ کرده و مثانه الزینه اکل و ذر در آن خوشبو کنند و
 عرق در دهمه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معد و اطباء هر کس این نوشته اند شاید قاعله کباریکه در حیشه و زنج
 و جاهای دیگر غیر بنکاله میشد و باشد چنان بود و آنچه در بنکاله میشود و مکرر بتجربه رسید نه چنین است که ذکر یافت مضر
 صد روز و مصلح آن کثیرا مقلد و شربت آن یک درم تا یک مثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان و بوزن آن
 قاعله کبار است و صنف سوم قاعله که نوشته اند تا حال دید و شد که ماهیت و خواص آن تحریر یابد *

* قاعله ثانی * بقاعله قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمد
 لغت و بطی است و عربی قلام کرمان و دلاج و رجل الفروج و بفارسی کابل و کاسر و شا با ناک و نیز بفارسی و ترکی شورد
 و بیونانی سر و سیمون و درومی آورد قیون نامند * ماهیت آن نباتی است شبیه با شنان و حرف و بزرگتر و سبز تر از آن و رطوبت
 این زیاد و بر آن و با شوری و در وقت و تخم و پتلی اندک و ربیعی است و در جزایر مصر و در مدینه با ماست و شیر مخورند
 و شرب آن راغب و مرق مزاج آن و متبیت آن شور زارها و خرا بها * طبیعت آن در آخر دوزخ گرم و خشک و بعد ادعای
 ازل نوشته * افعال و خواص آن اعضاء الغل و عو ش و کنند و جشا و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغل و با بر قیت
 و لزوجیت و لینه اسهیل و مخرج مانی البطن است و آب افشرد و آن مسهل ماء اصفر و یک اوقیه آن تانیم رطل با آب نقوع
 زایم و شکر سرخ راغ و ترهل و ضعف معد و در دگر و پشت و ورک اگر تپ نباشد و ثقیل در معد و احداث می نماید بسبب لزوجتی
 که دارد و یا بد که عصاره آن را جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش نداده و یا شامند و بعضی یک رطل عصیر آنرا
 پاده درم شکر سرخ میاشامند و فعل قوی می نماید و جیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلا و شاعتره فعل آن اقوی است
 اعضاء النفض مد و رطل و شیر و زباده کنند و نی و حرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی است
 مانند سد اب و میرد قوی است مانند کاه و کافور و تخم آن در اسهال زرد آب اقوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوت
 است مقلد و شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن و ثلث رطل پاده درم شکر سرخ و بتعمیل که این رد و تنی باشد
 که در حرف الرامع الال المجهله ذکر یافت زیرا که بسما و مشابه آنست *

فایم * بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم * ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانی است شبیه عنجاف و انبرد و از طب
از آن پوست آن شبیه پوست لنگ و قیمت آن بیشتر از عنجاف و در یعنی پوست آنرا گرمی کمتر از سور و وانی ابلان
معادل و گفته اند فرو آن گرم تر از فرو عنجاف و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است که چکنر از کوبه
و بزکتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سرد و آن سیاه * افعال و خواص آن شبیه بفتک است *

فانصه * بفتح قاف و الف و کسرون و فتح صاد مهمله و فالغت عربی است و بیوانی شعر سیدون و بزومی کبابان و بداری
هنگان و بهندی و پتهوی گویند و توهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را عربی حوصله نامند * ماهیت آن
همزله معد است از برای طهور و گفته اند بجای مضارین و امعا است و اول اصح است و بهترین همه فانصه از فنی به جوان
است و بعضی گفته فانصه بط است پس دجاج همین و باید که از هر حیوانی پرند که داخل مینماید جوان باشد نه پیر

طبیعت آن طبیعت طیر ماخوذ از آن بر میگردد * افعال و خواص آن نیز با لجمه از طیر و من کوره کبریا و
و مولد خون صالح و رافع خفقان و فانصه دجاج همین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون هم نه گوید با بد خون میبرد
از آن تولید مییابد و لیکن مولد قزنج و بطع الهضم است خصوصاً عصب آن مصلح آن است که عصب آنرا در کشت و طایع
کامل دهند که خوب نضج یابد و با سر که و مری و شک بخورند و پوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس چون خشک
نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معد و استطلاق بطن و زلق الامعاء و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر
از فربه آن و اقوی است و درین فعل فانصه حباری گرم و خشک و اکحال آن جهت تحایل آب نازل در چشم و جلای آثار و نیه مؤثر

قاوند * بفتح قاف و الف و فتح و او و سکون نون و دال مهمله * ماهیت آن آزاد ویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم
نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آنرا
قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند پیه طرند ص است و بعضی پیه سک آبی دانسته

و بعضی دهن مغز ساق ایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر میآید اقوال دیگر نیز در آن وارد
است و از لجمه آنکه اسم و رنگی است سفید منجمد شبیه پیه و بی بر که از حیشه و نواح بدن دهند آورند و آنرا شحم قاوندی نامند
و نو آب معتدل الملوك سید علو بخوان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در آن همه بی اصل بلکه دهن ثمود رختی است

که در کوه کارون که کوهی است بر کنار نهر کنک یعنی دریای کنک که کنک نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشید و ما بین
هند و آن بلاد واقع است و آن تریق را بادام بزرگی و بحجم گرد بزی است مغز آنرا سائید و در آب جوش میدهند و کف
میکنند و کف آنرا با تمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا ماهیت آن بر طرف گردد و روغن خالص بماند و ملا حظه

مینماید که نسوزد پس صاف مینمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف بشحم شجری
است و بعضی اوقات مغز مقشر آنرا بکلهای خوشبو مانند یا سمین ابیض و یاری بیل که یا سمین مضاعف است پرورده مینمایند
مثل مغز بادام یا گل بنفشه و گل سرخ پس از آن روغن میگیرند و در روغن شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند

طبیعت آن گرم و خشک در دوزخ و گویند گرم مانل بخشکی است * افعال و خواص آن مجلل رباح غایطه و محرک
یاه و آشامیدن یکدم آن تاسه درم با لعابها و حریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متقرح و ضعف اعصاب و رجوع
یافته و سائر ارجاع ظهر و خاضره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه در مفاصل میکه غیر مادی بلکه سادج باشند مفید مقل آن

هر یک از آن تاشه درم و یک ستور تک همین بلدان جهت امراض مذکوره نافع * فصل اول الفاف مع الباء الموحدة *

* قبح * بفتح قاف و سکون باء و جیم معرب کیک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمیشوند مگر درین کلمه نذر هوام آنش خورده و عربی حجل و واحد آن قحج با عا در آخر آمده و نذر ماده آن یکسان است دران و بنوی کیک و بھندی چکر و بریانی چغل و بیونانی ساغیر و ابرومی بز و یق نامند * ماهیت آن طایفهست معروف بجهت کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیار و سفیدی مانند قطا و هر آن مد و ربا خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرکی و اطراف پر آن مخطط بسیار و سفیدی و منقار و پاهای آن مرغ و ماده آن پانزده بجهت میکند و بسیار دوست میل ارد بجهت خود را و نیز آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بجهت آنرا بمنقار میشکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن ازان میگزیند و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن میباشد تا نر نه شکند پس نرهای بعضی با بعضی جنک و در یاد بسیار میکنند و هر یک نکر و نر ازان دیگر را و توان ظفر داند بآن سفاد میکند و آنکس نخر میل مد اصوات خود را هر قلر که میخواهد از خواص آنست که نر آن شد بدال غیرت میباشد بر ماده خود و بسا است که ماده منتقم میکرد از نر آنکه نر آنست که چون صیاد را ببند سر خود را بهر طرف فرو می برد بکمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میکشد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غما را اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خوشی در آشیان خود می افتد و صیاد آنرا میکشد و نمیش آن در سرد سیر و کوهستان هر د برف نشین میباشد * طبیعت آن گرم و خشک در درم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند * افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس جهت فالج و لقوه را مراض بارده و ماغیه و مدریه و فواد و معدة و کبد و احشا را مستحقا و حبس بطن و از نادباه و تسمیم بدن نافع المضار و رمحور المزاج و هواها و بلدان حاره مصر و با شراب صرف مصدح و مورث خارش بدن مصلح آن سنگببین و ترشیتها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح در شب در سر ما و در کرما یک شب بگذارند پس طبع نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه در بر فظم و آشامیدن يك مثقال از مغز سر آن با شراب و بد ستور یا نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع چکر کرما گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکثرا جهت جلای غشاره و طلعت بصر و شکوری و بازیت شیرین که اجزای مسامی ضما د قمانند بویرون چشم جهت ابتداء نزل آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طوفه و غشاه و د معد و معوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نعیم و حدت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده باز جاج فرغونی یعنی شیشه سفید و دار فلل اجزا متساوی با غسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیغمه آنرا چون با هر که عنصل بخته بخورند جهت ورم بطن و زوال مغص و در غیر سر که جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسون بدن و خاکستر یر آن محلل اورام صلبه و طلای مومکن آن رافع کلف و نمش است

* فصل اول الفاف مع الیاء المشددة الفوقانیة *

* قنآن * بفتح قاف و تاو الف و دال مهمله لغت عربی است و نیز بهر بی شجرة القندس و معراک القباد و مساو اک المسح و فارسی کون و نوارس و قننج نیز قسمی ازان است و اصح آنست که بهار سی آنرا کم بضم کاف و بشمار از بی بالش عاشقان نامند * ماهیت آن درختی است پر خار و خارهای آن تن درخمش شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده

از شاخهای آن بچل آنما پند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بچل و زخم آن بی و بیشتر آنرا
 بخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نبات کم روید و چون مواشی ازان چرا نمایند و بخورند فربه گردند و کل آن را در
 قام و دران قطعه های سرخ رنگ و میوه آن از کل آن بیرون می آید و رنگ آن بهشت هسته خرما و گندیرا صمغ آنست * طبیعت آن
 در دم گرم و خشک صاحب اختیار را ت بد یعنی کرم و تر گفته * افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق
 النفس و قرحه ریه و علامه آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و سیخ آن باد هنبهت و تازه آن مانند مشعل میسوزد
 بدن روغن * فصل القاف مع الثاء المثلثة *

* قنأ * بکسر قاف و فتح ثاء مثلثة مشدده و الف ممل و ده بغار سی خیار زه و بیونانی تیمه و طمشور و بسربانی و صینی و برونومی
 قومیاری و بعلی ککوی نامند * صاهیمت آن معروف است که نبات آن از قبیل لجم و بهاره است مانند خیار باد رنگ و مشابه
 آن الا آنکه برگ آن ازان امس و اندک که کوچکتر و نر آن د و نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که
 در اول فصل ربیع می رسد و این را خیار زه کازرونی نامند و دوم ازان کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در او خور
 تا بهستان می رسد و این را خیار زه نیشابوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز مابین و تخم
 آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کال رسیدن و بخت شدن ترش میگردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک
 طولانی باریک امس کازرونی است و ز بونتر آن نیشابوری مخطط خشن آن و تخم آن بهترا از تخم خیار و لطیفتر از قنده
 و سریع الهضم تر از آن و مولا نافع پس کرمانی گفته که قنأ خیار را است و آن بطبیخ خام مستعمل بر است که خام بود و هنوز نرسیده
 باشد و این قول نادر است و نزد عوام شیراز این مشهور یکم بزرگ و هوکو و کرکوست نه خیار زه * طبیعت آن در آخر دوم
 سرد و تر و مغز آن ارطب و لطف از لحم آن و ترش آن ابر در ارطب و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب * افعال و خواص آن
 در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که در مروه اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بخورید
 خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که قنأ و از اسفل آن بخورید که در کت
 آن اعظم است و اعضاء الغلغله و النفی جالی و مسکن عطش و حرارت و صغیرا و التهاب و حدب خون و جگر است خصوص
 مغز رسیده آن و نیکو است از برای معده حار و رواج ملد اکیر و صاده و لیکن قلیل الاستحاله است و ملین بطن و مدر بول
 مخصوصا سنگ کرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن در بن امواتی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از
 شیرین آن و آشامیدن بهیچ آن بقلرد و بولوسات با ماء لعسل قوی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطبیخ الهضم و الاسهال
 بر روی الکحموس و سریع العفونت و مهبج حمیات مزمنه و صعبه و بطبیخ سریع الاستحاله تر بفساد است ازان مصلح آن نمک
 و ناخواه و زبیب و رازیانه و مغشور نمودن آنست در میز و در محرومین سکنه چین و تخم آن مدر و مفتوح و حالی و منقی
 عروق از مواد لزجه و قویتر از مغز و لحم آن و از تخم قند ضعیفتر و از تخم خرزه و با اندک قوت محرکه مواد ساکنه و یوس
 و گوشت آن مولد زجاج و قولنج و وجع خا صره و در بر هضم و خلطی که ازان بهم رسد مستعمل معده و له باشد و در اکثر افعال مانند
 قند است مصلح آن عسل و کونیه و جوارش عود و انجلی مذکوره و برگ آن جهت سکه د بوانه کزیده و سلع بلغمی و با عسل
 جهت شری بلغمی و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع *

* قنأ * لغت عربی است و نیز عربی مشدده ال ثب و صاحب بغار سی خیار زه است و خیار زه و صاهیمت و کرکوست

و چون نالی شعور شینا و گسانیکه آنرا بر نالی ^{مندی} مندی می دانند گفته نروم است زیرا که قنای الحما را زاد و بیه مسهله است اختلاف کویلا
و کویلا بهندی می گویند و چیزی تلخ و کویلا بهندی که با نالی تلخ می گویند و کویلا بهندی که با نالی تلخ می گویند و کویلا بهندی که با نالی تلخ می گویند
گفته اند نبات آن شبیه به نبات افشاء است و برگ آن مزغب و خشن و قنای یعنی ثمر آن شبیه به بلوط طولانی و بیخ آن بزرگ
سفید رنگ می باشد آن خرا بهار و زمستانهای زمینی و طعم ثمر آن تلخ کوبه را نیکه و بعضی آنکه گفته اند که با خطوط ربعی امس
و بیلادی گفته اند که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کو چکتر از برگ قنای بهستانی و اقواها اجزای آن
و مستعمل از آن عصاره نمر آنست و بعضی گفته اند مستعمل عصاره بیخ آنست و اصل آنست که عصاره نمر آنست که بیرونانی
ا طریون نامند و بعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه به نبات کبروی خاوری کل آن سفید و ثمر آن طولانی تر
از بلوط و سبزرنگ و نفع بخت آن زرد و بسیار تلخ و ازین جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند
و بهترین اجزای آن ثمر و ریشه و زرد را ست طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر به یک نمر نباشد
و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصاره آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ امس سبک آنست که چون
نزد چراغ بد آن رنگ مشتعل گردد و زیاده از یک سال بر آن ننگ شسته و از ثمر رسیدن آن باشد که نبات آن منحصر به یک نمر نباشد
نمروای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و داخل نموده باشند بدین نحو که بگیرند نمر رسیدن آنرا که چون دست به نمر
آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس بکبک را بریزند و بفشارند بر منغلی و با صافی و آنچه
از لیم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بماند نا از منخل و با صافی بگذرد و آب شیرین بر آن ریزند و بگذارند
تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف رقیق بالای آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند
تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نمر سوده و شقی بلیغ نموده و
با صمغ عربی بوزن آن و با بانیم وزن آن نشا سته و با بالک ارمی سرشته اقراص سازند و خشک نما بند و نود نکر آنست که
در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صافی اندازند و بمانند و آب صافی آنرا بگیرند و بد ستور
و ارق کنند و بر روی خاکستری نرم پیخته خشک کنند پس الواح را با اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرباسی سه تو
پوری خاکستری نرم پیخته عصاره غلیظه آنرا بریزند تا نشف و طوبت آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه
خشک کنند و گفته اند قوت آن تاده سال بانی میماند و آن را مغشوش با شبای چند مینمانند و معلوم نمیگردد و علامت مغشوش
آن آنست که با صاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کراتی خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل * طبیعت آن گرم و خشک
در درم و در سوم از گفته اند * افعال و خواص آن ملطف و محال و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صغیر و بلغم خام
و زرد آب و جهت فایده و لغوه و صرع و کزاز و صداع و تبضه و خوزه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و سرفه بارد و زرد
و ضیق النفس و ریح غلیظه و استسقا و برقان اهود و بواسیر و تقویت سنگ کرده و مثانه وادرار و بول و حیض نافع و ثمر و برگ
و بیخ آن همه جالی و محال و مجفف و تحقیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده از اعضا الراس
سقوط عصاره آن یا شیر و ختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بعضی عام و تمام سر و جمیع اوجاع بارد و مزمنه و لیکن بعد از
تنقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خل و کزاز و صرع و اطوخ آن بر منخرن یا شر جالب فضول کبیره و جهت بیه و خورده
و صداع مزمن و عصاره برگ آن از آن ضعیف تر و ریشه های پس آن قوی است و بیخ تر از سایر اجزای آن ضداد آن بر بنا کوش جهت

تخلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصاره آن در گوش مسکن درد آن و مضطربه بطبخ آن جهت در دندان
بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب کرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و در ورم و طنین
و نقل سامعه حاد با ازرباح و مواد غلیظه و بتهائی کرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصاره آن با عسل و باروغن زیتون
یا زهره کا و جهت تحلیل اورام جنجوره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصاره آن با عسل و زیت بر خنک جهت خناق بلغمی
و تحلیل ورم حلق و اسهال را آشامیدن عصاره آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب امشوده بیه آن بقل ریش تبراً ط جهت
سوء القبه و استسفا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیه آن بقل ریزاده قیراط و با طبع نیم رطل آن با دو قسط
شراب و با آشامیدن هر سه روز سه ابروسات که بغولی نه قیراط و بغولی هیزده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی و صغری آورد
و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب بماند به سهوات بی مضرت بمعد و به نرسیدن او به است برای استسفا و بدون آشامیدن
پوست آن بعد از چهار کسوت که بهست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصاره آن را با باد و چند ان نمک راند ک
سرمه سرشته خوب بقل رگرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال بیکونما بد و چون قدری از آن را با آب حل کرده هر مرضی
آلوده بر بیه زبان و اطراف آن بمالند قی آورد در اگر سرخ تر خواهد بود و زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد
شراب بازیت بیاشامند و اگر فائده نه بخشش سویق با آب سرد و با سرکه با آب بیاشامند و با در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند
و اطراف را بمالند و حجه ناری بد و شرط کنند و از اند و اشیا قاضیه رخا بسط قی بخورند و چون بیه آن را سائید و نیم رطل
آن را در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز هفت اوقبه و نیم آن را ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسفا نافع و سعط عصاره
آن با شیر و ختران نیز جهت برقان و ضماط مطبوخ بیه آن با میبخند و امثال آن جهت استسفا لحمی اعضاء النقص
آشامیدن عصاره آن مد ربول و حوض و حمل آن مفید جنین و چون بگویند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بزیروان
بمالند کرمها را نکشد و بر آورد و چون بر معد بمالند قی آورد و چون بر خصبه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آن را
در تحلیل بر دال و آرام و الم و نور ضماط مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کنند و دامبل و جراحات
خصوصا با صمغ البطم و عصاره آن در بن با اقوی است آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمع
اوجاع سوداری و بلغمی دست و پا و جمع اعضاء و خد رانها و حقه بطبخ آن جهت عرق النساء و ضماط نخه آن با سرکه
و نامی بخند و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بار و ضماط کل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماط نخه آن
انفروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب متقروح و قوبانافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نمز جهت جرب متقروح
و نایل و قوبا و بهق و آنرا سباهی صورت و سائیدن و مد اومت با آشامیدن طبع برک و بیه آن جهت خدام نافع
و چون آب قناء الحمار را در روغن کنجد با روغن بزرگان طبع نمایند نا آب برود و بر او سیر بمالند زائل سازد و چون
نمونه رسیده آنرا ریزه ریزه کرده و با آب آنرا گرفته باروغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده هر آنرا بسند در آفتاب
گرم گذارند چهل روز با بر روی احکرنار طوبت آن خشک کرد دیس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب و جذب فصول
و رفع کلف و بنور عد سببه که بر صورت بر مالد و اوجاع مفاصل کهنه و امثال آنها را سستور آشامیدن آن نافع مغشوش و شربت
از عصاره آن از د و قیراط ناشش قیراط و از بیه آن د و از د قیراط و از طبع آن تا سه اوقبه و از نیم و کل آن تا یک گرم
با آرد جو و کیرا و از روغن آن تا یک گرم در حقه ها از یک گرم زیاده بکار برین زیرا که مضر و رین و ابدان

فصل در طبع باطراط و باعث سحج است به صلاح آن در اغراط فی اشیای مذکوره و العبد با ادهان مناسبه است و چون خواننده
عصاره آنرا استعمال نماید باید که بتنهائی استعمال نماید که مورث سحج است بلکه با صلاحات و معینات فعل آن و مناسب
طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطاریون دقیق و مورچان و بوزیدان و کما فیطوس و قسطر و مرور و زعفران
و سنبل الطیب و دازچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جلی و بستانی و جاد و شیر و سکنج و مقل
و تربد و ملج و مند و حب بلسان با ماء العسل و عقیل عنب و اتسام صمغ و روغنهای اقل آنست که یکداند عصاره آنرا
سود با هم وزن آن صمغ عربی و نیم وزن آن کل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و با سقمونیای و شحم حنظل از ادویه حاره
استعمال آن جائز نیست و صمغ لوزکاسر و میطل قوت فعل آنست

* قند * یعنی ناف و ثاء مثلثه و دال موهله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار در ازوخیار با لک و نخر اسانی
خیار باد رنگ و بهندی که میوای بزرگی کوکوا بر سرنا مند * عا هیت آن ثمر نیای است از قبیل لجم و بیاره و بر مجاور خود
میچسبند و در زمین نیز بهن میگرد و بزرگ آن بهن و مشرف بزرگتر از بزرگ فناء مزغب و شاخهای نورسته و نازک آن نیز
مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و ازین نوع در بعضی جاها طولانی
تا یک کمرع دست میشود و لجم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مضطرب ازین نژاد طولانی و کوچک است
نازک و لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ و سخت مائل با سندان و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده و بزرگ و آنرا بلدی
نامند و سبز و رنگارنگ نوعی دیگر میشود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لجم آن کم و تخم آن
زیاده و نورس کوچک آن نازک و بخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی و لوتن که بر انا مند و در مسلمان و تابسان
نیز بهم میگویند و آن دو نوع در کار ما و در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلبان
از قیام و بعد از رسیدن زرد و مغز آنرا ترش و لجم آنها صلب میگرد و بعضی مردم لجم صاب آنرا مانند کد و بخته
میخورند و از کد و غلبان و بطبع الهضم تر و نافع تر است و بهترین قند کوچک بزرگ است و بدین آن متوسط و در صغرو کبر
و صلب و گرم زده آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند از بون * طبیعت آن سرد و تر و در دم * افعال و خواص آن
اعضاء الراس جهت صداع حار خوردن و ضداد کردن و مایلین قاش و پاکف آن بر ایشان و نیز استسمام یاره کرد آن
یا آب تر و تازه آن بعنوان لخته جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و مغمه و رفع بختیابی مقل
اعضاء الغذاء و النفض و غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا
و دفع تشنگی و تقهیم سد؛ جگر و در اربول و اخراج حصاة و رفع برقان و ضعفی که از اسهال حار مغرط بهم رسیده باشد نافع
و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال باده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در همد و اما
موجود باشد و خلط معتزله صفراوی و سوداوی و جهت حمیات حاره حاده و برقان و بدین صورت آب خیار رسیدن زرد شده
ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیده آن و چون قدری قریفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه روز و باد رجم آن فر
برند و یک شبانه روز بکنارند پس روز دیگر افشوده به آبش مانند با ماء العسل جهت نمکونی راک و خیسار و تقهیم سد و تحلیل ریا
غالبه و دفع مواد حاره و خفغان در بکر و زموت و در طول مطبوخ آن مانع قوت قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ
پوست خیار نازک در آب سه روز منوالی رافع برقان است و خوردن خیار محروم ازین را موافق رهم برودن و عصب معده

والله ان آن روحم كمنك غل ارمولك خلط خام وبلغ وقرا وورد تهبگاه و چون در معدة فاسل گردد مولك خلط سمعي شود و با طعام
وبعد از آن خوردن خصوص اغل نه غليظه مانند آس ماست و آس غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورين سنگين
و در مبرودين زيب و با نحر و عسل و معاجين حاره مانند كوني و فلالی و مغزها را بر س الطف و ابردا زلحم آن
ولحم آن نفاخ و ثفل و در هضم و مغز رسيد ترش آن ابردا را و طبيد و جهت اكثر منافع مد كوره از اطفای حرارت و لهيب صفرا
و تشككي و ادرار نمودن بول و عر ها انفع و سر يع العساده و صمد مغز و تخم آن جهت التهاب معدة و احشا و تحليل ورم حار
و جرب و حصص و شری و خارش بدن و نرمي حلك و رفع خشونت آن و بر پشت زهار را رفع احنبا س بول و عسر آن و ادرار
قوی آورد خصوص در اطعمال و مغز تلخ آن در بن امراقوی است از شربن آن و صمد آن با موره و عسل از جهت تحليل ورم
نافع آشا مبدن و و مثقال و نم و پوست خشك كرده آن جهت دفع عسر و لادنه و سهولت رضع حمل مؤثر مضر زبان حوامن
بيوقت و تخم آن سردن از تخم قماء و از آن بهت و و بعید التعفن و با قوت محرکه مواد ساكنه و مكربول و مندرج صفراي سوخته با ادرار
و جهت رجوع رنه رقرحه آن و حرقة البول و ورم كبك و طحال حار بن و حصبات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج گرم و آشامیدن
آب برک آن بقل در صه منقال با در چنگل ان بول صاحب طحال جهت تحليل طحال آن مجرب و بعضی در مبرود المزاجان
قلبي آب زنجبيل تازه نيز داخل ميکنند و دهن الغار که آب رسد از آن را گرفته بار و عن كنجد و بازيت طبع نمايند
تا روغن بماند در جمع افعال ضعيف ترا ز روغن كدو است و ماء النخيل ز من زماند ماء الغرغره است که در خمير آرد جو گرفته
پس در گل و در تون حمام و نادر و تنور طبع نمايند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حصبات صفرا و نه حاده
و دق نافع و خوردن خبارنازك با نمك و با قشر بهنرازي فشار آن است زيرا که زود تر از مغل ممكن رد و در ان نمجانند
که نفع اماند و متعفن گردد بخلاف بي قشر آن و كسكه مقشر آنرا تر حيم داده غلط كرده و جمع آن با شرب زبون و موجب

* فصل في القاف مع الدال المهملة *

فالج در مبرودين است *

* قد يد * بفتح قاف و كسر دال و سكون باء مثناة تحتانمه و دال مهملة * ما هيئت ان اسم جنس چیزهای خشك شده است
خواه با تش و خواه با قاف ربا در سايه و از مطلق آن با اصطلاح مراد گوشت خشك شد فاق حمويات نری با بعضی است و بھندی
سگامرا و سوکتي نامند و بهنرسن آن از گوشت حموان و فراده جوان چوب است و بعضي كنده اند از حموان نرجوان
منوسط در فربي و لاغری است که در ان حلت و تلخي بهم بر سده باشد و بعضی گفته گوشت خشك نمك سود است و اكثر
عام دانسته بل خواه نمك سود باشد و باي نمك را جود همه گوشت كو سفند و بزوماهي و خنزير است برای آكلين هريك
را از نمك سود آن كه معتدل الملوحت باشد و در ان حلت و تلخي لها شد * طبيعت ان گرم و خشك ترا ز غير آن
* افعال و خواص ان جهت ترهل و اسهال و امراض باره و بلغمي مزاجان اگر عطش بسيار زياد و يا رفع اعطش آن
نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسيار بران برای خنك مزاجان بن نيمست و ردی تر بن اشنيده و مولك خلط غليظ حود اوی
و صورت پيداری و قولنج نعلي در مبادين بن ان و حكه و جرب يا بس و جو ششهار گوشت اقل بن حموان و حشي جهت استسعا
بهتر از عمر آن چون در سر که خبسانيله طبع نمايند که عطش آنرا کم كند و خشكي آنرا زاده بل ترين طرق استعمال آن
بر ان كردن آست زيرا که بهمياد خشك معطش ميگردد و بهترين مصلحت آن كندن خشك و با بول لرحه مائل اصباح
و سومي و با چغندر از بن نهست بار و عن بادام و كنجد ناره و كره و روغن كارنازه و بهمه تازه در محرورين و در ارچني

وزیره و انیسون و ادهان مذکوره نیز مرودین و چون عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بپاشا منند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب یا آمپا سرد یا مرتهای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب و مغز خیار بهترین مصاحبات و زایل کنند و فساد آلت است و اکثر آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط امراض مذکوره است

* فصل فی القاف مع الراء المهملة *

قرآن * بضم قاف و نون راء و الف و ال مهملة لغت عربی است و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد بضم قاف و ثوران بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چپری و کنی و یکن نیز نامند * ماهیت آن حیوانی است کوچک شبیه بداند بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از آن نیز که در این بعضی حیوانات مانند سگ و شتر بهم می رسد و بیشتر نزد یک بکوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر می باشد و می چسبد بدن آن و بدشوارای از آن جدا می گردد و دست و پا ندارد و بدن و دندان مانند زلو می چسبد و خون بدن را می کشد * طبیعت آن فرسب بفساد * افعال و خواص آن علای خون کندی سگ مانع انبات و شمر زائد شعر منقلب است که چون بدن را کنند بدن آن موضع بمالند و گوارید و چون بدن از قطع شمر زائد چشم بمالند زایل سازد و چون بر اشعار بمالند مانع روئیدن آن موی مرکب گردد

قرآن صریحاً بفتح قاف و راء مهملة و الف و کسر صاد مهملة و فتح باء مناة تحتاً نه رالف و بضاد متحده نیز آمده و درین مهملة بپای صاد و قار سیانیز آمده و نخت رومی است و اهل صقلی چراسیا را اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آن را کیلاس و ترش آنرا آلویوطی و عوام آلویا و آلویولی و ای بالی نیز نامند * ماهیت آن قمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه بد درخت زرد آلودر برگ و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و پیچویی با رنگ بلند پیوسته بشاخه آن را کرمی آ و نخله و درعد و با هم درخامی سبز و غصص و لبهم رس آن سرخ و ترش و رسیدن آن بنفش و میخوش یعنی چاشنی ارا اندک تلخی غیر محسوس و تنیم آن کوچک بعد رنجوری متوسط پوست آن صاب و سفید رنگ و مغز آن سفید و کیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلویا است و آنکی ثمر آن از آن بزرگتر و بعد رسیدن به زمین می گردد و استه آن مانند استه آلون و نه قسمی دیگر می باشد در جمع امور شنبه یا کوب یا لا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن غصص می باشد و بهترین همه رسد و شاداب آنست * طبیعت آن آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نرم رس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول و نرم و رسیدن آن در آخر درم و رسیدن شیرین آن گرم و نر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه * افعال و خواص شیرین آن یعنی کیلاس سریع الانس از زمره بسبب رطوبت و از وجبت که دارد و جهت خشونت حلق و زنده دافع و برا بکمزاند و نخله و مضغ معد و لهن ابالای طعام نباید خورد زیرا که مستعمل مگرد و بهر خاطر که غالب باشد و طبیعت آن و هضم آن جوارشات حار و مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون باد آن خورد شود و این هنگام منعظ نیز می باشد و خشک آن قابض و چاشنی آن یعنی آلویا لوفه طاع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صغرا و خرن و غبمان و تبق صغرا و واسهال و مقوی معد و اکمل حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از نر و تا نر آن و دانه آن را چون شیر کوفته با عصار آن را زیاده بنوشند جهت بغایت سگ کرده و منانه و قرحه میباری بول واد را در بعضی بدن و چون مغز دانه آن را با پنجه کهنه نرم کوبند و فتهای بار یک ساسه در آن تحلیل کنند و در آن رافع جوارحت میباری بول و منقی آن و بول المله و حرقة البول است و صمغ هر دو

نوع آن کرم و خشک و شبیه بصرخ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لعل اجهت خشونت قصبه رتبه و بکونی رنگ
رخسار و برالکختن اشتها و تقویت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از بیس باشد تغریه آنرا می نماید و اگر از بلغم لزج
چسبند آنرا قطع می کند و جلا می دهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بپاشانند مقدار شربت آن یک مثقال و اکحال
آن با عسل حدت قوت با صره و رافع جرب آن و طلای آن منقحی بشره است *

* قرا طار غوبین * بفتح قاف و راه و الف و طاء مهمله و الف و کسر راء مهمله و ضم غین معجمه و سکون و او و کسر یاء مثناة
تحتانیة و نون * ما هیئت آن نباتی است با شاخهای بسیار که در از یک بیج روئیده برک آن شبیه بهرک کندم و نفخ
آن شبیه بجوارس و بغایت تند منبت آن زمینهای سایه و شوره زارها و گفته اند کندم صحرائی است * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن کوبند چون مرد وزن هرد و چهل روز ناشناقدی از آن بمقدار نیم درم با پانزده مثقال آب بخورند
پس مباشرت نمایند زن بپسرخا مله کرد و باذن الله تعالی

* قرا طین * بفتح قاف و راه و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است * ما هیئت آن ماء العسل مازج است و صاحب
اسرار را طب گفته عسل قلیل است که با آب بسیار ریخته باشند

* قرا طاطا * بفتح قاف و راه و الف و طاء مهمله و الف و طاء لغت ترکی است بزبان فرنگی قرا ط اورد و اسپند نامند * ما هیئت
آن ثمر درختی است بقدر ذللی و در ریشی شبیه بزرشک در افعال قریب بد آن و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسی که
آنرا از زغال دانسته زیرا که زغال اسم فارسی قرانها است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیة و زغال در حرف الزای المعجمة مذکور شد
* قرا العین * بضم قاف و فتح راء مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیة و نون لغت عربی است
و آنرا جبر الماء و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هرد و در طعم و رائحه و بالجملة اسمی مشترک میان هردو
است و یونانی در قورس و سلجون و افوسالیوس بمعنی کرفس الماء و سربانی کر قشاد و برومی بیون و بفارسی کنکر آبی نامند
* ما هیئت آن نباتی است که در آبهای ایستاده و احیاناً در جاری نیز میروید و قبۀ آن بیرون از آب و از میان گل آن
برآمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس اندک ضعیفتر و گفته اند برگ آن مشرف ماثل
بتند ویراست مانند کرفس و بر ساقی آن رطوبتی چسبند بدست و جمعی احزای آن از گل و غیره با عطریات و تند طعم
و برگ آنرا اهل شام بسیار میخورند * طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم * افعال و خواص آن مسخن و محلل
و حابس نزف الدم هر عضو یکبار باشد و مد ربول و حیض و مفتت سگ کرده اعضاء الغذاء و انقباض آشامیدن تازه و با مطبوخ
آن جهت تحلیل ریح غلیظه رده در معده و امعاء و فتیح سد و تسخین معده و انقباض طعام واد را ربول و حیض و تقویت
حصاة کرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و از آله درد پهلو و برقان و طحال و مغص و قرحة امعاء و طول طبع آن و با اغتسال
بدان جهت تسکین قشعر بره و ناقض حمیات یعنی لرزتها نافع مضر سفلی و مصلح آن عذاب *

* قرد * بکسر قاف و سکون بار و ال مهمله لغت عربی است و جمع آن اقرا و قزرد و قرده بکسر قاف و فتح بار و ال مهمله
و ها و قرده بفتح قاف و کسر را آمده و ماده آنرا قرده بکسر قاف و سکون راء مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کنی و بوزینه و میون
و ترکی پینچی و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستر رنگ لکوره و هومان نیز
این هردو دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجملة شبیه بر روی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است بهر دو پا نیز

راه میرود و دم ندارد و بدن آن نیز سجا و پشم آن بلند است آنرا بفارمی نمناس و بهندی بنما نس یعنی آسان جنگلی
 کوبند و این صفت مافوس تر میباشد از در صنف اول و مثل آن هرد و بسیار مودی نیست و در زیر بادا تا مالک ترک و چین
 و غیرها اصناف دیگر نیز میشود بعضی در صورت بسیار بلیمه با نسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی بادم کوتهی و بعضی بادم بسیار
 بلند و بعضی دم آن کوه را ابلق و پر پشم و پر دم آن کره بزرگی و بعضی بی کره و با جمله الحکم کوشش آن نزد امامیه حرام
 و نزد اهل سنت سوای مالک رح نیز و بعضی مکرره دانسته اند و مالک رح حلال * ماهیت آن حیوانی است مشهور و خود از
 مسو خات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم مالقه عاصیه مسخ شد و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه با انسان
 است در مزاج و خاق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان میکند و بدست چیز را بر میگیرد و در طرب مینماید و خند
 و بازی میکند و حیوانات و پاره میرود و ذکی و سریع الفهم است و اطباء اکثر وائی مجهول الخاصیت را که منخور اند تجربه
 نمایند که سسی است یا غیر سسی و الا با و منخور اند بهمان سبب مناسبت مزاج انسان * نقل است که دو میمون مدیه برای
 متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنید شد که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل
 است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنم و آنچه کسی دزدی کرده و با در دل قصد کرد بدین اعلام میکرد بدین قسم
 که بر پاهای کاغذ مطالب و یا نامه های کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یک یک را بدیده و کرده
 نام دزد و یا نام کسیکه چیز را پنهان کرده بود جلاد کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون
 باز باشد خود چیزی را پنهان کرد بقسمیکه کس نداند پس آن میمون را طلبید و نامه های بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت
 همه نامه ها را دید که کار کرد و نگاه بصورت صاحب مجلس کرد و سرخاست و بر او سلام کرد یعنی خود پنهان کرده و روزبه
 ظریفی در دل قصد کرد که با و مقاربت نماید و بر پارچه های کاغذ مطالب چند نوشته و این مطالب را نیز چون آن میمون آنرا
 بدید بغضب در آمد و خواست که او را بکزد میمون باز مانع میآمد و فائد نمیکرد آخر حصار مجلس گفتند باعث چیست میمون
 باز از میمون بر سبد او با های خود را از هم جدا کرد و با نکشت میان هرد و بای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند و باز
 بر حمله مکرر با چار آن شخص را از مجلس بر خیزاند و بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را
 بکرمیداد و از شخصی ثقة شنیده شد که در کتاب فصور حیوانات فریادی بدیده شد که در ساحل دریایی که زمین آن ربک بوم
 بود شیری قصد گرفتن میمونی نمود بود میمونهای بسیار جمع شد و سرعت رجلی جلد همه بر صورت آن ربک میریختند تا
 آنکه شمر عا جز شد و گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طویلی دارد و در آن اگر دست داید باری انسان
 مقاربت مینماید و چون مقاربت نمود موزس بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میکرد اند * طبیعت آن کرم
 و خشک * افعال و خواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی میچرب و خوردن آن کرم باعث کنکی زبان
 در سامت و چون از پوست آن غریالی سازند و هر غله را که در آن پزند و زراعت کنند از فاسد ملح محفوظ مینماید و گفته اند
 که مسمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید و میترسد و صاحب تحفه نوشته که سم منخزون که از انسان منخوق
 در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میکرد و از آنرا مکتومه است *

* قرن ما نا * ضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال و همزه و فتح مهم و الف و نون و الف و قاف و مانی و قدامون نیز
 آمده لغت یونانی است و آن گویا دشتی است و بفارمی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند * ماهیت آن آب است

آن شبیه بکرویا است و برک وکل و نمر مکر آنکه نمر آن از آن طولانی تر و برک و نیم این از آن بزرگتر و شایع این بلند تر و خشن تر و کفنه اند نبات آن شبیه بنبات با بونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برک و از با بونه بزرگتر و نیم آن قوی تر و کل آن سفید مائل بکبودی و ریزه و تخم آن دراز بارنگ شبیه بکرویا و از آن دراز تر با تندی و تلخی و نوع بری کروی است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه نند طعم و رائحه بزرگ دانه است که زرد کوبیده نشود منبت آن مجاری سبل و آبها و کوهها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و سرخ کننده بشرة وکل از بیهوشی و خلط لزج و مقوی اعضاء باطنیه اعضاء الراس و العصب آها مین آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق المسام و رجوع و رک بلغمی و کوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنفیه سینته و تصفیه صوت و مرفه کهنه و ربو اعضاء العنبر و النفض جهت تحلیل زجاج غلیظه و فواق و هله جگر و سهز و زرق و نج و مغص و قتل اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و جهت درد کبد و عسر البول و رسوم باردت حیوانه مانند عقرب و غیرها با شراب ریا پوست بخی غار جهت تغذیه حصاة و با سرکه جهت عسر البول و رطوبی و حمل و نخور آن قاتل جنین و خلای آن با سرکه رافع جرب و حكه و معده و قویا و کف و درش مضوم و زمصاح آن افسمون را نمسون مغل و شراب آن تا نکمغال بدل آن از خربا حرمل و مشکطرا و مشیع و حرف نیز گفته اند * قرصعنه * بفتح قاف و راوسکون صا د مهمله و فتح عین مسمله و نون و هالفت عربی است و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکه ابراهیم و شجرة ابراهیم نیز و بفرنگی ارسن جیم کوبند * صاهیت آن نباتی است خار دار برک مفروش بر زمین و از میان برگها سانی روئیده کرم اریق و یکشیر و زاده بران و برک بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسمار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرقی بخی مجموع خشخشو و بعضی مائل بسفید و با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابوالعباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس آمده الله تعالی نوعی برک آن شبیه ببرک خاما لاون ابغض که اشخص نامند و خشن و ازرق با ساتهای بسیار اندوه و کرم اریق و اطراف آنها خارها و کل آن سفید و بخی آن ضخیم و لخم و طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برک آن شبیه بد آنچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن ادوه اعلس و بسیار سبز و سانی آن بعد رنگد زرد و برصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولاهن برک پس سفید میکرد و بخی آن طولانی و راست برک بخی سوسن روی و این قسم قویتر از قسم اول و در کمیت و رائحه شبیه بنخسک و این را برد رخا نها برای کوبیدن مکس ماب و بوزن نوعی برک آن مائل با سندان و دریده و بخی آن طول متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و کل آن نیز سفید و نوعی برک آن ملصق بر زمین و مستحک بر شکل دینا و سانی آن نکند و بوقد رنگد زرد و کرم اریق و خار نازک و خار آن مائل بزرقت و بخی آن بشکل فاوا با ظاهرا ن سماه و باطن آن سفید و بخی آنرا مغشوش به بهسن مینماید و بدل بکرم مفروشند لیکن برک بهسن از آن بسیار بهسن تر است و آنرا بغاخ الجبال نامند و نیز ابوالعباس گفته که دیدم من در جبل قمر لو طعمه السلام و نوع تر صعه سفیدی که سان آن خشن و اوراق آن بسمار و خار آن نیز و جمه آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه کوباد حریف متوسط طولانی است شبیه بنفسم جملب محدب لوزن مفرد الساق قوی الحرارة و در پس و نواح آن این را جهت جمع بهلو و محرف مد اند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود برک آن عریض تر و سفید تر و بخی آن صفت نازک و شبوین تر از آن نوع و فلل الخشونته اقرب بهلاست و ریشه های آن شیرین با اندک حرافت را این نوع

چند جهت که با در ان غلط قوی است مخصوصی برای آن با عسل و نیز نوشته که در نیم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگ لاغ
نوعی از قرضعه سفید که بزرگ و بزرگ آن کوچکتر از برگ خاملا و نابه و کوتاه تر و نازکتر از آن و شاخهای
بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل و کرمدار حوالی کره آن برکها و پرتضا عیفه
و بر اطراف آن کلبه مانند کل قرضعه از یک و سر آن کوچک تر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اصل قدس این را
قرضعه یا هندود میگویند و من در ثلثه گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خارا است
برگ آن در هنگام ظهور و رشور مره و عریض و اطراف آن خشن و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف
آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیاناً و من در شیبه بستانه و بر حوالی آنها خارهای تیز صاب و عروق آن طولانی و عریض
بسطبری یا بهی می ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو نیست آن صحرایا و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آنرا مانند
الجهه ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یکشیر و نیم و شاخهای آن مانند سفید و
و بر آن سرهای مستند بر برگها و آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سیاه و طولانی و این نوع کثیر
الوجود در بغداد و انواع آنست و نیز در اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که قورقانه و نازک است بخته
می خورند و بعضی با آب و نمک پرورده می نمایند و بهترین بقوله دیگر است و ردی الخلط نیست و برای بیخ آن با عسل بهتر است
و انطاکی نیز مجملات آن لحن نوشته و صاحب اختیاران بدیعی گفته که در اندلس آنرا شوکه ابراهیم خوانند و آن انواع
بسیار بود در سنگستان ها و زمین های خشن و رنگ برهما میروید و آن نوعی از خارا است که چون اولد و بد برگ آن بر روی
زمین پهن بود و عیز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک و حب و زیاده نبود و نبات آن انبوه و کل آن
سفید و سر کل آن مانند بسوخی و برگه برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری و انگشتی بد رازی سه کز
بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مکس عسل میدارند آنرا خار خشک گویند و بشیرازی شود و در صحرای شیراز بسیار
بود و مکس عسل از کل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته که به خار داری است و اقسام میباشد و برگها اقسام آن
مفروش بر روی زمین و از میان برگها مائی میروید و یک قسم را ساق کرمدار و خارها در حوالی کرمدای و گلش سفید
و بخش سطر و طعمش با شیرینی و اندک قندی مانند طعم زردک و بگاری بیوه زاناً مثل و در افعال مانند مسدس است و
قسم دوم را برگش بی خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر رخی و از نصف اعلاى آن شاخها میروید و آن قویتر
از اول است و قسم سوم را برگ مائل با سندان و بخشش در از رد رسطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض
و مستند بر ساق آن بی شعبه و بقدر رخی و محلو از خارهای مائل بگوید و ظاهر بخش سیاه و باطن سفید و شبیه به همین سفید
و قسم پنجم که از اقسام قرضعه بیضا است برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبه آن شبیه بکنار و قسم ششم که قرضعه
جیلی نامند برگش محدد و قوی الحرا و در ریب المقدس جهت در دگر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از
انواع بمضار برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری
انگشت سیاه در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرضعه مراد همین قسم است و آنرا قرضعه مسدس و در مازندران و لنگه
و در ننگان ششکاک گویند و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین مستلی آن طبیعت طابق آن
در آخرا دل کرم و خشک و افعال و خواص این محلل صلابات و مانع از روع الا نحد از و روان خلط صالح و معظوم و بهی

می نمایند برای نریه ای همان و ثمر آنرا در مین نامند * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن آشامیدن تر و تازه آن
 مهمل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن با طبیعت خشک آن با شکر و یا العجیر و با عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع
 * قرطم * بضم قاف و میگون را و ضم طاء مهمله مشابه و مینم و یکسر قاف و را و یکسر هر دو نیز آمد و لغت عربی است و آنرا حب
 العصفور و زرا لاریص و بفارهی خشک آن و تخم کافشه و یکلای تخم کاجره و تخم کازیر و بهندی کر و کسینه کایچ نیز و سربانی
 کشنی و رومی قنطاریس و بیونانی اطرقطوس و دیمقوریس و سننفس نامیده و بری آنرا فنیفس اغریون یعنی اصغر بری
 و بری و بستانی میباشد * ما هیمت بستانی آن دانه است صنوبری شکل ماثل به پهنی و تر و جمع و پوست و مغز آن سفید
 با دهر موت و چون کهنه گردد پوست آن میل به سیاهی و مغز آن جز در پی پس سیاهی و لزوجت منماید و در غلافی زبر کل آن و
 در هر غلافی هفت و هشت دانه و نباتات آن تاب و ذرع خار دارد و برگ آن بلند و یا شرفهای بسیار و بزه و بالای برگ آن عریضتر
 از پائین آن و بر بند فار مواضع شاخها و بر شاخها نیز رشته و ساق و شاخهای آن در خامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و کل
 آن خاردار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را طریقان گفته و بعضی گفته اند طریقان حب آنست نه نباتات آن و شیخ الرئیس
 غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالحمله بهترین آن سفید بستانی تا زه سنگین بالیده آنست و وجه ذکر آن بالحمله
 از احربض جلالت و عظم نفع آنست * طبیعت آن در دروم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله * افعال و خواص آن
 قهلب الغدا و مهمل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط مختزله و محال راح چون پنجه رم آنرا کوبند و شیره گرفته با فانیل و یا شکر سرخ
 و یا عسل بپاشانند و نیز چون ده درم آنرا بکوبند و در نیم رطل آب بپوشانند و با لند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته
 بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم منقال و نظرون و انیسون و از هر یک یک منقال
 داخل کنند و با العجیر خشک و عسل بپوشند و مقدار یک جوزة تاد و جوزة بنجور یک و یک ستور چون از آن ناطف سازند که ده درم
 مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نظرون و بوزن مزبور با عسل و شیره العجیر بقوام آورند و شب و وقت خواب بخورند
 پیران را بسیار موافق اعضاء الراس ماء العجین مصنوع از آن که افتیمون را در صره بسته در آن اندازند و با لند تا قوت آن
 در آن بر آید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بپاشانند جهت مالیدن و سوس و تر و خش و خفقا و و جل ام و حرب و حکه
 و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور آشامیدن لبن منجمد از شیر آن را اندک نمک هندی فعل آن اقوی اعضاء الصدر
 و الغشاء و النض آشامیدن شیر آن با آب العجیر خیسانیده و با فانیل و با عسل منقی سنده و صاف کنند و آرازد منصف نولات و اکثر
 امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کنند و منی و نیکو کنند و رفک رخسار و دافع ریح و محلل آنها است و چون داخل مزورات
 ماشیه و حصیه نمایند لضعف و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد مختزله نماید و آشامیدن ده درم شیر آن با فانیل و یا شکر سرخ
 و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قوی و نفوذ و دفع و خوردن مغز مقشر آن بل ستور مسطور
 در دفع قولنج مؤثر و عا دین قولنج را اوفق و آشامیدن شیر آن که مغز فلوس خمار شیر در آن حل کرده با شند جهت تب بلغمی
 بعد از نضج ماده و آن از جمله آد و به است که هر خط منجمد را میگرد از دهر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لند و بالای شیر
 نباید بخورد که آنرا منجمد میگرداند در معدة مضر معدة مصلح آن انیسون و شیرینجه مقلا و شربت آن از پنج درم ناده درم
 و از آن زیاده مضر و غیر مجوز و ل آن حبة الخضراء و آگنه اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم
 حبب القرطم باشد و نیم رطل آن را بپاشانند تا عمل نماید و دهن آن در سبب بدن آنجور است و ضعیف تر از آن و منجمد کنند

شیر و جد کنند ما نیست آن باز چنانست و در هندی بستانی آن مسهل بطن است * قرطم بر ما را یونانی طریطوس نامند و نبات
آن بلند تر و برگ آن طولانی تر از بستانی و درین شاخها رسته و با فی شاخها خالی و به برگ سفید و نیز درین شاخهای آن پنجه
هست و خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه تخم بستانی * طبیعت آن دردم کرم و در رسوم خشک * افعال و خواص آن
آشامیدن برگ و ثمر آن بقل ریک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت اسهال عقر ب مفید و گفته اند چون ملسوع برگ
و یا ثمر آن را در دمان نکند ارد ما دام که درد هان اوست احساس نالم سم بکنند و چون بیند ایزد باز مرد کند *
* قرطمان * بضم قاف و سکون را وضم طاء مهمله مشاله وفتح میهم والف ونون معرب هر طمان فارسی است و گفته اند که
جلبان است * صاهیت آن ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بد رخت چنان رود رسا حل همان یافت میشود
و برگ و شاخ آن خوشبو است * افعال و خواص آن آشامیدن خشک آن بقل در دمان و مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته
اند و هر طمان در حرف الها انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد *

* قرظ * بفتح قاف و سکون را وطاء معجمه مشاله بعضی گفته معرب کورت فارسی است و بفارسی نرغند و بسویانی خجندر
و میثا و یونانی عروصه و درن و بهندی کبک و بمصری سنط بطای مهمله و بطاء معجمه نیز و سنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو
نون نیز نامند * صاهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاچه عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت
آن خاردار و بهنجی برگ سالم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه
و رنگ برگ سبزم و آبنوس و چکر در باندک سفیدی و اهل هند و بنکاله پانته کرد و دریا ورته و کادی و چکره ازان می سازند برای
صلابت آن و شاخها و چوبهای آن غیر مسوی و تخم آن بقل در دانه نمر هندی و ازان کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن
سرخ میگردد و در غلافی مانند نمر هندی و ازان نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد میباشد و خوشبو
از برگ و ثمر آن دباغت ادهم و پوست حیوانات می نمایند و آنرا جلود القرظ معنا مند و بهترین عصاره آن یعنی اقاچه آنست
که از نمر خام آن اخذ نموده دریا به خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاچه در حرف الالف مع الغاف مذکور شد * طبیعت
جمع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن مسواک بسیار پس آن و ستون سائیده
آن جای دندان و مستحکم کنند آن و نجو کنند و رنگ رخسار و آشامیدن آب طبخ برگ و چار آن حابس اسهال و بخور آن
مستحکم کنند و اعصاب مسترخیه و زافع درد آن و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع *

* قرع * بفتح قاف و سکون را و عین مهمله و فتح را نیز آمده لغت عربی است و نیز عربی دیاء و بفارسی کد و بهندی نیز
مشهور است و نیز کی فیاق و بسویانی قراء و برومی فلورنجا و یونانی قر و نامند و دیسکوریدس قلوبها نامید *
* صاهیت آن نمر نیانی است که آنرا بدطن نامند و پاره در او بر میجا و رخود بوزمین و در او از بنز بهن میشود و برگ و شاخ
آن بزرگتر و قوت تر از خیار و خشبن و مزغ تر از ان و بهنج آن بارک و بلند و اندک شهرین و مسکر و مطلقا آن در نوع است شیرین
و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدی تلخ و بهندی تونبر می نامند و گفته اند در نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است
صنفر مدور و صنفی طولانی تاب و ذرع زیاده هم شنیده شده و قتل آن از یک شهر هم کمتر تا به کشمیر و این مخصوص ببلاد هند و بنکاله
است و صنفی کوچک بقل نارنجی و امروزی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص ببلاد کهن و هند و ستان است و بسیار نارک
و لذیذ میباشد و بهندی در هندی نامند و همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست

آن که مغز آنرا بر آورده خشک کرده باشند تا مقدار آن بکسر رطل کنند و یا برنج میکنند و این مخصوص ببنگاله است و جای دیگر این بزرگی نمی شود و در هند و میان می بر آن تا صد روزه فروخته میشود و از این طبعور می سازند هر گاه که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که او از آن بلند تر میشود و صغری طولانی مستند بر ولحم آن باز هم مست و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله است و هنوز این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بیهوده پیته و به بنگالی میگویند و نامش شیرینی و مرئی این خوب میشود و لحم آنها همه سفید است و تخم همه طولانی و بهن و نیز صغری میشود و در بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی هنوز و بعد از رسیدن سفید مانند نان کد که سرخی و لحم و مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزه و بقا رسی کد و مکه و بیهوده کد همه مانند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد * طبیعت آن مطلقا سرد و تر در دوزخ * افعال و خواص آن مبرد و مرطاب و مفتوح سد و محل قبول و ملین بطن و زایل کننده یرقان و خلط مزمنه و حمیات حاده و خوردن بخته آن قلیل الغذاء و سریع الانحدار و مناسب محرور الزانسان و صغراوی و مولد خلط صالح نفه اگر در معدة ناسب نگردد قلیل الانهضام زیرا که بتهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سعی بسبب لطافتی که دارد و چون با فو که مناسبه مضاعف ترکیب نمایند کیفیت آنرا مانند کر داند مانند آنکه اگر با سفر جل و یا آب غوره و یا آب انار و یا مرکب در روغن بادام ریاضیت الانفاقی طبع نمایند مولد خلط صالح و جهت صغراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سر که طبع نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شعی هر یف مانند خوردن مولد خلط حاد و با شعی صالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن اعضاء الراس و تطور و نشوق و یا ریختن آب افشردن خام آن با شیر و شکر آن در بینی و گوش و بدستور کفایت جرات آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حار و بخوابی و ضامد سائید آن بر پیش سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بی خوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی با عفت تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضغه آن جهت وجع حلق و در دلدان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین در دلدان خصوص بار و رغن کل و معوط آب مطبوخ پوست خشک آن بتهائی و یا بار و رغن کل جهت درد دندان و قطور آب کدی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز کل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و در ستور آب کل آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر و فندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و در دماغ و سر و اس و جنون و رمد بکه از بخار رات معدة باشد اعضاء الصل و آشامیدن اسفید باج مطبوخ آن یا کشک الشعیر و یا باماش فقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت در سینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن سوویق آن بتخصیص که مفسول باشد اعضاء الغذاء و النض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صغراوی و دافع فضول حار و بسبب از لاتی که دارد و لیکن موجب سستی و رخای معدة و اعضاء است و سوویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حلت صغرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل و یا غسل و اندک نظرون ملین بطن و مسهل با اعتدال با مغز فلوس خیار و شیر و ترنجبین و بنفشه مر با شراب آن مسهل صغرا و جهت تبهای صغراوی و دمای و یا تمر و فندی و شکر مسهل صغراوی سوخته و منقعی اعلا کرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حار و آب مطبوخ در دست در خمیر و کل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل

یاد د رم شکر و باغیهای متاسفانه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاد و دقیقه و غیره و اکثر امراض
 حار و حاد و شنج الریهین نوشته در ذات الجنب هر چند ماء القروح نافع است از جهت کاه مضراحت از جهت آنکه مین
 است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاد و صفرا و کسر حیات صفرا و خون و اکثر امراض حار و حاد و نیز
 باعث سرعت خروج آنست از معده و با کوشش باعث سرعت و نیکوتری مضم آن و با مزور آب ما شیه و حمصیه با روغن بادام
 جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تپهای حار و آشامیدن مرق مطبوخ کد و باغروس و بچه و با
 با مغز تخم آن جهت رفع غشی و تپهای حار و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بپزدیل وضاد آن بر معده و کبد و کرده و احشا
 مسکن حرارت و لایبب آنها را شامیدن پوست خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و با لجمله اقسام قرع جهت مجرور
 المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بدن آن حار و نافع و مضر مخالف آنها و مولد تولنج و نشج و ثقل در معده و مسقط
 اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با ماست که کد و ماست و بپزدیل و بپزدیل و بپزدیل
 چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند میرود المزاجان را موافق و مجرور المزاجان را احتیاج بد آنها
 بدن و نمک و اندک نعناع نیست مصالح آن قوی فرمودن و آشامیدن با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زبیره و سعد و نعناع
 و جوارش حار و عطرها و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آب کاه و اشای حار و دیگر و نمک در میرود بدن
 و در مجرورین و صفراوی مزاجان آب غوره و با رو سرکه و امثال اینها و مریای آن که معیر نامند با شکر و با عسل معتدل
 ترین مریات و اندک و مقوی دماغ و مولد خون صالح و دافع مراد سودا و به و امراض حاد و مزاجان و سرربع الهضم اگر در معده
 بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای میرود المزاجان بهترین از شکر و مغلل آن ملطف
 و ماضم و مسکن حیات صفرا و خون خصوص چاشنیدن آن موافق مجرور المزاجان و مضر میرود بدن القروح و الجروح
 ذر و پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اكله زخمها و زخم ذکر و اعضا با بس المزاج و با روغن
 کا و تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام الاخرین
 نیز الا ورام ضداد کد و سائید جهت حمر و او را درام حار و و روغن آن که آب تازه لجم و مغز جوز آنرا گرفته با رب
 رزن آن روغن کنجد و با روغن بنفشه و بادام و قد و مضاعف و با غیر آن طبع دهند تا آب برود و روغن بماند مانند
 روغن بنفشه و زیلو فراست * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مرطاب بدن و دماغ و رافع پیوست آن
 و منوم و جهت مال بخولیا و سهر و مغرط و تشنج یا بس و در کوش حار و سرفه حار و روق و تلبین صلابات شراب و سغوطا و قطورا و
 تمرین نافع و چون پیوست آنرا جد اگر در خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشد و خام باشد و مجموع آنرا از لجم و شحم
 و تخم با پیه کرده و بز بکوبند و بجوشانند تا خوب مهورا شود و بکند ارنه تا سرد شود و چربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال
 از ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سرکد و را برید و در جوف آن خیت
 الحیدل بر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده بکند ارنه و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمر نما بند و بر مو خضاب
 کنند خضاب نیکو است * و مغز تخم کد و * طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت عسکه اخلاط متحرکه
 * افعال و خواص آن مسکن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم مرئه و سرفه حار و تشنجی و تپهای حار و قرحة
 امعا و مثانه حاد و از خاط حاد و لاغری کرده و حرقت الهول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع پیوست

در ناحیه خوار و سبل و تنه های خار و مقصص صغری و بیعیل شراب و قطور را و سوطا و تمر و تخار و طلا و و شهاب دروغ مغز
 کلد و شیرین بادام الاخوان و گرم بود و ربا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و کوشه دهان و بنا کوش
 مابا اکبر و غیره معجزه مقلد از شیرین از قنیم آن تا هفت متقال بدل آن مغز نیم هند وانه و خیارین و حلوا در من الغر
 و مراب و متقال آن در غذا بادین کبیر ذکر یافت *

* قرق آرد * یعنی کدوی تلخ که بهندی تو بر می نامند * ماهیت آن در نباتات شبیه به بیار و کدوی شیرین و تمر آن ازان
 کوچکتر * طبیعت آن بسیار گرم و خشک و سمی * افعال و خواص آن مقلد از قلیلی ازان معنی قوی و قوی فرمودن
 بآن جهت غین التمس بارد و طب قدیم و سرفه و طب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض
 رطوبی و دماغی نافع و بهنج آن که بهندی بکهنه نامند کرم و خشک و متقال او را و اجاع بارده طلا و ضما د امردا
 یا مرکبا ادویه مناسبه و کوندل که چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و در جوف سر آن برده که مانند پرده عنکبوت میباشد
 برآورده نرم سوده اند کی ازان را سوطا نمایند جهت رفع یرقان اصغر که چشمها در خمسه همه زرد شد و باشد و اکثر امراض
 دماغی و رطوبی نافع یا خراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم *

* قرقه الد ارچینی * بد آنکه قرقه بکسر فاف و سکون را و فتح فا و ما لغت عربی است معنی پوست درخت و مراد اطبا
 پوست درخت خاص است و یونانی فتنه مطراس و یسرنانی ضررا فو در و رمی قمره طوسین و بهندی تیج نامند * ماهیت آن
 آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان بهم میرسد و ضخیم ترا ز دارچینی
 و پوست آن خشن تر و اصناف میباشد بعضی در یک دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل زرد و سفیدی با خطوط
 و بعضی را نیکه آن شده برانیکه قرنفل با آنک حدت و این را قرقه القرنفل و بعضی برانیکه دارچینی را این را قرقه
 الد ارچینی نامند و بعضی کرند را نیکه و بهترین همه قرقه القرنفل و دارچینی در یک تیره آنست که باخلت و خوشبو باشد
 و بسیار کهنه فاسد شد و نباشد و زیون ترس همه کمرنگ اغبر کرند را نیکه آنست و در دارچینی بنفصل ذکر یافت * طبیعت
 آن در آخر دروم گرم و خشک قرقه القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرقه الد ارچینی در بیدار چینی معنی ضعفن ازان
 و بعضی ازان تو بردارسته اند * افعال و خواص آن قوی اعضای باطنی اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لغوه
 و صرع و امراض عصب و اجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده و کول سرد و درین فعل اقوی از دارچینی گفته اند
 الا ورام و القروح ضما د آن با سرکه رافع او را و حرق و بویا معال از شربت آن باد و درم بدل آن سلیمه است *

* قرقمان * بکسر فاف و سکون را و کسرتان و هم وال و ونون و فتح ه و دوقاف نیر آمده * ماهیت آن چمنی است مانند
 قاد که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و قمل حجازی و صعیلی و ابطاکی کهنه چمنی است گرم
 خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بد رخت معال است * طبیعت آن در دروم گرم و خشک * افعال و خواص
 آن حابس نزف الد م و اسهال مزمن و سائر سیلان و من و بول و شورو و ونون آن جهت تعویبت لثه و سفید کردن دندان
 و ضما د آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع *

* قرقو ملما * به فتح فاف و سکون را و ضم فاف و سکون و او و فتح بهم و سکون غین معجمه و هم وال و قرفو غما ندر آمده لغت
 یونانی است * ماهیت آن نفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و ملما نفل را نامند و منما و بهترین آن

در

قرقه الد ارچینی

قرقمان

قرقو ملما

خوشموی سنگین سبزه رنگ آنست که در آن چوب نما شد و چون بخایند بدنند آن پشپن دندان را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن منصف و مسخن و مقوی اعصاب و محال صلابات و مدربول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظامت چشم و مقوی روح با صراست * قریب * بکسوف و سکون را و کسومیم و زای معجمه لغت رومی است و گفته اند لغت ترکی است و عربی درد الصبا غین و صیغ ارمنی نیز و قهر و بفارسی گرم رنگ زن و کم رنگ و بیونانی انیغروس و بشریانی اغنیوس نامند و دیستوریوس در رابعه قفس نامیده * ماهیت آن حیوانی است کوچک که در برگ های اشجار خصوص درخت چهل ار بهم می رسد و تابعدار آنه علسی بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میشود سرخ تر میگردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعضی اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدن آنه علسی بر سر آن بر آمدگی مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگتر میشود تا بقدر دانته نخودی مستند بر و مانند حیوانی بر آنه میگردد که گویا میخوامد طیاران کند پس شکافته شده از جوف آن گرم کوچکی سرخ رنگ برمی آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شراب میکشند بنوعی خاص و طبع مینمایند با شراب یا آب و رنگ آنرا اخلاص نموده نقاشان کتاب و رنگیزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگدای پریشم و پشم بکار میبرند و یک جزو آن ده جز و حریر و یا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش و ادویه باشند خوش و رنگ میگرداند و رنگ کتان و ریسمان پنبه بدن آن خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد. شخموی و غیر شخموی شخموی آنست که آنرا در شراب میکشند و یا لید و خوش رنگ میباشد و یک آنرا چون در آب بماند بزودی آب را خوش رنگ میگرداند و اختلاف غیر شخموی و بهترین الوان احمر است و از آن بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شکفته و خوش و براق میباشد خصوص که بوطلابنویستند و با پریشم و پشم رنگ نموده بدن ثابت رنگ میباشد و بهترین آن ناز و بسیار سرخ آنست که از قهرس و بلاد ارمن آورند * طبیعت آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص آن با قوت قابضه و حابس دم اعضاء النقص آشامیدن آن بقدر و در هر تائیکهفته هر روزی هم با عسل جهت قطع حیض مجرب گفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذروران مجفف بواسیر الجرح و امراض الاعصاب فساد آن با عسل جهت الصاق و التیام جراحات عظیمه و بدن ستر و با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی اعضاء و جراحات اعصاب خاصه و سایر اعضاء عموما قوی الاثر الزیمة بطول آب مطبوخ آن محال صلابات و نیکوئی و در رازی موی و مانع تولید قمل مقلد اشریت آن در دم و تعلیق آن با پریشم سرخ در رفع تب مؤثر *

* قرن * بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربی است بهیوانی قرونه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینکله نامند * ماهیت آن معروف است و آن بمنزله سلاح و حربیه است برای دفع مودی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اسام کا و بزر میش و آهورا میباشد و نوع نر را بزرگتر و بلند تر از نوع ماده و ماده فکون آن بیشتر و غلیظتر از ماده موی است و جمع آن قرون آمده * طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم * افعال و خواص آن مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النقص جهت نفث الدم هر عضوی و بواسیر اعضاء الغذاء و النقص جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و یرقان و دستور احراق آن در مقلد مذکریا فت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شد و قرن ایل را بسریانی قرنا و بیونانی ممفوری و برومی ممفوریس و بفارسی سرکا و کوهی و شاخ کوزن نرو بهندی باره سینکله گویند و بهترین آن ماخوذ از ایل پیرامه

و نیز قرن ایل را یا اصطلاح اهل بالغه از یلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرن من گویند و قرن من مذکور شد نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی است بقدر آزاد درخت و آنرا ثمری است بقدر زیتون و سرخ پس سیاه میگرد * افعال و خواص آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برک آن جالی آثار و چون بکیرند ثمر آن را در حال خامی که سبز باشد و سرخ نکشته و ساقه برادر ام و قروح کذارند بزودی زائل سازد *

* قرنفل * بفتح قاف و را رسکون نون و ضم فا و لام و قرنفل نیز و بیونانی غریب و اس و برومی قرنفلون و بقاری میخک و بهندی بونک و یا تکریری کلوف نامند * نزه اهمیت این اقوال بسیار است آنچه بتجربت پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیاده که آن جزیره را جاوه و فتاویه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و با لعل آن جزیره در تصرف و بندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بد درخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای یاهوین که بهندی چینی نامند و بلند شد با زبوسی زمین میل کرده و برک آن شبیه برک انار و از آن بزرگ تر و ثمر آن که قرنفل است باریک بلند از بند انگشتی کوتاه تر و اندک بهن و سر آن مشرف و بر سر آن قله بشکل حباب و چون خشک گشت در پوستها که می آورند بسبب سودن با هم اکثر قیمة آن حد امکرد و آنرا نور ماده میباشد نر آن بزرگ تر و اغیز و کمرنگ و کم بود کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهر زو مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحة قند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالبد آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب نرم کرد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زیون * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن با قوتی قریباً قوت و قوتی اراس مغوی ارواح و اعضای رئیس باطنیه و خافذ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و دفع صداع بارد و طب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکنه و تفتیح سد دماغی و سایر امراض بارد و رطبه سودا و ربه دماغیه و عصبانیه نافع رسوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج ارسودا غالب باشد شراب و سحر طار و خوار و طلا و رصع و ادویه های و با باد ریه مناسبه و جهت تقویت لیه و درد دندان بارد و دفع بد بوی دهان و با ع غلیظ و رگهت مضغ و اکمال آن جهت تقویت با صره و رفع عبل و غشاره و نیز خوردن آن جهت امراض مذکوره همین اعضاء از جهت سردی بارد و رطوبت ضیق النفس که نه رطوبی و خفایان بارد و وحشت و خوف و رسواس و مورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغلظ و الرغض مقوی معد و قوت هاضمه و معارک و کرد و بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض بارد و اعضاء مذکوره و قوی و غنجان و فواق و جشاع و تحلیل و باح غلیظه حاصله از اعلا به لزجه غلیظه و اسنشقای لحمی و تقطیر انبول و سلس آن و علل بلغمی رسوداوی و زلق الامعاء و طوبی و امراض بارد و رحم شراب و رفز رجة آشامیدن نیم درم آن با شراب تازه و شبیه بشرط مل اومت بغایت محرک باه و ممل اومت یکرم آن در وقت طهر و باکی از حبض باعث حمل و تسخین رحم و فروردن یکدل در آن هر روز باعث علم حمل و طلا و رضاماده آن بر دیش سر جهت امراض بارد و دماغه مذکوره و بر اوجاع بارد و مسکن آنها و برادر ام بارد و محال آنها و رضاماده مضوغ آن با آب دهان و تحلیل نزد مقاربت باعث تلک ذجا نبین و کوبیدن مضر کرده و اما مصالح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکم نقل بدل آن بوزن آن در ارچینی و اصاف آن بسیار است و نیم وزن آن فرنیچمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام خمر است که بکیرند یک جز و آنرا و نرم بسابند و از هر یک برک کل سرخ و برک کا و زبان نرم سوده یک و نیم جز و برک تا نبول نیم گرفته پیخته نیم جز و ده را

در کلاب یکشنبه روز بخیر است پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقل را احتیاج بخیر شدن جهت تفریح و تقویت اعضاء ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سہوم و تفتیح ملک و دفع یل اخلاط و استسقا و سایر امراض بارده بپدید یل و شراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انارین و یک جزو عمل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا بسته در سر کین اسپد فن نمایند و بعد یک هفته بر آورده استعمال نمایند از خمر بر آب قویتر گفته اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کپرمز کور شد *

در نفل بستانی

* قرنفل بستانی * ماهیت آن برگ قرنفل است و بهندی انبل و رام تلعی بیژن مانند و در نفل شک ذکریافت و عرق آن مانند عرق قرنفل است در داعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قطور بون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت کل آن بقرنفل در عطریات و رائحه *

در نفل شامی

* قرنفل شامی * قرنفله است لغت مغربی است * ماهیت آن نباتی است ساقی آن بقدر یکدفع و خشن و با شعبها و برگ آن شبیه برگ لبلاب و برگ بنفشه و کل آن بنفش ماثل بسفید و خوشبو شبیه بنوی قرنفل و بهیج آن شبیه اناریق میباشد و در ربو مانند در چینی منبت آن اکثر موضع نمناک و با باد روج یک جا میروید * طبیعت آن در درم کرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس و غیرها آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضما د برگ آن جهت صرع و ورم رخی و رطوبی و ابتداء ای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوییدن کل آن جهت زکام و آشامیدن آب طبع آن جهت سردی نفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبع آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بهیج آن جهت وجع خادک از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت اسهال و صماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضاء و چون بهیج آنرا کوفته در روغن طبع نمایند تلہین و تدریج بدن جهت کزاز و لرزحمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدس است آن یکدم است *

* قرون السنبل * بضم قاف و را و سکون و ا و وضم نون و الف و لام و ضم سین مہمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام * در صما هیت آن اختلاف بسیار است بعضی بهیج نوعی از سنبل ایض دانسته اند که با سنبل یافت میشود و قتال است و بعضی گفته که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی بهیج خانی النمر و بعضی بهیج شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بهیج است شبیه به بیش و بهیج و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال قول اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سبکھیانا مندود و حرف الباء مع الباء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر و درازتر و باد رخشد کی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن مجوز نیست ضما د آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل ار رام صلبه بارده و تلہین روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضما د آن جهت تحلیل صلابات اعضاء مغیر و ربع درم آن کشنده است با اختلاط عقل و بول الدم و سباهی زبان و سایر امراض سرسام و مداوی آن قوی فرمودن و آشامیدن کافور و مقدس بسیار تا بیکدم و تا یک مثقال هم با کلاب و شیر و تخم خرفه مقشر با برف و بهیج سرد کرده یا جلاب و قوس کافور با د و غ ما ست کاوی و ضما د نمودن اضمحله بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با کلاب و آب بوک بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازه و دوشید و عریق هیچ ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هند وانه و ماء القزع و ماء الخیار و لعاب بهیج اند و بر قطونا سرد کرده یا جلاب و مانند اینها

در نفل سنبل

* قریص * بفتح قاف و کسر زاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیة و سین مهمله * ماهیت آن بعض گفته اند نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف الم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر کوشتی که باشد از ماهی و غیر آن

* قریص * بفتح قاف و کسر زاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیة و صاد مهمله * ماهیت آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و بزغال و جوجه مرغ و پاچه و امثال اینها تر قیپ دهند با سرکه و ترشی ها و موم های تازه و خشک واد وید طبعه اراتحه * طبیعت آن معتدل با برودت و رطوبت * افعال و خواص آن مسکن صفرا و خون حاد و ناطع بلغم و محرور المزاجان را نافع مضر میرود اما زاجان و سوداوی و علل اعصابی نفیس و سرفه و ضیق النفس

* فصل * ل القاف مع الزای المعجونه *

* قزاح * بضم قاف و فتح زای معجونه هشد ده و الف و حاء مهمله لغت مغربی است و اعراب افریقیه آنرا علیجان و اهل شیراز گفته و کماه نیز نامند * ماهیت آن نباتی است معروف در قزوین و شیمه بر زبان و ستر آبرامچرد و از زبان بهرک آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و منحنی در هم بافته شده و کل آن زرد و تنم آن باریک شیمه با نمس و طعم آن مانند رازبان و جمیع اجزای آن از برک و شاخ و کل و ثمره و خوشبو است و در مصر نیز به هم می رسد و در نواح شیراز نیز بر آن غنم نمیکور و معنی آن است قریه کنند * آن * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن برک و تنم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توایل و محلل ریح و محرک جشا و مسکن اوجاع بارده و مدد دهنده و حیض و در طعمه با عسل لذت آید و آشامیدن آب طبع آن باریع و طلی شکور و قتل ریح و در داحشا مجرب دانسته اند

* فصل * ل القاف مع السین المهملة *

* قس * بضم قاف و هین مهمله * ماهیت آن ابلاب بی نه راست برک آن ریزه و مشک و شاخ آن باریک * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس معوط عصا رة آن جهت عفونت و رسوم اعضاء النفیض آشامیدن آب برک و ساق آن مدد ریح و نفوذ ریح آن منخرج جنبین السم آشامیدن آب به آن با سرکه جهت کزیدن و تملا نافع * قسب * بفتح قاف و سکون سین مهمله و یاء موحده اسم عربی حجازی نمونخل خشک شده و نمس است و اهل مغرب آنرا مقلعل و اهل نجد عرق و برشوم و افارسی خرما می سنک اشکن و سمرانی قسبک نامند * ماهیت آن خرما می بسیار خشک نمس است که بکمال در سده باشد و اقسام می باشد و آنچه را بعد از خوش دادن در آب شکافته و با رجه غیر متساوی نمود خشک کرده باشد شکم در ده نامند و آنچه سر آنرا بلبل خورده و در درخت مالد خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این شیرین تر می باشد و بهترین همه بزرگ فربه هسته کوچک آنست که خشک و صلب باشد * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کنند * الفاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصاً که آب بر آن بپاشند و خوردن آن با مغز گردکان منضج و محلل اخلاط سینه و اما سرشی آن که خوب خشک نباشد گرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و کاه اسهال می آورد و مصالح آن مغز گردکان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع امهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندک مانل بمیزی آنرا مقدر کی بالای طعام هر دو تر بخورند خصوصاً صاحبان ضعیف معده را اما اوقال یعنی آنچه خام است و لایسته خشکی و پیغمز باشد همه اصناف آن

مورث رباح و کشید کی معده و احشا و اجتناب از آن اولی است مصلح آن زیاده در سرکه خیسانید و بمطابق قسب مضر
دند آن و لطف است مانند سایر شرابهای نخلی مصلح آن در مخرو و رین سنگین حامض و شراب انار پس و در میرو دین
و زیاده در سرکه خیسانید و بعضی گفته خرما می میر و بی عبارت از آن است *

* قسط * بضم قاف و سکون سین و طاء موهله مشاله گفته اند معرب از قسطس یونانی است و گفته اند معرب از کته هند است
و سر یانی قوشنا و قشنا و یفاری کوشنه و یفرنگی کست و بهندی کت نامند * ماهیت آن بیخی است شبیه به بیخ لفاع و نبات آن
بی ساق و مغروش بر زمین و برگ آن عریض و کو بند بیخی است خشبی که بهندی پیکر مول نامند بدانکه قسط سه قسم می باشد
قسم اول آن شهر بن سفیدانک ماثل بزرودی سبک با عطربست است و این را قسط بحری و عربی گویند و درم تلخ مانند پسیامی و مغز
آن ماثل بزرودی و سبکی و کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم ماثل بسرخ و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد
و خوشبوی و بی تلخی و این سمی و قائل است و آنچه بوی صبر از آن آید زیون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و با جمله از
ادویه شریفه جلیله النفع است و بهترین آن سفید نازق شهر بن کرم ناخورده با عطربست را نجه سطرلجیم آنست که چون بخانند
اندک زبان را بکزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تازه سال باقی
می ماند و بعضی بیخ را سن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری مینمازند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریست
را نجه و کرید کی بیخ را سن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ را سن نیست * طبیعت آن در رسوم کرم و خشک شیخ الرئيس
کرم در رسوم و خشک در دم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حرارت و مرارت مر آن بخدی است
که مفرح جلد است * افعال و خواص آن مقوی اعضای رئیس و غذائیت نافعه و اعصاب و باه و دفع امراض بارده
رطبه از آنها مسخن اعضا نیکه مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سایر اخلاط و سم بظاهر جلد اعضا الراس مقوی دماغ
مستحکم کنند اعصاب و محلل و برا کنند که نند ریاح منخلره دماغیه و دفع صلاح با رطوب کهنه خصوصاً قسط سفید که
در آن امر عظیم النفع است و از بری او جاع مقوم دماغ و لیسر غس و تشنج و کزاز و رعشه و خلل روغیره از امراض بارده
رطبه دماغیه شرابا با عسل و با ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و تمرین آن با روغن عربی که روغن بز باکا باشد که
در آن بچوشانند و مانند جهت امراض مذکوره و سقوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن و بطوخ آن جهت رفع نسیان
و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد کوش و بدستور قطورده من آن بر رکوش مهتج سد با رد آن و بخور آن
را دفع زکام و ویای حادث از عفونات اعضا الراس میدان بکشتغال آن با خمر و فستقین جهت اوجاع صدر و ریه و
وضیق النفس و هرقه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعونا با عسل و درد پهلو را نیز با دفع آلات المفاصل و الا عصاب جهت
اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عقل و فسح آن و تسخین اعصاب و مفاصل و دفع امراض آنها و جهت عرق النساء شرابا
و ضماد او بدستور دین آن اعضا الغشاء و النفیض آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع
اخلاط لزجه و تحلیل رباح و تقویت معده و کبد و کرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت
تفتیح سد کبد و تحلیل ورم طحال و استسقا و برقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا
و حسب القرع و ادرا ریهول و حیض و بخور آن بقمح فرجة و حمول آن جهت ادرا حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه
و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبع آن و تکمیل بدن اعضا الثناسل آشامیدن نیم درم آن با عسل و با شراب

جهت تقویت باء و بد متورضما د آن و تدفین بلامن آن الکمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تسهیل ریح کهنه و ضما د آن
 باروغن زیتون جهت ارزحمیات بلغمیه پیش از اخذ خمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضما د آن با ماء العسل
 جهت رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء العلب و رو بانیان موی در ان موضع و جهت
 برش و نمش و سغبه و خراجات و تشنجیکه در صورت بهم رسیدن باشد و ذرور کهنه آن جهت قروح رطبه و تازه آن مقرر
 جلد السوم یکم مثقال آن با خمر و افستین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و جهت رفع سم انعی و عقرب و رتیل
 و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر منانه مصلح آن کلنگبین مضر رتله مصلح آن انیسون مقل ارشیت آن یکل و هم تا یک مثقال
 بدل آن نصف وزن آن عاقر قرحا و کوبند بدل آن و ج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را
 مقل ارچهل مثقال نیم کوفته یک شبانه روز در غراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون یا تش ملائم بجوشانند
 تا شراب سوخته گردد * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن مقوی اعصاب و اعضا و باء و محلل فوی و رافع
 برودت معده و جگر و لرزتهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و دراز کند آن شیر با و قل همنامقل ارشیت
 آن هفت درم و قسط ابض مرد در صحرایا و کوهستان بلاد بتری از بلاد فارس که کرم سیرات فامند بسما برهم میرسد گیاه
 و برگ آن شبیه بکرمه البیضا که فاسرانا مند و بیه آن ضخم تر از بیه ناشرا و تلخ و آن قسط احمر است و ابطاکی فرشته که نوعی
 از قسط میشود بسیار سنگین و ثقیل و آنرا اهل آن بلاد قسط تلخ و ما در او مینامند و من نبات آنرا دیدم و بیج آنرا بر آوردم
 و تجربه کردم و داء القسط و ادهان و معاجین آن در قرابادین کیمرمل کور شد *

* قسطرون * بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله مشانه و ضم راء مهمله و سکون واو و نون بیونانی تسحر و طروقون
 یعنی متا ذی بآتش و وجه تسمیه آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروند و اهل روم آنرا بر طانیقی نامند
 و در سماربنا نیز * ماهیت آن در بقع و در وس کهنه باقی است که هر سال نازه میروند ساق آن باریک بقدر یک ذراع و زاده
 بران و مربع و برگ آن باریک مانند طرف پائین آن عرضش و بزرگ ریح باریک میشود شبیه برگ بلوط و مشرف و خشک و در طرف
 ساق آن تکه های مجتمع و در بکریا شبیه بخور شده و بیج آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل پیش و برگ و بیج آنست و ابطاکی
 نوشته کل آن زرد و در نوشته بیهوی صغیر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است و بالجملة زاد و نه مجیه و له الماهیت
 است * طبیعت آن کرم و خشک و در دم * افعال و خواص آن جمع اجزای آن با قوت تر نایت اعضاء الراس
 و الفلأء و النفس آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون مقل ار یکل و رم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد
 و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمف و چهار در خمی آن با شراب مسمی با درومانی جهت اسهال بطن و بکرم آن
 با درومالی جهت ادرار بول و تقویت حصة و اختناق رحم و مقل ار یک با فلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت
 و دفع جشای حامض از فساد معده و بدستور مضغ آن و فروردن آب آن و آشامیدن طبع آن جهت رفع قبی ذریع و غنطف
 و جهت اسهال طبعیت و ادرار بول اعضاء الصدرا آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحه رتله مزمن و چرک مجتمع
 در سینه و مقل ار سه ابولوت آن با شراب مزوج نیم کرم جهت نفخ الدم سینه اگر تب نباشد والا با آب العین و الاذن
 اغتسال بطبع آن جهت رم و کمنه و بطور دصاره آن در کوش جهت در دند ان ارجاع الفواصل و غیرها آشامیدن
 آن جهت عرق النسا و فسخ عسل السوم آشامیدن سه در خمی آن با درومالی جهت نهش هرام سمی یکل و رم آن با شراب

جهت دفع سمیت ادویه قتاله ضما د آن نیز با شراب جهت نهش هوام رده و گفته اند نفع آن در سمنوم بحدی است که اگر
قبل از وقوع سم نخورند ازیت آنرا کم کرد اند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید

فصل الثانی فی القاف مع الشین المعجمة

* **شش رگند** * بکسر قاف و فتح شین و الف وراء مهملة و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین * **ماهیت** آن
ریزهائی است که از سودن قطعیهای کندی با هم جلا بشود و در ریخته آن ریخته کرد * **طبیعت** آن گرم و خشک در درم
* **افعال** و خواص آن قابض و مجفف و درد ارومهای چشم و آکمال و در مراغم و معاجین و غیرها مستعمل و جهت نفع
البدن و قرحة امعاء و اسهال مزمن شرابا و ذرور آن جهت رو باندن کورشت بر جراحت و خشک کردن آنها و اصلاح قروح
و جروح قدیمه و فرجه آن جهت نشف تجفیف رطوبات سائلة مزمنه از رحم و بویان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و در
کند رنیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* **قشر** * بکسر قاف و سکون شین و راء مهملة لغت عربی است و بقاری پوست و بهندی چهل و چهارگان نیز نامند و جمع آن قشور
آمده و قشره یا ما مراد پوست نازک تازه نرم است * **ماهیت** آن اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر
و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف میباشد باغزان و کاه متفق و با لجمه در خامی و نازکی سبز و بعد خشک شدن سفید
و مائل بسفیدی و اغبر و سیاه رنگ و بعضی بعد کمال رسیدن کمی زرد مائل بسرخ و سرخ میگردد مانند اترج و دارچینی
و نارنج و غیره و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و کثافت و حدت طعم و رائحه و عدم آن هر دو نیز مختلف
و متفاوت میباشد و نیز بعضی بطبیع الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشور بعضی اشجار نافع و خوشبو تر و تند تر و لطیف تر و سریع
النفوذ تر از جرم و لحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند اترج و دارچینی و قرفه و سایر که امثال اینها و نیز پوست بعضی
انفع واحد و لطافت اند مانند بومع کاسنی و کبر و زبانه و کرفس و دار فلفل و نالخواه و کشنیز خشک و مانند اینها و کاه میباشد
قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار و مانند اینها و لهذا با پوست خوردن آن نافع است
و هر بع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر بعضی خوشبو تر از لحم آنست ولیکن نفاخ و بطبیع الهضم مانند پوست سبب و بتفصیل
قشر هر چیز و منافع آن در بیان آن چیز مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و جالبینوس و غیر آن گفته اند هر چیز را قشری
است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزدیک بیدن از آن جلا میگردد مانند انواع توبالات و اینها الطیف
و جالبی تر اند از اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر بافت و جهت تا کل و نقصان لحوم فاسده انفع و توبال نحاس
بهتر از توبال آهن و قشار شاپورقان قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدماى اطباء از اطلاق آن قشر بطبیع است و اما
درین زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن طبیعت قشر هر چیز مطلقا گرم و خشک تر از جرم
و لب آنست * **افعال** و خواص آن بطبیع الهضم تر و نفاخ تر مگر بعضی که ذکر یافت قشرا ترج گرم و خشک در درم
* **افعال** و خواص آن مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و احشای بارده و محلل ریاح و خائیدن آن خوشبو کننده
دعان و زائل کننده بوی هیرو و بیاز از آن و قلبل آن نافع و اکثرا آن مصوم مصلح آن غسل قشراصل الرمان سرد و خشک و مسهل
و مخرج اقسام گرم معده و اما و حب القرع قشرا الرمان آنچه از رمان حلواست سرد و تر و آنچه از رمان حاض است سرد
و خشک و ضما د آن جهت در مهای سیم و اعمار اسهال قطع خون بواسیر و معده با آب آن مقوی اند و در اندان و جویان دودیم

آن را بسایند و سفوف سازند و بالائی آن آب گرم بپاشند اخراج دهد آن بقوت نماید قشراصل الرازیالج کرم و خشک*
 درد ورم و درافعال قریب به بیخ کرفس قشراصل انکرفس کرم و خشک درد ورم ملطاف و مفتوح و مدربول و جفت مواض
 کبد به و طحالیه نافع و بدستور قشراصل کبر و منل با و قشرجوزالاخضر یعنی پوست سبز تازه کردکان سرد و خشک و باحالت
 چون آفرایخته ازان ربی ترتیب دهند جهت رفع خنای رطوبی نافع قشرجوزا الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست کردکان
 خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی اندع قشرا لیمبار شنبه چون د و منغال آنرا نرم سوده بر آب سرد یا شبنم زن حامله نزد
 وضع حمل که بدشواری شود بنوش با سائی وضع حمل او شود قشر تصب الفارسی محرق آن جهت داء النعلب قشرا لفسیق
 یعنی پوست بیرون بسته سرد و خشک درد ورم و قابض و مجفف و دایخ و مقوی امعاء و معد و است و بتفصیل هر یک اینها و غیر
 اینها در اماکن خود ذکر یافت و میباید انشاء الله تعالی *

* قشمش * بکسراف و دشین معجمه در میان مرد و میم ساکنه معرب کشمش فارسی است * ماهیت آن نوع انکورف
 است کوچک مدور مائل با اندک طولی و الطیف و شیرین ترین انواع آنست و زریب رسیده آن نیز بسیار شیرین و لطیف
 و بیشتر از سایر انواع زریبها و از نیم رس و غوره آن که غوره کشمش نامند چاشنیدار میباشد و این از برای زیر طعام کد اشتن
 و در شکم مرغ و طهور دیگر و حلال ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ * و طبیعت و افعالی و خواص آن در زریب
 مذکور شد

* قصاص * بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خارقین الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است و در
 حرف الخاء مع الراء در خار مذکور شد *

* قصب * بفتح قاف و صاد و یاء موحد و لغت عربی است و بسریانی قنا و سمریانی انونون و فالامن نیز و برومی فلا ماس
 و بفارسی نی و بترکی قابیش و بپندی سرکنده و نل و بفرنگی پروژ و نوع بسیار که بر آب پهنی بانس و متوسط آن را ترله بانس
 نامند * ماهیت آن اسم جنس نی کوه اراست و آن اقسام است از میوف و غیر میوف و مصعب و آحامی و غیر آحامی
 که در زمینهای آب دار و کنار آبها و زمینهای نناک میروند و بهترین اقسام میوف آنست که در بندهای آن بلند و کوههای
 آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و ازین نوع آنچه بندهای آن بسیار بلند و بارانک نرم و کوههای آن بسیار
 از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از اجامی آورند و آن جزیره از جزایر زیاد است و در جزایر دیگر
 نیز بهم میرسد و قلم که بد آن کتابت میکنند نیز نوعی از نی میوف است و بهترین این آنست که در فربه واسط از قزای شوشتر
 و بعد ازان آنچه در قزای دیگر نواح آن بهم میرسد که صلب خوش جوهر خوش رنگ سیاه مائل بسرخ براق و بانند ک ابلق
 بی ریشه و راست است پیچدار باشد و چرب و نرم باشد و ازان را آنچه را اتر بیت مینمایند در ابتدا ای رستن و وقت
 بریدن و بعد ازان خوب میباشد بدین قسم که بعد از رستن و بند ریختن و زرع زمین آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی
 است و یا کوههای آن نزدیک بهم میروند تا تنه قوت بایند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده بهلا بهمت راست میکنند
 و بعد از کمال رسیدن میروند و نمیکند ارنل که بسیار خشک و فاسد گردد پس دستها بسته در جاهای بلند که بد آنها دود برسد
 میکنند ارنل و دود بد آن مدد مند وند و بمرور دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا اجل اکوده دستها می بندند هر د هفته یکصد مد
 و آنچه را اتر بیت نندوده باشد زیون و اتغا قادر هر د هفته ازین نیز چهار نیزه که هر نیزه د و با سه مد د بند قلم میباشد خوب

هرمي آيد و باقي زيون و انواع زيون ني بود يا غير آن مي مانند و از مصمت آن نيز و مي موزانند و ميشكوكه فصيح السكراست
از اقسام مصمت آنست و علمي الله تعالى مذكور ميكرد و انا پيبي كه ني فارسي است و آن ني سبز رنگ است كه در
آنها ميرود و نبطي آن ني رويد مكر در آيهاي ايستاده و مكرش كه قسي از نيل است چون در زمينهاي آبدار تر بيند
يا بد ني ميكرد و قنا يعني ني نيزه و تير كه عربي موان و بهندي سري نامند نيز هر دو از اقسام قصب اند و اقسام بانس
كه در ملك هند و زير باد است مخصوص افراط اقسام آن در بنكاه نسيما راست و نيز از اقسام ني مجوف است و تفصيل هر يك جدا
جدا طولی دارد و خيزران نيز از اقسام ني مصمت است در حرف الخاء ذكر بافت * طبيعت مطلق آن سرد و خشك
و محرق آن گرم و خشك * افعال و خواص بيخ آن اندك جالبي و بي حدت و از سا نرا جزاي آن قويتر اعضا الراس
در رور قصب محرق جهت سعه و قويا حادث در سر و كل آن چون در كوش و ردا حادث كرمي نمايد بسبب چسبیدن
باند روي كوش و ليد الاحترار از آن واجب است و سئون سوخته قصب جالبي دندان و مابع سيلان خون لثه و اکتجال رطوبت كه
در بر كنبي جمع ميكرد و جهت رفع بياض عین از مجزبات است اعضا الضروا بغذاء و النفص آشامیدن سائيد برك آن
با عمل جهت سرفه و محرق آن بقل ريكه يك جهت تفتيح سده مراره و ادرا ربول و حيض چون برك نورسته آنرا در آب
خوب بمالند و صاف كرده بنوشند نفع اندك را ميبرد است الجروح و القروح و ضامه سوخته آن جهت جرب و حكه و زخمها
چون كد اروضما در برك نازده آن جهت حمزه و اورام حاره و ضامه بيخ نازده كوبيده آن چاذب استخوان و پيكان و با سر كه
مسكن درد كمر و عصب و رگ و در روي پوست ني نيم رس خصوصاً با لیس حایم نرف الدم همه اعضا است كه پوست ظاهر
آنرا بتراشند و نرم سوده بوان پياشتن السم ضما دشكوفه آن جهت كزیدن عقرب و اخراج كرم كوش و معدله الزينة طلاء
و خضاب بيخ سوخته آن با پوست و با هم وزن آن حنا جهت رويانیدن موه و بلندی و تقويت آن و جالبي بشرة و پوست لي
فارسي سوخته گرم و خشك در سوم و جهت داء الثعلب الحمي وغيره فرش کردن برك ني فارسي كه آب بوان پاشند باشند
جهت صا حيان تب حار و رفع شدت كرمي هوا و نسياد آن نافع مضر رفته مصلح آن كنهرا و فندق است *

قصب الازريه * بختي ذال معجمه و كسر راء مهمله و سكون باء مثناة تخنانية و فتح راء مهمله و هالغت عربي است و نيز
عربي قصب بوا و سرياني قصاد يسما و يوناني ارميتون و رومي اقبيلوني و فارسي نبي نهارند و وركمينه و بهندي چرايتا
و چرايته و برك نوع د بکر را نيجال و بقر نكي كال دم از ما نك نامند و در بسقوريد و س قالاس ناميده * صا هيئت آن ني نماتي
است معروف باريك و بلند تاد و شمر و انبوي كره دار در هر كرمي و شاخ و بر شاخها نيز شاخها بسيار بار بار يك و بر هر
كرمي و برك شبيه برك نعناع و بر شاخهاي بسيار باريك آن خنچه ها و گلهاي كوچك في الجملة شبيهه بكل بنفشه و ساق آنرا
چون بشكند شكسته آن بار بشها باشد و جوف آن سفيد و در آن چيزي شبيهه ببنه لنداني لموده و نسج عنكبوت و لزج و طعم
معضوغ آن قايص باندك حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهاي آن سرخ مائل بزردي و تيركي و در نوع ميباشد يكي
كبير و باوصاف مذكوره و دوم صغير و آن بشيا رباريك مانند خيوط و منابت آن بلاد هند و فارس و كوه كيلويه و در بنكاه
نيز كثير الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهيأت كبريت و رنگ ظاهر آن با كمودت و طعم آن با قيوست و با حدت
و حرارت و اين هندی است و بهتر از اول و نيز گفته اند يك نوع ديگر هندی ميباشد كه حدت و تلخي ندارد و اين را تخمي
است مانند نخود و در غلافی و اكثر اطباء گفته اند مختار و بهترين آن با قوتی و رنگ بصغات مذكوره است كه كره های

آن نزد يك بهم وسائيل آن خوشمزه و زرد رنگ مائل بسفیدی باشد * طبیعت آن در آخرد رم کرم و خشك و بعضی گرمی
 آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند و این اظهار است * افعال و خواص آن ماطف و محلل و با اندک قوت
 قابضه و محفله زیاده از قابضه و حرارت و با جوهر ارضی و هوایی که با هم نیکو امتزاج یافتند ال یا فته و با جوهر لطیف چنانچه
 در همه افایده میباشد و مقوی دل و جگر و دفع استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام
 و التیام دهند شکاف عضل اعضاء الراس والعصب والصدور آشامیدن طبیعت آن با تخم کرفس جهت خنوب و وجع فواد بارد
 و مرفه بارد و رطب و نیز استنشاق دخان آن بتهائی و یا با صغ البطم بقمع که بخلق برسد جهت سرفه بارد و رطب و احتیاج
 آن جهت جلای بصر و تقویت آن وحدت بصر و آشامیدن طبیعت آن جهت شدخ عضل و اورام معده و کبد و تقطیع سد و
 بواسل و بزرگ کرفس جهت خنوب و وجع عضلات بطن و اورام رحم و درد ربول و امراض کرده و رفع حرجه مزمن و تقطیر
 البول و جلوس در طبیعت آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النساء الزینة و الاورام فساد آن جهت کبودت خون مرده زیر
 جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی و در بغل عرق و شکستگی اعضا نافع مضر که رگه مصالح آن انیسون و استعمال
 آن با صغ البطم بهتر از سایر چیزها و در شربت آن تاد و درم بدل آن عدس و مرزوق ستور و ظفار را واجب است با صندل
 و آنرا داخل الکحل جالبه و مقویه بصر و گفته اند داخل طیوب و ذرات میمانند لعل و آذوقه و الی و دره مینا من و اطباء
 هند آنرا سرد و خشك و سبک و باد انگیز و دفع سرفه و صفرا و سوزش اعضاء و تب حاد از فساد اخلاط نذله که سنبات
 فامند می دانند و آشامیدن نفور آن با برک حنا و هلبه سیاه وندی و شاهنجه از هر یک یک گرم تا یک انقال و یازده عدد فلفل
 نیم کوفته که شب در آب گرم بخیسانند و صبح مالین و صاف کرده باد و درم شکر با شامند و در روز متوالی یا بیست تا چهل
 روز جهت اقسام جرب و قویا و بتل ای چنان و غیره و مسجرب و باضافه بسفید و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است *

قصب السكر * فارسی نیشکر و بهندی بلغتی او که و بلغتی گانده و گفته مرد و نکاف عجمی و یونانی نیز نامند * ماهیت
 آن در نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرین و بعضی شور مرزه
 و بحسب اماکن مختلف میباشد در خوبی و بدی و سفید آن در قصبه برد و آن از مضافات مرثا آباد بنکانه بسیار خوب و لطیف
 و نازک و شیرین مثل قند و نبات میشود بعد از آن در اکبر آباد و شاهجهان آباد و صوبه بیمار و نکند و بعضی جاها در کهن
 از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنکانه خوب و کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و ارد و کور که پور
 از بلاد هند و نیز در تارویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر بد آن خوبی نمیشود و سرخ
 آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السكر آنست که صادق الحلاوة را بد آن لذیذ کمربشه باشد یعنی ریشه های
 آن نرم نازک باشد که در خائیدن دند آن و زبان را آسیمی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف میباشد و در فائیدن
 دستور اخل و صنعت و اقسام شکر و فائیدن و قند و نبات و غیرها مذکور شد * طبیعت آن در اول کرم و در رم تر * افعال
 و خواص آن ماطف خون و حاس و مفتوح سد اعضاء الصد و الغذا و النفی رافع خشونت سینه و ریه و عرفه و جالی
 رطوبات متولد در آنها خصوص در مشوی آن که درز پرا تش و با خاکستر کرم و یا آنکه مقشر آنرا با آب کرم شسته باشند
 و مسمن بدن و مل ربول و منقی متانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که پیا شامند و با لاف
 آن آب مرد بنوشند و قی کنند با عانت پر مرغی که در روغن کنجد در برده باشند و اکثر آن خصوص بعد از طعام نه اخ و موال

رياح و مغسل معد و مضررته پنهان و بلغمي مزاجان مصلح آن طبع آن د و سه جوش و خوردن آن نميتوان بعل ازان
 * فصل * مل القاف مع الضار المعجمة

* قضا عه * بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عين مهمله و ما بعربي ماد ؤسك آبي را نامند و بهندي اود بلا و نيز غبار آسيار را
 نامند * افعال و خواص ان اکتحال و ضما د ما غ آن جهت رفع تاركي چشم بعل دل
 * فصل * مل القاف مع الطاء المهملة

* قطا * بفتح قاف و طاء و الف جمع آن قطا ة و قطاوات نيز آمده و قطيات نيز وجه تسبیة آن بقطات بجهت حکایت از صوت
 آنست یعنی در تصویرت آن قطا قطا ظاهر میگردد و بفارسی سنک خوار و بترکي باقر بقره و برومي فاسا و يوناني رمينه امور
 و بهندي لوانا مند و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که آنرا سنک اشکک دانسته و صاحب اخبارات
 بد يعني گفته که بفارسی اسفرو دنا مند * ماهیت آن مرغی است و در نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جملي بقدر کبوتر
 و مخطط باوان مخدله و زردی بران غالب و صغیر آن بوی زبیشه کنجشک بزرگي و مرقش با زردی و در سر آن تاجي و در
 صحراهای کم آب و سنگستانها مینماید * طبیعت آن در آخردوم کرم و در رسوم خشک و شمع الرئیس نوشته ضعیف الحرارة
 قوی الجس است * افعال و خواص ان اعضاء الراس والعصب والعناء مفتوح سد در مقوی معد و رکب مرد و جن
 وجهت فالج و برودت اعصاب و احشاواستسفا و قولنج بلغمی و تحلیل ریح و تحریک باه و دفع المضار و بهضم و مولد سودا
 مصلح آن کلد اشتهن آست بعد از دبیح و در زرد رسر ما در کرما افلا بکشب مانند طبر و سرخ کوشک صلب د بکر پس بهرا
 پختن و با سرکه و روغن واد و نه طمئة الرائحة خوردن و سنک ان آن مولد سنک کرده و اکتحال خون کرم آن جهت
 رفع بياض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار حوشانید و باشند جهت رفع سعه یعنی کپلي
 و داء الثعلب و رویان بدن موی دران نافع است *

* قطف * بضم قاف و فتح طاء و الف و فاء فارسی سبوسه و بهندي پوری نامند * ماهیت آن نوع غلانی است که از آرد
 عدس و یاروغن و شبر خمیر کرده و با نهایی تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند
 و کشمش برمي نما بند و با سبزهها و یا گوشت قیمه یا نخود مقشر بخته با خام سبز بر کرده و در روغن بران میکنند و باد رفرن
 و باد رتن و در طریقی چهل و بران می نمایند و بخورند * طبیعت آن نافچه که ازان سازند راجع * افعال و خواص
 ان کثیرا لغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای معرورین و آنچه از پسته و جوز
 و فندق سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند هریع النزول و برای مبرودین و مشابه بهنرا است
 المضار مولد سد و در بهضم و آنچه با سبزهها ترتیب دهند مرطوب و نایل الغل اترا و سائر اقسام مصلح این غسل و مصلح سائر
 اقسام در معرورین سکنجبین حامض و در مبرودین غسل است

* قطف بقی * بفتح قاف و طاء و الف و کسر بای مندا ة تحتانی و بفارسی رشته خطائی نامند * ماهیت و صنعت ان
 در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت * طبیعت آن در دوم کرم و تروا صلي آن در رطوبت مانل با عتدال
 * افعال و خواص ان * سریع الهضم و کثیرا لغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوة چون با غسل بخورند
 بعایت مسمن بدن چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که ناز باشد تناول نمایند و بعد ازان سکنجبین بنوشند و اکثرا آن

بجای آنکه در محل تغیر باشد ممنوع و مضر مصالح آن سنگین است

*** قطیف *** به فتح قاف و طار و الفتح بحری است و نیز سر مق نامند معرب از سلمه و یا سر مک و یا سر مه فارسی است و بسیاری قهلا و بیونانی و یلو کبیون و فکر کسپس و دیس سورید و ساند را فکسپس و بقولی اطراف عس نامید و در بغار سی اسفناخ رومی و بهندی بانک و بقول دیگر ککروهن و کو بند بهندی و بهوا به فتح بای موحده و ضم تاء مثناة فوقا نبه و خفای ها و به فتح را و و انهد نامند *** ماهیت آن *** نباتی است بری و بستانی هرک آن سبز مائل بزردی و طولانی و زرد شکن و ساق آن مانند پرد نه بلند و گل و تخم آن با زردی و اندک از وجع و شوری و میست آن نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی *** طبیعت آن *** در درم سرد و تر و سردی و تری بوی کمتر از بستانی *** افعال و خواص آن *** تبارک برک نشسته آن در مع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کید حار و صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حارة و طحال و رادع اورام حارة باطنیه و ظاهریه و حمرة شریا و ضما د اربلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر موضع کوفت و آنرا شامیدن آب آن با شکر مفتت حمیات کرده و منانه و محال درم طحال و بادویه مسخنة غیر محله مبهی مضر و در بن و مولد ریا ح *** مصالح آن *** ادویه حارة عطارة و ملای عصاره برک آن در حمام را ذاع جرب و حکه و آثار حادث در جال و شستن جامه حریر و بشمیند رنگین با آب طمیح آن پاک کنند و اساخ آن بدرون تغییر رنگ و ضما د برک پخته آن محال اورام حارة و حمرة و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک *** افعال و خواص آن *** مفتت سد در مسهل و محال از وجع و اورام باطنیه و ظاهریه و مدبول و مقوی و مفره صغرا چون با مصالح آن که نمک و آب گرم و غسل است و یا شامیدن و چون بنست و بکر و زهر و زرد و مقال آنرا با ماء العسل و یا شامیدن جهت تفتیح سد و راستنقا و برقان مجرب و جهت عسرا لبول و تقطیر آن و ضعف کرده و رفع التهاب احشا و حمیات حارة و مفره مفره و گشال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و با لخاصیه آشامیدن آن مبهی و منعظ مفید از شربت آن از که شقال و نیم تاد و مقال با جلاب و شکر و کلاب و سنگین و ساثر اشربه مناسبه و تخم بری آن را چون بقل رسه مفید از لوزیم در نمود مقال آب بچو شاند تا بنصفه رسد پس بمائند و صاف کنند و یا شامیدن جهت اخراج مشیمه که بر نهدی و سه چهار روز و باز یاده مانده باشد مجرب دانسته اند *** مصالح آن *** در اسهال و همچنان قی نمک و غسل و آب گرم و کفته اند بقله آن بهتر از چغندر و ساثر بقول است جهت آنکه زود منحل و مکرر در اخراج میاید نه بسبب از وجع بلکه تعویبت تعاد بلکه دارد مضر و مضره از اج و معده بارد و مولد ریا ح غلیظه *** مصالح آن *** بختن آن با چغندر و مطیب با فادویه عطارة و بار بر حارة نمودن و آبکامه خوردن است *** قطیف بحری *** اصل شام آنرا ماوخ نامند و گفته اند به هوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی لعمون و ملخ نیز خوانند *** ماهیت آن *** نباتی است شبیه بعوسج و پنخا و برک آن شبیه برک زیتون و از آن شریقت و خشنتر و باندک شوری و قبضی منبت آن بسوا حل دریا و شور و زارها و این بهتر از آن هرد و نوع است جهت آنکه مودعی و مضر معده نسبت بسبب ملوحت و قبضه که دارد *** طبیعت آن *** گرم و تر و در اول *** افعال و خواص آن *** خوردن اطراف و برک نارک ریزه تازه تر آن خام و با مطبوخ زیاده کنند و شیر و مزی و معین بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج میاید بسبب اندک ملوحتی که دارد و آشامیدن بخی آن بقل و در درم با ماء العسل جهت شل و عضل و تسکین مغص و ادرا و بول و رفع احتباس آن مفید و طبی تطف بحری را مار و مار بعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند و هرد و غلط است و از پوست آن کساء مشط

قطیف

قطیف

و عبا و برد یعنی چادر و غیره میباید فند و بختل که این درخت سن باشد که در ملک هند و بنکاله و غیره یافت میشود و برک و شاخهای نازک نرم نورسته آنها را بخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست و سبیل و ساقه درخت آن که ببلندی بکد و قامت میشود و چوب آن سفید و خوشبو میباشد بجای پشم و موی حیوانات در بلاد ایران و عرب و در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن و بعضی البسه و جل حیوانات و خریطه و کیشه و جوال و غیره برای کد داشتن شکر و برنج و فوفل و غیره *

طالب

* قطلب * بضم قاف و سکون طارضم لام و باء موحده لغت شامی است عربی فائل ابیه و بحجی اندلس مطردیه و عامه عصی الدب و بیونانی قوما ریس و قوما ورس نیز و ثمر آن را جنی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت قدس نقیب و بیونانی با قولاً گویند * ما هیت * آن درختی است شبیه بد درخت به و برک آن از برک آن نازک تر و ثمر آن بقدر آلوی و بی تخم و چون رسید به بخته کرد در عفرانی رنگ و سرخ یا قونی و شیرین و خوشبو میشود با اندک قهضمی و چون آب آنرا بکنند بجای تخم نعل بارید مانند کاه در آن میماند * طهیمت * آن در دوم سرد و خشک * افعال و خواص * آن ثمر آن تریاق موم قتله و ضما د آن بر چشم جهت دفع آب نازل در آن مؤثر الا ورام و الیثور و آشا میدان آب طبع برک آن جهت رفع ثآلیل و دامایل و تحلیل اورام و بدستور ضما د برک مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعد و ورم القروح و حرق النار و زور و برک آن جهت تجفیف قروح رطبه و ثآلیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضما د آن مؤثر و ثمر آن مضر معد و گفته اند آنرا صمغی میباش و کم یافت میشود و اگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین و حمل آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون مؤثر است *

طالب

* قططن * بضم قاف و طاء و تشدید نون و به تسکین طاء و تخفیف نون نیز آمل و لغت عربی اجبت و عربی نیز آنرا نامها بسیار است مانند کربف و برشف و طوط و عصب الخرفع و تازه آن را قوز و کهنه آنرا قضم و بفارسی بنده و بترکی ماموق و بینوق نیز و هندی روئی و درخت کپاس و شکوفه آنرا کپاس کاهول و حب آنرا بنوله نامند * ما هیت * آن مغز ثمر درختی است و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اندیم هفتم که مطلقاً نمیشود و آن دونوع میباشد یکی نبات آن مغبر از یکدفع قابلیت و امتزاج زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بد درخت باد نجان و در یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برک آن از برک باد نجان کوچکتر و زرد رنگ و کل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بکل خطمی و نه برکهای کل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القططن نامند بقدر کردکان و شبیه بغنچه گل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل بنفشه و شکافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلاد آن ثمر آن را بعد کمال رسیدن میچینند و درخت آن را برقرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر میآورد پس از بیج میبرند و از سر نو زراعت میکنند و در بعضی بلاد هر ساله از بیج مینهند و از سر نو میکارند این نیز بحسب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزة و تخم جدا کرده بمصارف مقرره میآورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زرد آل و سبب و کردکان تا مالتی میماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاد هم و کل آن سرخ و بزرگتر و جوزة آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و بختل که این نوع سبب بیل باشد که در ملک هند و بنکاله میشود ولیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السبیل مع الباء ذکر یافت بهترین پنبه سهل تار و نرم آنست و کهنه خشن آن زیون و بهترین حب آن

بر برگ بر مغز تازه است * طبیعت آن در درم کرم و خشک و بعضی قردانسته اند و حسب آن در درم کرم و تر و یا طریقت
 فصلیه و کل آن کرم و تر و یا قوت صریحه * افعال و خواص کل آن امراض الراس و القلب و الغض و غیر ما آشامیدن شراب
 آن بقدر زیاده درم جهت ابتلا ای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم و مؤثر واریک و قیة آن گفته اند که از غایت
 تفریح حالتی قریب بسکر بهم میزند الا درام و حرق النار ضمد آن بتهائی و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکم و آبله
 و سوختگی آتش و ما پنبه پس البسه بافته از آن و محشور بدن و یا بافته امیرش و یا پشم محشور پنبه خصوص تازه خوب اندکی نمودن آن
 مقوی و مستحکم و مجفف بدن و مصلح آن امراض الراس و موافق صاحبان امراض دماغیه و عصبانیه مانند ریشه و ستر خارقالج
 و کزاز و مثال اینها بخور آن رافع زکام الا درام و الحک و حرق النار و الجروح و القروح ضمد پنبه سوخته که بحد درمادیت نرسد
 محلل اورام و رافع حکم و مانع آبله و سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح و عقیقه جاذب چرک از عروق و مجفف آن
 و ذرور آن قانع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد را نند آن و جاذب چرک
 از عروق آن و بستن پنبه کهنه کرم کرده بر اعضا مرجعه و درام بارده هر عضو یکبار با شکر و برقیة الماعین مسکن و محلل آن
 با تکرار عمل خصوصاً که بران عضو اولاً زنجبیل و زرنبا درم کوفته پخته خوب جدا نند پس پنبه را کرم کرده بران بسته تا مدتی
 بگذرد و باز بکنند و بدستور پنبه تازه دانه جدا کرده و چون بکوبند و کوم کرده و بر برگ بید انیسون کرم کرده پنبه آورده
 بر درم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب بران یا شیله کرم کرده و چون فنیله از پنبه
 سازند و یک سر آنرا بر تایل مسماریه گذارند و سر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی و حدت آن بدن رسد و لیکن بشرحت احراق
 نرسد و تا سه روز بدین نحو دانه نماید زائل کرد و حسب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه آشامیدن مغز مقرر آن
 ملین سینه و شکم و رافع سرفه کرم و یا در چینی و شکر درم و دین و یا سنگین درم و درین مقوی باه مغذی و شربت آن تا پنج
 مثقال رتد همین بدن آن جهت رفع کلف و نهش و خراجات حادثه در صورت و ورق آن آشامیدن آب برگ تازه آن بقدر ربع
 وطل بدن فعات خصوصاً با شربت سیب حا بس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضمد آن با ووغن کل جهت نفوس و ضربان دایم بعدیل
 و یا برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و جاس در طبع برگ تازه کوچک و اندک از سیخ آن جهت اختناق رحم
 و تسکین و جمع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضمد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد
 الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آنرا بسوزانند آبی که در گوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن
 مضر کرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن تخم کنکراست و در قرابادین کیم و جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زمر
 آن ذکر یافت

* فصل فی القاف مع العین *

* قعنوب * بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و باء موحده بعربی نام شیر است و نیز ثعلب در رانها مندر و باغی ناختی
 گفته اسم نباتی است که بجمعی اند اسطر سه و در نسخه دیگر طریقه نامند * ما هیئت آن نباتی است بزرگ ساق ایستاد
 و برگ آن قریب به برگ اسفناخ و زرد رنگ و بر شاخهای آن هرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند رازیانه منخورند
 و طعم آن تفته با اندک شیرینی و در آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نوزد اهل بادیه معروف بقلقاس است و قلقاس
 غیر این است و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

* قعبل * بفتح قاف و سکون عین و فتح باء موحده و لام * در ما هیئت آن اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند

ود بسقورین و س گفته اسم طبی د وائی است که بیولانی سفرایلیون نامند و آن بخشی است شبیه بیلیموش و بوزکی بدن و
 شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بکزد و برک آن شبیه بمرک هوسن و بلند قرازان و در کس و کراث بزرگی * طبیعت آن
 گرم و خشک در رسوم * افعال و خواص آن در بعضی افعال فائز مقام بصل الفار است و کاه عصاره بیخ آنرا گرفته و با آرد
 کرسنه سرشته از آن افراص میسازند و بصا حبان جنون و طحال مقدر دارد و درم میخورانند با ماء العمل که با آب باران
 ساخته با شدن و صاحب منهاح گفته نباتی است شبیه بساق کنکرو سفید و سطر و چون خشک شود مائل بزرگی و سرخی گردد
 و بی برک و بی کل و بی مزه که در هنگام ربیع زمین را شکافند بر مایل و همان که نازه برآمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب
 آنرا قصبه الصغ نامند * طبیعت آن گرم و تر در درم بعضی آنرا بخند با ماست و سیر که مصلح آنست تبارل مینمایند طعم
 آن تغه با اندک حرافت است

* فصل القاف مع الفاء *

* قفر * بفتح قاف و سکون فا و راه مهمه * ماهیت آن اسم جنس فار و عرق الجبال است که عبارت از مویائی باشد
 و آنچه شده بد آن بود در تگون و سلا جهت هندی نیز از آن جمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت *
 * قفر الیهود * بفتح قاف و سکون فا و راه و فتح یا و ضم ها و سکون وا و زوال معرب کفر الیهود است و بسریانی یهود ایا
 و بر روی قسطنطنیه و بیولانی بر فونیان نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهود به که قریه منیه نیز گویند قریب
 بقریه کفر که در قدیم الابام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین قریب به بیست المدها از بین سنگهای زیر
 دریامانند عنبر جو شده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن در قسم است یکی آنست که در یادر زمستان
 در وقت همچنان بساحل می اندازد و امل آن بلد قدری را از روی آب میکینند و قدری بر خشکی افتاده و رنگ این بنفش
 مائل بمرخی براق و بوی آن شبیه بوی نعط و حجریت برین غالب آنچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی از سنگ ریزه
 و خاک میباشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این ما دام که بر روی آب و تازه است
 نرم و سبب میباشد و چون برداشتنند و کهنه شد منجمد و صلب میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده
 بر می آورند و این نیز با صاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آنش صاف مینمایند و این صافی و تیره رنگ میباشد و بر آبی
 بسیارند ارد و بوی آن شبیه بوی قیر عراقی است و انطای مخصوص به بحیره طبرستان و ساحل آن دانسته و گفته که از
 زمین قلنس نیز مأثورند و بهترین آن و مستعمل در تر باق فاروق بنفش براق سریع التفتت و سنگین و خوشبوی آنست
 که بوی نقطه از آن آید و خالی از سنگ ریزه و خاک باشد و کهنه آن میاه و زبون آنرا اغشوش بزقت و قهر نیز مینمایند و
 اغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جمال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام مویائی است الطف و اقوی
 از قفر الیهود است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن فائز مقام زفت و قهر و قطران و عنبر
 دانسته اند و در جبر و کسر و روض لحم و ضربه و سقطه قریب بمویائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع
 زکام و نزله و محرک صرع معتاد بن آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر و منقلب در جفن و شعره و حلای بیاض و قهقهه
 و طویات عین و کنگ اشق آن بردن آن و سنون بد آن جهت در دندان ان کرم خورده و خوشبوی دهان و رفع رائحه کریه آن
 و طلالی آن بر اعصاب و اعضاء مسترخیه ضعیفه نافع اعضاء الصل و آسامیدن آن مسکن درد سینیه و سرفه کهنه و بر وضیق النفس
 و سر آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مله سینیه و اورام لوزین و خناق و بلغمی و موادوی و جهت نفث الدم و نزف الدم

ب

ب

اعضاء الغلغلة والنفث بلع لمرودن مقلد از ذوق نوبه تاسه خرنوبه آن جهت رفع بخار دخیانی و تحلیل خون منجمد در معده و
 اعضاء لطویه می مزمن و طرد ریاح معده و شراب سیف و ضعف کبد و گردنه و بواسیر و دفع دیدن و حسب القرح و تطهیر البول و امراض
 رحم مطبوعه و رفع ملابست آن و تقویت اعضاء و حصول ودخان و استنشام را نحه آن جهت نثر و برآمدن کیم ریخ و تسکین اوجاع و
 اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیل ستر و شراب جهت ادرار و صف ما یوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه
 منحل و کد از نده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقرم نماید
 واحتقان آن با ماء الشعیر جهت ذر سنطاریا و قرحه امعا مؤثر آلات المفاصل و الاورام و ما د آن جهت تقویت اعضاء
 و اوجاع مفاصل و اورام جاسیه و نفوس و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضاء بارده بدست و شرب آن وضاد آن با آرد جو
 و نظرون و موم جهت عرق النساء و نفوس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انصاج اورام حاره و بارده وضاد کد اختنه آن در زیت
 جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صد مه و سقطه و نضج خنایر در تحلیل اورام جراحات و منع تورم
 آفة الجروح و القروح و ما د آن ملصق جراحات و ملد مل آنها در ارفع قوایی و داخل مراهم منببت اللحم کرده میشود و جهت
 التهاب زخمها و تلبین و رفع کرم آنها معید الزینه لطوخ آن منقی بشره و مانع سعیدی اظفار و رفع قوایر و برص و بهق السوم
 طلا و آشامیدن آن با انستین و شراب جهت لهش هوام سمی نافع مقلد از شرب آن از نیم درم تا یک درم الخواص دخان
 آن کربزا نند هوام و مار و عقرب و بشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انکور را نفع کرم آن و طریقی استعمال
 آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت کد اختنه بکار برند مضر محذورین از داخل مصلح آن سرکه رآب فواکه بارده
 مطبوعه معد از شرب آن تا یک درم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند

* فصل فی القاف مع اللام *

* قلبی بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آنرا نالی الصباغین و شب العصفور نیز
 زدر اصفهان کهلاود و خراسان شخارود و کبلان و شیراز و قلیا و بهند و سنجی و ساجی و در کابل اشقار نامند * ماهیت
 آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک کود می کنند و بران اشنان تازه بسیار جمع میکنند
 و بالای آن نی و خار را میسه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینمایند و در آن مجتمع و منجمد میگردد چنانچه
 در اشنان ذکر یافت و هر چند در آن اشنان رطوبت و چسبندگی زیاد باشد زیاد بعمل میآید تا آنکه مانند قرصی و گرد
 بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک میباشد و از نبات رمت و مرمرام نیز بعمل میآورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان
 خوب بعمل میآید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و معموم کشته که در ملتان
 نیز از اقصا بعمل میآید و در جائیکه گیاه آنرا می سوزانند طری سفالی شبیه بد یکچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از آن
 در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهتر در این صاف میباشد و براق شبیه شجر الریحی است که قوی نامند
 و بعد از آن مزوج بر مرمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون است
 * طبیعت آن در چهارم کرم و خشک و با قوت سمیت * افعال و خواص آن جالی و محرق و اکال و اقوی از مالج و براتب
 اعضاء الغلغله چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بجز علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت
 تقویت معده و انضمام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قوی ما یوس العلاج و تحلیل ورم طحال المهن اکتنال آن را نفع بیاض
 چشم حیوانات القروح و التآلیل و غیره و طلا و آن خورند و گوشت زانند زخمها و زانند کندی و تآلیل و بواسیر و برص و بهق و جرب

و طب و شعله انصار بک و م آن که منته در همان روز و درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و با جمله ملای آن مداوای
 صابون خورده و آشامیدن ادویه‌ها و امراق چرب و قوی نمودن است و در اطلیه استعمال آن بتهائی ممنوع است بدین
 ادهان زیرا که محدث پمسی است که دفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر آنکو ریخته‌اند بزودی آنرا
 موبز گردانند و ملج قلی در حروف الجیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالى خواهد آمد *

بنا

* **قلل نش** * بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشله ده و شین معجمه * ماهیت آن نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت
 مشابهت با آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه بولک این ازان کوتاه تر و اندک عریض تر و کرمهای قصبه این نزدیک بهم و منبسط
 بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آب نیل را بدین میکشند و زراعت
 و غیره حاصل میدهند و مزه آن تنه با اندک لز و جنت است * **افعال و خواص** این شیخ این بیطار گفته عصاره آن چون
 بر شامند جهت نفث الدم سینه و جهت نفث الدم نیز حمولا نافع و فعل آن درین باب مانند دوائی است که بیرونانی لوسچاخیوس
 نامند و در حروف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالى و کوبانوعی ازان است در غیر مصر من آنرا ندیدم *

بنا

* **قلب** * بفتح قاف و سکون لام و باء موحد لغت عربی است بقا رسی دل و بلا طینی مطس بر میون نامند * **ماهیت آن** *
 عضوی مرکب معروف از اعضا حیوان است و اول عضوی است که تگون می یابد بنا بر قول راصل و مبدل و معدن حرارت
 عریزی و روح حیوانی است و هفت اکرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت میمانند و سرد میگرد و گوشت آن بسیار
 صلب و بطی و الهضم اولی اجتناب ازان است مگر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه هیچ المزاج
 است و بهترین از مواشی دل گوسفند و بز گاو و بصفات مذکوره و از طپور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب
 طپور آبی احتراز از آنست * **طبیعت آن** مطلقا گرم و خشک و گرمی طپور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهل و طپور
 آبی بسیار گرم تر از غیر آبی * **افعال و خواص** این مقوی دل و رافع خفقان و در یرضم و ردی الغل اصلح آن مهر اینخین
 و مطین آن با شحم و روغن و آبکامه و سرکه خوردن و با کباب و رقیق بر روغن کنجد و یا بادام و یا سرکه و انجلیان و فلفل و زبره
 و صغیر و با لای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نمیکو غل آنی است از برای اصحاب کله و رباعیت العین بطور واکتال خونا به که
 در هنگام کباب کردن ازان می چکند و در رفع شکموری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شود و میشود انشاء الله تع

بنا

* **قلب** * بضم قاف و سکون لام و باء موحد و بجمعی اندلس سبیس افراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لهابس نوسن یعنی
 بز رحبری و بغا رسی سنگ موبه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات را بصلب که یکی از اسمای فضا است نامیده اند
 برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علویخان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان میبرم که این تخمی باشد که بهند می
 آنرا تخم پنوار نامند و کسیکه آنرا کاتهی دانسته غلط کرده جهت آنکه کلهی حب القلت است بنای مینا فو قانیه نه باء موحد
 و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حروف الحاء مع الباء مذکور شد و پنوار را
 در بنگال چکوند نامند و چکوند نیز در حروف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ سمویه نیز در حروف السین * **ماهیت آن** *
 سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کنیز الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنی داشته و دیده
 ندیده ام مگر یک یا بر یک بظا هر مل بنده آمد بر ابرج زاویه معروف بپرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب
 القلت است که در حروف التاء مذکور شد * **ماهیت آن** گفته اند حب نباتی است برک آن شبیه برک زیتون و ازان بلند

تر و غریبتر و نرم تر و از آن آنچه نزد یک بزمن است مغرورش بر آن شاخهای آن باریک ایستاده تا بیکدفع و زیاده و کمتر
از آن شبیه با ذخیره و در امارات شاخهای آن چیزی شبیه بحاق منقسم بد و قسم و بر آن برکهای ریزه و مایین برکها تخم آن
و آن سفید جلب مد و شبیه بکر سینه کوچکی منبت آن زمین های خشک و اما کن عالمیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ
با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج احد میروید * طبیعت آن در موسم کرم و خشک و انطاکی
در موسم دانسته * افعال و خواص آن اعفاء المذرجهت سرفه بارد مزمن و ریو و صیق النفس اعفاء الغل و الغلص
جهت نواقط و طوی و اسهال و اد رابول و با شراب سفید جهت سنگ کرده و مثانه و ریو احتباس بول و حیض و ضا د آن
جهت و اسیر نافع المصار بغایت مضاعف با و معجف منی مصلح آن مغز چاغوزه مقلد ارشربت آن تاحه درم است

* قلت * بضم قاف رسکون لام و تاء مثناة فو قانیة معرب از کشته هندی است ربعتی قاف و کسر آن نیز آمده بسریانی قلنا
و بیونانی اقونیا و برومی توانیقی نامند و در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت

* فلسوفون یون * بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون و ا و و ضم فو و سکون و ا و و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة
تحتانیة و سکون و ا و و نون لغت یونانی است * صا هیئت آن نباتی است صغیر و زرد و بکثیر مستعمل در دغور نار منبت آن
مایین مشکو ابرک آن شبیه بمرک نوعی از نهام که آنرا از فلس نامند و کل آن شبیه با رجل السریر متفرق بعضی از بعضی
مانند کل قرا بیون * طبیعت آن در موسم کرم و خشک و با جوهر لطیف محرق * افعال و خواص آن آشامیدن نبات
و طبیعت آن جهت نهش هوا و شدخ عضل و نقططیرا لبول و اد رار طوط و اخراج جنین و قطع خالیل که آنرا بیونانی
افرو خود و س نامند مؤثر چون چند روز بد آن مل او مت نامند

* قلفونیا * بضم قاف و سکون لام و ضم فو و سکون و ا و و کسر یون و فتح باء مثناة تحتانیة و الف مقصورة لغت یونانی است
بفارسی زنگاری نامند * صا هیئت آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی گفته اند صمغ صنوبری است که
بیونانی قوفانا مندان و آن صمغ را تینج است که خود بخود سماں باشد بیون طبیعت دهند آن را انجماد یا بد قافونیا نامند و شینج
این بیطا ر گفته غاط کرده اند کسانیکه آن را را تینج بعینه دانسته اند بکمان آنکه را تینج علم است برای تمام اقسام آن و این
خطا است بلکه مخصوص بصفی از اصناف آنست که بطبع انجماد یافته باشد و بقا ا دی گفته که قافونیا صمغ صنوبر است و صه
نوع است یکی سیالی که منعقل نه میشود مانند قطران و بعضی آنرا قطران نامند و نوع درم صلب و نوع درم آنست که بعد
طبع صلب میگردد و این فی الحقیقت قلفونیا است و آنچه شامل جمیع اصناف است را تینج است و را تینج را را تیانج
نیز نامند و را تیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت

* قلفا من * بفتح دو قاف در میان هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربی است و گفته اند بضم اول لغت رومی
است و بیونانی قلفاسی و برومی او ذی نفس و هندی ا روف و بد کهنی چه مک لا و بینکالی کچر نامند * صا هیئت آن این
بیطا روغن ا دی نوشته اند نباتی است که نزدیک آبهای ایستاده میروید برک آن امس بزرک شبیه بمرک موز و از آن
در طول که تر و کوچکتر و هر برکی را ساقی هلهله از یک بیخ رسته نهایت بسطیری انگشتی و بیخ آن بزرگی ترنجبی و کوچکتر از آن
نیز بقدر زردکی ظاهر آن مائل بسرخ و باطن آن سفید و طعم آن باقبوضت و خلت و بورقیت و لزوجت کامن و چون
در آب جوش دهند و آب آنرا چند مرتبه تبخیر نمایند پس طبع دهند و بوضت و خلت و بورقیت آن زائل یف و لزوجت

کامنه آن زائل گردد و برقی نیز میباید شد و لیکن غیر مستعمل را آنچه در بنکاله میشود و ذیل آن را پنج جنگلی بری آن که نزدیک آنها و کودها خود را است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافست و شاخهای آن تا قدری نازدانی شکل رتبه مد و رویتد ریح بار یک شده تا ببرک پیوسته و بهر بوته را نهایت تا چهار شاخ و ببرک آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک اندک آبی میماند و منبت آن کنار آنها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا بیک و نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن کلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه بوی زرد چوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی میخورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبع بنحو مذکور با نکل زائل نمیگردد و ببرک آنرا نیز بخته میخورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و ببرک این بزرگتر و عریضتر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولاد و چندان آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و با ناریه حاره طیبه و زرد چوبه داخل نموده میخورند و بن میباشند و با کوشش لذت تر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زرد چوبه انداخته که خوب رنگین شود یکمرتبه در آن آب جوش میمانند که رنگین گردد و نیم خام آنرا در روغن و پیاز بریان میکنند بعد از آن در آب کداز کرده ترشی انبه خام تازه با خشک و اگر نباشد ترشی لیمویا ترهندی بقدر ذائقه و اندکی نخل سرخ داخل کرده ساد و بل و ن کوشش با کوشش پخته میخورند بسیار لذت مند مغز قلم میشود و در حین طبع لزوجت آن زائل میگردد و اند و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز طبیعت آن کلی مانند آنست مطلقا در اول کرم و در دوم تر و در اول نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و محرک با دانه است و اندا اعضاء اصل رجعت سرفه و خشونت هبنه و حنجره اعضاء الغل و الغلض سربع الهضم و رافع سحج امعاء و سهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی رجعت استسقا و لاغری کرده و اسهال صفرا و مای اصفرو ما ثبت بر فی و در اربول خصوصا عصاره نبات آن و ثنابل برک و شاخ مطبوخ آن نافع الحار در هضم و مولد سودا و مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی و قرفة و بعضی آنرا با سرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سربع الهضم و الخروج میباشند از معدنه و نوشته اند که آنرا تخمی میباشد و در افعال قریب بتخم کردن مقلد از شربت از قسم آن و در دم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا یک و ثلث و نوعی از تلقاس میشود صاحب مستند بر که هر چند طبع نماید بخته نمیکرد در صفا و آن جهت نصیج ارام و زیور سوخته آن جهت اندامان قروح و قلاع و تقویت موی موثر *

* قلقدیس * بفتح د و قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و همین مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که بغار سی آنرا زاج شتر و ذان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بغار سی شوغار و بیونانی حلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف میباشد صنفی سفید و یک زرد شکن و این ثلث قریب و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیرا لا رضیت غلیظ خشن و رنگ آن مائل بکهریست و این را بیونانی مالی ترا با نامند و صنف سوم نرم و متساوی الا جزا و مست و چون آب بدان رسیده سیاه گردد و این را زاج الاسافه نامند و در حرف الزای المعجمة مع الالف یتفصیل ذکر یافت *

*** قلعطار *** به فتح در قاف در میان لام ها کن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راه مهمله در مافیت آن اختلاف است اکثری
 راجع امر و بعضی نوع راجع سفید نشود و آن و بعضی راجع اصغر مائل بحمر است و آنسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد
 و براق مانند زر نیل زرد هکلی آنست و در راجع نیز ذکر یافت *

*** قلعقل *** به کسر و قاف و سکون و لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آنرا قلاقل و قلعلان بضم قاف اول و بزر زمران
 بر و بدار سی انارد آنده شتی و بهندی کو ارجکته نامند و بهیج آن کو بند مغاث است در مافیت آن اختلاف است بقول اکثر
 آنکه نباتی است شبیه به نبات تنب و ساق آن مائل به سرخی و شاخهای آن در از وقتب متخلف از آن قوی از شاخه اند و برگ
 آن زمران رانجه و کل آن مائل به سفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستند بر ویز و کثر از غلاف و امس و بهرون آن مائل
 به سبزی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک از وجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضی آنرا حب انسونه
 دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن بکار دس دست بایک ساق باریک و شاخهای باریک
 زوج زوج متصل بهم برگهای آن رسته و برگ آن شبیه برگ با سمین و از آن کو چکنر بر سر شاخه که قوتراحت و از شخصی
 ثغه استعمال یافته که نبات آن از قبیل بنجیم و بهاره در هم پیچیده و بر زمین مفروش و برگ آن شبیه برگ مرزنجوش و در آن
 بقدر غلافی و مد و رسیده رنگ و بکته قطه سفید بر بالای آن و سه عدد دیمو سه بهم متصل بهم و آن در غلافی سه و یک و سه بهم غلاف
 گانج بر سر شاخیکه باریکتر است و در خامی سه می باشد بهیج آن سرخ رنگ باریک * طبیعت آن در دوزم گرم و تریار و تریار و تریار و تریار
*** افعال و خواص آن** نبات مقوی باد و منعظ و مسموم بدن هر نوع که استعمال نماید خصوصاً با کتید و نبات و با فانیل
 و با عمل سرشته و مصالح حال کرده و مثانه و زائیل کنند احتراق اخلاط معش و شربت بریان کرده آن از قبیل قلعقل و با فانیل و با فانیل
 و از کوبیدن آن قاسم ارقیه المصارا که آن مصلح و مضر و معده و مورت فیضه مصالح آن بریان نمودن و با سکنجبین و با فانیل و با فانیل
 مفردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و با حب الصوب و ریامغات و نیم وزن آن اهل و چهار دانگ آن مغز تخم خیارزه است
*** قابو مسم *** بضم قاف و لام و سکون و اروضه میم و مین مهمله لغت یونانی است به معنی اذ آن الدب و رازی و سیرد آنسته
*** مافیت آن** نباتی است و بهیج صنف میباشد و مافیز و هرج نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید و تر
 و ماده میباشد و برگ باد و آن شمه برگ کلم و سفید تر و عریضتر از آن و ساق آن بقدر زردی و زاده بران و چیزی مانند
 بهیج ساق آن و کل آن مائل به زردی و تخم آن ریزه بهیج آن در از سبزی انگشتی و تر آنرا برگ در از تر و باریکتر از ماده
 صنف دوم برگ آن سه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای آن بسیار در از و بی ساق و برگ آن شبیه برگ
 صغیر جل و در شاخهای آن تبههای مد و رو کل آن زرد طلانی صنف چهارم برگ آن شبیه برگ انجیر و از آن کو چکنر
 بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و بار طوبت چسبند و در تنب و ساق آن زاده و بزرگی و کل آن
 سفید مائل به سرخی و تخم آن ریزه و ریزه رنگ و مد و ریاحات و ناشی و این صنف بختل که نباتا کوباشد و آن در حروف البناء
 المنة و انوفانیه مع النون ذکر یافت * طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن محال
 و حالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهی زهرج است اعضاء الصدر و الغشاء و النفیس مد و بول و بک منفال
 از بزم سفید و سیاه آن جهت منع سیلان و با شراب جهت منع اسهال و طبیعت آن جهت سرفه بارده و ضیق النفس و شکاف
 عضل الاورام و حرق البار و اسهال صفا و برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عمل و شراب جهت

شفا قلوب و جراحات و کزیدن عروق و ضامد برک صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر کرده مصالح آن کثیرا مقدار شربت آن نادر درم بدل آن ناغورس است *

* قلوب صابون * بضم قاف و لام و سکون و اروف فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و آنرا شجره ابی مالک و رامل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر القطن نیز نامند * صابونیت آن نباتی است جملی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برک آن شبیه به برک لسان الحمل و بر ساق آن غلافها و اطراف بعضی مائل بطرف بعضی و کل آن شبیه بکل سوسنی که بیخ آنرا ایرسانا مند و بیضی است حیوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن چهل و کاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره میکشند اخذ مینمایند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن حابس رعاف و نفث الدم سینه و نرف الدم معده و رحم و ضامد برک نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدا می

* فصل در القاف مع المیم

* قمری * بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت مشابهاست رنگ این بتاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و رومی و زنجی و زنج و ماده آن را قمریه نامند و بر آنرا ساق حور جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی تو تور و نامند * صابونیت آن مرغی است از فاخته کوچکتر و به طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته اند که لفظ پاکریم که مل الشعوف از صوب آن ظاهر مکرر دد و نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه این اثر در تاریخ خود نوشته که از جمله ملکای که بعضی ملوک بقاع هند مدینه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهر دار را میل بد چشمه های آن سرخ و اشک ازان جاری و متحجر میکشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده میباشند بزودی چاق میشد * طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن موافق مبرود بن و موطوبین و مولک خاها فاسد و اکثرا آن متعش و سواس و جذام مصالح آن ادیان راد و به لطیفه است قد مین بدن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تنعم آنرا چون بطل بپاشد مانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن الخواص گفته اند بودن آن در خانه باعث سلام تا بشر شجور و رد آن و چغم بد است از صاحب آن خانه

* قمری * بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و ضم و قمل بفتح قاف و لام * صابونیت آن و حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان به هم میسوزند و فرق میان هر دو آنست که قمری که قمری های بسیار است و به بیخ موی میپسند و واحد آنرا قمام مینامند و قمل شش دست و بادارد و بدن آن اندک میزد و سرودم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن بویک موی میباشد که در آن تکرور می یابد از سیاه و میگون و سفید و غیره و ماده آن زیاده از آنست و قمل را بفارسی شبش و بترکی بیت و بهندی جویین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده تکرور آن عرق حادث از اکثر فضلات رده و کدافات مجتمعه در بدن انسان و قمل و باعث اغتسال بدن و ثبات و عدم تعظیم آنها است و قوت مزاج بدن هر چند ماده آن زیاده تکرور آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرک کننده تکرور آن زیاده میباشد خصوصاً در زمستان و اکثر آن باعث لاغری بدن مکرر دد و مرض است و در بدن آن نقبه لطیفه و البسه پاکیزه تکرور آن که میباشد بلکه نمیشد * افعال و خواص آن بدون شش شپش زدن درادر سوراخ با قلاکل از بدن

و علاج نمايند جهت رفع حمى ربيع مجرب گفته اند و چون در موراخ اعجاز كند از ندر رفع احتماى آن نمايد و چون زن حامله در كند است خود كند ارد و بران شيرين و شل اكورا رود و حر كت كند حامله به پسر است و الا بد خترو غشى گفته اند كه اگر بميرد حامله به پسر است و الا بد خترو انداختن شمش زنده موجب نسيان است بلكه بايد كه بكشند و بايد از ندر و بالا كردن آن بر بدن مولود در حين ولادت بآب زيره باعث آنست كه در تمام عمر قمل در بدن او تولد نكند و چون در بدن شپش بسيار بهم رسند يك پودر آن است كه جامه را بزيق آلوده بهوشند و باز زيق بر بدن بمالند و باز زيق با خنادر باعث دفع آن كند و شستن سر بآب تخم شريفه كه نمر هندی است كه سائيد و با آب مخلوط كرد و هر را بآن بشویند بزرگى رفع شپش آن مى نمايد اما بايد كه چشم را بهوشند و محافظت نمايند كه داخل آن نشود كه باعث سوزش بسيار و قورم آن ميكرد و از خواص آنست كه نزد قرب موت از انسان ميكويزد و چون قمل بسيارى جمع نمايند و از آن هر يشم سازند قوت بر و چسبند و ترعيب باشد از هر يشمى ديگر و گفته اند قمل متولد در محبوب آشامیدن نيم درم آن جهت فرجه رنه و تهتبت حصاة نافع و اين از جمله

محالات است زيرا كه اين قمل از بهم رسدن متولد است * فصل * كى القاف مع النون *

* قفا * بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربى است و بر چند معني آمده : اراى حمله بمعني نيزه و جمع آن فنون و قني بكسر قاف مانند جيل و حبال و بعضى اطبا گفته اند كه بفتح و بقصر نصب است و واحد آن قفا به ها است و جمع آن فنون و بر عودا اطبا شير يعني نصب آن نيزه اطلاق مينمايند و بر شجرة الاشج نيزه گفته اند خود اشتق است و گفته اند نوعى از اند و طالعيس است رنيز گفته اند اسم نباتى است بر كسان شبيه ببرك نفعنا و معروف نيزه جامه عرب بلخ و نيزه بعضى بر جامه نابس و كلج در حرف الكاف مع اللام ان شاء الله تعالى من كور خراهل شد *

* قفا بر عول * بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحد و و راء ميمله و الف مقصوره لغت عربى است و گفته اند لغت نهطى است بضم قاف و فتح نون مخففة و الف و كسر باء موحد و و راء ميمله و اونا نيز آمده و نيز آنرا بر عربى عمول و قملول و قملول رفوق و شجرة الابهق و بيرواني قيقه مالنون و برومي قبا و مبدوس و بختر اساني بر غثت و بفارسي بزنك و بخند و شيرازى سيزه و سوده و باصفهاني موجه نامند * ماهيت آن نباتى است كه در اول ربيع مبرودى و تا آخر آن ممانند و بخندادى گفته از بقول صيرائي است و بر ك آن كوچك تر از بر ك كاسني صيرائي و با اندك حلاوت و تلخي و كل آن سفيد باريك و تخم آن اغبر و قيق و نواب مغف و مبرود و نوشته اند بر ك آن شبيه سرمه است وليكن اما س نيمست بلكه زغب خفيفي ادا و صاحب تحفه نوشته بر ك آن شبيه باسفا ناخ و با اندك تلدى و تلخي است بقول رشبرى و ساق آن باريك و كل آن سفيد ريزه و تخم آن در غلاني بقول رشرد در غلافى چهار عدد بسيار شبيه بخردل بهترين آن تازه آنست كه در شاخه هاى آن اندك سرخي باشد * طبيعت آن گرم در اول و خشك در آخر آن و بعضى در د و م خشك گفته اند * افعال و خواص آن لطيف و جالبي و مغطع و ازاد و به نافع است جهت مبرودين و مكرورين هر دو اعتناء الصدر و الغل و انقباض منقي سینه و رنه از كيموسات غليظه و مفتوح ساق كبد و طحال و مديول و حيض و شير و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبيعت و رفع يرقان و مغص و اخراج كيموسات غليظه مينمايد و ضما د آن جهت بوا سير و مغص و تحليل صلابات رحم نافع الزينه جهت كلف و بيق و وضع بهترين دوائى است ضما د او شراب و گفته اند خوردن آن با دك زمانى و قليل ابامى وضع رازائل ميكرد اند و بى ستور اند هيچ آن جهت امراض مل كوره و زخم پستان السموم ضما د آن جهت نهش جميع هروا مى

مؤثر المصارف مواد سودا مخصوصا نمک پرورد آن مصالح آن طبع و بریان نمودن آنشت در روز و غنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصالح آن هلیله کابلی و شکر است *

* قلب * بکسر فاف و فتح نون مشدده و باء موحد و بضم قاف نیز آمده لغت عربی است و گفته اند معرب از قلب فارسی است و آنرا ابق و بیروانی و دیفرونس و سیریانی قنبر و برومی کنانی و بفارسی کنب و بند و بهندی بهنگ بخفای ما و باصلاح ورق الخیال و جزو اعظم و حشیش و حشیشه القفوا و شطا افزا و فلک ناز و عرش نما و حبة المساکین و شهوت انگیز و مونس الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و بر کلک شیرازی و امثال اینها نامند و در یسفر رید و س قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند و ازان ما نند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه معسل مغاصل و محدث لاغری است و کاغذ ازان خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر ازان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش و برای پاک کاغذ ابریشمی میکنند و شکوفه و غبار زغبی و شبمنی که بران می نشینند و غایط و چسبند است همه را جمع مینمایند و چرس مینمایند و در سر غایبان میکنند و تخل بر و سکر بسیار می آورد خصوص شبمن آن و آن هر چند چسبند تر و غایط تر و منجمد تر باشد قویتر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میکرد آنرا کشتند و خود را * صا هیمت * آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند هند و کشمیر و بنکاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگران و عراقی و بنکالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از رومی گفته اند و هر یک بری و بستانی و جملی میباشد و بری و جملی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند تر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بران برکها پنج یا شش با هفت تانه و اکثر فرو میباشند و بسیار سبز رنگ و با خشنونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مد و رو آنرا شهنانج و بفارسی شاهانده نامند و بری و جملی آنرا درخت کونا تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیکرد و دید شواری اگر قلبی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه و رنگ و برک آن نیز مانند برک بستانی و ازان خشن تر و سیاه می آن کمتر از بستانی و سغمدی بران غالب و گل آن سرخ و ثمر آن مانند قنطاری شبیه بختب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و بیج آنرا مغات و شمع این بیطا ر گفته قنب د و نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آن را قنب هندی نامند و ندیدم من آن را مگر در مصر و آن را حشیشه نامند و در سواتین زراعت مینمایند و بسیار مسکراست یک رم آن زیاد و بران از حد سکر بدر برده بر عونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند و بالجمله انواع رده آن بسیار است از مچن و غیر آن * طبیعت برک آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت و لحای آن سرد و خشک با عندال * افعال و خواص آن از جمله اشجاری است که برک آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولافرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر میآورد و بجز و حار و لطیف و تخل بر حادث از جزو بار و بعد زوال و تحلیل جزو حار و لطیف و ظهور آنرا جزو بار و کثیف فدا افعال مذکوره ازان ظاهر میگردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر و لطیف و دقتی میکند اند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را با تعرض زائد میکند و بالاخره بالعکس و باعث تکدر و روح دماغی و ظلمات بصر و ضعف آن و جنون و ما لبثولها و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میکند جهت آنکه مچن منی است و شیرینها مغوی فعل آن و ترشها مبطل آن اعضاء الراس و عوط برک بری آن متدقی

[illegible]

است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن اسفید باج و مرقة آن ملین طبع و گوشت آن حار است و همچنین کوشتاب و لحوم سائرعصا قیر و این اقوی از انها است و مد اومت که با آن صالح الفل و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مابنه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار مؤثر و مضرو و در ورین مصلح آن گاسنی با سرکه و میوه های ترش و باروغن با دام استعمال نمودن است

* قنبیط * بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحد و وسکون یا ع مئنة تحتانیة و طاء مهملة مشالة بغار می کلم رومی و کلم کردنند * ماهیت آن نوعی است از کونب روجه عسل و ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل شام و بغلاد مشهور به بعضی اعیان است برک آن شبیه بمرک چغندر و از آن عریضتر و ضخیم تر و سبزه آن با غریب و سرمه رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن مایه و بر بالای آن جمه آن و بر اطراف آن برکها درهم مجتمع بشکل کله و در رنگاه در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ میآورند هر سال نازه میکارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذت بخش و هر چند هوا سرد تر باشد بهتر میشود و به عمل و تربیت بهتر و سفید تر و لطیف تر میشود در بعضی مردم در وقت کوچکی برکهای آنرا درهم میهند و در هنگام نزدیکی که ال رسیدن در یکجای سفالی که بهشتی ها باندی نامند معکوس بر بالای آن میکنند و آنرا که کله آن در جوف آن بکنند و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر بکند میگیرند و بدان آب همیشه میل کنند خوب و لطیف و بالیده میگرد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بر میگرد و بهترین آن نازه سفید رنگ باز در رنگ نازک خوب درهم پیچیده آنست و نیز قسم دیگر ازین میشود در برک و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برکها خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر و رنگ و ساق برگ آن بنفش مائل به سرخی و رنگ برگهای قبه سبز است و آن مرغ تیره مائل به بنفشی است و بهترین این نیز نازه خوش رنگ نازک و خوب درهم پیچیده آنست * طبیعت آن مرکب القوی با رابوت مائیه غلظه و حوالت مفتحة لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند کرم در اول و خشک در دوم است * افعال و خواص آن با قوت مفتحة و محله و مبهیه و غا خبه و مدبول و مولد خون سوداوی و مکر و مضعف دماغ و مخرور و الفل و دغاخ و مسد و محدث نفع در حوالی پهلو و شکم و با لجا صیب محال خمار و مسکن آن و اکثرا آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار در ده و خبالات فاسد و درین خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصیرت بخت و آنرا آشامیدن مائیت آن مانع مستی و تطول طبع آن جهت اوجاع مفاصل نافع فصلح مضاران در آب جوشامیدن و آب آنرا مکرر ریختن و مهر افشیدن با گوشت فربه و روغن بادام و بازیت الا نفاق و روغن کارباز به بیمار بریان نمودن و با ادرنه حار و لطیفه خوردن است و بعضی فواقی و زیاده کنند و منی و معین بر جماع مخصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آب گاه بخورند مولد سودا است زیاده از کونب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محال خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

* قنبیل * بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحد و وسکون یا ع مئنة تحتانیة و لام گفته اند معرف کنیلا ی فارسی است و با معرب که بهشتی است در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیز است رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید یا شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی باد بدمین می نشیند و با خاک معزج کشنده بدان هبست میگرد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد یاریدن باران ظاهر میگردد در خراسان و بعضی

گفته اند بزور رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتدل الملوک میگوید علویخان قدس
هرگز نرفته اند که بیشتر از کوهستان مابین هند و چین میآوردند و از آن اجتماع یافته که از درختی حاصل میگردد که
آند درخت را میندازند و بطن ایشان بزور آن اشجار است یا شبنمی که بر آنها می نشیند و آنچه میگردانند آن است که مغز نمر
درختی است کوهی درخت آن شبیه بد درخت موه در برک آن نیز شبیه ببرک آن و از آن بزرگتر و خاردار و خارهای آن
درخت ریلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خا می سبز و بعد رسیدن سرخ میگرد و بعد کال رسیدن شکافته از
چون آن چیزی سرخ رنگ نیره برمی آید و بر زمین میریزد مردم آنرا جمع نموده بر می دارند و همان قنبیل است آنچه غیر
ممزوج بخاک است خالص و یک وزن میباشد و آنچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنگین العلم عند الله تعالی
* طبیعت آن گرم و خشک در درم و در حوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدیده * { افعال و خواص آن آشامیدن
یکدم تاد و درم سائیده آن با ادویه مناسبه منسوج اقسام کرم معده و امعاء و حب انقوع بقوت و معده و طریقات لزجه
و اخلاط ناعله و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکور با فاعل و اعمام است آن که بر او شمع ارمنی و مصرف
معده و مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برنگ کابل مقشور و سکنبج الجرج و العررج و الجرب و انقوداد و زور
نرم سوخته آن مجفف قروح رطبه و ایتام دهند و جراحت و سعه و جرب رطب و بشور و توناخته و صا که اولافشور و برون
کل و یا روغن تخم ناکیر و تخصیص سعه و جرب و قوبای اطفال و بدستور تاد من آن و خوردن اطریفل و دوا و معجون آن
و استعمال موم آن و اطریفل و دوا و دهن و موم و معجون قنبیلی در قرا باد بن کبیر مذکور شد

* قنطوریون * بعتم فان و سکون فون و ضم طاء معمله مشاه و سکون و او و کسر اعمیله و ضم یاء معناه ذنبا نه و سکون
و ارونون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرف از حنطوریون رومی است منسوب بجهت توریس حکیم رومی
جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بد آن بهر سائیده و بر بنانی اسکینیلای و یونانی و میطرون و بفارسی و بزر و لونا
و کریون نامند ز گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیقه است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میروید *

* قنطوریون کبیر * که آن قنطوریون غلیظ و بزرگانی قنطوریون طومای یعنی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لونا کبیر نامند
* ماهیت آن نجاستی است سانی آن شبیه بساق حماض و خس و به بلند می د و ذرع ناسه ذرع با شعبهای بسیار از یک ربع
رسته و بر سر آنها قباها شبیه بقبه خشخاش رمل و طولانی و کل آن سرمی رنگ بد و شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی
تخم کافشه و با حرافت و برک نبات آن شبیه ببرک جوز و سبز اطراف آن مشرف شبیه بدند انهای رده و ربع آن سطر طولانی
تا بد و ذرع و صلب و سرخ رنگ و بر از طولانی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حلاوت و حرافت و اندک خلط و
قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینها نیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلهای و بشتهای و قوت
آن تاده سال باقی میماند و نواب معتدل الملوک میگوید علویخان قدس هر ه نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است
و ارض مایعنی بلاد فارس و آن برد و نوع است برمی که بر زمینهای سهل و صوار و تلهای بر اشجار میروید و کل آن سرخ رنگ
حائل به نقشی است وستانی آن نبات قویتر و بلند تر از بری و کل آن خوشه و تر و لختی آن کسترد و سائر احوال مساوی بری
و لیکن کل آن مختلف الالوان و عامه اهل شیراز آنرا کل میخک و کل قرغلی نامند و کل آن تا قریب به نه ماه میماند و ربع آن
در زمین باقی میماند و در ایام ربیع از سر نو از همان بهج میروید و ربع بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در

و ائیل ربیع میروید و در اوائل صیف کل بر تخم میآورد و قوت آن تاد و سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر دهرم کرم
 بو خشک و در سوم نیز گفته اند و عصاره بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن مستعمل * افعال و خواص آن محلل و قابض
 و جالی و بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد از ادرا طمت و اخراج جنین مرده و انسداد
 روده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حیات و حرارت آنست و بحسب
 نفوذ الدم و اندام جراحات که از افعال برودت که بحسب قبض آنست و گفته اند چون لخم مقطوع را با آن طبع دهند
 مجتمع میگردد اندام الصدر و الغذاء و لغص جهت ضیق النفس و عسر آن و ربو و سرفه کهنه و نفوذ الدم مزمن و در د
 یها و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرا و بول و حیض و عسر ولادت
 و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرا طمت و اخراج جنین مومن و لجر و ج
 و القروح و النواصیر و ضامد تارقه آن پتیهائی و خشک آن پتیهائی و با همراه جهت الزاق و چسبیدن زخه های تازه و انیام
 و ختم جراحات تازه و رده کهنه و عمیق فائده و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر
 و در سایر افعال قریب بقنطاریون صغیر و از آن ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن غسل و شپو زنیها و قتل ارشوات آن تاد و درم
 و اگر تپ نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حضض و قنطاریون دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شمع
 این بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا میشود عصاره آن را گرفته بجای حضض استعمال مینماید *
 * قنطاریون صغیر * که آذوقه قنطاریون دقیق و بنوانی قنطاریون طولی بطون بمعنی قنطاریون دقیق و قنطاریون طرمقرون

یعنی قنطاریون صغیر بعضی آنرا ماسون مشتق از ملیس که بمعنی آب ایستاده است نامند جهت آنکه اکثر منبت آن کنار
 آبهای ایستاده است و در بطایع نیز میروید و بغارسی لوفای خرد و گربون نیز گویند * ماهیت آن اماتی است که در کنار آبهای
 ایستاده و در بطایع میروید بقدر یکسبب و زیاده بران شبیه با و نار بقون که فودنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و بر شاخ
 و برگ آن شبیه ببرک سد اب و کل آن سرخ مائل به بنفشه شبیه بکل شجرو از آن کوچکتر و ثمر آن مانند کندم مستعمل و حمص
 اجزای آن بسیار تلخ و با اندک نهضی و به آن کوچک ربی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سایر اجزای آن مستعمل و ناره آن اندک
 خوشبو و شاخهای آن سفید مائل بزردی و قوت آن تاده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید
 * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن لطیفتر و قویتر از نوع کبیر در جمیع افعال و ساق و برگ و کل
 آن قویتر از عصاره آن و محفف و بی اندک و مفتوح و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه چینی را
 منفعت بسیار است اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفس و السموم و غیرها آشامیدن مطبوخ و منغال آنکه در
 هفتاد منقال آب طبع نمایند تا بنیمه رسد و بماند و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و مصرع
 و عسر نفس و نفوذ الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرد آب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل
 و تفتیح سدد و جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم موام خصوصاً عقرب نافع و در درم آن جهت
 رفع حمات و با شراب جهت نفوذ الدم و ذات الحجاب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النساء و طول
 با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بثور بخور آن و احتغان با آب مطبوخ بنجید رم آن با روغن کنجد و بدستور بر ماد آن جهت
 عرق النساء و اوجاع ظهر و قولنج بیعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سودا و به و باغمیه لزجه است و افراط عمل آن مردی

باسهال الدم الجروح والقرح والاورام فانارة آن جهت الزاقي واند مال و ختم جراحت کبار تازه و کینه رده
و عسرة الالتحام و لو اجمروا و تلبسوا و ارام صلبه و منع الصاب مواد با عصب تبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن
بمراهم مجدده جهت تجفیف قروح رده خبیثه غائرة عمیق و نواصیر و بایه جهت منع الفتح و انشقاق جراحت کبار تازه و کینه
و اند مال و تحلیل اوزام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین ارجاع عضل و عصب و مفصل بارده و با آرد جو جهت حارة آنها و ل آن
فساد و شراب جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصارة آن در قوت تبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریقی اخذ
آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز و تازه آنرا با ثمر و کوبند و آب آنرا بگیرند در ظرف خزی در آفتاب کد ارند و بچربی
پا کیزه بر هم زنند و اگر در یکروز خشک نکردد ششمر آنرا بپوشند زیرا که ششمر مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز
دیگر بدستور در آفتاب کد ارند و بچوب پاکیزه بر هم میزدند با شند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تازه آن بهم
فرسل بیخ خشک کبر آنرا نم کولند و بچرب و زرد رآب بخیسانند پس بپوشانند و نکودند و نکودند و مکور صاف نمایند پس با تش ملایم
طبیعی دهند و بر هم میزدند با شند تا منعقد گردد و به همین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند * طبیعت آن
قریب بسائر اجزای آن * افعال و خواص آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض
مد کوره نافع اعطاء ابراس معوط آن با سرکه و آب منحل جهت قروح بینی و حبس و عاف خصوصاً با اندک زاج و کافور
و آب یخ و طلای آن با سرکه بر بیش هر وقت عین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را
بدوره زائل نمایند و محلول آن با سرکه بر آن بمالند جهت رفع قروح آن و در رویا بیدن موی مجرب و التحال عصاره رقیق آن با عسل
جهت بیاض و اند مال تر حه عین و طلای آن با شمر دختران جهت ورم بلك چشم و تسکین درد آن و با کاکب جهت ساطری بلك
چشم و جرب آن و با شیر و آب رازانه جهت جمیع اوجاع عمیق عین و رفع آثار فزنی و شعرة آفتاب مرز فحوش جهت تحلیل سبل
و چون بلك چشم را بر گردانند و عصاة آنرا با آب اندر بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خبوی و امثال
آن جهت ضربان گوش و با آب برک شفته لوجه جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب قریب و امثال آن جهت ثقل سمعه و باروغن
نرکس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کرم و مضمة آن با کلاب جهت رانحة کرمه دهان و قلاع منعقده آن و با طبیع
جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک را ستم کام آن و غرغرة آن با آب بار تنک و عنب الالح و عومج جهت ورم
لوزین و خنای و طلای آن با جهت شقاق لب اعصاء الصل و اغامیدن آن با طبیع خایه جهت امراض سینة اعصاء النفس
حمول عصاره تازه آن مد رجض و منخرج جنین مصرامعاه آن صمغ عربی و کبر امعاء و شربت از قارة آن یکدم نادر
در هم و از خشک آن تاسه درم و در حقنه پنجه در هم و از عصاره آن یکدم بدل آن بوزن آن افستین و نم وزن آن با بونه
و نم مثل آن تربید و بعضی بوزن آن پوسیا و خان و نم وزن آن برک حنا کفنه اند و روغن آن که آب تازه آنرا با روغن
زینون یا تش ملایم بپوشانند تا روغن بمالند کرم و خشک و مسخن عصب و مغزوی بدن و رافع امراض بارده و عصا نده مانند
قالج و استرخا و اعبا و اوجاع بارده و مزمنه و تحلیل راح و رافع بهر و عسرو لاد و شراب آن که آب آنرا با شکر بفوام
آورند جهت اکثر امراض مد کوره نافع است *

* قنفذ .. بضم قاف و سکون نون و ضم فاء و فتح فاء جز آمده و بدل ال معجده و بدل ال مهمله نیز بجای ذال لغت عربی است و نیز
و عربی خیزر بهونانی و فوهاروس و یسربی قفل و برومی شیرا حنون و یغارسبی خاربشت و جبر و روچش و سینول و شیراز

چوله و در تنگابن و ارموگ و بامازند رانی و ارمچی و بتوکی کرنی و بهندی ساهی و سارسل و بهیمی نیز نامند و ماده آنرا
 بعربی قنقله و جمع آن قنافل * ماهیت آن حیوانی است موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود
 را فرو کشد و مجتمع گردد مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقل ربکشبر و کم و بیش چیزی مانند
 قیر جلد اکرد و بر آید با اندک آوازی را که بیدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری
 آن کوچک بمقدار کره کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سکه متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده بر آن
 نیز راین را دلیل نامند و قنقله بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنقله و نصف پائین آن شبیه ماهی و در بدن
 آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنقله بری است
 و بهترین آن کهنه بزرگ آنست و در جزیره از جزایر یزیر باد کوبند چیزی که جاوه است که بتاریه نیز نامند و در جوف
 بعضی قنقله ها نذره می یابند مانند آنکه در جوف بزکوهی و کورمیمون و غیره را اهل آن جزیره شصت هفتاد
 سال میشود که بی بدن آن برد هاند و از جوف آن بر می آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی
 و اندک کوتاه تر از آن وسطی تر و کوچک آن بمقدار جوز یا گوی چکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب بگذارد رنگ زمانی
 آب را بسیار تلخ میگرداند و آن آب مستعمل در انواع هیضه ها و اورجاع بارده و تکمیل ریح و امثال اینها از امراض
 بارده و رطبه و احتمالی که محل تگون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در بلاد زهره و حرف الباء مع الالف ذکر یافت
 * طبیعت آن گرم و خشک در اول و دوم * افعال و حقوق بری آن کوشش آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب
 مواد با حشا و بک ستر و کبد خشک آن و رماه محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الراس و الحفاصل و النفس و الغنیاء
 و النفس کوشش مصالح آن با سکنجبین جهت در سردی و باد و به مناسب جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الغن و استسقا
 اگر بانی نباشد و در دکرده و غیر مصالح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه
 اندمان اکل آن باعث عسر الهول است و مقوی باد و مرطوب بین و مبرود بن و کبد بخشش کرد آن در آفتاب جهت استسقا
 و آشفامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تهیج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح لحم آن
 جهت خنای زهر جند ام و تحلیل غدد و هفتاد های صلب و فسخ عضل شر با رضعه او و ماد پرست محرق آن جهت قروح
 و سخته و خوردن لیم زائک و تحفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بلیستور آشامیدن کوشش خشک
 کرده سائید آن جهت جند ام و بخور آن نیز از بنه لطوخ رماه آن را فاع کلف خفیف و نهش و بازفت جهت دواء الثعلب
 و باد و به مناسب جهت جرب و اغتسال بدن آن جهت قروح و سوای لکمی و السموم خوردن لیم آن را فاع حمیات مزمنه
 و نهش هوام و سائر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب المفاصل و کثار آن معسل مزاج معده و کبد
 و رنگ رخسار مصالح آن مهرا بختن آن با آب و مطبوخ نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است
 و مراره آن گرم و خشک و جالی و مجفف و آکتال آن را فاع بیاض عین و طلاهی آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جند ام
 نیز نافع و چون با موم بسرشد وزن بسیار و یا محول نماید جهت اخراج جنین مهیت موثر

ج
 ج

* دلیل * یعنی قنقله کبیر جبلی که آنرا بهیمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن کوشش آن
 جهت لقرس عظیم النفع و بدستور رماه آن و طلاهی خون آن جالی کلف و زائک کنند و دواخ بدن و حصول آن مد رخیص

و گفته اند که از این دال ما رو هوا میگویند و نزد یک آن نمیروند و قنات با ما مخصوصت مینمایند و ما را میکشند
 بدین قسم که کمر ما را بدهن گرفته سر را باندرون میکشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند ما را اضطراب
 میکند و زیاده خود را بدهن او میزنند زیاده میجروح میگرد آخرا لا مرستی شد می افتد و میجود و لهذا ما را زان
 کربزان است جا برین حیوان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنات بری جهت مسر البول نافع است بدین قسم
 که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند آن مقداری که توان کوبید را بپراورده نمود پس
 بگیرند از کوبیده و یا بپراورده مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بهاشامند بزودی شفا یابند و چون
 بسوزانند قنات را و نرم بانوشاد رسحق نمایند تا آنکه قریب بالتحلل گردد پس با عسل منزع از خر سرشته برداء النعلب
 و داء الحیمه بمالند بزودی زائل گرداند و موی بر ویاند و جهت قویان نیز نافع که سر کین آنرا با زیت حل نموده بر قویا مالند ایند
 بعد مالیدن قویا بنظر و ن بقوت که سرخ کرد و و طلاء مسرق آن باد من الا من و یا غیر آن جهت رو بانیلین موی در هر
 موضعی که خواهد مؤثر و دالای پوست سوخته آن با خردل و عسل سرخ منزع از خر و بر سر جهت درازی موی و منع تشقق
 و اسقاط آن و جهت داء النعلب و داء الحیمه نیز کر بجای موی آن موی سیاه نرود مکرر طمانت و آسایمیدن اشیاء خشک کرده
 مسروق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت آنرا بر آن نموده خورد بعد سه ساعت
 عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسید و پس از یک ساعت بول بسیاری کرد مقداری زلت و بلل زیاده و شفا یافت
 از آن علت باذن الله تعالی و موار آنرا چون اخذ نمایند و زهره آنرا بر آوند و با سر مخرج انسانی نکو سق کنند اکتحال
 بدن زائل کنند و بواس عن است بزودی و طلاء زهره خشک کرده آن را فاع برص تا زرد و چند مرتبه و یا کبریت جهت برص
 کهنه و طلاء زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب مرشته و قرص ساخته و خشک نموده و عند الحاجة با سر که سوده جهت
 بواسیر دانه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قل س سر و در کتب شفا نوشته که قنات بهشتا سد تقاب
 و کردش اهو به را پیش از وزیدن آنجا و انداز راه خانه خود را از انطرف مسدود نمایند و از طرف مشتاق آن میکشند و
 در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بد آن را قف کشت و جبری یعنی خانه برای قناتی در خانه خود ساخت
 بتدوی که دیگری بر آن مطلع نکشت و آن قنات را خانه خود را تیل بد می نمود و نزد تیل اهو به و حر و برد و آن شخص بر سبیل
 کرامت به مردم اخبار می نمود و مردم مستبعد می شدند و در منزلت او ویش ایشان عظم بود با آن خلط و لحم بحری آن
 لطیفتر از دری و نیکو است برای معد و تقویت آن و قلبین بطن و ادرا بول و مسرق پوست آن جهت جرب و قروح سرمهید *

قند من * بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین و هجین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی
 خواهد آمد و سک آب بلعاری را نیز نامند که خصیه آن چند باد ستر است و پوست آنرا بر میآورند و زان فرود و روش و البسه
 و غیره بمسازند * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل کنند و برودت و ریاح از بدن
 و خا پس بد آن جهت نفوس نافع است

فصل القاف مع الواو *

* قوطولید و * بضم قاف و سکون واو و ضم هاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون هاء منناه تحتانیه و ضم دال مهمله
 و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز یونانی و مالمون و اهل مغرب زلات الماوک و بشارق و اذان القمیس نامند جهت
 آنکه برک آن شبیه به کمالی است که بهر نانی طوبی نامند و گفته اند که نوعی از قند حمریم است و آن نوعی از حی العالم است

و گفته اند نوعی از ابرون است و عبری کاهات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بکاس است * ماهیت آن نباتی است
 و برگ آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف آن و بسم آن مانند زیتونی و مانند
 و تلخی * طبیعت آن مرکب القوی و بوی آن گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و رادع و جالی و محلل اعضا
 الذیاء و النفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مقمت سنگ مثانه و منور
 بول الاورام و الجروح ضما د برگ آن محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشاورافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده
 باشد و ضماد عصاره بوی و برگ آن محلل ورم و زخمها و با شراب و سبب کنند و نغمه جراحات است و از ادویه مجهوله اهمیت است
 * قوفی * بضم قاف و سکون واو و کسره و با * ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل و انفعاله
 آن در قوت مانند چند با دست * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع
 و اختناق و رحم نافع و فرق میان انفعاله آن و میان انفعاله حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفعاله حیوانات دیگر نریزد
 و بعد از زمانی آب آنرا بر روی انفعاله آن نریزد نرودی آنرا بکند از آب کرد اند بخلاف انفعاله حیوانات دیگر که این
 خاصیت ندارد * فصل * مل القاف مع الیهاء *

* قهوه * بفتح قاف و سکون ما و فتح واو و هاء اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر
 غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میگرداند و سکر آن محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی
 است که در بطن و حبه ویتار به بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت *
 * فصل * مل القاف مع الیهاء *

* قیروطنی * بکسر قاف و سکون یاء متناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مشاله و با لغت یونانی است
 که عبری مشهور شده و بهاری موم روغن نامند * ماهیت آن عبارت از موم کد اخته در روغن است هر روغنی که باشد
 از روغن گل یا غیر آن خواص سازج از همان جزو باشد و مرکب از اجزای دیگر و بحسب اعراض مختلف میباشد و بوی آن
 بتفصیل در قرا باد بن ذکر یافت *

* قیصوم * بفتح قاف و سکون باء متناه تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون را و و میم لغت عربی است و قیصوم بسین مهمله
 بجای صاد نیز آمده و یونانی شومرا و پرومی ارطاما سبارا طمبثا نیز و بفارسی برنچا سف و بلنچا سف بلام بجای را
 و بوی مادران نیز و برتر اسک و بشیرازی سر زردک و بهندی کنل ناو کنل ما و نیز نامند * ماهیت آن گفته اند برنچا سف
 جلی است گفته اند دو نوع میباشد و ماده نر آن را شاخهای بارک و ثمر آن کوچک شبیه با فسنجین و کل آن که رنگ و کوچک
 تر از کل ماده و مانند سفیدی و ماده آن نباتی است ثمنشی مشاکل شجر مانند سفیدی و شاخهای آن پر برگ و برگ آن
 مشقق باریک شبیه برگ سد اب و بر ساق آن رطوبتی چسبند و بر سر و اطراف شاخهای آن کلی مستدیر زرد طلایی رنگ
 و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الاس و در ثا بستان کل میکند گفته اند ماده آن برنچا سف
 و نر آن قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنچا سف است نه خود برنچا سف و فرقی میان هر دو آنست که از ساق برنچا سف
 شاخهای بسیار میر و با وقصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق میر وید و برگهای آن مانند زیتون بر ساق آن
 و سه و برگ متصل به آن مغروش و بر زمین و در انتهای ساق آن قبه چتری که کل آنست و با عطری و ثقیل الرائحه شبیه

است که بلغت هندی مشهور بکته است * ماهیت آن صمغ ولین درختی است که آنرا بهندی که پیر نامند و آن درختی است
 بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهر دار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده و برانها شاخهای بار یک و بر شاخهای
 بار یک آن درد و صنف مقابل هم برکهای بسیار و ریزه جالانی شبیه بهرک تو هندی و طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آنرا
 جایجا زخم میزنند از آن رطوبتی بر می آید و منجمد میگردد و میگردند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت بر آید
 مانند صمغ و بکرو آن در نوع میباشد بکی سفید رنگ که آنرا بکهر آکته نامند و این اکثر دراد و به مستعمل و دروم سرخ رنگ
 و این بیشتر ماکول با برک تا نهر را این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوب یا
 اقراص ساخته خالص و با بالیدک مشک و عنبر و طباشیر واد و دند بکرا و طلا مشک و عنبر و عسل الحاحیت برای خوشبوی دهن
 تناول مینمایند و این را که رولی بخفای ها و گرو لی بد و ن هابنما و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق * طبیعت
 آن در دروم سرد و خشک * افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع سئون آن جهت است که کم لده و عمور
 و تلاح د هان و با غرا غر و مضغه ها نیز و ذر و رطلای آن مجفف جراحات حار و خصوصاً جواحت حادث از زوره و آب
 در بای شور و مطبوخ آن با نزل کرم شکم و جهت برقان و چل ام و فساد خون و جربان منی و کثرت احتلام و قروح امعاری
 بول و حرقت آن و برص و تپهای حاره و د ما مبل و بنور شراب و طلا و مغف و اکثر آن مولد سنگ گردد و مثانه و مضغ با
 مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسبب و مقبل شراب و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس
 البول و مراغی مذکوره شراب موثر است *

و
 کانی

* کانی * بفتح کاف و کسر ذال معجمه و یا ویدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل بصره گفته اند لغت هندی
 است و عربی آنرا کد رنا مند و نیز بهندی کیور و انواع کوچک آنرا کبکی گویند * ماهیت آن نباتی است که در الوجود
 در بلاد عمان و یمن و هند و بنگاله و زیباد است و درخت آن فی الجمله شبیه بد درخت نخل و کوتاه تر از آن و پراکنده
 و غیر موڑون و ساق و شاخهای آن برکزه و خاردار و بیچید و بر روی زمین و برکهای آن با یک بلند از برک نخل و نارچیل
 بلند تر و عرضتر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای ااره و بار یکتر از آن مانند خار و در راز هم و در
 زیباد است از برک آن مانند آنکه از برک نخل فروش و جای نماز و غیره میباشد و نیز میفان نرم تر و بهتر میباشد و کل آن
 که طلع نامند شبیه بد رة بزرک یعنی خندروس با برکهای تو بر تو و اطراف برکها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مانند بزرده
 و خوشبو و خصوص برکهای و رونی که سفید تر و لطیفتر و خوشبو تر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفر او بسیار و نرم تر
 از آن و برگرد آن کرد و جرم خوشه آن نیز بسیار و خوشبو و کل نوع کوچک آن که کبکی نامند کوچکتر و خوشبو تر و لطیفتر
 از کبیر و در اصل و سبب کل میکند و تا میزان مساوند و از برک کل آن عرق میکشند مانند عرق کلهای د بکرو آن عرق خوشبو
 فی الجمله شبیه بهوی بید مشک میباشد و را ول و هله تند تر و اندک با حلاقت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار و خوشبو
 و لذت میباشد و چون دهنیت چندان ندارد با براد صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند که برک آنرا با براد صندل
 عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگردند و با زان عطر را در رته قابله و سیر به مهر بزنند و بران عرق
 کل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق بر مبل ارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نماید خوشبو نمیکرد و با آنکه اولاً
 عطر صندل را در رته قابله میریزند و بران عرق کل کافی میکشند و عطر آن را بر مبل ارند و بد شور تکرار عمل مینمایند

و شراب برک کل آن که در آب جوش میدهند و مالید و آب آنرا با قند بقوام میا ورنه نیز خوشبو میباشد و شراب آب
 نیم و تنه تازه آن و یا خشک نمیکوخته در آب غیسائید آنرا با شکر ریاقند بقوام می آورند آنرا ثمری میباشد شنبه با تناس
 در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشکی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کادیهای حوالی آدینه و حواجل دکن بهم میرسد
 * طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرار و ریوشت دانسته اند * افعال و خواص آن
 مدرج و مقوی دماغ و دل و ماثر حواس را اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماثر اوجده ری و حصه و بشور و جرب و حکه و مسکن
 دردهای صعب و جند ام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین درائی است و اهل هند را
 عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله بر نیارده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و یا هر دو را با هم بمشامد آبله
 بر نیارود و اگر بر آرد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد ولیکن مخفف عوارض آنست خصوصاً که با عرق
 نیلوفر و خبه سنگشونمو و بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز مؤثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و در آن مقوی
 حواس و مدرج و سرور آورنده و مانع اعیار و رافع خفقان و مستحکم کننده اعضا و شارب و شارب که شکوفه آنرا قبل از آنکه
 خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهار روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دهمه مرتبه شکوفه آنرا چند بل نمایند
 مانند روغن کل و یا بونه اتوی میکرد و در روز کود آن در گوش اطفال مسکن در آن و اسباب دهنده روح و متعطف را به دست مستخرج
 از آن و در فرج باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و ذرد رخا کستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات و جرب دانه آن مقوی
 دل و جگر بدل آن معتدل سوخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بانیای عرق و عطر آن در قادیان کبیر
 ذکر یافت صاحب اختیارات بل بعضی نوشته که در گرم میراث شیر از درخت کلد بسیار راست و آنرا اکل کبلی نامند بوی بسیار
 خوش دارد تا بعد که بیا مد که بوی آن بکمر و تار بزیده گردد بوزن آن را نل بشود الله يعلم شاید او را شبه شده باشد *

* کاشم * به فتح کاف و الف و کسر شین معجمه و مهم لغت عربی است و گفته اند لغت فارسی است و میوانی تنالون و لطفه شقیون
 ما سالی و لطفه شقیون و سرانی نیلی قنار بر رومی کملون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفار می کل بر نامند و گفته اند
 بزعم بعضی متاخرین نوع رایج سیسایوس است که بیرونانی طوری بین نامند * ماهیت آن قلیسی گفته اند تا ای است
 زرد رنگ شبیه بانجدان و این بیطار و بغلادی گفته اند کاشم رومی نباتی است بهشتی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق
 شبت و پر کرده و برک آن مانند برک اکلیل الملك و نرم نوازان و خوشبو و برکهای اعلا ساق آن باریک تر و پر شکاف تر از
 برکهای زیرین و آخر ساق آن چتر دارد و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازبانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ
 آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائرا جزای آن و بهترین آن تازه تند طعم
 خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن مفتوحه جگر
 و محال ریا و منضج خلط خام اعضاء الصد و جهت سرفه بارد و رطب و رب و عسر نفس اعضاء الغذاء و اللفض مقوی معده
 و ماضم غلار محال نفخ و کاسر ریا و مسهل اقسام گرم معده و ما معار حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبت معده و ارجاع
 یارده رطبه و قوا قرو رافع سده کبد و استسقاء محال خون منجمد در معده و مثانه و مدبول و حیض و مخرج جنین و معین
 در حمل السموم و تریاق سموم یارده و لیسع هوام سمی یارده امراض العصب و المفاصل طلاف آن جهت فالج و ارجاع ظهر و عرق
 النساء و سائرا امراض یارده رطبه مقلد ارشوبت آن یکدم و در استسقاء و درم با آب گرم و اهل روم بجای قرنفل داخل اطعمه

میکنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصاً لحوم طیور آبی ولیکن باید که مرق لحم آنرا کرما کریم نه اشامند که بخار آن باعث
 صداع و ماغ حار است بلکه بعد ازان که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خبثاتیدن در مرقه و یا آشامیدن
 سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور یا کلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه
 و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زرد سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زرد گ بری نیز گفته اند *
 * کافور * به فتح کاف و الف و ضم فاء سکون و او را مومله * ما هیئت آن صمغ درختی است که در جزیره و در جزیره مسمی
 به ما چین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و درخو کویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار در مجاور
 درخت آن میباشد و آیه که ازان درخت در چین قطع میکنند مسمی بماء الکافور و در هند و در نهایت تندی رائحه
 و غلیظی و ما ئل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر راء و فتح یاء مثلاً تحتانی و بباء موحده نیز آمده و الف
 و کسر حاء مومله و بباء نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند سبب تصاعد آن باریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی
 گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم
 شبینی نامند و آن حبوب شبیه به مصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده و بظاهر بروز میکند مانند
 صمغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و باد را فتاب کند از آن گرم و کک اخته میگردد و قلیل
 الوجود تر از سایر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا میخراشند و تیغ میزنند و طوبتی که بر می آید
 و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته اند که شبیمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقل میگردد مانند ترنجبین
 و شبرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصو است و آن نیز شبیه
 بصمغ و سفید صفا یحیی صاف میباشد و از جوف درخت آن بر می آید و رنگ چنانچه شیخ الرئيس قدس سره در مفردات
 قانون نوشته اما شبیه نقد را ینا کثیرا و هو خشب هش خفیف جلد او بر ما اختنق فی خلله شی من اثر الکافور و محرر ریز از
 بعضی ثقه شنیده که سالی چند تختة ضخیم از چوب کافور از چین آورده بودند در بند رهو کلی که بند رنگاله است و آنرا
 بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اهزه و نجار آنجا میان خود ها قسمت نمودند و این نیز اطل و خالص است
 و کمباب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بمبار باشد زیاد بعمل می آید و در سالی که کمتر و نهایت در
 مالی دوسه من طبی و یا تمیزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیبادات و بعض بلاد
 فونک نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی بهرنیو که واقع بر خط استوا بطول یکصد و سی درجه است بهم
 میرسد هم از جوف چوب درخت آن بر می آید و رنگ و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صمغ و مصطکی بر می آید
 و اخف میکنند و هم از طبع نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد ازان قسم دوم و بعد
 ازان قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه به برگ مونسری
 و از برگ و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد و بکر که در آنها کافور بهم میرسد
 بمسب خوبی کافور این جزیره ازین جزیره مبرند و نیز شنیده شد از شخصیکه بسخن او کمال وثوق بود که از جوف چوب درخت
 دارچینی نیز قند کافور بعمل می آید و از طبع ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از
 جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ ناصاف میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول

مُصنوع بعضی مصعل و بعضی غیر مصعل آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بزرگ چینه که بندری
اهت از بنا در چین در صند و قهپای یز و ک چوبی پر کرده میآورند و بوزن منهابمن هندوستان و از آن بهامی فروشد
و این اندک چرک و کثافت و گفته اند که مصنوع آن اکثر از بزرگ و سطح درخت موز و چوب درخت کافور با چنک دوا می دیگر
تقریب میل هند و نیز شنبه شده که از موم سفید کافوری و بوزن در وزن کل با بنفشه نیم وزن در هم حل کرده و سنگ رخام
را در وزن نه کو سخت نموده بر آن میباشند و در همان نا اندک کافور اصلی صلابه منما بند تا خشک گردد و در آن ریزه نموده
مانند کافور اصلی میسازند و چون خواهند کافور چوک را سفید نمایند طریقه آست که شمر را جوش نمایند و گرم گرم در
کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند و با نکتست بملا بهت بمالند پس بر آورند و در غربال موی پهن
کنند تا خشک گردد و در ریزهای آنرا در پارچه نازک یا کوزه کرده در میان آن شمر پس بملا بهت بمالند تا چوک آن زائل گردد
پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و از آنجا خالص از غیر خالص بچند طو را است یکی بنوشویه که ذکر یافت
درم آنکه در ریح و یا بر کف اندازند و مستعمل مارید اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است و الا مغشوش و سوسم آنکه
قطعه شیشه را بر آتش کف اندازند و کافور بر آن کف تمام آن کف اخذ و مرتفع گشت و باقی نماند چندی خالص است و الا
مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان کرمی کف اندازند اگر عرق کرد و تر شد خالص است و الا فلا بهجم آنکه اندکی از آن
را بر شعیقه مالند اگر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم بر آید خالص است و الا فلا ششم آنکه را حقه
کافور اصلی شبیه بر آئینه بوسه ترنج و لبها است با بوی خاصه که دارد بختلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکی است مگر
آنکه شخصی با حلت ذهن و حل من صائب مکر و مردوراد بد و باشد تا فرقی تواند کف داشت و چون کافور زود هوا می گردد
و نممانند خصوص در ایام گرم و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه ضخیم سرتنگ با چند دانه جو و فحم
و با قفل بر نموده و سر آنرا خوب محکم بندند و بسوم کوفته نکافور اند و عند الحاجة که بر آورند باز سر آنرا بستور
محکم نمایند و چون خواهند کافور را استعمال نمایند و در معاجین و مفرحات و محبوب و غیره باید که کافور را بپنهانی
و با اندک نبات و با ادویه مناسبه یا بسنه بارده از ادویه آن ترکیب بآئنی از عقیق بملا بهت که گرم نکردد بسایند
و بکار برند * طبیعت آن سرد و خشک و آخر سوسم و با قوی مختلفه بارده حاره و متاله که مرار آن دال است و قوت ارضیه
بارده یا بسنه که دال بر آن قبض است و قوت هواییه لطیفه معنیه که کف حد ترانحه و عطاریب آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس
در آخر سوسم قایل چهارم گرم و خشک دانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الفم و الفم و مقوی
دماغ و قلب و دمی و دق و سائر حمیات عنیفه و ذاب الجنب و ترحه و نه و هل و اسهال حاره و خلعه صفراوی و دافع تشنگی و التهاب
جگر و کرده و حرنة البول است شربا و طلاء و معوطا و طلاوی آن با کلاب و مندل سفید و کل فارسی مسکن صداع حار و معوی حواس
و اعضاء دماغی و بدستور بار و غن کل و خل خمر بر بهشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصاً
در حمیات حاره حاده و بریافوخ و بهشانی خصوصاً با آب برک کشنیز تازه و با برک آس با برک لسان الحمل جهت حدس
رعاف مجرب و معوطا بک و جو آن با آب برک کشنیز تازه و با سرکه و با عصبر سر و با آب برک آس و با باد روح جهت رعاف
و با برک کاهر جهت بخوابی و سرد زدن و نسکین حرارت دماغ بار و غن کل جهت ادرام حاره و اکسال آن جهت ادرام
هوا و با آب کشنیز و سوسم سائیل و باعث بر نیامدن دانه آبله است در چشم و اگر بر آمده باشد باعث زوال آن و بدستور

با آب جلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج سر
و چشم و علامت سوء مزاج ساذج آنست که بارتغاف و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با انحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور
محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و قطع رعاف و مایه رسن و غرغره آن با کلاب جهت ذره
دندان کرم خورده و قلاع دهان و کد اشتن آن و رجوفت دندان کرم خورده مانع زیادتی آن و خوردن آن با مشک و عنبر
معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرود المزاج و ضعیف السموم تریاق سموم حار و عقرب جزاره و ربع
مثقال و یازده با آب سیب ترش و جهت قرون السنبل با آب انار و شیر خرفه و برف الحسی جهت حمی دق و سائر حمیات
حار حاده نافع و حمیات خاطیه را مطلقا مضر چه در اراثل چه در اواخر جهت آنکه در اراثل باعث تغلیظ مواد در اواخر
موجب تعجز آنهاست الجروح و القروح در در آن جهت قروح خبیثه ساعیه و باادویه مناسبه جهت زخمهای حار و
جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر و بدین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و مضاعف معده و آلات
غذا و باه حتی اکثر بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد کرده و مثانه و گفته اند ضرر آن بپاهنه بسبب برودت فقط آنست بلکه
بجراثیم محله ریاح آن نیز در امراض باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخنیر آن خللی و
آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمیباید بخلاف کافور و مورثه بمشوی بی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی
و بیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنگ کرده و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و چند باد ستر و ادویه حار و عطره و کلکند و روغن
سوسن و کل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینها است و شیخ الرئيس در ادویه قلمیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در
تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن بیاشامد و بسا است که اعانت میکند بر تعدیل مزاج حار و عطاریت را نفع آن
معین بر خاصیت آنست و در مزاج بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آنرا بمسک و عنبر و یوسست آنرا بروغن خیر
و بنفشه مقل ارشربت آن قایلند و دو مثقال آن قاطع باه و مغسک معده و کوبند دو مثقال آن قابل است بدل آن در وزن آن طباشیر
و یوزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن هر فرج خود طلا نما بد مرد بر آن قادر نکرد حکایت این ماسر جویده گفته مردی
از اصحاب مقداد که مقداد کافور در بکروز بخورد باه او قطع کرد یک روز دیگر نیز همان مقداد بخورد باطل شد شهود جماع
او در روز سوم نیز همان مقداد بخورد فاسد شد معده او و بعد بکه غذا در معده او هضم و نضج نمی یافت و اهل هند آنرا مقوی باه
میدانند و لهند را اکثر حلویات و ماسکها خلط می نمایند و حواری و حب و دهن و عرق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت *

* کاکر اسپینگی * بفتح کاف و الف و فتح راء مضملة و الف و کسر سین و سکون یا ع مثناة تحتانیه و نون و کسوکاف و یا
* ماهیت آن درانی است هندی شبیه بغلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و لعیم آن اندک تلخ و باحدث
عفوصت و آن کل و ثمره رختی است شبیه بد رخت موز * طبیعت آن در اول کرم و در آخر سوم خشک * افعال و خواص
آن جهت سرفه و ضیق النفس بارد و طبخ صر و اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع
تشنگی و نساد بلغم و تب نیز و مشهی طعام است و رضا د آن رافع یق است *

کاکر اسپینگی

کاکر

* کاکنج * بفتح کاف و الف و فتح راء مضملة و الف و کسر سین و سکون یا ع مثناة تحتانیه و نون و کسوکاف و یا
معروف بعروسک هس پرده بشیرازی کپور من و بیرونانی و سفید نون و بسریانی خوری مرجا و برومی اسفید و لیون و عربی
جوز المزع و حب الله و بهی را چوونکه و بن بونکه و یلاطنی هلیله کایم نامند * ماهیت آن از انواع عنب اشعلب است

نورجه افراد ذکر آن معروف بودن با هم خاص است و آن نهائی است شبیه بنیاد عنب الثعلب و برگ آن از آن مرطوبتر
و شاخهای آن چون بلند شود منحنی پسری اسفل گردد و کل آن سبیل مائل بسوی رتبه آن در غلافی مستطیل و شبیه بمشاله
و آن غلاف در خامی میز میماند و بعد رسیدن مرغ در وسط آن دانه مانند سر پستان رفتن قی کوچکی نیز بعد رسیدن
مرغ میگردد و پیوسته بجمع آن و در وصف میماند چلبی و پستانی و چلبی آنرا برگ مانده برگ سبب و مرغ و بار آورده و سیاه
و ماتی آن با سبب و پستانی و رتبه آن بزرگتر از پستانی و کل آن بسیار مرغ و دانه آن زرد مائل بسوی و در غلافی زرد
منبسط آن سبب و آنرا اکا کنج منوم و عنب الثعلب منوم و در رتبه بر قوت تر از خشکاش منوم و از مطلق آن مراد اکا کنج
پستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانه آنست که مرغ رسید با لیل ناز باشد بهتر پس آن بعضی پستانی و بعضی چلبی گفته اند
و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخم در بسیار مطلوب باشد چلبی بهتر است و در مواضع دیگر پستانی و قوت آن تا سه سال
باقی میماند * طبیعت آن سرد و خشک در دم و چلبی آن در عوم و عصاره آن نیز * افعال و خواص پستانی آن
الاذن تطور عصاره آن جهت قروح مزمن کوشا اعضا الصد و الغشاء و اللبض جهت ربو و ایتس و عسر النفس و اخراج
صفرا و ادرار و اسهال کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار و بول و دفع امراض کرده و مانده و قرحه آن و مصالح حال جگر و ملامت
هر روز و مقدار یک مثقال از آن و عصاره آن جهت ربو و بول و دفع امراض کرده و مانده و قرحه آن و مصالح حال جگر و ملامت
منع حمل مجرب یافته اند و توس گفته که چون جزئی از خشک آن با حوضی از شمع ارمنی بسایند و بشورند کرم معده و حب
القرع را دفع و اخراج نماید الا ورام و القروح طلای عصاره آن محل ملاب و بواسیر و رافع قروح مزمنه کوش و حفاظ
فروج افساد و مصلح آن کلند و مقدار شربت از پوست و دانه آن با تخم روم بدل آن عنب الثعلب و چلبی آن نیز در بول
یکمفعال آن منوم و زیاد از یکمفعال مورت اخلاط عقل و جنون است و جوارس و ادراس و معجون آن در قرحه بادین ذکر یافت
* کالاکوت * بفتح کاف و الف و فتح لام و العاصم کاف و سکون و اور و بالغت هندی است بمعنی سیاه کل * ماهیت آن
بیشی است سمی نبات و کل آن مائل بسماهی و بوی آن در همی است و رنگ شبیه بچند و از بویش و سیاه و اعلاهی آن در کوه کمدار و رب
از نواح تبست پهل آمده و به نرس و قوی آن بران صلب سنگین است * طبیعت و افعال و خواص آن مانند سبکیا است

مد
و
ن

مد
و
ن

مد
و
ن

که نوعی از بویش است و بیش در حرف الاء مع انباء ذکر یافت و کل آن نیز در کال همت است
* کالای زیری * بفتح کاف و الف و فتح لام و العاصم کاف و سکون و اور و بالغت هندی است بمعنی سیاه کل * ماهیت آن
است و آنرا سوراج نیز نامند * ماهیت آن تخم بیاضی است هندی نبات آن در در و در ک آن اندک طولانی مشرف و کل
آن بزرگ کل کاسنی و تخم آن نیز شبیه تخم آن در شکل و غلاف و از آن بلند تر و در آن سیاه بسیار ناز و مستعمل تخم آن
* طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم * افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت دفع مواد باخوبه و اخراج اسهال
کرم معده و امعاء و حب القرع و ضد آن جهت تسکین اوجاع یارده و قلعیل و ورام صلبه و تنهائی و باد و یه مناسبه نافع
و بل و ضد برک و شاخ درخت آن و به سبب کال حدت رخالی نمودن از سمیت اطباء در معالجه اشخاص انسانی از داخل
که مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بهاره در معالجه در آب است

* کاسخ * بفتح کاف و الف و فتح لام و العاصم کاف و سکون و اور و بالغت هندی است بمعنی سیاه کل * ماهیت آن
نچر آب و صافی آنی کومه نامند * ماهیت آن نوع صبیغ و نان خورشی است که از بونده و شیر را با زب و زنج که خمیره کوا میخ

و قریب است میسازند و در قریب این نسخه آن در زوج ذکر یافت بهترین این معتدل الحرافه کثیر الا با زیر است
 * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مشه و منحل و کثیف غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس
 معطش و مفصل معده و مضر طحال است و اکثر آن با عفت تپهای عذیبی را در ام مزمنه و مضر سینه و سرفه نیست و تبهیف این
 که تر از مری است و سزاوار آنست که بسیار نیا شامند

کتاب

* کانیجی * بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم ریا * ما هیئت آن اسم سرکه هندی است که از حبوب ما کوله میسازند
 بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هر یک از حبوب را که میخواهند مهرا بخته
 صافی نموده با آن روی نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز و یا زیاده در آفتاب
 و یا پشت اجاغ میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار میبرند * طبیعت آن مطلقا سرد و قریباً اندک
 قهقی * افعال و خواص آن جانی و مقوی اعصاب و مسکن قی و حرارت و جدت خون و مفرط و عطش مضر معده و صاحبان
 امزجه بارد و مصلح آن کلقتند آفتابی و باورد مری و غسل است و کوبند سیرا است که کوبیده در آن داخل کرده پیا شامند
 و آنچه از کرم و جوسازند مفرح قلوب و مقوی قوی و رافع سستی بدن و مقوی موی شربا و طلاء لیکن اکثر خوردن آن مضر
 * کاک ما جهی * در بنکاله غلب الثعلب را کوبند و کستی هم نامند * فصل الکاف صغ الباء الموحدة
 * کباب * بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربی است * ما هیئت آن گوشت بریان کرده با تش است
 و اقسام میباش و بهترین همه کباب گوشت حلان چاقی فربه چرب است که قطعههای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که
 با خکر فحم همه چیل متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیره با بقل و لائق و دروغ نیز بران زده باشند و آنچه بسمیع بعد اعتدال
 تشویه با فتنه باشد بهترین است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواسته قطعههای گوشت را در رست و یا کوبیده مانده شامی
 کباب که طبایع نامند و با غیر آن و کباب گوشت آهرو کوزن و طبر و امثال اینها نیز لذیذ میباش و لیکن بسیار گرم و خشک
 است و بدترین آن آنست که از گوشت پیر لا غرو نمک بسیار بران زده و با خکر زغال چوب و فلا و آنچه در خور و زقوم
 و امثال اینها از همه های ردی بریان نموده باشند با آنکه سوخته و با غیر متساوی الا جزا باشد * طبیعت آن گرم و خشک
 بحسب اختلاف لحوم مختلف میباش و شدت و ضعف * افعال و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و با لجمه
 مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و کرده و محرک اشتها و باء و موافق معده و سرطوبین و کسانیکه قصد و یا حجامت
 کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با ساق و کشیز و فلفل و سایر ادویه حاره حایس اسهال و رطوبی و در
 محروم از مزاج مورت صاع مصلح آن سنگین و طریقل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی
 که کوبا آنرا زده و خود را مرده گردانیدن است

کتاب

* کباب * بفتح کاف و باء و الف و فتنه باء موحده و دوم و هاء لغت عربی است و نیز عربی حب العروس و بیوانی مهبلیون و
 پرومی و یغلیون و هندی کباب چینی نامند * ما هیئت آن در رختی است که از ملک چین و نواح آن دروم میاورند
 و در صنف میباش و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجملة شبیه بحسب بلسان است و مائل بتمرکی و سیاهی و مغز آن
 سفید و خشک و تند طعم و درخت آن شبیه بد رخت مورد و نوع صغیر را فلنج و فلنج نیز نامند و در حرف الا الف مع القاء
 ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کباب است و بهترین آن تازه خوشمزه و تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی

ترسیدن آن از آب الکل و مضاد اکید المعز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آن را گرفتن و آب مقطر از آن را
در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شب کوری است کبد آلوزعه چون جگر و زغه را بردن آن گرم بخورد
کنند درد آنرا ساکن گرداند و کیمکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا بتا ریخته بسته ببلبل و بعد از اندک زمانی با هستگی
بر آورد کوبند الماس بدان چشمه بر می آید کبد الایل چون شرجه نموده و بران فلغل و دار فلغل کوبید با شیل کباب کنند
و آب مقطر آنرا در چشم کشند شب کوری را زایل کند و ابتدای نزول آب را مقید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم
کشند جهت سود و علت مفید و بتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و میباید انشاء الله تعالی *

* کبر * بفتح کاف و با و را عصبه لغت عربی است و با معرب از فارسی و بیوانی اثنی عشرت و قبارس نیز و سر بانی قبار و برومی
قبارش و بشیرازی کورک نامند * ماهیت آن ثمر نباتی است خاردار و پوشاک و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین
و برگ آن اندک بهن و کل آن در غلافی سبز بزرگ و از زیتون کوچک و دانه نخودی و بعد شکفتن کل آن سفید در وسط آن
قارها شبیه صوی و ثمر آن که خار کبر نامند از بلوط بزرگتر و نقل ریخته و کوچکی و بعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ و تخم
آن زرد و بارطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قیض و عفو صفت کمی و هر چند رسیدن آن تر باشد تلخی و عفو صفت
آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بهیچ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا
گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در حرارت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچه کل و ثمر کوچک نارس
آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده محلل مینمایند و بهیچ آن قویتر از سایر اجزای آن اکثر مستعمل و مثبت آن خرا به او سنگ
لاشهها و زمینهای خشن و آنچه قریب بآب و زمینهای نم ناک باشد نفاخ رومی و مفید * طبیعت آن سرد و گرم و خشک
و آنچه در بلاد حاره با بسه بهم رسد تا سوم * افعال و خواص آن مفتوح و جالی و محلل و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط
لزجه اعضاء الراس و العصب جهت امراض بارده و دماغیه مانند فالج و استرخا و خن و رواج مفاصل و عرق النساء و نقرس
نافع به سبب عفو صفت و قیضی که دارد و ضماد تازه آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبت دماغ و
مسکن درد دندان و بدستور خائیدن پوست تازه آن و یا برگ آن و مضامنه بسرکه خمیری که پوست آن و یا تخم آن در آن
جو شانیب باشند مسکن درد دندان و مفتوح سد دماغی و منقح دماغ و قطور عصاره آن در رکوش کشنده گرم آن و شستن
هر آب طبیعت آن رافع کچلی اعضاء الصدر با دویه خوشبو کنند سنبل الطیب را بطور خود و سواذخ و عسل محلل بلغم سینه
و مخرج آن و مسکن ارجاع صدرونک در ورده آن جهت ربو و غوغره و طبیعت آن دافع بلغم از اعضاء تنفس اعضاء الغذاء
و النفس مغوی احشاء و محلل ریاح و مفتوح سد کبد و طحال و معده خلط خام و مدر مره سودا و قاتل دینان امعاء و مدر رطل
و حیض و زیاده کنند قوت باه و خوردن نمک بود آن یش از طعام مایین بطن و بهترین درانی است از برای سوزن خصوصاً
پرورد آن با عسل و سرکه و بسا است که استغراغ مینماید از طحال مایه غلیظ سوداوی را با سهال وادار و بعد از آن
صحت حاصل میگردد و یا فلغل و سداب جهت تفتیح سد کبد بارده و خوردن محلل آن چهار و زیتون رافع سوزن و شامیدن
آب برگ آن کشنده و مخرج اسام کرم معده و امعاء و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه مدر رطل
و حیض و جهت بواسیر و از دیاده خصوصاً شیرین ناکرده نلیم آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام و البثور و مضاد پوست
تازه و یا خشک آن و با برکه آن با دویه مناسبه محلل مناز و اورام صامه و با سرکه رافع بهق و قوبار و بدستور برگ آن با دویه

[illegible]

جهت زکام و نزله و حرقه رطوبی و ریه و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و هضم و آشامیدن آن به تنهایی با آب و یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مد ر حوض و مقارم هموم و ذرور آن نیز رافع ضرر راسع هوام سمی است و طلاء آن با جنبه الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با مامت جهت سینه و قروح و روق و با جرب رطب مجرب و معوط آن جهت صرع و سکنه و شقیقه و بخور آن رافع مداع و حابس زکام و نزله و رافع کرم و مسقط جنین خصوص نوع نرغ آن و قطور آن با دمان و با ادویه مناسبه رافع کرم و ثقل سامعه و طلاء آن با عمل و بول و آب دهن جهت کزیدن هوام و با راقینج جهت کزیدن عقرب و با سرکه جهت کزیدن عقرب و تبین بحری و با طین قیو و لیا جهت سینه و فقر و ح و الجروح و البثور و غده ها آشامیدن آن در بیضه مشوی و یا بیضه نیم برشت جهت اقسام جرب رطب و خارشها و طلاء آن با عاقر قرحا و عمل و سرکه جهت جلد ام و جوشهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نظارن و علك البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائو آثار حادث در بدن و حكه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیة و الثعلب و الكله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنه جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با چند بید ستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عمل و ادویه مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قانع عرق و بر موی سفید کننده آن و بخور آن کز بزاننده هوام و سفید کننده موی و اغتسال بدن آن جهت حكه بدن مستور با آب کبریتی مضمومعه مصلح آن کثیرا و شیر تازه و دوشیده و مضمود ماغ مصلح آن بنفشه و شکر مند ارشوبت آن و زدودن انك تا یکم شقال و بدل هر يك دیگر است و مصلح آن جهت تگلیس معدن و رفع چرک آنها بیعدیل و سفید کرده آن فائز مناسب جوهر زرنج و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حكه و سینه و عرق آن بغایت مجفف و مریح و مفرد و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد و رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان و دفع کوشش فاحش من دندان و کثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقروح جلد و چون قلیلی از آن را بپنجه آلوده بردند آن دردناک شد بد کندن آن تسکین دهد و چون بر زخم کرم کندن آن سم را جذب کند و چون بر هرق مدنی کندن آن تمام آذرا با سابی بر آورد و چون قطره از آن را با آب بنوشند صلابت و ذرور را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضع و دوائی آن برای جمیع امراض بلغمیه و هوادویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النساء و اوجاع معاضل و غیرها نافع به تفصیلی که در قرآن بادین با نسخ آن و نسخه حسب رادمان و طریق تصفیه تن و بیرون عرق آن در قرآن بادین کبر ذکر یافت

بسیار

* کبسون * به فتح کاف و سکون باء و حده و ضم سین به صله و سکون و او و نون و کف سون به ایجا ی با هم و حده نیز آمد * ماهیت آن * برک نبات و حی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بکشیز شامی و با تنده و تیزی و زنجی و حسب آن خدر * طبیعت آن کرم و خشک در اول بکمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم کرم و خشک است * افعال و خواص آن اهل حبشه بسیار آنرا مستعمل دارند جهت اسهال و اخراج دیمان و حسب القرع که نرم میگویند و با شکر و یا با عسل سرشته باشند و قاز و دوشین میآشامند به تنهایی و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشت و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه به تحقیق پیوسته نبات آن مشابه به مواد رانست در جمیع اجزا و بهیچ آن بهیچ قوی است در اسهال و اخراج دیمان و حسب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب با نمزندی حل مینمایند و صاف کرده میآشامند و اگر از آن قویتر خواهند برنگ کابلی نیز بر آن ضم مینمایند و اگر از آن قوی خواهند قدری حسب التیل نیز اضافه میکنند و اگر ازینها استیصال نام نیابند بهیچ آنرا شایسته با آب میخورند * طبیعت آن * احتمل که در سوم کرم و خشک باشد در اول چنانچه ذکر یافت

کتابی که به فتح کاف و کسر با و سکون باء فتناء استعمال شده و فتح کاف و جیم مغرب الزار سی است و آنرا کاف الجمع و بیونانی بطرا حیرون و سالتین اغویون و باصه هانی مؤشک و بترکی ماستواء چپکی و بهندی جل بیل و مستوروی نیز و بفرنگی زنگل نامند
 ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برک آن شبیه ببرک کشتیز و از این هر یک سترومانل بسفیدی و بار طوبیت ازجه وکل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک بقدر یکدفع و ربع آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبه های خربق و منبت آن قریب آبه ای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از این بزرگتر و بخیار حریف وکل آن بنفش و این را سالتین اغویون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کرچک وکل آن زرد طلایی و کویه الراءحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم وکل آن سفید برنک شیر * طبیعت اصناف آن گرم و خشک در آخر درم و درموم نیز گفته اند * افعال و خواص آن حار حاد مفرح و جالی و مغر جال و لذاع و محکک اعضاء الراس معوط ببع خشک آن معطس و فویرا زکند من و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و منون آن جهت لغتیت آنها و تعادل و طبع آن حوت سعه الا ورام و الی و طلای آن جوت قطع جرب و بشور و ثا لیل معماریه و قد د آوخته و ضما د نازه برک و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا و بار و منها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برهن و بیاض ناخن را تمام تا لیل و داء الثعلب و حمل آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و د و مثقال آن کشد و چون با مثل آن آرد کدم خمر کنند و در عروق کانی اربل نایب منای داغ است و از داخل استعمال آن جائز نیست بموجب کمال حلدت آن و چون کسی آنرا بشوید اعراض از و مانند اعراض احمیل و بزرا لجر خورده است و بدستور مملوای آن

کمان * به فتح کاف و ثاء مشد و الف و ذون لغت عربی است و یکسر کاف نیز آمده و بهندی الی و جمعی نیز نامند و تخم آنرا بعرابی بزرگتان به فتح با و سکون زای میجه و یکسرباء نیز گفته اند بهندی الی کایم و تیسبی نیز نامند * ماهیت آن نباتی است بقدر درمی و ساق و برک آن باریک وکل آن لاچوردی و قبه های آن قریب بچوزی و برا ز تخم و تخم آن کوچک اندک پهن طاولانی را ز پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس میماند لباس آن بسیار سرد و خشک میباشد * طبیعت آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل ببرودت است * افعال و خواص آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تغلیل عرق و نشب آن وجهت جرب و حکه و درم صلب نافع و از ملاس محررین و فصل کرمانست و شش دران از پنبه که مترجم میگردد و بهم میرسد جهت آنکه بدن خوب نمی چمید و غیر منحول آن مجفف خصوصاً در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز ممتنع است و د ماع و زکام و مصاح حال رحم و ذر و سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و النیام دهنده آنها و بدستور پوکردن جوف زخمها بخورده کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشوند بالعکس وکل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و تیرکی و امس و پهن اندک طاولانی و بعضی مائل برخی و آسمی هیاه و نوعی سفید * طبیعت میجه و آن در اول گرم و خشک و بارطوبت فصلیه * افعال و خواص آن محلل و جالی و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الصدر ضما د آن با آب سرد جهت مداع و رمی و قوبای دماغی و قروح و بزرگ علونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النساء و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع مریخی آن را عروق آن باعث عمل جهت سرفه بلغمی و سده درم آن جهت تنقیه سینه و نضح و تعادل ورم جگر و اعضاء باطنی و بریان نموده آن نایب وجهت نفع الدام و سرفه و طوبی بگایب سفید اعضاء الغذاء و النفض مد ارمیت هر روز نیم مثقال آن

جهت در امعاء را زبول و عرق و شیر و حیض و لبنین طبع و قرحه کرده و معانه و چون یکتوله تخم آنرا در آب جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ کرده مجرب و با غسل جهت ورم سپرز و با اندک قفل و غسل جهت تحریک یا با مایوسین مجرب دانسته اند و حقیقه بطبیعی آن جهت اخراج فضول و دفع امعاء و رحم و بدستور چلوس در طبیعت آن و دود آن مصلح حال رحم الا ورام و الجروح و القروح و غیر ما ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با النجیر جهت کلف و با حرف با بلی و غسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و اندک آنها و در روغن موخته آن جهت تجعیف جراحات و تسکین درد و لذت آن و بدستور بر نمودن جوف زخم بخار که کتان المصار مظلّم بصرم مصلح آن کشیز و مضعف ها ضمه مصلح آن سنگجبین و مضرا نشیان و مصلح آن غسل مقدر ارشیت آن سه درم تا چهار درم بدل آن خلبه و روغن تخم آن کرم و تر و حقیقه آن با روغن کل جهت وجع جراحات امعاء و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحات و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیده آن جهت رفع قولنج انسان و دواب و بدستور رتن همین بلدان مضعف با صره و با مصلح آن سنگجبین است *

* کنیم * بفتح کاف و تاویم لغت عربی است بفارسی و سمه و بری آنرا درما زندران و تنکابن شالخی نامند بمعنی حنایه شغال * ماهیت آن برک نباتی است بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برک نیل است و برک آن شبیه برک مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میکند و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبهی آن در کنار رودخانه های رنگ زار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برک آن عریض تر و در زتر از برک نیل و ساق نهی و مجوف نماد آن شبیه بکثان و تحقیق آنست که برک نیل است و گفته اند شرط آنست که برک آنرا صبح چید و بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوای آن نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند و ورزد بکرب آفتاب خشک نمایند و یک آن ضائع میگردد و ملاسلید کارزدنی در شرح موجزد و مسودات شعر نوشته که و سمه هند فاجیل تازه در تخصیب و تطویس بهتر از و سمه کرمانی است و سمه کرمانی تخصیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر می ماند و تخصیب آن مانع بسیاری است برزاقه موی و طاق و سمیت بسیارند ارد * طبیعت آن در دوزخ کرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و قابض و محلل اعضاء الاراس خضاب آن با آب و نمک جهت صناع ریجی و بلغمی و بفضه و خور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغل و اسم آشامیدن آب برک آن و با آب طبیعت آن بغایت مفید و جهت کزیدن سنگ دیرینه مفید و بهترین چیزها است از برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکبار مضار مضعف دماغ مصلح آن قرین و لادن و روغن آن که آب آنرا با هم وزن آن روغن کنجد با تش ملائم بجوشانند تل روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسطه امراض مقعده و واجاع بارده اند همین نافع و تخم آن در رنگ و مقد ارغلاف شبیه بتخم ترب و مانع بسیاری و استحصال آن بهترین ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب بسیار رطوبت دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کثابت قائم مقام مدام است و در تخصیب لحمیه و غیر آن شرط است که اولاً موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و نموست مطلقا در آن نباشد پس اولا آستر بختای سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد *

* کپینه * بفتح کاف رد و ناع مننّا قرقانیه و در میان هر دو باده مرحل و ساکنه و در آخرها * ماهیت آن نباتی است طول

آن بلك در عي و ساقی آن باريك و صلب مانك هائي كنان و برگه اي اسفل آن دراز شبيه ببرك كنان و نرم و سبز مائل بسيامي
و مفرش بر روی زمین و بر نصف اهلاي ساقی آن ناسرگه اي از ريق حديد رنگ نازك و زرد رنگ نيز شبيه بلك كنان و كوچكتر
از آن و قسم آن مانند تخم شامتره و طعم كاه آن و تخم آن تلخ * طبيعت آن در آخر اول كرم و خشك * افعال و خواص آن
آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و ارجاع و برگ و مفصل بارد و فساد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسم ديكر از آن
ميباشد كه در اماكن صلبه ميرويد و شاخه اي باريك از ساقی آن رشته وي برك و شيرد ارواين قسم از قسم اول قوي تر در
اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دودرم و از دودرم يك دريم در ميعول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند
* كتيله * بضم كاف و فتح تاء سكون ياء مثناة تحتانية و فتح لام و ما * ماهيت آن نباتي است طول آن از يك شتر تا يك كز
و شاخه اي بسيار از يك بيخ رشته و خوب آن صلب و برگ آن شبيه ببرك مرورد و از آن باريكتر و مائل بسفيد و مزغب و منبت
آن بلاد عام و بيت المقدس * طبيعت آن در موم كرم و خشك * افعال و خواص آن چون اندك از آن در خم
شراب اند از يك پيش از آنكه بچرخش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر اين شراب را شراب الميشيشه نامند در نهايت حرارت
است و جهت امراض بارد و نافع *
فصل الكاف مع القاء المثلثة *

* كثير * بفتح كاف و كسر تاء و سكون ياء مثناة تحتانية و فتح واو و ايف انت عربي است بونايي در اقسام نباتات و اقسامها نيز
و يقارسي كورن نامند و مشهور بهند و كثيرا بقاء مثناة فوقانية بجای ثاء مثناة است * ماهيت آن صمغ درختي است بسيار
خار و از خارهاي آن بسيار نيز و برگشته كه آنرا قناد نامند و من كور شد و سفيد و عصاره ميباشد بهترين آن سفيد صافي امس
باريك خالص مائل بخللوت آنست و سياه آن زيون * طبيعت آن در گرمي و سردی معتدل و در اول تروار طيب از صمغ
عربي و بعضی در اول هرد و خشك دانسته اند و خشكي آن كه ترا ز سردی و بعضی گرم و تر و بعضی مركب القوي * افعال و
خواص آن * مغری و با تخفيف كمی و شكندن حدت ادويه حادة و مغلف خون و مواد رقيقة و ملين خللات و مسكن الذع
و حدت اخلاط و ادويه حادة مشر و به از امعا و مقوی فعل آنها بسبب غر ريت و تامين و از لاقی كه در ارد با اندك قوت
مسيله اعضاء الراس و الص و اکتحال آن با العبه و ادويه مناسبه جهت رمد و قرحة و زهر چشم در اکتحال و زهر رات مسكن
حدت آنها و بهتر از صمغ عربي رنجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شير الاغ و با شير بز تازه و وشيد و قاطع نفث الدم و زلف
الدم سينه رسا و اعضاء باطني و جهت سرفه و خشونت سينه و حلق و قرحة رتبه و كرفتي آواز چون با عمل بسرشد و در بول
و با اقراض ساخته در دمان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سينه نافع اعضاء الغذاء و النفص و السوم
آشامیدن آن با ادويه مناسبه مقوی امعا و مسكن الذع و قرحة آن و مسكن درد كرد و مثابه و قرحة مثانه و مجاری بول و حرقت
آن و مصلح ادويه سميده و كويند مسهل مره صغرا و بلغم لزج است و آشامیدن دودرم آن كه در ميعول خيمه ساجده و با قدری شاخ
كوزن و يك انگ شيب بهائي داخل نهوده باشند جهت وجع كرده و حرقت مثانه في القور نافع و مدت آشامیدن آن با باريك
از مغز بادام مفشر و نشاسته و شكر بوزن آن بغايت مسمون بدن خصوصا كه بعد از آن شيريكه در آن نازچين طبع یافته باشد بنوشند
و از سرار مجرب شمرده اند الزينة طلای آن جهت كلف و نمش و تبليين جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سر كه جهت
بهقي و برص و بالعبه جهت تشقق موی الجروح و القروح ضما د آن با كوكرد جهت جرب و اكله و با ادويه مناسبه جهت اكثر
زخه های حاره و بارده و مضر سفل مصلح آن انيسون مقدار شربت آن از يك دريم تا پنج دريم بدل آن در تخم و غيره آن صمغ

عربی و در تلپین و تغلیظ تخم کدو و بیج آن درخت را چون بگویند منکا میکه خشک باشد و با سرکه بر بوق بهالند را نل کرد اند

*** فصل ... الکاف مع الجیم ***

*** کچنار *** بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون رالف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده اغت مندی است * ماهیت این درختی است مندی شاخهای آن متفرق و پریشان و برگ آن عریض و در وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بد و نصف و غنچه آن سبز و لانی و کل آن بعد شکفتن خوش منظر و اندک خوشبو و در نوع می باشد سفید و سرخ ارغوانی مانند پنبهش و عد دبرکهای کل آن پنج عد د و پائین برگهای باریک و بالای آنها عریض و در وسط آن پنج تار باریک و در سرتاری چیزی شبیه بد آنه زیره و در وسط آن تارها نیز تاری باریک و در وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچه خام آنرا باد و پیازه پخته با روغن بربان کرده با گوشت و با بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و طعم می باشد * طبیعت جمیع اجزای آن سرد و خشک در دم * افعال و خواص آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعاء و حابس بطن و دافع اسهال و د بدن و جب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جناب و خنار و بر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق با السویه جهت نفس الام و حیض و جراحات باطنی و مقعد و غرغره آن خصوصاً با اقا قیا و کلنا و جهت جوشش دهان و کلو و خنار و بر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار و رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع

*** فصل ... الکاف مع الراء المهمله ***

*** کرات *** بضم کاف و فتح را و الف و ثای منلله و بفتح کاف نیز آمده لغت عربی است بقا رمی کنند و بهندی نیز بدین نام مشهور و با صغیانی تره و بد یامی کوا و رولا طنبی کوپر کیسو و بیونانی فراسینا و بیریانی عطا را و پرومی فقلوطا و بستانی آنرا نمطی و جملی را فراسیون نامند * ماهیت آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد میشود و بری و بهستانی و جبلی می باشد آنچه برگ آن باریک شبیه برگ بهار زود تمام سال می ماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و کل آن سفید شبیه بگل پیا و ز تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کرات البقل و کرات الما ندند و جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا میخورند و در مواید و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر می سازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار می رسد و پیاز آن شبیه ببصل ماکول و قبه آن مانند قبه آن آرا کرات شامی و بیونانی فراسن بابا لوطن و فراسن فاقا لوطن نیز و بشیرازی تر به از آن مند و خام این غیر ماکول بلکه پخته آن را با گوشت میخورند و این در صنف می باشد صغیر الراس د قیق العنق صغی کبیر الراس صغیرا لعنق قصیر و تیزی و تنفی این صنف کمتر و خوشبو تر و لذیذ تر از اول و بوی آن بسیار شبیه بنوم است و آنرا کرات الثوم و کرات الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کرات البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است * طبیعت آن در سوم گرم و در دم خشک * افعال و خواص آن مفتح و ملطف و منخو اعضاء الراس والصد و الغذاء و النفیض خلای برگ آن با سرکه بر بیش سر حابس رعا ف و خوردن آن منقحی قصبه رئه و مفتح سد و جگر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج و مد و بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلپین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر رسد مثقال و نیم ناطع خون بواسیر و محرک باه و با غسل جهت امراض بارد و رطبه سینه و اورام رئه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و بر و با سرکه پرورد و آن مفتح سد و جگر و سر زور رافع قولنج و عصا ریه برگ خشک کرده آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را

* کردن نایج * بکسر کاف و سکون را و کسر دال به حملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردن نایج فارسی است * ما هیئت آن نوع کبابی است که بعد از نیم بخت کردن مرغ و امثال آن به سیخ کشیده با تش بریان مینمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه است که مرغ و مرغ کاه تازه آنرا مکرر نسقیه کرده باشند و هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد * طبیعت آن کرم خشک * افعال و خواص آن جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلل و معدة حار نافع و کثیر الغذا مضر معدة ضعیف و صالح آن در بختی و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابلار بر کرده باشند

* کسر سنه * بفتح کاف و سکون سین مهمله و فتح نون و هاء معرب از کسنک فارسی است و عربی حسب البقر و یونانی از زولس و سریانی کشنی و پرومی ناغبونس و یونانی پرومیغاریسی کسنک و کشن و مشنک کاه و کاه و دانه و بندگان متر بفتح میم و تاء چهار نقطه هندی و راء مهمله نامند * ما هیئت آن دانه است مد و ریقل و نخودی کوچک و تیره رنگ مائل به سرخی و زردی و طعم آن تلخ و قندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای کاه است و آنرا فربه میگردانند و بکوت و کوسفتن و مرغ و بز و غمها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین مائل به زردی و بعضی گفته اند مائل به سفیدی آن است و نبات آن کوچک و شاخها و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر آنست در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک بنامی مخصوص یکی را متر نامند چنانچه ذکر بافت و ردوم را بتلا بفتح باء موحده و سکون تاء منداة فوقانیة هندی و سوم را ماکه بفتح میم و الف و فتح کاف و هاء هندی و این را چون کاه بخورد سیاه و فربه گردد * طبیعت آن در اول تادوم کرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن مفتوح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدمه و مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیعت آن با عمل جهت سرفه و طوبی و تنقیه رئه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الهم سنون آن با زراوند مد حرج جهت رو بانیمن کوشش بن دندان اعضاء الغداء و النفس آشامیدن آن در مقشر خیمه انید آن مسهل و محرک باه مبرودین و یاروغن کنجد مسکن مغص و زهر و با سرکه رافع عسر البول و جرب کود و تنقیه کرده و طبیعت آن با سرکه جهت برقان و سحر زنافع الا ورام و البثور و القروح و الجروح ضمد آن با عمل و بااد و به مناسبه و بتنها ئی نیز جاذب خون بظاهر جمل و جهت جرب و شکستگی اعضاء و سعه و شقاق و نارفارسی و تحلیل صلابت و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحت همبقة الزینة ضمد آن با آب دلفی و تخم خربزه جهت برص و باز بستن جهت بزرگ نمودن عضو و الا و غسل بدن منقی بشرة و جهت سرخ نمودن آن قویتر از سایر ادویه و خوردن سوپ آن با عمل رفیع لاغری و پختن و شستن عضو با آب طبع آن با نطول بدن جهت شقاق و مارض از سر ما و حکه و بثور و بنبه و شهبه به السموم ضمد آن با سرکه و فستقین جهت تسع عقر و با شراب جهت تسع افعی و سک دیوانه کزب و انسان بکد بوانه کزب و انسان صائم المضار اکثر آن مولد خلط فاسد و مد ر خون و مورث اسهال و موی مصاح آن کلاب و کل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح تر مسی است و سفید آنرا غایله کمتر از سرخ آن و طبیعت آن در مرتبه موجب بطلان قوت جالبه آنست و باقی مانده آن از صحت آن و غلایم اند که از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم *

* کروش * بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و سکون را نیز آمده لغت عربی است و یونانی مسطورنس و سریانی اسطوما و پرومی کلیا و یغاریسی شکنبه و بندگان و وجهی نامند * ما هیئت آن عضوی از اعضاء معروفة مرکبه بدن حیوان و بمنزله معدة است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده های حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب

و اشتهاى طعام محرک آن رموافق محرر المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویه مضر روع داخل نیاید کرد
و کرفس جبلی را بهر نانی اودا سالون نامند نبات آن بقدر یکشیر و شاخه‌ای آن کوچک و بر سر آنها قبه‌ها مانند بیون و از آن
کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگسارها و ماکن جبهیه و اقوی از کرفس بستانی
* طبیعت آن گرم و خشک در سوم * افعال و خواص آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه
مركبه و ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری را بهر نانی فطراسا لیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید
و کرفس ماقن و بی نیز جهت آنکه در بلاد ماقن و ن بهم میروند نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بناخواه و با عطریت و خوشبو
و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف ولیکن ضعیفتر از تخم آن و اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست
* طبیعت آن در دوم گرم و خشک * افعال و خواص آن منقح و محلل اعضاء الغذاء و لنفص آشامیدن تخم و ماقن
اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع کرده و منانه و ادرار بول و حیض و تخم آن داخل ادویه
مدره بول و مركبه کرده میشود و کرفس لبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بهر نانی اقوسا لیون یعنی کرفس عظیم نامند
و بهر بری حصص کوپند * ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخي طولانی
نارک و با خطوط و بهن ترا از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسربنفشه و بران کل آن و تخم آن طولانی و محبت و حریف و خوشبو
و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع نارک بین اشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ
و شاخه‌ها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و کاه مالح نموده * طبیعت و افعال و خواص آن * ضعیفتر از کرفس
بستانی آشامیدن تخم و بیخ آن با شراب مسمی با تومالی مد حیض و جهت تغذیر البول و امراض بارده و بطریخ آن نیز
با شراب جهت امراض بارده نافع و بیض صغی از کرفس کبیر میباشند که کرفس طری و بیونانی سمون نامند که در کوه مسمی
با مانوس بهم میروند ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبه‌ای بسیار و برگ آن پهن ترازان و مائل بزردی
و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسبند و بدست و با اندک نندی طعم و خوشبو
و چتر آن مانند چتر ببطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستند پروتند طعم و رائحه آن شبیه برائحه مرویخ آن حریف طیب
الرائحه ولیکن حرافت آن با آن حد نیست که حنک را بکشد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت
آن سنگ لاخها و تلها * طبیعت و افعال و خواص آن * قرب بکرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن
مدر بول و حیض و عرق النساء و نزول آب نافع و حمل آن مسقط جنین و برگ نمک پرورده آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن
جهت هرقه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوا م مفید و حمل آن مسقط جنین الا ورام و الجروح ضحاد آن
محلل اورام بلغمیه حل ینه و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کنند آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشا و مسکن وجع
طحال و کرده و منانه و مد و عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمایت نیز و کرفس
الماء را کرفس اجامی و نهری نامند و در کنار آب و میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ماق آن میور و سفید رنگ
* طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف تر از همه اقسام است *

* کرکدن * بهنج کاف و سکون را و فنج کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذا ل معجمه مشدده و مخففه نیز و به تشدید
نون نیز آمده معرب از کرک فارسی است و بهر بهر جریش و بهندی کینند اما ایند * ماهیت آن حار وانی است عظیم

الجملة از کار میشد بزرگتر و از لیل گوشت کثرت بودست آن ماه و چنانکه از گوشت و صلب زبورت آن فی الجملة شبیه به صورت
خوک و بر پیهائی آن شاخی است پائین آن عریض و بر آن باریک شبیه به کتک و تیز و منحنی بود و بالار و پاهای آن در راز
بند یک بر یک غالب می آید و آنرا نیز میگویند و اکثر در بلاد حبش و لوبه و کومستان چنانکه در هند و بنکاله بهم میرسد و شاخها
الچند و بلاد حبشه و لوبه بهم میرسد بلند تر و سیاه آن کمتر و اکثر باقی از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آنرا ببرند
و آنچه در بلاد هند و بنکاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بلند تر و در وسط بعضی خالهای سفید با نخی اشکال بهم میرسد
و اهل هند آنرا با میوه و خواص بسیار میداند و ظاهر گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و عنم نشخوار
که بر بی جوهر بکسر جیم نامند و بپختن چکالی گوشت میکنند یعنی علمی و غذائی که خوردن باشد آنرا با رگها و دانه در دمان
میشاید و گرمی برد و این از علامت حاجت گوشت حیوان چهار پا است و از بوی حس آن بسبب صلابت و ضخامت سر
میسازند بسیار خوب و جوهر در آن میشود و بقیه صفاتی میفرمودند * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن
بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر و لاد و زکری از بدن هوام و رگ متورم و خورج آن آید و در غار فیکه از شاخ
آن ساخته باشند و در سور و شیدن انگشتری و در فک از شاخ آن جهت بواسیر و طایفه آن مورت میباشد در نظر ما
و در غن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد اندازند و در روغن کنجد انداخته اند و در روغن کنجد انداخته اند و در روغن کنجد انداخته اند
و گفته اند که هرگاه از روغن آن خرج نمایند و در روغن کنجد انداخته اند و در روغن کنجد انداخته اند و در روغن کنجد انداخته اند
* کرم کنج * بهنج کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال * ماهیت آن اسم فارسی سبکی است و در کتب شبیه
بیا قوت و بعضی گفته اند اسم لعل است بعضی سبکی را که در هند و بعضی سبکی بدانش را که که بر می خورند و در هند
دانسته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مغروح و معوی قلب و رفع خفقان و توجش
* کرم کنج * بهنج کاف و سکون و وراء و مملو و فتح و درون لغت بر بری است * ماهیت آن سبکی است باریک
شبیه به سبیل رومی و بسیار سرج در صانع افعال مانند عاقر خا و لهن ابی آبرها در ترخا دانسته اند و غیر آنست و بعضی
گفته اند سبکی است باریک بفلظ شاخ ریحان شبیه به سبکی در شکل و رنگ و سیاهی آن از آن کثر * طبیعت آن کرم
و خشک * افعال و خواص آن جهت نالج و امراض عصب نافع و جمعی آنرا ناراضا دانسته اند
* کرم کنج * بهنج کاف و سکون را و کسر کاف دوم و ریاضت عربی است بقرسی کلم و ترکی در با و بپختن کوب بقم کاف
و سکون و از رخی نون و جیم نامند * ماهیت آن از جمله طيور و در است بلند پرواز و کما را بها نیز میباشد بهترین
آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد * طبیعت کوشش آن در دوزخ کرم و خشک * افعال و خواص آن مفتوح
سد و معوی بدن و محلل قولنج المضار و بر هضم و مولد خلط غلیظ مصاح آن آنست که نکل و روز بعد از دیم بکند و در پس
با سرکه و آب زردک طبع نمایند و با زیر خا و طایفه داخل کنند و بعد از آن حاوی قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن
ها بسا سهل و آسان مبدن خشک ما ثبته آن با آب بخور و مطبوخ جهت درد کرده و منانه مجرب و مغز سر آن رافع شکری است آنحال
و با آب حلیه جهت تحایل اوزام ضار و از مرده آن معوطا سه روز با آب چغندر و در هتور سه روز نایک گفته با آب روز بخور
جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در جاب مخالف در بینی کشند و در آن ابام روغن گردکان بپاشند و بهاند و در جاب
تا رنگ بدینند بر بر نشی نکه نکنند و آنکس که آن جهت رفع نزول آب و شکری و باخته و از آبله نافع و طایفه آن جهت رفع

زبان

زبان

زبان

بوس و جرب متفرخ قوی الاثر و سهول مغز سر آن و زهره آن از هر یک یک قیراط باروغن زانق رافع نسیم و سفیدی موی سر و ریش
 با نکرار عمل و در رقعه ویت حافله بیمثل و پیه آن را چون بکد از ند و با سرکه عنصل پیا شامند چند روزی هم صلابت طحال را
 زایل گرداند و چشم آن را چون خشک نموده سرده در چشم کشند به خوابی آورد و خصیه آن را چون نمک سود نمایند و خشک
 کرده سود با هم وزن آن سرکه سوسمار و کف دریا و شکر در هم نموده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند
 * کرم * بفتح کاف و سکون راومیم لغت عربی است واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیا طوم و بسریانی کبشاشا حمرا
 و نرومی دین رن اسایا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکه که چهار نامند * ماهیت آن نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره
 و بر مچا و زخود بهیچ و شنه آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورسته آن با خیموط و برگ آن پهن فی الجمله شبیه به برگ خیار زه
 و برگ عنب الثعلب بستاننی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورسته آن و خوش رائحه و کل آن
 ریزه باریک خوشبودر و دماند بسفیدی و ثمر آن که عنب و بفارسی انکور و بترکی اوزم گویند خوشه دارد و رخامی سبز عقیص
 و نیم رس آن ترش و با عفو صت و رسیدن آن شیرین و ملون با لوان از سفید و سرخ رنگ و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن
 زیب و بفارسی مویز و نیم رس خشک آنرا که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مد حرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیه
 حیوان بسیار کوچک و آنرا احبب العنب نامند و شاخهای نازک درست آنرا لغایف انکرم و عسالیج انکرم نیز نامند و بری و
 جلی و بستانی میباشند نبات بری و جلی آن بسیار بلند و پهن بوری زمین و اشجار و غیره نمیکرد و ثمر آن کوچکتر و کم آب
 تر و بوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر دارد و تنکابن دیورز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا
 هر سال ببرند و تربیت نمایند ثمر زبانه و بهتر از مد و بیان عنب تفصل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای
 درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصاره آن * طبیعت آن * در آخورد و سرد و خشک * افعال و خواص
 ان جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود بخاره بلع و غماد
 برگ و عسالیج و خیموط آن خصوصا با آرد حوجهت دارد و سحرار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن و با آرد جو و را مله
 جهت تسکین التهاب معد و رابتدای ورم حار آن و سائر اعضاء و عصاره برگ آن مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم
 و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه معار و سهال صفراوی که در سنطار برای معوی نامند خواص بنوشند و خواص بد آن
 حقه نمابند و نمز مل و بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفتن صفراوی
 و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حلد صفرا و غشیان و سهال مواد رقیقه صفراوی و به نافع و پسا است که بسبب قوت جالیه
 که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود مضر سرفه مصالح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و با پس آشامیدن آن
 با شراب رافع سپر ز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب منقرح و غیر متفرخ و طلائی آن با روغن زیتون سترند
 موی باد و ام عمل و آب چوب آن که در حین سوختن تراوش کند رافع نایل و نملة و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترند
 موی خصوصا باز پیس و رماد چوب و نشا ره شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و باروغن کل سرخ و سرکه رافع بواسیر
 و باروغن کل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپر ز و ماد شاخهای آن با پیس کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل
 و سستی مفاصل و تعقل عصب و با و کاردنی جهت بریدن گوشت زایل زخم و با سرکه جهت اتوائی عصب و کزیدن موام و افغی
 و سداب وانه و ورم غل دی و کاما کرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحه معار و تهللیک حصاة و آشامیدن

آب خاکستر آن جهت سقطه معده و نوع بری کرم اقری و قابض تر و شکر نه آن بهترین اجزای آن و شلید القیض آشامیدن در متعال خشک آن قاطع نفث الالم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حاصل و مد ربول و آشامیدن آب طبع آن بقدر رمپی و پنج مثقال باند ری شکر معهل و طویات و ماء اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر ابرام حاره و قلاع دهان و رادع مواد مسکن التهاب معده و رذایع قروح خبیثه و حصول آن قاطع حیض و چون آنرا در سهالی بموزانند اکتمال و ذروران جهت درد چشم و باعسل جهت ناخن و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بین دندان و رافع مستی آن و خلاصی آن با عسل جهت داخس و پوست آن ستر قاطع خون لثه و رافع انگور و سیاه بری و بیدار جالی قنطور مطبوخ آن بپنهای ری و با بادمان مناسب جهت جلای چوکر گوش و رفع کرمی و آشامیدن آن با آب یا شراب جهت استسقا و اسهال ماء اصفر و شیرینی آن مقوی معده و رافع غنایان و حوضت طعام را سهال را در ربول و ضماد آن مانع ورم جراحت و روغن شکر فط آن در خواص مانند روغن کل اصغر لطافت این ازان کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت چوشش دهان و حبس عرق و قروح ها معده و معده آن بکیر نک شکر نه آنرا و مکروه روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز یکبار بکنند و در بعضی معده آن که با روغن کنجد یا با زیت ترنسند و منسجین و مسکن ارجاع اعصاب و عسلاب و رافع اعصاب است

کرم دانه * کسیر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و هاء و زاء و یاء و کاف و طاء و ذاء و دال و دانه * در ما هیت ان اختلاف است بعضی تمر مثقال دانسته و بعضی گفته اند حی است سیاه و هر دو طرف آن باریک و بران عشا ئی سفید رنگ * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص ان مسهل ماء اصفر و شرج دید ان و مسخن قبل و بعضی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مار ریون دانسته را قول دیگر نزد دران را دانسته و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد علاج آن علاج تربک خوردن است

کرم سب * بسم کاف و راصم و نون و بار و نون اول و دوم و سکون سوم ویر آمد و معرفت کرم اقری است و نیز دانه های کلم و با صفتی قمریت و سوانی قرمما و قمری و سوانی کرانی و کربا و سوانی امار و سوانی دانه لاد و امار آمد * ماهیت ان نباتی است و انواع میباش از بستانی و دری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و منقسم است از بستانی است و در حرف القاب مع الذین ذکرنا و قسمی معروف از بستانی آنرا به شیهه بخیل و ریوسه آن حش و عبور و ک و نوک آن عریض و مطبوع و تراز و نوک چغندر و نوک آن سبز و غر و قنم آن روزه مد و در خر نیره و این را سوانی قمری و امار و سوانی دانه لاد و امار آمد و از اقسام کرم سب بطبی است و نیز قسمی دیگر و این شیهه بشلغم و اندک مفرط در طول و رنگ آن سفید ریوسه آن چند ان خشونت دارد و جرم معز آن نازک و ریوسه و نوک آن شیهه نوک قسم اول و ازان کوچکتر و نرم قسمی دیگر میباش که از بیج آن هاتی میروند و قد ری از زمین بلند شده بران کرمی شیهه بشلغم سبز کمرک منعقد میگرد و بر بالای آن نمزانی تابند و شمر بلند میباش و در ادهای ساق آن برکها فی الجمله شیهه بصل و رم و ما کول و مستعمل کرده آنست نه بیج آن که در زمین است و نیز قسمی دیگر میباش که از بیج آن برکها میروند فی الجمله شیهه نوک قسم اول و برکهای بیرونی آن ازان بزرگتر و اند ریوی کوچکتر و در وسط آن از بیج آن ساقهای کوتاه نازک و بغل در دسه انگشت روئید و بر سر آنها قبه های سفید و همد هم پیوسته و در بین هر یک قبه برکی باریک کوچک و عد د قبه ها تا بزرده و این را کل کلم و منقسم و ما کول شاخها و نیمه ارک آنست نه بیج آن و این ارهه انواع را بزرگتر و طایفتر میباشند و این جمله اهناف آن از شامی و عدی انی و موصای و اندلسی و غیر ما مختلف میباشند در شکل و از مطلق آن مراد بستانی

است و بهترین اقسام آن بازک بیریشه تازه آنست * طبیعت اقسام بیستانی آن مرکب القوی و قدر اول کرم و در دوم خشک و بیخ آن اربط از برک آن و بری آن کرم تر و خشکتر از بیستانی * افعال و خواص آن منضج و ملین و مجفف خصوصا چون طبع دهند و آب اول آنرا بریزند و غل ائیت آن اندک و از عدس و اوطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبع دهند جلد الغل میگردانند و اعضاء الراس آبشامیدن طبع آن و تخم آن مانع صعود بخیره بدن ماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرا بختن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سقوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الصد و آشا میدن طبع آن و خوردن مهرا بختنه آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشا و آشا میدن هر روز یک اوقیه آن صاف کنند و آواز و رافع کرفنگی آن و وجع طحال و بدستور چون مضغ نمایند و آب آنرا بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و با طبع آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغل و بعضی بطبیعی الهضم نفاخ خصوصا آنچه در تابستان روئیده باشد و مسلح آن با آب و نمک ردی تر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشا میدن آب مطبوخ آن مدر و بول و حیض و آشا میدن تخم آن محرک باه و با ترمس قاتل ديدان و حمل و تخم آن بعد از جماع مفید منی و آشا میدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشا میدن عصاره آن با ایرسا و نظرون مسهل بطن و حمل کل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شيلم السموم آشا میدن عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دهنه کزبله و تخم کرب مصری از جمله اجزای تریاقات است الا ورام و البثور و الفروج و الجروح ضما د همه انواع نلته آن منضج صلابات و برک کرب بری یا بیستانی بسیار نرم کوفته بتنهائی و با آرد جو محلل او بام حاره یا رده یا خیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فاری و با زاج و سرکه جهت برص و جرب با سفید و تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متفرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت مجفف و رافع سعه و مانع روئیدن موی و چایه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه رد بيلات و با سفید و تخم مرغ جهت سوختگی آتش آلات المغا صله ضما د برک آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مغا صله و تقرس و نطاول طبع آن جهت اوجاع مغا صله و تخم آن درد ورم کرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلائی آن رافع کلف و لمسش مفید و شربت آن دو مثقال المصا رمیخرو و مولد سودا و ردی الغل و اکنار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بیستانی و سفید تر از آن و برک آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و دوائیت بر آن غالب تر از غل ائیت و بعد طبع با آب انا رتلی آن زائل میگرد و تخم آن شبیه بغل سفید * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن بسیار جالی و محلل و ملین و مسهل خصوصا که با گوشت فربه طبع یافته باشد طبع خفیفی و چون د و مرتبه و با زیاده طبع یافته باشد مباحث مسکن بطن و آشا میدن بیخ و تخم آن بقدر دود و رهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برک آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرک زراوند و با اندک بتو عیمت و لین مانند برک لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این جائز نیست و در ضما دات محله مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است

بسیار

* کرونده * بفتح کاف و را و خفای و از و نون و فتح نون و دال رها لغت هند است و بجای ما الف نیز می نویسند * ماهیت آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بد رخت لیمو و خار دار و برک آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس غیر مشرف و بزغب و خارهای آن بر کره های شاخهای آن و سر اکثر آنها دوشعبه و گل آن هر خرنك مائل بسفیدی و ریزه و با عفو صفت و ثمر آن شبیه به نیشوق و کوچک بقدر عذاب کوچک مد و زائد ک

جهت آنکه رائحه الكافور بخیار کریمه و با حلات است بخلاف رائحه کریمه و آن نیز مسهل قوی است و مائل به شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریمه که مقوی معده و قابض و از غده معتاده اهل مند و نکاله و دکهن است که پوست آنرا کنده و زرق نازک برید و تخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه میشود که تلخی آن زایل گردد و با هم وزن آن پیاز را نیز زرق نموده در روغن بریان مینمایند و با گوشت و یا بی گوشت پخته میخورند بانان و یا با چای و بسیار آن پخته میشود بعضی خواهند که تلخی آن کم کردند نمک بر آن پاشیده بعد از زرق نمودن که ساعتی میکند از آن پس پاک شسته بنحوی که کور بریان و طبع مینمایند لذیذ میگرد و بعضی آنرا از پهلوی پاک کرده تخم را بر آورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده نتیجه بر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلحه طیار میکنند لذیذ میشود * طبیعت آن در رسوم کرم و خشک * افعال و خواص آن محال رباح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع حویان آن و جهت درد مفاصل و نفوس بارد و استسقاء و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصاً که تلخی آنرا زایل نکرده باشند مضر محو و زین مصلح آن سکنجبین و میردات است

فصل الکاف مع الزای البعجه

* کز بره * بضم کاف و سکون زای و ضم باء مرحله و فتح راء مهمله و هاء بفتح کاف و راء مهمله نیز آمل لغت عربی است و یا معرب از کز بر ناء سریانی است و جلالین نیز ناله مند و بیروانی برده نمائون و بنیطی فائره و بسویانی کز بر ناء و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقورید و سقوریدون نامیده و بعضی گفته اند کز بره اسم نباتات جلیلا نسبت که کشنیز خشک باشد و بهندی نباتات آنرا کوته میر گویند * ما هیئت آن بوی وستانی میباشند نبات بری را بر یک ریزه تر و مائل بتند و پخته و تخم کوچک تر مرد و عدل بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر و زیستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشند و بیشتر از این را قهتره نامند و نباتات بیستانی بقدر ذری و زیاده بران با شاخهای یاریک و برکها همان شنبه ببرکد تره تیزک و در کوچکی عربی تر و بزرگتر میباشند و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و کل آن چتر دراز چتر سمیت کوچکتر و کل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مد و زوبوست آن اندک خیاره دارد و مغز آن در حوضه بهم متصل و حلاط را رائحه یوسف آن زیاده از مغز آن و بهتر و بوی آن تازه با لیده بزرگدانه تلخ طعم قوی الرائحه آنست * طبیعت آن مرکب القوی و نزدیک بر قاطع و خشک در دوزم و نهیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوزم گفته اند و نزدیک با جویج در رسوم خشک و نزدیک شحم الویس خشک آن مائل بانند ک کرمی و نزدیک جالبیوس جویج آن مائل بکرمی و با جویج هر حار لطیف که بزودی تحلیل میروند و در زمعد نهیز مد که کرمی آن ظاهر گردد و الا اکثراً شامیدن معارض آن نائل نمی بود بتبرید و با جویج هر کثیف رضی بارد بهیار * افعال و خواص آن تازه آن با حلات که پی اعاء الراس والصل و الماعه آشامیدن مفتاح منقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصاً با سرکه و حاق و قطور آن چشم مانع بروز آبله و حصیه در آن و رافع زردی آن وضاد آن با شیرد ختران جهت ضربان چشم و بان خشک جهت سلاق و رمد و مضغه آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کوم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مسنی و سنون آن مقوی لته و قاطع خون آن و شرابیکه از آن ترتیب دهند منوم و جهت مد و در و از رومع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار و طب و خفیه آن مغیله و مفتاح مثقال از آب آن با شکر مغیله و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع یاه و نعوط الا ورام و الامور و الجروح وضاد آن مانع اندام مایه مواد حاره و محال ورام حاره و باد سرخ و بانان خشک جهت قروح ساعبه

و چون در حلقه را آورد و در راه حلقه را آورد با افراغ خنای و امثال آن چون عرب را با آب کشید و با درین
 کل بسایند و بر سر پا بن متفرج و غیر متفرج به مثل دلایع نماید و مجرب معادن شراب از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه بدل
 آن برک خشنای و کاه و ریشم آن که حلوان و کفین مبارک از آن است * طبیعت آن تادرد و سرد و خشک * افعال
 و خواص آن اعتدال الراس و القلب و الغذاء مدرج و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود البخار و دماغ و رافع خفقان
 و وسواس حار و مقوی معدیه و حاس اسهال و جربان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیر و آن و یا نفوق آن جهت اسهال
 د موی و بطنه نیز خصوص بود اداء آن و رفع خفقان و یا میخسج مولد منی و مسقط کرم معدیه و مانع نگون آن و خائیدن آن رافع
 بوی شراب و سوزش مستی و شربت آن جهت سرد و در و روغن مستی شراب و صدف در سر که خیسایند آن و نیز همین خاصیت
 دارد و فساد آن جهت در سردی و با صندل و انیسون جهت تقویت معدیه و رفع آروغ و یا میخسج مولد منی و مسقط کرم
 معدیه و مانع نگون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و زار و نرسی و امثال آن و در آن قطع خون جراحات مقلد از شربت
 آن از بنجیدرم قایک اوقیه بدل آن نیم کاه و ریشمش افشار زاده آن تا چهار اوقیه از آب نر و زاده آن مویک نسیان و اختلال
 ذهن و سردی و سعال و تب و انصوت و تقلیل منی و ضعف پا و میسج نعوظ و تقابل جنس و آمان بوی کزبره از بدن شارب
 آن علاج آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده نیم مرغ نیم برشت با قند و نمک و آب گوشت مرغ نریه است بتهائی
 و یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصالح آن نیم نیم برشت و شراب و سکنجبین سفوف جلی است *

بزرگ

* کزبره الثعلب * ماهیت آن عافقی گفته نباتی است باخوب طیار یک و پریشان و بهمن بوی زمین و رنگ آن مائل
 به سرخی و رنگ خون و برک آن کوچک برد و جانب شاخهای آن و مشرب بشوفاها و زرد کبک بهم و مائل به سبزی و عیاهی و عاق
 آن ایستاده و مدور و بر طرف آن سرها بقدر انکشت ابهام منور بوی شکل و بر آن کلی باریک سرخ رنگ و ریشم آن باریک
 منبت آن کوفستانها * طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن استحصال عصاره آن
 یا شکر جهت خلدت قوت با صره و جلای غشای و خوردن جگر تبس بر آن که بر آن برک خشک آنرا سوده یا شیده باشد
 جهت شکوری گفته اند نبات آن خنای و روانع است الما را از آشامیدن آب نفوق آن حالتی شبیه بسکر عارض میکند
 با اختناق و خشونت خلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیعت
 و زیت و آشامیدن روغن و رب غیب است بعد از آن و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده نیم مرغ نیم برشت با نخل
 و نمک و آب گوشت مرغ نریه است بتهائی و یا با دارچینی *

بزرگ

* کزوآن * بفتح کاف و کون زار و فتح و از الف و نون لغت فارسی است بعربی بقله اتوجیه به جهت مشابهت و الحاد
 برک آن با انرج و بقله فلفلیه نیز برای مشابهت خلدت طعم آن بقلل نامند * ماهیت آن گفته اند معروف بها در نجویه
 است نزد اطباء و شمع ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا باد رنجی و نه نیز نامند نباتی است خوشبو و برک آن از زمین میرد و نازون
 هاق شبیه بمرک جرجهر و مائل به سبزی و سر آن مدور و بر آن آن اندک مشرف و طعم و رائحه آن شبیه به پوست انرج و با عطریست
 عجیبی * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مفرج و مطیب نفس و مقوی قلب و فراد یعنی فم معدیه و رافع
 هموم و خفقان بارد و دافع هموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر مجرورین و اکثار آن مصلح و مبدل
 حرقة البول مصالح آن آدامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال اینها است *

*** کزنگین *** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و کسر یاء موحد و یاء مثناة تحتانیة و نون صاهیت آن همین است که بر درخت کز و سا نرا شکار می نهیند و مانند درختین منعقل میگردند و آنچه بر درخت بدن منعقل میگردند اطفال است از آنچه بر درخت کز و لوط منعقل میگردند و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ آنه آنست که مخلوط بزرگ و خاشاک نباشد * طبیعت آن در اول کرم و در خشکی معتدل * افعال و خواص آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریح غلیظه آن وجهت نزلات رتوبات اعضاء تنفس و آلات غل و ملین سیمه و صوت و رافع بطن و است آن وضیق النفس و سرفه عار و بار در طب و مزاج را نافع مقول آر شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

*** فصل ل الكاف مع السین المهملة ***

*** کسب *** بضم کاف و سکون سین و یاء موحد لغت عربی است و نیز بعربی التی و بفارسی کنجاره و کشن و شیرازی خوره و بهندی کملی نامند * صاهیت آن ثقل چیزها است که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و لبوب و بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثقل ذهن کنجیل است و بعضی گفته اند حرم آنست که در آن مطلق دهنیت نامند و باشد * طبیعت آن خواص و افعال و خواص آن ثقل هر چیز در مای ذکر آن مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و بالعمله بسیار ثقیل و زردی انقل و مولک نفخ و ریح و سده است و از خوردن کسب خروع میضه عارض میگردد علاج آن ترید خورده است *
*** کشتی *** بکاف نازی در بنگاله صفت الشعاب است *

*** کسموقا *** بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسبوفا بکسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیة و سکون واو و نیز آمده اسم لطیفی است * صاهیت آن شیخ این بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب معروف بیان نموده که آن حشیشی است متبسط بر روی زمین مد و رطوبت آن بقل و یک فتر که طول مابین انکشت سیاه و یاهام است برک آن شبیه برک مرزنجوش طعم آن لزج شبیه بطعم نبق کوچک علف و آنرا خشک کرده نگاه میدارند * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن عند الحاجة در آب مالیده بعقرب کریه و سمخورانند در حال تسکین میبخاید *

*** کسول *** بضم کاف و سین و سکون واو و لام * صاهیت آن این المصنف تصریح نموده که آن ناری است بقل و انکشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیارشده براندک عریض و تنخم آن بقدر خیارشده و منبت آن بلاد روم * طبیعت آن سرد و خشک و بسیار قابض * افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذر و زردی و رفع نفوذ الدم جراحات بیعدیل است * کسولندی * بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسودان و یاء و کسولنجی بجم بجای دال نیز آمده لغت هندی است * صاهیت آن نباتی است هندی تا بیک خامه انسان و زیاد و نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بشقی و ذراک آن شبیه ببرک سنالمکی و حله دکل آن زرد * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل قساد اخلاط و سعال نافع و خوراندن آن بن و اب جهت سرفه آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بزم نوح سیاه آن که بهندی کالی کسولندی نامند با چند دانه فلفل نرم سوده حبوب ساخته بهار کریه و بخور اندک شهابند و ضد آب بیخ ناز آن با صندل جهت قویا نافع است

*** کسیر *** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیة و ضم راء و اول لغت هندی است * صاهیت آن بیخ نباتی است هندی که در محل پرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن پور یا میمانند و بیخ آن که کسیر است

محل در وقت جو زهر بود و وقت آن میا بعضی ابله که مائل بر شیعیان و یارهای بسیار با رنگ سیاه و مغز آن سفید شیرین الی یز
 خوش رائحه و گفته اند هیچ نوعی از زهره ها است * طبیعت آن مرکب القوی و مرد و تر و درم با اندک حرارتی * افعال
 و خواص آن با تریا تیف و قریه تا باشد جهت تقویت قلب و خفایان و رفع میضه شکم بعد آنکه قی را مهال بشمار شد باشد
 به در اول حال و دفع اسهال صغاری و رموی و سوداوی و عوزش اعصاب و رسوم مشرب به و ملک و غده و ملاعون را مفید
 نظر باطلا * و گفته اند حیات صغاریه و د مویه را نافع است

* کسبیلی و کسبیل * بفتح کاف و کسر مین و سکون یاء مثناة تحتانیة و فتح لام و الف مقصورة و یاء و هاء اجامه آن در لغت دوم
 اسم نبطی است * ماهیت آن چوب نباتی است شبیه پروناس و یا چچند کی و سیاهی و مرخی بران غالب و نیم آن شبیه
 بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه سلیخته سیاه و در طعم بدان مشا بهت ندارد * طبیعت آن در
 درم گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن منون آن مسکن درد دندان و رفع تحرک آن و آشامیدن آن مفید
 معده و احشا و مفتوح سد و رحم و کرده و مدربول و حیض و جالی کرده و منانه و کشنده کرم میده و نیکو کنند رنگ رخسار
 و در قریه نمودن بدن بهتر از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن ارده درم تا پنج درم مقررند
 مصلح آن کمتر است

* کشکشت برکششت * بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیة و فتح باء و حاء و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین
 معجمه و تاء مثناة فوقانیة لغت فارسی است عربی بمعنی التواء بر التواء بکمر مرد و کاف نیز آمده به معنی ذرع و بزرع
 و بعضی آنرا مواد السنک و بعضی مواد الهند و بعضی مواد الا کراد و بفارسی بچچک و اصل شبانکاره فارسی بچور
 بیونانی فنا عروس و برومی بر بطوس و یهندی بهلی و آو آب معتدل الملوک قدس سره نوشته اند احتمال که درانی باشد که
 یهندی مروریه که مانند * ماهیت آن کبابی است مانند رسد آن باریک بهم صغیر و بعضی بواعثی و اکثر عدد آنها
 پنج میباشد از یک پیچ و مته و رنگ آن مائل به سیاهی و زردی و طعمی عانی ندارد و بل آن یک عدد شبیه بکل حب النمل و
 سفید رنگ و بعضی مائل بر رخ و رنگ آن مائل به سیاهی و زردی و طعمی عانی ندارد و بل آن یک عدد شبیه بکل حب النمل و
 آنرا بهل شکان دانسته اند راصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن * طبیعت آن درم گرم و در آخر آن خشک
 و در درم گرم و خشک نیز گفته اند * افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع ناه و شیر و ضاد آن جهت
 اورام بارده و نوب و حرب نافع مصلح آن در قطع ناه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

* کشکش * بکسر کاف و سکون د و شمن معجمه در میان هرد و میم مکسوره ام فارسی رییم بیدانه است معرب آن کشمش
 بقاف بیجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگدانه تاره آنست * طبیعت آن درم گرم و در اول خشک * افعال
 و خواص آن با قوی مسهل و مبهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد

* کشکوش * بضم کاف و شمن معجمه و سکون و اورثاء مناهه و اکثر سوز آمده لغت عربی است و بعضی گفته اند معرب
 است و کشکوش نیز گویند و یونانی بنر بطوس و سریانی و ناورغان نیز و برومی کشمورین و بفارسی برن و یهندی اصل بمل و
 اکاس بدل و امر لته نیز مانند گفته اند که بفارسی زجمولی نامند و گفته اند که زجمول نام تیشم کشکوش است * ماهیت آن
 گیاهی است مانند رسد آن باریک و بی هرک و عاق آن مائل به زردی و قهوه کی که بر خارها و کبابها می تند و کل آن ریزا

کسبیلی و کسبیل

کشکشت برکششت

کشکش

کشکوش

و نیزه مائل بسفید و تخم آن کو چکتر از تخم قرب و مائل بتند و یزورنک آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفید و
 و تخم آن کو چکتر از تخم قرب و مائل بتند و یزورنک آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفید و بهترین آن تازه زرد
 بلخ طعم آن سست و قوت آن ناسه سال باقی میماند * طبیعت آن در اول کرم و در دم خشک و با قوی مضاده * افعال و خواص
 آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط اسهال و الغشاء و النفط مفتح شده معدّه و کبد
 و احشا و منقی و صاخ از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربع و خناق و مغص و ضعف معدّه و جگر و سپرز و زرقه های
 کهنه و تحلیل ریاخ وادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم
 و سیلان خون و رحم و آب آن عجیب النفع است از برای برقان و عصاره بری آن را چون در شراب اندازند و بیا شامند مقوی
 معدّه ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صغرا و مطبوخ آن در رقیق و خیسایند و آن در اسهال قویتر مقدار
 شربت آن ز آب آن دوا و قیه و از جرم آن در مطبوخ پانزده درم و مغنی مصلح آن کثیر از تخم آن در افعال مذکوره قویتر از سایر
 اجزای آن و بوداده آن در تقویت معدّه و قبض و حبس و نزف الدم اعضاء باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بوداده
 آن و ضمّا - آن جهت جوب و نقرس نافع مقلد از شربت آن دودرم کوبند مضررته مصلح آن کاسنی و مضرطحال و مصلح آن
 سکنجبین و بدل آن باد روج و دوا و ثلث آن افسنتین است * فصل الکاف مع العین المهملة

* کعب * بفتح کاف و سکون عین و باء موحد و لغت عربی است بفارسی کعب و شتاتک نامند جمع آن کعاب و کعوب
 آمده * صاهیت آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب کار و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و کعب
 بقدر محروق جهت سپرز و تقویت باء و باء غسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقلد از شربت آن ناسه منقّال اکحال آن
 مقوی با صره و سنون آن مقوی دندان و ضمّا آن رافع برص است

* ککب * بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است * صاهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی
 ککبچه را منند و بعضی کوبند نان در آتش است و بعضی کوبند نان طابق ربعی نان طابون که خشک نان نامند و با لجه
 نان خشک در آتش که توان کوبید و آرد نمود * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن حابس بطن و مجفف
 رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده میشود * فصل الکاف مع الفاء *

* کف آدم * لغت عربی است * صاهیت آن نماتی است بقدر زرعی و بوک آن مستلک بر روی برک مررد و بیخ آن
 خشبی و ظاهر آن ما بین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند
 * طبیعت آن در اول کرم و خشک * افعال و خواص آن رافع خفقان و محلل ریاخ و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم
 مقام بهمن سرخ است مقلد از شربت آن بکاف

* کف الضبع * بفتح کاف و تشدید الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم باء موحد و عین مهملة و بسین بجای ضاد نیز
 آمده لغت عربی است * صاهیت آن غافقی گفته نماتی است ربعی از چند روز بیش نمی ماند و کم برک و بوکهای آن
 مد ورم تشقق و بقدر برک کرفس و بر روی زمین مغروش و شاخهای آن باریک مزغب و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ
 و شاخهای بسیار از یک بجه میر وید و کل آن زرد ظالائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حلاط بسیار متبعت
 آن قریب آنها زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کبکچ است و بعضی خود آن دانسته اند * طبیعت آن در اول کرم

و **خوارص** آن ملطف و مقطع و جالی و محلل است و آن را فاعل بیاض در روان و فاعل قائل و خورند و

گرفت زانند و رویانند و کوشش صحیح و منقحی و اجابت و قروح را نافع

* **کف الهم** * بکرمها و راء مهمله مشدده لغت عربی است * ماهیت آن نباتی است بقدر رطوبت و خشکی و بزر

و بر مر شاخی سه چهار برک مستند بر متشقق و ملصق بزمین و کل آن زرد براق و شویدا مطریست و به آن بقدر رطوبتی

با شعبهای بسیار و در اول پایزمیردند و گفته اند ملحق بکف الجمع است * طبیعت و افعال و خواص آن مانند آن

فرزجه آن معین بر حمل و در روان آن جهت قروح خبیثه و ضاد آن با عمل قانع قائل است

* **کف المریم** * لغت عربی است و آنرا کف عایشه و یهودی متها جبرری نامند و ماهیت آن اختلاف است بعضی

گفته اند اصابع الصرود و عراقی شجره را بدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را و ابو العباس حافظ در کتاب رجله

مصریقه گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند * ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای

صلب و بقدر رطوبت و برک آن مائل با استداله و مجعد و با اندک زفت و اندک قبض و بسیار سوزن و کل آن با ریک مائل

بزرگی و بقدر کل رجله و چون آن ریخته شود کل زرد صافی بهر سوزن پس بر آلهای آن ریخته و شاخهای آن پیمیده کرد

شبهه با نكشنان پیمیده و در کرد بوسی شکی که متعارف است نزد مردم * طبیعت و افعال و خواص آن تریب

ببطنان است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت *

* **کفری** * بهم کاف و فتح فاء و راء مشدده و الف مقصوره و یفتح و یکسر کاف و بصره و یکسر و آن نیز آمده لغت عربی است

و بیونانی قبض و بغارهی غنچه خرما و کاردالی و شیرازی و اردی خرما نامند * ماهیت آن غلاف شکوفه نخل است که

هنوز شکفته و از آن خرشه بر نیامده باشد و بعضی پوست غلاف شکوفه و کرد در آن را که کافور النخل و دقت النخل و کشن نامند هر سه

و انسته اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شکوفه آن که طاع نامند و بعضی کافور آن یعنی گرد آن را گفته اند و البته بهترین

آن نازله خوشبوی ما خود از نخل تراست و چون کهنه گردد سرخ شود و دو وقت از آن زائل شود * طبیعت آن در آخر

دوم گرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز گفته اند * **افعال** و خواص آن مدرح و مقوی قوی و ارواح

قلبی و دماغی و کبدی و الغم سنون آن مقوی لثه و رافع اكله و قروح خبیثه و در ستور در روان جهت اكله و قروح ساعیه هائز

اعضاء اعضاء الخلاء و انقباض آشامیدن و و متغال از مغوف آن طاع امهال و طبع آن قابض و نیم رطوبت و هم کوفته آن که بابکرطل

آب بچوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده با هم وزن آن شکر قوام آورند جهت تفویض معده و میضه و ضعف احشاء و منع

انصباب مواد بسعد و در رحم و در کرده و صانه مفید و ضاد آن مقوی معده و مفاصل و طاع امهال و با هم و راتینج رافع

جرب بشرط آنکه چند روز بر آن نکلانند و غبار بسیار نرمی که غیر کشن در آن بهم مریک در جمیع افعال قویتر از کشن و

یغایت مقوی معده و رافع نزل اندم و سحج و قروح غصه با طایفه و امهال است و عرق آن که مانند کلاب گیرند با عطاریت

و قابض و مقوی القلب و معده و رافع خفقان و امهال رطوبی و سحج و در آن که بعد از رسیدن طلع نیم کوفته و با مساوی

آن روغن زیتون در هم کرده سه چهار روز بزرگ کند و دندان صاف نموده در شیشه کنند و سر آنرا بند نمایند و بکار برند

* **طبیعت آن سرد و خشک** * **افعال** و خواص آن رافع درد سر حار و قرحه امعاء و قابض بطن و حابس عرق و مقوی

مغوی و مانع سقوط آنست * فصل الکاف مع الکاف *

*** ککرویل *** بد و کاف اول مفتوح و ذوم ساکن و هم راه مهمله و سکون و اولام *** ما هیمت *** آب ثمر نباتی است هندی و در بنگاله هم میشود از بیل لجم و بیاره و بر مجاور خود می پیچد برک آن شبیه بزرگ خیار زرد و بزرگ آن اندک طولانی خار دارد و رخامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگرد و تخم آن زرد و نک و آنرا اهل هند و ری نازک بریده و بخته و با روغن بربان کرده و بخورند بتهائی و یا با کوشک لایق میشود *** طبیعت *** آن مائل با اعتدال و با اندک رطوبتی *** افعال و خواص *** آن جهت سرفه و درد شش و بدن و تپهای کهنه نافع *** افعال و خواص *** رطوبتی و با آب و بر بزم موی و بستن سر بپارچه مقوی موی و مانع اسقاط و د راز کنند و آنست و داء اللعلب را نیز مفید *****

*** ککرویل *** بد و کاف اول مفتوح و ذوم ساکن و هم راه مهمله و سکون و او و فون و فتح دال مهمله و هالخت هندی است کوبند کافور یوس است *** ما هیمت *** آن نباتی است قاید و ذرع و شاخها و بسیار متراکم از بک بهیخته و برک آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه بزرگ کاسنی و از آن بزرگتر و گریه الراحه باز غب نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب دارد و بوندک عموست و کل آن زرد ریزه و تخم آن میاه باریک و تخم آن در غلای شبیه بکوزه شقائق و خیاره دارد و بیخ آن باریک و مفید و بی طعمی غالب *** طبیعت *** آن در ذوم گرم و خشک *** افعال و خواص *** آن مفتوح و محلل اعضاء الراس و عصاره و بیه آن جهت اهوره که مرغی است در بنگاله در بینی مردم میشود و علامت آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضاء خصوصاً کردن و شانه و کمر و ریا و سحر طاناف و قطور آب برک آن جهت رمد شدید و در دینج که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساهتی بر بزند و باز تکرار نماید در سه روز رمد زائل شود اعضاء الغناء آشا میدان آب برک آن جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدن ستور بخته آن و طلای آب آن بر مقعد جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سکه و بوانه گزند و نافع و آشا میدان بیخ آن که نرم سود و بقل و غلای حب بوند سه حبب آن هابس اسهال مزمن و هیضه است و لیکن در وائل هیضه خوب نیست بلکه در و آخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نفا یاخته باشد و باید که در وسط تابستان نباتات آنرا بتمامه اخذ نمایند و خشک کنند و حبب الحما جهت سوده با غسل بخورند و در مثقال از تخم آن با غسل از ریشه آن سه مثقال یا شیر جهت رفع سم کلب بقی نافع *** خواص *** چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و با آفتاب تند کنند همه آنرا مملکس سازد و مملکس آن جهت استسقا را کثراً مراض بارده عظیم النفع است *** فصل الکاف مع اللام ***

*** کلب *** بفتح کاف و سکون لام و با عموحه لغت عربی است و جمع آن کلاب و اکلب و اکلب و کلب آمده و موند آن کلبه و بغاری سک و بترکی آیت و بهندی کته و ماده آنرا سک ماده و بهندی کتی و کتبه نامند *** ما هیمت *** آن حیوانی است درنده و شدید و با یاضه و با وفا و شعور و صفات حمیده و ذمیه و معروف و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسداری و روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی و وحشی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و ماسوای آنرا جتکلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکند و جتکلی اسم عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و این را بهندی و کوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه میسازد و بزرگ این نزد ایلجات و اهل بوادی و قبری و کوهستانها میباشد و نکاه و جیل آرند برای امور مد کوره و در شهرها بوند و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز میسازد اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند چشم میباشد و بهترین آن آنست که در مملکت

از آنکه می شود و آنجا به آنرا بسیار پرورش می نمایند و دست می آرند و تا بقدر بچه کربه پنج شش ماه می باشد از آن
 بزرگتر نمی شود و نیز بعضی بقدر کربه یک دوازده و اندکی زیاده از آن و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و
 مانند اینها شکار میکنند و مرد در قسم بسیار با شعور و آشنایان و با وفای بسیارند و از وفای و شعور و کلب اهلی نعلهای بسیار نموده اند
 که تفصیل آن طول دارد و کلب بر ما را عربی مکنی باین آری نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چغال و
 بهندی کلب و کاف فارسی نامند * صاهیت آن معروف است و در همه بلاد می شود و این درویشانها بیشتر ماری دارد
 و در روزگرم بر می آید و از مردم گریزان و حيله و در و مکار در وقت شام از خانه های خود بر می آید و قریب بربع شب کشته فریاد
 میکند و با طراف میگرد و در همینکه یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خرد تر از خود و با هر ده که نافتند
 منخوران صبح باز بجای خود میروند و این گاهی با سگ اهلی جمع میشود در تاج حاصل میگرد و قلوب مائی حیوانی است آبی
 و آن دو نوع میباشد بصری و فهری و بصری آن بچه سگ اهلی و از آن بزرگتر و نیز در ستارهای آن کوتاهی می دم و در
 بصری در بند کثیرا الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا آند و در آن نقطه پر کرده و بلاد را میگردند * طبیعت آن در سوم
 گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است و در ماعت و علاج دل و ریست و آنکه سال آن رافع بیاض
 عین و ریه ناز آن جهت بقرس بی عمل و کلب نهرو بچه کربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه بدلی و دست و پای آن بزرگتر
 از آن دم آن بلند مانند دم کربه و آنرا بهندی ارد و بلاد را میگرد و در آنهار عظیمه میباشد و در نهرو اروس و در بهر مسک بسیار
 و آنرا تناس و بعضی خز میان نامند و گفته اند خز میان حیوانی است که از آن حد و دستر حاصل میگرد و حکم میرمید
 مؤمن فرشته که در تنگای سگ نهرو را شک نامند و جند از آن حاصل میشود و حقه مشاهده نمود که صیادی در ابروان
 جند از آن قطع نموده بود و بعد از جوشاندن در آب و خاکستر و در ده خشت نمودن رنگ و روی از آن ظاهر شد و نوع
 احتیاجه در آن ماموم کردید * و در طبیعت و افعال و خواص آن مانند سگ اهلی است و در تنگای نهرو احبابا کلبه
 فهری که او را ارد و بلاد را میگرد و در ریای کتب بهم میرسد مخصوصا اطراف جهادگیر و سگ اهلی است و لام آباد در تنگای نهرو
 آنهار در چمران چهره او بهار بسیار است و بهش آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا کند و بپایان خصوصاً بلاد
 هرد سر برای پوشش می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را کل آورد ممکن بودی آنکه تمساح و نهال داس آنرا ببلند
 و چون بلعید داخل شکم آن شود و دمای آنرا می خورد و شکم آنرا شکافته بیرون می آید و از آن حیثیت هر که بزد آن سگ آبی باشد
 از غایت تمساح محفوظ میباشد و مقلارنگ عیس از زمره آن سم قاتل است و شلیل است که آنها جمع شده ماهی از دریای صید نموده
 بسا حل می آورند چون قدری معند جمع کردند میان خود ها تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بران بول
 میکنند در ساعت در آنها گرم جدا میگرد و کلب مائی بلغاری کلب نهرو است و گفته اند کلبی است که چندین است و خضیه آنست کلب
 کلب سگ دوازده است و گفته اند چون سگ گوشت سگ را بخورد و بپاوه شود و همچنین چون سگ آتش شده شود و گوشت حیفه
 بخورد در آخر کارها و از علامت آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اگر در میان باغچه
 خود میل ارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزول و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب پتو رسد و در حرکت مانند سگ
 خوردها و از آن گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزد و در بدن آن رصفتها می چربا
 بهم رسد آن زمان آنهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سگ مائل بسودا و بهت و خفاست و طبیعت میباشد و در لعاب آن

سمیت و بیشتر در پهلای آن و از قوت حار و بسیار در بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و کاه غیری که را از خیروات دیگر
 مانند کبرک و گفتار و یلند و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ د بوانه بکزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد
 سگ اهلی است * طبیعت آن دودوم کرم و خشک و بچه بیست روز از آن کرم و تر * افعال و خواص آن اعضاء الراس آشامیدن
 بخته آن با ادویه خوشموی جهت جئون و مال بخلولیا قوی الاثر و قطور شیر که از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای
 زمره آن مانع روئیدن موی زائد در چشم و غرغره و لغوغ و ضماد هر کین خشک آن خصوصاً که با استخوان فلفط تعلیف نموده
 باشد و این هنگام آن سفید روی بود و خشک میباشد نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه
 خلط نموده استعمال می نمایند و جهت خناق و ورام حلق مجرب اعضاء الغذاء و البغض چون سرکین آنرا در تابستان
 بکوبند و در سابه خشک کنند و با شراب و با آب بپاشند سرکین معاف با استخوان بکوبند کوربا شمریکه سنگر بزه دران جوشانیده
 باشند و با آهن تفتیده دران خاموش کرده باشند جهت فروسنگ ریاض دمو مجرب و آشامیدن خون خشک کرده آن بقلل بچندرم
 جهت اسهال دمو و چون بچه چشم نکشوده آنرا با تمامه در آب طبع دهند بحدی که با آب یکسان گردد و نود مثقال کنند دران
 آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن کندی را بخوراک مرغ نکساله که در تار یکی بسته باشند بخوراکند و
 بعد انعام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تنه دل نماید که غنای دیگر دران مخلوط نباشد با علف حمل زنان عاقر گردد خصوصاً
 سه مرغ برورد و را بسمه روز بخورد و در فرجه کردن بدن نیز مجرب و آشامیدن و حمل پنیر مایه آن مخرج جنبین میسر
 چون بچه سگ پستان زن مرغه که شیر دران منعقل شده باشد بحد رافع آنرا دران کرد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور
 شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السوم آشامیدن پنیر مایه آن بقلل درم رافع
 حرقة البول و جگر بربان نموده کباب آن جهت رفع سمیت کزیدن سگ د بوانه مؤثر خصوصاً که جگر همان سگ دیوانه کزیده
 باشد و بلسنور ضما دحا کستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه کزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه کزیده و آشامیدن
 شیر آن و شرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح والقروح خوردن بخته آن در آب با ادویه خوشموی در رفع جذام مجرب
 دانسته اند و طلای سرکین آن محلی اورام صلیه و ذر و و خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضما دحا کستر آن نیز جهت زخمهای
 کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع با لمل و بیه آن محلی خنا زبر و چون بچه چشم نکشوده آنرا با سرکین کزیده و
 برنا صورتها خشک کرد اند الزبنة چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بکنند و نند تا منعقل گردد و در موبه لیل سیاه کردند
 و بکوحضای است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصلیدن مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع
 که خواهند واصلی اندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان شکسته و عصب کسینخته انعام پیرول پنیر د بخلاف
 استخوان و عصب حیوانات دیگر و لعلم نایب آن که دندان نیشی نامند مانع خرخره آواز و حرف زدن انسان است در
 حالت خواب و رافع یرقان و بواسیر با علف بر آمدن دندان بی درد و آلم و چون نایب آنرا با نایب که بموی ایشان بخور
 نموده باشند در هر خانه که دهن نمایند با علف حد و تفتیده است دران و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند از جمیع
 کزندگان ابدن کرد اندی تعلیق نایب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شرکلاب کلب است هر چند که
 دارند آنرا بکزند و نگاه داشتن قراد کلب با خود با علف فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدانند آن بکر مکی که
 از ان تراد گرفته اندی تعلیق قصب خشک کرده آن بر ران دغا پس معین بر جماع تعلیق موی سگ سیاه بکربک جهت صرع نافع

آنست غرضی گفتند که آنست چون در آن چینی را گویند سر خمیر گرفته بشورد یک بدفتد بطرف و رقص آید و چون زهره
 سنگ آبی مقدار یک مد سه بخورند بعد از یک هفته سلاک می شود علاج آن آشامیدن روغن کار تازه است باجنطیانا
 بود از چینی و بنیر مایه خرگوش همزج بروغن تازه غلبه و قلع و تیریک و چون گلب کلب کسی را بگذرد اکثر و او از سنگ دیوانه
 مایلند و خش و آثار مال بخورند طری میگردد علاج آنست که متعجب بران موضع گذاشتند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید
 بعضی مومهای مسکه و اکال بران گذاشتند و با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره نوره نخته باروغن
 با حیر و چاربانک گویند و آنجا کستر چوب ناک سرشته و این تدابیر را بعد از آنست تا دم قبل از مرگ است سم در جمیع بدن
 و منکام مراست آن باید که مترجه تنقبه بدن شوند بمسکلات صاحب مال بخورند و خوراندن در آغوش راجع و دواء السرطان
 مخصوص بسم آنست و ترایق ناروق خوراندن وادویه تریاقیه اگر ازین تدابیر بطل آید بوتر و الا ما نزلت الا ببر صاحب
 مال بخورند از ترابیب مزاج را غلبه یا حمام و غیر آن پرد ازین *

کاف * بکسوکات و سکران لایم و خاء معیبه و اجزاء مومله نیز آمده است و آنست که بقیه آن بقیه آنست که بقیه آنست
 است درک آن شبیه به رنگ تفاح * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن دانستن در دفعه ۴۰۰ اندک و مال دومی
 و کزیدن افعی و سحر و آن جهت رجات نامع و تخم آن بسیار کرم افعال و خواص آن مدد در صریح و دفعه ۴۰۰ نفس را از قول آن
 ظاهر میشود که اهل و طایفه باشد و با آن تصویح نموده که مانند ایشان بزرگ است و در آنجا تصریح کرده که نزد اهل
 مغرب اسم قنار نزد اهل مصر اشی است *

کل داودی * بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و هم و او و کسر دال مهمله و یاء ما هیئت آن کلبی است که
 در ملک هند و بنکاله بهم میرسد و مشهور است شش بکل نسران در جمیع صفات و درک آن فی الجمله بقیه آنست که بقیه آن
 بقدر زردی و زباده بران قایل و ذرع دومی آن شبیه به دومی در اجزاء سفید و زرد و سبیل یک رنگ و سفید مایل به سفیدی
 زرد آن بسیار و در رقم دیگر کمتر و بل طینی بوطنی نامند * طبیعت آن سرد و گرم و در اول خشک * افعال و خواص آن
 در جمیع افعال تربیب بر لیساف و هرنی آن مضمون و مفرج دل آشامیدن کل آن با شراب محال و دفع خون منجمد در معده
 و مخرج سنگ کرده و منانه و معده و حیض و معال و یاج معده و کرده و منانه و رحم و معده از شراب آن بطریق سفوف سه مثقال
 و در مطبوع تا پنج مثقال و عصا و کل مطبوع زرد آن معده و قروح و جهت سرطان متفرج از مجربات اهل فرات است
 و چون بکوبند از گل زرد آن بقدر یک مشت کشاددا نکشت و از زبانه بقدر یک درم و از زرد سبیل نیم درم و در آب خوب بپزد
 که مانند مرهم گردد ضیاد آن جهت تعطل او را مبالغی در ایام قرین مجرب و معال و است *

کل مهندی * بضم کاف و لام و کسر میم و سکران ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یاء ما هیئت آن کلبی است در هند
 و بنکاله کثیر الوجود و در باغات و باغچهها غرس می نمایند در فصل کرمان که موم بازش است و در اسد و سله و میزان باختلاف
 زمان و کل می آن الوان بکر نك سرخ و کلابی و بنفش و سفید و چند رنگ در هم و افشان نیز و منصف که بیج برک
 و مضاعف که صد برگ نامند کلمه رخ نیز میباشد نبات آن خوش منظرو و پر گل و از رنگ رع قان و ذرع بلند میشود و بوته کوچک
 پرتل هزار به نوبت برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق شاخ و برگ آن اندک و طوبست از جی رسای آن نازک
 متصل بکوبهها آنرا اندک جوشی در آب داده و طوبست آنرا نشف نموده و در سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده

معد

معد و

معد و

همینا پند اجازت خوب میشود و میخورند و نیز مر با می سازند که بد میباش و مقوی باد میباش و نیز برک نازک آنرا و کل
آنرا با گوشت بخند میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ * طبیعت کل آن گرم و تر * افعال و خواص آن در بدن
مطبوخ آن در قلا یا و یا غیرها مقوی باد گفته اند و آب کوپید برک و ساق و شاخ آن را فاع سوزش اعضا با قش و آب گرم
سوخته و آبله آن که بعد از سوختن بران بزودی مکرر مالند *

کلز * بکسرکاف و بکون لام و زای معجمه * ماهیت آن گفته اند حی است مندی و بسیاری کزی و برومی ملو فتیج نامند
و گفته اند پوست درختی است مندی و بهندی میله لکری نامند و احتمال که مغاث مندی باشد جهت آنکه افعال و خواص
این مشابه است و غلط کرده کسیکه آنرا حب کادی و با بنج رمان بری دانسته * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص
آن جهت شکستگی استخوان و بهنجاشدن عضو بدن و رفتن آن شرابا و ضماد انا فاع و در سائر افعال مانند مغاث است و انشا الله تعالی
در حرف المسم خواهد آمد *

کاس * بکسرکاف و سکون لام و سبن مهمله لغت عربی است و نیز عربی نوره و جهر و بغاریسی آملک و بهندی چونه نامند
* ماهیت آن با اصطلاح اطباء عبارت از اهل اف و حلق و ناز و قشر بیض را حبیاری است که میالغ در احراق آن نموده
یا شدن بعد بکه خوب سفید و اجزای آن بک سان سوخته شده باشد و بهترین آن کاس صدف مروارید و پوست تخم مرغ
و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و ستورا حراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بکل حکمت
گرفته در تون حمام و یا تونر که چانه روز بکنارند پس بر آورند و اگر خوب سفید و اجزای آن نکسان سوخته شده باشد
ببهرتروا لا باز کنگارند تا سفید گردد و اگر سیاه رخا دهند بد ستور خشک خام و کوزه خام بر ای آن کوره سازند و در آن
بترتیب چیده و لا بلای آن همزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و در ستور نکلس قشر بیض و هر چه
خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نمزد ستورا حراق قشر بیض من کور شد هر چند کاس سفید تر
و اجزای آن منساری و نرم و خالص باشد بهتر است * طبیعت آن سرد و آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک
و تا بیست روز قوی القوت و با حلت و محرق و معرق جان میباشد پس ضعیف مکرر در آب دند قس حجری آنرا تا سه
روز قوت احراق بانی است و بعد از آن مسخن میباشد * افعال و خواص آن بشرفد قوی خصوصا با زربنج که
مقوی فعل آنست و مالیدن ثقل و صغرو برک شفتا لورافع بد بوی آن و روغن کل با سمن که بهندی روغن چنمیلی نامند
و با سفید تخم مرغ با هم آمیخته نبز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توت های مغسول و کل سرخ سائید را فاع جراحت آن
و کاس مغسول * طبیعت آن مائل با عتد ال * افعال خواص آن قاطع نرف الدم و نفوخ آن مکرر و کن اشتن فتیله
و اگر به سفید تخم مرغ آلوده و با آملک آغشته باشند در بینی قاطع و حاف و مالیدن روغن زیتون که آملک در آن جوشانیده
باشد مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و با بس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا
و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پند خوک جهت کشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس الهیص
در حبس خون جراحتات قوت بر خصوص که با روغن خردل ابیض که بهندی سر سون نامند یا رچه تر کرده بد آن در جراحتات
موضع فصل و ختنه و غیر اینها کنگارند و جهت حکه و جرب و رو با نیدن گوشت زخمها و حجر کسرا اعضا مجرب و فر زجه
آن قاطع خون حیض و سیلان رملوبات از رحم و جریان منی و بد ستور خوردن بکجه ناد رجعه آن با غسل چند روز جهت

خمس خون بواسیر و سیلان منی و زردی و مکرر مردن و نیز ضلالت آنکس مدتی باز در چوبه و قند حیات نمندی که بهندی
 کر نامند جهت التیام جزو مجرب و حایس خون آن و تکمیل کلیس هلزون جهت تسکین ارجاع بارده مؤثر و ضعیف
 نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک مجال از راح بارده و آب نرول در اعصاب که در بنگاله بسیار هارس میگردند مفید المضار
 آشامیدن آن قائل بخشکی دهن و رجوع معد و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال د موی مصلح آن آشامیدن
 امان و امراق د سمه و لعابات با دمان مناسبه و تنه مین بدن و سائر کد امیر ز راجع و زنجبیل خورده است و بخوردن هر چه در
 آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبع نماید کشتن است در اندک زمانی و از احوال مکتومه است
 * کاهوی * بکسوف و ضم لام و سکون و اروا لغت مندی است و آنرا کرج نیز نامند * ما هیئت آن نباتی است از جنس
 لبلاب که بر میجا و رخود میده و برگ آن مد و در بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و بهر مائل بزرد ف و پوست صاق آن سفید
 و چوب صاق آن مطهر و خوش ریشه مانند چوب اراک ربی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل
 چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن دستور اخذ نشاسته آن
 آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظاری ریزل و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبها که بر سر آمد و باشد بردارند
 و آن آب را بریزند و ملاصقت و آنچه ته نشین شده بماند باز آب بریزند و بکنارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند
 و ته نشین آن که مانده نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد * طبیعت آن گرم و خشک درازن
 و بعضی تردا نسته اند و اهل هند سرد در خشک * افعال و خواص آن جهت سرفه و برغان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام
 حمیات صفراویة و بلغمیة دافع و مبهی و مشوی و مولد منی است و اگر بار رغن بخورد و در بیاخ رسودا دفع نماید و اگر نباتات
 بخورند حدت صفرا را از بدنشانند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیرین آن در حالتی که مجز و تازه باشد اقوی بود
 و اگر تازه آن بهم لوسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالید و آب آنرا بکینند و این نوع شیرین را دهدهی است و در س نامند و چون
 مصا و آنرا طبع دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حموب سازند و هر حمی بقدر تلخی و بزرگی از یک حسب تا در حسب آن جهت
 خمس اسهالات مزمنه و بواسیر و کینه و حاد و حبه مجرب شربا و کاهوی که بر درخت نیم چیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات
 حتی حدی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و در نه را نیز مفید اندل خوا و تنها استعمال
 نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه و جهت حمیات مرکبه حقیقه و بلغمیة مزمنه با دبا شیر سفید و دانه دلی و او هر یک در درم
 و نبات سفید چهار درم شربت از یکمقال قند و درم مجرب بکفته اند و دست آن یعنی مصا و آنرا طبع تر و سرب لا ثرد دانسته اند
 و در حمیات حار و نفور آنرا و نیز نفور حایس قی است و در غیر حار و مطبوع آنرا کاه اصل السوس مقش و کاه مویز منقی و کاه
 با نصب اندر در بهر لحو و هر دوا که مناسب داند طبیب حاذق دستور اخذ مصا و یعنی است آن آنست که کاه تازه را
 بکینند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصاً آب باران قدیم در آن بریزند و بجوشند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن
 آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بر آن پارچه بسته که کرد و غبار بر آن نه نشیند پس بر آفتاب کد آنرا تا خشک کرده
 و این بهتر و لطیف است و اگر آن آب افشوده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد و نیز خوب است و لکن اطافت آن قسم
 کمتر است و اگر اطفال از آن خواهند کاه تازه را بسته و از میان در شق نموده خرد کرده یا شب در آب باران بخیسانند
 پس مالیده صاف کرده بدن آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب کد آنرا تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند

* کلهار * بضم کاف و سکون لام و فتح هاء و الف وراء مهمله و آنرا کل کنول نیز نامند لغت هندی است * ماهیت آن کل نباتی است که در غل پرها و آبهای ایستاده که بهندی تا لایب و جهیل نامند میروند نباتات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قویتر و برگ آن پهن تر و کل آن بزرگتر از کل نیلوفر و مضاعف وزن آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعض سفید فقط و در وسط کل آن نخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیس و کچلک نیز نامند * طبیعت کل آن سرد و تر * افعال و خواص آن جهت حمیات صفرا و بیه و برقان و تسکین عطش مغرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زردی میان کل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر رکوزه کل آن که بهندی کنول گفته نامند و بعد ریختن بر کهای آن ظاهر میگردد و بشکل سر فواره و نصف گردد و جوف آن خانهها میباش و در هر خانه دهانه باد و غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نگشته باشد و در وسط مغز آن زبانۀ سبز رنگ و تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیدۀ صاحب آن خشک و در هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضاء و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حدت حادۀ نافع و ساق کل آنرا امرتال و بیخ آنرا شانوک گویند سرد و خشک اند و مبهی محرور و اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضاء * گایان کاته * بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانۀ و الف و دون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیۀ و ما * ماهیت آن نباتی است خاردار و ریقد رذعی و خار آن درشت و در ملک بنکاله در حوالی بردران و میهنی پور کشور الوجود * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی مد بر جهت وجع طحال شل یل بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قندی آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند نگیبیل آن جهت استسقا و جمیع اورام و آلام را و جاع مفید و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را چاق نمایند و اگر بر جراحت یا لحوم فاسدۀ طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسدۀ را بخورد و اگر بر خراج بندند منقرض سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده در کبسه کرده و در ورم استسقا بندند وجع عظیم در آن بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شل یل شود آن کبسه را باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و جهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است

* کلینه * بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیۀ و هالغت عربی است بفارسی کرده و بهندی نیز همین نامند و با صفهانی قلو و بترکی نو کرک نامند * ماهیت آن عضوی است از اعضاء مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب ما ئیت از کبد و فرستادن بمثانه قایا در اربول دفع کرده بهترین آن از برای اکل کرده کوسفند جوان فربه و بزرگست که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مقوی کرده و کسرو بیه آن ملین اورام صلبه المضار بطبی الهضم رده الغل اء سربع الفساد بجهت آنکه ردی ترین کوشتهای اعضاء بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کاینیغی نیست مصالح آن طبع و با بریان نمودن آنست همان قسم با بیه آن و بار و غن زیت و بار و غن کنج و بانمک و فلفل و دارچینی و کروی و مصطکی و آب گامه و سرکه مطیب نمودن است

* کما * بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا * ماهیت آن اسم جنس فطر و کشنج و قهیل و مهار و غ است و نیز در بعضی

مخصوص بما کول آنست و نظر مخصوص با انواع ماکوله آن و هر يك مذکور شد و آنرا بترکی قارج و بفاروس محالو و عماروغ
و عوده نیز و بشیرازی و کور و یونانی و زرقا و معرف باد و دلی و بصریانی اردی و برومی و هودی و بصری بنات الرعد
و بصری کهنی بهم کاف و اشام و زنون و کس و با و موحده و یانا مند و دیس و وری و دین نامیده * ماهیت آن یعنی
است که از صفت زمین در هنگام ربيع در زمین های رملی و دانه های کوه بیشتر بهم میرسد و در سرخ رنگ بی ساق و بی
برک و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی زرائحه غالبند و در بهترین آن آنست که در زمین های مرتفع رملی طبع بهم رسد
و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس غرض و تازه و طعمی و زرائحه غالبند البته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف
مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های رملی و زیر اشجار رده و بتو عیه و زیتون و جو و زرد و سفید
و مرغ تیره و خشک باشد و می است و با صفت و سیاه آن که ظاهر و باطن آن سرد و سیاه باشد و متراکم * طبیعت آن در دروم
سرد و تر * افعال و خواص آن الهی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کساء از من است و آب آن شفا
است از بر ای چشم را * و گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصاً آنیکه نزدیک بر آن کردن این میچکد و سرمه را که
با آب تازه خشیده آن سائید و در پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح با صره و زیاد کند و در آن در افق نزول آب آنست اعضا
الغذاء غلیظ ثقیل و در الکیموس قلیل الغذاء بطبع الاصل از غایط مولد خون بلغمی و باغی و نفاخ و مولد ریح در زیر هراشیف و
پشت است المهار اکثر آن مولد سکنه و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر ندس و بقی ایضی و قولنج و عسر البول مصلح آن طبع
آن با شیت و با آب و نمک و صند و پرورده و در آب طبع جوی و مجامع و روغن و مری و با زهر حاره مانند در چینی و فلل
و ترنهل و امثال اینها نمودن است و سائرتک این نظر است که مذکور شد و ضما د خشک آن با آب و سرجهت رفع طالع پیش از
وقت آن مجرب و ضما د خشک سوده آن با سرکه و سریشم ماهی جهت بر آمدن کف اطفال و فتی ایشان و سائرتشوق مجرب و
تازه آنرا نیز بریان نموده با نمک و فلل و شورند و خوردن خشک آن مجرب نیست و عند الضرورة باید که یکشمانه و زرد خاک
خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته و در ستور بسته با روغن بسیار بشویند و آنرا کثرت بشویند و اگر با آب گاه
و خردل بشویند که بهترین مصلحات آنست بهتر است *

* که ما ذریوس * بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و هم یاء منه لة تحتانیه و سکون و او و عین مهمله
و بدل ال مهمله نیز آمده و معرب ما ذریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و یونانی مقبض و در
و فارسی و اند از وی تلخ و بشیرازی مانند از وی تلخ و بفرنگی که می نامند و دیس و وری و دین گفته بعضی مردم آنرا طوفور و یوس
نامند و گفته اند که بهند ی آنرا موند ی کوبند و فی الحقیقت غیر موند ی است و موند ی ان شاء الله تعالی در حرف الیم مع الواد
و النون مذکور خواهد شد * ماهیت آن دیس و وری و دین گفته نباتی است بقدر شیری و برک آن ریزه و شبیه برک بلوط در شکل
و رنگ و تشقی و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و کل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه ترازانسون و با حدت و ریع آن
ارغوانی رنگ و در دهوز یافت میشود و منبت آن سبکلا خفا باید که بعد رسیدن به تمامه بردارند و نکاده دارند که برک و کل
و تخم آن در بخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برک آن عریض و شبیه برک ترمس بری و نبات آن مقدور بر روی
زمین و مانند نمی شود و ریع آن شبیه بلوط کوچکی و در طعم شبیه بل ان بالخی و جالینوس گفته قضا نیست مانند ریحان و ازان
غلظت تر و سبزرنگ و برک آن ریزه شبیه برک بلوط و کل آن ارغوانی رنگ و تلخ و ریع آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته اند شاخها

و برگ آن درخت اشقی است و این آبی خالی افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که هیچ نباتی است شبیه به لوط و اقوال دیگر
 نیز از داهت و با جمله بهترین آن تازه بوی آنست که در آن گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند
 * طبیعت آن در درم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر درم و بعضی در موم گفته اند * افعال و خواص
 آن مفتوح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و معین بدن العین از آن حبوب ساخته خشک میمانند اکتحال سائیدة آن با شراب
 جهت قروح عین که عرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبع آن با زیت و در و رسائیدة آن نیز اعضاء الصد را شامیدن
 تازه و با خشک مطبوخ آن جهت سرخه مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و با با عمل چند روزی هم جهت درد سینیه
 ورنه و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازه آن و با مطبوخ آن با آب جهت برقان سوداوی مددی و تحلیل
 صلابت طحال و سایر امراض طحال و در اربول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال
 هر ربع الاثر و آشامیدن طبع چهار درم آن با هم وزن آن روغن زیتون در یکرطل آب که تا ثلث برسد و چند روز بد آن
 مد اومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ کرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد پخته آن با سرکه آن
 محال صلابت طحال و شراب آن جهت رفع سوء الهضم و فساد معدة و ابتداء استسقا و برقانی و دفع رحم و فساد اخلاط و اصلاح
 مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال
 ریخته و مدتی گذارند پس صاف کرده و روزی تا یکرطل بیا شامند و این هر چند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضما د آن جهت
 نهش هوام نافع القروح ضما د آن با غسل جهت عروق مزمنه و رسخه الزبنة مسوخ آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که
 از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از کل آن بدستور روغن کل سرخ را دهان دیگر تر تیب دهند جهت رفع برودت
 بدن و ریاح مؤثر و در سایر افعال کاذر یوس مانند کافیتوس است مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر
 امعاء صالح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سه سال یوس و ربع آن سلیخه و زرد بعضی عروق غایت و سلیخه است و اسفوفند ریون نیز گفته اند
 * کما شیر * بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یا و مثناة تحتانیة و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن
 قما شیر و بیونانی لوفیون نامند * در ماهیت آن اختلاف است بعضی صمغ کما و بعضی صمغ نباتی بل بور و بعضی صمغ هندوی
 شبیه بجا و شیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجا و شیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجا و شیر و بعضی
 شبیه تیز و تند شبیه بجا و شیر دانسته اند و با جمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد قند بوی ناره آنست و در
 قوت اقوی از جاج و شیر * طبیعت آن در موم گرم و خشک و در درم نیز گفته اند * افعال و خواص آن اعضاء
 الغذاء و النقص سهل زرد آب و دفع استسقای لحمی و زقی و مدربول و حیض و مسقط جنین و بل دستور حصول آن با صمغ
 عربی و محلل صلابت شراب و ضماد مقدار شربت آن از یکد انگ تا نیم درم مضر و نه مصلح آن کثیرا است *
 * کما فیطوس * بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یا و مثناة تحتانیة و ضم طاء مهمله و سکون و او و سین مهمله لغت یونانی
 و بیونانی الاصل خاما نیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی مقروش بر روی زمین است و اصح اول است
 و بسیاری زراعت و کثافت و بجا رسی تخم کرفس و می و بشیرازی ماش دا و در بلا طینی آبیکه و بفرنگی جوده و بهندی گگردند
 نامند * ما هیت آن در یسقورید و س گفته اند از نبات مستانه است که هر سال تاره میرود و اصناف میباشد صنفی از آن
 را نبات بلند نمیشود و کاه برگ و شاخ آن میدرد بر روی زمین و شاخهای آن مانند بسرخ و برگ آن شبیه برگ صنوبر

وختی ^{۱۰۰} العالم و صغیر و مزغب و کثیف و تخم و تلخ با اندک قهوه و حرا و غلبه بارطوبت چه سبیل و بوی آن شبیه بوی درخت منور
و کل آن باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از نور تاب سرطانی میماند و قوت آن نادر سال باقی است
و صنف دیگر را نیز شاخه با یک ذرع شبیه با ذخرو شعبهای آن باریک و کل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه
و رنگ در رویه شبیه بوی صندل و زرد و صنف دیگر را نیز مانند باقی نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگهای آن کوچک
و باریک سفید مزغب و کل آن زرد کوچک و رانج این نیز شبیه برانج صندل و قوت این دو صنف قریب با دل و اران ضعیف
تر و جالبشوس گفته که گیاه طوس شاخهای آن باریک سبز و برگ آن مانند برگ مر و کل آن سرخ و در نور مر و یک در سرطانی
بکمال میرسد و قوت آن نادر سال میماند و تلخ آن بهتر از حاد حریف آنست و صاحب اعراض را لطیف گفته آن بیهوشانی حریفه
نماید و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط و بر روی زمین و کل آن سرخ مائل بسیاهی و با موصفت و حراست و تخم آن زرد
و بعضی گفته اند تخم کرفس درومی است و بعضی گفته اند طرخون درومی و باطل با درومی است و رنگ آن بنفش و در آخر
تخم آن فرا عبود و بهترین آن تازه و بوی آن بعضی گفته اند بهترین ناز و استانی نند بوی آنست و مستعمل از ان
برک و شکوفه و تخم آن * طبیعت آن در اول درم گرم و در آخر آن خشک و در درم گرم و در سوم خشک و گفته اند * افعال و
خواص آن مفتح معده و منفی و جالبی اعصاب و باطنی و بلغم عاقل و جلائی آن زیاده از گرمی آن اعضا لغو و انقباض
مفتح معده و کبد و طحال و با قوت مسهل و مسهل بلغم عاقل را اکبراد و بیخ طحال است و جهت امر آن اعضا را مستقار و بر تان
اسود و تحلیل و باغ چون هفت روز صوابی پوشند و مفتح معده و رحم و معده و بول و رحم و رافع عروق و بول و جهت ارجاع
کرده و شکاف و غل و بول و اسیر معده و بول آن با عسل و معی رحم و مخرج حسن و آشامیدن برگ آن با شراب و جهت روز
جهت بر تان و با تونال و التماس و رانج مسهل عظم زرد آب و معی رحم از بول آلاب الله اصل آشامیدن و و منقال آن
با آب انجم مطبوخ جهت تنقیه معای غلیان باغ و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعصاب و عرق النسا و رجوع و رگ و نفوس
و منار و آشامیدن آن تا پهل روز ما ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و با عسل و آب باران جهت هرق النسا
و در ذکر دیگر و معص و در اول و حوض و آشامیدن مستحق آن با انجم و بادیه سرشته مسهل الجرج و العروق و مواد
آن با عسل انیم دهل و جراحات و قروح عظم کبار و ملحق حرا حاد تازه الارام و البثور و مواد آن با ارد و جهت تحلیل
و روم و تان و تحلیل و ملا با ت و با عسل جهت منع سعی و مله ساعیه و سوم آشامیدن باغ آن دافع ضرر و سوم بخاق النور
مضر و نه معالج آن اسس و مقل و شربت آن آرد و درم تا سه درم بدل آن برون آن مسالوس و وصف آن ساینه و باید
که در هواهای گرم را مزج حار و طحال اسهال نماید و البته در نکاله میشود و اگر و دل و با من در دهن با بد و اصل
کاف مع الکاف مذکور شد

* کله شری * بضم کاف و فتح سیم مشدده و سکون ناع منله و فتح راء مهمله و الف مقصوره و ضم سیم مشدده غلط است لغت
عربی است بیهوشانی و فوس و آه و س و انفس و بوی و بوی ابدی و باریکی امرو و دایره و دهنی و با شای تپا و من * ماهیت آن
نور درختی است از سبب بزرگ و برگ آن شبیه به برگ سفنا و از ان عر و بزرگتر و کل آن مانند کل آن و در آن اصناف
میشد از دره و جبل و بسنایی و هر یک شیرین و ترش و شیرین و بعضی و قاض و غمرها و مطابق در بلاد سرد و
بهر از گرم سیر میشود و هر چند بلد سرد تر باشد بهتر و لطیفتر میگردد و بسنایی انسام میباشد از شاخه امرو که خراشانی

نامند و چینی که معروف بسکری است و نظری و سنجستانی و غیرها و هر يك از این ها در هر بلد و شهر و ناحیه می شود بنامی
مخصوص و نیز هر يك در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر می شود خصوص در بلاد سرد شیر چنانچه ذکر یافت
و در بلاد چین خوب می شود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحة آنرا که گوناگون است و شربت قند منجمد با کمال لطافت
و لذتی است و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزرده می باشد امور و نامند و محمد و ح شیخ الرئيس رحمه الله علیه است و این
در بلاد دماغان و بلخ خوب می شود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده فی الجملة صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب
به آن است آنرا حسینی نامند و این در آذربایجان و همدان خوب می شود و چون پوست آن ضخیم است باید که معطر نموده
بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نظری
نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و شیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمه الله علیه نهال
آب از همدان با صفهان و بلاد دیگر بودند و فور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول
فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک رملیت است و پوست آن اندک زرد رنگ و سوراخ و دریغ و در خون
و شیرازی کلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحلا عتدال است و بهترین همه
قسم اول و بهترین هر يك از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحة بزرگ مقدار نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف
نباشد بصراحت با زلفت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسبب و به اما لعاب ندارد * طبیعت آن انضمام شیرین شاداب معروفه
بشاه امرو و معتدل مائل بحرارت و در دردم تورم و معرفه حسینی قریب بدان اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول
قرب بعضی مائل بخشکی * **افعال و خواص** آن مغروح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در اکثر
امور اعضاء الراس مرطوب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود البخار است بدماغ اعضاء الراس و القاع مغروح
و مقوی قلب و معده و ماضیه و رافع خفقان و تشنگی و سوزش منابه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلین و مانع
صعود البخار بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد با اعضاء السمع را فع سمیت نظری و چون
فطر را بآن طبع دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفه آن مغروح و مقوی دل و قاطع نفثه و السعال
و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن بشع و مغشی و مائل کرم معده و منخرج آن چون در مشقال آنرا بیا شامند و برگ آن
حابس اسهال چون پنج درم آنرا بیا شامند و ذرور آن مجفف جراحات و التهاب دهنده و ملصق آبها و صمغ آن محلل و منضج
قوی و سوخته چوب و برگ آن بائب مناب توبه است و ذرور آن مجفف قروح المضا و مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف
آن که تر خصوص در محرور المذاجان قوی مضر میرود بن و ضعیف المعده و اکثراً آن مولد نفع و قولنج خصوص بکمال نارسیده
آن مصلح آن زنجبیل مرئی و رازانه و با بد که در خلای معده بخورند بلکه بعد از غذا را با لای آن آب بیا شامند خصوص
آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با امراق طیور بری لطیف بد نیست

در اول سرد و در دوم

* **کمتری** حامض * که کمتری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف آنست * طبیعت آن در اول سرد و در دوم
خشک * **افعال و خواص** آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صغیر امانع صعود البخار بدماغ
و مولد خاطر صالح و رافع تشنگی و قوی اسهال خیره و رتاره آنرا بخورند و با خشک آنرا بعد از طعام مانع صعود البخار بدماغ
مضر مشایخ و صاحبان فلیج و میرود المزاج و عصب و مورت و تلنج مصلح آن غسل و جوارش که و نی و مانند آن و کنند و بختن

هزون نیز نامند و نزد عوام مشهور و نصاره رهند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت کویند چون آنرا با مساوی آن صحر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتیی از سه حب تا هفت بحسب مراتب انسان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب *

* **کرمون** * بفتح کاف وضم میم مشدده و سکون و او و نون لغت عربی است و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و عربی سنوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کریمون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند * ماهیت آن تخم نباتی است از رازبانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازبانه کوچکتر و بزرگ آن مستند بر رقبه آن مانند شمشیر و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهل رقم میباشد فارسی و ببطنی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوی که بیونانی با سلیقون نامند بمعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازه آن است پس فارسی تازه جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه ببطنی است و بهشت و مغشوش بکروبا مینماید و فرق بخشبو و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد هاقی آن باریک بقدر یک شبر و در آن چهارویا پنج بزرگ مشق شبیه بپوست شامه و بر سر آن قبههای کوچک مستند بر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر چیزی مانند کاه و یا نخاله محیط بتخم آن و تخم آن بسیار رنگ تر از کمون بستانی منبت آن بالای قلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشو نیز و قوی الحار است و در غلافی شبیه بقرن ازد و جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و احتمالی که این نوع چیزی باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد * طبیعت آن در درم گرم و در رسوم خشک و در رسوم نیز گرم و خشک گفته اند * **افعال و خواص آن** مسخن و ملطف و مقطع و محال و مجفف و قابض اعضاء را س سمع و طقوع خبسانید و آن در سرکه و یا استشمام منقوع آن و یا پرنمودن بینی بدان حابس رعان و قطور آب مضموع آن در چشم فاطع خون آن و جالی غشاه و قرحه چشم و طرئه و کمنه اللدم خصوصاً که بازیت مخلوط نموده باشند و مضموع آن بانام جهت جلای جرب و سبل و ظغره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و یا سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضموع طبیع آن مسکن نزلات و در دلدان خصوصاً با صعتروا مثال آن اعضاء النفص آشامیدن آن با سرکه مزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان با ردا اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت تقویت معد و امعاء و کبد و کرده و تحریک اشتها و تحلیل ریا و نفخ و رفع فواق و طوبی و ریخی و تخمه و مغص ریخی و ورم الحمال و اسهال و طوبی خصوص بریان نمودن آن درین امر و مدبول و حیض و رافع تقطیر البول و چون بانمک بخایند و فرورند قطع میلان و طوبیات معد نماید و مد اومت خوردن بزرگ پرورده خشک نمودن آن فاطع شهوت کل خوردن و فجم و امثال آن و در سرکه خپسانید بریان کردن آن قوی القبط و در دفع رطوبات معد قوی الاثر و احتقان طبیع آن محلل ریا و نفخ امعاء و معد و کرده و حمل آن با زیت فاطع حیض و ضاماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام ضاماد آن با آرد با قلا محلل اورام و با قیر و طی و یا زیت و آرد با قلا محلل ورم انجین القروح و الجروح مد مل جراحات چون در آنها پرنماید الزینه طلای آن و یا اغتسال بدان جالی بصره و مد اومت آشامیدن آن و یا عرق آن با صغ لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند کویند در مدت العمر شپش در بدن او بهم

در سده مضربه مصلح آن کثیرا مقلد از هنر است آن در درم بدل گرمایی آن بکوزن و نیم بطنی آن و گوشت بدل آن کوزیا است
 و در طرد ریاح مغز شامه انه و بدل فارسی نموزن آن گرمایی و گوشت بدل آن تخم کرلب است و بدل شامی کوزیا و تخم کند نا
 و زیاده جهت میرود بن و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با انار و به و شمشاد و در چینی در طبع لجوم غلیظه داخل
 نماید آنهارا لطیف و قوی و ملین و مد ربول و محلل نفخ کرد اند کمون بطنی در درم کرم و خشک و ملین طبع و گرمایی قابض
 و کمون بری که شبیه بشو نیم است در رسوم کرم و خشک * افعال و خواص آن قویتر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ
 آن جالی بصرو جالب د معده داخل ادویه کاری و تنب شعر منقلب مینماید و چون بعد تنقب بران بمانند دیگر نورید و چون
 بر جرب چشم بمانند آنرا زائل کرد اند و ضداد جرم آن با زیت و غسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع
 اعضاء اینها و النفض جهت تقطیر المبول و اخراج سنگ کرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معد و کرده خصوصا با آب
 کونس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معد و السموم آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن هوام نافع الا درام
 و التی و ضداد آن با روغن زیتون و غسل و نافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیمان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل
 مسهل و آشامیدن حبشش آن مد ربول است و دستور مد بر نمودن آن و سفوف و در او جوارشات و شراب کمون در قرابادین

* فصل الکاف مع النون *

کمبوم کور شد *

* کنگر * بضم کاف و سکون قو و ضم دال و راء مهماتین لغت عربی است و گوشت فارسی است و بیروانی فیو و بیرون و
 بصریانی لیا نون و بر روی سیروس نامند * ماهیت آن عاگ و صمغ شجری است خاردار و بقل در و ذرع و برک و تخم آن
 شبیه برک و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شحرو عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخل مینمایند
 و از آن آنچه هست در شکل مائل به رخس است کنند و ذکر آنچه سفید است استانی و تازه آنرا که در انبها حرکت
 داد و مد و رشد باشد مد حوج و پوستهای رقیق و با صفتی آنرا که از سائیدن یک یک بگردند اشد باشد تشار کنند و آنچه
 از غر صفتی آرد باشد د قاق کنند و مانند قوت آن قایست سال باقی ممانند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست
 که ظاهر آن سفید و زرد شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسبند و زرد و طلائی باشد و علامت خاص آنست که زرد
 یا آتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش ب صمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیکرد
 و صمغ صنوبر و د میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه براده مصطکی است و نیز تشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب
 مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر مستعمل تشار آنست و بهترین تشار آن تخم چسبند و تازه املس آنست
 و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق را زبانه و یا عرق دار چینی
 بشبیه سائند و داخل نمایند و در مرهم در سر که بخیم سائند زیرا که تازه آن سائید و نمیکرد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم
 میرسد و رنگ آن اندک یا قوی و برنگ باد نیجان است * طبیعت آن گرم و خشک در اول درم و گفته اند خشک در اول و شکر
 آن تا سوم خشک * افعال و خواص آن با قوت مجفقه و قابضه و منقبه و جالبه کمی و بی لذع و حابس خون و اکثرا آن
 مرق دم اعضاء الراس و الصدر منقبی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیمان خون ظاهر اعضاء و حجب دماغی
 و نفک الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کنند و آواز و رافع خفقان
 و با صمغ عربی رافع بل برقی خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن و طریبی و در بر با عمل جهت نسبان و با مویز و صمغ جهت

ثقل زبان شربا و مضغ و صداد آن با نظرون و غسل جهت قروح رطبه سر و کوفتگی آن و تقویت دندان و بازفت جهت
شدخ مارض در گوش و چون یکمقال آنرا در آب بخیسانند و بپاشانند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت بر رفع زیادتی بلغم
و بلاد تن و نسیمان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصرو قرحه چشم و پر کنند آن و تحلیل خون منجمد در آن و مد و تحمیه
قونیة و غفرة و سرطان و دمه و سلاق و بیاض و جرب و حكة و غلظت آن خصوصاً با غسل و در رر آن جهت قروح خبیثه رذیه
آن و با الجملة از اکبراد و بیه امراض عین است خصوص ظفره سرخ مزمن و قطور آن با خمر خلوص جهت درد کوش و صداد آن
با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حار و پستان و داخل ادویه مشرویه قصه رنه کرده میشود اعشاء الغداء آشامیدن آن
با شکر جهت ضعف معده و تحلیل رباح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و محبس قی و خلطه و جرب
و ذر و سطار و نازف الدم مقعد و بواسیر و رحم و آشامیدن نیمه رم آن با وزن آن ناشوا جهت زحیر بلغمی نافع و بر داشتن
فتیله مرشته آن با شیر در مقعد مانع انتشار قرحه آن الخصیات جهت حمیات بلغمیه الاورام و البثور و صداد آن با طین قیمولیا و روغن
گل جهت ورم کرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس و داخل ادویه اضمه محله اورام احشا کوده میشود و با سرکه و زفت
جهت رجعی که بیونانی مرمیه نامند و آن احساس بر رفتن مورچه است بزیدن راز مقدمات خدر است و جهت قلع قویا
و ثالیلیکه آنرا نیز بیونانی مرمیه نامند و آن احساس بر ستار مورچه است بر عضو و با غسل جهت دایخس و بازفت جهت شکافه
عضل القروح و الجروح جهت چسبیدن و اندام جراحت همیشه خصوصاً جراحت قاز و قاطع نرف الدم آن و انتشار
قروح خبیثه و با پیله بط جهت قویا و با پیله خنزیر و با پیله بط جهت قروح با نش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما
ارجاع المفاصل با روغن زیتون و غسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارد و استخوان که مؤمن شده باشد و باروغن کنجد
جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن باز رده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت با و و تولید منی خصوصاً با جوز بوار و بسباسه
الزینة با روغن مورد مانع ریختن موی است مقل ارشوبت آن نیم درم المضار اکثر آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورت جنون و جذام و هق سیاه مصالح آن برنج فارسی و شکر مغد ارز باد و آن شراب و هر که کشند بدل آن مصطکی و فشار
آن و تد هین بدان رافع و با اما فشار آن درد ورم کرم و هر سوم خشک * افعال و خواص آن در کمال قوت نبض و تجفیف
و لطیفه تر از کند ر و جهت نفث الدم و نرف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعاء و احتقان بدان
نیز جهت قرحه امعاء و صداد آن بر شکم حابس اسهال و کشند کرم معده و بازفت جهت شکاف عضل القروح و الجروح منقبی
قروح و مجفف و ممد مل کنند و آنها و جالی آثار بقوت مقده ارشوبت آن د و ثلث درم و اکثر آن مضر و مضار این نیز مانند مضار
کند راست و دقاق کند نیز خشک تر و لطیف تر از کند و و بهترین آن خالص نرم سوده آنست * افعال و خواص آن
مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از فشار آن مکررها لواق و تغویه و دخان کند و که در دهان باشد * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم کرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقبی قروح آن و رویانند و کوشته
در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرا باد بن کبیر مذکور شد *
* کنند ری * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملین و یاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بتیمات
زردک و رازیانه و برک آن از آن عویض تر و بوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک
* افعال و خواص آن مد و محلل و منفع و در اکثر افعال قائم مقام کند راست *

و در طرف مغرب آن کمتر از شریف آن و در طرف شمال کرمانی آن یکوزن و نیم نبطی آن و کوبند بدل آن کر و یا است
 و در طرف ریح مغرب شاهد آن و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و کوبند بدل آن تخم کر لب است و بدل شامی کر و یا و تخم کند نا
 و زبرد جهت میبرد بین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با افلاویه و شبت و دارچینی در طبع لحوم غلبه داخل
 و ما بین آنها را طایف و فوی و ملین و مدربول و محلل نفع کرد اند کمون نبطی درد ورم کرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض
 و کوبن بری که شبیه بشو نیم است در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن قویتر از یستانی اعضاء العین عصاره و صمغ
 آن جالی بصر و جالب دمه و داخل ادره کای و زلف شعر منقلب مینماید و چون بعد نطفه بران بماند و یکر نورید و چون
 بر جرب چشم بمالد آنرا زائل کرد اند و ضا د جرم آن باز بت و عمل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع
 اعضاء الغل اء و النفض جهت تقطیر البول و اخراج سنگ کرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معد و کوبد و خصوصا با آب
 کرفس یستانی و با سرکه جهت فراق و اخراج کرم معد و السموم آشامیدن آن با شراب جهت کزیدن هوام نافع الا ورام
 و البثور ضا د آن بار و غن ز شترن و عمل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انبیهان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل
 مسهل و آشامیدن حشیش آن مدربول است و دستور مدبر نمودن آن و سفوف و د و اجوار شات و شراب کمون در قراباد بن
 کبر من کور شک * فصل الکاف مع النون *

* کنگد ر * بضم کاف و سکون نو و ضم دال و راء مهمله تین لغت عربی است و کوبند فارسی است و بیروانی فیو و طیسرون و
 بیروانی لبانون و برومی سیفروس نامند * ماهیت آن علك و صمغ شجری است خار دارد اریق و دوزخ و برک و تخم آن
 شبیه برک و تخم مورد و مائل تلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد شیر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند
 و از آن آنچه مستند بر الشکل مائل بسرخی است کند رذ کروا نچه سفید است استانی و تازه آنرا که در انبیهان حرکت
 داد و مد و رشده باشد مد حرج و پوستهای رقیق و با صفا یعنی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کنند و آنچه
 از غرصها یعنی آرد باشد د قاتی کنند زمانند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه نرم خالص ذکر آنست
 که ظاهر آن سفید و زرد شکسته نشود و چون شکسته شود داخل آن چسبند و زرد و طلائی باشد علامت خالص آنست که زرد
 با آنش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیکرد
 و صمغ صنوبر دود میکند و نیز را نچه اصلی آن شبیه برا که مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بفسر صنوبر و با سرتوب
 مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است و اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن تخم چسبیده داره املس آنست
 و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق راریانه و یا عرق دارچینی
 بخیسایند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسایند زیرا که تازه آن سائید و نمیکرد و کفشد در بعضی بلاد هند نیز بهم
 میرسد و رنگ آن اندک با قوتی و برنگ با دینجان است * طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشت در اول و شور
 آن تا سرم خشک * افعال و خواص آن با قوت مجفقه و قابضه و منطبه و جالبه کمی و بی لایع و حابس خون و اکثرا آن
 متوق دم اعضاء الراس و الصدر منقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریح و حابس سملان خون ظاهر اعضاء و حجب دماغی
 و نهات الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کنند و آرا زورافع خفان
 و با صمغ عربی رافع بل بوئی خیشوم و عسرا لنفس و سرفه مزمن و رطوبی و بر و با عمل جهت تسهیل و با مویزج و معتبر جهت

ثقل زبان شراب و مضاعف آن با نظرون و عمل جهت قروح رطوبه سر و کوفتگی آن و تقویت دندان و البته باز نیت جهت
شدخ مراض در گوش و چون یکم شغال آنرا در آب نجیساند و بپاشاند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم
و بلاد و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلائی بصر و قرحه چشم و پر کنند آن و تحلیل خون منجمد در آن و مدینه
قرنیه و غلظه در سرطان رد معه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصاً با عمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و دینه
آن و با لجمه از اکبراد و به امراض عین است خصوص غلظه سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلوج جهت درد گوش و مضاد آن
با قیو و لیا و روغن گل جهت اورام حار و پستان و داخل ادویه مشویه قصبه رگه کرده میشود اعطاء الغلغله اشامیدن آن
با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریا غلظه و تجفیف رطوبات و تسخین و استمساک آن وجودت هضم و حبس قبی و خلغه و زرب
و ذوسنطاریا و نرف الدم مقعد و بواسیر و رحم و آشامیدن نیمه رم آن با وزن آن ناخواه جهت زحیر بلغمی نافع و بر داشتن
فتیله مرشته آن با شیر در مقعد مانع انتشار قرحه آن الحامیات جهت حمیات بلغمیه الاورام و البثور و مضاد آن با طین قیو و لیا و روغن
گل جهت ورم کرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس و داخل ادویه اضمده محلوله اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت
جهت وجعی که بیونانی مریمه یا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بزیدن و از مقدمات خلد و است و جهت قلع قوبا
و ثالیلیکه آنرا نیز بیونانی مریمه یا نامند و آن احساس بر متار مورچه است بر عضو با عمل جهمت داخس و باز نیت جهت شکاف
عضل القروح و الجروح جهت چسبیدن و اندمال جراحت عمیق و خصوصاً جراحات ناز و قاطع نرف الدم آن و انتشار
قروح خبیثه و با پیه بط جهت قوبا و با پیه خنزیر و با پیه بط جهت قروح با تش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما
ارجاع المفاصل با روغن زیتون و عمل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مؤمن شد و باشد و با روغن کنگره
جهت تحلیل صلابات الباه آشامیدن آن با زرد تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز و او بسماسه
از بینه با روغن مورد مانع ریختن موی است مقل ارشوبت آن نیمه درم المصارا کثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورد جنون و جذام و بهق میاه مصاح آن برنج فارسی و شکر مقل از زیاد و آن شراب و سرکه کشنده بدل آن مصطکی و قشاز
آن و تد هین بدان رافع و با اما قشاز آن درد ورم کرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن در کمال ثبات قوت و تجفیف
و لطیفتر از کند و جهت نفث الدم و نرف الدم و منع سبلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعاء و احتقان بدان
نیز جهت قرحه امعاء و مضاد آن بر شکم حایس اسهال و کشنده کرم معده و باز نیت جهت شکاف عضل القروح و الجروح منقی
قروح و مجفف رمند مل کنند و آنها و جالی آثار بقوت مقدر ارشوبت آن و ذلك درم و اکثر آن مضروعه این نیز مانند مضار
کند راست و دقاق کند و نیز خشک تر و لطیف تر از کند و بهترین آن خالص فرم سوده آنست * افعال و خواص آن
مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشاز آن مکر در الزواق و تغویه رنخان کند و که درده آن باشد * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم کرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رو باند و گوشت
در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قویادین کبیر من کور شد *
* کندری * بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر راء مهملتین و یاء نسبت * ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات
زردک و رازیانه و برک آن از آن عریض تر و بوی آن مانند کندر * طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک
* افعال و خواص آن مد و محال و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کند و است *

کنکاز * بفتح کاف و سکون نون و ضم دال و حین مهملین و پیشین معجمه نیز آمده به فارسی به معنی نازان و کند شه آهوانامند
 * ماهیت آن به معنی نجاتی است شبیه بکنکر و ک آن مائل بسبزی و سفیدی و در شام لباس پشمی و با آن می پوشیدند و ظاهر به معنی
 آن مائل به سیاهی و باطن آن مائل به زردی و زردی و در هر طایفه و در وقت آن تابستانت سال باقی میماند و مستعمل عروق
 آنست به ترین آن تازه و نیک بوی باوصاف مذکور است * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک و با قوت سمیت * افعال و خواص
 این معطر قوی و محرق خون و باغم و قانع آن و مخرج مره سودا اعضاء الراس و عوط آن بقدر یکعلی و روغن بنفشه معطر شده
 مصفاة و محلول ریاح خیار شیم و خلط غلیظه و مخرج آنها به عطسه و تحریک آنها و رفع بعضی رخن و دال و لقه و امثال اینها
 و بهوشی مصرع و مسکوت و نیز از رفع خشم و بوی بینی و صاف کننده آواز و باعث حدث و برور و رفع شکری و عوطا و قطرها
 با روغن بنفشه و داخل شیانات عالی عین می نمایند و قطره و جوشانید و آن با روغن بنفشه و یا ادویه آن مناسبه دیگر در کوش
 جالی او با غر و منقعی آنها و رفع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و رباح حادث از بر زدن و ریاح و کشتن کرم آن و با لیمو
 عوط و عطاوس و قطره و آن جهت اکثر امراض بارده و طامه و ماغیه نافع اما باید که بعد از تهیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان
 استعمال نمایند و اجتناب نمایند از استعمال آن در حین امتلای نام و فصول حاره و بدان حاره و در اوجان و اطفال
 و پیران بسیار ضعیف و سست است که عطسه بسیار می آورد و خود بخود تسکین نمی یابند و بهر آن استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن
 و سرکه و کلاب با به و یا برف سرد کرده است اعضاء الصل و رفع کردن آن جهت عسر نفس و ریوا اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر
 یکد آنک با شیر تازه در شبیه و روغن کنجد معطر قوی و مسهل و محلول صلابت طحال و در بول و حیض و مخرج جنین و حمل
 آن نیز با عمل جهت اخراج جنین مهیت مجرب و در تفتت حصاة قوی الاثر و مسخن احشا و با به کبر و جوش و جهت
 تنقیه سودا و ریزش و بدن سنگ کرده و متانه و آشامیدن و ضد آن جهت استسقا و برقان و طحال الزبنة ضد آن با عمل جالی
 کلف و بهق و برص خصوصا سودا آن و ضد آن با هم وزن آن زرنخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء
 الحیه الاورام و البثور و ملای آن با سرکه و عمل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیدن آن با سرکه و روغن گل نیز جهت
 بخارش و با عمل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و هرق النساء و فرورنه و مورث کرب و غشی مصلح آن کثیرا و شیر
 تازه در شبیه مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا درود آنک با شیر تازه و در شبیه جهت سحر زرقان و امثال آن از یک
 دانگ تا پنج تیرا طاولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور و از اوجان و در فصل گرم آن کشند و در حال
 بعروض خنای و لهیب و تشنگی مغرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعاء و ای آن تی فرمودن بشیر و روغن و حقنه
 قویه که در آن ششم حنظل باشد و آشامیدن روغن کاز و بیمار را کورتش عارض گردد معالجه تشنج یا بس نمایند و بعضی گفته اند
 علاج آن بر نیست خصوصا و قتی که اختلال عقل روجع شدیدن در معده بهم رسد

کنکاز * بفتح کاف و سکون نون و فتح دال و کسری معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنکری
 و قرب القی نیز نامند * ماهیت آن صمغ حریف است که با و سی آنکرا نامند * طبیعت آن در دوم کرم و در اول خشک
 * افعال و خواص آن معطر بلغم و مقرا با سانی چون آب کرم و سنگجبین بهاشامند و با عمل و ضد آن مائل اورام
 مقدار شربت آن بکدرم تا در درم بدل آن جوز القی در قی و در غر آن دارشدها است
کنکری * بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسری همزه و یا که که به نیز نامند لغت پندی است به فارسی

کنکری
کنکری

درخت شانه شانه نامش شانه است آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و گفته اند مشط الغول و بعضی گفته شوحط است ولیکن شاید غیر
آن هر دو باشد * ماهیت آن آنچه در بنکاله مشاهده شده نباتی است بقدر یکقامت و زیاد بر آن شاخهای پراکنده و صلب
و بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بر آن شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه ببرک کشنیز و از آن بعضی بزرگتر و بعضی بزرگتر و بعضی بزرگتر
و صلب و بر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها انهای زرد ریزه
و تارهای سبز و زخم آن در قبه شبیه بمرغوبه و در وصف کرده و خیاره دارد و در خیارهای آن مغده هجده و در جوف آنها تخمهای
سیاه رنگ کوچک اندک بهین و سر آنها باریک * طبیعت آن دردم کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت امراض
سینه و بواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سوداریه و ادراک بول و قروح و مجاری آن نافع و زخم آن مهبی و ضمد برک آن
مکمل اورام و مضغه با آب طبیعی برک آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برک مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا
و بواسیر خونی و بادی و نقوع برک آن که شب در آب بخیسند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی
و بادی موثر و چون چند شاخه آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها را در آن حرکت
دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد گردد *

* کنوس طبری * بفتح کاف و ضم نون و سکون و در همین مهمله و فتح طاء و باء موحد و راء مهمله و باء نسبت * ماهیت
آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعفران است و بترکی ازکیل نامند و درام این زیاده از آن * طبیعت و افعال و خواص
آن قویتر از زعفران و در صغیر و قبا بضر و لذت تر از آنست

* کنهان * بفتح کاف و سکون نون و فتح هاء و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند طبی
است بعضی آنرا کوهان خوانند و بغلادی آنرا کنهان گفته * ماهیت آن نباتی است قریب بد رخت کوچکی برک آن
در رنگ حدت شبیه ببرک حبه الخضر و رانحه آن شبیه بد و شاخهای آن از هر یک ساق سطر رسته و نرم تر از درخت حبه الخضر
* طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن
بدن تسخن شدن مسخن معد و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یک گرم تا سه گرم و بیشتر از آن مورت و غم و فساد
غذا با حراق مضر سف و محرق خلط الخواص عجیب الفعل است در کویز اندن عقرب و در جانی که آن باشد عقرب نزدیک آنجا
نمیرود و چون برگ آنرا بر عقرب بها شد در حال بمیرد *

* کوسنبل * بضم کاف و سکون و و در ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابین و دیلم است و این تلمین گفته بلغات
طبرستان دیوار و بلغات مازندرانی و دامغان کوزن که نامند و در تنکابین و دیلم با هم کوسنبل اوشته و گفته نوعی از تفاح است
* ماهیت آن نباتی است برک آن شبیه ببرک نارنج و هاق آن زیاده برد و ذرع و تخم آن سیاه بقدر رأ لو بالو و ظاهر بیخ آن
شبهه و باطن آن سفید و صاحب نجف گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن در دیلم بویک آنست در اطعمه * طبیعت آن
در آخردرم کرم و خشک * افعال و خواص آن مسکرم و مورت و بخوابی و بهوشی و رافع هلس البول و بول در قرش و اوجاع
مفاصل و امراض بارد و رانحه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه ناده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثر آن مورت و چون
و کشند و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قلع در هر حال تنبیه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلغی و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز
همان حالت طاری میگرد و همان قزل را تکلم مینماید و آزموده است *

کونله * بفتح کاف و سکون و اوخفای تون و فتح لام و ما لغت هندی است * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزای آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی کل آن کم بزرگتر و برگ آن نازک تر و در سوزی کمتر و در آن درخت می جزو ترش و بعد از رسیدن برگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر و املس و بعضی ضخیم تر و صلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنکله از کوهستان سلامت و رنگه و رکه آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلامت بسیار خوب و را فرمیشود و در میلد نی پور و کنگ از مملکت اردبیه و در شاه جهان آباد و اکبر آباد و عظیم آباد و لکنه و کنگره و کنگره نامند و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و را فرمیشود و در مملکت هند نیز میشود و لیکن بخوبی و فور آن هر دو مکان نیست و در مملکت برنگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال همانند بخلاف آن اماکن و غیره از بعضی شهرهای مملکت ایران و دکن و غیره که موسم رسیدن آن زمستان و تابهار است بحسب اختلاف اراضی از دوسه ماه زیاد نمى ماند * طبیعت این در اول درم سرد و در آخر آن تر * افعال و خواص آن مفرح قلب و رفع خفقان و مسکن حلات خرن و صفرا و تشنگی و لهیب معده و کبد و مد ربول و پوست آن مقوی معده و دوائی مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و مختل و مریای آن نیز خوشه و لذیذ و مقوی میباشد و تخم آن در دریا قیت نیز مانند تخم اترج چون ثمر بکمال رسیدن آنرا بتمامه از پوست و مغز و تخم بکند آرند تا پوسیده و خشک گردد پس بآب سائید و حبوب سازند و هر حبیبی بقدر نخودی بزرگ شربتی از پنج حب ناده حب جهت رفع غشيان و نفی مغرط و اسهال بسیار که در هیضها بهم میرسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فاد زهر معادنی و غیره از حادسات تر باقیه است *

کومند * بضم کاف و سکون و او فتح میمه و ما * ماهیت آن بلغمی است هالی نوعی از مری است که مایه آنرا که فودج است در شریحل نموده استعمال می نمایند * افعال و خواص آن قریب بمری است که بفارسی آبکامه نامند و تجفیف اب بن که تر از آن و مضروبند و سرفه نیست و اما اکثر آن مورث تپهای عفنی و ارام مزمنه است *

کویت * بفتح کاف و سکون و باء مثناة تحتانیه و تاء چهار نقطه فوقانیه هندی و کبیت بباء موحده نیز آمده بجای و لغت هندی است و در بنکله کتبیل نامند * ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بپیل و خربزه مد در کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ و مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش و با عفوصت و چون رسیدن گردد میخوش شود و خوشبو و در دکن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه به تخم پیل و از آن کوچکتر و در غلافی و بتووع آن نیز مانند بتووع پیل و درخت آن بقدر درخت پیل و گردکن و برگ آن شبیه برگ پیل و از آن کوچکتر و برگ نورسته و شکوفه آن در طعم فی الجمله شبیه بطارخون و با عفوصت بسیار * طبیعت آن در درم سرد و خشک * افعال و خواص آن مفرح و قابض و مقوی قلب حار و معده و کبد و اعضاء الدم و غرغره آن جهت جوشش دهان و درد کلور منع پرورز آبله و حصه در کام و زبان و کلور و مضمة آن جهت استحکام لثه و ارام آن و بدستور سنون خشک آن اعضاء الغلذ مقوی آنها و امعاء و اشامیدن افشردن آن با طعام جهت برانگیختن اشتها مغیال السموم خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیل و اگر بدن است نماید پوست خشک آنرا مایه بر موضع لسع رتیل بمالند نیز مؤثر است *

* فصل الکاف مع الهاء

کهربا * بفتح کاف و سکون و او ممله و فتح باء موحده و لغت فارسی است و با معربا زکاه ربای فارسی و بیونانی

د یا منیطی و بریانی خمر ما و برومی هیغیرس و بنهندی کپور و عربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند * **بها هیت** آن
صمغ درختی است که از بلاد اروس و بلغا و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و آنرا حوز بجاء مهمله مضمومه و سکون و از
وزای معجمه نامند متابعت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن درقسم میباشد رومی و نبطی و رومی آن بهتر است و صلب
و شفاف براق طلایی رنگ دیرک از چون بدست بمالند که گرم گردد از آن بوی آب لیمو آید و خورده که را بر باد و بنده را بر عشم
و نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیه آن بکهربا ازین جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین اوصاف
نیست و در وقت از آن ضعیفتر و که در جوف آن که و سنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده منعقد و متعجب شده
و حکیم مبرمج مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نمود که مکسی در آن مانده منجمد و متعجب شده بود و از بعضی
ثقه شنیده شد که در خزانه بعضی بادشاهان هند قطعه کهربائی بود که بچه مبهوتی در جوف آن مانده بود و ارا توال حکمای
ما تقدم ظاهر میکرد که کهربا و سنگ روم هر دو از یک جنس اند و سنگ روم مخصوص به بلاد هند و کهربا مخصوص به بلاد مغرب و شمال
و در بودن که هر دو شریک اند الا آنکه سنگ روم با اندک حواری که از مالیدن دست بهم رسانند جذب کاه می نماید و کهربا
محتاج بمالیدن بشیرا است و سنگ روم نرم و بوی آب لیمو از آن نمی آید و جلای بسیار کمی پدید آید از حکاک و کهربا صاب و از آن
بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از آن بوی مصطکی و از سنگ روم بوی کوبه و بوی شاخ سوخته می آید
و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته
میشود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیوزمین و بیشتر نزد یک بیخ روم و حرا تان و مزادغان چیز بسیاری جمع مینمایند
و یافته میشود در آنها قطعه های مصمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و صلب و قوی تر از آن است در فعل و نوشته که خبر
دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام بومادن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است
پیش از منجمد شدن و که در آن رون قطعه های آن مکس و که میخورد و سنگ ریزه یافته میشود و مطابق قول غافقی از نقات نیز
مسموع گشته و از اقوال دیگر در آن مذکور است و چون اصلی داشت ذکر نمود و بیان سنگ روم در حرف السین مع النون کنشت
* **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و در د و ر و خشک و در اول سرد نیز گفته اند * **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی
دل و حابس نفث الدم و قاطع نفث الدم همه اعضا ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن
رطوبات از دماغ بر به و داخل ادویه عین کرده میشود و از ادویه نافعه آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صرور و با آب
سود بقل و نیم مثقال و با بادویه متاسبه دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از مروق سینه باشد و با کلاب و یا با آب جهت
خفگان عارض از صغرا به مشارکت قلب به معده اعضاء الغلغله و انقباض حابس قوی و اسهال دموی و مانع مواردیده از انصباب به معده
و حبس نفث الدم مقعد و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مجاری بول و جهت یرقان و در وقت البول وضعف معده و کرده و سنگ مثانه
و با مصطکی جهت تقویت معده و رفع اسهال و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانه بواسیر القروح
و حرق النار و لکسور و غیرها در ور آن جهت التیام جراحت و حبس الدم آننها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی
و شکستگی اعضا و با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن
آن دافع خوف و طامون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار رشعیر آنرا در طالع سرطان صورت بوزنه
قائم اند کر نش کنند حامل آن در خود از جماع فقوری نیابد الما را کوبند کهربا مضر سراسر است و اکثرا آن مصدع مصلی آن باشد

مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن نمک زرد و اگر یافت نشود دوزن آن طین ارمنی و نبات آن سلهقه و در تنهیم مروارید و در رفع طامون مرجان و دستوراخرای و دهن و سفوف و اقرا من کهر بادیه را با دین ذکر یافت *

* کهرنی * بکسر کاف و هفای ها و سکون راء و هسله و کسر نون و با لغت عندی است * ماهیت آن درختی است که در میوه های بسیار عظیم و برگ آن بلند و آنکس یاریک تراز برگ کتهل و ثمر آن کوچک طولانی بقدر یک بند انگشت و درختی میوه زرد رسیده زرد میگرد و غیرین با بتو دیت بسیار که برد ستیزان و لب میچسبند * طبیعت آن گرم در اول و سرد در دوم و با رطوبت فضیه * افعال و خواص آن مفرج مقوی اعضا و رفع ثقل سر و بهوشی و تشنگی و مسکن همچنان اخلاط اربعه و تبی و جهت هر نه و قرحه مجاری بول و مشتبهی طعام و باه و زیاده کنند و منی و انچه در ولایت کجرات می شود بهترین است از انچه در بنگاه می شود و نیز در بعضی اماکن نمر آن من و روز بزرگ بقدر آلو می باشد و این بسیار کم یا ب رد و پرنیه از مضامات صوبه بنکاله یک و درخت آن موجود است و اختال سوده تخم آن با شیرد ختران رافع جرب و بواس و رجالی و روشن کنند و چشم است و با باخن نبل در رفع بیاض مجرب است و معوط آن با کلاب اموه را مفید * فصل الکاف مع الیاء *

* گیاه کوه * به فتح کاف و عجمی و باه و منتهای تحتانی و الف و ضم کاف و راو * ماهیت آن از ادویه جدیده است که از ارض جدیده می آید و قریب به پنجاه شصت سال می شود که بر منافع آن مطاع کشته اند و آن چوبی است جوژی رنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مررب و صف به صف از زمین به یسار و از یسار به زمین رفته که گویا ریشهای بعضی صغیر ریشهای بعضی صغیر دیگر را جزوای حاد و در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب اند و در اندام قوی نیز و جهت صلابت کوئی مسطح و سطح هرهای مراکب و حبه زرات و کشته ها را که بزبان قرنکی که می نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که با آن ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات و اشیای احوال و انعال را بالا می کشند و فرود می آورند در حمل و ثقل اکثر از آن چوب ساخته از ارض جدیده می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر می فروشد و اطباء و اکثران ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال می نمایند و بهترین آن تازه نوا نیست و کهنه مل تها آب و هوا و آفتاب بدان رسیده بسیار ضعیف الاثر و قوت آن نامندی میماند * طبیعت آن یختمل که تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد * افعال و خواص آن ملطف و محلل و رجالی و مصلح اخلاط متترقه و متجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سودا ریه و دمویه فاسده مانند نالچ و استرخا و وجاع مفاصل و عرق انسان و نقرس و جنام را تمام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشب مغریه اقوی است لهذا اخرنگان درین اوقات چوب چینی صرف و همچنین عشب مغریه را بتنهائی بدن کیا که استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را با هم بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر بطریق نفوع بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشنیده ترین طرق استعمال آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بکیرند چوب آنرا و بسو همان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق قندی در آتشه بلکه سه آتشه تند بخسانند و در ظرف چینی و با شیشه ضخیم و سر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهار وز در زمین برهم میزد و باشند تا خوب که آخته و محلول گردد و هر چند آن عرق قند تو باشد و بهتر زود تر که آخته می گردد پسر هاف نموده در شیشه ها کنند و سر آنرا بسته در جای سرد نکالند از آن بلکه در ابام کر مایه آن رمل گذارند تا شیشه را نشکند و رنگ آن که خوب بعمل آمده

باشد سرخ یا قوئی صاف شفاف میباشد و علامت کال جود و خوبیی آن آنست که چون قد زی از آن را در دهان کنند و بر آن آب ریخته تمام آن بر تک شیر شکر گردد و اگر آب نیم رنگ کرد خوب ساخته شده و ضعیف العمل است و عند الحاجة در مزجه متوسطه و امراض ضعیفه از یکتوله تا یک ونیم توله هر روز در مزجه و امراض متوسطه روزی دو توله تا بیست و یکروز یا سی روز در مزجه قویه و امراض شدیده دو توله تا دو ونیم توله نهایت توله ناسی و یکروز و نه یا بیست و پنج روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم والا سوم نفع بین ظاهر میکرد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود و خشکی می آورد و بعضی خشک میکرد و خشک میشد می بندد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میکرداگر بجای عرق نهدی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق کاوزیان و شاه تره و بادرنجبویه و امثال اینها بطریق نفوح چوب چین پی نخیسایند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غل ادران ایام چلارهی نمک با شیر باشد و چیزی دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر محکم بیا شامند و بعضی اوقات که آب و قلیه ریختنی با نان با لادن و بلور نیمه میتواند خورد ولیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانی و جسمانی و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالعجله در امر بریزد بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در بین و چه بعد انقراغ و همچنین باید که بعد تنقیه تام بدن از اخلاط فاسده از فصل و مهمل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نماید تا منتفع گردد و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و نکاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر با فی العلم عند الله تع *

* **کیک** و **اشه** * بفتح کاف و سکون باء منبأه تحتانیه و کاف و فتح و و الف و شین معجمه و هائغث عجمی است * ماهیت آن * و افعال و خواص آن که کبایه است که چون آنرا فرش نمایند یک یک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بیونانی آنرا دوقس نامند و تخم آنرا چون سائیکه برفرش و ریختن باشند کیک از آن بگریزد و دوقس مذکور شد

* **کینتی** * بفتح کاف عجمی و سکون باء منبأه تحتانیه و خفاء لون و کسر تاء منبأه فوقانیه و هائغث بنگالی است * ماهیت آن نباتی است از قبیل نجم و باره مغروش بر زمین و بر مجا و خود می پیچد و برگ آن شبیه بربک انار و از آن بار بکثر و برگ آن و نیز کل آن بر تک کل کاسنی و کوچک * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن معوط برگ خشک سوده آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع

* **فصل** * **اللام مع الالف** * **اول آنها لام است** * **لان** * بفتح لام و الف و ذال معجمه و لون ویدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بربکی لدان نامند * ماهیت آن

رطوبت غلیظ چسبده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درخت بقدر رخت انار و شبیه بد رخت دبی است و برگ آن هر یک بهم متصل و رقیق و صلب و کل آن مائل بسرخ و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه های باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم باشد و بارهای باریک بلند و برگ آن بر طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و بر شاخها گل و ثمر آن و کل آن پنج برگ و اندک کوچک و لادن اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است و آنرا لادن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و کوسند ان در چین چریدن نبات آن چسبند و از آن جدا نمایند و بزبون ترا صنف اول و آنچه بر سم میرا می در چین چریدن چسبند و آنرا اخذ کنند بزبون آردین همه اصناف را بن با خاک و ریک آمیخته میباشد

بعضی گفته اند که شبنمی اشیاء غلیظ لزج که در فصل ربیع برد رختی شده به نیت می کشند و آنرا جمع نموده اقرار می ساختند
 با طراف میبرند و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نباتات قسوس که نوعی از بلبل است حاصل میگردد و بر موی بز
 و کوسندل آن در حالت چرم میچسبد و از آنها اخل می نمایند و تصفیه نموده اقرص می سازند و با طراف میبرند و بهترین آن
 نوعی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل به سرخی و سبزی منبری است که سنگین و خالص و رطوبت اندا شده باشد و سیاه
 ناری آن زبون * طبیعت آن در اول کرم و درد و خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد کرم و تر و بعضی در دوم کرم و در
 هم خشک گفته اند * افعال و خواص آن ملطف نوی و مسخن و مفتح انواع عروق و مقوی ارجاع و حاذب و اندک
 قابض و منفع رطوبات غلیظه لزجه و محال آنها با عین ال و محلل صلابات و مسکن ارجاع و این ادا حل ادر و نه مسکنه ارجاع
 مینمایند اعضاء الاراس طلای آن جهت در سردی و باروغن کل بریا فوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفه ایشان و د اخل ادر و نه
 معالجه صراع ضربانی گردد و میشود و قطور متحول آن در روغن کل در کوش مسکن ارجاع آن رطوبتی آن بر بیش مر حابس
 نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس و الغذاء و انقباض آشامیدن آن جهت سرفه بارد و تقویت معد و تسکین ارجاع
 بارده آن و فراق ریحی و با شواب کهنه قابض و حابس بطن و مد ربول و شرو و مخرج جنین و طلای آن مقوی معد و مانع غنایان
 و سملان آب دمان حادث از استرخای معد و و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و در زجه آن نیز رافع صلابت رحم
 و اختتام آن را احتباس حیض و گرفتن دغان آن بقه عی در رحم مخرج جنین مرده و مشتمله و همدان آن بایسته خون و بایسته جهت
 ورم معد و درد آن و تخلف بلدان باروغن کل جهت مسخ بارد العروق و الجروح طلای آن مدمل جروح کهنه عسره الاند مال
 و منقی گوشت فاسد از زینه تد من آن باروغن مورد و شراب جهت رتیندن موی و انبوهی و بسیاری حفظ آن از اسقاط
 نافع جهت آنکه لطیف و غوص کنند در باطن عضو و منفی اخلاء فاسده و جذب کنند اخلط صالحه و بل نگون موی است و جهت
 داء الثعلب و داء الحیه نیز مینماید بهسان اسباب و بازیت جهت قلع عضو و برص و با شراب نافع آثار و حله و آبله الاورام و الاوجاع
 همدان با زیت محال صلابات و باروغن با بونه و شبت جهت تسکین ارجاع بارده حرق النار طلای آن باروغن کل جهت
 هوشتکی آتش طرد الهوام بخور آن کر بزنند هوام الخواص چون زن بعد از بیل بخور آنرا بکشد اگر در حال با زاده را ربول
 آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا المار مفرس و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل و رمی معد ارشربت آن از نیم
 درم تا یک درم روغن لادن که يك اوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون و کتچن حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر کد ارند که
 قریب همدس آن برود * افعال و خواص آن جهت برودت اعضاء زکام رطوبی و تقویت معد و درو یا نبدن و سیاه کردن
 موی و تقویت آن بغایت نافع است *

* لازم آوردن * بفتح لام و ان و کسر زای معجمه و فتح زاور و کون را و دال مهمانین معرب لا جورده فارسی است * ما شیت آن
 سنگی است که از کاشغرمی آورند بهترین آن صلب صافی نبلی براق با نقطه های طلایی که در سرخی و بنفشه و سبزی مائل است
 که در آن رگهای خاک نباشد و آنچه با رصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست و ماده تگون آن زیتون قلیل
 جید و کبریت بسیار غیر دردی قریب بماد مذموم است که طلا ناکشته بهر دست بران شایب شده آنرا بد آن رنگ و لا جورده
 کرد انبه و آنرا مغشوش بزرمج زرد و ربع وزن آن زاج و رمل میکنند و سکنی بامع با سرکه که در آن نهك حل کرده و مس
 قغنه ادران خاموش کرده باشند تا هر که سبز کشته باشد می نمایند تا بغوام خمر آید پس خشک نموده بجای لا جورده

میفرورشد و همچنین بستک مومر که تسقیه با بیکه در آن شب یکمرتبه و آن سر که مذکور مرتبه دیگر و در سر کهن گرفته یک
 شبانه روز آتش ملائم موافق داده پس سرد کرده بر آورد به جای لا جور د اصلی میفرورشد و فرقی بشناخت صلابت
 و جوهر و اوصاف مذکوره است و اگر سوده باشد بآنکه رنگ لا جور د اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی و نیز از فرنگ
 چیزی مصنوع سائید به رنگ لا جور د میآوردند اندک سبکوزن خوب نرم و سوده نیست و چون خوب نرم پس ایند رنگ آن
 بسیار کم میگرد و لا جور د نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کا شغری آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن والا
 مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد * طبیعت آن
 در اول کرم و در دوم خشک و شمع رئیس و دیگران در دوم کرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم
 خشک * افعال و خواص آن جالی و صاف کنندۀ اخلاط از کد و رات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و بالخاصیت
 دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخار رات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و با اندک قوت
 قابضه و در سائر افعال قریب تحکرات منی و لزاق الذی هب و از آن هرد و ضعیفتر و با قوت مخترقه و حاده و مفرجه و لذیذ
 و معده اعضاء الرأس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالش و لیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمل و دمعه
 و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مرکان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجقان و رویا نیدن
 مرکان و زیادتی و تسخین آنها اعضاء اصلی و الغلغله و النفث آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت
 ریو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادثه از قبل سودا و در گذشته واد را برول و حیض بقوت و فرجه
 نیم درم آن با یک گرم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمل آن مد حیض القروح و الجروح و الزینه ذرو آن
 جهت اكله و قروح ساعیه و جندام و حكه و جرب و بن دستور طلاعی آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص
 مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حما و موجب کرم و غشیان مخصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و غسل و غسل و تصویل
 آن مقدار شربت آن از نیم منقال تا یک منقال بااد و به مناسبه بدل آن حجر ارمی است و لزاق الذی هب نیز گفته اند
 و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در ذرا با دین کبر مذکور شد

* لا عریین * بفتح لام و الف و فتح عین و کسر راء مهملتین و سکون یاء منناه تحتانیه و نون و لا عون نیز دیند شبیه
 * ماهیت آن نباتی است شبیه بهای خراکش و لهذا آنرا ارنبی کوبند و عربی رجل الارنب و بلاطینی لکوننس و بربری
 طریطس نامند منبت آن خرابها * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن چون با شراب یا شامند شکم را
 بند نمایند و با آب جهت حبس شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن مکحل اورام و زار ریه است

* لا غیه * بفتح لام و الف و کسوغین معجمه و فتح یاء منناه تحتانیه و هاد و تنکابن سیندیح نامند * ماهیت آن نوعی از
 یتوعات است و بی غا ئله ترا و یتوعات دیگر و نباتات آن بو شر قویب نباتات سقمونیا و برک آن مد و زرد رنگ و کل آن زرد
 مائل بسرخ و شبیه بکل نرکس و شبت و اندک خوشبو و کس غسل بر آن می نشینند و چروا میکنند و تخم آن شبیه به خشخاش و چون
 نبات آنرا ببرند از آن رطوبتی و لبنی بر آید و آنرا اخل می نمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کثیرا جمع مینمایند منبت آن
 دامن های کوه * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک بلکه در اول چارم * افعال و خواص آن لبن آن تویترا و غمونی
 و با سمیت اعضاء الغلغله مسهل قوی و مقوی رجعت است و غای رقی و اخراج مای اصفروا خلط مخترقه و خوردن برک پخته آن

و جهت استسقای زنی و سهال مای اخضر قوی و آشامیدن آب برک آن مقوی و سهل قوی و قویتر از لبن آن ولیکن لبن آن
مغنی و تخم آن نیز سهل و مقی و انداختن شیر آن در غلیری که در آن ماهی باشد باعث بال آمدن ماهیان است هر روزی آب
و کشند آن و ضاد آن مفرح جلال و بد هتور برک و تخم آن مقد ار شربت از لبن خالص آن یکد آنک و از مخلوط آن با آرد جو
تا یکد آنک و نیم و برک آن در مطبوخات نیز برک و نرم و از آن زیاد و جائز نیست مضرا معا مصلح آن کثیرا بدل آن فرا سیر
و مکن سلی که از کل آن چرانموده باشد با غسل آن نیز سهل است *

* لاله * بفتح د و لام و د و الف * ماهیت آن که ای است معروف که از طرف مکة معظمه زادما الله تعالى شرفا و کرامه می آورند
* طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و مسخن آشامیدن آن حابس سملان خون و نخور آن خصوصا ثمر
آن جهت براسیر و درد مغده نافع و اکثارا آن مضر مانند مصلح آن تخم مورد است *

* لاله سرنگون * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است معروف که دریا غیچها غرس مینمایند و بیاض دارد * افعال و خواص
آن بسیار آنرا چون بادنبه با لاله کوبیده با آب بخوشامد تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النساء مجرب بادنه اند
* لاله نعمانی * بضم یون و سکون عین معمله و فتح هم و الف و زون و یاء نسبت * ماهیت آن اسم فارسی نباتی است برک
آن شبیه برک زین و از سه چهار رنگ در آن نازد و کل آن مانند شنائی و برک آنرا از آن و نیم آن مانند بهار و بقدر رفتن و طولانی
در جنگ بوده و بر دند و رونی آن شبیه به بر شمش مطبوخ و بسیار نرم و سرد و تر و زنی آن ساه و ممر آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر
چهار انگشت * طبیعت آن کرم و قریب بطریقت عالیه و حرارت قلیه * افعال و خواص آن مفرح و مسکون و منوم و نشاء آن
ببغاله و مسمی و هاضم و محرک باه و سرخ کنند و رخسار و مقد ار شربت آن از یکدرم تا د و درم است *

* لامی * بفتح لام و الف و کسر هم و با * ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مطکی و در
رنگ مابین سفید و زردی * طبیعت آن در آرد درم کرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مغتصم و
وکل از دند و بلغم و رافع امراض بارد و بانغمه امراض الاعصاب و اماصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعوار با آرد
مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شربا و ضادا الحرق و القروح و الاورام و در و طلائی آن جهت التماس
جراحات عظیمه و اند مال آنها و تحاجل اورام و قطع رائحه کریه بدن و بخور آن معوق المذاق و صدع معر و در مصلح آن کشنیز
مقد ار شربت آن نیم درم و ازاد و نه نافع می رود بن و مشایع و عصب است * فصل لی اللام مع الباء الموحدة
* لبا * بکسر لام و فتح باء موحده و الف بهار سی فرشه و بشمرازی زهک و فله و ترکی اعور و بهندی بهوسی نامند * ماهیت آن
شیر غابلی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز در شیده شود و یک اوقه آن ده رطل شیر را غلط کوداند * طبیعت آن
سرد و تر * افعال و خواص آن مسمن بدن و محرک باه و مسرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسد قوی و نفاخ
و مورت نوا و رقیق و زولید حصاة خصوص با شیرینی لعل و باعث جشای د خانی مصلح آن غسل و شیرینها است *

* لبسغ * بفتح لام و بار خاء معجمه * ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است و در صعد مصر کثیر الوجود شبیه بد ریخت
چنار و برک آن مائل بد رازی و ثمر آن کوچک و سبز و شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین می گردد و با کرامیت طعم و گفته اند
این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و د و اغذ ا کرد بد و بعضی نوعی از آزاد
درخت و بعضی بدل دانسته اند و اصلپ ند ارد * طبیعت آن در درم کرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک

د انسته اند * افعال و خواص آن مضغ آن ممکن در دندان آن و در کتب قدیمه است که شکایت گود نی از آبهای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان و حی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نرف الدم داخلي و در و در آن حا بس نرف الدم خارجي و طای آن مقوی موی و با شراب محلل او رام و بالاد ن و مورد جهت چپ و کسر و ضرب و و تحریک استخوان از مفصل بزودی و در خان آن کریز اندک هوام و ثمر آن مقوی معد و حا بس خون و اسهال المضار مضغ و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کوی است و بر درخت آن نوعی رقیلا بهم میرسد قائل *

* لبالب * بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون با رفتح لام و الف و باء موحد و آنرا نربوله و بیونانی تنبایس و قسوس و بربری عاشق الشجر و علیق و حیل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی هر سه نامند * صا هیبت آن نوعی از قس است و اصناف میباش از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجا و ریخود می پختل کبیر را بهندی چاند نی بیل نامند و برک آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا کل سفید شبیه بشاخ جثجات و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین و در رتکابن لکونا مند و سیاه آنرا کل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیمان کوبند و بغرنکی سفید آنرا مده الیه و سیاه آنرا مده بنکره و صغیر آن اقسام میباش از سفید و سرخ و زرد و کبود و برک همه ریزه و کل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخ و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شبر دار * طبیعت کبیران مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم د انسته * افعال و خواص آن مفتوح و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگرد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن بدن طبع بالعکس اعضاء الراس والصدروالغذاء والنفیض سعوط عصا و آن با ابوسا و نظرون و عسل جهت دزد سر کهنه و قطور عصا و آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در کوش گذاشتن جهت درد کوش و جلای چرک آن و برک کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سد ق کب و آب آن جهت سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته و باخیار شمر جهت ربو و ورم احشاء و قرحه ریه بعد یل و بد ستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از کل آن جهت قرحه امعاء و دبرک تازه آن جهت درد سپرز خصوص که با سر که بخته باشند و کل قسم اخیر بی شر آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مد ریض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و حمل و خمول شاخه و برک آن با عمل مد رطافت و آب فشرده آن رافع بد بوی رحم اعضاء المغاصل والاورام والقروح والجروح و حرق النار طای آب برک تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حار و مغاصل و منفجر کنند و د ما میل خصوصا با شیر آن و ضماد برک تازه مطبوخ آن در روغنهای محلل او رام و مسکن اوجاع و رافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت حرا حات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصا و آن با موم روغن نیز جهت سوختگی آتش و بد ستور ضماد برک قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برک قسم بیشتر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش الزینه عصا و قسم سیاه آن سیاه کنند موی و آب قسم اخیر بیشتر آن شد یل الحرا رت وحدت و سترنک موی و کشند شمش السوم ضماد بیخ قسم بیشتر آن با شراب جهت کریز ن رقیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برک آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بشحمیه و سراویل الطوال است * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تهیای مز منه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم مغره قاطع نرف الدم همه اعضاء الجروح والقروح ضماد تازه آن التیام دهند جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه

الانقسام ابلاب مفرغ صلب و سر و مخالنه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض مقدار هر بیت از آب آن از يك اوقیه تا سی درم با ثبات بی آنکه بچرخانند و ابلاب مغیر * طبیعت آن قریب بکثیر و مرکب القوی * افعال و خواص آن محلل و قابض و مسهل مرء صفر است و جهتیکه در او ابلاب از اسائر اقسام اعضا الصدر و غیره ارفع اقسام سرند که باین سبب طبیعت باشد و قولنج خار و باخیا و شیر محلل و رم احشا و تفتیح سدد و اکثر تپها اعزاء المفاصل و الاورام محلل و اورام مفاصل و غیره مفاصل از شربت از آب آن تا نیم رطل بایست درم نبات بدل آن آب هر یک خطمی و خبازی است *

* لیس * بفتح لام و با رنون لغت عربی است بفارسی شیر و بترکی سرد و بپندی دوده نامند * ماهیت آن معروف است و آن مرکب از سه جز است مائیت و دهنیت و جنبیت و بحسب غلبه هر یک بود یکی طبیعت آن در حرارت و برودت و رطوبت و بویست و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر حیوانی باغزاده جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از این امور مشترکه در اینجا بالا جمال بیان مییابند و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بصلت حمل و ولادت انسان باشد انساب بتغذیه است از غیر آن پس شور کاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انساب برای تغذیه اطفال و غیره نشان از شیر حیوانات دیگر مانند با اعتدال است در او و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آه و شیر شتر بعد از آنها بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل را غل به آنست و شیر الاغ و اسب و شتر و گاو و خر و خوک و غیره برای تل اوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها را با تغذیه و همچنین بحسب تعاقب و سن و فربهی و لا عری و زناک حیوان و سخنة آن از صلابت و رخاوت و فعل و بل و غیره متضایف میباشد چه مرءه تعایف بعله های تور تاره و ایام ربیع و بارش باشد ارباب از علف های خشک و ایام گرم و خشکی میباشد و مسکرات و مثل رات مانند بک و حشاش و کاه و مال ایها نماید شیر آن نیز مسکرات و مثل رات بود از ادویه مانده ملین و از مسهل و همچنین از فاضله و مسخنة و میبرد و در مطبوخه و اطعمه و کافه و علامه و غیره آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید زود تر منحل میگردد از غیر آن * طبیعت اجزای آن * ماهیت آن در درم سرد و در دهنیت و دسومت آن در ارل گرم و خشک و جنبیت آن در ارل سرد و خشک و شیر تاره در سدد گرم با حرارت لطیفه و سریع الغوذ والا نحل و بخلاف سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن بتبدیل میرود پس باید که چون خواص بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قندی مراد سیراواست و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نم برشت و هر چه جنبیت بر آن غالب باشد مسدد و ثقیل و زجره مائیت بر آن غائب مد و منخ و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن و منفعل و قبل از آنکه از نقطه ای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب ولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا واسطتا بسان استعمال آن اولی و بهرین بیان شربت تاره و شبده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحة غریب حید الارض است المصارا کار آن مودت تپها و تواند شمش و قروح و جرب و حکه و وضع و اورام رده و دما میل و ماسرا و مال اینها و مطلقا خوراک بلبل و خوراک کثیر جهت احتیاج و اورام باطنیه مضر و جهت اعصاب و امراض عصبیه خصوصاً بلغمیه نیز هر روز بی هم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الا سیمانه بدی خائیت و صغیر و خلط غالب و فساد در اماکن حاره و معدی ضعیفه باعث مضر و موافق سوداوی مزاجان و بابس و معتادین با افیون و منفذ اقلیل آن در اغذیه و کثیر آن در لبن و اسهال قوی و جمع آن با شیخ حامض و مالیه

و با کوشش و بیضه مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوه های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها ربای آن نیز فادام که الحاد را
 بپخته باشد ربای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن را وجود اخلاط فاسده در بدن و امثال مهلكه دانسته اند
 و بدستور یا شیر حوض آن اهلی کثیرا لد سومت و ثقیل و وحشی قلیل لد سومت و خفیف * طبیعت آن مطلقا مرکب انقوی
 با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و سرد دوم * افعال و خواص آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط
 منویحه و مقوی و مسکن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجه حار را یا بسه هرگاه صغیرا در معدنه نباشد و قطور آنها
 جهت رمد و اکثر امراض عین خواسته بتنهائی و با شایفان و ادویه مناسبه و طلای اتسام آن موافق ورم مقعد

و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و حافظ رطوبات اصلیه و طول عمر و مسکن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر
 السوم باد زهر سموم قتاله و شراب ارنج بحری و شوکران و بک و ذرا ریح و ارنج بحری و ثاقبا و خربق و خائق الذئب و نم
 و جمیع ادویه کاله و معفنه و امثال اینها نافع است از بینه طلای آن جالی آثاره وحه و آشامیدن آن نیکو کنند رنگ رخسار
 مخصوصا با شکر و فربه کنند بدن خصوصا شیر بونج و فربانی آن به تخصیص در امزجه حار را یا بسه و طلای ماء الجمن جالی کلف و آثار
 جلد و آشامیدن آن نیز آلا و رام و البثور را آشامیدن ماء الجمن با ملایله جهت جرب و حکه نافع و اطباء میهند جمیع شیر مارا
 خام خوردن محذوف امراض مختلفه میاندند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر کتا و تازه و شید که هنوز گرمی پستان در آن
 باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دوسه شیر خصوص شیر بزر را جو شایند بهتر میدانند و طریق
 جو شایند آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و با تش ملا هم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس
 بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دوساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند
 خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچته آن مرده و یا ساقط شده باشد و بیمار لاغری و یا مریض و یا حامله
 و یا ناز زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز زیون و مولد امراض کثیره و دوا را ائیل حمیات نیز مادم را و اخر نافع گفته اند
 و رافع تبض بطن و سوزش چشم و ابس دماغ و لاغری و ضعف بدن و بیوهی و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر
 را با هموزن آن و از باده آب بنوشند ادراک بسیار آورد و بیماری بول را ساف کند *

این
 است

* لبن الالان * بفتح الف و تاء مثناة فوقا نیه و الف و نون لغت عربی است و بغار سی شیر الاغ و شیر خر و بندی که می
 گاد و ده نامند * ماهیت آن معلوم است و ما ئیت بران غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا * طبیعت آن
 ابرد و رطوب همه شیرها است تا در سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ حیوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است
 و اگر بچته آن ماده باشد بهتر و باید که گرم کرم بنوشند که سرد نکشته باشد * افعال و خواص آن بسیار مبرد و مرطب و مفتح
 و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطبی الاستحاله و خلط غلب و موافق امزجه حار را یا بسه هرگاه معدنه ایشان خالی از صغیرا
 باشد اعضا الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و ناف و جهت ترطیب دماغ و جهت رفع ابس آن و استخوانی و صداع
 حار و بیسی و امراض حار را یا بسه دماغ و عاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمع و سلاق و طرفه و امثال
 اینها خصوصا با سفید بیضه مرغ و روغن کل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که بارچه کرباسی پاکیزه را بد آن
 فر کرده بر پیش سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و با خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمه آن جهت خواندن
 و ذبیسه و اورام لته و لاله و لوزن و تقویت لثه و درد دندان و بتنهائی و یا با مغز فلوس خیار و شنبه و در بن حین تحلیل آن

آثری و جهت امراض مذکوره آن دفع و سحوط آن با کهر یا ریاسند زردی نرم عوده حابس رهای اعضا الصد و الخیمات والغذاء
و النفض آشامیدن آن موافق سینه و جهت سب و دق و قروح رنه و حبوبات حار و حار و امراض حار و حار و هزال حار
یعنی و سرفه و عسر نفس و زلاله حار و جهت نفث الدم خصوصا با کهر یا و کثیرا و طین مختوم و پوست بجم النجبار
و صمغ عربی و امثال اینها و قزف الدم را نیز مفید و ملین بطان و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب دم و صفرا
و حقیقت آن جهت اسهال الدم که در سنا و رنا مانند و جراحت امعاء و رحم خصوصا با قواض و قطور آن در تحلیل به تنهایی
جهت حرقة البول و بادام الاخوین و کل ارمني و روغن کد و جهت قرحه مجاری آن و بستر و تزریق آن بنهائی ریابا
ادویه مناسبه مذکوره انسوم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله الا ورام ضا آن جهت اوارام حار و ظاهری
و ریاضی خصوصا با زعفران مضر مرودین و مرطوبین و درد سربار و دراز و طین خصوصا بران خوابیدن و همیشه فواق و جشای
داخلی مصلح آن کنگکین و غذای شربت آن از د و ارقیه تا فیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم کد و روغن السوس و امثال
اینها و تخلیف آن با شبای مناسبه و لایقه مرعات شرط است مثلا برای نفث الدم و عمل و دق بکشتن و ترنازه و برک خار و غروب
و حماض و اطراف حوس و برک بار ننگ و کاه و جو خیسانید و امثال اینها و جهت جلا و اعتدال و قهقش سد و کرس و رازیانچ
و شیخ و بصوم و جو خیسانید و با تخم کرس و مزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا شکر و زرد سحر آشامیدن آن
در قرا بادین کبیر و تفصیل و در مقدمه این کتاب نیز مجمل ذکر یافت *

* **لبن الاسد** * بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر شیر است و بهندی با کله کاد و دهه نامند * طبیعت آن در کمال
گرمی و حرارت و خواص آن در غایت جلا و نفوذ و ادراست

* **لبن البقر** * بفتح باء موحده و فاف و راء مهمله بغارسی شیر کاه و بهندی کای نادیده نامند * طبیعت آن معروف است
و درین اجزاء ثلاثه ازدهنیت و جنبیت و ماثیت بنسبت البان و کرباجد اعتدال و متساری است و در غلظت و رفت نیز در چند
بالذات دهنیت بران غالب و غلیظتر شیرها است سوا شیر کاه و میش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر کاه
چون فربه و صحیح المزاج خالی از امراض است که تعالیف به نباتات و اشیا حیوانه یافته و معتدل انقوام سفید صافی شیرین خالی
از طعم و رائحه غریبه * طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تری و بارطوبت و نفاثه * افعال و خواص آن مفتوح و
جالی و سویع الهضم و کثیر الغل و اغشاء الراس آشامیدن تازه و شیل و آن که سرد نشد باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن
و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسبان و ما بخور لیا و سواس و نکو کنند رنگ رخسار را و امراض بینی را مفید و قطور و طلائی آن
جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مد اومت آن صحت یابد و با کندر جهت طارقه و با انزروت جهت ناخن و
هبل و شقاق اعضا الصد و الغل و اعراض النفض آن آشامیدن آن کرم تازه در شیل و مقوی قلب و رافع غم و سواس و خفقان
و قرحه رنه و سل که بی تب خلطی باشد و سحج معارف مفید و ملین طبع و مولد منی و مهبی و مسکن بدن و خوردن شیر برنج رقیق
جین الطبخ یا شکر ملین طبع و قولنج یا بس ثعلی و زجیر و بسی را نافع و شیر آهن تاب و با سناک تفتنه مکرر داغ کرده رافع اسهال
و آشامیدن آن با دروزن آن آب شیرین خالص و مزوج نموده مدرقوی و منقی مجاری بول خصوصا با قلیلی تا مقل ارد و دانک
زاج و یکدرم نبات نرم بود اعضا المغاصل و الارام و البثور و طلائی آن با سفید آب قلعی جهت نفث الدم و اوارام حار و
و آشامیدن آن و طلائی آن نیز جهت جرب و حکه و توب و جلد ام و مالیدن شیر برنج بر سراقع یعنی کپل که دانه های زخم

در کمال
گرمی و حرارت
و خواص آن در غایت
جلا و نفوذ و ادراست

افعال و مضرات مانند البان دیگر است و مصلحت از آن و مزار و بلغم و قولنج است

* لبن الفلاح * یعنی لام رفات و الف و حاء و هاء مملیه بغارسی شیر و بیهندی اورتنی کاد و ده نامند * صاهیت آن معلوم است و لطیف و رقی ترین شیرها و مائل بشوری طعم و ده نیست آن بسبب کمی و گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمیکرد و لهذا طبیعت آن گرم مائل بختشکی است * افعال و خواص آن جالی و منضج و محلل اعضاء الراس و الغشاء و لثه و آشامیدن آن مقوی چشم و استوار کتال بدن آن و آشامیدن آن با شکر جهت ضعیف النفس و ریور و تقویت معده و دفع بیهوشی و جگر و تحلیل اورام باطنیه صلبه و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و مایه و بیهوشی آن هرد و راغب و نافع امراض استسقام علت و اجتماع مایه اصفرنه قبل از آن و جهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه را برانگیختن و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مایه اصفرنه که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از دوا رقیه شروع نمایند تا بیکر مل رسانند و شتر را ده روز قبل از استعمال در آبام استعمال تعلیف بر از بانه و کنکر و کاستی و دهنده و امثال اینها نموده باشند و با پنجه رم سکر العش و جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشیره و محرک باه و اشتیهای طعام و در اورام صلبه بار و غشای مناسبه محلوله مانند رغن بدن و انجیر و نار و دین و بادام تلخ و یسته و امثال اینها و بعدی گفته اند شیر شتر معطش و بطبیعی لا یتحل از معده و اعلی جوف است نسبت بالبان دیگر و در آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بپاشانند آنرا در اوائل و باار را میکه آید با استسقا است مگر بعد از استعمال ماده گرم اگر با آن تسهیل باشد و الا جائز نیست در هیچ وقت زیرا که باتب البان منافات تام دارند و زیاد کنند ماده حیات اند و در اورام غمرا بانه در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن و در شتر آشامیدن آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابا دین و بالا جمال و در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد

* لبن العنز * یعنی میم و سکون عین مملیه و زای مملیه بغارسی شیر و بیهندی بکر یکا و ده نامند * صاهیت آن معلوم است مائیت براس غالب بر و جز و دیگر گفته اند جهت آن زیاده است * طبیعت آن مائل بحرارت و گفته اند بارد و راول و رطوبت بران غالب تا درم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات است * افعال و خواص آن ملطف و جالی اعضاء الراس آشامیدن آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت ادرام لثات و رحات و کام و درم زبان خصوصاً مغز فلوس خیار شنبلیله که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قنار آن در بینی و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع بیس و بخوابی و در گوش حار و صمد آن که پارچه بدن آن تر نموده بپوش هر گاه اند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع بیس و بخوابی نافع و آشامیدن آن نیز اعضاء الراس و لثه و آشامیدن آن با کبرار صمغ عربی و با بالک مغسول جهت نفث الدم و سرفه سل و قرحه رئه و نزف الدم سائر اعضاء باطنی که مقل ارشیر بیست و پنج منقال تا پنجاه منقال و هر یک از اینها نیم درم تا یک درم باشد بدستور از سی منقال آن تا پنجاه منقال یا یک منقال تا دو منقال کثیرا و نیم منقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه و رشیده و گرم و کرم و سرد نشده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علل و مرض باشد و از بزرگ بهتراز و جوان دیگر است و غلظت کرم آن مابین بطن و مدر بول و جهت قرحه منانه و تقویت باه و تدارک ضرر و جماع و عرق النساءی حادث از گرمی بیس در سائر افعال مانند شیر را است و از آن لطیف تر و مرطوب تر و دین و مرطوب و بین و فلاح و باه و چنان و بهیجان فراق

و امثال اینها بدل آن شیرکا و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفراوی محترق و امراض صفراویة
محترقة و سوداویة و برقان و قرطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حیات حارة کهنه و دستور آن
بنهصیل در قرا بادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون مائیت آن زائل میگرد و بجای اسهال شکم را حبس مینماید و آشامیدن
آن با آب و خبه که خاکشی و شفتیک نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب و یکد رم
خبه سنگش و نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بعد رجب و روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک الیک بر هر یک از آب
و شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر مده کران نباشد و خلل در هضم و نظیف ننماید و در هنگام استغنا و عدم احتیاج
با زبنتی رجب کم نمایند جهت قرطیب بدن و حیات حارة حاد در انتهای دق و تسهین بدن مهزول محرور المزاج مفید
و نیز دستور آشامیدن آن در مقدار ذکر یافت الا ورام و البثور و ضما د تخم ریحان کونیکه بخته در شیر بز محال و منضج و منقحر
کنند و اورام و دامیل و بثور است و با ضافه تخم تمر هندی کوبیده اقوی کوبید مضر احشا است مصلح ان کثیرا بدل آن شیرکار
* لبس النساء * بکسرون و فتح سین مهمله و الف معدوده و بفارسی شیر زنان نامند * ماهیت این معروف و الطف است
از شیرتان و موافق ترین سائرشیرها است از برای اطفال و امراض حارة خاصة خصوصا از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان
معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذای موافق خورد باشد چند روز قبل از آن و در بین نیز * طبیعت آن در
دوم سود و تر و از دختر زائیده مرد تر * افعال و خواص آن جهت قرطیب و تقویت دماغ و رفع بخیابی و رم و قروح
رئه و حمی دق و ادرار بولد و دفع سمیت از نب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر و آشامیدن آن جهت قرطیب دماغ و خنجره
و تفتیح سد چشم و رفع سل و دق و بیوسیت سینیه و سرفه پیسی و نفث الدم و قذف الدم با ادویه مناسبه و معوط آن جهت رفع
خشکی دماغ و سرسام و صداع حار پیسی و اختلاط معقل و ما لیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال اینها و بدستور
ضما د آن بر سر بدن قسم که خرقه بد آن تر کرده پی در پی بر پیش سر کند از آن و چون گرم گردد تبدیل نماید و بطور آن در چشم
جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع
حار و قرحه و گرم آن و مقدار شربت آن از دوقیمه تا نیم رطل و باید که کرما گرم که سرد نکشته باشد بهما شامند و اگر از
پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ الخواص گفته اند چون
زن حامله بر روی شپش شیر بد و شد اگر شپش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بد دختر حامله است و اگر نمیرد و زنده بر آید
بپسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سائربان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با چسبندگی بسیار
نباشد و با عتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرا بادین کبیر و نیز در مقدار این کتاب ذکر یافت

* لبس حمار الوحش و لبس الغزال * شیر کور و خرو شیر آهوه و دو گرم و تراند از ماد یان که لبس الرماک باشد و لطیفتر
از آن و در تحریک باه اقوی *

* لبس الحامض * بفتح حاء مهمله و الف و کسر مهم و ضا د معجمه بفارسی ماهیت و بهندی دهی است و ترکیب جغرات نامند
* ماهیت آن شیر منجمد است و بهترین آن ماست شیرکا و تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است * طبیعت آن
در دوم سرد و تر هر چند ترش تر باشد سودی و تری آن زیاده * افعال و خواص آن مرطب و مسکن تشنکی و مقوی
باه میسرورین و غدا قییت آن نسبت بد و غ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سائرافعال قریب بد آن و مخیض

در حرف اللام مع الناء المعجمة مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی الفصار مضر میزودین و معد و کثیف و ذیو مضمر و
مسند و مولد خلط خام و مضر تبهای صفت مصلح آن معاجین حار و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه ازان در قوا با دین
کبیر بتفصیل ذکر یافت و چربیه یا لای آنرا بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم و قائم مقام روغن تخم کدو است

* لبس السودان * بضم سین مهمله و سکون و او و فتح دال مهمله و الف و نون * ماهیت آن نزد اکثر اسم فرقیون است
و بقلادی و دیگران گفته اند چیزی است شبیه بصمغ و ماننل بسیا می وزردی که از اوج مغرب میا و رند * طبیعت آن بسیار
گرم و خشک تا چهارم * افعال و خواص آن از سوزن قناله و بوییدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلك و تند بپیر آن

تند بپیر آن فریون و چند باد ستر سها خورده است و مذکور شد ضاد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت

* لبس البتوعات * بفتح یاء مثناة تحتانیة و ضم تاء مثناة فوقانیة و سکون و او و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیة
* ماهیت آن شیرینیات است شیر دار است مانند مازنیون سیاه و فرقیون و سغونی و امثال اینها * افعال و خواص آن

مجموع آن از سوزن و مسهل قوی و بضع و شیر و زنیای در دل آن مذکور شد و میشود و آنچه نامی مخصوصند ارد در بتوعات

در حرف الیاء مع الناء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تل بپیر آن مانند اعراض و تل بپیر آن خوردن است

و مذکور شد * فصل اللام مع الناء المثناة فوقانیة *

* لثکوی * بفتح لام و سکون تاء چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو * ماهیت آن ثمر درختی است در بنگاله میشود و کثیر الوجود

و درخت آن بقل در درخت آلورینما له و در خار و برک آن نیز شبیه برک آنو و بنما له و ثمر آن خوشه دار و در هر خوشه هشت هشت

تاده دانه و بزرگی آلبی کوچکی و بنما له و سفید رنگ و طعم آن درخامی ترش و بعد رسیدن میخوش میگرد و در جوف بعضی آن سه

دانه و بعضی چهار دانه شبیه بک انبیا ی شریقه و کاهل که کوه نامند و در جوف دانه های آن تخمی بنفش رنگ نرم لزج لعابی

* طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن مسکن حلات صفرا و خون و جهت بعض امراض د مویه و صفرا و به نافع

و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع * فصل اللام مع الجیم *

* لجبالو * بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون و او و لغت هندی است * ماهیت آن گیاهی است که در کنار آبها و زمینهای

نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و در قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نباتات آن تا بیک ربع و شاخهای

آن باریک و برک آن ریزه بارنگ شبیه برک ام غیلان و ازان ریزه تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غل برها میروید و این

مفرش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بد آن قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزد یک آن بزنند

و بد آن رسا نند برکهای آن بهم می جمع میگردند و چون دست را بکشند و ازان دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز میگردند

بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند و با صلاح خود آنرا از رساین میل اند * طبیعت آن

در درم سرد و تر * افعال و خواص آن محلل و جالی و منضج و مفتح و جهت نسا و خون و امراض حاد که ازان و امراض

صفرا و به شربا نافع و بطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و کوبند چون آنتاب در برج سرطان و در منزل نمره باشد

که بهندی پکبه نچهنر نا مثل برونل برکتا رغد پریکه در انجا کپا له لجا لو باشد و او لا غسل بکنند و قن ری شیرینی تصدق نمایند

و بشیر و منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشفت پس آن کپا ه را از ریشه بکنند بنحویکه سایه آنکس بران نیفتد

پدر سا به مشک نمایند و با ز چون ماه دوان منزل آید نرم کوفته بمخته بقل و افلی ازان را با شیر کارا زه در شیل و مزج کرده

این منتر را هفت مرتبه بر آن خواند و بتوشنک منتر این است * بسم الله الرحمن الرحيم * دولها امرت دولها سنکه
ان ان نمونمو بشو د * ناسه هفت هفت هفت روز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه
دفع گردد و در هفته دوم بواسیر و قوا صیر و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جن ام و بیق و قوبا و آشک و مانند
اینها بر طرف گردد بعون الله تعالی و بالجملة مداومت بدان قوای حیوانی پیغزاید و از اسرار است نزد ایشان *

* فَمَنْ لَمْ يَلْمِ النَّاسَ مَعَ الْحَقِّ الْمُهْمَلَةِ *

لحم * بفتح لام و سکون حاء معمله و میم لغت عربی است جمع آن لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند * صا هیت
آن معروف و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاصله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حائل بودن میان
اعصاب و عروق و اوتار و غیرها را استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از التواء در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی
و برای تطیب اعصاب و عروق و غیرها رحمن منظر و نیکوئی هیأت شکل و غیرها از منافی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است
و اقسام میباشند بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و در اینجا
بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر می یابد بمایند دانست که چون بدن انسان مرکب از مواد این ثلثه است و حیوانیت بران
غالب پس انسب غذائی برای بدن ما اینکلال و لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید
الطعام اللحم و طبیعت مدیره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آنرا شبیه بمغذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل
و استحاله و تغریق و عق و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلاً در شیر آنها پنج فعل
کافی است که تغریق و تغذیه آن هضم و تمییز است و تعقیق و تشبیه و ادخال باشد و در ریاضه طپور سه فعل کافی است که تحلیل
و استحاله و تمییز باشد و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم سید و بهترین سائرا غذیه شدن
و گوشت مقادیر حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن مانند ران و پشت تازه و کرده ردی و گوشت ایمن
بهتر از ایسر و جانب و حشی خشک تر و بطبی النزل و رانی نرم تر و رطب و بهترین لحوم حیوان جوان صحیح
المزاج غریبه است در امزجه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند است که کمتر از شش ماه و
زیاده از یک ساله نباشند و بعد از آن گوساله و یکساله کار و کامیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحش بچه بز کوهی است
و آهوبره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و لطف و گوشت حیوان را عی چرند بهر تر و لطف
از مذبوس معلوف و از حیوان سیاه بهر ورنی تر و سبک تر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید بطبی الهضم و سمن و سریع
الاستحاله و بتعفن و فساد و از فساد و بتعفن و سریع الهضم و مذبوح در همان روز بهتر از بابت شب ماند و
قلیل کرم و خشک و قلیل الغذاء بسیار و زبون و مولد خلط و ریح و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری طبعی و بهترین اهلی
ضأن و گوشت جدی و اقل فصول است از غیر آن و لحوم حیوانات برف از برای بلغمی مزاجان و صاحبان نلج و استسقا و
کسانی که برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای مکرورین و کسانی که مزاج آن
معتدب نباشد مطنجن آب را با مری و زیت بخورد و گوشت اعضای مصبائی مؤلف بلغم است و گوشت سرخ خالی از لطف و عصب
گرم و تر و قریب با استخوان خشک و متین و گوشت طفلی بارد رطب ازج و گوشت نعجه ردی ضعیف الفل امصلح آن و مصلح هر
گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرقفل و هیل و زرد و امثال اینها است و مصلح گوشت های

گرم و خشک هر که آب غوره و روغن و گوشت های گرم و تر کشنیز در ساق و امثال اینها است و گوشت رخو که در آن مصب نباشد لذت بخش و خصوص گوشت سینه و پستان به سبب تولید شیر در آن و گوشت زبان لذت بخش و مرغ الهضم و گوشت سموان و حقی و حمار و الوحش گرم و خشک در صوم سریع الهضم کثیر الغذاء مائل بسودا ریت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطبع الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباب جهت کسب که ذرا ریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و گوشت بریان کرده آن جهت تر حمة رنه مفید و گوشت فلفله بسیار تراست و گوشت چرب و دنبه گرم تر از همه و غایط تر و بطبی الهضم و مابین شکم و قلیل الغذاء و زردی و سریع الاستحاله بدخا نیت و صفرا و گوشت کار ماده کثیر الغذاء غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداوی و خشک تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه کا و ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست خربزه و مهران کنند و آنست چون در حین طبع در آن اندازند و همچنین در هر گوشت صلب که زود مهران گردد و اکثر گوشت کا و مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت شقراق کا سرریح و یعیل التعفن از گوشت بز و کوسفند و قلیل الشحم و ریاس الجور و قلیل الغذاء و ردی و گوشت حبروات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گوشت اهو است و گوشت سباع و ذوات الختالیب همه آنها ردی اجتناب از آنها واجب و گوشت ضأن معتدل در رطوبت و بدوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت معده و المزاج نافع و گوشت جزور یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیدی و عرق النساء و آخرو حیات ریح نافع و گوشت سنور یعنی گوشت گریه گرم و تر و کوبند سرد است معین کرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر و مختلل مسام و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیدی نافع و مولد سودا و از طبع متوسطه که قریب به مرغ خاکلی باشد مانند کبک و تدر و برد و اج و حجل و طیه و ج و امثال اینها صغیر اینها بهترین و کبیر و بری بهترین و از اقلی و بهترین بری طبعی و کوره و بهترین اقلی و جاج و از طبعی و مائی آنچه کردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری کبار همچنین طبعی و کبار ریخته مانند بجا و از صورت حیوانات ریح اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صغری لطیف مانند ماهی رضر و ماهی و جلا و ماهی و ماهی و هر و اند و اری و آبنوس و امثال اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار و لحرم قویة شاذله مانند گوشت جزور و خیل و کوزن و کاه و میش بهترین و ولی است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبه المزاج را بعد از استكمال قوت آنها و بایسته را متکام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و مرجه از شکم حیوان بر آورند که حلا ن بغم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و لون و حلام بهیم بجای نون نامند و آنچه بخند کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و مستی و امراض بلغمی اند و از حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض و مبتله همه مورث امراض صعبه کثیره و سردا و امراض سوداویه است خصوص کمش و تبس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و با کرک و غیر آن از سباع کزنده و خوف ناک و با در آب افتاده و بدستور حیوان مخدوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زیون و اشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شها باعث تخمه و جمع آن با شیر و بچه مضر و غیر مجوز و در چند مبالغه و رطوبت و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبع با فته خوا و کباب باشد و با غیر آن و گوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النعود و موافق ناقص و ضعیف المزاج و القوه است اگر بلا غم و رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسیکه اراده نماید تشفی و صلابت بدن را باید که مشوی و گردناج آنرا بخورد و مشوی آن بطبی

التزول ترو یا پس ترو و اما اندام مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیل با جافت چرب بپاشد
در روزی دو بار خوردن آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مرد اومت
پران نیز باعث فساد خلط و سعال و قلب و تیرگی با صره و بلاد ذمه و غلبه صفات بهیمی را خلطی سببی و بسیار دیر
خوردن آن باعث ضعف بدن و لا غری و و هن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم
صلب و خشک و مطبوخ آن بطریق بخنی گرم و ترو مولد لحم رخن و نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوا
لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابا دین کثیر ذکر یافت اعضاء الواح کوشش کار و کامیش و سایر کوششهای غلیظ مولد
سودا و امراض سودا و به از جنون و سواس و کوشش این عرس با شراب جهت صرع العین بخاک کوشش حملات جالی بیاض
چشم و کوشش سباع و ذوات المخلایات مقوی چشم و رفع امراض عین و زهره طيور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم
اعضاء النقص کوشش سرطان زهری جهت مسلولین و کوشش چوچم طيور و بهیچ خوالیق اعضاء الغذا کوشش قطا جهت اصلاح
ضما دمزاج و تفتیح سلب کبد و طحال و استسفا و کوشش قنغل با سنگ چپین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضرمعه و طحال اعضاء النقص
کوشش کاه مانع ریختن صفرا است و کوشش ارنج مشوی جهت قروح امعاء نافع و کوشش قنغل خشک کرده با سنگ چپین جهت
وجع کرده و مرق خروس پیر بشرط مذکور در رجحاج جهت قولنج و امراض سودا و معدوم مرق کوشش کار و وسکاج آن جهت اسهال
مراری و همچنین قریص کوشش آن با کشیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسوکه و همچنین با کشیز خشک و اندک زعفران و کوشش
طيور مشوی و غیر مشوی مانند کوشش کبک و طبعه و رقطا و قمری که جوش داده و مرق آنرا پیرند و جرم آنرا تارل نمایند
حمض طبیعت نماید و مرق آن تلپین و کوشش شتر و مری و کوششهای چرب تلپین آن زیاده از غیر آن و کوشش سباع و ذوات
المخلایات جهت بواسیر و کوشش حمار و وحشی با روغن قسط جهت وجع کرده و تحلیل ریح غلیظا لجهیات کوشش کار و ابل
و عمل و طيور و بزرگ پیر محلات حمی ربع اندا السموم آشامیدن کوشش این عرس خشک کرده با شراب جهت بهوم و کوشش
حملات سوخته برای لسع مار و عقرب و جحران و با شراب جهت سک و بوانه و کوشش ضلع جهت لسع هوام الات المفاصل ضما
کوشش کرم بکر می ذبح جهت ضربه و سقطه بدن ستور پنجه ن عضو در پوست کرم آن وضاد دبه جهت تلپین عصب صلب
شله و تلپین اعضاء متشنجه و کوشش ارنج جهت تقرس و اوجاع مفاصل و تریب است در فعل بهرق ثعلب و کوشش این عرس
جهت اوجاع مفاصل ضما دار شحم حمار و وحش با دهن قسط جهت وجع طهر و تحلیل ریح غلیظه و نه و کوشش افعی و قنغل
اکلا بطریق مرقه و یخنی نافع و کوشش کار و مولد جل ام و داء الغیل و د والی و جرب و قویای ردی و سرطان و همچنین سا و لحوم
غلیظه الجروح و القروح و الا ورام طلای کوشش کوسغند سوخته و ضما کوشش کار و وسا و لحوم غلیظه محلل او رام صامه
الزینة طلای بده حمار و وحش و بطارفع کلف و سوخته کوشش حملات رافع بهق و سوخته کوشش ضلع جهت داء الثعلب نافع است
* لحيه النیس * بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یا الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون باء مثناة تحتانیه و سین مهمله
لغت عربی است در ماهیت آن اختلاف است ما لفی و بغلادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتی است مجعد و بر روی زمین
مفروش و از زمین بلند نمی شود و برگ آن شبیه برگ کدو و مردم آنرا میخورند و مایه او با آب آن میخامد و همین لحيه
النیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و در بکر مسمی با ذیاب النحل و نزد عامه اهل اندلس و سقواس است
و یغاری و سلق و با صفیانی سنک و لاشک نیز به فتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقور و دیسقورس نامیده و بعضی

در دم جادق و تمام از خاوند و کفایت آن در ملک اشهر و ماده نر آن در خست کوچک و کثیرا لا فسان و خشن و کوفه و بزرگ
 خلد و وصلب و مرغی و کل شبیه بکنار و مذهب آن سنگستانها و صنف ماده آنرا بزرگ شبیه ببرک کند و با این آن هر یک مترازا با لائی
 آن و کل سفید و نزدیک هیچ آن نوعی از طراشید میروید سرخ یا قوی رنگ و آن بهترین انواع آنست و که سفید و کاه اشقر نیز
 میباشند و قوت قبض این زیاده از آن در جمیع اجزاء آن طرثوت را بر رمی میو قسطاید اس و بیونانی ایو قسطاس نامند
 و افراد از مضارحه الحیة التیس عصاره آن طرثوت است و از جمله اجزای تریاق فاروق معانست و در قوت مانند حضض
 الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جعی دیگر بهمان
 نموده اند که آن شاخهای است بی برگ مائل سرخی و درخشندگی و سرخی آن مائل بسیاهی و بقدر ریشری و بیشتر آن در
 زمین و جفا را نکشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بهیچ گیاه مزبوره نوعی از
 طراشید است بهترین آن نازة آنست * طبیعت آن معتدل و گرمی و سردی و خشک و دردم و جالینوس در سابعه گفته
 نباتی است مابین شجر و گیاه با اندک قهقی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر میروید
 و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیشت مجموعی شبیه بریش بزغری که تمس نامند و آردا بشمازی و اصفهانی
 الا لا شک نامند و بروده میباشند چنانچه ذکر نبات و تر و نازة آن را با سرکه رنگین آن برای تبرید مایل کاعنی و کام و میخورند
 و احتمال که الحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب مصور درنگی دید شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بران
 برگهای باریک بلند شبیه ببرک کند و کل آن بهن مد و در برگهای آن اندک طولانی و سر آنرا متشعب بد و شعبه و غنچه آن
 فی الجملة شبیه بغنچه کل سرخ و رنگ کل آن سفید * طبیعت آن در آخوردوم سرد و در سوم خشک * افعال و خواص آن
 قابض و قاطع نرف الدم و راهال مراری و دموی و قرحه رنه و دخی آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند قضم کل سرخ و مقوی
 معده و مانع انصباب مواد بد آن و قرحه رنه و امعاء و عصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نرف الدم
 رحم و رضا د آن مقوی اعضای ضعیفه و نف معده و جگر و نرف الدم رحم و در سائر افعال قویتر از اقایا اعضاء الراس بهیچ آن جالی
 چرک کوش و خشک کنند و روح آن اعضاء انقبض و الغذاء آشامیدن بزرگ و کل و بهیچ آن با ماء الشعیر جهت قرحه رنه و عصاره
 آن جهت نرف الدم و نرف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعاء و اثرش بتا عصاره آن ناسه درم
 و از بزرگ و کل آن تا چهار درم الجروح والقروح و زور و بزرگ و کل آن جهت اند مال و التیام جراحات کهنده و رفع تعفن آنها
 و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام و ما دخل آن محلل اوزام حرق النار و کل آن با موم روغن جهت سوختگی
 آتش السموم و محذ بن زکریا خوردن بهیچ الحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر کرده مصالح آن عناب بدل آن حضض و اقایا
 است و کانا و تخم آن * فصل اللام مع الخاء المعجمه *

* الخنثیس * بفتح لام و سکون خا و کسر ا و ن و سکون باء منثاة تختانیة و همین مهمله لغت یونانی است * ماهیت آن نوعی از
 خیری بری است نبات آن قریب بد رمی و کل آن بنفش و بری و چپلی میباشد و هرد و در صورت مشابه بهم مکر آنکه جهای آن
 اقوی است و خشن تر و کونا و ترازی و بدانه آن سیاه و قاطع و بقدر رعد می بعضی آنرا عراج القطرب دانسته اند * طبیعت آن
 در موم گرم و خشک خصوص کل و تخم آن * افعال و خواص آن آشامیدن دودرم از آن هر دودرع مسهل قوی و بکدرم آن
 جهت تسع عقرب شباه و چون کل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد * فصل اللام مع ال سین الملهمة *

لسان * بکلام و صحن و الف و لون لغت عربی است بفارسی زبان و بهندی جیب نامند * ماهیت آن از اعضای مرکبه
 بدن حیوان و در بدن آن واقع و مرکب از لحم رخو غلظتی و عروق و عصب و عضلات و عشا و معروف است و مخلوق از برای
 برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استغاده و القای مافی الضمیر بغیر قلب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبت
 نازله از دماغ و خارج از سینه و معده و غیر اینها از منافعه که در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق حل اسمه
 نمیداند فوائد آنرا بتفصیل * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن خفیف سریع الانفعال و مرطب بدن و یاد دهنده
 خوار و خشمور باد کند * منی المضار سریع التعمد مصلح آن طبع آن با سرکه و یا کشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبردین و در
 محرورین سرکه و کشنیز خشک خوردن است *

لسان * و آنرا اذان النور و کحلای نوز نامند بجهت آنکه کل آن بر نک کحل است * ماهیت آن نباتی است بالزوجه
 و رائحه آن شبیه با نجار و غیر لسان النور است برگ آن عریض مغروش بر روی زمین و مسند برود و خشونت مانند برگ
 کما و زبان و از میان برگ آن شاخی میرود بقدر ذریعی و بر سر آن کلی سر می ریزد و در فنی میان برگ این و برگ لسان النور
 تفاوت است که برگ این عریض تر و در بر شیبه بخیار و لزوجه آن زیاد از لسان النور و کل آن آویخته بسوی زمین و خام
 و ریخته برگ آنرا منخورند بخلاف برگ وکل لسان النور که با این اوصاف نیست * طبیعت آن در دوز سرد تر * افعال و خواص
 آن جهت علل زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و بنوری صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الیرمان و آنرا
 حارس مینامند و جهت فلاح و سایر امراض حار و دهان و خفقان و حرارت معده نافع *

لسان الابل * بالف مکسوره و باء موحده و لام لغت عربی است * ماهیت آن غیر ریحی الا بل است و غلط کرده کسیکه
 آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتی است مابین کبایه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه برگ
 تفاح و از آن بلند تر و باریک تر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعد ثباب تازه شسته و یا زغیب نرمی و سفید رنگ و خشمور و بقیل
 الرائحه و ثمر آن زرد مائل به پهنی منبت آن زمینهای خشن * طبیعت آن در دوز سرد و خشک و در دوز گرم و خشمک نیز گفته اند
 * افعال و خواص آن مضغ و جالی اعصاب القوم و الغلغله و النفیض آسایا مبدن آب طبع برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن
 جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و اندر اربول و حبض و اخراج جنین و آب طبع آن با مویز و صواب
 هفتج سد دوز و بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منغی قروح خبیثه و مجذبات قروح و التیام دهنده
 جراحت و آسایا مبدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و اسهال با آب مطبوخ آن مسکن حکم فرج و مغده و ذکر الزینه خضاب
 آن با جنانا سباده کنند موی سر و شستن با آب آن و بول آن خضاب نمودن نیز سیاه کنند موی است مضر کرده مصلح آن صمغ عربی
 مقل ارشیت از جرم آن تاسه درم و از آب آن تاد و اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در دوز و هفتاد درطل آب انکور
 ریخته تر تیب دهنده جهت نفی الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه کرده و منانه و احتباس حیض نافع مقل ارشیت آن را
 بک رطل السموم جهت کزیدن شغنین بحری نافع است *

لسان الثور * بهتج ثاء مثلثه و سکون و ادوراء مملو لغت عربی است بفارسی کا و زبان و بینوانی فو و بلا طینی بگورم و
 بلغت دکر بر احم و بهندی سنگا هولی نامند * ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن با خشونت و مزغ و منقط بنفطای
 شبیه بنجار و ساق آن باریک و خشن مانند پای ملاح و سبزه مائل بزردی و بقدر ذریعی و بزرگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت

و منقذ بنقطه های سفید شبیه بخار و مزاج شبیه بزبان کار و مغروش بر روی زمین در بعضی است و تازه آن سبز مائل بزردی و گاهی
آن مائل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد میا قشود و رنگ آن لاجوردی و رنگ شکل کل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک
اند که بلرانی و سفید از حبه القوطم اند که باریکتر و در تخمی و اندک لغابی و تخم آنرا عد و نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص
کیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز می شود و لیکن برک آن نازک و حکیم میر محمد مرء من در تحفة المومنین
نوشته قسمی را که در اصفهان و بعضی بلاد کازبان می دانند مرما حوزا است و کل آن لاجوردی و کوچک رمد و در می باشد و
بهترین آن کازبان تازه ضخیم سبز مائل بزردی منقط کیلانی است * طبیعت آنرا * آن در اول کرم و تر و خشک آنرا
رطوبت کمتر مائل به یسوت و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و کل آن اطفال جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن
مفرح و مقوی ارواح و خوارات غریزی را اعضای رئیس و حواس و ملین طبع و مسهل مرء صغیرا و اخلاط محترنه و سودای
متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها را امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و اغذاء آشامیدن آن یا
مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالتخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تقریب و رفع خشونت قصبه ریه
و سینه و سرفه و ضیق النفس و در دکلور و سینه و شش و خفقان سوداوی و قوحش و وسواس و حدیب نفس و قزع و خوف و غم
و هم و برقان و سنگ کرده و منانه و مطبوح آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق
النفس و آشامیدن در درم کل آن بایک درم کل ارمنی و درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت
غریزی و قوی و ازاله برنان و تفتیت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و در درم محرق آن در دمان جهت فلاح دمان اطفال و
تسکین لهیب رموزش دمان و سستی لته و بدستور غیر محرق آن و لیکن ازان ضعیف تر مصر سرز مصلح آن صندل سفید معدار
شریت از جرم آن از درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از نیم درم ناده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق
و چهار دانگ آن بویست اتوج و نیز بوزن آن ریاس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سبب و آب
سوزش را بی ترتیب دهند دو منقال آن تقریب بخند یک رطل شراب کند بدن ازاله عقل و عرق کازبان جهت امراض سوداوی و
وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقلد شربت آن تا چهار اوقیه
* لسان الحمل * بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربی است و در یسقر و رس آنرا کسرة الاضلاع و ذریعة الاضلاع
نامند و بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی بهشاک میسور و صغیر را بهشاک مینور نامند
* ماهیت آن از جنس مرما حوزا است و در وصف می باشد کبیر و صغیر کبیرا درک شبیه بزبان کوسند و سبز طولانی و
اندک عارض و ساق آن بقدر ذریعی و بر اکنه و مائل بطرف زمین و سرخرنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند
رسته بر سر آن و کل آن زرد رنگ و تخم آن مد و در ریزه عیار رنگ مائل به بنفشه و بیخ آن سمست و مزاج و بنا بسطوری انکشتی و
صغیر را نیز بدستور الا آنکه برک این ازان کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگ تر و کبیرا قوی از صغیر و در منافع نیز
از آن زیاد و از مطلق آن مراد صغیر است * طبیعت آن در درم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را به یسوت زیاده از برک و
برودت کمتر و برودت بهر حد تحمل در به یسوت آن بحال اند * افعال و خواص آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی
تیرید و مزاج باطنی قبض و آب برک آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفیث الدم و در فالد م همه اعضای باطنی
و عاب و صرع و معوط و صماد آن بر پیش سر و سینه نیز و بطور آن در کوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت پاشن و مکرر مضغه

نمودن آب طبعی به آن و یا مضغ آن و با آب برک آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و نفور عدسیه آن و تقویت اندام
مستتر خیه و دامیه و با آب بری آن جهت رفع فلاع دهان و قطور و طلای آب برک آن جهت رمد حار مفید و سائید می شود
شیافان چشم در آب آن و داخل ادویه عین کرده می شود اعضاء النفس تخم آن حابس نرف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ
با برک آن بدل سلق جهت ربر و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحة رثه و ربر و موی و صرع اعضاء
الغذاء و النفس آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و کوره و مفتوح سدۀ آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم
وقی الدم و نرف الدم اعضاء باطنی و حرقة البول و سیلان خون و اسیر و حیض و بیخ و برک و تخم آن مفتوح سدۀ کبد و کوره
و مثانه و در ادویه مفتوح آنها داخل کرده می شود و جهت قروح امعاء و آشامیدن عدس مطبوخ با برک آن بجای برک چغندر
جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برک آن با طلا جهت درد کوره
و مثانه و آشامیدن و یا احتقان و تخم و یا عصاره آن جهت قرحة امعاء و حبس خون و اسیر و حمل آن جهت هر درم حادث
از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدس به بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار
اوقیه و نیم شراب مزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضامد آن با نمک جهت سمیت
سک یوانه کزیده الجروح و القروح و حرق النار ضامد آن و دستور ذر و آن جهت تنقیه چوک و تجفیف وائل مال و روح خبیثه
و مزمنه و جراحات عمقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و اكله و باطین قیوایا و سفید اچ جهت جمره نجیم و
داء الغیل و منع نزاید و موجب ضمور آن الاورام و البثور و محال ازورام حاره و نملة و شوی و حموه بحای مهمله که باد سرخ
باشد و ورم پس کوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر کردن نیز جهت خنازیر و موثر المصارک و کوبند مضر رثه مصلح آن غسل و عصاره آن
مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقلد ارشربت از آب برک آن ازده مثقال قانیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال
مانند عصاره برک آن و بوره آن قابض و مغری امعاء و رافع زحیر و پروغن با دام و یار و غن کل چوب کرده و با در آب جوش نموده
آن به زرافه مخص و حابس نرف الدم اسافل بدن مقلد ارشربت آن تاسه درم و عرنی برک با رتنک که مانند کلاب بقوع و انبیق
مقطر نموده باشند در تقویه قوت ماسکه پیچیل و در همه افعال از عصاره برک آن ضعیف تر است

* لسان السبع * بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله * صا هیئت ان نباتی است بقدر رد و زرع و شاخهای آن
پراکنده و برکهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اهره و مجعد و رنک آن سبز مائل بزرده و سفیدی
و بر سر شاخهای آن قبههای مستطیل بر و کل آن بنفش و بیخ آن سبزه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است * طبعیت آن
* افعال و خواص آن آشامیدن طبعی آن جهت تغذیه سنگ کرده و مثانه و فر زحۀ بیخ آن جهت ادرار
حیض و اخراج جنین نافع است *

* لسان العصفور * بفتح عین و صاد مهملین و الف و کسر فاء و سکون باء منثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان کنجشک
و بهندی اندرج و بشیرازی تخم اهر خوا نند * صا هیئت ان ثمر درختی است از قسم دردار و عظیم و برک آن شبیه برک
بلد ام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه با ریک طولانی شبیه زبان کنجشک و طاهر آن
از کثیره و باطن آن سفید مائل بزرده و با تنگی و تلخی و قوت آن تاده سال باقی میماند و در ملک هند و بنکاله کثیر
الوجود و در نوع میشود یکی تلخ با حلاوت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج بهم میرسد و ببلندی نبات آن از برکه

باز

باز

باز

باز

در این باره بیشتر و باز کمتر و بخش تر و سبز تر و شبنم بزرگ و از آن اندک بهن تر و سرد تر و گاهی و نم آن در پوسته و مجامع و
 دانه های آن در غلاف های سبز تر و شبنم افشار و کل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل به زردی و از شیرین آن بنفش و نم تلخ آن نیز بهیاب
 شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده و در رنگ باطن آن بنفش * طبیعت آن در آخر درم کرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند
 و بار طوبت فضلیه * افعال و خواص آن مسکن ریاخ و برک آن با قیو هسته اعضا و الصدر را شامیدن ثمر آن مسکن درد
 پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن اعصاب النفس آشامیدن آن جهت معص و در دگر در رحم را درار
 بول و ثقیب حصاة و تقویت اعضا و تناسل و تحریک و زیادتى باه مفید و فرجه آن با غسل و زعفران بعد از طهر و معین بر حمل
 و مجرب گفته اند المصار و مصلع محرورین مصلح آن کشنیز مفتا و شرب آن جهت باه پنهانی ناسه درم و با معینی نادر درم بدل
 آن در تقویت باه بوزن آن جوز برا و نصف آن بهمن سرخ و با تو درى سرخ بوزن آن و با مغز گردگان و یا کبابه الجروح و
 القروح ضماد بزرگ آن منقن و مد مل و ملحم قروح و طبعه آلات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتنی عضل نافع *
 * لسان الکلب * بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلا طبعی اصره کوبند شبنم به کلوره و پیوری نیکو کونس نامند *
 * ماهیت آن کوبند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته اند و بعضی گفته اند نباتی است * ماده ساق آن زیاده بر در
 ذرع و با شعله های بسیار و اگر در رو یا رنگ و برک آن شبنم بزرگ و از آن در زانر باه و سرد است و درم املس و اطراف آن
 تند و کل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید و در شعله با شعله های باریک مائل به زردی * مسکن درم و در اول نابستان
 میروید و منبت آن نزدیک آبها * طبیعت آن در اول کرم و در دوم خشک * افعال و خواص آن آشامیدن آن بقدر
 نکرطل با غسل رابع صلابت طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزنی جراحات و جهت التیام زخم های تازه و گوشت آوردن
 زخم های کهنه و وراست *
 * فصل * مل اللام مع الصان المهملة *
 * لصیق * بضم لام و کسر صاد و همزه و سکون باء مثناة احتیاطه و کسر فاف و با و آنرا اذاع الدب بیزمانند و در رنگا بن معروف
 بکاش است * ماهیت آن نباتی است خار دار که بر جامه پیچیده و از آن جهت آنرا لصیق نامند و ساق آن زیاده بر ذری
 و بسطبری انکشتی و برک آن شبنم بزرگ و از آن کوچک تر و شبنم تر و تخم آن بقدر رفتنی و نشودی * طبیعت آن در
 آخر اول کرم و خشک * افعال و خواص آن محلل و جالی اعضا و الصدر را شامیدن طبع آن با غسل جهت سرفه بارد و خشونت
 شینه و ضماد آن با روغن کل جهت ضربان ورم معده بغایت نافع و غسل آن سرخ کنند و خشار و مغز و تخم آن بهی است *
 * فصل * مل اللام مع الهمزة *
 * لعاب * بضم لام و فتح عین و الف و باء موحده بعربی ربق و بفارسی آب دهان نامند * ماهیت آن معروف است
 * افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشنا و چون آب دهان صائم را بجز کوس کسکه از اذیت
 کرم متاذی باشد و بزنند مسکن دهان و کرم آرد انکشد و بر آورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهی و کلف و قویای اطفال
 را نافع و چون در دهن مار اندازد آنرا بکشد *
 * لعبت بر بوی * بضم لام و سکون عین و دح باء موحده و تاء مثناة فوقا به و فتح و باء موحده در میان مرد و راء مهمله و
 در آخر یا رسبت * ماهیت آن بخشی است شبیه بسور لیجان و باریک تر از آن و مانند سرستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر
 معروف بزیادی است و از بواح افراطیه آورند و با معین آن مغز و ش بسور لیجان مینمایند و بعضی سور لیجان را با بن نام خوانند

و اشتباه است * طبیعت آن در درم گرم و خشک * افعال و خواص آن مجاز ریا طالع باغم و مقوی حرارت سردی
اعضاء الصلابة و انقباض آشفامیدن آن جهت قطع باغم سینة و تحلیل ریا معده و بواسیر و درار خون حیض و بواسیر و رجوع
جذر را مثال آن نافع السوم و رازی جهت هم افعی و سموم ساثر و هوام بغایت نافع دانسته و مد او مصلحت آن باعث سرخی رنگ
و خسار مقلد رشوبت آن در درم که در سوئی بسیار جوش دهند تا رفع هاله حدث آن گردد المصارا کذا آن مودت امراض حارة
و مصلح مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز و دکان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطي بخورند قوی و سهل آورد تا
بدن بکه سرخی چشم و حالمی مانند مستان احداث نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد و بدین آن نمی نمودن بر وزن
و غسل و بعد از آن انیسون خوردن است *

* لعل * بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی است * ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع
بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصنعة تصریح نموده اند که از سی صد سال
مستجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یا قوت است و رنگ آن از رنگ
یا قوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفش و ارغوانی و از یا قوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکن نیز بهم
میزرسد و بدخشان بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکنی و دکنی نرم تر و اندک تیره تر و از بدخشان و کم بهاتر
و بالجملة قسمی از اقسام یا قوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد و یا قوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد * طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مائل بخسارت و در درم خشک * افعال و خواص آن در تفریح
دل و اعصاب و قوت با صرة قویتر از یا قوت و حابس نرف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی تاثیر مقلد رشوبت آن
از یک فبراط تا یک انک و بعضی تا فیم دانک گفته اند *

* فصل * فی اللام مع الفاء *

* لفاح * بضم لام و فتح فاء و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شاپیزک و مغل نیز نامند و مغل اسم باد نجان است
* ماهیت آن در بیروج بری است و بیج لفاح عبارت از بیروج سریانی است و در حرف الیا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
شد و نور و ماده میباید و سم ما دة آنرا برک عربی و مقروش بر روی زمین و شبیه برک ناهور و از آن کوچکتر و مائل به سیاهی
و ثقیل الراحه و کل آن سفید و نور آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار عفت و بعد از رسیدن با عطریات و مائل به سیاهی
میگردد و آنرا لفاح الجین نامند و تخم آن شبیه به تخم سبب و بیج آن دوسه عدد متعل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید
و پوست بیج آن سطیر و مائل به سیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لبهای شبیه به موی که در بیروج میباید درین
نهیست و قسم آنرا برک املاس و مانند بوک چغندر و نور آن بقدر خیار و زرد بیج آن در سطره متوسط و صغی از آن را ممتبت
مقابل و مواضع سایه دار و برک آن کم عرض و در طول بقدر شجری و مائل به سفیدی و بی ساق و بی کل و ثمر و بیج آن در از و سطره
ابها می و سفید و این قویترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قویترین اجزای آن پوست بیج و عصا ره و آب
سائل از آنست * طبیعت آن در آخر سولم سرد و خشک و کوبند خالی از اندک حرارت نیست و نور آن سرد تر و آنچه در جوف
بیج آنست عدل بهم القوت * افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حادة و غلیظان خون و مفرار قاض و مسکر
و منوم و مسکن بدن اعضاء الراس طلای آن جهت درد سر و بونید آن منوم و مصلح حارر و نافع و مضه بطبیع آن جهت درد
دندان اعضاء الصلابة و انقباض آشفامیدن شش قیراط از پوست بیج آن با آب و غسل جهت رفع اشتعابی و خفقان حارة

در این حال که موی و حرقة البول نافع و بعضی بگویند و مرده سودا است و کباب آن مدر و بول و حصول تخم آن با کبریت قاطع بعضی اعضا
 الفاصل ضما د پوست بهیج آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار الا و زام و لبت و طلائی آن محلل ادرام حاره و با سرکه جهت
 حمزه و ضما د برک آن با آرد جو جهت ادرام حاره و برش الزینه طلائی شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن نیم درم از تخم
 آن بغایت سرخ کنند و رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلائی پوست بهیج آن موند قبل در هر روز شیکه
 باشد السحوم طلائی پوست بهیج آن با غسل در روغن زیتون جهت کزیدن موام رید ستور تخم آن و برک کوچک آن فاد زهر
 صلب الثعلب سمی قتال معشوش آن از سه قیرا طنائیم در هم و در هم آن کشنده است با خلل عسل و نبات و غشیان
 مصالح آن قی کردن در روغن و غسل و بعد از آن غسل رسد با ببری و خوردن و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سرد نوشیدن
 المضار کفار بوئیدن آن محدث مکنه خصوص آنچه برک آن سفید باشد مصالح آن بر موم بوئیدن و تخم خشخاش و بوزن آن جوز
 القی نیز کندنه اند و آشامیدن تخم سه عد آن بار از یانه و شکر سکر یا تهریح آورد و بیغایله است

* لغش * بفتح لام و نواشون معجمه * ما هیئت آن درختی است عظیم منبت آن نواح شام در هنگام تری و سبزی زود مشتعل
 میگردد و در خشکی دیر آتش در آن تاثیر مینماید را بن ابی خاند کوید مراد از قول حق سبحانه تعالی در قران مجید و من
 الشجر الا خضرنا را آن درخت است * افعال و خواص آن طلائی برک خشک مسجوق آن رافع برص و بوق و عصاره تازه آن
 رافع قوی است حکیم میر محمد مؤمن نوشته که انطاکی گوید که آن خوب صنوبر است * قصه * ل اللام مع الکاف
 * لقی لقی * بفتح دولا م در قاف معرب لك لك دارمی است * ما هیئت آن از جمله طیور معروفه است که میر السجده که در اوائل
 ربیع می آید و گاه متوطن میگردد و از جائی خود نقل نمیی نماید و از خار خانه بسیار برای محافظت بجای خود از مار زیرا که
 مار دشمن بچه آنست و آن نیز بمسبب حرارت و بیوهست مزاج خود مار را می باعد و با آن ضرر نمیرساند و گوشت آن بد بو است
 برای بودن خوراك آن حشرات و خدائت * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس
 و غیرها خوردن گوشت آن جهت فالج و لغوه و غل و ریح و باریح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضاء وضعف با قوسه و منبوسه
 و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر و مریض است * افعال آن روغن کنجد و طبع آن با سرکه و کوفس و کشیدن بسیار روزی است شربین
 و باروغن بادام و شراب بر آن نباشانند و بیهوشه آن در جمیع افعال تو بتر از گوشت آن و زهره آن رافع شکری است آنکجا لا
 و خون آن جالی و جات از الله بهی و وضع نافع طلائی آن با سرکه و سرکن آن جالی بهی و کلف و آقا رجل و با بیهوشه آن سیاه
 کنند موی و رافع صرع است

قصه ل اللام مع الکاف

* لك * بهم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده بفارسی لاک و بهندی لا که به بخفای ما نامند * ما هیئت آن صیغ نباتی است
 که در مملکت هند و بنگاله بهم مرسد و از سرشاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بنوت سرخ و بعضی
 حبه های آن قابض و سمودی و بارنج میباشد و این را لاک خام و بهندی لا که به چهروری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنز
 نامند و درخت پیچ و بر و غیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبع لك خام در آب و اخذ
 آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و هر يك را نامی و آنچه از آب مطبوخ آن با نفعاد بعمل می آورند بهندی لکلال بنکاف
 عجبی نامند و آنچه آب آنرا در بنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی سنا و بهندی ها بنا و منها و را نیز گویند
 و ثقل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک مینمایند و آنرا بندهای چتر از سبزه می آید و در سینه و بطن و در آن و مستعمل

درخت

درخت

در طب سرج شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن در بعضی موارد بهتر از غیر مغسول است
و بهترین جزء مطبوخ آن نیز سرج و شفاف صافی تازه آن است و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تازه حال باقی می ماند
* طبیعت آن در دم گرم و در سوز خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطاف و غیر مغسول آن
اقری * افعال و خواص آن جالی و محال و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس و المص و الغذاء و لنفخ آشامیدن
آن جهت فالج و نفس الدائم و سرفه و ربو و خفقان و تغوینت معد و و جگر و احشاء و تفتیح سدة کبد و طحال و استنقای لحمی و زرقی
و یرقان و ضعف کرده و سایر اعضا و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل او را و باطنیه نافع و آشامیدن یکد آنک تا دو دانگ مغسول
آن با شیر بز تازه و دوشیده و بقل و سمنی مثقال جهت حبس نفثه الدم مجرب مضر سوز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن در تفتیح و ثلاث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص لاغر کنند و بدن است بالخاصیت و چون
هر روز یک آنک آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز یا بیست بدن را لاغر کنند و چیزی دیگر بداند و در سه و چهلین چون
سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون ایشان سبزی را یک شبانه روز بخیسانند پس لك خام صافی اضافه نموده
با تش ملائم بجوشانند تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب ایشان سرج و در خشک و کوردد پس لطیف صافی آنرا جدا
کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلای نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ شجر ب و ثقل آنرا زمرور
زرکری و زرگران در لیم و استعمکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حبس از مجربات و طریق
عمل آنست که بکیرن لك خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و درها و نرم بکوبند و آبیکه ریوند چینی و بیخ اذخرد و آن
جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و با دستکی بمالند تا یکسان گردد پس در پا و جبهه حویلی بریزند و بمالند و آنچه در آن
بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حرر بکند و مانند و چهلین تا دیگر چیزی از لك نمالند پس آن آبها مخلوط بلطیف لك را
بکند و آنکه تا ته نشین گردد آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیزه دستور عمل آن در مقلد مه مذکور شد و در
قرابادین کبیر نیز دواء اللک نسخ متعلده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یا فتد و بدانکه رنگ آن مخصوص با بریشم و بشم است
بخلاف غیر آن و لیکن با بد با بریشم و با پشم را و بلاد مطبوخ آن با طریقه که صافی کرده باشد یک شب با تش ملائم بجوشانند و طریقه
با بدانکه پنج جزو و از لك صل جزو باشد و بدون طریقه تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمی شود * فصل الکلام مع النون *
* لئجیطس * بفتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون باء منناة تحتانیه و ضم طارمین و مجهلین لغت یونانی است و در شام منسم
نامند * ماهیت آن نباتی است و در صنف می باشد بستانی و صحرائی بستانی را برک عربی تراز برک کند نا و منحنی بطرف
اسفل و سرج برنگ خون و بیشتر برکهای آن از بیخ آن میروند و کمر درهاقی آن و ساقی آن بقل و دوشم و بر سر آن کلی سیه شبیه
بقندسوه و در آن صورتی شبیه برنگ دمان باز کرده و در جانب هر آن برکی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزرده است آن اماکن
خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برک مانند اسقو و قند ریون و از آن خشن تر و تشریف آن بزرگتر * طبیعت آن گرم
و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی * افعال و خواص بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدبول مقدار شربت از حرم آن يك
مثقال و از طبیعت آن دوا و قیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سوز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح
و القروح بحداد تازه صحرائی آن مانع زبادت جراحات و باعث تنفیه و التیام آنها است * فصل الکلام مع الواو *
* لوبیا * بضم لام و سکون واو و کسر باء مؤحله و رفیع باء منناة تحتانیه لغت یونانی است و بیونانی سبلهین و بقبطی ما میروا

میباشد که بدن است شکسته و بجز آن میگردد که آنرا با دام کاهنی مینامند مغز آن لطیفتر و نازکتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بره
 و جمالی این نوع را پوست صلب تر و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و خلالت نیز ضعیفتر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک
 و بهشت بزرگ مغز چرب است * طبیعت آن در اول کرم و تر و معتدل نیز گفته اند * افعال و خواص آن مفتوح و حافظ
 قوتها اعضاء الراس و الصدر و الغشاء و الفم و باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و خلق و
 موافق سینه و شیره آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و جگر و ذات الجنب و حبس نفث الدم و بانصاف آن زنده
 جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند و سرحد را دیتا نرسیده باشد جهت تقویت لده و
 دندان و جلای آن اعضاء الغشاء و الفم و باطنی و ملین بطن و سبب جلای که دارد جهت قرحه امعاء و مثانه و زحیر حادیت
 از رطوبت معدیه و مولد منی و مسکن حلات آن و حلات بول و مسکن بدن و با شکر کثیرا الغشاء و ملین طبع و مفتوح و با انجیر نیز
 ملین و جهت تولد نافع و با دام مختون نایل بر معدیه و باطنی النزول از آن و رهشی سربخ النزول تر از آن و با دام مرید در تن به
 و فربه نمودن بدن به تر و در صلاح کرده قوی الاثر و بوداده آن مقوی معدیه و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده
 کننده منی و لعق نمودن مقدار بزرگ جزیه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاخ خصوص ریاخ کرده و ثمر تازه
 نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بدن و مسکن حرارت دهان و سبب برودت و پوست پوست آن السوم خوردن آن
 با انجیر جهت کزیدگی سگ دیوانه شربا و صفا و رشکوفه آن معرک باه مردان و قاطع باه زنان المصارث و بطنی و بطنی و بطنی
 بار در طب و مضرا احشای آن مصطکی و ههجه صفا مصطکی آن شکر و با دام منکر ج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غلبان
 و غشی مصطکی آن فی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آفرا طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب
 دماغ خصوص تازه آن * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغشاء و الفم و باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و خلق و
 سرسام و ذات الجنب و رافع سحر و منوم شربا و ترشیا مکررا و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه آواز و
 قصبه ریه و تلجین امعاء و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقا و حبوب حاره شربا و چرب نمودن آن با کرم و آب کرم و لایحه و اشیا
 مناسبه نیز جهت از حیر و مقص و تلجین امعاء و رفع تولد و عسر البول و امانت بر اخراج حصاة خصوصا یا حیرا لیهود سوده
 با آب کرم معتدل از شربت آن تانه منقال الاثام حاصل دوام تد هین مهرهای پشت بدن جهت نفوس و رفع خمیدگی
 پیران و غرغره آن با آب کرم جهت خشونت حلق و منور مضرا احشای ضعیفه مصطکی آن مصطکی و برك تازه آن مسهل و مسقط
 کرم معدیه و خشک آن قابض و رافع اسهال است

* لوز المر * بضم میم و راء مهمله مشدده بغارسی با دام تلخ نامند * ما هیئت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ
 و بهترین آن نیز تازه بزرگ دانه چرب آنست * طبیعت آن در آخر سوم کرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز کرم و و خشک
 گفته اند * افعال و خواص آن محل و جمالی و در تنبیه و زاله اخلاط غلیظه و بیعیل صفا و آن با سرکه جهت درد سر
 و اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر و الغشاء و الفم و باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و خلق و
 و بانعناع جهت و جمع کرده و با عسل جهت تفتیح سله کبد و طحال و امراض کبد و بوقان و طحال و با ماء العسل جهت تولد
 و با مبخنج جهت علی کرده و تفتیح حصاة و ادرا و بول و رفع عسر آن و ورم رجم و اغتسال سریدن آن جهت خزاز و قنل شپش
 و فرزه آن در حین الجروح و القروح و الاورام و البثور و صفا و آن با سرکه و با شراب جهت زخیمهای کینه و ساهمه و بشور

در طب و قوت از ریح از رمله و جرب و حكه و شری و طلائی آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عمل جهت کمله السوم
ضماد آن جهت کزیدن سک دیوانه مفید مقرر امعا مصالح آن شکر و نبات ربا دام شیرین و خشخاش و بیه آنرا ضماد جهت جمیع
درد ها مفید و ریشه درخت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بار
و کلف را شامیدن طبع آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید
و طلائی برک مطبوخ آن با شراب جهت جزاز بعدیل ارسطو کرم چون پنجد درم با دام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند
از شراب مست نکردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف * طبیعت آن در اول درم کرم و مائل بر طوبی * افعال و خواص
آن مسهل اخلاط لزج چسبنده و سوداویه در نواح معده و باادویه مناسبه جهت ربو و ورم و چرک و زرد و عسر البول
و رفع قولنج و اختناق رحم و از رام و انقلاب آن و اخراج حصاة و جنین و تطور آن جهت درد کوش و دوی و غنیم و کشن کرم آن
و حمل آن مخرج جنین و مضمیحه الزیاده طلائی آن جهت رفع آثار و خسار و کلف و چین کوبه و شقاق عارض از سرما الجروح
و اقروح طلائی آن با شراب جهت قروح و زایمه و سوز و جزاز نافع هقد از شربت آن تاجها و منغال و صمغ درخت بادام
شیرین و تلخ نایب مناسب صمغ عربی است و بادام نمک پرورده بریان مصالح و معدل نفس است نزد کوشکی کاذب و باعث
بطوع سکروند و سینه و مل و بول و مسهل بطن و موی و مضمیحه و مصالح آن شکر و مملک و لوز و زوی و لوز جالی درخت آن هودو
از درخت لوزستان فی کوچک و بزرگ آن ریزه و کل آن مائل بر رخب و با عطریات و زهر آن کوچک و بزرگ و با تلخی و رض بسیار
و غیر جلوز است * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن جهت تعویض معده و رفع رطوبات ریت
و امراض بارده آن و قی و اسهال نافع هقد از شربت آن تا سه درم و از کل آن تا دو درم

* لوز الزهری * بیه در باء موحد و در و باء موهله ماکه * صا هیت آن سبب از لوزی است شیه و صا المصنوع
و بزرگتر از آن و زرد رنگ در جوانی آن شعبه ها نمک به نوز آن بر سه و * طبیعت آن کرم و مائل بر رخب و با تلخی و رض بسیار
آنرا زیت السودان با منل و منل کورشد در حرف الزاء مع البای الماناة است

* لوسیه الحقیق * بضم لام و سکون و ا و و سکون و سکون باء مناة و تنانیه و زهره و انقب و کسره و معجمه و ضم
باء مناة و تنانیه و سکون و ا و و سکون و سکون باء مناة و تنانیه و زهره و انقب و کسره و معجمه و ضم
مصر خوصه و لوزخ الما و عود الریح نیز دهند و جوار و راج با کوه و نامند * صا هیت آن نوعی از سراج العطر است
و آن نباتی است قریب از رعی و بی ساق و ساخه های آن با رنگ و کرمه از در در کرسی بر کها رسنه شبیه بزرگ بید و طعم
آن با اندک قبضی و کل آن سرج مائل بر زردی طلائی رنگ منبت آن آبهای استاده و بی را را و مسهل بزرگ و عصاره آن
* طبیعت آن در آخر درم سرد و خشک و انطاکی کرم و خشک درد و منسه * افعال و خواص آن طامع و عاف و زفی و زفی
همه اعضا و نوزجه برک آن قاطع سبلان حمض و حخته آن جهت قرحه امعا و ضماد آن جهت التام جراحت و تحلیل اورام
و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن کز بزند و هوام و در فیل موش و جرب و انسه و ایل مفر و ریه مصالح آن عذاب سدر
شربت از آب آن نیم منغال و از برک آن بکه نال است *

* لوسیه الحقیق * بضم لام و سکون و ا و و سکون و سکون باء مناة و تنانیه و زهره و انقب و کسره و معجمه و ضم
تسمیه بضم تاء و سکون و ا و و سکون و سکون باء مناة و تنانیه و زهره و انقب و کسره و معجمه و ضم
تسمیه بضم تاء و سکون و ا و و سکون و سکون باء مناة و تنانیه و زهره و انقب و کسره و معجمه و ضم

آن خاک صفت باشد مرز و آید خوب در اینجا می شود و هر چند منك لاخ تو باشد بهتر می شود و آنچه مشهور است که
مرز و آید آب باران نبسان است که در چین باریدن صدف ها بالای آب می آیند و دهن کشاد و قطرات باران را در
خجوف میگیرند و مرز و آید میگرد اصلش اندر دهنک اندر به تحقیق پیوسته بخوری است که بیان شد و بتفصیل در قرآباد بن کبیر
من کوزکشت * طبیعت آن در آخردوم سرد و خشک * افعال و خواص آن مغر و ملطف و مغوی اعضای باطنی و قوی و
ارواح و در تعریج تو بر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن سائید آن حابس
نصف الدم و نزف الدم و جثون و بدنی دهان و ریه و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع و داری و امراض قلب و
ضعف معد و حار و کبک و کرده و مفتوح شد و مفتوح حصا و دافع برقان و حرقة البول و حابس اسهال د موی و مراری و خون
بوا سیر و حبض و سغوط آب محلول آن جهت ضایع حادث از انتشار احدا ب همین در مریه اول و آنحال آن جهت زرد و سلاق و
ظلمت بصر و بپاش و سبل و کمنه و قرحة آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و منون آن مقوی لثه و پاک
کننده چرک دندان و فرج آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینه طلای غیر محلول آن جالبی کلف و بهق و رافع آثار
جنام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو الغروح و الجروح ضرور آن قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و قروح و التیام
دهنده آنها السهوم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشرب و به و ملذ و عه الخواص تعلیق آن مقوی دل و در دهان نگاه داشتن
آن جهت جنام و در رفع غم و ضعف دل موثر مضر منانه بقول مصلح آن بسند مقد ار شربت آن ثانیه مثقال بدل آن صدف سفید است
و از چربی و بوی بد و چرک و دود بد رنگ و زبون میگرد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک کرم باشد نه بسیار زبراکه
بسیار کرم آنرا فاسد میگرد اند و مالیدن آن در بونج تر کرده بد آن نیز صاف کنند و آنست و خوراندن در دست آن نکوتر
و با مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیزها عفت تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن
کرم میباشد و کرم در آن زبون و علامت آن آنست که نسبت به مرز و آید های دیگر ملهس آن کرم میباشد و گفته اند در در
طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دست و راحق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص
و مغر و معجون آن در قرآباد بن کبیر بتفصیل مذکور شد و با الجماله طریق حل آن آنست که سائید در شیشه کنند و در آن
آب اتوج ریزند که آنرا خوب بپوش و سر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیا و بزنند و آن ظرف را در سرکه
اسپ دفن کنند تا چهار ده روز پس برآوردند حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج بآ و زشتن در ظرف سرکه نیست
همین در سرکه دفن نمودن کافی است

* فصـ ل الـ دم مع الـ هاء *

* لهو لوقو غرا قیس * بکسر لام و ضم ها و سکون وا و وضم قاف و سکون وا و وفتح غین معجمه و راه مهمله
والف و کسر قاف و سکون یا و مثناة تحتنا نه و سبن مهمله * ما هیئت آن شجر مصری است که کازران استعمال مینماید و بنزد غسل
ثباب و در آب زرد نرم میگرد * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن مجفف بی لذع و قابض دماغ
و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نصف الدم و نزف الدم و اسهال و درد منانه و ضما د آن جهت جراحات تازه و کینه

* فصـ ل الـ دم مع الـ یاء المثناة تحتنا نیمه *

* لیهنا نولس * بکسر لام و سکون یا و مثناة تحتنا نیمه و فتح ثاء مثله و الف و ضم نون و سکون وا و وضم لام و سبن مهمله * ما هیئت
آن مایه قی گفته نیاپی است و اصناف بسیار دارد و آنهارا کدن ریات نامند برای آنکه را نحه بهج آنها شبیه بکتل راست و از

الزجاج کلوع است و بویک آن معتدل بر و طعم آن غلیظه بر از بانه و با اندک حدت و صفتی را اهل الفللس بر بطور و بعضی است و
 ربعی مسالیم نامند آنرا جهت آنکه عملی در خامی و نازکی در ایام ربیع میخورند و با اندک قهزی و لذت است و صفتی
 بی مایه و بی ثمر و صفتی با عاق و ثمر و بیج آن همه در پوشیده بکنند و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود کل آن سفید و روشن
 آن مانند تمر را زبانه است و جالینوس در ما بعد گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و در نوع دیگر با ثمر و در ثمر همه شبیه بهم
 * طبیعت آن کرم خشک * افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین مضار و نبات و بیج آن با عمل جالی ظلمت
 بصیر حاد تا از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الفل و النفض آشامیدن نوعی را که برونس
 رسما بیرون نامند جهت یرقان و با سر که جهت مغص و در اربول و حیض و بدستور آشامیدن کل آن و آشامیدن آن با فلفل
 و شراب جهت ارجاع سینه و یرقان الازرام و البثور ضداد آن محلل از رام حار و عارض در مقعد و بویا سیر بر آمده
 و از رام همرة النسخ و از رام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف آن و با سر که جالی بهق القروح و الجروح ضما د خشک آن با عمل
 حابس خون چرکات و قروح و میخلف و مل مل انواع آنهار با آرد شیل و سر که جهت شدخ عضل و اطراف آن السوم
 با سر که جهت نهش موام و با زیت مد و عرق است

* لیف * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیة و فالغت عربی است * ماهیت آن غشایه و پرده است یافته شده از خیط
 و تارهای خشبی که محیط بر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارچیل و مقل و نخل را مثال اینها میباشند و بهترین آن لیف
 نخل و نارچیل است و زیورترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است * طبیعت آن در اول کرم و در دوم خشک
 * افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی اعضاء العین و الفم اکتحال خاکستر و سترق آن جالی و جانی بیاض رفیق
 و غلیظ آن با مل و امت بران و سنون آن مستحکم کنند و لته و دندان و باگ کنند و چوک و سفید کنند و آن و فروش و لباس آن
 جهت استسقا و ترمل و مستی و از رام و طلا و خاکستر آن جهت برص و بوی و جرب و حکه و حذر و آشامیدن آن جهت
 تقویت و خراج حصاة و از مقل جهت تسکین بویا سیر نافع است

* لیف البحر * ماهیت آن پختی است شبیه بسعد و بزرگتر از آن و رنگ ظاهری و باطن آن سیاه را غیر و بویک آن شبیه
 بویک سریش و خشنی و بیج آن ریشهای باریک سیاه بهم در یافته و پیچیده و در شبیه بویک کوچکی بقدر گردن تا بقدر نارنجی
 و با خشونت که کربا پشمی است مل و رکود شده و از رد ریای مغرب خیزد و موجه بساحل میاند آرد * طبیعت آن در دوم
 کرم و خشک * افعال و خواص آن شدید الیمس و جالی اعضاء العین و الفم سترق آن بهترین ادویه چشم و دهان
 است و اکتحال مغسول آن جهت ناخن و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لته و ضداد و زرد
 آن جهت قروح خبیثه و بدستور کوبیده خشک آن

* لیفیه * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیة و کسر فار سکون یاء مثناة تحتانیة و فالغت عربی است * ماهیت آن گیاهی است
 و رخ رنگ خاردار و ثمر آن بشکلی خیار کوچکی و خاردار و در نوع میباشند یکی مسهل قوی و نافع و دیگری و درم و قتال و غیر قتال آن نایب
 مناب قنایا است در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود مقل از شربت آن ربیع درم و زیاده از یک درم آن کشنده است *
 * لیفیه * بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیة و ضم میم و راء * ماهیت آن معروف و انواع است از قرش و شبرین و میخوش
 و زردان نیز اصناف است بهترین مهله قوی و بقی آب و از مطلق آن این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن

بیرک اسقور و قند و عسل و تخم آن مثلث شکل و بره و بستانی میباشد هری آن کرم ترازی بستانی * افعال و خواص آن آشامیدن

برک خشک آن رضامد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است *

ۛ لوف ۛ بضم لام وسكون واو و فالغت عربي است و بفارسي فيل كوش و بفرنگي كوكلوس و سورن طين پزنا مند بمعني شبيكه

بہار ماہیت ان نباتی است و سه قسم میباشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرک و آنرا لوف الارط و لوف الحیہ نامند جهت

مشا بهت ساق آن بمارا بلیق و بهونا نی درافهون و دراقطن نامند بمعنی اوف الحید * معاهیت ان ساق آن سطر

و شاخه‌های آن مانند عصاره‌ی ظاهر آن مرفش یعنی مانند مارا بلقی و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و به‌نش و یارنگ‌های مختلف

و شمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد سیمین زرد و سیح آن مانند یلبوس و منبت آن مکانهای جنناک و سایه دار* طبیعت آن

در آخردوم کرم و خشک ربا جوهر ارضی * افعال و خواص آن ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه از جده و مغتبه سده

وَبِغَايَةِ جَالِيَةِ اَعْضَاءِ الْعَيْنِ تَطْوِيرُ عَصَاةٍ اَنْ رَافِعٍ بِبِاضٍ عَيْنٍ حَادِثًا زَقْرَحَهُ الْاَذُنُ تَطْوِيرُ آبٍ خَوْشَهُ تَارَةً اَنْ بَارِدٍ رُغْنٍ زَيْتُونٍ مَلْدٍ

بول ورافع عشر آن ودا فع حصاة اعضاء الصلب والنفس آسامهل ن لوف كمبر جهته عشر نفس ونفس الا نصاب وريو كهنه وبا

عسل و با شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنبین و حمولہ آن منخرج جنبین و بونیدن کل آن نیز منخرج جنبین و آشامیدن سی علیہ

از دانه آن با سرکه چسبند سقاط چنبرن و مشیمه بعد از خوردن این احمد گفته که چون نیمه لوف را خشک کرده کوفته بمخته با آرد کنند

ور و غریب کنج و زنجی خمیده نما بیند و خمیده ما بیند و انما بیند و هر روز هفت منخال از آن بان را بنام و در نما بیند در رفع بواسیر ظاهر می

و ما طنبی محبوب الز بنده ضما د بیدر آن با غسل محبت کلف و بهیچ و نه مش و برص و با شراب جهت شفا قی عارض از سر ما مقبل الحار و حر

والباقى من هذا الكتاب هو من كلامه تعالى ورواه عنه سبط بن صالح ورواه عنه آخرون

۱۷۰۰: شاهان صفوی و عثمانی در اصفهان و تبریز. در این تصویر، شاهان صفوی و عثمانی در اصفهان و تبریز.

آبادی کے ساتھ ساتھ ان کی تعلیم اور ترقی کے لیے بھی کوشاں رہیں گے۔

فصل في بيان ما يجب من العلم بالدين والدارين

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ فِتْنَةُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرُ فَتَنِ وَعَسَى أَنْ يَمُنُّوا بِهِمْ شِرْكًا وَلَئِنْ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ يَدَيْهِمْ أَنْ يَدْرُسُوكَ أَوْ يُتَّقُوا الدَّيْنَ فَآبَدُوا فِي سُدُورِهِمْ أَكْفَرًا وَلَئِنْ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَيَرَوُنَّكَ مُنْجِيًا لَهُمْ وَلَئِنْ كَانَتْ أَقْصَى الدَّيْنِ فَادْرَسُوا إِلَيْكَ فَيَكْتَلِبُوا عَلَيْكَ إِقْرَاءَ إِلَٰهٍ آخَرَ تَبِيعُوا فِئْتَانًا مِمَّنْ خَلَقْتُمْ فَلَيْسَ بِيَدِيكَ أَنْ يَحْمِلُوا الدَّيْنَ وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَةِ وَالَّذِينَ خَلَفُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ الْمَفْزِعَةُ وَفِئْتَانٍ يَدْعُونَ بِالنَّبِيِّ الْأَعْرَابِ لَقَدْ كَانَ مِنْ عِندِ رَبِّكَ لَبِيفًا ۝١٠٠

توبی وھو ان دس صدقو و شہزو دینی اور عیسائیوں کے لئے ایک نیا دھرم لایا۔ ان مہاتما کو کھننیا اور کھننیا کے لوگ ان کے توبہ کے حکم اور توبہ کے

[illegible]

در بخشی از آن رانده به جبال و حواصی آن رسید آن مرد بزرگوار از آن رستم بود که در آن زمان در آن

[illegible][illegible]

ارچه نمود که در شرف آن سبزه روزی بختها نیک پس هر مقلد از نه ممکن باشد در معین و این است از آن جهت بود که کسی

تجمع وتصور به ان لزجهت بواسطه تا مع است و قسم تا لتوف والوف الصغیر تا معا و نمود تا ارضان تا من ضرر و برون

دبسموریک رس در دانه در آب قهطون اما مدله و بسو نالی قبل حوس نامیک بمعنی اذن القبل ^{بسمو} معنی است ان در وصف سیمیا

منفی کو حنرازد بکری صنف اول را درک و شاخ آن شصت و نه قسم کبر و حنرازد طرف صافی آن شصت و نه بخش و در رانبت است

وَلَا تُحْسِنُ كَلِمَاتِهِمْ وَتُفْسِدُ أَعْيُنُكُمْ وَأَنْتُمْ كَاذِبُونَ

لو فایو مہینہ ان نازک مہینہ ان اہا کن یہ طبعہ و جالینوس کہنہ برک و بہجہ آن شہیدہ بنوع دوم ایست و از ان نکل نہرویلے تر

اندک اندر هم و برک آن کوچکتر از بزرگ نارنج و ثمر آن بعد ربضه مرغ و بسیار بزرگ آن تابعد ربضه نازک و ملایم و از یک طولانی
 و بهترین آن بزرگ با لید شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در
 تقویت قریب به پوست نارنج است و از آن ضعیفتر * طبیعت آن در دوزخ سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند * **افعال و خواص**
 آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت درد سر حار و دوار حادث از
 بخاره اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و دفع صفراوی و
 غلیان و تغلب طعام و برکشتن آن وجهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار الحمی جهت تهیای صفراوی و
 در مویه و عفونت خون و غلبه خالص و غیر خالص نافع المضامض و مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثر آن در خلای معده
 مضعف امعا و مورت مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیورا ببرند و گرم کرده طرف دریده آنرا بر پیشانی صدغین مکرر مالند
 صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بشور و شوی و حصف و بنهائی جالی بشوره و زائل کنند و اساخ السموم دافع
 سموم هوام و ادویه قتاله و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراوی و بهترین از آن و از شراب آن دوائی
 نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و بهموت معتدل و عسل آن مائل بخشکی و انطاکی ساده شکری آنرا در دوزخ سرد و در
 اول تردانسته و مرکب آن بنسب ترکیب طبیعت آن نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست که از آب لیوی تازه بکمال رسیده
 با لید شاداب با شکر سفید و با قند سفید مکرر و با عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یکسال
 زیاده نکند شته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بر آن آب لیوی بشارند آن مقدار که
 آنرا ترک گرداند و یک شبانه روز بگذارد پس صاف نموده قدری آب لیوی که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام
 آورند بهتر است * **افعال و خواص** آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها از برای قلاع دهان
 و بستگی زبان و تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه کرم و خفقان حار و دفع صفرا و دفع غلیان خون و حدمات صفراوی و مرکبه و
 دائره به تخصیض و قطع و قلع اخلاط مخترقه و سوداوی و غلیظه از جهه و بخاره اخلاط سوداوی و جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن
 است و قاطع هر خلط و ماده غلیظه و لزج و چون پیش از دوائی مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوائی مسهل و
 بعد از آن غسل میل مد بدن را از آنچه در آن مانده از بقیه دوائی مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید بد صحت او را
 و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در دفع مضر سموم و حدمات دائره قائم مقام ترباق فاروق است خصوص منع آن و
 بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابا دین کبیر بتفصیل و اقسام از سفر جالی و ترنجبینی و شیر خشکی و مرکب آن و قرص آن و مراب و
 مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب لیوی بسایند و بخوبی ساینند مدت چهل روز و در بین آب لیوی تبدیل می نموده باشند
 حل گرداند و دستور حل آن مانند لوگو است در آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوزخ گرم و در آخر اول خشک و در تفریح و
 یا تریا قیت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مغشور آن یکدم تا در دوزخ گرم با آب کرم یا با شراب و خائیدن آن رافع
 همی دندان عارض از ترشی آن و چون لیورا بتمامه خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود بخاره و
 تغتیه سدد بیعیل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و آروغ و برک آن در تفریح ضعیف تر از بزرگ اترج و طالع
 سائید آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیوی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما
 مضر عصب نیست و آنچه پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج و با نارنج و لیمو مشهور و مرکب نیز در افعال ضعیف تر از آن است

باب بیست و چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها میم است

معمایه * بدفع میم و الف مملوده بقارسی آب و دهلی بانی ربانگشی و اقرا نمند * ماهیت آن معروف و آن جسم رطوبت میال و رنگی از ارکان منصرمی و از عناصر اربعه بسیطه و اجزای مولدات ثلثه طبیعی و متاعیه است و بهتنهایی بسبب بساطت صلاحیت و قابلیت عمل اثیمت بدن حیوان ندارد بلکه مرقت و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرمایند اخلط است در هر ورق ضیق شعله را و عناق بدن و نیز مرطب بدن و مدبرخ ارواح خردی روح حیوانی و در تلهوا است درین امر و مسکن التهاب و جدت و کاسر حلات حرارت معد و کبد حار و غاسل اخلط غلیظه ازجه و ملین و رقیق کننده آنها است و قابل دفع گردانند و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم و نضج و جذب و دفع استحاله و تاثیر عمل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجملة فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سایر صناعات تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمی شود و وجود آنها منوط به آن و نص من الماء کل شیء حی اشاره به آن است و چون این امور بالا جماله دانسته شد و جوهر آنها باعتبار خلقت و ثقل و صفا و کثرت و سرعت نفوذ و انجذاب بطوره آن و تقویت ماضیه و ضعف آن مختلف می باشد و انواع میوه منحصرا ند در آب باران و آب چشمه ها و کربنها و آب جاهها کله اخذ از طرف و به عبارتی دیگر میوه منحصرا ند در آب جاری و آب کرماء و امطار و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماء امطار و ماء العیون یعنی آب چشمه ها که آب را آنها نوش و براند و ماء را کله مانند آب غلبرها و کودالها و امثال اینها در حکم اینها است ماء البئر یعنی آب چاه و قنات یعنی کاریز و آب که در لطافت و خلقت و صفا و سرعت نفوذ و انجذاب و غیره از صفات مذکور به بر همه مزید داشته باشند این بهتر است و آن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن ارمه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز تفاوت قبیح است و تا آنچه شیخ ابراهیم در معجم السیال گفته واجب است که بوده باشد آب اداشان آب باران جهت آنکه در آن قبیحی است موجب گران می تواند بود که قبض آن باطل است نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خلقت و صفا و نفوذ و سرعت امتداد و عدم توقف در معدنه باعث بلع و ریختن و معیته آن و لیاقت آن و تدبیر و اسهال و نفخ و قرا کرد و بلکه به جهت نشف و رطوبت باعث قبض شود و لهذا اگر با قوت نافعه است ولیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت می نماید و مضر سینه و آزار است در بدن آن و کسانیکه عادی باشند شامیدن آن لیاقت باعث همچنان نوازل و زکام و سرفه و غیره است و لهذا چون در خارج بکاهل ازند زود در آن گرم نگردن میباید و تدبیر و اصلاح آن چوش نمودن و یا سنگنا و یا آهن تاف کردن آنست و بهترین آن آب باران صغی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیراتش آفتاب و صعود بخیره کثیره بلکه لطیفه را این بسبب اراضی و بلدان مختلف می باشد و یک حکم در همه جاری نمیتوان نمود و در آب باران آب مقطر بعنوان عروق در قوع و انبثق و یا بعنوان ترشح از خم و سبب بود کوزه متناخل اسام و یا سنگ رخا است که آب منقطر منتشر آنها را جمع نمود و به شامیدن و از قنک سنگی رخو و مجوف از بدیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشاک آب در آن کنجا بش دارد می آوند و آب شور دریا را صاف را که در آن ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح می نماید حتی اگر شربت را از بند آب خالص مقطر میشود و شکر در حوض آن نمائند و تا باین حل مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر می ماند و آب خالص تقطیر نماید و در چهارا و کشتیه های آن سکنه نکاه مند اند که عند الضرورت و تمام آب شهرین آب شور را بتقطیر شهرین نمود و به شامیدن و یا بطریق عرق و بعد از آن در لطافت وجودت ماء العیون یعنی آب چشمه های جاری عمیق شهرین صافی شفاف خوش طعم و رائحه است که خاک زمین

آنها خالص طیب و یا مزوج بستک زبزه سرخ و یا سنک لایخ و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و گواکت بر آنها بتابد و بخیره و دخنه آنها بتخلیل رود و در آنها محتقن نمایند و بسبب جریان و حرکت و توج هوای زاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه بزیوریزد و باوصاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار را جاریه یعنی آب دره های جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که سرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بستکی و یا سنک زبزه سرخ کند و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشند و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کدو را شک بسبب مرور و شدت جریان بر زمین و ملی مزوج بجا یک طیب چون در ظرفی بکند آرند بآن یک زمانی صافی کرد و در صافی آن دردی نیابد که مرتبه دیگر از آن جدا و ته نشین گردد نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متدفع بدین صفات نباشد و با طعمی و رائحه کریه بر آن غالب باشد زبون و بعد از اینها میاه را که است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای و جمع عمیق طیب التربه صافی شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض و به آن که مل کور میگرد و نیز در حکم آب ایستاده است آب کدو آخته بخ و برف و این هر چند لطیف است ولیکن مضر مصب و احشای سمیت و باعث تخریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و آب انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ و موجب امراض ردیه اند و بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحالب نکلن شده و غلیظ و طعم و رائحه آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از آنها در داءات زیاد و ماغالا جام و الباطح است یعنی آب نی زارها و درنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه و یا بر زمینهای ردی کشیق و باتلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سرد و سوء استمرار غذا و سوء القنیه و استسقا و طحال و نرقان و زلق الا معا و بواسیر و والی و ادرام رخوه و زردی رنگ رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصاً در زمستان و علاوه آنها در زنان با صفت حسرحمل را نفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجای یعنی حمل کاذب و رخم و در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و ما آب کدو مولد شده و سنک کرده و ممانه و مغسل غذا است و در حکم ماء را که است ماء الببر و القنایه یعنی آب چاه و کاربز که ثقیل و نفاخ و بطبی الا لحد را اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی باوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک بود همیشه از آن آب بهیاء و بکشید باشند و قناتی که هر چشمه آنها بهیاء و بلند و آب آنها بسیار شیرین و صافی و سبک و سرعت جاری باشد و آنچه از آنها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الراحه و مانع بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا بدتی محتقن و محبوس و ضائع و باد بر مانده باشد همه زبون و محذوف اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفیت و لطافت آب را اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و صومعت انکدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفص و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول هر و برد از مسخن و مبرد خا رجی است یعنی آنچه زودتر گرم

و آنرا سرد کرد و اخلاط را لطیف است از آنچه در هر قریب و علاقت دیگر آنست که در قطعه پنبه و یا گویا من و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند و در مقدار از آن آب که معرکت خفیت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک کنند پس وزن نماید و یک مرکب آن که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است * طبیعت آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در ترتری بد آن نمیرسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد بخیریکه ازین حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود * افعال و خواص آن و منافع و مضار آن و اثر وقت و حد لائق و ضرر به ایشان منافع است که در صد رذایات و الا با عفت و ضعف و سستی اعصاب و معده را خنک و کبد و فساد و زک را خنک و ریه را و نسیم و بلاد ذی هین و عبات و ثقل حواس و عروص نزلات و تهیج اطراف و زیر چشم و سوء القسه و استسقا و امثال آنها است مثلا اگر در هنگام سیری و میرایی و یا قیل از آن خنک از غذا از معده و یا قیل از غذا از باطن آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شد و یا در خواب و یا حمام و یا جماع و یا در زمین خواب و یا در اشتداد استاده و یا کمربسته و یا در ورود افتاده و امثال اینها و آب بسیار خصوصا که سرد باشد بسیار مانند و اما در بلد آن حار و اوام طاعون و فصل کرم و مکرور و الما جان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت و مایع را عدم مراعات سرانظامن کرده این * معده مضرب است اگر مبالغه در اگر در معده آن نکنند و بحد ضرورت آنکه آنها نماند و بحد نفع آب بسیار به ایشان بلکه اندک اندک آنرا بدهد فایده بسیار و اما عبر ایشان را البته مشرب با عسل اکثر امراض مذکوره است و بعد از موعدهای تیره و سبز و یا عسل بکون مواد فیه غلظه و هم و راح و قرا قروم و امت بران باعث خنک و رطوبت و آشامیدن ماء بارد معادل الما جان را از موانع تران آنهاست برای اصحاب و منبه اشتها و مستحکم کنند و الیایب معده اما مضرب عصب و اصحاب و آرام احشاست و آب بسیار سرد خصوصا آب یخ و یا برف و یا آب که در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از معده و آب تکرار است و هر چند آب سرد مستور و الما جان قوی را موافق و مقوی و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار را در نفعی حار است و لیکن عضو ما مغنی حرارت غریزی و مضرب عصب مصر صاحبان معده در صد اع بارد سینه را حشای صمدیه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و استرخا و ریشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و اممال آنهاست و صا که اگر در آن کرده شود بدست و من اومت بران اما بحد و آب بشوره سرد کرد که معمول اهل هند است قریب بدن آنها است در مایع و مضار و مصالح آن و عطش و عود و جوهرات مله و اممال آنهاست ماء کد و موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن معده و مویض حشای معده آن آشامیدن مله و است و اما آب بسیار گرم محلل راح و نفع وجهت مالمیولیا و صداع بارد و بشور و درم حلی و فروج حجاب و ریه و نواح صد و اوام سال معده و دفع تسکین سودای و بلغم شور و ثقیله معده و تحریک درای مسهل و ادویه بلغم رقیق و مواد غلظه واد ایرمول و شخص و تسکین اوجاع و خارش بدن مله و اکثرا مل اومت بران مضرب معده و مرغی آن و غسل هضم و مطهی طعام و مودی بدن و لاعری بدن است مصالح آن اسای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمل و اورام و بشور و قروح بدن آن نافع خصوص در اندامها و اما آب نیم گرم مله طبع و مغنی و غسل طعام و موثر استسقا و علل طحال و صعود بخاره بدن مایع و اکثرا آن و غسل معده و جهت و هم حلی و لایه و سینه و صرع و قیحه معده و تحریک درای مسهل را عانت بر اسهال و قی و اذابه بلغم رقیق و تسکین تسکین سودای و خاص شور و قلیل آن نا استماع مل معده است و آب تا تر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده و ضعیف و احشای و مسکن خارش بدن است و ماء من برمه و معتدل در استسقا آنست که در رطل آب باران را با یک رطل هر که بخورند بدن با آب آن بماند و بعد بکرات است که در

یکصد رطل آب در رطل سرکه تهن اکثر زحای ریزند و طبع نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و با سنگ متخلخل المناقل
 ریزند و آنچه از آن متزخج گردد در کوزه ضيقة المناقل کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند نشاء چوب کز و آب در آن
 در آب یک شبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بپاشانند در کرم مصلح آبهای ردی فاسد و کد رنصاف و مرقی نمودن آنست
 و با مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و سب و یا سنگ متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک
 بلند بکند آرند و متصل بد آن ظرفی دیگر خالی که اندک از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتمیله یا رچه کبر یا س نظیفی را تر نموده
 یک سر آنرا در ظرف آب سرد بگردان و ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آن و یا آب شور آن
 و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم و الرائحة و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته
 بد آن می آمیزند و عرق کشند یک مرتبه و باد و مرتبه و چون چند دانه باد ام را کوبید در آب کد شیر کشیده بکند از آن
 صافی میکرد و وایضا چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آنرا صافی میکردند و همچنین چون چند دانه
 نرمی که تخم ثمری است هندی در آب شیر کشند و بکفی از آن صاف میکرد و دواخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و
 طبع نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا در تابستان و آب غلیظ ثقیل محذرات اکثر امراض مذکوره است
 و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیه آن بشب و یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب با بی دیگر سیر و پیاز
 و سرکه و کاه و صمغ با هر کدام که باشد خوردن و دواخل نمودن قلیلی خاک بلد خورده در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن
 مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و با مزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سنگنجبین است و در
 اسفار مزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل کذب شسته بهتر باشد و یا تدا ابیر مذکوره است
* ماء البحر * بفتح باء موحده و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور * طبیعت آن گرم و خشک و زغاق
 یعنی تلخ و شور و تند * افعال و خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل و یغم و صغرا و ناشف رطوبات و مقصد خزن
 و مولد حکه و جرب و نطول کرم گردد آن جهت وجع اعصاب و شقاق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اعتسال سراقع
 بد آن بامد اومت با عت شغای آن و جلوس در آن جهت تسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار معده راض و موجب
 حبس طبیعت و تسخج و ترخه معالج حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه و صمغ
 عربی و کل ارمنی با روغن بادام و العنبه مناسبه و طین حر و سوبق جو بوداده در آن حل نمودن و بعد از تصفیه آشامیدن و
 انداختن خرنبوب و حب الاس و زعفران در آن *

* ماء الجمه * بضم جیم و فتح میم مشدده و ها * ماهیت آن کو تندی آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و کوبند
 از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن
 آشامیدن ربع درهم آن جای بر کسواعضا است و گفته اند در انتقال آنرا این خاصیت است که چون بپاشانند هر عضوی که شکسته
 شده باشد در بکروز با صلاح آورد و جهت کسختن عروق و روض عصب و نیز طلا و مضغه آن جهت جوشش لده و طلای آن
 جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب و سرعت مجرب این مولف گفته که در دریای هر موز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او
 آبی خاکستری رنگ بر میآوردند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و با طراف میبرند *

* ماء الجمه * بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصری یعنی آبهای گرم بورقی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال

اینها * طبیعت مجموعه آنها مال بکرمی و خشکی * افعال و خواص آن محلل قوت و قابض و مانع تولید قبل آشامیدن
 قلیل آن حاکم بر قوت و ماهی جهت نفوذ آب و میلان هوا و جبر و قبول باطنی و غیرها نافع و اکثر آنها باطنی و ضرر موجب
 ثوران حمی در بدن است مستعمله و در سایر افعال مانند آب کرمی مصلح آن آشامیدن ملین است و نیز مانند مصلح ماه البحر است *
 * ماء الرمان * بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله * ماهیت آن آبی است که خاک کثرت در آن اند از آن چند مرتبه و
 جوش دهند و صاف نمایند * طبیعت آن گرم و خشک و با اصل آنچه آن خاکسترا از آن است راجع و آنچه از تنوعات را شجار
 حاره است گرم و تر و آنکه خشک * افعال و خواص آن جالی و مجفف و محرق و معدن و قانع و درین امر بهتر از سایر
 و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال مخشن بواطن رجالی قصبه رنه و معدن از لزوجات و حاکم بر قوت و غشیان و اسهال مصلح
 خشونت آن و روغن بادام زیتون آن جهت خون منجمد در شکم دفع سمیت لیسع رتیل و نطول آن جهت فالج و درد عصب
 و احتقان بدن آن جهت قرحه امعا و طلائع و تاور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال گوشت زائد و مجفف آنها است *
 * ماء الزفتی و القیری * بکسر زاء معجمه و سکون فا و کسر تاء مثناه فوقانه و یا و زج و کسر قاف و سکون باء مثناه تحتانیه
 و کسر را و باء دست آبی است که در معدن زفت و اقتردهم مریض * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن
 آشامیدن آن مفتوح معدن و مسخن بدن و مخرج کنند رتک و خساره و مورت قرحه امعا و امراض حاره مصلح آن اعلا یقه رطبه
 دمه و آنرا معدن صمغ عربی و کل ارمنی با العبه و روغن بادام و با آن دوده مناسبه *
 * ماء الکبریتی * یعنی آبیکه از معدن زمین کمرتی بر آید * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن مسخن
 و مجفف و جلوس و اغتسال بدن جهت امراض سودا و دوده مانند حریب و تو با و نهی و نقش و جلد و اوجاع مفاصل بارده و
 تعفن عصب و شخوص و ریاح بارده و جوارح اسکرده * سماع و سمعه و قرحه یعنی آبی در درد کمر و رحم و زانو و سایر اینها نافع
 المنار مضرب با صوره و معدن و معار مسخن جگر مصلح آن امراق دمه و اشلی دارد رطبه *
 * ماء المر * بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن ملطف و خلط غلیظه
 مقطع بلاغم و مفتوح معدن مضر و حرورین و مفسد خون مصلح آن اشامیدن دمه و جلاب مزوج با آب و غسل و شکر و صبر مطبوخ و
 ماء الحصى قبل از آن و قبل از هر آب مشبه است و اجوش نمیدن و با مغطر نمودن آن است
 * ماء المعدن * یعنی آبیکه از معدن فلزات بر آید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلع و مال اینها * طبیعت اینها قریب
 بطبیعت آن فلزات است * افعال و خواص آن ماء السعاس خواص از معدن آن اراد و آنکه مس تفتنه را در آن حاموش نمایند
 جهت فساد مزاج و حوشش دهان و ورم لها و درد گوش و تعویض اعضا ضعیفه و خفیه و قطور و اغتسال بدن نافع مضر بواطن
 و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الرقت است و ماء الحک بدستور خواص از معدن آن در آن و آنکه آهن تفتنه را
 در آن سرد نمایند جهت طحال را مستقیم و تعویض اشجار تعویض با و اکثر امراض بارده نافع را شستن بدن نیز جهت امراض
 مذکوره در ماء الکبریت * ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا تابعی بر آید و آنکه سرب و قلعی کدشته و با تفتنه در آن
 اند از آن موال قوتی و احتیاس بول و رداء آب سرب را ده از آب تلخ است * ماء اندمب و الفضة بدستور جهت تعویض
 دل و دماغ و معدن و کبد و ریه و الخ و خفقان و اعانت بر تعویض نافع و مسک بطن و بالجملة ماء المعدن مورت عسر بول است *
 * ماء السعاس * بکسر میم و سکون لام و حاء مشدده یعنی آب شور خواص از معدن آن بر آید و آنکه در آن اندازند یا از چاهار

ماء الرمان

ماء الزفتی و القیری

ماء الکبریتی

ماء المر

ماء المعدن

ماء السعاس

چشمها شور و بز آید * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شد و
آن مسهل است اولاً و بعد از مد اومت قابض است بسبب نشف و طو بات مصلح آن شیرینها و چربها و مخلوط نمودن آرد جو
بود آرد و روغن و خاک خالص طیب است *

* ماء التون * بضم تاء متناظراً و فائده سکون و اورون لغت یونانی است و عو بی ماء التون بنون بجلی تا نامند * ماهیت آن
آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند * طبیعت آن کرم و خشک * افعال و خواص آن مضمضة آن جهت قروح
متعنه دهان و احتقان بدن آن جهت قطع راخراج اخلاط غلیظه و وجع و رک و عرق النساء و قروح امعاء و تنقیه جراحات
کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجملة مصلح هر آیه که عطش بسیار آورد آشامیدن در وع ترش و شیر و تخم خرفه که درد و غ ترش
پرورده باشند و مزوج نمودن سرکه یا آب و ربوب حامض و ذاشتن آلو بخارا ئی درد دهان و انار دان است اما منافع
میها بترتیب اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب کرم مضرا یشان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء الشداس
جهت قروح دهان و کوش مضمضة و قطوراً آلات المفاصل ماء البحر و کبریتی اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب
بارد مانند رمشه و فالج و خن و را مثال اینها اعضاء العین ماء القهر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفس آب
بسیار سرد مضر سینه و قصیه ریه و سرخه و آب فاطر جهت اورام حلق و لها و سینه و ماء بورتی بعضی اوقات جهت امراض
ریه نافع و بطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب جهت نفس الدم و ماء الخلد بدی جهت تقویت معده و امراض
طحال و کرده و قولنج و ماء الشداس قریب بدان جهت کرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضرا صاحب سدد و ربه و حابس بطن
و مسکن حرکات متنی و ماء البحر مانند آن از آبهای شور و مضر معده و مسهل اولاً و بعد از مد اومت باعث امساک بسبب تجفیف
و طو بات معده و کوفتن بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورتی مناسب حال معده و رطبه در بعضی اوقات بسبب نشف و طو بات
آن و ماء الشب مانع قوی و ماء الشداس قابض بطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا
جهت مغص و میضه محتبس و آشامیدن آن مسهل و که باعث اندک میگرد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب
شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث عسر البول و حبض و ولادت و اکثر
آنها باعث اطلاق بطن و بعضی آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء انکدر محدث سنگ کرده و مثانه و آب
آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و را که بدن بوهمه محدث حمیات غلیظه و ریح اند السوم و آب
دریا جلوس در آن جهت اسهال فعی و سائر هوام قتاله نافع الجروح و القروح ماء القیوی جهت قروح مضر و ماء البحر
جهت حکه و جرب و قوبار و قروح و بدستور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق و برص نیز مفید الا ورم و البثور آب
کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و تألیل آونخته الزنه آب دریا جهت شقای عارض از سرما قبل از نقرح
و قاتل قمل و محال خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر
و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء الکافور و ماء اسنان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق
آنها باشد و ماء الورد و ماء الهند با بعضی آنها در مقل مة کتاب ربعی در ضمن ادویه در قرا بادین کبیر ذکر یافت و بتفصیل
انشاء الله تعالی در قرا بادین این کتاب مذکور خواهد شد

ماء القداح * بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین * ماهیت آن مراد عرق کل نارنج است که مانند کلاب عرفی کشنده

مدهور بفرق بهار * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن بلطف و مهمل اعطاء الراس والصدج جهت مدافع بارد
و کز از وسایل امر این بارده و بلولات و العافى النفس و الرأى الخفقان بارد و فتنه مدافعه و خیا شیم و چون در شبهه کرده بپوشد
جهت رفع امراض بارد و راس و تشنج حاصل در عضل متحرک سر و گردن نافع و ملک و میت بر تین آن باعث سهر اعطاء الغذاء
و النفس مقوی مقلد و مضرب کبد و معین باد و ناطع احوال رطوبی چون ناشتا بیاضا مند

* مار کبک * بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف و رسی و فتح یا و مثناة تحتانیة و الف و هاء لغت فارسی است * ماهیت آن
نماتنی است قریب بد و ذرع و برک آن شبیه ببرک بید و کل آن زرد رتبه آن شبیه بر مار مینست آن حریم آذر ایمان
* افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کو بیده در شور بار ریخته میخورند و گویند که دیگر آنرا گویند مار و هرام متصور
دیگر دند و شرط مین آنست که بعد از آن تایلک هفته چیزی سواى نان نظیر نشورند و احتیاز از آذرا و منی و جماع نمایند حکیم میر
محمد مومن نوشته که بطن حقیر آنست که احببون باشد و الله اعلم

* مار کبک * بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یا و مثناة تحتانیة و فتح واد و الف لغت فارسی است و تار کبک و را
نیز نامند * ماهیت آن نماتی است شبیه بد و رخت تا بقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار و صاب و در شک و برک آن از برک
زیتون کوچکتر و نرم تر و کل آن سرخ شبیه بکل شب بوی و ثمر آن در میان بر که شبیه بفتق و مائل بشیاهی و در جوف
آن دانه سیاه و بنیه ریزم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از محبوب ما نند کورنه و غیر در اندران بپوشانند و خشک

کنند علم آن مانند فلفل گردد که تمییز نتوان نمود * طبیعت آن سرد و گرم و خشک * افعال و خواص آن محال رباح
و رافع بواسیر و حماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشوره و رافع اورام بارده و آثار جلد و غلای خاکستر جمیع اجزای آن
و رافع کاب و فزیه آن مل و حیض و غلای برک آن با آب سترونده موی آشامیدن دانه آن با غسل محال و رباح و مخرج بلغم است
* مار ماهی * بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر و سکون یا و مثناة تحتانیة و جیم مغرب مار ماهی است و اهل
مصر آنرا افکلکس نامند * ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شیری تا یک ذرع و سفید و نازک و بر پشت آن از سر
تا دنباله خارها شبیه به ابر و پنجاه نیز میباشند و بر روی آب مانند ماهیان دیگر نمایند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و
خواص آن خوردن گوشت آنرا مقوی باد و میل اندک و زایل کننده رباح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع

سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای بادار چینی و متکی و از برای امورد دیگر پیران مطابق آن است
* مار زیون * بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یا و مثناة تحتانیة و سکون و وون و بیونانی خاما نامند
* ماهیت آن برک درختی است شیرداز بقدر رخت سماق و سه قسم میباشد قسمی را برک مشید و بزرگ و نازک و این
را اشخیص خوانند و قسم دوم را برک زرد رنگ و از بزرگ زیتون کوچکتر و از برک مورد بزرگتر و ششم تر و این را بفارسی هفت
برگ و بشیرازی مشتر و نامند و قسم سوم را برک سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است ولیکن چون این نیز خالی از
شادله نیست و در قوت قریب بشیرم بدن و ن قن پیر استعمال آن غیر مجوز و زایل پیر آن آنست که برک قسم کبیر سفید آنرا بپوشند و
در شبانه روز در سرکه تخمسانند و در سه بار هر که را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیم کوفته با روغن بادام چرب کرده در
اسهال مواد سرداری و بلغمی تربید مل و با فتمون و پوست هلیله زرد و کل سرخ و رب السوس و زرد کرمایی و نهک مقدس
و در اسهال ماء صفر و بلغم ابر و تر و بال الحساس و اسارون و عصا و فاف و افستین و ساجل الطیب و صحنکی و مرکب صلی

در

در

در

در

وسکینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب زلال یا نه و خیار شیرازی است و سبب اطلاع بر مازریون را ملا احمد تمتی در تاریخ الحکما خرد چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بهره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفتم مرا بگزارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بکر سنجی ندمیم اطبا گفتند تو بهره چه میل داری بخور که بعد از آن هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه ببرد که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچهها میگردند و چیزهای خوردنی و حلالتی میخورند و شراب بخورم چنان کردند اتفاقا اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملح بخته میفرودخت طبیعت ملحه او میل بآن کرد از آن ملح بخته قدری صالح خرید و تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن با نگاه از آن مرض نبات یا فنت چنانکه هیچکس او را نمیتوانست شناخت چون این خبر با طبائی که مدتی در معالجه او واقعات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد چه ملح بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطباء که حدت او نسبت بسائر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بائع ملح را طلبیده از وی پرسید که تو این ملح را از کجا صید کردی و چه طور زمینتی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملح را از جایی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال و طو بات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قویتر است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها از مازریون بشخصی دهند بحتم که آن اسهال آرد که بحسب آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غایله که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند و آنجا دو طبع یافته یکی در شکم ملح و دیگری در آب که ملح فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن ابن عربی خطرو غایله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی سر طبیعت را * طبیعت این در آخر سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند * افعال و خواص این جالی و منقی و مقشر و بسیار حر و بفتل اعضاء الراس مضمضه بطبیع آن خصوصا سباده آن مسکن درد دندان و چون بر بارچه از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن و جمع آنست اعضاء الغشاء و اللغض مسهل ماء اصفر و حیات و حسب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و برقان و ضعف کرده نافع خصوصا برگ تر و تازه آن که در هنگام کل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مزبور خیساییده خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در بکرتل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بپاشانند اسهال حیات و حسب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جلی جوش نموده با شند و کاه میخسایند بهست درهم آنرا در دوسیر شراب و دوماه میکند از آن پس صاف نموده دوماه دیگر میگذارند پس میآشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس و چون شش درهم آنرا در بکرتل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما نسوزد بکدر هم تا پنج درهم آن اسهال بر فقی نماید و آشامیدن طبیع آن جهت عسر البول شدید مغی و بعضی گفته اند مسهل سودا و خلط بلغمیه نیز است خصوصا که با دو وزن آن اغسنتین بچو شاند و بپاشانند و بعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ بقوام آورده و سرشته شیانف ساخته بر میدانند و واجب است که بحسب اراده اسهال ماء اصفر و هر یک از اخلاط و اخراج اقسام

کرم معد را معابا ادویه مسهله مناجیه و مسهله هریک ضم نموده بپاشانند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السوم
 آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقلد از شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ایرسار دودانک وزن
 آن مقلد الیهودا لجر رج و الغر رج ضماد جمیع اصناف آن با عمل جهت تنقیه چرک قروح و سخته و نلع خشک ریشه و تجذیف
 جرب رطبه بسبب جوهر کال محلل میخشد آن را با سوم و روغن جهت جرب متقرح الزینه طلای برک آن جهت بهی و توبار
 نهش بختنهائی و یا با کبریت نافع المضار مضر محر و رسن و اطفال و ضعف و در فصل کوما و بک این حاره یا بسمه و بک و در فصل
 بغایت مضر جگر و معی و مورت کرب و غم و در درهم از غیر مد بر آن خصوصاً زرد و سیاه آن قتال بفعی و اسهال و کرب و غشی
 قد بیر آن تی فرمودن بشیر کاجوز از ده و شبیه مکرر با جلاب و میبه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرتهای چرب
 آشامیدن و مبردات قوی و مفرود بطوس و ترباق طعن مختوم بهترین مداوای آنست و چون با آرد جو و زیت و آب سرشته
 بهوش و سکه و خوک بخوراند بکسرند و شیر درخت آن در چهارم کرم و خشک و سبی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن
 جالی بهی و برص و جوارش و در او حبوب و روغن و سکنجبین و صوف و اقراص و معاجین برک آن در آب یا دین کبریت کور شد
 * ماس * بفتح میم رالف و سبن مهمله اهم فارسی الماس است و بهندی همرا نامند * صابونست آن از احبار نهیسه و صاب
 قیرین و خشک ترین احبار است و الوان میباید از سفید و زرد و سبزه و سرخ و سیاه و کمرنگ که بهندی قبل نامند و سفید آن
 کثیرا لو جود و زرد و سرخ و سیاه کم رنگ و بکرنگ خالص هر یک ازین اکسبات و تداوای آن از سفید آن محبوب و داخل از
 بل و غ صرح آنرا بکسبند و بهترین همه سفید بکرنگ شفاف برقی بزرگ قناعت آنست و همچنین الوان دیگر آن که
 مکرنگ و صاف باشند و معدن آن ملک دکون حوالی مکنده و ریخته شده است طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده
 خاک آنرا بر آورده بر زمین مسا شدن و در آن آب ریخته و در وقت ارتفاع آفتاب آنرا بر روی دیوار نظر میکنند هر جا که برقی بنظر
 در آید آنرا نشان کرده و رفته بر میارند و همچنین با زیر در و روگردان آن آب یا خیل و دل سفید و در آفتاب بر آن نظر میکنند
 و در این قبل از حکاک برقی بسیاری و صافندانی اندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاک حسن
 و قبح آن ظاهر میگردد و در بر ازل از جزا اراض جلد بد جنوبی نیز بهم میرسد و لکن بخوبی و سفیدی و شفافی و صافی
 دکنی نیست و الماس را با الماس سبزه یا لاک کرم کرده سرشته چرخ ساخته بجای سنگ ستماده و در حکاک احبار دیگر
 حکاک منما نند و قطعههای آن مانند طاق و زرنج و رقی و رقی و رقی هم چسبیده غیر محسوس میباشد بعضی از آن قابل
 جدا گشتن از راق از هم است و بعضی نه رگساده که عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا نمینماید و آنچه مشهور است که از
 هرب آنرا می تراشد و حکاک می نمایند اصل آن در و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه
 بزرگ نوشاد راست و شفاف نوشاد رم و سفید شبیه بزرگ نقره را قهرسی و آنچه سفیدی راک آن از نوشاد رمی که شرو
 قطعههای آن بزرگ آنرا مقل و نی دانند و زمینی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه بزرگ آهن است جلد بدی
 را بسیار دیگر و آفتاب جلد بدی هیچ یک در آن اثر نمیکند و آتش نیز مگر بد شواری بسیار و اهل مد آنرا مکلس میسازند
 به ادوی خاص و مکلس آنرا بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنه صعبه * طبیعت آن در چهارم سرد و خشک و بعضی کرم
 ساخته اند * افعال و خواص آن تعلق آن مقوی دل و رافع خوف و زرع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدود شکل
 آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطر آگ و اجتناب از آن اولی و کثا شدن آن در دندان باعث نهیت آن بدون

کلفتی و گفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیکرد دالمصار رسمی است و قلیل آن نیز قابل پخت طبع اعضای باطنی مد ارای آن قبی نمودن یا شیر تازه در شیلۀ کازی و باروغن مکرر تا تمام آن بر آید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن ماش * بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و میج نیز و یغاریسی نیز مشهور و ماش و بهندی مونک نامند * ماهیت آن حبیبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبیبی است کو چک مد و راندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضی زرد رنگ و در بنکانه بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس زرد و زرد آن در برتر پخته کد از میگرد و از سبز خصوص زرد دانه ریزه آن و قرص آن تا سه سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و تشر آن مرکب القوی مائل بکرمی و باعقوصت * افعال و خواص آن لطیفتر از عدس و نفع آن کمتر از یا قلا و در رجلا کمتر از یا قلا و اصلاح حبوب ماکوله است و کثیرا غذا و مولد خلط صالح انکیموس و لیکن بطبی الاصل از خصوص مقشر آن که تشر آنرا با التمام گرفته باشند زیرا که بیس و قوت تحلیل و جلا در تشر آن است و از غنیۀ ناستان و بهار و بلد آن حاره و صا حبان مزاج کرم و حمیات حارۀ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و جدت و التهاب صدر و خون است اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضاء عصبانی و قوت با صره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهاب و عرقه و حمیات حارۀ حاده و امراض کرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن باروغن با ذام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفرا و به با برک خرقه و کاه و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حمای بطن و از خواص آن است که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید و هم از جهت تبیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه اراده تبیین طبیعت باشد باینکه مقشر آنرا طبع نماید با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبع نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت حارۀ جالیه آن زایل گردد پس آب خالص داخل کرده طبع نموده تناول نمایند و اگر با حمیات تسکین جدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حمای و یا با آب انار ترش افشوده با برده سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و با با ساق و زیت رکاری و اگر زیت خوش نیابد باروغن بادام شیرین طبع دهند و حسو منخن از ماش مقشر جهت عرقه و نزلات حارۀ نافع المصار ماش مبرود المزاج و بمران و کسانیکه در معدۀ ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفع و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مضرند آن و باه مصلح آن در مبرود بن افارویه عطارة حاره مانند زبره و فلفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلا نای و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرور بن طبع آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره و نیز در محرور بن ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه که در حمام جهت جرب متفروح و با آب جهت تقویت اعضاء مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است و با شراب و با مطبوخ آن باز عفران مسکن درد اعضاء کوفته شده و جدا شده نافع است و لوان اطعمۀ مصنوعه از آن را مانند برابری و بری کشمیری و با پر و بهتی و دال و منکوچه و ماش پلا و رکچری و لدوی ماش در قرا باد بن کبیر مذکور شد و اما حبیبکه در ملک هند و بنکانه و دکن میشود آنرا ماش وارد بضم همزه رسکون را و دالک مهملتین و به بنکالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حبب القلب دانسته سهو نموده اند و آن حبیبی است برنگ و شکل ماش و بزرگ تر از آن و مغز آن لزج و لعابی که بعد از طبع و یا خمیر کردن در آب لزج است آن ظاهر میگردد و در ملک هند و بنکانه پخته با سب و غیره و با ب میخورند و خود نیز میخورند مانند مونک * طبیعت آن کرم در اول و تر در دوم و بارطوبت

تضایه * افعال و خواص آن بسیار نافع و بطریق الهضم رمولک منی و منعظ بسبب نفعی که دارد و عصا آن جهت امور مذکور در
درماش افع و جهت برسی که تازه بتازه ساقه روزی چند مرتبه بمالند تا چنگ روز متوالی مفعول داشته اند و در مالک مذکور
و بنکاله آنرا نیز مانند مالش بختند بخوردن و انواع اطعمه مانند مالش از آن مستفادند و در قرابادین شده ذکر یافت *

* ماسفودون * بفتح میم و الف و ذیح سین مهمله و هم فاصکون و او رضم دال مهمله و سکون و او و نون * ماهیت آن گفته اند
اسم هندی درائی است که در مالک هند میروید و از انجای آورند شاخ و برگ آن شبیه برنجان و برگ آن از برگ آن هر دهر
قریب بزرگ آس و من و در نازک تر و در پوشیده بسنبل هندی و کل آن شبیه بیا سمن و از آن لطیفتر * طبیعت آن گرم و خشک

* افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادویه آن مینمایند خصوص برگ آنرا *

* صاهر * بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربی است و معنی نیز و عاری بی بز و آن را تیس و بترکی کجی و
پهنی مادی آنرا کوری و تر آنرا بکریا نامند * ماهیت آن حیوانی است منزه و از حیوانات ماکونه الحی که شست آن نسبت
بالحوم حیوانات دیگر بعد از کوسندل است و لطیف و به نرس آن جوان نکسانه و نه هیچ مزاج آن است و اهل و صحرایی
رجلی میباشد * طبیعت آن گرم و تر و گرمی آن از لیم کوسندل یعنی همان که در و حباب ارا نامی گرمتر و لطیفتر و نرمی از اهل
نیز گرم تر و لطیفتر * افعال و خواص آن موافق معروزی و مرضی و در فصل رمال آن حار و صالح است و کوس موس مولد خون
لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصالح آن بادام و نارگیل و خرما و خوردن موهای نر و تازه در شیه و کسک با آن بغایت مضر
و کونست بزغاله مافوق شش ماه با رطوبت غایبه و به نرس لیم مسکن غلبان خون و ملطف رموا فی مرضی و نافعین و کاشتن
کونست بزکرم گرم بر غصه و خمریه و صدمه رسد و کونسته شد و ریل و سوزن چیدن و عود و پوست کرم آن مسکن و جمع و درد
و باعث عدم نورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین گرمی و سوز صاحب سر سام و اختلاط دهن و عصا دهن و نرس آن مرطب
قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه است و آنرا کسکال زهره آن رافع غشاه و جگر و نرساده و چون شرحه شرحه و دوده آنرا بآن مخلوط کرده
در فلفل و زیتون و بران پاشید و کباب نمائید و چون آب منشرح از آن را کوفته در چشم کشید جهت شب کور و مجرب و سوزن
سرکن نیم سوخته آن با سبک جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه اعداء الصل و راع و انفس چون خصه آنرا
شکافه زرد و زرد من حرج و طر و زرد بران یا شده خشک کنند و آنرا با آب گرم جهت بهر و در و در و جگر و ممانه
و مل و مت آن جهت تعویض با و عجب الان و چون با بوره و صغیر خشک کنند و آنرا با سرکه و عسل جهت سوزن و چون
بزر و چهار ساله بکونست سرخ را در اول فصل هنگام رنگینی انگور زنج نمائند و خون اول و آخر آنرا در زردی و خون و سطرادر
ظرفی بکونست و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند و در روی کاه و باغریال در سایه خشک نمایند و آنرا با مالک جهت آنکه
در تقویت سنک کرده و ماده قوی الانرا است و بعد دل و آشامیدن حر و نرس آن با آرد برنج و جارس جهت سنج و اسهالی
که از اعلا یه حار و حاد به هم رسیده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و احسان بدان با آرد جو جهت قرحه و معا و آشامیدن
سرکن آن جهت برتان و با ماء العسل جهت کسودن حیض و بدل را خراج چنین و فر زحله خشک آن با کد جهت رفع
ادرار و حبس و آشامیدن سم سوخته آن با عسل جهت رفع بول در فراس مجرب و مقل ارشیت آن باد و در هم و غلای سرکن
آن با بول آن به نسبت است و درم غلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع دونه و بواج غلظه و ماء اصفر
آنرا با بول آن به نسبت است و درم غلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت رفع دونه و بواج غلظه و ماء اصفر

و طلای آن با عمل که جهت داء النعلین و بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء النعلین و ثانیاً لیل منکوسه و با عمل جهت جرب و وضع و اورام صلبه و سفت و با بزرالمنج جهت کوجک نمودن پستان و زانویه و ضماد سرکین بخته آن در شراب و حلیه جهت تحلیل اورام و چون کوزه آنرا شرحه نمود و کمپوت بران پاشیده کتاب نمایند و آب متروشح از آن را نیز بریهق بمالند زائل گردد اند البروج و الجروح پیه آن رویانند و گوشت بر زخمها و طلای سرکین محرق آن با عمل جهت قروح سابعه و شهد به السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذرا ریح و آشامیدن سرکین سوخته آن جهت کزیدن هوام طلای سرکین خشک بز بخته با شراب و با سرکه جهت جذب سم هوام و زهره بز کوهی با زهره موم هوام آلات المفاصل ضامد پیه آن با سرکین آن و زعفران جهت نفوس و داغ کردن بر سرکین خشک آن جهت عرق النساء مجربات و مشهور است بداغ هربی و طریق آن آنست که سرکین را افروخته در بشمی بچسبند در موضع عمیق که در تحت بندها و محاذی ابهام است بکنارند تا حوارت آن کم گردد پس تمایل بد بگری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عمل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حار آن طرد الهوام بخور سرکین آن کوبانند و هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آنرا با ترب و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم سازد و چون آنرا حل کنند مادی در غایت سیاهی باشد *

* مالک الکوزین * بفتح میم و الف و کسر لام و هم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسوزای معجمه و سکون باء مثناة تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بونمار و بهندی بکله * ماهیت آن از طيور آبی است سفید و جثه آن بقلر جلّه کبوتری و گردن و پاها و منقار آن دراز و دراز و کمر کم و آبهام مجاور و سر بزرگند و میباشند * طبیعت آن دردم کرم و خشک * افعال و خواص آن گوشت آن غلظت و مولد ریح و مقوی کرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن دو حمام مانع نزلات است *

* مال کنگنی * بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسوزای و بالغت هندی است * ماهیت آن تخم نهاتی است هندی و نبات آنرا یکساق و باد و هانی و تانقل و یکقامت و شبیه پنیاست در خن و سانی آن از آن قویتر و برک آن بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشه آن نیز بزرگتر از آن و دانه آن بقلر در خن و اندک طولانی و سه بهلو و بعضی اندک بهن و هر خ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حدیث * طبیعت آن در سوم کرم و دردم خشک و یار طوبیت فضاییه و بعضی در اول تردانسته اند * افعال و خواص آن اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و ارجاع مفاصل و نفوس و عرق النساء و ورک و رگمه و امراض بارد و رطبه و ماغبه و عصبانیه و لبتشغس معوطا و تنهین بدن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی را امراض مذکوره و بدستور تکمیل بدن آن اعضاء الصدر و النفث آشامیدن آن جهت تقویت معد و سرفه و ضیق النفس و تقویت معد و هاضمه و اشتهاى طعام و کمال و باده و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تنهین بدن آن جهت تقویت باه بغایت مؤثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلبی یعنی یک حبه و با کستوزان بابرگ نانبول و روز دوم اندک از آن زیاده و روز سوم نیز از آن اندکی زیاده و همچنین تا بحال بکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتى اشتها بسیار مفید و اهل هند بانهای شتی آنرا مستعمل دارند مانند آنکه از یک آن شروع

مهتاب و نور و رنگ آنه میا نر ایند تا بعد از آنه میرا اندک و بالی بختیج کم می نمایند تا با تمام رهن از بواسطه اکثر امراض قریبه
 بلاد و طایفه من منه و تقویت قوت و بالی بختیج حرارت غریزی می رود و من مطلوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل
 روز همان ترتیب کذا ای کنگ آنه شروع می نمایند و یک آنه میا نر ایند تا چهل آنه و بار یک متور می گاهند و از برای امراض درون
 آن نایست روز و یاد روز با مدت روز همان ترتیب که به بیست و یازده و با مدت دانه رسد و باز همان نسق کم می نمایند
 تا یک آنه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی ریاض و لبنیات و بقول و جماع و امراض نفسانی و یک آنه و
 حرکات عنیفه و اشهای حار و حریقه مانند خردل و سر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب می نمایند و گفته اند که این
 بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نمود با شند جهت رفع چل ام و خورانیان بدان نیز تأملات بیست و یک روز جهت
 چل ام و نیز دانه های درخت آنرا در روغن کاه و خالص بریان می نمایند و روزی یک کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را
 بخون می رساند که به شرح نمایان و نیز در شیر کاه می جوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست دست و روغن آنرا میگویند و روزی مقدار
 یک انار و نیم آنرا بشیر بونج میخورند و میگویند که موی و سیاه میگرداند و دیگر عمری سفید نسوزد و گفته اند که اگر یک آنرا آنرا در
 ده آنرا شیر بخورند آن مقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانه آنرا باغ نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه را بسیار
 ضعیف داشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یا بد و چون آن را بروغن خفیف چرب کرده و روغن زان اخذ نمایند و بر تفسیم بمالند
 تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شغال چند روز نخورد و اندک و در روز و نیز در بون فاشه و زانیه بخورند
 شهوت از با لکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بوقد در یک دانه آنرا مضر مجرور المزاج و حصول و بلدان
 حاره و جوانان و چون حار باشد است اکثر ضرر می رسد چنانچه شنبه و شنبه که چند کس خورند و همه متضرر گردیدند و بعضی
 هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً از داخل و نیز درین آن را وادمان حبوب دیگر را بدین نحو اخذ
 می نمایند که در یکی تا نصفه آب کرده و بر هر آن پارچه صلیق پاکیزه بسته بر سر آتش می کنند ازین و تخم آنرا هم مقدار که میخورند
 گویند بران پارچه میباشند و سر آنرا بر سر پوش می پوشند تا بشمار دران مجتمع گردد و بعد از یک دو ساعت برداشته تخم گویند
 را یا پارچه می فشارند آنچه روغن از آن بر آید اخذ می نمایند و مرتبه دیگر نیز یک ستور بعمل میار و زن تا دیکر روغن دران
 نمالند و این بهترین طرق آنست

* مالیا * بهنج میم و الف و کسر لام و فتح یا مشنایه و الف * ما هیت ان بعضی مران دانسته اند و یونس گفته درختی
 است که در بلاد شام میشود * افعال و خواص آن آشامیدن برک آن رافع همتا نعیمی و ملاطی پوست محرق آن رافع برص
 و خوردن نشاء چوب آن کشند است حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهنجی آنرا اکول نامند برک آن شبیه برک
 بادام رکل آن سفید است و چوب آنرا چوب حیات دانند چون بهنج آنرا سائید بهار گردید بخورند رفع همتا آن نماید و
 جهت میوه نیز نافع و دفع خلط صم و غل ای همی بقی می نمایند

* مالیکر اطن * بهنج میم و الف و کسر لام و سکون یا مشنایه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهمله و مشاله و فون
 لغت یونانی است بمعنی ماء العمل زیرا که مالی بمعنی غسل و قرطن بمعنی ماء است * ما هیت ان آنست که یکوزن غسل
 صافی خالص را در درون آب باران و یا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبع دهند و کف آنرا بگیرند تا د و ثلث بمالند پس صافی
 نموده نگاه دارند و عند الحاجة بیا شامند و این ماء العمل ساده است و اگر مرکب خواصند بعضی ادویه مناسبه حاره و یا

بارده بحسب غرض و غرض آنجا که بخواهد و تسخیر آن بتفصیل در قراباد بن کیمبر من کور شد * طبیعت ساد ان کرم و قر
 * افعال و خواص آن جالی و ملی و باطن اخلاط ازجه و مفتوح و منفتح بلغم غلبه و مقوی اعضای بارده و معد و سرد و احشا و
 اشتها و دافع امراض بارده و مصلحه و دماغیه و رجوع مفاصل و قوی و قرا و شکم را ذبت و دانه قناله رضعی که از جملع بهم
 رسیده باشد و من و بول و حبض و مضر و حرور المزاج و صفراوی و ارام حاره احشا مصلح آن ربوب حامضه مقل و شربت آن تا
 هی منقال است شمع الرئیس در محبت قولنج گفته که ماء العسل ما خود برای قولنج باشد که طبع بسیار یافته باشد تا نفع آن زائل
 گردد و الاضعیف الباطن نفع مینماید *

* ما صیفا * بفتح ميم و الف و کسر ميم و سکون باء مثناه تحتانده و فتح ثاء مثله و الف لغت نبطی است و آنرا همینا نیز نامند
 * ما هیئت آن نباتی است شبیه به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرون و برک آن مائل بسفیدی و بازو و بد شبیه باره
 و مزغب و بارطوبت چسبنده و کل آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرون و ثقیل الرائحه و بر آب و شر آن مانند خشخاش مقرون
 و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون میباشد و تخم ما مینا بقدر کنگر سبزه و شاخهای خشخاش ساحلی در
 زمستان میریزد و در بهار و در وقت که از آن در ظاهر نمیداند و در سرطان و در ما مینا میسوزد و آن را کوبیده
 اقراص میسازند بهما ت بلوطی و آنرا عصاره ما مینا و شیاف ما مینا نیز نامند و قوت آن ناهفت سال باقی میباشد و بهترین آن
 زرد مائل به ساهی قوی الرائحه با تلخی است که چوبی در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره مجفف آن بهترین از جرم آن و گفته
 اند آن دو نوع میباشد نوعی را که کل سرخ است از غامونی نامند و آن غیر مسنعه و نوعیکه کل آن زرد است مسنعه و گفته
 شد * طبیعت آن در دروم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند * افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا
 اعضاء الراس و العصب و الصلب و الملع و طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد یخشم و ابتلای ورم
 و حرارت اجفان و سلاق و ورود بنج و ورم حار آن و در لوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمع و استرخای بلك چشم
 وضعف با صره و آشامیدن تخم آن بقدر يك منقال رافع خفقان و اسهال صفراوی با دانه مناسبه معینه و مسکن بدن است
 الاورام و البثور و حرق النار و طلای عصاره آن جهت ارام حاره و باد سرخ و سوخکی آنش و سنجی که بسبب حرکت در زرد
 بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نفرس یعنی بل معد و شربت آن تا بیک درهم بدل آن سماق مضر
 هرگز مصلح آن بادام شیرین است *

* ما صیران * بفتح ميم و الف و کسر ميم و سکون باء مثناه تحتانده و فتح ثاء مثله و الف و نون * ما هیئت آن قسمی از زرد
 چوبه است ساق و شاخهای نبات آن از زمین مرقع و برک آن شبیه به برک لبلا ب کیمبر و مائل با ستناره و سفید مائل بزرده
 و بالزوجت و سطح آن در شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریک تر از آن و کره و اروغبر مستقیم و در کره های آن
 و ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسباهی
 و چندی آن زرد زردون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب
 اگر در از تازه چینی آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند * طبیعت آن در آخر سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن
 جالی و محلل و مفتح و مفرج جلد و مشق ناخن اعضاء الراس و سر و آن با عسل جهت تنقبه دماغ و اکتحال آن جهت جلای
 بیاض و با خنه و ظلمت بصر و روشنائی آنرا بپزاید و موضع آن جهت درد دندان اعضاء الغل و انقباض آشامیدن به آن

با غلبه جهت بر کان مدی و تحلیل ریاخ غلیظه و زحیر و منعی را در از بول و غلاب آن جهت انقلاب در هم و در هم
 این نظیر و بعضی مضر کرده گفته اند مصلح آن عمل مغذی است از شرست آن تا نیم متعال بلبل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن من
 الزینه غلابی آن با عمل و با سرکه جهت در من ناخن و کلف و برش و جوب و رفع آثار جلد نافع است

طاهره

ماهورانکه بفتح هم والقب و هم ها و سکون و اروق و دال موحله و الف و نون و هاء هم فارسی است بمعنی قائم بالذات
 یعنی در اسمان بتنهائی بی مغالطه و دانی دیگر کافی است ماهیست آن نباتی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب
 الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساق نبات آن بقدر زردی و بطبری انگشتی و برکهای ساق آن
 درازشبهه ببرک بادام و برکهای شعبه های آن ریزه مائل بتند و برشبهه ببرک زراوند طویل و کل آن زرد و ثمر آن در غلابی
 مخروطی و شبیه تخم زکیم و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلابی دیگر دانه آن از دانه کرمه بر رکت و پوست
 آن اغیر و مائل بسرخ و مغز آن سفید و شیرین و جوب و بوی آن باریک و قوت آن تاد و سال باقی میباشد کوبند که نبات آن
 بلاد هند و عراق است و کوبند دانه آن شبیه بماش است و بزرگتر از آن و در غلابی شبیه باویم طبیعت شیر آن
 در سوسم گرم و خشک و برک دانه آن در آخر دروم افعال و خواص آن آتامدن آب برک مطبوخ آن یا خروس
 سال خورده مسهل و متعال قولنج و مدبول و جهت درد مفاصل و نفوس و عرق النساء بلع دانه آن از دانه تا هشت
 دانه مسهل و آشامیدن کوبند حسب بسته آن با آب سرد در اسمان قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار
 سودای و کرموس مائی زیاده از دست بلع نمودن آن مغل از شرست آن از حب آن سه دانه تا هشت عدد و از برک آن
 تاد و در هم زیاده بران غیر مجوز را آشامیدن آب سرد و معین عمل آنست مضرر نه و معده و مصلح آن انیسون مضر سفلی
 مصلح آن کثیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعول بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برک آنرا بتنهائی
 و با بادرنه مناسبه بخند و بخورند اسهال می نماید و جهت ارجاع مفاصل و عرق النساء و نفوس و استسقا و قولنج نافع و بامرق
 خروس سال خورده و پودر بسته جهت قولنج را در از بول و لسن آن نیز مسهل است و بلبل آن نیم وزن آن دند و بوزن آن
 حب الشروع و یک وزن و نیم آن حب التمل است

طاهره

ماهیست بفتح هم والقب و کسر هاء و اء ملنه تحت ثانیه و ذیح راء موحله و هم معرب از ماهی بفتح فارسی است بمعنی
 هم سبک جهت آنکه کشند ماهی است ماهیست آن نوعی از نفوس است که بزرگی بقدر و بوی ناست و نزد اکثر اطبا
 بویست کماهی است شیردار شبیه بخیرم ساقی آن زیاده بر ذری و برک آن مغروش بر روی زمین و کل آن زرد و در
 آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهشت سرد و پوست ساقی آن مائل بزردی و با اذک حلت شده بویست هیچ کور
 و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و ثوب آن تاسه سال باقی می ماند و بهترین آن بوستهای باریک زرد رنگ تازه آن
 با اذک حلت و تادی آنست طبیعت آن در سوسم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل نوی اقسام باغم و اخلاط
 غلیظه و محال و ریاخ و جهت اوجاع مفاصل و نفوس و عرق النساء نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل
 و از برای عبودین و مرطوبین باغمی مزاج و قوی کسر اللمع و مفرط مصلح آن کثیرا و نشاسته و انیسون و باروغن و ادام
 جوب نمودن مغل و شربت از جرم آن با شکر ناک ممال و در مطبوخ ناست در هم جهت استسقا و تحلیل و ارام المعی و ریحی
 و چون آنرا کوبند در آب که در آن ماهی باشد اندک اندک میان دست کشند بر روی آب آیند و بمیزان و کوبند ماهیان

الفصل المین مع الثاء المثلث

میشما که به بر روی آب ایند

* **مثلاً** * بفتح مهم و میگون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربی است * **ماهیت** آن نباتی است که گرم دانه ثمر آنست و آن در قسم میبا شد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر و ذرع و برگ آن شبیه ببرک عازریون و ازان فلز کثور و بار طوبت چسبیده و کل آن سفید و از مایین کل ثمر آن میروید شبیه بتخم مورد و مائل با سنگ اریه و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگرد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آنرا جرم دانه و گردانه نیز نامند و برگ و تخم آن مستعمل * **طبیعت** آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک * **افعال** و خواص آن آشامیدن یکدم آن با حریره ها و با بلع نمودن دانه آنرا درست مسهل قوی بلغم و مایع صعود آب حاره بدماغ و منجرج اقسام گرم معده و امعاء مقدار شربت آن از دانه تا یکدم الزینه طایفه کوبیده آن با عصاره مر قی بسیار و ضماد مطبوخ آن بازفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت نافع و زبان حب آنرا در فرجیات مسخنه و با شفه رطوبات و خوشبو کنند * **ارحام** و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذه جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال نمایند و برگ آن در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل و بیع ایام حصادا خن نمایند و خشک کرده نگاهدارند و هندالها حالت بکوبند و شطایا آنرا ازان جدا کنند و آشامیدن دوا فیه قیراط آن با غراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مانده و جع است و سفاد نافع و بدستور در سرکه خمدانده آن جهت رفع غایله که دارد و با طبع با فلاویا عدس مسهل برفق و حمل آن منجرج جنب و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن بازفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات ناسه درم و باید که یکشنبه در روز در سوکه بخیسانند مانند برگ مزریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یک درم که بدستور در سوکه بخیسانند و بار وغن با دام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کنند و مورد جراحات حانی اگر بدان رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار و هم میرسد علاج آن علاج نرفیون خورده است و در نرفیون مذکور شد و قسم درم آن در مصر کثیرا الوجود منبت آن قریب در ناهار آبها و ریاضات زاره و نبات آن بعد در دوشهر و چتری و برگ آن مانند برگ ابله و اذل و در بهاروی هم و کل آن زرد و بار یک و از میان برگها و نیله و تخم آن بقدر انجیره و سفید رنگه و اینج آن خشکی و بی فائده و آینه ای که گرم دانه آنست نه قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن * **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک * **افعال** و خواص آن آشامیدن یکدم برگ خمدانده آن در سرکه یکشنبه روز و با بار وغن با دام آشامیدن مسهل ماء اصغر و بلغم خام و اقسام گرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آنرا با یک اوقیه مویز بیلانه در یکرطل آب بخوشانند تا چهار اونه ماند صاف نموده یکدم بار وغن با دام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصغر و استسقا و اخراج اقسام گرم امعاء صغار و سفید الجروح و القروح استعمال فستق آن در خنازیر و جراحات خوردند که گوشت فاسد و منقعی اوساخ و چاق کنند آنها و بدستور ضامد برگ آن با صویقه مناسبه و یا بندهائی *

* **مثلاً** * بضم مهم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ناء مثلثه در آخر * **ماهیت** آن اکثری گفته اند آب انکوری است که دونه آن در طبع بر روی یک نلک بمالد و از قول شیخ الرئيس در کلیات فانون و کلام محمد بن محمود املی در شرح کلیات ابلاهی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انکوره جز و و آب خالص یک جز و که جوش نمایند تا یک نلک آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته اند اینجابه است منقعی آن و حمل مثاقفه می است نه طبعی و مثلث طبعی این است که ذکر یافت و مثلث نهی آن است که شراب انکوری را بخوشانند تا در نلک آن برود و یک نلک بمالد و بالجملة در طبیعت و منافع قریب بتحصی است و مولد خون

فما لي محتم ومقهور ما ضمه وموافق ذاك الحب وذات الصدور وأبلة من صفة ومقهور بأه مبرود من وزاد الكند أني وأكبر
 أن مضر محرورين مصلح أن بهار مرع أن بأب امت • فصل • ل الميم مع الجيم •

* چنانچہ * بضم میم و کون اجم و فتح لون و حاء مہملہ لغت عربی است بہ 'رعی کل خوش نظر نامک * ما ہیبت ان نوعی از
و یا حین است * طبیعت آن درد دم درد خشک * افعال و خواص آن تا بی رافع اسہال و حیلان خون و جہت
زخمہ ای تازا و عصارہ آن جہت گرم کوشش و ترقہ و درد آن نافع است *

*** مچوگان *** بفتح میم وضم جیم و همجنی و سکون و اور فتح قاف و الف و لون * ماهیت آن از ادویه جدیده است که از ارض
جدید از بلدی که مچوگان نامند نصاری می آورند و آن بیخ نباتی است سفید و رنگ شبیه به ناشر نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن
مغز رش بر زمین و برگ آن مدور در آن رگهای بسیار و در آن شنبه بکشنوز و در خوشه مادی خوشه عسل از عسل و در وسط
تابستان در قنور مور سد و بیخ آن ساطور و سفید مانند بیخ ناشر و بعضی آن را بیخ ناشر اد است و این در جهت چندی است آنکه بیخ
ناشر با حرارت و خلد بسیار است بخلاف این بیخ * طبیعت آن در دوز گرم و خشک با قوت معتدله و با قوت معتدله و از آن
از این جهت بقلط بعضی نوعی از راز و دل داشته اند و بیست چنین است آنکه در این دوا بیست که در طبیعت باشد
و راجحه ثقیل و طعم کره و چنانچه در راز و دل است * افعال و خواص آن جهت بر طرف و روح معادل و در وقت رطوبت
و طبعه نافع جهت آنکه مصل و مخرج باغم و مائیت فاسد از بدن و مخرج خلط آن و در است که در حال کثیرا ط آن با شرب
و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق مینماید و البته از مسهلات ملوئیه است که مانع از مصلودت آن چوب
چینی و عشب و شجره النبی و صاحب را من و قوت قنای که عصاره ریون نامند را مال اینها جهت آنکه و حکم و چوب و روح
مفاصل و ظهور و غیر ما در رحمت مزمنه مستمر و عظیم النفع است جهت آنکه مانع از است یقوت تمام و کثرت احتیاج آن
بالجاء بسیار است از برای آن مانند مرای اصول دیگر و چون بیشتر صرف آن با شکر یا شربت مناجه مرض با عرق رازانه یا
انیسون یا دارچینی یا مطبوخ فربک آنیا و بهترین معاجین معجون ورد مصل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در
ضایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب بار داده شود که کشاید روز در آب اول غلیظ
باشد با شکر تها یا با مقویات دوا اعطای راجحه چنانچه در آب استعمال مسهل و مصل و شکر است نیز و بعد استعمال آن اگر
بمقدار نیم ساعت خواب نماید باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهل طبعه که در کثرت خواب باعث ضعف و باطلان عمل
آنهاست مقل و شربت آن در اطفال غیر بالغین نیمه گرم در اطفال و بالغین زنگارم بحسب قوت و ضعف مزاج بد آنکه درین دوا
قوت انضاج است و لهذا اجزای استعمل آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غیاض است بخلاف سائر ادویه مسهل
معتدله است از مجاری ضربه و عروق شریه رسوا فی ریسرها خوا و در کتب باند و خوا و در سائر اعضا و جهات امراض رحم
و اختناق آن و غیره از امراض مختلفه مختلفه بآن نافع و رب آن نیز مانند رب مثله مصل می آورند و مقل از رب قیرا ط آن
با شرباب و با شربت مناسبه چند مجلس کافی اجابت مینماید که نقایص حاصل میگردد بی تعب استعمال این دوا از ادویه ملوئیه است
و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سود مند و بیغالبه است چنانکه گفته اند و از این منزه و تجربه است *

* صاحب * در حب السحاب مل كورشل *

* فصل * مل الم مع الخاء المعجمة *

منع * بنام و خاء مشدده بهاء بی مغز استخوان را نامند و شامل مغز و رانهاست * نامی من ، آن معریف است که چه نامند

چون بناست که درخوب استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضل و نامتحرکی جز اجزای استخوان
 قص و اطراف استخوانهای نرم باشد * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و
 مسمن بدن المصارا کثیر آن مفصل معده و مورت غنایان مخصوص بی نمک خوردن آن مصالح آن نمک و معتبر و دار چینی و زیره و
 میرو دین و ترشیهها در محرورین آلات المفاصل و الا عصاب و تعریج بدن آن ملین صلابت مفاصل و اعصاب و رباطات و اوتار
 و عضلات و شغائ و اطراف و بهترین آن مغزا استخوان حیوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق
 گا و گاو و بز و قو و بتر و کرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجذیف آنها زیاده و چرب و لذیذ اند خصوص از حیوانی که رنگ آن سیاه و
 پر مغز باوصاف مذکوره باشد و وجه بهتری مغز سان برای زیادتى و همت و قنات و فول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون
 مغز سان کا و وبا آهورا مکرر در ساق و بند های پای اغفال بما لند زود براه افتد و چون خواهند که آنرا بکشد از بند باید که در زمستان
 اخل نمایند و در گرما و اما کن بلند کرم خشک با پرک خار خشک بکنند و از جا های نم دور دارند *

* مخلصه * بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آنرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان
 می یابند از سم انعی و نکایت آن و موت و تکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز * ماهیت آن نباتی است
 مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده شد و همه با تلخی و کل همه متکونی منکوس و شبیه
 به حبه قسی بی ساق شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه به برگ کرنس و از آن نرم تر و از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخهای
 آن بلند تر کرد و برگ آن ریزه تر شود تا بعد برگ کتان و کل که در و منکوس و این قسم در اواسط ربیع می روید و در
 اواسط کرمان کل می کند و قسم دوم آن نیز شبیه به قسم اول مگر آنکه کل آن ما بین کیود می و سرخی است و قسم سوم را
 برگ شبیه به سرهه مد و ریزه و کل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را با سنگد ربه راس الهی مد نامند و قسم چهارم
 هاق دارد و در ربیع می روید و ساق آن باریک و مستند و بوقل رد و شمر قاسه شمر و شاخ و برگ ندارد و کل آن بشکل عقرب و که در
 نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مد و روم شقق و شبیه به برگ بادرنج و بیه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرا پاس و نواح
 آن بهمار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب را غبر و بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کرم
 برگ و درکهای آن باریک در آن شبیه به برگ پایونه و بر شاخها چها شبیه به بونه با بونه اما برگهای ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این
 قسم در بلاد شام کثیرا لوجود و معروف برها و حران است و بهترین همه قسم اول را آنچه در از غبی صلبه بی آب و سنگ لاخ روید
 و قوت آن تا بیست سال باقی می ماند و صاحب اختارات بدی نوشته که آنرا محجام و ابوح کوبند و سه نوع است بکنوع آنرا
 بشیرازی کار رنگ نامند و بفارسی بلبل شامی و بکنوع را کشتهز کوهی و یک نوع را تر باق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در
 نباتات اندک متفاوت نبات کار رنگ خشن و تخم آن بسیار تلخ و کل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشیز کوهی
 املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ و منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و کل آن مانند بسرخ و نوع تر باق کوهی در
 و مل روید و نبات آن کوچکتر و کل آن مانند بسفیک و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان
 شها نکاره آورند جهت آنکه تر باقیت آن از همه زیاده است * طبیعت آن در اول گرم و خشک * افعال و خواص آن
 اعضا و الغذا و آشامیدن آن جهت دفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و حال و اعصاب و دفع ارجاع
 و اصل و ظاهر و برگ و امثال اینها السوم آشامیدن یک گرم نادر در آن جهت دفع سموم مشروب و منهوشه مانند مار شاخدار

بمیزوبه فارسی مرکب نامند * میاهیت آن معروف و اقسام آن در قرابادین کثیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن بزدا طیارا
مجنوع از دوده و روغن کتان و صمغ عربی با غری الجلود و زاج زر و آب ماز و است و بهترین آن بسیار سماه براق سبک و زین
آن است * طبیعت آن در د و م کرم و خشک بخلاف مداد هند که سرد و خشک است و از اجزای درخت نرمل میسازند
و گفته اند که از ما زوئتها میسازند * افعال و خواص آن قابض و مجفف و رافع خصوص مداد هند و اعضاء الراس و العصب
و غیرها سعط و صداد مداد هند و بر پیشانی حابس رعاف و طای آن رافع شقیقه و سستی اعضاء و بر کف پا جاذب حرارت
و حیفات و بر او رام حاره محال آنها و غیره مدی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب و یا با خلص آن جهت
سختی آتش و بد ستور با قیر و طی اما باید که بعد از تطایه بشویند و رفع نمایند بلکه بکنارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه
در آن زاج باشد مصلح مراهیم تر و روح متعفن است و در سقور و در کفته آشا میدان دو منقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است

فصل الهمیم مع الرأء المهملة

* همیم بضم همیم و تشدید را و بفتح همیم نیز آمده لغت * می است و در می اهر و هو بطرس و سربانی مراد کلبا و میونا نی سمرنا
و بهند و بول بضم باء مؤنثه و سکون و اولام نامند * میاهیت آن صمغ و بالین درختی است که در بلاد مغرب و روم
و جزایر سقوطی مشهور است و در کنارهای آن مانند بند های نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پرمیباشد
و از آن نیزه میسازند مشهور نیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و ما با یکی است و این قول اقرب بصواب است
چند در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرا آنها است و این اصلی که ارد چه مران را برک شبیه بمرک توت است و برک قرا آنها
شبیه بمرک ترنچ و از آن کوچکنور درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرا آنها لذیذ و ثمر مران شبیه بدان ولیکن با عقوصه بسیار و غیر
لذیذ و درخت آن خار دار شبیه بقسط و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد و آنچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن
بوریا ئی و ظرفی در زیر آن که در آن جمع گردد و آنچه حاصل گردد بهترین انواع است و این قبل از آنچه در سفید رنگ و بعد
از آن رنگین میباشد و این را مرصاف نامند را آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و داخل
نمایند بعد از آن است در خوبی و این زرد رنگ میباشد و مرال بطارح نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست
افشوده عصاره آنرا خشک مینمایند و با آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا با زطیح میبلهند تا منعقد و منجمد گردد
فسمی بجمیع سائله و مویحشی است و این بدترین همه و سبزه رنگ میباشد و معتد و بهترین همه مرصافی خالص از چوب رسنگر نیزه
و سبک وزن و زود شکن و خوشبوی بسیار تلخ با شاعت آنست که ظاهر آن ما ئل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید
و بعد از شکستن سفید شبیه بناخن چمن باشد و آنچه با مرصاف مل کوره نباشد زبون و غبر مستعمل و آنرا مغشوش ب صمغ عربی
مینمایند و بجوشانیدن در آب مرصافی و بعضی بتو ع سمی قاتل که آنرا فاجس نامند و در لون شبیه بدان است اما با حدت
و کراهیت رائحه و زهومت است غش مینمایند * طبیعت آن در آخوسوم کرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند
و در د و م کرم و خشک دانسته اند * افعال و خواص آن جالبی و مجفف و قابض و ببلع و مفتح و منبج و مسهل و ملین و ملزق
و محلل ریح و او رام بارده بلغمیه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل آنرا کیب کما زکرده میشود و حافظ و مانع
تغفن اخلاط است و این حکما ی سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر و بعض
ادویه مناسبت میباشد و اند و گفته اند آنچه از اقلیطا می آورند قوت تجفیف و انضاج و تلین آن زیاده از غیر آنست اعضاء

کوشش شد و با سرکه جهت قوی بار و رغن کل جهت جرب متفرح و حکه و ذرور آن میخلف قروح و مانع تفعیل خصوصاً که اولاً
 حضور را با آب بارانک بشویند و بعد ازان بران بپاشند الرینه ضما د آن با شراب ولادن و رغن مورد مانع رختن موی و
 حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و یا سلیقه و یا زعنفل و
 عسل جهت قلاع ثلیل و کلف و علای آن باشد یمانی جهت رفع بد بوئی زربغل و کش ران و با آب اترج جهت سعه و جرب
 آلات المفاصل آشا میدان وضما کردن آن جهت ارجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس وضما د آن با آب گشنیز و با آب کرنس
 تازه و بازیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحایل ورم و تسکین درد آن و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت کمر مضام مؤثر المفاصل
 مضر محرورین و بوتیلن آن منوم و باعث مدد و صلاح خصوص کسانی را که عادی بعروض ضما ع باشند و مضر مثانه مصلح
 آن عسل مقلد ارشرب آن از یک با قلاتانیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و زرد جالینوس قصبه الدربوه و قسط تلخ بوزن آن
 و زرد بعضی مویمائی و چند و فلفل مر یک از آنها بحسب مناسبت و مراعات امراض و دپخان آن که مانند دخان کند و بعمل
 آورند و در سائر افعال مانند مر و الطاف و قوت تحفیف آن زیاده است و برک آن مقوی معده و محال و باح و مدد و فضلات
 و دافع سموم افعی و سائر هوام و نمر آن مانع تخمه و کما د و یا ذرور سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته آن
 با آب رانع جرب متفرح و معوط سائر اجزای آن فاطع رفاف و فر زحمت آن حابس حیض وضما د سوخته آن با سوخته پرسیا و شان
 جهت دراز کردن موی و آشا میدان نشانه جرب آن بقدر و درم کشنده و ما ابانرا نیز همین اثر است *

نیا
 ۴

* صراره * بضم مهمم و دراء مهمله اول مشیده و دوم مخفیة و در میان هرد و الف لغت عربی است * ماهیت آن خاری است
 که در آخر بهار و اول تابستان میروید و در مصر معروف بر است و اطباء آنجا بجای شکای مستعمل دارند و در فعل
 قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا از زرد و به با من و برک آن شبیه بهوک چغندر و سبزه رنگ و ملاصق زمین و در تابستان
 مانند درخت شعبها رنگ بیخ ازان میروید و کل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خاردار میشود و شبیه بشکای و دران تخمی
 مانند تخم معصر و بسیار رنگ میباشد و قوت آن ناچار سال با فی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده میخورند و ناشی آن کمتر
 از برک و تخم و پوست است و بعضی با کوشش پخته نیز میخورند منبت آن میان زراعت و زمین های نمناک و چون شتر ازان
 چرانماید فربه گردد و چه بهتر ازان نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند * طبیعت آن در حرارت
 معتدل و خشک در موم گفته اند * افعال و خواص آن مفتوح و ملطف العین وضما د آن جهت درد چشم اعضاء الصدر و الخشاء
 و انقبض آشا میدان برک آن و با آب برک آن بقل ربک اوقیه مکرر جهت علل قصبه رقه و درد پهلوی مزمن وضعف جگر و تقهیم
 پید د آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حلات و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تهیه کهنه و بانان خواص و زجاج
 هود * جهت تفتیت سنگ منانه و عسر البول السموم آشا میدان سه د انم آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصلح آن کنهرا
 مقلد ارشرب آن ناسه درهم و از آب آن نایک اوقیه است *

نیا
 ۴

* صراره * بکسر مهمم و فتح دراء مهملین در میان هرد و الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرا بر نیز آمده
 و بفارسی زهره و بهندی پته نامند * ماهیت آن معروف است و آن عضوی است از اعضاء مرکبه بدن حیوان موضوع و
 و عائی از برای صغرای متوال در کمال از جهت قوا ند مذکوره در کتب کلیات و آنرا د و مجری است یکی از کمال بسوی آن برای
 آمدن صغرا از کمال دران و دیگری ازان بعمله و امعا برای انصباب صغرا بعمله و امعا برای غسل آن و دفع فضول و هرازه و رحه و الی

ذکر آن مذکور شد و خواص کلیه آنها را آنچه مذکور شد از آنها بیان می یابند و قوی ترین زهرهای معروفه است
 چهار باز مره که در پس از مره خرس پس از مره بزیس زهره که در پشت اسف و اسام زهرهای لیور زهره خروس و ماکیان
 و کبک و حار از زهرهای طهورا قوی اند از حیوانات چهار پا و تیکه نسبت داده شود طائر را بمایه رسید کنند و از زهرهای
 بسیار قوی و تلخ زهره جوارح است مخصوص از رک آنها و زهره شیط و سمی بعقرب و حشرات اقوی اند از زهره
 حیوانات چهار پا و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر است و نیز مرکب از زهرها بحسب نری و ماد کی حیوان و اختلاف احوال
 از سر و و کرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دود کی و سرعت سیر و دراز و راحت و آرام و گنج
 بستن و در قفس بودن و تعلیف و غیره با اشیای حار و بارده مختلف میباشد چه از حیوان در مطلق که در هنگام کرسنگی و آتش
 بود و دلی که در غیرها از اسباب مسخه اخل نمایند که مگر و خشک تر و راحت را اقوی اند و از مادی حصی و هنگام مخالف آن
 امور از اسباب سرد و اخل نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تر میباشد و زهره انواع ما همان حاد و قوی میباشد
 مخصوص زهره شیط که سمی است و زهره انواع ما را سم قتل اند و در آن مطلقا در مائل بسرخ بزرگ طبیعی
 آنست و بدترین آن زکزی و سرخ تیره آنست * طبیعت آن مطلقا تا بماد گرم و خشک افعال و خواص آن حار حالی
 و شدید التور و عنه الراس مفتوح و مفاصله و قیور و او در جهت قروح تازه کوش و ظهور زهره رخه باز است
 جهت ثعل سامعه و با عصاره کرات تبطلی برای طنین و ثعل سامعه و اعتسال سر زهره کافور و با نظار و طین قبولیابراه
 عز از درد لوک مراره سلحه جهت تلای خست دهان اطباء و زهره اردک خاکی با دغ سعو طار و جانب موافق جهت
 رفع شقیه نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصاً خشک آنها جهت استنای نزول آب در چشم و انتشار زهره آمو و کوسفند تر تبطلی
 از حیوانات چهار پا و کبک و شیط جهت غشای زهره کرات جهت رفع یاض عس و زهره ثور با آسار از آن با عسل حدت بصیر
 و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و زرافه و مرغی آنی و املق و کفما و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم و امثال آنها حالی و جهت
 حدت بصیر و تنقیه قروح آن را و اساخ مانع اعشاء النفس لعوق زهره آمو و الاغ بار و عن کا و تازه باشند و حمام مانع بهر در بود
 زهره کافور با عسل جهت حنق و بلع و زهره سلحه است اعضاء الفلأع و انقبض آشامیدن زهره ثور و مسمی ادویه عربی و نو سوز
 زهره مر حیوانی مطلقا سهل است حتی زهره خنزیر چون بزای ما اند و با سبه بدان الزوده حیدر اما ند تائیس و اسهال نماید و
 ضما در زهره ثور با عسل جهت قروح مقعد و بطول آن جهت و جمع ریسمان و درم شوا سبب و قروح زهره مر حیوانی مدد
 حیض است و آشامیدن یکدرم زهره دغ با یکدرم موم مرشته مشرق حسن و از زهره شمره اند و آشامیدن زهره چغندر با
 خاکستر چوب کرانج بول در تراش و طلای زهره مرع سیاه حاکی برا حلیل مورب لذت جماع عظم زنان و محبت مغر
 ایشان بمردان و طلای زهره که چشک مانع تر قرحا و قنری زریق بر کج ران و قضیب و خصه و ران با عسل شدت نفوذ و کوبند تا که
 بار ابر زمین بکنارند و مع آن بگردد السموم طلای زهره تیس جهت دهش هرام و بد سوز زهره ثور و الاورام و السور طلای زهره
 حصار درخش با عسل جهت تایل و تحلیل اورام و در مرهم حمره د اخل کرده میشود و زهره شمر با عسل مانع از اید اورام
 و تحلیل آردا و رافع حنا زیر القروح و الحرق طلای زهره کرک جهت انتیام حرا حات عصب و در زمان سرما مانع تشنج
 و کزاز مشوف و زهره تیس جهت قلع کوش زانند و داخل مراهمی که محتاج به اراب قویه باشد برای قروح عظیمه
 قلع شده د اخل کرده میشود و طلای زهره مر حیوانی که باشد با نظار و راتبا نه و این فیما بها جهت جرب مغر و زهره کافور جهت

و جاع شد پس در آن محل مراهم جزا حیات فیروز جاد ث از جیره نافع است

میران * بضم میم و فتح راء میشد ده و الف و یون * ماهیت آن درختی است که در زمین عرب به هم میرسد و جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن برگ و با عصاره برگ آن بکشد یکدم با شراب جهت سم المعی کزیده نافع و تئمه خواص آن در مرز کربانت و بعضی خود آنرا شجره المودانسته اند چنانچه مذکور شد * میربا فلن * بضم میم و سکون راء و فتح باء موحد و الف و فتح فاء ضم لام و یون لغت یونانی است بمعنی هزار برگ و آن جزئی است و در حرف الحامع الزاء مذکور شد

میرجان * بفتح میم و سکون راء و فتح جیم و الف و یون لغت عربی است و به فارسی نیز مشهور است و این و بهند میگویند که و میرجان فیروزانند * ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحرین در زیر آب از زمین میرود و تا بقدر یکدفع و زیاده نیز و با شاخ های بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعه های بزرگ سرخ رنگین و براق بی جرم و بی سوراخ کم کره آنست و بعد از آن سفید باوصاف مذکوره و سیاه آن زبون و ماده بکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب و هوای حادث از انحراف مختلفه در زیر زمین آن دریا و زمین احجار است که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم میرسد و منکام زیادی و قوت و غلبه انحراف بر روز آنها را از خلل و فروج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته بر می آورد و بعد از برآمدن منشعب میگردد و بشکل نبات و درخت و اجزای بخار به اراغ معارف نموده و متعجب میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طولس و اندلس بهم میرسد و چنانکه بسیار معین است آلات سرب و غیره از افعال بودام ماهی که روی بسته در دریا می اندازند و بر طرف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها پیچیده گردد پس بزرگ و می کشند تا شکسته و جدا گردد و بر آید و جاهای که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بر بسمان بسته شکسته بر می آورند * طبیعت آن در دروم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا ناسوم سرد و خشک * افعال و خواص آن آشامیدن نیم درم آن قابض و مجفف و حابس و یکدم آنرا یاد زهر جمیع سموم دانسته اند و تعلاتی آن بر معده جهت جمع علل آن با لخواصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف و افعال در خواب و در سایر افعال مانند پس است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و در سنو و احراق و حب و سغوف آن در قبادین کبیر مذکور شد * مورد استنج * بضم میم و سکون راء و موهله و فتح دال و موهله و الف و فتح سین و موهله و سکون و یون و جیم معروف مردا سنگ فارسی است و نیز در فارسی مردا هتک و بموناسی لید و خورس نامند * ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه و سواهی آهن و بیشتر از سرب و فلزی بطریق اخراق بعمل می آورند و ذهبی آن سرخ و فلزی بنفش و رضاضی مائل بسرخ و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست * طبیعت آن با نفعی است از انجمله آنکه میکند از فتن سرب را و سرنج و با سرب سوخته بخورد آن مدد مند ناهر و خوب و مزوج گردد فل پس در ظرفی کرده سرکه تمیل بر سر آن میریزند و هر چه خوب سوخته و مزوج با آن باشد جل امیسا زرد و با آب و جویطیج میزند و بعد از یکجه و میهر اگرد و منشق شود پس از جویطیج کرده با هم وزن آن نمک میسازند و در آب میخیسانند و هر روز بر هم میزنند و هر سه روز آب را تبیل و اینها ایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نهادن پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرنگ نامند بفتح میم و یکسر آن نیز و سکون راء و موهله و فتح تاء مثماة فوقانیه و کاف در یشم سفید و پیچیده با آب با فلا پیچ و شاد و بعد از مهر اشدن با فلا و سیاه شدن پشم آب با فلا و پشم را تجلیل نماید و طبع دهنل تا سفید گردد و این مستعمل در طایفه و ذرورات است برای

آنکه مشهور است آنکه اندر مغسول آن الطاف و رحمت است آن که ترا ز غور مغسول و طریق غسل آن آنست که هر وقت که بخواهی
درم بسایند و آب و نمک بر آن ریزد آنکه از کف بر آید و تا چهار روز بگذارد و هر سه چهار روز بر سر زدن
و هر هفته یک مرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک شود و نرم شود و بکار بریند و باید که نمک بوزن مردانک باشد
و بدین طریق غسل بفرمایند میگرد * طبیعت آن مائل تکریم و در آخر درم و تا حرم خشک گفته اند و مغسول آن در اول
هر دو خشک در شوم و سفید گردد آن که مرتکب نامتد الطاف و توبی * افعال و خواص این اقسام آن هم قاتی و از اهل غیر مستعمل
و مجلل و مجلف و نابص و مغرم و مملد و حابص و جالی و برنده کوشش فاسد زائد و دریا نند کوشش صالح و التیام دهند
زخمهای عمیق و ماده اکثر مرهم و جامع ادویه و کامرشدت تحلیل ادویه مجلف قوی و خورند کوشش فاسد همین را از خاصیت
آن آنست که چون در سر که اندازند آنرا شیرین کرد اند اعضا العین سفید کرد و مغسول آن در اکتحال جانی جهت سلاق
و جرب و ناخن و قرص چشم نافع اعضا النفس شح الرئيس رحمة الله تعالی علیه در ادویه مفرد و قانون نوشته که
آشامیدن آن حابص بول است و زبان بلاد ما باطقال برای خلفه و قروح امعا و امهال منخو را نند و حکیم میر محمد مؤمن
در نسخه المؤمنین نوشته که در بلاد اراک از جهت رفع کرم یا شیر میوه و حرکت میوه مایند و تا کرمها دفع نگردد مانع
سکون آند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعملیل است امین الله و له تصدیق نموده که نیم درم سفید کرد و آن با جلاب منخو
اقسام کرم معد است و صبر موجب و سفید کرد و آن در حقیقت حابص امهال قروچی و متجی الجروح و القروح طلای آن روایند
کوشش فاسد زائل شد و در قروح و عذشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح با عرض و معاد و به مناسبه و با مثل آن کبریت
زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوشهای بر آب الزینه طلای سفید کرد و آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب
و جلدی و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب کرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بد بوی عرق
اعضا مانند زربغل و کشن را و بدوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت مسح جلد مؤثر خصوصاً با روغن
کل مرخ و با روغن کل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با سرکه جهت رفع قول و چون با روغن زیتون بسایند
و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه انشقاق است و طلای غیر سفید کرد و آن با آهک سیاه کنند و جلد
و در در آن جهت قروح بین انگشتان یا نافع المصار و درم آن کشند و با احتیاس بول و انتفاج بطن و حال بین و قروح و غص
عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خنای و کاه منجر با شقاق اما اگر در مصلح رمدهای آن بقی و تنظیف بدن است
با ماء شبت و انجیر و آشامیدن مرمری که درم با آب نیم کرم و ملازمت آشامیدن امهال باج و لحوم خرغان و مرق خرمن
پیر و آب کوشش مای چرب و سرکه خمر میا و مالیدن لطوخت معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زخمیل مر با و فستقین
و زرد و تخم کرنس و فلفل و فایغیه معنی کل حنا و نار دین و طلای دو مثقال از تخم کرنس و فستقین و مرمری یا یک اوقیه طیب
کرنس و اگر طبیعت قبض باشد حقه فرما بند بختنها لینه و صاب و مرهم آن در قرا بادین ذکر یانت

* مرز نجوش * بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون اون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب هرز کوش
فایض است و عربی سرق و عنقر و بندی و نا و مروا نامند * ماهیت آن غیر از اذان الفار است جهت آنکه برک آن
میچشایند کوشند از بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچههای زرع میبایند و نبات آن
تانی و سوزد و در شاخههای بر آکنده و برک آن طولانی اندک بار یک کم عرض و کل آن سفید مائل بسرخ و تخم آن شبیه

بفتح ریحان و شغاف و کسانیکه آنرا اذان الفار دانسته اشتباه نموده اند * طبیعت آن در آخر دوم کرم و در اول آن خشک * افعال و خواص آن قویتر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفتاح و حالی و مفتاح و جاذب اعضاء الراس آشامیدن مطبوخ آن مفتاح سده دماغ و خیاشین و رافع صداع بارد و طب بلغمی و سودا و سودا و ریخی و مالخولبا می مرقی و لقوه و حایس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و راح دماغی است و برون آن جهت تقویت دماغ و محتى شراب و منع خمار و تفنیه سده منخرین و معوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و طلای آن با حنادر حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدبیر بدن آن جهت فالج و امراض عصب بارد مانند کزاز و امثال اینها و اکتجال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با غسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات و آب از دهان و طول آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز یاکن اشتن خرقه ترکردن بدن آن در گوش دافع سده آن اعضاء الصد و الرغذاء و النفص آشامیدن مطبوخ آن مفرج و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضاء باطنی و احشای و تحلیل ریح و هر روز رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و تولنج و یحی و فرجه آن مد حیض مقلد ارشوبه از جرم آن تاد و مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر کرده و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و کوبند افسنتین و مرما حوز و دوزن آن و نیم وزن آن فلغل و بوزن آن شا با نک نیز گفته اند الا ورام و البثور طلای آن محلل اورام بلغمیه و با بزرالمنج جهت ورم انشیان آلات المفاسل با موم روغن جهت التواء عصب و وجع ظهر و اریه و با غسل جهت رفع اعصاب و بدستور تدبیر بدن آن الزینه طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بد بوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضما د آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن کربز اند و هوام و رافع مضرت هوای و بانی و روغن آن که آب آنرا با هم وزن آن با روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدبیر بدن آن جهت فالج و لقوه و کزاز و ریشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفنیه سده گوش و کرانی سامعه و تحلیل ریح آن نافع است

* مر سطس * بفتح ميم و را و فتح ميم و ضم طار سین مهملات لغت نبطي است * ماهیت آن درختی است بقدر رنگ قامت برک آن بیمار یکی موی و بهم پچید و بار طوبی چسبند مانند عمل و تند بوئی و تلخ و رطوبت برک آن زیاده از شاخ آن * طبیعت آن در سوم کرم و خشک * افعال و خواص آن طلای آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی و محرق برک و شاخ آن به آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب و قانع آن و ستون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام زخمها و تعلق آن جهت همر و ولادت موثر و آشامیدن و اوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز صاحب فلاح است گفته چون برک آنرا غرس نمایند درخت میروید و چون شاخ آنرا برین دفن نمایند و آب دهنت بعد از چهل روز نظر ما کول روید

* مر عزی * بفتح ميم و سکون و ارفتح ميم و کسر زای معجمه و یاء نسبت اسم سوانی است بفارسی مرعز نامند * ماهیت آن نوعی از بزم بر و از موی بمیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند * افعال و خواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و معجن می رود بن و مقوه کمر و کرده و محرک باه است

* مر قشیشا * بفتح ميم و سکون و ارفتح ميم و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا مار قشیشا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است و

34

34

مر ما زاد * بدفع ميم وسكون راء وفتح هيم والف وفتح زاي * حجه والف ودال ميمه بغارسي مر و آراء و الميركي اسطاكيس

نامند * ماهیت آن نباتی است مانی آن یکصد و بیست و شش و در بعضی بحدی که گویا از مانی تا آخر در میان
 پدید خلاجی گردد * بسیار نرم و چمن * اند و کل آن بنفش مائل به سرخی و ریزه و از مانی تا آخر با برکهای بسیار ریزه آمیخته
 کل آن حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله تعالی نوشته اند که فقیر در فهرز و کوه مکر مشاهده کرده و داخل نموده * طبیعت آن
 گرم و خشک و گرمی آنرا زیاد از خشکی دانسته اند * افعال و خواص آن اعضا را من سعو طآن یا روغن بنفشه جهت
 بفتح سد در ماعی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضا الغذاء و التفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاغ
 و امراض یارده جگر و رحم و مد ریض است

* صراطوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون وا و وسین مهمله بفارسی در ذلک نامند * ماهیت
 آن مروری است و قسمی از مر و سفید که مر ما هوس خوانند و برک آن شبیه بهوک خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در
 همه افعال مانند مر ما هوس است

* مر ما هوس * بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون وا و وسین مهمله بفارسی مر و سفید و مر و تلخ نامند
 * ماهیت آن نباتی است شبیه بمر ما حوز و برک آن مانند برک لیلاب و از آن کوچکتر و کل آن مائل به سفیدی و تخم آن
 مد و رخیلاف سایر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مر و تخم این است * طبیعت آن گرم و خشک و ریزه بعضی
 معتدل * افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مر ما حوز است و شکوفه آنرا امین الدوله سود و تردانسته
 * مر و * بفتح میم و سکون را و را و لغت فبطی است و گویند بفارسی است و نیز بفارسی مر و رشک و بهندی کنوچه نامند
 * ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور و نیز
 اطلاق میباشد و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مر ما حوز باشد و اصناف مر و چهار است و نیز بعضی پنج بکثرت
 و مر ما زاد نامند و دوم را مر ما حوز و سوم را مر ما طوس و چهارم را مر ما هوس و نصف پنجم را سر و دانسته اند و ظاهر
 ابرون باشد و از نوع مر و نماید و نوعی از مر و که کم بومیباشد نسبت به مر ما حوز آنرا شو و سا نامند * طبیعت آن در دم گرم
 و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت * افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاغ و نفخ و بلغم و
 هضمی ریاغ و مفتخ سد در هر جا که باشد اعضا الراس قطور آن با شیر زنان در کوش جهت تسکین رجوع آن و در بینی جهت
 صداع حاره و صداع یارده و بوییدن نوع خوشبوی آن مضد خصوصاً بالای شرابا اعضا الغذاء و التفض مقوی معده
 و امعاء و رفع استسقا و ریاغ جوف و مد ربول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مد او مت با شامیدن
 برک و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر و زرد و نرم آنرا با مثل آن شکرناشتا بپاشد تا بپاشد تا بپاشد تا بپاشد
 و اخراج آن ببول و عرق نماید اما و تخم آنرا چون بریان نمایند و بپاشد جهت سحج خصوصاً که باروغن بادام چرب
 نموده باشند و جهت سحج و سطر یا بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض و افهاسهای د موم و
 قرحه معاز سحج الا ورام و الی مامیل ضمه آن منضج او رام صلبه و د مامیل و خوراجات و محبوس و کوبه تخم آنرا در دوم
 گرم و در اول تردانسته و گویند چون اندک اندک آب بران ریخته و با نکشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یا سهین سه
 روز ناشتا بنوشند شرایع سوداوی را با لکل زل کردن و مجرب است *

* صراطوس * بفتح میم و سکون را و ضم طاء و وسین مهمله و سکون وا و وسین مهمله بفارسی * ماهیت آن سنگی

ایران از خطا و تبیت در ملتان و لا موزر و غایب جهان آباد و گنجان از اجازت کوهستان کوهستان و کوهستان و کوهستان
فیروز و بنکاله از کوهستان موزر و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان
از خشکی می آید و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان
مردان است و اگر در همان جا ناله را برید و مغشوش نمود و بقسمی که معلوم نشود ناله را در دست ماخته می آورند که اکام کسی
در می یابد و بهترین آن بحسب امکنه خطائی است پس قتی پس کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان
در کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان
مردان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان و کوهستان
بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیالی آن پس رنگ و روی و بعد از آن مائو اصناف و بعضی گفته اند که مسک
چهار رقم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان بطریق حیض و بواسطه دفع شدن و بر روی سنگها منجمد میگردد و این
قسم در نهایت خوشبوئی و رنگی میباشد بعد یکه بوییدن آن رطاب مآورد و در درون و قطعات آن ماروانی و با صلابت
مادر و تامل الوحد است قسم دوم قتی و آن ناله است که از اجتماع خون در حوالی ناف و بسبب غلبه قوت و حرارت آن
بهم میرسد و بزرگ میشود تا مدتی از نصف لیموی رطاب از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارج بسیاری در آن مواضع
بهم میرسد و بسبب شدت حارش بر سنگها و درختها می افتد پس آن با پوستی که بر بالای آنست حل شده می افتد قسم سوم
چربی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آید و است می افتد تا حوالی اطراف یکجا جمع شود پس شگاف
بر مآورد و خشک میکنند و آن میا را یک با صلابت میباشد و نیز گفته اند که بعد از آن موضع ناف آید و کشید و بعضی می
بندند و چون خون بسیاری در آن مجتمع گردد آنرا از بهر سوده ناف آید و بعد از مدتی در خود فتن می نمایند پس بر مآورد و
خوشبو میگردد و الا قبل از آن کرانه را آنچه است مانند خنک باد سحر که قبل از استیحا کرانه را آنچه است قسم چهارم هندی
است و آن خونی است که از دایره آن حیوان بهم میرسد با جگر و سر که در خشک آن هم میرسد و این قسم اشقر و بلون است
و غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این سخنان بنامها شاید اصلی در اندیشه باشند بلکه مشك در قسم میباشد یا اصلی
خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان قسم درم است که معنی دینی کرده اند و حال آنکه مخصوص بد آنها
نیست و این قسم را آنست که خود بخود جدا میگردد چه آنچه که گرفتاریا آنکه قویب برسد و نهال که مودم آنجا رشت آنرا
میدانند آن حیوان را گرفته بر ده جل میکنند و قسم اول بر نقد بر حلق می افتد که آن حیوان بسبب حارش آن موضع را
با سنگها می افتد و در مجروح شدن خون از آن بومی آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشود و باشد و مردم آنرا ناله حمل بر حیض
و بواسطه آن مکرده باشند و در قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشك عملی از روید چینی و خطی
لبان رجکر خشک کرده و بزرگ نموده و در قند و خون که نور قند در مشك خالص تر نسبت داده و در ناله بر کرده و آنرا مسک و
نموده و بصورت اصلی مفرود شدن و علامت مغشوش آن ارمیاهی مفرط و نقل و کمی را آنچه در باب بوئی آن معلوم میگردد
و امتحان آنچه در ناف باشد آنست که ریسمانی را بسوزن کنی و از ناله اول از ناله بکل را ناله پس آن ریسمان را از وسط سیر
بکل و اید و بوی بکنی و هرگاه که بوی سردی در خالص است و الا لا و امتحان آنچه در ریسمانه باشد آنست که در کف دست داری
از آن را با آب دهن بمالد اگر حل شود خالص است و اگر قتیله گردد مغشوش است و اگر بید که مشك خالص باشد و چون

در طرف رطوبت در آن اندک بقدریک ساعدت و زایش زیاده می شود و امتحان دیگر آنکه طریقی را بر آتش کدازند و مشک
 بر روی آن ریخته اگر از آن بوی نیکو آید خالص است والا مغشوش امتحان دیگر آنکه سرچو ال در زیر آتش زنده و در نافه
 در زیر لب و بیوند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهتر از مشک مشک آتشی خالص
 بهمان اصطلاح است و قوت آن ماه ام که در نافه است ناسه سال باقی می ماند و از نافه بیرون آوردن نایکسال * طبیعت آن
 گرم در سوز و خشک در ده و شمع رئیس و دیگران گرم در دوزم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند
 و بالجملة هر چند کهنه شود بیس بران غالب و حرارت آن ضعیف میگردد * **افعال و خواص** آن ملطف و مفتوح سد ها و
 محالی اخلاط غلیظه یارده و رباح و بالخاصیة مفرح و مقوی دل و دماغ و سایر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهره
 و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذابغه و با اندک
 قوت سکر و جهت مالخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکنه و بلاد و نسیان و سایر امراض عصبانی
 نافع و رساننده قوای ادویه است با عاق بدن و بوی بدن آن جهت منع نزلات و صداع یارده و سعال آن باز عفران و اندک
 کافور جهت صداع یارده و بتهائی نیز و سعال آن بتهائی و یا یا جتن باد ستر و فالج و سایر امراض عصبانی و سکنه و
 جمیع امراض یارده و دماغیه و قمریخ آن باروغن بان بر مقدم دماغ و با ادمان حاره بر فقرات طهر جهت خدر و فالج و
 استرخا با نکرار عمل راست است بران و طلای آن نیز و آنکه آن جهت ظلمت بصورت رقیق و دماغه و طفره و نشف
 رطوبات چشم و رساننده قوهی ادویه بطبقات آن اعضاء الصدر و الغشاء و النقص مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان یارده
 سود اوی و توحش و هشی و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و عابس بطن و رباح امعاء و فرجه
 آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیوی مقوی و محرک باه الزینه نیکو کنند رنگ و خسار شرب و لظوفا السموم
 آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملذ و دویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبیل المصار و ضرر محرورین و مصدع
 ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرم و اکثر آن باعث زردی رنگ و خسار و بدبوئی دهان مصلح آن کلاب مقلد و شربت
 آن تانیم درم بدل آن نکوزن و نیم آن ساذج هندی و در اوجاع عصب و ثلث وزن آن چند پیک ستر یعنی در سعال و طلا و
 مشروب و حوارشات و محبوب و دراء المسک با قسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد *

* **مسیر** * مفتوح میم و کسر سین و سکون باه * مثلاً تحتانیه و راء مهمله * ماهیت آن اسم مرئی کف و است و بهترین مرایه
 است و راضع آن بقراط اولاً و آنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است صنعت آن
 آنست که بگیرند کدوی رسیده و جود را به پوست و مانی الجوف آنرا جد کرده و لب آن را شرحه شرحه برینده و بالوزهای
 کوچک و در آب صافی آهک کدازند زمانی پس بر آورده پاک شسته در آب حائض شیرین طبع دهند تا بخته کرد و لیکن
 مضحک نکرد دس و آورده نشف رطوبت آنرا را در چاه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آرند و یا شیر و شکر صافی
 و بر آن ریزند و بران بکدازند تا عسل و یا شیر و شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیر و شکر را رقیق
 کرد اندک تبلیل نمایند و باد و سه جوش خفیفی دهند و با کلاب راندک مصطکی سودا خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین
 کبیر بتفصیل ذکر یافت * طبیعت عسلی آن مائل بر گرمی و شکر آن معتدل * **افعال و خواص** آن مفتوح سد و ملطف
 اخلاط و مملو از فضلات و مسکن بدن و محرک باه اعضاء الراس و الصدر و الغشاء و مولد خون صالح و مانع صعود بخاره بدماغ

ووجهت ما لي في أوله وودع وار والواع جنون وودع سبته ومرفه وضمف معك ارجو ربه في اليوم واليا بانهام ع وودع نسف
 بلن وباعشفاش جهت رف بعضا من مقل است * كنه ————— ل الميم مع الشين المعجنه *

مشط الفول * مفتوح مهم و سکون هین و هم ناء و اله والد و لام و هم هین و هم حه و سکون و ادولام انطاکی نوشته که
الجال معروف به یثار است و دهنی کنکسی نامند * ماهیت آن نباتی است شاخه های آن باریک و برگ آن شبیه
ببرک که کفیل و صلب و بی گل و عمر آن غولجیه و منبت آن کرم های بلند * طبیعت آن در دوز کرم و خشک * افعال و خواص
آن محلل قوی ریاخ غلیظه و مفتوح سدد السموم آشامیدن حد او قیود آب برگ آن جهت کزیدن یک دیوانه می رسد استه آن
مشک آنه * بکرم مهم و سکون هین و کاف و فتح دال و ماله و الف و لون و هاء ماهیت آن اسم درای مندی است
و در شکله کنیز الوجود و آن دانه است کوچک بقدر مدی و ضخیم تر از آن و همسرا مثل بتموکی و فی الجملة شبیه بکوش نامی
و باخطرها باریک و در حروف آن مغزی اندک چرب و بی طعم و راحه غالی * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص
آن چشم را روشن کرد افک و امراض دهان و بی مزگی و خشکی را زایل و ذغال و عدس و ریاخ آن را دفع نماید و برص را معین و
عیلان منی را موثر و چون برگ و بیج آن را در آب مانند و صاف کرد با شکر بشویند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند
نافع است و در شربت آن نایک در هم است *

مشکطرا مشیم * بکسر عیم و سکون شین و کسر کاف و فتح طار و راء و همزه تین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون
راء مثلاً انجانیه و عین معجمه اسم بطن است و فیماوی نیز گفته اند و فیماوی از یک گوشت صبا هیت آن قسمی از پودنه
جلی است رفیقترین اقسام آن برک آن انبوه و زکتر از دیگر بودنه بری و مانل باشد از او و اخشوات و چون گوشتند چرا
گند بعوض شیر خون از بستان آن بر آید یعنی شیر آن باز مستعمل بخون گردد * طبیعت آن در آخر عجم کرم و در وسط
آن خشک * افعال و خواص آن اعزاء الصد و الذیاء و البندش آشامیدن آن مخرج را و نابت غایظه از سینه و شش
در هم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن و
تدیت حصاة و چون یک انگ آرد با یک انگ سقمونیا و یک درهم کثیرا خورد یا در دم خبیثه بنفشه پسر شدن و با آب گرم
بپاشند رفع قولنج نماید و کمی که شهوت او منقطع شده باشد چون در هر سه روز یک درم در هم آنرا خورد یا در هم
نیم خربزه و در هم مسکه میش و بیست درم عمل بخورد شهوت او زیاد کرد و شراب آن را فک کرب و غشی و ملر حیض
است و بخور آن مسقط جنین و فرزند آن بقل یک انگ باروغن بلسان مسکن در در هم مضر مفعول و مصلح آن هر که از غایت
قوت او را روشت آن بعوض بول خون بر می آید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقل از شربت آن یکمقال و در مطبوخ دو
مقال بدل آن بوزن آن بود نه و نرد ما نود را در راحیض بو زن آن عدس الماز است *

مشمش * بکر دومیم کی اول و دیگر در میان در شین معجزه ما کنه لغت عربی است و یونانی از میثاق و برومی امانو
و بهار سی زرد آلود خشک کرده آنرا قهسی و خوبانی نیز نامند و اکثر کباب اردک * ماهیت آن شری است معروف و بهتراز
خروج در بلاد معدود و بهر هم می رسد و اقسام می باشد از خسته شیرین و تلخ و هر یک بکدام مشهور و بهترین و صفا رسید شیرین
لطیف و پوست خسته شیرین بر آب کم جوش آن است و خشک کرده آن بهتر از تر آن * طبیعت آن در دوزخ و در کشته اند
بنام شیرین آن گرم تر باشد * افعال و خواص آن مفتوح سد و ماین صلابات اغشاء الغداء شیرین آن ملین

طبع و موافق مجروران طبع است که در معده فاسد گردد و بواسطه رفع بد بوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و بالقوع خشک
آن سهل است و از ملین طبع و مسکن تشنگی و غلبه آن خون و صفرا و التهاب معده در رفع آرزو و خصوصاً بخورش آن الحمیات
چون صاحب تب خار صفراوی تازه آنرا بخورد و آب کرم و غسل بالای آن بپاشند و قی کند اخلاط کراتی و زنجار و دفع کند
تب او رفع گردد و از مجربات صادره اند المضار سبوع التعفن و فساد و فحاح و مولد آرزو لرزش و تبهای عفونی و مضر مبرودین
و صاحبان ریاح رتک و وجشای حامض و ضعف معده و مضائق مصلح آن شکر و مصطکی و الیسون و النخواء و جوارش کونلی
و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و بر آب آنرا بالای طعام غیر منظم خصوص طعام غلیظه بطبع
المهضم خوردن اغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با فلیج یا تخم را زیاده چند روزی هم و یا بالای آن مکنجهین
خوردن و گویند نیم درهم مصطکی و نیم درهم انیسون یا شربت میبه مسک بپاشند و ناشنا خوردن آن بسیار بد و مذوم است
بر آن با عسل سحج مصلح آن شکر و انیسون در جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زرد آلو فصل کنند خون سفید
میشاهد کرد و لهذا اکثراً خوردن آنرا مورد برص دانسته اند جهت آنکه سبوع التعفن و مولد مخاط بلغمی است و نیم قسم تلخ
آن در دروم کرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در دل کرم و تر * افعال و خواص آن مبهی و بطی الهضم مصلح آن بر آن
کردن و نمک بر آن زدن است و روغن همه اقسام آن مفتوح سد و ملین صلابات و رافع خشونت خلق و در شتی جلد روغن
مغز و آن بقدر یک مثقال کشند و کرم معده و مسهل آن بقوت و محال او را م مقعد و مفتحت حصاة و جهت زحیو باره
و بر اسیر غامضی و باطنی شربا و الاله و با اغیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و
گزالیه با معده پیچیدل و در رسا بر افعال قویب بر روغن بادام تلخ مقدر شربت آن ناسه مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن
بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دروم سرد خشک * افعال و خواص آن آشامیدن طبع برک آن مسهل
کرم معده و مدد ببول و تطول آن محال او را م آشامیدن درک خشک آن بقدر و مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آن
هرک تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکر آن سرد خشک * افعال و خواص آن ملطف آشامیدن و در روغن
آن قاطع نرف الدم باطنی و ظاهر و خوردن مغز تخم تلخ آن با صفت غشمان و عشی مد آرای آن قی کردن است و زبوت فواکه
جامده مانند مغوره و اقترج و لجو آشامیدن است *

مصطکی * بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء و همزة و کسر کاف و یا و ضم هم و فتح کاف و میز آمد و واقباری گفته مصطکی
بد الف بو وزن فعلی معرب از مصطخای یونانی است و یا مصطخی رومی و عبری علك رومی و عبری یانی کنا و نیز برومی و
هندی که نامند * معاهجت آن صمغ درختی است که در سباده از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و بوک آن
لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن هائل بلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن
مستخرج میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن در قسم میباشند قسمی سفید نرم خوشبویافت شفاف با اندک شیرینی
و چسبندگی بسیارند آن در وقت خائیدن و تازه آن بیدای نرم است که سائید نمی شود و این را بطنی المند و بهترین
آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل صمغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراش کرده بهیرون می آید بد بوئی
اعانت از خارج بخوراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و یا تلخی و در او منافذ کوره غد آن و قابل هضم و این را
و یا قطنی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراشیدن رطوبت از آن حاصل میگردد و آن

و آنرا آن گفته اند که خوب و شایسته آنرا که مرکب نازک آنرا جوش داده و ساق سرد و معتدل میسازند و این کرم را اندک میخورند
 و روغن صاف از امثال روغن تراب و کسنان از اقلیم پنجم و این قسم روغن میر جید است * طبیعت آن کرم و خشک
 در آخر دهم و بعضی گفته اند در سوم ذالست و اعتدال و غیره رئیس روح گفته که این مقدار کرمی و خشکی که در آن است در روغن
 آن نیست و آن لطیف و معتدل است و در دهم و کرمی و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک کرم و جوهر کثیف ارضی است
 و همچنین جمیع اجزای آن * افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیس و معده
 اعضاء الراس و الصدر را تیند آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع
 بارد و ذرات بارد و رطوبت و تیند و امتشاق آن با روغن زیتون و با ملایمات جهت و سواس و خدیف نفس و مبادی
 مالبی و تیند و تیند و تصفیه تصفیه ریه برای آنکه مسهل شود است با آبها را کند و جهت خدات دهن و تقویت حفظ
 قه و طایفه و طریح آن با زیت جهت کزاز و ریشه و ضربان و مانند کی اعضای و لرزیمات و ذرر در آن در چشم جهت انصاف
 شعر منقلب و چون در آتش اندازند و پارچه پنبه را در کلاب تر کرد و بد و آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند و در
 آنرا تیند و در چون باروغن کنجد جوش دهند و در کوش بچکانند و آنرا بکشانند و کرمی را نافع و نظور روغن ثمر آن
 در کوش محلل ریح و مسکن درد آن و خائیدن و با منون آن بندهائی و با باد ریه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و
 و دندان کرمش و تیند و در آن و غرضی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده و بالمشاکه معده
 و مضه و روغن ثمر آن مستحکم کنند دندان متحرک و مسواک کردن بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کنند آن
 و لثه مسترخیه را آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیه تصفیه ریه و باد ریه ناطعه دم حایس آن از هر عضو که باشد
 اعضاء الغشاء و الغشاء و التفتش آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و کبد و غرضی معده و بر انگیزش اشتها و طعام و
 کسر و یاج و رفع سرفه و هم و تر و تر و فواق ریحی و تحلیل ریح و تحریک چشما و روم احشا و معص خصوص با آب کرم یا با آب سرد
 جهت الحلا و رطوبات و رفع بلت از معده صاحب شعله الا مقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بپاشند مثل احداث بلت و
 رطوبت میسازد و معده بخلاص آنکه با آب کرم بپاشند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن
 کفکند مالید و صاف کرده باشند بپاشند تلبیس طبیعت میسازد و معده بران باعث حبس رقیض بطن است و با عاریت و
 مسهل بلغم و با صبر مسهل صغیر را با ملایمات مسهل سرد و با کهر با قاطع نفث الدم و چون بکدرم آنرا باد و درم شکر سرد
 و با شامند با آب تلبیس طبیعت نماید و تقویت معده و بخشک و باد مادی کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را معطل
 سازد و طبع و انرم دارد خواه شب وقت خواب یا صبح بپاشند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش
 دهند و بپاشند جهت نفث الدم و حبس امحال و تقویت معده و احشا و چون بکدرم آنرا در کارطل آب در کوزه آب ندید
 قاز و جوش دهند تا در ثلث آن برود و بپاشند و چون صرف کرد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت احتسای زنی
 و غشیان و زحیر و تقویت هضم میرب و بد متور چون اجزای درخت آنرا در آب بپاشند و صاف کرد و بپاشند و جمیع
 اجزای درخت آن از لمر و مرکب و شاخ و ساق و بیج همه قابض اند و پوست درخت آن قانم مقام اقا قیام و عصاره لیمه التیس
 است که هر وقت میل اس با منند و همچنین عصاره مرکب نازک آن و از ثمر آن روغن تریب میسازند و شادیل و لطیف و ملین
 آشامیدن و مالیدن آن جهت ارجاع رحم و سیلان رطوبات ریه از آن و بر آمدن کی آن و معده و بر مویع معده و زکود و

مثاله جهت نفوذ و تحلیل و باج آن در مضغه و فراق و سوء هضم و چون اجزای آنرا با همی بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نمود و باز اجزای تازه داخل کرد و جوش دهند و مخمیر تا آنکه غلیظ گردد و بیا شام جهت اضماع اندام و ترخه امعاء و اسهال و برآمدگی ناف در رحم مفید و ضما د برکت آن جهت برآمدگی معده و در رحم حادث از سردی نافع و در شربت آن نایک و فعال بدل آن کند و بوزن آن و یکوزن و لایم علك البطم و در تقویت معده و جگر و وزن آن اذ خر گفته اند مصطکی مضمونه است و مصالح آن خیساییدن آنست در سرکه انگوری بکشیانه روز پس خشک نمود و استعمال نمودن با کثیر و با بتهائی و گوشت مصالح آن قند و صمغ عربی است و مغز گردکان و کشمش نیز گفته اند آلات المعاضل و الجروج و القروح و آشامیدن مصطکی جهت جبر کسوف و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و بطول آن مقوی اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و در مصطکی نرم شده بر اورام و اوجاع و بیجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها با رجه با عفت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بیجا آمدن عضو بیجا شدن و التجام زخمها است خصوص که اول با آب طبعی اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تقاعد مفاصل با روغنهای گرم محل و بتهائی جهت التیام قروح و یک ستور طلایه من بدن و کل آن و گفته اند میاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید آنست از زینده آشامیدن و طلای آن جالبی بشود و سرخ کنند و رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیم و جوارشات و محبوب و در سفوف آن در قرابادین کثیر ذکر یاغت

*** مصلح *** به فتح میم و صاد و لام لغت عربی است یا صفا نانی تا را در ترکی قرآ و طمانند * ماهیت آن مائیت دروغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای جنبیت و مائیت از هم اجزای مائیت را آن مقلد از جوش دهند تا غلیظ و متعقل گردد و آن بسیار ترش میباشد و جنبیت مخلوط با نیک و جنبیت را لوززانند و لایم و سیاه دانه و بومیت زردا ترخ و ریزه کرده و صغیر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارد تا اندک مزاج گیرد پس بجا پییر با نان میخورند بسیار لذت میدهد و تازه آنرا نیز با کره مزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذت میدهد و چون دوان جنبیت نمک داخل کنند و محبوب کباب و با اقراص ساخته خشک کنند بفارسی کشک و بترکی قروط و بعبوی اقطا و مصل نیز نامند * طبیعت مصل در د رم سرد و خشک

*** افعال و خواص آن مسکن** حدث صفرا و خون و تشنگی حرارت معده و رکب و اسهال مراری و حسیات صفرا و زهره حاده را نافع و رادع اورام حاده و یک ستور طلایه آن رافع اورام زبان و مضغه و مغز و به آن جهت قلاع حار دمان و لایم و خلق و اورام حاره آنها نافع و ضما د آن جهت سعه رطبه و نار فاسی و قویا و قروح شهد به امثال اینها با سرکه نافع و سعه پارا نیز مفید است المضار ردی الغد و اکثر آن مولد نفخ و قولنج و مصالح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است

*** مخصوص *** به فتح میم و ضم صاد و سکون و او و صاد مهمله * ماهیت آن با اصطلاح اطباء عبارت از سیخ کباب چاشنی دار است حقیقه و مجازا بر قلیای چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق میکنند که از جوجه و یا مرغ جوان قویه یا گوشت بوقه املک و یا بزغاله هر یک که خواهند با سبزی های مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناخ و کشمش تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و با زهر حاره مناسبه و ادویه خوشبو بحسب احتیاج بخته با آب زرشک و با انار ترش و با سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از هکر گرفته ترازل میکنند اگر چاشنیک از منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی * طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد * افعال و خواص آن صالح الغد و سریع الهضم جهت صاحبان امزجه حاره و معده و کبد حار و غلبه صفرا و امراض حاره و صفرا و زهره و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حسیات حاره حاده نافع است

فصل اول المیم مع الضاد المعجمة

بفتح میم وصاد معجمة لغت عربی است * ما هیئت آن * وطن بزمی است و کویت که آن حب القلقل است حکم
عبر قبله الحیک در حاشیه نوشته که در حوالی کویت که بزرگترین ایستگاه است و از آن بلاد مند کثیر الوجود است و صد چهار برک
از زمین برآمد اکل مشکل کل مانند کل آن در برک آن شبهه برک کاغذی و اصلا جوب که از دوانا و آن بقل و اندر وسطی و
در روی زمین میوه و طعم آن شیرین و خسته آن بزرگ * افعال و خواص آن * صا دیع آن با مساری آن ص و مقولای
وطن از منی جهت رجوع ضربه و مقطه در د و سه دفعه ربع الم آن میکند و محبوب است *

فصل دوم المیم مع الفین المعجمة

بفتح میم وفتح فین معجمة و الف و ثاء مقله لغت عربی است * صا هیئت آن یعنی است در از و مطبر و بوسی
آن میانه مائل بسوی و مغز آن مائل بسوی و زردی و بهترین آن خوشبو تلخ مائل بشیرینی آنست و از جمال کرخ و اوج
آن خیزد و در نوع میانه مائل اذی و مندی برک بقل اذی با خشونت و عریض مائل برک قرب و کل آن سفید و تخم آن مانند
حب السمته و آنرا قلقل نامند و لعل بعضی شبهه لسانه اند که آن بیخ در میان بزمی است که حب القلقل نامند آنست و بعضی گفته اند
که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن مرد راست و قوت آن تا مدت سال باقی ماندن و انطی که نوشته که نوعی
از انرا از عبادان و قوایح شام می آورند و آن در مصر مستعمل و در عین الفعل و مندی آنرا درخت بسیار بزرگ و برک آن
کوچک قریب برک حب و ثمر آن فی الجملة شبهه به سیستان و با نعلانی چسبند و سیاه و تلخ و آنرا بهندی میدانند و اگر می نامند و
عربی که و در حرف الکاف مذکور شد * طبیعت آن در درم گرم و در اول خشک و بعضی مائل به صارت گفته اند
* افعال و خواص آن * محال و قابض و مقوی اعصاب و اعطای مسترخیه و مست شده و مسموم بدن اعضاء الراس و الای
المفاصل و الصد و النفص آشامیدن آن با سنگین جهت صرع و جنون دفع خلط اسود امی و باعث جهت امراض بلغمی
و درد کسر و مفاصل و عرق النساء و تقرص و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و تشنگی استخوان و التواء اعصاب و تحلیل
صلابت آنها و صلابت خلق و رتبه و رحم و تنقیه سینه و رتبه و کرفکی آواز و تحریک باد و در تن و صداد آن با کل از منی جهت
جبر کسر و رتبه و خرد و سقطه و التواء عصب و تحلیل و تلیق صلابت آنها و دشمن زار را م حلق و در رحم و همچنین با مکه الزرقه
مد اومت آشامیدن آن با عذاب و کثیرا جهت تسمیم بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باد و قوت از سایر اشیاء مضر مشابه مصالح
آن عمل مقد از شربت آن در درم بدل آن سورنجان و عا قوت حار و در صداد است ثلث است *

بفتح میم و غین و راء معمله و ها و آنرا طبعی مغز فین نامند لغت عربی است بیروانی میلطوس و بختی کبر و نامند
* ما هیئت آن * خاک است مرغ تیره و مائل بزرگی و با غریب است کویت که از روم و آنرا در هند و بنکاله بسیار و بیشتر از
راج محل می آورند و نوع میباشد یکی مرغ تیره خالص و این را بختی و چون کبر و نامند و درم کبر و نامند و این را
کبر و مطلق و این بخوبی آن نیست و نیز بعضی مغز از طبع مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند
منتفخ گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد * طبیعت آن در درم گرم و خشک * افعال و خواص آن قابض و محبت
و جابس و رادع اعضاء الغذاء و النفص آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و جیس بدن و قتل دبد آن و حب القرع و حب
نرف الم جمیع اعضاء و حیض و باز در تن نیم برشت و آب پارتک جهت قرحه اعمار مشابه و بواسیر و رحم و تشنگی حرارت

کواکب در دگر و غریبه را طوری گفته و تنقیه سببه از خلاط را چه در در و ضعف جگر و تحلیل راج آن در باغ بواحیر و خون منجمد
 در احشاء و بواحیر و سر و لادت و احتباس حش و عرق النساء و نفوس و روج ظهور و ادرا و بول و حش و غیر و انقباض حشاء
 کرده و تنقیح حد و افعال بلغم نافع و چون با دریه مهمله حاد و یا مزاجی در حدت آن می نماید و چون از مقل صالحی سرخ
 رنگ عربی مقل ارد و مقل بجا بک و با ماء العمل بیاضا مندم منجمد می میگردد اند بلغم را و ضاد مقل عربی جهت تحلیل اوزام
 حاق و خنجر و مغی و شمع رئیس گفته و توت تلخین صغلی زیاد از غیر آنست و آشامیدن يك درم آن با شیر تازه و شکر
 جهت تقویت با و بقل آدی گفته چون اراد اقلین طبیعت نماید مقل را بگو بند و آب گرم بران برزند و بیاضا مندم افعال
 بلغم نماید و ضاد مسروق مطبوخ آن با سه وزن آن میوس کند م که بهای آب آب انکور و یارب آن با غل با کدری
 در غن کار جهت ورم شقیقه مجرب و ضاد آن با آب دهن صائم جهت ورم باک چشم و اوزام صلبه جگر و بادنتی و با اندکی
 مرلج جهت اسقاط دانه بواحیر و تایلل خصوص ناز آن و نیز ضاد آن جهت اوزام صلبه و تحلیل ریا ح غلیظه و امراض رحم
 و مقل و بواحیر خصوص با آب کند نا و پنهانی جهت تقویت با و ضاد آن که با کفی با قلا جوش داده خمیر نموده باشند
 جهت قله الماء اطفال و بادنتی و قله الامعاء را نیز به تخصیص مغی و احتقان آن جهت بواحیر و غرور آن جهت بواحیر
 و انتفاخ رحم و انضمام فم آن را تحلیل از جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت و طوبت بسیار و یا کشتار و بواحیر در بسیار باشد
 و حصول آبی نیز جهت دفع انضمام فم رحم و تحلیل از جنین و قطع بواحیر و در طوبات سائل از رحم و شش آنها مغی
 السوم آشامیدن و طلا سودن آن نیز جهت دفع معیت لسع هوام الاوزام و البثور و ضاد آن جهت تلخین اوزام و تقویت معیت
 دفع عضل و خون منجمد تحت جلد و با آب دهن صائم جهت توبار و ضاد معز و ج خمیر کرده آن با با قلا جوش داده جهت
 اسقاط نایل آ و بخته و تحلیل اوزام بلغمه صلبه و ضاد مقل اليهود جهت تحلیل غلارید و آشامیدن مطبوخ آن جهت
 اوزام بادئیه مضرر نه مصلح آن کثیرا مضر که مصلح آن زعفران مقل از شربت آن یک درم بدل آن در ثلث آن مرکی و ربع
 آن صبر است و اطریفات مغلی و بخور و محبوب و دهن و اسله و اقراص و مراهم و معجون آن در قرابادین کیر مل کور شد
 * مقل مکی * ماهیت آن اسم ثمر درخت درم است و با عفونت و خشونت و با خلالت و قر آنرا انقباض و خشک آن را وقل
 نامند و ما کول است و بخورند آنرا در درخت آن در شکل و ثمر شبیه بد رخت خرما * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص
 ان تابیض اغشاء الغل و انقباض مقوی معده و حابس امهال و سیلان خون و طبع آن جهت تقطیر البول و نفع الدم
 و جلوس در آن جهت دفع انقباض خون رکها و آشامیدن طبع درخت آن جهت تر و ح مزمنه و تنقیه بلغم نطول لیف سوخته
 آن جهت حرب و حکه و منع تولد قمل موثر است

* مقنعه * بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ما * ماهیت آن عبارت از شیر کاه است که گرم کرده عصاره
 خرفوب شامی اضافه نموده باشند * افعال و خواص آن جهت مالین و لیبا و خشونت مزینه و تمکین تشکی و تلخی دهان
 و دفع ثمار از خلاط عوداری حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مغی است
 * مقن و نس * بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون و اوزم نون و عین مهمله * ماهیت آن گرسه مائل و ن
 است که از احوال نون نامند و در حرف الدامد کور شد
 * فص * الایم مع الکاف
 * سکی ساره * بفتح میم و کاف و هاء زلف و فتح و اعمیله و ما آذر امکانه بدون اجای و نیز کوبند لغت هندی است * ماهیت آن

قنعه
 مقل و نس
 عکاه

طلبینند و بر آن موضع مائیلند و در ساکن شدن پس فرمودند که اگر میدان انستند مردم چه خاصیت است در ملج هر آینه خواهمش
نمیکردند بآن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملج وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال
بیمکامی طبعین ملطف و محل و قابض و مجفف و ممد و قوت قبض این زیاده از سایر افعال آنست و تجفیف و تحلیل محرق آن
زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و کل ازنده اخلاط جامده و تحلیل استخوان ملج مرز زیاده از سایر اقسام و ملج بریان
قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذت گردد و قوت امهال آن ضعیف شود
و مجموع آنها مهمل بلغم و سودا و ماء اصغر و دافع رطوبات لزجه و سرد و تخمه و فساد طعام و مشهوی و نیکو کنند رنگ رخسار
و مصلح اغذیه بارده و نیکو کنند طعم اطعمه و بقول و محبوب تغه و حوضات و لحوم را مثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی
خاص قویتر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب اعضاء الراس ملج اند رانی جهت حدت
ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت معده و قویا و با صبر جهت نزلات امراض العین
و کتکال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت با صره خصوص اند رانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلائی دندان
و مضمضه بدن جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اند رانی آن برای زیاده تی تجفیف
آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء البدن را شامیدن ملج اند رانی و نعطی آن و سایر انواع آن
جهت قطع بلغم لزج از سینه و نعطی آن با عسل و سرکه جهت خنای و ورم لاله مفید اعضاء الغذاء و المنفض آشامیدن آن
معین برقی نمودن و قی نمودن به نعطی آن در غایت دفع است از برای ذرستان با و با سنگچین منقی معده مجموع آنها مهمل بلغم
و سودا و ماء اصغر و رافع رطوبات لزجه و سرد و تخمه و فساد طعام و مشهوی و بعضی اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی
دیگر و همه غاسل امعاء معین بر دفع سودا از اقصای بدن و رافع بد مزکی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص نعطی آن و
اند رانی جهت ارجاع معده بارده و با سنگچین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سد و با مسهلات معین بر
قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سد و رضاد آن با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انتمین
بلغمی و بدستور یا جوز مائل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بوداده آن مجفف و قابض و سوخته آن الطاف السموم ضداد
آن با بزکتنان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زتی و عسل جهت لسع افعی شاغل ارواح و با سرکه و عسل جهت کزیدن کبی
هزار پا و زنبور و با سنگچین جهت دفع مضرت انبیه و فطر و با مشکطرا مشیع جهت کزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با
فودنج جبلی و روغن کاوین ستور الارام و المثور ضداد آن با کاف صابون جهت ورم ریشی و بلغمی و تهیج و با فودنج جبلی
و عسل جهت اورام بلغمی و با زیت و عسل نیز و با کل اجاغ و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول
آب و با خمیر جهت نضج مامیل و با عسل و زیت جهت انفجار د مامیل مؤثر القروح و الجروح و الزبنة طلای آن با روغن
زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داخس و با عسل و فودنج جهت منع لمله از انتشار و با زیت و سرکه
جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش به نشینند و با عصاره بر آتش بدن اند که عرق کنند و بستر آن با پشم بر زخم قاطع
خون آن و اعتسالی لمله و با کله و جوشه های بدن رافع آنها و اعتسالی آن نیکو کنند و رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن
زیتون جهت سوختگی آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورتی آن نرف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یا سمین ممزوج
کرده پارچه بدن تر کرده بر موضع فصل و با ختنه و با غیر آن کندن خون را بزودی بند نماید آلات المغاصل ضداد آن با روغن

در خون و غیر آن و از دست راجع جهت غیر معلول و اگر رنگی از عروقش با آوردند م جهت التواء که به و باطل است جهت را
 امیا ریختن گرم کرده آن بر عضو جهت ریح اوجاع یارده و بلغمیه و ریحیه و بنورنگیند آن به تنهایی و یا با حرمل نرم گونا
 در هم و با سوس کنند و یا بر لبه نوار مشهور ماغ حار و مورت فلانید و بر و خارش بدن و بدن آن نموده خصوص مصنوع
 از آب بحر آن و محرق خون و محقق اخلاط بدن و مقلل منی به تخصیص اکثر آن مصلح آن صحت و چربیها را شای یارده و رطبه
 و کوبند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش گذاشتند
 اگر بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا مییابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و موخته آنرا بر طرف چپ
 زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد *

ملح اندرانی * و آنرا ملح درانی بفتح ذال معجمه و راء موهله رکسر لون و یا نمک نامند مشتق و منسوب بذرا
 بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ آن نمک با ملاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و یارمی نمک سنگ
 بلوری و بهندی نمک لا موری نامند جهت آنکه از لا موری آورند و شنیده شد که در چین بر آوردن از معدن قطعیهای آن
 اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بد آن متحجر میگردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صنف شفاف
 آن و در هند و عمان از آن نمک آن و بیاله و نعلبکی میسازند و خیارد ررق کرده و در آن گذاشته تناول می نمایند
 نمکین میگردد * طبیعت آن در آخر دم گرم و خشک * **افعال و خواص** آن مقوی دهن و ذهن و معده بلغم و لزجیات
 و رافع نخه طعام و جشارد را در دینه چین جهت اعراض مذکور در ملح غیر آن جائز و مستعمل نیست *

ملح سابهیر * بفتح سین موهله و الف و حکون نون و فتح باء موحده و خفای ما و راء موهله * ما هیست آن بعضی آنرا
 ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آن است زیرا که سفیدی و شفافیت در نیست و قطعههای این کوچک و اندک
 و در رنگ است و شنیده شد که زمین را قدری حفر میکنند از خیال و فرج و مرق زمین **ملح** متحجر میگردد و در آن کودال جمع می شود
 و برسدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این در لطافت از نمک لا موری که ترو در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است
ملح اسود * یارمی نمک میا و بهندی کالالون نامند * ما هیست آن از تمام ملح العجین است و بسیار رنگ و با اندک
 تلخی و نطفیت را نحه * طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاد و از ملح اندرانی * **افعال و خواص** آن قوت تلخین و
 امهال و جلای این زیاد و از ملح اندرانی و قریب بلغم بطلی است و چون نرم شود با قدری هسته انبه خشک نرم شود
 و موزج نموده اند کمی بخورند فواق را زائل گردانند * **ملح رشید ی *** ملح طعام است که مانند بسوخی است *

ملح العجین * یعنی نمک که داخل خمیر نان و طعام میشوند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری غیر اندرانی و
 و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران میباشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هوای قحطی از آن
 مستعمل مانند آنکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور در فارس و ایران غیر حجری ماخوذ
 از دریا و در هوا حل شده و در کهن و بنکاله همه مصنوع از آب بحر و در رکو رکهور و چون نور و بنارس و نواح آنها نمک
 مصنوع از خاک زمینههای شور را که خاک آن امکنه را جمع نموده در آب حل میکنند و آب صافی آنرا گرفته طبع میل هند
 و منجمد میگرد و در هند و عمان نمک مانده و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخ و مائل بسیاهی
 و بهرین همه سفید صاف است * طبیعت آن گرم و خشک در دم مکر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاد است

* **افعال و خواص آن** قوی بملح اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و خلت آن زیاد و مائل بتلخی است
 * **طبیعی** طبع طام مهمله و باغ مؤنثه و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله * **ماهیت** آن کرم خجایی
 خجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باذن رانی و لا ضرری آنست * **طبیعت و افعال و خواص آن** در صد زکریا فای
 * **صلح** المهر * **بضم میم** و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی یاد ا لون نامند * **ماهیت** آن نمکی است بسفیدی
 و سباهی و زردی مائل * **طبیعت آن** کرم و خشک **چهارم** * **افعال و خواص آن** در اند مال جراحات با صمغ عربی
 و روغن زیتون قویتر از سایر اقسام مقل ارشربت آن کمتر از یک گرم و گفته اند این همان ملح نقطی است لا غیر و نیز گفته اند
 که مصنوع است محل نی نیست *

* **صلح نقطی** * یکسریون و سکون فا و کسر طاء مهمله و باء نسبت * **ماهیت** آن از جملة املاح محل نیمه است سیاه رنگ
 بد بو با نقطیت و از بریان نمودن و سوختن بآتش نقطیت آن کرم و زائل گشته سفید میگرد * **طبیعت آن** در سوم کرم
 و خشک * **افعال و خواص آن** قوت مسهله و مقیه آن زیاد از سایر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سایر اقسام و
 چون با روغن کل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش بدن آن عجیب ال فعل مقل ارشربت آن تا یک گرم حکیم موعود
 الحیدر در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نقطی اکثره مصنوع از سبکی است مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی
 پور میآورند و در بنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند و با طراف میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولاً قلا را مکس
 مینمایند پس کوفه در آب میجو شانند و آن آب را بمعقل میسازند ملح نقطی حاصل میگردد و بحقل که آنهم غیره مصنوع و هم مصنوع باشد
 * **صلح هندوی** * **ماهیت** آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسباهی که بنفسجی نامند و قطعههای آن اندک بزرگ و بهندی
 آنرا سنده لون نامند * **طبیعت آن** در اول سوم کرم و خشک * **افعال و خواص آن** مسهل ماء صفر و سودا و بلغم و
 محرک اسهال و محال رباح و در سایر افعال مانند سایر اقسام مذکوره مقل ارشربت آن تا یک گرم و نیم است صنعت ملح مصنوع
 از اکثر نباتات و اوراقی که بهندی کهار نامند آنست که گیاه و باغبرک لبای را که میخوارند از ترب و نخود و قند کور و برک مول
 و غیره هر مقل را که میخوارند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و در خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میکنند و رنگ
 ۲ **تانه** بشین گردد و آب صافی آنرا بتمای میچرخانند در ظرف دیگر که متصل بدان است کاذب میگیرند بدین نحو که فتهله از پنجه
 و با کرباس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آنرا در ظرفی که در آن آب خاکستر است میکنند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام
 ما است صافی آن در ظرف خالی آید و باز در آن دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند و برهم میزنند و میکنند و رنگ تانه نشین
 گردد و آب صافی آنرا بدستور بچرخانند و همچنان تا دیگر ملوحت در خاکستر نماید پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده
 باز بچرخانند صاف نموده صافی را طبع مینمایند تا بچرخ کردن و با آنکه آب خاکستر را هرقی میکشند و عرق را بطبع منعقل
 میسازند و صنعت ملح اشپار که قلی نیز و بفارسی قلبا و کهلا و بهندی سجی نامند نیز بطور جرافه است و طبع و خواص آن در
 قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده عقل نمایند و با ترشادر ساینند و با زای هر سه درم آن یک عدد بپخته مرغ بیفزایند
 و با نش برشته کرده روغن آنرا با فشردن بگیرند خوراند که کوش زائد و منقی آنست و دستور ا حراق و حب ملح مسهل و حب
 ملح مسمی بحب حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و با چک و دهن و معجون آن در ترابا دین کسر مذکور شد *

* **صلح فرنسکی** * **نمکی** است مصنوع مصاعد قلهها و قطعههای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ میآورند طعم آن

دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدا ای ظاهر شود و غلافی صوری شکل بنفش مائل بسرخ و سبزی میباشند پس آن شکافته خوشه
ظاهر میگردد و در آن خوشه دانه های موزیسیمار ریزه و بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده
بوسه با لای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و تنه درختی که یکمرتبه ثمر آوردد بکر ثمر می آورد آنرا میبرند و مغز آنرا
که کنجبال نامند بر آورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنکاله ثمر آنرا اختصاص بقصلي و زمانی معین نیست در تمام
سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فصولها را بچهار بسیار در می آید و آنچه بلند و بزرگ است
بعد از اخل ثمر بخورند کور و قطع تنه آن از آنها بجای آن برقرار میدارند و تنه را بر آورده جای دیگر غرس نمایند و
در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت زیاده میشود و ثمر بعضی
اصناف آن شیرین و لطیف و لذت بخش و بسیار خوشبو میباشد و آنرا در هند و در بنکاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنکاله خصوص
جها نکیر نکرد تمام ملک هند و کهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار
گرم و ریزه مانند انوپان و صغری و چینیه و مال بهوک و چنپا و مثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش
ولیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفو صفت میباشد خصوص که خوب پخته
و رسیده میباشد و اما صنفی که آنرا کچکله نامند خوشه و ثمر آن بزرگ تر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا به یک شبر و اکثر مثلث
شکل میباشد پخته و رسیده آنرا نمی خورند برای بی مزگی و لزوجت و عفو صفت و کم شیرینی بوسه آن را در نیم خامی جدا
کرده مغز آن ورق نموده در مایه و قلا با پا بدون اینها پخته میخورند و از همه بد تر صنفی است که در بنکاله آنرا آتیه نامند
چون این بسیار بی مزه و بالزوجت و عفو صفت و بی تخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک
از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر می شود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و بهر جا بنامی مخصوص و همه
اصناف مذکوره در بنکاله خصوص جها نکیر بکرجای دیگر نمی شود و از بزرگ و بوسه درخت آن خشک کرده و هوای آن را ملحي
بعمل می آورند چنانچه در مایه مذکور شد و خاکستر آنرا با آب و برقیتم و جلا است کازران هند و بنکاله در غسل بعض
ثواب بسیار چرب و چرب مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز بپاشند پس آنرا کی طبعی داده و
این را با اصطلاح خود بهی نامند پس مالیده اندر ده با آب خالص می شویند تا پاک گردد * طبیعت آن در گرمی معتدل
و در دوزخ و قوت قابضه * افعال و خواص آن جالی و کثیر الغل اء و بطی الهضم و بعد از هضم مولد خون غلیظ و
مسمون بدن اعضاء و الغل اء و النفیض مفرح و ملین سینه و جهت مرفه با بس و خشونت خلق و ترطیب معدة و حبس
بطان و تحریک باه و حرور و دفع لاغری کرده نافع مطبوخ نیم پخته کچکله حابس اسهال الزینه طلای آن با سرکه و آب
لیمو جهت کچلی و سعه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کف و نیکوئی رنگ رخسار الا ورام صماد برک آن محال
اورام القروح و الجروح و حرق النار صماد نوع موزیکه در بنکاله مال بهوک میگویند جهت سوختن آنش که چون بعد از
سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله و وجع آنست و نیز نوع موزیکه بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه
بسبب آنشک ابوبن و یا مرضه بهم رسیده باشد مجرب که رسیده آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده در آن
گنارند در پنج شش مرتبه زائیل میگردد بعون الله تعالی ذرور خاکستر بوسه آن و بوسه درخت جهت نرف الدم جروح
و تجفیف و التیام قروح مؤثر المضار بطی الهضم و نفاخ و اکثار و مدامت آن مولد ریا ح و خون غلیظ بلغمی و باغم و مومچه

مکدر کولنج در جمر و ضعف ها ضمه مخصوص در سر و بدن و طوب المراج و بلان این رطبه و بافت نرول آب در اعصاب و ضمه
 تقصیر من چون آب بالای آن بتوشل مصلح آن نمک و بالای آن خوردن و مر باقی را بخیل و عسل و شکر در بعضی امر جده بارده
 و سکنجبین بزوری و شکر در جاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و با بجهله در امر جده جاره یا بسته تویه و بلان جاره یا بسته موانع
 و نایع و مقلوب و مفرج و مسکن و در این آن بارده رطبه و ضمه و بلان این رطبه مضر و محدث اکثر اراضی ملک کوره و امثال آنها
 و بیج آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته چنانکه موز نهاده شد و خواهند که بهم رسد باید که دانند
 خرما را در قلاس گل آشته غرس نمایند و در موضع غرس سرکه بن اسپ و بزنند و تسبیح می نموده یا بشند درخت موز بهم میرسد
 * موسسری * بضم میم و سکون و از و حین مصلحه و کسر لام و با لغت فعلی است * ما شیمت آن گویند بیج سینه هل کوچک بکل
 نیامده است و آن بعضی است بسطی و شقایق مصری و بسیار شبیه بلان و از آن بزرگتر و در نوع میباشند سفید و سیاه و سفید
 آن اثری و مستعمل و بعضی میاه آنرا نفع دانسته اند * طبیعت آن گرم و خشک تا دروم و با رطوبت فضلیه * افعال و
 خواص آن آشامیدن سبب آن که بکار در چوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر در و شغال با نبات جهت
 طبیب اندکس و تقویت با و از دیاماده منی و رفع بواسیر و تحلیل ریح آن و آشامیدن در و شغال آن باز در کرمانی جهت
 یزقان و باز بخیل بی ریشه که بهندی است و آنرا مانند جهت میضه باغی و امثال و با آب بپا ز جهت قوائیم و با آب فزنجشک
 و با آب برک تلسی که نومی از فزنجشک است جهت تحلیل ریح کرده و با برک بپنجگشت یا سوره جهت رفع ام العیام
 و با اطر بعل جهت سیلان منی که بهندی بر میوز مانند و با نا نخو جهت مرفه بارد و با دار فلفل جهت کزیدن کب دیوانه
 و با کنچل جهت حمی ریح و غلب و جلدی و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر و
 و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت با و فربه نمودن بدن و با روغن کنچل جهت زکام و نوزله و رفع بزرغم مفید است نفع و
 بهترین طری استعمال آن آنست که بیج درخت دوساله سفید آنرا از زمین بر آورند و در ششهای باریک آنرا در و کنند و با زرد
 چوبی ورق نموده و سوزن چوبی مورخ کرده بر سمان کشند و در سایه خشک نمایند پس سقوف کرده در زنی بکنولند آنرا با کونول
 نبات در زم بپالند آب گرم ریخته بفاشی چوبی بهم نیند تا آب آرد و با جمل روزی این دستور بپاشانند و درین ایام از رشی
 و باد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد بپزند و بر روی قوای صفا و فیه و طبعیه
 و نفسانیه را تقویت بخشند و پیر و مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در معجزات خود گفته که من شروع
 بشویدن این دو نمودم و بدین جهت آنکه با زن خود مقاربت نمائیم مرا بزرگ جانب و ز رجه مرا بجانب دیگر شود
 معجزه ایانید چون بهست روز از خوردن این دو اکل شت از شدت قوت باد و شوق نتوانستم صبر نمود شبی یان خود را از
 بالای پند و دراز کرده زن خود را بران باحوار نموده بدن طرف آوردم و با او مقاربت کرده باز به او آمردم و بعد از آنجا
 فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و اندک نورد آمد و با زن من بر شکم پند رسید از خور آب پند ارشد کلت ای ظالم
 چرا تا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف هم نمی ماند

* موسسری * بضم میم و سکون و از و لام و ریح حین و کسر و ه مهملتین و با لغت فعلی است * ما شیمت این درختی است
 عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و غش و منظر و در ملک من و مثله و فزنگ اکثر الوجود و در باغات و شانه غرس می نمایند
 و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و ملس و بل آن کوچک و چون مل و در شرف سبلی و رنگ و سبیل

بک

موسسری

خوشبو هم در آن روزی و هم بعد از خشک شدن و در موسم کرم که هنگام بارش است در ملک منک و بشکال منکام بهار آنست و ثمر آن
 بقل و عذایب متوسطی و شنبلیله بزرگی و برنگ آن و مغز آن با عوصص بسیار اندک شیرینی و هسته آن بزرگ است * طبعیت کل
 آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض مخصوص نارس آن * افعال و خواص آن ثمر نارس خشک و تخم آن را نیز در
 ادویه خاصه منی و سیلان آن داخل می نمایند جهت آنکه قابض و معسک منی است و جایس بطن و آشامیدن نفورع پوست
 درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز در ستور و مضربه بطبع پوسه درخت آن جهت
 درد دندان و تقویت لثه نافع و معوط کل خشک سوخته آن برای مرض اموه که مرضی است در بنگاله در بنی مردم بهم میرسد
 علامت آن تب شدید و صداع و درد کردن و شبانه و غیره است و جهت صداع و درد ستور کشیدن کل خشک آن در سر غلیان
 بجای تنها کور عرق کل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و معوطا نافع طرد الهوام کند آشتن کل آن بر فراش و ریختن
 خواب باعث دوری هزار بار مار از آن است و در حروف الباء مع الواو بنام بولسوی نیز ذکر یافت

* مومها * بضم میم و سکون و او و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیة و الف لغت یو لایی است بمعنی حافظا لاجساد و یعربی عرق
 الجبال و بداری می مومیا ئی نامند * مومها جهت آن چیزی است شبیه بقیه از درها و شکافهای بعضی جبال بیرون می آید و
 بهترین همه آن است که در کوه د ارب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در اسطهبانات و نواح آن و بعد از آن در
 کهکبلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ نمایند قیرا است نه مومیا ئی و ضعیف الاثر و چند آن خاصیتی و نفع بران مترتب نمیکرد
 و آنچه ملا حمل تهنه در تاریخ الحکما در کیفیت بد و اطلاع بر مومیا ئی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجایب
 اتفاقا ظهور مومیا ئی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت
 فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی د ارب چرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیرکاری بر قوچ کوهی زد و آن
 بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هر چند تعجب کردند نیاقتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند
 همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگرد و آن تیر در پوست او آخته و قوچ آنچنان میخرا میزد که با اصلا زخمی بد و
 نرسیده آن جماعت از مشاهده آنکالت منعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهیشتوی که بود او را بدست آوردند چون
 نه یک ملا حظه نمودند قلری از مومیا ئی در اندرون زخم و حوالی او چه چیز بود چنانچه معلوم می شد که او خود را به موضع
 که مومیا ئی داشته مالیده و آن مومیا ئی موجب التیام و التیام زخم کاری او شد و چون این خبر به فریدون رسید بحکم او
 حکما و علما در مقام تجرید و امتحان آن شدند و در التیام جراحت و جبر عظم مکسور و غیره از وی آثار او چندان و فوائد
 عظمه یافتند انتهای کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکما پی با این در او برده فلان طریق که روزی فریدون
 برای شکار رفته بود و آهویی را تیر زد چنانچه آن تیر بر بهلوی او نشست و از بهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بای او زد
 که اندک شد و معروفست و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهوی بجای رسید که اندک کردی داشت آن آهوی چند مرتبه زبان
 خود را بر آن مکان مالید و تا رسیدن فریدون بسروقت او باز آن آهوی نشست و بر رفت و نهی لنگ ازین معنی فریدون
 متعجب شد و حکما را طلبید و اظهار آن مینموده و بعد تحقیق معلوم شد که از درهای سنگ مانند صحنه چندی تراوش
 میکنند و میچکد و آن آهوی آنرا له میزند پس فریدون حکم کرد که مستحقان در اینجا باشند و هر ساله هر مغذی که جمع شود ارسال
 به طور نما یزدان زمان تا حال در اینجا مستحقان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میکند

[illegible]

بسیار آنرا در وقت عید از دهر جا بافت میخورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بزرگنمایان است میکند همان را
 نامقدان این بود داشته بجای سلا جیمت اصلی خالص میفرودشدن مومبائی افسانی که مشهور میان عوام است حکیم مهر محمد مومنی
 در تحفه نوشته اند که در ازمنه سابقه دستور بود که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرکب و مومبائی
 و قهر الیهود و امثال اینها می نموده اند و چون اکثر دخمه های بلاد مغرب را آب گرفته فرچه از اجساد و اعضای آن موتا
 را با موج بحر ساحل رسانیده و میرساند آنرا چهل بجای مومبائی صرف مینمادند و در آخر نوشته اگر چه در جبر و کسر
 نوعی میکند ولیکن شرب آن حرام و مورت کوری و فساد اخلاط و مضرت های بی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر
 اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف بجمع اوصاف حمیل و مسمی بهیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملکه
 فرنک و مصر و نواح آن ها بوده و به بشکال مراجعت کرده با احتقر ملاقات کردند و فیل او سفر مذکور نیز آشنا بودند و اکثر
 ملاقات می نمودند از جمله غرائب اموریکه در آن سفر شنید و مشاهده بودند این بود که قبل از بن چهارصد
 پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مرد خود را در دخمه یا در قبر نهیکنند و دفن نمی نمودند
 بلکه با طهارت و جراحان میسپردند که بر این ابدان وادیه چند که حافظ آنها باشد از فساد بماند و ارشان بعد از
 مدتی که خوب روغن وادیه مالیده بودند و در قالبی از چوب کناشته بران نام میت و قوم و قبیلۀ آنرا نوشته در خزائن
 محفوظ میداشتند و بعد از آن سه صد چهارصد سال میبود که آنرا ترک نمودند احیا با اگر جسدی از آن اجساد بدست
 حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آید آنرا بجای مومبائی استعمال مینمادند خصوص از خارج پنا آنچه نزد حکیمی از حکمای
 مصر جسدی بود و اوقد ری ازان را بمرو بخورچ آورده و قد ری ازان را بمرو معزی البه داده بود و ارشان قلبی یا حقد را دند
 تمام گوشت و پوست و عروق و بعضی استخوان های نازک آن مضحک و نکسان جسمی سیاه براق چسبیده و با بوی بسیار تند
 شد و بعضی استخوان های قوی در آن باقی بود * طبیعت آن محتمل که از مومبائی کانی در حرارت و پوست زیاده باشد
 * افعال و خواص آن در اضمه و اطلیه و استعمال از خارج شاید که فربس مومبائی باشد در نفع ولیکن از داخل
 و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر با نیت و ادب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومبائی سگ
 بچۀ که صاحب خلاصه التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرد و شاید از بن قبیل باشد که بعضی ادویه حافظه مقرونه
 تر یا قبه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها در بن بچۀ سگ تازه زائیده شد و مالیده زمانی معتدل در خبی کرد و در زمین دفن
 مینموده باشند و با آنکه در بلاد آن حاره یا بیه بدو رخیم در بار چنه بچک و در زیر یک دفن میکرد و باشند تا بسبب گرمی
 تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت وحشی آنی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس بر آورده استعمال
 مینموده باشند و با بطور دیگر العلم عند الله تعالی

فصل در بیان جودت مومبائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال آن

مغردا و مرکب آنکه بهترین آن دارایی بهیه صاف براق نرم آنست که بوی بدنداشته و باندک بوی نطهت باشد و سطور
 فرموده که بهترین آن آنست که چون چکر کز سفند را در گرمی ذبح بار بزه نی شکسته شق کنند و در آن بمالند التیام یابد
 و نیز گفته امتحان اصلی مومبائی آنست که به مواری پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یک ازان را در روغن کل
 سرخ حل کرده بملق او ریزند و قد ری بران بمالند اگر در مرصه یکشنبه روز جمعه شکستگی پای او نموده با صلاح آورد

[illegible]

و در چنین با آب طبع خشک طبعی نیک آن با آب مطبوخ انیسون در آن جوشانید و باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء الغض و التماسل آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه و و شیره پنبهائی و یا با قند روی شکر جهت قروح و ارجاع احبال و منانه و آشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دوق و فجاج اذ جهت رفع حبس البول و تقطیر و در آن خوردن هر هفته یک مرتبه در جهت آن باروغن کا جهت دفع باد بواسیر و ارجاع معده و در جهت آن با آب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمل اندک آن مخلوط با آرد کنند جهت قلت صبر به نگاه داشتن بول و سلس البول و همچنین حمل آن باروغن زیتون باروغن زلیق جهت تقطیر البول و عدم صبر و حبس آن و استرخای مقله و روغن بوط و مسوح آن باروغن نار حمل و مانند آن بر قصب و انشیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن در جهت آن با آب با قلابا جهت از آن بازردن تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرد که اگر کسی را آب منی خراج شد و باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد و آخر حرکت قریب با نزال در جو مومیا ئی را در هیچ درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور را مزاج باشد با اشریة بارد و مناسبه بشود مجرب است آلات المعاصل محلول آن از یک دانگ تا یک و نیم دانگ در دهان مناسبه مانند روغن کل و یا اشیای موافقه مانند آب با قلابا بازردن تخم مرغ دو سه دانگ جهت ارجاع معاصل و خلع مضور و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن و یار شدن آن و کسر عظم و سقوطه و ضرب و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع بعدیل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و سرامج را حیات کهنه و ناصور وزن یک دانگ آن با یک درهم بیه خنزیر یک اخته در زیت مقلد ارنیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اهلال با طبی و صدمات آن در روغن کل سرخ باروغن کنجد حل کرده و طلا نمودن بآن و اگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بر آن موضع و خوردن آن بغایت نافع الحی آشامیدن نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین و باد آورد و یا با اشریة مناسبه در جهت رفع حمیات عتیقه بلغمیه و سودا و به نافع الا ورام و البثور و الزینة تحمل آنک آن با مطبوخ انیمون صرف باد و به مناسبه در جهت روز منوالی جهت ابتدای برص و جدا نمودن اعضاء القبل و همچنین جهت مرعات باد و به مناسبه و معادن آن مقلد است السموم مالیدن آن بغل بر کعبه اطباء باروغن کا جهت کزیدن عقرب و نیز جهت عقرب کزیدن آشامیدن بکعبه اطباء آن با شراب صرف یا نمیدن صرف و همچنین بکعبه اطباء آن با آب کشنیز قاز و با آب بیج کبوتر آشامیدن و کاشن بر آن و جهت مطلق سموم مغذی و در جهت آن با طبع خشک و یا با آب فرا سمون و یا با آب سد اب و یا با آب فونج جلیبی و یا با آب انجمن و یا با آب طبع آنها مجرب است در سوزن مومیا ئی مانند حل عنبر و لادن است در قلع مضاعف در کلاب و یا با ادهان مناسبه و یا پنبهائی و در تراکیب واد و به داخل نمودن و حبس آن در قرا با دین کبیر ذکر یافت *

*** مونیج *** بضم میم و سکون و او و یون و جهم لغت هندی است * ماهیت آن پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سر کند و نامند و اطفال از فله آن بر نختنه منوبسند * طبیعت آن سرد و خشک * افعال و خواص آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لجه و آشامیدن آن جهت ضعیف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد کرده و منانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریقی نمیکو که در سر غلبان جهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قندری برک ننمایا کوی خشک را در آن نشاند اخته و دود آن را بدین بگردانند بهتر است و اگر یکم دفعه زائل نکرد مکرر نمایند و این معالجه فواق ریحی است و بخورد آن جهت بواسیر مقلد است *

[illegible][illegible]

شفاف شبهه بشک آتش زنه که ازان نیز آتش ظاهر میکرد و از نو آج روم و جعید مصر آوردند و در مغلین مغنیسآ بهم میرسان
 و در خون کرم تیس چون بسایند حل میکرد و رومی دیگر ازان غیر شفاف و ازان صاحب تر و شبیه بنمک سناک و این را کوبیده
 ازان ظروف میسازند و غیر سلوان است * طبیعت آن درد و سرد و خشک * افعال و خواص آن جانی و محلی
 العین اکحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی الهی و بدستور چون آب بسایند و در چشم کشند اللسان چون یکجمله
 ازان را بانمک و نوشاد روز غفران و مرد سرکه و غسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنست و تعمونگم
 نماید و مجرب گفته اند انحصاء النفس آشامیدن آن جهت تغذیه حصاة وادرار بول وضما د آن بر پستان جهت زیادتى
 شبر و رافع الجماد آن در ان الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرز و عسر و لا دت و در اطفال رافع خوف و جستن
 ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و داشتن آن درد است راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند
 * صید * بفتح میم و سکون ها و دال مهمله * صاهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری کباهی را نامند
 که شاخها بسیار دارد و کبود بشکل همیشه بهار و در کهای آن باریک و دراز و کل آن باریک و دراز و کل آن همیشه رو بافتاب
 دارد و هر طرف که میل مینماید این نیز میل میکند و بسم آن بقدر جلد واری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیرا لوجود
 و صبادان آنجا ببع آنرا مانند سر بشم می زنند و تیر و اید آن اوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد و می میرد
 آنرا میکند اید نا خوب سرد کرد و جمع زهرها از بدن آن حیوان بازگشته با خون در محل زخم جمع میکرد و آن موضع
 سطر می شود پس آن موضع را بریده می اندازند و زنده کوشش آنرا میخورند مگر بپند بی مضرت است و سمبندی ندارد
 و امکان به مطبوخ آن در فوت و ضعف چنان است که تبغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری کرد پس
 محل زخم را پاک مینمایند و قدری ازان ببع بران میکنند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت و سوزش
 و خارش عظیم در بدن احداث مینماید و سرخ میسازد و اگر علاج نکنند هلاک میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک بشویند
 و بر روغن جرب نمالند و بران تر بافت بمالند مضرت نمی رساند و علاج آن اگر در خارج باشد محجمه بکنارند و بکشند
 و زلبو بپسپانند و بعد ازان بران قریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است *

* صهلینیه * بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر باء موحده و فتح باء مثناة تحتانیه و ها بهار سی فونی نامند * صاهیت آن
 از جمله اغذیه است که از شیره آرد بونج و شیر و شکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد بونج را در آب شیره می کشند
 و با شیر طبع میدهند تا شیره بونج بخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در آن می ریزند آنقدر که آنرا شیرین
 گردانند پس چند جوشی داده فرو می آورند و در ظروف چینی بر می آورند و اگر خواهند در هنگام فرو آوردن چند دانه
 هبل بواکوبند با فلیلی مشک و گلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوشبو و لذیذ میگرد و و باول می نمایند بعد ازان سرد
 میگرد و این مخترع ورس بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که ارا عارض شده بود
 از ریختن سودا بعد از او * طبیعت آن گرم و تر * افعال و خواص آن جهت مالغولیا و جنون و در هر بیماری و فربه
 نمودن بدن و ترلیل خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است *

* فصل * بل المیم مع الیاء الممنهة التکتانیة *

* صید * بفتح میم و سکون یا و کسر باء موحده و ها * صاهیت آن اسم فارسی شراب به است که با شراب و با آب

انگور و مرکب نماید * افعال و خواص آن معراج و ملبس و ملوی معلیه و در قلوب این که می رسد آن ذکر است *
 عیسین * بفتح میم و سکون یا و فتح هم درون نیز آمد و ربوا و ربوا و ربوا نیز داند شد و لغت عربی است بر توانی
 بر موس و بطوس نیز نامند * ماهیت آن درختی است عظیم برک آن شبهه برک کز نس و بازو این بسیار شر آن بزرگتر
 از نخل و هم برین و خوش طعم و خوشبو و در ششک مائل بر زردی و نیز گفته اند نخل کنار کوچک و حبابه با قندی است و چوب
 درخت آن مائل بسیار و مرغی و صلب و خوشبو و بری وستانی میباشد * طبیعت آن در گرم گرم و خشک وستانی آن معتدل
 * افعال و خواص آن آشامیدن شر آن جهت مرغه و تقویت معده و حمس اسهال و تنقیه و طوایف و این آنرا اهل شام
 برای سرفه مستعمل دارند و احتقان بنشاره چوب آن جهت قرحه اعمار و حج مفید الاورام و الم و رضامد آن جهت
 داء اللیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینة طبع آن جهت استکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط چون شاخ و بیخ
 آنرا سودا بر اورام ضایع بندند تا سه روز متوالی و هر روز یک پند نمایند و تحلیل آن مؤثر بود و رفع قفق نیز مجرب گفته اند *
 عیسینون * بفتح میم و سکون یا و فتح هم مملو و ضم نون و سکون و در نون بغاری گرم ایوب نامند * ماهیت آن
 همی است خجری یا ربک طولانی بمقدار تخم خرما و از آن باند تر و نیز معلول خاکستری و رنگ و آنک و خوشبو گفته اند نوعی
 از زرد المهر است * طبیعت آن گرم و خشک * افعال خواص آن آشامیدن آن جهت استسقاء و برادرانیت خصا
 و در کرده و احتیاس بعض نافع و در زرد آن میخک و طوایف چرخ و فروع و انعام و در آن آبها و تنقیف قروح سر و در
 با اثر افعال مائل زرد المهر است و مندرگ و شد *

* میوه نیا بسته * ماهیت آن نزد بعضی صفت هوم میوه ساینه است که ذکر یافت و نزد بعضی ثقل صفت دوم است که اجزای آن درخت آنرا افشرد و صافی آنرا همگیرند و نزد بعضی ثقل آب مطبوخ آن است * طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاد و از میوه ساینه * افعال و خواص آن با قوت قابضه و مسک بطن بخور آن جانب رطوبات دماغی و رافع لغوه و ضرر نفوذی و باقی و حمل آن جهت خون بواغیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن و در عاثر افعال قویست بدیده ساینه المصارع مصلح آن رازیانه مقلد اثر شربت آن تاد و مثقال بدل آن چا و شیر است *

* میوه ختنج * بفتح ميم و سکون باء و هم فاء و مکون خاء معجمه و فتح ثاء مثلاً فوقانیه و جیم معرب میثاقه فارسی است و یونانی اغلب نامند بمعنی عقید العنب * ماهیت آن آب انکور است که در طبع زیاد و از د رثلث آن نمود و غلیظ گردد و مانع بثرشی باشد و در کیلانات آنرا و شات ترش بماند چون با خاک و شاب بجوشانند شربین گردد آنرا و شاب کوند و عبری د بس و درد بس ذکر یافت و کاه دزان هبل و جوز بواقر ثقل و امثال اینها اضافه مینمایند * طبیعت آن در گرمی و در ازل خشک * افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آیه و خصه و معین بر نفث و تلین طبع و محرک باه و جهت وجع کرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بد باقودا کزده میشود المصارع در محرورین اکثر آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوه های سرد و ترش بدل آن دوشاب انکوری است *

* باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است *

* فصل اول النون مع الالف *

* نارچیل * بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون باء مثلاً تخمنایه و لام معرب ناربل هندی است زیرا که یهند تازه آنرا ناربل و خشک آنرا کهویره نامند و بغرنکی کوکرس اند بکرس و عبری جوز هندی * ماهیت آن سرد درختی است و در اکثر بلاد و سواحل دریای هند و کهن و بنگاله یافت میشود و در ملایمات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بهای آن هر سد ثمر آن بهتر و لذیذ تر و شربین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بیلان آن از هفت هشت سال بعد عرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خرشه میباشد الا آنکه خرشه آن بزرگ و در خرشه هفت هشت تاده با نرزه عد و درخت آن نیز شبیه بد رخت نخل الا آنکه زواید تنه آن که تر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلند تر و چوب وسط آن نیز بلند تر و صلیبتر و چاروب اکثر از چوب وسط برگ آن میسازند و قابله اندی و دوزغ دست بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لبی خشن و ضخیم بطن مت یک انکشت و در خامی همزولیفهای آن نرم و صلب و بعد رهند و خشک شدن اغبر میکند و آنرا جد امینما بیل و حبسانیل * گویند و رشهای آنرا جد الموده و رسمان لنگرجه زات و کشتی ها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور بزرگ پوستیل و فاسل نمیکرد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب و اندک براق شبیه بد چشم و میومی اندک بزرگتر و رخو غیر براق فی الجملة شبیه بد هن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما مینمایند و از همانجا بعد از کال رسیده کی شروع بر روئیدن درخت مینمایند و در هنگام نیم رس بودن آب در آن باشد آن موضع را سوراخ می نمایند و آب آنرا از آن بر می آورند و بعضی مردم سر آنرا بعلل ارد و هم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن برید و بر می آورند برای آنکه خلایف آن در دست بماند برای ساختن غایبان و بر آن آب قی نصب نموده غایبان میسازند

و اگر در خشک مغز آنرا بر مایه و رنگ و مخدود و اقسام خلویات از مغز آن ترتیب دهد مثل و در اکثر ملهجات خوراکی
 مردم آنجا و حیوانات ارشاد بیشتر منحصر به آن است چه خام و چه بطریق غیر برنج و غیر آن پخته و دروغ طعام و چراغ
 نیز از روغن آن بعمل مایه و رنگ و خشک آنرا در اکثر بلاد بعید میبرد و بپوشد و موم آن نازک جوئی رنگ ریخته بمغز
 آن و این را در هنگام استعمال و اکل چنان میمانند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و باد منیت بسیار است مخدود و از
 آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بکندارند که بجوش آید خسرو مسگر میکرد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف
 شیرین چرب کم ریشه آنست و بهترین آب که ملوحت انداخته باشد * طبیعت آن مغز نازجیل تازه در وسط رم کرم و در
 اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر و موم کرم و در اول درم خشک و متکرج آن در موم کرم و در آخر درم خشک و آب آن
 در اول کرم و تر و نوره اجزای آن با رطوبت نظایه * افعال و خواص آن مقوی حرارت غریزی و محسن بدن و مولد خلط صالح
 اعضاء الراس جهت دفع مراد بارید و بلغمیه و مراد بارید مانند استرخار فالج و جنون و مالمش و لیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان
 اعضاء العذراء و انقباض جهت ضعف جگر و ترخه باطنی و بواسیر و توامد منی و تخمین کردن و کمر میزدن و در ار
 بول و تقطیر آن و سردی مشابه و در آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی احضار جرم آن مسدود و در بعض
 و مولد خلط غایظ و منشن سینه و مسدود از مصالح آن شکریات و در میزدن و مشایخ احتیاج با صلاح نکند و در میزدن
 میوههای ترش و لیور و هند و انه و مغز نازک متکرج آن و در غشیان و غشی مصالح آن تی نمودن و میوههای ترش و ترابی
 خوردن و نیز مصالح و معین بر مضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار مثقال و گویند چون
 قدری برنج را در جانی که نازجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را نازک میکرد اند مثل اشریت از حرم آن غیر معتادین را
 حد مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز کرد کان و بسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالمش و لیا و جنون و تقویت باه
 نافع و موکله آن در اول کرم و در موم خشک و در درم نیز خشک گفته اند * افعال و خواص آن آشامیدن آن مسهل
 و متخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت فاضله و مهرا نمودن لجرم چون در حصن طبع در آن اند از اند و جنون
 خاکستر پوست آن جالی دندان و طلائی آن رافع کلف و منش و جرب و حکه و نیکو کننده رنگ رخسار و با حنا مقوی موی و
 روغن آنرا در رقص اخلاص می نمایند و یک قسم آنکه مغز آنرا گویند و جوشانیده از آن روغن اخراج می نمایند جهت تقویت
 فهم و تولید پیه کرده و رفع درد منانه و تحلیل ریاخ آن و اخراج دیان و حب القرع و در دگر روز آنرا بوسیر و تحریک باه
 سفید شراب و تد میا و تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تد عین انفع است و بار روغن خسته زرد آلود جهت بواسیر
 مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه و معشر آنرا گویند و با با آلت آهنی خراشیده با آب کرم مزوج نموده صاف کرده در جای
 بسیار سرد آن آب را میکلارند تا د منیت آن بالا آید و منجمد کرد پس اخلاص می نمایند و این الطاف و در مزجه میزدن
 و مرطوبین از روغن کافور و کوهنل بهتراست و خوش طعم و خوش ذایقه میباشد و روغن بوحث درم صلب خشبی آن جهت
 جرب و قویا و قروح همیشه نافع و مجرب است *

* نارجیل بحرری * بختی باه و مکنون ها و کسر راء مهملتین رباء مثناة تختانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند * ماهیت آن
 نور درختی است که در جزیره که بر خط استوا بطول یکصد و بیست درجه واقع میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و
 درخت آن بسیار شبیه به درخت نارجیل هند و آنرا آن طولانی و عدل بهم پیوسته و آنرا نیز به پوست میباشد الا آنکه

پوست دوم این از آن صلب تر و آماس و قوحت سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کمر بشته
 بعضی بعضا مت عرض در آنکشت و زیاد هم دید شد و در نهایت این کمتر از نارچیل هندی و در تری و تازگی آبدک چوب
 و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارچیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب و قریب بمصلا بت عاج و چون گفته کرد میل
 و نزدی و سرخی و تیرکی و تلخی می نمایند و هر چند گفته تر میکرد تیرکی و تلخی آن زیاد میشود و از ادویه جدید است
 و قریب بکصد و پنجاه سال میشود که بی منفعت آن برد و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن
 از روی آب می گرفتند و هر کس بوهیم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند * طبیعت آن مرکب القوی و بعضی کرم و تر در اول
 و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند گفته تر شود حرارت و بیس آن زیاد میکند * افعال و خواص آن با قوت تر یافیه
 و حافظه قوت و گفته اند چون هر غده بکمر تپه یاد و مرتبه مقلد اریک حبه تاد و حبه آذرا بکلاب برستک سماق سائید میل
 نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل مالج و لقوه و ریشه و اوجاع مفاصل و
 مانند اینها محافظت می نمایند و دافع اذیت هوای و بائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط رده فاسده و سمیه از عمق بدن
 است و چون مقلد اریک پنج حبه آنرا سوده بصاحب میضه و یا شارب سموم بخوراند و قی فرماید مادام که سمیت در بدن
 ارباقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بالتامام دفع کردد یگوقی نیاید و زبراکه از خواص آن است
 که چون در بدن اخلاط فاسده نیاید تخریک قی نمی نمایند و بدستور آشامیدن آن با شیرک و تازه و شیل و جهت افیون خوردن
 و بایش و امثال آنها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس بقشعر بره مقلد اریک حبه تاد و حبه آنرا سائید
 بخوراند و قی فرماید تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و دفع بخش و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور
 و رتلا و افعی و سایر هوام زهر دافع الم و نکایت آن مقلد اریک شربت آن از بکفیر اط تاد و قیرا ط کفنه اند مواعف کوبل شایند
 این بحسب اختلاف مزجه و بلد آن را هوبه و کهنکی و نوری آن باشد زبراکه تر و تازه آنرا اکثری مقلد اریک بسیاری تا یکد هم
 خوردند و مطلق تفاوتی در مزجه ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فایده بران مترتب نکشت
 بحمل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد اینقدر و تجربه رسد که اکثر تازه آن در مزجه حاره یا یسه باعث همچنان
 و ثوران حرارت است و اندک تقویت با همی بخشد و الله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز پاتریا قیت
 و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نزد در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارچیل
 بحری در قرابادین کبر ذکر بافت *

* ناردین * بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهماتین و سکون باء مثناه تکنایه و نون * ماهیت آن گفته اند سنبل
 رومی است جهت آنکه د و سنبله است و مواعف اختیارات بدیعی گفته بهی است در رنگ شبیه بمایمران و عروق الصفرو
 بشکل اسارون باربشهای بسیار و ریشه این باربکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی آنست و آنچه مائل
 بسفیدی باشد زبون * طبیعت آن در دوم کرم و در سوم خشک * افعال و خواص آن اعضاء الراس و الغذاء و
 النفض آشامیدن نیک در آن جهت فالج و لقوه و برقان و منع انصباب مواد بعد و جهت ادرا بول و حیض و تحلیل ادرام
 زحم و اکحال آن موی مرکبان بر و باند بتهاژی و با با کحال مناسبه و جلوس در طبع آن نیز جهت اوجاع کرده و امراض
 و رحم نافع مضرر نه مصلح آن کثیرا و غسل مقلد اریک شربت آن یکد رم بدل آن سنبل هندی است *

نار فاس * بفتح نون والفاء والهمزة مشبه وفتح لامه واء وواو مهملین * ماهیت آن خاصیت مناج کف
 نوعی از مفسوس است که از انواع نار من آورند و بابتو عادت دیگر مفسوس می نمایند و صاحب تحفه نوشته که بختاد
 اشتباه نمود آثار این نار نار منی که همان اخس حمل نموده و روحه کسویه آنرا الف میل و ممکن است که جمعی آتش باشد
 جهت آنکه مفسوس ببتو عادت منی از حمله موم رد را حراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار نار منی اسم مرعی دارد است
نار قیصر * بفتح نون والفاء وکسر راء مهمله وفتح واء وکون باء مثلاً تختنامه وفتح صاد وراء مهملین یعنی ناکمیل
 کجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف عظیم است اطبا کی گفته بانی است با یکساق باریک سرخ مائل بزرده و کل آن سر
 مائل بزرده و خوشبو و از روم آورند و در مصر آنساق الحام گویند و گویند شقاق النعمان است * طبیعت آن گرم و خشک
 و در دم * افعال و خواص آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معدة یا رد و تحلیل رطاب و غص و تقویت مد و
 ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل ملا با ب و اوجاع معاضل نافع مقل ارشیت آن یکمعال است

نار کبیرا * بفتح نون والفاء وکسر راء مهمله وفتح واء وکون باء مثلاً تختنامه وفتح صاد وراء مهملین * ماهیت آن
 گفته اند مایه است و در این ببطارد و چیز اند و لیکن از قه ولف اورد و چیز غامضی شود و بعضی حسخاش و بل دانسته
 این ماست آن اکثر آجام و مواضع حایه دار دیندهائی میروند و تابک نامست بلند میگرد و بزرگ آن شبیه برک زیتون و
 از آن کوچکتر و بزرگتر است و بمیان نرم مانند خویزه و کل آن شبیه بکل خیر و نمز آن بقدر رنگی و در آن قیمر اذکن اللون
 یعنی تیره رنگ و رنگ و نیز لذاع و بعضی آنرا لظفل الی و دانسته اند و بعضی گفته اند که غمراست و الجماد * طبیعت آن
 گرم و خشک و در دم و با حلت و لذع * افعال و خواص این آشامیدن تقویت معدة آن مایه مل سرشته زائل کنند
 مایه و محط ریا ح غلظه را خراج کنند و بلا غم از به طلای خاکسرد و رخت آن و با بادوک مائید و آن را فاع کاف و نمش و
 آثار جال و ماقط کنند موی را بعد بر آردن آنست الا ورام طلای آن محال ارام و از خواص آنست که چون کرسه و یا
 پازو مانند آن را در آن جوش دهند و خشک نموده آنرا حوام بر صورت بمالند منفع و موم یک کرد اند *

نار مشک * بفتح نون والفاء وکسر راء مهمله وفتح واء وکون شون معینه زدی لغت فارسی است یعنی مسک الرومان و آنرا
 نار غیب بنامند و در قطار افان در ناتون با هم سو ریاری و کور است و گویند بعلی با کس و حواتند * در ماهیت آن
 اختلاف است بعضی اجماع میان مندی دانسته و بعضی گفته اند شکوه نامتی است که در حرامان کثیر وجود و سرخ مائل بزرده
 و از خود بزرگتر و در شکل شبیه به ابر کوی که کل آن شکفته باشد و در رخت آن بقدر رخت ابر و چسری است و بعضی آنرا
 و نار قیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی بد اند جهت آنکه در تورا کبب تل ما مایل سفوف اوسط و در دم کور است و بهترین
 آن ناز خوشبوی آنست که رنگ آن مایه سفیدی و زردی و با عفو صفت طعم باشد * طبیعت آن در اول گرم و در دم
 خشک و بعضی در دم گرم و خشک دانسته اند و شمع الرئیس در موم * افعال و خواص آن ماطب و مرقق اخلاط و مانع
 تحلیل ارواح اعضاء الراس و العنبر و انشاء آشامیدن آن مانع معود بخارات بل مایه و قاطع آنها جهت مایه خوبار
 و بواس و تقویت دل و جگر و مدد و امعای دارد المزاج و جهت حسن برف اندم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه
 مفرح کرده میشود القروح و الجروح فساد آن جهت نجافت قروح و ربع عرق مانع و بکسور و زرد آن مضر مثابه و موم
 زرد و رخسار شراب و بلایه مصالح آن روغن بادام و صمغ مراره و مصالح آن کاهنی مقل ارشیت آن از دم و در دم و منقال

بدل آن نیم وزن آن پوست نیمه و وزن آن زنجبیل و پندس آن سهیل الطالب است و وزن آن زیره کن مایه و ثلث وزن آن سیسما بخوری نیز بعضی گفته اند *

* **نارنج** * بفتح نون و الف و راء ممله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی است و بهندی کرنا نامند * **مایه** * هیئت آن ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزرده و درنگ صندل ابيض نرم در ملمس و کمرشده و مستوی الاجزا و برک آن از برک لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خشک و کل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشه و واند که تنه طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و مد و رو به رسیدن زرد مائل بسرخ میگردد مغز آن ترش آید و رو قاش قاش در بردها و تخم آن اندک طولانی شبیه پنجم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن فیض تلخ و بهترین آن بزرک بالبدنه رنگین شاداب پوست نازک اما پس آنست و در کرم سیرا است کثیرا الوجود در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشند بر درخت از سال کتشته زرد سرخ رنگ و از سال حال میزنیم رس و هنگام شکوفه آن بهار و یا نیز است * **طبیعت** پوست زرد و شکوفه آن کرم و خشک در درم و ترشی آن در آخر درم سرد و در اول خشک و بعضی درد درم نیز خشک گفته اند و پوست و تخم آن درد درم سرد و خشک و خشکی آن زیاد و سائر اجزای آن کرم و خشک در درم * **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن سواي ترشی از اترج بهتر و اعضا الصمد در ترشی آن لز و جنتی است که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص که با پوست از میان د و پاره نموده و تخمهای آنرا بر او دره قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش کند اول که دوسه جوشی بخورد پس برداشته نیم کرم بکنند آب آنرا صبح ناشتا اعضا الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صغرا و مسکن حلا و آن و خون و مد و صغرا و رافع خمار و امراض حار و صغرا و بیه و استور و شربت مطبوخ آن با شکر صافی و ضررنا رفع به اعصاب کمتر از سائر حموغات است و مضر عصمی غیر صحیح و اکثر آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدوم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غشیان و مغص و اخراج کرم مجرب در یکسانت وضاد آن با سرکه جهت درد سربارد و حار وضاد بخنده مهرای آن بتمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوشهای سورنم کردن جلد بدن و موی بیدار و اعضا الغذاء و السوم آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفه آن جهت مسر و لاد و رسم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برک آن مفرح و رافع طاعون و هوام و بائی و فساد هوا و السوم تخم آن با تر باقیمت دود رهم مقشور آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج و رافع طاعون است و شکوفه آنرا بوئیدن مقلوب دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القلاح و بفارسی بقرق بهار است درد درم کرم و خشک * **افعال و خواص** آن مفرح و مقلوب ارواح اعضا الراس و الصدر و الغذاء و النفص جهت رفع ضعف دماغ و تغریج و تفتیح سده مصفات و نزلات و درد سینه و غشیان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باده و رافع آروغ و رباح و مغص و مد اومت آن هفت روز روزی در د و اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت مهر زان مجربات و با آب گرفس جهت اخراج سنگ کرده و منانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمل آن با یشم جهت ادرار طم و اصلاح حال رحم و با شرماد یا ن جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و آنتار بوئیدن آن مورت و بخوابی مصلح آن کلاب و هوام مضر آن و قوت آن در ظرف جسمی و با مسی ثامفت سال باقی میماند و در شیشه نایکسال و روغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن کنجد اند از نده هفت در آفتاب کف از نده و هر هفته یکمرتبه بچند یک پوست و کل نمایند پس استعمال

تجارب در جمیع افعال بهتر از روغن نارنج است و آن اشتن پوست و کل خشک آن در ثبات مانع کرم زمین آنست با خاصیت
و آشفته شدن در معال آن با روغن مرمر دارد و حیوانیه است رقت همین بد آن نیز و حب تخم آن روغن و شراب و عرق آن در
نار بادین ذکر است و محال پوست از روغن آن نیز مرد و لذت و تقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست است و تریج است
* با طیف * بدنه نون و الف و کسر طاء مهمله و فاقا و فارسی قبیله نامند * ماهیت آن معریق * طبیعت آن گرم و خشک
* افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط باغمی و مسمن بدن و بجهت منع انصباب مود ابعده نافع مضر
محرور زمین مصلح آن اشیای خامه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کحلان زبیران و امزجه بارد و سرفه حادث از
حرارت و مصنوع از خشکاش جهت اصحاب قزله و حرقه الجول و مصنوع از عسل موافق امزجه بارد و پیوان مراد
صفر از جوانان و مصلح و مصنوع از دقیق جهت درد سینه و ریه حادث از سده خلط باغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر
الغذ از موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطای الهضم و مریخی معده و مصنوع از گرد کان بقاء کرم و معده باغمی و کرده
را موافق و لیکن مصلح مصلح آن خشکاش و یا کاه و مصنوع از بادام ازل ک کرم و حراره و لوی و مناسب است *
* یا کسیر * بدنه نون و الف و کسوفانی عجیب و سکون یا عیشه نیتاقیه و فتح همین و راه مریضین تا آگسیر و کاف دیده
شده که مینویسند لغت دندی است * ماهیت آن درختی عظیم که در بنگاله میشود بدن و درخت کرد کان و درک آن بهون
بدن و درک آن بسیار خوشبود و در روغن و در یک و در دیگر نواح بنگاله که در الو جود و عطری آن خصوص زردی
که در میان گل میباشد میگویند بسیار تنگ و میباشد و در صندلی عطری که آن باشد عطری نامند دیگر و اعمده فاسد و بوی خود
میگرداند از حلت بوی که دارد * طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطری آن تا چهارم * افعال و خواص کل آن
صفر و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را مریخ که باشد و کرم شکم و قوی را دفع نماید و درک و در اسباب و لیکن و خون را
صاف و جراحتها را پاک و با صلاح آورد و خاص خون بواسیر را است و مال داند آن بدن قسم که سه حلال و بزرگ در میان
کل آن میباشد شب در آب بنشیند و صبح صاف گردد و در قند و با عسل آشفته نموده بنوشند و در بوی هم تا آنکه دانهها
زائل گردد و حکیم میر عبد الحسین در حاشیه تفسیر نوشته که در چهار و زنجیر و در سده که در ازل کشت و چون زردی آنرا
شب در آب بنشیند و صبح آب آنرا صاف کرده و با شامی داند که نهانی آشفته و در دانهها و در سده که در ازل کشت و چون زردی آنرا
مقل از این حده از عطر آن یا برک تا قبول مقوی باد و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک است و آنست که معده و مزاج مرکب
آن نگردد و خلای عطر آن نیز مقوی باد و اعطاست و چون مغز تخم آنرا گرفته اند که آب بران باشد و در صر و بسته و در جوب
یا پس شب خوب بماند تا اندک روغن از آن بر آید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آب بران میباشد و در هم زده صر
و بسته باز بماند و در آب گرم بشویند و در چند روزی هم زائل گردد و در جوب رطوبت و نیز مریض خصوص که روغن آنرا
بران بپزند که آن صر را بشارند تا روغن از آن بر آید و با بطور روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده و در جوب رطوب
بپزند و در قند و با عسل آشفته و در چند روزی هم زائل سازد *

[illegible]

و بهترین آن زرد ماقل شرابی تازه و تند طعم و بوی آن است * طبیعت آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن
 گفته اند * افعال و خواص آن با قوت مجفیه و تر بایه و ملینه و محلل ریا ح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه
 و استرخا و طور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و آنچه از چرک و غیر آن الجمد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامع
 اعضاء الصدر و الغذاء و انقباض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و لزوجات آن و نفی سدد و ثقل قلب و تلبس
 بطن و تحلیل ریا ح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریخی و آنچه بسبب دواى سمی شد یکنکایه و مسهل قوی مانند
 ماهودانه و منال آن عارض شده باشد و جهت فواق و غثیان و جشا و آروغ و بد بو و تخمه و ریا ح و قراقر و مضم طعام دفع فساد
 اشتها و بلت و برودت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاة و مبهی و مسخن احشا و کبد و کرمه و مثانه و مسکن مغص
 و مقوی و مسخن معده و کبد باردن و مدربول و حیض و شیر و عرق و استسقا را مفید نا شتا خوردن آن و در زنان نیرد اخل
 کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت مکرورین
 و حمیم امراض رحم و کسبکه بن ایفیه و طعمه لذیذ نیاید و کوبیده آن با مغز گردکان سوخته را فاع تر حر و نا شتا خوردن
 آن رافع سنگ کرده و منابه راز مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو آنمقل ار که آنرا بپوشانند و یک انگشت بالای آن
 آب بخنیدند و خشک کنند و هفت مرتبه بکرار نمازند جهت اعاده شهوت یا ماه بوسین مجرب گفته اند الزینه آشامیدن
 سه منقال آن که در یکرطل شبر جو شانه باشد تا نصف و سه باشد یا یک اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود
 باعث فربهی با فراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن با الخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویه برص و یهق و آثار
 جلد مقوی فعل آنها الحیمات آشامیدن آن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نافض السموم آشامیدن
 آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت انبوه و بجهت ترک عادت آن و نطول آب کرم آن جهت رفع اذیت عقرب کزیده سریع الاثر
 و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بو و تجفیف آن و ضداد آن با نمک و ترمس
 و زعفران جهت ورم انبیهن الاوجاع و الاورام و البثور و ضداد آن با سفید بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت
 درد جمیع اعضاء و تحلیل اورام خصوصا باطین قهولیا از مجربات شمرده اند و بد ستر جهت خون منجمد نحت اجلد ببعیدیل
 و باروغنها جهت بتوریمه اعضاء و مصلح مکرورین و اکدار آن مورث ظلمات بصرو زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقلل شهر
 مرضعه و منی جهت آنکه مجفف این هردو است مصلح آن ترمس مقلل ار شربت ان ناسه درم بدل آن د و غیر تسهین شونیز
 بوزن آن جوارش و ستر و مد بر نمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در نرا باد بن ذکر یافست و عرق
 آن که بد ستر و منعارف عرق کشند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال خواص آن جهت فالج و رعشه و امراض
 عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریا ح و نفوذت اشنها و رفع بلت معده و استسقا مفید و چون بادار چینی و کاربان عرق کشند
 در تفریح نایب مناب خمردانسته اند و روغن آن که بقرع و انبیق معطر نمایند جهت تحلیل ریا ح و دردهای مزمن و اورام

* فصل النون مع الباء الموحدة

بارده بهترین ادویه است

* نپیدن * یعنی نون و کسر با و سکون باء مثناة تحتانیه و ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوز و بفارسی و بهندی نیز بوزنه
 نامند * ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مانع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکرة حاده
 است و مراد از آن و مشهور مصنوع از اشیاى است که ذکر می یابد و ففاع قسمی از آن است که از آب انار و سائر میوه ها

وافریده میگرداند و مجرب گفته اند و طبعی رطوبت آن رافع درد کزیدن ز لیور و محل اورام آن است *
 * فصل ————— لی الیون مع الخاء المعجمه *

* نخاع * بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربی است بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند * ماهیت آن
 مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات کردن و پشت و غیرها میباشد برای ترتیب اعضای اعصاب و اعصاب
 اکثری از آن روئیده اند و نائب مناب دنیا له میخداست و نیز رسانند قروح نفسانی مأخوذ د مبد م از دماغ با عصاب
 است * طبیعت آن گرم و تر از دماغ قری آن کمتر و گرمی آن زیاده * افعال و خواص آن طلاء آن ملین صلابات
 و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی بیعت یل
 و در سایر افعال فریب بد ماع است و غیر لذت بد و بطبیق الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی
 خوردن و بهترین همه انجبرود و ماء العسل خیسانیدن است *

* نخاله * بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و هالفت عربی است و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر
 نامند * ماهیت آن سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس کندم است * طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد کندم
 و خشک تر از آن و بالجهله گرم و خشک در اول * افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیدن آن
 در سر که جهت زکام اعضاء الراس و الرغذاء و النقص آشا مبدن آب مطبوخ آن بطور بقی حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت
 تسکین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و در و در براح غلیظه و تغذیه ناقهین بدن نافع
 و نان آن قابض و مجفف رطوبات معدیه و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم
 آن که از انوعاد شیر در آن بهم رسیده باشد السموم والا ورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برک ترب جهت تسکین وجع
 کزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بن سبور خشک کوبیده آن با نمک جهت اسهال و عقرب و تحلیل رواج و اورام
 پاره و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نمل سابعیه و جرب متعرج و قویا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت چهره
 بچشم و نگهیدن آن جهت تحلیل اورام رصبه و از جاع نافع خصوص که با آن ک نمک مزوج نموده و در صررها بسته بدن آن تکه چل
 نهاند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و بطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله علس جهت رفع بول در رزش و عمل
 و صلبان و بخور نخاله با قلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آلات المفاصل ضاد نخاله کندم با روغن زیتون و سرکه جهت
 ضرر بان معاصل سفید است *

* فصل ————— لی الیون مع الی الی الی الی *

* ند * بفتح نون و دال بفارسی کشنده نامند * ماهیت آن درائی است مصنوع از قهبل بخور و مانند غالبه خوشبو و مختل
 آن بخاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لمان پوست
 اترج با برک آن اجزای متساوی کوفته بکینه با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید بالکلاب و با آب مرزنجوش
 سرشته اقراص و بعضی مانند شمع قتیله طولانی میسازند و در مجا لس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود غرقی خام بالکلاب
 سود چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یکصد مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل
 مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و با فنیلهها مانند شمع میسازند * طبیعت آن گرم و خشک * افعال و خواص
 آن مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معدیه و کبد و باه و دافع سمیت هوای و بائی و طاعون

در این زکام است شراب و بخور با

فصل اول النون مع الراء المهملة

* نریففس * بفتح نون و سکون را و کسر ناء مضاعف و نون باء مثابة تحتانیه و ضم فاف و سین مهمله * ما هیئت آن

براس گفته لیانی است شبیه بحفظ در جدول آن شخم و تخم آن با عدوت * طبیعت آن گرم و با خشکی بسیار * افعال و خواص

ان اعطاء الراس بفتح نون و سکون آن جهت دفع بد بوئی بینی و قطع رعاب و سعال آن بار و غنهایم و عرق و با شراب جهت

کوبیدن آن عکوب نافع *

* نرجس * بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرکس فارسی است * ما هیئت آن کبابی است بسیار

خوشبو و در قوع میباشد یکی را قن حی در دم را مضاعف نامند قد حی در میان آن بشکل قد حی و بیانه کو چکی زرد رنگ و اطراف

آن شش * در دوزخ کاهنیل مائل بتل ویز را این را نرکس نیز نامند و مضاعف را ماده و شیرازی هفت روز و در کبابی آن زیاده

و با لوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیج شبیه بسیار و کو چکتر از آن و بیج قد حی را چون بشکل صلیبی

شق کنند و در من نمازند مضاعف میگرد * طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در سوم گرم

و خشک گفته اند و تخم آن در سوم گرم و خشک و گفته اند در اول تر * افعال و خواص این حال و جاذب از عتی بدن و محال قوی

و غاسل اعطاء الراس بفتح نون و سکون آن جهت مداع باغی و سوداوی و تفتیح سعال و دماغی و از زلاله نزلات و زخم دارد نافع جهت آنکه

محال قوی است جبرئیل بخشد شروع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند و او متبهر بیدار شدن نرکس نماید و مضاعف

آن جهت معطر و منع نزلات و در ریج خشک آن را فاع میل و ناخن و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم اعطاء الغشاء

و النقص آشامیدن بیج خائیل و با طبع آن بغایت منقی خصوصاً با عسل و مخرج مرچه در سعال و جمع شد و منقی رحم

و مسقط جنین زنانه و مرده و التیام دهند و زخمهای ظامری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام گرم معده

و مسکن اوجاع مثاله و در رحم و ضماد بیج آن که در روز در شمر خصوصاً در شمر که و پیش خیمه ساق و خشک نبود پس ساق و

باشد جهت تقویت با و وسطی و بر مادن احلیل جهت رفع تعین مجرب و تنبیه ای نیز قوی باد و معظم شکر است

الجر و ح و القروح و الاورام و البثور و در ریج آن قاطع خون جراحات و التیام دهند و آنها و ضماد آن با سرکه و عسل

منقی قروح و کشاید و دبیلات که در شوار و ریج آیند و با آرد کند م و با شلیم و عسل جهت اخراج بویگان و خار و زغال آن

و تحویل اوزام اعصاب و ضماد بیج آن با سرکه و عسل جهت تنقیه اوزام و جراحات و ضمیمه و فائز و در و در اطراف و عصب مقطوع

و با سندان و مرغ و کل ارمنی و فوفل و قافیه و حفص و سفید آب و مرده است که جهت در مهای جامیده الالات المغاصل ضماد آن

با عسل جهت درد های مزمنه اعصاب و مغاصل و نقرس و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن ماضی و حیوانی و جراحات عارض

در اعضای عصبانی است اوراق شد بد حرق النار و ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینة ضماد آن با سرکه جهت

داعا القواب و بهق و آوار جال مضر و درین و مصلح ایشان و صاب آن بنفشه و با خور و در همه افعال کل آن مانند بیج آن مقدار

شربت آن یکه نعل در نیم روغن کل آن مانند روغن کل مالت و بهار و زرد آفتاب مرطب نموده و درین آبل بدلی کرده باشند

مثال و مسکن اوجاع سودا و نه و در ضمیمه و رافع صداع رستی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض

عصب و کشاید و تخم و مسکن اوجاع آن و مصلح محرومین و تخم آن تا سوم گرم و خشک و با طبعیت فضلیه * افعال و خواص

ان آشامیدن درم آن با شیر تازه و شیل و بغایت مسکن باد و ضماد آن با سرکه جهت تظیف و بهق و نهش موثر است

نورک به فتح نون و هم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است * ماهیت آن بیخی است شبیه به لغت برز و از این بزرگتر و اگر کرمان آرد آن آهین الی و له گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جمال کرمان خصوصاً جاکه پلنگ باشد در آن بهار نیای میروید برک آن در ابتدا شبیه برک خویزه و چون بقدر رشدی رسد شکل برک آن منقلب گردد و بنابر آن در آن وقت آن مکان را نشان میکنند و بعد از خشکی کناه و رسیدن بهیچ آن بهمان نشان بیخ آنرا احد مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دنگ جویشان بگذارند رسا عفت از جوش باز آید و چون در رتور اند از زن نان از تور بریزد و چون در شیر اند از نیک شیر بریده کرد و در یک اصلی آن بر یک پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میدهد و برود شوارا ست زادن لهن آآن بیخ را بید کرده بر آورده میخورد تا بار نکورد و از خوردن آن باز نمیکرد و در بدن آن غلده بهم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا بر آورده خورده باشد باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و باز سبزی میباشد بخلاف آنچه را پلنگ بر نیارده که آن سفید است و در سر کین آن کاهی بعضی مهرها بافت میشود و بعضی گفته اند در شردن آن و بعضی گفته اند در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن تگون می باید و صاحب اعتبارات بد بعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و با فی خلاف است و آنرا حجرا لیسریفا رسی بر یک پلنگ نامند و دستور احد آن چنان است که چون قبل آن را احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب در زبا پلنگ پاید که پوست رحم آنرا ببرند و در جوانی از نیک و مدتی نگاه دارند آن آب مانند آب گندیده منعقل گردد و نورک حلیفی عبارت از بنسبت و طریقون مصنوع آنرا با انواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند کدو م با رنگ طولانی و این صحیح نیست صحیح همان است که ذکر یافت * افعال و خواص آن چون دو شعبره نایک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرجه سازد و یا در رور و یا تعلیق نماید هرگز آبتن نکرد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حمله نکند و در روز و تعلق آن جهت دفع خماز و ریح الشوک مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب معکاش شربت آن بکشد طسوج و زباده از آن موجب لا غری با فراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور پلنگ ند حچم آن زباده کرد و بر ناصور کمثر و کوچکتر شود و نیز بد آن باعث رفع ناصور است *

* فصل فی النون مع السین المهملة *

نسر به فتح نون و سکون سین و راء مهمله لغت عربی است و عاری کرس و بتوکی فخر و بهین گن نامند * ماهیت آن از حمله سماع ظهور و نورک جسته و در رنگ قرص بعقاب و ماثل بسوخی و متغیر و ساق آن دراز و بر آن مانند نی است و کوبیدن در یک روز زباده از دوزار فرسنگ بهر و از قطع متعادل بدلیل آنکه بچه آنرا از غفران آلوده در آشیان آن میکنند و هنگامیکه او نباشد و چون او آمد بچه خود را زرد مشاهده مینماید بکمان آنکه بر قان کوده در فکر و زسنگ در قان را از سر اند ب آورده در آشیان خود میکند ارد برای رفع برفان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غنوه مسافت آن تا سرحد بهیچ در رفتن و مراجعت از دوزار فرسنگ زباده است زیرا که آن سنگ بخی از سر اند ب جای دیگر یافت نمیشود و در وقت کام پرواز بسیار اوج میکند و از مغرب تا مشرق در یک روز هیز مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب بکشد چشم رانمی پوشاند و نا هزار سال عمر میکند و در سالی زباده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوب شامه و باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعید در مکانی که حیوان مرده باشد در حین پرواز و باغبان آنرا دید و با بوی آنرا شنید و خود را

بأن مبرساته **طبیعت آن در موم گرم و خشک** **افعال و خواص** آن محلل برباح غلیظه و مفتوح حله **اعضاء الراس**
 خورده ن کرشت آن رافع لشعیر و الحال خور و زهره آن بآب مفت مرتبه و طرای آن بر اطراف چشم قانع میانی و رافع نزول آب
 و ملکت بصیرت و جرب چشم و معروضا دماغ و زهره آن مریت بقدر نیم دانگ و بوزن آن قطران و روغن زیتون رافع جفام و جبین
 و از مخرج است شوره اندک و اطوری که اخته آن نیم گرم مکرر در گوش جهت گرمی اند بهر **اعضاء الصدر و الغذاء و النفس** آشامیدن
 و به آن جهت مرفه و کرشت آن محلل برباح غلیظه و قوایج اعصاب و فاق مسخ با یلاوس و مفتوح حله و مفتوح حصا و فاطم بلغم
المشار ردی الغذاء و غلیظه مصلح آن دار چینی و مرکه و ملای بیضه آن درجه و روز مقوی که سبب الجروح و انقروح و الجرب و روز الزیفة
 طرای خاکستر موی آن رافع جرب و خشک و قروح و طرای حرکتین آن جالی کاف است و رافع ورم کلو که در شکله که بککه میشود
نسرین **بفتح نون** و مکنون عین و کسر واء مهمله و باء مثناة تحتانیة و نون بعربی و در صینی و بفارسی کل مشکین و در بعضی بلاد
 کل هنرین و در اصفهان مشکینچه و بهندی میرتی نامند **ما هیبت آن** کل است سفید و بعضی اوراقی آن مائل بزودی
 و مضاعف شبیه کل مریخ و از آن کو چکتر و غر شوره و درخت آن شبیه بد و خشک کل مریخ و از آن کو چکتر و غر شوره و درخت آن شبیه بد و خشک کل مریخ و از آن
 صغیراها کثیر الوجود و موسم کل آن از حمل تا امدود و بعضی بلاد مانند بنکاله و غیر آن از اتم دوم تا سوم سال کل مریخ و از آن
 و لکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیگر که در و عرق آن از کلاب بسیار کم برتر جهت آنکه چون بهار لطیف است
 بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز عطری می آید **طبیعت آن** در موم گرم و خشک
 و راؤل و شمع الراس در موم و بعضی در موم گفته اند **افعال و خواص** آن مطلق و مفتوح و محلل و معقی و مانند النعیم
 و ترکس است در قوت و ضعف **اعضاء الراس** بوی آن مقوی دل و دماغ و خواص و معقن دماغ و رافع سردی اعصاب و
 نزلات و زکام و حائیدن آن در الخالغ باعث خوشبوئی آنهار و مطبش و مفتوح حله دماغی و مغزین و محلل راح و طورات آن
 بهطامه و لطوخ بوی آن بر پیشانی ممکن صناع و زکام و طورات آن با روغن زیتون جهت کشیدن گرم کردن و تحلیل راح آن و در
 و طنین و معقن آن جهت در دندان **اعضاء الصدر و الغذاء** آشامیدن چهار درخت آن سفید حینه و جهت اوزام اند
 و حاق و لونزین رخه قان بارد و مقوی معده و جگر و موافق حال جگر و جهت نواق و قوی و غلیان و قوای و توانج و تحلیل رباح
 و یکرم آن از چهار درم برک آن مهمل قوی بحدین و کر با نوشته که در خرا احسان در کم کاکل **نسرین** را از یک گرم تا سه درم
 میلد ادیل احوال راد را و قوی میگرد و کلکین آن نیز احوال آدام حینما یک با تقویت دل و تقویع و قن از شربت آن قایله او فیهل
 ضما د آن مسقط دانة بوا حیر و مانع اشتداد داء الغبل الات المفاصل تصاد آن یا حنا جهت تقویت موی و ضما د آن در حمام
 با غدر نع بد بوئی عرق و خوشبوئی آن و طرای آن رافع کلف و خسار و مل ارمیت نیم مقدار خشک آن تا یک مقدار از اول حمل تا
 یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند **را نطاکی** جهت این امر هر روز در مقدار مریخ شکوی آنرا در کتاب تجرید بیان
 نمود و از آن مریخی یعنی کلقلد مانند ورد احمر میسازند و گرم تر از کلقلد و در احمر است و مریخ و جهت خفایان بارد
 و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر بابت و روغن آن که مانند روغن نوکس مرتب نماید مشکین
 یا عسل ال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و هوادری دانسته اند

فصل النون مع الشبین المعجزة

نیشا **بفتح نون** و شین و الف لغت عربی است و بفارسی نشاسته و بیروانی امولی را مولوس نیز نامند **ما هیبت آن**

میدارند از خشک کنند نام است که کندی را طبع خالص و تا حد تعین رسد و بهر جهت آن منشق کرد که چون یک جهت بهمانند با ساقی از
 هفت آن جدا شود و مغز آن نرم پس گویند و فشرده از صافی کنند و اشغال آن را در ورنمایند و صافی آنرا بکفی اول و تا نه نشین
 کرد و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را اقرص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید است
 خاص غیر متکرج و سیاه نیست * طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند * افعال و خواص آن
 رادع و قابض و مغزی اعضاء العین مصلح ادویه عین و مقوی آن وجهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد چشم
 و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفید بیضه مرغ مسکن حرمت چشم و نرم کنند و خشونت اجسام اعضاء العین و الصدور و الغذاء
 و النفیض آشامیدن مطبوخ آن بانبات و یار و غن با دام نیم گرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حار و در سینه و سعال
 و قطع خون بواسیر و حیض و سعال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده
 میگرد و حریره آن مانع نزول نوازل بسینه و بایه هر جهت سحر و رفع افراط عمل دواي مسهل و باید که یکوزن آنرا با سه
 و با چهار وزن آن آب خوب طبع نمایند و احتقان آن جهت قرحه امعاء و رام ضما د آن با سرکه جهت خنای و اورام
 حارة الزبنة طلای آن باز عفوان جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افی المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مقلان
 منی و مسهل و در یر هضم و کوبیدن مولد سودا است مصلح آن شیوینها رکرفس و قرنفل بدل آن بر قیغ مغسول و غبار الریحی
 معد ارشربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال است

* نشارة * بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهملة و هاء * ماهیت آن اسم اجزائی است که از خشک با بسوهان در حین
 هائیدن جل آکرده * طبیعت آن نشارة هر چیز نسبت باصل آن کرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته
 و پوسیده شده باشد که بهس آن زیاده بعضی کرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند * افعال و خواص آن همه آن قابض و جالی
 الجروح و القروح چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مل آنهار چون با مساری
 آن انیسون با سرکه خمیر نموده در بارچه کتان بسته بسوزانند پس مشتق نموده بر قروح خبیثه و زملله ساعیه و آکله بهاشند منع تعفن
 و سعی را کلی آنها نمایند و انتباه دم و نشارة چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بخور و تن نخب آن کوبند و اندک هوام و کشند
 پشه و نشارة عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر يك بتفصل در ذیل خشک آن جا بجا مذکور شد
 * نشق * بتحرک نون و شین و فاء اسم عربی است * ماهیت آن کوبند بهیج مر جان است که بسند نامند و کوبند غیر آن
 است و آن سنگی است سبک پر سوراخ شبیه باشیان زنبور که از سواحل دریای مغرب و نواح آن خیزد و در آب تکران
 می یابد * طبیعت آن خشک تر از بسند * افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهند زخمها و ملحم آنها خصوصا
 باشد و در سائر افعال مانند بسند است * فصل النون مع العین المهملة *

* نعام * بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند * ماهیت آن مرغی است معروف عظیم الجثه کردن
 آن بلند شبیه بشترویا های آن شبیه بیای کا و وظلف آن مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پر واز
 نمیتواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چند آن محتاج با آب نیمعت مگر آنکه آب را بنند بلکه
 استنشاق هوا آنرا کفایت است * طبیعت آن بسیار کرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند * افعال و خواص
 آن گوشت آن محلل رباح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المعامل و النفیض خوردن گوشت آن رافع ذالجم و لقوه و خدر و اوجاع

*** نَفْط * بکسر نون و سکون فا و طاء مهمله * ماهیت** این رطوبتی است دهنی حاد الراحه که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر منجمد و از انصی عراق خیزد و در نوع میباشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و لطف و بسبب لطافت زرد متمایل به زرد میگردد و نقاشان قد روی از آنرا داخل روغن کان برای ترقیق و تلطیف مزوج نموده بر نقشها می مالند و سبزه آن بان لطافت است و به طبع سفید میگردد و آنرا مغشوش بر روغن خزامیان میزنند و فرق آنست که نطفه متعادل میگردد بخلاف آن و از تریب مصر از کنار دریا نوعی نطفه می آورند و آنرا زیت الجبل مینامند *** طبیعت** آن تا چهارم گرم و خشک *** افعال و خواص** آن اقوی از اکثر روغنها و مفتوح و سریع النفوذ و کاذب از نده ملا بات و تریاق جمیع امراض بارده شراب و ضماد اعضاء الراس و العصب و انفاء و النفص طلاء آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و ارجاع بارده رطبه و تحلیل ریا و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و ریاض فطور آن جهت گرم و ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سرفه کهنه بارد و بهر و بر و ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و نفثیت حصاة و اخراج کرم معد و مقوله و تحلیل ریا و احشا و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و طلای سفید آن رافع کرم حیوانات مضر محرورین و مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلح آن کثیرا مقلد اثر شربت از سفید آن در دانه تا نیمه مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضی قطران گفته اند زفت رطوبت نیز از سموم خوردن سفید و سیاه آن دافع سموم قوی الاثر است

*** نَعْل * بفتح نون و فا و لام * ماهیت** این گویند نبات بارز است شبیه بر طبعه بخار مائل به مرخی و بنفشه و در پوشیده بشکفته پید و شاخهای آن کرمها را مانند خار خشک و در عربستان کثیرا لوجود *** طبیعت** آن گرم و خشک *** افعال و خواص** آن آشامیدن تخم و کل آن رافع سپرز و مدربول و کل آن اقوی و طبیعت آن در افعال ضعیف تر است *** فصل** **ل النون مع الکاف ***

*** نکا چوننی * بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون راز و کسر نون و با * ماهیت** این صاحب خلاصه انجارب نوشته که بزبان هندی نوعی بتوعی را نامند که نبات آن بروی زمین پهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برکهای آن از دو جانب رسه مقابل یکدیگر و بقلل و نصف عدسی و درین ممالک یعنی مور و نواح آن کثیرا لوجود است و در زمینهای ریزه و در آب و نزدیک آن روید و قویتر آن آنست که در آب باشد و نبات آن مائل به مرخی *** طبیعت** جمیع اجزای آن گرم و خشک در اول سوم *** افعال و خواص** آن آشامیدن عصاره و با مک فوق برک آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منه و شوه و بدستور طلای آن معمل و با شکر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است

*** فصل ل النون مع المیم ***

*** نمر * بفتح نون و کسر میم و راء مهمله بقا رسی پلنگ و ترکی فیلان و هندی نینل و او بکسر تاء منماة فوقانیة و باء منماة تحتانیة و خفای نون و دال مهمله و او نا منم * ماهیت** این حیوانی است معروف شبیه به قند در شکل و رنگ صورت آن شبیه بشیر و کثیرا لتها و هیچ حیوانی گوشت آنرا نشتورد و در جنبه از سگ بزرگتر و باریکتر و جلک و سبک رفتار و تیز رو و از حیوانات دیگر و شدیل القوت و عبور و بتجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریص بدان است که خود را به آن رساند و بول پیران کند و لعل پلنگ زخم را در د رجا ئی نگاه میدارد و از آنکه اطراف آن آب باشد و موش نتواند

کرده اند و بموجب تعلقی است که در شهر بهم میرسد بنا بر مشارکت درین وصف مسمی آن گشته و مرغ و موش را صید کنند
 و در هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای کره کرد و در وقت غیر مستی بنهجی دیگر و ترکان ما و راء الله را آنرا لکجه گویند
 و در بلاد مرو نیز یافت میشود * افعال و خواص آن امراض الراس معوط خون آن بقدریک قیراط یا شهر زنان را نافع
 جنون را کتال زهره آن با سخیل بیضه مرغ رافع دمه الزینه طلای سرکین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پخته آن
 وید ستور موی سوخته آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الجواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم
 راست آنرا گرفته در خرقه کتان بسته بر صاحب حوی ربع تعلیق نماید رفع حوی او گردد و چون چشم چپ آنرا بندند حوی
 باز عود نماید و مفارقت نه نماید * فصل النون مع الواو

* نوارس * بفتح نون و راء و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و عربی آنرا شجرة القدس و مسواک
 العباس و مسواک المسیح نامند * ماهیت آن نوعی از قنا است شاخهای آن باریک و بلند تا سه ذرع و برگ آن ریزه
 مستطیل و رجهای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و کل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خارا آن تیزمانند سوزن و صمغ آن مابین
 عقیل و سرخی و در روم و حلب کثیرا الوجود منابت آن آجام * طبیعت بخم آن درد و کرم و خشک و بیخ آن در روم
 و این فو تر بن اجزای آنست * افعال و خواص آن مجفف و قابض اعطاء الصبر را شامید و صمغ آن جهت ترحه رنه
 و ذات الجنین بعمل بل السوم تخم آن رافع سموم قنانه و مقارم آنها مضر کرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندن است
 مقد ار شربت آن یکمقال الا عصاب ضما د بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آنرا شجرة
 العصب نامند و طبعش شگوفه سائیل و جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف ترار بیخ آن و آشامیدن و صمغ
 کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نرف الدم مؤثر و طبعش نبات
 و کل آن قائم مقام صمغ آنست

* نوشادر * بضم نون و سکون و در فتح شبنم معجمه و الف و ضم دال و راء مهملتین لغت فارسی است و بهندی نو سادر و برنگی
 مال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملیح النار و سلسا ایوس نیز است * ماهیت آن
 چیزی است سفید شبیه بشوره قلمی و صنف میباشند از معدنی و ما ئی و مصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حبشه
 و زنج است و قطعیهای آن مانند شوره و ما ئی آن آب چشمه ایست که چون دست بد آن زنند کف کند و از جو شامیدن آن
 قطعیهای سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در رجال خراسان نیز
 میباشد و این مرد و صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احبانا
 قلبی در کوره آجر بزی که از قاذورات آنرا طبع دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغیر میباشد و بعد از
 تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنکار
 تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنبه شده که قاذورات و کثافات و سرکین حیوانات را جمع نموده
 و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره برهم چیده و بالای آنها خشت های بخته را در دو استاده سر آنها را
 برهم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بران خشتهای و اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقل میگردد بعد از سرد شدن
 اخذ می نمایند * طبیعت آن در آخر سوم کرم و در اول آن خشک * افعال و خواص آن ملطف و جاذب از عمق

اول کرم و در خشک معدل * افعال و خواص آن مولد خلط صالح و معین بدن و معدل بلغم اعضاء و اعضاء الغذاء
 و در ریه معدل بخارید ماغ و ماغ و لیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسهیل بدن نافع البقا و لیا و سرفه و سینه
 و اکثرا آن مورت نه های مرگه و آنچه با دام و کرد کان و بسته در آن ایندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سنگین و کما می باشد
 * نبطا فلی * بکسرون و سکون با و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسولا م و یا * ماهیت آن صاحب مغنی گفته از جمله
 پتوعات و غیر بنطافان است و بر شاخه های آن پنج عدد بوک می باشد و برک آن شیردار و ریغایت مجفف بی لذت و بی حد است
 * افعال و خواص آن طبع آن جهت درد جگر و اسهال بواسیر و وضاد آن جهت خنای زبور و عرق النسا و مغاصل و تحلیل
 صلابات و داحس مغبل و عصاره بیخ آن سم قاتل مقلد ارشوبت آن تاسه ابرو الوسات است *
 * نیل * بکسرون و سکون یا و لا م لغت هندی است و آنرا بر بی نیل نیز نامند * ماهیت آن اقراض و حبوبی است
 آسمان جوئی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و کجرات و قهقه مشهور و بدین و نواح آن با طراف می برند و آنرا
 از درخت نیل که آنرا عظم نامند بعمل می آورند و نباتات آن در کتب مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی و سم و نیل را یک چیز دانسته اند
 و بعضی غیر یک بگویند و آن بری و بستانی می باشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب شده شعبه با رنگ و برک آن شبیه
 به برک کبر و تخم آن ریزه مائل به سرخی شبیه به تخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاد و رطوبت
 نروبی تخم و بهتر از آن صافی تیره رنگ لا جور دی آنست که بهندی نیل بیان نه نامند جهت آنکه در رقبه بیان نه که نصبه است
 از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفای رنگ نمی شود لیکن از ده دوازده سال که
 صاحبان اکثر بزم توجه شد در شکانه و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تالکهنه و بیشتر و کشت و کار درخت نیل کرده و جای کوه آبی ها
 برای تباری نیل بنا کنند آشته تیار میکنند بسیار خوب و رنگین مثل لا جور و بهتر از بیان نه میشود و برجه ازات برای تجارت
 می برند و از برک همین که خشک کرده مردمان خصاب میکنند همین و سم است خوب سما میشود و گوشت در خور رجه که
 متصل اکبر آباد است بسیار خوب و اکثر تجارها از آنجا خرید با طراف می برند * طبیعت آن در آخر اول
 کرم و در درم خشک و نزد بعضی معدل * افعال و خواص آن محلل و مجفف و رادع و طاع نفت الدم و نزی الدم
 قوت تجنیف بستانی آن زیاده و بد و ن لذت و بری آن و قوت تجنیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصلر
 و الغذاء و اللغض اشامیدن آن بقدر چهار شعبه بسته بانی و یا بااد و به مناسبه جهت عرقه شدن بد اطفال که از شدت آن قی
 کنند و درد سینه و کرده و رباخ غلبه و نیز بااد و به مناسبه جهت قرحه رنه و شوصه سودا و به و با کفک خوراه هندی و خوا
 گرمایی آن جهت وحشت موم و خفقان و یا سنگین جهت سبب و خصوص بری آن و یا خا رشتن جهت است و عصاره آن
 نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسا بند و بر نای اطفال بمالند اسهال نماید چون برزها را بشان بمالند بول بسته را بکشاید
 الجروح و العروق ضامد بری آن جهت قروح خیمه و باد سرخ و امله و التیام جراحات کهنه برای شدت حدت و حدت
 آن و طلای محلول آن در آب که کرم نموده باشند جهت تسکین و جمع بواسیر موثر و با نیم وزن مردانک و فندی روغن گل
 سرخ و موم جهت اکل از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارنگ و غسل بشویند و با سرکه جهت قروح و روغن زیتون
 متقروح بمعدل و جهت اند مال جراحات در بدن ان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجنیف و قوت جلد به
 و حدت که دارد و جهت قروح کهنه با غسل و جراحات مصاب و عرق النسا و بری آن با آرد شلیم جهت اخراج خار و پیکان

هرک آن درین ایام که ذکر یا نیت و هرق پوست و رخت بسیار کهنه آن که نیم کوبیده شود و آنکه خواص و بار و زین
 آن همانست که بپزند و آنرا با صابون خالص باشد و درین آن آب بپسند و روزها با قند و شکر در سایه کف آن را بپسند
 و بیک روز پس هرق کشند بدست و مقرر و روزی دو توله تا چهار توله آنرا بپسند و از عقب آن و با صابون بکند و ساعت نان
 بار و رغن کا و تازه بخورند تا بپسند و بیک روز باز داده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادیه پر هیز نمایند جهت
 اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و وجاع مفاصل و غیره و استسقا و نزول آب در هرق و هرق که باشد و قروح مجاری بول
 و جذام و قروح خبیثه و سابعه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نفوع مند کور جهت امراض
 مزبوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز *

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱
 * نیلوفر * بکسر نون و سکون یا ی منناته تحتانیه و ضم لام و سکون و او فتح فاء واء مهمله مغرب از نایل و پهل هندی اهت زیر آنکه
 نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نیلیقا و عربی کرب الماء و حب آنرا حب العروس و بزبان
 بنگاله سچلا و کونین نامند و بری آنرا بمصر عراق و ایس النیل گویند * ماهیت آن کل نباتی است که در غل و بوها و آینهها ایستاده
 که بپسند و تالاب نامند در آب که ماه که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساقی آن نرم و مجوف طولانی بقدر
 عمق آنها تابند و قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و کل آن بیرون از آب و بالوان میباشند سفید و نیلی و سرخ
 ارغوانی و بنفش زرد رنگ نیز ولیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی
 و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای کل آن طولانی با قععی سخت و در میان آن زیرها و بعد رختن کل آن ثمری بقدری
 سببی مد و در رجوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشند بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخ و بیخ آن بعضی
 شبیه بزرک طولانی سیاه و بعضی مد و روتلخ طعم خشبی و این را بپسند و سبکی نامند و بعضی مردم بپخته و میخورند و بعضی
 گفته اند نایلوفر بری نیز میباشد * طبیعت جمیع اجزای آن سرد و تر و کل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی
 و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن کل آن است و اکثر مستعمل و قوت آن تا بیکسال
 باقی میماند * افعال و خواص آن مغوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی اعضاء الراس و الصدر و بوییدن کل
 آن مغوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سد نزله و خشونت
 مینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث ازاد و به حاده است و چون تعدیل آن باز عفوان و دار چینی کرده باشند
 جهت نقویت دل و خفقان مؤن و نگاه داشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و بطول کل
 آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النقص و الحمیات آشامیدن کل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعاء
 و سبلان منی و مدجم کنند و آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و با جوارش عود شیرین و آشامیدن
 کل آن بپسند و با مطبوخات مناسبه و با هرق آن جهت جلدی و حصه و بعد از بروزنه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز
 آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حار و حاده است مضر مثانه مصاح آن نبات و عسل و مضر یا به و مصلح آن
 لیوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و با خلاف و یا خطمی سفید
 و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل حال و قروح امعاء و سیلان منی و ضداد آن جهت درد معدیه و مقعده و مثانه و ورم
 طحال و مقعده و البته ضداد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و بازفت و با عسل جهت داء الثعلب و

مقوی و جم و رافع و رطوبات آن و مضیق قریح است و تخم کل که عبارت از شر آن است و مانند گندم در افعال مانند دلیک است که عبارت از تمرین سرخ بری باشد و مذکور شد و بعضی زرد در عبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت آن بزرگمیس یعنی گندم پیرا من و بعضی دلیک دانسته اند و با فعل مشهور بزرهای وسط کل آنست و مستعمل در قول الکلب المیز همین است و جلنچین آن در افعال قریب ببرک آن و در بعض مواد دافوی و در بعض اضعف و روغن آن که بزکهای کل تازه بی اتمام آنرا در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب بکند و چون رنگ برک کل سفید گردد و فشرده و در نمایند و برک کل تازه در آن ریزند و همچنین تاهمت موتبه و این را در دهن و در خام خالص نمایند و یا آنکه آب برک کل را گرفته با روغن کنجد و با زیت بوزن آن با تش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را در دهن و در مطبوخ نامند * طبیعت مطبوخ ان مرکب القوی * افعال و خواص آن رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حار و بارده و با قوت مسهله اعضاء البراس و طول آن بتنها ئی و با با سرکه و کلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع یخزایی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و خلخته آن با سرکه و کلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اوزام آن و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در سرد سر و رفع بوس آن و مضمة آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آهك خوردن اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل مادی ازج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعاء و معج و مغص و تقویت اعضاء و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تاهمت بدن و احتقان بدن جهت قرحه امعاء و معج و مغص عارض از خوردن مغز فوس خبارش و غیر آن و طول آن حابس اسهال مراری و مسهل مادی ازج و قروح و الاورام تدهمین بدن و ریانند کوشش بوزخه های عمیق و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفید بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از زهره و رویم چشم و با سرکه باد زهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آهك خوردن و در زخم و در ریه و امثال اینها الزینه با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقلد ارشربت آن يك اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و نیم وزن آن روغن بنفشه و ماء الورد که بفارسی کلاب نامند * طبیعت آن مرکب القوی و مائل بمرودی و با سه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند * افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و فم معده و رتونه های بدنی اعضاء البراس و الصد و الغذاء آشامیدن نیم گرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفث الالم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعاء و مغص بارد و حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتیی تغریج و بوییدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قنقل جهت درد سرد و خلخته آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و با لخاصیة مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات مقلد ارشربت آن تاهمچون مثقال و آشامیدن کلاب مکرر مقطر نمودن بقدر و اوقیه مسهل است و جلنچین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن الورد باقسام و شراب و عرق و غسول و اقراص آن نیز با نحای شتی و کل شکری و کلنکین عسلی و معجون و در همه در قرا باد بن کبیر مذکور شد و نوع کل مرغ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصاً هند و بنگاله میشود آنرا سد اکلاب می نامند جهت آنکه همیشه کل می آورد و در بعضی موسم زیاد است و در بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله و رد احمر بری است *

* ورد اصغر * یعنی کل زرد نسرين زرد بری است درخت آن خاردار و کل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت

آن مائل به نعلی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید *

* زرد آهسته باد * این نیز از این استانی زرد است و درخت آن بقل و کل سرخ و بی خار و کل آن مایل به رنگ

آن زرد مائل به نعلی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید *

* زرد آهسته باد * بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

تیم و درخت آن درخت آن شیده بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

آن زرد زعفرانی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

آن * طبیعت آن گرم خشک و گرمی بیخ آن زیاد و * افعال و خواص آن محلل قوی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

فصل در الواو مع الراء المجهله *

* ورم * بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

سال کل و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

از آن ظاهر می شود و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

زرد مائل به نعلی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

بعضی گرمی بیخ آن است و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

در درم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل قوی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

مقدم و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

آن جهت وضع آن در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

مصطکی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

مهیج باد است و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

* ورشان * بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

است و از آن زرد و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

گوشه آن مائل به نعلی و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

تحلیل ریاح و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

آن مورت و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

نیز مورت و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

* ورل * بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

این حیوانی است و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

اشطو و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

منسل و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

خا و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید و در قوت مائل کل مفید بدست می آید

زینکه در آن جوئی با شند تا مورا شده باشد رافع آثار چک و کلی و حله و داء القلب و قوبا و کلب و نمش و قوبا و امسمن بدن پیه و کوش آن و
مالیدن پیه آن بقوت با عظم قضیب و طلای خاکستر آن با عصبی حسی عضوبدل پیه آن پیه سفت و راست

* فصل الواو مع السین المهملة *

* و سنج * بفتح و روسین و خاء معجمه بفارسی چوک و بھندی میل نامند * صا هیت آن معروف است که فضلات متجلبه
خارج از معامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چوک آن نیز زیاده می باشد
و از معانی آن مراد چوک بدن انسان است * طبیعت آن گرم و خشک و بحسب امزجه را غلبه و اعطاء و بدل و خلط
می باشد آنچه قریب بنا خندها است گرمی و خشکی آن زیاده است * افعال و خواص آن طلای چوک کرش جهت شقاق لب
و کزیدن افعی و آشا میدان آن مورث بیهوشی و استسقا و قائل گفته اند طلای چوک بدن با بعضی ادمان مناسبه جهت بواسیر
و شقاق لب و مقعد و داء خس و باموم و روغن جهت تحلیل و ارام پستان و نفاط و جوششها و ذرور خشک سائید آن جهت
شف قروح و سخته و باندک جلا السموم ضما د آن جهت نهش افعی و بدستور چوک کرش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از
سائرا و ساخ بدن است و وسیع بدن آن مضارعین یعنی چوک بدن ان کشتی کیران و آن در قسم می باشد یکی آنست که در بدن این
ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگرد و دم آنست که بود یوارز و در خانه مجتمع می شود و مرد و منضج و محلل و جالی
باعث ایل اند و طلا کردن آن جهت قروح مشائخ و سخته و عرق النساء با مرهم جهت تحجیر زخم نافع است

* و سنج الکوا بر * بفتح کاف زوا و واغ و یاء مثناة تحتانیه و راء مهملة * صا هیت آن چرکی است که یافته می شود در
کواتر محل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بفارسی بوموم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بوموم
است و بهترین آن مانل بسوخی و نرم و خوشموی آنست و شیخ الرئيس گفته بهترین آن سبز آنست * طبیعت آن گرم
و خشک * افعال و خواص آن لطیف و جالی و جاذب و محلل و ارام و بشور آن جهت سرفه مزمن و طلای
آن جالی قوبا جاذب پیمان و خارا از باطن و در جگر کسر و ضربه و سقطه فائمه مقام مومائی است و وسیع الحمام جهت نفاط
نافع و مانند وسیع مضارعین است

* فصل الواو مع الشین المهملة *

* و شقی * بفتح و او شین و قاف لغت فارسی است * صا هیت آن پوشه بین حیوانی است از سبک بزرگتر و از پلنگ کوچکتر
و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یک شیر کمتر و در رنگا بن آن را پلنگ تو مول نامند و گفته اند شبیه برو باه است
و در ترکستان بهم مبرسل و گفته اند بوی است و بوی نیز گفته اند و تخم و خشکی میگذارد و اصلین دارد * طبیعت آن
در آخر سوم گرم و خشک * افعال و خواص آن محلل رباح و جهت فالج و کزاز و زرعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع
است از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار و زایل کنند بلغم و مقوی کرده و با * و معین بران و مصالح حال کرده
و مانند و ظهیر باره و مل اومت لباس و افزاش و جلوس بران جهت بواسیر و لغرس مجرب و جهت مرود بن و
مشائخ نافع و مضر مسرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهبه کردن آن از برای قبول آفات از سر ما و ذرور موی
مروخته آن جهت جراحت مزمنه نافع است

* و شیخ * بفتح و او کسر شین و سکون با و جیم بفارسی آنرا پیموه ارونا مند * صا هیت آن نباتی است معروف میان

بطلانی بقدر زمین بدل انگشت و برهن آن برکهای سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بگل یا سمن و اهل هفت هفتچهای نیم شکفته
آنرا بر آسمان کشید و هر میسازند و برکهای سفید کل شکفته آنرا از ساقی زرد آن جدا نمایند و افشاده آب آنرا گرفته خشک
نمایند و آنرا کل که مه میتا منک خوشبو میباشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو میکرد و در
ساقی کل آنرا خشک نموده در آب جوش داده لباس را بر آن رنگ مینمایند زرد رنگ میکرد و تخم آن بهن مائل بتند و بر و از میان
اژدگ منحنی و مائل بزردی و تیرگی و در غلافی خشبی نازک و معتدل در آینه بیشتر برک و تخم آن است * طبیعت آن
مرد و خشک و با قوت قابضه * افعال و خواص آن اهل هند برک نازک نورسته آنرا اهل ارشش هفت برگ با آب سائید
با اندکی زنجبیل ترکه بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه منخورانند و تخم آنرا سائید با آب و سر را به ان موش و پتله
جهت رفع حزاز و مکنون شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و کل کامه در قراباد بن
کمبود حرف الکاف ذکر یافت *

* ها سیم و فنا * بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یا و مثلاً تحتانیه و ضم میم و سکون و او و نون و الف لغت نبطی است
* ماهیت آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسبند و مزاج و شاخه های آن باریک و برکهای آن ریزه شبیه
بخار کوچک و بهنج آن شبیه بشلغم و سبزه و هر چند در زمین فرو میرود و بار بکثر میگردد تا بقدر رموی میرود و خام و بخت آنرا
منخورند و لذت میباشند و مائل به تندی * طبیعت آن گرم و تر است و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند
* افعال و خواص آن ملطاف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغشاء و النفض آشامیدن آن مغوی قلب و حافظ صحت بدن
و جهت سرفه و درد سینه و سبز زکوده و منانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته اند با لخاصیت نطفه
منع از ان قبول صورت انو نیت نمیکند و جالوس در طبع آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بکمان
بعضی تعلیق آن در بارچه سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سرد و چشم بد است

* فصل در الهاء مع الدال المهمله *

* هدی به * بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و هاء را صفهان آنرا خرخدا و بشمرازی مهبك و بر با و عربی حمار قمان
و بهندی سروالی نامند * ماهیت آن حواری است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پاچه های بسیار بقدر
سوزنی و در زیر خه های آب و جا های امساك بهم میرسد * طبیعت آن سرد و تر * افعال و خواص آن تخنك
بدن با عمل جهت خنق و سقوط طاهات و بدستور طلای آن با بر مرغی الاذن بطور مطبوخ آن در پوست انا را روغن کل
سرخ نم کرم در گوش مسکن درد آن و رافع کرمی قذیم اعضاء النفس چون در کوزه نوسغالی بسوزانند و با عمل مخلوط کرده
روزی از يك اوقبه تا دو اوقبه آنرا بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غمر محرق آن
با شراب رافع عسر البول و برقان و بطور رطوبت آن در احليل رافع حرقه البول و بدستور کذاشتن فتمله آورده بدن الهی
بعضی تعلیق آنرا در بارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند *

* هدی هدی * بضم د و هاء در میان هر دو دال مهمله بغارسی مرغ سلیمانی نامند * ماهیت آن مرغی است منقطه به نقطه های
زرد و سبزه و بر سر آن تاجی از بر * طبیعت آن سرد و گرم و خشک * افعال و خواص آن اعضاء العین اکتحال زهره
و با خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغشاء و النفض مهرا بخته آن با شربت جهت تفتیح سد و رفع یبشش و قولنج و تحلیل

القوی در دوزخ کرم و در خشکی معتدل * افعال و خواص آن مدرج و محال اعفاء الراس و البصر و الغذاء و التفضیل
بخور آن مانع زکام و نزله و آشا میدان آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلین آن و اعانت بر هضم و تسخیم کرده
و مثانه و آشا میدان طبع آن ملک و بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و کذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن
آن و بیخ آنرا چون چهل روز میان شراب و یا سرکه نارس بکند آرند بسیار مهیا و میگردد بعد یک از عود هندی تفرقه نتوان نمود
مقدار شربت آن نادر و در هم بدل آن قافله است

* هرفروزی * بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون واو و کسر راء مهمله و بالغت هندی است * ماهیت آن
ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخها با
باریک و در دو صف مقابل بهم و کل آن بسیار ریزه و صندلی رنگ و تهر آن مد و ریش پهل و ترش و در خامی سبز و بعد
رشدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و مختل آنرا نیز ترتیب میدهند * طبیعت آن سرد و تر در سوم
افعال و خواص آن قاع صفر و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است

* هریسه * بفتح ها و کسر راء و سکون بای مثناة تحتانیه و فتح هین مهمله و ها * ماهیت آن از اغذیه مشهوره است
مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ حوان فربه و یا گوشت کوسنگ
جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم معشر را پاک شسته با آب طبع نمایند و گوشت را نیز طبع نمایند
علیحد و بعد از طبع استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و با هم طبع دهند
و با کفچه بر هم میزدند تا بکسان گردند و در ارچینی و هیل نا کوئید درست در آن اندازند و باید که وزن گوشت
مضا عف کندم باشد و زیاده بر آن لذیذ تر میگردد و اگر خواهند که با قند و در ارچینی تناول نمایند نمک در هر یسه کمتر داخل
نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبع نام در ظروف بر آورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده
بر آن ریخته قند و در ارچینی نرم کوبیده بر آن پاشند با نان و با بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با بومر که در آن
نخود طبع یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با یوسمت و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب
میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لچر و یا سرکه و یا آب نارنج و صغیر کوبیده تناول مینمایند * طبیعت آن گرم و تر
افعال و خواص آن کثیرالغذا و مسکن بدن و کرده و مقوی عصب و باه و زیاده کنند منی و موافق امراض سینه

و خشونت آن و سرفه با بس المزاج المضار در هضم و مسهل و مصلح آن در معرو و بن و در معرو و بن و انکورد و بالخاصه انداختن
قد ری انکورد در تک هریسه مرقق قوام آنست و خوردن آنرا با لای هر یسه مضر
* هلام * بضم ها و فتح لام و الف و میم * ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و کاه و ساله و امثال آن بعد از پختن
در آب نمک در جای میکنارند تا آب آن چکین گردد و در محاسب احتیاج بقول حاره و یا بارده و یا با سرکه پخته گوشت مذکور
را در آن می اندازند و بقول رابع از اندک زمانی از آتش بر میدارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد
بود مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و لیوم نیست که از آن مرتب مینمایند *

* هلیون * بفتح ها و سکون لام و ضم بای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و عربی خشب الحبه و بغارهی
مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و یغرنکی سپارک و بهندی ناگرون نامند و هلیون دشتی را اسبارا غوس گویند * ماهیت آن

بحرار کمی مینماید بکمال یکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر نمیکرد و بیستانی را کاسنی و بری را طار خشک و با منند * طبیعت
تیز و آن در آخراول سرد و تر و با اجزای حار و لطیفه که از شستن زائل میگردد و بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لعل
در شرح و طب هرد و منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و با بلک آن حار و در مومهم گرمه بهم میرسد
مائیل بگرمی است خشک آن مائیل بختکی و با قوت قابضه باعث ال از غبر شدن و نوع صغیر آن در اربطوبت و لطافت کمتر از
کبیر و بیستانی ابرد و اربط از بری * افعال و خواص آن مفتوح و مسکن حلات صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای
آب برک آن بینهائی و با با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و کلاب جهت شری و با طلا که نوعی
از خمر است جهت اورام حار و در چشم و ضماد کوبیده برک آن جهت رمد حار و خصوصاً با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیه
آن با سرکه و بینهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع خروس و غرغره آن با خیارشور و با شراب شاه نوت جهت ابتلای ورم حلق و خناق
و بک ستور با آب برک کشنیز تازه اعضاء الصمد و ضماد برک آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم جاعبه اعضاء
الغذاء و النفض آشا میدان آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و برقان را مستسقای حار و تفتیح سده احشا و عروق و تقویت جگر
و تسکین حرارت خون و تشنگی و غنیا و همچنان صفرا و انتهاب معده و موافق جگر حار و بار و منقعی مجاری بول و کرده و هر چند
تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشا میدان آن با خبه سنگ شونوده با سنگچین ساده جهت تبی صفراوی و
همچنان صفرا و شری و همچنان دم صفراوی و جد ری و حصه و هیضه صفراوی و آب برک تازه آن را که بجوشانند و کف آنرا بکمرند
و صاف نموده که آساکا سنی مروق نامند با سنگچین جهت تقویت معده حار و استسقای و تفتیح سده در رفع تعفن رطوبات و خوردن برک
آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری راز بانه و کشوت بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد
و بری آن موافق نرا زبرای معده و بیستانی آن از برای کبد اعضاء آشا میدان آن آب مروق آن با سنگچین جهت حمیات
عنه و جهت حمیات ریع و حمیات بارده و آشا میدان مطبوخ برک تازه و کل و تخم و بیه آن بتمامی بینهائی و با بانجم کشوت
با ضافه سنگچین بزوری و با ساده و با شراب کشوت و با بزور هر یک بحسب احتیاج جهت حمیات هر کجه کهنه و با بیه و
استسقا و سبز و رفع تهیج اطراف مجرب السوم و ضماد برک آن و همچنین طلای آب آن و آشا میدان آب آن نیز با زیت و با د زهر
ادویه کشنده و ضماد برک و بیه آن با هم جهت اسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرس و همچنین با سویق بی عدیل آلات
الامصال و الارام و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مقابل حار و نفوس حار و اورام حار و طلای آب برک آن
با سفید آب و سرکه جهت تبرید عضو یکه اراده تبرید آن باشد عجب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب
سرفه که از سبب ورم مذهب کبد نباشد و محرک آن و الا چند آن مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصالح آن شکو
شریت بنفشه و امثال آن و تخم آن در ورم سرد و خشک و مائیل بحرارت و با جزای بارده نیز گفته اند و با نوت محرک و مواد
ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و با بس در ورم دانسته * افعال و خواص آن جهت صداع
و خفقان و تفتیح سده و استسقای و برقان و حمیات صفرا و بیه و سده نافع و با مطبوخ صندل و راز بانه جهت رفع سموم و ضعف
کرده و طحال و قطع نفث الدم و تبرک اشتهاه مؤثر و در سائر افعال نایب مناب برک آنست معده اشریت آن از دودر هر
تا پنج رهم الحار کرده الطعم و مغنی مصالح آن ادویه خوشبو و سنگچین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که
مضر طحال است مصالح آن سنگچین و بیه آن در اول گرم و درد و خشک * افعال و خواص آن بغایت مفتوح و لطیف اخلاط

[illegible]

شمال تا بنقطه مغرب وزرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزرد و تر و باد جنوب که از سهیل تا بنقطه مشرق وزرد کرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است * افعال و خواص این باد بسیار زیاده و بلغم و مجفف رطوبات و مفتوح سد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافع و مصلح حال مرطوبین و جهت امراض باردگی و رطوبه از استسقا و فالج و لقوه و غیره نافع و مضر محرورین را بد آن خشک و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یا بس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم میگرداند اعضاء را و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضاء و حواس و ذکای فیه و ذکر و هضم و صفای رنگ و نصارت آنست و مضر صاحبان سرخه و ضیق النفس یا بس و بر او میر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هر یک برد دیگری نمایند و بتغییر و تجدیل ملک و مکان اگر ممکن باشد و بیرونیدن پیاز و سیر و سرکه و زرد چوبه و عنبر و لادن و قطران و موم میائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست نارین و مشک و زعفران و سعد و ابهل و صندل و کزماز و درزراوند طویل و جد و ارتمام اینها و با آنچه میسر آید و بخور نمودن باینها در درون و طرفه خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زرد چوبه و طین مختوم و رحلتیت و آ و تختین پیاز و عنصل برد رخانه و پاشیدن بر سر که برد در دیوار و فرش خانه مخصوص که در آن سیر و پیاز پرورده باشند و حتی المقلد و رازان خانه حرکت نکنند و بجائی نروند و اگر بالضرورت حرکت کنند بینی را بلبه بسرکه و سیر آلوده به بندند و زود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوه های تر و شیر پر هیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و کرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر و اخل کنند و غلای های ترش بی چربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن ملک اگر بتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تر باقی فاروق و مشرود بطوس و جد و ارجحائی هر یک که باشد مکرر بخورند و بر شعش و ذلوتیای رومی نیز مناسب است و فاد زهر معدنی هم خوب است

* هوفاریقون * بضم ها و سکون وا و و فتح فا و الف و کسوراء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیة و ضم قاف و سکون وا و و نون معرب از اوفاریقون بونانی است و هوفاریقون نیز دیده شده و بزیادتی یاء مثناة تحتانیة میان ها و و ا و بعضی اند روسا من و بعضی قوریون و بعضی اما ما لپطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن بیوی را تبخیر که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی است * ماهیت آن نباتی است و سه قسم میباشد و هر سه را ثمر شبیه نجواست و قسمی را هاق بقدر شیری و زیاده بر آن و برک آن مانند برک سداب و بسیار سرخ و کل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و درو شبیه بیوی صنوبر و تخم آن در غلای طولانی و سیاه و دراز شبیه بچو و مد ورنیز منبت آن زمینهای صلب و خرابها و ثمر آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند * طبیعت آن در سرم کرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاد و از گرمی آنست * افعال و خواص آن مجفف و محلل و ماطف و مفتوح سد در کد ازند و اخلاط و لزوجات و غبره اعضاء الراس و الغشاء و اللبض آشامیدن آن جهت کزاز و تقطیع سد و معد و کبد و امعاء و درار بول و طمط و اسهال مره صفرا و حصول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برک مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن چهل روز پی هم مداومت بر آن جهت درد و رک و عرق النساء و نفرس و آشامیدن تخم آن هر روز نیم درم با ماء العسل جهت عرق النساء مجرب دانسته اند الحیات آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب

[illegible]

روغن کل آن که با دانه کوسه کوفته و تریب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و بار و غن و حقون به جهت اوجاع
مفاصل بلغمی مجرب است *

* هوقسطید اس * که آنرا هوقسطید اس بضم ها و سکون وا و و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون باء مثناة تحتانیه
و فتح دال و الف و سین مهمله نامند * ماهیت آن عصاره نباتی است که لحبه التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوی
است که در زبرد رخت لحبه التیس بهم میرسد و غیر لحبه التیس است *

* هیشور * بفتح ها و سکون باء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله * ماهیت آن کنکری است و بلند ی آن تا بقدر یک
کز زیاده و میان آن تهی و شکوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شکوفه آن چتره ها میمانند
پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کرم را داند * افعال و خواص آن آشامیدن مطبوع آن جهت سرفه نافع *
* هیل بوا و هال بوا * بکسر ها و سکون با و کسر لام و فتح باء موحد و واو و الف * ماهیت آن خبر بوا است و در
حرف الخامد کور شد * طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند * افعال و خواص آن
بسیار لطیف تر از فافله اعصاب الغلغله مغوی معده و کبد سرد و ماضی طعام است *

* هوقلسوس * بضم ها و سکون وا و و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون وا و و سین * ماهیت آن چنین گفته اند
الجمار است که ابوخلیما باشد و مذکور شد در حرف الالف مع الباء * طبیعت آن سرد و تر با قوت تجمیف و تسن و ایل
و قبض * افعال و خواص آن با قوت قابضه و سایر افعال آن در ابوخلیما ذکر یافت

باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء مثناة تحتانیه است

* فصل فی الباء مع الالف *

* یا سمین * بفتح با و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون با و نون و آنرا با سمون بر او بجای یا و بضم میم و هجلاط
نزد و سبزی کل هاشم و بهندی چنین نامند * ماهیت آن کلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی اوقات
کل بنفش و هر یک سوای زرد بسنایی و بری و جلی میباشند و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کم با ببات آن
ما بین شجر و بطن یعنی نه مانند درخت استاده است و نه مانند بطن بر زمین مفروش خصوص سفید آن زرد و
کبود آن شجرت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن اندک پیچلار و برکهای آن ک
ریزه طولانی و مشرف و برد و جانب شاخه آن رشته و خوش منظر و کل آن خوشبو با ساد و بارک مجوف و بر سر برکهای
ریزه نموده بان ساق و در هنگام غنچه طولانی امروزی شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته اند از زنبق
مرا دروغن این است و هو من آزاد را مخصوص بدن و هو من سفید نزد اکثر اطبا مفقود الجاصیت و از جهت
اشتباهی است که ایشان را روداده و در هو من مذکور شد و بری را ظیان نامند و جلی آن با سمین است
* چه هورا * ماهیت آن لوسنه اند که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبز تر و املس و بزرگتر و پهن
تر و نرم تر و بسطوری برک مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیفتر و کل آن سفید و با شاخه سرخی و بعضی
و بسیار خوشبو و از حمل تا عقب کل میماند و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن ازین عظیم تر و چتره و درخت
مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است * و با الجملة طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم نیز

میفر و شین و این بکری که میگویند که در وقت که در آنکه حکم را چه انبیا آنست که اگر یک بکری بفر و شکال آنرا حفظ نمایند و سبامت
 عظیم کنند و نیز مسجوع گفته که در زیر زمین یا قوت خوب نمیشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی را چه آنجا حکم نمود که قطعه
 از آن زمین را حفر نمایند شاید بقوت بسیار قطعه های بزرگ خوب بر آید چون حفر نمودن قطعه های کوچک بد رنگ ناصاف تمام بر آمد
 و تا وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت را بخور متعنه لهذا امر نمود که دیگر حفر نه نمایند و آنچه از بالای زمین
 بیاوند بیاورند و نیز اما کن دیگر مانند جزیره بر ازیل از ارض جدید جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یا قوت و غیره است
 یا قوت بهم می رسد و لیکن با قوت جنوبی آن بخوبی بیکوئی نسبت هر چند بر ازیلی اکثر قطعه های آن صاف و شفاف آید از بزرگ
 مقدور میباشد ولیکن بصلاست بیکوئی نسبت همه الوان آن از سرخ و زرد و زلی و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و این
 اقسام آن گفته اند غیر از سرخ و زرد و زلی و بعضی گفته اند سرخ و زلی آن از آتش رنگین قومی شود و نیز گفته اند
 چون با سفید آن شایسته سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذاشتند تمام آن رنگین گردد بد آنکه اکثر این اقوال
 اصلی اند ارد و را نکه کر به و دود و عرق و روغن مغرولون آنست و مالیدن آن بر جلع سوخته و آب سنباده باعث جلای آن
 * طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوزخ خشک و زرد آن در دوزخ کرم و خشک و کبود آن در اول کرم و در سیم
 خشک و سفید آن معتدل و گرمی و سردی و در اول دوزخ خشک * افعال و خواص آن مغروح و مقوی دماغ و آشامیدن
 یکد رم آن جهت رفع صرع در سواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای دانی
 و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزه و قوای حیوانی و پوشیدن آن کشتی آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون
 و در دهان داشتن آن جهت رفع بد بوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن با انحصار جهت رفع
 اصابه همین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای دانی و سواس و صرع و خفقان و با صیت و شکوه بودن نزد مردم و
 نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند و کمال آن مقوی نور با صره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از
 یک تایرا تا یک ادک و معاجین مسمی بیا قوتی و مغروح آن در قرا با دین که بر ذکر دانست *

* فصل فی الالباء مع الباء الموحدة *

* بیروح * یعنی با سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت عربانی بمعنی ذوالصور است
 * ماهیت آن اسم عربانی جنس اشای زوجیت در خلقت و شامل بیخ لغاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم
 جمعی آن است و چون بیخ هر نوع لغاح که بزرگ باشد بشکافتند در آن شبیه بد و صورت انسان مشاهده میکردند لهذا
 آنرا مسمی باین اسم نمودند و بیخ لغاح جمعی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد
 و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب دانسته اند *

* بیروح الصنم * یعنی صا در نون و میم * ماهیت آن بیخ لغاح بری است بشکل د و انسان که در بروی یک دگر گذاشته
 باشند و آنرا میره کیا و سنگ شکن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد لهذا
 بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن رسمانی بدان بسته بر کردن سکی و آن سکی را رم میدهند تا حرکت آن بیخ کند
 شود و گفته اند که اصابت آن در نباتات آن شبیه بعلیق است که بتراکی کن نامند و بقدر ذریعی است و برک آن شبیه ببرک
 انچه در بارک نرازان و ثمر آن نمرخ و بقل رزقون و در شبیه بهیچ هائله و کل آن بهیچ و کوبند در شب میل رخشد و بیخ آن

[illegible]

که خواهد قطع نماید و مضاره آن نیز تا عتق سببات و بی جسمی عضو است و آشامیدن بیه آن باز عتق آن جهت اوجاع مفاصل و عرق
 المساکین و تقویت آن جهت صرع العین ضامه برک آن جهت وجع چشم و رم و دمه آنرا در زائده و زائده مسکنه اوجاع
 داخل می نماید اعضا الصبر و الغلغله و النفض آشامیدن بیه آن با سکه جبین جهت خفقان و آشامیدن دمه آن بقد یک
 اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل معی مره صغرا و بلغم مانند خربق و زباده بر آن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و
 مره صغرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک می نمایند و آشامیدن بیه آن منقی رحم و چون
 نارسیده آنرا با روغن کل مرخ ساخته زن حامله بر شکم و کمه و طلا کند از اسقاط جنین محفوظ می ماند و حمل دمه آن بقد
 نیم دانگ مخدر ج جنین و خون بیه آنرا با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمل نماید قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن
 آن با مقل جهت بواسیر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت اسهال و ام مخصوص صنف
 اخبر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که با دهر غلب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل به روح را کسی نخورد اولاً
 او را اخناق رحم و سرخی چهره و برآمدگی آن و زوال عقل و حالت شبیه بهستان و انبوه خورده مارض گردد پس موت
 تی بر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و آب کرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی نمودن بماء افسنتون مطبوخ و عسل و
 خوراندن فلفل و شیت و مصطکی و صغیر و مر و سفید و شمر تازه در شب و چند بیل ستر و سداب و خردل و آشامیدن لبن خامض
 در صورت کثرت اسهال مغلار شربت آن در قمر اطنا چهار قیراط و تا یک دانگ کفنه اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جائز نیست
 و اصلاح آن تمزوج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برک کل سائله و رب السوس و صبر
 و نرید و هلباج و افسنتین و غایت و نمک هندی و زعفران و سفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد
 و فساد معده و اعراض دیگر و دیه الجروح و الغروح و زور و میخ و تمر آن جهت اكله و قروح خبیثه الاورام و البثور طای آن مکال
 او را مصلحه و رخوه و خنایز و چون نرم گوید و با سرکه سرشته بوحره کنایند زائل سازد و بشور آن نیز آلات المفاصل ضامه آن
 با سون جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفمل الزبنة دلوک برک آن زائل کننده برش بدن و تخرج خصوصاً که
 برک آن تاره باشد و لبن آن جهت فلع نش و کف بدن و لدع و قرحه نافع الخواص چون خواهد عضو کسی را قطع نمایند
 مغلار سه داند آنرا با شراب بیا شامد سببات آورد بحد بکه احساس بقطع نمایند و نیز چون بک مغال از صنف سوم آنرا
 بنهائی و با بعضی طمخها و بانان و یا با سونق بیا شامد در ساعت اختلاط عقل و سببات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت
 بماند که تعقل و احساس بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تشنگی و تبلیک حس و بعضی از اطباء می نشاندند صاحب
 آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و کفنه اند چون عضوی از اعضای بیه و تمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون
 یا روغن خلاف نرم بماند و پیشانی و چشمها و روی را بآن نهند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و
 هر حاجتی که رود دهد و اگر در جمیع آنرا و با عضوی از آن را شکسته در بارچه بسته بر بازو بندد و بابر کردن آوردند
 از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و زدن و قطع اطرافان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت
 مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیطین و چون
 انس مودی مؤثر و چون یکصد دکل ناسکته آنرا در کنای بر بسمان بپاشند که هفت ریک باشد و پچیده بر طفل مصروع تعلیق
 نماید رفع صرع آن گردد *

• فصل في المياه مع النماء والنبات والشراب •

[illegible]

زیاده از حد معقل گزاول به ایند و همچنین از آب آن و بعضی مردم بتو ع نمایی که ساقی آن معروف بقدر رنگد رع بسطیری
اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برکهای آن بعضی بر ساقی آن و بعضی بر شعب آن رسته اما بر کهاییکه بر ساقی آن است طولانی
شبهه ببرک بادام و از آن عریض تر و بسیار نرم تر و بر کهاییکه بر شعب آن است کوچکتر شبهه ببرک زراوند و بلبلاب و ثمر آن بر اطراف
شعب آن مستطیل و شکل شبهه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کوسند و چون آنرا معشور
نمایند مغز آن شیرین باشد و بیج آن باریک سفید و بی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند بتو ع حکم فاضل
در سقوط ریه و س نوشته که همه این اصناف را من مشاهد نمودم ام اقوی و مختار لاین آنها پس تخم آنها پس کل آنها پس
بیج آنها پس و ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لاین لا غیه است و آنچه از آنها با سمی مخصوص مشهور بودند جایجا
هنگام کور شد و در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان می یابد * طبیعت مطبوع آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند
و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفه آنها را در دوم و با قوت سمیه * افعال و خواص آن مفرح جلد و قتال و چون در برک افتد
ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین اکتمال لاین آن قاطع ظهوره الفم قطور آن یزدندان گرم خورده مقتت حصاة و مسقط آن
و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دند آنهاست و همچنین با موم سرشته و چون دند آنهاست صحیح را بموم
گرفته پس بردند آنهاست متاکل لاین آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیج آنرا در سرکه بنوشانند
و دند آن مضمضه نمایند و جمع دند آن را تسکین دهد اعضاء الغلغله و النفیض آنرا میدن آن مدهل بلغم عا ئیت و قلع بواسیر
در چون در قطره و با سه قطره آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کاف نماید و همچنین با سویق و زان
خالص و بهتر آن است که با غسل و با قیر و طی استعمال نمایند تا آنکه باعث تقو ح دهان و حلق نکرد و دوا که اخذ مینمایند
اغصان بتو عی تر آنرا و بر روی خرفی اند که بریان نموده سحقی مینمایند با قیر و سویق و آب بران ریخته مینمایند
اسهال مینماید و شاخهای خشک آن در بن امر بسیار ضعیف است و صغی که آنرا کرفیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته
در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه گرمه و یک شمان رزدر شراب کهنه خمسانند و پس صاف نموده نسیم گرم کرده
بما شامند اسهال بیغائله مینماید مقل ار شربت از لاین آن قاسه قطره و دند و بن و ن مصالح استعمال آن جایزا نیست و محلات
آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و کل سرخ سائید و رب السوس و کبر است و روغن سرد کرده مصالح افراط
عمل آنست المضار با قوت سمیه و جراحت کنند جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورت اسهال الدم و قرحه
امعاز و حیر و مغص و غثیان و انقلاب معد و غشی است و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز نموده اند و عند الضروره
از سه قطره که مقل ار شربت آن است با مصالح مذکوره باید که بپزایند و دند آن در استفراغ مانیت از معاوبات از اعضا
وزن آن سقمونبا و وزن آن سقمینج البجروح و القروح ضما د بیج آن با سرکه محالی صلابت اطراف بواسیر و طلع قوبا و مصالح
قروح منعقنه متاکله و با قیر و طی جهت جرب سوداوی و نادر فارسی و کله و غانقرایا الزینة طلای آن فاعل نالند و قندهر
خملان و لحوم زائده در اطراف ناخنهای لاین آن زائل کنند موا است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف
باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن باز بست کاسر و رافع غایله آنست

* فصل الیاء مع الراء الهیمة *

* تیر بوع * بتیج یا رسکون را و غم با غم و حیل و رسکون را و رو عین موصوله لغت عربی است و فارسی و روش دیتی و بهی و کی که در

بسم الله الرحمن الرحيم *

* خاتمه *

در بیان تعداد ادویه مذکوره با سامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملا حظة حروف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایت در ضمن بیست و هشت باب و در هر بابی چند فصل



بهری ترقوة نامند	اابق با صلاح اکسیر یان زبوق است	* باب الالف *
ااذرباس بهرانی نالهیا است	ابکامه اسم فارسی مری است	* فصل الالف مع الالف *
ااذرکون اذربو است	ابکوان نشاسته است و لباب الحنطه	اب اسم فارسی ماء است
اارد جو بریان کرده سوبق الشعیر است	رانمز نامند	اب بنمر ماء الحبن است
اارد سبوس دار اسم فارسی خشکار	ابی اسم فارسی سفوف جل است و به و	اب جوافشرده اسم کشاکش الشعیر است
است و آرد بست که مبالغه در پیختن	بهی نیز نامند	اب حوجوشانبله اسم ماء الشعیر است
وجد اکردن پوست از مغز آن فکده باشند	اب لوج اسم فارسی قند مکرر است	ابیح نام زعفرور است
اارد کنار سوبق النبیق است	اآقه اسم هندی دقنق است که بفارسی	اب دندان بدل الف و سکون با پروزن
اارد مبد اسم فارسی سمید است	آرد نامند و نیز بهندی اسم میوه است	باربتدان جنسی از امرو و قسمی از انار
ااردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهلست	در شکل شبیه بشو کاج	ونام نوعی از حلوا است
اارن بلغت یونانی اسم لوف انکبیر است	ااژرون بیونانی اسم سماق است	اب دارو مومانی است و محمد بن زکریا
اارن مارن بهونانی اسم لوف الصغیر است	اچار پروزن یا کار انواع ترشها بهی	دوای دیگر را باین اسم خوانند
اازاد دارو بلغت فارسی به معنی سلق	مخللات را کوند	اب است بدل الف و فتح با سکون سین و تا
جلی است	ااخرك بفارسی استخوانی رگوند که	بلغت مغربی گوشت اترج را نامند و در
اسا پسرانی آس است	در زیر کردن و بالای سینده میباش که	اترج مذکور شد

الاعرجون بلفه یونانی اهم حماق است
الاعرجون اهم فلهی شرابی است مکره دار
الاعرجون از بومست اعتلاون موزار در
حلت آن در قراچادین ذکر باشد
الاعرجون اهم فارسی چند است
الاعرجون بترکی اهم سردانی است
الاعرجون بترکی دوم است
الاعرجون بترکی اهم دلی است
الاعرجون بترکی اهم لیا است
الاعرجون بترکی اهم اهل است
الاعرجون یعنی غافرو یونانی اهم
فنیکت است
الاعرجون بترکی اهم حریه است و
آزادون را نیز نامند
الاک بکای عیبی اهم فندی آتش است
و بکای فارسی اهم فارسی و بهادر آش
اهم فندی درخت عشواست
اکل بدله قرغیون است و کور را نیز
نامند
الاورج مؤلف جامع الادب که گفته شده
بدیش است در شکل و در لایه عجم آنرا
کاورج نامند و مؤلف اختصار است و
از مختصه شوره
الاورج بترکی عاقب را گویند
الاورج بترکی شامکی است
الاورج عقیق اهم شالورج است
الاورج اهم فارسی قرصیا است
الاورج شالورج اهم فارسی اجاص است
الاورج اهم فارسی ادراک است

الاعرجون بترکی اهم حماق است
الاعرجون اهم فلهی شرابی است مکره دار
الاعرجون از بومست اعتلاون موزار در
حلت آن در قراچادین ذکر باشد
الاعرجون اهم فارسی چند است
الاعرجون بترکی اهم سردانی است
الاعرجون بترکی دوم است
الاعرجون بترکی اهم دلی است
الاعرجون بترکی اهم لیا است
الاعرجون بترکی اهم اهل است
الاعرجون یعنی غافرو یونانی اهم
فنیکت است
الاعرجون بترکی اهم حریه است و
آزادون را نیز نامند
الاک بکای عیبی اهم فندی آتش است
و بکای فارسی اهم فارسی و بهادر آش
اهم فندی درخت عشواست
اکل بدله قرغیون است و کور را نیز
نامند
الاورج مؤلف جامع الادب که گفته شده
بدیش است در شکل و در لایه عجم آنرا
کاورج نامند و مؤلف اختصار است و
از مختصه شوره
الاورج بترکی عاقب را گویند
الاورج بترکی شامکی است
الاورج عقیق اهم شالورج است
الاورج اهم فارسی قرصیا است
الاورج شالورج اهم فارسی اجاص است
الاورج اهم فارسی ادراک است

الاعرجون بترکی اهم حماق است
الاعرجون اهم فلهی شرابی است مکره دار
الاعرجون از بومست اعتلاون موزار در
حلت آن در قراچادین ذکر باشد
الاعرجون اهم فارسی چند است
الاعرجون بترکی اهم سردانی است
الاعرجون بترکی دوم است
الاعرجون بترکی اهم دلی است
الاعرجون بترکی اهم لیا است
الاعرجون بترکی اهم اهل است
الاعرجون یعنی غافرو یونانی اهم
فنیکت است
الاعرجون بترکی اهم حریه است و
آزادون را نیز نامند
الاک بکای عیبی اهم فندی آتش است
و بکای فارسی اهم فارسی و بهادر آش
اهم فندی درخت عشواست
اکل بدله قرغیون است و کور را نیز
نامند
الاورج مؤلف جامع الادب که گفته شده
بدیش است در شکل و در لایه عجم آنرا
کاورج نامند و مؤلف اختصار است و
از مختصه شوره
الاورج بترکی عاقب را گویند
الاورج بترکی شامکی است
الاورج عقیق اهم شالورج است
الاورج اهم فارسی قرصیا است
الاورج شالورج اهم فارسی اجاص است
الاورج اهم فارسی ادراک است

اثر یون یونانی است

اثامیپتون یونانی مو است

اثانقون اشق است

اژدار بلغت اهل بادیه انبر با ریس

است و بتا نیز دید شده

اژوهو برومی بنفسج است

اژاناسیا اسم معجونی است

اثر الملوک اسم ذروزی است مرکب

و مرد و در قرابا دین مذکور شدند

* فصل الالف مع الجیم *

اوجهری بهندی کوش یعنی شکنجه است

اجواین بهندی نانخواه است

اجوابن خراسانی بهندی بزرالنج است

اجمود اسم هندی تخم کرفس است

اجه بکسر اول و جیم مشدده و ها

بهندی تصب السكر است

* فصل الالف مع الخاء المعجمة *

احداق المرضی اقدوان است و آنرا بهار

و با بونه کوهی نیز نامند

احداق البقر عنب اسود است

احد یا احاد با یونانی افعی است

احربض عصفر است

احلب دیا بسیانی شهرم است

* فصل الالف مع الخاء المعجمة *

اخراس یونانی کثیری بری است

اخروس یونانی اما ربتون است

اخریط کرات بری است

اخریطوس کرنب بری است

اخرینه خردل بری است

اخله بلغت مصری بستیاج است

اخلوس یونانی نانخواه است

اخلوس اخیروس است و آنرا ضروریه

و خود رو نیز نامند

* فصل الالف مع الدال المهملة *

ادادا بلغت بربری اشخیص است که

اسد الارض نامند

ادراغس اذرون است

ادفوس یونانی عرعر است

ادویه حاره عبارت از بازیر است

ادویه خوشبو عبارت از فابره است

* فصل الالف مع الدال المعجمة *

اذان الارنب بلغت بربری لصیقي است

اذان النور لسان النور است

اذان الجدی نوع بزرک لسان الحمل است

اذان الدب قلومس است و گفته اند

یک نوع بوضوح است

اذان الشاة و اذان الغزال لصیقي

است و گویند لسان الحمل است و

بلمسکی را اذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربری مزمار

الراعی است

اذان الغز عصی الراعی است

اذان الفیل لوف کبیر است

اذان القسیمس نوعی از ابرون است

اذرد نوعی از زبد البحر است

اذناب الخیل لحبة التمس است

* فصل الالف مع الراء المهملة *

ارامونی یونانی شفا نقی است

اراه یونانی است

اربالیس یونانی چمن است

اربان بلغت شام بهار است و آن غمیر

رو بیان است که ماهی رویان نامند

ودهندی جهنم کا مچلی

اربا بترکی شعیر است

اربیس یونانی علوق است

اربعة و اربعین اسقولوت دریا است

ارتقی یونانی خلج است

ارجالون فاشر است

ارجان لوز الدریاست و ارجن روغن آن است

ارجن یونانی عکبر است

ارجمن مغرب ارجیقنه یونانی است

و آن زرد است

ارغص یونانی خصی الکلب است

اردک فارسی بط است

اردسم واردسم یونانی نودی است

اردما واردش اردش ارد نوعی

ازمر است و گفته اند مرما حوز است

اردم آذربایجان است

ارده فارسی رهشی است

ارذه فارسی زفت رومی است

ارزن فارسی دخن است

ارزه فارسی زفت رومی است

ارزیز فارسی رصاص است

ارسانیون ارسانی یونانی زرین

زرد است

ارسد حجر النور است

ارسطور یونانی نبات بزرالنج است

خردل ابيض است و گفته اند بلكه خرب	اشقاقل شقاقل است كه جز رومی نامند	بیم مفاصل و بهند می مانندی ز درنگاله جبهی
ابيض است	اشقون بترکی رباب است	مد نیز نامند
اسفست معرب اسپست فارسی است	اشكابی بلغت قنكا بن و طبرستان بقله	اصل السوسن الاسم الجوني ابرسا است
آن خند قرفی بری است	الیمانیه است	اصل السوسن الابيض بیم سوسن سفید
اسفناخ رومی قطف است	اشكل چشم عوسج است	اسف و در سوسن خواهد آمد
اسفیدار درخت غرب است	اشمرسا نوعی از مرواست كه كم بو تر است	اصل الانجلان اشترغارا است
اسفیدش بهارسی بزرگ طوبنا است	از سائر اقسام	اصل العرطنما آذ ربوا است
اسقورون بهونانی خبی الجدل است	اشنان دارو بفارسی زوای خشك را نامند	اصل الفلفل فلفل مویه اشد و آن
اسعال واسقنلا اسقمل است	اشمران بهونانی خصی الكلب است	بیم فلفل د راز است كه بهندی پیل
اسعلاطمفوس جلنا را است	اشیاف ما میثاشیاف ما میثا است و در	نامند و آنرا پیپلا مول گویند
اسفلهوس اسقولو قندریون است	ما میثا ذكر یافت	اصل اللقاح الجری بیروح الصنم است
اسفط خمر است	فصل الالف مع الصاد المهملة *	اصل المرجان بسا است
اسفوالس بهونانی بروانی است	اصابع غلادی نوع انكور اولانی را نامند	اصل النیلوفر الهندی ی بیم از همین
اسعور بدرس دینر مایه است	كه آنرا انكور و دونی نیز نامند	است و گفته اند فلسط است و فایه را
اسقمل و لهون كا كنج است	اصابع قیمدان فرنجه شك است	نیز نامند و آن
اسكوربی بغرکی عفر است	اصابع الملك اكمل الملك را نامند	* فصل الالف مع الصاد المهملة *
اسعولس اسواس است	اصابع العرمس شكوفه سورنجان را گویند	اضراد العجوز خشك است
اسطربوس حیرد سف است	اصطرك بهونانی میعه بابسه است	اضراس الكلب بسعایج است
اسكندر روس برومی بوم است	اصنك بیم كبر است و صنف نیز آمده	اطبوط اطماط است كه رته و بهند می
اسلیوس بهونانی سلخته است	اصطافی میده معانله است	رته نامند
اسمار واسعار واسفرم هر سه اسم آس	اصطعلی بلغت امل شام جز را است	* فصل الالف مع الطاء المهملة *
بری است	آن معرف از اسطافالس یونانی است	اطار و اطاس بهونانی درخت مغرب
اسمالون بهونانی سوسن بری است	اصفلاوس دار شیسغان است	است كه بفارسی رشك نامند
اسنة المستامه شبهه است	اصول الاربعه عمارت از بیم كبر و بیم	اطباء الكلبه سپستان است
* فصل الالف مع الشين المعجمة *	زار باه و بیم كرده و بیم كاسنی است	اطبوط و اطماط و اطبوط احم بر روی
اسمیل بکلبایی اسم نوعی از طارح است	اصل الخنثی اشراس است	رته است و فوفل را نیز نامند
اشترکاه اسم فارسی سلخته است	اصل الراس بیم نوعی فیلپوش است كه	اطبوط كشت بر كشت را گویند
استلابوس دار شمشغان است	بترکی اند ز نامند	اطبطون اسقیل است
استهون بهتری یسفا بیم است	اصل السوس بیم سوسن است كه بفارسی	اطروخیا اسم عربانی بادرنجبویه است

اکر مکاف نازن بهندي مخود هنگ است
 اکوار نوح کبير ها مريوما است
 اکرالحر ليف البحر است
 اکرفس کرفس است
 اکروفس جو زرومي است
 اکرومک افزود رانا مند
 اکسوفيلس بيوناني حومانه است
 اکسومانس ابوخلسا است
 اکسبالوس بيوناني جند است
 اکشوت کشوت است
 اکهروت بهندي کودگان رانا مند
 اکير بترکي وج رانا مند
 اکوبزان رعي الحمام است
 * فصل الالف مع اللام *
 الاتيون راسن است
 الاد بيوناني زيت است
 الاسفاس لسان الابل است وغلط
کرده کسيکه آنرا رعي الابل دانسته
 الط تمام است ولما ما وتمام الملك نيز
نامند وهو قوليون نيز وآن سيستبر است
 الاچي بهندي فاقله را کويند
 الاطيني لبلاب است
 الاتن بيوناني بسياسه رانا مند
 الاکلک بترکي ذراريج است
 الاملك بلغت ديلمی فاشر است
 الانيون بيوناني راسن را کويند
 الهای بيوناني خطمي است
 البطوط کشت برکشت است
 الج لبلاب است

السا نالخواه است
 الحنة العصافير لسان العصافير است
 السفافن لسان الابل است
 السنين بيوناني ملح را کويند
 السی بهندي بزرگتان است
 الط هوسنبر رانا مند
 الماس ماس رانا مند بفارهي
 الماقن بيوناني بسياسه را کويند
 المقطرون بيوناني کهربا است
 المبکه بفرنگي مصطکي است
 الک اسم ترکي منج است
 الوج نوعی از لبات مخلصة است
 الميون بيوناني اسد است
 الونس بلاطينی ميد سقوطی است
 الموه بلاطينی زيتون است
 * فصل الالف مع المهم *
 امامون بيوناني حماما است
 اماغرون بغيراني خرنوب نبتي است
 اماططس بيوناني شادنج را کويند
 ام الجلود نوعی از حلزون است
 امرد اسم فارسي کثری است
 امروسبا منقود است ونام معجوني است
ودر قرا با دين ذکرافت
 امعاء الارض خراطين است
 امعامين برومي آب غوره رانا مند
 امعداليا بيوناني لوز است
 امورعي برومي عکريزيت است
 اموليقرن بيوناني آبار است

امويافن بيوناني اشي است
 اميوس نالخواه است
 * فصل الالف مع اننون *
 انار بفارسي رمان رانا مند
 انارکيوا خشخاش است
 انارمشک نارمشک است
 اناربيجة بمارند راني قسمي از خفتر
را کويند
 اناردانه بفارسي حب الرمان است
 اناردان دشتی بفارسي حب القلقل
رانا مند
 اناطيطس بيوناني اکتکت رانا مند
 اناغورس برومي اناغالس را کويند
 اناغليس بيوناني اذان القار است
 اناليس اسم لطي اناغالس است
 اناليقي انجيرة را کويند
 انبا بتحريك با دنيان است وبتسكين
 نون ربای موحده انبه است
 انياربقن ختمی است
 انبالس لوقا بيوناني فاشر است
 انبانس ماليا فاشر ستين است
 انبوب الملك والنبوب الراعي نوعی
ازا برون است که حي العالم باشد
وکويند بستان افروز رانا مند
 انبوس نالخواه است
 انتاله سودا جد را است
 انبيجات اقسام مربيات رانا مند مانند
مربای انبه ومربای زنجبيل وآمله
وهيله وبيل وغيرها در شیر مکروبا

بارتنك بفارسی لسان الجمل را نامند

بارج عنب الثعلب است

باردرخت بقم بفارسی میون الدیک

را نامند

باردرخت سدر بفارسی نبق را گویند

باردرخت سرور بفارسی جوزا سرورا

گویند

بارسرور کوهی بفارسی ابل را گویند

باردرخت عود بفارسی هرنوه را نامند

باردرخت کز بفارسی ثمره الطرفارا

نامند

باردرخت کل صجرائی بفارسی

دلک است

بارس بترکی بوز را نامند و بهندی حیر

الحک

بارسطار بون بیونانی رمی الحمام را

گویند و آن بمعنی حمام است

بارسقارنس زنجار معدنی است

بارمو بهندی درو است

بارج نارچیل است

باروق بیونانی اسفیداج است

بارود حجر السیوس است

باری رعلای سریانی بزرکنان است

بارنقون شوکران است

باز اسم فارسی بازی است

بازن اسم ترکی دوزا است

بازهرکائی بفارسی فاذهر معدنی است

بارهرکادی بفارسی حجر البقر است

باسیرن و بافون سعد را گویند

ایکر بترکی و ج را گویند

ایملنون اسقو لو قندرون است

اینگ بترکی بقرا است

ایوس بیونانی زنجار است

ایوک بترکی قائم است

ایهقان جرجیروی است

* باب الباء الموحدة *

* فصل الباء مع الالف *

با یاری بیونانی فلل است

بابلون ایلوا است

بابرنک بهندی برنک کابلی است

بابلیس بیونانی خشخاش زرد است

بابری بهندی ربان

بابونه کار بفارسی اقحوان را نامند

پات بهای عجمی بهندی برک است

را نامند

پاج بهار و جهم عجمی بهندی نام علفی

است که بیونانی فاسقون دون نامند

پاجره بهندی دخن را نامند

پاچه بهار و جهم هر دو بفارسی اسم کراع است

بادام اسم اوزا است بفارسی

بادام کوهی بفارسی جاوزا است

بادامک بفارسی بادام فارسی است و

نیز نام نوعی از خالی است

بادل بهندی ابر را گویند

بادبان اسم فارسی رازبانچ است و

بفارسی رازبانچه نیز گویند

بادبان رومی بفارسی انیسون است

پارا بهندی اسم زریق است

اوماریقا بیونانی رازبانچه رومی است

اولو بیونانی خمیرا است

اونوسالیوس بیونانی قره العین است

اورماج بترکی اطریقه بی ترشی است که

بترکی آش هوا نامند

اوما ثیانا بیونانی ممش است

ارنا ذبا وار بودیا بیونانی عصاره

قضاء الحمار است

اورننه انخای نون و تای هندی بهندی

اهل را نامند

اوهیره بهندی آس است

اویفس بیونانی اظفار الطیب است

اویکم بترکی اسم رنه است

* فصل الالف مع الهاء *

اهمون بون بیونانی اسفیداج را نامند

* فصل الالف مع الهاء المنناة التحتانية *

انبار بترکی مشک را گویند

ایک بترکی ابر شمش است

ایدع دم الاخوبن است

ایدان حناء است

ایدس بیونانی نکاس است

ایدزا عشبة النار است

ایساطس بیونانی دیلج است

ایشک بترکی حمار است

ابطاماس درخت غرب است

ایقاالس عصف سبز است

ایکله بترکی چمبراء است

ایکسلم برومی آبنوس است

ایلوا بهندی صبر است

باغچه بخارمی باغی است

باغی باغی بتوکی بزرگترین را نامند

باغی نومی از علق است

باغی بتوکی قند است

باغی بزرگ است

باغی بتوکی امعاء است

باغی بخارمی قسم اخیر است

باغی بخارمی نوع باغی کوچک است

باغی بخارمی شود غیر ترس است

باغی بخارمی اسم عمل است

باغی بتوکی اسم عمل است و بخارمی

نام شمر است

باغی بتوکی باغی باغی است

باغی بتوکی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

باغی بخارمی است

بتوکی این طور گویند

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بتوکی بخارمی است

بزجه اجم فارسی و رل است
 * فصل الباء مع المین الهمزة *
 بسماسه هرمل عربی است
 بساق آب دمان الثمان است
 بست بکسر باء عجمی فارسی است
 هویق است
 پستان بکسر باء عجمی اسم فرعی است
 بستج کند راست
 بستیا ج حبک است برومی
 بسته بیاء عجمی اسم فارسی فستق است
 بستقا شامه است
 بستقیس بیونانی بتس است
 بستکوره بلغت هندی حنلقوتی بی است
 بسلا بصل است
 بسوروتون بیونانی نوع ثقیل توتیای
 مصنوع است
 بسیلک بلغت مصر نوعی از جلبان است
 و آن خار بروی است در غایت تلخی
 * فصل الباء مع الشین المعجمة *
 بشمش بعربی برک حنظل را نامند
 بشکل بیاء عجمی اسم بعراست
 بشلشک جنطیانا است
 بشم بیاء عجمی بلغت فارسی صوف
 را نامند
 بشم وزغ بداری طحالب است
 بشمه تشمیزج است
 بشنان بلغت برومی بهفایج است
 بشولیون بصریانی بزرقطونا است
 پشه اسم فارسی بق است

بیش رایل شامل است
 بزاق آب دهن است
 بزاق القمر حجر القز است
 بزباز بفارسی بسماسه را نامند
 بزور تخم نباتات است و بزور قریباتی
 در ضمن آن نبات ذکر یافت
 بزربلا سقلین حرف بابی است
 بزرا لارجوان غیر تشمیزج است و
 در ارجوان مذکور شد
 بزرا لنبه هندی اجوان خراصانی را
 نامند
 بزرا لجزبری دوق است
 بزرا لجرری قلت است
 بزرا لخمخم تودری است
 بزرا لسنکان حرف ابیض است که
 بفارسی هندی سفید گویند
 بزرا لند الاسود جبلا هندی است
 بزرا لرازانج ارومی انیسون است
 بزرا لرومان البری و بزرا لمطحب
 الغفل است
 بزرا لعصر قرطم است
 بزرا لفنچنکشت حب الغفل است و در
 اثلث مذکور شد
 بزرا لقتب شامل آنج است
 بزرا لکرفس الجبلی فطراسالین است
 بزرا لورد تخم کل هر خ است
 بزرا لهوت تودری است
 بزغالله بفارسی جدی را نامند
 بزقا اعاده است

بزغمت بخراصانی تنای بی است
 بزغل حشیش و د شیش است
 بزغولی بیونانی بزرقطونا است
 بزغول و بزغور بفارسی اول بمعنی
 حشیش است و دوم بمعنی کند م
 نیم آم کرده است
 بزغی بفارسی تلج را گویند
 بزغوق بمصری مشمش و بشامی آلوچه را
 نامند
 بزگله قصب الذریره است
 بزک نمل بفارسی و سمه است
 بزمس صبر است
 بزرمم بفارسی عکرا است
 بزرنق و بزرنج کابل معرب برك کابلی است
 بزرنجشک ثرنجشک است
 بزری بیونانی ابریشم و بهندی اسم
 زنبور است
 بزرنج بفارسی اسم ارز است
 بزریس بیونانی نهش است
 بزروانیا بیونانی فا شرا است
 بزروش بیونانی بمعنی جهن است
 بزرفانج اسم مرو است و گفته اند اسم
 مرما حوز است
 بزریلیا بهریانی تخم رازیانه را نامند
 بزرمی بهندی اسم قمی از بیش است
 بزریون بیونانی اشنه است
 بزریوطالون بروموادریویه را نامند
 * فصل الباء مع الزای المعجمة *
 بز اسم فارسی معزا است و گفته اند که

بلايس بسیانی حرف بزی است
 بلاهین بلغت بربری حرف بر است
 بلاع اردی بترکی حرف الماء است
 بلوس بصل الزیزا است
 بلوسا مورچان است
 بلجلج زاج سیاه است
 بلخیه بهرامج است
 بلدویل بندی ثور است *
 بلنيس عربی تین ابیض است
 بلاسقا بیونانی حرف بابلی است
 بلعامن بیونانی اسم بلسان است
 بلعن علسی است
 بل شیرین بشیرازی طرا ثیم است
 بلطاس بفرنگی درخت خیار رانامند
 بلطاون بیونانی بقلة یمانیه است
 بلغور حشیش است
 بلمون و بکمون بفارسی اسم فرنج است
 بلنجاسف برنجاسف است
 بلنجه شک فرنج شک است
 بلنطس بالدلسی بقلة یمانیه است
 بلنک بباء عجمی اسم فارسی نمر است
 بلواجمه شقرق است
 بلاویه خطاف است
 بلاوه بندی بلا در است
 بلاوط بترکی اسفنج است
 بلاوسیطون کلنار است
 بلاوط الارض بیونانی دربوس است
 بلاوطا ملک شاه بلوط است
 بهیم بلغت دیلمی عالیس است

بلیما بلغت دیلمی بلبوس است
 بلی بکسر باو تشید لام بندی اسم
 سوراست
 بلین خرقه رانامند
 * فصل الباء مع النون *
 بن بضم بار سکون نون مری است
 و تشید ید نون قهوه رانامند
 بن بفتح بار سکون نون بفارسی حبه
الخطراء راکوبند
 بنات الزهد فطرا است
 بنات النار انجیره است
 بنات الشیخ هدیه است
 بناست بفارسی عک البطم است
 بنیه بفارسی قطن است
 بنیه دانه بفارسی حب القطن است
 بنیه کهنه اسم فارسی قطن است
 بنج جبلی رومی شوکران است
 بنچنگشت بفارسی اسم اسبق است
 بنیوق بترکی قطن است
 بنومه یاندلسی خر قطن است
 بنچشکروان بفارسی اسمان العصافیر است
 بندواش بلغت تنگ بن نیل است
 بنیور سجستان است
 بنسارچن بندی طباشیر است
 بنطاماس بیونانی ذوخمه اجنجه
رانامند و اسم بنطالون است
 بنطاطوس بیونانی بنطالون و بمعنی
ذوخمه اقسام است
 بنطاد قطران بیونانی اسم پنچنگشت

است و بمعنی ذوخمه اصابع و بنطالون
رانیزاین اسم نامند
بنفشه سک بفارسی شایانج است و بمعنی
الکلاب لیز
بندی بفارسی قنب است
بنکو بشیرازی بزر قطر است
بنوله اسم فندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیرخرما اسم فارسی جماز است
بنیرک اسم فارسی خمازی است
بنکارملا بمریانی بسفایج است
بنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
بنیرمایه اسم فارسی انفحه است
بنونخله علس مر است
بنوباش ماش است که بندی مولک
نامند
بنوسرخ علس است
 * فصل الباء مع الواو *
بوادر اسم اصطلاحی بیغ بقول مانند
زردک و چغندر و شلغم است و ترشی
کدور انیز نامند
بویلس تکه درخت جوز است
بویو هد هد است
بویوکبود بلاطینی کرات است
بویوکوهی بفارسی سلاخه است
بوت بیونانی درختی است شرآن شیمه
بزر و روحکیم میرمید مؤمن نوشته
ظامرا درخت کنوس طبری همین باشد
بوتیمار بفارسی شفین بر است

پروچا کرمه حشمتی است که با پیش
مهر و ده

پودله صحرانی منکطرا مصلح است

پودنه جونی و کوهی بهار می نودنج

پودره و جمل را کوبند

پورنگ باد درج است

پورق الغوب و نورق الخبازین و نورق

الصناعه از اتمام پوز اندک

پوزا صقیق احم فارسی پوزا رومی است

پوزا خامانی بهار می نظار و ن است

پوزای از و ن بانگی ترکی دلفین را

نامند

پوزا ترکی جمله است

پوزاد ترکی احم مجمل است

پوزا احم موزا است که بهر بی قنای استی

پوزا طلس مرشد شاه است

پوزا احم فارسی شیر نباتات است

و حال حیوانات را نیز شامل

پوزا بهار خرمای باد و کفوی است

پوزا نیم درخت زرشک آرایه است

پوزا سافس رخت و اس است

پوزاد شاجر است

پوزا احم فارسی است

پوزا موقدان بهر بی صلی الماء است

پوزا طامه ناشوا است که کرمه محمود

پوزا نامند

پوزا صبی بیونانی اسان الشور است

پوزا شورا است

پوزا احم فارسی قسمی از چنگ است

که بر ترکی عازر فروش نامند

پوزله احم ترکی حاطه است

پوزله درد از است

پوزل طرفه است

پوزی قطور و یون غلبه است

پوزل حبه الخضراء است

پوزا پسرانی باقی است

پوزا مودیرین بیوفانی به حاج است

پوزا مودیرین اوزی مودیس است و مودیان

یعنی کثیر الان جل است و آن اسطوخودوس

است

پوزاد بهائی مضمی قصبی از حدک

حدود از است

پوزل مضم اول احم مودی مودیان است

پوزا مودی معنی مودیرین است

پوزا مودی بیوفانی کثیر است

پوزا مودی مودیان بیوفانی معنی کثیر است

است و آن بهر مودیان است

پوزا مودی بیوفانی کثیر است

پوزا احم مودی چند است

پوزا مودی بیوفانی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا احم مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

کرمه نامند

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

پوزا مودی کثیر است

بیج بهندی بزور دنا قات را کوبند

بیجاد در بهجادی بسد سیاه را کوبند

بیجک کشت بر کشت است

بیج بهاری اصل شکر را با مند از نبات

و غیر آن

بیج دانه انار دشتی بهاری مغاث

را با مند

بیج الجبلان خراسانی اشتراک است

بیج بخور مریم آذر هواست

بیج برنده اسم شیطان هندی است

با صفهانی

بیج تفتی بهاری اسم شوکران است

بیج جماز بلغت تنکا بن مرخص است

بیج دار جماز بلغت تنکا بن بسفایم

است

بیج سنبله بهاری سنبل که آرد نابی

است که فونا مند

بیج طوخون کوهی عاقر قرحا است

بیج کوله پر بهاری محروث را خوانند

بیج لغاح بری به روح الصنم است

بیج مرجان بهاری بسد است

بیج نی اسم فارسی اصل القصب است

بیج اسم فارسی صفصاف است که

بیج بری باشد

بیج انجیر اسم فارسی خروع است

بیج انجیر خطائی بهاری دفلا است

بیج کلاه اسم فارسی نیل است

بیج مشک اسم فارسی خلاف بلخی

است که بهرامج نامند

بیو اسم هندی کنار است

بیوزد اسم فارسی بارزد است

بیوسر بهندی لولور نامند

بیغاین مداد است

بیغول تخم کتان است

بیغه بنقه است

بیل بفتح اول بهندی اسم ثور است

بیل به اماله اسم ثور هندی است

بیله ارو بلغت تنکا بن چند است

بیله در چین بترکی سمائی است

بیله کوش اسم فارسی لوف کبیر است

بیم بلغت تنکا بن شد ادب است

بین بترکی دماغ است

بیوزا اسم فارسی قسمی از قرصه است

بیوله بهندی شجرة البق است

پیله اسم فارسی شحم است

پیله خرمای بهاری جماز است

* باب التاء المثناة الفوقانية *

* فصل التاء مع الالف *

تاسمغت بزبان بربری جماز است

تاتوره و تاتوله اسم فارسی جوز

ماثل است

تادانه بلغت دیلم حب الزلم است

تازینا صقراست

تاسدن مثل اترج است

تاعغدست بلغت بربری عاقر قرحا

را نامند

تاکوب فر فیون را کوبند

تالیسپتر بهندی زر نپار نامند

تالمنش حرف است

تانبا اسم هندی لحاف است

* فصل التاء مع الهاء *

تبر ذمب است

تبن مکه از خورا کوبند

* فصل التاء مع الجیم *

تج اسم هندی قره است

* فصل التاء مع الهاء المعجمة *

تخ بربری خمیر ترش است و کعب

زانو نامند

تخم اسم فارسی بزور و بیض طپوز

زانو شامل است

تخم ترشه بهاری بزر حماض را کوبند

تخم خیری بهاری بیج زراشان است

تخم زرداب بهاری تو مون است

تخم قنب بهاری شهدانچ است

تخم کاج بهاری حب الصنوبر را کوبند

تخم کاجره ر تخم کاهه بهاری حب

القرطم را نامند

تخم کرفس کوهی اسم فارسی فطراسالیون

است

تخم کونچه با قلاب مصری است

تخم مرغ بهاری نام بیض ماکیان است

تخم نیمه فرنچ بهاری اسم حب النیل

است

* فصل التاء مع الراء المعجمة *

تراب الفار و تراب الهالك هم الفار

را نامند

تراب القی ککوزد است

اصل كتابه مع الشيخ المصطفى

SECRET

عمل الخدم في البيت

١٠٠٠

[illegible][illegible]

تفاح آبی

مجلس الشورى
مجلس الشورى

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[illegible]

$\frac{1}{2} \pi$

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

1. Wiederholung des Textes

一、二、三、四、五、六、七、八、九、十、十一、十二、十三、十四、十五、十六、十七、十八、十九、二十、二十一、二十二、二十三、二十四、二十五、二十六、二十七、二十八、二十九、三十、三十一、三十二、三十三、三十四、三十五、三十六、三十七、三十八、三十九、四十、四十一、四十二、四十三、四十四、四十五、四十六、四十七、四十八、四十九、五十、五十一、五十二、五十三、五十四、五十五、五十六、五十七、五十八、五十九、六十、六十一、六十二、六十三、六十四、六十五、六十六、六十七、六十八、六十九、七十、七十一、七十二、七十三、七十四、七十五、七十六、七十七、七十八、七十九、八十、八十一、八十二、八十三、八十四、八十五、八十六、八十七、八十八、八十九、九十、九十一、九十二、九十三、九十四、九十五、九十六、九十七、九十八、九十九、一百。

100

U. S. DEPARTMENT OF AGRICULTURE

اساتذہ کرام

— 100 —

١٢٤٠

Journal of Management Education

1. *Chlorophyll a* and *Chlorophyll b* were determined by the method of Arar and Collins (1971).

[illegible]

چند اسم قوی و کلمه "ب" و "ز" را

[illegible][illegible]

۱۰۰

پیشہ ورانہ تعلیم کے شعبہ کے تحت

[illegible]

سرکارِ برصغیر

A series of seven small, hand-drawn sketches showing the progression of a plant growing from a seedling to a mature, branching structure.

[Illegible handwritten notes]

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

Suba $\frac{1}{2}$ m. N. W. 1/4 Sec. 10, T. 10 N., R. 10 E., S. 10 E.

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

مجلس الشورى

[Handwritten signature]

[Faint handwritten notes or markings]

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

استاد محترم و زود رس

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{r^2} \right) = -\frac{2}{r^3} \frac{dr}{dt}$

1000

U.S. 1

* باب الثاء المثناة *

* فصل الثاء مع الالف والحاء *

والدال والراء *

ثاقب الحجر بسفاح است

ثاسقمیس بیونانی حرف بابلی است

نامر لوبیا است

ناموس بیونانی مرزنجوش است

نخبن بمعنی غلیظ است

ندی ضرب را نامند که بفارسی پستان

کوبند

نربا بلعت اغلس اریقارون است

* فصل الثاء مع العین المصحة *

والغین المعجمة والفاء والقاف واللام *

نعبان اسم مار عظیم است

نغاردر بغین معجمه درد است

نفا بدا بعمرابی حرف بابلی است

کوبند لغت عربی است

نقوس بقاف هند بای بر است

نلنان غیب الثعلب است

* فصل الثاء مع الميم *

نمرة السدر تبق است

نمرة شجرة الدوم مثل مکي است

نمرة الشوك المصري جلنا است

نمرة العرعر اهل را نامند

نمرة العلیق ثوب العلیق است

نمرة القواد بلغت مصر شاه بلوط است

و بعضی بلاد را نامند

نمقوس بیونانی توتیا را نامند

* فصل الثاء مع الواو *

تورک بفارسی لقم خورده است و نبات
آفرانوز نامند

توره بفارسی اسم شغال است

توز بفارسی جزر رومی است

توس بکاین است که آزاد درخت باشد

توله بفارسی خمازی را نامند و بچه سک

را و صغی از سک شکاری را نامند و

بهندی نام وزنی است که سه منغال

صوفی میشود

توکی اسم ترکی ثعلب است

توبج گیاهی را نامند که بتازی عشفه

کوبند

* فصل الثاء مع الياء المثناة التحتانية *

نبر بهندی دراج را نامند

تبلای بهندی جرادر را نامند

تیز پات اسم هندی سازج هندی است

تیس یوپی اسم بزرا است

تبغال رتوالی شکر تبغال است

تبغلس بیونانی خنثی است

تیل اسم هندی روغن بزرا است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوز الشکر است

تیند وکی لکری اسم هندی چوب آبنوس

است زیرا که تیند و نام درخت آبنوس

و لکری نام چوب است و کی برای اضافت

و نسبت است

تین افرنجی بلغت مصر و رقع بمانی

است

تیهو اسم فارسی تیره ج است

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری و ثوم الحیه و ثوم الکلب

اسقوردیون است

ثوم الثعلب بانک لمی قسم دوم

هند ویطس است

ثومس بیونانی حاشا را نامند

* فصل الثاء مع الياء المثناة التحتانية *

نبر ورد ابیض را نامند

نبرون بیونانی دغلی است

نیقوس بیونانی ادخرا است

* باب الجیم *

* فصل الجیم مع الالف *

جاری اسم زعفران است

جازکون بفارسی بسباسه را کوبند

جار النهر سلق الماء است

جاسوس خشخاش ربی است

جاصا بلغت سریانی اجاص است

چاکسو بهندی تشمیزج است

جال بفارسی درخت مسوان را کوبند

جامه باقلاء قبطی را نامند

جام بهل سفری آم را نامند

جامع اللحم قنطوریون است و جیره

رانیز نامند

جاورس هندی ذره است

جارزین و جازهرج حجر البقر است

که بفارسی کوزهره کوبند جهت آنکه در

زهره آن تگون می یابد

چاول بهندی اسم ارزا است

جای بهل بهندی جوز بو را نامند

جای نری بهندی اعم است
جصل الجیم مع الباء الموحدة
جلاست نظرا المون را کونند
جین بترکی ذباب را نامند
جیون جمن است
جیم بد و جیم بلمت تکابن مامبران
است
جصل الجیم مع الذا الهمزة
جداجدا صرصر است
جدال نوع میز علی است
جفت جاذراست
جدورا با صدای صبور و نامند
جدو جلی بزغاله و نامند بفرای و
لیر و عربی مدی گویند
جصل الجیم مع الراء الهمزة
جدر الجیم عربی و اندکی سی و نامند
جذوایه اسم هندی قصبه اندر رود است
جراحی تراصی است
جوامد مشط الراعی است
جروب جانب است
جرجوز بقله سازه است
جربی گوشت اعم فارسی همین است
جرجو باقی است
جرجر مدوی باقی مدوی است که
قرص نامند
جودجرا ماء قوه العین است
جودمانی و جودمانی کرم دانه است
جودان فارو است
جودان با صفت اعم است

جودون بغار من لسان الجبل را نامند
جودک بدلیس ذات قاصی است
جودک بهندی اعم صفور است
جودش بترکی اشواس را نامند
جصل الجیم مع الراء الهمزة
جوز لایطی و جوز نری گویند شعاع
است
جوزارج کوزارج است که سر الطیر
باشد
جوزور بقله است
جصل الجیم مع الحین الهمزة
جضان و جضان است
جضرا بترکی است
جضت اعم هندی و عربی است که عربی
جود نامند
ججمن ججمن است
جصل الجیم مع الحین الهمزة
ججش بغار من مهر گویند است که
نگردن اطفال ججست چشم بد من بدلیس
ججشوخ و ججشوم اشوخ
است
ججشم غرو من بغار من عین بدلیس است
ججشیش بفران بفران است و آن
گویند که کرم و اما آن است
ججش ججشین مدوی است
جصل الجیم مع العین الهمزة
ججول ججول است
ججول و ججول کرم دانه است
ججولان فارو است
ججولان با صفت اعم است

ججول کبیر ججول استانی است
ججوری بقله مازندران است کرم
الماء و ججوری است
ججیل بغار من امل العین است
ججیل بغار من کرم دانه است
جصل الجیم مع الحین الهمزة
و الباء و الحان
ججرات اشوا عذقی لیس خافض را
نامند
ججیل بغار من اعم مدی است
ججمن بغار من است
ججول و ججول شوکوان است
جصل الجیم مع الحان
ججوزک اعم فارسی و عربی است
ججوزک بغار من گویند و نامند
ججوزک بترکی دانه میوه و نامند گویند
ججوزک اعم فارسی ججوز است
جصل الجیم مع الراء
ججل معروفی فارسی است و مولد آن
رود اعم است
ججلات از لوله است و در مرکبات
رگ است
ججله اعم و رجه است
ججلان ججلان است
ججلوب نوعی از لوله است
ججلو ججلو اعم و رجه است
ججلان ججلان است
ججلان ججلان است
ججلان ججلان است

جوزالانهار و جوزالبر جوزالقطاة است

جوزارمانوس تسمی از مخلصه است

جوزالسرور ثمر درخت سرراست

جوزالجسمه جوزالخمس است

جوزالرتة بند قی هندی است

جوزالرقع رقع یمانی است

جوزشبران قلموس است

جوزالطیب جوزبواست

جوزماثم و جوزماثا و جوزمقاتل

و جوزمهائل جوزمائل است

جوزالرج حب کاکج است رکوبنده

دقی است

جوزهندی نارجیل است

جوشانی جوشیضا است

چوغان اسم فارسی اشنان است

چوة صباغان اسم فارسی اذربو است

چوک اسم هندی چیزی است از قبل

ارب بسیار ترشی که از کوهستان نیپال

و نواح آن ساخته می آورند و نیز آب

لیموراجوش می دهند و رقیقه غلیظ میشود

در ظرف میگردانند و بکار میبرند

چوکا بهندی حماض است

چوة کاذران شجرة ای مالک است

وصابون القاف را نیز نامند

چونانی اسم هندی بقله یمانی است

چوبه اسم هندی نوره است

چوهه اسم هندی ناره است

فصل الجیم مع الهاء *

جهار بهندی طرته را نامند

* فصل الجیم مع النون *

چنار اسم فارسی دلب است و درینگاه

نوع خربزه طولانی را که در رانکاماتی

و نواح آن در اسلام آباد و راج محل

و پورانه نیز به هم می رسد نامند

جناح بلغت اندلس راس است و حوشف

را نیز نامند

چنبد غنچه ناشکفته هردرختی است

و اکثر استعمال آن در جنبه الرمان است

چنبد صغیر است

چنتوبه قنطور یون دقیق است

چنچر اذان الغزال است

چندال بهندی قسم زبون بیش

را گویند

چندن بهندی صندل را نامند

چنگال بفارسی خبیص را گویند

چنه بهندی نوعی از خود را گویند

چنی احمر ثمر قطلب است

* فصل الجیم مع الواو *

جو اسم فارسی شعیر است

جوار اسم هندی تسمی از ذره است

جوان اسرغم اسم فارسی شایانج است

چوبک اشنان اسم فارسی عربیثا

است

جوبر اسم ترکی و عراق است

جوبنده اسم فارسی سات است

جوبل با صفهای کاشم را نامند

جوتری بهندی به سماشه را گویند

جوزالابهل ابهل است

جلجلان الحبش خفشاش سباه است

جلجلان مضری اسم بیش است

جلز حلفا است *

چاغوزه اسم فارسی تنم میوه است و

و غیر حب الصوبر است

جلطیط دوغ غلیظ است

جلغان اسم ترکی حلا است

جاماا قتل است

جلنجین اسم کفند است و گویند کفند

مسلی است

جل نسرین معرب کل نسرین است

جاوجا جار شبر است

جلجوج قودنج روی است

جلنجون صغیر است

جلهم قسم سیاه عوسج است

جلدی دار بلغت تنکابن ازاد درخت است

چلبره و چربله بهندی اشنه را گویند

جلیف عربی شلم را نامند

* فصل الجیم مع المیم *

جمارالنهر سلن الماء است

جمار بلغت تنکابن سرخ است

جمان عربی اسم لولو است

جمدچینی استیوس است

جمر تمر هندی است

جمهفرم ریحان یمانی است

چمکادر و چمکودری اسم هندی

خفشاش است

جمیل بلغت دیلم چکاوک است

جمالسمی جرجوان است

جبار و مهمل بهندی گوناگون را گویند

جهنگ اسم فاعلی در بیان است

جهاج اسم فاعلی مخفی است

جهال اسم فاعلی بوجه اشجار است

جهان اسم فاعلی خدا است

جهد فعل الجهد مع الاءاء لشدته

جهال اسم فاعلی دندان است

جهر نوره است

جبران بترکی هر چه را نامند

جبرک اسم دانی صومرا است

جبل اسم فاعلی خدا است

چاهل آری اسم فارسی میوه خن است

چمیل برون بیوانی شاه تر را نامند

چمنی اسم فاعلی نیل است

چند اسم فاعلی دهن است

چند دان بفارسی خود چندان را

چند اسم فاعلی در بیان است

چراغ اسم فاعلی زینتی را گویند

چراغ اسم فاعلی زینتی را گویند

چراغ اسم فاعلی زینتی را گویند

حافظ الا حصاد و حافظ المونی قطران

است

حافظ اطفال و حافظ النحل فراموش

است

حافظ الجوز آری است جهت آنکه مانع

کرم زدن آن است

حافظ النور فاعلی است

حافظ النور فاعلی است

مهر و آفتاب

حائز اسم حیوانات است

حائز المهر مورچان است

حالی اسم بیرونی اجتناب است

حالی الشعر حائز من گویند و درین

است و بعضی گویند حیر اندیش و راست

ربیع گویند فاعلی است

حالی الطرا بطریق است

حالی ما بصریانی ابو خلسا است

فعل الجاء مع الاءاء الموحدة

حالی حذل توانی بوی است

حیرت دانا بیاد و طاعت و حیرت

هرانی در ذیل آن نبات مبین شد

حب البقر کوسه است

حب الاقل مذوق است

حب الدنم حبه الخبز است

حب البخت بافت اهل کوه معشیه شرا است

تعالی شرف را کرامت و حشمت و بواج آنها

اسم فاعلی و الله است

حب الحکلا حب السمک است

حب الجواهر انیسون است

حب الورد کرمی است و از امانت و آن

ثمره نمان است

حب الدنم حب الخبز است

حب الدنم حب الخبز است

حب ملائین و حب ساطع و از امانت

که توانی حیرت را گویند و حیرت را

حب الوشاد بزرگ است

حب الوشاد بزرگ است

که حریف بطلی را

حب النور حیرت است و حیرت

را نیز نامند

حب الصراط حیرت است

حب النور حیرت است

حب النور حیرت است و حیرت

نامند و حیرت

حب النور حیرت است

حب النور حیرت است و حیرت

نامند و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

نامند و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حب النور حیرت است و حیرت

حبیق تمساح وحبیق الماء فودنج نهري
است

حبیق جبلی فلفل موبه است

حبیق خراسانی بقله خراسانیه است

حبیق الشوخی مرو است

حبیق صعتری کرمالی وحبیق بسنانی
شاهسفرم است

حبیق الراعی برنجاسف است

حبیق الفیل وحبیق القنار مرزنجوش است

حبیق قرنفلی فرنجه مشک است

حبیق نمطی حمام است

حبیق النهر لوسیمه خوس است

حبیق مداد است

حبیب المساکین لبلاب است

حبین وحبین دظلی است

* فصل التاء مع ابتاء المثلثة *

حیره غوره انکور است

حیرما بیریانی اسم نعناع است

حیلبد در دروغن است

* فصل التاء مع الجیم *

حیراسود باصطلاح اهل صبا عت

موی سراس است

حیرالاصم وحیرالزنا وحیرالنار است

حیراسیوس اسبوس است

حیرافردی حیرالافردج است

حیربادزهر حیرالحده است

حیربلور بلور است

حیرالبهب وحیرالنسر وحیر

العقاب حیرالنسر و حیرالنور

شامل است

حیران باصطلاح اکسیربان زر

ونقره است

حیرالتیس بادزهر حیوانی است

حیرجدلی خماهان است

حیرالدم وحیرالطور شادنج است

حیرالحدید وحیرالهنود حیر

مقناطیس است ودر مقناطیس مذکور شد

حیرالرمل وحیرزیقی حیرزچهر

مخلوق است

حیرزیتون حیرالیهود است

حیرالسم بادزهر معدنی است

حیرشجری بسا است

حیرالشعر وحیرالشقاق حیرالقشور

است

حیرالعاج حیراعرابی است

حیرلغبطوس حیرعاطیس است

حیراللازورد لاجورد است

حیرالماء سنباده است

حیرالما سکه وحیرالنار وحیر

الولادت اکسکست است

حیرالصفا شبه است

حیرالنور وحیرروشنائی ارشد

است

حیرالهرقان حیرالخطاطب است

حیر قیج است

* فصل التاء مع الدال المهملة *

حد جلازا است

حد ح

حد یلانی خماهان است

حد قی اسم جنس هرکلی است که

مستل بر و شبیه چشم باشد

* فصل التاء مع الراء المهملة *

خر بضم حا خاک خالص است ویکمر

رفتح خاک سنگدان است

حراب اسم عربی اشتراک است

حرب طلع است

حریه بوعیبد یطوس است

حربط اسم عربی آزاد درخت است

حرثا وحرشاقه خودل بری است

حرجل ملیح بزرگ سبز است

حرجوان ملیح بی بال است ودر

جراد مذکور شد

حرز ایشان است

حرزة البقر حیرالبقر است

حرزة الحمار حیرالحمار است

حرز الشیاعین علف آطربلال است

حرثغان اسم سنگ است

حرمانه اهم قبطی مریافن است

حرمه طین سیاه است وآنچه لون

ورائحه آن متغیر شده باشد

حرمه ابيض و حرمه عربی قهوه

از حرمه است

حربت مار ماری است

حریر ابر بشم است

حریق امس بلغت اقل لیس حلیوبه

است

حزم برای معجده راج القطر است

● فصل الحاء مع السين المهملة ●

حسكة بفتح هاء وسر مستباح است

حسل بفتح حاء وسر وناقل

حمن ليد اسم فارسي حسن لسان است

حمن يوسف اسم فارسي حاشيش است

● فصل الحاء مع الشين المعجمة ●

حشيقيل شتاتل است

حشيشه اسم اصطلاحی قشبا است

حشيشة الاصل اصل العشب است

حشيشة الانمي بلسکين

حشيشة الاورام اندرون است

حشيشة الارض كيا وماريول است

حشيشة البراغيت بافتش نام كيا

دونس رانامين ودرعوان مراد بون

كهامي است كه كيك براد ان ميست

دو طيرستان كيك دوش زامني است

ازدوقن است

حشيشة لخرامانيه خشبرك است

حشيشة المعال تهرين است

حشيشة السلجقة وحشيشة الحاة

آلس است

حشيشة السلطان حرف ايض است

حشيشة الطيان وحشيشة الكرد

حقولوتدريون است وهوراني رانيز

باهم اخير خوانند كه فل هم مشهور

باربع راربعين بود و النبال سبعة

وهمين خوانند

حشيشة العفريت صامير و ما است و

بلغت حجاز ولامرنيون نامند

● فصل الحاء مع الصاد المهملة ●

حصن ورس است

حصن الامني حجاز الاصفي است

حصن مرمي جليوب است

● فصل الحاء مع الغاء ●

حدا اسم مرمي يودي است

حلي اسم رود است كه شيردان

ووزارخانه نامند

● فصل الحاء مع القاف ●

حقوق بقالة الحشاء است

حق توش اسم توک صافرا است

حسين اسم است است

● فصل الحاء مع الهمزة ●

حل بلغت حجازي سسم غير مقشور

احلاج اكسوان زرين برافامند

حذلي همدكي است

حلاز اشعر نور است

حلاحل و حلاجي اصل است

حلازنيون يوناني مامنا است

حواي زليبا فارسي زلايه است

حلوان قبد اسم فارسي باطن است

حليثا نرمن از تروعات است و برك

آن مانند برك زنون و شير آن جهت

نائل مانع

حشاش لاعيه است و كوتاه لابل

كبير است

حلان و حلام بوزغ است و حلوان

عاط است

حام قراد است

حارميا كبر است

حليكة خراز بر است

حلمون اسم فارسي حشاش است

● فصل الحاء مع الهمزة ●

حمار البيت و حمار قيمان و بد است

حماض الاترج ترشي ترنج است

حماض الارنبه كشت است

حماض حولي حشاش بر است

حماض تهر حشاش استاني

است

حماض حواني حشاش مائي است

و حماض البقر رانيز نامند

حماض طارح نوع از حشاش است

حمر بلغت حجازي تهر مندي است

و تهر و تهر و رانيز نامند

حسر الارض حراطين است

حشاش الامير بغيري حشاش است

حشاش كورني حشاش بريست

حشاش اسم مجروح اشجار است كه

مادر حشاش است باشد و كوتاه مخصوص

باشان است

حشاش نوع صغير حشاش است

شبه بسمه برك كه بومند نه پتي نامند

و در كتاب توش و ش نامند

حشاش نبات شبه است و اشاي معجمه

نيز آمده است و بلغت شام و ديوار بكر

اسان انور است

حشاش و حلان بغيري اسم بر است

و در بيان من كور شد

جهنم را اسم عربی^۱ است و

بکسر ح اسم فسافس است

* فصل الحاء مع النون *

حناء الغزاله بلغت مصر ابو خلسا است

حنطه رومي خندروس است

حنقه وحنفا بلغت اندلس حشيشه

الزاج است

حناقرش خراز الصخر است

حنای مچنون بلغت مصر و سده

است

* فصل التاء مع الواو *

حواری آرد کندم بسیار نرم به قبل است

حوت سمک است

حوت الشر شفتین بحری است

حوجم اسم عربی کل سرخ است

حوراسفندار خطام است

حوص قصب است

حوران و حورمان طرخون است

حوک بادروج است

حومانه اسم عربی طریقلان است

حومر تهرندی است

* فصل الحاء مع الیاء *

المثناة التحتانیة

حی بلغت اکسریان زیبق است

حی العالم ابرون است

حبصل بادنجان است

حرفا حشيشة الزاج است

حیره الموتی قطران است

حیرس طین حما است

حیرمیرون اسم یونانی باقی است

* باب الخاء المعجمة *

* فصل الخاء مع الالف *

خاتم الملك ساد اوران است

خار بفارسی شوک رانامند

خارخسک اسم فارسی خارخسک است

خارپشت اسم فارسی قند است

خارصینی شبه است و بفارسی روی

نوتبا و یندی چیست نامند

خامن اسم ترکی خس است

خاکستر بفارسی رمانامند

خاکشی باصفائی اسم خبه است

خاص تره بلغت تکاپن حرف بابلی

است و بخراسانی کندنا

خاربار ذباب است

خاک صوفی حمید دراطیان ذکر بابت

خاکینه اسم خبیص البیض است

خالاون بیونانی خندروس است

خافور نبانی است که تازه روئیده

باشد و گویند مراد از مرد عریض

الورق است و اهل مصهر طمان را

باین اسم نامند

خاماداقنی بیونانی بمعنی غار

الارض است و در حرف الغین ذکر بابت

خامالا بیونانی زیتون الارض است

و آن مازریون است

خامالاون مالس بیونانی اشخیص

سیاه است

خاما مالپون بیونانی بمعنی ثجاج

الارض است و آن بابونج است

خامالاون لوتس اشخیص مفید است

خالازن بیونانی حریالمت

خاما اقطی بیونانی خمان صغیر است

خامانیطس بیونانی بمعنی صنوبر

الارض است و آن کامانیطوس است

خامادزیوس بیونانی بمعنی بلوط

الارض است و آن کامادزیوس بود

خالی دوینون بیونانی بمعنی خطافی

است و آن مامیران است و گویند

عروق الصفرا است

خارانی بلغت مغالیه انگیز است

خامشه بلغت شام شیطرج است

خامون بیونانی اسم کهون است

خارلنجان خولنجان است

خامبراق مکیاج سرد شده است که

از روغن صاف کرده باشند

خایه قدر اسم فارسی چند است

* فصل الخاء مع الیاء المعجمة *

خبازی شجری خطمی است

خبچه تهرندی است

خبزرومي خبزا ککک است

خبزالغراب اثخوان است

خبزالمشایخ نبات بخور مردم است

خبزالقروء لوف الکبیر است

خبیز اسم جمع نباتات است که بگردش

آفتاب دور کنند و خبازی مشتق از ان

است

خبیص اسم عربی خبیض است و در

حرف الحاء المهملة مذکور شد

نعل الحاء مع التاء المقتضية الميم

حشرق استسین است

خترج بقلة الحذف است

ختم الملك طین مختوم است

نعل الحاء مع التاء المقتضية

خنا مرکب است و از مطلق آن مراد

مرکب است و در افتاء مذکور شد

نعل الحاء مع التاء المقتضية

خداغ الرجال مزارع است

خدری حکموت است

نعل الحاء مع التاء المقتضية

خرا ام فارسی چهار است

خرازه ام فارسی بطیم است

خربزه کربک ام فارسی مازن است

خرجین ام فارسی خرطان است

خرخلا ام فارسی دل به است

خردل آندین و خردل فارسی و خرق

و خرق خرق اندین است

خربزه ام فارسی دلی است

خربس ام فارسی دبا است

خرطال خرطان است

خرعوله ام فارسی لسان الحمل است

خربه ام فارسی بقلة الحذف است

خردن تروند و دبا و جمع آن خردن است

خراقی خدرا است

خرقع نمره شرا است

خراور ام فارسی خمار و لوحش است

خراش ام فارسی ازب است

خرماء ام فارسی ترا است

خرمائی ام فارسی و ط است

خرمائی شرمک ام فارسی قسبا است

خرمائی مبروی ام فارسی قسبا است

و کوبند خرمائی و از ک است که معنی

آن نازک اند

خرم و مگون را و افتاء موحله و برای

معجده نیز آمد و بوضاحت نعم مربع است

و در حرف الحاء کوبند را و افتاء موحله

و برای معجده سرور و ساد

خرموش موش و از برک است که

و کوبند حکم کد و عا است آن

خروبه الخربز ام فارسی است

خروبه آشوک و خروبه مبروی و برای

خروبه مطلق است

خروبه قتل و مری و مرقر است

خروبه قیل و لای و خروبه سمن است

خروبه قندلی و خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خروبه ام فارسی خراش است

خرومک ام فارسی مرجان است

خروج ام فارسی خرویش است

خروق ام فارسی خرویش است

خروا ام فارسی است

نعل الحاء مع التاء المقتضية

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

خروین خروین خروین است

اشتهای بچه نرسیده بیشتر از بزرگ است

خشکار خبز خشکار است

خشل مقل مکی است

خششار مرغابی بزرگ است تیره

ونک و میان سر آن سفید و بترکی

قشقال اک نامند

خشم بلغت شبانکاره کشت است

خشم خانۀ زنبور است

* فصل الخاء مع الصاد المهملة *

خصبه البحر وخصی خزۀ اسامی

جند است

خصی هر مس حبوب است

* فصل الخاء مع الضاد

المعجمة والطاء المهملة *

خضف خربزه نارسید است

خضلاف درخت مقل است و کوبند

مقل مکی است

خطر وسمه است

* فصل الخاء مع الفاء *

خفج خردل بری است

خفروج خرفه است

خف الغراب نوعی از حلزون است

بزرگتر و درازتر از آن

* فصل الخاء مع اللام *

خلاق زعفران است

خلال خرمای نارس است که از حد

ملح کنشته باشد و در تمر مذکور شد

و بستیاچ را نیز نامند

خلال ابراهیم خبوری است

خلال خلیل نبات آطریلال است

خلال دان نوعی از آطریلال است

خلال مامون اذخر است

خلمان اسم یونانی بارزد است

خل النخمر سرکه انکوری است که از

شراب انکوری بهم رسیده باشد خواه

خود بخود یا بتعمیل

خل العنصل سرکه عنصل است که

اسقبل نیز نامند

خل القیس یونانی زاج است

خل الزیت ترشی است که از روغن

زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام

و کشنیز خشک و نان فطیر خرد کرده

و شکر ترتیب دهند

خلاف بری بدل مطلق معروف است

خلال مکه اسم فارسی بستیاچ است

خاربری بلغت مصر بسيله و نامند

* فصل الخاء مع المهم *

خما فیطوس کما فیطوس است

خمالیون ما ذریون سیاه است

خمان الارض نوع صغیر خمان را نامند

خخم نیاپ لودی است و بلغت قبطی

اسم خمازی است

خمسة الاوراق پنچنکشت است

خمسة الاعصان یکمون است

خمل سورنجان است

خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشه مربی

است

خمیر مایه اسم فارسی خمیره است

خمیط گوشت بریان است

* فصل الخاء مع النون *

خنتف سد آب است

خنچک خار خشک است

خنک یس خمرا است

خنزیر البحر دلقین است

خنک اسم فارسی لسان الحمل است

خنی اسم فارسی حنا است

خنیس بلغت د یلمی حشیشه

العلق است

* فصل الخاء مع الواو *

خولان بلغت مصر اسم حصص هندی

است

خواتم الملك طین مختوم است

خویانی زرد آلو خشک شده است

که مغز آنرا بر آورده و بجای آن مغز

آنرا مقشر کرده و با مغز بادام مقشر

کرده در آن کنارند

خوب کلان اسم هندی خبه است

خوخ اقوع شفتالو کارد است و کوبند

اسم ساذج هندی است

خوش اسم عربی ترک درخت خرما

است و ترک درخت مقل و نارجهل و

امثال آنرا که دراز و باریک باشد

شامل است

خوش نظر حماحم است

خوصی برد است

خوک اسم فارسی خنزیر است

خوکره بلغت اصفهائی زربسته

دروژک دروژک است	دم التین و دم الثعبان دم الاخوين	دروازوج ناکلیج است
درواچه شراب الکوری را بلغت هندی	رایامند	دروده اسم هندی لجن است
فاندل	دمیسا بیونا نی نوع از ماهی است که	دودا لجزاد تپاوت وردا است
دستودیه بدل و زمین مهماتین اسم	سیریا نامند	دودا الصباغین و در دالقرمز قرمز است
فارسی در داب است	دمیده به مصری نوع زبون افسنتین	دود اسم فارسی د خان است
د شیش بدل ال مهمله و شین معجمه	است	دودجولی دلبوس است
د شیش است	دمسجده اسم فارسی صفرا غون است	دوشاب اسم فارسی میفختج است
* فصل الدال مع الحسن المهملة *	دمعة العشاق حب الدلیل است	دکویل اسم فارسی دبس عنبی است
دعبا اسم سریانی افاقبا است	دمور اسم ترکی حدید است	دوشاب خرمائی دبس است
دعشا ملک البطم است	دمور تپکان اسم ترکی حسک است	دوشان اسم ترکی ارنب است
دعبامینون افیون است	* فصل الدال مع النون *	دوشان تودری بتزکی خنفسار نامند
* فصل الدال مع القاف *	دنجان فیل اسم فارسی عاج است	دورس شوکران است
دقاق کند ریزهای کند راست که	دنبلان اسم ترکی کشنج است	دورس ماء الحدید است
انزو مقشور کرد	دنبه اسم فارسی الهیه است	دورغ اسم فارسی مخیض است
دقاس سریانی بول است	دنران اراقوا است	دوقوری و دوقور بادوا یا اغربا است
دقرقا بلغت سریانی بطبخ است	دنق سمستان است	دوقس بصل است
دقظا مایون بهمان لغت مشکطرا	دنعه شلم است	دوقسطا من مشکطرا مشبع است
مشبع است	دنقر ابقر است	دورقیا بیونا نی حنظل است
دقیق النخل به فارسی آنرا کشن و کرد	دنقطا ماش مشکطرا مشبع است	درکی اسم ترکی ارزا است
خرما خوانند و آن در طلع مذکور شد	* فصل الدال مع الواو *	دولی اسم ترکی جلیل است
* فصل الدال مع اللام *	دواء الحیه جنطیا با است	دول طالب سفر است و لختهای ها بعد از
دلاع بحر بی بطبخ هندی را نامند	دواء الخطائی خالید و نیون	دال بلغت هندی اسم کرد و خاک و غبار
دلپس نوعی از صدف است و در	دواء الشعف بلغت مصر اسم هلیمانی	است
مصرام الخلول نامند و آن و دغ بری	است	دوم بلغت مغربی خرما است
است	دواء النمر بیخ نروک است	دونه مروا اسم هندی مرزنجوش است
دال ع بلغت اهل بیت المقدس نوعی	دوراس اسم فارسی درباس است	دویره رخمه است
از کلمه است و بیونانی سفید و لمون نامند	دواله اسم فارسی لشنه است	دویره نوعی از لوف است
داله اسم فارسی دلق است	دوم اشامل درخت مقل و بلوط مستند بر	دوبل کیمایی است که سال بر و کند
* فصل الدال مع الهمیم *	است	پاشل

راتا بیونانی زمان خلواست	رب العنب میفخنج است و در دیلم	رجع لفظی و اوقات است
راتیاج و راتیج راتیانج است	دوشاب ترش رانا من	* فصل الراء مع الحاء المهملة *
راج کبرا اسم هندی اذان الغزاست	رب الضر و صمغ ککام است	رحیق اسم خمراست
راج کبری اسم هندی عصی الواعی است	ربرق منب الثعلب است	* فصل الراء مع الخاء المعجمة *
راج منس اسم هندی پرسیاوشان است	ربل نوع جبلی افستین است و کوبند	رخ اسم فارسی خشواست
راس الهد مد بلغت اسکندریه قسمی	نوع از برنج اسف و یصوم است و در هم	رخام حجر الرخام است
از مخلصه است	آن جهت رفع زهر و وام مجرب دانسته	رخام العطن طهرن قیمو لیا است
راح اسم خمراست	اند	رخینه راتیانج است
راحلة الاسد نوعی از ارطینثا است	ربیان اربان است	* فصل الراء مع الشين المعجمة *
رازیان در رمی و شامی انیسون است	ربیس علیق است	رشاد حرف بستانی است
راسخ و روی سوخته و روستخ است	* فصل الراء مع التاء *	رشته قظایف اسم اطویه است
راسو اسم فارسی ابن عرس است	* المثناة الفوقانية *	رشینه راتیانج است
راس الشبخ بلغت اندلس اقسون است	رتنه اسم نبطی بند ق هندی اسمی که	* فصل الراء مع العين المهملة *
راطینی بیونانی اسم مجروح علیکها	دهندی رشته نامند	رعی الزرازر فوق الصبغ است
است	رتك مشکطرا مشع است	رعاوله اسم عربی رعی الابل است
راعی نوعی از سمک است	رترت اسم خناز در کبار است	* فصل الراء مع الغين المعجمة *
رافوکه بودند است	* فصل الراء مع الجیم *	رغش جنطیانا است
رافه حالتی است	رجل الزرور و رجل الطیر و رجل	رغوة کف مابعات است که نزد حرکت
راکهه اسم هندی رماد است	العقاب و رجل الغفقی کپاه آطریلال	بر سر آید و آنچه از جامد است نیز نزد
رائج جوز هندی است که نار جمل	است و بلغت هندی کا کچنکی و مسی نامند	حرکت مانند صابون و نمک باشد
نامند	و کوبند و رجل الغراب غیر آطریلال	رغوة الحجامین و رغوة الحمراسفنج
رال اسم هندی صافیه است	است و بزبان فرنگی آنرا کرتوبس نامند	است
رامتو بفرنگی درخت عوسج است	رجل الارنب لاهون است	رغوة القمر حجر القمر است
رانم بفرنگی شلم است	رجل الدجاج افخوان است	رغوة الملح زهرة الاسبوس است
رایون بیونانی اسم راوند است	رجل الجراد زربا است	رغیدا اراقواست
* فصل الراء مع الباء الموحدة *	رجل الراعی خریق سماه است	رغانس بفرنگی فجل رانا من
رب عبارت از آب مهور و نباتات	رجل الزاغ و رجل الغراب است	* فصل الراء مع الغاب *
است که بطبع بقوام آورده باشند و رب	رجل الغروج و رجل الغلوس قافلی است	رق سلحفاة بحری است
هر چه در تحت آن من کور شد	رجله بقلة الحقاء است	رقعا اسم عربی همان صغیر است و کوبند

زبان لعن بلغة مصر گرجان است

زبان یحانی قطب است

زبانی نوعی از خمر است

زبشم اسم هندی ابریشم است

زبشه والا اسم فارسی سبیل جلی است

زیم اسم گرگدن است

زیم آهن اسم فارسی خبث الحبل است

زیوند زیوند است

باب الزاء المعجمة *

ضم ال زاء مع الالف *

زاج اسود زاج مطبوخ است و گویند

زاج الاسا کفه است

زاج بلوری اسم فارسی شب بمانی است

زاج الجامد از جنس زاج اخضر است

که در ظاهر معدن آن بهم میرسد

زاج البحر زاج اصفر است

زاج سروری زاج احمر است

زاج قهرمی زاج زرد مائل به سبزی است

زاج لاری و کرمانی از جنس زاج

قهرمی است

زاج مطبوخ از جنس زاج اخضر

است که مخلوط بخاک آنرا در آب حل

نمایند و صاف کرده بجوشانند تا منجمد

گردد و به قیمت مهره نرد برنده استعمال

نمایند

زارج اسم فارسی انبر باریس است

زاغ اسم غراب کبیرا سود و پترکی

فورغان نامند

زاغچه اسم فارسی غراب است

زافه اسم فارسی قند است

زارق اسم زیق است

زازان مران است و گویند مرو است

ضم ال زاء مع الهاء الموحدة *

زبان گنجشک اسم فارسی لسان

العصافوا است

زبیب بری زبیب الجبل است

زبد الحجرة ادرافیر است

زبد الطری الشفج است

زبد القصب رطوبتی است که در ریح

نی جمع میشود

زبد القمر حجر القمر است

زبد القواربر مستحقو نیا است

زبد الملح زهره اسیموس است

زبش بطبع رقی است

زجول تخم کشون است

ضم ال زاء مع الحاء

والد ال المهملین *

زحتم الملك شاد اوران است

زحل باختر اکسیر بان رصاص اسود

است

زداوش بلغت تنکا بن تمام است

زدار جد و اراست

ضم ال زاء مع الراء المهملة *

زر اسم فارسی ذهب است

زردک و زردک بتا و بدال آب

عصفر است

زرجون اسم خمر است

زرد آلو اسم فارسی شمش است

زردک اسم فارسی جزرا است

زردة تخم مرغ اسم فارسی محال

البيض است

زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفرا است

زرقوری نبات آفریلال است

زرقون اسم مغربی اهرج است

زرنیغ ابیض شک است

زرنیلج ریام است

زرالورد زیور میان وردا حمر است

زربرا بقلة مبارکه است

ضم ال زاء مع الغین المعجمة *

زغار خراطین است

زغن اسم فارسی غدا است

زغیر مرو است و فارسی تخم کتان را

نامند و گویند اسمی از قنطهر است

ضم ال زاء مع الداء *

زفت بری و جلی زفت یابس است

زفت رومی شامل زفت یابس و زفت

بحری است و از مطلق آن مراد در اکثر

زفت بحری است و گویند اسم قنطهر

است

ضم ال زاء مع القاف *

واللام والمیم

زقا اسم بربری حب الزام است

زلایف الملوک نوعی از برون است

که حی العالم باشد که بقاری زلف

عروسان گویند

زلفج اسم عربی بهش است

زلو اسم فارسی علق است

زوات الراعي النون القزامت

زوم از نامها زبني است

• فصل الزام مع النون •

زن در حرام است

زبني اصغر يا حسين زرد است

زبور عمل نعل است

زنبوع اهم عربی استنبوت است

زنجار الحديد زعفران الحديد است

زنجار مجرود زنجار مجرودى الزانعام

زنجار مصروع است

زنجبيل ياقوتى زنجبيل شامي را حن

است

زنجبيل النجم زنجبيل فارسي

اشترقا است

زنجير بلفظ اصطفايى در سر را مى

زنجير زنجير است

زنجير الزرور است

زنجبيله بلفظ مصر را مىگویند و به نازل

الرهبان را نامند

زنگ بلفظ شام فارسي گویند

زنطاج قسمی از حازرين برى است

که در اشجار و بقول ميباشد و بقدر

با قلائي است و غير آن چيزى است که

درد يلم سنگ که کاجول نامند و در

حازرين مذکور شد

زنگار اهم فارسي زنجار است

• فصل الزام مع الواو •

زوراء قسمی از خزائن برى است

زوات بلفظ ما از داني قسمی اخير

ترمته است

زوله بلفظ جرجان رواست

• فصل الزام مع الهاء •

زمر بفارسي هم را نامند و عربى

شکو نامند

زهره بدني زعفران شامي و در مغرب

قرنطيه و بفارسي مزارق حيوان و

عربي بر رعد و افلاقي مينمايند و روح را

نيز مىگویند و اهم زانعام تلوح الكبيران

انعام است

زهر اسير اسير است

زهر زمين بلفظ جرجان از داني

است

زهر النجم جودى و حدم است و نوباد

ماوراء النجم است

زهر اسير زانعام است و گویند زانعام

جاء و زهره هم هم خوان است

• فصل الزام مع التاء •

زيت النخلية

زيت الاسفاد زيت و اسفادى زيت

زبان عربى اهم زيت القلاقى است

زيت وراج طرا است

زيت الجبل بلفظ وراج مصرى

نقط است

زيت النظم در عين تقوى عليهم است و

بلفظ صعيد مصر و رغن النبطى

است

زيت الفرجان زيت السودان است

زيتون الارض ماوراء نون سيات است

زيتون بني اسرائيل هجر اليهود است

زيتون جلي زيتون الجبل و

زيتون كليد زيتون برى است

زيتون الماء زيتونى است که نزدیک

آبها درين رود و جميع الحال ضعيفتر از

سائر اقسام آن است و بعضى گویند

زيتونى است که در آب و تنگ برود و

باشد

زيتونى بلفظ مصر اهم را انواعى

است و گویند و در نينوا است

زيتونى بلفظ دمشق نونى از دخت

مشول بن نون است

زيتونى صوملى است

زيتونى اهم فارسي گويند است

زيتونى اهم فارسي نينوى و

نور و از نينوا است

زيتونى و در فارسي است که گويند

نعلى نامند

زيتونى اهم فارسي گويند است

زيتونى گلابى است

زيتونى نخل است

• باب السمن العسقة •

• فصل السمن مع الالف •

ساجورج عذريت از شاهيون فارسي است

که به روح نامند

ساجورج اهم سراجى را آورده است

ساجورج اهم سراجى نامى است

ساجورج اهم سراجى زرد است

ساجورج اهم سراجى ساجورج است

* فصل السمن مع التاء المثناة الفوقانية *

ستاربر اسم هندی شقاقل است

ستارری اسم هندی بوزیدن است

ستو اسم هندی سوبق است که بفارسی

پست نامند

سنوا بهندی اسم نوعی از راجیل

است که بی ریشه باشد و گویند اسم

قسمی از پیش است

* فصل الین مع الیم *

سجوس بلغت رومی و سبلس بلغت

یونانی اذخر است

سجلاب اسم باسمن است

* فصل السمن مع الباء الموحدة *

سحاب بلغت اکسیردن زریق است

سحاب البحر اسفنج است

سجورین اسل است

* فصل السمن مع الخاء المعجمة *

خاله آنچه از نازات بسوختن جدا

کنند و فیروز جزای صغار بر آید در چین

گویند نازات جدا کرد نامند

سخاوس اسم هندی اسطوخودوس است

سخیره زاج احمر است

سخینا اسم یونانی مصطکی است

سخیس بهونانی درخت مصطکی است

* فصل السمن مع الدال المهملة *

سداب اغریا اسم سرنانی فراسبون است

سدوس نیلج است

سلی اسمیاج است

* فصل السمن مع الراء المهملة *

سهندی هندی کوبند

ساریقون اسم یونانی شمع است

ساس اسم فارسی فسافس است

ساسارکشت بزرانجوه است

ساسم اینوس است و گویند ناختوا

وانامند

ساسالیوس و سالیوس سمالوس است

ساطرده و ساطربون اسم یونانی خضه

الغلب است

ساطر بوس بهونانی چار و ارانامند

و بمعنی مخلص الارواح است

ساعون و ساغافون اسم سکینج است

سافروس اسم یونانی فیروز است

ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام

است و انطاکی تار قبصر گفته

سالمس اغردون اسم یونانی سکینج است

سالبطس اسم یونانی حجر القمر است

سالمون اسم یونانی کوفس است

سالتقه و ساقی اسود بر سبارشان است

* فصل السمن مع الباء الموحدة *

سپاری اسم هندی فوفل است

سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است

سپزقا بلغت اصفهان اسم شفرق است

سبع اسم جنس حیوانات درنده است

جمع آن سبع

سبع الارض پر سیاوشان است

سبع الشعر اقیمنون است

سپستان ازاد درخت است

سپوس کندم اسم فارسی نخاله است

سراج القطرب جباحب است

سراج الظلام کندش است

سراج القطربل نباتی است که تاجشکن

نشد است در شب میل و خشک و گویند

بهرج الصنم است و گویند اسم مشترک

است مانند سراج القطرب

سراد خلال است

سرانبون اسم یونانی اسارون است

سرازل الطوال قسم اخیر لبلا

کبار است

سرانبون اسم یونانی پرفیاشان است

سورسوخته اسم آبار است

سوربیون اسم یونانی بوسیاوشان است

سوچه اسم ترکی عصفور است

سوحان ذیبا است

سوخان خبشوس اسم یونانی شیطروج است

سورخ مو اسم فارسی ازان الغزال است

سورو اسم شامی کوفس است

سردوله اسم اندلی خوزرومی است

سرسار اقلق است

سرسون اسم هندی خردل ابض است

سرطوط فالودج است

سرکه اسم فارسی خل است

سرکه شیون اسم شیربسته است

سرکه هندی اسم کانچی است

سرکن اسم فارسی زبل است

سرکن خروس اسم فارسی خرء

ال پاك است

سرکن سوسه ر اسم فارسی بهر الصب

است

سركي اسم فلكي ديج نياورد است

سركين كار اسم فارسي اجزاء القوا است

سرماشق اسم تركي عذقه است

سرمه اسم فارسي انكاست

سرم يلفظ شيرازي اسم شاع است

سرمق معرفه در مع فارسي است كه

تظف باشد

سروجبان معرفه است

سوس اسم يوناني فلكي است

سوش اسم فارسي اخلاص است

سوشم ماهي اسم فارسي عري استك

است

سوشم پوخت حيوانات غري الجاود

است

فصل السنين مع الخوا

الخمسة والستين الهامة

سونا اسم ليون الخطه است بوزن اهل

بغال اد

سوالي معرفه در ساليوس يوناني است

سوي وعاء بقال و اسم ارباب است

فصل السنين مع الطاء الهامة

سواح اسم حسن كاهي است كاپوروي

زمنين دين شود

سواك زياره است

سواك برون اسم يوناني جلد و اراحت

سواك اسم در ياني جزو است

سواك بركت سواني معرفه است

سواكون علم يوناني زود است

سواكوس اسم يوناني جانا است

فصل السنين مع العين

الهامة والجمدة

سوالي رساله فخر يون است و خشيسته

السعال و ادوكو

سويون مكسج است

سوقل هود فجان است

سويو مرض است

فصل السنين مع الفاء

سوال اسم فارسي احد است اج استور

سويون اسم فلكي

سويون فلكي كوكب است اسم فلكي است

كهيل باشد

سويو اسم حمام بقال است

سواك اسم يوناني خاين است

سواك اسم ساليو اكريم است

سواكون اسم يوناني اعقودون يون است

سواك اسم فارسي هرمل است و اسفل

بوزن است

سواك اسم يوناني شاه تاج است

سواك اسم فارسي اسفل اج است

سواك بوزن اسم فارسي اسفل اج

حصص است

سواك اسم فارسي هرمل است

است

سواك اسم فارسي هوس است

سواك اسم فلكي كاهي است و كوكب

از چادر جزو است و كوكب جزو است و كوكب

سواك

سواك اسم فلكي كاهي است

سواك اسم فارسي هوس است

كهيل باشد

سواك اسم فارسي هرمل است

است

فصل السنين مع القاف

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

و سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

است

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

فصل السنين مع الكاف

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

سواك اسم فارسي احد است و اسم عرب

* فصل السمين مع اللام *

سلسانیوس نوشادر است

سلسقی بیونانی اسم نامشورده ان است

سنان الما حماض مائی است

سلسان الجبل صومعه الجبل است

سلم لهن است

سماه قرظ است

سلیخته السوداء نوعی از سلیخته است

سلیط زیت است و گویند عکرا است

سلیقون بیونانی اسم رنج است

سلیتون قره العین است

سلوکه اسم ترکی علق است

سارو معرب از سلوس یونانی است

و آن جرم است

ساعارس اسم هندی میعه سائده است

* فصل السمين مع الميم *

سم اسم نوعی از سدری ثمر است

و بعضی اسم ناری ظلف است و بحر بی

زهر را نامند

سمار بلغته مصرا اسم اسل است

سماروغ نوعی از فطار است

سماریس اسم یونانی ماهی شورا است

سماقبل سماق الد باغبان است

سم الحمار دغلی است

سم السمک ماهی زهرج است

سم الفار شک است

سمر درخت امغیلان است

سمکه تول و سمکه الزله سمکه صیل است

سمک الیهودی شهر الحمر است

سمسم بره چهلانک است

سمسق بضم اول مرزنجوش است و

بفتح اول یا سمین است

سمطارس اسم یونانی آئمه است

سمن اسم فارسی شیر است

سمندر پنهان اسم هندی زید الحجر

است

سمنه و سمینون حبب السمنه است

سمنو اسم فارسی نیده است

سمور یون کر فس است

سموک اسم ترکی عظم است

سمینون بیونانی اسفیل اج است

سمبقا اسم عربی هندی بریطس است

سمبلاس نوعی از عسرا سمکه که هارک

آن قاتل است

* فصل السمين مع النون *

سن بفارسی عشقه است که نوعی از

لیراب باشد و بهندی اسم قبائی است

که در خامی برک آنرا مخدورند و نیز

برک آنرا خشک مینمایند جهت اکثر

امراض مانند پیش و گرم شکم و آنرا

سوخته می نامند و از پوست درخت

آن بعد از رسیدن ریسمان و آبسه و

غیرها میسازند و بجای موی حیوانات

در بلاد هند مستعمل است و بیونانی

اسم موا است

سن انکب سپستان است

سنا بفارسی بمعنی سواک یعنی

چوبکه ازان مسواک میسازند

سنا اندلسی و سنا بلدی چون اسپه

سناخ د خان راج است که هجتم

کرد در چیزی

سنام الجمل کوهان شتر است

سنا یز بلغت مصو آمله است

سنار بفارسی بمعنی سخاله است

خواه از طلا یا نقره و یا آهن و یا غیر

اینها از هر فلزیکه باشد

سنب بفارسی بمعنی خا فرا است

که هم نامند

سنبه الو بهندی پنجه کش است

سنبالی گفته اند بلغته سنب می نام

د وائی است که آنرا موندی نیز نامند

سنبور شونوز است

سندل بهندی سلطان پیش را نامند

و بفارسی و بهندی نیز پرسیا و شان و قمر

بفارسی کل آسمانی و خورشید را گویند

سندل الاسل سندل چلبی است بقول

انطاکی و آن موا است

سندل اقلیطی سندل رومی است

سندل جهای بفارسی ریشه والا است

و گفته اند سندل الاسل است

سندل رومی ناردین است

سندل سودی نوعی از سندل الطیب

است

سندل العصابیر سندل هندی است که

ناردین نیز گفته اند

سندل فارسی پرسیا و شان است

سندل گهار بهندی شک است که هم

سنگ بزمی حجر البراق است	سنگ بزمی شونیز است	دالسته صاحب منہاج گفته چیزی است
سنگ پرستوک حجر الخطا می باشد	سنگین اجزای صغارا است که در وقت	شبهه بشیشه می باشد که اهل هند و سنگ ازان
سنگ پرکان و سنگ معن اسم قریه است	سودن و سنگ بهم رسد	اهوره می سازند بمختل که کالچہ باشد که
از قریه های شیراز از اعمال فاروق که	* فندل السمن مع الواو *	ازان چوری می سازند و زنان هند و سنگ
معن آن سنگ است و آن سنگی است	سو بترکی آب رانامند	در قبضه دست می پوشند و آنرا از احراق
ملون بالوان و شیشه کران آنرا در سفید	سوادالاساکفه چیز است مرکب از زاج	نوعی کامی بعمل می آورند و ازان ارانی
کردن شیشه مستعمل دارند و مغنسانامند	و پوست آنرا و سرکه را از جمله رادعات	نیز می سازند ولیکن نا صاف می باشد
سنگ پشت بفارسی ساجفای و بهندی	است	سوسن بهربی اسم درختی است که
کچھو نامند	سواد البطن بهربی کبد است	ازان زنی یعنی دسته کار و غیره می سازند
سنگ یشم بفارسی حجر حبشی است	سوادالسنبل و الهند یکشت برکشت است	واحد جمع آن سوا سنده آمد است
سنگ یشم اسم حجر بشب است	و گفته اند سواد الهند نوعی از سلیخته	سوا سن هومانده است که طریقل باشد
سنگ بصری بفارسی توتیا انا بیبی است	است که سلیخته السوداء نامند و از ادویه	سوام بفتح ابل راعی است و بضم نام
سنگ چقماق حجر النار است	تریاق فاروق است	طائری است
سنگ بلور حجر بلور است	سوداء الحکام سادوران است	سویدی بفارسی نام مرغی است
سنگ بهندی مهره رانا مند که بهربی	سواد القضاة بعض است	کوچک که بفارسی مار و بترکی سنقر
شنج نامند	سودانیات مرغی است که بفارسی داریو	دوق و زر و زور نامند
سنگ کارد اسم فارسی حجر الممن است	و بهربی صرد نامند که شبت آن بهربی	سونه بلغت مصر نمید است که از
سنگ کچ اسم فارسی جبین است	و مضر دماغ است	کند م می سازند و اهل مصر بسیار آنرا
سنگل بلغت فرس زوفای رطب است	سوسن هومانده است	میآشامند
سنگل ان مرغ اسم فارسی قانصه است	سود اسم ترکی لین است	سوجر نیز اسم شجر خلاف و یا صفتان است
سنگ گویا بلغت هندی اسم نوعی از پیش	سوادیه بهربی عصفور است و مار سیاه را	سوخ بفارسی اسم بصل است
است	نیز نامند	سودریقون بهو نانی اسم نوعی از
سنگ بقر و نا مند	سواد الهند و السنبل صاحب منہاج	توتیا است
سنگی نوعی از ماهی است که در ملتان	گفته آن از حیوان جاری مجرای توتیا	سودق صغرا است
و بلاد سند بهم میرسد و لذیذ می باشد	است در افعال باید که در کوره حلالان	سودنبق و سوداق اسم صغرا شاهین
سنگ کون است	آنرا بسوزانند و سوده یا آب شسته و محبوب	است
سنگ سند و بطس است که آنرا از اجات	ساخته خشک نمایند و عند الحاجت	سور بهندی اسم خنجر است
حل یدی نیز نامند	استعمال نمایند و بعضی کشت برکشت	سوران بفارسی اسم مرغی است
سنگوله نوعی از خطاف است	دانه شده و بغلادی غیر کشت برکشت	کوچک خوش آواز و گفته اند شارو

مارک است

مردبارد نار مشق است

مور بیون یونانی شمع ارمی است

مور تخان نقاش معینه یونانی نام

موروما است نافع به عروق و آرام حلق

موروج آن و مور تخان بد و ن راه

مومله میان راورنا نیز آمد و مشقی

از مور تخی که یونانی نام ورم عقل

داخل حلق و با مری است و در قرابادین

ذکریان است

مورج معروف شور و گرمی است که یونانی

اقرنا من رصا حب فحلله با رود و دانه

مورمان حرلان است

موریطیون و مورطیون خصیة الغلب

است

مورمچالی بند و خنجر و الجراحت

که د نلیس نامند

مورن پنج نمائی است مندی که

مشهور و جگر کیند است

مورا گفته اند که عبوری است معروف

بگرفتن الماء و فرة العین است

موری گفته اند اسم نوعی از زجاج و

گفته اند زجاج احمر است و نیز یغاری

اسم نوعی از ریختن مورخ رنگ و نیز نام

مورس احمر است

مورق صقرا است

مورق ذیابری است

مورس اسم صمغ است و نیز اسم گرمی

است که در ریاضی پشمی به هم میرسد

مورسند یغاری نام نباتی است

مورس زهرخ آن بسیار مستعمل در

خفا بافت و بشیر از مملکت شیرداز در

بهندی در دیده نامند

مورک یغاری تیره و عرب آن

نیمه چرخ آن مرغیست شبیه کبک و از آن

کوچکتر و گوشت خنثی است که در

حمامات و موضع نمناک به کار میبرند

مورمار صمغ است که بهندی گوشتند

مورس احمر د لبروت است

مورس آزاد مورس ابيض است که

زنی نامند

مورس جبال ابرما است در اسی را

نیز نامند

مورسبر صمغ است

مورمه یغاری اسم مشابه است

مورطالی حلقی است

مورطیس از طاق است

موراورا یونانی اسم مخلصی اگر است

و در قرابادین ذکر یافت

مورعاه عبوری اسم مری و یاروی است

مورعان ترکی اسم بصل است

مورقة یغاری مورس منکون در صورت

و بشصت است که بخورد و فاعل سازد قوی

مورقاپون چندین صمغ است و یونانی

و صاحب اختیار و است خفیه الغلب

و انسته و بعضی صمغ بی بو را نیز نامند

مورال ابو حرامی گفته اند تل تشویق است

شبه بقشور رنسان انصاف است و آن

نافع است جهت اوجاع معاضل بارد

مورقاپون و مورقاپون و مورقاپون

اسم حر العالم است و یونانی

مورق یونانی است

مورقیرس و مورقیرس یونانی اسم

خروج است

مورلا مازیرون است

موراع بعربی اسم صمغ است

مورما اسم مختلفه حدادی است

مورمانون و مورما عبوری و مورمانون

است نافع است

مورما یا یسریانی مختلفه تخاس است

مورمار صمغ بهندی اسم ذمب است

مورما مکس و مورما مکس و مورما مکس

اسم بهندی مورقیشا است

مورما مورق اسم بهندی با یونانی است

موراب و موراب بهندی اسم از نافع است

مورشد اسم بهندی و نجیب و خشک است

مورجراون اسم بهندی نمک سیاه است

مورقش هندی یا یونانی است

مورق می بهندی هندی و اسم از نافع است

مورش اسم از نافع و باد نافع است

مورق اسم عربی بهشت و تلخان فارسی

در بهندی ساتو است و آن اقسام است

از آن نافع و حشمت و سات و مشهور و حشمت

و درمان و نفع و نافع و مشهور و حشمت

و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع

و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع

و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع و نفع

هه برکه اسم فارسی چندا قوی است

ههر اسم فارسی بقر است و گفته اند

مختص بکاماده است

ههریز و شهریز بشین معجمه لیزامده

اهم نوعی از تمر است

ههرین در چینی است

هه خیل اسم فارسی هیسبر است

هه کل عایق است بفارسی

هه کوه اسم فارسی حسک است

ههل اسم عربی غراب است

سهلاه اسم عربی حصی است

ههله اسم طغامی مصنوع است

نص ل السین مع الیاء *

* المنة التخت لية *

هی اسم فارسی حجر است

هیا اسم فارسی سنا است و گفته اند

عصاره آن است و گفته اند عصاره نبات

دیگر است

هیاب بعربی اسم بلخ است و گفته اند

اسم یسور است و بعضی خلل گفته اند

هیابه اسم خمر است

هیاداران هاداران است و گفته

اند عصاره است که از بیخ درخت جوز

تجاری گردد و سیاه رنگ است و چون

خشک گردد حاد و مشتعل گردد در خواب

مهل و بخان قدس هره فرموده اند این دوا

در شیراز از بلاد فارس بسیار است و از

کوهستان نواح آن می آورند و از ساق

درخت بطم بعمل می آورند و بدن تپشه

بران و سیاه رنگ مانند مک اد میباشند

و آن را از یک سله می نامند و صاحب

اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است

که درخوب درخت بطم بهم میرسد و

آنرا آب بن مینامند

سیار بفارسی کشکینه و بهندی ابسی

و رتی نامند و آن چیزی است معمول

از آرد محبوب مانند آرد جو و دخن و

با قلا و امثال اینها

سیاسر بفتح اول بفارسی اسم هار است

سیاع بعربی کتان است و نباتی

دیگر شبیه بکتان و بکسر اول اسم کاه کل

است

سیاله بفتح اول بلغث عربی نباتی

است هفیک با خارهای طولانی که چون

خارها از وجه اکینند از ویننی بر آید

و نیز در طولانی را نامند و با همین نیز

و خند قوی را ایضا

سیال بکسر اول بهندی اسم شغال که

کلب بر روی باشد و با همین را نیز نامند

سیالچ اسم فارسی حسک است

سیالی بکسر اسم هندی شغال است

سیان بفتح فارسی عشقه است

سیاه پیل بکسر اسم نوعی از خلاف است

سیاه داران اسم فارسی هاداران است

سیاه دارو بفارسی کرمة السوداء

است که بمریانی فاش و سستین نامند

سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی حبه

الموداع است که شو نیز و با صدفانی

سیاه بونج

سیاه کوش اسم فارسی مائراقی است

سیب اسم فارسی تفاح است

سیرا اسم تهرندی است

سیمیوش و سیموش بفتح اول و سکون

دوم اسفوش است که بزر قطونا باشد

سینیا بکسر اول دمیاست

سیتل لغت عربی اسم چیتل هندی

است و آن قسمی از بقر وحشی است و

گفته اند بوزکوهی است که تیس بجایی

باشد و کلان تر از آهو و خا لهای همدان

مد و در ارد و خوش منظر میباشد و شاخ

ندارد جمع او سیاتل آمده

سیج بفتح اول اسم فارسی مویز است

که زیب باشد و بکسر اول اسم هندی

نوعی از درخت زقوم است

سیجغه بکسر اسم فارسی باشد است که

مغرب آن با شق است و گفته اند اسم

صعوه است

شیقان اسم ترکی فاره است که بفارسی

موش و بهندی چو هانا مند

سیخول بکسر اسم فارسی قنقل کبیر است

سیسامند اسم سریانی جیلا هک است

سیسامون بیرو نانی اسم صوم است

شیبی بلغث عربی شیسبان است

شیمهرک و شیمهرو و شیسک همه بکسر

اسم سوهی است که در محبوب بهم میرسد

و آنرا بخورد و آنرا قمل الطعام نیز نامند

سیمق هومق است

شاه اسم نومی است که یونانی شهر دیون	شاد به فارسی یعنی خمر است	شاماخ اسم فارسی نوعی از حبوبات
ویندی جنگلی بهمن نامند	شادانق معرب شاهانه فارسی است	ماکوله است که بسیار ریزه و پهن می
سیرمان یا قوت احوال است	که شاد نج نیز نامند	سانوانا نامند
سیرن کرفس الماء است که قره العین	شادانه شاد نج است	شافع به عربی نام تیس است و شان را
باشد	شار اسم سارا است و گفته اند اسم هلال	نیز نامند و یا حیوانی که شفع بچه آوردند و تو
سیرس گویند آندوس هندی است و نیز	است	شامل اسم عقرب است
گویند بهندی اسم کافور است	شاربا بهریانی ابریشم است	شامرا دودی است که در کوره و غیر
سیمسا بیونانی اسم سرطان بحری است	شارشک طیهوچ است	آن مجتمع گردد
واسرب را نیز نامند	شارکی اسم انچل ان است که بهنج	شامی اسم نوعی از گیاه است
سیمسار بیونانی اسم انچل ان طیب است	حلتیت است	شان عبارت از خانه زنبور عمل
سیمهارون قلقلاس است و گویند دوائی	شارود ساروج است	است و بعضی عمل غیر مصفی را نامند
است مجهول الماهیه	شاسدرم اسپرغم است که شاهسدرم	شانک به فارسی اسم قانصه است و حوصله
سیمسار بیونانی اسم همسم است	نامند	را نیز نامند
* باب الشین المجهدة *	شاش و شاشه اسم فارسی پول است که	شانه سر و شانه هرک اسم فارسی
* فصل الشین مع الالف *	کمیز نیز نامند	هلهل است
شاذنک شاذنج است رسا فامج نیز نامند	شاه شام شیس است بهری	شاوزد اسم فارسی سوکه است معقون
شاه باهی بهریانی نام درختی است	شاشنک و شاشک طیهوچ است	شبهه بشبج که به عربی طعام نامند
که حب آن شبهه بشهول است	شاصلا صاصلی است	شاولیس بیونانی ریحان سلجانی است
شاب خردل است	شاطرون بیونانی خصیه الشعلب است	شاهاب آب مستخرج از معصر است
شاب رومی فلفل سفید است	شافنج معرب شایانک است که برنوف	بطریق خاص
شاب هندی فلفل سیاه است	باشد	شاه اسهرم و شاه اسهرم و شاه اسهرم
شاپرتان و شاپورکان و شاپورن همه	شافل هاپون است	و شاه اسهرم و شاه اسهرم همه اسم
اسم فولاد است که حدید ذکر باشد	شالم بهربی سم است	شاه اسهرم است
شاپیرج و شاپیرج لجاج است	شالی به فارسی نام برنج غیر مقشر است	شاه افسر و شاهنبر و شاهیه همه به فارسی
شاج حیوانی است شبهه بهنور که زیاد	که شاتوک نیز نامند	اسم الکلیل الملك است
نامند	شالکرة بلغت دلمی و شال تشی بلغت	شاهباز اسم فارسی باز سقبل بزرگ
شاخ اسم فارسی قرن است	مازندرانی دلدل است	است که بترکی خطا طیعون نامند
شاخل و شاخزل به فارسی اسم حبی از	شالختی اسم مازندرانی و همه است	شاهریا اسم سربادی ابریشم است
حبوب ماکوله است که از ان نان میسازند	شالیطون بیونانی خطاف است	شاهباک برنوف است

شاهین بفاری اسم منراخت
 شاهرا احم تارمی شاهترج است
 شاهزاده توب شاهی است
 شاهچری احم تارم خطاقت است
 آن شاهی است
 شاهدارو احم خرمینی است
 شاهدانج مغرب شاهل آت است
 شاهدان شاهل انک نیز نامند
 که بزرگ است
 شاهدرخت احم درخت منراخت
 شاهزاد زود کرمانی است که کمون
 نامند
 شاهسرم رومی است
 شاهسورج شاهلورج شاهلورگ مغرب
 شاه آوا است که بشرازی او کرچه
 نامند و آلمطانی نیز
 شاه ماهی بطارخ است
 شب بضم و سکون یا ی موحد است
 نوعی از تکبوت می است
 شب انگیز بفتح یحیح است
 شبام عربی اسم ماه است
 شبان بفاری اسم خفاش است
 شیط عربی اسم نوعی حمار است که
 شیو نامند
 شب آفرین کرم شب آفرین است
 شب آفری بفاری کل شب را است
 که شاهان است

شماره یک فارسی مرغ مهرخوان است
شب بوزه و شب بزرگ و شب یازده و شب
یازده و شب یوزده اسم فارسی خفاش
است که بهشتی جنگاور و چنگور و نیز نامند
شب آماکله فارسی راج گشتگران
است
شب القان کلی معاد است
شب تاب و شب چراغ اسم فارسی
مباحب است که بهشتی و بخت چنگی
نامند
شب خوان اسم فارسی شب شب است
شب بزرگ اسم فارسی نور و تیز
است که بهشتی و شاد نامند
شب در و فارسی اسم خند و خوشی
است
شب در بهشتی اسمی لبان است و
بهشتی و نیز نامند و گفته اند مقرب
اسم خفاش و لبان میجاری است
شب در کلی است لبان و نامند
یزدی و نیز شب و نامند که آنها
شده گرد که چون بر آتش گذاشته
به نور و از ان نور خط آید
شب تاب بهشتی اسمی لبان است
است و خط آید نامند
شیر نوع کثیر خام الارض است
شب اسم لبان است
شب اسم فارسی را تیم است و نیز
خط آید نامند

[illegible]

شجاع اسم مار بره بیا به چشم جسته است	شجرة الدب زعفران است و علق	الکافور را نیز نامند
شجاج به عربی حمار الوحش است	الکلب را و افسوس را نیز نامند	شجرة الکف احابغ الصغرا است که کف
شجر و شجرا اسم عربی درخت است	شجرة الدبق درخت سوستان و اکویند	مریم نامند
که بهندی چهار نامند و احد آن	شجرة الدلب که به عربی غیام و به فارسی	شجرة الکلب الوسن است
شجرة و جمع آن اشجار	درخت چنار است	شجرة موسی علق الکلب است و عومج
شجرة بتحرک اسم راسخ است	شجرة الدم شکار است و هاشم را	را نیز نامند
شجرة الاکله به عربی نام صنوبر هندی	نیز نامند	شجرة النام صا مریوما است
است که د بودار نامند	شجرة الذرايح جهت آنکه ذرايح	شجرة النور درخت لسان العصار است
شجرة بارده لبلاب صغیر است	در نایبیت آن بسیار نیمه اند	که به فارسی درخت اهر و نامند
شجرة البراهیم طباقی است	شجرة ذی قرنین و شجرة سلیمان و	شجرة اليهود قنای بری است
شجرة البق در دار است که به فارسی	شجرة الضمیر به روح الضمیر است	شجرة نوهی از راتینج است که با تش
درخت پشه نامند	شجرة رستم زراوند طویل است	پخته باشند
شجرة البهق قنای بر است	شجرة الزعرور به فارسی درخت کیل	* فصل الشین مع الحاء المهملة *
شجرة التسمج اندر بان است	نامند	شجر به عربی اصل است
شجرة الشین لوف کبیر است که	شجرة الضفادع کبکچ است	شیدان کره است
لوف الحیه نامند	شجرة الطحال صریحه الجلی است	شجرا بسرایان زاج المحو است و کتفه
شجرة التیس طراخمون است	و شریسته را نیز نامند	از لغت یونا نیست
شجرة التین درخت انجیر است	شجرة الطاق مسعی بشجرة مریم و کف	شجره سافا زاج احمر است
شجرة الجبار و شجرة الجمان	مریم است	شجره به عربی ورق طیور است
پرسیا و شان است	شجرة طیبه نخل است	شجره اتوج پوست بالک است که البهیمه
شجرة الجن دیودار است	شجرة العجم مولوبد انا است که	نامند
شجرة الحاضه اسم ام غیلا نیست	مرداسنک سفید کرده را نامند	شجره الارض فطن است و خراطین را
شجرة الحراره آزاد درخت است	شجرة العقاب نوارس است	نیز گفته اند و بعضی فطردانسته و خراطین را
شجرة الحیات هرواست جهت آنکه	شجرة الغار دهه است است	امعاء الارض
ماوی حیات است و فریون را نیز نامند	شجرة الفرس نوارس است و کویند	شجره الحنظل مغز و پرد های جوف
شجرة الحیه جنبطیا نام است و لوف	عرق السوس است	حنظل است و همچنین شجره الارمان
کبیر را نیز نامند	شجرة القدس نوع بزرگ قناد است	شجره فاوندی فاوند است
شجرة الخطاطیف عروق الصغرا است	شجرة القطران شربین است	شجره الارخ خطمی بری است
و ما میران را نیز کویند	شجرة الکافور اتخوان است و ریحان	شجره النخل جمار النخل است

شجر کفعم است

شجور نام طائری است که شجر در آنست

شجیه لیلاب کبر است

فصل الثانی مع الخاء المعجمة

شجای کتاب شجیه قاف در غیل

است

شجر قلی است

شجار ایضاً با حطلاح اهل صنعت علم

افقی است

شجیت بنای مشتاق نو قافیه در آخر توالت

اتل می است

شجینار اسم نارس طشوجت مانی و جز

رنک و مسخر آن سخیل

شخیره بهار می نام قلی است و نوش خور

نیز نامک

شخیس اسم نارس طشوجت مانی و جز

کوچک رخوش آواز

فصل الثانی مع ال ال المعجمة

شادخ بزرگ چیار است

شدر حسب القوافی است

شدن بهر می شکوفه نباتی است شبیه

بیاهمین

شد نبات جمع شدیده است و آن امر

نوعی از شتر است که در و طبعی ازین

بهم میرسد و نامش در بعضی است

فصل الثانی مع ال ال المعجمة

شدا بدل المعجمه در خط معموک

است و مانع از لیز نامک و نبات طیب یعنی

مکس حاک و آیه و نیز قطعه کوچک از درخت

شور و نامک

شد ام علم است

شد آن بکس و اول و ثانی و دوم بهر می

اسم درخت مد است

شدن بهر می بهر می بهر می است که

در معدن بر آورده باشد و تولوس معنای

نیز نامک

شد آن بهر می بهر می است

شدن بهر می بهر می است

شدن بهر می بهر می است

فصل الثانی مع ال ال المعجمة

شراب بهر می بهر می است که در حوض

بهر می بهر می بهر می است که در حوض

سازان آن سار و عین می باشد

شراب حقیقی بهر می بهر می است که در حوض

از شش مایه و آن کمال شاد و شاد

شراب ریشایی بهر می بهر می است که در حوض

معنی ال لغو ام سرج و از حوض است

شراب در شای بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شراب بهر می بهر می است که در حوض

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شور و نامک

شفتالو بفارسی شوخ را نامند	نامند	شرو بفتح و کسر و زین و یاء عربی غسل است
شفتورک اسم فارسی خیزه است	شطشاط	شردین شربین است که نوعی از شورو
شفتونک بفارسی اسم میوه است که در	شطوط و شطوطی با قه ضخیم	است که عربی نامند
طرف آن سرخ و طرف دیگر سفید مائل	السنا مست	شوی عقیقه است که قنار الحار باشد
بزرگی باشد و آن ثمر مرکب از درخت	* فصل الشبن مع العین المهملة *	و گیاه حنظل را نیز نامند
شفتالو و زرد آلو یعنی پیوندی است	شعر بعربی زعفران است	شرق طائری است مابین حداء و صفر
از آن مرد و در شلیل نیز نامند	شعرا بفتح اول و الف محذوفه	شربان درختی است که از آن کان
شفتیل بفارسی چند ثوقی بستانی است	ذبابی است از ورق یا احمر که بر شتر و	موسازند
شفر دانه حرمل است	الاغ و سگ نشیند و بفارسی مکس سک	شربش اسراش است و بهندی عربی
شفشه یکسر بفارسی اسم شمس طلار	نامند و نیز نام درخت نخود است و نیز	الجاودرا نامند
نقره است که بعربی سداک نامند	نوعی از شفتالو را نامند	* فصل الشبن مع الشین المعجمة *
شفصای صاصلی است	شعر الارض و شعر الجبار و شعر الجن و	شش اسم فارسی رثه است
شفعاء الغز در یابی لسان الحمل است	شعر الجبال و شعر الحیات و شعر الغول و شعر	شش دستان بفارسی اسم کلب است
شفور روغن سفرجل است	الجنات و شعر الخنازیر و سیارشان است	جهت آنکه اکثر عدوستان آن شش
شفورس و شفودیس تنای بری است	شعر شقراء جعله است	است
شفیر خیزورخ است	شعورده بعربی ثناء صغیر است و گفته اند	شش بخته بقله یا نه است
شفیق شقاق است	تنای بری است	شش بندان اسم فارسی کره السوداء
* فصل الشبن مع القاف *	شعور صفالجه زعفران است	است که فاشر ستهن نامند
شفادبرا نوم کراشی است	شعصور بعربی جوز بری است	ششیره گفته اند فرا است و فوة
شقا شقاری و شقرو شقیق بعربی	شعمر رومی خند روس است	الصباغین را نیز نامند که بفارسی روناس
شقایق النعمان است	شغال و شغیر بفارسی ابن آوی است	کوبند
شقله بعربی اسم گیاهی است که	که کلب بری نامند	شش قائل شقاق است
الدهن واللبان	شغالی بفتح نوعی از عنب است	ششمانجه و ششمره مل بوا است
شقر و شقران بفتح بعربی ذنب است	شغوا بعربی اسم عقاب است	* فصل الشبن مع الطاء المهملة *
شقر بضم و فتح هر دو اسم عربی بچه	* فصل الشبن مع القاء *	شطاف بفتح بچه نخل است و چون جدا
شربا است	شفادارو بفارسی اسم باد زهر است	کنند و غرس نمایند در موضع دیگر فصول
شقر بعربی اسم دیک است	شفانه بفارسی اسم طائری است بزرگتر	نامند
شقری یکسر ثمر چید است	از حداء سر آن ملون بچهار رنگ و پر و	شطیه معتربستانی طویل الوراق
شقره شجرف است که زنجفر نیز	جسد آن بالوان بسیار	است که بشیرازی مرزه را بشن دراز

که بفارسی مشک و بهندی مشک نامند

شکار المصنوعه الحام الکعب است

شکالہ بفارسی خوشه کنگم است

شنگیل زنجبیل است

شکویز بزای سحجه و راه مهمله در آخر

نیز برد و چیز اطلاق مینماید یکی بر

شرابی که از آب چکیده درخت فحل و قار

بعمل می آورند که بهندی سیند می

و عربی اطواق نامند و دوم بزبان پهلوی

بزرزنجبیل

شندله بلغت نعلی تودری است

شندله شکوفه سورنجان است

شنین بضم بفارسی شونیز را نامند

* فصل الشمن مع الواو *

شوب اسم فارسی شبت است

شواک و شواد و شوار و شوالک و شول

همه بضم و بفتح نیز بفارسی اسم خبازی

است و بقولی سرخاب را نامند و نیز

بو قاسون را نامند که طائری هر خرنکه

است و هر ساعت بریکی میکرد که آنرا

ابو بر اقص و ابوالبراق نیز گویند

شواد بق و شواد بقی از طيور صید صقر

و با شاهین را نامند

شوانا شونیز است

شوب و شور و سل را نامند و قائله را نیز

شوب صنی معرب چوب چینی است

شوخی بفارسی اسم و سخ است

شوخط بخاء معجمه اسم عنقود است

مطلقا و عنقود دخن را خصوصاً نامند

شور توزن قنور عربی اسم الما من است

شورس عربی خمرا است

شورل و شمه بفارسی شیر و چرب

و بترکی قیماق نامند

شویز بفارسی شونیز است

* فصل الشین مع الئون *

شنا کراک جلی است که بیونانی

فراسیون نامند

شناری عربی اسم سنورا است

شنان اشنان است

شنداست و شندله اسم فارسی حله

است که بیونانی فرقه نامند

شنچار ابو خلسا است

شنج جمل است بتحرک و بتسکین

مراد از آن مصارف درخت پلاس است

که کاتر بهندی که هر و کته نامند و نیز

معرب سنک بکاف عجمی است که نوعی

از حلزون باشد

شنبر شونیز است

شنچرف زنجرف است

شنل ده خان ضر است که بهندی

ست نامند

شنک باغت اصفهانی لحمه الذمیس است

شنکرف اسم هندی شنچرف است

شنکرف را ولی اسم فارسی سرنج

است که اسرنج و بهندی سنک و رنا نامند

شنکزن اسم فارسی سنبن است که

در اربع باشد

سنکل و سنکاک اسم فارسی کرسنه است

میسارینک

شمار پسر یانی سرو است

شملبله با صفتی حلیه است

شخاطر ملح هندی است

شمدانه عتاج است

شمر بفارسی سرشمر و بترکی قیماق

و بهندی ملائی نامند و نیز اهل شام

را زبانه توران نامند و اهل مصرانیسون را

شمرای پسر یانی دغان است

شمر اخ عربی خوشه بر آذکورا است

شمراد سطرکا پسر یانی دغان میعه

سائله است

شمراد لپونا دغان کنکرا است

شمس با اصطلاح اهل صنعت ذهب است

شمسه دهن فحل است و سنک لپطس

را نیز نامند

شمشاد و شمشاد ال و برآه میمانند

اسم فارسی بقس است

شمش در بلغت فرس زند و بازند

نوم است

شمشرا مرزنجوش است و بعضی اذان

الفار دانسته

شمشک بلغت زند و بازند سهم است

شمشیر بضم اول قائله صغیر است و آورا

شو شنبونیز نامند

شمسین قائله است

شمعل بعربی اسم فیل است

شماع و شماع شلغم است

شمایت و شملیه و شملیز حلیه است

شیرج التین آب انجیر را در آب

طبع دمنده تا مهورا گردد پس صاف کرده

بقوام آوردند

شیرماد بفارسی اهم خرمال است

شیرینی مناج است

شیرکچشک بفارسی نام طائر بیضت

بزرگ از هیاه طایور و خوراک آن

جیهه است

شیرکیاه بفارسی نام نبات پتوئی

است که در خشکاب استعمال می نمایند

و بفارسی سوهنک و بهندی دودی نامند

شیرلغاب نام عسل است

شیر ماهی اسم نوعی از ماهی است

لذیذ که بحر بی زن و بهندی با کله

میچلی نامند

شیر مرغ لبن خفاش است که شیر زق

نامند

شیر مکس عنکبوت است

شیره نوعی از شراب مرکب از زنبیل

است که بفارسی بوزه نامند و بنکاب را

نیز گویند و نیز برگ بنگ مخلوط با شراب را

نامند و بفارسی روغن کنجیل را و بمعنی

آب اکور نیز آمده

شیره خرما سیلان خرما است و یا

دوشاخ آن

شیرنارن بفارسی شبرم است

شیش و شیشاء و شیش و شصاعخر مائی

است که استه آن بسمه نشسته باشد

و نیز شیش اسم نوعی ماهی است

شیروران بترکی نام مار است

شیراکلیا بسویانی عوسج الکلب است

شیرنه اشنه است

شیریه العجوز نهراشنه است

شیردیا بسویانی اشنه است و نیز

ام عدلان و نیز قنچکشت را نامند

شیره بفتح اسم فارسی شیرج است

شیرقور اسم عربی شیر است که بفارسی

جول نامند

شیرج جلی درمنه کوهی است

شیرج حشیشی فلغل سیاه است

شیرج الریج دوائی است که بهیونانی

اریقارون نامند

شیرج بهودی شیرج البحر است

شیرمان طائری است از طایور صیل

و گفته اند صغرا است یا شاهین

شیرمان ذئب است

شیر بعربی نام شجر است و چوب

آبنوس را نامند و بفارسی اسم لبن

است خواه از حیوانات باشد یا از اشجار

و نیز بفارسی اسد را نامند

شیربا شیر برنج است

شیربان بترکی اسم سوسن است

شیرنجشیر کوند شیرج هند است

و گویند خریق است

شیرج دهن سوسن است که دهن الحل

و بفارسی روغن کنجیل و شیره نامند

شیراز و شیر است

شیرابه شیرخاش است

شهاب و شهابه و شهابه و شهابه

که در وثلث آن آب باشد و نیز شهاب آب

میخند از عصفور سرخ را نامند

شهباز طائر است از طایور صیل بزرگتر

از باز و از آن در جرأت کمتر

شهبانج شاه بانج است و جسم اصغر را

نیز نامند

شهبه عسل را نامند

شهبانج تخم قنبر

شهبانج بری حب المصنعه است

شهریز نوعی از خرما

شهره گوشت بسیار چربی را نامند

شهبانج شاه بانج است

شهبان هر بده است و باکله بریان

شهبرون بسویانی طایره است

شهر حبه السوداء است که شونیز

نامند

فصل الثمین مع الباء

شیاف ازادویه عرب است واحد

آن شافه و نیز دوائیکه بطریق حمل بر

دب و یا قبل بر دارند

شبان خوزی بوش در بند است

شبان مامیثا عصاره مامیثا است

شباله امسوج است

شیریه بکسر بفارسی نام افعی است و

بفتح بفارسی نام اشنه است و نیز

گفته اند بسویانی نام عوسج است

شیمان دم الاخوین است

شیریا طلحا بسویانی عوسج است

خبطه بختی رصاصه مرده است
را کینه را نیز نامند

خوشاک رشیک بفرارین گویند یک
ماله را ناخفته و زنده را نیز

شیخو و شیخون رشیک اسم فارسی
طیور است

شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان یحیی علیه السلام را نیز نامند

الزفرم را
باب الصاد المصدقه

صابون آلات و صابون الثیاب شیره
اسم مالک است

صابون رقی صابون هراق است که
در فرارین او مال سام ساری و آن

مستوع الزیت برده است
صابون و صابون صفت است که بفرارین

ارغی نامند
ماده یحیی نام صابون و خفاص است

یا یحیی ابرخاس
صابون آملط و صابون الحام است و آن

و صابون کدره و صابون صابون که بفرارین
زیر کوه خاله نامند مستمع گردد

صابون و صابون صابون آنکه در آن
آب است و در آن آب می کشند

صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صفت آنکه ماده و جسم در کلمه یحیی
نام یکجا جمع میگردد و آن چیز است

مصرع ابرخاک و خاشاک و خاک و ریزه
در هم با آب سرشته بختی یا آنکه آب

سرشته کوبیده است و صابون خاص و اکثر
خوشه ها و حشامات را از آن می سازند

صابون ابرخاک صفت است
صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون است که در آن

و در آن چکانک
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صابون و صابون و صابون و صابون است
صابون و صابون و صابون و صابون است

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

صفت یحیی نام صابون و صابون
است جمع آن صابون و صابون

دلب نامند

مناظر بر آلوده است

منازل حصار و معرعه و طلب عظم

الراس را ناخند

مستقر بر ماه خشک است

منازل حدیله می حجر حدیله است که

خدا عیان نامند

منازل دانه معروف آن مندل دانه

و بیونانی مولی و بیونانی هزاراچند

و بیونانی مولی و بیونانی نامند بر آن نوعی

از سداب جلی است

منازل که چو ل بلفظ تشک بن خند

الغراب را نامند بر آن قسمی از حلزون

بری است

منازل پس ابراج است

منطقه تر غایت و محیط نیز نامند

منلی نوعی زیور مرد است درون

قاری و فوقی تا قلی معروف به صنف

بفتح که اسم مرده می است که از اینجا

می آرد

من بکرم ماد و نشد بد لون بول ایل

است

منازل الارض که انبساط است

منور و قلی دیو در است

من اسم نهانی است کوچک و بزرگ آن

و من و ساقی آن بلای یکد شیر و بالای

آن من و ساقی آن زرد مائل با آن ک

موسس را بعد از بخش کلی آن غلا های

بسیار و از آن غلا های بارکی سوزنی و

در یک حلقه و ملکی جای هر گل مدعا

مد دمی و در یک ربع آن بار یک و طعم آن

مائل بتلخی جهت تعادل راجع بالمع

الصاد مع النوار

مراغن صاحب تعطف گفته که بیونانی

مستقر است بر آب مایه افغان قدس مره

نوشته اند که مندل آن را در کتب

مستقل بین نیافته ام

مور حردون است

مورا تمام ابرس است و گفته اند

نوعی از نوع کبریا از اس مربع غلبه

بر اس ام چنین غرضی الجعد است و

خود و در این زمان

مور صلا ها ملامت

مور غله اهم مغرمی شود که راحت

نوعی از آن و گفته اند نوعی از ساقی

است و نیز گفته اند ساقی زرد رنگ مائل

به حدیله است که در آن مرغی نیامد

و نوعی از شلغم را نیز نامند

صوف الارض نوعی از بیون است

صوف الحجامین اسطوخ است

صولج بیونانی شفا ساقی را نامند

صوفانی بزور این مور نامند

صوفایه کوه خدای مور نامند

صوم زرق نعل است و بلفظ مدیله

اهم درخت کوبه المنظر است

صوموا باد و روخ است

صوان نوعی از سنگ صلب است

صوفی صوان است

الصاد مع الماء

صناره پیکر است و باطنه از

بهره و بعضی نوعی نیز آمده

صهانی غمراحت و زرد مائل به صرا

را نیز نامند

صهار غمراحت است و غمراحت مائل

بصری و نیز غمراحت معصوم را ز غلبه سبیل

و از آن

صهر رمان است

صهرا غمراحت مائل است

صهری صفا بیوس است

الصاد مع الماء

المنشأ النجیانه

صبا من الیوم فردین و من شایه اندک

است و از آن آن صوبه است

صبا قلاه است

صحبان نوعی از بیون است و طبعه است

و گفته اند نوعی از بیون است و از آن

صحبان ذهب و طلا است

صبر صفا است

صبرین پوست شحم خنثی است که

در آن مغزی باشد

صیلوا بیونانی صفتی است

صیق غمراحت است

صیوب غمراحت است و جمع آن

صیاب است

صیاد اصل است

الصاد مع الماء

الصاد مع الماء

خائن خلاف ما عراست جمع آن

خائن خلاف معر

ضرب از دواب الحشرات

ضاحك سبك بسيار سفيد است كه از

كوه ظاهر گردد

* فصل الضاد مع الباء الموحدة *

ضباب و ضبارك و ضبارم و ضبور

و ضبشم و ضبطر و ضبور اسم است

ضبله مار بار يك را نامند

ضباب النحل طلع آنست

ضبا درختي است شبيه ببلوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البر است و آن جوزي

صلب است

ضبعان ضبع نواست و ضبع ماده را

ضبعانه نامند

* فصل الضاد مع الجيم والتاء *

وال ال المعجمة

ضجاج بفتح بعربي ماچ را نامند

ضحك بجاء مهمله بعربي اسم شكوفه

طلع است هنگام انشقاق كم آن و نه زالمج

و عسل را نامند

ضلج بن ال معجمة بر بوز است كه

يقطه يمانية باشد

* فصل الضاد مع الراء المهملة *

ضراك بضم بعربي اسم اسب است

ضرامه بكسر بعربي شجرة البطم را

نامند

ضرب بفتح اول و تحريك و تسكين ثاني

نيز عسل سفيد غليظ را نامند

ضواد اسم نوعي از كلك كه مراست

ضرجع اسم تمر است

ضرة بفتح اول و تشديد دوم تكمة پستان

را نامند و نيز بهنج آنرا

ضرد بعربي اسم اسب است

ضرس بكسر اول نام دندان اسب است

و اين از ميان اسنان مذكر است

و همچنين انياب و جمع آن ضروس

و اضراس آمده

ضرس العجوز شوگ السعدان را

نامند و كويند حسك است

ضرضم بعربي نام اسب است و ضباع

نر را نيز نامند

ضرعم و ضروغام و ضروغامه همه اسم

اسب است

ضرف بعربي درخت الجوز را نامند

ضرم بفتح بعربي فرخ العقاب است

ضرم بضم اسطوخودوس است

ضرو بكسر اول سك شكارى است و ماده

آرا ضروه نامند و جمع آن ضيراه است

ضروع بضم بعربي انكور سفيد بزرگ

دانه را نامند

ضروع الكاهه درخت زقوم را نامند

و بعضي گفته اند اسم نمر آنست

ضري بفتح اول و تسكين ثاني آب

غوره زرد و ياسرخ كه يزينق بر يزد

و نيز سازند

ضريب بفتح صغيغ و ثلج و جاليد را نامند

ضرب ال قول شهر يست كه بن و شش

بعضي را بر بعضي و نيز در شين

از چند شتر در يك طرف را نامند

ضربك كركس نراست

ضربم صغ درختي است

* فصل الضاد مع الفاء *

ضفادي ضفادع است

ضفاير الجين پرميا و شان است

ضفغان نمر سعدان است

ضفطار ضرب هرم است كه بهارسي

نموسما ربيرقامند

ضف بضم و تشديد ياء اية است

كوچكى كه بهارسي هر خك و شيكز و بهند

كهتمل نامند

* فصل الضاد مع اليم *

ضمد بكسر اول بعربي اسم عصابة

است كه بر جراحت بندند و باصطلاح

اطباء دويه مطبوخ يامايع است كه قوام

آن غليظ باشد كه بر عضو كنارند و در

قرا باد بين بتفصيل ذكر يافت و جمع آن

اضمه و ضمادات آمده

ضمج بفتح اول و سكون دوم بعربي

اسم گرمي است كه بهندى كهتمل نامند

ضمج لافه يزرگ را نامند

ضميران اسم عربي شاهسفرم است

* فصل الضاد مع الواو *

ضوع بوم نورا نامند كه بهارسي كول

نر كويند جمع آن اضواع و ضيعان آمده

ضولج بفتح و افسح بصاد مهمله است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

طیار صنفی از انجیر بزرگ هریخ است

خند روس دانسته

طبقا ماون لغت یونانی است ماهیت

آن نباتی است برک آن شبیه برک

انکورستانی با شعبهای بسیار و کل آن

سیاه کوچک و تخم آن شبیه بجا و رس

طبلا ف بفتح بتوکی اسم سعد است

طبیخ در لغت هر چیزیکه با تش بریان

نموده و در آب پخته باشند و نزد اطبا

چیزی را نامند که در آب جوشانیده

باشند و نام مرکبی است و چیزی مشوی را

نیز گویند

فصل فی الطاء مع الاء المهملة *

طرح بعربی اسم نعل است و گویند

نعل صغارا است

خیره سرشیر را نامند

طیار اسم عربی است و بعوض را

نیز نامند

* فصل فی الطاء مع الاء المهملة *

طحابا بریانی طحاب است

طحاب الصخر خرازالصخر است

طحمام بعربی و گویند برومی شوکران

است

طحمن و طحیم بعربی دقیق و بغاری

آرد را نامند

طحن بضم اول و فتح دوم بعربی غنم

را نامند و حر باران نیز

طحینه بعربی سوسن مطحون یعنی کنجد

سائید و را گویند

* فصل فی الطاء مع الاء المهملة *

طخف لبن خامق است

طخی دیک است که بغاری خروش

نامند

* فصل فی الطاء مع الاء المهملة *

طراخا و طراحاما سنیاسرانی و بیونانی

طراعامیس و طراعامیسا شمع قناد است

که کثیرا باشد

طراخیس بیونانی خند و روش است

طراغرن بیونانی فوتیج بری است

طراسا بیونانی نوعی از درخت بلوط

است

طراسولن طالسفر است

طراس عنب النعلب است

طراعیس رازی گفته از جنس نشود

سیاه است و گفته اند حی است کوچک

سیاه که در با قلا یهم می رسد و گفته اند

خند روس است و سلت را نیز گفته اند

طراغافینا بیونانی کثیرا است

طراغیس سات است

طراغریس دقیق است

طراغوریاس و طراغوریاس بیونانی

فوتیج جلی است

طراغوریاس بیونانی صنفی از

صعتر است

طراغودس و طراغودس بیونانی

طائی است که بغری صغرا غون نامند

طراق بکسر اول و تشید دوم اسم

ترباق است و آن مرکبی است معروف

طریق کویچکی است که بهندی میور نامند

طریق غایطوس و طریق یوس بیونانی

برصد اب بری است

طریق غارطوس بیونانی نوعی از مور

خوشبو است

طریق قون بیونانی زهرور است که

طریق قون نیز نامند

طریق قون برطانیقیس است و بعضی

بستان افروز نیز دانسته اند

طریق کس و طریق کس بیونانی دردی

خمر است

طریق مال غایت است

طریق فلاطی بیونانی سازج است

طریق فله بیونانی حنق قوی است

طریق قی . یکسر اول معروف تر یا ق است

که بفارسی تر یا ک نامند

طریق کوشه کوشه بریان با تش است که

بفارسی کباب آنشی نامند

طریق چومانس بیونانی شعراغول است

طریق قان طریق قانولون است و قریط بری

و نیز نامند و شیخ الرئیس در قانون گفته

نبانی است ربیعی تخم آن شبیه بعضی

طبع آنرا چون در نهش افامی بر بزند

تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو

تھام بر بزند احداث وجعی مائذ و جع

نهش انعی نماید

طریق فلا و طریق سوج و طریق بلون

سپاسا لبوس است

طریق قون قوۃ الصبغ است

طریق یوس اسپوش است

طریق یاسا نوعی از سمک بحر است

طریق یورون بیونانی زهرور است

طریق یوس بیونانی صداب بری است

طریق ذرقه است و طعام متخذ از آن

را نیز نامند

طریق یون و طریق یون بوتیمار است که

بهندی بکاف عجمی و کبوت نامند

و بعضی یمام و شفتین نیز گویند

طریق یون بالاسیاء بیونانی شفتین

بحر یوس

طریق یون بیونانی ذرقه شوکات

است

طریق یور بیونانی ذرقه نبات است

که مراد زهرور باشد

طریق یون بیونانی خورومی است

طریق یوس اسل است

طریق یون طین رقیق است

طریق یون بیونانی سرق است

* فصل الطاء مع السین المهملة *

طس قاقله است

طسوماو و طسوما لیوماس و طسوما لون

و طسوما لیا بیونانی و سربانی همه اسم

تتو است

طسبه قرق است

طسبمان شرم است

* فصل الطاء مع الشین المتحمة *

طسیر و طسور طیرانه است

* فصل الطاء مع الطاء *

ططرامی و ططرامی طین ملک الایاط

است

ططرامس درخت بطام است

ططریق قوس مرهم با سلیقون است

و در قریادین ذکر یافت

ططریق قوس بیونانی ققاح الکرم است

* فصل الطاء مع العین المهملة *

ططام یغری اسم ما کولانیست که

در آن غذا نیت غالب باشد و نزد کرسنگی

انسان بخورد و نیز طلاق برکنم

می نمایند

ططم یضم اول و سکون دوم بمعنی

طعام است

* فصل الطاء مع الغین المهملة *

ططر یغری اسم طائری است معروف

و جمع او ططران

ططرد یضم ترکی اسم طائریست از طیمور

صید از جنس صقور

ططری و ططبان و ططبا یغری کار و حشی

کوچک را نامند

ططخ یفتح و تشدید غین یغری اسم

ثور است

* فصل الطاء مع القاء *

ططاحه یضم کف دیک است که نزد

جوش بر سر می آورد

ططال یضم طین بابس است

ططرا دسما و ططرد و سماء بر بانی

اطفار الطیب است

ططسیا بیونانی سد ابه چلبی است

طغشقرن طغشقرن است و بعضی
شکران دانسته اند و اصلش در
طغمان یغری اطراف هندوستان است
طغل بکسر یحیی و نامند و اندکی
طین قسولیا را و نیز کون نری را گویند
طغله قاضیه است
طغلی درخت منقل است که دوم نامند
طغره و طغی طغره منقل است
فصل الطغره مع اللام
طلا بدیع یغری یحیی حیوان صاحب
طلب را نامند و گفته اند یحیی امرو را
و یحیی تشویم است
طلاو بکسر و مل اندوید ما یحیی را نامند
که بر عهده و مالند از خداداد و یحیی نری باشد
و نظران را نیز نامند و یحیی را نیز
و آب انکو و یحیی را نیز گویند و یحیی
مطهر و یحیی نامند
طلاح یغری طلی است و نوعی از ام
شکلان است
طلی بکسر و نری است
طاجوم و طاجوم بضم جیم را غای معجمه
یغری ما ارجح است
طاجام بکسر یغری تبیل مد را گویند
طاجقورتا طاجقورتا است
طاس یونانی طاسه است
طاسا و طاسا اسم صفتی از صدف
که چنگ است
طاس اسم صفتی از چوب است
طاسان اعراس است

طال بدیع اسم عربی ششم است که
بهند و ارض نامند و آن را طوبی است
که از آسمان شبها خورشید را
نبرد آید و روزی زمین را خوار و یحیی
و جمع آن طلال و طلل آمد و بدیع و
بکسر نیز اسم ما و است و یحیی و یحیی
لام شهر حیوان را نامند که یحیی نامند و
و یحیی را نیز گویند
طلام باضم و یحیی نام لام اسم نوم
است که حبش یحیی نامند
طلم بدیع چنگ دال آن را گویند
طلمه بکسر و سکون لام نامند که یحیی
کو را یحیی نامند و یحیی است که یحیی
و یحیی صلی الله علیه و آله یحیی که یحیی
که طلمه و یحیی را یحیی است و یحیی
یغری و یحیی از یحیی است و یحیی
صلی الله علیه و آله یحیی و یحیی
از یحیی یحیی و یحیی
طلر بکسر یغری اسم دانه است و
یغری یحیی را گویند
طلور یحیی کو یحیی حیوان را یحیی
است
طلهیز طره شقوق است که یحیی
یحیی باشد
طلیا و طاس و طاسا و طاسین و یحیی
اهل شام نوعی از صدف که چنگ است
که از آن نعل میسازند و طاسین میگویند
و یحیی صاحب فخر اسم حازون است
طلیح یحیی یحیی است که

طلیح یحیی یحیی
طلیطی قسولیا است
طله طلیح یحیی خوراک است
طلی یحیی کو چنگ است که یحیی
یحیی نامند
فصل الطغره مع اللام
طیافور طایف است
طیور طیور بدیع یغری خوراک است
طیور یحیی یغری شوق است
طیطم یحیی یحیی است که یحیی باشد
طیطی و یحیی یحیی یحیی یحیی
است
طیور بکسر یغری یحیی مرغ آردا نامند
طیله یحیی یحیی یحیی است
طیلیل و یحیی یحیی یحیی و یحیی
و یحیی
فصل الطغره مع اللام
طیست یحیی یحیی و یحیی طویل و
یحیی یحیی را یحیی و یحیی یحیی
یحیی کو یحیی
طیست اهل حوران اسم قریب است
است
طیل بدیع اسم نوعی از ماهی
است
طین بکسر و یحیی یحیی یحیی
خوراک است و یحیی است
فصل الطغره مع اللام
طوارا بدیع یحیی یحیی که یحیی
که یحیی یحیی یحیی یحیی

که با جد و اوهر و دل و آن پیش اند لعی	برمی و ساق جملی نیز گفته اند و معروف	طول بفتح طاء ضم و او مشدده بعربی
است رسم است و اقله تریاق	نزد اهل شهر را تا طایموس است	اسم طائر است یا های آن طولانی
طواط بضم بعربی اسم با شق است و	طوطرا حبه الخضر است	* فصل الطاء مع الیاء *
خفاش را نیز نامند	طوطرق بسرائی تودری است	طهر طرخشقوق است
طواغون برومی لحمة التیس است	طوطک اسم عامی طوطی است که بعربی	طهورس بکسر بعربی اسم لبن است
طواقیطوس قوطم بری است	به غانا مند	طهف بعربی اسم نان دخن است و
طواق اطواق است که بهندی سندی	طوطاون بیونانی ساقی است	گفته اند ذرا است و گفته اند طعام
پوتاری نامند	طوطلی مغرب توت هند است	منجذ ازان است
طواریس جمع طاورس است	طوطیا مغرب توتیا است	طهلا اسم یونانی مامودانه است
طوب بلغت اهل مصر آجر است	طوف بعربی غایط است	طه یوفیع بیونانی اسم ترفیعین است
طوباله اسم میش ماده است و میش	طوفریوس بضم و طوقوریوس نومی	* فصل الطاء مع الیاء *
تورا طوبال نامند	از کادر یوس است	المتناة التختیایة
طوبوطوق جمع توبریست	طوق دار اسم عامی فارسی قمری	طیا بیونانی نوشادر است
طوطری ملس درخت بطم است	است	طیات بعربی جنس از نخل است که
طودرین تودرین است	طوقو بسرائی اسم دوقواست که تخم	در مصر میشود
طورین بسرائی تریب است	جزیری باشد	طیالیمون بیونانی بطا فلن است
طورس بیونانی چین است	طوکثیر طبا شیر است	طیان طیان است که یا سمین بریست
طورسرا بیونانی سکر است	طولواغریون خربق ایض است	طیب اغم عربی ادویه خوشبوئی
طورغولاطر بسرائی و یارومی مرایض	طاون بیونانی عربی ثا است	است مانند مشک و عنبر و هر دو عطر
است	طوله اسم اند لسی قیطل است که	را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی
طوروس چین است	بیونانی سفید و لیون نامند	قوی و زیاده کنند سرور و معاشرت
طوری بضم اسم طبور وحشی است و	طولیدرن عنب الثعلب است	باد و ستان است و از عنب اشیا است
حمام را نیز گویند	طولیطون قنطوریون صغیر است	مرجناب حضرت رسالت مآب راضی الله
طوسطس برومی اذخر است	طوما طالین و طوما ظالین بیونانی	علیه و آله و سلم چنانچه فرموده اند
طوسک مشط الراعی است	عربینثا است	حبیب الی من دنیا کم ثلث النساء و
طوسیس فلاح اذخر است	طوماغا قنطوریون کبیر است	الطیب و قره عینی فی الصلوة و
طوط بضم بعربی قطن است	طومقرر قنطوریون صغیر است	آن جناب بصیار خوشبوئی استعمال
طوطاق اغریون بیونانی حماض	طومه سلخفاة است	مینمودند و از بد بوئی ناخوش بودند
پوری است و جلی را نیز گفته اند و ساق	طوتاس بیونانی اذخر است	و طیب بمشک میفرمودند و بد را

1. *Chlorophyll a* (Chl *a*) is the primary photosynthetic pigment in most plants and algae. It is responsible for capturing light energy and converting it into chemical energy through the process of photosynthesis.

[illegible]

طیبتی "ہوا پوری"
طیبتی خوراک

طهور جمع طهر است

طیومالس یونانی برشیاں دار است

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیجی است

طیبقی دادی است

طینوس حیاحب است

* باب الطاء المعجمة *

* فصل الطاء مع الالف *

ظالم عشیه است که آنرا شاخهای

طولانی باشد و صوف نیز نامند

* فصل الطاء مع الیاء الموحدة *

ظباء ضبع الاجاء است

ظلمی غزال است

ظلمه ماده ظلمی و کاوماده و بز ماده

را نیز نامند

* فصل الطاء مع الراء المهملة *

ظراء آب منجمد از سردی است

ظریغانه اسم عربی حبه است

* فصل الطاء مع العاء *

ظفار اظفار لطیف است و نیز نام

بلای از بهن است و عود ظفاری منسوب

به ان است

ظفر بضم اسم عربی ناخن است و جمع

آن ظفر بتحرک و اظفار و بندرت

بضمتمن و بکسر نیز آمده و آن جسمی

نصبانی است که بر سوا نکشتان انسان

و اکثر حیوانات میر وید برای فواید

که در کتاب مذکور است

ظفره و ظغیره بضم فونبج بری است و

بعضی فونبج هندی دانسته اند

ظفره العجوز حبس است

ظفره النسر ناظاندهی است بمعنی

کف العقاب

ظفری بضم اسم صغی را از اقلیمهای

معدنی است که از معدن قدیمه کهنه

برمی آید

* فصل الطاء مع اللام *

ظلام بفتح اول و تشدید دوم بعربی

اسم عشیه است که عمالنج آن طولانی باشد

ظلم بفتح بعربی اسم تلج است که بفارسی

هرف نامند

ظلمه نعامه نراست

ظلمه اسم حیوانی است که آنرا شیر

باشد که بنوشند قبل از گرفتن زین آن

و عرب میگویند سقا نا ظلمه ظمیه

* فصل الطاء مع المیم مع النون *

* والها والیاء المثناة التثانیة *

ظلمج اسم نمرجوز است

ظلمب بکسر بعربی اسم بنج درخت است

ظلموب بر وزن عصفور عصفور عظیم

الساق است

ظلمه بعربی شربت شیرین است که کوه

آن را بگرفته باشند

ظهرة بضم سلحقا است

ظهون اسم عربی سنور و وحشی است

یعنی کربه دشتی است

ظی بفتح بعربی اسم عمل است

* باب العين المهملة *

* فصل العين مع الالف *

عابس بکسر اسم اسب است

عابق فرخ طائر است و فقیکه پرواز کند

عائک اسم قوس است و جمع آن

عوا تکیه و راست بسیار ترش را نیز نامند

و نبین صافی را نیز گویند

عاذر رعاذره و عذره بمعنی غایط

است

عازه لبین خوشبو است

عاسل بعربی ذئب است جمع آن

عسل و عواسل آمده

عاسی شعراج نخل است

عاشرة اسم ضبع است و جمع آن

عاشرات و بفارسی گفتار نامند

عافصی بعربی عصف است

عافطه نعجه است و عنبر را نیز گفته اند

عاقوشما شخار است

عاقل تیس جمیلی است جمع آن

عواقل

عاقورا از ارفون است

عاقول خارشتر است که حاج نامند

و بعضی ینبوب دانسته اند که خرفوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوعی

است که آنرا آرد توله و بفارسی کچی

نامند

عالاتطس بیوانی حیرانی است

و یغین معجمه نیز آمده

عاله نعامه است

عالبجون فونبج بری است

عامه اسم نوعی از میعه است

و عجاغه نیز در تریور کما عظیم الچند را
نامند

عجی بر وزن هدی عربی پوستهای
خشک است که طبع نموده بخورند و احد
آن عجه

عجارم سوزن قوی را نامند و گفته
اند اسم قضیب مرد است

عجاف بکسر حنظل است

عجاف بضم نوعی از خرما است

عجازه اسم نوعی تمر است در مدینه
طبیعه

عجالد و عجلد و عجلط لبن غلیظ خاثر
است

عجام بضم اسم جنس هسته هر شی
است و احد آن عجم را کثر مخصوص

بل افدا نکور و مویر و امثال اینها است

عجائس عجائس است که در آن قالب
مکانی شده و آن جعلان است

عجائن بضم قندل است

عجب حب اللیل است و حب الکی
نیز و بیونایی اناغورس نامند

عجام بفتح و تشدید جیم خفاش ضخیم
است و طوطا را نیز نامند

عجل زبیب است و حب العتب را نیز
نامند و گفته اند تمر است شبیه بزبیب
و بفتح اسم غراب است

عجل رجول و رجرویس اسم بچه
بگرا است که بفارسی کوساله نامند جمع
آن عجاجیل

عجری بضم عد و کرم است که در

اشجار و غیره با هم میرسد

عجرم بکسر کرم است که در دشتها
با هم میرسد

عجرم بضم عربی شتر قوی شد بد است

عجرونی بضم کرمی است با پایهای
طولانی و گفته اند مورچه دراز پای است

عجل بفتح و تحریک عربی اسم طین است

که حماء مسنون نامند یعنی خاک سیاه
و یک بو جمع آن عجل است

عجم بفتح اول و دوم بمعنی استه هر

میوه ماکول از ذوا که مانند انکور و شفتالو
و زرد آلو را مثال اینها و بچه شتر را

نیز نامند و بضم اصل ذنب یعنی بیخ دم
را نامند

عجمه بفتح و تحریک اسم تخلیص است که از تخم

رویید

عجماء بر وزن فعلاء بهمه است و عجم

بمعنی کنک است و بهمه را عجماء ازان

جهت نامند که کنک است و سخن اسمی گوید
و نیز عربی اسم سطرانیون است

عجمی نوع تمری است کوچک

عجنس شتر قره صلب قوی را نامند

عجوه اسم نوع تمر است که دو مل بند

طبیعه میشود بزرگتر از صحنائی و در حدیف
است که حضرت رسول الله صلی الله علیه

و آله فرمودند هر که صبح ناشتا هفت دانه

عجوه بخورد در آن روز هیچ همی و

شکری با او اثر نکند و نیز آنحضرت عم

فرمودند که عجمه از حیات است و شفا ی هم

عجوز عربی اسم کهنه است و آنرا عجوز

از آن جهت نامند که ممکن است از آن تا کهنه

گردد و استعمال مینمایند و تازه آنرا نمین

بخورند و نیز اسم روباه و شیر و بقر و کرک

و کفتار و عقرب و فرس و سگ و شتر ماده

و فیل ماده و نیز اسم درختی است معروف است

و مشک و نوعی از خوشبوی را نامند و

نیز اسم طعمائی است متخذ از نباتات بحری

عجوم عربی بچه شتر است جمع آن

همچین است و نو ماده درین مسامی میآید

عجهوم بضم اسم ظائر است از طيور آبی

عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد

شرشته نامند

فصل العین مع الال الهمالة

عدار اسم دایه است

عدام بفتح اسم نوع رطبی است که در

مدینه طایفه میشود و در آخر میرسد

عدامل و عدمل و عد ملی هر چیز

قلبی معن ضخیمی را نامند و هو ماو

خصوصا درخت کهنه سال خورده قوی را

عدرنا بسویانی کنک ش را گویند

عدس جبلی نبقه است و گفته اند نوع

بنفشه است که کل آن سفید میباشد

عدش المر گفته اند تخم نباتی است

که بیونانی سفارعیون نامند و مستعمل

در تربیات و ازاد و به نافع در رسوم

است و ابن بیطار گفته که بیونانی شکر

غالیون نامند و آن سوسن دری است و

عرق بلبل	قلهولیا است که بفارسی	عرق اکراد است
زنگباری نامند		عرق غصان جنبه کوبی است
عرقضا	و عرقضان و عرقضان و عرقضاده	عروسی بعربی و سریانی جنبی است
و عرقضان همه اسم جنس فوقی است		که اسراش باشد
یا بر طوره است		عرویا سریانی است و بفارسی از انکبین
عرقچیری	بکمون است و بخورا کرد	نامند
رانز نامند		عروس قائل النحل است که نه لونی
عرقون	نباتیه است که برگ آن شبیه	باشد و کبریت زرد را نیز گفته اند و اهل
ببرک شقائق النعمان است و شکافته و		شیراز آب مقطر از معصود را در مرتبه
طولانی و بهج آن مستند بر آنرا میخورند		را عروس و آب شریخ بعد از آن را
و صنف دیگر نیز میشود شاخهای آن		د اما نامند
باریک و برگ آن شبیه ببرک ملوخیان و در		عروسا فارسی صلح الحیه است
اطراف شاخهای آن چیزی بر آمده شبیه		عروسک پس پرده و عروس در پرده
بسر مرغی و منفار آن و این در طب غیر		اسم فارسی عامه فرس کا کنج است
محل روح بلکه در صناعت دیگر است		عروسک حباب است که بفارسی
عرقبل	بعربی صفره بیض است	کرم شب تاب نامند و گفته اسم فارسی
عرم	بفتح اول و دوم ماهی است که	طینوس است و چنگ را که بوم نامند
اهل مغرب شورین و سودایی و پس نامند		نیز گویند
عرماء	مار سياه مخلوط بسرخ است	عروق بفتح اول و ضم دوم درای معرق
و گفته اند مار مرقش است		است و ضم اول و دوم معنی رک است
عرماض	یکبار بعربی طحاب است	و شامل رکهای بدن انسان و حیوان و
عرمه	بفتح اول و کسر دوم و فتح مهم	اشجار است و نیز ریشهای باریک درخت
و هارد ذکر است یعنی موش دشتی نر		را نامند و مروق الضباعین را نیز نامند
عرمض	بفتح طحاب سبز است که در	که بفارسی زرد چوبه گویند و بعضی گفته
زرد آب میا شد و بالای آب می آید و نیز		نباتیه است زرد که بفارسی اسپرک و بهند
حب الغار و نوعی از زرد بری است که		تن نامند
بفارسی کنار بری نامند و راک کوچک		عروق اصفا بفتح کبر است
رادانسته اند		عروق بعضی مستعجله و بعضی
عرمضان	اسم عربی حمل قوی و بخور	بوزل آن که بهندی ستاوری نامند
عرق احم عربی بومنی از توما است		
و گفته اند اسم نباتیه است که بر شطوط البهار		
میروید و پنج شاخه میل ارد و اهل آنرا		
ذو خمسة الاغصان می نامند و گفته اند		
درختیه است شبیه بحماق		
عروق جمع عرق است و شامل عروق		
بدن و شجره در است و نیز بهج درختی		
است زرد رنگ که از آن ثياب و غمرها را		
و نک می نامند که عربی عروق الصفر		
و بفارسی زرد چوبه و بهندی هندی		
نامند		
عرق الارطی	بختی است شرح رنگ	
و سبک که بفارسی بهج پله نامند و آن بهج		
درخت مغرب است		
عرق اصفا	بفتح کبر است	
عرق انجبار	بفتح انجبار است	
عرق الجسد	رک بدن است	
عرق السوس	اصل السوس است	
عرق الکافور	بلغت اهل مکة مشرقه	
زرنباد است		
عرق الطیب	اسرار است و زرنباد را	
نیز گفته اند		
عرق الفاوذج	ابوخلسا است که	
بفارسی موه چوبه نامند		
عرق الجبال	مومانی است	
عرق الزبيب	موز آب است که مغطر	
نموده باشد		
عرق الشجر	صمغ است	
عرق العروس	طای است	

دالحنه اند

مروق اخضر نورا الصباغين امضا که
بنارمي و ريا من را بندي ميست و ميست
نيز نامند

مروق الزعفران مروق الصفر است
که مروق الصباغين و بنارمي زرد چوبه
و بندي مادي گویند

مروق السوس اصل السوس است
مروق الاصغ مروق الصباغين است
مروق الصدر مروق الزعفران است
مروق الطيب و مروق الزانور زرايه است

مروق الفروخ ابو ظلم است که شنباز
نامند

مروقنا چيزيست که اصل نصيبين در
مياهي موي مستعمل دارند و گفته اند
اشراق است

مروق سدر مستعمله است
مروقوم مرقوم است
مروقون قطراست

مروقنا ناخود است و مرشد و انيز
گویند

مروق العجل بلغت مصر بنسب است
مروق جدي يعني بزخانه است
مروق طه مرقوب است

مروق بصر و مروق حماله حماله قولی است
مروق طه نادره است مرقوب شبيه اجعلي
مروق مرقوم مرقوم است يعني گوشتان بنار
مروق لحم است

مراز و مراز از مروز است

مزل العين مع الزاء المعجمة

مزا مزانه امضا که بنارمي آمويزد
نامند

مزل حمام ذکر است يعني کبوتر نر
مزمول ابل است

مزر و مزون قطور و مزون است و در
يعني نوح تادون مزر و قطور و مزون کبير
است و مزر و مزون قطور و مزون صغير است

مزين کذلي است مروز و مروز و مروز
مذکور شد

مزل العين مع السين المعجمة

مزا بلع است و کثرت را آمويزد
مزا عين مزا عين است و آمويزد اين نام
بل اين جهت مرموم نموده اند که در شب
بسيار در مزا ميخوابد

مزال رعقل نوز و اوزا است
مزار و مزار ذنب است

مزالج جمع مزلج است يعني
نيسان و قاق يعني شاخها و نخها
درخت گوم و کدو و خيار و امثال اينها
که مورد رخت و غير آن است و بنا لا رود
و يعني شاخها و درخت با رنگ و بهر
درخت نيز آيد و بعضي آنها را نياز
نيز نامند و گویند لغت مراد از آنها
است

مزيان مزيان نقل است
مزيون مزيون است و مزيون
مزيون مزيون است و مزيون

مزيل يفتح ذنب است و مزيل

مانند باقوت و در وقت قرينه را بزرگویند

مجير مانع است
مجيرون بقاءه است

مسي زرايع است
مسيان و مسي و مسي و مسي يعني
ذنب است

مستوس نوع درختي است شبيه
انجور است

مستف سگريزه سفيده است
مستل مستلین مزاينه مکس آن است
است و مستلین

مستل ملاقه رشوت سياه چمپند است
که از ملا در مري آن در حين فشار که
دهن ملا در مري نامند

مستلي اهم مصري يعني ارمي است
مستل مزيان مزيل مزيان است
و مزيان مزيل مانع و مزيل مزيل و مزيل

مستل مزيان مزيل مزيل مزيل مزيل
است يعني دوشاب خروما

مستل دأري دهن مزيان است که از
نامند و مزيان مزيل مزيل مزيل مزيل
او مزيان دانسته

مستل الخاج نوز مزيان است
مستل مزيان مزيل مزيل مزيل مزيل
درخت مزيان مزيل مزيل مزيل مزيل

مستل مزيان مزيل مزيل مزيل مزيل
نوز مزيان مزيل مزيل مزيل مزيل
است و مزيل مزيل مزيل مزيل مزيل
مزيل مزيل مزيل مزيل مزيل

صمغ آن کله است که بیونانی نوازش	عشبه الصباغ کراشا است و غایتی قهیر	عسل الخلدان بهر عشبه است که از
نامند	آن دانسته	درخت بید بعل می آید
عصبه بفتح و تحریک نوع لبلابی است	عشبه العجوز طراشته است	عسل داؤد او مالیه است
که بیونانی فسوس نامند	عشبه النار ظیان است	عسل الرمث شبنمی است که بر درخت
عصاب بفتح و تشدید ماد اسم غزال	عشر بضم بقاری درخت خرک و بهندی	رمت نشیند و آن چیزی است سفید
است	آک نامند و در سکر العشر مل کور شک	شیرین و گفته اند که آن شکر تبغال است
عصف بری باد آورده است	عش الطائر خانه طیور است که بقاری	عسل طبرزد شیرۀ قند و شیرۀ نبات
عصفورالچنه خطاف است	آشیان پرندۀ کوبند	است
عصفورالصباغ و عصفورالشوک	عشق الصبیان شوکۀ السوداء است	عسل القسب عسلی است که از خرما
صغراغون است	* فصل العین مع الصاد والصاد *	خشک بطبع و فشردن و بفروام آوردن
عسلان متصل است	عصاب و عصب بضم ا هم بر بری	بعمل آوردن
عصیده طعامی است مصنوع و در	شبطرج است	عسل القصب آب نیشکر است
قرا بادین مذ کور شد	عصاره همارت از آب افشردۀ نباتات	عسل النبی حصی لبان است و بعضی
عصیفیره و عصیفیره چیزی زرد است	و باقوا که و غیرها است خواه خشک نمایند	گفته اند معده سائک است
عضاه یکسراول هر درخت عظیم خاردار	و یا نکنند و عصاره هر چیز در ضمن اصل	عسل مادی عسل نخل سفید است
است و آن بر دو قسم است خالص و غیر	آن مذ کور شد	عسل النخل شهل است که بهندی
خالص و درخت ام غیلان را نیز نامند	عصاره آرمس عصاره پوست انبر	مل و نامند
عضرس خطمی بری است که بیونانی	بارس است و در امراض عین مستعمل	عسل یا بس خشک کن من است و طعام
باد و عبری شحم المارج نامند	و بهتراز ما مهران چینی است	طیب رقیق را نامند
عصرفوط و عصفوط جانوری است که	عصاره امای سک است	عسلج یکسر صنف اخیر بخور مریم
بقاری مارملوک و بهندی بهمنی نامند	عصاره حناء الصینی تمز و خطا نیست	است
عضرن یکسراول بورق است	که شاه صینی نیز نامند	عسن پچه کهنه است
عض یکسراول و تشکید خاند اسم جنس	عصاره السوس رب السوس است	عسب جریب نخل است و استخوان
هر درخت کوچک خاردار است و گفته اند	عصاره القرظ اقا قبا است	ذنب را نیز نامند
اسم نوعی از خار است	عصاره هوفنقه طبل اس عصاره الحبه	عسبل قضیب قیل را نامند
عضل بفتح و تحریک بلغث اهل یمن	القیس است	* فصل العین مع الشبن المعجمه *
جراد است جمع آن عضلان	عصاموسی عصی الراعی است	عشار بضم عشار است
عصمحه عبری اسم ثعلبه است که	عصی هرمس چاپوب است	عشب گیاه تررا کوبند
بقاری روبا ماده نامند	عصب بضم درخت خاردار است که	عشبه عشبه مغربیه است که طیان نامند

مضمون من ممکن و واجب آن
اعضایان اجزای کبدتکون حیوان
متولد از منی و کبدتکون است و آن
یا مفرد است مانند اختفوان و عفرین
و صی و ویا طر و وری و لیم و شیم و
من و یا مرکب بترکیب و آن مانند عدل
و یا ثانوی مانند عین و یا ثالثی مانند
وجه و یا رابعی مانند راس
و یا هیله
مضمون هیله است
نصل العین مع الطاء الیه

مطارد با عرق کبریا است
 بمطارد با عرق کبریا است
 با مصالح اهل صنعت کبریا است
 با مصالح اهل صنعت کبریا است
 بمطارد که با عرق کبریا است
 بمطارد که با عرق کبریا است
 در آن مصالح کبریا است
 در آن مصالح کبریا است
 بمطارد که با عرق کبریا است
 بمطارد که با عرق کبریا است

کتاب
تاریخ اسلام نقلی ادبی و فنی
نقلی نسخ و کاتبان آن کتاب و قلم
از این کتاب

عطر را که با اسم میس مخلوط می کنند است
جمع آن عطر و زعفران و بنفشه و گلستان
و با ملاح بعضی ها می چربانند
است که این در ریختن بسیار زیاده و عطر
کودک که چوبی را با ملاح و گلستان
عطر را که با اسم میس مخلوط می کنند است

عطر الابل و عطر عود و عطر اجنه
عطر منجم حبس دهن منجم است
عطشان نباتی است که بیرونانی
دینا کوس نامند و بغیر این حسن انکاب
و عطر منک نیز
عطاره بدخ منبل و زمی است
عطل گفته ابله معرور است و گفته ابله
بهر اسمی است که خلایق باطنی و بیدار
بول مشک نامند
عطاب و عطوب قاتل ابله است

مطر من حصار الموحش است
مطر نظم مولع مطر من است
مطر من بفتح ایل و نام دوم در و اش
است که در بنی و متل نام مطر آرد و نظم
آن مطر ساعه و در قرآن در آن ذکر یافت
مطر تا نام آن است که آنرا نام مطر
نام

تاریخ اسلام

مظاہر توحید از سید احمد
مظاہر در مظاہرہ ملا علی را سید
مظاہرہ یکسراول و سیکون درم اسم
عربی از سید کویتک است

[The page contains faint, illegible markings and bleed-through from the reverse side.]

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

گفته اند بر تمام است
 همدارمون بیوالتی حب القفل است
 همدار گفته اند ثمراتل ایبه است
 نیزموی بی هم ملتوت با دام است و نعوی
 فزولب را نیز با منف

معارف و جود الی اقطاب امت که ما را می
کوژک و شیر این خوراک را با مصلحتانی
که کوژک پیدا و بهمانند شیر نامل
علاصم فاعله توی را اما نمل

مطابق
بهرین سلامت است
مطابق
برای سلامت است
مطابق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[Illegible text]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مجلس شورای اسلامی
تاریخ جلسه: ...
شماره جلسه: ...

موضوع: ...

حاضرین: ...

غایبین: ...

قرارداد: ...

پایان جلسه.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الأئمة الكرام
أزواج الوصي والكواكب

عیشام: اسم عربی درخت غرب است

ونزد بعضی درخت چهار ونزد بعضی

سقیم از وزعرو ورجیلی را نامند

عین صوف است

عین الاعلا: اقحوان است

عین البقر: اسم نوعی از انکور است

و بلغت مغربی اسم نوعی از آلو است و

اقحوان را نیز نامند

عین الحجل: بلغت شام قسم صغیر اقحوان

است

عین الحبو: با صطلاح اکسیریان

زیبق است

عین السرطان: شمشیر است

عین الهدهد: اسم مغربی اذان الفار

رومی است و در افریقیه جهت عرق

النساء استعمال مینمایند

عین الهم: سنگی است مشهور در طب

تفعی برای آن ذکر کرده اند

عینون: آذان الفار است

عینه: بلغت اندک لیسوعی الحمام است

عین البطباط: آذان الفار است

* باب الغن المعجمه *

* فصل ل الغن مع الالف *

عابانك: شاپانك است

غابس: عنب الدب است

عازباغی: اسم ترکی کهاه اطربلال

است و در کوهستان و درستان پای زاغان

نامند

غاسول: ایشان است

عنب الجن: فاشرا است

عنجل: عجم الزیت است و جمع دانه

اثمار را شامل

عندم: بقم است و نزد جمعی دم

الاخون

عرب: سفاق است

عنز: بز ماده است و در معز ذکر یافت

عنزان: اذربواست

عنصل: اسفیل است

عنقه: اسم عربی مرزنجوش است

عنقلی: اسم بودایی شلجم است

* فصل ل الغن مع الوار *

عود البخور: عود قماری است

عود البرق: دار شمعان است

عود بلسان: شاخ درخت بلسان و در

بلسان مذکور شد

عود الدرقة: محروث است

عود الريح: اسم مغربی ارغیس و نزد

جمعی فاوانیا و نزد بعضی ماموران و نزد

بعضی روح

عوسیا: برومی بسیار است

عود الصلب: نار انبا است

عود الفاوذج: ابوخلسا است

عود الوج: وج است

* فصل ل الغن مع الباء *

المناخ النخامة *

عدان: اسم جنس شاخ نباتات است

و بلغت شام دار شمعان را نامند

عبران: زهر ورجیلی است

عفیان: اسم عربی صوف خالص است

عقیلا: اسم عربی غوره است

عقيل العنب: میفختج است

* فصل العین مع الالف *

عكرش: اسم صنف اخیر ثبل است

* فصل العین مع اللام *

عالت: خندربلی است

عاجا: قراح است

عاس: سات است

عاسی و علقی و علوا: نبات صبر است

علف: رطبه خشك است

عاب مندی: اسم فارسی سقودون است

عاقه: طاسیقون است و کوبند اسم

صبر است

عالم: اسم جنس نبات تلخ است و کوبند

مراد از آن ثناء الحمار است و کوبند

حفظ است

عاک یا بس: قلفونیا است

عاک رومی: مصطکی است

عالم: با صطلاح اکسیریان زربنج است

علو فس: خبازی است

علوفن: بودایی میفختج است

* فصل ل الغن مع الميم *

عماد: بك الاس است

عمرو: کرفس است

عمالج: نوعی از خرنوب است که با تخم

خورند

* فصل ل الغن مع النون *

عنان: بزغاله است و در جدی مذکور شد

فصل اول فاجنه است که بیونانی فریوس
و مایوس نامند
فصل دوم ررس بسویانی چند بید ستر
است که خصیة خراست
فصل سوم انگشت است که بهندی کویله
نامند و آن اختری است که خاموش کرده
باشند
فصل چهارم بفتح کشن خرمارا نامند
* فصل الغاء مع التاء المعجمة *

فصل پنجم خرف را نامند که به فارسی سدا
نامند
فصل ششم لغوره لغاله است
فصل هفتم پنجه است که تخم آفر
بر آورده باشند
فصل هشتم فنوز درخت نخل قوی شاخ پربرک
را نامند و نافه بزرگ بر شیر را نیز
نامند
* فصل الغاء مع الدال المهملة *

فصل نهم فدا ده ضلع است
فصل دهم بضم اول و دوم و راء مهملة
مشدده بهربی اسم فحشه است
فصل یازدهم بهربی اسم عنکبوت است
فصل شانزدهم بهربی اسم ضبع سرخ پیر است
فصل هیزدهم بیونانی مقل است
* فصل الغاء مع الراء المهملة *

فصل بیستم فربر مرغ است
فصل سی و یکم کور خراست که حمار الوحش
نامند جمع آن افراء و فراء
فصل سی و دو آب صاف شیرین خوشکوار است

قال الله تعالى واسقیناکم ماء فراثا
فراثه نبله است که بشیرازی میله نامند
فراخ بجه طپور است
فزار بجه شتر و بز و گاو وحشی است
فزاربج جمع فرج است که بجه
دجاج باشد
فراس خرما سیاه است غیر شهریرو
فراستوک به فارسی پرستواست که
بهربی خطاف نامند
فرا سینا بیونانی کراف است
فراش بفتح اول و شین معجمة در آخر
اسم بهربی پروانه است و حد آن فرشه
فراشمون فراشیون است
فراص سازج هندی است
فراطن قرن است که به فارسی شاخ
نامند
فراطپوس بهربی مغاث است
فراغ بهربی اسم منی است
فرافو و فراخل سوپق نمرنبوب است
فرا م بکسر اول بهربی دوائی است که
زبان برای تصبیه فرج مستعمل دارند
فرا موس بیونانی باقلی است
فراق بضم اول معرب بردانک فارسی
است که بهربی بربل و به فارسی سباه کوش
و ترکی فارا فلاق نامند و آن حیوانی
است بقلر سگ کوچکی و برنگ آه و کوش
آن سباه و بیش پیشش شهر مکیو بند میورد
و کوندل و رمه ه از آمدن شیر و از
سباع شکاری است

فراشیون از بلده الجور است
فرایطانی الفلججه است
فرا نیون اقحوان است
فربرک و فرتوک خفاش است که
آنها مرغ عیسی نامند
فر بودم کافور است
فر بهی اهم فارسی سمن است
فرت نباتی است که جهت رجع فوا
نافع است
فرت سرکین است
فرثا فوه است
فرنا نیون اقحوان است
فرثا شعیر است که به فارسی جونا نامند
فر - کما د سقبل است
فرجه بسویانی سعد است
فر حور به فارسی فرخ طپور است
فرار با صطلاح اهل صناعت کیمیا
زینق است
فررکض شیخ است
فروج چو جده ماکیان است
فرر نباتی است در نها بت تلخی
جهت مغص و زحیر و رجع بطن نافع و
از چین می آورند و آن بتوای خطایی
است و بعضی وح و بعضی دوائی که ترکی
اکبر و رنا مند و بعضی آرا را رند چینی
دانشه اند
فرزد و فرزد مرغ گفته اند نباتی است
که بهج آن سعد است
فرزغ حب القطن است

فرمان دار لعل است

فرمانا بد را است

فرمان بکسر و بهنج نیز با رومی

خبر اینکه آن پوست آن نور و نمازند

گفته اند تک است

فرمانک رنرستور و فرستور که ام

فارمی خطان است

فرمان جهمی است

فرمان بون بیوتانی یعنی حیامی

است که حی از حیوب مذکوره شبیه

بدن من است که آنرا رومی انعام و

بهدن او می باشد

فرمان بعضی بعضی رومی انعام و بعضی

در اراج گفته و اصل آنست که طوری

است که آنرا به صاحب انعام

نرمک نومی از اراج است که بدانی

شیر و شلیل است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

است

فرمان سینه که خدای است

فرمان سینه که خدای است و گفته اند

معاظم است و صاحب انعام او می

از داد آوری و انعام

فرمان رومی و رومی انعام است که قابل

مدد باشد و آنرا به صاحب انعام او می

خداوند و آنرا به صاحب انعام او می

خداوند و آنرا به صاحب انعام او می

گفته اند آنچه از نعم و نور و کرک

پوسته آن ابتاع برزد و گفته اند پوست

کوچک و خرد میزم است

فرمان بکار می خورده که چاک است که

در خورده از یک خورده انکو و میباشد که

بهری خورده و نیز به رومی بستک است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

و گفته اند در رخت قوت مفید و آنرا به

و قوت خورج و آنرا به رومی بستک است

فرمان بکار می خورده که چاک است که

و آنرا به

رومی و رومی انعام است که در رستم

نرمک بکسر و رومی انعام است که

خورج است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است

کبار است

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

که در رستم و رومی انعام است

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

فرمان رومی و رومی انعام است که در رستم

خبر که هر کس قوتش نامند

نور درخت عظیم است مانند درخت

چهار برگ آن مانند بادام و گل آن

مانند گل سرخ و رخت آن کامه و رخت

مانند

درخت درختی است عظیم که از رخت

آن و خالی مانند و گوشت درخت مانع

است و گوشت درختی است که به بدن

مانند و گوشت درختی است

درخت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

مانند

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

درخت درختی است و گوشت درختی است

فرصید	عجم الزییب است و عجم	طبع نمایند و بنا شامند رعاف آورد و	حلیه که است آنک غلط است
العنب را نیز گویند		طبعان را نافع	فریقیه هلم است
فرلب بچه یربوع است		فردقوس بیونانی و سخ الکواثر است	فریوک بفارسی بطیخ است
فردن نوعی از آهن است که فولاد نامند		فرولیوس بر زمی ماهی زهرج است	* فصل الفاء مع الزاء المعجمة *
و حب الرمان را نیز نامند		فرومل سعد است	فر بفارسی اسم و سخ است
فردیمون بیونانی زرین درخت است		فرومیان بصل است	فرز و فریزر بفارسی اسم و ج است
فردنوس بیونانی کرمب است		فزه بفارسی بنفشه است و بتورکی فراخ است	فرغن بفارسی عشقه است و گفته اند که نوعی از بلبل است
فرونون اسم یونانی زبل الکبرا است		فرهنج بفارسی اسم گشوت است	* فصل الفاء مع السین المهملة *
فربی اسم فارسی مهلبه است		فربج بفارسی اسم و ج است که بتورکی انکر نامند	فسا بیریانی استخوان نمر است
فرو بعربی پوستین است جمع آن		فربجات اسم فارسی شبنم است که بعربی صقیع نامند	فساریدون بیونانی نوعی از زراعت است که در کند م تولد یابد
فرا متخذ از ستیاب و حواصل و سمور و		فربده هروارد بزرگ رانا نامند و	فساریوس بیونانی نوعی از افسنتین است
قاظم و فک و با لوز دلی و ثعلب و حملان		فربز و وارند بزرگ برشته کشید را	فسافنن برومی اسم خرما است
فروس بیوانی مادر بون است		فربش و فربش یس بلغت اهل مصر و رومان است	فسال بنحیست خشک سفید رنگ تلخ شبیه بشکم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف
فروسمون جوز مائل است		فربز و فربس بفارسی اسم اباتیس است	فسالنه الحدید تو بال الحدید است
فروشده بفارسی افروشه است و آن		در نهایت تازکی و نظارت که چون در آب	فسامانا بعربی لوبیا است
جلاهای است متخذ از ارد و روغن و غسل		بخورد فربه شود و نیز اسم نباتیست	فسامون حب بلسان است
دا شکر و گفته اند فروشه است		خوشبو و نیز فریزد و فارسی اسم گوشت خشک و نیز اسم نباتیست که بیخ آن سعد است	فسان اسم فارسی حجر الماس است
فروصناهی و افروصناهی کران النوام است		فربخا غول بیریانی راسن است	فسپا برومی زفت است
فروغوس بیونانی سنگی است که		فربطخوس نوعی از درخت است	فسطاطیس بیونانی ضررا است
صباغان بلاد فروغیا که افریقیه باشد		فربق جاورس است	فسفاد شجو و فسفاد شمول بیریانی
مستعمل دارند و لذت اممعی بیونانی		فربقه بعربی خرمائی است که با حلیه	حب البان است
بشر غبوس گفته		طبع نماید برای نفی سوء و با حلیه ابست	فسق ججم و فسق الها و به حب البان است
فردقوط زرنج احمر است		که با حبوب طبع نمایند و وجهی که آنرا	فسفور و فسفوری بیونانی سمک است
فروئه پیه کرده است			
فردقود لاون دواتیس حریف			
خوشبو و گفته اند نباتیست شبیه بخاما			
لاون اسود و بیخ آن طولانی سبک عرض			
و بوی آن تند شبیه بپوی حرف چون باب			

بر وینا اینکس فیخوس و بیونانی
ذرائقون نامند و بهترین آن خوشه‌وی
آن است

فجاج السنبل شکوفه بتوع بخوشه است
که بهر یانی نمجرا پروین و پرومی
اینکس طوخس و بیونانی دوز سفلیوس
و بهندی چهره کاهول نامند

فجاج سورنجان را بغاری سنبلید و
بهربی اصابع هر مس نامند

فجاج الغار شکوفه دهمست و بهربی
نفجی دوزاقی و پرومی اینکس نور
ینوس و بیونانی دوز اسطافا بن نامند
بهترین آن تازه خوشه‌وی آنست

فجاج الکرم شکوفه رز و بهربی نفجی
او که پشاور و پرومی اینکس طراخون و
بیونانی دوز اطفا طهون نامند و نیز
بغاری سی دل کویند بهترین آن پرو
تازه آنست

فجاج الملح زهره الملح است
فجاج الموز شکوفه موز است که بهندی
کیلا کاهول نامند و بیونانی دوز امورا
و بهربی نفجی موز و پرومی اینکس
موزین

فجاج النحاس ثوبال النحاس است
فجاج برس بیونانی ضربه الچلی است
فجاج بایون فاشر ستن است

فجاج کپور سیدیل است

فجاج مینوس بخور مویم است و گفته
اند ضربه الچلی است

بهربی فاسل است و در راجز
نامند

* فصل الغاء مع الغیر المعجزة *

فجاج بهربی اهم طین است
فجر و فغو ورد است و کل حنا را نیز
نامند

* فصل الغاء مع الغاء *

فجلین بقلة الحقاء بری است
فغونیسور بیونانی اسم ملح است
* فصل الغاء مع الغاء *

فغارس بیونانی اسم سرو است
فقتیه هرگی است که پیش از ورق
یا با آن هم رسد

فقل فنجکشت است و گفته اند تخم آن
است و اول اصح است و نیز شراب زبیب
یا غسل با کشت و نامند

فقد حبه الفقد است
فقد و شراب زبیب یا غسل یا کشت
است

فقططس اس پرومی لحیه التیس است
فقه بهربی کل زرد را نامند و احتمال
که فقه بوده باشد بقاء مهمله زیرا که
ورد اصغر است

فجاج بهربی اسم جنس شکوفه است که
نور نیز نامند و بیونانی نفج و پرومی اینکس
و بیونانی دوز و بیشتر اطلاق فجاج را
بر و را دوز می‌نامند و نیز هرگی که
پیش از بوک بر آید

فجاج اذخر شکوفه کورکبا است که

حنب باشد

حاریوس حدس جلی است

حطس و فطسه حنب الاس است

حطم قرغل است

حطلولین بنطافیان است

حطلا و رد است

حطلوین شبه است

حطوحیون بیونانی زفت رطب است

حطوخینا سراج القطرب است

حطوبدس بیونانی زجاج است

حطوس حنب الاس است

حطول هزار چشان است که فاشرا باشد

حطوماون کیلا است

حطوه خردل ابیض است

حطیر خمر خام است

حطیلا می فاطا است

حطلمون فارافیا است

حطین دلوس فاذله است

* فصل الغاء مع العین المهملة *

فعال بهربی فجل است

فعلوس بیونانی حطه است

ففعع بهربی جلی است

ففلوه کادی است

فغم درخت کل است

فغوسا پرومی خربق است

فغولم فاذله است

فغلولون پرومی حنا است

فغلا سوس کپا هی است از جنس

هر طبع که بخور مویم است

دور در آبادین ذکر یافت	فلینس و فلنیمس بیونانی عصی است	است که فاعتر باشد
فلنیمشک و فلنیمشک فرنیمشک است	فلیماسطس بیونانی و سمه است	فلنج قنک است
فلوا سکندری قیولی است	فلیموریس خربق اسود است	فلنجل بضم بعربی عناق الارض است
فلو نارمشک است و هزارچشان رانیز	فلنیمس و فلنیمیس حنق قوی است	فلنجکشک اثلث است که بهندی
نامند	که بفارسی دیوا سپست نامند	سنبهالونا مند
فلورا بصریانی اهم عربی است	فلیمله مرثیه است و ناخواه رانیز	فلنجوش معرب پنجنوش است که
فلوربغا صندل است	بعضی ثمر پنجنکشک و بادرنجبویه نیز	عبارت از خمب الحادی و علیه و علیه
فلوربقی صندل ابیض است	توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت	و آمله و عمل باشد و اهم معجون مرکب
فلوس ماهی بشیرازی اسم خائق	اهل مغرب اسم تخم انجیره است	ازانها است و آنرا ممل الحیوة نامند
الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند	فلیمدا اصل السوس است	نسج آن در قرابادین ذکر یافت
اذارقی رانیز و بهندی کچله گوید	فلیل لیف است	فلنجربون فلنجیقون است
فلوعربین عصی الراعی است	فلیمله بعربی موی سر زن را نامند	فلنجردون خمخه است
فلوعیون برومی طین ماکول است	فلیمبا بیونانی یرشیان داروا است که	فلنجیروش نوع احمد رخس الحمار است
فلو فرنیسا برومی قرع است	بصریاتی بطیما فلانا مند و آن عصی الراعی	که عرق الفالودج نامند
فلومس بوضهر است	است	فلنجا گفته اند بفارسی اسم تلج است
فلوموس بیونانی خیار است که فامورین	فلی نوین لاغیه است	فلنق معرب پنق است
نمزی نامند	فلومفا لسان العصاره است	فلنق هندی رته است که بهندی
فلوموسور حب النبل است	فلوموحوس سولان است	ربته نامند
فلون شیخ جبلی است و برک نبات	فلوموحیو بیونانی بسد است	فلندر وینک بوه کنک است
رانیز نامند	فلیمه فودنج بوی است	فلنطا عطا بصریانی شجرة الکلب است
فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب	* فصل الفاء مع المیم *	فلنطالون بنطالین یونانی است که
با فلن طیب که افلونیا نیز نامند و در	فلماشرافیل بصریانی کاشیر است	بمعنی ذوخمة الارزاق است که
قرابادین ذکر یافت	فلماو زنجبیل است	پنجنکشک نامند
فلورین جعل است	* فصل الفاء مع النون *	فلنطالون فاونیا است و بیونانی عود
فله اسم لیا است که بفارسی اعود نامند	فلنا و فلنا عنب النعلب است و عین الدیک	الصایب نیز نامند
فلنجون سرخس است	رانیز نامند	فلنطونیس بیونانی فسوس است
فلنجیقن سورنجان است و بعضی	فلناسیوس بعربی اصابع مرمس است	فلنطیقون زراوند است
حومانه دانسته اند	فلناطیلوس برومی مضمار الراعی است	فلنفع بعربی فاره است
فلیم بصریانی حجر المقتاطیس است	فلناسا فلون برومی فلانیمس یونانی	فلنک جنطل است و حرمل رانیز نامند

مکمل نوشته است

دان بتهريك يعربى اسمى است

جمع آن دنان و دانى

دان حصار الوحش است

نسل الفاع مع الوار

لواط متب الشلب است

فودج رنود اول مغرب ثانی است

یعنی طغیان و طغیان و د و قرا بادین

و کربانت

فوتنج رنودنج مغرب فودك و بودك

فارمى است

فوتنج بوى كه چله چرخه نامند فودنج

برى است

فودنج نهوى حقی الماء است

فرامرج بیوانى ارفال است

فوتنج بیوانى جوال است

فوتا فوا است

فوتیس بیوانى ششم احد است

فوتیس بودلا بیوانى بیله مرغان

است كه يعربى ششم الا و نامند

فوتیس لیونك ا ششم احد است

فودلا نى كوهى جنگل نوزده است

فودك بركه بخند از آن آمك كه يعربى

فوس نامند بصل میا و فودك

فودلیاس رنودلیا خازون است

فودوس ما طرس بیوانى اسمی داشته

است

فود فوئیس بروسى طار است

فود فوئیس است

فودلیا

فودون مشرق است

فودارس بیوانى و یسریانى

فودما دار يعربى شمع نامند

فودمخطیس بروسى اسم فودى است

كه حیوان بوى كوهى حیوان خندك نامند

است

فودوس فدادع خضر است

فودوس بیوانى نوق است

فودنور یسریانى خدا است

فودلوس یسریانى حاطة صحرائى

است كه خند بروس نامند

فودوس ابل است

فودونون رنودون فودون بروسى

و اوانى مائو قرحا است

فودودیس و نورودیس و فودیس

بروسى فدادع است

فودوس بیوانى خندك است

فودیس البرى كسان است

فودطیس مار قشيشا است

فودیس خندك است

فودسرمیون بیوانى ناسان است

فودسرمیون بیوانى بروسى البرى

است كه بشیر ارسى گداز نامند

فودسرمیون بیوانى رنه است

فودیس و فودیس و فودیس بیوانى

نیزه است

فودیس رانچ است

فودیس نلى است

فودیس ذنب السباع است

فودش و فودش و فودش و فودش

فودس الرنود است كه فودش نامند

فودس بیوانى و بروسى

است

فودیس یسریانى خندك است

فودیس بیوانى هر طبع است

فودس و فودس بیوانى جوال است

است

فودیس بیوانى قرحا است

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

است

فودیس و فودیس

است

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

است

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فودیس و فودیس

فولوس کورال شکل است	بسفایج است	ونان رسا اثر حیوانیکه از آن نان پزند
فوللا بسرانی فول است	فولوربرون بیونانی خربق اهود است	نیز نامند
فوفم ذمب است	فولومون ثوم است	فوما میرالعطاس یا قلی تهطی است
فوفوزومبه اترج است	فولوطار پرسیاوشان است	که قلناس نامند
فوفه عشبیه است	فولوعوماطون شکامی است	فومان کندم و جورانا منک میررباز
فوفلا سوس زاج است	فولوعس فستق است	رانیز
فورفارس قنفل است که بفارسی خاور	فولوقس فولوفسیس و فولو فیس	فومه منبل است
پشت نامند	حنظل است	فوموطیا میر و فوموطوشعوی بیونانی
فورفوس برومی جوزالسرا است	فولوفرنیون ورق البوطا است	جعل است
فولفمنون بیونانی صمغ عربی است	فولومسن قنعا است	فومومیهیون ترمس است
فوکان فجاج است که بفارسی بوز	فولومبشا ماء الزیتون مملح است و ماء	فومینون هرطمان است
نامند	السک کبار مملح رانیز نامند	فونیا برومی دارچینی است
فول بلغت اهل شام یا قلی است و گفته	فواون طین لرمی است	فونیا بیونانی دودنج است
اند حبی است شبیه حمص و بعضی	فولی برک نبات است	فونین بیونانی بعل است
گفته اند حمص است	فولبا کرش است که بفارسی شکبه	فولبری بلسکی است
فولا بسرانی سازج است	نامند	فوله شبریزی است که در آن طعم
فولاذ و فالوذ معرب فولاد فارسی است	فولایاغریا ورق الزیتون است	حلاوت باشد
که نوعی از حلاوت جوهر دار است	فولبانارسفا ورق الاترج است	فوله شراب است
فولنموس برومی بل است	فولباسیپی ورق الخوخ است	فوله تنابری است
فولس فولس هلیق الکلب است	فولی جانموس ورق الخلف است	فولس و فوبوس هلیق الکلب است
فول طامون بیونانی شبت است	فولاطفان ورق الغار است	فوبفه مصدر فارسی است
فولاطفوا بیونانی بافلی مصری است	فولبطوفولس ورق الاس است	* فصل الفاء مع الهاء *
فوللو بسل است	فولبفالون ورق الاجاص است	فولبار اسم جواهر حجریه سرخ رنگ
فولن برک نبات است	فولبللس و فولین ربابا جعله صغیر است	برنک یا توت است که از معدن ذمب از
فولو حنظل است	فولامقرون ورق التوت است	بلاد مشرقه برمی آورند و بعض گفته اند
فولواماریقون و فولوغریون بیونانی	فولین برومی فل است و بیونانی	که اسم لعل است
و بفارسی برسبان و سریان یا بطباط که	جعل است	* فصل الفاء مع الیا *
عصی الراعی است	فولمون جعل است	* الفاء تحتانیة *
فولودین و فولوفودین	فوم بعربی ثوم است و کندم و نشود	نیا دارنفل است

[illegible][illegible][illegible]

فیو فیومین	فیو کیمون	فیو فی عطارلوس
فیو ماطین	نامند	عکس المر یا شد
فیون	فیون ارمل فطولوس	فیو فانه نارمشک است
فیومو	فیو طیس نامند که شنبایل باشد	فیو فاد میوس
فیونینون	فیو فقاخ	است که رو سختج نامند
فیو هج	فیو رنجان رانیز نامند	فیو رین
فیو حق	فیو یورس	فیو فس لوعا
فیو د	فیو رورس	که نوعی از طحلب باشد
فیو سیر	فیو رورس	فیو فی لامیوس
	فیو سوس اصابع مر مس است	نوعی از عرطنه ها است
	فیو نچ	فیو قرا
	القیو شور نامند	صبر سقر طری است
	فیو فس	فیو قرا طیسون
	فیو فن	فیو قلا مئون
	فیو فن	فیو قن
	فیو قی طراس	فیو قن
	فیو و براسیر	فیو لاطار یون
	فیو و طیس	فیو لالا فن
	برک سورنجان رانیز نامند	است مرکب حاد و در قرابا دین
	فیو سوس	ذکر و ف
	فیو ر	فیو رفس
	فیو رمینا	فیو ر
	فیو سونیا	فیو ر
	فیو صمین	فیو ر
	فیو طیا س	فیو ر
	فیو عاوش	فیو ر
	فیو فلا مبلس	فیو ر
	نوعی از ان	فیو ر

قائیل ایله : قاتل ایله است	قالا ریموس یونانی ازخمراست	قاموز دایمنا یونانی و یونانی صمغ
قائیل زابا و قاتل ذیبا یونانی بصل	قائیا اقا قیا است که عمار و ثمر قراطها شد	ساد اب است
القنصل است	قالا عروسطس خیقون یونانی از ثیل	قاموز درهنی صمغ خطمی است
قاپون ارمنی است که نوشا در باشد	است	قاموز درنیا یونانی و یونانی صمغ
قاپوع یونانی جز قاپونا است	قالا مالس یونانی فوتنج نهری است	زیتون است
قاروس یونانی چاوشیر است	یافوتنج بری است با مطلق فوتنج را گویند	قاموز دشیعا یونانی و یونانی فریبون
قاراطون نیلوفر است	قالاس و قالاموسا فردمانا است و حرف	است
قارطین لمن شهرم است	رانیزنا مند	قاموز دکرنا یونانی ساداوران است
قادر تلوسه خرما است که بشیرازی	قالامن قالامیس قصبه مطلق را گویند	قاموز دلوزا یونانی و یونانی صمغ
نارونه نامند که وعاء طلع نخل باشد	قالامواس قالاموس اروما طیقون	درخت بادام است
قافوری و قافورنی یونانی کافور	قصبه مادج است	قان گفته اند که بترکی دم است
است	قالاموس اروما طیقی قصبه فارسی	قانانپس شهدانج است
قاقبروس یونانی و یونانی سقاولا	است	قاناقس کاشم رومی است
است که زونباد باشد	قالامینی فوتنج الماء است	قاناش قیطی یونانی با قلی قیطی است
قاق طائری طویل العنق است و گفته	قالب بکسر لام یونانی بسرا حصر است	قانه الطیر قانده است *
از معرب کاک بمعنی کمک است	قالتجه اسم ترکی طائریست معروف	قانغامن یونانی سند روس است
قاقا یونانی حنظل است	بعکه و یونانی عقیق و ملصل نیز نامند و	قانغامون یونانی صمغ کر به الرانحه
قلمی سهیل تخم مرغ است و نیز پوست	گفته اند اسم قاخته است	است که می آرند از بلاد عرب و گفته
نازک بالای تخم مرغ را نامند	قاماریون و قوماریون یونانی قاتل	اند که سند روس است
قائانی حنظل است	ایله است	قاسارندس و قسارنداس و قنبارید و سن
قاقسون یونانی کبابه است	قاماسین صمغی است که آنرا کاکا شیر	یونانی ذراشج است
قافسوس یونانی کمون بری یا شاهترج	نامند	قانقراطمون لفظ یونانیست و گفته اند
بری است	قامافیس یونانی چاوشیر است	که نیا تیهست مانند ملصل و بدل آن
قاقوس و قاقوسو سطو یونانی حدس	قامیقی و قامیقی دود البقل است	استحالی می نمایند
الماء است که نوعی از طحلب باشد	قامواجی بترکی طائریست از طیور	قامیوس یونانی بمعنی د خا تیهست
قاقیون یونانی لبلاب کبیر است	از جنس صفور	که آنرا شاهترج فریبی نامند
قالابو یونانی یاوطا است	قاموز یونانی صمغ است و مرکا مطلق	قانبون یونانی شاهترج است
قالاجیر قلی است	گفته شود مراد از آن صمغ عربی است و	قادون بترکی بطیح است
قالاراس الاقپوا قرن ایل است	نیز قاموز یونانی سند روس را نامند	

قلاح صاحب تجده گفته نوعی از ابرون

را نامند و اصح آنست که بخور مریم است

قلح مریم گیاهی است که برگ و بیج

آن مدت سنگ مثالی و مدربول است

و آن نوعی است از حی العالم که معنی

است بزلایف الملوک و نواب علوانخان

موجوم گفته اند که غلط است زیرا که

آن قلح مریم است

قل بفتح اول و تشدید دال بحرایی

چند نخله است

قل بضم اول و تشدید دوم بحرایی ماهی

بحری است

قلاح مریم قلح مریم است و قلح

مریم از آن جهت نامند که گلهای آن

طولانی پیچیده شبیه بزلف بافته و اهل

شیراز آنرا زلف عروسان نامند و بهندی

جته دھاری نامند و اهل مغرب زلایف

الملوک جهت آنکه برگ آن مانند قلح

کوکبک است و ازین جهت این را اذان

القسیس نامند و گفته اند بیونانی قوطو

لیدون نامند و بعضی گفته اند نوعی

از حی العالم است

قل مہا بفتح مہا بیونانی اقلیمیا است

قلاوح و قلح بفتح اول و ضم ثانی

بحرایی اسم ذباب است

قل و مہ نزد عامه اهل اصفهان اسم

تودریا است

قل بجم اسم بحرایی مرق است که بفارسی

شوریا نامند

قل یو کوشش مظهر رخ دردی است

قلیم الملك خیاری است

* فصل الفاف مع الال المعجمة *

فلأذه قطعة ذهب است

قل قان الاذنان والقذالهم

بر غوث است و نیز قل ذ بمعنی کین است

* فصل الفاف مع الراء المهملة *

قرا بسمو بانی اهم فرع است

قرا قاج بترکی درد ارا است

قرا اس با بالوطن و قرا اس قافالوطن

بیونانی کواش شامی است که عامه اهل

شیراز و پریاز نامند

قرا ثا بحرایی قسمی از نخل است که ته

و بسر آن بهتر میباشد

قرا چورک اودی بترکی شونیز است

قربج و قراح آب خاص است

قرا ری یسریانی حب خروج است

قرا رنوش برومی اسم شمع است که

بفارسی موم نامند

قرا رنول نهلو قرا است

قرا ساوش بیونانی زیتون الما است

قرا سنقر بترکی طائری است از طيور

صید مائل به ماهی و غیاظ

قرا سہا و قرا سا قرا صیا است

قرا سموس و قرا صاء بر و طونیس و

قرا صا بر و طونیس شراب حلوی است

که از انکوریکه بیونانی قریطیقونیس

نامند سازند

قرا شم بضم اول و فتح ثانی بحرایی

قرا در عظیم السیف

قراض بابونه است و اقحوان رانیز

قراضه بحرایی نوعی است از حلوی

صلب لزج که از لوب سازند و اقرا

و بنادق بزرگ تر از آن سازند معروف است

این حلوا نزد اهل ایران بمقراضی

قرا طارخ اسم ترکی شکرور است

قراطن بیونانی ماء العسل را نامند

و آن عمل قلیل است که طبع کرده شود

باماء کثیر

قرا طوس و قرا طومن بیونانی درو

نشین است

قرا صیا قراطیا بسمریانی و بیونانی

خروب شامی است

قرا ع طائری است که عود الصلیب را

بمنعار خود با سیان برد

قرا قلون قرقل است

قرا فہ بکمر اول بحرایی لحاء شجر است

قرا فاج بترکی ثمر درخت درد ارا است

قرا تر و ط بترکی رخمین و گفته اند

مصل است

قرا قیون بیونانی کبابه است

قرا قوش بترکی عقاب است

قرا قینوس برومی اشتراک ارا است

قرا موس برومی با قلی است

قرا میون بصل است

قرا نیا بیونانی اسم زغال است

قرا نمنی اغریا بیونانی کونب بری است

قرا د بکمر اول اسم ترکی صلیح است که

قرمیا تو تپا است	زانیه و کونید	قرق	بکسر اول بحر را نامند
قرمید بحر بی اسم آجر است	قرقبا مرغ کوچکی است و قرقب را	قرقش	و قشرمقل و قشرمغان را نیز در بعضی لجا
قرمهون بیونانی سمک بحری است	نمژ نامند	الشیخ نیز آمده	
قرن البحر کهر یا است و نیز بعضی	قرقمان خسی است که در جوف مثل	قرقا فلنج است	
عبارت از بسک و موجان است	حجازی و صعدی میباشد و کونید لب	قرفل بفتح اول بحر بی بسک است	
قرن المهر و قرن الثور فارسی سرو	مثل حجازی است	قرغیه بترکی عراب است که بفارسی	
کار و یعنی شاخ کارنا مند و نیز قرن الثور	قر قوماعما و قرقومعما و قرقون بیونانی	کلاغ نامند	
بمعنی حلیه یا بسه آمده	نفل دهن زعفران است زیرا که قرقو	قرقسوس و قراقسوس و قرقیسون	
قرن الماعز شاخ بزرگ نامند	بیونانی زعفران است و معما بمعنی	و قرقسبون و قرقسبا بیونانی که آمده است	
قرن الحریبت قرن کرکدن است که	نفل است	قرقلون بیونانی قرنفل است	
بفارسی شاخ کرک و بهندی کیندی	قرقهنو بیونانی سرطان است	قرقاآ بیونانی مشرق است که علقی باشد	
همینکه نامند	قرلانفوح بترکی خطاف است	قرقاول بتوکی نام تل ریح است که	
قرقاولا قرن الابل است	قرمارس قاتل ابله است	معرب تل و فارسی است	
قرنب بحر بی دریغ است که بفارسی	قرماره دلفی است	قرقار حمام بغدادی است که بفارسی	
کلاغ کموش نامند	قرماریس بیونانی درختی است که	کموتربغدادی نامند	
قرنبا بیونانی مطان کرنب را نامند	آنرا قطلب نامند	قرفس بکسر بحر بی اسم خرخس است	
قرنبا اغربا بیونانی کرنب دری است	قرما فطرس طین کرم است	که صغار بعوض باشد	
قرنی انمارس کرنب بستانی است	قرمانبون اقتوان است	قرقرا منی حرف الماء است	
قرنبا و قرنبا حماض صغیر است که	قرماون و قرومینان و قرتوان برومی	قرقوس دهن منور است که آنرا	
مسمی بکضمض است و گفته اند که	و بیودانی بعمل را نامند	را نیز بی نامند	
بیونانی اسم لوبیا است	قریل بافتح سنگ نوره است و بمعنی	قرقرن برومی سعد است	
قرنبا مختلف قرنبا است و آن اسم	زف مطبوخ نیز آمده	قرقس و قرقس بیونانی صدف لؤلؤ	
کروبا است	قرمار فرمطان است و زنان آنرا	است و نیز زوج حازون را نامند	
قرنبا و قرنبا و قرنبا و قرنبا	علف الجبل نامند و برای قروح فرج	قرقشم بترکی رصاص اسود را نامند	
کروبا است	استعمال میکنند	قرقظ و قرقوف بحر بی خمر است	
قرنفل بستانی فریچه شک است	قرمعا سلحفاة است	قرقنا و قرقو بیونانی و بسریانی	
قرنفل است	قرمل بحر بی شجر است بی خار	زعفران است	
قرنوس حرف الماء است	قرمود و قرموط و قرمول بحر	قرقو بکسر اسم ترکی صغیر است	
قرنوس قالون حب الصنوبر است	غش است	قرقبا بحر بی خمر است و خمر ضابط	

قوله اعم عربی مراد است

ارثنا یسویان حفظ فردنی و نامند

فرمیشاد برا یسویان بودیم بود است

قوله توبی آن یسویان بودیم

فهرین است

فراتبار فورا بودیم جلی است

قوله توبی یسویان بودیم مزارع

است

قوله توبی و قریب تار تار یسویان

بودیم توبی است

قوله توبی اعمی است

قوله توبی یسویان تار تار است

قوله توبی از لایب است که آرا

است الارض نیز نامند

قوله توبی است

قوله توبی اعمی است

قوله توبی یسویان است

قوله توبی یسویان است

قوله توبی و قریب توبی یسویان

است

قوله توبی جوفی است

قوله توبی یسویان است

قوله توبی ممل است

قوله توبی یسویان است

معجری است مرکب از طین مخدوم

و حب الطار و صفت آن در توبی است

ذکر یافت و اهل دهن و هفران را

قوله توبی

قوله توبی یسویان است

قوله توبی اول و هم توبی یسویان

قوله توبی

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قوله توبی و قریب توبی و قریب توبی

یسویان است و آن اعمی و هفران است

قطامي بغري صغراست که آنرا بدارمي

چرخ نامند و نميتوان آنرا کوبيد

قطب بعربي و قطبا و قطبي و قطبا ما

بحرياني معنی حسک است

قطبوس و قطوس بحرياني هوش است

قطس حوما بحرياني حنظل را نامند

قطر بکسر اول اسم عربي نجاس

کل اخته است يا قسمی از نجاس است

يا مطلق نجاس

قطري ککروهن است

قطرا ای يوناني کبر است

قطرب ذابۀ ايسست که حرکت ميکند

بر بالای آب حرکات سريعۀ مختلفه و نوعی

از ما اخذوليا را نيز نامند

قطر بلبله نوعی از خمر است

قطرنا يوناني زجاج را نامند

قطروهي ککروهن است

قط بکسر و تشديد بعربي سنور است که

بغارهي کر به نامند

قطه سنور ماده است

قطف بکسر بعربي عنقود است

قطفا و قطفه بحرياني بقله است که آنرا

هرمق نامند

تطلب بلغت شامي قاتل ايمه است

نظم بعربي لحم و دنبۀ کهنه را نيز نامند

تظير تظير پری است

تظن بعربي اسم حواصل است

تظنوس برومي و يوناني زيب

است

اسمعت نامند

قض و قضض بفتح بعربي حصی صغار است

قضم بعربي نبات حمص است

قضمه بکسر اول و تشديد دوم بعربي

و جبين است و معنی حصی صغار و حص

ورمل نيز آمده

قضعاين بلغت انك لس نبا تيست که

آنرا کضمون نامند

قضم بفتح اول و تشديد دوم قطن

عقيق است

قضم قریش حب الصنوبر صغار و کبار

است

قضيب اسم عربي درخت زرد رنگ

وانکور است

* فصل الثاني مع الطاء المهملة *

نظابه بضم اول و فتح دوم بعربي پاره

گوشت است

نظار بقا يوناني اسقولونديون است

نظار يون غاف است

نظالا يوناني در دار است

نظاس بضم اول لفظ رومی است

گفته اند که دابۀ است بحري که آنرا دابۀ

البقر کوبند و صحيح آنست که نوعی از

بقر جبلي است

نظاطه بفتح اول بعربي نظاط است

نظاغ بکسر بعربي پيريني است که

بغارهي شکر پاره نامند

نظايس بصل الفار است که آنرا عنصل

نامند

نصب فارسي نوعی از نصب است و

گفته اند نيست که از ان قلم مي سازند

نصبك اسم نوعی حزن و نااست

نصب برا نصب الذريه است

نصل و نصله موسج است

نصل بور بعربي رصاص ابيض است که

آنرا المعی نيز نامند

نصر بعربي اصول لخل و شاخ را نامند

نصيه بلغت عربي اسم حص است

نصطل بمصري شاه بلوط است

نصل بعربي عقرب است و بکسر

عقرب و اول ذنب را نيز کوبند

نصفه بعربي ورق ارطی است

نصل بفتح اول و سکون ثاني بعربي

زهر سام است

نصم بعربي بهض جراد است

نصود و نصيله بعربي منج سمين است

و نصيل بمعنی لحم يا پس نيز آمده

نصيري بعربي نوعی از افاعي است

نصيص و نصيصه بعربي نباتی است که

در پنج کاه رويد و کوبند تودر بهشت

* فصل الثاني مع الصاد المعجمة *

نضاب بمصري نوعی از اذان الغراس است

نضابه بعربي اسم وزغ است

نضاء بعربي كلمة الماء است که بغارهي

ماده سک آبي و بهندی اود بلالونا منند

نضب اسم شجر بزرگ است و بمعنی لغت

و اسمعت نيز آمده

نضبه بعربي اسم رطبه است که بغارهي

قلع سلطان: برومی شاه بلوط است

قلیس لیمه التیس است

قلع: عربی قلعی است

قلع ارمینا: یسریانی طین ارمنی است

قلعین: بخور و میم است

قلعی: معد نیست که منسوب است به سوی

آن رصاص چید

قلف: یسریانی قشوات و بمعنی رعی

الابل نیز آمده

قلع فیون: اقراص زرنیج است

قلعوط: اسم شامی کرامت شامی است

قلقونیا: لفظ یونانیست که بفارسی

زنگباری نامند

قلقاس: لفظ رومی است که آن را بپندی

اروج نامند

قلقاسی: یسریانی قلقاس است

قلقلیس و قلقلیس: برومی زاج

ایض است و گفته اند که بمعنی زاجی

است که هندی پشتر دندان است

قلقطار و قلنقطار: برومی زاج امش

است

قلقلان: نزد اکثر اطباء نقل است

قلقلانی: عربی طائر نیست که مشابه

فاخته است

قلقلانیه: فاخته است

قلقلنت و قلقلنت: برومی زاج اخضر است

قلار: و دلاری نوعی از انجیر سفید

است که چون خشک شود سفید می آید

زیاده و راق کرد که کوبیده بران روغن

برک شغتا لونا مند

قلباد ذاقی و قیلون فرس و یسریانی

و برومی ورق الفار است که بفارسی برک

د همت خوالند

قلباد زیتا و قیلوان فرکوس یسریانی و

برومی ورق زیتون است

قلباد قبا و قیلون تفاریس یسریانی

و برومی ورق الکبر است

قلباد کنارا و قیلون لوطس مد ر

است

قلباد کوزی قلیون قیرنوا یسریانی و

برومی ورق الجز است که بفارسی برک

کودکان نامند

قلباد نیلا و قلیا فاس یسریانی و یونانی

وسمه است

قلباد و رقلیچر یونانی یا یسریانی

سورنجان است

قلباد ناردین و قلاد ناردین دارشیشان

است

قلبی ناردین و قلیطیا نا یسریانی

جنطیانا است و آن بیخ منهل است

قامت: معرب کلمت هند نیست

قلنا: بضم اول یسریانی قانت است

قلع: اشق است

قلیند یقون: بلوم است

قلز: بضم اول و ثانی و تشدید زای

معجمه عربی نیاس که بفارسی مسقرس

نامند

قلیاطیس: یونانی زراوند است

است یا برومی

قلاد متی و قلا میس و قلا میسی: یونانی

نودنج نهری است

قلا مرطون: یونانی زرنیج است

قلا مس او و قلاطیس: یونانی قصب

الذریره است

قلان: برکی حمار الوحش است

قلب النخله: عربی شحمه النخل است

که جماد النخل نامند

قلب الارض: سورنجان است

قلبا: یسریانی قرقه است

قلباد سا و قیلون موروس یسریانی

و برومی ورق الاتس است

قلباد اقلوعا و قیلون قطرب یسریانی

و برومی ورق الاترج است

قلباد اکندنا و قیلون سلیمون یسریانی

ورق الانجیدان است

قلباد بلوط و قیلون در و رو بیس

یسریانی و برومی ورق بلوط است

قلباد نوتا و قیلون و بندرون یسریانی

و برومی ورق توت است

قلباد جاصا قیلون و قنالا یسریانی و

برومی ورق اجاص است

قلباد حمصا لبنا یسریانی ورق سورنجان

است

قلباد خلاف و قیلون اکیا یسریانی و

برومی ورق خلاف است

قلباد اقینی و قیلون در قینا یسریانی

و برومی ورق خوخ است که بفارسی

کرده و مانند ویرس و منبر و کافور و زعفران

و بمعنی خلوق نیز آمده

قنص یعربی نباتی است خوشبو که

بفارسی راسن نامند

قنطرا برومی دم الاخرین است

قنطارورین بیونانی خصیة الثعلب است

قنطار یعربی عود مطر است و عود

المخور را نیز نامند و گفته اند ساد اوران

است و نام وزلی و مقدری است و در

اوزان ذکر یافت

قنطارما بیونانی اترج است

قنطربس یعربی فاره است

قنطس آس است که بفارسی مورد نامند

قنطواهلوا صنوبر کبر است

قنطوایدس حب صنوبر صغیر است

قنطوردیون فلو انیا است

قنطوریون قنطوریون طویل است

بیونانی قنطوریون صغیر است

قنطوریون طوماغا بیونانی قنطوریون

کبر است

قنطیدا بیونانی افیون است

قنطخ بمخ بودی است

قنطهر قنطهر قنطهر است

قنطع قنطع فاره است

قنمه یعربی حب و زانکادان و زیت

و مانند آنست و جوز فاسدر را نیز نامند

قنپی یسریانی قنط است که آنرا بفارسی

بتک نامند

قنطندی بفارسی بتک نامند و است

قنط شکر طبرزد است

قنا قینوس برومی کافور به است

قنابس قنا میس و قنا میس و قنابس

بیونانی شهد انج است

قنبداد و قنبد باغلی یعربی شمع ارمنی

است که در منة ترکی نامند

قنمیرس یعربی نوعی از لبن حاتمض

است

قنمیرض بضم اسم یعربی حبه است

قنمعه مخوشه فلاث است

قنبدل اسم یعربی شجر است

قنمیر قنمیر است که بفارسی کنمیر نامند

قنبد اول اسم شامی دار شمعان است

قنبد و قنبد یک بمعنی قنبد است

قنبد الرقاق اسم یعربی نوعی از زهر

است

قنبد ر لوز است

قنبد ران و قنبد رزن بمخ و بترکی

و اصفهانی عذک البطم است و گفته اند

که اسم بمخ صغیر است

قنبد رس بیونانی حب صنوبر است

قنبد رقوری و قنبد رس یسریانی چنبد بادستر

است

قنبد س یعربی کندس است

قنبد و قنبد و قنبد بترکی حیوانی که خصیه

آن چنبد بادستر است

قنبد ول دار شمعان است

قنبد ید خمری است یا عصاره است که

طبع نموده و در آن افایه طینه داخل

قنبدان یعربی زعفران است و زعفران

را نیز نامند

قنبد النارع یعربی طاهر است

مانند جراد

قنبد اناثیا یسریانی صمغ اناثیا است

قنبدون اسم یعربی رو بیان است

قنبدولیا قنبدولیا است

قنبد لوزا یسریانی صمغ لوز است

که بفارسی از بادام نامند

قنبدی بیونانی بسفاج است

قنبدیا یعربی یا سهمین است

قنبدیله یعربی اسم سفوفی است که

در دهان باشند و بمعنی جوارش نیز

گفته اند و مطلق شنونات را نیز نامند

قنبدینه یعربی حب حنظل است

قنبدیله بلغت اهل شام و قس است و

حشمتیله البراضیت نیز نامند

قنبدیم اسم یعربی شیره حبس است

قنبد الف الف مع النون *

قنا نوعی از اندروطالیس است و نزد

بعضی رطبه یا بسه و بلغت مصری اسم اشق

و بلغت مغربی کاکنج است

قنا بر یعربی قنبره است و واحد آن قنبره

قنا بری اسم یعربی عملول است که

بفارسی بر عثت نامند

قنابس اغریا بیونانی قنط بری است

قنابوس بیونانی شهد انج است

قنابره اسم حشمتیله است و آن

را کنگر است

قبروس یونانی شمع است
قبروفس یونانی نوعی از حازون است
که آنرا ودع گویند
قیساحیونا بسیاری هلیون است
قیساروس یونانی عصاۃ الحیة التیس
است
قیسارین مطبوخی است که از باقی
سازند
قیساناردین بسیاری جنطیانا است
قیسوس علیق است
قیسور و قیسوری و قیسورا و قیسرین
بسیاری حجرا القیشورا است که بفارسی
قنیک نامند
قیس و قیسو و شایا یونانی لادن است
قیسطوا برومی قسطا است
قیسلون دهن زفت رطب است
قیسوسی بسیاری قیسوس است
قیسوم قیصوم است
قیسیا سلیخه است
قیسارس فریبون است
قیسایه بهری ماهی میز مستند بر است
قیصوری نوع کافور را نامند و یاء
آن باء نسبت است بقیصور که نام شهری
است که در اینجا بهم میرسد و آن بهترین
انواع کافور است
قیسی رقصی هرمش است که بفارسی
و هندی خوبانی نامند و آن نوعی از
مشمش خشک کرده است و گفته اند که
اسم مطلق مشمش است

قیما یونانی زفت یا بس است
قیتره بشیرازی کزبوره بری است
قیتمن بهری زند البحر است
قیتون و قیطون و قیچون نبات است
که بهندی آنرا سعله نامند و سعالی است
قیثاء یونانی جوز الانهار است و نبات
فرخ را نیز نامند
قیثاآ یونانی جوز الانهار است
قیچی بترکی نبات خوردل بری است
و گفته اند که اندک نبات شیطرح را
نیز نامند
قیح بهری ریم خالص است
قیحرا بسیاری عقص خام است
قیحورین بقل دستی است
قیلر لوز است
قیلس شونیز است
قیل باقایی شبح است
قیر اسم عربی قار است و زفت رطب
را نیز گفته اند
قیراسوس یونانی قراسیا است
قیراط نصف دانق است
قیراطیا یونانی خرنوب شامی است
قیربوا حنای است
قیرس یونانی شمع است که بفارسی
موم نامند و جوز سرور را نیز گفته اند
قیرسطریون رعی الحمام است
قیرکم شیطرح است
قیرنوا برومی جوز است
قیرودنا جوز است

قیرون شوکران است
قیراسوس یونانی قراسیا است
قیهقار بهری اسم حجر صلب است
قیهقب بهری یاد نجان است
قیهقر بضم بهری صمغ است و نیز قیهقر
بهری هراب بسمارسیا را نامند و نیز
میفتح اول و سکن دوم و فتح قاف ثانیه
و را مهمله مشدده بهری قیس است
و سبک سخت سیاه امس را نیز نامند
قیهقور بهری حجر است
قیهندرس و قهندروس یونانی حب
منوبر است
قیه بهری شیر تاز و دوشیده است
قیهوه بهری خمر است و نوعی از خمر
را نیز نامند و نزد عامه اسم نمرین است
و در حرف الباء مع النون مقبورش
قیهوز بهری قز است و آن نوعی از
ابریشم است
فصل القاف مع الیاء المشددة *
التکنا نمة *
قیاسوس شاهترج است و کمون بری
را نیز گویند و یونانی دارچینی را نامند
قیاموسیس و تهاون و فیامون یونانی
اسم دارچینی است
قیاموسین یونانی دهن دارچینی
است
قیانارین یونانی زنجفر مصنوع است
قیانیون یونانی شاهدانج است

قیس برکت بالا یافته است

قیطرون بیونانی با لای غامی است

قیطادوس بر زمی تو طم است

قیطر متین بر زمی دار چین است

قیطس نوعی از متون و عصار است

که در آن که تخمین محاسبه درخت آس است

قیطل بیونانی عسل و لیمون به هم

قیطلد بیونانی انجون است

قیطموروس و قیطموروس بر زمی

قو ایتشک است

قیطرون بیونانی عسل است که در معانی

بیرون است

قیطدس بیونانی نوعی از عسل قالی

و با سبک مطاق است

قیطد بیونانی عسل است که با لای

کوا می باشد

قیرم بر زمی صنوبر است

قیرورج بهشت بر زمی انجوس است

قیرولا انجوس و انجولا قاطب و قیطو

لانس بیونانی از قوت است و با قوت با نس

قیطد بیونانی بیونانی مد است

قیرامس عصاره در است

قیرانوح بر زمی لایه است

قیرا بر زمی قشیر اطاق است

قیرا بر زمی بوست را بهی است که بر

بوست با نس تخم مرغ می باشد و قیرامس

بوست بر زمی سبک عروج است

قیرا بر زمی بر زمی انجوس است

درخت است

قیطان یعنی قطلب نیز آمده

قیطرون بیونانی بر زمی سر و است

قیطس و قیطوس نوعی از قوط است

قیقون بر زمی اسفند است

قیطه سارون بیونانی لایه بر است

قیطس بر زمی عسل و تخم مرغ است

و بیونانی عروج است

قیط بر زمی کبر و اول و سکون درم شراحت

و از قوت و طبع و از قوت و کبر و اول

و از قوت و طبع و از قوت و کبر است که

بدر زمی عروج است

قیطه سارون بر زمی لایه است

قیطع قالی است

قیطی عسل است که در معانی

است و بر قشیر و از قوت

قیرا بر زمی لایه است

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیرا بر زمی لایه است و قیرا بر زمی

قیس برکت بالا یافته است

قیطرون بیونانی با لای غامی است

قیطادوس بر زمی تو طم است

قیطر متین بر زمی دار چین است

قیطس نوعی از متون و عصار است

که در آن که تخمین محاسبه درخت آس است

قیطل بیونانی عسل و لیمون به هم

قیطلد بیونانی انجون است

قیطموروس و قیطموروس بر زمی

قو ایتشک است

قیطرون بیونانی عسل است که در معانی

بیرون است

قیطدس بیونانی نوعی از عسل قالی

و با سبک مطاق است

قیطد بیونانی عسل است که با لای

کوا می باشد

قیرم بر زمی صنوبر است

قیرورج بهشت بر زمی انجوس است

قیرولا انجوس و انجولا قاطب و قیطو

لانس بیونانی از قوت است و با قوت با نس

قیطد بیونانی بیونانی مد است

قیرامس عصاره در است

قیرانوح بر زمی لایه است

قیرا بر زمی قشیر اطاق است

قیرا بر زمی بوست را بهی است که بر

بوست با نس تخم مرغ می باشد و قیرامس

بوست بر زمی سبک عروج است

قیرا بر زمی بر زمی انجوس است

قنومر قورلس ربه البكر است	و نیز بهندی اسم ملج است که از قلبی	است که بهندی کلمه‌ای نامند
قنومیط حال بچون است	سازند	کاسکینچ معجون فارسی است و صاحب
قیونندی و فیونک قانونی است	کاربا مخفف کاهربا است و بمعنی که و با	اسرار الطب گفته که معنی آن کثیر المنافع
* باب الکاف *	است	است و آن معجونی است نافع برای
* فصل الکاف مع الالف *	کارتن و کارتنگ و کارتته بفارسی	امراض کثیره و صفت آن در قرابادین
کاپلی سرا بهندی اهللیج کاپلی است	جنگبوت است و نیز کارتته اسم حلیه است	ذکریانت
کاپور بهندی اسم کافور است	که بهندی میته‌ای نامند	کاسکینه و کاسه شکنگ اثم فارسی شقراق
کابیشه و کافیشه بفارسی عصفرا است	گارد و اسم فارسی کافور است و غلاف	است و نیز بفارسی سبزک نامند
کابیش اسم دیلمی خلک است	طلع نخل را نیز نامند و گفته اند که اسم	کاسپلس بیونانی اسم جوز است
کانته اسم هندی شوک است	بقول ماگوله است و مرطب یعنی خرمای	کاسمر بهندی اسم هیمنستان است
کافته ماند آرکا لا ماند اسم هندی	نازه را نیز نامند	کاسنی اسم فارسی هند با است
کسان الشور است یا نوعی از ان است	کارعه بر بی اسم نخله است که نزدیک	کابینی بستانی اسم فارسی هند پای
وکوبند اسم نباتی است غیر آن	آب روید	بستانی است
کاکت بهندی یل ثاء مثلثه اسم غله خرد	کارنچک بفارسی خیار است	کاسنی دشتی اسم فارسی هند پای
است	کاروانک اسم فارسی طائری است	دشتی است
کاجرا اسم هندی زردک است	طویل العنق که نزدیک بآب مینشیند و	کاسنی شامی هند پای بستانی است
کاج اسم فارسی صنوبر است و بجم	بر بی آنرا کروان نامند	کاسنی کاجو بهندی اصل الهندی با
هندی اسم زجاج است مصنوع از نوعی	کاره اسم هندی مطبوخات مسهل و	است
کاه است	منفجه است	کاسو بیونانی عروق مامیران است
کاجلون بهندی زبل القواریر است	کار بفارسی درخت صنوبر است	که بفارسی زرد چوبه نامند
کاجل اسم هندی درده است که	کاردک اسم فارسی رچ است	کاسوس خشخاش زردی است
بچشم کشند	کاربره و کاهاله و کافیشه و	کاجه پشت اسم فارسی ساحفاه است
کاجی اسم فارسی حموی است که از	کاکیان بفارسی قرطم است که بفارسی	و نیز بفارسی لاک پشت و سنگ پشت
بزر سازند	حسکانه و بهندی کر و کسم کابیح نامند	نامند
کاجیره بفارسی قرطم است	کاسج و کاسچوک بفارسی دلدل است	کاش بشین معجمه بفارسی بمعنی کاج
کاجیا سریانی ابن عرب است	و آن نوعی است از قندل کبیر جلی که	است که زجاج باشد و لهذا او انی مزحجه
کادور بهندی هند پای بری است	بفارسی خار پشت نامند	یعنی لعاب دار را کاشی نامند
کاجر اسم هندی جزرا است	کاسر بر بی عقاب است	کاشه اسم فارسی جهن است و نیز
کار بهندی و سریانی مری است	کاسر الحجه اسم عربی حب القلت	بفارسی بیج نامند

... ..

100

مجلس الشورى

کرات مائده کرات بقل است و آن	است	کله اسم فارسی نوع است
نوعی از صغیر کرات پستان نیست که	کرچیا طرخشقوق است و بهندی	کله اسم هندی حصار است
آنرا قرط نامند	کادور نامند	* فصل الکاف مع الراء الممهله *
کرات نبطی آن نوع صغیر الراس است	کردانچ معرب کردانک فارسی است	کریاشه و کوبالا بهندی خیابان شهر
از انواع کرات پستانی کبار و نزد	و آن کرداناج است *	است
بعضی کرات جلیست	کردان مرغی است از کنجشک بزرگتر	کریابیس و کریابس وزغه است
کرس بعربی و سح است	و پایهای دراز دارد و در طبع مانند	کرر قشای کبر است و قشای حمار را
کرس صالح الحیه است	عصفور است	نیز گفته اند
کرسان و کرسیان حطب گرم است	کردمانه بفارسی گرم دانه است	کریس و کریسو و کریسه و کریش و کریشو
کرشف اسم فارسی کوفس است	کردبلن نوعی از سالبوس است	و کریشه وزغه است که بهندی چهلکلی
کرشف و کرسوف بعربی قطن است	کر و کر و لغت هندی قرطم است	و تکلی نیز نامند
که بفارسی پنبه نامند و نیز کرسف	کراثا حرم و کراثا دقرا و کراثا قظا ما	کر به بفارسی نباتیست که آنرا
صوف دوات را نامند	و کراثا قطنی ما بسویانی کراثا بر نیست	بعربی خلعا خوانند
کرشان اسم ترکی اسفیل اج است	و آن کرات الکرم است	کرت معرب از قرط است
کرسفی بعربی نوعی از عضل ابیض	کراثا ازل لعی کراثا شامیست	کرت بهندی نوعی از سهوم است
است	کراثا ببری کراثا گرم است و نزد بعضی	بختل که نوهی از پیش است
کرشکوانظرانس کر سنه است	کراثا ثوم است	کر تنه و کر تنه بفارسی نسج عنکبوت
کر سنه لغت فارسی است و نیز بفارسی	کراثا بقل نوعی از کراثا صغیر	است
خشکریشه را نامند	پستانی شامیست	کرته اسم فارسی اهل است و آن
کر سنه بسین مهمله اسم حبی است	کراثا انوم کراثا گرم است	نبات آجا میست که ازان حصیر سازند
که آنرا بفارسی کشک نامند	کراثا جلی نزد اکثر اطبایا فراسیون	کرته دشتی اسم فارسی اذخر است
کوع بضم اول اسم فارسی نبات اشق	است و نزد بعضی کراثا نبطی است	کرثی بکسر اول و سکون ثانی و کسر
است و گفته اند که نفس اشق است	کراثا خراسانی نوعی از کراثا کنگان	ثاء منلنه و بعد آن همزه بعربی
کرف بفارسی فار است	است	پوست بالای بیضه است
کرف اسم دلمی شعر الغول است	کراثا دقاق کراثا گرم است	کرج گفته اند که اسم ترکی حص
کرفا بهندی حنظل است	کراثا روم کراثا رومی است	است
کرفی بعربی پوست برون بیضه است	کراثا شامی نوعی از کراثا پستانی	کرچشو اسم فارسی سلوی است
کرفروس حنا است	کبار است	کرچاک اسم ترکی خروع است
کرفس بعربی قطن است	کراثا گرم کراثا ببری است	کرچیل پلغت اهل جرجان زعفران

جنب الاذل است که بفارسی عبارت از
ثمر درخت کز باشد

کز نه بفارسی بزرانچره است

کزوا بفارسی نوعی از ریواس است

کزوان نزد اطباء در نجبویه است

رنزد بعضی نباتات است غیر آن

کزک ودع است

کزوک بفارسی نوع از خنافس است

* فصل الکاف مع الزاء الفارسیة *

کز بفارسی لغت کز است و معرب آن

قزوان نوعی از ابریشم است

کز بضم و فتح هردو آمد به فارسی بهیچ

درخت است

کرانه بفارسی دود ابریشم است

کرار بفارسی حوصله طیور را نامند

کرترخون و کرطرخون و کرگرم بفارسی

هاقرقرا است و نیز کرگرم اسم فارسی

عقرب است

کرگرم جراره عقرب جراره است

کرگرم دریائی عقرب بحری است

کرف بفارسی قیر است و فضه محرق

را نیز گفته اند

کر در اسم فارسی زرنیاد است

کره اسم فارسی لوله است

* فصل الکاف مع الهمین العربیة *

کسائی بقل حرف است

کسبج معرب کعبه است و آن نخل دهن

کسم اسم است که بفارسی کنیا ره نامند

کسیر بفارسی و یونانی زنت است

کربز بعربی اقطا است که بفارسی
پبنونا منند

کربع بهربانی خمیری است

کرتون برومی قنطوریون است و گفته اند

که قنطوریون دقیق را نامند

* فصل الکاف مع الزاء المعجمه *

کز معرب قز است و آن نوعی از ابریشم

است

کزبا بفارسی نوعی از ریواس است

کزبوة الثعلب اسم اخیر سبب یربطاس

است

کزر اسم فارسی جزرا است

کزرموشان بلغت کرستان ججم بحجم

است

کزبرنا کزبره است

کزبرة البشر پرسپاوشان است

کزبوة البریه بشیرازی نوع بری کزبره

است

کزبوة الحمار و کزبوة الحمام شاهترج است

کزبه بفارسی عصاره ادهان است و نزد

بعضی مختص است بعصاره روغن

بادام و کتچن

کزره بفارسی نباتات است خوشبو که نیز

بفارسی سرزهره نامند

کزطرخون هاقرقرا است

کزف اسم فارسی قیر است

کزم بعربی اسم طائوس است که آذرا

انغر نامند

کزازج و کزمازق و کزمازک و کزمازو

کردو اسم فارسی نوعی از سیج عنکبوت
است

کورو بهندی گروهن است

کورو بیونانی خلد است

کردارا و کردالا و کرداله اسم هندی

خیارشیر است

کروا کو اسم هندی تلخ است

کووتنه بفارسی تسبیح عنکبوت است

و گفته اند که اسم عنکبوت است

گرورا بهربانی صدف بولوا است

گروسا بهمن بیونانی پایونج است

گروتن الغنم باعطلاح فریبون را نامند

گرومقرون برومی ملوخیا است

گرونطرقه قصب سکر و فانیل است

گروسقوا بیونانی سخا له قصب و فضه

است

گروی مسور اسم هندی علس مراست

کوریه بفارسی کرونا است

کوره بهرکی و بفارسی زبک است و نیز

بفارسی مسکه و بهندی مکه نامند

کوره تن بفارسی عنکبوت است

گرهی اسم هندی بادنجان بری است

گروهو راج بهندی اسم کندس است

گرداس برومی لحم است

گروبلون برومی غبارریحی است

گرو قندای کپیرا است که بفارسی خیار

بزرک نامند

گربسا بهربانی پوست قندیل است

گربشاپ اسم فارسی فروح است

و مائل به خمر است و بسیار شیرین و لطیف است	آن در قرابادین ذکر یافت	گل چنگ اسم فارسی نهر سلطان است و نیز
است	گلنگ اسم فارسی بزر بقله است و نزد	بفارسی هر چنگ نامند
گلنچن اسم هندی حبس الکلیات است	بعضی بقله الحماق را نامند	گلنچیل و نیون الصغیر مامیران است
گلند و گلند اسم هندی بطبع زقی است	گلکونده بفارسی اسم رنگ سرخی است	گلنچیل و نیون الکبیر صنف کبیر عروق
گلنگ اسم فارسی بزر بقله است	که از رنگ لك خام بعمل می آورند و	الصغرا است
گلنگک اسم فارسی بزر رجله است	و در لك خام مذکور شد که مستعمل نقاشان	گلی حنا اسم فارسی فاعیه است
گلنگک اسم فارسی نوعی از دیک است	و زنان است در رنگ کونه و آنرا بهندی	گل خوش نظر میفختج است
گلو اسم فارسی نوعی از خبز است که	گللال نامند	گل خورنی طین الماکول است
نیز بفارسی نان شیر مال نامند	گلک بهم اسم فارسی ویر است و نیز	گل رعنا ورد الحماق است
گلو بهندی بقله بارده است و آن نوعی	بفارسی کوک نامند	گلزی بسر بانی گلز است
از لبلاب است	گلک اسم فارسی قصب است	گل سرخ ورد احمر است
گلی لغت هندی است که بفارسی	گلک اسم فارسی بطبع فج است	گل سنگ اسم فارسی خراء الصخر است
غنچه نامند	گل بکسر اسم فارسی طین است	گل ساد لاو هم بسر بانی نوره است که
گلیا اسم رومی شکنجه است و بسر بانی	گاما بغش اول و سکون ثانی بلغت زند	خاموش نکرده باشد
ورد منتن است	گرم است که غناب باشد	گل سانا بیونانی شقایق النعمان است
گلو اسم فارسی ضلع است	گلم اسم فارسی گرنب است	گل س اسم عربی نوره است
گلوخ امرو بفارسی کمری است	گلم رومی قنبر است	گل عقرب با صعبانی اسم سطار بون است
گلو ط معرب که او ط هندی است و آن	گله طایس بیهونانی کاشم است	گل عاشقان بلغت خراسانی زرین
با قلا ی هندی است	گلمک بفارسی نوعی از گرنب است	درخت است و آنست تیریزی حماحم است
گولچی بهندی شرنیزه است بفارسی	گلموح راسن است	گلفا طلس و کلفا طلس تو بال النحاس
سیاهلانه نامند	گلنا گفته اند که اسم فارسی د فلیست	است
گلو بهندی بقله است و آن نوعی از	گلنار اسم فارسی جلتار است	گل قوانیس بیونانی خبث الحیدید
لبلاب است	گلنگ بلغت اهل بعضی جزائر عمان	است
گلیا اسم فارسی قلی است	اسم صندل اصغرا است و بهندی نوعی	گلفوس بیونانی نحاس است
گل بانی و کلیانیس لغت یونانی است	از لبه و است که بشیرازی لیمو خاکی نامند	گل فدنس برومی رو سختج است
که بفارسی با رزد نامند و نزد صاحب	گلنچار و گلنچک اسم فارسی سرطان است	گل قرنول اسم فارسی زهره است
اختبارات کلیانی اشق است که بفارسی	گلنچری اسم فارسی سرطان است	گل کافته بلغت اصفهانی احریض است
بدران نامند	گلنچری بفارسی نوعی از غناب است	گل کندم اسم فارسی جوز چندم است
گلنچن اسم هندی خرنجان است	که در بان هرات میشود و رنگ آن اسود	گلکلانچ معجون هندی است

بای موخله و تسکین هارون اسم فارسی	کندر رومی	عك رومي است كه مصطكى	کنکني	اسم هندی مشتط الغول است
حبة الخضراء است	نامند		کنکوني	بهندی نوع اصفر جاورس را
کنیمزه اسم فارسی نوعی از خیار است	کندر سن و کندر روس	خند روس است	نامند	
کننو اسم فارسی حب الخروع است	کنکس الدرار	عود العطاس است	کنکولی	بهندی قطاة الهت
کنج اسم هندی عین الدبک است و نیز به فارسی که کچی نامند	کندم	اسم فارسی بر است	کنو	اسم فارسی ورق الخيال است
کنجار و کنجاله اسم فارسی سمسم است	کندم مکه	اسم دیلمی خند روس و در	کنوچه	اسم فارسی بزرا مور است و بهندی نیز همین مشهور است
کنچل اسم فارسی سمسم است	کندنا	اسم فارسی کراث است	کنودان	و کنودانه شهلانده است
کنچلک و کنچله اسم فارسی	کندر و	اسم هندی کندر روس است	کنبر	اسم هندی دلفی است که به فارسی خرز هره و آن معوب خرز هرج است
اصفهانى انزروت است و نیز کنچلک	کندهت	اسم هندی کبریت است و	کنبهارنوکر	بضم کاف عجمی اسم هندی نوعی غراب است که عبری جقق نامند
و کنچله اسم فارسی باد زهر است	کندهك	و کندهك نیز نامند	کنبهی	اسم هندی کاه است
کنچر اسم فارسی حرشف است	کنده	اسم هندی نیشکر است	کنبیل	اسم هندی قنبیل است
کنچرزد و کنکوزد و کنکری اسم فارسی	کندهیل	اسم هندی ققاج از خراست	کنوار	اسم هندی صبرا است
صمغ نوعی از حرشف است	کنده	اسم هندی صمغ است	کنوارکنی	اسم هندی صمغ دهاک که تیسو نیز نامند
کنچر سهره و کنچر بس بسربانی کنکوزد است	کندا	بهندی بصل الفار است	کنول	اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگ است
کنچشک اسم فارسی عصقور است	کندهک و کندر و	اسم فارسی لبان است	کنول کابیح	اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ است
کنچک اسم فارسی شجرة البق است	کندر کاچورا	اسم هندی دقانی کندر است	کنول کاچهول	اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنگ است و ثمر آنرا کنول کنه نامند
کنچسین اسم هندی طائری است که آن را کرکی نامند	کنست و کنستو و کنستواک	اسم فارسی	کنول کی جور	بهندی بهنج نیلوفر است
کنچنین کاپتا بهندی مرارة الکری است	کنشور و کنشو	اسم فارسی حصرم است		
کنچورس بهونانی جاورس است	کنطنی	اسم سریانی جنطیانا است		
کنچوربا بهونانی هندی بای بری است	کنعل	نوعی از سمک است		
کنج اسم فارسی اقط است	کنک	بضم اول اسم فارسی خوشه خرما است و بفتح اول جوز مائل است		
کنل اسم هندی قصب السكر است	کنکالی	اسم هندی بسفایج است		
کنلاره اسم عربی سمکی است که آنرا سنام نامند	کنکر	اسم فارسی بوم است		
کندر عربی نوعی از عك است که نیز به عربی لبان و به فارسی کنل رونا نامند	کنکرتر	اسم فارسی حرشف و طب است		
	کنکرخر	اسم فارسی باد آورد است		

* فصل الکاف مع الواو *

کهیرک و کهکک و کهکم اسم فارسی

و عربی باد فجلان است

کهتا بهندی بعدی ترش است

کهچور بهندی اسم توش است

کهدل اسم عربی عنکبوت است

کهره اسم فارسی جدیمت

کهزک و کهؤل اسم فارسی جرجهر است

کهکو اسم فارسی و هندی بوم است

کهنا یا بهرانی عود الصایب است

کهوه اسم فارسی قهوه است

کههر کهین اسم فارسی زعفران است

کهیلا و کهیله اسم هندی ساینه است

کی بلغت مصر حواصل است

کما بهرانی فلجوش است

کیاه جورا بهرانی باد آورد است

و گفته اند که شکای است

کیادانفی بهرانی شجرة الغار است

کماروس نوعی از حرشف است

کبامطرادا بهرانی فقاغ الرمان است

که منعقل بشه باشد

کیابا به فارسی عناصر اربعة است

کیاه مصر اسم فارسی الکلیل الملك است

کیاه جالینوس اسقولوندریون است

کیبا بلغت زند فضا است

کیمکی نوعی از کادی است

کیمته اسم هندی خیمت الفضا است

کیثوفیلا بهرانی صمغ البلاط است

کهاری لون اسم هندی ملح العجین

است

کهپاربا توتیای مصری است

کهتلی اسم هندی تواد است

کهتا اثار اسم هندی رمان حاض

است

کهچور اسم هندی خرما است

کهچورگارس اسم هندی نیند التماس است

کهچورکا کا بها اسم هندی جواز النخل

است که به فارسی پنیر خرما و عربی

کر و خوانند

کهچورکا ببول اسم هندی طلع النخل

است

کهچورکی کهتلی اسم هندی نوال

البهر است

کهور اسم هندی حافر است

کهرفی نوعی درخت ثمر است که

شیرین بالروح متباعد

کههرن نوعی از باد نجان بری است

کهلی اسم هندی کسب است که به فارسی

کنجاره نامند

کهنج و کهنچن اسم هندی صعوه است

کهنگالی به فارسی است و گفته اند دوی

دبکرا است شبیه به پسفابج

کهه اسم فارسی تبن است که نیز

به فارسی گاه نامند

کهها یا اسم بهرانی شاخ نبات فارا بها

است

کولان بهرانی نوع تراصل است

کوکم فیل است

کولو و کولومی بهندی بزرگ تان است

کوله اسم فارسی قند است

کوله بر اسم فارسی انجدان است

کوم نیز اسم فارسی انجدان است

کومی اسم بهرانی بارقلا است

گومر بلغت زند اسم کمثری است که

به فارسی امروود نامند

گو مینون بهرانی گمون است که

به فارسی زبره نامند

گوموش بهرکی فضا است

گون اسم فارسی قتاد است

گولج حاص فارسی شونیز است

گولچه اسم هندی مرغی است که

به فارسی کلنگ نامند

گولچه اسم هندی کهکج است و آن

نوعی از کرفس بری است

کوند اسم فارسی بطبخ خام است

کوادردمی اسم هندی حب النبل است

کوتهان نباتی است که بنطی کههان

خوانند

گو هنج اسم فارسی زعفران است

و بهندی درخت عروج است

کوهی و کوهج به فارسی زعفران است

کویج و کونز اسم فارسی زعفران است

بهستانی است و نزد بعضی کویز نای

فارسی بمعنی مطلق زعفران است

کودل اسم فارسی زهر با بونج است

گورو: گفتاں اہل کد اہم ہاویں جس اہم

کھنن احمد منادی خطہ است

کیراں ایسی ہی حبیب العالیہ است

گیدہ اسرار میں علق امت

کیا وہ کسی اور شخص کی امت

● 2010 年 10 月 1 日

للام مع الالب

لا يجوز له ما لم يملكه

لا يجوز

100-44361-100

SECRET

مجلس شورای ملی

مجلس الشورى

پاکستان کی سب سے بڑی اور سب سے زیادہ مستند

مجلس

مجلس

مجلسه ۱۳۴۳

• من أجل أن يكونوا قادرين على القيام بواجبهم

1940

[Handwritten signature]

[illegible]

1944

1. The first group of people who are interested in the study of the history of the United States are the people who are interested in the history of the United States.

[illegible]

1. The first step is to identify the problem or question that needs to be answered. This involves understanding the context and the specific requirements of the task.

... ..

1000

لوقباس بیونانی نوعی از مرز است

لوف الحیه لوف کبیر است

لوف الجعد لوف صغیر است

لوقبون کپاه حوض و بفارسی فیله زهره

نامند

لوفانی بیونانی شکوفه حمام است

لوطوس میمن است

لوفابعمیرانی حی العالم است و نزد

بعضی قنطوریون صغیر است

لوعربا بیونانی خند قوقای بری و

بعبیرانی یشتین است

لوفرورس حجر قیمتی است

لویارون شیطرح است

لوطوس اغربوس بیونانی خند قوقای

بستان است

لوقوبا عقرب بحری است

لوقاقبوس فالنجهن است *

لوزنک اسم هندی قرنفل است

لوهی ولوها بهندی آهن است

لون بهندی نمک است

* فصل اللام مع الهاء *

لهور اسم هندی خون است

لهاجو بعبیرانی ابن عرس است

* فصل اللام مع الیاء *

لیموبیون بیونانی حماض بزرک

برک است

لبنوذر نیلوفر است

لینش قرن بیونانی قلب است

لینش بلغت نبطی تخم کمان است

* فصل اللام مع الصاد المهملة *

لصف کبر است و بلغت مغربی اسم

حرف شفا است

* فصل اللام مع العین المهملة *

لعبه بیروح الصنم است

لعبه بربری مستعجیه است

لعبب شغایق النعمان است

لعل مصری فقهی است که قیقه را نیز

نامند

* فصل اللام مع الفاء *

لف الکرم خیطی است که از تاک

مروند و لغت شلغم است

لفاح بیروح الصنم است

لقریش حنا است

* فصل اللام مع القاف *

لقاح شترشیردار است

لفطبه صمغ صنوبر است

لعلنی لکک است

* فصل اللام مع المیم *

لماء عنب الثعلب است

لم لم بلغت مغربی قطف بحری است

لمبنون قنطوریون صغیر است

* فصل اللام مع النون *

لنج النج است

* فصل اللام مع الواو *

لوزا المرجان و لوزا السودان و لوز

الارجان بلغت مغربی لوزا البربر است

لویای هندی قسم اخبر قشع است

و در عراق د مادم نامند

لهدون و لهدون شیطرح است

* فصل اللام مع الجیم *

لجلال بلغت مهوسن زینق پاک

صاف است

* فصل اللام مع الحاء المهملة *

لکجا بکسراول پوست بجم نبات است

و در شهای بار بک آنست

لحام الذهب صنایع او تکرار است

و معدنی آن در بوق مل کورشد

لحام الصنایع از اقسام تکرار است

لحام الغول بضم اول شعر الغول است

لحبه الحمار پر سیاوشان است

لحباهی دیناقوس است و کوبند

حرف شفا است

* فصل اللام مع الخاء المعجمة *

لخمس الاکلیله خزانی است

* فصل اللام مع الزاء المعجمة *

لزاق الذهب شامل لحام الذهب

و اشق است

لزاق الرحام و لزاق الحجر صمغ البلوط

است

* فصل اللام مع السین المهملة *

لسوعوزیون بلغت عبرانی قرفه است

لسورا بهندی سپستان است

لسه بال بلغت د بلعی سلوا است

لسبعه بلغت مغربی اوقیمونداس

است

لسوریطان لیلاب است

لسان البحر سپستان است

بعض قوتون کاهم است

لیا لویا است

لیدر عورین و لیا ماروس مواد هیچ

است

لیور سلس لیلان کیم مسمی لعل

الماسکین است

لینوس یونانی نرکس است

لیانو کنگ راجه

لینج لیام است و تود بعضی نوعی مال

الشیبای مش است

لیارو ریافت دیاس است اسم مالوین

است

لیطه اخروی است که در میان گل نهد

همه عمل بود

باب ششم

فصل الحیم مع الاطباء

ماء الحیات هرق بیلد مشک است

ماء الحیات مع هرق بیلد مشک است

ماء الحیات لویا است

ماء الحیات هرق بیلد مشک است

ماء الحیات لویا است و تود

بعضی اسم قوت بقون است و آن نوعی

انیمه است

ماء الحیات آبی است که از کوه عدل

نوشته شد

ماء الحیات لویا است

ماء الحیات لویا است

ماء الحیات لویا است

ماء الحیات لویا است

و یونانی است

ماراقون یونانی مقل است

مارجه اطر قون است

ماتیه انرا س اطر اطر قون است

ماتین اسم هندی لویا است

ماتین اسم هندی لویا است

ماجو بیل اسم هندی لویا است

مادون اسم هندی لویا است

مادون و ماراقون و ماراقون است

است

مار سفا یونانی لویا است

مار اسم لویا است

مارچو اسم لویا است

مارقون یونانی مقل است

مارو اسم لویا است

ماراج اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

ماراقون اسم لویا است

و مروس بمعنی موش را و طاب بمعنی گوش

ست

مروارد اسم فارسی لوگو است

مروا اسم هندی موزنجوش است

مریق اخوض است

مربا فلن بیونانی بمعنی مزایرک است

و آن حزبل است و نیز بهندی طری

قلیون است

* فصل المیم مع الزاء المعجمة *

مزج درخت بادام تلخ است

مزد بلغت اصفهانی سوسن است

موز بزای معجمه تسمی الزنبیل است

که در مصر از جو و برنج مسازند و فارسی

بوز نامند

* فصل المیم مع السين المعجمة *

مسار بشمار رسیده است

مسمنون نموان راج سوز است

مسعار و مسهران و مسعوده بلغت

عجمه اذن لس زراوند طوبل است

مسکرا آبنوس است

مسلبلف درخت هقل است

مس رست اسم فارسی طالبنون است

مس سوحته اسم فارسی راست است

مس اسم فارسی نجاس است

مستخی مصطکی است

مسفاطون عود هندی است

مسلفن زعفران است

مسکه بفارسی زند است

مسکالین شامل شواصر و جعد

عنب الدب است

مرزیکوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسی معتربستانی است

مرحبا اعربا بیونانی آس نری است

مرسیا امارس بیونانی آس بستانی است

مرسون بیونانی اشنان است

مرعاون بلغت عربانی دارچینی است

مرسیا بیونانی ریحان است

مرطوس نزد مولف جاری الادویه

مرها حوز و نزد بعضی مرطولس است

مرطلس قسم گیاه مرهمطلس است

مرغ حفاکو اسم فارسی صباقر است

مرع منك اشکنک اسم فارسی قطاط

است

مرغی کفسمون است

مرقل شامل جوز مائل و افنون است

مرک موش کانی اسم فارسی شک است

مرک موش عملی اسم فارسی دیک

بردیک است

مرک ماهی بفارسی ماهی زهرج است

مرکب اسم فارسی مداد است

مرماهان و مروجیلی و مروشدرن

مرما حوز است

مرزاللال و مروبری اسم مو طرس

است

مروالورم و مرا حونه و مرو تلخ و مرو

سفند مرما حوس است

مروآراد مرما زاد است

مرو سارما بیونانی اذان الفار است

مربلی اسم هندی فی ماهی است

مجمت اسم هندی روناس است که

هروق الصاعقه نامند

مجتری بهندی افسنبن است

* فصل المیم مع الحاء المعجمة *

محاحم بلغت اذن لس مختصه است

محروث بهج انجلان است

محاب درخت الحباب است

محموده سقمونیا است

مح زرد تخم مرغ است

* فصل المیم مع الخاء المعجمة *

مخاس الاکبر اسم معجونی است که

بیونانی مو طیرا نامند

مخطا و مخطا اسم عربی بهستان است

* فصل المیم مع الدال المعجمة *

مدام اسم خمر است

مد مل الجراح اصابع فرعون است

* فصل المیم مع الراء المعجمة *

مرانده و مرهمه اسم فارسی هوم

البحوس است

مرار الصخر و موار الصخر و رجنظل

است

مرال اسم ترکی ایل است

مرنا انجیات است

مرنای کو اسم فارسی مسیر است

مرج اسم هندی فلغل است

مرحومک اسم فارسی علس است

مردارخوار اسم فارسی رخمه است

مردارماچی ترکیب اسم نیاب

مورد اسم فارسی آس است
 مورد اسفوم آس بری است و کوبیدن
 اسم فارسی اذخرا است
 موربون نوعی از بیروح است که
 برکش سفید و شبیه به رنگ چغندر باشد
 موسر اسم فارسی بصل الزیز است
 موساکبی بهندی اذان الفاء
 موسقی بیونانی طرفا است
 موش بغارسی فاره است
 موش کور بغارسی خلک است
 موش دشتی بغارسی اسم ربوع
 است
 موفون نوعی از موم درخت به پیش
 است
 موندالدار کبریت است
 موقوطس بلغت عبرانی فطرا است
 مولوندانا مورد است سفید گردد
 است و در رمی آبار است
 مولی بیونانی حرمل عربی است و
 بهندی فجل را نامند
 موم اسم فارسی شمع است
 مومائی کوهی قدر الیهود است
 موندی کوندل بهندی کما ذرروس
 است
 مولک بهندی ماش است
 مون و میون مرا است
 مویز بغارسی زیب است
 موزک عسلی اسم فارسی دبق است
 مویزک کوهی اسم فارسی مریزج است

ملسینون قنطربون دقیق است
 مل سمسالموس است
 * فص * مل المم مع المم *
 مسک الراح اسطوخودوس
 است
 مسک الحوامل داء المسک است
 مولا بهندی اسم صفراغون است
 * فص * مل المم مع النون *
 منبل بشمرازی اسم نمده است
 منته بلغت مصرها لبس است
 منشور بخوری و خشخاش را شامل
 است
 منج بفتح اول بمع است و بکسر اول
 درخت نادام قلغ
 منجوشه ناردن است
 منجهته بهندی ذره است
 مند اغورس بهرنایی بیروح است
 منک ک بهندی ضلع است
 مندوه بهندی نوعی از دخن است
 مندول بهندی جوزالقی است
 منسم درخت مسسم است و مذکور شد
 * فص * مل المم مع الواو *
 مونه بهندی سعد است
 مونه بهندی نوعی از ماش است
 موتی بهندی اسم لؤلؤ است
 مورامون در سبب و شان است
 موچرس بهندی شکوفه فوفل است
 موجه بلغت اصفهان قناری است
 مورچه بغارسی لعل است

اندروطالین آکنت و بلغت مغربی
 فامی است
 ملح بحری از اقسام ملح مائی است
 که تا آب آن رسد حل میشود و اکثر آن
 سیاه و در افعال قویست به ملح اسود است
 ملح التوتیه و ملح النار و شادر
 است
 ملح چینی بلغت مصر ابقر است
 ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین
 است
 ملح سنجی شوره است و در ابقر
 مذکور شد
 ملح الصاعه و ملح الصناعه تکرار
 است
 ملح المنجوم ملح هندی است
 ملح بفتح اول و ثانی و خاء معجمه
 اسم فارسی حرا است
 ملطاط دنیا قوس است
 ملاکان اکال الملک است
 ملوح بلغت سهام قطب بخوری است
 ملوحیا و ملوخیه خبازی بستانی
 است
 ملح نوعی از عوچ است بزرگ
 برک سرخ
 ملطریا زاح سیاه است
 ملطران بلغت اندلس بقله یمانیه است
 ملطبی بیونانی اند است
 ملهون و مله نیا خریزه کرک است
 ملینون زعفر مخلوق است

نسترن سبیل فارسی و درایوش پری
است و در افعال بغیر از تغییر و لغویت
دل مانند نسترن است

اسمع العنكبوت بفارسي دام عنكبوت
 نامند و در حرف العين كذا
 نسو من السماع كل علق العس است
 نسوت بهندى ترب است

* فص ————— ال النون مع الشين المعجمة *
 و ش ا س م ك اسم فارسي لشا و ش ا س م ك است
 و ش ا ف ه اسم عربي اسفنج است
 * فص ————— ال النون مع الصاد *

نصار اسم ذهب است ودرخت کز کوهی
 وانیژ نامند
 بطرون بوق احمر است وکنشت
 * فص ————— لی التون مع الغاف *

نقاره اسم فارسي فضا است
نقعاين حب الكاكنج است

نفل خوانجه اسم فارسي حب العونه است
* فصل * ال النون مع اللام والميم
فلك زعروا است وزد يعصى قرا سبها
نهام سوسن است ونهام الملك ونهام ابيز نامند

نمارق شامل قداح و یاسمین سفید است
 نمشک بلغت اصفهان روغن تازه
 است و بلغت اهل هند کف شیر است که
 شیرینی قند یا نبات و قند روی کلاب داخل
 شیر جوشانده که نصف بماند بسیار
 برهم میزنند و تمام کف آنرا گرفته

پایان تنگ روغنی میخورند بمیایان بند
میشود ولیکن این مخصوص بزمستان
است و هر چند هوا سرد تر باشد زیاده
و بهتر عمل میآید

نه‌ق‌وط‌س ونه‌ق‌ول‌س به‌ونانی ق‌سمی
از‌ت‌وی‌ای م‌ص‌ن‌وع است
نه‌ک اسم فارسی م‌ل‌ح است
ن‌ه‌وز اسم عربی ارن‌ب‌ه‌ری است
ن‌ه‌ی‌ق‌رن م‌ک‌ر‌س‌ن‌ه است

فصل ————— لالتون مع الوار *

فوا نا بعربي داننه ائمارا ست وازمطلق
 آن مراد دانه خرما است خصوصاً در اوزان
 نه ح لایاب است

پور بضم بلغت اکسبریان زیرقی است
و بفتح اول و سکون واو اسم جنس
شکوفه و گاه است
نہ را کاس حیدر پست

نور القندول سکوفه درخت دار
شیرشعان است

نوفل اسم يوناني زبور است
نوق شتر ماده است
نول بهندی ابن عرس است
نوه من النون مع الهاء

نهشل اسم عربي شقاقل است
 نهن درة العين است و نزد بعضی
 جرجیر است
 نهان اسم فارسی تمساح است

* فصّل النون مع الياء *

نمشك قصص السكر است

لیشوق ادرک است و نزد بعضی
قراصبا است
نیلج نیل است
بلور هنر هند و اوسمند است

نیمقا اسم یونانی زبل و فراست
 فینا زانخراست
 نی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی
 قصب است

باب الوارث

فصل الوارث مع الالف

وا بلبهم

واحد

بلغت ثلثا من كرفس بر بعت

لربلا ب امنت

وارموک باغت تنگابن کرفس بر دست
 وارشه اسم فارسی صغیر است
 وافتیم بیرونانی کنکر زداست
 والان بزدک بهندی رازبانه است

والان کو چک شبت است
رای کلب بری است

* فصل الوار مع الباء الموحدة *

وید ویا ویر ویش ویم وینا منی وکم وکل

مخصوص بشم شنراست
وبرا الارض فطراست
* فصل ال واو مع الحاء المهملة *

✽ فصل الوارمع الخاء المعجمة ✽

وخشبرك وخشبرق بكاف وبغاف در آخر
 تخم سستجاج است و در منه ذرکي عرب است از ان
 است و مانند ذرکي عرب است و مانند ذرکي عرب است

* وصل الواو مع ال ال المهمله *

اطبا نوعی از اهل است	تحت لحيه التيس اسم ميباشد و او غير	ممكن بهار سي قنچ است
* فصل الیاء مع اللال المهملة *	لحيه التيس است	* فصل الهاء مع اللام *
واللال المعجمة *	هوره اسم فارسي خبازی است	هول اسم هندی عروق الصغرا است
يد الله طون از چهار ساله است که در	هو بیره اسم هندی اهل است	هولیا اسم نوعی از بیش است یاغت هندی
اول پاییز گرفته باشند و در ماه گرفته شد	* فصل الیاء مع الیاء *	هولیا هندی با است
یدوه قسوس است	هیر هری اسم جنس حریف است	هول قرون السهل است و نزد انطاکی
یل که درخت بل است	و نزد بعضی مخصوص بری آن	و هیچ انکار
* فصل الیاء مع الراء المهملة *	هیرا اسم هندی الماس است	هموت و هلموسلق جمالی است
براج قص است	هیرادرکهی اسم هندی دم الاخوس است	هلمج نوعی از ذباب رمشهور بچه
برایج هلیون است	هیرون نوعی از خرما است و کوبند	مکس است
یرنا اسم عربی حنا است	مراد از آن قصب است	هالهون زعفران است
برمه عشمه النار است	هیزار اسم فارسی لعناع است	هالانه شاهترج است
* فصل الیاء مع الشین المعجمة *	هیزمان اسم عربی نجل نری است	هالیج اهلیج است
والعین المهملة والعین المعجمة *	* باب الیاء المثناة للتثنية *	* فصل الهاء مع المیم *
یشف حجر الشف است	* فصل الیاء مع الالف *	هه بشه بهار و همیشه جوان ابرون است
یعقل خنر بلی است	باربور اسم ترکی بودنج است	هلم اسم عربی کل لا صق بشی است
یعقوب کبک ترا است	باره طاشی اسم ترکی حجر العاج است	و بفارسی عبارت از مرق کوشت و کندم مهرا
یغه بضایعین معجمه اشم سربانی ریاس است	باس سقبل اسم فارسی یاسمین بری است	پشته است و در افعال مانند هریسه است
* فصل الیاء مع القاف *	باسچین بری عشمه النار است	* فصل الهاء مع النون *
یقطین اسم جنس هرنبا نیست که	باغ اسم ترکی دهن است	هتد بای هاشبه هتد بای شامبه نوع
یساق ایستاده نباشد بلکه بر زمین مفرش	یا بوشغان اسم ترکی غری السمک است	کاسنی بزرگ ورق یستانی است
و با بر میا و در خود پیچید مانند نبات خیار	* فصل الیاء مع الباء الموحدة *	هتد باء البقل نوع ریزه برک کاسنی
و با در یک و خریزه را از مطلق آن مراد	بهور اسم سربانی نقل است که بفارسی استرکوندل	یستانی است
نبات کل است	بیروحا باد نجان است	* فصل الهاء مع الواو *
* فصل الیاء مع اللام والمیم *	بیروح السوفار بیروح الصنم است	هوره اسم فارسی خبازی است
بلقو اسم ترکی طرنا است که بفارسی	بیروزه بقله بمانده است	هو جوبه و هو بلوس ابو خاسا است
کزنا مند	* فصل الیاء مع الحاء المهملة *	هو جوه و هو فیل اس مزار الراعی است
یلوه اسم توکی سلوی است	بضیض کرفس بزرگ یستانی نیست	هودا حیون اسم مغربی لعناع است
یلم اسم فارسی غری السمک است	یتهور اسم همان الوحش است و نزد	هوقطیل اس طرثوثی است که در

CALL No. 415
 719 ACC. No. 1114
 AUTHOR
 TITLE



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RECEIVED

1. The book is received from the library of the
 2. The book is received from the library of the
 3. The book is received from the library of the
 4. The book is received from the library of the

